

بخش ششم
از بخشهای نه گانه کتاب ظهور الحق
در شرح احوال شامیر مؤمنین و شهداء و مهین از
مجالس و اعداد و تفصیل از ضاع این طائفه در
قطعات دنیا و بیان اکنه تاریخیه و آثار غیرها
که متعلق بدوره آفاق شمس جمال الهی میباشد و آثار
این بخش نیز یمنا به نبذه از بیانات
تهیه اقتراح میگردد

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

مقصود از کتبهای اسفندی و باب آلهی الهی مردمان ربانی و زانیی زینت شوند پس
رحمت خود و سبکشان شود هر امری که قلب را راحت نماید و بزرگی آن بفرزاید
نفس را راضی دارد مقبول خواهد بود مقام آن بلند است اگر نسبت زمین و آسمان
بیت تر از جمیع مخلوق شده باشد بگو ایستادن امروز را نعمت شمرد و خود را از
فیوضات سحرنا محرم نماید از حق میطلسم جمیع را بطراز عمل پاک و نعل این بوم
مبارک زمین فرماید آله هو المبحر

مقدمه

بنوعی که در مقدمه بخش دوم گفتیم با اینکه قسمتی مهم از احوال اصحاب و مؤمنین و نیز اعمال ربی از
معاذین و نفین و کثیری از آثار مقدمه در مطالده بخشهای سابق خصوصاً در بخش پیش حسب اقتضای مقام
بیانیه چون برای هزار از قطع و اهل تسل و قیات مسکنه در متن تاریخ بطاعت و تفصیل حال کرد
این بخش برای احوال مقصود نکرده تخصیص یافت حتی الاکان از زور احوالی که در طی مباحث بخشهای پیش مذکور
اجتناب نمودیم و از آنجا که مطالب مقدمه این بخش نیز ارتباط بخشهای دیگر دارد چاره بسیاری از مواضع
باید از بخشهای سابق با احتیاط استناد نمود و این الودر معذوره را نیز در نظر داشت اولاً چون تفصیل احوال
بعضی از سجد معلوم در طی مساجد است گفتیم درین بخش گزار کردیم و برخی دیگر که عمده وقایع ایشان
متعلق بوده از بعد است شرح احوال از در قسمتهای بعد سطر میداریم ثانیاً چون ایام حیات جمعی از
اصحاب و حبیب و نفین و معاندین خصوصاً خانواده و احداث نموده آینه گردید است برگردان
مخبر هزار از فصل و بقطع درین بخش آوردیم و قارئین برای مرجه و تحصیل موارد و قیات چاره از قطع
بخشهای تازه میباشند ثانیاً تفصیل احوال بسیاری از مؤمنین و شهدا را در امور متعلقه بهر دوره نیز نسبت
شدت تصنیفات و فقدان مسائل و تفصیلات سفوف گردید و در عدم ذکر و بطا کلام معذور بودیم و نیز برای
مرعات عتدال همه جاز از اجازت منحل و طنباب مکرر از کردیم رابعاً در بعضی از مواضع آثار مقدمه که

در بخشهای پیش و این بخش ثبت نودیم ممکن است با برخی از نسخ تفاوت مشهود شود رحمت همان است
 که نسخه اول و با خطوط کاتبین موافق بدست نیامد . چنانچه اسامی ممالک و ایالات و ولایات را
 چنانچه حرف اول کلمه طبق الفبای فارسی مرتباً درج گردیم تا هر یک نوع سهولت یافت شود ولی چون
 در طبعی شرح درصعاً آنها میان احوال بلاد و بهم اسما و اشخاص و ترجمه حیات جمعاً از مشاهیر را حسب تناسب
 نموده و کلمات آن نیز آوریم باید کلمه برای سهولت پیدا کردن محل در امور مذکور را فهرستی که نیز بر حسب
 الفبای فارسی مرتب گشته رجوع شود .

ایران

آذربایجان

در بسیاری از بلاد و قرای آذربایجان پس از وقوع شهادت حضرت شتر معظم عده از مشایخ
و جمعی کثیر از بیهی کمال تفرق و مرعات کمال تمسک از سلطت روسا و دولت ملت میزنشند
در چون انوار و آثار حجاب این ممالک بطور شرمناک و الواج دعوت و اظهار امر و بطلت مسلمانان که تا بر کبر
و تسلیع نشسته باشند ریافت کثرت آن مذهب جاثمه در میان محل کرده و جمعی بمراق عرب و اوزنه و عکا
رفته زیارت و دعوت و یا اقامت سکونت نموده و نیز گروهی از اهل دیار و بطلت مسلمانان از قبیل خلی زوزنی
و قائل قاضی و غیره و یا دیار و بطلت مسلمانان در این ارض مقصد که غالب از نظریت سنگد نشسته درین باسرا
و این شده و پس سعودی از بهیمان خلیل بقدر رسا و بلاد نماند میرزا علی محمد و قایم یزدی و برادرش حاجی
میرزا حسین و میرزا محمود زرقی و باغچه میرزا حسین بدی گرانه و آقا سید مهدی یزدی با برادر و سلیمان و غیر هم
برای اشغال از قمر نشسته معاذین بلد و یا برای تجارت و یا حسب ثابرت دولت و یا بقصد تسلیع و تدریج امر
معظم مهاجران کن آذربایجان گردیدند و حاجی میرزا عبداله خان نوری و میرزا عنایت علی آبادی مانزرنانی از ارکان
حکومت مظفرالدین میرزا و تبعید بایان امر این سراسر خستند و بد نظریت جمعی از بهیمان جدید شهر در شکوه
گرد آمدند و ما ترجمه حیات دین و دنیایان و هم تفصیل و قیاسیه علی عرب و دین شهادت در تبریز و بیان
تقریب دولت نیرالدین شاه بومنین سلطان و شرح احوال شایسته ایران آنکه در آنکه است بر نفعه امر این
شد و برخی مسافرت و مهاجرت میداد و دارند و عکا فرزند در طی سخنهای حق آوردیم و از ایشان که

خدمات عظیمه تبیینیه ربه غیر انجام دادند حسین خیل و برادرش لاعلی و پسرش میرزا حاجی قاسم خیل
 در مرغه دیرک و نوده حاجی ملا اسکندر شهیر از علما در خوی و ملا بقیر حرفی و ملا مصطفی باغیثه و حاجی
 احمد سلطانی و پسرش در تبریز در سرتب رضا قلیخان در فشار و ملا امام ویدی در ارومیه (رضایم) بودند
 که احوال آن تفصیل در بخش سوم نگاشته گردید و حاجی احمد مذکور با پسران در تبریز مجریه تجارت گرفته مقدم و مقدم
 در ازماع خدمات این امر شدند و ملا مصطفی باغیثه فرصه در می آهیل موفقیت شایسته در تبلیغ جاهل کرده
 ایمان بهایان تبریز غالب با اهتمام و تاثیر کلام و کی سخن پذیرفت و او را یک پسر درود دختر بود و پسرش ایمان
 در وصف این امر سرور و دخترانش نیز در جمیع مومنان بودند و از جمله بهایان تبریز که تبلیغش متمدنی شدند
 استاد شیر محمد لغزش از استاد آقا لغزش سازه که در مجلس محفل ارانی حجاب و پیرانی غربا سعی تبلیغ می نمودند
 و استاد صادق سواد سازه که در انتشار و ارتقاع امر الهی سعادت مبلغین رب فرین تشکیل مجالس و مجال
 همت و فیه بسندل شست و میرزا محمد علیخان رکن الزاده از کارکنان در وزارت امور خارجه و در مصلحتین
 احبا که بعد از سنین اولیه پیش محفل روحانی در تبریز بی در پی بعزیت تقاضا شد و میرزا محمد علی ضیاء از اهل
 فضل و کمال که حضرت فخر عظیم را در بیخام و در تبریز زیارت کرده ایمان در پیش قرار گرفت و درین خیر ابرق
 انوار جمال الهی در او در تشریف حضور جاهل کرد و اشعار بسیار در ترکی فارسی سرود و دیگر از صفی بهایان
 تبریز مرتضی خان برقع القاب فرامانی که در وطن باغچه جوانی فائز بفرقان ایمان برقع گشت و پسر مستصیب
 ششی در بستر خواب بر سینه اش نشسته قصد قتل نمود و او سیکلدی و جاملی خوش را مستحضر خسته تر سخت در پی غنا

رضایان در روز پیش در تمام مدت سینه اش فرزند زشت بکسبت استراحت نمود در حالتی که در آنجا می نشست و در آن
 در فصل کرده در آنست و در شهر نشسته حضرت فقید را در آنجا بچون فرستاد و در آنجا قدم بزم یک روز بزم کرده و بزم نمود و در آنجا بزم نمود

شناخته تشریف بجز این یافت و درای عودت از طریق ترکیه و اردو اوردن بجان شد و در سرداب نزد حکومت
 منشی در طرف گرفته از دواچ واقعت نزد افغان در تبریز مانده جمعی نیز را برده است آورد در ضابطین از خوی
 نمودار سلیمان در بیت کرد ولی خانه اش پس از وی از دواچه این امر خارج مانده و دیگر میرزا علی بن مرتضی
 ابن محمد صادق مرتضی بن میرزا محمد در خراسان بهمانه شده و در ادبش صاحبی فصلی عن الواح بسیار با خط رباعی
 خود که در پیش غریزان در طهران کمال کمال ابان در گذشت و دیگر میرزا تقی عارف ابن ملا مصطفی باغبان
 بسیار در مع و سببش ابن امیر و دیگر میرزا امیر که انعام در سلیمان و خدمت در این امر می کرد و خواهر

نویس کرده کجایه جیب است در قطعه فقه دریم حضرت با کرده بر رفته دریم که مشغول نماندند تمام مبارک افتاده سده تمام
 خانه فرزندانش است خدمت حیرت را قبول نمود فقر تا سرانجام شکرده واقعت میرزا در عالم اوردیده بود کتاب حاجی میرزا محمد
 حکیم در حکمت و شهادت را از مردم یاد کرده هر چند در وقت جوانی دریم با هم رفته بود شکرده اوردید اگر در پرسیده بود
 کسی اوردید که سید باب تا در حین دیده بسته گشته بود و یک برین در سینه کوبیده عمر ایشان آن که گفت ذکر اعیان معلوم را شکر شد
 یک مدح دریم به کام تمام بسیار از بهار شکر شده در اورد کردند و درینم دریم در نوشتن نماند شکر شده رضایه مقدم
 مبارک افتاد خدمت از بهار و احباب حاجی میرزا محمد حکیم حکایت فرمودند از فرزند شکر شده سبب حسرت ایشان در اوردید شکر شده
 سینه کمان خسته خدمت را تمام بطرف فرج دریم میرزا علی شاه شکر شده اورد در ترسند میرزا علی شاه در کرده است در اوردید
 در این قطعه سبب کردند حاجی علی در پیش سبب محرم سبب کردند در یکس در شکر شده در پیشان دریم فرزند دریم تمام ایشان در است
 یک سینه چاهند دریم طبع دریم و سبب آورده در گناه گشته گشته که در سببیم در تله با گشته بن اورد و در شکر شده علم عظیم فرستند
 شکر شده در خدمت درین فرزند عظیم رکاب مبارک دردم عرض خود را تمام که در هر چه نصیر کردم که در حین در تمام کرده باری
 در شکر شده عظیم نخواست شده مسوم نموده از سبب کمان که آورده خدمت کرده حکیم آورده چاره پذیر شده دعوات نموده در اوردید
 ایشان در شکر شده در علم بر همه حرکت نموده پیش در اوردید فرستند در خیال دیگر گویا در سبب شکر شده نسبت تمام را بر شکر شده و القادحان
 میزند در خدمت در سال اول تبریز آورده آورده در شکر شده در راه حین میزند درین نسبت با سبب کمان در اوردید در خدمت در اوردید
 در پیش شکر شده در کمان نخواست شده وقت کرده خواسته در حین شکر شده در پیش بافت بریز صاف اوردید شکر شده با شکر شده در علم دریم
 در کمان در کمان در

میرجعز با برادر و اولاد در لوکان ریاست مرفعه مدیت شد و جمعی دیگر از بیان شمال آن در برز بر سر شدند
 و چون حکومت از او بجا آمد از جانب خبرالدین بهبه منظر اندر می میرزا و بیعه لغزش گشت رضا جد بود را
 پیش از خود بر سر گشت حبیب میرزا عبدخان نوری مذکور محرم و متوسل بنام وکیل حکومت با طرخانه و بیعه وی و در آذربایجان
 پس از جد بر آن شخص اول شد در سال ۱۲۹۲ بوسیله قبل زندی نوین نقیستان امرای گریه و گریه اش را بکمال
 قلع میرزا علی محمد و قاکه بیست مرفعه این امر بود و شرح احوال خانه نشینان ضمن اوضاع بر زمین بودیم در آورده مصیبت
 بیعه ارفقه و براسلیغ بر گماشت و به تمام اقدام در انواع خدمات امرای معروف و مشهور آنکه سازندین فرستاده و جماع
 اول به با اسب و آستین او بوسیله او سنج گشت و تدارک و بیعه وی پیش از او در آمد و بیعه نیم و اندیش کرده عم و بگری وی نمود
 و در جم جان گرفت و در سال ۱۳۰۱ بکلی برای زیارت گشت و در حدود سال ۱۳۰۳ منشی آباد سفر کرده مدتی ماند
 و از آنجا سخن بران قدم که گشت و با ظهور در حدود سال ۱۳۱۷ در طهران وفات یافت و در گذر از شاهنامه بیان تبریز
 میرزا عبدخان سرشته دار از رجال محرم دولت و وزیر بود آذربایجان و از زمین دور حضرت مشرف عظیم و شمول عیانت
 جمال ای بر در سال ۱۲۹۹ مذکور گشت پیش مشهور با جان خلف پذیر گشت و در آن معایف بر زمین نیز چندی بسطه نمود
 عهدنامه ایب در ترکی و فارسی عربی و اندلس از رجال دولت محبتی در آذربایجان و شمول خطاب و زبان لطف سلطان
 بود و در سال ۱۲۷۲ را پیش از بکلی خلیفانی سال ۱۲۹۳ واقع شد و از طرف والی آذربایجان ماریت حکومتی توابع
 و مضامین می یافت و تسلیع دین امر کرد و جبراً تا بخی مفضل رای لدر دین شروع نمود که تمام طبع رسید و ما در موضع کشید از
 در صد حاجت نیست ابرامی و با داد خود سازد و در زنده آن قسم می گفایت که روزی در آنجا است عارض خورشید روح در گردن
 خصال که تا به شام نماند که در ده ماه است و در میان صله کبر ادرا کرد و همان یکدیگر که محمد حکم قتل رسید و در آنجا گشت که در آنجا
 که در این است و طبع میرزا امین تالی صله با حضرت سخن او در ج است نه خود ترحم بود و در آنجا که در این حکم گشت تا به صومعه در آنجا بود و در
 که تیز ل نزل داد تا در آن گشت و صفی شهادت گشت حنیفر

سجدت، بیانی برخی اقوال از او آوردم و ایام خیره اش در قرین و طران صرف شد در حدود سال ۱۲۴۲ در طران خانه حاجی برادرش
 و برادرش میرزا علی بسکندار از جای معروف و رزاد و کیش تا میرزا ابراهیم نیز موسس بود و از آن میر حاجی قریه اسکندر میرزا
 موسس شد تا میرزا حیدر علی منشی سلو در غار جوانی که کله کرمانی عکس نام در حدود سال ۱۳۰۳ ایام امیر امانی یافت
 و مدت در صاحب سعادت کتبیان در مرتب عرفان و ایام ترقی نورد و عده را در اسکو و تریز و غیره ماضیاً در دوران خود کلام
 و آقا اولیاء السلام را به سبزی کرد و از بی در میان در بیعت و ایام کسب شاد و در سال ۱۳۰۷ مشفق آباد رفقه آقا محبت پس از مرگ
 شمس جمال امین بکله فتحه ایامی در جوار غایت حضرت معصوم لیسرا لکله نیز به عودت کرد و تجارت گاهی مستغنا و ایامی در کجانه برادرش
 ادریس و بهنگامی در کت سید چیت و نامش در مدت تسلیع شهرت داشت و پیوسته در حضور اسکو در بلاد آذربایجان غیر از آنکه
 کثیره با این امین در آورده آن رسد و برادرزیت و از آن میر حسین قریه بیان حاجی احمد که در دفتر پسرش حاجی محمد علی و
 حاجی محمد فرید حاجی محمد صادق و حاجی علی کبر و حاجی عبید محمد میرزا غایت که جابا بر اول در جوار حضرت امین شریف است و تجارت در
 نفیس پس کرده که محل در دو سوخون در مدت در جوی این امر گشت در کج حاجی علی صفر چندی در اسکول تجارت شریف و
 رفقه مدتی در جوار امین نسبت رضانه پس در میان محل مراد و حاجی صیدیه ایان در اسکو قزو رفت و در آقا علی خواهرزاده حاجی محمد که
 امی بود و نزدیک قافه از سفره مادی بگویند یک نه گریه و ترانا و تسلیع این امر گشت در حاجی ابوالحسن امین در شریفش در جمع در سال
 حقوق مستند نبود نیز حاجی طالب و آقا رضا و آقا زید الفقار و آقا صفر و پسرش آقا محسن و کریم و محمد و کرمان علی بن محمد و حاجی حسین و
 شهنشیدی کن و برادرش آقا حسین و آقا محمد تقی و شهنشیدی علی و آقا حسن فضلعلی و برادرش عبید و آقا کاظم و کریم احمد شهنشیدی علی صفر و آقا
 میرزا علی میرزا عبیدالله و آقا تقی و آقا حسن و عباس و محمد حسین و آقا رضا و غیر هم که با عیالشان در مرتبت هم تنگس کرده و در آن

مدینه مهاجرت مشفق ابد نورنده رحمت شهیدی زینف حریف اوف برهندهی او بر بسم اهل سادرت بجهت کز
 آنگاه دیگر از دور قریه سیدان رسیده چندی حاجی محمد قریه با تمام عاقل اولاد رفت و از معاذین شهر نرفته
 هر رضا و فریبی بدگفت و حسین حاکم بسکوار گنجیت، بنا حسته سخانه حاجی احمد بخت بران حاجی گزینت از شر و ظلم
 مسنون مانده ولی کورگی صبا، در نام لبر حاجی محمد علی بن حاجی احمد از شدت بر دل در جنت مدگدشت و در کمال
 اثر از قریه حاجی محمد علی خط کور را بکلیت آورده در هم و دیگر طلبید و از او تا آخر حید دست کشید و چون چهره از خانه
 برین زلفت و لعلی از جمال اینی صافی خا، از قریه وقوع شدت و فقر این عاقل در راه رسید و از کی پیش گذشت
 که بلا رضا و چهار مرض سهال شده و سخت حیات از جهان برین کشید و حید خان صابت طولی شهر از جان سپرد و در قریه
 سیدان نوبی که در شش سوم نگاهشتم صبی کثیر محبت حضرت خضر عظیم نام دار بودند ولی از کور و تعلیم بدیده خیری شدند
 تا در حدود سال ۱۲۹۰ شهیدی از دوری مطنه شغل بوداگری سیدان رفت و با حاجی احمد سرکار تجارت یافته کجاست
 دینی کرده مهتدی گشته سیدان عورت و صبی را بدست نمود و طالی کشید که چند خا در از ایشان بیایند
 واقع در بعد رفت ده فرسخ جوت کردند و قریه مذکوره نیز مراری ریدی بطلبید شد و نیز چند خا در بقریه در باب
 واقع در جرد سیدان رفتند و در سجا و قریه مطنه نیز جمع کثیر ازین عرب گرد آمد و از معارف بهتان سیدان
 دو محمد نام بودند که اول در حدود سال ۱۲۹۸ خا زان میان گرید و رسیدنگ در در سال متوالی کجا پاره شده و نیز
 حضور در محضر اینی رسید و محمد دوم در سفر دوم با وی بود و محمد اول و محمد دوم نام شهرت یافتند جمال اینی بهکام
 عورتان تعدادی سبب منی دادند تا در قریه کاشته بر زمین و نیز بک گشت و از فغان ارزاق و قحلی که از آن است
 میداد سخات یافتند و محمد اول مهم قریه سبب منی گردید و محمد اول را از قریه چون از تبرز سیدان مرصت سکر اولی

زینا در فایده تحریک حاج میرزا حسن که متعهد تبریز چندان خوب زود که تمامت بدش مخرج گردید و تقی بید
 خرد را از چنگ اعدا ساخت داده بیان رسد زود که کرده بودی یافت و دیگر از بهایان معروف بیان
 آقا حاج زینل بن کریم که در سن ۱۲۰۶ هجری در زادش حاج علی محمد که تعلق حاج صفی علی در سال ۱۲۰۶ هجری
 دست را بهی سوزان حج روزه نشدند و بعد آن شرف حسنه و دیگر از رودان حاج زینل که در آن فرج کرد آن سکه
 شندی حاج میرزا محمد در زمان احوال مذکوره بیان تبریز رسد زود که از آن خان حضرت و کائنات بهایان
 متوجه آهسته به بیت گری و بهیاشند و در دوره او حیدر صاحبی از این غرب جماع یافته میرزا حسین جوشا
 گران پس از گرفتاری در سنه سال ۱۲۰۰ از پشت جهالت باوریه نوره شمع جمع گردید و بهایان سکه سحرکت
 و خمس آمدند که در کتب محمد علی نام دلال کمال تعمیر نفیض تقریب یافت و نزد میرزا حاجی از آنچه سحرکت
 چیزی یافت و بعد آن حضرت اهل بیت و ثقات قدم در ایام مسر کرده با حالت اشتغال و آهسته بهی سوزان
 خود رسد زود که به نیز با حال آورند و با سر در زود که خفا دستار نهاده در میان اکثریت مستغرق در سحرکت شد
 و میرزا حسین بیدت که در کتب محمد علی فقه در پی هم فیس آشوری را تبیین و بهیاشند کردند و فقه باین مرف
 و بعد در عرض منصبین گشت و در ایام سپهر لوی عشق آباد در کستان رسید فقه چند ساله زینت عورت نمود و بهیاشند
 یافت که چنان از سبجان رسید را بنام آورده و بهیاشند در سن ۱۲۲۲ در محفل عالی
 برین آورده که پیش مرف محمد که نمی از شهر آورد و بهیاشند که کرده با کار و خنجر جهالت همگ و در وقت در حاجی رسید
 و بهیاشند که در سن ۱۲۲۲ در محفل عالی یافت که در سن ۱۲۲۲ در محفل عالی یافت که در سن ۱۲۲۲ در محفل عالی یافت

و از آنکه بعد از آن سپرس و فایست نمود و از تقدیم جناب لاریه دو برادر نام شهیدی محمد علی و شهیدی علی لودند
 و در میان دو بجمعینی از جناب میرزا سید و حاج میرزا حسین برزی مذکور در اینجا اقامت حسنه ریاست بنامه در بخت
 اینخانه و نشر در راهی پرخت و مسدودی را تسبیح نمود و ما و قلم فوج شیخ عبید الله کرد و نقل حاجی شاد محمد بن سید
 و اصابت گلخانه حاجی ابوالحسن این و تفرقه جمع چهارده ضمن سخن سابق گفتیم حسب حاجی این نقل بعد از است آره
 با بیک در خلف و بولر در آن گلخانه درون گشت و پس اقا علی میرزا قلی که در آنجا و که تجارت مزعومت مذکور شد در این
 پرخت و در همین خبره در وقته حساب بنامی که در سخن دیگر بجا میسر شود در مجموع اگر در منزل شد و در این
 که دختر میرزا محمد علی شهید بخانه بود و بعد که میرزا سوان در هنگام فرار در روزانه غرق گشته و در باب علامه احمد
 و حاجی کاظم و حاجی بنامین دوره که ذی ریاست و عا شرف شند و در شناخته گان برین بنامه اقامت بود
 که حاجی علی همی و غیرها مرکزیت شده برادر گشت چند در بخشهای آقا حیدر شاه و در معانیف حاجی خوی ملا علی
 و در این میرزا خلیل که پس از فوت برادرش را نکاح کرده پس از آن گفت نمود دیگر میرزا قاسمی که سید شیخ
 بیباک بود و هم پس از آن در دیگر حساب در میان مرتب شهیدی محمود و شهیدی امیر ولدان حاجی مجید مرغه میرزا شاد
 اقامت حسنه و درایت مرتفعه در راهی شدند و ایال از صورت شهیدی امیر خانیع در روز و خدیف و نسبتین
 و در امر برادر گردیدند و از معانیف بهمان مرغه حاجی محمود برادر ملا احمد ابدال که معاذین و نشر در حجره تاجش را در
 تاج کوزه را در لسی و سمت حجره را برقرار داشت و باری دیگر چنان بنامه بودند که در پیش امکان نیافت و اکثر
 مؤمنین سزا که بعد از امر و در شند در سینه در سینه اقا میرزا حاجی آقا ابن الدخیل شهیدی گشته و تا فراموشت نقل
 خواند علی قناعت کرده با بینه را بر وجه ۱۰ در صدین و این تحقیق مفتح است و از آن میرزا بهمان مرغه حاجی

و نیز ملازمها از نعمات حضور که حاجی فیض را تسلیع کرده باز در پیش در آمد و باشت مبراز اهل متع میرزا مالک قریه
 صحبت امری تسلیع نمود و در قریه عجب خبر در پیش چشم معرف بود و در قریه محققان مبرز ازین العابدین و میرزا آدم و ^{و جمع}
 از علمای شریفه که قبلاً نام تدلیح اتفقیهت نمودند وین وقتی امانی شده خانه پیش را سوزانند در ایام تشریف حضرت
 در تبریز بفرم تشریف شهر در آنروز و آنحضرت را در یکجهت بشت و پوچه داده بود و بیند ولی سپان مانع از تشریف شد
 و در حال گذش عمامه از سر فکاد و چند سال بعد از شهادت آنحضرت مبرود با شیخ جمجم رحمی اردبیل خلیل و آنرا بول
 و آقا رضا مصطفی دیگر ایمان آوردند و معرف نام بای شد و در سنین حکمرانی عزیز خان سردار که فتنه رحمت ایام
 بقریه ^{جمع} بر تشریف راه بود که در آن زمان در میدان غایت کرده و در آنجا بستند و حاجی اردبیل و نیز ازین العابدین را در خانه ایشان
 دیگر بستند و از در باب بند رحمی اردبیل را در میدان سبک بستند و از دیگر را مغز لا شهر کرده جس نوزده سینه
 مدتی را کردند و چندی گذشت و باوری از تبریز عبود از قریه کرد و سعادین سعادت نمودند و با مرور اطلال آنجا
 تا اطلالها را گرفته حسن نمود و اخذ جویده کرده با سخت و در بطریق آنچه نگاش بر بسته بود و تطاول بود و در همه شبها

بویا و انتخاب بخیر رسم کرده بودند در طاق خود و دور نصب کرده بود یک روز با غایت جان تا طبعی تریاری
 و بیستادم زیارت کرده بختی نمودند و علی تشریف ناک است و جامع خان تا طبعی شهر و در آن ایام تا طبعی بود حضرت
 نقطه اوله فداد رحمت در طه بود و پیشتر تا طبعی ایشان برار شده بود و وقتی هم سوره بود و عیبشان را همراه میکنند در
 نوشته شده در حضور ناک باید در راه جانکه در تاریخ مذکور است جوین ناک را در راه عبود علیخان شکیست من کرد تا طبعی
 بعد که تا طبعی رود تا طبعی از عقب تا هم در نفر رسید مراد تا طبعی پاره کرد تا جوین را پیش کشید یا در راه تا طبعی گذر
 سوار بود کرد و در راه شدم از هم نهری رسیدیم و هم حضرت ساز شدند فریاد کم جوین را در راه بود و عثمان فرود نماز تمام کردن کردند
 بر روز حرفی کم بود و فرمودند حاج خوب بر زمین با او را حرف زمین این جمله ام است هستی گویند این نگردد گلیت سر زنی
 اشم تفسیر من حقین علم را حکایت کرد گلیت ای در حال تدم اله در فرود عجب تسبیح در حال تدم با او رفتم اما در خانه صح بود
 جوین ناک را در راه تفرتم گشته این حرف من ناک است فرود خدا بخور من ناک است چه تمام این تفرس ناک است اگر بی کلام شد عیب خان در باب
 از وقت جمالی که کرد
 میرزا محمد رفیع منسی پور

درضا احتفال شد و پیشه نانی از برداران و یاران دیرین را که از آنکه شیخ رحمن و محمد حسن و حاجی ملا علی
 رشتی حیا رشتی عبد الصلی و آقا محمد بوده تسلیع کردند و چندی که پیش محمد نام معروف بکنند بای از اهل سیون پس از
 فرخت از مثل و کار حکام شب به محفل آمد با نوزین احتفال در شرف ضحای و بعد که با صبح بکار پرداخت و در
 شامه اذان بر نوبه نرسید و قبل از نوبه برای قافله که در میرزا زین العابدین در باغچه میران قریه او در نوبتین در کما
 پیاده کرده بمسجد قصیده در بر کیه این تاریخ سال ذکر بسال امان انامید برورد و رفت یک سده از زمان سال است
 و محرم از ایام بن بطره دره این باقی ماند و شیخ رحمن در بردان و شیخ رحیم در نهان حاجی احمد بیضا نیز میرزا زین العابدین
 موفی بخرق می گشتند و حاجی ملا علی بعد از آنکه حضرت غصن عظیم در محفل شرف حاصل کرده نام گشته برین آمده در سال ۱۳۶۹
 در فک گو که اده نامی شده ازین جهان در گذشت و با بجهت سید محمد در محفل در خدایان مذکورین و عظیم
 محبت در عزت بنامینس گریه و در قریه العجمی که مرزی از فقه علی السویه در تحت طلسمه موفی بیان شده و محبت
 هندی خست و در میان نفرین بر خاسته ولی بعد از حاجی معتمد و نیز کارای که پیش برودند و در قریه فرمانند
 واقع قریه بر فخر که به امت ملا علی برادر و قبل که سال ۱۳۰۵ در گذشت سده از همین جهت شد که در فک
 میرزا محمد علی خوشتر بس فاضل و نوه اش ملا پاشا شمر بود و در قریه ملک کندهی حاجین خورشیدی ایالت چادری برادر
 فرای در چری و نوبه در جهاندار و غیرا تسلیع که در اثر آنها در قریه فیج و نوزوزلی و نوبه در بیج محبت اجازت حاصل جان
 تائیس گریه در فرجه داغ بسمل آونان حاجین حاجی آقا عزیز آقا سید محمد علی چهارخان و خورشیدان نام حفا
 اخترف آقا شیخ که در کربلا کوهانه شانه من آن بیان بر بیع فائز شده در حدود سال ۱۳۹۷ در گذشت معروف نام
 این امر شد و دیگر برداران خانرا آقا حسن آقا از خدایف شیخ صغری و اولیا کربله ملا صغری همیشه است

پشتند و غیرها از قتل در این ایام بودند دور احتمال جسمی از قبیل حاجی و وزیر برستان رئیس سردان سپاهی بودند
 و عاقله درین امر زجای گشته و در قریه کال کاظم با در مجلس و در دانش شیزاد خان سرتیب که کتب بسیار جمع
 یث دوی و برایش در تبریز نقدب حال حاصل نموده و محمد صادق خان و جیران خان و کربلا محسن که در تبریز سکونت
 بنهند دور این چهار در مجلس معروف بودند و در وقت در کله سرتیب رضایان از بهتان شجاع فیر که کتبا
 در صان قلمه حکومت پشت جسمی از مخرب اینجرب مجتمع شده و بریز محمود زانی با عاقله شمس سکی گرفته تسلیع کرده
 و بریز اعلیت علی اوی و بریز انصیر نوزشی غیرها در آنجا است داشته و کربلا محسن زاده حاجی زین العابدین زاده آخوند
 ملا عبدالله در صند خوران و حاجی ملا کاظم مذکور و در دانش حاجی علی و غیریم که بعضی از ایشان عاقله در امر ایالتی شمس کردند
 و آنکجه در بلاد و قزاق از با بکان مرکزیت و عدت و قدرت اینجرب بسیار شده و از در تخم با بیت در نزد اشراق
 شمس بیست نام پیدا کرده تا با نوره در سال ۱۲۱۰ حاجی ملا علی شهرت یافت با وضع ملک نمود و آنکه در شهرت نفوذی تقیر پس
 پس از در ک محضر حضرت غصن عظیم عبدالهها از غیر نیز صرف گشت و با نبات تمام و آنکجه در اشراق در ایام بهتان
 بر طین عورت نمود و بهان محقق در تبریز راه پست کرد و در راه به این از حاجی آذربایجان جسمی با عرض مقصد و قوسی مهم برای سخنوی از

سپهران رضایان احمدان و علیان و محمدخان محمد خورده و در اشراق در صدر مارک خویش کرده و سفارشی با عاقله عیبت در ک
 غیره که در مطابقه طبعش از آنکه حاجی سلیمان سخت گمید و سلیمان شیمی و قس کرم چا درشت دور آفر صندیت رضایان با محمد و فر عمرش
 و حاجی شیمی شده در وجه رضایان است حاجی سلیمان شیمی با وضع حاجی بریز در اشراق در وقت عاقله عاقله در وقت در سال
 آن دارم عنوان که از آنها ستر که بلکه بقا حال ایضا نیز هم و الکاش در دهان امام طلوتی با حاجی طایفه حرکت کرده بهم در در کربلا طهران همه
 بهادت نماز ششم و الکاش بنده بمهره بر حسن فرشی لدم در ده سلطان ااداس کتم دور رضایان سلطان ایضا در در طهران آلوده شهید کرده
 و شهرها بنده که این نیز در خارج میوزند در صدر سنه بر کس در کله مقصد بود که حرکت او در و مسجد کرد قبل زونی

نرفعات زین، دولت، ملت، مهارت، منش، آباء، سلطنت، مدینه، نمودند و لذت، میر، مهر، این، افغان، نشت
 حاجی حسن و حاجی تقی و حاجی جعفر بر سه سید و در دو ایام حضرت مشیر نوین مشیر و حاجی حسن و میرزا دل حال اینی لبرق
 تشریف حضرت یافته منتهی گردید و در سفر دوم نیز سینه داشت و در آن ایام بمیکردند شغل نشت و
 عاقبت حال ضربه عتبات نشت بر پایه از کفش رفت و در نشت در پیش این امر صرف نشد و گشت و سرود و
 همچنین آیت نظم بود و غیر کلمات تعریف و طبیعت آن را در بیع کرده و با نگره در تبریز نمایی از آرایش با رخی از عباد و
 بی غیر کردن پس از بر هر کلمه در خصوص امر این چون به بود آیات و در آیات شسته می خوانند و در و نشد و شفته
 قتی نزد خویش بختند و در شش نقطه قطعه زیر خاک پنهان کردند و با تفصیل ایان در احوال در دو ایام بعد از نیکبخت
 شهادت را نقل از کلام سبیل زندی در کوش جهام نگاشتیم و را در در ترسقا حاجی تقی و در در کهنه حاجی جعفر در ایام دوره کرد
 در کاشانه فرجسته تا به رفع حرکت این و بیکه در کوش سنی آوردیم حاجی جعفر سر خویش برید و حسب امر این خلوت
 سینه نند و حاجی تقی در چهار خانه نماز پس از دوره از حرکت این برود و بیکه فرستند و حاجی تقی پر بسته در نهایت
 تذکر و رعایت و دعا و ضلای و سکوت و از از از نیست و مانده بود و هر بر ما فرما محمد زنده زمان
 شب را بگریه و زاری در درگاه باری صرف میکرد و با نگره شنی از ایوان رطب بیفاد و بجان بالا خرابید و اما حاجی تقی
 حالت سکوت و از از از تلقی عالم بالاشتهت بود تا آنکه نیم شبی او را بر ایام کمال تضرع و رعایت دید و در صبح

و در سخن فاشه رند لوز بر جند و نوز افروزدند تا در سخن و طایای طلعت بقصد کریمه تقی از مالای ام خانه خویش نرفت
 بجز در خود را بریا از بخت رحان در سپهر عشق خان بخت و بیکر و عدل در نوزان قوم نمود و این نداشت سبیل زندی

در پای دیوار ایستاد و بهوش بختند و بکنده نهرش آمد بمجموعه سخن گفت چون از آن بگذریدم آمدی
 فاکرم و سخاوتمند و ازین جان نامم و کسبید تا بوم دیگر و جمیع مگر تیزی در دوش نهندی قنات نیز از تکیه برین
 شریفین روز چند کجاست ایان در صحنی از احوال حاجی را در مطاوی کتبههای پیش نگاه داشتیم و در ایام او در بارگاه
 رعایه مهاجرت بر کماله استغفر یافت بپسید و بی پشه کرد پس در کتب ایمنی در ضعیف کفایت قنات
 در کماله رعایه کرده مملکت نشین و برین آهسته قنات ایمنی در بیت و در کتب قنات چون موزون و در
 قنات حاجی حضرت معین علم عبدالها نوزده و کمال رضا از خدیو در کنگه ایش بپسند تا تقریباً سال ۱۳۲۵ هجری قمری
 در حیفه موزون گردید و در وی خاوندی از قنات شد و در دفتر حاجی علی سکر کجا ندهد برادر محمد علی مصلحی که در کتب
 محمد حواد قنات می باشد و شریف قنات نامگی بعد از عزت جمال ایمنی رعایه یافت و در پیش آقا محمد ابراهیم که در
 هم سخن جمال ایمنی شده در کماله رعایه نوزده خاوندش در این امر برقرار ماند دیگر حاجی آقا تیزی در صفوان حواد کماله
 بعرفان در ایمنی بر می شد و چهار تقریبات متعین بگمانه در پیش گرفت و چارها عالم با دره مهاجرت نوزده و کماله
 ایمنی کماله همراه گردید و در در صحن زینت در کماله رعایه نوزده و در شریف ایمنی رشیدی محمد در ایام او در
 از او با بجان مهاجرت کرده در قصه قرین کلبا قرار گرفته و چون در کماله رعایه ایمنی از او در صحن موزون کماله
 در دست عثمانی نشاند و بعد از خبر یافتند و خود را در صحن کماله نهند و در باغ فریوس بمانند شغال حسنه ولی
 نسبت گراما در بی هر امری محرقه در گذشته عالم دیگر بفعال نوزده و نیز صحن آقا حواد تیزی که در بلاد ترکیه شغال

نمبر دراز میر آوارہ امرابن شدہ لکھا شرفی محاربت حجت الامم تقیم حیفاً گوید دست دینت
 سازین با این پرخت دینت تا برزاد محمدی در حال ایسی را از درج نمود و در آخر از حیات عابدی بنام
 پرورشده افتخار کرد و در فرستان حیفاً موفون گوید و از معارف زمین جنابین حاجی بل بن آقا سید
 متخلص نگارن تو لهش در بیان سال ۱۲۴۵ و ایامش امرابن در سال ۱۲۰۲ و پس از فزایان حال عذب چون
 عشق چاکر کرد و شغل طبابت نبی سفت گذشت سال ۱۳۰۵ حجت الامم ایسی در حکایت داری دیگر
 نیز در سال بعد سفر کرده شرف حاصل نمود و در آخر هجرت نشد با در نزد سلطنتش آقا سید کبریا کنش آباد کرد
 و دیگر در پنجم از فزای زندهش در سال ۱۲۵۲ و از صغیر سن او از ظهور اعلی ربهات کبری کیفیت
 فزای میرزا محمد علی ز فزای شنید در سال ۱۲۷۰ شیردان رفت و در احوال به تبع اصداق اردو داد
 شریفان سال ۱۲۷۲ کرنا رفت و مدت سالی در بنده ادکار و نسراری مصدره خانم آقامت کرده حاجی فریدی نمود
 و با در آن از خربله در حجاب تا سیدین قناد صغیران در دروغه در بخش جام شرح دادیم در کار و نسراری کرد و سید
 معترفه در انواع رفعت و قصه که بخود زنده شنید پس شیردان عودت کرده در سال دیگر زبست نگاه
 یاد کرده رفت و مدت قبل زندهی بعضی حجاب رسیده و از آنجا بندر انزلی (پلوی) آمد و در کشته میرزا محمد
 قبه کتاب بقیان دست آورد پس درشت رفت با میرزا علی شرف غنچه سبب صحت نمود ۱۲۸۸ فزایان
 در طیفان گوید و یاد کرده مرخصت کرد و جسمی را در در مع و در دست و درین نام مذکور در شهرت در عید صدام

که بریده اباله بود دست بدو عقیدت و ارادت داشته بسیاری برزرا حسین طبیب تبریزی در اسکوم حضرت
 ولی بیجا شفا میگردیدند در روز اربعه منتهی دست و مضر ای در عیال نوبی تشریف یافت سال ۱۲۰۴ منشن آباد
 متوطن شد در سال ۱۲۲۲ در گذشت و نیز قاضی عرف و شهیدی عبدالمصطفی صاحب علم با علوم قوه خانه داشته
 سرپرستی جمعی را در زراعت و امور تصور میکردند و با اشاره حضرت تفرغ بعضی از معاینات منشن آباد فرستند و نیز علم اکرم
 در پسلی که در اردبیل بود که در سال ۱۲۹۷ فائز باین گریه و در تقاضایه در کسنان روس تجارت گرفت در عهد و سال ۱۲۰۲
 منشن آباد آقا محبت در سال ۱۳۱۰ برای زیارت کعبه مرصه منشن آباد در سال ۱۳۱۵ در کفالت یافت
 و حواله راهش آقا محمد فتح الدین که رسیده ایش وی فائز باین گشت و جمعی از شهر در خمر گرفته و بر آن خانه میراث آن
 محمد تنقذ فاسی کشیده و محمد بیدرنگ فراماناد با ایش را بکعبه سینه چندان ازند که خونین و مخرج شده از پای در آن
 در وطن شده که جنیش بیان بسید در نش را ثواب داده و اموالش را برود و او را چار دل از بد دعا و زن دنیا
 بر کند و پای از کار خارده پیاده نمیداشش راه بسدر شهر ارس در کشتی در آمده از بیم محمد مالک که گریخته پس از
 صاحب با منشن آباد آقا محبت در ایش تجارت تشکیل داده از وجهه بهمان گریه و دیگر آقا رضایان آقا محمدی از
 شهید سال ۱۲۶۸ و در علی بن شهیدی عباس میثاق و شهیدی حواد اسکون و قاسم محمد حسین اسکون و قاسم شهیدی علی شهیدی
 محمدی اردوبادی و میرزا حسین سیلان با برادرش ملا احمد دستار عبدالله تبریزی و بهد یعنی بنای که مهر بر سکن عشق آباد
 شده با علی زینتد نیز قاسم محمد صفر اسکون که سفری در ایام امینی و دیگر بار در ایام حضرت علیها در منشن آباد عیال
 شتافت و در محبت نموده وفات یافت در خانه ریحی که شت و نیز شهیدی یوسف سیلانی سال ۱۳۰۰ با
 شهیدی ابراهیم میثاق از عقب جوهر پور هجرت منشن آباد کرده آقامت گزید در صنف اول از مصادیق بهمان قرار داشته

مسدودت گرفته نه این امر گردید که از سجدت ناپسند مشتق آباد چنانچه در پیش حاج محمد حسین با اقوام از
 عقب رفته در سن غایت پیری فائز نمایان گشت و در بدو زاده اش آقا علی کبر که بعداً دامادش شد خانواده را پر
 و با هم رسیدند تا سال ۱۹۲۳ م در گذشت مدفون گردید دیگر شهیدی علی کبر میرزا حسن چهارده در و در سال ۱۳۰۲
 در خانه حاجی محمد کویطه خلیل زندی ایمن بافت و بسیار مادر خود ابراهیم و برادرش قاسم محمد حسین یکی مؤمن شده و در تبریز
 آفات محبت و از جانب حاجی ابراهیم این اردکانی این حقوق شده تا سال ۱۳۱۳ هجرت محبت آباد نموده آفات
 که در تجارت پر خشنود و با جمیع حقوق در کسبان رسید و هم معضوبت محفل ادعای وفات بگریز افتاد شد و
 بعد از نقاب رسید نوبی که در کسب لایق میادیم عودت ایران کرده در تبریز متوفی مدفون گشت و خاندان عسکری
 در آنجا در برقرار گردید یکی از شهدای اردکان نام محمد خوشی از علماء اسکن عراق عرب و در فحول خوانده حاج شیخ زین العابدین
 الانصاری بود و بعضی از احوال و عجز صاحب کرده و باقیه بینه زین العابدین در زمره مؤمنین در آمد پس از وفات
 شیخ اسناد یافت بجزه پس فقید رحمت کرد و چون متجددین ملت بر رسیدند حجاب خفایانست که جهت منزل
 این برین صعب در شواگردیده تحصیل و تملک میوشم و در خصال آن احوال سید در ایام قزوینی بودی طرح بر داشت
 در هفت رنجته انجا طلب در غمت این امر نورد و کتب و آثار بدیده از او گرفته است علامه دارد و قزوینی بر نظر
 و قدش در شفته و هنگامیکه ناصرالدین شاه کربلا آمد به بسیاری فرستاد بران شهادت رسانند و در این وقت
 ۱۲۸۷ واقع شد و از معارف بهمان اردکان حاجی محمد حسین تبریزی معروف ششتری در سال ۱۳۰۰

پسنگا بهنگ از آل پیر اسیل زبرد تسلیم نمود و در سال دیگر بزم زیارت محضر اهل بیگانه رفت که لعلی در آنجا در میان
 مخالفین آن درض گیار از سقی بید فائز بقا کرده پس سال ۱۲۱۱ بستر حضرت غصن عظیم عبدالبها در
 اسلامبول برهنه بکارگذاشتند و بدینا در زمین عکا پرخت و در سال دیگر که قتل میرالدین در طهران رخ داده
 شد و در این بین مقیم خاکبخت در بسیاری نظایان عثمانی در اوقات حضرت در این کشیدند و غیره غصن عظیم
 در خصوص قات بسید جمال الدین خانه خود در چون در سینه که بهانه است نه بایه و حضرت صاحب الارض در نفس از
 حضرت عبدالبها پرسیدند که نهی و منع شدید اکید از اوقات با سید مدینه را جاری بود لکن غیر در این
 تنی چند از بیانی روی تکلف از لغزشات در این میان بسیار بود و در وقت و اول ایام مذکور روزی که حضرت
 در رفع زحمت از محرم بیانی با این فرسود و همچو از صحنی شتری خانه را رجاست و نیز از سایر مشایخ این
 امر در اردکان حلی خود در آن دور و در بلاد مختلفه تالیفات بسیار انجام داد و در آن بعد از غرض حال
 اهل بیعت عهد و پیمان کرده سر از طاعت فرمان حضرت غصن عظیم عبدالبها کشیدند به حال خسران شمال در گذشت
 و غیر از وجه مذکور از بیانی عده کثیر از طبقه ملا و غنیان کسبه در اقصای و شرف و امرا در مراکز مطهره
 و غیره تا بوم غیاب شمس جمال اهل بیعت کشیدند که برای همراز از طالع کلام صرف نظر از درسامی شرح احوال مردم

خراسان

از وضع و احوال بلاد و آبادان قسمت خراسان را در دوره حضرت مشیر اعظم ضمن بخشش مردم بیان نمودیم و در

که پس از حوادث سال ۱۲۶۸ نسبت شدت تعرض دولت ناصرالدین شاهی شناخته گان بحرب
 در سرخا بسند و غالباً سادرت به جاد عقیده کردند بچگونه بجزایر پنداشته که کسی از مؤمنین رجایی
 نیت ولی در بر سر امر تبیین جریان و نیت و صبر از اکابر علماء پان رفیقہ السیف قلعه نهران متحصراً
 بواسطه سببین واردین از عراق مانده میرزا احمد و میرزا صفی زیدی و ملا محمد زرنزی و فریریم محمد و سببیزاد
 انوار اہلی شدند و در سر تر فرسان انوار التہیہ را چنان مضطرب و متشرختند کہ در اندک زمانہ در مری
 متحول امر بجائی گردید و نفسی مخالف نما داشت میرانان کہ نمندی عظیم باین امر نوردند چنانکہ در سخن سوم
 تفصیل دادیم ملا صادق مقدس اسم الله الاصدق و میرزا احمد از غندی و ملا میرزا محمد فرغی و ملا احمد حساری و
 حاج عبدالمجید نیشوری بودند خصوصاً مقدس سال ۱۲۷۷ سینداو ششم انوار اہلی را بششم عمان پیش
 نورد و با فرغی علماء این امر شہد و بعد از ایشان پسران میرزا علیچرخین صدوق و میرزا محمود فرغی
 بزعمی کہ معترب بنگاریم در صف سببین امر عظیم قرار گرفتند و بنیل زرنزی و غیرہ س فرہای پی ادبی
 احمد و غورہ گنداشند کہ علت منکرات و محورت تفرقہ و اختلاف در جمع مؤمنین اندازد و ہر یک از بعض
 مذکورہ در حال خود صرف بعلم و تقوی و مورد توجہ جاں و عام بودند و ملا میرزا محمد در دوغ آباد است
 علمیه و نویسد داشت در ادبش ملا احمد کہ پسر ہمش در قلعه طبرسی شہادت رسید و در فریض ابا تقی
 بودہ اعالی را بہریت و قیادت نمود و بزعمی از عاظم و فرزانہ ان مانده حسن خان شجاع الدین عالم نوجا

و بهر خان حاکم کلات و میرزا باقر خان عماد الملک حاکم طبرستان و نیز حاکم دره جزدعه از سر لردگان بود
 برادر و دره جزدعه ای سرزاد و شاه بود و حاکم جوین دستوفی بنشینهای توچان طبرستان و دره جزدعه
 کثیر از دعا و علا ایمن داشته و در تصنیفات و آراء قبل از وقوع صبر فرستند و در نگارنده حیل حاجی
 میرزا ابوسعید حیل سرزادی بود که شرفیست و نسبت از نام کرده در علم و فضل و شهرت و قدرت سرزاد بکنان
 شد و شرح احشاش را فرمایم و معنی از ولایت خراسان اشال شهرزاد طاسب میرزا بود و دره جزدعه
 محبت نسبت حجاب میگردند و از سرزاد و کلمات شدید مانند بار قطع محبت که تفریق افتاد و
 کتاب الامس خطاب خراسان حلی مطهر است یا در من انما نسمع فیک صوت الرجال فی ذکر ربک النبی المصالح
 طوبی لیریم فیه منصب ریاست الامام فی ملکوت الله باسی لانی بومنه یفرح المخلصون نصر الله و ینج المومنین
 نماند در اوسط دوره است چنانچه اعظم در گذشته و اعداد و اثر از بنای قدی و ترمیم گذشته و سخت
 و قبه شهادت حاجی عبدالمجید نبوی که در بخش سابق آوردم رخ داده و از شهر ارکان و بزرگان حجابی خراسان
 دو برادر از طبقه دستوفیان در شهید میرزا علی رضا و میرزا محمد رضا سرزادی از اصحاب بودند و برادر چهارم میرزا علی رضا
 مستشار الدوله در نوزدهن الملک در سنین اولیه جلوس حضرت مشیر و در حجاب باب الالب فوز بهمان قیمت و
 با در غلبه ارادت حاصل کرده با وجود نام عظمت و مقام و زودت سعادت با بی شهوت شده بریسته از قدرت
 و سعادت ماله در بیع نمود و به مقام حرکت انتخاب با صاحب از شهید در تهیه با محتاج سفارذ نمود

و مرکب دیگر با دل بست کرد و در ایام شرف انوار ابدی نیز نفوس پیمان در خدمت رسالت
 باین امر شرف یافت و نظر بسید مستوفی دوزیر مالیه خراسان و صاحب ثروت و سعادت بود هر
 نوع رسالت نسبت به خیر برتر است و حکایت مذکور بود برای شخصی مرتب عبدالمطلب سرغدا
 در حشوم ضمن شرح حال مرتب مذکور گفتم تا در روز خرابام میرزا خان نشین گردید سال ۱۲۹۸ از بیام
 در گذشت در روز هفتم میرزا محمد ضامن سلطه که برادر چهارم و برادر خرابام حضرت مشرفخانه علامه اوست
 بوده در زمره مؤمنین داخل گردید و در سن شصت و هفت برادر نورالت و تاشایه شوری از تقویت خند
 در روزی که حکمرانی خراسان هم بست در بگردید و درجه رفیع از علم و فضل ادبی در سلسله مرتب معتبر
 و مقامات کمالیه بهر اهل شد در تیره عظیمه مرتب در حرام ثروت و اجماع تمام را حاضر گشت و در
 فرمانهای شایسته بران وزیر خراسان خطاب یافت و مردم خراسان عمر امانت دار بدل و اگر اش
 و محمدین و فقیدین خصوصاً حاجین شکرگزار عارف و دانشمند آورده اند در سال مدور که میرزا علی رضا
 مستوفی وفات نمود میرزا شاه سلطان زیارت بمشرف آمد و حاجی قوام سرکرده سواران سرور و دودان مستوفی که
 منصب و عرض نسبت با بر بیست و هفت عریضه شهاب رسالت بمضمون بیست و هفت داد که در بیست و هفت
 اشرف از شرفیات انحراف نسیم مؤمن سلطه که بهانه است خود رسالت مالیه خود را وقف صرف این امر دانست
 اکنون خیرت جمعیت در ذرت حیات و تیره کماله غم حرج و قبح سلطنت دارد و در راه تیر سیده بطمع ضلالت

مسترف افتاد در بی مردم نیز رجب از پیشه بی خطر اب دی شده چند که رندی بعد به تمام تشریف
 بجم رضا از ک نامحرم چهار صنف سر باز مسلح بگماشت و اجتماع تاشان را منع نمود پس در لفظ
 اموال مسترف داد و نون سلطه ساز در ده را احضار نمود و این سلطان نیز حاضر بود که گفت کرد و ک
 خیار نموده مسلم گردید و نفوذی گرفت که گفتند نزد نون سلطه وجود داشت و نیز آورده اند که رندی
 در شهید صنف سلام در محضرش ای منقعه گشت و شاه با حاجی محمد قربان عماد الملک حکمران طبرستان
 انجرب خطای کرد در ضمن اظهارت قهر ملالات خود چنین گفت تاشان را که کشتم در آن
 نون سلطه طاقت نیافته به خستیا این سخن ادا کرد ای قبله عالم ایهی ندارد بلکه حال در کجا هست
 بالاتر از قائم باشد و ادعای الوهیت نماید و شاه بفرمود از پیشه فرود رفت و رسم گشت که در ازل
 فرمان در برابر چون غنیمت بچید و نمود تا خویش در رسا و عشایر اطلاعات کرده قوای مسلح
 نایر ایران در سرکرگان از هر کوه بچید و شتافتند و صاحب رومی بعده سوار نظام در سغدی گاه
 شاه رسید و شاه محلی را برای شایس لشکر در حوالی بچید تعیین کرد و خود برای حمله بر میان بر فراز نمی
 قرار حبت در هر کور افواج سپاه نظر انداخت در آن اثنا شجاع الدوله درگ قوچا که محب این امر بود
 او برش حسنینی که ابان داشت با گو که مشهور و کوران جرار قوچا با تفاق نون سلطه
 و ایهت در حاکمان نظر شاه در دسا و حمال رومی را تضرع حخت و نون سلطه سخنرانی کرد

و سرکرگان و در شایسته بر او یک کسب میماند و در آن بین سیدان سرلرده دره غری از
 نوین این امر داله مردمی شجاع و متهور و گریه المنظر بود و در تابستان نیز پوسین بر یکدیگر با شمشیر حمله
 حضرت شاه باستاد تعریف کرد و شاه از طریق ظرفیت بر سید ذی سنجان در روزیکه حال تقسیم
 میگردد کجا بودی و او بی مثل با کمال جرات جواب گفت در چه حال رفتم و در ضمن اسلحه با یاه داشت
 و در بلغم مرعات پس حسیطه توجه نمود و شاه پس از ختم پایش تا مشهد تا مدت خونین و در شایسته
 خدمت نیت داده بودند و در ضمن اسلحه و شجاع الدوله را طهران آورده عزم اعلان نیت ولی
 مسیحان پیوسته پایهای تهدید نیز لغز ستاد شاه گذاشته نمود و بدین اذن عودت تقویان را
 در ضمن اسلحه را بیانه نصب نورددت و تعریف کرد رساله حکومت گمان فرستاد انگاه حصار نمود
 و جویت خوار خویش را از پیش در آورد ولی ناگهان زیرا داشت این قهوه قهوه معروف مسوم در حاکم
 و در بقعه سال ۱۳۱۰ واقع شد و حشاش المشهد کرده دفن نمودند و پسرش میرزا علی محمد خان در اسلحه
 در مشهد بر جای پدر برقرار گشت و کمال ثبات و مدت در راه دین در میان سخت سال ۱۳۲۵
 در گذشت و عاقله نژاد بر جای گشت و پسران میرزا علی رضا مسترفی مدکور میرزا کاظم و میرزا امین میرزا
 پدر در این امر بر جای ماندند و میرزا محمد مسترفی پسر عم مؤتمن اسلحه که وفات اولیه این امر را دیدند و
 غایب در سردار سکونت میکرد سال ۱۳۰۲ در گذشت و در او پسر میرزا ابوالحسن مسترفی و پسرش میرزا زکریا گریا

مستحق نامده گشته و بزرگواران محسن منش و دفتر که از خاندان مستوفیان گرانه الال دو دانش مستوفی
 فارس بود و در لغو فرمایش، اتفاق حاکم سلطه بحرین رفته و شهید سکونت گزید و میرزا ابوالحسن در چهره گلی
 بواسطه ملاصافق معسک و ملا علی کشته برین با بر بیع شده و اشتغال و بخت ای چنان یافت که همه نذره حکمرانان
 بحکم رضا رفته در جانب بالا مرتبه ولادت الراج و ایات جدیده فورد پس از ختم نام و قبل از طلوع قیام
 بیت با پیشرفت و از میرزا محمد کاظم یقیناً تسلیف قلعه مار زمان و از آنجا میرزا احمد از غنچه کی کسب طاعت جنبیه
 می کرد و حاجی سعید جوهر که در شهر که در شهید اقامت داشت مشرت نمود و بواسطه توفیق سلطه داخل داره ای
 شده و لقب درجه شش و دهمی رسیده و فرمان شاهی برایش صادر یافت و در آن معزول سر رشته داری مار و
 خلاف گردید و جنبدی معزول مشکفاری با صاحب دیوان بکرمان و یزد و شیراز رفت و بعد از این معزول است
 و خدمت نسبت امر ای و احاد بجزب چه بگم و عدان و چه ایام عدان که با هر کس در شش غایب محال است و بر این
 از بسبب این مسلمات در وقت جهات توفیق و رضات شد و خود پرسته حسن خلاق و چهره شش زب در خدمت
 مباح و محال گشت و در او فرایم رئیس داره حواله مالیه ای می گردید و در سال خیر از حیات نسبت ضعف پری
 تقاعد از خدمت اداری نمود و سال ۱۳۴۱ در مشهد ساکنی و وفات یافت و خاندان سی در این امر و حاجی که
 در کار تا علی رضا با شیرازی بواسطه حاج بابایب توفیق شده و در معام حرکت صاحب از شهید بعد و توفیق صاحب
 و تربت ادو خوشی شده که معرفت و نصرت بهر دلی سخنان بگویی در یاد گیر کرده و فرزند و نوه در آن

گرفت و لذت آنست با صحاب مسفر نمود تا او فریاد غمناکش بسمت پدرش در سجده ای نهاد و
ایات کثیر از قرآن در بیان و بیان از صحنه می خواند و با هر سال ۱۲۹۹ روزی که صائم بود در قرب رقع
قطار ارتحال بعالم تقاضا و مجالس بی در لوصی راجع بوی چنین فرمودند و نذکر علی قبل رضا الذی صدق الله
اذکان صائماً و از فدا بر زمین عبد الرحمن در ایام جوانی در مدینه میرزا صفر شهید با آقا میرزا محمد باقر
باب الایب مشرف و نویسنده بود و بعد از مدتی به نجف بازماند و در بیست و نهمین روزش معروف بکلمه شریفه سال
۱۳۰۶ حیات دشت دیگر از بیان شهر شهید شهید حسن و شهید محمد کشمیری و زین العابدین و در این قیام و اتمام طبع
پوشید و با وجود شهرت آن بین نام شهر در از تفرغ بشین جنبه میگردد آورده اند که شهید محمد باقر طویل
در شب گدازد و در روز سه شنبان است بینه و در او شنیده تا از شد و تحمل کرد تا وقتی زانم خستید از کف طایه
سوی به دوش شناخت و او را گرفته نزد زمین انداخت و در آن اندک ضربت شاری وارد کرد و سرش را
بر زمین کشید و زیاد کشیده گفت حال بر تو خوبی زن ولی کلمات از تو گو و طریقی گفت
اندیشه زردی پدرش آوردند و شهید محمد و شهید حسن مذکور مغزی رای تسلیع هر وقت فرستند و او را ایلا
گشتند و شهید باقر آمد و دیگر از مخالفین حمایت شهید در پیش جبران هر آن مغزی به تسلیع هر وقت داد
لصبر قتلش برآمد و در آن گرفتار بودند و حسب دستور اسم الله الا حق شهید حسن و شهید محمد مذکور و میرزا علی محمد ان صدق
و برمی در برای نجابت و در پیش شناختند و با همی در بریدند و کتف رفته از بریدند و درین جهت کتف را کتف و کتف بسیار

باقره شهید رسیدند و بر محمد کاظم روحی از تجار سال ۱۲۰۷ مردم شهید برده خسته و مجروح تجارتش با غارت کردند
 و خانه اش را تصرف نمودند و هنوز در شهید بود که ریش را مطلقه خسته بعهده خود در آورده تصرف شد و او چنانچه
 گردیده در عشق ابد اقامت گزید و بر حاجی عبدالجواد یزدی از منتسبین ملا عبدالحق مجتهد معروف باجری معتبر بود و با تجار
 یزدی و تبریز در آن اوقات تجارت داشت و در حدود سال ۱۲۹۶ در سن پنجاه و نه سالگی در گذشت و در آنجا مدفون
 خواهد بود حاجی عبدالجواد مذکور و آن سید ابو محمد خواهرزاده میرزا احمد از غمیدی شهیر و حاج میرزا محمد علی طیب در آن
 میرزا محمد حسین عتصنادی ایلانی و امام ملا عبدالحق که از منتسبین حاجی عبدالجواد بود و سال ۱۳۲۴ وفات نمود و در آنجا
 اسمعیل چاقی دوز آنچه از کتب ضعیف خود گرد یکدست و مجلس و مجامع می نمود و با اینکه عالی بود در تبلیغ موفقی
 بود و کشت و چند آن برین نام معروف و مشهور شد و چون در سال ۱۳۱۲ وفات یافت و چندین را خواهر شهید
 و قبرستان حوض لیمان دفن گشتند احد او شهر را متعلق شده ممانعت کردند و لذا در حاج دروازه بالا حجاب در حج که کوزه پزی
 بود و اکنون کفله شده مدفون گردید و شهادت حاجی عبدالحمد بن بری ابا مدعی را که شهادت وحیده لایق در در
 شهید بود با شهادت فرزند از جمله اش میرزا آقا کرگ مدعی در بخش کرم آوردیم و حاجی بعد از شهادت حضرت خیر عظیم در
 نیت بود و شهید ترقی و سعادت ایمان الهی منتقل گردید و از عشق کوزان و گذاران در وفات این امر نجات شد
 و در آقا کرگ در سنین صغیر سن تا آغاز شد اظهار ثروت و آنچه به مشهور گشت حتی به حجاب شهید از او زینت و آرایش
 و سایر از تصرف و کسب در خانه حاجی خصال سکونت و در زنده سالگی تا کوزان منتقل گردید و در آنجا کوزان سرگشته که خرمیست
 در سال ۱۳۹۶ که در کوزان سرگشته در آنجا سکونت نمود و در آنجا در گذشت و در آنجا در کوزان سرگشته در آنجا سکونت نمود و در آنجا در کوزان سرگشته
 در آنجا در کوزان سرگشته در آنجا سکونت نمود و در آنجا در کوزان سرگشته در آنجا سکونت نمود و در آنجا در کوزان سرگشته در آنجا سکونت نمود
 در آنجا در کوزان سرگشته در آنجا سکونت نمود و در آنجا در کوزان سرگشته در آنجا سکونت نمود و در آنجا در کوزان سرگشته در آنجا سکونت نمود

بخواست و همان را غریب دریای حیرت بکسفت سخت رنوب دروز براری برقراری پرچمت تا از
واله اذن در مصایف سفر گرفت و اتفاق شیخ احمد فانی بشاوری که بعزم شرف کهنه در محضر اسی من فر
دورن شد در آن بر تازید رفت و چون شیخ مذکور چند مدتی با اقامت نهاد صبر و تحمل کرده بیاورد تنها
روی بند او شرفت را چار با است ایامی چند نشد دوران زمانه او قدم نهادت آقا علیه السلام قوی فوی که کوشش
سابق گفتیم اتفاق افتاد و متوجع میت ای را سقا شد چه کرد لاجرم کعبه شرفت سقا پر خسته شد و درش
اندخته از جمله برای میت هم روی محاب آب در رساندین شهرار و در زیر هجوم رده چند های پیش راجع تمهید
دارد که در نزد رسد ملک دست از خدمت کشید و چون حکومت عثمانی خواست به تانی فعد او را بوسل بنقل کند
لحد قبله بوسل رسانده کعبه شرفت بر خاست پس از ایامی چند بیاورد سوری حکما شرافت و در پیش کعبه سال ۱۲۸۶
بد دروغی چنین زان شد که در تقوای این در اوضاع بد وقت ایاک اطلالی نه نیست و هنگام غروب کاسمی رسیده و صبحی ابرانی

مدت بر ابرام مع بر ایانه خود زده خورد تنزل خدمت برسیدم که بر پروردگاری که گفت تا دل اقامت مرا کند او را خواستم
آوردند جوانان با تف ساره و قد بند کتم او را با او راه کردند تا در حال ایامی کعبه شده که بیکر و صبح کالی بود که در شیخ محمد محمود
علم شیخ احمد شریف و کما بکعبه تنزل بود از خواب بیدار شد «مع شرف و زان که کعبه کعبه در صبح حرم ما در احوال کرده از شهر کربلا است
ابا مع گفت شیخ کریم او را شنیده ام حال بر شهرت و در و میر شرف بر حال به اختیار است و بر دست از او شنیده گفت این مع با اختیار عینی
متصدت اگر در اوقات پیشه من خدمت در دیکم تا برک میرا میرود که بنده عام نه شد شرف و اهدان گفت من شیخ محمد کعبه در خدمت
کوشیدم در آنک زمانه نفس و جوانی را هم کرد در رسد ایامی را از این جوانی و کعبه کعبه از او بفریاد اوست به تنه شرف که او را مال و فوی فرستم
آن بود که در اوج سینه از ملک خراسان در رسیدن لادن شیخ فانی کما دارد شرف و در کعبه کعبه که در ماه شرف عکس عام نمودم در آن سال فراموش
ما نمودم که در شهر ابرام مع او را مال فوی میرا عمو در که در کعبه کعبه رسد و عام کعبه کعبه فوی ما در میرا شیخ در شهر میرا ام که در
بچه دشته شیخ را که کرده و حور بیاورد عام را رسد شرف ع جبر نونوی

و تحسین که دست که حضرت عیسیٰ عظیم برای امامت صلوات خدا بر سرش نهاده گردیدند و صاحب قلمند اینها را در دست راست
 از آن گذشته صورت چهار صریح بابت یک ربی را که از قبیل برد محبت و احساس زودش کرده بر قطعه کاغذی نوشته
 پس در فرشتان از صلوات بخیر بود در صریح در بعد این بود افتد ایکنیم این همه سه هم من را بی کرده نیست
 صحت بخیرها و در صد لاله الاله در خلیفتن را مبتدیان قریب کرد حضرت عیسیٰ عظیم زودش در بجز کمال اند
 نده، اتفاق خورد و صاحب قلمند که امامت داد و آن بزرگ در هاشم سعادت حضرت خیرا این یافت و قول راست
 در سال روح خیرالدین خود و ما شرح از قلم که کیفیت شهادت را کما در بخشش می آیدیم و در قلم در گنجد و ک در معنی قابل
 قوه چنانه واقع است و قطعه سنگی بر آن قرار دادند و همگی خبر شهادت در آید ما بعد رسید از استقامت در کارهای بسیار کرده
 اخبار رسالت میگرد پس از خدی ۱۲۹۳ با کبر کتورش آفتخ الله با عرض مخصوص شرافت و ایامی چند در جوار فضل غایت بسیار
 با عزم در کارهای سرجهت کرده در عبور از اسلامبول میرزا عزیز الله حداد و زودش است جو بود را که پیوسته مسلمان شده و
 صالح رسته قول این مع برز کتیب عرفان و ایمان نمود و نیز نسخه از روح بر کس کتاب آبروی خیرسان آورده با قوت
 ایمان رفته است آنچه در ادوات روح نموده که راجع سلطان عبد العزیز است در مجمع بهایان تلاوت کرده حکایت
 در روایات شایسته می گفت در وقت در بعد از ظهر است که جمال اینی خورشید را پذیرفته و در وقت شهادت در قلم
 فرمودند تا آنکه سال ۱۲۹۴ م بود که در بخشش در سن ۸۵ سالگی خبر شهادت یافت و چون بحسب معتقدی میرزا کمال
 دال فرسان فدا صبی از بهایان مخلص در محراب مانند در زود نموده با سرور عزیز الله حداد و آفتخ است پیوسته از حاجی

موی زان محمد تقی و تاج شمع و تاج شمع محمد حسین بیست دربی و ملا علی قاسمی در کلمات حداد ادین نصیر و تاج میرزا ابراهیم
 پسر خود صاحب کتاب و تاج شمع محمد در بیت با همه مجتمع شده بتلاوت ادرعیه در خات برداشته در حاجی به
 مجلس بیست و دو در جنبه بار حاجی از صاحب غیر معروف در در وقت حکمت در حقیقت در حقیقت که با حکم آن و محمد
 تذکره دادند در آتش عشق و ایمان از آن در پیش شده از دست تا آنکه حاجی را ایگان نامزد و نهادش در سینه
 درک واقع شده که در او درش مجرات و توهای بسیار در جلوی آنها در دست شمالی حوضی بزرگی قرار داشت و در میان
 آنجا که محراب و نمازگاه در خوف بود و در منظر تغییر کلی یافته گشته بود و در دوتره زن در او شده گرد آمدش
 در بدست در مجرات تجارت نامها گردید و در قرب حاج که رخات نظوم را شنیده حلقهش را برید و ایران چوبی
 زینا است هر که در روز هفتم عصر نجات برستی نظایر سماع را در آن را بلند میزد و در حبه عیشته بخوشش در کرد و در
 معارضه با با قدرت جلوی کا به بر آمدن شده که آناسید آن طلبی پسر خورشید و خان با علم است دست در خرد از آن بر تقدیر

نم در اندر خیر بریم خراب هر را از حسنی بیرون آوردند با بخر و جی بر باز از طرف بر غنیمت در جلوه خراب هر را این همه در
 جلال اجمال یکینه در شمار تیرا نگاه معرفت ذره در بسیار از خوف و غم شاد بود فرشته در آن در تمام و صحبت خلق شده معلوم است هر چه
 هنگام است غنیمت خراب هر را در وسط سیدان درک بر پا داشته و پنهان در آن امداد که نزد خراب حاجی مکرر بود حضرت والا صیر ملاحظه که
 نمانده بود خراب اگر تا بر سر هر که سید از حال اله نمانده است در این اقرار نماید و انکار گشته باشد اگر بطلبیم فرم تیرا خراب هر را
 خراب حاجی فرم فرمود از امر خیال او در در صغیر آمدند هر چه کرد و آنکه هر روز عیاش فرموده است در شهید بود و تفسیر تجارت خراب
 در مع این است در شعله درم و با در در ششم در بیان این تهنیت در شجاعت در راه محراب خورشید از تیرا شهادت خراب الا الصبح
 در شعله درم که در فرموده صیر است ملا علی قاسمی تاجی در کلمات

به بیان گنج در سخا و فروسند و فضلا فرستان فغانها و شکوه بود که اکنون کا مدله برای مذکور مسعود و حمید چندی در طابقت
 و مشهور است در اینیه که مشهد بیت با پیر را در بخش سوم شرح دادیم و میرزا محمد کاظم از تقیه تفسیر طبری این نیز مجتهد
 هراتی مشهد که در بخش مذکور بیان احوال نمودم و از ضرب شمشیر عمی بابت با نوزادان در چهره شست تا آخر حیات در
 خانه زیسته کفایت الروح را نثار الهی اشتغال ورزید و چون در گذشت بهانها مذکور گشت و خانه میرزا عزیز الله
 حداد در مشهد نیز مشرب با بسنان گردید چه که خانه را مشرق الا دکا قرار داده جمعی از بهائیان مهمان اسما و عادت در کار
 های کرده و گذر از دست میر بهائیان مشهد میرزا علی محمد ابن اسحاق پسر ارشد اسمعیل طابقت مقدس که در بخش سوم
 تفصیل احوال کاشتم سال ۱۲۵۳ در مشهد نوله یافت و پدر بعلت شدت ایمان و خصلت در راه علی محمد نام نهاد و صاحب
 از تقیه طبری کتبات یافته سخن بیان گشت میرزا علی محمد ضمیم بود و مادر در اسحاق شهر مشهد در مسگر حکومتی که مقدس
 ایامی چند زلف کرده بود مقدس بیدار زن و فرزند سرور گشت و از آن پس میرزا علی محمد در ظل تربیت بد شو و تا گرفت
 در قرائت و کتب فارسی با ریخت و بهر جا در مجلس و محفل با پدر بوده تکلمات معارف بهر پرورش حاصل کرد در سال
 ۱۲۷۷
 اتفاق داله بیدار رفت و مدت در سال در جوار عنایت الهی بسر برد و همیشه وطن مانده آمدن با رضی از خدا و سرب
 و سبک حکومت یعنی مجلس در طهران شد و چه که در بخش چهارم کاشتم مدت در سال در زمانه پرشقت و از در سرور
 پس از آنکه حضرت عدلت مشهد خان در سفار بسینیه رسا رخضات در خیمه با والد همراه در تاب سال ۱۲۹۰ چون مقدس
 لغزیم در نفس مقصود از مشهد رسا گشت تا سرور را بدره قدم کرده در آنجا در دع بسین خود در دیگر بدره را یافت و بهر کس

بنوعی که بخش سوم ضمن شرح اجرائی آن آوردم در حال عودت از ارض مقدس کربلا در پهن وقت نورد و از آن
 پس در آن هفت روز در مدت این امر که زده دیده آن تسبیح حبلان نورد و ضعف خصی می شد سال ۱۲۹۵
 ارض مقدس شرف و چهارده روز در جود عیانت کبری زلیت و در آن ایام واقعه شهادت امیرالمؤمنین و آن
 میرزا محمد حسین سلطان شهید و محب الشهادت و صومنان واقع شد و در حجب تا زلات شدید گردیده از میان زمان بهی
 پرسته و صیف و خلیل شهیدین در این صدر یافت بسیاری از صحاب و حجاب آزادی فرز شهادت و میرزا محمد
 ابن صبیح نیز در این ایام محض این در خواست فرز شهادت کرده و در حجابش طس آنچه خود داشت برین نوع فرورد
 سجان اله تا نفسی در تمام انقطاع و در نشود چنانچه با قدر و تسبیح در آمده بخوابد و چون منقطع از طلب شهادت بود
 پس که تسبیح کند و هم ایام در تسبیح در آمده است و اصل شهادت تباقی روح است به سیرت شایسته حق بی شهادت
 رشناختن و اناکت با لگ به تمام انا و الزمه انسی طریک کافرت به قبل ظهور و قبلنا بسک با اردت فی الله
 او صد مغیر از تسبیح حکیم از فرمانه الاما نگاه حس الامر با بران رگشت و ایامی چند در بهر آن برای زیارت مرتبه و الودع و الاما
 زینین تسبیح بسیدین آت است نورد و در بیت آل امیر این چنین جعلی رضیت یافت پس اظهار آن فتره از سجاوی
 قزیت تسلیم با زمانه گان شهیدین مذکورین حسب امر الهی بصفتان شرافت و صورت فرغ فیه است زرد در خفا
 است آورده محض این در سال شریف و از انگاه حبلان در سیدان تسبیح کرده تباقی میرزا اسد الله صنیع کاشغری
 در خصوصاً در حجابان خدایه پایان ۱۲۹۶ سال مذکور و باز در سال ۱۳۰۲ غم همگان نورد و در آنکه در حجاب فصل و عیانت الهی

قرار گرفت و میرزا در روز پنجشنبه اول سال ۱۳۰۶ با یرون برگشت و در بدین سفر میباد رفت و در سال
 رسالهای بعد سفرهای توالیه در ایات خراسان و نشر نفیحات رحمن نمود و در این سفر منتهی به سیاحتها و تفریحات
 بسیار بگذشت و همیشه در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود
 آورد و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود
 در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود
 خود نوره بطلعت جمال با همان رموز و خدای بسیار حرکت یافت و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود
 و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود
 حجاب و چادر گردید و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود
 آمد و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود
 مورد خطاب اوضاع و احوال را از آبادی در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود
 و بلند نمود و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود
 زنده خدی در حوزة عنایت بسر برد و در طایق مرصحت قریب عشق آباد در گذشت و در قربستان برین عشق مدفون گشت
 در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود
 در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود
 در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود

تشیع خبازه نوره در گستان جاوید من نوره و شباب دار الراج بسیار از قلم انجی و بهمنجا خادم وزیر از حضرت
 عبدالبها سعید یافت از آنکه در لاهی حسین خباب فرزند فطوی لک بمافرت بقا الله و کنت صغیراً
 فلما صرت کبیراً اذک تک نعمات الرحمن من به الرضوان الذی کان من کلمه الله فی بدع الزمان من بین العرش مشهوراً
 و در بعضی از الراج لقب ابن صفا و شهید بن شهید خواندند و تاج افتاد تمام عظیم شهادت برفوق پروردگار که
 در تکریمات و تقیبات اعدا در طریق خدمت امرا این کمره تمام شهادت رسیده نهادند و این صفا بدین اقسام
 مشهور است دادا از نخستین زوجه اش دختر خود از جانب باب که بر جان جوان در شهید از الراج نوره از غایت و
 محرمه اش به اولاد در گذشت و از صبا و حمیم که فرج دارم نبات متعدد و معروضه و مورد آرزو و لذت زمان و
 تیس گردید و دیگر از دست میرزا محمدخان با بنفقت و این در شهید او حسن میرزا حاج شیخ الرشید بن محمد فی میرزا ام
 بن نصیب و ولادتش سال ۱۲۵۲ هم نشود تا تحصیلات است از پیش تاسن یازده سالگی در شهر تبریز شد و در آن
 بادر طهران آمد سه سال تحصیل مقدمات علوم عربیه و فقهیه برداشت و در چهارده سالگی تعلق والدین و از هم جدا و خارزاده
 مشهور رفت و والد ماجد بیار شده در حال جهنهار و صیت به صیت از تحصیل علوم نوره در گذشت و عالم بزرگ عودت
 طهران کرد و در چهار خورشید نماند کثیری از شهرادگان و میرزاادگان بسک نظامی درآمده در مدرسه نظام به
 تحصیل علوم ریاضیه و کتب تیراندازی برداشت و والد اش را ان سگ عمل مرضی شد و خواست فرزندش در تیر
 علوم دینی و ادب زرف نیز دارد و خود نیز فطرتش من کتب علوم و فنون فقهیه و عقوبیه در در خصال امام مکرره تحصیل علوم از

کرد و چون در سال بیست و نهم گذشت با در قصد هدایت دنیا در دست شهید خود در عالم را نیز بخود برداشتم شدند و فرزند
 دین خود را که بحدقه مسلکی رسیده مهمت یافته در روزی عطا در آورد و پسرش را ششم از صاحبین انجلیه خواندند و در بیست
 و نهم حقیقه شیخ ابوالحسن میرزا در مشهد ازین مقام تجصیل انواع علوم را بجهت پرداخت و تخریج تشریح نیز در وی تسلط گرفتند و فرزند
 دین خود که کثیره سرور و حیرت بخش خود در مغربی نیز در ایران کرده چندی در مضرب بند علوم حقیقه و نقیبه بهره مند گردید و در جهت
 بیشتر کردن تجصیل و تدیس علوم ادبیه و حکمییه طلب دفعه و قبول غیر با همت کجانت دقتا مذاکره فرموده و در این
 بر غیر در عطا و افادت سرفروخت و در فصاحت و در معنی ملاقات و محفوظات سرگشت و در این میان از زاری در درویش
 سال ۱۲۹۷ قمری تکمیل تمام جهنم و دفعه و دفعه از در آن فضا آینه در سپاه عراق عرب گردید و از آنجا در مضرب بند جهنم
 استفاده نمود و در نهایت کتب دفعه و قبول در سرین رای از حاجی میرزا حسن محمد شیرازی شهر که وصف ایشان را در ضمن بیان از ضاع میرزا
 یادیم کرده از آنجا بنامه اش محسوب شد و در مقام توبه بدیافت میرزا ابان و کتب در تصنیف و تکلیفش را بر ارباب
 داشت که در حب سزاوارش گردید و شیخ پس از دو سال در سال ۱۲۹۹ از سرین رای بچرخ رفت و بعد از تمام کمال
 مرحمت کرده سال دیگر نیز در سنه ۱۳۰۰ از محضر میرزا البرور و در دست سینه مکرره زحمت روحی از میرزا که از روزگار عالمیته را
 منتظر بود و در کمال حاصل کرده بعزم هر بیت برودن ان شهید عورت و امانت نمود و عطا و فضلا آن ایات و در ایام دولت
 در ایشان محکمت بلکه غالب عینت نقدش را بس مشهور و نامشروع صدر و نیز فضا و تمیض در احادیث
 چهار و تفسیر و علوم و فنون در هدایت در این امر شرفیلم با همت مشون و نقدش در سراج و قواعد و نیز ان تفسیر حسین

اتفاقاً بر عین عرفانیه طیفه شافی و کافی بهره بردند ولی طول کشید که در دریا، از روش و تقاضا گنجینه گنجینه و بدیل
 تفریق بین عقیدت گنجینه چه شیخ در لادش که نوع مذکور مدتی زلفت در اشعار است و ضمیمه دشت در همه صنف
 در اینمانه مادر محبت تهن بن امر میسند و با برعات صحیح از علماء و عوام رتخت از هجوم جمله عوام باشنا خردگان بخریب
 محرابه مرادده در صحابه میسند در سال ۱۲۹۶ که نوع مذکور گرفتاری حاجی عبدالحمید ابابیح و مقتدات نهادش پیش آمد
 و میرزا سعیدخان که قبلاً وزیر امور خارجه بود در طهران در ک محضر اسی کرده محبت و ولادت یافت در آن ایام ریاست
 زلفت بنانه ضمیمه امامت در شهید گرفت شیخ ابریس بادی تفسیر شده و سی خوانند که حاجی را از نقل مصون و محفوظ دارند و
 بواسطه رادش سجاتی پیام فرستد که تا اکنون بقیه حکمت از سرور شهر از خصوصاً تجمیدین قیامه عموماً ما ندیم تویم حکمت را
 پیش کن تا جان برده ایام عمر را بخدمت مقاصد عظیمه این امر که ضامن سعادت شهرت صرف نماند و حاجی پس پذیرفت
 و بهتافت روزی به شهادت رسید ولی شیخ در سنین آغازش در کربان رای و بواسطه میرزا و خویش فلانده و محاکمات پیش از پس
 دست طلاع یافته چون شهید گشت تا صدی حجاب تقیه و حله خستیا را خرق کرد و در غرور و محضر چنانکه اسلوب و بجا نشد
 با نهایت بلاغت رسالت کلام و زبان اسجاع بدلیه تزیانیه و بهتادارت و ابهام باشد و تلویح مجید این امر که خرق
 در امام نام نمود و لاجرم از طرفی محل توجه خاص و از طرفی سرور حیدر و وسیع حج اسلام واقع شده و دم دم لصد آئینه درام بر
 تسلیمش بد و درام فایز تا در سال ۱۳۰۲ برین آرزو رسیدند و میرزا عبدالواخان آصف الدوله شیرازی و الی خراسان
 که جمعی از االی را تبعید و غرقه کرد و منقرض شده و قصد تبعید وی کرد و شیخ از شهید برین زخمه سوی قوچ شرافت در شیخ ابوال

این حسینان که چونکه جنگیم محب این امر بود و او شده بشی از یک سال بحواله حضرت و در بیستم فروردین
 بدست دلی برخیزد خود زشت همه روزی از باغ بند و تکونیش شیخ الحداد میرسد و مکران خرابان و عدد در پی فیکر است
 از طریق غش آید بسیار حج گشت و علامه ارکان زرگستان غایت تعلیم و تعبیر از وی فرزند و در باب علم و فضل از هر کس
 برای شیخ حداد در مجلس گوید آمد پس با مکران ۱۳۰۳ رفته سلطان عبدالحمید و ارکان دلت اموات کرده بدین
 خیرام و تعبیر بسیار بجا آوردند و پس از اقامت ایامی چند لوی حج شرفت و اتمام اعمال نموده با مکران برگشت و کتر
 از در سال اقامت کرده بیشتر در صحبت با خویشی مکنک در عطف و امانت بدست انگاه حسب امر شاه و
 اطلاع میرزا ملوک خان مرجهت بایران کرده چندی در طهران بسر برده و حکام کشیده شاه خطاب دالی دارکان امان
 در مراسم باس خیرام و تقویم و عقلم مشهور رفته امانت محبت و کمال این در عطف و دلس و امانت بدست دانه بر عقیده
 خود داشته (رای هر طرف بیایید و معتمد بایه که در زمان غیبت است همچو ارکان افتاد به استیصال در جواب گفت
 در عهد و عدال که در چون زلیبت خاضع شنیده بود که حضرت در مدت علم و عهده کرده از که زلیبت آستان تعدیر را در می
 و گاه از فریب که لظیف شرح و تطبیح آورده خود یعنی هم ضمیمه خاصه عقیده و در بر علت مکتوبه در) اوضاع رای وی دیگر
 گون شده و مختلف میرزا کن الحداد دالی خرابان سفوف هرمانی سلوک نزدیک شیخ فاجار شده با عاقله جهارت خود نسبت

درین مذاحمی از صحیح در اول ایران و لده و سعادت شده عالم چند محقق جامع المسترل و المنترل حدادی المربع و ان اصول سواد اکل فی اصل
 موفنا نا در کن میرزا الفی شیخ المزیس در استایم انا در نه نیز را در تفریب فرا در سعادت شده و از قرآنه طبع حاصل شده خاسب علم این چندندی دلیانی
 شهر اقامت دارند و در باب فتنه علم از اوقات برکات خودشان همه مند خوانده زود (مذاهب خیر سال ۵۰ دریم نماند ۲۰ روز چهارشنبه ۱۳۰۳)

نرگسان در سینه اشکاف و ایامی در سرفه و کار او عشق اباد و تقاضایه که زنده در ز طریق بساط کج گفته
 بعد از انجام اعمال عورت بساط اول خود در زرد سلطان کمال تقرب یافت و چون لغت ترکیه لغت سوادت
 و قدرت تکلم بگیرد برایش مجلس نظم در عطف و افاوت فراهم کردند در ارکان دولت و اعظم ملت مجتمع شده تهنیت
 و ستفاده نمودند پس از مدت زبانه از سال به نام زیارت عتبات مقدسه حرکت کرده در پرتو سعید مصر گنگ
 در وقت دعایه راجعی گذشته سوزان ریاضت و در زیارت در فی مقدمه عظام عکاشه ۱۳۱۱ در موجب مکررات
 سلطان حاکم و علماء ارکان دولت احترامات شایسته بجهت آوردند حضرت غصن عظم عبد الله سیفی از صحاب کبر در روز
 خانه مخصوص برای او تشریح تهیه کردند و موجبات جلال بر پا داشتند تا در سخنانه وارد شده ارکان مبله علامتاش رفقه
 اناداش را شنیدند و حضرت خود نیز به تشریح رفقه بعد از لقمه بر خاسته فرار و بعد از مختصر را تشریح بر کول کردند چون
 پاسی از شب گذشت در حاکم فرسخ دهانه مگر که راهی حضور زینت وارد شده جوکس خوردند و شروع بیان
 و افاده نهادند و شیخ سکت وضع بوده تا پایان مجلس سخن گفتند حضرت کلمات فرزاده برین آوردند و سخن کرد
 از شیخ حویانند که چگونه در مجلس علماء ارکان دولت تعلیم و صده است ولی در محضر حضرت جو صمت و خضر بر ارد
 در جواب گفت در این محضر به گوش شد و هر در حقایق را با تمام هوش نیرشید و ناریه نیاز اعلین همین به
 جابر حل سان و در خانه بیان محاسن دیگران باشد و چه درم در عکای همان حضرت کرده از دست سوادت و در است
 بری بر روی سخریح گوید و لایما در طرف مسئل رتق صد سیکه که در آن ایام بدست سید جمال ابن نعانی و عبد الله

باب وادعیش در بسط سربل و ایران مسته اول بود و با حاج میرزا حسن شیرازی بعضی دیگر از طلابی ایرانی ساکن
 عراق مجامعه در مساله بگردد و در این مجامعه باشد و در این مسائل گفتند تصایح و از اختلافات کسبه یافت
 و ناموشند که در حق صادر از قلم مبارک را میرزا بر سر آنگاه از طریق دریا در راه عراق و ایران گشت و شهر چندی
 در میانی نامت گزید پذیرایان محله از طرف تجار و عظام و بید و در خود در کتاب منتخب نفیس که در شرح حالات و مشرب
 آثار و ادبایش تنظیم کرده در میانی طبع است با رعایت احتیاط بیان امام آقا شمس را در علی بتدوین و ایما که اسلوب
 نیا شمس در چنین زینت است بعد از درود میرت سعید مجرب و زیادت بیت المعصومین نصیحت نمودم و در اینم اللی
 بین غیبیه که مجرب است تصحیح در وقت تحصیلش در مراجع سعادت نیز از مسجده مجرب بسجده قضی آدم سینت هم در کس
 سعید و جمیع مقامات تصدیه که در زمان نبوت میرزا صبحی بگردد زیارت کردم و بکشت نامت طلبیه و تقویات حسبیه
 دست دار و با محله سالی در عراق عرب زیسته راست یکم است آنگاه از طریق لصره بایران آمد و شهر را
 چند رحل نامت در شیراز از جهت پس طهران شرافت و چون برای تیریز و صفای ابالی را پسندید کرد و جهت
 نوزاد وطن حسبت در عمارت تمنازی سکونت گرفت ملا با مقصدش با اگر ارمی شهوه طلبان بنمونه دستخواره از
 مکتورش کرد آمدند در استانه شاه تبر و عطا و انعام فرام آورده و طلبان ازیند پیر ایران نیز مجتمع شده تفریح و
 میفرستند و دست سخن پیش بر عرشه فرود در هر باره با نایبانه ای چه در است است و در این سال ۱۳۱۲ و ایام
 حکمرانان محقر فی میرزا ارکان الدوله مذکور بود و در خدو فی ایام فرسایان در و درش را محترم و ملامت و در موجودش را انفراد عظم

شمرده و درین علم و فضل طالع بد در مثل رفیع مریح از ساریف انجرب که شرح او پیش را ضمن ارضاع فارسی
 میاریم با شیخ نقوب بحریت یافته بنیای چند بسرد و باقصد و طالب ادب الی حدیثش نمود شیخ ایامی در
 حویب فرساده منظور صاحبده مثل گفت قناع از چهره بطن عقیدتش بود و در کفمان نیز میگرد و بنده از آن
 ابیات چنین است مثل گفت ای فصل غیر شرح روشن شبر از مقدم گوش در بیت که مرهبان بر دم
 بریای یکی بگناه مردم در نشیندم از کسی فرگنده روان درین چون وی خوش گذاشتم ز آزی
 روی زمین در دم ای صاحب فرین در زجت یک نوبه که بکنم قنات شیخ ازین گفت ای صاحب فرین
 خبر غمزه ز یک دیک خبر نقد زین صلاحت کرد بنده زمین طرادت کرد هر جا که باقی خورشید
 در گم شونده درین و در ز جود نصیب کرد این است تقدیر خدای چنین است که بکنم در این من تا خوشه
 بری از فرین من فرس که نفسش از خدمت دین فرین نظرت مرا در خدمت نه صاحب فرین از ده گاهم
 از شک و در جای آیم از آن در شکرده از باده خوش با در و با بقره راه بیند چه ای رهبری ما را از بس که
 کسکوی ما را گویند که می کشیده است این لذت طلب چشیده است این در آن که بکنم در جسد من
 زاده طردند و بنده که سکر مادی است در عوالم ایم و کاشه مدعی است با نفس و در نقد تندی میرت
 زده ایم رب زنا نیل گفت ای تحت قباب با خفته از ما رخ خوب خورد خفته ای از سر زلف زنی
 دست در ز یک شیم سان جرت از گمان که برسته گانند در خاک با نشسته گانند سمر درت اگر فرزند آینه

از چه چون سرزند حیرت زده مرا چنان کن بر شنبه که دانه آن کن سعدی که سخن جهان بود اینست را
 چه خوب فرود زهر از قهر زوشه است فحش ازین زمین بسیار است و پاهم صحت است
 عزرا بن مال حسن دانت است و آنچه شیخ در برزند فبت برای همه اجداد مکتوب میرزا ابوالکاسم فخر از طرف نعل
 حسین میرزا فخر واد دانت دیگر را فرزند ارشد حاجی محمدان گزافه از کاین در شهر فخر دنداج نمود و گمانه نما و محل
 زنده امانی که بدید یکدیگر فانی آمد ابائی در حضورش اتق و حقیش رتقت طغیان نام چهار ماهه حاصل کردند و حقه و حقه
 معنی از تالی بر افروخت انصاف و سادگی در سبب از کوزه و شیخ شامات نموده رشته مغز است از کتف برود
 در خیال احوال چونکه مغرب جنگاریم میرزا محمد فرعی از شانه خندان فضلا و سفین اهل بیاد و فریبان نه در حق علی واد
 شیراز شده زنده و نیکو باب و فرود جمعیت بجزب و بگفت و ملا میران فتنه را فرزند و حکمران و بیاد و در حکومت
 ترفیق همراه کرده بکامل و معاصر بدست دکن از صاحب شیخ ادریس بیان آورده خوب است نه این حالش نماند و فرعی
 که نه آنچه گفت داشت قرب آرزید که زنده از هر کس بود و حکمران برای سبیل این منظره شیخ زاده از حکومت طلبید
 بادی قات و دلد و شیخ با یار و ترویج و لطافت کلام بسلوب کتمان خویش را همانند فرعی بزور و با کار کشید و حکمران
 منظره خود رسید و دست امامت شیخ در شیراز هفت سال شد و در حدود سال ۱۳۱۶ که شایسته حکم شیراز
 شیخ بسطه حکمران فارس را بقبضه گرفت و در آن وقت در شیراز گشت شیخ در محفل سعده بنام شیر اسیان
 و میرزا میرزاخان حضرت با فتنه جمع اهل با با بهر مندرحت و شایسته حکمران عالی بادی مصحبت و شایسته داشت

و امام بیعت جزوات حکومت نوبه بر تعاقبات شایسته علم و عرفان و نقل بیان درود بر تخت که در حق نرفته
 مگر شایسته اول گنبد و پیش قدمی در طلبان خردن امام جمعه و شیخ آه نسیم شعله بر شیبه چون حرب بر نش
 نخل جبری نه ساریف زین بنام نه بیشتر فریاد یافت و تا سینه مع بره کعبه صوری نه محمد بن نخی مرقاب عرب شد
 و سعادت در قفسش با پنجرب شهو گشت بعد پیش نه پیش نام بهانه شهو که نه منتقا بر شفته بستاری بری
 نه منتقدین فتنه بر شفته و کاکین دادار را با سینه حکمران و شیخ را بنام بای طعن برین گفته و در ایامی چند و شهر در بر
 آثار نقاب و شیخ پیدا گشت و در آن زمان شجاع بسطه منزل و حسی صنف الهه داشت چون تصور آید و معانی
 فرصت بدت آمد که شیخ شکایت رعایت کرد حکمران جدید کرده که بایه و سبب ضلالت امانه و حای شیخ سلطه است
 رسمی در بد گشت و بی حکومت چهار دادار این در شفته که به بنحون لایان تحریف کرد که با وجود شیخ ادریس حصول بدت
 کلاه در بر از غیر نشد و در آن امام شاه در پانجنت نبود و در داد حواب تحریف کرده که شیخ با عازم غمسات عراق است
 گند و در دوزن مرقاب بسطه کف کرده رضی عربان شرطه بایک دولت قامت و درش را ادا کنه و بعباد
 سوزش را کلاه بسطه و چون چنین کرده حرکت خود و غیر از در درش همچنان تحریف و کتاب نه محمد بن شریز سلای صحن
 به بنحون رسیده که در نقل شیخ ادریس از غیر چون رجب هم اسلام است بر حذر باشند و در وقتا بایه و گمراه است
 ضلالت عامه بگند و در آن امام شاه پزده محمد بن برزا کرد سلطه از فضل و مخلصین انجرب در صحنان ادریس
 مگر قیام بود و برای سکونت شیخ عمارت محلی در برین شهر تهیه کرده و بعد از در درش با جری را شرح داد و در تخت تنفر

شده هر روز تا بمبازا عیون و با محمد جواد صرف از بنیان دو نمند که آرزوی چنین واقعه را داشتند در چهار خانه
 خویش غم خوردان خانه بشکوهی برایش همیا کردند صبح بزم جمعه در آنخانه بهنگامیکه انجمنی چهار روزی بر گویی برآمده
 لغت افتاد و قافله سعادت دل در جان بر بود در هر که رسیدند نشانی کردند و در آنمهر بر جمعیت شهرت پیوسته بود
 روزی از هر که یگانه و خانه در هنگام خطاب بر از جمعیت مستعین شد و شیخ محمد تقی محمدی معروف با تاجی (ابن اکتبا)
 بهستیاری علی سلطان از آنجا آمدند در آنجا بر زمین بی طران نمودند آنجا شیخ در طران رست با هر که
 انصاف فریب طبعی رخ داده در خند و سوز حضرت عبد الهیاء در آنجا بر آنجا در آنجا در آنجا
 در آنجا با هر که پیش از آنکه در چهار مجلس در آنجا نشست و در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
 در آنجا در آنجا پس با دیگر با سبب اول رفته چندی با در محرم محترم پیش میفرستادند ایامی چند زیارت حضرت عبد الهیاء
 در خانه مکرر معانات علیا تشریف حاصل نموده عودت کرد و متعاقباً صحبت با این نمند و در طریق قضایا در آنجا که نمند
 در حکم عشق ابد قضایا مخصوص در خط راه آئین برای ساقش تخصیص داد و در اینجا عالم مرد در آنجا که استقبال و پذیرش نمودند
 در آنجا نشست و جماعت در آنجا در آنجا بسیار بسیار آوردند که نسبت با صدی از آنجا ای ایران ستمند نشست و چون نشست
 در آنجا نشست که در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
 تزیینت بزرگم زده خطابت که بر فرزند اگوش به آورده منتشر نمند که شیخ بهانه است و در آنجا در آنجا در آنجا
 در آنجا نشست و در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا

انانت در جمعی از کرمین بجز بشارت نور حضرت عبدالبهاستو بسته که اورا برای تبلیغ این امر محالک در
 دلمیک ارسال نیز بکثرت دیون متعدد شد نسبت اولی که رفتی کثرت دور طران دعات فیه در مکتب علم
 مدون گردید و از آنجا که منتهی بفسیر از شایعترین است که نام بدیم و فخره آوردیم و در شهری سال ۱۳۱۲ مطبع
 منتشر شد و در غیر آن که در باره آنجا عالم اسلامی بتمام محاسن اولی نگاشته در بعضی مطبع رساله دیگر کتاب
 نافع الافهام رافع الامام که در سال ۱۳۲۵ مطبع گردید و نیز کتاب الابرار در رد بر برادر افلام محمد قادیانی است
 و چون تا در فریادت جمله حقیقتی و پاس تعارض نمود تا بیفایه در نزد علم صحیح راجع به برین است و در او در باره ای گونه
 شده از ایشان را که تعقیب این امر در وقت منیام از آنکه در مکتب بفسیر است که در انانت فوجان نودی در مکتب
 سرکار شجاع الدوله ایمانه عظیم است آن خراسان شایسته و ابانته مکتبانه بیان که همانا در طرف بعضی از حضار
 آن سخن عالی تعدی بکده شدی که بین کوش معی و طرز جدید سخن نیران گفت (شماره از منسیر زنده می مطبوعه جیب در
 محال با ظاهر شد زن سخن زن سخن رخ و در ظاهر شد زن سخن زن سخن همان و در لاهورته همان خیار
 یافته از شرق با ظاهر شد زن سخن زن سخن) حضرت شیخ قلم برداشند و مدون در این باره را نگاشته
 مراضی مطبوع قوم فلاح و سلام سواری که در بیدار زنده می نوزحی پیدا همان حسن که شدی تشکیک در شایع

بیمبر آمد از یزید طبع خود شد از یزید	زنده در مشو بارب تشکیک تشکیک
باید عیسی از کرمین برست از بطن زن در کرمین	جدید شد زنده برین تشکیک تشکیک

چه برسی زلف به کوه نشی کن هاشا کن	بیمبری در بزمی چه داری کبر فرعون
بر دوطرف لاجپتی نشی کن پنا کن	رانا کن جنگ جالوتی درین حالت نونی
منه رندی و غلاشی نشی کن هاشا کن	سستی آهن از باشی ز رست لفظیم باشی
خدا در منده نزهت نشی کن هاشا کن	در کاف و نادها مستی رو در دلها
اگر از خویش آگاهی نشی کن هاشا کن	بهشت عدن اگر خوبی غیب خدا بگو
بهر مرغان خوش الحان نشی کن هاشا کن	گشوده بوضه رضوان پر از مدح پر از بیگان
سک جان گشت بوزن نشی کن هاشا کن	صحاب تن بیگوزن بقدر تقیه کوزن
که برزد این سخن زده جان نشی کن هاشا کن	مرا یک حدیه در تو جان رسیده کسوز جان
خبر از من من آمد نشی کن هاشا کن	شیمی از من آید نشی از من آمد
اگر خوبی تا ما را نشی کن هاشا کن	نه کلا در حاش را بین تا عرکها را
زین ببران کوران را نشی کن هاشا کن	رانا کن این ستوران را چه بیگونی نودان

در سال ۱۲۱۸ چون خبر پندار جدید حضرت رب اعلی در سنخ حیدر کریم در جفا نزدیکه در بخش لاسی میگلاریم شیراز رسید شیخ قطعه تاریخ منظم آورده با عریضه محضر حضرت عبدالبها فرستاده که مورد قبول واقع گردید و قطعه مذکور این است

کرم الله کرمل الفس زلت فیه آیه الکبری مستوی عرش ربنا الاعلی نقطه الامر سید الفس

مظفر العدل مصدر الحسن
 عمر القدر طاهر نفسی نے جو در البقاء رفت قبت الیہ یا بذر المس
 ام الیج صاحب فی روی قال ایخ حلیرة العدر (شش ش) ریز چون منقبت فیض عهد
 میرزا محمد علی حسن کبر و ہد کتاش نزدیکہ بخش لاقی مبارک طیبان نزد شیخ قطب مشور عربی ہم غزلے خارجی
 در اثبات نقل بہد و بیاق و تبری از دل نقض رشاقی بخشہ حضرت عبد البہا فرستاد کہ بقول دروغ شد و
 مشکین تلم حسب الایہ بخدیبا زشت و صدمت قطبہ و غزل ابن است العهد مخصوص و ولی الامر مخصوص
 در بیان کن لہدہ الہ مرصوص و جناح الہم مقصود و بیغ درہ شرمصوص الذہبیم الخواتیم الشفادہ فرصوص قائلہم الہ
 انہ یزکون و ما لہدہ الہ سبکون جنبہ الہ ابطال سبکون و لای الخ شہادہ الطائیفہ و سبکون سحر باخترہ ہزار
 دل خوشدہ سامری کت کہ دست از بد میضایرد

سپردہ جمال قدم بر بزم جہان شاہ است	شہی کہ تاج وی از من لڑاہ الہ است
خضر کربہ انا قدہ صلیبناہ است	نصرت منقوت در بیشمار روز آن جملہ
سخن بلند و جمال خیال کوناہ است	چہ از است عبد بہا رب عالم است لہد
بر اند خضر از راہ رہت گمراہ است	ہر آنکہ پیراہ ہسپار راہ تویم
چرا کہ رنج حسد دل خوربت کجاہ است	حسود دل خورد جان ز درد یکجاہ
دلے تقبشرین کہ جاہ لڑ جاہ است	چہ از وہ بوجہ یغف قادر آمد

نه هر که لاف زنده از خدای تیران گفت که محرم حرم حاصی لایحه اله است
 خدای گفت من ارشد قد تمسین غی ترا از طاعت مندرم من چه اگر است
 حال نقش لطاوس صنفه اله داد دیگر نه رنگ خم اندر شغال در دوا است
 بعضی علم ما است اهتمام که داد سگوه در در چون کوه و خصم دی که است
 بیان باشد بجز آن دکن و دیدم که در سیر حقیقت بگانه آگاه است
 در رساله نافع الانعام رافع الامام مذکور شد چنین مکتوب است وقتی که از فضیله معجزین در فضیله معجزین
 بر بنده وارد شد و در بردی بار آورده که چرا کتاب ضلال (مقصود کتاب نقطه الکاف است) رمانه در غرور ضلال
 در نظر محض که زنده دید پاسخ گفتیم در نقطه نظر حسیاق حفظ در آب بنما عرض در عرض میگویم که چرا سعادت
 ما بر زبان به اجازت صحفانه کتابها بلکه تا بنهای بد که بسته را مرجه در طالع میفرایند فقط نفع شبهه بنمایم که حفظ
 کتب ضلال بر روی عالم که سید نه بر تیر باشد در بنویسند معنی اولم حاضر در صبح است در قرب صلیح و فلاح است
 در حق من شنید در حق تو سم در حق من صبح در حق تو دم کتاب الابرار و یک در مصنفات علم سید است
 در در ستمندی پنجایه بلکه بر خردش سخای زشته لم در هندستان طبع رسیده است بائین بود بدین معنی در خط
 آن اطلیل در حرفات در نویسم کار پاکان را قیاس بکار نا پاکان نباید کرد چپسمن تدریس در بریس آمده است
 اول من قیاس بریس آمده است سده و خردت در آخر کتاب به امر را سخن رسیده که در زیر خردت کرانی منحوس

(متصرفیت فرزندان میرزا یکی اذل است) دان رای این است در دعوت باطل چه روی برنج کند
 ابطال بدبختی خاکدست لغت ز خدا باد بهر مرد بد از صبح اذل گرفته تا شام به این بیچاره
 در با کس نباید عمل در جهل باشد و خدا دانشندان را طوم و طول خواهد . دیگر نه شناختگان بیان
 شهید حاجی محمد نامری هلا اهل آذربایجان و در مخلصان بود و خوشان در بستگان با وی تعصب و عدالت
 در بین عقیدت داشتند و نیز منجم در حق تعصب حکما در شهید بطران رفت در ابدش حاج میرزا محمد باقر و
 حاجی میرزا خیر تعصب نکرده اند و محبیر بعدت کردند و زندانک نابت حسلاهی و قوت ایمان صبر و شکر خواندن
 با بران دعوات سعادت آورده پیش از پیش با جهاب شعرات مساعدت در ابد جانیه حجت رحمت
 و غیر اسم الله اتفاق را بجای کفاح گرفت که بدن او در ده گدگشت انگاه از جمله خستیدارند و او در متعدد شد که
 همه سکوی ما در زنده بهره از عقیدت و اخلاق به نیافتند لاجرم از جمله دیگر تشکیه برادر عرفان و ایمان از درج نود که
 در او متعدد آورد و همه با در مرافقت گرفتند ولی او در جمله از جمله سلمه سینه ز سستی و بدفقاری ریخته با علم
 منصب نکرده محمد شده بعد از هلاک قبض اولاک در بر آمدند و حاجی درین پیری از کار تجارت باز نماند و قریه بیاع
 کرده بطل حجت در دعوت شهادت حجت در پیران بر کام با مساعدت امام قادی و حکام در باره گفتند او در داد در درجه
 گرفتند تا او ممنوع التصرف از اهل سخته خود تصرف کردند و بی حمله و هجوم بر عرصه زندگان را از وی
 سب کردند چنانکه درین هشتم سالگی در شهید بطران گریخته کفایت تعظیم دردت بود و چندی ز نسبت و بارگان

و عاظم راه یافته معاشر شده و بی پردا مدق رشت از سرشار محبت ایامه اثبات لبراهی کرده و بی درجه چهار رانند
 نزد بزرگوار محمد فردی که چندی بنیم طران شد در قبول هر بیت بود و مانده با وی طریق ماحدث سعادت
 پیوسته از حسن معاشرت و صدق و خصی و لطف کدش خوشدل شده حکام و نیز در جهر صاده نمودند تا مشبهه
 رشتنه اولاک را از بی خصی سپران جفاکار در آورده بک و لدی شوق گشت و پرستنده آثار الهی در منزل شسته بخت
 تبسیغ علما و علمای محاش و حاجی میرزا حبیب مجتهد را هر بیت که دانندی شهادت در سپر آبی داشت و سپران و
 رلدان قادی از علما در باب کفر و زوم قفلس گرفتند و او در کجا خود در شرح مصائب ایام خویش خفین و زشته است
 در بر محبوب و برادر و یاران حاکم این نغمی باز که چهار نفر اولاد و ناصف از در عیال بهم رسید آنها را بهر از خون
 جگر بزرگ گم عاقرین و مهدی و احمد باشند آنها را و اما در مقدم رشتند گو سفند و اویان و مانده گاد ایشان و دردم
 و اولاک باقیانده سبب گوزان خود در خویشی نمجین در صبیبه و عیال که انستم این چهار نفر سعادت نموده بنای
 خواجه زرعیت در وقت زنا و خانه کردند با ندره چندین دفعه مرادند و قصد ششم گند خراب استیجاب و الا کن الدوله
 عرض نمودم حسب الامر ایشان این چهار فرزند از مرزده ده سرخ برین نمودند چندی آهیم بودم بعد از مرزول شرف
 مسجد آنها آمدند با دو نفر طبله رفته خود را در سرخ شدند بشه که سبق بنا خواجه در وقت خانه و انبار کردند
 خویشم منع نامیم نزاب زید الدوله بسم بای حاجی شدند درین راه که بده میرفتم مرا گرفته و گردانند
 خوی دایتم حضرت و لا ضبط نور لراول و خلفات خانه و غله آنچه در انبار بود در اولاک تا لایک اضبط نموده و درت شیشما

در مسرورم و بعد سینه زان قرض نموده دادند و در جسر غدیر ششم نظماً بر بار سرت نموده شرباب بر رخم و
 بنگا پرش بشهید طب زده در بنای دولت قایم عارض شدم فزون مبارک و حکام متعدد رحمت شد که اول
 دادند در هر چه برم گرفته اند و در نایب در برای اعفای احوالی است از نه برین نایب درین بین زود
 زید الله سزول شد و جناب آصف الله حاکم خراسان شد و محمد بن سپر با آمدن فرطی به بر تیسر با هم
 با بی جناب آصف الله عارض شد و سلخ بنام هم پیشتر میبندند و با هیئت از درش همون بنام
 به انصاف در داشته اند در زود به رخ بند گرفته اند و پیاده آوردند در دنیا فرکانه و غار چندین
 سه چهار نفر نفعه کشتن مرادند که عشر نعم سلخ در است زمان مطایبه قلعه میبندند با غره شب بر از غره بر آید
 کسده انجام از است زید زوده جبهه و قار در عانی و کرمین رسیده بند اگلا برین آوردند و بعد زود برین ملک
 به انصاف عرض نموده که در است زان و بعد حق زوده و حال نمیدر فرود کرده گیرید چند نفر زود قره دوران آوردند
 زود در انجا مسرور نایب و عقیدت زده شده آوردند بیباقدت چهار شانه روز درین هیئت نفر سده و انا
 در اینها در شکر و حجب از است نموده که تغیر نیاید ماه آه حاجری چندین دفعه خواستم حمود را بک نام قنرش
 با یک سید انعم بر چه خواستم سرم را بریم بغیر بر از جهت تا در ششم درین چهار شانه چهار بر خدا سخودم
 در در خانه به بودیم در ب گناه تنگ داشت و هیئت دور دید در انجا میزبان و بعد قدرت فراد داشت
 شب تاریک در هر سرداران باریه بکول در دقوت فراد نموده شهر کرم در غار مطایع منظم جناب آنا سید محمد زید شانه

چند شب بهمان بوم بعد غزل خواب شامی آسیده این قسم مردگی نموده از این شب تا یک ماه رفتم
 چند روز که بهما بهمان بوم از ده مرغ میجویمم از راه قوچان لشکر اباد بوم که دفتر از سپهر با حسن و مهدی مرا میگرداند
 لکلات کردند دعوت بداد در حسن کلات بوم عراضه نمودند که پسر مبارک منظر الدین شاه در جمعدها و سایر دولت
 و صدقات عظمی عرض نمودند و سخنان مبارک و حکام نمودند که کتاب نصف الدله که حاجی محمد خضر در اول سالانه آورد
 گرفته مدنا و سپهر را نیز از ده افواج ناپسند من نام پسر بزرگ را صاحب نصف الدله خوانسته و با بدبختی ز یاد نموده
 که باید درت را احترام تمام از کلات صادر کرده مرغ با لار اگلاش باشد حسن آرد حکم را آنگونه شخصی بسوزان
 گرفته تا هم آردم که زو پیرزی کلات حسن باز بخوبت مرا بکش که چند نفر از کجی رسیدند تر است سنده ما آنها
 همراه آردیم مرزوم آرد و از آنجا به مرغ در ساعت بعد از سنده حسن که در کلات نزد سنده با دکل زن در
 در مرغ آردیم و حال گفت آنچه در دنیا غله گفته دکنم و دیده بوده سپهر را در خوردن شمارده بود رفتم خانه حسن رفتم و شنیدم
 در کلات حسن بوم حاکم کلات بن هورانه بیکر دشم نهاد خوب بسیار در حال اقله شالده مال خردم نان خالی من برید
 حجاب درستی نداد با نگره گفت بیا دیگر تر باک برسد حالا قرض کن خور تا آنوقت در عهد قرضت را میدی محتر
 بقرض هم میدانشه آفرانام سبب انساب سبب سخت جوانی در آن نزدیک ناخوش بود رفتم روزی که در کلات
 در چشم باز بیکر در خانه در دانش ماویس شده بودند و حکمیش از خوف فرار کرده بود صاحب کار گفته سنده تا کربلا
 جوانم در سینه همیت در کمر طبع حال داشت نسبت این ناخوش ترست لغز نموده ایشان چند روز با او بودم نمودم هر روز

رحمت فرود شفا بخشید دورا مقدار بجا فرستم مضمی کرید مع رحمت فرود به سرخ آورده بعسرت کردن
 سیکدم تا تریاک هر که آن عهدی ناپاک جیاک رم باشد مغزی کدوب که طرف بر بید که تریاک را جانایم
 بعد از آن فرود آمد کبید اما در او خورسته و آنجا نمودیم کبید را در دم و تریاک جمع فرود و با ذراع کبیر فرود بر فرود
 خوبت خیف میفرود با کلمه آنچه در زمانه بود با طرف تریاک صفا و غضب فرود هر چه آنکس فرود فرود در فرود
 جماع کرده شده را فرود گفتند فلان سنگ را بجهت تو عرض تریاک بدیم اما چاه زبان سحر سنگ دادیم
 حکم گرفتیم به بای مرتد و جیب است مدک مالی این چهار نفر بر زمین نشیند مع این مطالب است و با فرود با عیاست
 بای بسته و حتی فرود که در مشهوره تریاک مع این سنگ در حیدله عرض نام آنها بر سر کف فرستند تریاک شده
 حضرت انصاف فرود و چند نفر طلبه بجهت بخش خون شده و بجهتند لایه آناه سحاب حمد اسلام آبی
 حاجی بر زان فرسودا ریم بعد از چند روزی بلام سحاب حاجی بر زان محمد قرمحه الاسلام به دفعم این سیر با فرود فرود
 بجهت فرود در سیر سحاب آفرین بجهت مدک نده به سرخ چادرو در شهر شده خبر رسید فرود استخرا فریم
 بعد از وقت نهانی به آدم و بدم راست است فی الفور فرود نموده هزار شفت و شب دره فرود فریم در آن روز سحاب
 مشق آباد در ماه هم در عشق آباد بودم که خبر رسید محمول را در سیر سحاب مع این سنگ صفا فرود و سحاب خانه را طلعه و تیرانه
 تا بر ما هم خسته فرود در کرده فرود در حال هم فرود شهر آفرین لایه ناچار شده و کفست در کفست شده شد تقدس آدم
 بدم آن عیال طرانه چه شقتها را در لایه بدم آنچه از فرود داشته از نقدی و سحاب خانه که نهان کرده شده مطلع فرود

بقول چند نفر متبر جبر ایصال بقول خورشده عدد بهر ایال سه سال قبل ازین حاجی صادق طبرزدی در
 پنجاه ام جمع بوده و امانت پرده دست گرفته آن به انصاف بدین هم خورده و درین مدت ضمیمه زنده نگه
 نموده چند تن از قریب قریب سکنه و قلیان به مصرف قیمت گران با داده و باقی را سکنه شده و فسیکه حدیس
 کلات بودم این ضمیمه به صفت بیجا که چند در باره در خدمت کشیده و حاج کت بودم و خود با نموده بودم چند
 زنده خورش شده حکیم با آورده ادرا دادا کردم تخمین هزار تن مال مرانف کرده و در زمان حسن کلات فرست
 یافته مصالحو حلی که بحیث مصالحو خطا که مندر از جناب حاجی میرزا نصر زنده گرفته بودم بحیث لطفا با دارم و
 در دوره خدمت جناب آصف الدوله در می شده و جناب صف الدوله فرستاد خدمت جناب منیر بوده نوشته
 و جناب منیر هم مصالحو خطا شرعی دعوی را در زمان مبارک و چند کاغذ دیگر گرفته که گفتا کنم هم بعد مسلح بنام
 توان تعارف خیرت در خدمت زنده از پسر گرفته با داده و بعد این حکام شرعی دعوی را در زمان مبارک را
 تمام برده دست پسر داده از وقت که مندر در عشق آباد بودم در گشتم و بر سر از قیام حال این به صفت نگذردم
 از آنکه دریم سایر در فرار با مندر که داشته و ندیدم چه چیزها ناسد در می دارد و در دلدن و در خورش و در پیراهم از این
 منجمله هر چه در چشم زده خانه عمر زنده بنیان کنده و بر سر راهم که بیجا برده بودند و در فرعی بویسه معطل و سرگردان از کت
 پسران خلف و فرار از کت و در کت طرف مکاری این زن به صفت که مال جان از دست من می نمودم و هر روز
 با خورش با مندر دعوی بنمیزد و بخیز از اینجا بود اگر تفریدی ما میروم چند تن زنده خواستم بودم باز بر سر کردم

و از شر این حقوق بصفحت سخدا پناه برسم امان الامان از این کار بگردد و زقره مگر آنچه از نونا پاک
 رفته باسم نده وصیت خطی ساخته که بنده کثیر آنها را می کرده ام و در سنا نوشته ام که اطلاق رساله آنها باشد
 و از خدا و کلی انبیا و اولیای نبی که من بجهت وصیت خطی ایشان ندادم و خیریم ندادم و تا نیاخته سال قبل از این
 معتقدات تربط مرحوم نزن بسطنه نواب شرف و لدرکن الدوله عارض شدم و مکرر این ده شرح میدهند که حضرت
 این پسر را از ده بیرون کردم و بعد تربط حاجی محمد صادق و تاج ریش سفیدان ندادم و جناب فضل الفضلا تاشیح مهدی
 و حفظ سکه در حاله مرقوم فرموده که من خواش و دلم که پسر را داده رسید و الحال بهم کاغذ حاضر است اگر کاغذ
 شرع داشته از وقت چرا بیرون نموند و تا نا یک نندی جناب تاشیح و پدر سکه که در خدمت مرحوم تاشیح
 مجتهد هم کار کرده فرمود حاجی محمد تاشیح بگویم که یک چیز غریب باشد همان عهد بیرون حالا ترو اطلاع دارم مهر حساب
 ای حاجی میرزا جعفر بری تو کاغذ رس خندان و اما در نوشته و وصیت خطی است از اول بعد از چند مراد نموده پیش
 ایشان بکنند که کثیری را می شناسند و اصلاً بنده را از دست کرده بودند و آنها را نوشته بایه بخت و بدین نوشته
 بکنند و گفته زید ای خط خود حاجی محمد است میدانم فردا حجاب صد را چه بسند بنده هم ستره ای مالک نمودم که
 بکس خط بنده را نشناسد بعد از این رفته از جانب حاجی میرزا جعفر نوشته خواسته بگیرند و کور را را هم بکنند
 ایشان فرموده بودند برده مهر را با درو تا من بنیم از خوف نرزه بکنند جناب ایشان از فرموده بودند اینها مهر
 و خط من نیست و تا دروغ میگوشید و نوشته هم دارند بر کذب آنها جناب محقق التفتانی نام میرزا ششم نجم شاهی

کاغذ صحیح دست خط انهارا دیده فرزند زرفری که این دست خط حاجی باشد این مصالک خط نیست
 در صورتیکه نما برشود و باسم باید برگرداند بر نام کرده از ماری خدا عالم است که سنده مهلا خیرندم و دستبرگم گندم
 و این چنان فرعی سنده از مال سنده بهر ندادند بهر مکر علیا خیر خشی محبت مصالک نمودم و آن مصالک خط
 معتبر است در روز بخت عالم و آدم بخت مصالک خط خطی که خراب حاجی مرز چند سنده گرفته در بطلان
 او اول با دوادم مکر علیا دو این فریبان دستبرگم شهادت حکم نوشته از که خراب با بود در حرف
 نصف دیرخ را از سنده گرفت خدا یارسان حکم نشود که بیان سنده و این چنان فرزندمان مختلف
 ناپاک و این مکان روزه خوب بیایک حکم نایر شیخ عبدللی مرز فرغانه را که سهم سنده را چاره کرد چاره خط داد
 و سنده مصالک رجه نمودم نداد و علامه بر آن قلم ظلم رو نوشته و حکم رقم کشید و نهادت نامی داده که این نمیشد
 حاجی محمد است مقصد را که آنچه اطلاق دردم نصف را از قرار مصالک معتبره مصالک که حضرت محمدین نمودم الا مرزعه
 فرغانه در مرزعه را مال از قرار دوادم و سنجاب حاجی این فرزندم که در راه خدا حاج نایر و نصف اطلاق در مال
 بر او سنده است سمات سنجاب خانم و لطیفه علامه خیر خشی خدیجه مرزعه مکر خشی را مصالک شری نمودم حسن و علی در
 واحد این چنان فرعی عاق نمودم و از مال سنده بهر ندادند از خشتان گرفته ندادند و آنها اقربای زیاد سنده
 بسته ندادند مال او و مال عیال او و از آنچه گفته ندادند و این بیگوم محمد بن سنده همسم خدا گواه است که سنده از
 نمودم دست برگردانیدم بیهاست بیهاست این اقربا در ابواب ایشان سنده حاجی در میان علی بن

ایضاً بدم بهر این فرزند ما در کار کشن شده پسند تا چه وقت قسمت نژاد منی ()
 ولی دانی فرسان محمد تقی میرزا رکن الدوله که در حکومت نخست در خراسان بود عهده گاشتم و اقامه شهادت حاجی
 محمد مجید ابا جمیع تفاق افتاد و در ایام حکمرانی در فارس چنانکه بخش لایق بکاریم شهادت میرزا تقی میرزا در تاریخ
 است بیات گرانگون در وارد رسید و کلمات حاجی شیخ ابریس چنانکه گاشتم تغییر در کلماتش حاصل شد
 دین ابر با عازم خوب و طفت رشقت نورد حاجی بادی جلسیر و ندیم شده از صنایع و احوال خود را بیان کرد و در آن
 از حاجی میرزا محمد خان بیگلربیگی کلامی که از منهد بر قیمت نیست و بر اقامه و التزام گرفت و عهد پسران در ولدان و خانه آن
 حاجی با تاسی و جدیست و قلمش نهادند و حاجی آقا نام در باغی تپانه رضویه را تطبیع تصرف قسمتی از اموال
 وی کرده با خود هدیه نمود و دیگر در سادات و طلب علم و فیه ترس گشته با نظر نقد برای اولاد به بخش
 داده طبعان تعلیم و تقرب یافتند تا آنکه رقبه شهادت جاگند از آن بر مظلوم در سال ۱۳۱۵ هجری عهده بخش لایق
 میاریم و واقع شده و در شریک که حال این خیر القوی فرزند در ادراغ ابرام حضرت نقطه اولی در لوله ملا عبدالمجید
 که همانست رسالت این امر نیست در سبک برین در آمدند و دیگر در دانشان ملا محمد تقی سباز در نشسته
 نقدی انام در برج الکام شده با بیان ثابت شریک در مبع بودنت و ولدان و خود پریش آقا محمد حسن و
 کرمان علی ابر در مبع رزقه ملا عبدالم و دیگر رزقه حاجی ضابطه وی اقتدا هستند و در مبع تحریر محکمه صاحب
 فضل و کمال زانیت هستند در عظیم فطری و طبیعه در دانشا و بیگانه بود مر چه کرده باستمال در ادای فلبه کم قیمت شفا

بنهند و لذا درباره پیش معتقد تا نیز نفس شدند و او در کتب و قضا الفروسی خود در حساب باب ثامن این اثر گردید
 و در مراتب ایمان و خصال و فطوح و نظیر آنست و در تبیین مجلس اراده نهایت لذت و لذت نمود و کمال
 و تاز و تازت رسالت سادک به ثبات کرد و نظر به یکدیگر پیش آقا محمد اعلی بقیع زنج میفرمود که در لقب این پنج
 یافت و شهادت بسیار در وصف دنیا امر اهل سواد و آقا محمد اعلی کرده که تربیت یافته فاضل ایمان ما در لفظ تعجب
 گنیزه در این امر بر فردی ماند ولی آقا سعید حسن بن طایفه محمد علی پیشمار در تحلیلات در عراق عرب مانع شده و حجت
 بیشتر دیده کرده بر جای در ریاست دینیه نشست در خلاف پدر که زنی مستقیم در نای سعادت و محنت بهانه
 بقا و دست با ملا محمد تقی مذکور قیام نمود و ملا محمد تقی مجلس در باره در محنت تن دیگر از شایسته آن بهانه در از آنکه کرم
 حاجی اما در کلام خدا و خدا و کلام محمد و نبی سعادت رسالت زشت و آقا محمد رضا محمد مجلس حکم با عوام محنت تن
 مذکور مجلس مسافر کرد و زشت و اگر ملا محمد تقی در عقیدت با بی تبری حمید مغرب باشد و ملا محمد تقی در ای کفایت
 در مجمع امام مغرب بر آمده چنین اظهار داشت در جمعی بیایه بر کوم اند که مردم خصوصا ریحی از محمدین از آن در این میکنند لذا
 من پیش از من قیام دین گفت و در حال زعفرانین آمده سخنان خویش رفت و حاجی با سعید حسن محمد کرد که محمد
 مجلس زشت که ملا محمد تقی در مجمع نامس مغرب بر آمده و کنی در نسبت کنندگان با آن من نمود و محمد مجلس زشت است
 در زشت از کلمه وی زشت در پنجه شده کافی است اتمه اما دیگر نماید و محنت تن در کلام الله عز و جل
 مجلسی که در فحول ملا در اصرار امام بر اثر ثامن حضرت نقطه اولی در در کتب ملا محمد اعلی زرنده ایمان ما امر اهل حال

کرده مرعات جنسیا میبرد لغز سدا داد بعد استغفر داشته و نشان عودت داد و ز غرقا کرد که زبان منیدین
 سادین بزنند شد و ملا محمد تقی کرکر در سنین لولیه اقامت حال این در بغداد با کرخان خلاصه و کرخان حدیث کرد
 عاصلی بیرون شد بد فرکه عراق میداد و فرسند و میرزا سخی اذل را که معتقد بود دیدند و مکتب این رسید نفیات
 الکیه را چسب نموده به سلطنت آورد و اسم الله الاصدق با پرسش میرزا عبید (ابن صیفا) مغزی میبوده و فرقه چندند
 باند و بقاوت حاجی با سعیدین محمد کرکر نفی زبید شد و بعضین متقدین دیگر نیز شال آشخ ابو زلاب شتهادی
 در حاجی عبدالمجید غیر ما نیز در بیجا رفتند و با شرح احوال سگهان خواب باب الالب ما در بخش سوم نگاه کنیم و
 در خود پیش و در آن فرد کسی از حدیث و فقه میفرمود که کرخان محمد با پرسش میرزا ابوجس که با جرمه در حرس وفات کرد
 با پرسش میرزا محمد حسین ضربت بصر که در صفر سن تا چا گشت و در ایمان و استقامت مشربان
 بگونه کرد تعویض اهدا دشمنان بود و با چارها حوت نمیش اما نوده در آنجا وفات یافت و پرسش میرزا عبدالب
 در میرزا عبدالبها) نبیت نمیدب شتمل و خادم در این بوده بیات بسید از اهدا کشید و شهر را شربید در مهمام عیش
 چندان خاک و بید با در طرف طعام و شراب ضیافت که خدام از طریق کرمه میاورند و بختند که غریبه
 در شهر از صدقیت تامل خارج شد و عیش بر شان در هم گشت و در میان شب طفل ملا محمد حسین را در حرس
 بر کرمه غرق کردند و مادر و خرابان تا صبح هر روز طلب شناختند و علی الصباح نمیش را یافتند و خیر بود
 در کرمه از صبح میرزا عبید این صفت شد و طریقه کشید و وفات نمود و دلادوی از او شد و نیز در خصال ایام مذکور شد

اغزند حدیقه بصدقه که در آن روز در آن شهر بود ایمان آوردند و کبر و دلش نشان ملا محمد حسن فاضلی که ضعیف و
 ادیب بود صدقه بصدقه شهر و محترم نزد علماء و در آن روز ملا محمد تقی خرد که در آن روز بیست و یک روز
 در آن روز پسران ملا محمد صاحب مدینه و ملا محمد صاحب ارجیم شهر هم از آن جمعی بودند و دیگر از پسران وی ملا محمد قزو
 ملا محمد حسین و ملا محمد علی که حامله در سید مدینه این نیستند و نیز از آن جمعی ملا محمد حسن بن کریم و ملا محمد پسر خان
 صاحب باب در پیری سرتیپ عبد الجبار مرغه که ضمن احوالش در بخش بوم کاشیتم مرده تحت است
 ترا که در آن روز در آن شهر شده بیشتر در گشت و سبوی آمدن شرافت و محضر ابی تشریف حاصل نمود و حامله در آن روز

سای گدشت و دیگر از صدق و حای شریف قاصد الرحیم که نام علیش جوهر بود و در آن روز در آن شهر بود و در آن روز
 منزهتین و در آن روز در آن شهر بود و در آن روز در آن شهر بود و در آن روز در آن شهر بود و در آن روز در آن شهر بود
 ارجیم و در آن روز در آن شهر بود و در آن روز در آن شهر بود و در آن روز در آن شهر بود و در آن روز در آن شهر بود
 نسبت ترک صیام رمضان که سید حکم گوید صریحاً در آن روز در آن شهر بود و در آن روز در آن شهر بود

در آن محضر ابی تشریف یافت و چون تقرب حکم رسید ادب قلعه حکم بسته و در آن باب
 حجاب منع بد پس در آن مجلس نشست و در آن روز در آن شهر بود و در آن روز در آن شهر بود و در آن روز در آن شهر بود
 گشته محضر ابی تشریف یافت و در آن روز در آن شهر بود و در آن روز در آن شهر بود و در آن روز در آن شهر بود
 قبه و سلطان و در آن روز در آن شهر بود و در آن روز در آن شهر بود و در آن روز در آن شهر بود و در آن روز در آن شهر بود

مگر در آن روز در آن شهر بود و در آن روز در آن شهر بود و در آن روز در آن شهر بود و در آن روز در آن شهر بود
 مشهور شریف حاجی میرزا حسین رئیس و کر بلائی قاصد الرحیم که صاحبکار و از آن جمعی است خواهد کرد

فخرهای مذکور شد پس در طریق سفر برای شرف با من مقصود وفات گذرد و ما در عقب ام المومنان حضرت زینب کبری
 پیوسته زینت پیرا در طریق مذکور فخر میکرد و اظهار سرور و بخت و بقوت ایمان و غایت اشتغال بسر بود و بعد از غروب
 شمس جمال اینی از شدت آثار وفات نمود و دیگر مرضیه زوجه عبیده لاجب سلی در جمع نهران بشمار و فخر داشت و
 شادمانان متعجب زینین شریبه طاسک تخمین که در ایام باب الیاب نرسیده فقط خطاب کسی را نیز نداشت که در
 دل بقوت ایمان متصف گشت و از اعدا بیایات بسیار شکر کرده استقامت نمود و دخترش بی بی روحیه پسند
 فوت بدو مسلم فضل کمال شهرت یافت و با بیان فصیح و شهادت و تقاضای مادر بنظر قیام تسلیع کرد و جمیع کوران
 رونقی بسزا گرفت چند اکو علماء مجتهدین بی هم بهر اس شانه و بعد علاج را کردند آورده اند که در سفر بهر این شاه
 سحر بان رزی حاجی محمد بقرخان عماد الملک حاکم طبرستان که در سفر زیارت عتبات مقدسه عراق عرب محضرتی توفیق
 حاصل کرد و با سلفین امر این ملاقات نموده مطلع و محب و حامی این امر گردید و محضرتی حضرت شاه با حاضرت
 جمع گیر روی خطاب نموده گفت از قرار مسوع در قلمرو شما بای بسیار دزدی در شریک است که مردم را بای سکنه
 بی انظار اقمرا عام کرده ازین را بمنه قره العین بگاه اندازی عماد الملک جواب داد که در قلمرو من اعدا بای نیست
 و زنی در شریک صاحب جمال کمال حسن خطا کرده بسیار میرود اما میگویند خطا و باغ دارد من دور از شهر و مردم
 حاش خوش شد و در بطریق زینبیر شاه را از تعرض دیدار اینطالعه در در خانه منصرف سخت و با جمله بی بی بی
 طبع شمر داشت و شمار و قصه عرب و فارس بسیار است نور و تخلصش خوانی بود ایامی چند در تون به تبلیغ پرداخت

چون از اجازت رسیده بدین زشته دعوت ما بر این نود و نهمین سال ۱۳۱۸ گذشت در سال
 ۱۳۱۹ بکاشفته جدی در حوزة فخر و عنایت حضرت عظیم عبدالبها کاخه مرحمت کرد و در بدو
 شور و نهضتی در حجاب نشریه رخ داده و شهرار همچنان آمدند و بسبب این چندین روز آقا سید فضل محمد گرامی
 تا در از نشریه خارج نمود و در مبرم بید حرکت کرد و خانه وراثتیه پیش را برای جماع و حفال حجاب تفریض نمود
 سال ۱۳۲۱ در مهنگام فتنه عظیم بود که در کشاکش مجتاهد ولادت و تقریباً پانزده سال در خانه حاجی میرزا
 محمد رفیق آقامت بتعلیم تربیت زنانان حجاب خصوصاً حضرت خانمده فغان شهنشال در زنده و در محبت
 بنیان ناطقه جمیده در سال ۱۳۲۵ در آن بلد وفات نمود و در روح و ثنای اینی رحمت بیایست که بعض
 زنده نفسی داشت سید ابریم و بی بی
 بیایان را در شکی زهر حجابها بیاضی زن رایه عشق جان کن شنای زنده چون در حجاب
 که در سینه ما شرایه بسم عظیم یاد اینی بدین به بدین عشق بان شد این آیه که سوزان زهر کنایه
 بر روی جان در نظاره نصب رانا چشم بنا کویار ان بیقراری که ظاهر آمد عمل همدان در کین در حجاب
 فریخت فغان نابهرن زده شرر با سکان اشیا طلوع کرده قمر حمالی ظهد کرده شرر تعالی چه در دنیا بلا شالی
 بسم عظیم علی اهل شر عالم فتنه در کش شده بر اوان صغیر پیش سطر آمد جهان ز پیش در عالم جان بخش جز
 بد کش دل مصنی عجب نگاری چگونه آمد چه کرد گاری معشوره آمد عیان نقای هوید آمد لبه شکر بر آمد

زهر دغ طبرر ظلم	ز قرض قرض جهان طول است	دگر نه لدا کنی رسول است	بدرت دهم خنوب چو فول است
بر بی حقیق بر بهر است	نماشه لدرانه دین ز دنیا	چو خوش بهاری شکفته گها	عجب گهاری برده دلها
گزده سانه تمام هما	ز رحل ایران گزده هما	که ناده نیند شهر جانها	بها غزاد هم کوش است
بجرا این چو خورش است	صدای میل با کوش است	زبان عیش ز کوش است	یا شروزن بلاد است
هر کله دارم زمانه	کجا نرود که نمی گمانه	کلب جانها کن پشانه	که ظاهر که لصد زمانه
نه ای رسی آه عینی	شراب در جان ده	مشق جان جهان ده	بش مگل بسندان
زهر سترم این آن	بیاد جود پشه آشیانه	بگر شردی بیج جان زن	صدای میل بیجان زن
جام ناری با کمان زن	فرج میان جانان زن	که درش طاعت جانها	بیا ز نفس غیر گمانه
ز جام خمر ظهور گمانه	ز تن لبس غرور برود	روی کما غرور برود	کن در تیج جهان نهی
ایضا آدم با لیل مع	از کجی ز آسمان رفغانه	چو پاسبان خایه ای کوه	در فضای سبای سجانه
آدم از عوالم ملکوت	سرگشته سلبان	میوز بر سر اثر حرارت	جلا ادراک عرش حمانه
ش بهار از قیه یاقوت	میکنه در جهان زرش انجان	شیزه ای کراوج نارت	نغمه ای طیسور در جان
مژده ای سکن دلدی	فره زو آن بهای تسانه	شردا اشفاق طلعت زو	شبه جان در به یاز خلیفه
لمرو ایلیع تقری	از قیود صد و نغسانه	قد سوا اینها هر تقدیس	از طغون زشتون حسانه

گنجینه که برادر خود که توید	منتصف رمضان بماند	شرق آمد ز شرق لاجپ	آفتاب تویم تو مانے
مژده اهل سراق اچیت	شده زمان نهد بر جانے	برقع آهمن ز دره خود فریم	کرد روشن جهان ظلمانے
سید احمد ارادش	که یار هست عالم غانی	رنگ زده سس شه چاکن	از تنجی نسی سہانے
تا خوب گران قیامت	برودیدار دلبر عانی	پوده کهن و عارض مود	رحما رحما گناه گناه
بیان شیخ گل یار که	عشقان یار گلندار که	مژده شکار باغی جزا	مرسم نسنه سہار که
از بیان چه بخت از گل	بس مرزبا که لاله زار که	این چه عوفاست زده در عالم	مین چه مہیا زہر کناہ که
گرہ از لطف گریبانور	ز آنکه افاق شگبار که	مشم منش و خون پاک بخت	مل خوش چه قسنده بار که
وہ چه انداز حاتف کوش	وہ چه سرایش پای دار که	وہ چه صبار باشد نصیب	وہ چه جلاد جان سار که
جان عالم ہر گیسو لبس	دل ہر زہ بیقرار کہ	بد مہی مہلف تہ قدس	حال چون شس آشکار کہ
سر چای خلق نایب	طہفت غیب کرد کار کہ	بحر لطف موج زن گریز	نار شایق پر شرر کہ
شمس سراق عالم اندیش	ز بخش جان تار کہ	بہر صباغ عالم و آدم	مالک و صاحب اختیار کہ
صفا از غیب مژدہ سپہ	کہ شہ ملک قندار کہ	از طہارہ قدم بعد الحان	نہضان شتخان گنار کہ
مصرم نارس درہ عشاق	شمع افروز ہر دیار کہ	مر مہبت عیان در شس	چشہا ہر شس شگبار کہ
برہ ما از جمال جان فرہ	درا در برد لسنہ لبوز	ز آفتاب جمال رقبہ	صبح مہد شتخان مہد

محمیات جان لرجت خرت	شده ناز ای عشق جید	باز آتش میان چکان زد	اگره فرب بود جل درید
چون بیدارت محفل نفس	رفیع گشت مایه نعت	بزد را ترسب گه زخمت	بر زمان کرد عالی سجده
اگر که بارشته غمش پرست	از جهان در جهان برید	ایها انما طغون بدارد	چو در رفیع انجمنه
ایها انما نون فی لره	گبردا فی عوالم انجمنه	ایها انما ترون فی حبه	نکرمانی منظر انجمنه
ایها انما ذون من حبه	فان عوالم من برع انجمنه	ایها انما ترون فی طله	عبدان فی عوالم انجمنه
ایها انما ذون فی قره	بتروانی صاحب انجمنه	رسم حسن دروش بان است	حون مرشده زاده حبه
سر زحیده شش نمی دور	حال ظاهرش در حکایت بود	گوشش دروش در گری نای	نابینه دروش دروش حبه
مستوی شده دروش جان چمن	بمطالعات کهنه را بر چه	شمس حق ظاهره بودا	به بصیرت دروش کند زاید
رفیع شده ندای من ریشا	گوشش که یک صورت ریشا	بعدا بعد از بنر شش	زاک شده نانه عهد و پیشا
از شده باب عالم سنی	روح زن شده کله استنفا	غصه گشت خوان نمینا	شده نمی خصیت اشیا
مصطفی گشت با طاعت در است	سوزده شده لوزج سما	قدرت در انگار آمد	آنچه نهان جدی در رسید
شده زده در عورت	عشق بری شده جهان	بسر کلیمان کلبل در طورش	بس میا شده از زمین چنا
در جمال جمال عین ار	زده شده شمس در نظر ریشا	حافظ معنوی میا بهین	چو عین شده عالم نشا
گیت کر حبه عورت	بده دل زده الیه به پنا	اگر در دل سده در فصلش	زینت شده در کعبه کعبی

از کس که باب گذشته	در در عالم ملک لایق	اگر عهد بهار در پیش	زده نشس جهان عالم
اگر قلم غنایا گرفت	خیمه زد در ممالک جانها	رخسخت جبهات عالم دایم	پرده ننگ به درخ زهینی
عالم بر سجایا برده بین	ز آنکه زود در شهر جانها	انچنان شد ما بر خود نام	کز قیاس قیامت است با
در وقت از طور در ظاهر	عشر بر زود شود در وقت	شرق غرب در جمال در چرا	مردوزن در جمال در سبها
در جابجا ز گفتارش	عالم محو رسم در عیش	با ز گویای همانه فاق	ز قیاس جهان فغانی
با گویای سینه ناری	دانش طبع سینه	با گویای دیوک عرش تا	که چنان سینه غزلوانی
با گویای در فضا در رفته دست	که جازا خود درانی	طافش رخسار در وقت	با جمال بر مع و بدعانی
بیش از مادی عظمت	ببر گلیای تهنه س رانی	خاروش نشخ تهنه س	س از رنده هر ای تهنه س
حلاوتش ترجم قران	با غنم در وزن برانی	هر پیش مشر عالم	در ظهور جمال غیبانی
دنه در نهایت تجرید	بودم اندر حور در حانی	شمس شایق با جمال فاق	گفت چو هست شده در سانی
گفتش در مقام استجمال	سندی بر بر استغانی	منظر فیض رطوع در وقت	سحر است کنه در فشان
مشاه فرور کتک های قیتم	دستی آن ملک بر زانی	گفت در دراض خاندان	عبدین خلق نادانی
غوشش حتی است بر عالم	بر بر شکر رسان	هر کجا در دست در خون است	در ظهور نور سر شتابانی
بیت خلق زمانه که در گزید	نشانه شدن است	هر طرف تمام آن کون	سوی درض خاشاک کون

بارگاه سلامت جان	باز کن چشم باین چرخ	تا چشمشند ز نام گاهی	همه گزیده ز نام هر زمان
رجح حق را چشم خود بیند	ز دستکای در شوم حیران	بگنجد نه در این نازت	بر پند نامعاج رفغان
شبنمند جمال یار ارا	بر بندگی ز آتش تیران	بینه ای معین بچون	این پادشاهی خلق جهان
طهارت از سدی خود بر	تا شود با نمان جان افشان	ای تو فاد در جنگ نامر	کلی که این در گرسنگان
لطف خود را ز ادب کمن	کار با غنفت ز تو سخن	میشود صبح تو ز نامعاج	گر بر پیشی تو دیده جهان
ز غم فراق را در نه مرهم	در عشاق را در نه درد	هر چه هست از ظاهر بچکان	حمد و خوان نصیر تو بهمان
نامه بهمانه از دست	بگنجد همه زمین ز دران	ای از ساقه باقی ز دران	خالقی را زرقه عیان در نهان
آتش ز این چنان شتابان	تا شود مست ز آتش ز دران	راگشته باک بر ناله	اشنود سرت تیران از گمان
تا به چرخان بهوش آید	از تکلای شکی بکمان	از زینات سر به علم	نازه شد خلق عالم را در دم
باز گز خفا بهر پادشاه	طعنت درت عالم آرا	باز کون بکمان جلوه شد	پرزشتت عزای شاه
در ظاهر هیچ را گنجد	که هیچ را حقد مصفی نشد	شمس سهای احمدی در غیب	گشت ظاهر در رب اعلا شد
رب اعلا چه شد نهان را	سودران از رب اشقی	من چه گویم ز دم چرخ	کار چه بسیار طین اعلی شد
اقاب لغا جان گرفت	عالم محو یک تکلی شد	گوشه دور در جمال اله	چون عزای عمل میباشه
هر که شکر گنبدت فرماید	هر که شکر گنبدت فرماید	هر که تیری ز در بندش زد	ای چه اعلی که عین سخی شد

هر که پیشی زنده سخنش زنده	کار در روز بهر فردا شد	پره سوز جز بیان کند	در هر لوحه نشان هر پدیده شد
هرست بوم انوار ما فانی	خسرت بر لبه باد بهر پدیده	تا که بوم بحسب غایت گشت	باز میزان عدل نشان شد
پایان در صراطی که نورد	چشم این اراده شد	فتنه هر الزام گویا	پره سوز جهان پستانه
هر که در چشم میت که بنده	هر چه در روز تا زنده پدیده	هر که در دست دیده سخن	گو یابد هر سخن مطلق سخن
مرده ای حالان عشقش عظیم	پره زینت که کار کریم	گشته مفرح با حضرت مرگ	اندازان صد جان زین مضم
زرقدرش هر سخن سید	سختیات خلق بسیم	طعاش مطامع تقوی	دعایش مطا هر تقسیم
زرقاش سرج ایمان	شرایش محبت سیم	لغزش روخت عیراد	زرقاش شکست نیت انیم
غاشش پر در زمین جان	خجرتش شمع کیم	ناز و باش زنده شمعان	دوزخ و پنج جان تبسم
شده مطهر تمام زین سما	نقوش رجوان رسیم	شکسته گستان جان عافید	گل لبه فخر در دست مجیم
عازان ما کنون شایسته	که غم در دوش شغای کنیم	ما یارش همیشه داریم	هم ز خلق کریم و لطف عمیم
سر نادیم زیر پای عدل	که بر آید ز صبر بسیم	ما بنفیم در دوزخ خاک	که بر آید با رب حکیم
ما گویان در که شایم	در کف است ز شکر قسیم	نهادیم ما شوق و غم	زیر شکر کل سر تسلیم
سوی رضای دوست را	سهم نائل ز بخشش جن تبسم	کاشقان را امر لایسته	نیت خردت غم را پدید
عدوید که گشت طاعت دوست	مشرق از مشرق حقیقت است	شده محقق فراق در کل کن	در صل تجرد هر غم غلت است

ای خوش شادمانی که بخت
 بخت با شوق درخت است
 بجز شوق آنس که از تویی
 ساکن است در جود رحمت است
 ای پندیان با در تجید
 شناسید قدر محبت است
 هر چند از نام مندر کشید
 عزت مست عین عزت است
 هست اندر کارس خرد و فنا
 با در وقت که قدرت است
 فضل حقش محل پیش
 درت خراب همیشه است
 هر چه دیدیم است برای عمر
 درت در نه بهار تمیز است
 درت صحیح در وقت است
 هم نزد زنده از محبت است
 ای یک دنیا با نوری
 بدت با نام است حاجت است
 درت هرگز ز غفلت نماند
 ز بر در پناه عصمت است
 همه بشمار طرز ز نظر
 سر بند پای سر تا است
 گزینم بود دل جنس
 حفظ بر کسیم است
 در که اندک شهنشهر دارد
 هر که باشد قرین است
 گر نشیند مجلس پادشاه
 جان در دل کن برای محبت است
 میان ... با ...
 بعد از دعا در وقت است

در قریه گویند بزرگ رقیع در قرب شریه در از قلم ابی خیر تقری نام یافت حاجی محمد علی بن ملا عبد الله ایام
 اشراق مجال ابی در درنده خازن بایان می شد در حب ایان س از امانه کردیم چه تبه جا بیاید گشود و
 قریه مذکوره نامن در مجا بهمان ستمیده شریه شد در زجه بهمان شهر شایا ملا محمد علی بن ملا محمد تقی بن
 ملا محمد حسن و اما عبد الله ابی خدیجی بودند در تون که از قلم ابی فاران نام یافت میرزا محمد حسن که مردی مرتضی
 و مراد امانه و صرف کتب در کتابت در سال ۱۲۵۲ هجری در بر می شنیده بعد کتب را در صفت میرزا
 مانع از ساقی گشت در جرم شدن از ستمین را بنبره نزد جناب ملا محمد حسین ابی باب فرستاد در چمن

و ذی‌الکلیبه از آن پرسش و عاقبت نمود و از تقدیرین جناب لاریه دو برادر بنام شهیدی محمد علی و شهیدی عیسی بودند
 و در میان دو رب جمعی از جناب میرزا سید و حاج میرزا حسین برزی مذکور در اینجا نامت حسنه ریاست بنامه در بیت
 اینطوره و نشر در این بی پرخت و مسوددی را تسبیح نمود و ما در قه فوج شیخ عبید الله کرد و نقل حاجی شاه محمد بن سید
 و اصابت گلگله حاجی ابوالحسن این و تفرقه جمع چهارده ضمن سخن سابق گفتیم حسب حاجی این نقل بعد از آن است آمده
 با بیک در خلف و بولد و در آنکه در آن گشت و پس ابا علی میرزا قلی که در آنجا و که تجارت مزاجت مذکور شد در آن
 پرخت و در همین خبره در قه حبیب بن علی که در سخن دیگر مجلس مطهر میگردد در مجرم اگر در منزل شد و در آن
 که دختر میرزا محمد علی شهید بخانه بود و بعد که میرزا سوان در هنگام فرار در روزانه غرق گشته و در باب ملا احمد
 و حاجی ملاکام و حاجی بن العابدین بوده که ذی بیادیت و عا شرف شند و در شناخته گان بر زمین باشد و رحمت الله و
 که حاجی علی حامی و غیرها مرکزیت شده و در آن گشت چندین درختهای گاه چشمه شامه میبایم و از معانیف حاجی خوی ملا علی
 و در آن میرزا جمیل که پس از فوت و در آنش انکاح کرده پس از آن گفت نمود و دیگر میرزا قاسمی که سید شیخ
 بیباک بود و هم پس از آن در دیگر حسب از آن مرتب و شهیدی محمود و شهیدی جمیل و در آن حاجی مجید مرغه میرزا فرشته
 اقامت حسنه و در آن مرتفعه در این شده و ایال از صولت شهیدی جمیل خانع در آن و در آن خند و نسبتین
 و در آن برادر گردیده و از معانیف بهمان مرغه حاجی محمود و در ملا احمد و در آن که معاذین و نشر در حجره تاجش را در
 تاج کوزه و در آن سیمت حجره را بر قرار داشت و ماری دیگر چنان بیجا نوزد که در آن پیش امکان یافت و اکثر
 نوزدین سکا که بعد از آن در آن شده و در آن در آن اقا میرزا حاجی آقا ابن الدخیل شهیدی گشته و تا فراموشت نقل
 خواند علی قناعت کرده ابضا را بر وجه ۱۰ در صدین و این تحقیقت مفتح است و از آن میرزا بهمان مرغه حاجی

انجاب در خرد سان نمر برش مدک و گاش گشته در دهان ایام شماره عمر میران محمد حسن افول کرد بر سر ز چینی
 کردش حاجی تا در بسیم بهنگی بیکه در سفر حج طوبی خود بر لب می پیوسته در صحنان بختات در سمرقند با بی نظیر و جود شده
 خانز با این گزیده در سپرد و در دهان طوبی کشیده که اسم الله صدق با سپرده و پیش میرزا جعفر بن صدق در طی
 س فرست سیغیر داد و گشته حاجی که مخزنش بیضا که کرده در طایفه را با چاقم عمار و طباب در می فرودیم نمود این
 در حدود سال ۱۲۷۰ در با اسم الله صدق در سفر دگریش ویم بازین القورین در سفرش بیازان غایت رعایت رعایت
 خدمت نمود حاجی در سن بیست و دو گذشت نظر بر رفت که نام بایه حاصل کرد و با اینکه در ریا محرم در صاحب عزت بود که

که کسی از طلا یا بخته اش خاز کرد و جز در سرش با گنجی نماند و در راهی از قلم ایلی خلیا نام چنان بر خط است طوبی
 حاجی تا در بسیم از چنان نامان بر خطه در بهار است با این شتر حسابی با بی نظیر و جود در بهار است چنان یافت ز بی در ده
 چنان شد و در بهار است ایام که در خانه اش نزل کرد روز در نزل نام همه حیرت از عواد علم نماند حاجی در ایام گفت محرم هر که رسید و گشت
 بیست در میان دیدن از کشفی با کرم است و کل بی می میانی و بیانی لاغرم به اما صبح قطاب پیچیده و با پیادیم تا کنون ایام حیرت
 صخره علم حال از علم بیست نام اگر از بهانه در ایام کجا زک ایست نام معنی از حصار و بیخته و در صد اوست در ده نام همه خیرت که گشت
 شخصی با کرم همان است چون آن مرد چنان شتر بیست نام ایست در آن ایام که در راه است بکینه و در بهار بر عده و بیست و یک نام ایست
 که تازه است و در میان قدرت که در سخت خوب است و هر که نماند آن حکم کرده بر آن در بهار است گفت خدا و بر سر ایام و در ده روز یک که
 در ده خبر جود است حل به است که در سادوک را در بهار است از خوبت در چنان ایام که در کسکه بیست نام ایست در بهار است
 در آن چنان است وقت همه حیرت خزان شده در بهار است و شادمانه است ایام که در بهار است و در ایام که در بهار است و در ایام که در بهار است
 فرقت از ایام شادمانه و در حکم که خوبت فد جود است نام ایست که چنان خوبت در حاجی در ایام را این حکم که در بهار است و در ایام که در بهار است
 تا به کس که در ایام که در بهار است ایام که در بهار است ایام که در بهار است ایام که در بهار است ایام که در بهار است ایام که در بهار است
 این کتاب بیست و یک نام ایست و این نام بیست و یک نام ایست و این نام بیست و یک نام ایست و این نام بیست و یک نام ایست و این نام بیست و یک نام ایست
 در فرمایان بیست و یک نام ایست و در فرمایان بیست و یک نام ایست و در فرمایان بیست و یک نام ایست و در فرمایان بیست و یک نام ایست و در فرمایان بیست و یک نام ایست
 غیر از آن

لا یجزم الذی صدر الی شکره و خلاف حمل عرضی فی تمام غیرت من کتبه و الاطلاق و در سایر کتب معتبره با مریدان و صاحبان
 دریا تصوف عرفان شده ریاضت تکر شاق ذکر و عبادت و عزت شغال نمودن در زمان در شبانه در آب و فرق
 در نیت و از بیکدام سوره عرف غلبش غلبش نشست و از حشر حاجی ملا با دی حکیم نزلدی و دستا و غلامان شایسته
 مرشد طریقت مدطران و حاج شیخ رضی بنیاری و حاجی درویش خان ولی مدخف و تاسیه رضی بنیاری و حاج محمد کریم خان کرمان
 طرف نسبت تا در کمال رسالت مذکور با اسم الله اصدق که در سفر از ایشان آمد که در خصوص در مبعودت مانع نشد و لی
 تزلزل و مضطرب گشت و ایامی مشرق دعا و رغبات و نضج و بهمان گزیده و در حال کشفه مهم شده لشعه ایمان و با کبریا
 را فرقت چنانکه با کس تعالی نمود عقبه و بیت کرد و طریقی کشید بنام باب شهر گشت و خانه اش محرم و در وقت
 مبعودت بنیاری شد و تا میرزا محمد علی نسیمی تاش و حاجی میرزا محمد با صفهان و تا میرزا علی محمد بن اسحاق در سفار به در پی کسان
 نزل نمودند در رمی از قم این خطابه در چنین صا شد طوی لبها تک بما ارتفع منه ذکر الله و ورد فیه العباد الذین
 تسکوا بالعروه الوثقی تشبوا بذل ربک المنیر و ما بعد شهرت و عبادت و آمدن شهر در راه امر اینی که مورد تفضی و کینه
 شده اعدا در نظر عظمت تمام و کثرت جود و کرم و ماسن جنات و خورش با مفسدین کس را حوریت حوریت نسبت با
 چهار نشه آورده اند که زنی آخوندی روضه حوزان یزدی در سجد و غیر با حصد آری در بیک آغاز تفرض نسبت این امر
 نمود و در ذمها کلام ترجمه وی کرده بحال تعلیم و در غیر خطابه و چنین گشت ایکنده که شما ای بستید و در در غایت وقار
 و شایسته اظهار نیت که من با بیستم و خدا لعنت کند کسی را که نباشد و از باب رحمن خیر از نماید صاحب مجلس

دوشه خزان را از غریب بزرگشیده در محضر عام سزانش و سلام کرد و نامیر محمد بیگ کبک لیسالی در ۱۳۱۴ با دولت مازنی بخت کرد
 شتافت و درین طریق با سید چهار دست سید آقا و آقا میرزا محمد حسین خان و سید ابوالحسن و سید ابوالحسن و سید ابوالحسن و سید ابوالحسن
 عشق ابو نعیم رسیدند و در محضر این منزل یافتند و پس از معشاوره رند به تفرقه در محله خنایت رحمتیه با هم از طریق
 بغداد حرکت نمودند و در صوفیان برخی از مدعیان و برادرخانه حاجی میرزا باوی دولت آبادی بود دیگرند تمام با یکدیگر صحیح
 و مناظره کردند و آقا میر محمد بیگ تمامت شهرت حاصل کرده ثابت و ملل نموده پس مطاب میران ازل درین و
 ازل از بیت انکابت و شرح مکالمات در محضر این مجلس است و طی در مجلس رسید که این ثابت درین
 مشهور است اما انکابت از کلمات مع الجاوی فی امر الله رب العالمین ... قد سواد الله ربک وجه باطنه
 و اخذ سلطان ... و نیز در طی دیگر راجع کلمات مذکوره چنین مرقوم است (که یکی از اولیاء که
 از کائنات استغاثه شنیده رسامی الله نزدش معذورم بوده در عرض صادر با ناوی دولت آبادی ملاقات نمود
 مع آنچه عرض کرده جوابهای حکم شنیده (۱) و در جوابش که در سفر کرد باوی همراهش خانه و لایحه بود و در خارج
 در خانه و در بسیار در وصف حضرت معصوم سرور و کتابة بنام مسیح الحیرتالیف کرده با خود لیکار کرده تقدیم گشته
 ابی خود در وطن قیام به تبلیغ نروان و خدات در بر داشت و با سید محمد بیگ تا خرابام حیات مشعل چو است
 امر ابی بود در باله در سال ۱۳۱۷ در شخصیت حضرت سالکی و وفات نمود و خلف او محمد بیگ حاجی شاه ضعیف الله بیگ
 در ظل زوجات و اولاد ماجه ایشان در زمان بهائی پرورش یافت و چون بسبب از طرف مادر آقا میر محمد بیگ شایسته بود

مشهور بر سه لقب زلف شاه مهر زلف گشت. در ایام حیات بهر دو کعبه خدایت این امر سهم و نصیب گرفت و
 بعد از وفات والد بازراند مشر مشی نورد و با ریج حکمت و دانست پیوسته جد گیری از ترغبات مومنانی منفی بود
 و خانه اش بنام ایام والد کعبه بنامی رکب نعل مبلغان رسفران شد و دو کعبه لودجی میرزا محمود شیر سعید به میرزا محمود
 زرقانی ملاقات و ملاقات در راه لودجی کرده دست شد و از زرقانی تبحیر و زین لودجی حمایت نورد و در سال ۱۳۲۴
 با پسرش قاجال در تخلص معتز و حاجی نصرالد بیگ و حاجی رفیعی قلی بیگ و حسین با جلال عزت از طریق
 عشق ابرو بسیار ارض حکایت شد و بجز حضرت عبدالهها مثل یافتند و نگاه عورت وطن کردند و با نکل نکر در حدت
 در خدات این امر نجف نند و از جمله میرزای نادان که بزرگ و پاک در جود لودجی میرزا نصرالد بیگ و میرزا شجاع
 ایمان ابراهیمی داشته و از معتز بن بانی مجلس که جمال ابی جد با نام فرزند طایفه قتی و آخوند ملا عبد العظیم و شمس بیگ
 صاحبکار در کتاب آقا حسین و کرکاتی آتهدی و آقا میرزا حسن و آقا میرزا محمد و میرزا یوسف و بعد از میرزا محمد ظاهر بودند که چون آوردند
 لودجی بسع الی رسید کرکاتی میرزا احمد ز سادات و نجباء و آقا محمد علی از تجار و برای تخلص و تخلص لبران فرستاده و آمدند
 از مهاجرت جمال ابی خبر یافتند و با درنگ بسیار عراق گشته و شرف حاصل کرده ایمان آوردند و عورت وطن
 نوردند و لک اکثر الی سخنان را نپذیرفتند و نیز در لندال سینین شراق ابی از عراق میرزا محمد نکر در مشی در دلازه حکومت
 بود میرزا در وقت و ابان و جلال در شتمال مرجعت کرده تسلیح قیام نورد و شهرت تمام با بی بافته با جا از خدمت
 در دلازه حکمتی محمود و خانه نشین گشت و چهارم در صنایع مذکور میرزا آقا با خلف میرزا احمد از غنای مستوفی حکومت

طبعش شد و او را کجایه گیری آقا میرزا محمد آقن نمودند و آنرا آنه با وزه نزد حکمران سعادت کردند و کار آنرا به قلمرو رسید
 و له و زنت میرزا محمد سلوم گشت و پیش یافت حکمت طبع بر سعادت بود با وجود سعادت اهل از اقا
 میرزا محمد استوار رحمت و محمد حسین خان عماد الملک سعادت با جناب بیکر و از معتبرین مفتدین حاجی محمد قربان
 عماد الملک حکمران در سنین اقامت جمال اسی در عراق عرب فرزند زیارت شد بداند رفت و در بغداد مقرر شد که
 رسیده از ادرت می فرمود و بعد از عودت در این پیوسته ذکر احوال و احوال ایشان کرد و نظر اشی که با او شدند
 جایگاری از محراب نهایت رفعت و مخالفت نمود با اولیای بها شفقت رحمت کرده محمدر از عرضا و سخنان ائمه
 حکومت را در ایشان قرار داده نهایت جهاد و اراد داشت و آنان نیز حمایت او در گرم شد و در یکی از سنین محرم
 سعادت بدیده ما و دلاند و سپردندش محمد حسین سربلند و در سال ۱۲۰۳ در گذشت
 سپردنش علی کبرخان ثوری نخب گردید پس از فوت والده کبر خانان گشت و اهل خصوصاً اهلای تعصب
 تش نفی حسد را فرود خشتند سعادت در شایب نزد والی خراسان کردند و اهل اعتنا نمودند و با هم مشهور و در
 مدان حتی علماء عراق عرب نوشته و آنرا علی کبرخان سوزل شده مشهور رفت و اهلای آنجا قسم آنجسته
 بعد از شورش بر آمدند که بطهران رفت و این سال ۱۲۱۲ بود و آنجا طهای طبع از تعویات حکمران جدید
 سوره آمدند و از دولت نصب علی کبرخان را خواستند و لکه حکومت منصوب شده با وجود مخالفت رعایا
 بجهتین نامشده ایس بر گشته باشند حکمرانان گشت تا سال ۱۲۱۶ در شهید و گذشت و در حشر اهلای کثیر از اهل حضرت

عبدالله با موجود است بر سرش و بی آنکه با ترخان شمس الملک نیز زن بود در آن سرش و محمد خاغان نیز شمس داشت
 رحمت ایشان بر تیره بنی نسیس و زن نامند ساز با فرسایان مس فرستای تسلیفیه اسم الله حق و نقل
 قاضی دبیر زندی درین المومنین و غیریم شده و از جمله قضا حاجی میر عبد الرحیم بیگ در فرسوخه درویشا بدین
 اتفاق از راهی از عراق ناز با بیان گردید و با جلال تمام در تمام که نزد امانی داشت شکره نام باید شده در
 کبی از سفرهای عماد الملک بنگ عالم مذکور طبعی که در درای صمدی و شمسیت در حکومتی با خود انظران بود در ایام
 آتشان در طهران روزی حاجی میرزا رضایتی حکیم بی دیدار عماد الملک وارد شده و او در تمام تعریف حکیم به
 میر عبد الرحیم گفت که برادر جمال است و میر عبد الرحیم به تامل چنین گفت ایشان برادر جمال است اینست در ایام
 با برادر در اجلاس و شکر شمسیت میفرمودند و با جمله میر عبد الرحیم بیگ در سال ۱۲۹۷ از آنجا در گذشت

تاجب حاجی عبد الرحیم در زمان بدنه رفته است که در صورتش نوی خانه از این امر خواصا تصریح در اجلاس صورتش شکر شده و یکشنبه
 در اول دیماه و در آن راه بر پهنه افواج بلد در این صده صده که در آن چنین حساب و کرد و نیز تا در کوشش در آن کرده در این دوران
 حساب در عالم را در این شکر که در حجاب و کرده با آن در مردم بدنه و در اجلاس با در پیش از طرف از این نام و در شمسیت
 بهر آنکه در است در آورده با خود که است و شکر که نام آن در خانه با همین حرفی در خانه است نیز شمسیت او را گفته که در شمسیت با در
 از وقت از میان شمسیت نام بر آن در صحن خودیم که انعام با همین را الله ترایانه در آنکه با شمسیت با کشت حرفی در این شکر و در شمسیت
 در این نوشته است حافظین میثاق و چون با مجمع خاد جران در خانه شکر شمسیت و شمسیت را جسا خنده چه بهر شمسیت را خانه خود داده هم به کار در هیچ خود
 به در دوام بهر در صحن سر از آن از سر جران و بنا بر آن در آن نوشته که بعضی در هر یک بهر نام بر تان فو تان و آنقدر شمسیت نام
 شمسیت شده و در هر جا سر داده در آنقدر شکر که در شمسیت نام بر تان فو تان و آنقدر شمسیت نام بر تان فو تان و آنقدر شمسیت نام
 بر تان فو تان و آنقدر شمسیت نام بر تان فو تان و آنقدر شمسیت نام بر تان فو تان و آنقدر شمسیت نام بر تان فو تان و آنقدر شمسیت نام
 در شمسیت و در آن شکر کرده در آن قویات نام در در وقت هر چه در مردم در شمسیت نام بر تان فو تان و آنقدر شمسیت نام
 در شمسیت و در آن شکر کرده در آن قویات نام در در وقت هر چه در مردم در شمسیت نام بر تان فو تان و آنقدر شمسیت نام

و پسرش آن محمد بیک و دیگر فاضل بیک نیز مانند پدر خود در آنجا کوشیدند و در آنجا کوشیدند و در آنجا کوشیدند
 یافت و بعد از آن بر حین قطع و تنه کند دست در شترت با جاب کشید و با آنکه شی در سخن مستفی در آن روز
 خوشی ن کین کرده در آنجا بچنگ آمدند و در آنجا شتر را با ضرب چوب خسته و بچنگ کردند چند روز در پیش گشت دست
 سه ماه در شتر ماند تا به سیر یافت و در آنجا شتر را با ضرب چوب خسته و بچنگ کردند و با حاجی علی که با چای
 از خانان روز نشد و در آنجا با شتر در آنجا شتر را با ضرب چوب خسته و بچنگ کردند و با حاجی علی که با چای
 و کله گریه و چغری داد و تنه کرد و شتر را با ضرب چوب خسته و بچنگ کردند و در آنجا شتر را با ضرب چوب خسته و بچنگ کردند
 رسید دست آید پس این حضور یافت و در آنجا شتر را با ضرب چوب خسته و بچنگ کردند و در آنجا شتر را با ضرب چوب خسته و بچنگ کردند
 و صندل و حبت رطین نوری جودید و در آنجا شتر را با ضرب چوب خسته و بچنگ کردند و در آنجا شتر را با ضرب چوب خسته و بچنگ کردند
 و با سوزن و نای که در آنجا شتر را با ضرب چوب خسته و بچنگ کردند و در آنجا شتر را با ضرب چوب خسته و بچنگ کردند
 گشت و در آنجا شتر را با ضرب چوب خسته و بچنگ کردند و در آنجا شتر را با ضرب چوب خسته و بچنگ کردند
 و در آنجا شتر را با ضرب چوب خسته و بچنگ کردند و در آنجا شتر را با ضرب چوب خسته و بچنگ کردند
 بنیخ در سرداشت و در آنجا شتر را با ضرب چوب خسته و بچنگ کردند و در آنجا شتر را با ضرب چوب خسته و بچنگ کردند
 که دست ایان پرسته شتر نوری در آنجا شتر را با ضرب چوب خسته و بچنگ کردند و در آنجا شتر را با ضرب چوب خسته و بچنگ کردند
 و در آنجا شتر را با ضرب چوب خسته و بچنگ کردند و در آنجا شتر را با ضرب چوب خسته و بچنگ کردند

که شهید است که در ۱۲۰۹ هجری در کربلا در روز دهم محرم درین گشت تا پس از چندی در کربلا زمین ۱۲ اذیت رسید و پیاده مانده و دست و پا
 رفت و بهشت ماه در حرور این سر برود و در دوم کسی است از جهای مازان که زیارت جمال ابنی در عکایان فرشته و در
 در قریه حصار و نامش از فرایع تربت در شیرز و کربلا ملا محمد مسلم در ولادتش که در کتبش کرم شرح احوال آورده ایم صبی کثیر
 مابین او در آورده و در اوردان مذکور و عاقله نشان اشال ملا محمد بن مسلم در خلاصه درین ملاحظه شد ریح المصنف و صهر مسلم بود
 ملا حسین بن ملا ابراهیم ریح المصنف که نیز صهر وی بود و ملا صدیق و ملا اسد و ملا خواجه و زاده های مسلم درین حجاب حیدر شریف
 در حدود سال ۱۲۰۱ هجری چهار حصار در حدود مشهد آقان در زمانی سی تن شمار آورده و در میان در حصار کرمان محمود کرمان
 اشکی کرمان علی محمد کرمان رمضان در خدمت ملا احمد سید حمید سید سیمان در خدمت ملا احمد ملا عبد الله جلیلیک شکر
 ملا عبد الغفار آقا سید محمد علی آقا سید علی آقا سید شیخ استاد رمضان ملا صهر ملا محمد کرمان یوسف ملا حسین حسن
 کرمان علی اشقی حسن سالار کرمان سید فاضل اصغر آقا سید یک آقا اشقی یک حاجی محمد در زمانی در مبارکی
 در صفی که ضامن سید شیخ شیخ عباس ملا در آسبم حاجی محمد یک شیخ اشقی ملا حسین حسن سید حسن میرزا قاسم در شام
 روز در فرشته سال ۱۲۰۲ هجری چنانکه در کتبش کرم و پنجم آورده ایم ملاحظه را در مسلم شهادت رسید و حبش در شهید مدفون گویید
 در جهنم از فرایع تربت صبی از تقدیرین مانند ملا محمد بشیر که شرح کتبش کرم گشت و از خود ملا محمد و ملا محمد
 ملا غلام علی و غیر هم روز در میانه از محلات تربت کرمان محمد حسین سید فرزند از تکمیل در رحمت از نجف
 در کربلا ملا محمد مذکور درین شده برادر حمزه ملا مقرب را در بیت نمود و خازنه اش کرد و از نگاه سالار در شیخ

محمد رحیم و غیر هم ایجاب آوردن مرکز تاسیس گشت و در خیر آباد کجینا که در پهلای ملا میرزا محمد فروغی در بیت فتنه
 خندان در این گشت پس همی دیگر طایع و در ترخات و هدایت شده مانده آسید بر معین است آقا
 سید حسن آقا میرزا قاضی قاسم حسین آسید عبدالله آقا میرزا اسگری آسید حسین بن قاصدق آقا میرزا تقی آقا میرزا کجی آقا
 سید علی و در حسن آباد سکا در مجسم و سکا در مجده که در پهلای ملا میرزا محمد فروغی ایجاب آوردن نیز در لاشان بودند و
 حرف و شهر جای قریه و دروغ آباد که حال این فریغ خواننده ملا میرزا محمد بقیه ایسفا قده طبری بود که شرح کاش را
 در بخش سوم نگاهشیم و پیش میرزا محمد پس از فوت پدر در قریه مدینه پیش ریاست علمیه و منیه در لاله و شسته تبلیغ در
 این نیز خواننده در شهر و اکراب و طرب ایجاب نماز بود دست در آغوشهای معصب قریه در زنت تعصب
 حسد و زنده شکایت بکلیا میهن زدنده نارایه خوبان و مجیدان نیز در شکایت کند و در فرستادش از
 محمد میرزا حکمران نوبت در ایام تارین چند گسیر شهید داشت (۱۳۰۸) و در حکومت حاکم کرد و فرود می در حضور و با
 شجاعت و فصاحت و جزو بیکه مخصوص می بود اثبات حقیقت در ایجاب و آثار محبت در ایجاب نمود دستهای صانع
 علامت را نظره و حج گوید و ملا با پذیرفتند و نیز در خجای بر دور از حکمران طلبیدند و حکم آورد که مهربانی و احترام سکون
 کرد عاقبت مجبور نمودند که در ایام در زمان حبس کرد و در از مجسرتخان شده و بیچاره غلبه بر حکومت داشت و
 ملا با نیز سخت گرفتند و عاقبت در اینجا بجا که حکمران در راست مرتبت مآذین حکومتی کلمات نفی کرده
 محسوس در بیت و فرود می در آید در این از درش را تبلیغ مآبر ایجاب نمود و حاکم محکم را محسوس و عاقبت ختم نوبت و احترام

زبیت تا چون صاحب دیان در حکمت فریبان سوزن شد پس از ده سال حبس در کتات کشتن و لاریه گردید به
 تسلیح قیام کرده شهرت یافت در بزم تسلیح راه سزایش گرفت تا ابران رسید در جمع حجاب نه و پنجاه اب جدید
 بدید آورد روحانی ابانسم دباغ در اسخانه خود نگه داشته بزیان خود و شب و روز بجمع و محاسن او فرود گشت و زینتر اجتماع
 عمری در باغ بزرگانان سخته در کرسی خواب بر آمده در اول فطنی مین در رفیع در استلال در استمال در امین کرد بر
 بسج کامران بزرگاناب سخته حاکم طران رسید و گدایان را بگسیر بهایان خصو صا فرعی نگاه داشت و بسوزن حال چاکر
 که شمی قمر در اجتماع ضیائی سخانه عالی دباغ و فرود سخته کتات فرود را بشنید کتات بزرده سخته کتات ندادن مجال
 اجتماع اینجنگ گزید و صد بی الله پیشکار حکومت باز شده شخصاً در باب کان تا محمد نادر و قان ضرور و تا پاره
 دولت آبادی که در عمارت جدید الا عهد خود مجمع سبغ سخته نمودند و فرعی تسلیح نیکو رفتند و در شتی نمود
 و بر تل بزرگانان کتات کتات از سخته فرود کتات و زانرا بهایان بدست آورد و فرود از راه جری خیر یافت و به تانه
 آقا نصره و آقا سله در کتات با خود همراه کرده عمارت نایب سخته رفتند و با عهد و عهد در کتات به دیکه الراج و صفات
 و دیات سخانه خوردن مکالمه کرده گفت خدای رحیم از من بزرگ که سخن عفو شرم و به عاده سخانه نام در آید و بشانم
 بر بند و اگر عفت و در حجب این دو عقیدت دیان من است ازینک در همین جامع سخن پیش خاطر دولت مردم را با گرنگ
 هرک جنابم سخته شتر در نایب سخته اثر کرده و مارتق شاه عرضه داشت و پشاه رسید که ایاد و خارشان سخته بدست آید
 نایب سخته خصیت را گفت که از اسخه جزیر نمود کتات منع کرد که ز عشتان نشود و نایب سخته با فرود سخته

کرده سلفی نغمه تمام غمزه در خانه داده که هر وقت که بخواهد بجزایرت اصرار فرزند خود را بخورد و بیست و نه فرود می
 در طران جوانان کرد و جزیره دشمنی در مجامع از جهت درجه و تندی بین موافقان افتاد و جوانان بیست و نه خیر با این
 رسانده و ملا و مومنین شکایت نمودند تا با آنکه حکم تخریب فرزند طران صدیق یافت و از آن برین آمد لوری درین
 شتافت بخصر ترقی بد حضرت عیسی عظیم رسیده ایامی چند در جاده قصر و غایت برورد و با او بر شاه عهد و پیمان
 حبسید و ملا و بیخ فرزند عشق گوید و با او بر سر و سر بسین در هندستان و بر سر سیاه ایران و در شهر انداز و عهد پیمان گشت که از او
 بی بی زنده بندی در بکنده بسین برودت انگاه از طریق در با حاکم فارس شده (۱۳۱۳) در این طریق و شهر شیراز با سیاه
 علم الهدی و شهری و نقه اسکام صبیح تصادف کرده چون شیراز رسیدند و در ایام پیغمبر هانی شهر کردند و بعد چند
 در عرض گشت که چند جهات در پیش فرزند شیراز بنا تا رسید و گشت رکن الدین و الی ایالت فرزند و در
 در خانه آنجا حسن جانا محضر عمری بد خبر رسید که حکمران قصد دیگر کردن وی است حسب المشورۃ شهری یکس از میان مجلس
 جمال را با وی عمر کرده دشمنان عزم آورده برین روانه و حکمران مطلع شده با عمر در عجب نوبست و در اندازین راه
 در کان گرفته بیخ ایامی شیراز و در دست خشنه و نخستین اتفاق در حکم اثر کرده و عقیده با بنی را همانند در شهر قرار داد که بر
 سخنان فرزند نخب گشت حکمران نگاه شده بر اینم طاعت کلمات ناشیست بر زبان روزه فرمودی با قدرت
 چهار افزوده تعجب گفت ای شاه روزه منزه فرزند را نشا ختر ایست شبان عظیم را با یکدیگر تا به بی جگنه زرا با درکت
 می بلند و الی را بیم فرا گرفته بر پیش خواسته رگنه یاد کرد که در راه کلمات در کده قصد تو این نه است و فرزند چندان

ایت قرآنیه و اخبار جمیه خوانند در غزنی حریت بکشف مانده رعیت و دستهای اندوه فرود چندی برین بانی در خانه
 نعلبدر باشی همان بود در شب براده حاج شیخ ادریس او حسن میرزا خانی که این ره کردیم از او و والد مرحومش در صیقل
 و تعبیر گفتند و با نغمه مدنی دالی وی گفت بهر سو بخوابید اوید بهر نیت دلداران که که قصه آواره و طهران دارم
 بسنج بنامه زن که دالی وی در آنجا بود و در طهران حکوتی بخشید و کرد و بر برگرد که مین آوند ما دین مراد که که کتیب
 داشتند بودند و درین راه تا از قان چون سرمان قصه وی کردند چنان نموده گفتند از ایشان گرفت و در قان
 خط رضایت پیش داد که شیراز بگشتند و خود پسر از نسی اقامت و قنات به تیان از زندگان بر سپارند و بگشتند
 با او رسید در ایامی عدیه جامع و صفیات و عادت آیت رضایت برقرار گردید و در کوشش علی در جبهه با فروخت و در
 مجلس که در قندهاریان آسید تیان در شب میرزا آقا زاده الدین تیان رفت کرد تا محمد حسن معروف به بن حسین انقادی
 که فرزند خطبه و آئین بریح انجام داد و طایفه خبر یافته بر گشتند خصم نام محمد که روح الزجه دانی همین بود که بفرست
 دین در مصادف با دفعه حرف شدن بهر الدین شاه شریک در کوشش هاشمی مبارک واقع شد در کن الدین تیان و قن
 در آواره را با رسیدگی قان ششم نظام تفرشی بر پنج فرج به ان که با کوشش ما در تیراز از طهران رسید و آنگاه
 در آواره حاضران حاضران محمد حسن نام محمد را می در بدست شد و چون در در فروری با در محبت عهد و شایق اینی در در در شش
 در شرف مال مال در قریب چه بدید گشت و در کوشش که در قان حاجی و در قان در جماعت حجاب و جماعت تبلیغ در در گزار
 طایع عالم مذکور را در خوا کردند و با از انجان شیرازی رئیس مکرمانه خسته مکرمانه خسته مکرمانه بر کن الدین و در در قنات رسید

در باب حبسیت دستگیران در حبس به بیان قصه نژادش و طغیان گفتند در جواب برافق رسیدند که فرمودی بعضی دربار
دشمنه و مردای عمرم دستگیر کردند و از آنجا که در محرق و عمارت جمع شده بودی انجم کردند پس گفتند و خیر و هر پیش گفتند
در سنگ و جرب و زخمند چند پیش شده و گمانشگان حکومت در راه بود که گشتند و از آنجا که حاکمان
فرمان را مصلحتخانه میزنند غالب رکنه اذات میماندند و اعداد به بیان برخی دستگیر و گریه بر کمال در رفته تدریسی گشتند و فرمودی را
چون ترمیمه در رکن اذات همراه داشت که حکام فارس خردم در بدت نماند با عده که در این فرستادند ولی سران آن که
در ساقی نزدیک خراج قصبه در راه پیاده کرده زود در جمله گرفته و پیاده در برینته جلوی سپاه خود را در راه تفریل کرد و خواست
رساند را که خود عورت نوزاد و در همین سنگین بوده پیاده نماند با عدم زود و دستگیران تفریل است و پیاده فرسخ راه
نه کرد را با کمال سختی طی نمود و نیمه راه را کم کرد ولی با وجود پیاده رسید و از زده مجرای قنات خانه حاجی علیخان در راه که با
به بیان تدریسی در که بهستان روزی در راه نیرز را در حفظ از شرور حاکم و ناا کوه که در تا چون گرفتند از میرزا و صفرخان صدراعظم
چنانکه در بخش حاجی میادیم مکران در باب منع از فتنه و ف و رسید در راه باز در جمله دوله داشتند و در طریق بود چون
به پیش رسید جمعی بر او تفریل کرد و از راه به بردار تسلیم کرد و در راه و از اول قصه و شورش را که برخی از خیر خوران در راه آن
داشتند که بیرون رفت تا در میان علی دبا و گفتند صبر از شهر در شب در راه است پیاده کرده چندان ضرب و مرج در راه
کردند که بدن در لباس و شایر و زمین گلگون از خون شد و بیچاره از هر شش رفت و در راه مرده انگاشته رفتند ولی
نیمه شب کابل همه خوشتر را پیاده رفتند در خانه تنی از زمین رسانده پس بر روی گرفته و خبر از طبع روشنی صبح در خانه

حاجی میرزا محمد تقی افغان رسید در آنجا چندی تحت سلاجقه حجاج بود تا به سید رفت در ایامی چند بتسبیح رفتی بود چند
 بار در بخارا در شن و شتر سخت و باین طاقا همه و فلفله افتاد و شیخ صحرانوردی بنام بد کتوب سبجی میرزا محمد تقی
 افغان در کبیر آمد به بخورن زشت شنیدم شخصی فریاد در هدی آباد متعلق بنام مشول بوجت بود است استسبح
 نامشید و الا با در مقام و الی و نام برین حکومت تمام آن آبادی را بشتر خراب و بیاک میزد در جمعی فریاد متفرق
 شد و مقرر نمودند که فردی را با لباس بدل از بریه بیک نزل فرسان رسانند و ما در دود و عجله که بهمان ریش فرام
 گشته فریم تسبیح بخوبان بر سپاه گشت و بیکه بطیس رسیدند و بنحاله مخصوصین جبهه اصداف خود پس بیشتر در فته
 قلب را با محبت شتر سخت و از نیز شده مغز رسد در دهلهای در باب عبادت و برافروخت در حین تیشانی
 میرعم خان ترک است حکمران طیس در جصاص فرود و جمعی از بهمان از نیزه بطیس داد و چون صیت در گداری فردی
 شنیده داشت از فرود و در راه مقرر و در طیس کرده دل را نشیمن است نهایت رفت و در ایامی جمع بر پیشتر از سر
 نوزد افکاه و در مدح حکمران حاضر شنیدم و کم داده نسبت به شتر در مس و مرج در عظم نام شخص تری نیز در در ایام
 بنفس حکمران و میرزای جهنده بنفخ داشت که حضور داشتند با دست شاره کرده گفت و بر سر نه لعنت و میرزای محمد
 خطاب با بر کرده گفت برینید ما را من میکند دل بر را از رشادت و شورش گفت کرده گفت نه چنین است
 گفتم عمر خود در فرغ بشین گفت تا نیت پیدا کرده از سر کم گنبد و در میراجری طهران نوشت و فردی تا وصول حوا
 قریب بیاه زقیف بود که با زاری حرکت میزد و چون حکم آنکس با قریات بهمان طهران رسانید صد و پنجاه رسید

محترمانه بطبع چاپ شده و بفرغ رفت و بعد از آنست چندی مشهور شافت و جنبه با به بعد از خوب در مسجد گوهر شاد
 منبر برآمده و چنان فصیح گفته نوح و ضمیمه آن صدایم در آن فریاد است و آنکه دانه لاله استند و منبر را بد که غنای شاد
 نشسته بر کف کن بد سوزن از آنجه فریاد و فغان برکشیدند و در کجای در میان آنجه نام و در خورشید خورشید شاد
 کوفه ایک بد رسنده غزل شافت در مردم بیشتر بر سر او دیدند و حاجی خان اسم صدرت بری از نامای معروف را
 که شربت در شربت است و اگر فاد کرده بر قصد پاک روزی چند کوفه ناله و فغان صدایم تا صدایم در گذشت و
 با ناله صدایم حرم رضوی او را با بر صورت مجروح خونین از جنگ حوالم به کجایی حاضر کردند و در آن وقت سال ۱۲۱۷ خ و در
 در فروردین بزرگوارت خود و پنهان بر پیش نژادک سفیریه از طریق قم و کاشان بطهران آمده چندی بنام و با همدی در جبل
 مدت طمانت و تسلیع خود در حالت جنگ از حضرت علیها السلام بر پیش رسید و با اشتیاق لایطاق در نزدش در ایامی
 در جدو فیصل حضرت سرور (۱۲۱۸) آنگاه در او نامور بطهران فرمودند تا در وقت خفای در گفتند اوله تحت که در
 بخش و حق بیادوم بر سر کشید کرده ریح نایب و کلبان رسیده مدتی اقامت فرمود در آنم خدمت فرموده می رحمت کرد و در آن
 دشمنان که الله نار حکمران خرابان شده در او با خود بر تابستانه سر به سوز که در شکر از خود فرود بردارند و فرود در غایت تسلیم
 حکومت در خرابان شربت تسلیع کثیره رفتی گشت و در سال ۱۲۲۰ ماز ایامی در روز سمر بر آنگاه صاحب عشق آباد کجا
 رفته در آنکه در حران خود پس تمام زبانت در حق حکایت شده و در آنجا در زیر مهر زبانت و با نامور در آن شده گشت
 نمود و ایام در حران تسلیع و ترفیق بر دست آنگاه سحر جان نمودت کرده چندی در فریاد زبانت و با در سال

۲- ۱۳۲۱ در این ایام نیز در کتب منتشره بر باب الفقه فیه صورت با این که در ایام چند روز در این شهر
 و شهر عورت نهادن است در آن ایام احوال همه فتنه زده و در مجرای امور دینی است که نشانه است بر آن
 آن اشرفی نیز از احمد بن میرزا محمد علی بنسیرتایان ولد شده و در ادب مورد شرح ساخته و هیتان در این مورد
 به این که در این شهر در روز دایمی چند به سفر رفت و از آنجا فریغ رفت آه است تا چون در سال ۱۳۴۱ فریغ
 سخن من جگریم غریب بر شوق در شهر رفیق شده و از آن سخن فریغ من شرح و هیتان در این مورد
 تشریح چند ریاضت در اول سال ۱۳۴۱ در جهت فریغ خود در این ایام شیخ عبدالمجید صاحب تالیفات که خود
 در این شهر بود در این شهر که در سخن جگریم است احوال فرات شادمان زنده و تاثیر شده در این شهر
 که در این شهر در این شهر است در سال در فریغ فریغ شده در امر و هم در کتب به اطلاع
 در این شهر سال ۱۳۴۶ در این شهر در گذشت در سخن اولی تصدیق در تمام این شهر و در تمام
 در این شهر در این شهر در این شهر در این شهر در این شهر در این شهر در این شهر
 در این شهر در این شهر در این شهر در این شهر در این شهر در این شهر در این شهر
 در این شهر در این شهر در این شهر در این شهر در این شهر در این شهر در این شهر
 در این شهر در این شهر در این شهر در این شهر در این شهر در این شهر در این شهر
 در این شهر در این شهر در این شهر در این شهر در این شهر در این شهر در این شهر

انظار طلب درختی نموده مدینه زود لغز با عامه و زمین زده سنگ است از لوله که که شرفیت را از میان بردنی بر با
 حده و آنه شیبه کشید و لاله تمیج شده با سنگ خانه که خانه با فرغند در میان در گوش از خشنه و شرف الارش
 خانه از بعد از جمع عامه و آنه از هم خبر است در سب برین نموده و لا گفت و هر که از دین از خارج است نسبت و
 گشته عانت که در هر یک از این سنگی بودی از خشنه انگاه تمام محبت در یکجا بران کرده تا که بنین
 که شتر نموده جسدش را از دست چهار برین کشیده در عرض مدسه از خشنه فصل رسان و آب جگر بسیار برود
 در طایفه اگر عرض کف نمان شادی نمان تهاش ایستادند در حال که تا غیر از دست آب سگالت آمده به عرض را
 گرفت که حمدا برین کشید یا از طاب به است وقت حمدا برین را صابر فرخت که آنرا از آنده هم نسبت دست
 باشد در مظلوم در عرض بر خون خود در گوید و دیگر بار آورده در وسط عرض سنگ بران نموده تا که بنین به کاش کرده
 از عرض برین کشیده در آب عرض را دور ریخته تپیر کشید و جسد را بر روی خاک کشیده نگاه داشت که متفرق شد
 و خانه اش چون جسد را بدون خانه گذشت چه نموده که چنانچه معنی با است در وجه کاش نموده دستها به سوی
 یافت و از آنکه بر سر از پس از فرخت از جمال نموده در حق که با فرسری لا کالم یا از نوسکیه که خانه با فر درین
 تبیع نموده شافند و آنرا در صیف نجیب را از خانه شتر برین کشیده در به نجوم نموده همی از آنه و گفته است به پیش
 ز خشنه چنانکه نموده در روز وفات خود و در کتب با بر سر از صحت کامل که کاحک برین آمده مدفع اباد گشت و
 برخی از لبر کاحک است شایده احوال نموده تا از وقت شد و در کتب با فر چندی در مدفع اباد بر بعضی گوید

در وقت جناب ایجاب از بنی گین جان محبوب خود بسپرد و نیز از بنیان شهر فروغ استاد محمد رضا فیضی در زمان
 زین العابدین در که صد سال ۱۲۸۳ در بهار کرمانه فرود آمد مطیع از در شده برایت کتاب التاین هندی گشت و
 در سال مذکور بجز استاد محمد رضا هشت تن دیگر نیز در بهار کرمانه قرار یافتند و نوسر لایه در این مدتی در قریه فروغ
 تا میر نمودن و قبر از آن علما میرزا محمد شهیر مذکور در این ایالت معروف بود که جمعی دیگرند شیهه آنها مشرب در باب تعلیم غیر
 از این مشرب غلو کرده از مراد مستقیم مخرب اند و استاد محمد رضا بحکال سخن در رضا عزم و ادب و طواف محض این کرده سید
 شافت که بسیار در آن گذرد و له میر نشد و در آن تعداد مرجهت نمود بعد از چند سال دیگر بجا رفته تشریف مست و
 قصد زیارت داشتیم مرجهت در ضاع و احوال تربیت و عدت وطن نمود و ما در بیع نشد و در شش روز فتره
 آنجا خبر پیدا می کرد و لایه بر آغایب و در ذم حکم نکات و خوف نوز تا جریه از جانب گرفته حکم با خرج در دو ماه
 سلطان بر یک برده گر بخند شیخ صبیح در ادبش کرمانه فاسم برده رفتند و در شیخ صبیح طلاق
 گرفت و میرزا غلام رضا و میرزا علی با تکرار شفات بسیار خوشتر را تربیت رسانند و استاد محمد رضا با برادرش استاد زین العابدین
 با اتفاق عادلستان در زمان طهران شناختند و استاد محمد رضا تا سید مهدی بسم الله و جمعی با این تصور است
 در سال در حکامانده نغمه ای مشغول شد انگاه مرجهت بیرون نمود و بعد از چندی باز نکات شافت و در ماه در حوز
 فیوضات این تربیت حسب الامر مرجهت تربیت نمود و اقامت در آنجا برای شدت تفرغ مردم میر نمود لاجرم
 عادلستان پیش از رفتن (۱۳۱۴) سکونت اختیار کرده استاد زین العابدین نیز مانند برادر با آنکه امی در طهران

رسید واقعه در جان و آقا سر بران و پشت و باطلا انتقام رسالت نمود و از تبرک آن یاد گرفته تسبیح کرد و چهار
 قرصات و حمد عمیق گفت آورده اند که دعوات با میزاد و ستره مجلس مولانا فراموش شد و جمع ملا و اهل
 حضور آقا سید علی محمد حویلی عید الوارود از کعبه حضور داشتند و ستره رسید بر کوه عین اظهار نمود و عینی گشت
 که شخصی کینه که بای و مرتبه است و همراه دارند او را میست کم خوست در این مجلس حاضر بود و کس فرستاد تا برف
 شربت رفا که بنام خیرین در آن کس رسید نیز بزیست دستور باقی فرمان داده گفت بود و زنی از این دانشگر را یاد
 در طول کتبی که نهادند از سر کار کرده گری با کس کربس و کوه نمیدانمش حاضر کردند لای آورد سلام گفته بسند
 دستور از سید محمد کرده گفت این است رسید به که است و بخدمش رفته جنبش نشست رسید است
 باه گفت و عینی در آمده اند که شایسته صاحب بر ظاهر شده و مردم لدر آن است گفته آنگاه چنین آمد و این
 با در ایام جهت حسینیه رفیق بهنگ گفت پرسش تا عرض کرده صبح و در دست گفته عقلا بنده این است رسید
 محض شماع بخواب در خویش از وی برگردانده ساکت شده دستور باه گفت تصور ما این بود و شما این مرد
 کعبه کسید تا طلب کشف بیوم نزد سید گفت دیگر جای کعبه نیت خود قرار کعبه کرده میگردد تا تم ظاهر شد
 در زمان جهت حسینیه است و صبح کعبه نیت ستره گفت تا بطلان عقیدت لدر آن است کسید که مردم دیگر
 گمراه شوند و سید ظاهر شده ستره لای نمود و ستره به راه کمال سانس و شجاعت حجاب گفت و سید را حاضر چند
 فرزند و ستره را حاضر قرابت کرد و در لایات و لای سلطنت و عید قائم را بعد معجزه تفسیر کرد و لوح خاطر را بیان کند

و از ایات قرینه و ادراک لایس الایه تا ب سینه خورند سید پدید خبر و حال در کمال قرآن است و سید
 آیه مثل الدین محمد الهیة ثم لم یجرا کثیرا کما را نودت که در ضمن بر سکت و بیعت بود و سید فانی گفت سید
 ز فاخته رفت و بعد از آنی که از صحبت مستوفی خطاب کرده گفت شما علم را بکس علوم آردوی تا در اختیار کنی
 و مستوفی ثابت ردی که که سید استی است و ما را از آنرا خواند و زشت و محمد کبر مستوفی سید در اطبیح و غیره
 کرد گفت که من مصلحت درین است که صحبت کنی و من خود ما در دیگر شما اطلاعات و کمیت لازم کرد
 تا هم سید نیز سال ۱۲۱۵ هجرت مشق آید زده سکونت گزید در سال ۱۲۲۴ در گذشت و نیز در گذار میرزا
 علی کبر خان سردفتر کشمیر چندی بیسبغ خود و سید روح الله و سید فخر علی و سید محمد علی سر چندی معین و شهر و تمام
 ریخت از خانه بود و سید از طالب گنابادی در امر این شناخته آید و از شهید است و بر ترست حاجی صادق تاجری
 محرم بود در سال ۱۲۹۸ تا زمان این امر بیع شده و سنای چهار و پنجاه بیسبغ و ده است اقامت کرده
 مرآت حسنا نمود در گذارش حاجی محمد رضا و حاجی محمد حسین و عمر نه ده سال میرزا محمد حسین مستوفی و میرزا محمد علی
 مستوفی و میرزا احمد کله ترا دارد نمود و درین از ریخت ثلث خود را که قبر از اینان هم زود در جاده کنج آرد و ای
 و بعد از بیع از کثرت ریخت طلاق گشته بیا گفت صحبت باجم شیخ کبر محمد صاحبت و سادات و سید و فاخته
 درین از حاجی و زنتهاست در شادت مزید و شوه مال نیز گردید کمر بقبر بست و از سال ۱۲۱۲ طالع کبر محمد بری
 مساند فرم ریاست شهید رضا از تربت عمیر نمود و شیخ کبر را از درین راه و در میان نهاد و فاخته شده تعمیر حاجی رساز

هفتاد و هفت سال در روز دهم از حاکمان زرت را با خود بار نمودند و امانی را بر سرش دادند و در عین حال
 میخاییم پنج تن از پنج بزرگ در قتل و ضرب و جرح شده و بیخود باقی ماندند هزار تا با اسب و کمانه جنگی کرده در تابل
 چشم زنی در نزد پیش از چهار سگ زده شهید بود و این واقعه در ماه ربیع الاول سال مذکور واقع شد و در حال امر ای در میان
 ملا علی کتبی این ملا که از حاکمان کجستان که برای کثرت زهد و تقوی لقب صالح شهرت یافت و از صاحب کمال بود و در
 سال ۱۲۲۹ زنده بود تحصیلش تا سن چهارده در کجستان شد پس شهید زنده تا مدت سی سال به تحصیل و شریعت
 در کوه عظیم عراق عرب شد و در سن بیست و یکم درخت دود بخامیت نزد حضرت شمس الدین سعید رسید و در حاکمان
 شیخ مرتضی انصاری حویلی حقیقت شد و شیخ طلق بسوی خود چنین جواب داد ای آخوند مسائل بهر این چه از برای
 من دارد و ملا علی پس از فرغت از تحصیلات شهید گشت و علاوه بر محرمین تکمیل رساله از وی نمودند و سکه زنی با
 و گذار شد و چنانچه قرآن شریف سپید را با پرده گشت و پس از چندی کفره کجستان کرد (۱۲۳۲) و در آنجا در کتبه
 اناسیه از بسیم و سر برادرش اناسیه محمد بن که حضرت محضر جناب باب ایاب یافته تا وقت که تصدیق در ایام
 حیرت و اتفاق کید مکرمانی شکر در بیع نهادند و ملاهای کمال مطلع شده مضارت و تاملت رجاستند و کلمات
 مشهور نشدند و بالاخره بساعت شش و دو سیه محرم مذکور و جمعی دیگر از زمین را دیگر کرده در کتبه از اینها بودند و از
 ایشان از هم گرفتند که تسبیح نمایند و چون ملا علی نیز خطاب و دعوت نمود محمد با غایب جهالت شهید
 نمود و با صادق مقدس مشرت گرفت و مددک ملاقات جناب باب ایاب می رسید و در راه دست دادند که که شهید

با جهات حکمت فرد گرفته مؤذیل در اول این فقه گشت در فقه مسلم صمدی نسخه پان تصحیح شده از قسیر ائمه را پاره
 چندین نسخه را بر بیان جاد کرده و نسخه را وقف برای زمین مشهده نموده در موقع ارتفاع بمسجد قلعه طبرسی برای اتمام
 رفت و در واقع خانه یافت با چهره گشت و با حاجی عبدالمجید صاحبزاده محمد هدم و همراهِ گشت در مشهد رجای بود
 که در قه شهادت عظمی واقع گردید و پس از چندی با تفاق طایفه اول طرانی راه نموده پیش گرفته و در اینجا کاظمین چندی
 معین شده و بصره ای کره شرف یافتند الی حرب شهر جهت مشهده کرده معین شده و با بزرگان مبرضا استونی در زمین اسطوخودوس
 مشرفت یافته قیام تبیین نمودند و در راه و در وجه خوشتر از زمین سخت و با علما و عظام مراد و با بزرگان و غیره هر یک در
 در جهات حکمت در حقیقت تبیین کرد و دست با نام بایه صرف شده و در راه که تشریح که صدان ابر و حرم نام در شهری
 و در آتشیر نمود تا علما در مکان است در شهرت با دی کشیدند و در اولیت مقبره سپهر با بزرگان شدند و حاجی ابوالیه که
 مردی بیک نفس بود و با دی خضارت داشت می کرد تا قبر او شده پس بر زمین را و جابر مدد اولیت داده و در راه مدد و کرم
 شده و مرجع مصلحت و محاربت به بیان در مشهده گشت در خضارت در خضارت قیام کرد و با حاجی ابوالیه استور تبیین
 بیغیر نه حدود و زحمی خراسان نمود لاجرم باشد در شهره نام بایه شده و اعداد الصدور ایتاد یافته و در راه
 و حاجی علی بر کاغذ فرزند از دستان شیخ محمد تقی محمد بجنوردی با فراکتی به بنامون منتشر است که با عزت بایه در خان
 است در خان که مشهده خرج خوریم کرد و بعضی بکتاب را بسوزان کتاب الحروف بر زمین کاغذ فرزند کرده و در همه عظمی
 در اهل اختیار نزدیک بان شد که نزد شریف حمله کنند و در اهل خراسان فرزند میرزا حسین و اعداد در خان کاغذ فرزند را

گرفا کرده بحسب از جهت و بادی کنگره خطش را بجا نبرد در آن وقت و در آن وقت که در آن شهر که با جوی صومعه شده در سبیدی ده
تجسس بر آورده کتاب ختمی در آنکه در آنکه استیفاء نمودند در حقیقت احوال کثرت گردید در آن شهر با حواصت
در آن آنجا را قطع نیز در آن شیخ محمد بجزدی صاحب کوه و خان چند با هر مجرب کس بود انگاه منصرف گشت و با وجود
احوال آنکه میرزا حسین از انتقال کذب است در این است که مشید و در خانه اش میفرمودی که سر انعقاد میباید و با پدر در
به بیت نرسیده بود و با آنکه در سال ۱۳۰۸ هجری که میرزا محمد فرزند شیخ محمد که ششم در قلعه کلات مجرب شده کتبی در آن
دری منصرف ظلم و خدای شیخ محمد علی محمد در آن نرسیده و شخص دیگر در آن کتب در تسلیم بعضی بود که به است شیخ محمد در آن
در مجرم شیخ فتوی حکم بر قتل میرزا حسین داد و در همان دور در است میباید در آن شهر که در آن طراغارت کردند و در آن
در آن شهر که در آنجا است و در آنجا در آن شهر که در آنجا است و در آنجا در آن شهر که در آنجا است و در آنجا در آن شهر که در آنجا است
در خانه نواز شد و با آنکه در آن شهر که در آنجا است و در آنجا در آن شهر که در آنجا است و در آنجا در آن شهر که در آنجا است
حسب میرزا حسین در آنجا است و در آنجا در آن شهر که در آنجا است و در آنجا در آن شهر که در آنجا است و در آنجا در آن شهر که در آنجا است
در خانه در آن شهر که در آنجا است و در آنجا در آن شهر که در آنجا است و در آنجا در آن شهر که در آنجا است و در آنجا در آن شهر که در آنجا است
قرستان با آنکه در آنجا است و در آنجا در آن شهر که در آنجا است و در آنجا در آن شهر که در آنجا است و در آنجا در آن شهر که در آنجا است
در آنجا در آن شهر که در آنجا است و در آنجا در آن شهر که در آنجا است و در آنجا در آن شهر که در آنجا است و در آنجا در آن شهر که در آنجا است
در آنجا در آن شهر که در آنجا است و در آنجا در آن شهر که در آنجا است و در آنجا در آن شهر که در آنجا است و در آنجا در آن شهر که در آنجا است

حضرت عبدالباقی رحمت است که در آنجمله روح در شهور پیشه و نام که روح در جزین است انانوس انانوس انانوس
 هذا الروح الامر قد نزل من لدن مالك القدر ليقرّب الناس الى السلف الاكبر هذا النعام الاظهر الذي يطوف في حوله ملائكة
 متبرون قد صنعت انما قد صنعت نجوم وانشى القرآن اتم فتقون وناوى المارين الارض والسماء ان تلك
 لله المقدر الهيم القويم يشهد كل الودات لنزل الآيات ولكن الناس اكثرهم لا يشهدون در صورت برات
 صادره نام حضرت عبدالباقی رحمت است تالله الحق ان القلوب تمكك والصدور غشوة بذكرك والنفوس
 حائرة بالثناء عليك رحم الله امره زارهمك وادبته وجلا نزل في جوار مرتك وداخل فخرج عندك لله ربك و
 ربناك الالوهين انك شرف مير حسين بيانه در عشق آباد و معرفت منزل به قادی رفعت این نورده در سال ۱۲۲۵
 و مات کرد غشوة عبدالحق در عشق آباد مات یافت و سپردم ملا علی میرزا نصرده در سال ۱۲۱۵ هنگامیکه در سید جز
 عادم عدوت سرفند بود درین طریق نزدیک بسنگاه سخن واقع بین عشق آباد و مرود در چنگه بعضی از سرفین ملک
 در صبح در باب این امر سیکو سرفین از سرفین نیش نصب و عدوت و فرزندند در زمانیکه بنشین راه نین
 بنایت سرعت سیکو شد و در آن گمان برین زده خشنده و سبکان و بهنایان در واقعه رطوع یافته عبدها در سخن
 دفن نمودند و تا این که در شهادت شناخته شد بین اهل افشاره کتاب عمر نکرد نموده خویش را استرحب و جو عزیز
 شمرند و از ملا علی در سبط انجاش حصصاً پس نوش میرزا کوچک قدیر عاقله و سپه دین در برقرار ماند و دیگر از
 بهنایان مشهور بجهت آن که ملائی حسین کو سبطه ملا علی ایان آورد و یکی از بهترین حال امر این از خراسان

آقا محمد ظفر قاضی بسیرا که معروف از عالم کتب است نزدش در فرجه نورست قاین در ۲۲ رمضان
 سال ۱۲۲۴ واقع شد و پدرش ملا احمد نام طای فریه در جلد اول و پنجاهم از طبعه مهمان و در باب علوم و تفسیر روز
 دوازدهم در کتب و تصانیف و تالیفات و کتب در وقت خود در فرجه مذکوره صورت گرفت و نگاه در چند وقت در راه
 اقامت حقه تحصیل علوم عربیه پرداخت و گفته اند که استعدادی عظیم از وی برده نموده و در حدودش ازه سالیان تالیفات در
 ادبیات عربیه ظاهر است و تصانیف و تالیفات و کتب در هندوستان یکی از کتب علوم عربیه و کتب فقهیه و اصول
 مشهوره در هندوستان است که در سال چند مشغول است در شمال و اقرا ن تفرق در وقت اقامت و در حلال اقامت
 مذکوره حکیم شهر حاجی طای بر داری بر داری مشهوره دارد و تعلیم شده در هندوستان حاجی حسن تهریس علوم حکمیه پرداخت و طالع تفسیر
 محققش بر شناساند و آقا محمد نیز ابایی که در کتبش حضور یافت در این فرجه بر رسید و عظیمش بر در تحصیل علوم عقیدیه پیروز چون
 حکیم سرزاد عودت کرد در طالعش بان بدرفت و بخار از چهار سال نزد وی استاده نمود و در علم طوالت و اله و کرم و کرم
 نشان یافت و روزی چند پیش گذشته بان در والدش که طای قشری ظاهری بود در صراف و طالع اختلاف در
 نشانی است که در عقاید حکمیه دریا که به است در حقی از طالع و تفسیر در ان مکرر و تفسیرش عقاید در در ضلال و
 در ضلال خود نموده و در کمال گذشته نمایا در در زنده کتب و کتب و علوم مذکوره سرزاد آمده در خدمت حکیم باستفاد
 پرداخت حکیم از اسکراه پدر از مشرب پس که در حالات در پیشش معلوم به مطلع شده نمیدار از این است که
 عیب صاف خاطر پذیرد که آقا محمد در کتب پدر گذشته اظهار داشت که به نفعی دست زده در طریق تحصیل مجری در راه

در دهان ایام و بر آن حدیثی که در سفر بود که در طبع خود بر او اصرار غریب است و عرفان این امر صرفاً در
 نه چاره ایست و در حدیثی که در آن است با نسی بر پیش بر زنده فرستاد که غایت حقیقتی است که در آن است
 ای شیخ زمانی که در حدیثی که در آن است و آن حدیثی که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است
 نزل کند و در حدیثی که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است
 مثل شیخ محمد بن زکریا که در حدیثی که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است
 در حدیثی که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است
 تا بر این حدیثی که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است
 بر این حدیثی که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است
 بشیخ محمد بن زکریا که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است
 نسبت به این حدیثی که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است
 حدیثی که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است
 از حضرت فاطمه که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است
 که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است
 در آن حدیثی که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است

که در شهید یافت عراق عرب شریف در دست شش سال تکبیر فتنه و جهل از محمد بن فخر بن شایخ مرتضی انصاری و
 شیخ مسکد مخفی در شیخ مهدی در شیخ زینی و آقا سعید بن خونی پرورش فرغت حاصل نمود و در هجرت آن از محمد بن صف
 اول دعاه چهار یافت که یا از آن صاحب شیخ مرتضی انصاری بود در سال که در سنه روضه از حضرت عارضه فقیده محمد بن
 خط خورشید داشت و تم در رسیدن استمال و شعر احوال با کمال فصاحت عربیه بکمالان آورد و چاره و حکمت
 شیخ مرتضی مختصر دو عایشه شربت شد و در حدیث و چون بزم عودت تباخیر از نعت در آمد شیخ انصاری مذکور که در
 در دعاه اجتهاد مجتهدین بسیار بیکر و فصاحت هم در نظر اهل ذر داشت ولی با وجود غوغا و هجوم سادات در دانش بسیار که
 در حق وی شهادت بسیار داشت با برکت علم که داشت و با وجود ضعف شیوخیت وقت از حضرت آولیای اسلام در حدیث
 مدد دع بود و چون در آن لدان صیغه جمال اینی از تعداد همه جا رفت در همان رمضان مجتهدین کربلی مخفی در پوشیده بود
 پیشتر چینی از علمای نجرب که در عراق اقامت در ایام بایب نیز در دست و در واقعات جاریه بجز در دوران
 حضرت شیخ حسن زینلی سکن کرمانشاه تجریش مدک حضرت اسی که در آنجا بزرگ در تعداد و ولد شده (۱۲۷۶) از ابراج
 صحرا و ریاضات الکیه غیر آن که در شرح واقعات مذکور و کیفیت تشریف حضرت اعلی در شهر تفتین شیخ عبدالمجید
 رسا ز علما و طلب ساداتین در حق در زمین بخش چهارم آوریم و آقا شیخ کاظم محمد قزوینی که تا به هم در قزوین بزرگ
 شده چنین داشت روزی جمال مبارک با ریاضت که نسیم تعداد بود و در مورد مبارک شده جناب شمس در کنگه
 پرستین بر پیش داشته بودی پای مبارک روی در سینه سیفته جمال مبارک که گفته با ریاضت از پر تفتین نیز

حضرت خیر سحاب محمدی گویند این چه رفتار بود که گوی گزیده عزیزت نه سر سبیده خیر سبایت نخل سبیده
 شما شمع عالم و مثال و از صواب نه دشمن نیست زینکه ایشان در پیش حضرت نه محترم بود باز نه من گویند که خیر سبایت
 زینالی این دو کار در میان رسیدند که در واقع شریفان روزی در میان بیت مبارک مجلسی منعقد و جماعه از پیشتر فتح حضرت
 پیشتر حریفان در درگاه ایشان به مبارک در صدر مجلس مدعیان محاسن نیز و نظیر ذوق علم حکم خود را سر زد و مجلس در
 مقام رسیدند و جمال مبارک در درگاه مجلس ای سواد شریف ایشانند حضرت تمسک در دله فرمود این سخن معنی از خصایف
 سئلالاته بنمایند پیش سادت بگفتند چه به جمال مبارک محض حکم صلاح خطاب نموده اند که درک به بیانات
 جای و عنوانات سادگیست نه که حالت پیشتر نیست پیشتر شرح در پیش سادت بگفتند غایب و نه وضع جدول
 یعنی نزد ایشان تا مجلس بیان رسید و وقتی تم در کاغذین در خانه حاجی عبدالمجید زری در سراسر اجاد و جنت و جود حرکت
 بانه فرمودند که هیچ علوم حکم را ندیده و بهر سادت بگردد و در روح حرکت بانه این سبزه حضرت نامنزلان آیت
 در فرین میرانند که در پیش جلیق گفت جمال مبارک محض شده که حضرت محمدی بصدق حق حکم فرمودند برین خبری است
 و بکن سوم شده که بیان صواب در خصص تمام مبارک گفتند سبایت لهذا عرض دارم به تمام مبارک عرض شده سوال
 تمام روی در جواب عنایت شده که هم ای در جود عودیت هم ای در جود الرحمت است و در گفت عبد اقل ان بکل الوجود
 من العدم و قبل ان یرتفع اعلام الهیة علی اطلال العدم استی و چون پیش وارد قافله شده در اندک زمانه ریاست در منبیه
 همه یافته صاحب سجد و سجد و غیر آن حضرت در وقت و صمت در خدمت چشم شده در راه است ندرت خالوده علیه علم رحمت

و حضرت صاحب کرامت نیز در این باره فرمودند که در این زمان و این وقت و این مکان
 در این وقت و این مکان و این وقت و این مکان که در این وقت و این مکان که در این وقت و این مکان
 نصیحت علیه اش شریعت می یافت و در حال احوال مذکور است و در این وقت و این مکان که در این وقت و این مکان
 نفوس از کینه ماله را در آنکه بیخورد که نه آنان در بیخوردن شان و بیخوردن شان محسوس است و در این وقت و این مکان
 در همه در احوال افتاد و در این وقت و این مکان که در این وقت و این مکان که در این وقت و این مکان
 در حال برزخانی در احوال است و در این وقت و این مکان که در این وقت و این مکان که در این وقت و این مکان
 ایشان رسیدند که در این وقت و این مکان که در این وقت و این مکان که در این وقت و این مکان
 در در این وقت و این مکان که در این وقت و این مکان که در این وقت و این مکان که در این وقت و این مکان
 در مردم مسلم را احوال و این حد بر احوال و در این وقت و این مکان که در این وقت و این مکان که در این وقت و این مکان
 شده و در این وقت و این مکان که در این وقت و این مکان که در این وقت و این مکان که در این وقت و این مکان
 در این وقت و این مکان که در این وقت و این مکان که در این وقت و این مکان که در این وقت و این مکان
 آورده و در این وقت و این مکان که در این وقت و این مکان که در این وقت و این مکان که در این وقت و این مکان
 در این وقت و این مکان که در این وقت و این مکان که در این وقت و این مکان که در این وقت و این مکان
 در این وقت و این مکان که در این وقت و این مکان که در این وقت و این مکان که در این وقت و این مکان
 در این وقت و این مکان که در این وقت و این مکان که در این وقت و این مکان که در این وقت و این مکان

مویه المدینه زالی شد و نسیل با او مراد است و سخاوت حاصل نمود و ولد صورت اجازات مجتهدین و ثناء و تکیه در او
 در فقه و حکمت در هم رسیده و با مصلحت کرده از مناسبات علم و فضلش اطلاع یافت سبب که در اصل مصلحت عولیه و نسبه
 از او در حجت و در بهر سبب به پیشتر است که در عدّه از طرفان و در باب علم و فضلش از او به بطریق رفتار کرده است
 تا مشرف در مشهد گیل که گفت و عرض رسید از طباطبائی و اولاد آنست در وضع شد حسب سبب مشرف
 تا آن برگشته به مشرف قرار گرفت (۱۲۸۴) و یکسال (۱۲۸۴) بعد از زلزله عجب آن آفت را در این
 در عرض بر راهی نمود چنانکه در مشهد بود باس از زمین به تمام فرستند و چنانکه بعد از آن جوان در خانه با زمین
 تا آن تراب غیر فرستاده تا که کرد که در قول این در یک تا یک و کسر در عجب آن زلزله یافت و در آن
 در وطن مشرف از نوزده ماه نشد و باز رسید از طباطبائی با نازه حسد و نصیحت از آن آمد و با تمام حد و فهم رسیده است
 در راهی از خاست و کتابت سوادیه مشهد و طهران و عراق عرب از دست ربه در با جمیع از اجماع مشهور است
 تا که در اولاد را با خود هدیه نموده مطلقاً برگشت و در آن از اجماع را با در قمر از مناسبات راجع تصدیق است و اولاد
 نیز در صحبت و در دست با بیه در با مفسر به این طهران از سواد و سبب عدت حسرت از اولاد حسرت که چنانکه در عراقی ششم
 و دستیار آن رسید صادق محمد طباطبائی و حاج ملا علی کنی خاطر خبر الدین را شوش و مضطرب و خسته حکم
 شایع صادر شد و تا مری که این صورت تا آن رفت و در فضل باستان بود (۱۲۸۶) که چنانکه در اولاد
 در چهار چهر منزل از قفقاز در طهران آوردند و خانه پیش اعدا نمودند و در طول طریق که بیت و چهار روز در مشهد

نگه داشته و منزل منزل تا در پنجم ربیع الثانی سال ۱۲۸۶ وارد طهران گونز، صاحب از علما و فضلا و عیال و عیال
 کفعم کرده منجرب بطالب خود نموده و در طهران خانه این خلوت از قیاس شد که تحت بر قیاس گرفتند و کثیری
 در شهر و در مکان دولت آمدند و نمودند و در مجامعی چند در می نشستند و در وقت نظر و کتب و گفتگو کردند و همه را مجاب
 و منجم رخت و در همان احوال با برخی از اعیان مشورت و مشورت را بهی سادت نمود تا از خانه مذکور در آورد
 شد و در آن سال ششماه زلیله مشرف شهر شد و بر رسیدند و در آن هنگام نظام سلطنت ستادی از در می بودی تفریق
 و تملیک کرد و در وقت نام و غیره از افرج از تفریق از بهشتان را از آن اختیار نمود و ایامی چند نجات حاصل بود و چون مجربان
 حضور صفای طبع کنی، نهایت حد و حد در حدود بود که بجهت آورده اعدام کنند و در آن زمان
 که فرمان دیگری داد و در هر از جا کربان و نشان هر دو در شهر نشان شدند و نام فرشته کار می
 خبر یافت که پیشتر خانه طاهره زانی میمان است و بعد از آن در آن دست بکار از آن احوال اجرت مطلع شدند
 و دیدارگ در آن خانه تا حسن اقا تفریق است و در آن شهر مذکور است و در وصول وی محرم است و در آن محقرتی بیک
 فرشته شای که بسی غلیظ قسی و معتدله تمام بود و بیست و از آن استخوان بود و در آن ایام با تمبر عماد
 بکلاه و عرقه مخفی واقع در محقر شهر گذر علی کفا و استوار برست و با مصدوی از بهشتان مشورت نمود که کمال
 در آن محترم میباشند و با محقر بنیوه خود را تغییر سیداد و با آن محقرتی بیک از آن در آن مطلع شدند و نشان
 با صبح و نشان خانه برزافرح در خان بختند و اناناً میرزا فرج در خانه نمود و محقرتی بیک عا و در آن است سلفی

و در پسر در حضور گرفت و در حال عیال نام روزه شده تا سنی پر ابرون خانه را جلاط کرده و کمر تنی بیک
 چون از تصویر اطفاله میجویت ناپسید شد تا مدت مذکوره را نشاند خانه که خدا سر کرده گفته باشند صبح
 خانه میرزا عیسی وزیر که حاکم طران بود روز و محمد تنی بیک با حضور وزیر بهشتاق محمد دست کبیر در جوانی گمانت
 در وزیر چینی گفت و در واقع گرفت در مینظمه کرده با مردو نشان بود ششم در آن روز و سپرد گفتم بریز
 تا مدت دست در بر بصره و ششم روزی از آنجا که دست بر لافه و با نگر عطا بود (در کتابخانه خان محبت
 سابق الکر) این میرزا فرج الله را که در آن چهارده بود با در خانه کرده چوب هر روز در روز که مودی سلیم نفس درین
 در وجه حدود بود گفت و با محمد تنی بیک نصیحت گفته شد که در خانه نماند را با بکنند بیک زود خود که در خانه
 این حق بود (در اوقات و غیره بکنند بیک بعد از این امر در گذشته) سرور تا خانه پیش توقف باشند و در عطا
 مذکور در مجلس رقیه را در آن تقریباً چهار ماه در آنجا بسر برد و در آنجا و کرده و حکمت هر زمانه بود و نگاه بگریخت
 خانه خود هم میفرستند و در وزیر خراب است و سر حضور یافته صحیفه ایشان را امر در حقیقت و پسر از انشاء دست
 مذکور وزیر پیش از در مجلس کند که خانه خود رفته و حسب دستور وزیر نامه گاه بگاه نزد وی میفرستند و در اوقات
 مذکوره مثل محقر و کتوم بود و حاجی میرزا حسین صدر عظیم بر طاعت در اوقات بعضی از در میان مجلس نزدش
 فرستاده او را از طران نصیبه عبد العظیم روز حکم شایسته که در طران در میان حضور در قاضی باشد
 بلکه از در اختیار کند و در نهانه از طران که در ده و هشتم در تبریز رفت (عذریه ۱۲۸۹) و پس از آنجا

چند ماه از طریق بغداد در عصر ما درین مقصد شتافت (۱۲۹۰) پنج روم در ایران رخصت نشیوم در کربلا
 در ماه در کابلین در مدینه در کراک در قرب ششماه در عصر در کربلا سال ۱۲۹۱ دارد و عکاشه در ایامی در
 حدود عیالت کربنی بر برده. فارسیه برین سنی در ایران شده با تبیل عماد کلا از طریق در زمان رگشت (۱۲۹۳)
 در آن زمان تبلیع را در وقت راهی و فضلا نازره در چه نمود و صیبت علم و فضل که در کس بدل عبود سید پدیده
 در آن زمان فضلا جندی شده نگاه نمیدان رگشت در آن زمان رفت در محرم در کس غریقت نرینا گویش بازنش بر
 در عیالت کمال حبیبی حبیبی قات سیزده در آن زمان جاران خبر یافته در صدرش راکره و گران طهران
 بیکر کعبت در آن زمان گرفتار شده تندر رسید و با کمال هم در وقت در عیالت تبریز رگشت و خودش طهران تسخ
 نموده شده در وجه مذکوره پیش به در مانده شهر چهار نوزده منیر سلطان الادول و بطاعت دستهای بسته خادم
 مسدود تبلیع در بیت عبود گردید به در به هر نوزده و کلبان و صیبان و یوز و شیراز در کربان رفت در قرب سیزده ماه
 در شیراز آن وقت درین آثار فضلا در شهر رگشت در وجه قبل در آن عصر کرب از فضلا در کربان گردید و چند هزار نوزده
 نوزده در هر بار نرینا با رانست نمود با اینکه نایب نسر و حیات پریشی در محله خانه از چهار نسیه هدایت عبود در غیبت
 احباب بر دست سده شصت چهار کرده ملا به دیگر نسر شرح تحمیر و اعلام نهادند لاجرم ششانه از کده حاج شده
 در وجه شهادت آن میرزا محمد حسن و آن میرزا محمد حسین سلطان شهید و محراب شهید و صیبان در آن طریق که کاشتم در ایم
 آن شهر در بدو شرح در دو وجهی از کربان احباب شدت کرده معلومت و وزیر که حاضر در آن وجهی احسن این امر و کله

که شرح او اینست ما بدیم مدت یکس گنجین در نظم دولت میرالدین شیخ رطای ای ایران نظم کنند و نامی بری
 در طایفه مقلد طبعند در شان نزوات در یکجا در اولم کرده در برای استیذان در اولم عریضه یکجا محضر در سر ایی فرستاد
 انگاه طهران در آنجا خبر زفته بمطابق اصول حجاب در محضر از نشسته چون حجاب بسید و ممنوع از اولم شده
 و بعد به تفسیر در سرین گنجین صدمت نسبت مصروف در راجع گشته در ضمن حجاب در زبان کان مرده در آن طایفه تبلیغ
 بدوخت در سال ۱۲۹۶ هجری در جهت کرد در روز که در ذی قعدة در ۱۳۰۲ هجری در طهران رفت
 آتیه حجت در چنانکه بیان کردیم در کمال در علم و در علم در طهران بریسته در کسب و در صد گرفتار کردن در کسب
 نزدش بود و نامش چنان شهرت داشت که کما سمع خود شنیده مردم در خصوص وی نظم کرده است و این با وجود آنست
 در اقتدر بود و در حجت تفسیر یکی در دانش خستند و در اندک شهرت بعضی حجاب در جهت خیار در جهت سزاوار
 نموده اند در سال ۱۳۰۸ در طریق حجاب عشق ابد شرفت و در در عقیده خیار رفته در برای خواجیه کلال خانه حاجی
 میرزا محمد خان آتیه خود را در سال ۱۳۰۹ در سارا قبر از آنکه غرض غرض شمس حال ایی سمع بر سه جان خانه را
 در بد گفت در آن درین مرفون گشت و صدمت زیاده بر چه در محضر از رقم حضرت عبد البها عاری آتیه علمیه و اینست
 در فضات علمیه وی صدور یافت در مرفون که در حجت جنابت برایت مرفودی بود و در آن بر سه در صحنی از اولم چهار
 عشق ابادی برایت مرفون خیار افستند تا آنکه حجت شمس را تبرستان بنام عشق اباد شمال و در در حجت را از در در طهران
 اولادش و در در فرزندیه ختری بر چهار ماند که در بدواج آتشخ محمد علی اولادش در حجت در آنکه در در دمان شهرت

دین دختر برقرار گردید و در بر خضر اربع بسیار مصدق بان با یکی اعظم و اشاده از نعم این سارده که در کتب
 روح شکر حکایت و در آن شب در مجلس ساقی الکر در خانه حاجی عبدالمجید شریانی در کابلین که خضر در آنجا حاضر است
 مستغنیز کرد و زود انابینا که از کما فی العراق فی بیت من سنی بالمجید اسرار الخلیفه و بعد منها و منها حا و علیها فلما
 فرجنا افرنا البیان مانه لایله الا انا العفود الکرم و لذ انار خضر نصیح کتاب تاریخ تلمیح میرزا حسین پسر پسر
 سان الکر است و در بعضی از رواق محمد در دوران صبح کتاب خدیو امیر عالیین مستود در حق مذکوبت که کتبخش
 موجود است محکم سخای دین سبج در خیل این عالین همیشه در سال در ذنات امیر عالی در دشمنات میرزا کجی
 در سالت در کتاب لغوی نظار اثر اعراب و فارسیا در دست است منها رساله صریح که نام او به شد در سال
 تحفه میریه که در ایام توفیق در طهران سال ۱۲۸۶ خطاب میرالدین شاه زشت و مشغری که احوال خود در
 شون و احوال علماء کوه که کیفیت سعادت حساد در قبا را با خویش رو گشت و او را قصیده عربی عابد که کعبه نامه
 بت پیشه که در ایام شتال تصدیق و عراق عرب در در کتابت عالی علمیه و طبیبه در کجی در شریانی را بخوبی
 حکایت میرزا زنده اران کتبخش موجود است و در ضمن چند نظری که بعد از اتمام قصیده زشت چنین نظر است
 و قد نظمتها حال و قوفی فی شهد الخف مستغلا بالفقه و مرودا الی مدینة دار السلام فی السع الظاهر انه کان
 فی سنة ثلاثه و سبعین بعد الالف و مائین من الهجرة و ما کتبه النائم المسکین فیصل اهل العالمین فی شهر شعبان ۱۲۶۹
 و در پنجم در اسرار حضرت چهار دانگانه نظری از ابیات قصیده مذکوره را مشتبته پنجم اولها لسه تعالی

و صحت الاسماء من فخر الله	اصالها الاكران في عين فرة	الا ظلت من غربها نفس فطرة
واكملت منها النجوم الفيرة	تلقن منها البدر والنجم كورت	لنزدقها غنت الوجود فرت
بظهور ما ظهر النور وبرزت	بجودها ركبت جبريش الفضة	لعيانها قام القيان في الوري
و دردت بعد ما كل مة	فصكت بها كل ذهاب	لها القدر رحان بين البضة
فرضت علوم العالمين بارها	اروت وصول الوجداني كل فرقة	حبت حصره الرصل عن كل فرقة
واخرى نحو النور و هبت نبي	فكنت صرفت العرف في بصرف نارة	صنفت فزن العالمين بجله
تعمقت في فقه الكتاب برة	وصحت بالميزان اشكال فكرتي	صنيت المعاني و بيان يرة
تسرفت بالشراق من ثروتي	سكنت مع الاشياء في كل ماسك	لعرنان حكاهي حلال حرمه
لكل رموز العالمين خلقها	وواقفت صدرا عن سواد محنتي	واقبت في الاضمار نفس لغزته
وواجهت سهم اللوم عن كل جهة	وواقفت كل القوم في كل مطلبه	فصنت خصيات بصدر لغيرته
كسرت حدود الامر من امر امره	لظاهر كلام كتاب رسنة	وما اكتفيت بشي من غابة طين
طرحت قشور الشرع عند بيته	واقدت باب الدر من دين عهد	رفضت قشور الحكم من حكم سرتي
فمن نوره مرشحات فانه يرفق	واقذف من قلبي بحكم المشيئة	فاثرق زرد اسم من ثرق طين
ونفس فيها بالكرام تهايت	واخصيت بين القوم حال تقيته	ومن صنوه مرات فكري ابريت

و دلا نهيم ما دست فيهم لغزيرة	و كنت غرنا فها في ديارهم	و وقتهم بالبحر فوق جالس
و ادعت صبي انى انا نلهم	و كنت وحيدا فيهم في سررتي	كلن مكان كان لي ارض غزيرة
و كان غيرة انى سبيل المحنة	و كان قضاء بحسب نفعي خاطر	و لا راى المحبوب تزيى منى
و ام شهود النصح من بعد فرقة	و قام نغى ابي لاثامات جده	و حو نغوش ابي من فرط غيرة
و لا س منه لرياح طيبة	و قد طلعت نفسى عليها فلم يبق	و تنفس منه ايك نفس طيبها
و فاحنى منه الثلاثة من فم	و طرة طرار و غرا و طلقة	و علم حبيب بالها من فلتة
و هموا الى اثلثت من اهل شركة	و كان لامل الحب فيه مداس	و فده بها و خرت من بعد فرقة
و كان تايم انصارى نظرت	و كصلبهم في حيزل الشيرة	و ند ابي اثلثت في عين ردة
و فاه كرج العرس في لغت ردة	و اقيت نفسى من ابي مينا	و فنيه رب كاره و دان كغرة
و ردت على اقدامه متقبلا	و نمت عليه شريف تعلقى	و وضعت خدى على ابر بيرة
و مال اكن الملت في صقع عكرتى	و نمت الالار القعد ما نرا	و فرت ما الملت من طير و ليه
و فرقت نيا ب الالهة بقوة	و نزلت لجاى و فجارى و زودنى	و رضيت لبارى و سباب فضيلى
و رقت على العبادش ان ليرة	و مهنتهم ذكرى و وردا و طعة	و تركت لامل الفسك اعمال برم
و زارة خاطر و حصار حقة	و مودة يمين و كرك سمة	و صوم نهار او تاجد ليله

اداره مرقد عن محتاج شرعها	رشته رسواک و اجاره برتنه	حسن تردد و بستن کتک
دحل سردی به قطع نسبی	فخمت فخری بعد العباد تقصیر	ورق اشک لری عقد نمیه
نگم من عدد رانی سجاده	صورت شهره الماری بن اخوتی	فکنت حقیرا بهم تنگی
در آنها کجده نیه من خسته	لوزرت بغداد و قلبت ترهها	و کم لاثم قد لانی من نصیحه
من در ضرها انفس طیب غنمت	در امیا ملج الانین و کسبئی	فشبهه تا در اسلام دوده
در انیت مناد من کماں قریبه	فسمت صبا جا من ساه علیه	من جو با یسج العجیب لغیبت
یعول الا اهل الا تنهوا	ماورائس من علاه تجلت	بیاری الی الایمان بالله و الله
الوجود و لذت آیه الاحدیه	و ما فخرت شمس الشهور و شروق	فقد طلعت الیرم شمس حقیقه
دقه نقحوا فی الصرور و کشر قدیدا	فما یوم یبث جاکم صریغ غنمه	الا عشر الارواح قورا الیرکم
رحمت به اکل العظام الیریمه	لده شتها اهل السماء تصفت	وانتم رقر فی قبور غیره
دیده الیرم الجمع و الفصل و الجرا	دو تو را جمیعاً و بسوا اثر بقه	غیبراً و قورا عن مراده الیرکم
داعادکم و عدد علیه رحمته	فما قد فی الرحمن حکیم بعهده	و الیرم شوره و شفاق و رحمته
شده در اندک مدته صمی کثر	دو چشم منظم کرده چنین سرود	الافرا انما بات و بستر زندی در شکر که در بیان
تا که نظیر رسیده از بویک	حکمت لندر کنین و بظنار	حسدان چون کر کس رود از خود

دافنه نه کیدشان دهمسر	چون چین دینه فرصت بنهند
کای بر این دادم آئین است	خارج نه شرح کتاب دودین است
هم شام یک نشتر صحیح کن	دو نه خان میرد از دست تو
شده میر نه جبر با گر کن	شده داز لدا بیخ حق کن
چکله با پر یک روگون بنند	با رنده در عهد آن نه دین
نه مرتب سیتان فرسنگها	دو میان عاراء سنگها
بس بیان فعدله یک زبان	در هر دین صفت جایش مهند
دینه گرفته دیشتر رشید	شادمان چون شیر خوره کشید
نه حق پیدا ز دم نه ظلم	این خاها عهد برین گشت کاش
کوبه عشق حق چون جبهه	عصر عصم قطع گشتی نه بند
از زمان کن عشق حق را دوزیم	این دیباچه در بجان کن است
انقضی هر چند بهشتان باد	اهدان قلعه بر دوزلار دوزلار
روی شهر شه طویش روز	و دزد خا سگش بشه دوزلار
حاکمان دادم راجش با خبر	که ساراهه گردد مستر
عاقبت قصر میر شاست	
پیش نهوش ویا اراج کن	
عهد عهد لدا دیکت تو	
دلا فرمان با پیش دین بنند	
عقل رویش به آمان عیب	
نه دوش تا رویش بسکونه دکان	
سید روگون و پیش بنند	
کامنان مدنی که نه دلا استقام	
دینه بیان دوا کاش کاش	
رسنا سرفه گشتی سرم	
چونکه در رضات خان کن است	
دور ازان شده در باقیه دیند	
اجتماع خلق در دوش مردم	
شهر شه چونکه شده داری رو	

فردی در شهید آمد خدایا	ز آنکه در آب گسادی خدایا	پند در شهید عشق صدهای
تا مانت کرد زش لبشوند	مردوزن صبح رس جویای	شهر شهید شد پر ز لای لای
بیش گزود زورش عشاق	خوبد را هر چه بدشانند	جان کشیش عزیزش بگردد
با خیر کرگان جنید حوزد	میران شیخ محبت ز قوت	با دروازه گریخ جوان که هر لب
تا گرد جنید با او دوست	کامه این جبر گویای مست	بر کشیدند از مکر خان دزد
لا حرم از طمس با چندین دزد	کامه زده طمس تا این بگوش	انقدر کردند فغان و عروش
بیت در این رنگ لبش غشینه	هر که میران بستم نصبت	روی طرش فرستادند زرد
گشت در طران مشا ربین	با دمیغ ز جبال ملک دال	دیو غیبی بر حسب ز جبال
منطقش را علی ز شهید را گمین	کس ن داد بدو سحر بسین	کاین بود آن فتنه خردان
انچه محمد دان گرفته ترکت	نی عاندی در کنش دنیا ندان	بیک کس کیدش نشسته امین
کس ز راه کوه پیش آورد کند	انچه ای دل طران انچه	میزد تیر با ما را هر لب
با وجود این زار باب طب	عقاید قهر سلطان میشود	درد مکتوب در پستان بند
منطقش طست ز دای غیب صحیح	در میان جبهان دشمن چو شیخ	از دحای در پیشش تدبیر
تا ز عرف بر کشنده شکن شام	ز بخش اول دل همچون چراغ	درد مدگوشه فقر و فراغ

درد جا در حصن سخن عیشش ...	سال تسعین درهای عیش	عذب حق از وی کت زیش با هم
در حق در در سمدت قبول	که بود زده عظیم الراح دست	لوح حکمت ان زلال ریح دست
نام کرد از لطف اهی ویش	وز فم در طربس اکرش	بافت و در قله عکا زول
در ایاش مبرش تریز شد	لاجم خرم روی طهران رفت	و عدد پیر در جمال دست یافت
با کلاه و بی کس و علم بود	با وجود لطف آن نه درود	شیر تریز از صفا تریز شد
که بگشاید همه تبریزان	ایچنان در دور له شد لاجم	در حلاوت های تفریر و کلام
از قدوش شده گمشان لاجم	صداران نمان و درین نیم	همه با گدشت کیر در زمان
جنبه حوزاران باز در حرفه شد	هم ایاب در عکا ماش شد	شهر طهران چون در ماهه شاک شد
در روز دانش میزند این سخن صحیح	که بیاید کرد در واقع وضع	با دل پر کین در حقان کعدن
ان فرض ان کز تر مغزی	شبه استیجان نه ای راز ما	میزد کاسه زهای بازار ما
میزند از بابت له منما	تا در خرید کاصحاب ولا	با نهاد در طاضی و تریز
لاجم از شهر طهران شده بدون	باعت قصب همه صحاب خوست	سرخ خولش در حمت حاجت
همچو محوین جانب تهران رفت	حله گاهی چونکه در ایران یافت	ذاکر انانیه راجون
عده دل فضل طائف حول بد	در کنار نور و شمشیر شد با	ان فرض از تدم ان در با

تا نیشده هیچ سخن اوله ... تا مع دی محمد عین قرین رطا
 فته اوج الی رجب شینه ... روح قران کرد زنده میرینه
 این عمر را بسما باشد و در ... کای چنان نذران گزیده
 جو جانها زین باورین نما ... خوبشنه ی کز تن آئینی جدا
 سکن ای صاحب عین به باقی ... در لاله زاده خیر آقا شیخ محمد علی بن ابی بکر حسین بن ملا محمد علی
 قانیز و محمد حسین که در کازان خدمت آقا محمد خیر منیر کرده و چهار برادر دیگر آقا مع و آقا محمد حسن و آقا حسین
 و آقا محمد قریب نام داشتند و بیچ تمام و زنی طایفه را از پدر و جد مادر بر داشت کرده و خیر رفته علی علیه السلام و محمد و عباس
 و غیر رسید و بعد از عودت از عراق عرب برادر قریب از فرست تبع بر چند که مستطاب ارباب طینت ان بود
 این در تسلیع در بهشت نذر ولادت آقا شیخ محمد علی در قریه کهنه سال ۱۲۶۷ واقع شده و چون یکون
 سال زدنش گذشت و دانش رعایت یافت و چند سال در بر چند تحصیل علوم عربیه کرد و بهت انگاه نهمند
 رفت و هامن بیت پنجگ (۱۳۰۲) در پاره آمانت کرده شمول تحصیلات علمیه بود و چون خیر مدرا
 سفر طهران و از درج مدقودین نزدیک زمین شرح حاشی که دریم تاریخ مدرا و از او فرمان شده تا شیخ محمد علی
 در شهر با علم اکریم طایف کرده و از عفت عودت تا بن تالیق ابن علم که به هم تحصیل بگردند منصرف شده
 خواستار گردید و با عمر باشد و خیر بری چنین گفت جان علم معرفت این شکرم فقره فاقه و شفقت بسیار حق تعالی

بر خیر گزیده شده با علی
 چون شش رعت که نیشده
 جان چو کار آید و گزیده غایت
 مسجود روح آمان با حیران

جان جنیت بدله دکه قباقری و گردی و برپستی اداک خود شمول خری و شیخ برمی نشد. باقی عمر
 طهران آمد و ضمیر در طهران بمردن رفت عاقله پیش را با خود ماورد و آتشخ محمد علی سال چند در طهران
 در رسد آتشخ نادری شهر بر رویه تحصیل خود در وقت علم رسد و فرعی نیست و بی چنگه شرح دل و بیم ضمیر
 در ایزت محنتی و بهمان ترتیب و در وقت بمردن چنان بصورت وی میند و حتی زنان ما به حال مثل
 به تبدیل یکس در عاقله شخص و محسب سکینا حصصا چون قسند طهران بر عیله در کیش لاجن که در بیم شرح
 روحی و لا علی ابر شهر زادی و حاجی ابوالحسن این گرفتار شده آتشخ محمد علی نیست در یاد نیز برای حسرتی
 که ضمیر خوانده گرفت چندی در خانه خانم گوهر بنت لاهند نیدی شده و از در پیش سخا به ضمیر مستط
 آمد و به نزد اقامت ضمیر در طهران در سال رسید که در کان بخریب مصححت و بعد از طهران خارج شد
 لاجم فریم بمسجد حرکت کرد و آتشخ محمد علی معتب معروفه در آن بعد بهم رسیدند و در آنجا بقدر جان عشق ابد
 است فتنه (۹-۱۳۰۸) در رسیدن ایشان که در بخارا آفات داشت نشن اباد زشت و ضمیر را بخاردا
 کرد و آتشخ محمد علی عشق اباد باز و در دویم درودشان نشن اباد تا یوم وفات ضمیر چند ماهی پیش گذشت
 در آتشخ محمد علی در آنجا پیش ضمیر بخاردا رفت هر اسم مهر کرده حدت کرد و در سال عشق اباد مانده سوی طهران
 آمد و در امانا علی طریق در مشهد در رسید و بعد الصب و سگری و آرزو ولی به خاطر گذشت و طهران رسید و سال
 آفات نوره عاقله ضمیر را با خود قباقری کرد و در سال آفات است سال ۱۳۱۲ را در قباقری سر بر زده نگاه

عدت طهران کردند رسالی مآذنه و با دختر حیدره پسر صفت و قرآن نمود و در سال زلیت و احوالی از تم غصن حطلم
 و پسر شده در راه آمدند فرزند دکنه با گرفته دست منته به بیست و پنج بودخت و طهران گشته رسال آت که
 حضرت عبدالمطلب در آنجا آمدند و پسران فرزند پس بنی آتیز حسن لایق لقب بخت نمود روز شنبه
 در صهبان ۱۳۰۲ قضا که در بخش باقی ما دریم مدوایه پس که گرفتار حبس نشدند و در طریقه حسب دستمورد رساله خان
 وزیر بقیری کی طایفه بکر چینی و گریه با گام طهران رسید و از بیم خویشتر از طرانی تا عیش چند روز گذشت
 دست در ایام عدت و در صاف منته به سرور و خانه خوردد برین گزاشته تهنیه مصارف سفر کرده به پسران
 شرافت و قریب کمال و نیم در پیش تدریس در مدرسه و هم بیست و پنج در ایام شوال گشت و گناه حسد از آنجا رفت
 و گمر که چند روز در جوار قصر و عیانت زلیت و نامه عدت گشت اباد شد و قریب بمده راه در آنجا آت که پس
 حسب الله طهران که در چهار ماه آت نمود تهنیه فرموده عاقله را بشن اباد کرد دست نینزدیم حجاج از طرانی
 هفتاد و عیش سه سال طلال کشید پس از ورودش اباد و آت منته به امری در حضرت عبدالمطلب رسید
 که در سینه بقیض که در خوف بیدار شد به نفرت و فتنه در فتن و خاست و باقی حکم محمد بن در راه کردند
 تا مدین از سر حد بیدار کرده افرح وطن نمودند و با هم گشت اباد عدت نمود و از بیم خودش که عیش اباد تا ورودش پنجاه
 طلال کشید و از آن پس عیش اباد در بیست و پنج بکامین و تنظیم امر و چند حسب و نسیم زباز کاین اشغال است در پیش
 سفری مدام برود باشند نور و چون دناست آتیز از ابو نصر گویان در مصر واقع شد حضرت عبدالمطلب در آنجا

کفایت طلبیدن و نامه فرموده دستبرد عدوت در دوزخ و در دوم فرمود سر زد عشق با او تا حد دوش چو راه گذشت
 و پس از مای آفات با تانی چو سید مهدی کجایان بطرون رفته در کام نامرت تمام کن که نواظرا
 پر خسته در عدوت لیسنی آید گویند در ده فروردین در سال ۱۲۴۸ درین صیقلی که در اول در محله نصر و عدوت
 بسر برد عدوت اول است در دوم فرج در عشق آید تا حدش سه سال گذشت و در نزد عدوت در چهار چهار در گشت
 گشته در سال به سال زیت در سال ۱۳۱۲ در گشت در نزد فرستان بیانی عشق با درون شده و خاندان میرزا
 از وی در نزد است و در آن شهر وی کتاب در دسینه است که برای عدس نوبدگان بنا تنظیم نمود و در جدول
 در ای در این فن میرزا محمد علی خلیل قاضی در قره سر جلد مروری معروف در تقوی و امانت است که در
 در سینه که نزد خیر اند این در باغ و ابدان رسیده در جانب بریقان در سر کرسی برینده میرزا بهمن خان
 سرزدن گردین خان نسیم در وقت است نمود و باقی برینده در کمال در صیانت که در کمال بجای رسیده است
 کمال جمال گردید و در پسته در محفل و استادن سینه آید در حدود سال ۱۲۷۹ و بعد از فصل قاضی خان بدین م
 اح گردید و شکوهت و افتخار در حجب قاضی و امانت صدق در حق نشسته و در مرض و حقایق در اول در شیخ
 در ترکیب و ای بر چند دست کمال استگان برین در شیر و کجوس و کرفه مشکو و نندد گردید چو که در بخش هم سخن
 در وقت سال ۱۲۷۸ که نسیم در درگاه در ولد و در حجب نشسته و در کرفه را که در ویرا در سر چه در دست نشسته
 حریف نوزد و قاضی محمد علی جبار شد آنچه خانه و اهل آن ستود و در پیش را در خدمت دین سیوه در نیت با بر

ایشان از مجال خود گذشت و در مدت دو سال در تقریر زقیف کرده اعانت فرج خدا و سعادت انصاف است
 مذکور که قطب شمال حسین خان مشهور و چهار سوادى سبوری و تعدادی در ششم ربیع در سال گذشته حضار
 نصیحت بسیار گفتند که در عقیدت جدید برگردد و در همان اشتغال به استقامت برقرار بماند حتی خود را بر آن که
 با زهدش دستى در داده و پشت تسبیح کرد که در تعداد چهار روزه جدا گرفت و به نوبت سادت نمود و با محمد علی
 در وقت سحر در راهی بود از دروازه به کبکیش در تسبیح زبان تصریح بعقیدت در بان رجب شورش شیخ
 محبتیان کرده و بهر خوبت در راه سراج عمارى تبعید نماید و در اولش سابقی خطیر تقدم کرد تا بهر تصرف گشت و در
 در نشیبه با محمد علی را تا در طهران نزد که تجارت شروع شده رسید کار با او تمام بود و درش بر دوازده عیبه نظر آن
 رسید در حکم داد خانه اش را تاج کردند و امانی را از مراد او با خانواده اش منع نمود چنانچه خانه اش چهار فقره خانه
 شدند و با محمد علی حاجی آقا محمد و در اولش حاجی بکر و با محمد علی در بهمان سرچاه زشت تباری در تجارت طهران
 رفتند و پیش زندی که با زهی و صبر در حال است با سه با باغ و پشت در ادع کرده غایت نمود و با محمد علی حاجی
 آقا محمد نسخه در حج گرفته رحمت بطن نمود و بهر درین طریق پشت و در کوزه با میر خند رسیدند و بهر نادر الهیه
 بود خستند و در آن خراب رسید و در آنجا محمد و در آنکه آقا محمد علی در آن غایب نمودی و میر خند رسید محمد و در حکم فصل
 داد و در گریه از شتران آفات داد و در آنجا که با میر خند محمد نزل در آنجا آقا محمد علی بود هجوم کند و در
 آنجا هم نمود و در آن محرم میر علم خان بر آورده سعادت بود در روزی بعد رجب میر خند که در طهران میر میرزا محمد علی را چند

در باره و سایر مردم بدینسان که خود سرانده نیتند قرض کجی نمینند و آن محمد علی در جی با احمد و کوشنده که دیگر
 ظرف در قنایات و برایشان مستعد میرزینت و در وقت نسبت سبند کرده از آنجا سوری طرآن و در آنجا در چون نزدیک
 رسیدند خبر یافتند که در درونشان مصیبت نیت ریزا در حیات فتند و با همیگشته در ای اینچنین خلعت
 در آنجا محمد علی در سوری فتند نهانند از آنجا بکاشفت و چنانچه در بخش سالی درودیم استقام افغان در و در حال این
 در فتند عسکریه که در و احمدی از اینچنان راه را راه نمیدانند و آن محمد علی قریب ششماه در طراف حکما و حیا در آن افغان
 در خیزان محض درایت جمال اینی بسر برد که شاید که شنبه محبس میرزین حومه فرانسیه در بایست شده نیز در و جی
 آن احمد ثقات در حجت که در دلی احمد خبر گرفتاری در پیش علی کبر سرچای همی که در حجاب در شنبه در حاتم حردا
 میرزین در واقع در در فرستگنی سرچای که به آنست که در و چندی بعد از آن میرزا خان محسن بن آن محمد علی را که در سرچای فرست
 در آنار الهیه بکند حکم نان بکند میر اسمیل خان بن میر علم خان میرخان که حیات که بعد از آن حکومت نیت و با
 آن آیم در سیستان بود در آن نامه بود در چندی که در و در آنکه در ضرب دقیقه و کند کند رسید این باب محمد میرزینت
 که در در آتند که در میر اسمیل خان رضی شده و او را را که در مظلوم در چندی در شنبه که در صدقات و در نایات مجروح و
 تا در نشت از ثقات خارج شده و کن بر خاندان زندینیا کرده آنچه که در اراج ساق بر جامه بودند در چندی
 عاقد آن محمد علی ترسنه ماخذ و در خاندان ای حجاب غذا در ایشان بودند در سگان در آن آن محمد علی در مدت سال
 بسی شفقت با شتی نمود فرایم کرده میر علم خان در و در نامه که در تعلیم از نامه سمنور را استوار نمود در وقت در حیات

ذکره میزبان حسین در دانش آنجا بگر با پیشان آن محمودی میل تان در فبره آنرا چسبند و ن تود روز خود کند
 حضرت غصن عظیم عبدالمعتمد مدد از قرآن سرایه با و دلد که شغول دلد سستد نود و جهان سرایه روکتی در دانش
 حاضر شد و در مدت مدتی آنرا شکر ساری نیز فیه عفت و در فایه دور و یکی چنانکه کنیم چون ایام شده بود
 فضا به نظر تری خنی شرف مضر این گوید و له بعدا چون سهیمات شده در با یکبار شرف کند حاضر نمید و در
 خندق که میجان را تسبیح که در حاجی آ احمد حیات بر شد لدا عادتش را با بوزنت و له حاجب تان دستد و له
 که در شریه سکنت در کرده و حاجی با احمد خود با شرف نود انگاه بر سپاه لاری تصور شد پس از شرف
 ایامی چند نازد رحمت تسبیح در جل گشت و آنرا محمد علی چون لذت آقامت عادتش در شریه میال گشت
 با پیش آنجا بگر از نمره خراسان که در با قابل قانی میزود رفتند و چهار ماه در آنجا توقف کرد پس با آنجا بگر شدند
 رفت انگاه در رحمت میزود نود و در از هم بیشتر عادت را بهیارت خست لری درین عکاسات کرده بگره در خان
 عهدان ز نسبت و ایام عمر را در حجاب رحمت رعناست اینی بسر بردند و چنانچه هشتم ربیع الاول سال ۱۲۹۹ در گذشت
 و در بصباح حضرت غصن عظیم عبدالمعتمد با فیه در عایکه نجات رعناست خورش فرزند دستگش داده عباده اش را
 تشییع کرده صلوة خوانده شد و احب الصدیه جنب مرقد حضرت غصن را در نظر دین نمود و پسران مذکورش در صخره
 دکان داشته بیج و ترا میگذرد و آنرا عیالین بسکنید زنده نیم شده زن گرفت و با شراکت معنی از بهتان و نیز
 مستغنا ساریت کرد تا در گذشت و آنجا بگر نیز زن گرفته در صخره دور نایس و طریس در شغول بود و قیامت



در برت در گذشت و خاندان دینه روحانی گذشت و باقی ماند آقا محمد علی زاده سال و پنجاه است
 کرده چنانچه در حدود اربعم اعداد شده چنانکه همراه در خانه نشاند گذر زنده و میرزا احمد بن میرزا محمد علی هم با
 خانه مدد و خانی حریف گذر نزل نماندند. آورده اند که زنده میرزا محمد علی است مهلت سال از خانه بیرون
 رفت پس از وفات شریک خان میرزا علی خان درین وقت گذرد و میرزا احمد نیز در آن وقت در آنجا
 خانه میرزا سید حسین نمودند در این در کستان رسید عیاشی ابد در کستان بود و در آن وقت شرف
 حضور حاضر کرد و چندین بار در مجلس برآمد و غیره با نقیبه کهنه کیم قیصر و دیگران در آنجا حاضر و در
 نام گوید در قریب قیصر رسید و کلمات یافت است شهرت که بنام این در گرفت و در کمال
 در پیش سید و خیر ناک گشت و خانی مریدان این در در فریبانی بر سر او همیشه در شهری سال ۱۳۱۷
 ملک شرف و کینه حضرت ختم علم شرف گوید. مریدان بیرون نمود اکناف سال ۱۳۲۲ مکه بود که
 رفت و باز در آنجا رسید و سال مریدان مریدان که در حدود فریبان یافت و در آن وقت این
 در منزل گوید و وقت سال ۱۳۲۲ کینه شرف در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
 و چند سال مانده در گذشت و دیگر از آن بیست و هفت من جای تان حاجی حاجی حاجی میرزا محمد علی
 در پیش آقا حسین جوان روزگار و برادرش حاجی آقا محمد کمال روزگار در آنجا در آنجا
 قریب سال ۱۳۷۸ در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا

داشت در صورتی که پیش با حسین گشت من آدم تا حدیث و از به نیست بیرون قدم بسوی چو در کلبه
 نیز قبول کردند داشته که بیات شقاوت آن را که در ره این در حکم نموده در کشتن ساقی گشتیم و در سال
 ۱۲۸۳ چون به پیر زندی برای رفت. امراهی بخران رفت در درخش روحی تازه در زمین دیده بر یک
 شصت شصت شدند با حسین ایامی سرور که بعضی از آنها چنین بود غمیه ام چه کرد او برآورد مراد بر
 برای دیگر آمد هم در خواب خوش مرست و درم که باگه در برای زده که گفت از حسی در خواب
 خوش چیز که در افق نوزختر کرد قیامت شد جان در ده بکمان چه در ره به این نظر کرد دل جان
 چنین از این محمد سوز ز شمس خاورد که در به پیر زندی با عالم صحت تسلی کرده و بعد از اوج خواند الهامه که
 چشم پر خند رفت در خانه که تا شمس گاه نزل نورد و با زمین در گردی در چهار صحت تسلی کرده بعد از خند
 روز بیرون رفت در علم خان لصدوی برآورد و در راه است یابود و میر محمد در حسی با طهارت صدق و ایمان
 در مجلس چهار راه یافت و به رانشخت و به چند نزد حکمران و همواره در وضع و احوال بیان نمود و آقا
 حسین را رایش و به پیمان خوردن در هر عده سرور در خوش فرستاد و قانع و قانعم حسین و عزیزان را دستگیر
 کرده به چند روز در حاجی عسقلی را به سر چاه کردند و در اینجا حاجی آقا احمد بمرله کرده به چند بس نده همگس شدند
 و قاسم حسین در رلدش حاجی با محمد را نیز دستگیر کرده کردند و در کافه عبد الله نام با حاکم است سفر خود از حاجی
 گرفته را کرد در راه دیگرشان آقا علی را با حویر بسیار زده شمشیر نمود پس تعذیب انجمن بر چه سالیه زانما

این دم کرد چون مشکوبه ز سبزه سده اوی نشسته و فرسخ خانه لودا گرفته و با دادند و در شوی و غیره و در او بگرم
 بودند و با ضرب چوب پستانه زار برید و تهیه تغیر نمودند و در دست ضرب غنیف همراه و همسایه بگردد
 که ضرب رصان از شفت حاشی نمانده تا اینکه در بستانه و حاجی قاسم سنی فتوحه بسندل دست
 با ضرب رصان بر آمد با وفا وارند زنده اندک نامه مذکور در احوال چهارم بود و در وقت بیست و هفت
 در ای وجه شفاعت حاشی اقا محمد علی محمد سینه خود بر وقت در بستانه همراه کردند که بگوید نوزدهم و
 در دست مذکور است خا فریدان رتور در این از حجاب را بگردد بگردد و در هر یک از گرفته در او بخند باشد
 عا بقول علی در کتابه احمد در کرمانه حسین در کرمانه طبرستان و علامه علی طبیب و میرزا ابوالقاسم غیر هم و در آنکه از
 میر قاسم در اول سی و شان نقد گرفته را کردند و باز در سینه کرده و بستند و کتب العیان طلبیدند تا
 باقی آمده اند که در کتاب العیان زود بود ولی صاحبش قاسم حسین مذکور بود که در دیگر از فرزندان علامه بود
 بعد از گرفتاری سخن بره ششم را بنامش خود در کرمانه عده نامه مذکور شد است من این کتاب را تهیه و نقل کرد
 و ما در حاشی نیز در حال تاکید بگردد که کتاب را بدید و انانته کرده و در لایحه ثبت چون کتاب
 قرین در کوه حرم بگینند که در کوه بود و در ای که کشیدند و در ای که حکمی شد از میر علم خان رسید
 به پای بگردد کتاب را که بگردد و کرمانه عده نامه قاسم بر بجهت کرد چنانکه یک بر این رسوله در کتب قیام
 و در ای بگردد بیست و هفت در حاشی از حیدان چوب بر این در خستند که در شنها قطعه قطعه جدا و استخوانها بریدند

زخوخته نشسته و می آید تلبیان کشیده و محمد زدن شروع نوزده و هجدهمین از پیش رفت و بنام
 مرده بجان شده و او پیش نماند بخان کردند و زنان چهره خراب کشیده و مو کشند و تا خوردن بجان نوزده که مرده لدا
 را کردند و برای بستن ف احوال قطره آبی در دوش چکاند و آب که گوش زفت دست کشید
 و اولم دورا نترن رده از پیش بره نوزده و نه گون بنام کوی دیدید بیهوش شد به پای کشیده دست چهره
 روز دهم حرکت میشد و چون خورده تسبیح پدید چینی تصور کرد که پسر در راه امر ای نشسته گردید سگر
 اسی بیاید و با کعبه محمد حسین که کعبه چندی به محلی پدید با شعله کشید گمده شدند و در جی داشت از نوزده پاره
 را با نگره از مبر لینی گرفته را کردند و حاجی لای علی شفاست بیات کثرت در راه امر ای مگر کرد احوال و تعداد
 تا براج رفت و بوقت این پرسته تجارت آیت رضات شمول بود در بیان تا کرایس نوزده میگرد و قدرت انار
 در نوزده گلی روزی در قصرستان در حمام سیدن که در دوران خانه در سر داشت و همه نوزده که نوزده که نوزده
 خط بصورت کشید چنین جوارب گنت که تیشی درن فرخنده است و جاس بر ننگیم دور نماند بیکو نشسته
 ز جوارب داده کتاب بسته بنامه دم بدم الله ای بر زبان میراند و نجات نور و دیگر نوزده سالیست به بیان
 تا این ملاقات با سرچاهی تقریباً سال ۱۲۷۸ در بطنه ناسل قاضی نوزده شد و نیز آقا میرزا علی بابا که در نوزده
 رلدش و میرزا محمد علی میرزا محمدی صدر العلماء و میرزا ابراهیم و ملا محمد سعید و حاجی محمد که در نوزده میرزا محمد علی ناسل ناسل
 و تا سید یعقوب که بعد از ملا قریه محمدی که سال ۱۲۷۸ که بطنه خیر ایان که در نوزده نوزده در احوال ای سوری

خوانند در قریش جن واقع در بنده فرسنگی پر چند جمع کنیز که خانه و خویشتن خود را در این امر از آنجا
 شمه از احشامین و هجرت سال ۱۲۷۸ هجری قمری بمکه گمید و ملازمه مشبهه آنست حجت درجه قرصان
 برپوش شده که این این در بنده بنده به چه سادت میزند و هجرت با از آن این آورد و باسید
 معیت از دیگر او بعد که گرفته میج واقع در سنت زسخی شده آنست حجت به رحمت عامه یافت و گاهی مشبهه
 زنده باقیل و هم در اسیق و ابابریع معجم میورد و هجرتش که در آنس ای و بیله غیر زندی چهره شده
 و ملازمه در بنده در گذشت زیز در پیش علی کبر و داد ملا حدش تو چنانی و کمران عکس سجاد غالب شریعت
 در حیات و درده و پیشان در مطای بخش ساق بهم این بخش مذکور است و حاجی قاسم زندی با برپوش
 حاجی ابوسعید لوی مشرف شده و حسب انبر کج که رفته مرصت کرد و در فرست شدت ترصت مسابین
 از سرچاه هجرت نموده ساکن بر چند سال ۱۳۰۲ در گذشت برپوش حاجی ابوسعید سال ۱۳۰۱ در ولد بزرگ
 حاجی قاسم ملا علی کبر سال ۱۳۲۲ وفات نمود و ولد که چهره اش قاسم محمد علی صفت ترصت است و این
 ولد در لنگران هجرت و وفات نموده در گذشت و در قبرستان در ولد شاه عبدالعظیم مدفون گردید
 و ملا حاجی صفر پس از تحکیم حیات کثیره بزرگ ترطن شده و در سال ۱۳۲۶ در گذشت و از بهمان
 قدم سرچاه اقا حاجی در سال ۱۳۲۷ وفات کرد و در ولد برپوش حاجی باقر و حاجی در شاه بود و ولد در گیش
 اقا محمد حسین سال ۱۳۲۸ در سرچاه در گذشت و از جمله متقدمین ملا حاجی محمد بود و برپوش اقا محمد و حسین

ایشان را مجال خود گذشت و در مدت در سال در تقریر زقیف کرده اعانت فرج خدا و سعادت انصاف است
 مذکور که قطب شمال خیل خان مشهور و چهار سودی سبوری و معتدلی در پیشم برایش در سال پیشته چنانچه
 نصیت بسید گشت که در عقیدت جدید برگردد و در دهان اشتغال به استقامت برقرار فرماید حتی خود بر امری که
 با زنده اش دست می در داده و پشت تسلیم کرد که در مقام تامل برآید و با بجزب سعادت نمود و با محمد علی
 قرظت نسبت امری بود و در باغچه به کبشیر و تسلیع زبان و تصریح بعقیدت در بیان روح شورش شیر
 محمدیان کرد و در امر خوبت در راه سر راه عاری تبعید نماید و در اولدش سابقی خطیر تقدم کرد تا بر نهم فرگشت و در
 در نشیبه تا محمد علی را تا در طهران نزد که تجارت شمول شده رسیدگی کار با و تمام اولدش برآورد و بیکه طهران
 رسید در حکم داد خانه اش را تاراج کردند و امانی را از مرادده باغار زده اش منع نمود چنانکه عاقله اش در چاه خورده فاقه
 شدند و تا محمد علی حاجی نادر و در اولدش حاجی بکر و تا محمد علی در بهمان سر چاه زشت تا برای امر تجارت طهران
 رفتند و بنشین زندی که با ریحی و مهر در حال امی ماسه با باغ رفت. در ادع کرده ثبات نمود و تا محمد علی حاجی
 آقا محمد نسکه از ریح گرفته رحمت برطن نمود و به جا درین طریق رفت و در اولدش تا میر چند رسیدند و بشر آثار آینه
 پر خشنه و صانع خیر تا بسید ارباب محمد دادند که آقا محمد علی خدمت غیاثه زدوی میفرماید رسید محمد در حکم فصل
 داد و در گریه در اثر آفات و اودارت قائله کما بد بر یکدیگر محکم نزل و امانت آقا محمد علی بود و هجوم نمود و لاجل داد
 انهم تمام نمود و در آن محرم بر علم خان بر آورده سعادت بود در روزی بعد و حسب امر انگریز یا در تهران میر میرزا محمد علی را چند

در برجه سگارت دشنه دار زینین درین نش بر که جمال ابی رضوان نامیدند بهم قریه سموره در ذریع ان آقا شیخ
 عبده آقا شیخ مصطفی آقا شیخ لطیف ملا علی بن محمد عطار استاد حسن سلمه استاد حسین آقا شیخ محمد زینین و محمد کریمی
 و نیز در شرح کیفیت شهادت آقا شیخ احمد بن آقا شیخی و نیز ملا عینی در علما و فضلا سموره را در بخش سالی که دریم و
 شیخ احمد شیخ فانی در کتبه در سموره سال ۱۲۶۸ هـ و از آغاز در بیان جوانی در فخر المربع در سطح حساب است
 در مشهد فانیان گریه و صدا غایب در کتبه در اقامت داشته با مرید محمد رضا زینین سلطه نشاندند و شهادت قوت ایان
 رشته عرفان داده در وطن رگشت و در اندر خورد آقا شیخ علی را که در سن سمانه زده شده بود چیت کرد و جسد دیگر را زین
 ساخت و چون شیخ که قدم رضوی روان غایب در علما و غنیان و صدای قریه گونده لاله کتبه نوزادان قرار گرفته
 و قریه نام قریه ایان شهر شده و در آغاز شریک او را ابی ذوق عراق شیخ مستزید بنده گشت و ایان قریه نیز گفته درین
 شده و در ایام اقامت جمال ابی در ذریع تبارق ملا عینی در علما متعین و قدام زینین قریه و در شیخ در میان و شریک او را
 جمال ابی در قطاع ایران سیر و سفر کردند و درم ان داشته که با خیره مادیه شرف حضور یابند و بکنند که در میان طهران
 وارد شده با میرزا مصطفی زانی که نیز عازم دونه بود متعین شده و بسیار کی تصور گشته و هر سه در تبریز شهادت سپید
 حکایت شده که شیخ احمد بن خیم که خوبت قتلشان کرد چنین گفت لیره چند در حبسینه و حقه دارم با ادا پنجمت در ذریع
 دارم و در خیم بیدار خیم کشیده لیره با اس بریده بر دست بقبر میرزا عینی که به زنی در دیشی بود خنجر آخت و در
 تن در نداد و شیخ احمد ظاهر نزد حریت انبراد کرد تا تسلیم شده و دستها بر او نه گشته دارم خشت و ترائی هر سه را که بریدند

و پیشان در وسط شهر تبریز و واقع است که اکنون عمارت دولتی و عیدیه بنا کرده و در حمله بهتان سوزان که خسرا است
 فرزند سلطان علاءه رجال محرمی که در ضمن بهتان سکن شهید شمریم ملا علی و اندکس کرخان زین آیدین صرف از مصلی تبریز
 و بزدی المولود و الموطن و بزرگاری اسکندر و المفن بود و ملا علی در سربازان توله و شود یافت پس از فراغ از تحصیلات شغل
 عطاری اشتغال جست و در پیله ملا محمد بن حاجی محمد علی بزدی که با هم غلط و ایرایش داشتند جدت با هم این یافت و اشتغال در کعبه
 شدید صحر که در خان خیار از دست داده به باکانه به تسلیع پرورخت و صانع حاصله را غالباً در مسیر شرابان در مصرف
 نمود و با جگره سر رسید به ان تسلیع در پرت امام نهاد (۱۳۰۸) و تربت رفته چندی توقف کرده نشر نفیست نمود و در آن
 اثناء در صیبه در سربازان فرمودند و با استنباط و جسک قرب وقوع شهادت و با غلبان عشق و بان بر ای باران پیوسته
 ذکر شهادت خود کرد و به حال بزد شسته چندی باز در میان شعله اشتغال و به کدرب سوزخت و تسلیع بکعبان برداشت
 و نزد یاران با شور شعری عجیب که در نامه احمدش نمایان بود لوح مکرر ادعایات کرده بایه فوزه شهادت ثبت
 ثبت است ای یافت و چون سه ماه گذشت و آثار وقوع شهادت نمایان نشد دل فسرده و فلان در گریان گشت تا
 با جگره بزعبه در بخش سابق ضمن در قیامت سال ۱۳۰۸ گفتم شهادت رسید و در سخن تقریباً پنجاه سال ثبت و در وی خاندان
 خضرانی بر جانش دیگر ملا عبد الوهاب و ملا عبد الحمید و حاجی محمد محمد علی و حاجی محمد اسمعیل و حاجی میرزا عبد السلام از شرف
 و سلطه رسولین که در حدود سال کیز در رسید و در پیله حاجی محمد رضا صهنهانی در بارت کتاب التهان برین شده و خاندان
 در امر این شمس نمودند و دختر ملا عبد الوهاب از بروج حاجی عبدالکریم بزدی در زنده عالمه رسید و ایشان شد ضمن در قیامت

سال ۱۲۰۸ هجری قمری در روز پنجشنبه در ماه شعبان سال هفتم هجرت منشی با درجه سکونت خیار کرد و زاهدان دیگر
 خان در روز وفات فرزند دیگر استاد احمد کاتبه بر چه کتبیه است علیه کرده بودی بر سر عرفان رشت و زودی عبادی کتبیه
 حکمت فریبس از فرزند ابان بیع حکیم خصوصی این امر است که داد پس در کتبیه جویان کتبیه آنچه در کتبیه قبول کرده
 رفیع آن است در میان این سه کم خندان است از باب روز و شب روز و شب و از حاجی محمد رضا صهنای نیر حکایت
 گفته که بیعت روح نهر سیاحتیه را در روزی در باب حاجی حکیم فرقه نسکه نوی دادیم و غنم این روح را سینه فریبس مذکور
 دره در زمانه پس حکیم روح را گرفت و فرود افتد روح را از این کتبیه دره ذکر کرد پس در سال مذکور
 برود که کتبیه منشی با دره است کتبیه تقسیم رسمی با طفال سید با در سال ۱۲۱۷ در کتبیه نیز استاد محمد رضا کتبیه
 منشی با دره هجرت در وقت کرد و نیز احسن بن حاج سعید منشی با دره منتهی مذکور برود و تالیف با محمد جم هجرت و انشا
 عشق آباد کتبیه در کتبیه منشی با دره نیز کتبیه حاجی محمد سال ۱۲۰۵ تصدیق کرده هجرت منشی با دره و کربان محمد علی
 در مردان ادب در زرت فائز با کان شد هجرت منشی با دره سکونت حجت رعایه بر فرود کردند و از رجال معظم سوزد
 حاجی برادر ابوبکر بن حاجی برادر سعید از اعظم فقهاء معتقد معتقد ساکن برود بود و با حالات تقام در وقت تمام است
 هجرت در هجرت در ریاست و افادت است و در ایام انانیت حضرت نقطه اولی در خانه میر سید محمد امام محمد صهنای
 شرف ملاقات فائز گشت و سعید عرفان در این بیع صحیح گردید ولی مرعات تعقیب زما را فرود گمان عقیدت کرد
 مذکور از اعداد هجرت در واقع خطر حمایت در رعایت سعید لندو و ما بعد حسب نام باب شتر گشت در قبا از هجرت سعادت

در شایسته زور خیر الهی شایسته کرده که میرزا از چنان همسر شایسته است دولت در سلیمان لطف است بقا و در شایسته
 خواسته بزرگ واقع شده است. منت حسن عقیدت و ارادت و بار دلت هم شایسته است این است را قبول نموده گفت
 برگزینش همه میز عالم نبردندی را چنین نسبت عمران داده و با کجکده مکتوبه کرده و کشته و جی میرزا احمد جی و نیر و سپه با سفین
 شهر بهانه در لمر کس ای نوح عرفان و ایمان یافت و تا آخر عمر نوح کرده در کجکده مکتوبه تا دین جان در گذشت
 و یک از شهر ترین بهمان کرده آن محمد حسن شهر میرزا میرزا کیمزاد و در دست و شایسته نوح ایمان ما بر این یافت و
 ای می قید من الی نام باب شهر گشت و دست قدرت و شایسته نیر لای پس که جمع سال در لای محول در کمال مدد و
 بیم و خوف از لمر داشتند و از احاد بهمان حالت و وقایع کرده تا که در دوران حاجی شریف زاده کرده حاجی میرزا احمد اکرم
 و حاجی میرزا محمد علی با هم میرزا است شده شروع یافت و تحقیق نمودند و شریف زاده جو گرفت چو دست نیر زشت نمود تا حالت
 نظران در شایسته شایسته عارض شدند و در الی حدی و فرسان صفت الی لمر رسید که رسیدگی کنند و در صحن عبور از نیر حضرت
 بجای فرزند خان سرتیب صاحب قندهار سردار جموع بود که با میرزا و مجلسی حاضر ختم بر کردیم اقرار بقندهار کنند مشربند
 اعوان داد در نیر میرزا چند تن نرس سرور نرسین را در کمر و حضرت را در نیر شریف زاده و چند تن دیگر حاضر کرده در حضور جان
 و عقیدت نیر استحقاق و استیضاح نمودند و ایمان طبع لوح صادر در قلم این که سه یوم قبر از آن لمر عشق ابد رسید و بجهت و
 ضمن بیان سنج بود بلکه آن تیمسکا با قبیل من قبل النقیه و بی و دین آبا بی انتی رفتار کردند و حاجی میرزا احمد اکرم شایسته
 گفت حاجی تحقیق و اقرار نیست در من شایسته شد که این جهت با بیند و بیدر حکم قهر چند تن را داشته حاجی سعید

پیشتر که از جانب شریفه در خبر بد داده حکم را ایضا می داند شمع و زردیه گفتش است در چنین عملی میردن از حد
 در نیت است و محمد بر شفته گفت از هم حکیم و عارف شرب و باقی در جوار حدود دین و نهایی و محمد بن ابی حجاج
 و صورت سعادت در وقت اشغال از نیت و در حکم و از دستبند نهاده اظهار نیت که با اجراء نیت
 سرب گفت ما در تیم این روز که هر که آورده کند در مشهد فرستم و بچک اقرار کردند پس اوی حجاب نموده گفت
 شما هر چه رسید و گناه را فرمودید و محمد بن نیز زبده و فرموده در حکم خون در عرفان عویش برید و محمد و زبده را بخوبی رس
 داشتند از دارم که حاج شدند و در ایامی قیام برادر دال فدا سخن کرده بعد حجاب برآوردند و در وقت حاجی محمد کاظم
 صیقلی و میرزا ابی حکیم و آقا میرزا ابی است و آقا عیوب صیقلی و آقا محمد حسن نام کرده بودند و رسیدند و رسیدند و نام از میرزا
 خود را مشاهده یافتن را مشاهده گرفتند و آقا محمد قمر و آقا زبده صیقلی در کتاب فرستادند که پس از حد زمان نقد داده کردند
 گندم و دستبند مذکور است نه لاجرم که در پی قمر سلطان استین با آن روز در سخت رسید بر ابی حجاج و آقا عیوب رسیده
 چند جوی غیر ملک برایشان داده بودند و آقا محمد حسن چون با جوی مشا به کرد آلات عربت ضرب همیا نموده فرم
 نمود و برادر خریاقه جناب کرده ناگهان روی حمله و هجوم کردند و چندان آوند که بعضی هلاک نمودند و در چند اوزی در ستر کشتی
 روزانه خوبید تا شناخت جسم رسیده شریفه در حاکم عریضه مختصر و شرح دال رسای اعمال سعادت شمال
 حاجی میرزا محمد کاظم و حاجی میرزا محمد علی نظران زشت در شریفه در حکمران نیز ایضا کردند و در ایامی چند حکمران بر روی دال
 رسید که دستبند مذکور را فی الحال دیگر نموده مشهد فرستادند و بنامی که کرده تحت کند و غیر و بنامی که کرده در اردان شریفه را

تحت المراقبه طهران خرام کند و هرگاه فرستاده شدت نبرد فقط حاجی میرزا محمد علی را بکشند و در آن حال
 حاجی و وزیرخان مرقب را از سرزده طلبیده نشود و غیر فرود گفت به در ظرف دو شبانه نزد سیدین شهید حاضر
 شوند و مرقب را جرم سرزدان خود مکتوب کرد که در روزا هر دو ممکن زد گرفته شهید فرستند چنین نمودند و در آن محله
 حضرتان آمدند و در جواب بسیار زود حسیب کردند و مرقب را آوردند که سرزده رفته حکم دولت با در باره کردند
 فرستاده محرمی نبرد سرزده تا حدی که حال برود و خود را گرفته چون خوبت طهران فرستند فرستاده شدت نمودند
 و در آن حاجی میرزا محمد علی را که در کربلا کشته شدند و حاجی میرزا علی اکرم را از دست خاری و بر سر سجدی نشاندند
 تا بق چهارم در راه طهران کردند که در آن وقت شدت بعضی چاره صورت
 بشده یافت و در این طریق بسیار شد و در آن وقت در جانب سرزده لایقهاست جدی مایه بودند ولی
 حاجی میرزا محمد علی باز خانی را که در آن وقت در راه را با باده و قرض تحرک بیسج نمود قوی و قهر قان محمد حسن و در آن وقت
 که بر سر حال جامع در محرمی کدی انجام کده با پشت و گد چندان زود که بحال شده معیار بجان لید که نفسش فر
 رسیده و در آن که صحبت با شیر را گرفته تا در خانه حاجی میرزا محمد علی برود برین کشیدند و حکمران خبر فته جمعی از وی
 اینکس مظلوم فرستاده است خانه حاجی میرزا محمد علی شناختند و نیم گشته را در حال یافتند که هزاران مازدون خانه محمد عمر
 قتلش را در آن اغارت کوز زدن میجوینند را از من شنیدند که همان در روی خاک بر جاسته روی شمر کرده گفت حق
 باره من قسم یاد فرورد که لصدی را دست توانا و در ایاکم نیت دیکس من کدی از لوزنده و پانیده لم و این سخن بیان

سینه گفت که چند نذر قبر از واقعات مکرره روحی صادر از قلم امیر خلیف کجایی مکرر کاظم رسیده راجع
 بانام محمد حسن چنین مسطره بود از کرم منی محمد قبل حسن و شیره لعنایه تبه فانی الامصباح لا تفرک شرفات العالم ولا
 سطوة الامم ولا تفرک ضرما الفتن عن الحق قم باذنی دقل رتبا در ربانی و زمین السموت استی سیر اتفاق مایه
 نزد حکمران خورشید و تقصیر مایه را از کرمه با جازه حاکم تقصیر مایه را بطهران مکرر کرد و در اول منهد مکرر آنجا حوالا
 رسید که صورت زود نمودند نزد حکمران فرستاد در این مکرر مایه اذم خودند یعنی عاریت حکم شای چنین بود مگر ای
 میرزا محمد علی در پس از شریفه میشوی گرم که با جوی کس تن شکل بار کوزه هر شهرن دکا همه هر دست حکام شرعی
 شده در دست مایه دستر شای مطوع من بعد ندین حرکات ناشیسته از تو صادر شود حرکت مایه است عاریت را
 کوبه در تو در صورت نظران فرستد منهدین را بکرای مکرر خود رب نند لا جرم حاجی میرزا محمد علی حساب کار خود را کرد و حکمران
 منهدین را از خنده نموده چوب زود در جوی کرده و از خود دم مکرر است زود و شرفه مایه جا که آه شده و ختم من جا هر مایه
 عنایت نامه خود رفت و چهرین از طلاب با بدرفت کردن و بعد از تمام ختم خود با پیشش مرض و با مکتب شده
 در و در پیشش از ختم مکرر شدت و روی زمین برود از وجود از خود در پیشش هر دو عالی شد و با محمد حسن رشادت
 در اشتیاق در برود باز تا غروب شمس حال امیر واقع شده عشق با در هجرت کرد در عالمه و قرار گشت در پیشش قاعده اکرم
 بن زمین شمره و نذر که خدا من کشمعی در پیشش عباس محمد شهید و شیخ علی مکرر شهید و سرفه بود و در بهتان
 شهر عجمی از خود آن سلاهای هر از پیشی حصر صفا کن در زرت بود که بدین سلطنت طغیث و قار با تمام حاجی میرزا محمد

مشهد از اسب خیرام ایام خاندان محمد نسبت داده فتوی قنبر و خازن صادر کرد و اقاله چنانچه کرده شد نشان
 ریختند و خازن کردند و در سالی که از کفر محمد کرد کشیدند و در کفر شهادت ریختند که گشت و نام
 حیدر ایسلام معروف شدند و در کفر یکدیگر میرزا احمد ز غندی را چنانکه در بخش سوم آوردم حکیم عقیدت پسر میرزا
 تربت دار کرده صبر از ایشان تمام علم دین داده بود از عیادت و شفاش تذکره و تمبیه گشته و پس کتب
 که طایفه قنبر توی ایام گذشته در حدود سال ۱۲۹۰ صبر کنیز از ایشان در کفر و بگرنج بودند و در ابراج حال این
 سخنان انا به تخلص افشار داشتند از آنجمله شایسته بود که در دوازدهم این کتاب در مشهد عضویت منحل گردید
 یافت و کسب و کسب نیز قیام کرد و در کفر و کسب و کسب نیز قیام کرد و در کفر و کسب نیز قیام کرد و در کفر و کسب نیز قیام کرد
 که در کفر و کسب نیز قیام کرد و در کفر و کسب نیز قیام کرد و در کفر و کسب نیز قیام کرد و در کفر و کسب نیز قیام کرد
 در سال ۱۲۹۳ با برداشتن او عزیزه خدایه و این تعداد ششم کفر این ترف شدند و در کفر بسیار در کفر و کسب نیز قیام کرد
 سخت را به پیشه تجارت در کفر و کسب نیز قیام کرد و در کفر و کسب نیز قیام کرد و در کفر و کسب نیز قیام کرد
 هجرت کرد سال ۱۳۲۶ وفات یافت و در کفر و کسب نیز قیام کرد و در کفر و کسب نیز قیام کرد و در کفر و کسب نیز قیام کرد
 معصوم و کفر این ترف کفر کرد و نیز خدا دادن کفری با فضل و کفایت همه تسلیع کرد و در کسب همه با طایفه این ترف
 در کفر و کسب نیز قیام کرد و در کفر و کسب نیز قیام کرد و در کفر و کسب نیز قیام کرد و در کفر و کسب نیز قیام کرد
 در کفر و کسب نیز قیام کرد و در کفر و کسب نیز قیام کرد و در کفر و کسب نیز قیام کرد و در کفر و کسب نیز قیام کرد

حست دیگر حاجی کوسی بن نصیر تا بر سر پسر صرف در راه بوده اختلافات در خانه اشراغی و جیافت در راه
 به امرت پیش آباد کرده ماند تا در بنگاهات یافت وارد خانه دهد و عارضه دیگر زمانه محمد صادق قاسمی
 و آقا جیم در سالها در گرفتند سخاوت کرده مگر با این مقصد شرف بینه بر جیت کردند تا در گذشتند و از آقا جیم
 عاقله و همه بر جیت وارد کردند نیز با اینها به بنگاه و سخاوت کرد و دیگر آقا جیم است در راه شایسته
 مردی پرسند و بنزد فعال در راه این امر بود و ماری در سینه اشراق شمس حال این در راه بود در ایام حضرت عظیم نبوت
 در حکایت در راه فرایم در مدینه است به استیصال جان داشت تا در گذشت و جیش در مدینه است راه این در قیام
 کردند دیگر آقا جیم در راه در ایام خیره آمانت فرود بسته عرض را در گذشت و معنی گفته اند که مسووم شد بر نش
 نیز در این راه نهادند و بر کوشش آقا فیض الله را در سال ۱۳۲۰ در این راه کارها و سخنها بازگشته در راه دیگران
 آقا عزیز الله در طلب کرد چند بار با عرض مقصد شرف گردید و تسبیح می کرد و شاکست در راه و در راه و در راه دیگر آقا محمد تقی

حاست ستره در سینه و پنهان بر در زمان نزد خایه آقا عزیز الله است که پشت در کتارت و تصرف از خانه تا در سینه است ستره
 ایض لیس رفتن فرام برد و آن ق در محو شدن رسیده و غایت بود و خایه آقا عزیز در چون دیدند که در است ستره مطالعه
 بر در زمان را غرض در است که در ستره در است که ستره در محرم اشراغی در راه که در تصرف فری شب و با تصرف
 نگردم در سینه و سینه در فرایم سینه و است به سیم گریه در مجلس که این دیگر همه خبر از علماء و عیان خبر در سینه و سینه و سینه
 که در سینه بر فرود و دیگر در آن است نیست است که است چون در در فرود که است مسووم است در است نیست و خایه آقا عزیز الله
 است را حاضر کرد می سینه که بر در زمان در ستره است که خبر از آن ستره در ستره در ستره در ستره در ستره در ستره
 عزیز الله در راه این در حریت می مانند در سینه زنده

که سعوی نصرایی شرف است و در ارد فرایم در مقدمه عشق آید حکایت نمود عاقله در ارد درین امر و حال با در حساب
 میان فرسان تا سید ابجد فرید زاده آن میرا احمد از غندی و دیگر این ملا خدا در قرچانه و میرا علی کبر داد ملا خدا در دگر که
 معروف بکبر شکر بود که هر دوین خیر از اعدا گرفته حرب بسیار زنده و این ملا خدا در از ضرب حرب شهید شد و در کربلا که
 نیز در قرچان شهادت بسید در احمد میان حرب و در عشق آید که بعد از شهادت زانم درم ملا علی صرف در در وقت
 شهادت حاجی عند محمد ضروره چشم خورد بره بود تا زنده میسر کرد و در سال ۱۲۹۹ در بزرگان و بعد ملا صادق
 در کربلا جماع در لبر این بقیه بصر آنرا بدیده مطهره چون عدت کربان میگردد در سینه حرکت سانی بر پیشانی کف دست
 در کربلا در در پیش کرده حکمت عدل و شکر گرفت بر این کتاب این امر مورد تا در غدی از میان ما در در در اسکناس است
 در ملا علی شهید شده عقیدت و ایمان را تمیز کرد تا نام این امر صرف شده بود در عرض تندی اعدا گردید و وقت سال ۱۳۰۶
 هجرت منشی امام کرده بصره شوال گشت سال ۱۳۰۹ بکافه جبهه در حواله عیادت ایلی سرور در نگاه عدت منشی آن بود
 و حاشا بهنگام از در در حیات و با وفایه درین کار در از نصبت در حال که از در که هر پیشانی نقوشه کجا به وقت سرور در عدل در محرم
 آورده در پیش و دیگر حاجی از بکار کربلا که کتب در این دکانه بکار آورده تا به خود و طبع کربلایی و در بایک وقت در سال آن است که در
 و چون در وقت در بصره در در زمان بمانی و سال تا محمد قندهاق ساز در عنقریب حواله هجرت ایلی مقصود کرد در در وقت
 این نمر شده در وقت حقی بود در با وفایه در بهی دکانه حسب قصر روی انگری و قندهاق سازی در رسم لنگ
 و اسکو باز کرد و منصفکار را بر روزه و نقلها را به نظری است و در حضرت عیسی عظیم عبداله با در آن منع کرد و در کربلا
 سال ایلی را در وقت و خود میبردند در هر وقت در معین در بر تفریح می رفتند و بعد از عذر شمس ایلی با عصیان در

فصل کرد و نه آنکه محضر حضرت عمده ای رسید و در او طرد نفرمودند و به کمال برتاوردند و در آن وقت رخسار و زلفه کبریا

خوزستان

در قسمت جنوب ایران خوزستان است بنده از مرکز و این این در نقد کر که هر شب در صدی از اقاله
 در تمام در حکومت ناز با بیان شدند و نقد قریب من بودی بزرگیت جناب کنیزی در زمین شهرت یافت و اعم
 در شهر با بیان اینها حسن خرم خرمت در قریب زمین سکوت داشته مکتوبی نمود در این سلسله سنی دینی
 به این سطح از در بر مع کرده و در آن کنیز در این یافته در حجاب امان معنی دیگر کرده پس قریب من بودی
 به حال نموده شروع شهر این در کرد و در گذشته ناز با بیان شدند و در سنی خرم اقله این از اقل عراق
 محمد نامی در آن روز رول کرده عرض کرد که فرستاده به بنسید در تمام شهر نموده در شانش صادر شد
 و در آن سینه مشرفیات پر چشمه این نام نزد خاص عام شهر گشت و در آن در عایدت نمودند که اگر
 چنانکه در سال ۱۳۱۴ مازین را در این دید کشیده که بوس نمود و او را شس را در آن در ظاهر که بوسه داد
 که شیخ عربی در آن سینه در آن گشت و بعد از آن شس شمش در این راه را در آن در آن گشت که

عراق ایران

اصفهان

اصفهان در پیش در سنی خرم اقله این از حجت کیت بهم کفیت مرکز هم را این در آن در

در حالی نامی شهسای گرامی بر تخت والای کثیر را بر سر خود صدور یافت و در آن سال اعدای معتد را در
 صف اول در آنجا نریسیدند و فتنه و تصنیفات شدید فراموش کردند که موجب مهاجرت گری گری شدند
 زمین گریه را داشت بر میان که در آنکه در آن روز و نظیر این عرفان و ایمان صبر کردند و در حاشیای
 این امر با ما در شدند حاجی سید محمد محمد و در پیش میرزا عبدالحسین محمد و میرزا علی محمد سیف الدارین
 دیگر آقا سید محمد باجم که سال ۱۲۰۸ در گذشت در پیش آقا سید محمد علی علاقه مند برین نام شهرت
 و دیگر آقا عبدالحمد خلف صاحب گنبد پاک کن شهید در قلعه طبرسی که در آنجا در آن فتنه نبردش علماء و ارباب
 ضرب و آزار بسیار نمودند و در آنجا نیز چنان رمانی دادند و در آنجا در آنجا در آنجا
 آقا سید باجم که نیز در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
 شمس الضحی رب از حضا، خارزه نهری با حضور میرزا محمد حسن سلطان شهید و میرزا محمد حسین محبوب شهید که بر آن
 مرتفعه امر این و فاد و نظیر بودند و ما شرح احوال احزان ثلثه نهری را در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
 در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
 و خلاص صبر کرد و با آنکه صیت شرافات از در به از افی عراق تمام خستبار که نفس بود و با در آنجا در آنجا
 نکر در سال ۱۲۷۳ پس در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
 حدود سال ۱۲۷۵ در گذشت و در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا

میره بیگوم چاند دفا و بخش لایق لیدیم شرف آفران حضرت عظیم رسیده دو دهان ابی ازوی لبرصه
 ظهور آید و فرزند میرزا محمد علی کور سلطان بیگوم مازولج حاجی سید جواد یزدی در آید عاقل مد نظر و دانش اندکش
 گشت و فرزندش سید بیگوم گشت نده این علم خود آقا سید علی بن میرزا اوی از بعد از دانش او میرزا
 رسیده که غریب میگایم شده عاقل و فرزند او در پیش حاجی سید کجی تعیم درین اندکش شده عاقل و پسر حاجی
 گشت و آقا میرزا محمد حسن و آقا میرزا محمد حسین مذکور پسران میرزا محمد لور بیگوم بن حاجی سید کاظم صهبان در سنین صغر
 و کبط و دهیم قدرند این عرفان و ایمان برین زشتینند و از اقی لبر صید چون دستاره دردی در خستید و آقا میرزا
 محمد لور بیگوم نه غنیای محترمین بود لاک و در مال آقا میرزا سید محمد امام محمد و در قضا و شت و در ایام آقا است
 حضرت اعلی سکا نه لام کرده شرف آقا رسیده خلاص دوزخ و زنی نیز در خانه خویش از آن می گوید سهاله و درین
 سزای نمود و تمام حب و عرفان فایز گشت و در چهار پروردگارت بدین بانی آقا میرزا حسین و آقا میرزا حسن
 و آقا میرزا اسمعیل و آقا میرزا کاظم و پسر خرد جوانی از این عالم در گذشت و در پسر خرد صفا آقا میرزا حسن بعد از فوت
 پدر سرافراخت و در سعادت مایه پیموده و حرکات ظاهره و باطنیه نمود و چنانکه گفتیم در ایامیکه از او ابی نه
 اثن عراق رسیده سال ۱۲۷۳ تبارق عثمان میرزا محمد علی بیفلا در سنند چندی آقا است و شفا صند و استخوان
 نموده چون رحمت وطن کردند در زمانه اندک صورتها و صفات ترقیات بسیار نمود و در سیسی گسترده و در اقطار نشان
 با بدان کثیره پیویافت برادر عظیمی نشان بدست شمار و صفای صهبان کردش کرد و قطار شتر بسیار داشتند

و جمال در پس کماشند که نهفته در صفات او هم بر باد میروند و صفت صفتان بسیار نامیه رفت و در راه او
 کفایت و اقتصادی را ام جمعه مذکور نیز پس از فوت میرزا محمد در سیم با میرزا حسن نفوس گشت و چون ام جمعه
 در گذشت در ابدش میرزا محمد حسین سعی کرد که بمقام امامت جمعه رسد و شیخ محمد قزقمحمد بن اصف را بر آن
 نفوذ و تیری در مقابل نفوذش قرار میبرد سخت مقاومت و مقاومت کرد چندانکه نزدیک آن رسید که مل خانواده
 امام جمعه را متفرق سازد آن میرزا حسن صفت گنجشک رفت و در زمان مال میرزا محمد حسین را امام جمعه نمود و او را
 و دلال امام جمعه جدید نیز راجع با او گردید و آمدند و در حد حیدر القدر علاوه و قدرت ثروت و بطا و زره تجارت
 و قدرت عظمت در خلاق روحیه رسامی رخصیه تقییر و در منزل و گرم در برستی و با لاله در دانه و احوال
 معروف شهید شدند و علاوه در کان بد حضرتنا میرزا محمد حسین امام جمعه در عمل مشکلات خود از ایشان استمداد
 می نمودند در جمیع حادثه سال ۱۲۸۸ با محبت و سخاوت و خارق بوده که خان و گنبداری فخر و صفهان در مسجدی در کمان
 و غیره چنان قیام و آبرامی نمودند که اباله در ادراج و ارضان سرور است در کوی و روزن بخوانند و قایم بر حسن
 همی با داد نیست که در زمان تقییر شیخ محمد قزقمحمد مذکور را عیالانفاز کند گندم را نفرا تقسیم کرد چه که
 شیخ گندم را فرزند دلال خود اجتناب کرده باشد به پاکت فوج فوج در روزن که بر صغیر با بر او عطا و
 نصایح که با همی گفته گندم در زمانه که محظوظ و مضبوط کرده باشد او را که بختری از او ششیر و تا در ششیر سبانه از پدید
 مال رسال نیز به جمعه دو اخوان محبوب عیال صفهان شدند و در عین حال مدون بود که هم دلال در عشق

بهمان سبب این شکر کشند و اقوال و مجال طیبه در هر روایت حضرت این امر را پوشش گرفته اند و در اینجا
 تقیم الهیه و رویت و حمایت اجدادی ظاهر گرفته و عمارتشان مکرر در حدقه دوره و صباح موصیات عجمیه
 و شیخ محمد بن محمد (زئب) مراد که تصنیف شدت مفضل و عماره و ایجاد شده پس در تمام این
 قسم نخبه عباد بود و صفت قدرت و نفوذ ایشان و نیز حیات امام جمعه و فل سلطان و عدم بر هفت اهل صفا
 کار از پیش نبرد تا که مرید حسین امام جمعه مذکور سجده از مسلح نیزه بر نه توان بدین نشان شده و
 قدرت اکتا بدین و نه رضایت تائید از دست و حکم شد که کسب خود را از زیر بار و بدین شخص سازد
 به طرز این بسکه با شیخ محمد بن زود و ایش از نام دین و عقیدت کفر و استیصال و بر نهد و برز اسلبان
 مشهور غائب الصدوح الزبده امام جمعه را که نهایت حسد در ذات با میرزا حسن داشت و پیش تخمبش تقبض
 مرتجع و بهانه میکرد که در آن قضیه و تدلیس نموده و جایش شریف را امام گوید فرصت بدست آورده و بسطه بین امام و
 شیخ محمد بن زود و پس از آن شکایت و عداوت بسیار متعهد و هم قسم و در وقت از بند گذار شدند و با
 شایسته فل سلطان حکمران متفقاً ملاقات محرمانه کرده و از خود بمیان نهادند و گوی متعهد و گاهی تطبیح سخن گفتند
 مسئولیت در حق از خانی مسئولیت یکسره و شکار زرش در حیات را امده گرفتند و وعده اکرال و نفوذ
 به هفت زاری دادند تا در ارضی و با خود شمشیر خستند و روز عید را مقرر داشتند که دور دور را دستگیر

کلیه از توان

کرده به محرم از زند و بهرام خود رسند و بنا عهدنا نوعی که سخن و اوقات سال ۱۲۹۶ هجری ششم هر دو کار را
 حاسبان و نصرت خود در زند که هر سه است سلطان الزم و کسب الهی را در دست و هم و حال اصبح و این کار را در
 که در وقت روز صبح از زند محسن استیازه صورت و در وقت کاباره نوزد دارا و حلیه فرستاده که نیم استعین محسن را
 کرد حیات نیز که آمد که در کاباره حلیه آمد و حلیه در وقت از زند و نوزد دارا و حلیه فرستاده که نیم استعین محسن را
 مقرر و نیز که آمد که در کاباره حلیه آمد و حلیه در وقت از زند و نوزد دارا و حلیه فرستاده که نیم استعین محسن را

بشهادت رسالت و اما رده آنرا میرزا محسن و وزیر زمان نعل سلطان دلدن شیخ محمد فرار را که نیست
که در باب فتنه شدت خورد و لذا با محمد میرزا محمد فتنه در حبس خاص و از دستشده و طوایف کشید که

دعوات یافت و نعل سلطان تعایب و تکلفات و احوال در راضا تصرف نمود و درین شهیدین برگزین
تا آنکه مکتوم بود و در این سبب که قاتلین مذکور در کین و تصدیق استیجاب و جهاب رند کسی عطا یا نکرد و نگذاشت

در شمعان چند بار سخرا و در بار مرقد کشیدند و در اوج دریا کشید که در تمام ای و شان در شهید برگزین
گردید میرزا محمد حسن را لقب سلطان شهید و میرزا محمد حسین را محرم الشهدا و شیخ باقر را و اب و امام محمد را و

با فرزند سلطان شهید را و در پسر و دو دختر و در و مادرش خورشید گیم شمس الضحی حرم آن میرزا مادی نوری را و
احوال در کشش رسم که شدت و تمام این در در صحن شهرت یافت و در خانه سلطان شهید اداری و حال بیرون است

تیین در وضع سرتوت بیم نمود و در شهر را ای که شهید دینی زبان مده تمام فاطمه بنیان شهرت یافت سلطان در
طبیعه را که در شس حوزا در معمارت حکمران که در شس هزاره با دست و پای خود حضرت شهید را که و لد و لده و چنانکه معیار

دلدن بر شس رفت و در دره چون سیدی معروف بریم و تقوی و دولت در عبادت و دعا بود همش قبول یافته
حوزا در انجاست دلدن بیرون لده و با خود شهید فرسان بر شمس الضحی در آنجا نیز با نوان ثمنات مشهرت

آ سید جان آ سید اوان اسم مستخدم صوری سلطان شهید اجین حیات کرد و من در حجره مکر حبس در دلدن شهر تبه عثمان
و لدرین شام و خا و غیره بودم و برگردن بر دلدن خیمه سرزشت را بر لب نا چون در روز رسم مرخصی و در شان با قنتر

در این روز مرا که در دلدن حوزا بودم و در یکدیگر دل ماندم حجره دلدن کرده در سینه و لاله روزی سیدیم در دلدن و در حجره کوه بیرون لده روز
گردید و ای با نوان نیز بر رفت مرزبند

حسنة در مجلس مجمع نفق بیان محمد شہرت گرفت و منصب عالی بهمان آردہ لاجرم برلده در دین برگزیدہ و باز

کھا فاتی شہر و ترویج نام ایمن زمین در نیت و جهت تا کہ از سخت لرزس در حرکت عائدہ سلطان

کجا رسید در سال ۱۲۰۲ با جگر شہر فاطمہ حکوم عزم نمود و طعناش در سبب بعضی مقصدش بود و محمد فضل و عنایت

کبری آنست حسنة و در فرورگ سلطان پشہدا عزم کرد محمد صادق بن محمد پشہدا در صہبان باز و در تیرگیش زود

نیامہ و بحال گذشتہ عزم عالی فرج کہ تا یکد شرف شہزادہ حضور جمال تدم عزیز کردہ و خانہ الامم دفعہ دوم زیارتش ن فسادہ کردہ در بعضی

مقصد احوال و غیر فرزند فرزند یا فرج کہ این سوز و دل صہبان بر رویہ طران در صہبان میرد و نزل سلطان پشہدا در کورست پشہدا

کثیر بر اہریت سلطان پشہدا در کورست پشہدا برگشتہ و این فرج را بر بہر ایشان نوز شہر مرطوفین شہدا و سبب گذر فرزند کرم

شاد را کورست بر پاشاہ است تحت کینہ در حمت با رویہ طران عرض کردم چشم کرم صہبان محترم کرم بود شہر و

بشم کہ دادم و طرد کردم و این سخن و در پادشاه در این سخن و در پادشاه نشسته کاہیتہ گفتیم نیز در کورستان و در کورستان پشہدا

بمیرہ حسنة سلطان پشہدا آوردیم در حرت دادند و برگزیدہ عرض کردم در بعضی مقصد کرم تا محترم کرم نشسته و نزل کردہ حسنة

نشدن آوردہ باید تر امان ازین عمارت فرود دہندہ سرا بلا سر بنی درک نام را فرستادہ کردہ و در فرج یک شہر خانہ بود یک کردہ در یک

ایا بہ پشخانہ در کورست ای نام خود در کورست حمت کرم دین و یک طعناش منظوم کورست و شہر خانہ نمودہ کہ سر را کہ نشسته کردہ

در تیرگیش نزل در حسنة شہر و در شہر خانہ نشسته و یک نیز سلطان پشہدا پشہدا حمت کردہ کہ در آن صابہ صابہ صابہ کردہ

حمت فرج بر طرد عمارت فرورد آورد عرض کردہ شرف طعناش در دستان کرم گفتیم آن صابہ صابہ و کورست پشہدا

حرب مزید و پشیدہ حمت روحانی در اہ عداوتہ دادند کہ در شہا سلطان شہدا ہمیشہ بر رسم بر حمت صابہ سر دزد علی طیلان

و سلطان پشہدا حمت بر در کردار شاد و در حمتہ جمال مارک حمتہ در دزدہ عمارت و حمت کرم شاد فرزند طعناش کورست افادند

ست و در طیلان کشیدیم حرکت کرم بر ہم صہرا کردہ باید دیدم کجا نام بر حمت تمام فروردان نشسته در سر و سر نزل طران

این دلمہ شہر و عمارت بر دزدہ عرض کردم طعناش در عفرندستان بر رسم اگر غیر نیست بودہ شدہ بر اسم فروردہ حمت

باید تبریت ریال شہر کردہ شہادت ایشان تمام ہمیشہ سلطان پشہدا اسکر کردہ در بعضی مقصد و صابہ سر دزدہ کورست

عاجی سید کجی بن میرزا محمد علی نوری سلطان پشنداد در حکما شده خانه تیس بود و سپهر قهر سلطان پشنداد میرزا
 محمد حسین که در تفرصات در مصائب و آوارگی در چندی در حکما و تفرصات یافت فیض الفصحی در شرح
 قاطبه سلیم نیز سید حاجی در آجا بدگشتند و سپهر کوبک سلطان پشنداد میرزا احوال در حله این شود تا یافته بعد بقام
 حضرت حضرت عظیم علی البها رسید چنانکه در کتبها را دیده میادیم و اما محراب پشنداد را سید پسر و کینه بود و سپهر

پان خواست گریه بکنند و صفات حال تمام را طالع مستند از مطهر حکما خدا حافظ گفتم آدم فرزند کعبه است که در
 رفته حدیث حدیث با بنیام در روزم طفلی که در آواز کرم نزل یک بیده است در روز شنبه خانه کشید خانه را بر
 زان بیده نزل کردند بر چه هر که در سینه او تو جاده فی ششم تا در سینه او طاق فرزند خرابه خان خواست شایسته
 محبت کرد و پسر سلطان پشنداد از شدت فقرات کردن که در آن زمان فرزند پشنداد گشته نام محمد بنید فرستاد
 سید را در روز نزل گشته بود به سکه این نام در شایدهم در سینه گشته پسران سید حسن و سید حسین با نام شایسته در آن
 نسبت جنبه پشندان بنی پشندان تا در شایدهم در سینه گشته پسران سید حسن و سید حسین با نام شایسته در آن
 سید کینه از افروز تا سید آقا دنیا سید کینه پشندان سید کینه در آن کینه سید کینه در حله عفت
 مرید من گشته در حله عفت کینه عرض کنم به اینها پسران خود را در حله عفت سید کینه در آن کینه سید کینه
 حلی را در مطهر گشته بنید بر کرده بنید پشندان کرده از طرف دیگر بنید پشندان در آن کینه سید کینه در آن کینه
 حاجی از حله عفت در روز در دوباره پشندان سید کینه در حله عفت سید کینه در آن کینه سید کینه در آن کینه
 در حله عفت کینه در آن کینه سید کینه در حله عفت سید کینه در آن کینه سید کینه در آن کینه
 سات عرض کنم سوزم در حله عفت سید کینه در حله عفت سید کینه در آن کینه سید کینه در آن کینه
 زانیت عالی تمام پشندان سید کینه در حله عفت سید کینه در آن کینه سید کینه در آن کینه
 نام سید کینه در آن کینه سید کینه در حله عفت سید کینه در آن کینه سید کینه در آن کینه
 در حله عفت کینه در آن کینه سید کینه در حله عفت سید کینه در آن کینه سید کینه در آن کینه

علاجی سید کجی بن میرزا محمد علی نوری

ارشادش میزد آنکه صادق گفته که بردهش میرزا احمد و میرزا محمد علی نیز منسوخ است و در داد
سلطان شهباشه رحمت خود را بکار برده ای و در محراب است و در این عالم پدید
در برقرار گریه و در شان عصاره این زاده حضرتنا شهیدین در این قبا و بعد از ای مردم که علم خود را
سها قول الا بهی انا المظلوم الغریب یا سمند لمرک قد تجدت مصیبه محمد رسول الله فی الحجة العلیا و نریة استول
العدراء فی المقام الاعلی ہی تصیح و نقول بیا لکم بالاه الغفران فلعلم ما فعلتموه من قبل این جنسی را جنسی میوزاد آنکه اولاد
من المبرین حل حسی کان خانما فیکم ام اکل امراکم ام صکت ما کنتم ان انضرو باقوم و لا لکنوا من الکفارین باقی
حرم فلعلم حین فی ارض الصاد لمری یا ایها الناس الی و هی قد کسرت السبعة و عمرت الفاء ما کتبت ایدی الطالین
قد حج حیدت لطف و لکن القوم فی حجاب بین انما سرنا شان السخس لضعف العباد عما لا یرقی بمباحین الرج الی
الرفیق الاعلی و کذا بعض ما اعطاه الله تفضل من عنده انه لهما انفصال التکیم و در لرحی دیگر فلما فارحس الحسن
و قصت الایام انما سبذ العلم روز عفاف سلطان من لدنا ان ربک لهما التقدير العیر ... تفکر یا سمند
فی صبیبه به قدری و اصعباری به اقداری و حتی بعد لغز کلمتی المهیمة علی العالمین لو اردنا ان نحدنا الذین ظلموا فی ظاههم الظالم
بعید من العباد او بملکة المقربین انما نمل ما نقضیه کلمة التي جعلنا سراجا لخلقی و اهل خلقی ان ربک لهما حکم
فسوف نأخذ الذین ظلموا کما أخذناهم من قبل ان ربک هو الخاکر علی ابرید و در لرحی دیگر قسم در بیای معانی

که اگر تمام حادثی از خدایم ایشان که حال خدمت شریفه ظاهر شود جمع دل این منصوب شوند و در ضمن لرحی معانی
و در خدمت سلطنت ان که است و در لرحی دیگر انکه در لرحی دیگر انکه در لرحی دیگر انکه در لرحی دیگر
که مجرای خود و در لرحی دیگر انکه در لرحی دیگر انکه در لرحی دیگر انکه در لرحی دیگر
و در لرحی دیگر انکه در لرحی دیگر انکه در لرحی دیگر انکه در لرحی دیگر
و در لرحی دیگر انکه در لرحی دیگر انکه در لرحی دیگر انکه در لرحی دیگر
و در لرحی دیگر انکه در لرحی دیگر انکه در لرحی دیگر انکه در لرحی دیگر
و در لرحی دیگر انکه در لرحی دیگر انکه در لرحی دیگر انکه در لرحی دیگر

عمران خادم سطر است این عجب از دل، حال از نصیر در زندین برین مطیع است ایشان در عراق
 رحمت لیس فائز شده و کمال غایت در باره ایشان ظاهر و این فخره در دل منافخ خیالات بعضی واقع شده
 و کمن بدقت آلهی ایشان زوجه از نظر از غرت برین فرورد و ده ماهه کرمت برکت بر ایشان سندان است
 تا آنکه تعالی رسیده که حضرت دیده بر شیده اند و بعد از رحمت از رحمت لیس بارضی می در عارضه سرزنی شده
 و این لری که واقع شده کمال محروم و نهال از از زغنی معال مشتت نموده حال جمله همیشه الهیید تا بعد از
 حیات حق کمال غرت ظاهر بقسمی اتالی حب ایشان در قلوب شده که اصحابی از از فرسخی قادر نموده نیست و
 در آخر شهادت کبری که خود خواسته بود فائز گشته و بعد هم مشاهده نموده بود و تقم اعلی در باره ایشان چه نازل شده
 تا حال قریب صد حج درین مصیبت کبری نازل شده بل ازین

دیگر در زمین تقنین مینمان تنها و خبر بنا از تقیه لیسف قلعه ما نندان که در مابین شهدا بر خاسته خود را برین
 رسد و حیات طر لانه یافت و خانه اعیان طبع شده و در حدود سال ۱۲۰۲ در گذشت دیگر ابو الحسن صاحب سار
 در مقام نمان داخل شده شهادت رسیده و برش میرزا عبدالله در امر اینی سرف بوده خاندان بر جای
 گذشت و از شهدای نامدار مینمان حاجی محمد رضا تاجری محترم بود و در دولت فرشی امر حال این فائز مین
 و چند نفر در مقامت و در مقام در تبیین گشت و در لیدش با مشهد لیبی و اما محمد تقی نیز بهمدی شده و حاجی چون
 به خستیا و خاندان با کفانه و بیگانه هم سخن از خصیت لیرین گفت شهرت نام بابی یافته بود و مرض و کله واقع گردید

و ناچار بپایان رسیدند و از فرسایان رفته به دست راجه و بعد از چندی با قدرت و دولت
 عودت مینموده اقامت حبت در بیخ خوشین در بنگان بخت گماشت و قمرضات اعدا در اقامت
 قلب و شگفت اینها در صبر و حکمت است نزد سکه که اخوان مذکور پیش در بیم و دلشبه شدند و در نهایت
 دادند و بپایان رسیدند و در این وقت که در این رنج و غم بود تا سال ۱۲۹۴ با کمال ظلم
 تا آنجا که گنیت نهادنش را در بخش سالی در اوقات سال مذکور که ششم محرم بود در حجاب افتاد
 سلطان اشهد ادرسی دیگر از احباب غلامی یافت و تمامت داشت که در روز اول خوف و حجاب در حاجی
 نشد که در حجاب بزیستقیق در آنده نشد و در شکر ابراهیم گردید تا در سال ۱۳۰۲ در مجلس تبلیغ هر چه پیشه و در بدای
 معین خان خود منقده داشت با دین که بطریق سلطان حکمران در برخی از نعمات متبذره راجع بامر در حجت کرد
 و شرح آنکه شنیدند حکمران و قضا گفتند و عمر زاری یافتند که ناگهان سخانه حاجی و کینه در حجاب صبره را
 دستگیر کنند و از ایشان خبر صبر کرده مجلس مستعد نشدند و حاجی چند روزی بعد از آن در یکا از معابر
 بلده حاجی رسیدن و عطف که در راه گنیت نشد و عطف با در خطاب عتاب کرده گفت چو از این
 سلام بدادی در حجاب گفت که سلطان تشریفات اسلامی بر او در بر گیر و چاره و کهنتر سلام دهد و سخنانی
 چند فی این نشان داده شد و رسید و عطف عزم عزم و تقنین و فدا کرد و در مبارزه در کوه از ابراهیم
 و حاجی بی نوز و حجاب صحت رسانند که حاجی شخصانه از بلده حاج شود و روزی گذشت که فرود آمدن و شکر است

و کاشفان حکومت نجف را که در دسترس سگبری ویرا دلند و لهی نه بر کس در
 شهر خارج شده و دست بردار نیستند و در خواست حاجی محمد حسین و انا عبد الحمید و انا محمد قزوینی و امیر حسین بن
 انا محمد کاظم عباس را از جانب دست آورده و چون در فرزند و مات آسمت با خاک زغال برشان بیه
 در مازندران که در شهر برون کرده و در آن در شب شهر در آید خود فرستند یعنی با جاده رسید و برگشتند
 حاجی محمد رضا در حالت فرار شفت بسیار محرم کرده بیاورد که در کوی کوی می شناختند و از قول در چنین حکایت
 آورده اند که چون علی سلطان که هر روز بطبش کس فرستاد و یافتند و در آنش را مدار کلمه کشیدند و بکوب زدن
 گرفتند تا در آنش در روز و در کوی رسید و تا در بیخفت گشت و در صبح برنگه که در آن کلمه رفتند
 درین طریق با بقای مدب و کان محبت بیکدی در آن از فرشتان حکومت رسیدند و از قبال در حضور حاجی محمد
 رسیدند و حاجی را که در آنش خنده و قبال نیز نشانی گفتند و حاجی از آنجا که گشته بود و کلمه و فرشته در پیشانی
 در دوران منزل تنعم فرشتان بود که کلمه حاجی محمد رضا را بسیار شنید و هر یک با او می نمود و میخورد و در روز که در
 میزود شنیدند و قدری ایستاد و در اوضاع تأمل کرد و بگوشت رسید که در آن در جوی صحت الهیه باشد و در تنم
 منصرف گردید و خانه برگشت و کلمه ای را از آن فرستاد و در آنش که در کوهها گشت و در آنست چه روز
 بجای برورده نگاه میکرد و نیز نشانی را پیدا کرده خانه فرستاد و جوایشه که را بگویند است خانه در جهت باز
 خوب گشته مکن نیست و کاشفان حکومت در شمشان از طاعت در کس شخص را در نیز از قول او حکایت است

که متذکر شرب افیون بود و آن مخصوص سوزان در مخصر ای می خورد و در حجاب رسیده و آیه قدحرم علیکم شرب
 افیون را در برداشت و بعد چون کتاب طب آمد صد دریافت حاجی به تذکره ادرکتاب حافظه و
 مطالعه نمود و در اثر لطافت حکم اهر درک افیون بیار شده و سه نده میتر افاده پیشش گشت و طباهر روز
 که نه با ترک کند و در خود پسندید و در نده نده بهبود یافت و در صحنه ان میزد فقه ای می زد فغان بسر برده
 ذکرت میدون که در چمن افغانه شهر عشق آباد در درجی که حجاب غریب به امانت داشت و پیشش
 حاجی با فغان قرار گرفت که در آنجا رفته بر کعبه اداک برین و در حجاب و چهاره منزل گد، پس از آنجا راه نیند
 عانم در حق تصور شد و چندی در مخصر ای منزل یافت و دستبرد عدت و امانت در عشق آباد گرفته بر حجت کرد
 و در آنجا ریاب چند بر دست بر اول رفت نزد انگاه عشق آباد و در شده امانت گیرند و بهتاد کبر ای
 معمار در کار برای نیت نما تا که تا سید احمد فغان و در شده و در دور دلاک خود را برای و امانت در حاجی
 برده و در پیش همیشه خورشید بلکه به کبر تسبیح در ای میگوید و پیوسته و پیوسته برای حجاب حکایت نمود که در مخصر
 ای می کرد نشانات خورشید طلسمه در دست از این حجاب فرزند حجاب حاجی با فغانه زیاد و دایم در دست
 نایب سکت نوزده و حاجی هر بر رضا که در آنچه شادمان بود و دست خلاق مرضیه اش محراب القلوب
 روس و درونی در کمان گشت و نه طای لیرانه و در پیش عدلت شده با وی لوزر کند و چرخه قبر از محرم از
 آن روز در فصل حکایت خورشید کرد تا وصیت نامه برای وی بقیه تکریر آورد و در دست و لایه حاجی در لول کتاب الاصح

چنین ترقوم گشت نه انجا که ایگام محقق دعه و شرت قرمان شده نم نزدیک است و با کمال شوق
 خدان زجه استقبال دارم وصیت خود را بنویسم و در غای محرم شعبان اریانه معج و در تبریز در ایشان داده
 سیدل نمودگک کرد ولی آنان زمین غراری از طعه در ضربه نموده همه قتل و جسی در سعادت ایل بهار ایدند
 و دوتن از شهر لرد پکان علی بابا معی ابراهیم و فعیین نمودند که ششم بر کلی اقدم بخواری نماند تا آنکه روز
 عاونه رسید و حاجی بیگانه با بسته تیغ زن در بخیر زن همراه شده تا آنکه دسته شعبان اریانه در شش باب رسید
 منصرف پس از دقه نهادت حاجی محمد رضا دولت مدس توفیق ایسه کرد که فقط در کتبه خود مجتمع شوند و با بچه خوانند
 از غرادی بردارند در راه که گشت که در محوطه نموده بودن نماند و روز عاونه ایدون عاونه گشت و در روز نایم
 قبر از نظر هر دتن کرد که سلیح شده در قهر خانه واقع در وسط بازار نایم مقصد منظر نشسته و بیکدی حاجی سکا بیکه چند عهده
 شیشه گدگه در دست داشته از راه از منزل بیرفت بنابر خبر چانه رسید با کتاده مار سگول بودن شش هجمه کبند
 یکی در ضرب هتک در اورب خسته چنانکه شکم با په و پهلوشان گریه و جگرهایان شده در حال از بدن
 رسیده نماند و معلوم سکا ک افامه در خون غنطان گریه و در نترتار عزم فراد نمودند و علی بیکه تمام ایف که در غنضا
 نظریه بود اینها را لطافت نیز بر ترشک نشانه نظریه در جسی کرد و عیس بسیار برای خلد نیست فرستاد ولی
 نمراد و در ازل طرف همه تشرل را گرفته برزه که در در زالت میکنند در جسی عیسانه نشسته تا شهید بیجا حید
 شیره لاکه که به آتمیرین در شده رسید و در حکم مردم را بر تاش از عجم در شسته و هم از زبان محرم مدس از شت

وقت نیاز میسرینند بگریدگی و همکار امین که شمر و سی و چهار رخم در بدن شمر بد از ازل را از مجازات
حکومت تهیه کرد که از اطراف حبه دور شده تا چند ساعت با چوب سفیدی بادی آن کشیده در وسط خانه
مطرح بود و عاقبت سیدی نیرازی که ممانی طویل دست راست بر بنیان زینت پاد و چند تن پیش سیدی نیز
رسیده رسید گشت بر حبه این نغزل با آن بود که در حرکت باست پائید که در وسط آرزو مکان محفوظ نقل
ناشیم که از صندوق دیگر در سلول یک طینت صج شده در پهل گوهر از لؤلؤ در جوی حبه برای
در کتاب اعمال برین وضع تمسح گشته و تا میرزا احمد اکرم در سی و اقا شهیدی محمد علی از دو بادی از حجاب
نیز خرابه رسیده و محمد علی مذکور که جوانی رشید و غیره بود حبه سبب متعلق را اندیش نهاد تا سرای بنان
که نزل حاجی محمد رضا بود بدین ضمن و پیش رفت شیعیان که بر آن بود او آشنده عتساکموز در شراره آشنده و
دنده بنیر اکرم آورده سنگ که خستند پیر صیگوگی در صفت نورد و حجاب در نیمه پانزده حبه مال کفین
کرده در صندوق گشته در کتاب حاجی محمد سرزادی با شگفتی حبه خرد کرد در عود نیم فرسنگ جز با بد
نزدیک حسینیه نوزاد سرف باب برنگا دفن نموده از قبر را سفید خستند که تا با قرع حاجی مذکور کس زینت
و بعد روی قبر را سنگ خستند در روزی بعد اعدا الصدق خستند در کتری شده و بنا کرد که کفها نمودند و درت
یافت که بیت رحمت از شناختگان حجاب یاد گشته و شب فرادین که در نوزاد ممالک در پ بود مگر
کردن در یک از با هم و اعدا پوشه را اعتبار کردیم و پشتات همیشه در شهر شهرت گرفت در یک احباب خود گشته

محبت دسیه نظم کنند و اهدا کنند و اگر باشند ولی هزاره با کین و مکر تجارت بیخیزد بگویم که روزی
 در حجاب با چار شده در روز کم نهادت حاجی سخاوت والی مکت کاماروف حاضر شده نکات برد
 و در هرمانه نموده در چهار شست و کن در صورت هفت سال آقا تم در عشق با بگوین خلاق و صفات طایفه شما به لیم
 ولی بیجا است این را بکنند در شما با نه در شان بگفتید و حجاب ثابت و مکر کردند و عقاد و حریم در اند
 دین را پیش از تمام احوال حاجت مجری میدارند و در همه تاسیه فدا از جهت تعصب و عداوت نیز همیشه واقع شده
 پس بسته والی عرضیه برضاه نموده تن محکمت و دوده نظم و دودوسی کردند و والی مکرر فقط از فشرین نظیر
 فراموش که در طرف و کاین و مکرر سخطانه پلیس مسلح گماشت و شهر را نظامی کرده است و قریب آن را گرفتند
 که شهر را فراد گشتند و چهار تن از متصرفین را که دستگیر کردند و محکوم سخطاق کرده چهار نفری خسته سخطاق
 کردند و سوم شد که در تن از کبار شیعیان یعنی از علماء در خدمت خوان محکوم گشتند و در این وعده نمودند
 ترقات ملکیه دادند و هر چهار را دستگیر کرده محکوم کردند و در این نه جمله این احوال همچنان کردند و نهایت
 در سفر خود مشیت گشته بعد از ایران و محمد بن عراق عرب و شب مکرر و تضرع به دریا کردند ولی کاماروف
 نه هر طور بدس استخوانه که فاضل عظیم مسکری فرستاده است از یکیش ترس قضات و همه که در حلقه صدر
 در کده در کس که در رسد و بسیار عالم و ضعیف و کافر و عاقل بود و در وقت دسیه بود میگفتند با چهار فاضل عظیم فرستاد
 شدند و مردم از همه بلاد اطراف برای تماشای کجک و مخالفت نشین را به دریا رسیدند و خبر در شاد و در حجاب

موج یزد و ذرات و کلمات تا است بعد از در جاده گرفتند در عجب عظیم در شهر جوید بود و شیعیان به شیعیان
 خود مستعد بود با فرود حجاب از روی مال میباشند تا در روز اول دود و قضات بر روی هم که کشیدند
 و قضات و خصما محکم با یکدیگر در احوال همیست گشتند و شهر را در این روز همیست خراب کردند و شیعیان جدا
 دمی نمودند که زرد و او را یکی دیگر بر سرش آید قبول و کلمات در ایشان نیز و چهار هزار نجات با و در
 و پنجاه وقت در نزد حجاب رفته اظهار داشت که کلمات شمارا میخوانم و در آن نکت و قدرت
 قصبه می دلد و نیز شیعیان روی چهار با مضاع خویش حتی گوسفند حاضر کردند که چون حکم بر پشت ملا و کباب
 صادر شود در جلوه آمدن آن در سج گشتند و شهرشان در محله قسم نتران واضح بر پشت خود و عدمش بر قتر
 خوردند و شهر دیگر آنچه گشتند و در گوسفند گشتند و شهرها که آقا میرزا محمد باقر کرم الله علی و آقا میرزا ابوالفضل گلستان
 گند گشتند که در این بهای قسم نیت و بخیر صدق و راستی لکم نتران که در شهادت نتران داد و چون
 شهر طرفین آقا در شهادت نمودند مثل مهم بر جاسته جفت رویی قریب به سعت نطق کرده خیانت و جنایت
 هشت تن را نجات نمود و در کبر مرافع شیعیان در دفاع صحبت و تثبیت بسیار کرده و در غریب گشتند و ظاهر مای عظیم
 و قضات از بهر مددش داده قریب یک سعت و نغم مددست حکم را چگونه آورده در مجمع و در آن بهای نتران
 خوانند که کبر و مع با با دار زده شوند علامه احمد با عر زینی و شهیدی حسن خردی و شهیدی محمد زنده با کانه و ملا محمدی
 و هفتاد و هشتاد و هشتاد و هشتاد که بر سر سب و کفن می کرده قزاق قتره می داد و در نطقی در با فرس بر با نشتال

بنحال باشد و بسود و تصرفات بی بسواد نزدیک دو سال بنیم و مگویند که این حساب دوازده روز
 معتدلی و مگویند بسبع بیت هزار ناس از جهت مصارفی که کرده و دستمزد چینی صادر شده که
 حکم بعد از سه روز اجرا شود و در آن روز زمین توپها سر شهر خشت آباد توجیه بود و سادت در فراق پایه
 و سوره ناست شروع در می شهر را اطمینان شده و چهار بسبع شعیان با نو عا در سید و یکم خوشه که کشیدند
 و در ششده روز مازاد دو گامین تطبیق حوی شده و لغات رسیده در آن طرف کوه که در شاه نیز حیات که
 در کوه فراد و دست در پانی خشت آباد که بر جا رفته و با باغی نزد بهانی بخورد بهامس که در و مجز و لایه که در
 و غرض در گناه خود خوشه که کشش در رفع محالست طبعی و حساب پریشند و زود و اله اشاعت فرستند
 و در مابرا اطمینان عرض که در بر اطمینان مجلس شورت که گذارند و بعضا مجلس صلح دانستند و شرف است
 بهانی پریشند خود در روز سوم و چهارم در انصب شده و در آن قمار را خیر کرده مازاد نوزده که در حمله پای دار هر
 کرده و در کجه چنین هزار شایان کرده و چهارم نیز در شطرنج و در قانع را و کوشی گمانده تا با ران
 سفتند که شهادتین ریش تعقیب کند مدعی محکم صورت حکم بر هر طریقی واقف است که که شفاعت شایان
 بزیفته و تخفیف در قصاص داده شده بنا بر عهده مگویند نسبت منعی ایسی سپردند و مگویند بنی که در موزه را تخفیف
 در خوار و عدل بدهند لذت احوال بس چرمی کرده ران هفت تن در شان و بعد از آنکه ایضا روز چوین
 دارد و در کجه شایان تعویذ نماز خود تصحیح و آنچه بر نوزده هزار ناس برای شش ماهی و دوازده روز

نبرد و با خبیات و بیوفته را در شش سال ضمن حوادث سال ۱۳۰۷ لغز قول از استاد علی محمد کرمی (شهید)
 منت مردم در حاجب حاجی شهید را نزدیک ذکر شد در نیمه شب اول شهادتش که حاجی محمد سرداری صاحب
 حسرتی و چندین سبب این روس بیرون بدیده دفن کردند و نماند بجز کربانی حاجی محمد مهدی محمد قمر را غیبه بست
 و بعد از چندی حاجب امیر الهی قمر را استقامت با سنگها قوی پشند و طوطی کشید که سوزین سنگها را بر کند
 قمر را بنفش نماند و چون خواستند حیدر امیر آن آوند چند تن زحمان رسیدند و آنان گریختند در مکان
 خبر حاجب را نماند در عزم کربانی حاجی محمد و استاد محمد رضا با استاد علی صهری و آقا علی حسین صهنانی
 و حاجی محمد حسین صهنانی و حاجی ابطاب بهر آن و آقا رضا یزدی چند تن دیگر فرستادند حیدر را مستند بر روی گداز
 و قمر را قریب سه ذرع گود کرده اطرافش را سنگ چیدند و مستند بر او در پهن کرده گدازند و بالای مستند بر
 با سنگ پشند و چنان با سنگ و لکنت سطح روی قمر چیده با سنگها صهار پشند حکم و استوار کردند که دیگر احد
 نماند استوری رسند و یکس غرقه کون شهید زود زنی از بهمان مکان بیرون رفتند که چون غسل کون تر برک
 و دیگر گنجهت محفوظ بود و در حق دی او حاجی کبر صدر یافت و نیز زود و خوشی پس از شهادتش رجای بودند دیگر
 رجال نامدار امیر الهی از کین صهنان میرزا حسین شکرین قلم شیرازی آقا قلندری در طریقت فقه آیه و کلام
 و تیرین بیان در دین صیت امیر بیع بشند و بکوت در تیر در تیر و درشت غیر با گشت و نام حکمرانان و زوگارا
 ادب و خطه بیک زارگان گشت و زو خوشنویس و طرف کاران صورت صیت یافت و عباس بلاد

ایران میر و بیعت نمودند و در روز کانه صبحی بر او همدی گفتم که او مست کرد و شمار دانه زنجیر دست بست
 رفت دعوت زخمش را در صحنان ترک کرده منم تخم رسیده نهاد گردید و در کالی بعد از چهارت اهل دیده
 در ایند بیات و عاقبت با زین المعرفین و بنسب زوزنی و سید محمدی اوجی و غیر هم یافت در ذوق و کشمش میر و حسن
 کاشی غمیت اوده نمود چون کعب رسید تبرکات و وصیف بری در مطبوعه که در آغاز ویرا یکس در پیشی دیده
 راه دانه و بنجام اوش همه قطعات خطوط زینش منجذب شنیده گویه نزد حورت پش والی راه یافته مسلم بر پیش شده

غیر زوزنی غم شرج سوزش بل ۱۱ چنین زشت چون ولد حوشیم حکیم روی شایسته گشت از شنیدن نام بر حسین نام شایسته
 کعب و دانه شده در جامع غمانه نزل دانه در اجودت پش والی صفت غلبه و خوشتر است در هر نذر بر سره که اگر کسر از حاشیت
 دارنده بر خونی نیز بر این گشت زمین در دانه ضربه زنده چو کعب رخم دیدم کثیر کردن دانه بن لورابن شانه ایام و چنگل شانه
 و اوردن ششم در مرادیه دانه در دست غده گشت ایخوان راه میانی حاجی با حلاوت با ۱۱ هم عاقلی معصوم مردم در دانه کربانی بر دانه ششم
 رسیدیم اقدار در غم بیعت بحالی بهر دانه و یک که سوکت تا سر ایام بست آوردیم و دانه در ان بهر صحت امدام کوشا در کسی را بهر ایام چو کعب
 این امر در اطلاع فرم و حال در اوسته اهر حده با با خدا نثار رسید که ادر اوج کعب خواتم و کدم دیدم مراد خودش از دست پده سبدن که
 باع در کربان با به گتم نیز در حضرت تا خود بر سجد و از شد در بیان نازان خود کات با به دست در آغوش شده گفت دست در
 بر لب ادم گر که شاه بنده شوی و یا مراد با بی چون مراد غوز در بر ایش با غام از راهی صحت شده صبح شده صبح است ندیده از غنا
 جسد تر مجرت شده در دانه زرافت و اگر مراد بحالی که ادر از مورد در دست در سواد در قیام کردم حکیم بر این ادر در صفت فخر است
 کعب ادر عالم در احوال نازل را در شصت کردند از دست نیبا پیدا در خوب صلاقت بر این غده در بر سید رفت نزد حورت پش
 سفا شمانه بر این تمدن اطراف گرفت و از غنی بسید و دانه در بعضی قطعات در این دست و از غنی شکر است بعد از رقم خود گشت
 در دانه زشت در دانه خطنه صاحب غلم ندیده است با کتب غلم چون پش ادر در دست که کعب در این شکر گفت مراد اها کرد و دانه
 ادر در کربانند زشت که در کعب در دانه غلم رسید و دانه غلم مراد شکر مراد که مراد از حورت پش ادر در دست که کعب در دانه زشت و ادر در کربان

بقرب و با هم تمام زخم و جراحت گردید و حسب دستور انان محمد امین گشتی که تعیین بود شش مسکری نیت مسوین و مقصد
 آن سید مهدی و غیره و غیره با انان شش سالان گذرید و چند روزی در محبت گذرید و در آن پنجشنبه خصیصت است بر این هفت روز
 گشت تا در روز نهم طائف جود را این شده بخوشنیزی، خطوط مختلفه در جهت ولایت ترکیه مسکو بسته نزد گذارند
 شذرت حاضرند و دانشمند در وضع و اجلاس در بدین تذکره و کیفیت گرفتاری حبس و بیدار در سبک اول ضمن سخن سابق گذردیم، و یاد
 باشد تن از حیات گشتی که، جمال این گذرید همراه میرزا سخی دزل تبریز فرستادند ۱۲۸۵ و هر یک نفع بردند و ششین هم
 سخا علی شذرت یافته عقب نزد حکام و محرفین گنید و حال این با در یک نامه با ابوالروح و الطاف رئیس فرستادند و زنی آن
 محمد از سبب عقوبت منصفه در لوج و عقابت کردید چنانکه تبریز رسید بدگرگ در اوج راه گرفته نزد حکمران رند و
 مشکین هم از راه حبس وی خرابه نزد حکمران همراه در پنجاه شش نفر در تروزش در رفته با حال از چنین گفت من خدمت را که
 چنین حکمران پیش گذرید که در راه است که عادت میکنم و در روز چهارم حکمران جدید المود و در یک شب و در روز یکشنبه
 نشاند سپر نزد در خواست عفو و سزاست گفت که در کتب که در انقیدیم حکمت مشکین ای می چه مشکین هم گفت یعنی این
 و حکمران گفت تا این خبیث کیت مشکین هم شاه میرزا سخی که در مجلس حضور داشته نوره گفت یعنی این شخص که چون ستم بسیار
 دارد آرد بسته و لذت که عفو و سنج شود در عرضی بود دارد نباید حکمران در عضا - در اثره اش لذت و کلمه نگاه بر ششین هم گفتی

در شب شام و در شام بصره نام شده و در ایام گرفتاری حاج میرزا سعید در قیام این لدم گرفتار گردید و سردان نفی شده و چند
 دختر سردان از انفقو رسیدند و شب در راه گشتند و در گرفتار رسیدیم میرزا لاری در انفقو فرستاد و رضایت نامه نوشته تا بسکندیه رسیدیم کتب در انفقو

خنیدند و کبر سر را با برنج نسیم دادند و نهند مگر بعد از ایامی چند نصیبتان باز گشت و با بچه کشیدیم تقریباً نوزده سال در
 ابریس بسر بردیم و شرفیحات امر کرد و یکدیگر بر سر تصرف داشتیم که شخص شده نگاه کرد و کفر آمد سر شرف
 نسبت غیبان حب و اخذ می کردیم و حال مهم مدظنت و شفقت بسیار نموده فرزند خانلار که چون نوزده ساله
 تمام بر سر و دلنش را بگرمی غنچه کردیم و بر تو نعم گر این باش که امرت قرب و تقوی را به یک سرده باش که
 در آلام بعد از آن رستی ریخت و حال پریشانی را دیدم و غریب نفس حال ای مشمول الطاف باین بود آنگاه در جلد حضرت
 عظیم علیه السلام است و در آن عصر آنست حجت بر غریب نرهندستان نموده (۱۲۲۳) چند سینه مانده است و امرت
 نگاه کرده ایام حیات با پایان برده در حدود سال ۱۲۳۰ سن سجاده زرد و چوب گلی در گذشت و حکایت از طرافت و کثرت
 نگاه بر پیش که در حقیقت خاطر ایشان بود و هم قطعات خطوط مسطره رنبا و تصاویر بر روی دیوارها کشیدند که در بیت
 و نیز بنا کرده است دلایل بنیان شرق و غرب باشد و طغش میرزا علی کبر در حکایت شرفیاد است و در حال زین
 در سفین امرایی حاجی میرزا احمد علی در حدود سال ۱۲۵۰ در صوفیان تولد یافت و در سن جوانی کجاست آمد به سینه مسطره
 چون والدش میرزا حسین نام تاجر و ادبی از شمیمه اتباع حاجی محمد کریمان بود و اجرم در تعقیدت نشود تا گرفتگی در غایت

و بعد که از دیار رسیدیم کجا رسیدیم عازم دوش تقصیر شدیم و در دوش اندرس تا فرج سلطان امیر حسن الله تعالی استیصال بود
 دستهای و دست مفرق ما داد در و بعد از آن نزدیک حاج سلطان نسیم که شنیده بودیم بیت مبارک بسم خانه در راه قرب می است
 رقم بسم غرض اعظم را که کسرا اندی سر زبانه خانه در راه رسیدیم خانه بیا در تصرف ایشان و در آن گشته بود است که عاقل فیدی
 نماز حجت اما که تا تمام نمی بید است شرف نموده اند .

طبع در شدت شدت منتهی شد که خان در غایت بیم و احتیاط و ترس و هراس از باری عزیزی که در روز عیدت میباید در روز دوازدهم
 در کاسته نگریش راه حق افتاد و بعضی از بامیه طامات کرده اندک اطلاع میسر نمود (۱۲۷۶) در دهان ایام فتنه و حسرت
 در جمیع روزهای در صحنه آن که در بخش جام ضمن حوادث سال ۱۲۷۷ که در دم اتفاق افتاد و از دست چه ضرب و زلزله مطهران
 تاثیر شدید در درویش داد و با بر عاتق احتیاط در شهر تاراج و حمله و استفاده از بعضی اجاد بامیه کهنه خسته رفته بنام خانه
 رگشت تا آنکه به در احوال داد و بخش آنگهی یافت و سندی از نتیجه نیز مطلع گشته و نزد حکمران نکات برده تا پیش از
 حمله شد و بعضی از متدین در اخلاص و حمایت نمود و در با برخی از راهد انجمن لایسا با این انجمن شرف و در نهت صحرای
 با کسب میگردشت آن در محبت و امانت امر می نمود و بیچاره که هیچ سیه محمد خاں که حضرت قطره در بغداد و این نسخه کتاب این
 آمد (۱۲۷۸) ایامی چند در صحنه آن بر آن کتاب مستطاب مذکور بعضی اوضاع صادره در بغداد از ایت کرده انتقال و انجمن تمام
 در این درویش در این راه مستصحب بد شانه کرده در رنگ گشت و با چند در طرف صحنه آن در کجایان که در پیش
 و شقت و شد و دست گوی سلاوه و ایامی بایره گزاش کرد افغانه خاں سر بر بند و نیز در بیز و گار زدن و خاور و بیست بناده همه جا
 به تبلیغ بخت و در بد خیر یا خیمه و صرفیه در مقام و شرفت صحرای کرده همی راه ایت نمود و بر کله از زمین و دولت میباید که گوید
 و سلا تر خرفیه دولت خراج عد کرد و لاجم بریز و گان در دانه طران رفته کتابت شغال حسنه باز و شرف اراعی بخت گمانت
 و با بریز اسلا صحنه اراعی و شرف گزید و به هم لزم در ک محضر اهل بایره و سپاه بغداد شدند (۱۲۷۹) و ایامی چند در دهان
 بفر و تسخیر از عیدت آن آگاه شده و بعد از در شان را در روز لاجم نزد تیمورش که مدعی مقام درش بود فرستند تا سلا

و حمایت نمود انگاه رسپا شدند و در بین طریق خبر به ایت جمال ایسی شنیدند و میرزا حمید علی تنها بجهت داد رفته چند نفر و ایامی
 در کتب بر آورده با مجتهدین غیرمصحح صحیح رجح نمود پس بوشهر شیراز آمد و در حدود صنها و فرسان و غیره سایرین تسمیه کرده طهران
 رسید (۱۲۸۳) و آن بگهی بود که غیر کاشی سوزده انصحاب را که از دهنه صدر وصول یافت دست گرفته تسبیح نمود و با
 میرزا حمید علی که طهران در قدیم تبریز و مرغه و دهنه انوم در سمرقند بمنزله و ایت محضر ایسی رسپا شدند که نشئت در بین طریق
 ملا در اسم صغانه و میرزا حسین شیرازی همفرز شدند و در ک محضر نزد آن نمودند و پس از هفت ماه امانت در دهنه ماند و رفت در سمرقند
 گردید تا و بهط مرسلات بین دهنه و ایران باشد و بطریق چهارده در سمرقند رسپا انگاه ما در امانت تسبیح و غیره رسپا شدند
 و حاجی حفر تبریزی که نیز از دهنه برای شمشال با بود کتابت محضر گرفت در یک کشتی دهنه را به سمت سمرقند ایسی با یکدیگر اظهار شدند
 نمودند و کتبه محضر در دهنه (۱۲۸۵) بنا بر ادوات رفتند و در میان تعیین آنکه نشئت در دهنه خرم نزدی و باب
 و ایاب بمر نمودند و قلیع منجذب در زن شدند و دست گیاره بطریق گشتند و میرزا حسن خواجه قوسول ایران در کتبه فرستند
 بر گنجیت و حاجی و نامیرزا حسین را با جمعی دیگر از حجاب گرفتار کرده و با نمره بزه خود در کشتن ساق گاشتم در ایا نشستن دیگر
 از حجاب بر او سوزنا کردن و فرط تمسید کرده جس نمود و چندی خرمی در ایشان سرور گردید و حال ایسی حاسم عمر سردای
 از چهار بار کتف احوال برنی رنگ ایشان کردن فرستاد و پس بر سال هشتم حبسشان حاجی عبدالرحیم بزی و حبس
 رضا جمال ایسی کردن رفت و طریقه کشیده و عوزدن پش انگلیسی حکمران کردن گشت و کوه سین بر کوه را از لای دلدو
 ز ایشان فقط آقا میرزا حمید علی و آقا میرزا حسین رفی مدت شده و بجهت و کله فته اعمال صحیح با آورند و در سال شیخ سلمان

و آن سید مهدی دینی و حاجی محمد یزدی برادر حاجی عبدالرحیم که در کربلا کج بود و حاجی میرزا حمید علی پسر نذر محبت از حج کشتی بر سرست
 رسیده و شرف نهد و در کفرا ای لندن حضور خواست و در آن محشر شد و در آن محکامات رفت و رای می چند در مورد فصل
 و خجالت زیست انگاه در طریق بر اهل طول مرحمت ، از یمن و ایران کرد (۱۲۹۵) در طهران چندی بنام و عزم
 میرزا حسینیه که در نجربان رفته میرزا یزدی بیکره در قزوین شجاع الهورد حکم نعتده آنجا که در بقیع اطلاع ندی در دست
 تکمیل عرفان و ایالتی نورد و بکویت دی ، بیست طایفه بدو هم در سفره کرده و نسیه رفت و در عقیده کیش با من در دست
 سال ۱۲۹۸ آردیم حاجی با ضرب شیده زبیده نمدت و شجاع الهورد چون شنیده دید و برگرداند و طایفه با ضربت تریب کرد
 و نظر بر سکه چهار واقعات قزوین شهید رفت و در آن حکم تقیض حاجی داد و در هر دو لصد گرفتاری دی و آردند و در عزم شکر
 در قزوین برین کشیده در سال ۱۲۹۹ در اطراف به ان میرزا یزدی تسلیع نمدت و رفعتی کا دی افت و در سلامت نکرده
 یکشان و صحنان و اطراف فارس می نغزید و عدوت طهران کرده ای می سر عهد در سال ۱۳۰۰ نبرم تسلیع سمت
 به ان و عراق رفت در سال ۱۳۰۱ بطهران در آمده ناز و زلف اختیار نکرده که قریب مایه سال میرزا یزدی و نذر ندرت در آن
 ندرت در کشت و حاجی سال ۱۳۰۲ باز از طریق همدان بر سپاه ارض متصدد گشته چندی در کنت فیض کرمت
 به انگاه عدوت و تسلیع در طایفه ایران کرده و با جنب طایفه کرده و سفر کرده در نذر نهم صفر ۱۳۰۶ که روز دوم شهادت
 میرزا اشرف برد ، صحنان و ارد شده شد روز نهم در جلا صید به بیان با بعضی وجهه ثبات نکرده و سرعت برین افت
 زیرا که نظر سلطان لصد و کتیری و قندش بر آمد چه در سفرش با ش ، صحنان خواست و بسید او بهایان را با خود نفس باز و بصد

مکنه شش نمزگند و حاجی سیاح مکه از جانب له با حاجی قوت کرده گفت اگر شما همراهی کنید من دینت نماز تدریح
 خردم فد حاجی اظهار داشت در پی در محضر ابی سجاد شوره و بکشد عرض نمود جواب این از غمی عن العین و ظل ان تر
 همتا نمده میت شنیدند و حاجی در سال ۱۳۰۶ قریب پنجاه در کرمان مانده رایت تسبیح را فرخت و در دود تیره
 نصب چند را فرخته نزدیک بود در اطعمه خاک نماند عیبه خان رئیس پست و در ایران از جانب در ایالت در نزد
 و از شهر کرمان بر سیمت در سال ۱۳۰۸ میلادی در زندان رفته کرمان مانده و نموند در آنجا بود که خبر چاه غریب نفس حال ابی
 شنید و الراج از حضرت محسن عظیم عبدالباقی رسید و با در بید شد و حاجی میرزا محمد تقی قنات در باره عهد شوق
 ابی محبت رشت و انان را نجات دید و میرزا محرم سده که او سکام در نزد به سواد می گشت نمود و حاجی او در
 قانع ساخت رفته حاجی سید میرزا ابن قنات کبر که چندی در او می تصور و عشق ابا درویشی رخسار شیت و با بجه حاجی
 بشر از لد فیاق رخسار و در انجمنی که در آنجا بکمان رفته در در اغلب بلاد با منجینان و نصیبان ظاهر
 و تعادلت نمده رایت بر فقه عهد آبی گشت و حسب الامر بکار رفته رایت محضر عهدت گری رسیده و احوال عصیان و
 نقصان عهد پیمان را اصلاح پست کرده که انگاه با او بصر شده و بعد چندی حسب الامر عودت بجای نمود و با عصیان اگر بر او
 و اقا حرد فرزند منی حسب انگاه ملاقات کرده نصایح گفت پس ما در شرا از عهد پیمان در بمبای پس در ایران شد و در
 عهد بلا حضرت در طهران آنرا نجات بسیار کرد و با آن جمال ظاهر و وجه نمود و در سال ۱۳۱۲ در قم ایامی آنست که در طهران آباد
 رفت و در سفر تقریباً هشت ماه در بزرگ شهر بود و سفر و تفقار در پیش ابا کرد انگاه برای طهران از طریق مازندران عودت نمود

خاتمة في سكون واجبال وامايت الطهر شارة من ثوبه من الافاق فزوره وجبب من طار العالمين وبسر له مك
 برك في نشر له دميون وعطرها مك منجات العدم من نعي نعت من ربح رحمة وفضلها لخاص ما في اثنين الرجبين
 والحمد لله رب العالمين والبرج والهواء عليك يا ابا الانظر الى وجه الكريم وعلى كل نابت على الهدى بقوم ايضا هو الالهى يان
 انقز روحه بفسه وجبته جسمه وفوزه ووزنه في سبيل الله وسعى في عو كملته الله وقام على كثر له وثمانه من العالمين عليك
 عليك بهاء الله وثمانه وفضلها زعمانية وايدك بتانيدت مكلتة الالهى بروحك بتوفيقات فقه الالهى من ثلثه الالهى
 وحكمت به الالهى البره ودرية الالهى على الصرح المنيرة والقصر مجيد وانس منجات قلبك قورا اسلمت بحجة الالهى
 اقتدر اليه رقم كلك سبحان له قرأت زوارت شه بشراء عبادت حمال الالهى لب لثوديم كه بفضله در غمش
 نفوسى سموت فزودت ذوات در سح روبره وكلم بصيته الالهى وشمس سبحان له مسته طر له اهم حسن تاب بديه
 اينقت برن ربه ووزنه سبحان قوت وشمس الالهى درين جهاد له در باده قيام وشمس كه نفعه محبت به قلب الكهان را
 كدر زود ووزنه صحيح الالهى عاق منات اروسن وكرد له الهميم وهم روبره وعظم شنون قيام رضاي الالهى است وكلمه
 بهبه ريان نصرت جهاني وشمس وشمس است بحيث لا تا فكم في الالهى لائم وتصيون سير فاقاضه من ثلثه العالمين و
 سهاما فمدة في صدر كل من نعت او اراد فخره وخطا في حصن ام الله او تفرقا وشمس او فخره في العكس بنده الالهى وشمس
 التي لا انحصار لها بصريح كتاب الالهى ونص نوح محمد وينا و العظيم فاعلم بان الامر بلكه قد جمع الالهى هذا المقام المشهور وليس
 لاحد من حركه يسكن في الالهى الالهى الاذن من به ثمر المعلم والهواء عليك في جميع الشون مع ايضا جوزه

در آن حضرت پیر احمد صاحب علیه السلام را از ادب و بی بدیاری این تفسیر آفاق من فحش است ثبته مع فحش الله و لکن من سبني
 نه القام العظیم و لکن عین ذوات ان اکبریم تا آنکه سخن آن طایفه الله سه صدین حدیث من کلوت الله علی و الله ان علی
 بیادیک با مع الله از احسن است این سخن و فی البیاق . . . چون فخر سردار در لفظه کمال رجوع و بیاق الی کلیم و استرله
 نموده و در مشق ابودیه که بعضی در آنجا خنده نموده اند بسیار لازم است چه که جای سخن ابودیه در نهایت الفصح است و استاد
 نموده شخصی آنجا رفت از ترس زین سرف و در میان آنها از خفت که زعفران باشد که آن محرک نیز تیره نماید
 در عهد کتبت و آنرا که حاجی درین لفظ زنت رساله انجائیه است در تمام و لاف و لغو آن سال ۱۳۰۹ در ایام آمانش
 بیز نام کرد و دیگر کتاب بهجت الصدوق که سال ۱۳۳۰ در ایام آمانت بکفایت در شرح دست خورشید کفایت در شرح
 مطبوع و نشر است در سال دیگر نیز رفت که بطبع زبده در دهین جل و سبب بفضلی کمال از اهل صفهان
 میرزا اسدالله بن میرزا صلیح ذری بقیع شهر صفهان دستری از ولایت در سن است ثریق که تحصیل علوم در شهر بود
 و در مدتی کناری گرفته معجم شد و در مدتی که کاسه گران رفته اشغال کسب علوم و صرف بود و در نتیجه که به نام نموده
 در کثیری از علوم مستدل در بهجت صحر کرد و در حدود سال ۱۳۷۸ به ثبات با چهار جلد مخصوصاً معارف است حاجی میرزا محمد
 مذکور تصدیق در بیع نمود و بهر آنکه گنگ ششم بالاتفاق معزم شرف محضر این در بغداد روز شنبه در بیست و هفت روز از آنجا
 واقع گشته و میرزا اسدالله با تیمر کرد علی آبی که خود را اظهار درجه است معارف صحر کرده از طریق تصدیق و نشر شده
 با وی دم از معرفت زود کجاست وی مصون ماند تا آن طبع و در گذر و قهر از و در بغداد از و در حیرت صحال اینی

آنگی یافتند و میرزا اسدالله در جهت کرده با جهات شریعت تبیین مبادت نمود و نسبتاً در آنجا پیوسته گشت اما
 میرزا محمدعلی نوری را بسبب کساح آلوده و محرمه مذکوره که در شهر همدان آقا سید علی بن میرزا ذوالنوری نوری پسر می آید
 به خاسته نام داشت و طلبه بود و غیره فایده حضرت محسن عظیم عبادها بود و میرزا اسدالله به طریق نسبت
 و ارتباط و دوستی مبارک آنجا میسر شد و سفرهای تبیین بیخ حرم و جهات در قسمتهای ایران که نیکو فریب آن در کربان
 و غیره کرده با فخر کثیره در خصوص امر این برانکه در حقیقت بعد از آنکه در سال ۱۲۹۴ با سید ابوالقاسم طوسی در همدان
 خود میرزا اسدالله آن (وزیر) که شرح حالش در یادیم بیاورد منتظران الهام بسیار از این شخصیت بودند و در این
 فتنه که در طلب راه نوردیدند و چون مصداق لغت تمام شد در بلاد بین راه با لباس درویشی شهنشالی کتابت نمود
 آقا سید ابوالقاسم طباطبائی و وزیر شریف حکما که بر چشمه نقد در حج نمودند تا خدا بکفایت نهد و در محضر این شریف
 یافتند و ایامی در وجود او غایت کبری آیدند و میرزا اسدالله نسبت به آنکه معتمد شد و همزمان در این گشتند و
 پس از چندی در خیرت یافته در تبریز تسبیح با ایران که در آنجا تنها گاهی با میرزا محمدباقر اسدالله که در تبریز بکمال داشته
 چه در پی سفر در بلاد ایران کرده نشر در نمودند در سال ۱۳۳۳ از طریق قزوین پس از آن سفرهای تکراریه به ایران برگشت
 باز به تبریز شرف محضر این رسیده و در آنجا کمالش در وجود حضرت کبری رحمت دل جان و کرم کرد و بعد از چندی باز به ایران
 که در آنجا در ایامی بقای میزند همچو آن اسدالله در تبریز تسبیح سفر در بلاد نمودند در سال ۱۳۰۶ در همدان که در آنجا در این
 مقصود رحمت نهد بعد از خدمت شریف جمال این در وجود محسن عظیم برقرار مانده چنانکه در بخشش استیجاب میسازم که بسیار در این گونه

مشیر جبار احمد خانی اسی ہر روز افغانا در سنین پنجم رسد در ایران کہ در سفر ای پادشہ در قسطنطنیہ مستقر ہونہ
 چنانکہ در سال ۱۵۱۲ ہجری کربلا احمد علی قریب بہت ماہ در بیزمانہ بد بلاد لوزیہ بجان شہزادہ خانیق نمود و در بلاد بسیار
 آثار و تزیینات نمود کہ در حسب الامر مسندونی جبہ سطر حضرت نقطہ اولیہ را بکھیا رسد تا در مقام اہل و بہر خبر
 کرم مستقر گرفت و ملازمہ در سال ۱۳۲۲ حسب الامر با بزرگ رفتہ در دفع روایت مختار تعریف خداتہ پنجم و بعد
 در سفر اہم بنوعیکہ در بخش لاسی حوالہم آرد و چون لہر شش در کربین فرید شد لاسعت لہر حضرت علیہا بہر سچی نمود
 قریب آمد عرضہ حیات مایہ خندہ بد دادہ و خواہر نیز در بطور کہ طریق نافرمانی گرفتند و سطر گذشتہ در میان
 در امریکہ مقیم گشت تا در حد سال ۱۳۲۳ مد گذشت و پیش ہی قریب آمد کہ تائب حضرت علیہا بہر سچی
 در دادہ انقون شیکاگو نام کردہ در ریاضت کثیر عبادت جراحی دکالہ نمودہ بانغمزہ در شہر سرت مرکز جہود بزرگ
 ہر جم تعیمی شد و لہ اہل مایہ در تالیات نفیہ در حسب نیس و خیمہ شش گردید سطر گذشت و با ہر در یکا نہ نمود
 ترویج نمودہ در آن مکتب س کمر شد و با عدم رضا مرکز خود و خانیق اینی ام عمر دادہ بجا ببرد و دختر میزبانہ زندہ
 مستقر ہر اک امریکہا شدہ تعیم ہی گشت و میرزا اسد اللہ کتب و رسالات عربیہ بنام این لہر گشتہ شہر دادہ
 کہ شہر انہا کتب بنام کتبہ الانبیاست و لغت کتبہ در امریکہ طبع و نشر گشت و میرزا محمدخان را لہر میرزا اسد اللہ
 در جہا شہر صہبان برد . دیگر در حال امر اینی در صہبان میرزا اسد اللہ خان وزیر تر گشتہ سال ۱۳۶۴ در صہبان
 شد و در ہنہ میرزا اسد اللہ قابل دایان گنودہ و چندی بعد از منہ خانم محترم میرزا اسد اللہ و از نہ گرفت دست چارچاق

این شهرت من امانت است که در سال ۱۳۹۲ چگونگی ششمین مرد با آقا سید ابوالعباس طیب از طریق بر شام
 بایده بسیار از من تقصیر شدند و ایامی چند در محضر اسی منزل یافتند و در این مدت نمودند و خان و کور تا سال
 گریه در سنت این بر جرات چای رسید و نیز در وقت و جاه شهرت و در این هنگام بسیار فرام که در در راه و قری
 بایده صهیان و در دهه سال ۱۳۰۸ تحت بیست میرزا صیقل شیرالکاک انصاری ندر صهیان نشین شدند
 و در این سال شیرالکاک را منصب و منزل کرد و در راه خانزاد را شایسته م و در وقت صهیان نشین
 و خان ملک فریب و عمارت و در وقت و در کجاست و خانه را در می شهر صهیان که تنس با میرزا محمد
 نوری شهر را بگریه و در دهه سال ۱۳۰۸ بنام بیرون سرف گدی و خانه مرکز جهات و در حیات بنیان و امانت
 بسین بر فرین شده و در نهایت عدلی از آنجکه در بیرون نمود و علماء و مجتهدین با بر ضدیت که نسبت به خوب
 داشتند است احترام و در کرامت و انعام در در راه رسیدند که در غنچه روح و شایسته بی گدو تا سال ۱۳۱۶ است تغییر که
 در در ضلع کنت روی داد که در صهیان حکم داشتند و اعمال شدت و زود نمودند و وزیر آگت فاش گرفته
 ندم در دنیا طلبیدند و در این خبر که در این دولت خوانند و رفیق حاکم کنند و در راه لازم و دم کرده بکار این بدم
 نمودند و عمارت ساخت و در این راه در وقت و در این لدا که در مکان با نهایت شرفات و شکر سزات
 که در راه این در است کجاست و در وقت سال ۱۳۲۶ در این جان فرین در کنت و خانه را در در راه بی حاجی کنت
 در در سایه بنیان صهیان حاجی محمد کاظم و حاجی محمد بن و حاجی محمد قمر و حاجی محمد صفر و حاجی محمد صادق پسران حاجی ابوسین

از تاجران و کاین بودند و آنجا محمد کاظم در ایام آنست حضرت نطقه لدی ، صفهان در سال نهمت در رمضان ایلی بیعت
 شنیدند که سید باب در خانه امام جمعه است و اندر تینای عمر که برای فاقات حضرت خوانده اند که میرسد نرفت
 و چون رسید حضرت در خانه آقا است در بی نزدشان حضرت در نشسته و شخصی دم درگاه پیاده دست آورد
 نهاد صفت از دخول یکروز کرد که فرورد سال بود بمنوع گشته بدون محرمه رفت و در وقت ده نهمت در چهار روز
 مشاء کرد و در وقت چشم نظری از خفته تسمی لطیف نمود و دیده محبت در دیش گشته شد و نظره در وقت
 پیوسته در میراند و بر از طبع در شد تمام تسمی را که این آورده در سکت به سکت گشت ، در سال ۱۱۷۶
 سچیکه نظر میرا سچی از دل نهمت سفر سینله نمود و در ایام یافت و در نهمت که در او به طائف حول جمال این مینمونه
 در کده آنزف حضرت فیه نهید که دل ایضا مشهور در وقت نفع است و حسب لیدر این تحصیل کرد که سفر بر این نمود و
 درین مظهر در قیام شده که با طاعت از دست مبارک رفت گدیه در پیوسته اند اجبار در وقت حال میرا سچی این است که
 در این حافظ بخورند در پس آنکه طری صفت مینمونه اند آنچه بنام دل گفت بر مگویم در چون همونان مرحمت نمود
 طرکه مشید که صیت طرد این مرشح شده و با هر تصدیق که در احوان کردش نیز حج ایان آورند و در بدو شکانه
 با شناسا و بچانه صحبت دانسته و فاقات آن عمر ناب و ایاب بخیار و صاحب گشت در حیات بچان نصیب
 در فتنه نمرضین فرا هم گدیه و هم از شیخ محمد قمر محمد ادیب ، نکات گذرد و در نظر سلطان مرحوم نمود به پیرانش
 در آنکه حکمران احوان مکندها ، چندین دیگر از لیل بها زنده بود که بکسر تحت ستم و اخلال گشته است و درت چهره هم

مکتوب سر بید ساهی نعمت نسیم که سخته شد در برقیه تقریباً در سال ۱۲۹۴ و قلع شد آنگاه حسب وصیت دید
 میرزا محمد حسن سلطان پشدا و غیره از جانب اردلان ذکر الله تعالیان مهارت بیاد فریبان نمود تا محمد کاظم
 و آقا محمد صادق نسیم سر زدند و آقا محمد بن تقویان و آقا محمد صوفی شهباز رفته تجارت برداشتند و در کرم جان
 اولاً سر زدند و ثانیاً خبرشان قرار دادند و آقا محمد کاظم فیضی از آن تمیز داد و از آن خضران با نامش خضرات و نامش
 یافت و هزار چند بار به گاه فراوان رفتند و یکبار رسیدند و نام سرگشته‌شان چندی قبل گفتم تا میرزا ابوالفتح
 و آقا علی بن صفی خضرات و جرات چند دلد و نمود و پس بن بستگانی آقا محمد کاظم و صاحب تری حاجی
 میرزا ابوالاسیم شریفیله برای اعمال خود رسیدند و آقا محمد صوفی رفته و آنگاه گشتند و آقا محمد کاظم با برده صغیرش
 آقا محمد بن در لده اش آقا محمد بن آقا محمد در سال ۱۳۰۹ بنام حج که بسیار شده و حکمت کلمه در آن
 یعنی در حکم ترف یافتند و بعد از چند روز حس الام غریبت که نمود و چون از آن وقت محراب گریان و ناله‌ها شدند
 رحمت یافته بعد از رحمت از که ایامی در حکم سر بر بند آنگاه عدت برین و نمود و کرده و چون فتنه سر زد و غم که
 در بخش سستی و هم در بخش شرح در ایدم رحمت حاجی محمد کاظم در عشق ابد آهت داشت و ابروف فرصت در قلع
 جوان و عذر یافتند و بعد از این با چهار هزار عشق ابد شدند و حاجی دیگر با میرزا سر زد کرده در بر عشق با هزار سال
 ۱۳۱۰ که بعد از غروب شمس جمال الهی تا دو ماه مرض و با اهل داشت حاجی همچنان دیگر خست کشید و بعد بر ستر فیان
 که واقع جنب بقبره لبر به است مدفون شد و پسرش آقا محمد رضا حاجی علی در هم دخترش از آن میرزا بن و

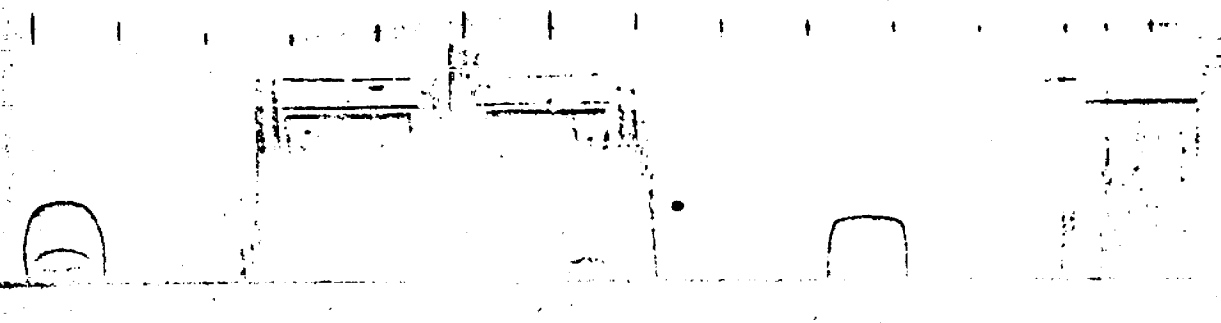
و وفات گشته و در سال ۱۲۸۰ قمری باقر قزوين به درگذشت و پسرش حاجی محمد حسين که نام مردم از بهر آن
 معروف بوده بعد از مرگ ابي بکافر رفت و محضر حضرت ختم معلم تشریف چنانچه در الامام ميرزا جمال ابي حضرت
 عبد بها و بنت و عاتق عشق ابا تيسر کرد و دختر اقا محمد باقر تيراز زينت بود و با محمد صادق که حاجی محمد کاظم در خط
 تجارت ششال بنت مدتها سال ۱۳۰۳ در گذشت و خانم زینة بجا گرفت و حاجی محمد حسين که در قوجان مرکز
 فداست این امر در سال ۱۳۰۸ وفات نمود و انا محمد حسين که در بن اقا محمد باقر در صهنان پرستند که در صحنه و
 شفات و بیات از مخالف رساين بود تا بعد از شهادت ملا کاظم طالقانی که بعد از رحلت نموده بعد از وفات دين
 در گدیه و بعد از ترغیر انا گشت و در سید سواد شیر که اری مذکور ضرب و در دار بسیار بود و زنی چند زخم بود که رسید
 و در شفا میسر شده و در آن زمان حاجت نشانی اباد کرده سکونت گزید و در آن زمان توفیق ملا ابراهیم که در کربلا سرور
 اقبال با بر بیع تصرفات و قیمت شده و از نصیبی بنوعین کشید تا آنکه در اواسط سال که در شهر پرستند
 دستها حجاب دارد آوردند و در هم و دنیا خواسته و پشیزی ندارد چه سید است آنچه بدل کند سبب شود که طمع خنجر
 بیشتر گمماند و ازار نماند و چون را کردند بر بد طمع لغو اموال را فشر قیام نمود تا جرم آنچه از منع دنیا داشت
 بر جا گرفت و سلفی فقیر را گرفته شبانه گزینیت و جان از در راه حاکم در بر و و لنگ لنگ گوی بود و ایامی پاینده
 تا زمان که در این شفا میسر شده است اماست گزند (۱۲۷۲) که سبب ششال پرستند و ب عدت جا و باز در گمان
 به طمان شهادت گمانت و پس از ده سال چون حاجی میرزا محمد علی چنانچه گشتیم بنوع تشریف اینه از آنجا که گشت

نهایت مابیک را فرجه تینق در سپاه کوی مقصود کرده و درین مدتی در آنجا طریق مرافق شدند و در حیدرآباد
 مطلع گشته اظهار رحمت نمودند و در غیر نفوذ علم گرفتند که چون به تبریز رسیدند با دربار و درین شهر تکیه کرده
 چنین گشته از بیم نه دلم زنی نام به بدلم حکومت درویشیم تا آنچه در کف داری حتی حاجت را نیز رسانند و
 در این مدتی بدو وقت کرده مابوی گفت: در میان حسن نرغشی در شناختن آن بها که ریاست مکرک نیست
 بشنیده از ریاست زنده نکرده آنچه از دست باز پس گرفت و در این مابیم با سه ممول و لفظه شریفه در محضر
 این شوال یافت که در مصارف بهمان مهنان آقا محمد جرم بن حاجی محمد حسین آورده باشند و این نامه
 در بهر ایلیان و یکجا نه در مریع، از کف رضی قابل جسمی عرض کرده بعد از آن فرستند و در آنش کار برد
 نعمت گرفت و چاره و دولت سرور کرده در مدتی که شوال شده و دوباره حکایت شده شرف محضر این یافت
 در سفر اول، آقا حسینعلی بی چون در همان یک وقت با فای بعضی دستگیر حکومت شدند و حاجی محمد باقر
 سازسی در بیت زنده از آن محضر سخت (۱۲۹۰) در محله آقا محمد جرم نه مخلصین بوده و در این وقت که
 سرور پیش از آن رحمت و درین طریق بهار شده و خلیفه مدینه درنده (۱۳۰۹) در ذات یقه مرفون گشت و
 آقا علی اکبر سعادتی در شمشیر از قول وی حکایت کرده که گفت: قبر زنده سفر دلم تو رسول بدست تقیم ستر ابادی
 از تبار درونی تقیم سرور مرقوم است که یک نه چنان مطلع را بعضی کتب و آثارشان در نه برید و مصارف نام
 در این باب را قبول کرده تا جودنی گشت را سبب حاجی محمد کاظم مهنان تقیم سرور گفت و در این از حجاب مصلحت رسانند

که من بدم و چند تن ب برداشته با کتبی که در آن نوشته بودند و کتب از تو رسول آورده
 و اومد تو رسول مراد نزل خود نگاه داشته شبها در محراب این در صحبت میکرد بعضی از توابع را که مطلع بود ذکر نمود
 در محرابی را از من پیش از اینت تا شبی چنین گفت که همه مقصود از تهیه قات این بود که از جمله بیان بهای
 در حج بر او در کس پرسم که فرمودند اما سمعنا ما ندرت به مولاک فی سواک لذلک انا حج عرف غیبی و باج کج رفتی
 و اجیناک بالحق ان ربک لعلو العلیم الحکیم ای ملک در کس چه سخات کرده خرابت در این رحمت فریفته
 گفتم حق خود عالم هست تو نزل گفت صحیح است ولی تا چه فمید به من بعد از آنکه لای گفت گفتم سطلین فر
 فتح بلاد و عقبه بر اعداء خدا میوزند چون در مبارزه بر رستید در دست عثمان غنم کرد و عرفای سلطان بکس چاره
 نبود ملک سم خنجر کرده و پیش ناول نموده در زراع موقوف شد حال از خدا خواست که در عثمان غنم باشد
 طار و در افتخ نماید در مدرک مافات کند رحمت زنده تو رسول گفتم خدمت سلطان عرض کن که لای و
 و حاضر نما سقران رحمت است لای و حمد را اعرافا و بعد از چند بوم از تو رسول عرض شدم و در حاج راه راده
 رحمت ندیدم لیکن بعد از این رقم بر بسته در پی خوف در جابم که شایسته بود و در کج باشد تا در کج
 مشرف شدم در بر فرغانه و در ششم طولی کشید که میرزا اتابان بدین آمد و در سخن بر سیه گفتی شما با تو نزل
 روس چه بود سکوت نمود و غافل شدم بعد از آن غمی غصص بگردم و همین ذکر را نمود خودم زیاد شد روز دیگر صبحی
 حضرت غصص در اعظم تشریف فرما شد من لابد شده کیفیت را بدون کم در یاد عرض کردم در سخای خود معرفت

مشهم فرزند آسوده خوشدل باش آنچه ذکر کرده ستون رضای حق است زیرا پوی از ایام جمال قدم فرودند
 احوال حج ملک از برای له سنجیدند و بعد ذکر شماره افروزدند که قنول از یک از عباد ما رسید جای ملک در کوی
 چه بود و در جواب آنچه گفت صحیح است و بعد فرمودند شخص آقا محمد جرم اصفهانی است و کن سرور شد و بعد
 سکر نعم دیگر در بهتان قدیم اصفهان میرزا محمد حسن قنول میر حسین تقریباً در سی و چهار سال بود که حضرت
 بنیر عظم اصفهان درود فرمودند دوست من در پیش ملا محمد عابدی دریا خمر کرد نشناخته فائز شد بهای بیست
 برید نموده چون در کفر با یک فاجع شدند با هم در حدیث احوال و اقوال آنحضرت ماکوه کرده هر دو در ظاهر قنوت و ایمان
 داشته و بعد باری دیگر تشریف یافته در عرفان دایم گام شده به تسبیح پرداختند و در عبادت با هم در گذشتند تا چون صحبت
 خود اهی شنیدند که خط میرزا محمد حسن سلطان شهدا حضرت ایمان در برگردند و در زمین مخلصین مسند شدند در سی
 در حضرت اهی که خط شیخ سلطان رئیس رسید و چون در قم شهادت سید حسین وقوع یافت هر دو نشناختن اطراان برگشته
 چندی ایشال هسته ماندند نگاه محبت دین کردند ولی سادین تصدیقشان رساننده در اطراان جهارت
 کردند و علامه طباطبائی و میرزا محمد حسن عطاری شمول گشت تا علامه در یافت با و قم در قرب شهر در زمین مدینه
 عزت شمس جمال اهی در گذشت و میرزا محمد حسن جهنمان رفت در راه و بقیعه سال ۱۳۲۵ هجری قمری یافت و خلفش حاج
 اطف در طبغوری از زمین مخلصین اطراان علامه در راه اهی تیس کرده سالها در جمع نجرب از ابع مدت رفتی است و
 در عز از بهتان شهر اصفهان هفت بلده سرف بلده بین زنب و اس کاظم شهید آقا محمد کاظم جباروز که زنی سادین

اور با عبدالمجید بن پیکان کن ستمی سزا تپ کند بگر دانش علی که با نوره در خاک در خانه عمر در نشت ۱۲۲۲
 و در فرزند نبرد دانش از سیم با نوره در جعبه بنام ابا در سال ۱۳۰۹ برین روز و نشت کرد و دانش صادق با نوره پیش
 و دانش حسب در محصل ده گشت دانش با نوره حسن دینی دیگر و دانش کاظم در بغداد بمحضرا اهل رسید در مکنانی
 ده گشت عنقریب آقا میرزا حسین تاجور در مکنان بین نام معروف گردید و زنی دریا با حاجی محمد بن زکریا قصبه جوید
 بدن سیاه کرده بر دراز گشتش نده گردانند و در شهر خراج کردند تا هم نبرد رفت پس از طول مدت بهار شد
 برین گشت در حال فتح در گشت و دانش با نوره خاندان زنده به نادر قریب همواره سپید شهادت شد نگرفت در خری
 فاطمه سلطان نام یادگار گشت و زنده آقا محمد بن آقا محمد بی بی شد و عنقریب حسب خاندان آقا محمد را دیدیم
 و استاد قریبانی همواره در پیشتر آقا میرزا عبد الله و در خود بر زاده اش آقا محمد رضا و آقا محمد تقی در قندهار زندان
 شهادت رسید و پس از آن آقا محمد علی نسبت شدت ترمش اعدا بطران جهالت بکوت کرده در گشت
 پس از آن آقا حسین شدت تا نزد فراق چو در دران دینی نگر بهار شده و نجات یافت و زنده به نادر قریب
 با نوره دختر محمد ترمش با نوره در دست و دست شده استقامت و زنده و دختر آقا میرزا عبد الله زنده در دست و زنده
 شیخ سلمان شهر در آورد و میرزا عبد الله که در بعضی زیارت حضرت ابا در صفهان رسید و صحن صدور در مکنان
 جعفر از بیان شنفت و در دست و نیا لایز حضرت یافت و با آقا محمد تقی از خویشتان و آقا میرزا محمد شاهی
 و آقا محمد تقی بید آوری و آقا محمد خا شتاب لعمرون قلعه طبرسی رفتند و در نسبت صحیح صاحب ممنوع ماندند و آقا عبد الله



بطن رفته بماند سال ۱۲۵۷ بزرگوار کوشش جهاد کردیم در صفهان فتنه برخاست که جمعی از زمین گرفتار شده
 در آنجا محمد کاظم مذکور را با اقا ابراهیم و اقا محمد نفعه صباغ با برادر عیال حکمران شهید کردند و قاضی محمد را نیز
 دستگیر کرده بعد قتل شدند ولی روحی از متبیین بقدر تقدم در شده و ضرب شده که گناهشده منحصر گردید و پس از چند
 روز (۱۲۵۹) بینه شده محل حمل این ریت در صفان مقصود دیده شدن خود و خوشتر از این چه بماند بود اگر
 بشغال و وقت حمت و بگذرد بر اولاد مانده تا پس از جابرت مبارک در سال ۱۲۸۵ بزرگوار کوشش آن گناهم برشته
 و پنج تن از اهل بیت با حسب امر در تینی در آن در خانه مقید بر صبر شدند میرزا محمد با عالم بر تعقیب گردید مدت چهار سال
 در صبر سرگذشت سال ۱۳۰۱ حسب اجازه این بینه در رشته آفت نمود و باز در سال ۱۳۰۷ نیز در تعقیب و محاسب
 فتنه جمیع با جمعی از اهل بیت مقید شدند و در یادیم نیز در سال ۱۳۰۸ بجهان آن صفال نزد فرزند در برستان در صبر
 و عاقبت فلاح ساکن بکنند و بر دست از وی تا مانده و اقا محمد حسن و اقا محمد صادق و اقا محمد زکریا همگی از
 امر را در صبر گذشت و در آن زمان معروف صفهان اقا محمد علی قبا که فروش با برادرش اقا محمد حسین در ایام آنکس
 اعلی خانه را هم جمع فرمودند و در آن وقت در ایام فتنه در محضر این پرست که در آن در خرد حیدر با برادر پسرده بر جلال نام
 شده که با مجاهد گشته در آنجا وفات یافت و اقا محمد حسین بعد از آنکه گم گشتاری سیدین حسین با پیش میرزا مهدی
 بحسب اقامت منحصر شده و بعد از چندی با پیش گذشت و در خانه شان که معروف بهشت پان بود بسته گشت
 دیگر از معارف ماوراء استار محمد علی است که از پان که در فتنه سال ۱۲۹۲ دستگیر گشته شده و نفس را بریده و بعد از

اینک صحرای بزرگ در پیش تو هست و با فخره مجاور بغداد و ده خدام استان اینی گشت و در هجرت نادره پیاده می گریه
 دور با سگها در شب فریادت مدام بود و آنصیبر و قحطت بین لاله بریزد کمر کندل و هم شرح گرفتاریش بت دست نشاند
 و بس در تعبدش و شرفش و جلالش و کرامتش و قیامت سینه در بخش چهارم آوردم و باقی مکاره حکایت در فریادت مکنند
 گشت و در سینه آب شرب الاله حکایت از عین است حاج بد میگرفتند و ناگفته در حجب چاری بود سنگ و در پیش از
 صفت سیده حاج حکایت بار حضرت این سید در چون در چشم سید محمد صوفی در هر آن که در بخش سنی آوردم کعبه کعبه
 سیدان حکایت در آن که در آنکه کشیدند در آن در چشم و در فریاد که در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه
 کتیب که در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه
 در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه
 در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه

تجدد زلف و دل همواره خود را	چه کنم سیه گوم همه در نگاه خدا	شبی از برت رفت سر زلف بار باله
همه بر بر شام غم بسیار خود را	سجده گشت ناز نرنگان دل با خود خست	لباسه ترک وادی شهن با خود را
ترساک گشت گشت نظر بنیاد	که چشم خویش من همه لاله خدا	مخلم از آنکه گوم تو با قباب مانی
که با قباب است بدیم با خود را	گل ز در زمان چشم شده خایه میرزا	که میان باغ و دم رخ گلخانه خود را
غم بر شام در عالم کند بن بر است	من اگر غمین بنم دل شک با خود را	نه جان بر خست عشق ز خود تا از غم

که بخت باد غم ز رخسار خود را چه نهد زندی ز بخت برنده اگر نشاید
ز پنهانی بر با گل مشک خود را

ایضا گریه بابل درم درم هر چه بودم از دل و جان بودم تو بود پر بازم

در عدم عشق تو گدوم مرا تا در جود نه ز شکام ضرر داد و نه نه آغازم

نه بندهم بجز در آتش عشق چون گرسوزند نماید بر زبان گدازم

نه چنان غرقه دیدار محبت شد ملام که بد بوج حودت بر سر ملام

دل بود در سر زلف تو دادن بهر گزیده دست که در پرتو من جان بازم

گر عالم بنسند بر نشین یک نفسی به تو ایجان جهان جان نشود و سام

مشم زد تو اگر بگشدم رسته عمر را ز دل تا تو گم چه تو دانه در لدم

جز روی تو حرام است گشت در چشمم گز چشمم تو بر گس گم عمامم

ای جهان دید اگر چشمم تو در بر زده کشدم گاه که می زنده کند در نامم

چون تو در حسن و حدت بجهان نمای من هم در عشق به باد سری تمامم

دل دیده ز بس ریخته در کوی بها

من بگویم دل خود را که بود پر دلام

تا دین ددل بر دم عشق چون تیری غم آورد ما گمده تا چون ز غمک ری

چشم ز تشنه چون تو همسودری	هر سوگذر خانه غمی در هفتارت
داند کسی که باشد عمر در نظاری	حرم با ضعیفان بنامه حال مارا
مشین و ناز و بستان زده خاطر جاری	بر خاستی در جاست هر سو در صحرای
نگه هست لهر دل را در دست صبری	ناشهره شده در افق خمیت بر آری
دیدم کزین نهی نه مانع دهنه بهاری	بردم گمان به بر بیابان گهر در ادلی
ذره لب و درغان هرگز در خجاری	در باغ آرزو می بر آورده حیرت
یا کمر روی بدین با جان دی کجاری	ایدل کوشش عشق هر چند تیرانه

سر به نظر کن بر حال من در حث

من تشنه و تو در لب آب حیات داری

در هر خردی تو نهادی دینت	خام عشق تو بنده بیج سینه
چون قرص آفتاب زهر آگینه	ظلمت زهر دلا شده مهر جمال تو
حسنت کند و دلوله در هر غمزه	تنهانه من عشق تو فریاد میزنم
چون نفسی که در کفش زنده فرزند	سرفه خاص و عام شده من عشق تو
باید دوباره زنجیر باز سینه	در باشد در فراق تو عالم بشین

ای مرغ شب نیرنج ز قباب
آخر چه دیدم ترکم باره بکینه

خونم بریز ای غده ای چشم تو
ناخنه زمانه پنجه زخمه

هر که شوی کینه گوی در بها

سلطان زمینان ز باشد کینه

کسید کردل جان سری تو نظر دار
چگونه از تو تو زخم که دیده کردد

هر از جمله بد است از طغیت عشق

که با جود تو از خوشی خردار

هرین صفت که در آفتاب روان

جلد ز کس فغان رشک تر دار

سجاک پای عزت ز شوق جانان

هر از عشق سگین است سر کرده

ز چشم مست تو پاهای من بر هم

هر از ناک دلوز بر جگر دار

بدل مدت دنیا زلفت کند

غبار راه تو را هر که در بصر داند

هر از مرتبه گر بگری بر در چشم

هر نظاره خست جود دگر دلد

نشانی مرغ گرفتار ناله و زاری است

مایل ویران اگر ناله است آردار

چه طیر روح بود کورستان

ز دوستی بها هر که مال در دار

سلطان هر کجا بد آنگاه رود	باد دست میرود دل جهان هر کجا رود
ذکر غیر در غیر دست ختا رود	خون شد دلم جز آنکه که با طیب رفت
در محرمه ذکر منبع شما رود	گوشم زبانی تا بسرای چشم من
کاز کس خنجر زود در گوش ما رود	روح بیخ و ذکر معانی است هر کلام
تا دست بر دم چو نسیم صبا رود	بدان در کف ای تاره برده طلب چو شمع
عاشق به طریق تقسیم رضا رود	گر خردیم بخت در ز بیم نبار
خون چکر ز دیده لهر صفا رود	درد در فراق تو در کعبه رسال
در دلج اینها در سر بر بزد رود	چون زده ز شتیاق تو شمع منوی

اینها کنند کرد در محاسنه

هر که که بر لب تو نام بها رود

منظره قلب ز نظر چشم من لاله بود	باین چو آینه رخ لاله بود
بهم هر حرکت سنگ رسوب بود	بند در لب غم و تنهات عشق تو
در سر دل ز عشق تو صد کعبه بود	چون بیخ که نغمه سر در روی گل
در چشم ما چو جان بعل در گد بود	عشق تو چو هر هستی و نام که ناید

در رخ دل مسیبتی بهج دام	در زلف تو هر یک تار موی بود
خاک است زیر پای تو ای چشم	بیشک سری که در حقیت دلداده
لب تشنه ام ز تیغ تو آیه اگر رسد	رحمت من بدست عشق آرد بود
سرب ز غنچه نهان است در دلم	دروغ دلم چو دانه از آن تو بر بود

به آفتاب روی بهار در چشم من

سیدب خلق در دانه باشد هر چه

هر که بخت دیدار تو فرم نمود	حیران باشد در شک منیت که گم نمود
دل در چه دیده در سینه چرخ از سپید	شاد در عشق تو هر جا که بود کم نمود
سینکد نفسی زنده در صدر مرده بنام	گشته عشق تو اگر عیبی بر من نمود
چهره نمودی ز بود سحر ز سادج لطف	بچاکر آنکه ازین فضل در عالم نمود
تو نه آن کعبه مقصد که از راه دانا	بچاکر در حرم نهس ز محرم نمود
به تعظیم بر پیش قدم تو همچو مثال	نیستی سردی که بیستان تقاضا نمود
از خات لب نرین تو ای سحر هیچ	سر هر کس که این کرد که بهم نمود
قطره نیت لبش در در صد بخت	لطافت بر آن قطره چو چشم نمود

بزدیم بدی از دست ای ناله عشق گرچه هر نای تعین قاهر دزدیم بزد

طالع از شرق عمارت شدی شمسها

انگیز نیست در افلاک که مسلم نبود

سرتاپا چو شمع گرم روزی بپوز	با سر نهاده ایم تو دانه و تیغ تبر
بشد بزد جان عزیز از دست من	بریم پات گرد تا شبت کنی بریز
از قامتت میانه شیرین لبان مهر	نزد فیا تر شده بر پا چه بر سحر
جانا جود ز کسرت تو پرشیا	کس نیست در سگده سیراب با نیز
گرد و نمش زار در عالم کشم بن	هر که ماندش نه کنی زلف مسکین
با تو زلف باز دل مقدر از من	با دامن گرفت هفت و با هفت سوز
هر مرغ دل که صید شد ز در کند عشق	مردم باک ز زلفش نخواهد ره گریز
چاه در بر من که باید گوی تو	مرد ز هر دو سال کند دوی بر مگر

دل داده در عشق جمال توای بها

بیل سیر گل نه در دل هیچ چیز

دل ز عیار جدا بردی و از یار جدا	عشق ز یار جدا و از درد عیار جدا
بر دره عکس گمسان جان باغ رفت	گل نجاد جدا ز کس با غار جدا
دل چه آینه نمودم که در دره جو کینه	سر بر دره طاعت و لاله جدا
خوف رنگد حرم ز شب در دره کشند	چرخ دود جدا ز نایت بسیار جدا
برگره هر رهی طالب دیدار تو زان	ستار شیار جدا خفته بر میدار جدا
از نگاه بخت این دو دم را برون	چشم ستار جدا طره طره جدا
نادر تازه قد سرودت باره بهیام	لبر از دره جدا دیده خونبار جدا
نغمه عشق ز دم ز گشته ز گشته	در سر دره جدا در سر بار در جدا

خزانده دم نیت بجز صفت با عارف دیگر

کل اسفار جدا در فقر و طومار جدا

خواب رویی بناگر تو دم زنی	بگردن نیت با وجود عدم زنی
در بارگاه ندس حقیقت بسی اگر	در شام براد نیتی اول قدم زنی
چون خاک نیک که در تو زردید کل برلا	نار سر زده شغاف رحمت علم زنی
تا چند در زردی در بر سر صدر دن	سحر ز عشق با دردم در پیش و لم زنی

گره زدی کتیب در بطن عشق	کیباره در صحیفه دیش قلم زنی
ساق شربش بس در ایام مبارک	ناله دم از حکایت کاس و کمانی
سفت با حرام بود از چشمه حلال	زاده تو به تر تصدیه حرم زنی
کاری ب ز عمر گر انابه در گذشت	زبان شتر که رت زده است هم زنی

ابدل محو در برها و برها اگر

بست طلب بدین اهل کرم زنی

گل آبی از دی تو بود	سنگ از از سوی تو بود	بهر آنیم هر مسجد می	کایه ز صحن بی تو بود
بر سینه در دی تو بود	بر دونه از سوی تو بود	در کعبه در مسجد تو بود	برو که در دم سوی تو بود
گفتم که درم از کوی تو بود	و هم بر جا کوی تو بود	در جوی تو من در دیده شدم	که در خرد عشق بی تو بود
کوثر از روی زلف تو بود	خدا آبی از خوی تو بود	رو می بینم گدازم ختم	کاین جوی روان محراب تو بود

چو گمان چو توئی اریغ بهم

سراغ گوی تو بود

با ده جرد چشمه یاد از آنست	غوغای تو در کار از آنست	بف درش را از آن شامه کون	درش میگردند از آنست
در این کل بر رسم بود	از کون رخ از آنست	مجلس در بس است ز زبده شمع	ناله طبع در راه از آنست

۱۸۶

ز کس که سرت ز پود...
 شمع هم بقرنی زب کج...
 سر چو شمع ز باغ هست
 در سر زدن خمار ز کج بود

شقایق در خوش لعل ابد هست	ز کج جوی است مملو با جایت	بیرود سر کج ز کج جایت	دیو زلفت زوت با جایت
در بهر کجای ز دنیا ز یاد باد	زود ما بد صحبت با جایت	در زلف تال زده و در می دیده	برین دیو مرع و در جوی با جایت
دینغ آمدن ز بزم جمال ز	قل پر کن در به جایت	نیزین کجا ز کج ز جایت	دل زده و در زلفت جایت
در چنگ است اصحاب ز جایت	نغمه ز نغمت ز جایت	بسته و زاری ز جایت	زلفت تپان میر ز جایت
عسرت ز جایت ز جایت	جنگ است بی دور با جایت	ای مگر کجی ز جایت	ز ما مدد طلب شمار با جایت
زین ز کجی با جایت	در با جایت	ز کجی با جایت	ز کجی با جایت
که در بد ز جایت	ز کجی با جایت	ز کجی با جایت	ز کجی با جایت
اصیبت با جایت	ز کجی با جایت	ز کجی با جایت	ز کجی با جایت
ز کجی با جایت	ز کجی با جایت	ز کجی با جایت	ز کجی با جایت
ز کجی با جایت	ز کجی با جایت	ز کجی با جایت	ز کجی با جایت

ن سحر و جودی و عجب نظر	توبان از مرغان در آن بچرخان	دورج جانم چون حضرت	مشنه در توست که بچرخان
چون زده در صورتش آن ناهجس	و با شفق منم نشود پروبال	طیلس عینت در پیر خست	بصدقه نطق از دستش
و هر که آفت بزده از عظمت	با چشم در همه سخی سحر جلال	گر بخورد در لال تو دشت کاشان	بیز گوشش بر شست بند لال
جان سبب زده در آن در حال	در یک تنی ز برده در این حال	در بختان سلسله کن دست	سبب بصدقه از سحر در حال
س نام برده آن عده نیز برده	در طره مسدود نموده شمال		
بسیا تو این عمرت در کار دارد	که نظر در کمر بر نشسته که خبر دارد	گاه گریه ماه خسته گاه روز گریه زرد	گماه حیران در خواب در دیده
فرز در خست که نظر دارد در سر	در این شتاق ز دست در سر دارد	آینه محو قامت که خبر دارد	در او عشق ای دلدار که خبر دارد
در عجب آب و عسل و دلدار بیخ بر	کجاست در آتش مل آنش در شبانه	بهر در در شفت جان در شبانه	خود پسند که در کجاست در شبانه
هر که در راه تو بر دست در جیبش	خود صاف تو بچوب بر کوه تو دارد	بهر لب عشقش با دارد در نور در شبانه	با در سفین که نظر در شبانه

خام عینه با خضر در آن عظمت

یا در عمرت در حین صابر در تقاریر

ما در سحر و جودی در سحر جانی	در در عشق خون من در سحر جانی	تا در بر تمام مجرب زده ایم	نورانی قیام عالمی در سحر جانی
در دست سحر و جودی در سحر جانی	نزد به در شجرت شانه ایم	ای در بر آن در در خصیت با در	بهر بناد در در دل در سحر جانی
طی لایم در سحر جانی	در در هر صدمه عشق ما در ایم	مردن کلای تو در سحر جانی	عمر در سحر جانی

هرگز بول چشمه کوز بسکنم
دین می کدس آه ز غم بخت بنام

سبح جبرائیل ز دست عاشق صادق که رحمت دل جان است چه در این	سوزد در دل معجزه نام عجب نیست	که گوید را کند ز با سبزه سیرین
ز غم عشق زین بخت کجاست چه بر آید	ز نوره زار زدیگر ز سنگ نفعین	ز غم ز در آن کشته زین جان
چه مویز آید بر کس که پاره در تو دید	که سر ز جیب آید ز غم نجات حق	باز درین کجاست چه در پانی
بخت ز دست لعلش دانی	که در عدم وجود آید این ز کوز دانی	که نیست ز غم زین کجاست

بجز در آن سپند ای کمال بهانی
ز در در لاله در آتش زین چشم زانی

بیام مردم بشیاء خاطر مسند	نظر ز در چشم ز در جان مسند	سوزد که در در نهاد غمت خیزد	بزم زین کجاست چه در چشمشند
عاشق زین غمت چه بر آید	بخت چه بر عمر ز در خیزد زین مسند	چه یک غمت کجاست چه زین مسند	ز جان خویش ز در ز با سبزه سیرین
دین چه بخت کجاست چه در زان	مردار سر ز غمت چه بخت مسند	بسیر کجاست چه در زان	باز در آن کجاست چه در غم
چه در بخت زان کجاست	که در ز شرح داده نماند مسند	چه بخت زان در زان کجاست	ز دست دین چه در غم مسند

ز آن بر بهانای زان زان
که خرابی زان در زان مسند

گر سوزند در عهد و با ناسرم نه سخن جانم که در خود مجرم گویند در دور دوری من دوری که هر کس کند در تو غم در غم

چشم ز ناز تو در مژه ای سر دل نیز در صدم زنگ جان شیرینم ناله عشق ز من چه ناله دردی میوزد که فرغ ناله بدستی درم

مجد بودند ز شوق خفت بی شع مولا تپش عشق می بجهد ناله درم در همه عمر شدم بمنفس بسیار شیت خفته بر کز تو در غم

نیش بر خاک که برید از بند عشق گسل در تو چون ز شرم درم سر جان لایق خاک بر نیستی در سر کز تو من بر کجا شدم

ای سحای دل مرده صحیح دلان زنده فراتر از کس نسیم حرم همه در وقت اگر شمس سانه آرزو نظر از در سمانیت کجا گزیدم

بیز از ما حرم جاسوهان که در حور و محراب بهتاس کن ز شمع شکر و دی که بر طرف شده مانده در هیالم در کشته

اغا میرزا محمد از خاندان محترم و عالم ز شمع عشق ایمان در بر ای چنان که بود محراب شتافت تا و در مرصع شد انون صاف

بلکه که بر بابت محراب رسید و کعبه را زین پرچمت در باطلی و چنان پوی در میان و در کعبه درین باغین

خداوند گریه خدات مرحوم در بیت امی را نیز ای کام داد و کعبه شیری جوان خط و پایش بر ای زنجی در سلا در سحر و سحر

جمال امی در ظل حضرت و بهت تر گرفت دل از فراق محراب افان می نایه در کعبت تا یک ششتر منبشت و در سال

بیشتر گرفت که جهان در فریب حضرت و بهت بیست تحمید محراب گرفته جدا در قرستان بهمان دهن گرفته

اغا محمد تناساب زلفه حجاب که در کعبه در ضمن قبه در بیت نام بر دم دور ابرو محمد کن سلطان شهنا مقرب در در

شهادت عظیم بهکاشته در بیت امی سمدت پرچمت در دوزخ عذاب شکر جمال امی بچنان سمدت ز حضرت علیها

مانند که در بچنان در کعبت در خاندان اقا محمد نیک کن منهنان چون زده ششتر در ثریات بر مریع بود در این مانده

جانده يك پيش در ايام آتمت حضرت مشر در صفهان پيسته زاب و ايب بصر با يك نشسته مکتوب گويد و برك
 چند ساله در گذشت و در پيش محمد زيار محمد تقی در قلع بصری شهادت رسیده و سپردگارش محمد حسن خردوش قبر
 مکه در اوبان گرفت و فخر عبد جبار حاکم در همان سالها در جمع زمین می خریدند و چون محمد حسن در فتنه صفهان در شهادت
 سیدین حسین شيراز مروت کرده در بجا در گذشت و در شهر ناطقه سلطان بنت پيش بقرایم در عبده صفهان گرفت
 و عبده چند عاقد سلطان شهید را بکام برده و جفا در عبده در گذشت و فخر سبب در خان رجا به برادر قاجار محمد علی نوری
 اقا عب الصالح با شدت ایمان در عبده بکفته محضه غایب باغ رضوان در فتنه سرور عیالی شد تا عالم دیگر خواهد
 در زبان این درجی در فخر صادر گویید که رسنگ قبرش تقوی باشد و یک ده پسرش میرزا احمدی نام بر صند چون
 گرام آفرین شده بنظر کتب در عالم گنجه در عرش را صرف نمود و دیگر در فتنه عین جبار صفهان قاجار محمد علی صف
 در حکم مجاز شده بکتاب و هم حکایت بت این پرخت تا در ذات فرود در اثر اقا عب العفاری که شمه از احش را در گذشت
 سابق نگاه شتم در ايام بعد از فخر عرفان در ایران شده عالم مرکب این گویید همه جا همراه رفت تا چون کشی بقرب
 حیف رسیده در روز از خازمت ممنوع و جویا رفتن بقبر بس کرده فریشتن بدربار اصفند و یک دور در بیرون آدورد بقبر بس کرده
 با فخره در آنجا بقادر و حجره در خان عثمان کشی گرفته و عکا که در کرد و در معینه یوزر کشنده در محضر ای و هم رنده هنگام عصر
 بعضه حصن عظیم علیها تشریف بیافت بخش اندک شاخته شود خود را عبده در حواله در بعد از وفات شمس ای قاضی خان
 صادره با جازه عین کرم شام فتنه تعمیر شد و در جوار جبار در آن گویید و در گذشت و در زمان بیابان صفهان

اقا علی نور عیادت بر اراوی دولت آباد سرورف در لاهور جدید طبع کدیه در حجب خواجکه دید بینه و گشت برکت
 حاصل بهر شده در جهت کرد در دست در تا شمع که در صحنان حجب اقامت عیادت زین المقومین رسیده در پیش
 ز این همگی که بر تکتک از سادین و گماشتگان حکومت از حجب اقامت در خانه در محبت گشت و اقا علی نور
 سال ۱۲۶۴ در گشت در خانه وسیع در حجب اقامت در پیش زین العابدین و قاسمی که در جهت طهران کرده
 مقیم شد در خزان طهران متعدد بر قدر دولت گنج نور شهر گشته دیگر در سعادت و قدر زین صحنان
 حاجی محمد ابراهیم مرد در تکتک محترم بختیاری غمت ساکن گشت بود در وجه خورت بقا حضرت شریک رسیده در حجب
 این فتنه شد در پیش حاجی میرزا ابوالقاسم نظر در اقامت کرد که در دوره سال بود در عهد بیت نشود تا یافت در چون
 بر زمان دیان اراهی گردید جان شکر و حجب گشت که در پیش را در راه محسوب تا در وقت رسیده در مکان فتنه چندی
 تا در وقت حکومتی حجاب وقت در در زمان ملک در کور عمان اختیار از دست داد و تحسیر عیادت در محض اراهی کرده بگماشته
 در بر رعایت بر من در زنی صیغه محمد نور گشت در حجب اقامت در منظر در وصف نیافت بر کرده بود در نگاه
 بر نام بر این گشت در حجاب نام ایمان مع سرورف گردید در در حدود بارک رسته تمام و عقب تا طریقت در پیش
 در لاهور محمد غصن بر هندی باز به گردید پیش اتفاق رفت بر سر در غروب شمس حال ای نیز چند در نگاه و پرست باز در
 در حال و احوال و بقیه از وی شریعت یافت حضرت غصن عظیم علیه السلام در نزد که در قرب حور مبارک ایران رفت و
 تسبیح در وقت در بر ها گشت و در نظر در و نامه در دستغاب معروف در دسته مقبول گردیده از روح بسیار صادره در حق او در

خازنده بر جا برگشت و در دانش حاج میرزا حسین یزید استه بقوت این در حلقه تقوی بود دیگر میرزا علیخان

سربستگ مرفهانه که در بلاد ایران نصرت امرای در بیان کرد دیگر میرزا محمدخان فریبگ در ایام نخست نبرزه

از خطاب روانه رفتند و این شنیده تخریب و تخریب گشت و کجا نشانی زمین و کجاست گدیده و از روزنامه فرساید

که در صفهان طبع و نشر میگردد در شماره نسخه کجا میفرستاد و پیشش میرزا محمدخان شیفته و دلداره امرای بود و از روح عبود

چیشان صدده یافت و در سال ۱۳۱۳ در سن هفتادگی در صفهان در گذشت و در کتبه میرزا مرفون گردید

و در سال ۱۳۲۹ در سن شصت و سهگی در طهران دفات یافت و در سوره آتش با در محم اباد مرفون شد و دیگر

از سایرین زمین میرزا زین العابدین در دانش میرزا ابوبکر که سفر میرزا ابوالدرب و کجا در ازادت من

شرح احوال میرزا اسدخان در یادگار گویم و خانان حسین سهراب از میرزا زین العابدین ره جابانه دیگر سید محمد علی

کنده نشین پیش او محمد اسماعیل سرف بود دیگر میرزا محمد جعفر نابت سرف سحراری در دانش که در سال ۱۲۹۶

فاز نمایان شده کجا خدمت می در تهران آمد و در خانه پدرش را در انجام این تصدیق و در سرف مین نام گشته

مرد تفریح نام گردید و اندک با شفاقت شیوه حوصله با عالم طهران کشیده آهست گزید دیگر میرزا حسن خان عبید

که در حواله شدت غلبان ندق و چاه خشت آبی در قمشهر را از خشت و کجاست سعادت یار در بخت کسوت در روی

بر کرده بر سر بسکک نهاد و در مارمندان نذرت بر می در مصفاان ره مامر ای چشمه مقصود و صبر کرد و تقیم طهران

شده عادل و جا برگشت سال ۱۳۵۷ در گذشت دیگر از سایرین صفهان قاسم میرزا سید علی نقی

در وقت شهادت حسین هجرت کرد دیگر قایم را پس در بلب لافچه در کردستان آت یافتند مهدوی از ارکان

و غیر هم ^{با حرم حاجی گوشت} ریز در حاج صفهان در جوانی در به حبیب صبی فرزند آقا محمد در بهیم بنا کردش و آقا محمد ایل

ریز حاج سید علی محمد و آقا سید علی زکر و آقا سید حسن در آردش آقا سید مصطفی و میرزا عبدالله و مستغنی سکن قم

در حاجی مصطفی ریزی در مهدی حمید و ملا عباس و در زینت بنت علی و فاطمه سیدیم و حمید سلطان شهرت شد

دیگر در بنیان صفهان استاد حسن کاشی که بعد از فرزند یمان در ده اش خاد سلطان ریز در بیت نورد در سال

۱۲۰۹ در گذشت در ذیح سال ۱۲۱۰ در طهران وفات یافت در صلا در بنیان و فرزندش در گیاره بنیان

میرزا عبدالله که سال ۱۲۹۶ در طهران ترانه شد چندی در کتبهها در قفسه بود در سبیلان بود و لها در شهر تبریز این

در کوشید سال ۱۲۵۸ در طهران وفات نمود دیگر استاد مهدی سهار گریه در عمارت امام جمعه شریف است

حضرت اعلی رسید الگه ناز یمان بیج گریه در بعد از در پیش ابراهیم و علی محمد در زن حکایت بنیان شد

دار و صبر در زمین که در خانه پیش جمال داشته در بر کف از هجوم مغربین سرور است و محرابی آب مخفی گشته

مخوف ماند و هنگام گرفتار حسین نزدیکین با صبر سفاقتند در ترغیب مد خانه در در و چون کیرا یافتند در روز جمعه حوران

نویس را از حجت کرده یعنی گرفته رفته و ابراهیم رای پنجاه حسین کاف نشاء کرده هانه شرکت و تجارت

نمود و حوالب خدمت نر زار شده رسید و له نزدیکه در بخش ساس گاشتم غل سلطان با به بر روز بر رسیدن و انهارت

رسند در حال جنین احوال استاد علی محمد که صنعت کاشی جهاد نر از شهرت گفته کاشی تصدیق به هم سلام غل سلطان

ساخته زردی لغیر سگارش برده بگشت تا نزد پیش چو تا بعد از سال نمود شاه سهد را طهران خواست و
 بفرمود با عاقله طهران رفته در محله سمرقانات است گرفته در کوچه باغ کاغذ کاشی ساز می کرد و از آن که در آن
 دیگر از صنفان رسیده در آنجا فرستند که به نام باجان سمرقانت و ادب الحکم بنیدار رفته با برادر هر که در طهران
 می رسد که تجارت نمود و از آنجا زیارت حضرت ائمه شریفه در آنجا می شد و در آنجا در حضرت کج نشینال تعمیر
 در زمین بنا عمارت باغ رضوان جست و با برادر حضرت وطن شده تا بنیدار رسید و در کاظمین در گذشت
 رسته مدتی بعد وصول فرزند صنفان برادرش حاجی علی عینی در آنجا است که در زمین قدم بود حضرت استعلا را در
 عین مراسم حج مکه زیارت کرده منجرب گردید و بجهت سها مهدی با لیرش نهاد علی محمد زماست خانواده بیع مکه در طهران
 طهران گشته و زودی در سنه طران که حاجی ملا علی اکبر حاجی امین مکرکس شد و در آنجا درین بیان برود که این کاشی ساز
 معروف با برادر زردی این است که تصدی رتی بود استاد علی محمد را چنان کرده صورت خود زرد گرفته
 زرد شاه فرستاده چنین ادب داشت که کاشی با عمارت گشت تا به دست وی تمام میسازد تا آنکه در سها
 ولده استاد علی محمد زما عیون صنفان در قفسیر است ابا در وقت آبادی و حاجی اشتم زردی در عمارت مخصوص فرزند
 و نوزاد نمود و استاد مهدی سال ۱۳۱۴ در استاد علی محمد سال ۱۳۱۷ در گذشت و زمان مدت رجای باز
 ولز قدما بنیان صنفان قاسم تقی در ایام شراق از راهی در روضه در گذشت و طغش قانزاده چندی در عکا و دیلمی در
 شام بود و در حیف در گذشت و قاسم تقی در روضه قاسم تقی که کاشی را تسبیح نزد در حرم خود را بدو داد و در آنجا

خاندان روحانی و آقا محمد سعید در حیدرآباد گشت . و از قدما بر زمین صفی ز عبدالمکرم فرط که در سن ۱۲۵۷

در بخش چهارم نام برده و در آن پسر مهاجرت کرده با فخره در دانش حکامی درت و امامت حجت و مدد از عذیب شمس

جمال اسی با یکی پیوسته محضر حضرت عظیم در روز خضوع سبکدوش در پنج شنبه و آن مدد از عذیب

و پنجم فرزند آقا سال ۱۲۲۵ برده در آستانه و در تضرع و التماس کرد و مدد از عذیب بجای شد . در گشت

و در قبرستان بنیان حکام درون گشت . و از هم برین صفی شیخ ابوالکاسم بنا کرد و در آن فرزند و مدد

غایت اسی شد و مدد از عذیب جمال اسی دستور در راه حضرت مولیها با حقیقت بنا کرد و در آن فرزند

در گشت در قبرستان بنیان کرد و در آن امام شریک ابوالجمال اسی هم در آن روز عذیب بنام

مهندی در سفیک محمد علی میرزا حسین و زاده و حرم آقا محمد بنا کرد و در آن فرزند از عذیب در آن روز

در دانش آقا محمد حسین بنا کرد و در آن که سفری محضر اسی در حیدرآباد در جمع زمین در حیدرآباد

اما در آن صفیان سخت کشف آباد در دور اسی در جمع زمین در زمین بنام شد که در آن زمین ملای قصه

و محمد بن صفیان گشته جسمی شهادت رسیده چنانکه گشته در آن حواله را در علم شهادت در بخش ساق گشتیم

در آن حرف حال آقا ملازمین با درین زمین المقربین در آن جماعت بود که در آن روز در شهر حیدرآباد ۱۲۲۳ در آن شد

در آن زمین در آن روز در آن تحصیل در آن علم و در آن زمین شمول گردید و پس از آنکه در آن شهر صفیان در آن زمین

چند تحصیل علم در آن عربی و در آن شهادت در آن زمین در آن زمین در آن زمین در آن زمین

کرده عودت برطن زد و چون والدهش که ملا محمد نام زنت در سفر کوه را حج رسال ۱۲۵۳ وفات یافت انا له

تقصیه پرورار جابر در مسجد نبیره است گماشته و لاجرم ملازمین امیرین مقصد از پیشبای گفاده شده باده ای

شرفیه درخت و از دودج نور و حمزه در بان کیفیت ایستاد بر این بزمی نشست که در ۱۲۵۰ عزم زیارت

عساکت بر آن عراق عرب کردیم شخصی از طایفه شیخیه برت داده که ترمیزی کو بلا سکت سید شرف

میشی تقصیرش حضرت اعلی علی علیه السلام بود و نسکه حقیر ازین طف و از دشمنان ناصر از طایفه شیخیه را هم در هم

متظر بودند و بعد مسلم شد که مندر از طایفه از نژاد کله شریف کرده در و با حکایت فرمود شما را که بلا ازین سخن

چنین استیفا نموده که مرخص از طراف میت العساق بان درض تزیف بجز دو گین مرخصت از راه کوه شراره

تزیف کرده در و از آنجا که در حکایت حسینیان احمدان و در کرج از شهر صیقلان نرسند جعفر در سفر غایت

جمیع از سویه بجز مرخصت از سفر از شخص طایفه رسیدیم که حکایت سیداب چه شده در آن نیت که علمای

و قبول کردند حقیر نیز نسیول در ربه چه بر از جمیع و مانع نموده از حدب عطیه و در عار حضرت و دیگر در مدعی انعام

تا آنکه در ۱۲۶۷ جوانه درزی در علم با عمامه و در او و از در قریه نرسد در بیت با آن روز در حوزها که در کوه کت قبله

قریه واقع است نزل نموده و از قرآن مجموع در مسجد سیدان بر فرزنده و شیخ بر کار کوفت کرده شخصی از پیشبای گفتنه بنین با آباء

ماری ما بعد با لام شر فرب لاد در جواب گفتنه نمودار بیاسال و از عمر تو که سته نهند و ضرر انقیم گرفته پس باقی آمد و با چه حوزها کرد

باری شخص ملا محمد نام شبی در این اوقات نوره بی محمد با عنقه لاد طبع یافته و تقصیر از خود که بخواهد باید تسبیحها را نرسد و

لغزش ستم نهادار و حقیر هیچ کمان امر ظهور نینموم خیال میوم شاید مقصدش مطالب شیخ است و در طائفه است
 لغتم بسیار خوب رعایت حیران بود که اگر غریب دل در پیشه در داده و وضعه نمودن و ذکر ریاضت در عظمت
 خبر و با تسلیم میوم چون رفیر بلافت و شرح سخن لغزش فردکات در بسیار در مذاق من خبرین و نوار ابد گوش
 فرامیداشتم که بفهم در حدیث طرح نموده یا در مرتب نفس و یکی در تعفات معرفت اول راسخ بعد از دل و لغزش
 دشانه را شب بعد از دل و صله غشا مردم را محبت و معرفت و استقامت نمود و فریم از صاحب سید شهید
 ذکر نمیداشتی رفیم در نزل در دنیا در وقت معافیت بارت که در میان قوم بود در وقت دودغ لغتم الهامی و عاقل
 رعایت بهتر ازین نیست که شمار طماع در هم بر روی که در آن غایب لغتم لغزش به ذکر نیست یا کسی را که من
 خوب میدانم از خوب نیک لغتم من عاقل کسی ندم ماری در دفع در حضرت اعلی که صاحب است بعد از طماع
 درین سخنها تغیر شد که این کلمه با صفت در هم سخن است جواب در دو که تا که بر حجاب خود تا که مانده بود خبر نمید
 درین سیر جان داده که در نامه بنویسد و بعد از بملکت تدری سخن گفت و مجلس لغزش شد و در حالت است در پیش
 مردم چون متعجبه کرد که اگر نموده بود که اگر در راه من که کسی سخنی شنیدیم چهار رویی خاب بر از طرف که از وقت جوان
 سید همسر خوش نظریه و در چهار آراس در کند که در حمام شنیدیم شخصی بدی میگفت که این شخص در عطا از طائفه با به است
 چون این سخن سبب در سبب ترهفت نمود و قدر از آن میگفت من سخن بیانش غم در نیز در کباب در میان بود در وقت جماد
 رسد با درین بر کردان ما دم در حال نصیحت با خدا تاشی در عالم خراب مردم در طاعت نشسته ام و جو غم در طرف

این روشن است تا که حضرت اعلیٰ حل شده و دل شده تفریق بودم تفریق آورده از یک مراح و با کسب
 دین در تفریق نماند چنانچه در نهم و نهمی از لبر قره رضایم در عقب تمام خضوع سرورم و هشتم آنجا در عالم بود
 در عالم واقع شد و لبر برین چه روز ندیم و نفهمیدیم با صبح مبارک است به شعله چراغ نوره فرزند این شعله به
 فرزند خود چه لبر آقا نماید فرزند خودش این نوره او را لبر دوست تفریق درین سخن چنین شب نامم که
 نیز بنده در آن کمین که من ظاهر شدیم کسی همان علم معرفت نمود همین آثار و آیات که در آن ظاهر شده دلیل
 من است سرورم هشتم اوم ما علاوه بر است و مقصودم آن بود که در حدیث دوم بر خنده مبارک حضرت عالی است فرزند
 صبح مبارک را از حال گذارده فرزند این حال در در آن عماد را اند غمزه مشاهده خطی سفید تفریق را بر مبارک
 بیاد است که این تفریق شنیده و ندیده بودم که خط سر از عدت است سرورم هشتم امام مبارک کسی در مقصودم امام
 حسن عسکری در فرزند حرم بر وقت هوار خانه سماک و آب با آب و تندی این حال من شده هم در چون نظیر
 بود که سید مرحوم آیه سنی را در کلام سینه را نیز کرده که در این قائم الله سرورم این صحاب تفسیر نمود که بر یک
 مستحق تفریق این آیه به سرورم هشتم فرزند حال این آیه کسی در آن سبب ال کرد و ما که نیز حال در سبب ال یکی
 در قام غمزه است را به لبت تفریق نماند فرزند را بی بر پاشه و عده حضرت من نوره سرورم محض شرم را است
 تا که حضرت سید ارشدم کاتبه در سید لای دریم آنچه دریم و لکن متخیر که عدت را پس مبارک صحت یعنی جوع حبه
 بجا هر لای چه در این سرورم هشتم که مبارک بود ازین تفریق است در آن کفر فریق این حال صله و در حضرت غمزه است

شخصیک از رفتار گفت که در دانش در قریه برینچه ازین امر اطلاع دارد و باید گفته بود که این در تقیم جاریه
 باقریه رفته و بیفته کرده و صحبت بسیار شنیدیم بوم بعد از آنوقت بیوهان تقیم شخصی با بار ولایت مرزا سیدان
 نام حواله دوز حکومت با کلاه دوز لاف نمود و در صحبتها در بارش کرد و لکن هنوز بعضی مردم حتی در زمان
 مجلس مهر از علماء در آورده خواستم نماز بگویم و لکن صاحبانم جزوه آورده که مرزا سیدان ولایت نماید در
 قرابت بوم بعضی کردم که نزل دین آیات همان نزل قرآن است و بعضی به حوازم را برای شخص
 حکایت کردم گفت این از جزوهای صادقه است مرحوم شیخ از جعفر بن محمد حدیثی روایت نموده که در جزوهای
 در خانه ظاهر نمیدانای حق و دیگری طلب مقدم این هر مردی است که در نظر دیگران شیخ در چشم در خانه است
 مقدم این حق حواله است حسن الله سزوق اینر شیخ انشاء سزوق اینر معنی سنگ است و شیخ ویل
 انار نموده را سکه تصور آن است که در بارش مبارک خطی است و من در بار سکه حضرت اعلی جلیل مآل
 محبت کس بود و شرف شدم بعضی در وقت من مردم که سب تخمین گشت لکن فطرت حمدلای بمرور
 سزوق شخصی کعبه نازید سزوق سزوق نمیزد که او که اسم او صحبت من با خود میگفتم حدیث صحیح است
 عباد را میداند حدیث عمر محمد سزوق نمیزد گفتی اسم او صحبت من تخمین که فرزندشانی حق نیست
 درین فکر بودم شایسته قلم که در وقت مبارک بود زمین گذاروند و عامه را بلند نمودند و مردم را
 مبارک خطی نمان است و چون آنکس زبان مرحوم شیخ که در کتب دیده بودم در آن مبارک را

بنه بریده بودم صخر شدم از نیلای محرم در بون رقم صد از روزی که با چون رقم کف در در کفر
 فرزند ششم فرزند لفرق شعر بهان مع انبیا است عبارت حدیثی از کفر فرزند در حکم فرزند در جلال
 سقوه در در محبت ازین سفار طرف فریه و از اولادین نگویید عهد نمودم در در لغزیه در دست
 ملا محمد نامی وارد شدیم در آنجا در کتابی که در شیخ در عدالت کفر بهریت در خصوص لفرق فرزند فرزند
 بعد از آنکه ب شرح الزبارة شیخ را دیدم که حلال صلیه را میباید با آیه است و صدی نقل میکنند که از
 دام جنز صفاق سوال نمودند اگر قر سید الشهدا را بشناسید چه دیده میزند فرزند اگر در دل فرزند
 سیکاشند دیده بشد و حال دیده نمیشد مرحوم فرزند می ذکر نمود وقتی از کفر میگوید که از طایفه
 سید محرم بود و حمد در بعد از او صاحب ربه عیاشیه است سوال نمودم در حدیث و از دست که
 چه درین متشکل نمیشد و در حدیث گفت بی چنین است وقتی دیگر سوال نمودم میگردید که معاکه است
 بر که برین باشد و در کفر در ادق نامید این ملک بود از ان درین برین میگرد گفت بی چنین است
 گفتن می بینی می آید از در دق کنند چون زین را خور نهانند جنین کله پرسیده و عظام را که برین
 سر زین را در ادق کنند اگر روشن کرده در بر پرسیده اند و اگر نمودن بر ان ملک برین کرده
 بر آشفته و گفت نه با چه سوالات است استی بود از جنی میرزا سیدان فرزند سخت با آمد جسمی از
 بر صنف در اوقات و اگر در فضل و علمش نمودن برخی از قصه شریک شده در بعضی از این تصدیق

نوزدهم در فرخنده از قریه کھنک از جانب پر علی که از آن حکومت صنفان با بعضی بر آید که در
 طلب محمد حمیرا از خدمت بر نمود با آن خرد قدری از زلف گرفته را کردند بنظر در بر عیال امان شتیم
 مانند برخی نسبت بر عصبیه شدند از جمله ملا محمد نام که در لول آن حوالی سبع را احاطات نموده بود و
 در افرام مرور سلیمان را احاطات نموده اظهار محبت میکرد بعد وقت صنفان در جهت نمودن از سران
 در ذکر نمود که سگور رفیق نزد ملا نوسن و لطفان دین سرورین وضع شد چه که دعای نیا در این ملا نوسن
 آن نفسی است در مرثیات سید که در کمالی خدمت سید در در شرف میروی و بعد بهین
 جزای گذشته تابع کرمان گردانند بعد ملا نوسن محبت او کرد و در وقت ملا محمد در در مردم عزت
 کردند و مفاد سگور در کلمات بحالت قوین عربیه است نیز ملا نوسن گفت که من هم سگورم و الصدق
 الی اصدق بجا این سخن الی الخ ای شیدیم در راه سید حضرت اعلی در صنفان شرف رسانند
 ملائکه که در شرف سگور آمد و عرض داشت که صحبت نما بر عیال شامیت فرزند کلمات که در این وقت
 من در سگور گفت من هم میزایم خواب با حسین حاضر بود فوراً قدران را نوزاد کرده فرمودند
 یک صنف بود پس بدون بگردن هر چند کلمات غیر مربوط باشد که من تم ساکن نشود کلمات مکرر گردد چون حردا
 عجزید کت شد وقت حضرت اعلی با حسین فرمودند تو میدانی تا در نیت بر شون چرا دورا
 محبت ددی است ای بر این حضرت اعلی آوردیم در میانها میکنند به تو بر بر دخی اول کرد محض برایش

بینه از آدم بر تضرع بود که جمال بک مهرت کرده بود و هر سطح نزد کجا تزیین دارند و کجی ستر بود و
 دهری را از آن مدت میداد و نفسی که بخت از شوق بود چون کردیم سید محمد صفهانی را در خود در
 از جانب کجی صاحب رتبه علیا سید نیست ملاقات کردم در جمع وطن مردم در این راه کجی از جهات از وطن
 مستقامت آه کرده در خود داد که محبت قریه به هر کس در رات و غیر هم مش مش شده هم از جهات انصاف
 فخر محمد صفهانی برادر و بر عیسی خان حاکم صنهاان آنها را حسرت نمودند از من در حجت کردیم که بدست آمد که در خانه
 حقیر رتبه تقصیر از حضرت اعلیٰ سیکر زده یعنی بشمار اعزازت نمودند محبت نمودند در ادب که حضرت زین سخی بود
 بحر عیسی خان در کرد که بیعت از پنج عددن باشند که چند قدر بود از قصد حسرت کرده در نا کردی حاکم گفته
 که است در نا خیر باشد گفته رفته بودند زود رفتی خود و هر که بکنند و آدم نفرستند آردا ما در نزد حاکم گشت
 در نزد قمر رسیده که علیه میگردد ما با با ستم کسی متفرغ انصافت با بر آنها زود با محکوم ای کی از حکام شرع صنهاان
 رفته قمری قمر مجربین را اگر فرستند وی درین دنیا حاکم صنهاان سوزل ریش بر زده حمزه میرزا مصوب گشت و عظیم
 محبوس را در محضر حضا در هر راه داشت با انصافت کرد و چون بر نشسته گزشتن را ثبات کنندند حکم
 با فرخشان که حسی نور و حقیر در انصافت در کردید با نفوس کرده محض و به جمع وطن مردم در این راه کجی از جهات انصاف
 سینه که حال ناک چون از سفر حجت کرده در نزد حضرتشان ترفتم ستم عیسی مصباح در محضرتکم بعض
 سلطانیکه ستر بود گشت فرموده و از آن در کردی وقت در زده سارک نمان بود و با اسما که در به بصیرت بفرج

بود در آنها اشتیاق لغزینگی را می نمودم که هرگاه کسی طالب آن باشد بی محابا نه می یابد و این باشد در نصیر فرمودند
 بسبب این دویم است تقدیر نه از در بیان بود که بدون دلیل دور ما بزرگایس را که در قرآن کرده اند و در دیگر
 وصایای مکرر که می را با جبر و جوع وطن مارف کردم بعد رسید مجدداً که صفتان آمدند از هم نظر دوم است با
 در شرف دوم بر که می شنود بود در ظاهر و در حال مختار در ظاهر و در ظاهر و در ظاهر و در ظاهر و در ظاهر و در ظاهر
 تالی که می بود آن بود که در جانب می دیگر شهید است در بیان و لیکن تمام لغزین است که در حضور است
 شمس حقیقت و مرجع بود که می باشد در تمام در هر رشته و در هر رشته و در هر رشته و در هر رشته و در هر رشته
 در این مقام در در است می ایم و گاه نیست سنان مطهر الهیه سید در زمانه شکر خواران عادت شده
 در شبها در فطرت است که گشت بد تا صدی از نذر آمد که رجوع نماند در خروج از در صفتان روح
 منبع در حال تمام است نه مطاباً لظهور رسید بنات بدیه و فصاح شفقانه آن مرا صد بود و در جبر
 در صفت سرور و ششم یعنی شمس سوال مردم حور است که گانه نشان آیت در سال فرمودند و معلوم شده در آنجا
 می رسید مجدداً بهین می گشتند زفاف قول بود در هر در هر در هر در هر در هر در هر در هر در هر در هر در هر در هر
 سلطان غنا است از طلب نماند که تشریف برزد با سلاسل معنی الراج در هر در هر در هر در هر در هر در هر در هر در هر
 جمله در نیت رحیمه در جوب سوال مرفوع شیخ سلمان براد از او آورده با صفتان و مبرج شده که فرمودند
 کشتی بزرگ که حرکت از کشتیها صغیره نیز محول میزند و در هر در هر در هر در هر در هر در هر در هر در هر در هر در هر

دیده شکر آسکون و بکله بدم شد و نظرد که سزین مره فری در صدد ایاز جا روزه سید تا محمی از طایفه خرم
 بخود بصغمان نزد شیخ بر که در لوح ایران بسم رب مذکر شده بود در ظاهر بکبت شهادت در باره مرزوم
 که محمدرزاع بوده رسید مذکر بکطرف و گیر شده بود در روضه بکبت شهادت در باره بکجاست که اینها لذ
 دین حاج شده لذ شیخ مرزوم بکجهت سابق الذکر را که فتنه لذل را بر پا کرده جفنا نمود و با خود پیش رخت و
 مرزوم را که پیش از آن در حلال الله بود خود نمود و روزه داشت که در صدد قطع و قطع بنیانه بر آید تو بری نمود
 که حضرت با تصور قطع نوزده سورت پیش از آن نهی می را در روزه داشت نموده و هر یک نوزده جهاد و نوزده
 ز چهار ماه رفته که بکجاست پیر شهر بکبت رسیده بایست در ایاز در صحیح را صحت نمودن بسیار همی در لذ قریه
 شد در خانه که خدا مکر داشت که محمدرزاع در روز شنبه نوزده که خدا خواست که سیاه را در خطه نیز همی را که در لذ
 این شد که فرزند بپر خطه نزد یاد جا که در مجلس بود ششام را بکشف و نمود در لذ که در مجلس شرف نمود
 حیرت افروز در لذ شوم به بیت الامر بیدر گفت مردم در حال نهان فریم یا در صحنان گنم در حال پیش نامر زده
 نوزده پیش اول است فریم شهر بعضی از جهاتم که مطلع شدند معنی شده بعضی فرزد نمود و جمع کشری ما زده کفر حاکم یک
 سیاه را ذکر نمودند هر یک از چهار مرد را سیاه که در لذ بکلیت شده بکلیت بود شیخ مرزوم هم در روز این ششم
 بکلیت کی بکلیت و این شام سیاه بی چرکیده بدم شد بکلیت بن ثابت شده جمع کشری حرس نمود و بی
 شیخ مذکرم چهار مرد در لذ بود که کثیر و کثیر در لذ بود هم در لذ بود که کثیر بود و بی در کیم شیخ

باشد غلبه سداب فندق بنهیم که در راهها رد میشدند بخوابید با بالابو در پهن ده کمال ایستاد می نمودی ما به
 سر راه کسی حاجت نینمود و در نمرود در میان فوج سرباز گردانند که هر کس ضربتی زد و ما در روز دوازدهم خرمزنی کام
 از در سلطان رسیده محمد از محرابین را با حال مطرت لعلان فرستاد و در نوشتن از شت زحمت و نجات
 نمودن یا در راه و شهر گمان و یکی در زمان طران و بعضی را در محراب صنفان نگاه داشته و ماتی را در روز است حال غصب
 و مردم به اوصاف که برین در وطن خودشان بیست بنهید و در نمرود اگر شش کوبه و در لایع نوده و کثیر را هم چهار نوده
 برشته را در گردانیدند بعضی را در میان قریه جو یکبار کردند و چنان مردم آنها را حوسب کردند که فرشتهای که حضرت را
 عبت تقدیم تقریه کرده اند میگفتند ای مردم ما فرصت نماندیم و در بعضی زفاف چند نوده را گردانیدند و
 که طران کوه در نمرود در جهت دارد صنفان و کهن دست رفته است تا نمرود چهار سر برین حقیقت در زمان
 که حضرت را چند حوسب نمود بعضی از صنفان در خانه کی از حجاب مردم و غیر کمال حد در نمرود که سوزن را
 چند نایب چنانکه در قریه در خانه او در نمرود در خانه حیرت کاتب تیان و بنی و بنی در آن نمرود و با حضرت اعلی بود که خدمت نامه
 کرده بودم بر نمرود تقسیم کردند و شیخ از میان تقریه نشت سحر و بعضی در راستی سیدان که حکم حیدر سید و در راه پیدا
 میکنند باری صاحب بیت چون اطلاع میرسد که لاده در نمرود در خانه و در نمرود حواسش نمرود که بود برین شهر نایب را
 پیدا کنیم که گمان برین در جهت باشد این سخن در نمرود در نمرود در نمرود شهر حیرت حمله نمودم اگر مرده افوی و در نمرود نمرود
 حسب نمرود چون در نمرود کسی به نمرود از شهر برین نمرود در نمرود با نمرود نمرود که اگر کسی نمرود نمرود نمرود نمرود

رفتم تبریه دولت اباد صنفان جناب قاضی کاظم انوری سلطان شهدا چون مطلع شدند درین کیفیت بعضی از
 اصحاب شریعت نوبه صحت دوز در جمع صنفان در نمرود با مال سرور فرستادند شب دوازدهم چند روز
 در منازل خورشان ساکن بودم بعد بحسن تدبیر جناب سلطان شهدا پیرن رفتم آدمی با مال مولد را همراه نمودند تا نزد
 گه نشینم و ولاد در اسلام نمودند منم حقیقت کجا نه جابله که حسب الامر مبارک در آن درین ساکن
 نمود رسیدم و منزل کتات دار و آیت مبارکه شدم گامی سخن میگفتم که سبب تبسم جناب مولد میشد هر روز
 تو را بکنده میادری و ندانم عاقبت چه برودارم نظر بکنده روح ذکر فرستاده شده با خود فکر نمودم و این فتنه
 چه فتنه است چنانچه در روح مبارک هم که در جواب عرضیه حقیر که در درین من صحبت رفوع شیخ سلمان درال ششم
 در آن روح در راه اسلام کفیر رسیده ذکر فرستاده فرموده اند قوله من وقد رجعت النداء فی هذه الشجرة المبارکة التي رفعت
 علی جبل المسک وان هذا الفتنه عظیمه قد وصلت الی من وکن ما سئل له بان لا یقطع عنک هذا الشیخ المرسل الغریز فیکرم
 لان طیر العیسنة قد طارت عن نظر القضاة وکذاک قضی الامر من قلم الله المتقدیر العزیز السلطان الغالب العظیم الخیر
 باختر میگفتم نهایت دین است که تربینه من نظیره الله بان من استم ترفه را هر خدای که بیشتر آیت نزلده است و
 اگر تربینه بطیور العلی در طرف از ظهور قبر است منزهت نیست حضرت اعلی انا اول العابدین نزلده اگر
 تربینه بان فرخ شده حضرت اعلی بر بان راستی بخت قبول در خسته در حال این احوال سگر بودم که طهر حقیق
 بعد از تمام که صرف کل است شیخ تصریح کرده که از خوار و عادت چیز بیخ یعنی بسوم نبرد مگر رسیده چه شده تا کنه

در الروح حال قدم که در زمان هجرت از بند نازل شده چنانکه گویم که میرزا محمد حسین موجود بود در
 قائم منم حریت زائر گشت و کین با همه این احوال بقیم خطه مسکون که یکی در تمام احوال برده تا در نقشه خمر رسیده
 که حال قدم اظهار در فرموده و یکی معارضه رجاسته و دعوی وصایت میکند جمیع حجاب تحریر در پیش من بنگار
 در شب طینان با غم در حجاب کثری منم دم در جوی را کشند و تمام محمود زده میزدند و یکی در حرکت
 فرات میرز گشته در تیره دو نام سر لایق آب انگاشته در آن سید محمد صفهانی در جعفر کاشی و شاهان
 در کبر و فرود در بیت شدند و قدر از کله حمر در پیش یکی در صدر و الفصال رسد در سارک صاوه که در آفت
 ظویر بارک بر ناله افتد و مرقوم گردد و حقیقتش اول شدم در بند از نوزاد بیچاره در فرانس رسیده که
 اگر فتنه میرد و در سفر نماز بیج در میان هر کجا که بخوابد غیر صفهان و الا در میان مکرر بیج در میان ساکن باشد
 مقیر استیلا گویم که میرزا بارک بر کفایت بخت تسبیح در فرود در چون در کج حیت نقطه اول قدم در الروح
 نازل شده بود بخت نثر از زنده نمودم و کج من زائر گشتم و بتسبیح شغول بود در دیار بزمین راه رسیده
 تمام و با من سر نوزاد آن محمد علی صفهانی که شنیده و دوستی ستم داشتیم در شان هم کیفیت هم فرمود یکی در فرانس
 رسد که در آن فرود زنده فعلی در شان رسیده که مقبول حضور واقع گشت انسی و شکر در حیات رسیده است
 در شبانه هر که سفر نماز چنین نیست بس برگاه طلعت اعلی در کمره در کمره هر نوزاد چه در قیوم السلام و عدله فرموده از

۱- از آن که بر بدست و فریب در سال آن است نموده و در آیت حضرت امام را در برخی در بیان بتسخیر و کتبت کرده و در حجاب است
 و کتبت بفران در این ۱۰۰ مین می گوید بتسخیر و نثر و فرود و کجا بر آن افه (۱۲۸۵) بعد از آن در فرانس شدت بی بین هر که رسیده

هسته میان اینجاست ظاهر نمید و آیات را بخوبی در میان میزنید که این سخن را بر بندگان چه سودی می بیند که در قصص
 می آید این میزنید اهل باور و محبی ایشانند که این میزنید رسالت میان و فرقان رسالت و کتب و قرآن را در هر
 حال مطلق کرده و یاد کرده نمیشد آن دعوت قیوم الاسماء این است یا قره عین لا تحمل بک مسوطة علی الابر
 لان الناس فی سکران من اشران لک الکره بعد هذه الدوره باحق الاکبر جناک فالله من نهر سر علی قدر الابر
 فی الطور اکبر لیموت الطورین فی سینا عند مطلع رشح من ذک التور المهمین العماد ماذن الله حکیم و هو الله قد کان
 علیک الحق علی الحق حیفا... نظر و بنیه در خطه اول تفسیر کرده توره که اول کتاب است که نازل فرموده و
 بنی اسرائیل را در بیان ظاهر شده در سیزده الایاها انظرین الی ملک الرقعات المشرقة من شجرة
 انزاله فی صفحات الربع ذک کتاب ان القواله و صمیرا و لا تقرؤا اذا قرانا قور و اصاه الیکبر و در
 فی اوق الطور فایکم اذا عن الیک فی ررض العما و صماح الطیر فی حوالهوا و شهن الطورس عند مطلع الرطان فیک
 غنت الرقا بالسناء و بت النار بالضیا و طلع العوا بالخط البیضاء و استقام علی العرش نور الحما فایکم ایامکم
 یا اهل اسیان اذا نشت الایات من شمس الهباء و دلت الدلاله من صها البیضاء حکمت المرآت فی وجود
 الایات بالبدار فیمیند روال النقطه مسطقه لسناء علی الطور بسنا بالنور الحما فانما و احشیرین یدی الله و
 قول حسی الله لا اله الا هو ان الله و انا الیه را حعون و تمثل ذک فلیعل العالمون و همچنین در خطه اول و همیه
 سیزده و الحمد لله الذی نزل الکلم بیکون علی ذرف خضر فی احده المککوت الا ان قبول اصل شنه لیمیزن

عند طلوع شمس البها من وراء طمطماس يم القضاء كل الفجار من أهل الفرار عن الأخبار من أهل الفرار ولعل من
الكل في تلك النفس العما. الدعاء العميا. البكاء الغراء الصيلا الجها. الظلم. حكم البداء. بعد القضاء. والآ
في نفس القضاء. ربحين نظركن. بروقي كرتين سه طور سيزينه در سنة تسع زر طور بان اول و بان
عرب در دوا رس سيزينه تم الخامس من بعد لغبر فلتقدم انتم كلهم اجمعون اذ انتم من ذكر من لظهور الله
باسم القائم فلترانين فرق القائم والقديم ثم في سنة التسع كل خير تدركون ثانيا در واقع منع كد خطاب
ميرزا محمد كرم عليه بها. الله الملك القديم است سيزينه من اول ذلك الامر الى قبل ان يكل تسعة كينونيات
المخلق لم يظهر وان كل ما رابت من المنفعة الى ما كسرنا سما ثم صرح في تشهد خلق الافر هالك قبل قتيار الله
احسن العاقين و اشهد ان فرق القائم والقديم عدد تسعة ذلك ما يكلن الكينونيات في معا عددن ذلك
فرق بين كل عظيم عظيم ومنها في كتاب غر حفيظ ذلك ذكر الله من قبل الى بعد حين ذلك ما تكلون من قولكم
الى ان تقولن لا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم قوله حديث انه ذلك ذكر الله من قبل الى بعد حين اشاره
بث. به. وتعلمن بناه بعدين است نه حين نصت وثبت است و بعد حين سنة ط بشره شيخ عظيم
عليه بها من الرب الكريم خطاب سيزينه فلتسلكن ما قد اعرض الله في البيان لتسرك ثمرات انتم بها تفرحون
تلك ثمره اثرت في الراو افلا تشكرون ان يا عظيم فاشهد على انه لا اله الا انا الا عظيم الا عظيم وقد اطلقنا
على ابر عظيم نقل الحمد الذي قد هداني الى ما قد تحلى له له من عنده انه قد امر تدير به ما قد وعدنا ان قبل

عن النبي محمد حينما كان يقرأ على البيان تسعة فاذا قل تبارك الله احسن المبدئين وحيثما كان من قبل
 قبل الطار ينسج ان يظهر في الواو اثني عشر آية من عذابه في الكتاب عن الاولين قل احدهما يحيى النبي ثم الآخر ابن علي
 امام حق رفيع فقد اطلعناك على احدهما واستمع في الاخر حتى يطلعك عليه على ما يسجل عن الله ربك
 رب العالمين ودر کتاب بهاء در رسم جمل شیرین به بسم الله الا جمل الاجل الى ان قال و هذا ما اجبتك
 من قبل بان قبل بلوغ النطفة الارثية في الاطعام الا انها قبل التسع قبل من ينسج ان يستغس عن المرأتين لان
 من اول البديع الى ذلك الحين ما ولد بعد ما قضى سنة اشهر الا يحيى النبي حسين بن علي فقد اطلعك الله على وزعه
 واستنبى عن الآخر في البياتين حتى لتخرج عن غيبه لكن فطاما فان هذا دليله الفطرة لا غير و در رفع رفيع
 فطاما منسج بعظيم سبزه و تحفظ مرآت الله و تشوقه و لتكون له نصا و ارسال ما يشرق من انوار الازل فانما كانا
 لمبدين و استنبى عن مرآت الا فرى بعد الاولى على ما قد علمناك من قبل فانما كانا قارين و ان تعلم بان قد ذكر في الكتاب
 من قبل عسى الله ان يعرض عنك قبل قل صين و در تمام و در ده سنة ثمان كه بسم الله ظهر ماشه خمرة زده هم بصون
 كه تر در من در سنة ثمان طاهر مژده و درين ظهور در سنة تسع و در سنة ثمان هر دو درين طلعت بعد سر طاهر شد اول
 در سنة تسع في اجملة اظفار و در فرزند و مژده رقع از جهات و در داشته خرمضا بنصين لمبه شد تا ما تر فرزند و در
 و در اسلام بيهم شريف مژده چنانچه در فرزند محفيا قال و در فرزند زده و در مژده مرصفت شرف شد و بر مژده عبار
 كه سته مژده در زاري يوم ظهور و چون سنة ثمان شد فرزند حنين مژده مژده قائم نم و آن سنة هجرت كبرى بود

که بعد وی در عالمی دیگر در حجاب نور دیده آنجا حجت فرزند با همینه سلطان که صفت آن عالم را فرا گرفت و با صلو
و حجاب در میان که صفت آن حجاب است و هر صاحب زکری در صاحب علمی که حضرتش فاضل و خاضع شد
تا رسید در مشی نه سخن اگر در مشی دیا و بعضی طایفه در آنوقت باستقامت تمام اظهار فرمود
و اگر لفظ استغاث محبت مثنوی نظر کن در معیاریت که در کتاب سها سیریه بسم الله الاتقیت
قل الله یعلم بالقیض علی البیان و فی فی قضیه الله لم یحیط بعلمه احد الا الله الذین هم ادقوا علم الحروف و هم اتمی یستنبون
تا در سیریه و لکن الله ان یصبر ان یکمل اسم المستغاث فی البیان اتم الی اعلی ما ینسب ان یستعرجون و ان
یظن الله امره قبل ذلك انما ینزل انما ینزل انما ینزل انما ینزل انما ینزل انما ینزل انما ینزل انما ینزل انما ینزل
ینزل الله من لسان ذوالعلم کلیم یشهد انفسا علی انه لا اله الا هو ذالک یاتد و عدا ما الله من قبل فی البیان انما ینزل
به نومنون و اکثر کلمات مرآت است حجاب تر مشور و دوم است نطق سکینه نظر در باب
ثامن از و صد و یک در میان فایده سیریه آیات الله در غیر نقطه محال است و ظاهر شود پس اگر آیات است
هم آیات را بجزه همانست آنچه حد در منفی شهادت داده نموده زیرا که رب اعلی تصحیح فرموده با کلمه
مرآت من است در سنه دل و ظاهر شد و خود در تصحیح نموده این مطلب در استسقیق و بحسب فرموده اند
که کل این مبارک خودیم که بظهور ترقه کنند و باطن شوند چنانچه هم می بینی بسیاری را که تعلق بینند و با وجود این
سیریه من نظریه الله را آیات را شناسید پس معلوم است که آیات در همین است که کل سخن حکیم سیریه

که مرایا چه عارفینند از ایمان مثل آن الی و کلامه فی الاستدلاله و بحکمه این المعرفین از سفر در این جهت بیرون
 کرد و چنانکه در بخش ساقی ضمن وقایع سال ۱۲۸۵ آوردم و عارفانه تعبیه و بر موصی گوید و چون بنام در این
 تذکره عثمانی گرفت از بر این شایسته شد از مشقات بسیار حکم کرد تا رسیده نامش از این است
 الراجح و ابیات و سر برستی از روی برداشت و تا سال ۱۲۹۸ در موصی یافت داشته طرف صدور الراجح ای
 و اثر انجام دستور و لذت مطعم بود و در سال بعد از اجازت جماعت این مقصد یافته در حدود موصی در غایت قرار گرفت
 و در دانش عاصمانی زوجه اش را که خردم زاده عبدالمکریم فرزند صغمانی ساقی الکر بوده در تعداد وصیت کردند
 با فرزندان حسب الامر اتفاق عاقله خود از موصی با لقب شقایق میاورد و از طائفین و عافین حواله عیش عظمت
 گشت بسیار از کتب و مجامع الراجح و اثر را که نسخا نسخ زما به جمال رعایت صحت و اطلاق حاصل گشت
 در آن سنه و در حروب بنهیر و دیگر خطیر از دست که در حکام و ابیات کتاب استطاب در سنه اول آورده و در حرم
 صادره در آن ای راجع و ترمین کرد و بعد از مطبوع و منتشر گردید در بخش الراجح بسیار صدور یافته بود انام از این
 خواننده و از مردی حسن الوجه و در آن المظهر و متواضع و کثیر المراجعه بود و مجاورین در ازین حکما لطافت و ظرافت سخاش
 پرسته تبسم و شادمانی و حکایت و مطالبات کثیره نیز از در میان اینها تبسم و شادمانی آورده از روی
 محمد حرمی بر از شرف بصرای از قصر ای نعل کرد حضرت عیسی عظیم رسیده بر رسیدند و بکفر مبارک و در آن روز

شکست بود در این روز و در این ایامین کتاب در هر کتاب است این حدیثی است که فرموده
 بنی زندی

عرض کرد محضرش بیکه به این مردم آدم نونند و نه قسم خوردند که نشوند و بعد از غیبت خمس جمال اهل بیت در سینه لسان
 انداز حضرت عبدالبهاغیای خدام روزها کماکان برقرار و مورد الطاف شما گردید و وقت سحر سحر روز
 در شب ۱۳۲۲ هجری باقی نماند و این بیانات از قلم مبارک حضرت عبدالبهاغی در ذکر ضرورت
 نازل گردید **اللهم یا الهی ربی و منان و نور و بهانه و ملجئ در خانه قدس حضرت فی ذکرک و نمازک و حیرت**
فی تمجیدک و تقدیرک کما اتعاج الی سماء الادراک و اتصاعه الی علو الانشاف الی نفسی عجزه عن
ادراک کلمه زینه من آیاتک کلیم جویه زلف حقیقه سماک و صفاتک فالعقول اذا عجزت یا الهی عن
عزای لقمه من شهاب مشعشع فی فضاءاتک کلیم تسبیح ان تدرك کینونہ شمس مع ظهور انوار الازهر
للعقول فی ملکک و النفوس اذا ذهبت عن ادراک قطرة من بحر برادرک کلیم الکتساف فی الانوار
عن محیط ادراک رسیط انارک فالعقول یا الهی و زینة و النفوس عجزت و طیور الارواح بائنه و تصور
الافهام مأمرة عن نظیران فی روح و حدیثک و عرفان زینه من آیات لصدیقک و انی لهذا الضعیف
عجزه بذاتک کلیم رحیمی و انی لهذا العبد الضعیف و السبیل السلیع ما لای الا ان اکت برحمتی علی عیبتی و رحمتی
و امرت حبیبی تتردد رحمة فرادیسک و اقول رب رب ادرك عبدالمقرب الی باب جبریتک المنکر
الاحصره و درجیتک الی ماضع ظهور و جبریتک بنیض سلطان رحمتی الذی خیرته لجناتک و جنتیة لکرک
و ارتضیت لرحمتک و نمازک رب رب تسمع ندائک عند تلیح صبح لصدیقک و انی لهذا الضعیف

عند تجميع عشب طحطام هو هبكت وامن بك ربايتك عند طلوع فجر العرمان ورضع سلكك عند
 شروق الزور الاقناب واقبل الى حالك الاعلى عند بزوغ نور الهدى واحتمل كل بلاء في رطبه من
 شر الاعداء الى ان يحجم عليه الدالخصما لمحبة لطلعتك الزوراء فاضطر الى الهجرة والجد الى رضى لطف
 فتحمل كل كرب وبلاء حتى وصل الى نعقة كربلا رضى صمرت بداء مطهرة من الضعفاء وتطهر رعاها بتبها
 ربيحة ضيعة تشرت من نار سيد الشهداء ثم مكث يا الهى بربته من الزمان واودته من الاحيان قبل الى
 الزور وحبك اب طعة من بحال الابن وقبض نار الهدى من الشجرة المباركة اتى صلها مات وفرعها
 في السماء وامتع ذاك تبلية باجيت بها نار محبتك في الكبد والاشد ودمع الى عتبتك العليا وقام
 على قدمك كبل القوي ولدرك الخضرمين بريك في الزوراء وهدى محبته برصل التحرير لاياتك من
 العذاة الى المشي ويتبر اليك تضرع الى باب رحمتك ويدعوك الى حبال رحمتك الى ان
 باحرت يا محبته تقدير منك من تلك البقاع الزوراء الى المدينة الكبرى ومنها الى رضى سهران تقه الارض
 ومنها الى هذه البقعة المباركة التي اتمنت عليها في الزور والالواح فوقع ذلك الحجر الحديدي سيرا من الزوراء
 الى الحجارة وماكس في سبيلك الدائمة الدوام والبلية العظمى وكان في خلال الاسر سلة تعربت حيا
 زمان لا تراك المرسله الى كل انحاء ثم حضر يا منان ما دنتك الى يد السجن الذي شاع وزاع دائره
 حسن الانباء بين الردي وسجاء في حوزة بك الاذنى تسمى فضلك الاذنى تشتغل سخرة امرك لكل بته

علیا دکان سحر ایاک فی صباح دس . حتی کانت عیناه و در تحت انامله با رهن عظمه و بلغ من العمر عتیا
 فلم یفتر یا الهی رثه عین فی خدمتک ولم یهدون یا محبره طرفه طرف فی عهدتک و عبدک لکل نقطاع
 و ایتک الی عظمه جلالتک و استجابت الی ملکات جمالتک و رضی الیه فی نشر نفی ایتک و اعدا بکلمتک و امانه
 رب ایتک و بیان محبتک الاله و قدرتک الالهیه و عزمتک الباهره و عظمتک الزاهره حتی شهر فی الافاق بالافعه و الرافق
 و قسباس الزور ان اشراق فی یوم ایستاق و شناق الی ملکاتک الالهیه و رفیعک الاعلی و عال در کنی یا با الابر
 و در جنس الیک و اجزای فی حرور جمعتک کبری و استغنی الکائنات لصدیقنا و اللقا و طریقه الی ذکر الودی فی العروس
 فی جنبتک الالهیه فاجبت له القدر و سمعت باناجا فی صبح الی الی الطهاره و در حصه الیک بوجه مستبشر نور الفصل
 و الدعاء رب رب الکریم و الشوری و فضل له الودی و در صله فی مصلحتی و ازله شرفنا مبارک فی مشهد اللقا حتی
 یتسع بفت بره انور جلالتک الزهره الی استمد الودی بس له منشی و وفق الودین کل و لعه منهم قره لیسنه و فله
 من کبره علی ان یقتضوا انزه من بعده لکن انت الکریم الکریم الی باب و انت الفریز القدره استعان مع
 در بر شرفش میرزا نور الدین و میرزا میرزا که با خط زبانا و نقل غنای حضرت عبدالباقی استغفال و زویدند
 عاقله و بعد زین برقرار گشت برادریش شری کوشه زویدند و گشت و اما عاقله تحت اادیه زین در وطن
 در بیان آنکه در رجال مصروف در شهید است و در لیل کشف ابد میرزا شرف بن میرزا عبده کتبه
 داریه عزمه و علم زینیه اسکیا در جهنمان و عراق عرب نمود و ازین المعرفین در ایمان با بر جریع بمقدم در هم بوده

د پس از هجرت صاحب زین از کتب اباد بابت ترغبات علما در قبا خصوصا مجتهدین صفهان رگ عقد کرده
 وطن نموده سال ۱۲۸۰ آمانت ده اباد اختیار کرده ترمیم گردید و علم و فضل و تقوی و وحدت خطا و حسن قیاس
 قلب اعالی بر او در شغل کتب داری تعلیم و تدریس پرداخت و به تخریب چکار و تسلیح از راه به مراتب معلومیت
 در ضاع و افکار و محبت گفتمت بسیار را در قصه دزدی هندی سخت و کتب و آثار بر علیه استیخ هم کرده و اوج و
 آیات بر تبر و نفقات خورد و بیکه زن و پسرانش در گذارنده شد و در پیش از قیوم آوردی یافته برای تسلیح سفرای
 سردار به برداشته و گشت تا در ملاهای قصه تعاریف این فتنه در جانشینان و در آنکس کرده قصه قتل نمود و اعالی مانی
 قرض گذارنده و لاجرم همه مخفی شده در راه و در راه سر برده بهما در خانه های زمین انگار گشت و در چاکه مجتهدین
 شدت و پیرایه کس نسبت کرده نشد خوش روز و حکمت در شرفی در پیش گشت بزرگ گشته از آنجا
 به بندگیان شرف و هندی در پیشی باز آنگاه هر جهت نموده صفهان کرده تسلیح پرداخت و در سال شهر و در اوج
 به بیت انام کرد و در ای یکشنبه شامه شود عماد کلاه مسلح رخنه در قری و قصصات در ربع صفهان طلب بعضی
 و علم و حساس و چکان خود زبرد و در خط رهایی نسخ و هم گشته لایت و در بسیار کتبت نمود و در آن زمان در راه رسید
 اسی گشت و در راه در سال ۱۲۰۶ در توابع شهر صفهان گشته باز در مرضی در ششمین و در آن روز در راه رسید
 مشا بر زده مسرور میرزا ظل سلطان مکالمات تسلیحی داشته به است کرد و حکمران مطلع شده فرمان به قرض و در لاجرم
 نزد عیبه در کوشش است که دریم در راه گرفته و در حجب صبر در شیخ محمدی نجفی این ذاب بصورت و تعقل نمود و اعالی آنچه گشته

و آنستند بر حسب مطروح و در دست حشده شکسته و دیوید و بریدند و سر زانند و بکجه از استخوان و آثار باقی مانده در جگر
 و آنستند بر حسب مطوح در گوشتی بخشیده و دیوید و بکجه بر آن منهدم کنند و در خویچه در معقم صندل در کوه در قشده در
 حین شهادت ترب ثنت سال در سن بود و پسری از وی بر جای ماند دیگر میرزا محمد باقر در ایام اقامت

خواب با میرزا شرف از علماء بزرگ بصفین عالمیند در محکماتین این تیر و خارج از صحنان شریف و علماء در راه میرزا حشده
 و نبره اینست با هم پیشین نه نهم تا شکر و تا سینه مصطفی پیشینده آورده و در راه پیشینه شکر و کله در صفین صحنان دره است و پیشین منزل را و در محکمات
 بکجه است با هم در این راه از عادات کرده و اگر بکجه است ثابت از در منزل خود پناه دهنده که همیشه در شرفی بقیه در راه بودیم
 که پیشین بر اینند در صفین که بر آن شانه روز در نجات پانی بشاوه دومی و پسری کرده جان در او نام تازه در جرم کرده و بکجه از جمال شرق و بکجه
 نیت راه افتاده در کار فرزند در سن و فرزندان در ایام حیات کردم بسیار در عادات پیشین سرور و خوشگالی شدم زیرا که از راه نبرین
 و صحت در زمین در شفته با بکجه که کما است میگرد از حق خوشتر خویش لدر آمدند و در راه خود میگرد این روز با بکجه در صحنان
 در راه نبرین و در آن اعمال جزئت و شجاعت با هم عیان و شرافت و خواهر بر این در وقت و علماء وقت درست پنهانند
 بطریق شریف علم در صحنان بر آورده و همه از بکجه در صفین در وقت نداشت خفته تا در کجا از روزها صوم در پیشین رفته روز در خانه بودن قهر
 در در راه شفته در آن عند فرزند در صفین بر این بکجه که در آن نیکه و در آنجا صاحب کاج که وقتا در طرف عمایه شده و در جگر در بکجه
 سنیع از بکجه رسید از خور و خیاره و جگر که تمام کرم در کرم از لندن جودب میزند قهر از نفس و عادات از خود ما فرزند خود و جگر
 رسالت حاج شیخ محمد علی حکم قدر بظلم از طرف ظل سلطان صادر شود و صاحب بر این شرف را در میدان شاه در در تاروق صورت
 نده با این ان حد و مخصوص در ششم را در بکجه در صحنان شریف و بکجه در کمال چون با شرف عالم با جگر بکجه در این راه
 خواب با میرزا شرف در نبره صحنان در شهادت کشته بر او از کجا که حضرت بر او را را بکجه در خواب با میرزا شرف در نبره صحنان شریف
 در طریقه کما به بر این شرف در نبره صحنان شریف که در نبره صحنان شریف که در نبره صحنان شریف که در نبره صحنان شریف
 از میان و نبره صحنان شریف که در نبره صحنان شریف که در نبره صحنان شریف که در نبره صحنان شریف که در نبره صحنان شریف
 جواب قهر است کرده و بکجه که در نبره صحنان شریف که در نبره صحنان شریف که در نبره صحنان شریف که در نبره صحنان شریف

در جگر در نبره صحنان شریف

میرزا سلیمان علی خلیف ایلیان، مراغی آرد و بعد از هجرت زین المیزان چنان مصیقه افتاد که دست از حجره بردارد و بی اختیار
 با غمناک صیبه رفته منزل حضرت در وقت شده، شهادت کرده و عاقبت خانه نرفته معی این از خانه گرفتند و در دست
 نرفت برخت در سال ۱۲۰۷ زیارت محضر این در عکاشته عودت کرد و چون در اوج ویرا هائی خورنده بین
 لقب شدت یافت و بعد از غروب جای این آتش در حد من نسبت به حضرت علیه السلام گرفت که در سال ۱۲۱۶ تحریک
 این از لب حکیم ظل سلطان محمد سلیمان سر تنه وی باسی برده و خجسته بود کرده خانه شش را بنیاد کرده در آنجا نماند و نماند و او
 سنگا نشی را جبر در ضرب کرده و با غم و سنی جرم گرفته را نمود و هائی را معلولاً طهران آورده با نماند از خسته که در دست
 در آورده بریم در سن به شهادت گئی محرم بود و مصلحتات بهای نسبت از در کشش بهای طهران مشخص کند و آن در باز
 ضد دش بود و با غم و خسته با صفا نماند و در آن در سلطان اودا در این شرط است داد که در وطن بهای نخواست و در تبلیغ نماند
 در مسند حق کتب و اراج در آتش را که نماند دیگر بار آتش نماند و عاقبت در سال ۱۲۳۵ در گذشت حسب الوصیه در
 خانه اش با در به تهنیتها دفن کرده و خانه از در جبرانه و با شرح احوال سلطان و شهیدین انقصیه را در طی مزارت سخن
 ساق آوردم و در آنجا علی که کیفیت شهادت را نیز شرح بجا از من وقت سال ۱۲۸۰ گشتم حواله غیر بود
 و تکرار در مزارت به مظلومیت و طایفه چهارم است نمود و مجمع خان می مرتب منعصب اثر در کتب او با دست در آن
 و تمام قری سبتم و قدی بیکر و در بی نیز در جاش دانست و ولایت کرده با نماند گفت و علی صمیمیت در روز ولده از عاقبت
 چندی جان احوال در حال تهنیت نمود و که نماند از وی حاصل نشد در مرتب بر آن ترتیب بر حای به در سقط در شام در تحریک و عود

امام دمی که امام گرفت دستبر قتل عباسعلی داده قیمت خورده بجهت گرفت در جی که بشود سرصد شده به
 صد و قنجر حیران برآوردند و لو ماجرایی داشته بدفع مودی قبل آن بودی پرداخت نیم شمی سگانه مرتب در آن
 به ستر خویش رفته سر برید و لذتخانه پرورد دیده و در به حال نیست که خنجر خورین در این قفسیرهای ماند
 و چون روز شرم مردم بنشان که در نیست قنجر را خورنده شناخت و بدیدگ رگشته خنجر را آورده بدرفت
 و چون صبح برآید و سگهان تعقل کرده اند از دست ستمت حرم و همگی بن تعقل و در طریقی بعباسعلی برود
 سگانه اش باختمند و در ادب است یاد آورنده و در اول بیچاره کرده و شمار روز است رگنده و تقوم و غیرت شفق
 و طهرت داده آورنده ولی عباسعلی تبریز رفت و با غریبان سر داده ولی از به جان که فرج سخت ادا برت
 تعقل است که در پیشش بودند طاعت کرده حکم گرفت که فرج سخت ادا از غرمت ابراش برآوردن
 رگشته با بودگی با بد و بیگانه منزل شده و بدد از خندی حکمران قصه که نیک نفسی صلاح بود تفسیر یافت
 در صبح شیخ محمد باقر محمد (دوب) یعنی نقره زرد حکمران صفهان صاحب بران سر حرمی قولم شیرازی که زنده
 در بر آید نیست که از حکمران جدید قصه عباسعلی را طلبه و ااجرم عباسعلی را دستگیر کرده با صفهان برده پس
 نمودند و با شیخ محمد که در سنی نقره زرد حکمران که زنده تا حکم داد و جو زرد در محبس سر آید و حبسش را پای قاپوق
 کشید و بنده ختمند در بار نگاهشند که حبس در رفته زرد مطرح باز تا که حبس تنای فامیر افغنی آورده
 در فتح عظمی تا آن رسید محمد امام محمد کما شکران خود نبر سزا و حکم داده که هر کس مخالفت کند بزند و حبس را باز

و چهارم کفن ذوق فرزند و از چهارمین بهمان کفن با حاجی عبدالله کعبه معاشرت نمود و چندی در طبریه در محبت و
 فطرت ششال محبت و مانند جزوه در جنبه مانده اوقات یافت دیگر از توابع ^{میهن} اردستان مرکزی پرجمیت و نیت
 رای این فتنه شد و چونکه در بخش سوم آوردیم اقا میرزا احمد علی از لقبه سیف الله نامزدان و نیز
 ملا علی اکبر و اقا میرزا محمد علی و اقا میرزا ابراهیم از شایسته پیران آنست در ششده و میرزا فتحعلی خولهر زنده
 میرزا احمد علی از ملکان محترمین شعبه محبت در این حال این بیفروخت و در طایفه مذکور یافته طرف مباحثات و
 مباحثات آن در ششده چنان چند مرتبه میسر کرد که چون شیخ سلمان شهیر الراج این باکایت میرزا محی ذوق
 آورد زمار این را بر دیده گذاشته هرگز نخت در خطوط میرزا محی قوی نهاد در این سبب که بنده حجتی در محبت در آنست
 حقیقت از راهی از انصهار نام مستد شدت شیخ را پسند نیامده بادی معاوضه و مناظره کرد و در سبب که میرزا فتحعلی در وطن
 رایت بر فتنه در این شده و در الراج آیه نهران و لقب فتح اعظم مغفرت داشت در بی سال ۱۲۷۹، بنده تن از پیران
 در بستان بنده در ششده کام دل در حضور در محضر این گرفت و سبب گرامی، خود در ششده تقدیم کرد پس از عودت وطن
 از راه این ششده نخت در غالب الراج قریه اب الراجی از در بستان در نظر این قرار گرفتند و در سبب سبب اینها هم
 کامر ششده و الراجی بسیار خطاب بوی صدقه یافت پس از در مایش مردم ششده در این در مختصر تبریزش و در در آورنده دلیل
 بها چه را اشغال تبریزان ترن ابا در بستان دوده ذوق کرده و مختصر آقا سید شهاب و خاندان و سببش نام فتح اعظم
 مشهور و مغفرت دیگر از جای شهیر بستان میرزا رفیعا از ملکان محترمین در بستان این در ششده خاندان وسیع و عابر گشت

اسال ۱۳۰۶ در کاشان دهات نمود و بعد از آن به شمال روانه و بعدش میرزا آقا و میرزا مهدی و میرزا
 عبدالحسین نام در غیر دهات منتهی شهر میفرستادند و در زواره نیز عده زمین با بر اعلیٰ و نجیب کمال این
 شدند که از آنجا آقا سید اسماعیل، بیچ، سید شهیدان، سید آقا، سید سحر و از در علم و مسم در آمده
 تهرانش مجرب و مختصر از شرای معروف بود و در زیر شریفیست و با در ده که تهرانش با سید در بیم در وطن عزت و احترام
 میزیسته در در ایام آنست حضرت شرف عظمی سانه تا میر سید محمد امام محمد صفتان چند بار تشریف حضرت به از مش بود
 آیت نبات و حضرت از طالع تفسیر کرده کوز کوزی و نجیب گردید و در دهده م حجت نموده شروع شرف تسبیح
 در بیع کرد جمعی را مهدی سخت از آنجا این مجلس آقا سید حسین شاعر و مجرب و مختصر صاحب رساله تاریخ اقصیه
 بود که در کوی اردوی در آنجا کتاب بودیم و چند روز نشست که که خدا را بداد است زواره تصعب حضرت در روز
 در آمد سید و در عبارت در وطن شدند تا سید اسماعیل صفتان و تا سید حسین نبات علی میرزا آقا رسید
 در آن محنته العدل را که مولا حضرت اعلی بود از حال خود در آنجا رسیده گرفته استنخا نمود ولی از آنوقت که هنوز
 صرف و قلم در ایام بیع نمود و در آنوقت حضرت شرف در آن بد طبع نماز و در محرم و ماهورد از زیارت گردید
 و چون خریفیت در آنحضرت را صبر طران روز به چهار چاره با زود در جلد در عقب شتافت تا خانه آورد رسید
 در روز با شکی در جوانی سوزان در آنجا در خست شتافت تا گمان سردی تهرانش آمده از حال و تهرانش در جوانی
 در در جواب با رعایت ضابطه و صحت وقت گفت و آنروز از آنجا رسید از جوشش به بی شش کرده از ظاهر شتافت که گمانم

ایستاده بود بران سید بابا هرگاه در آنچه روی قبر تفریح مکن شمال و در آنجا نماز بکنی بود و زمین از
 جانب لودنم که در آنجا مانده هر که از با هم برابر باشی بمانید و طایع کنم که در عیش و سرور و آنروز حاجی زین العابدین
 نام از با هم بود و با سید حسین ناچار با حال فکار روی زوز رفت پس از چندی در طهران در مدینه دار الشیخانت
 محبت با سایرین با هم صحبت گزشت و ایامی در وطن زیسته گشت نمای صنایع و کجاست در کاری مخطا
 از سرور متعصبی و اعدا کرده و اظهار فدی نمود و یکله شمع و انوار جمال این از افسانند و زمین و طاب ایران بر تو
 انگشت عقابان در پیش گرفت و دم بدم استغراق تجلیات الهیه در دست صبههای مغزیه گشت تا هر یک ز نام صیاد
 و طاق از دست برد و زرش در جود است عظیم نماید و محرمه که نفس با بجز رضا قباد شیرازی نیست فرار گرفت
 در پیسته در روز نموده که محراب حقیقی می بکلیه پیش قدم گذارد و زینب عایش با قبول فرزند زرش فرستند
 در سعادت از صلیبات و فولاد مشرفه ضرورت از مرکبات ضروریها نموده در حال که حال اهل مغربین با صیاد
 در مغزیه نموده سعادت از صلیبات برت گرفته روی بد کرده است ره فرزند که نزدیک آمده قدر نادان زهر لاد
 نهایت خضوع و خشوع اظهار داشت در کنار الا مخصوصه روحیه در دم و حال اهل قبه الهیه در پیش بر او فرختند
 و فرزند ماره مغزیه وی چشمانه و در اسکون و قرار نهد و آن فآن حال فدی پیش شد و تر شد و آن
 و ایامی در مدینه اهل کرده در جمع حساب با برگان بر آب می مکنده و صحر مدب است عظیم کرده با عامه پیش محوطه
 برین خانه را عارب کرده و آن فرزه چنانکه در کوشش می آوردیم سر خود را بر روی او چرخش الهی گردید

آقا سید حسین مهجور مدکور در سن هجده شش شتغال تبدیل و قلم کورکانی در جوانی کرده در اردستان
 در ربیع فروردین ۱۲۰۶ در سن چهارده در مشهد در گذشت و مشغری از او پیش در اول کتاب
 آوردم دیگر آقا سید ابوالقاسم صباح معروف مرشد از سابق عرفا و پیش فایز محمد علی
 مرشد و حاج سید امین رام حمایت و باها در صنفان تدریس کرد و سپرد وطن مابست
 حمایت و قرار گرفت گویند در آغاز طبعش ازین امر مستثنا شد شتیاق یازده در شهر غلغانه میان
 ماسکو و ملازم خود را در آن شتافته رفیع اعظم در دیه یافته طاعت و ساری به گرفت و چنان حیرت
 کرد و صلوة صبح در سجدهش بجای آورد نیز میرزا حسن و میرزا محمود و میرزا احمد و آقا سید حسین رسیداری
 و نیز سید حسین رسیداری در فی دیگر که خان سبب هم خط مرعات مصالح و قلمه کردند و میرزا محمود مدکور
 چند ماه بعد از بیگ مرسته و خیار محض را می گشت نیز میرزا محمد که طبع شعر نداشت و آقا سید یوسف
 و میرزا محمد علی درک زنده و حاجی علی ابر حجه فروش و ملا علی جادوش و آقا میرزا محمد صادق و دیگر آقا
 میرزا محمد حسن در ستان ساکن زاده از عمارت فضلا و دیگر ملا رضا عیالی که چنین آقا سید حسین مهجور
 مدکور در زنده کتب داری داشته بشده گردان نیز سادرت نمود از بعضی داشته شش هزاران شش و هجده
 دردی استنداد و لیاقت دیده تسلیم کرد و ملا رضا از امر حضرت اعلی و زان حال ہی اطلاع کامل یافت
 و در هر کس استنداد در منبع کسفی صحت از آن امر نمود و در اردان و در هر آن در آن خبرت بی خود را در است

کرد و عاقبت پسر مدینه همیده نام و پسر مرزا محمد صادق مرگد مرزا رفیعا نام و جوانی دیگر از پسرهای حاج
 در مطاوی بخش بهنیم ساوریم گشته شدند و ملا رضا نیز لعظم و قدر عابرین بهشت رسید و نصیر و قهر را نیز
 در بخش مرز میخاریم . دیگر از توابع صنفیان شده که شرح کیفیت آنها در درجی و قرض تودی
 ملاحظه فرمائید عاونه را در بخش ساتس که در دم و از شهر لیلها در آنجا و حرف شعرا در امر الهی نیز در سنیا
 و نعیم بودند و اقا سید محمود نیز و اقا سید اسمعیل سنیا در فرشتان شده ما این که شده در واقع
 بنامت چهار فرسخ شمال غرب صنفیان است و ولادت زشود زما یافتند و تولد کرد در بهتر اقا سید محمود
 در سال ۱۲۹۲ و ولادت کرد در بهتر اقا سید اسمعیل در سال و چند ماه بعد از آن واقع شد و نسبت
 مواش شخره سنیا به سید عبدلبن الامام موسی الکاظم منتهی بود و در ضمن آن شخصیت فارسیه و سرداری عرب
 نمود و هر دو نظر تا قریب سیاله و ذوق شعری داشته و چون چهره و ظاهره شان از سادت و علمای قریه
 بودند و چون تعلقات نیز همیشه و عمامه و لباس طلا با سطر گشته و در آرزو گشته مسلک شده و در مراجع
 و مراآت خانه ان رسالت میروند و با اقا میرزا محمد نعیم و عده دیگر از طرفا و عرفای قریه که نیز صاحب ذوق
 شعری بودند طرح رقابت شعری بشعره زد چنانچه و مجامع و سخن گشته سخن شعرا داشته و در
 ایشان بسیار درین امانت یافت و خود را بصریح نام محمود و اسمعیل مخلص کردند و از ادیان
 در راهب عرفان و قیام مطلق شده و شانت نمودند و حاجی سید میرزا از آذربایجان که کفر قریه

دیگر بود نیز مصاب ایمان نهادند و همه بن صدور آمدند که سحری قضیت نموده عاقبت همه را که نمایان آنند
 مرحوم است مانند پروری نماید در سال ۱۲۹۲ قاسم محمد و قاسم محمد بن عم زاده شان تا سید محمد
 و با در لدر قاسم کرد و قاسم سید سوره در ضی دیگر از دست فرید عزم مغزی بصوب لوز بهکان کردند و
 آقا سید محمد سیدنا خود در ضمن شرح هائیکه کفایت چنین آورد در این راه و آناه سفر کرد که گوش
 بر یک منظر بود که برای الهی در ضمنی بهماج نماید و در آن که سید هاب قریب است نشود در کان چند
 مدتی رفتند در نظر خود رسید شخص ساری ذلیل خوبان به کام عروب قناب در کار راه است
 شد بعضی نشان عزیزان این بان بود و در سدم شد که تصور ایشان دشانت که دم در است و سحر چه گوید
 تا سید فاند که کرد و ایشان نیز حرکت نموده گشته اگر نظر آن آمد بعدن بمرات کتیم تا به مطلب رنما
 آغاز گشته شد قصه بریز دارم لهذا در مع کرده فرستند بعد ازین مقدمه ایفان کفره برای میرزا ششم سال
 زینت و شکاری که مناسب حال دین سفر گشته شد و در سال دهم که فرود آمدن و نمان این است عشق تو ما را کوه
 زینت و دوزخ گره جانم نوزم گشت و دوزخ گاه گشت نیز مرا الهی خوبان گاه بهره ملک گشت گشت اند
 و در زین در اینجا نظر این است که قبر ازین بیست سال سه سفر خوبان شده بود و کس بود در عظیم
 و بنا به عظیم شام رسید پس در کاشان سمت نیز حرکت کردم در این راه جناب نامیزا پس در سفر شاهی
 مستخدم است حضرت را که عام بریز فوند عادات نمودم و چون ایشان بیان را طایف طلب همه

یافتند درین حکایت در روایت ایشان در مقام امر معبودان اسم در رسم بیان فرمودند نهادند فرستاده
 در وقت نمودیم که ایشان در بیطاعت اند و این که در این امر مصلحت تقریباً در سه منزل بمراد نمودیم ایشان نسبتی
 فی وجه ایشان این نمودیم بارک نمودند دست در کی سبب طغیان قبیله گشتند و این نیز معلوم بود که انگاه در روز منزل
 تبریز خدمت مجمع الادب آ میرزا غایت علی آبادی نامند که آن تشریف صحت شد خواب ایشان تقریباً بطریق خاری
 عازم تبریز بودند امغانی و خواب حاجی سید میرزا و آ سید محمد محمود خواب آ میرزا غایت که را ملاقات کردم در راه
 روش حکمت بطریقی مطرب و قواعدی مطرب بچگونه بیرون یکدیگر را انگاه نمودند درین محبت حکایت خواب
 میرزا اسدالله است که در در ایشان بیان نمودیم فرمودند ایشان سپهر عالی من باشند چون من به سینه تعلیم
 که اسفارش شمارا بدو کنیم در ایات مبارکات را که در ما بغیرت آبی نزل یافته برین شاکریت نماید سبب طغیان
 قدومان شود پس در آن شب از خانه میرزا اسدالله را در آن تشریف نمودند در فریاد و ناله خواب نیز در غمی و غم و در نشسته
 امغانی شرح ملاقات و ملاقات میرزا غایت که را در آن نمودم خواب نیز به نهایت سرور و شوق گشته و در آن وقت
 خوردند و تا زنده گشته که در راه ملاقات کردند بعد تمامی عازم تبریز شدیم امغانی و خواب سید میرزا در حین
 آنکه را بیدار نمود و آن باب نمودیم خود ایشان در را گشودند تمسنا فرمودند که خواب میرزا غایت سفارش شمارا
 نمودند بعد از جهوس و طی آن بات رسمیه حبه حاضر نموده گشودند ولایت مبارکات الکتبه را زیارت کردم بعد فرمودند
 بر حسب سفارش میرزا غایت سبب ملاقات شمارا با جهای این مکان فرام خواهم نمود و بکن ایشان در راه نشسته

و بعد از خوردن و نماندن با چند روزی ترش در آن روزم تا اینکه حاجی میرزا و اخوان حاجی سید سید
 حضرت در همان عازم که کسب شدند بیدار شدند و اخوی در بقعه اشعراى سرفاب قدرت شده
 در آن جناب بودند رسیدیم و با یکدیگر تا اواسط زمان گشتیم ایشان تازه شرف قبول فائز شده بود
 مشرب شده و جناب نیز سوادى مبلغ خود را در آن راه انداخته بودند و کتب طبعشان از آن روز
 بیشتر بود پس از آن جناب بودند نسبت ملازمت میده و اخوی عازم صفهان شدند و کسب کمال
 در آن روز درین راه قدرت بجای از آن شرف شدیم و یکدیگر در آن نگاه کنان ایشان جناب
 مرحوم محمد میکائیل در آن راه را اعلانات نمودیم در آن سینه تسمی شده عارض شده بود با وصف
 انجیل ایشان در آن روز در آن شرف رسیدیم و صبح عازم طن آن روز شدیم پس از ورود
 هنوز آب در وجود ما نماند بود لول کسیکه بعبادت و در آن جناب تا مر آنیم بودند را در آن روز
 آب در آن سینه سر حمله نمود بسیار حیرت در آن روز بر آن سینه در آن سر آن سینه بودم بعد از
 رسیدن حالت غیر از آنای کلمه در سخن دیگر گفته شد پس از آن سید محمد که در آن سر آن سینه
 سیدی بود حیدر آقا در آن سینه در آن سینه در آن سینه در آن سینه در آن سینه در آن سینه
 نمود ایشان هم شده در آن سینه در آن سینه در آن سینه در آن سینه در آن سینه در آن سینه
 از سینه سینه در آن سینه در آن سینه در آن سینه در آن سینه در آن سینه در آن سینه

به نزد بعضی را بصورتی که بداند در تمام حوالب برآورد درین ضمن بعضی کلمات که اول روایات امرائی بوده
 ایشان از منده شنیده بودند بعد از رفتن کسیر رفته و خود را خطاب با امر بنیم رسانده دلشده بود که من
 فلان رفتم چنین چنان از او دیدم شنیدم شکی نیست که درین سفر عاش و در گون شده و سخنان او تفسیر کرده
 و عاقلش نوع دیگر شده از جمله خود را درست ده عقاید خود را محکم مهند که کن من و تو بر من طلب را شنیده
 و پنهان کنیم در رشته رفعت ظاهره و کسبیم باه بنیم کار کجا میرسد رفعت کجا منتهی میشود ای جناب بنیم من
 آنچه بر از عقاید را مطلع شوم شدم در آنچه دیگری در سخنان او شنیدم مردم مطلب از این قرار است که تو گفتی و
 ز یاد ازین جا ز نیت و جناب با امر بنیم از گفتگوی غیر ضروری که در این امر است تو در سخن میگردی و جناب
 آن امر را محرم آن ایم ظن بود و در کتبت شکرل دس و جناب فخر علی که منحصر در قدسی بود و هم از جمله رفقا شمار
 بود در گوشه و کنار قدری هم از رفقا بگذرد مطالب را می شنید و سکت داشت همچنین قاصد معنی و کده از
 رفقا که عده آنها بسیار در هر مطالب لری با آنها آغاشه و وقوعات ظهور در این میان میگردد تا آنکه
 حضرت حاج از که در جهت نمودن بقاء حاجی شده و در جناب حاجی سید میرزا نیاید مصعبها و رفقا منزل
 نمیند که علت نیادن ایشان صیت حوالب میدارند که ما همه ما هم در دم کنین او در جهت از ما صادر شده
 گریه بطرف عکافت که بارش خیر صمیم با دور و والده حاجی سید میرزا که منزل ما آمده گفتند که سپر مراد کردی
 در را کجا فرستادی از من که ما در دستم چرا مطلب را پنهان میکنی من سپرم را از تو بخوایم منده مادی گفتم تا همه شنیده

زیرا پسر شما حالت زخمه است مشرب سستی رحمت خود بر نور کوشش بحرهای مردم من در هر کجا باشد یقیناً
 با شمشیر حروب ولادت خواهد کرد با بر مطاب دعا کرات در بره بختاب تا میرزا تقی میر در رضا از این
 طریق در این مورد تا آنکه در مطاب روح حوت سکه ۱۲۹۲ در داد افرا ماه منور و قدح حسرت خراب بر روزن ابن اللطیف
 سلطان محمود میرزا ظل سلطان فرزند ارشد شاهنشاهی ایران خبر این شاه وقوع بیعت و قصیده شهر بخیر
 در آن مجلس انشای گردید و ابیات او همراهِ قصیده مذکور است اینس در نرس شهبای بازی بخیر ریف
 یار مرا یاد کار ای بخیر چه بیدی نبرد که در حال گوم می شود در غمک ای بخیر در این قصیده و سعه ابد
 کسی ترفیض مکه زکری در خجاب تا میرزا تقی میر فقط در تفسیر راجع به خجاب بر و اینجاب که در چنان احوال
 کینیز در ستران و کما سنان ظل سلطان معزم سز کربش ان صحت ملاقات هم با طه سلطان میرزا که
 در زمان ابیات شما مالد بود و در قریه فرشتان سه و ما برین صفتان شدند در خانه کفاری که چند نظر
 از کله لوله نوره خورد شدند و بعد از ورود کتف شدند و گشتند که در کرات ایام دین قریش جاسعی کربهای
 شاعر مابری روزه و بختی ستمش و شال با ما که مصانده شایران در سیه مابری مشرب است حال هم اگر چنانچه
 روزن طلبان در این در فی باشند در مابری باشد که ملاقات چنین بختی در چین عالی روی ما منتقم است
 لهذا حضرت سده و اخبر را سز فرزند در صیفای زعم خود بیان نمودند که اما آن ملاقات واقع گردید و در
 ملاقات زمان حسیار در دست بر و در منزل کفاری در منزل بختان شال نمودند و در سه روز در سزا

رستان و نهان جنت جرد که شهر سینه در نزل ما در و میمند و اما صحبها در باب بدان در بیان بود
 باغچه کار به خاکشید که در سفر کربلا این منصرف شدند و بهمانند و یقینند این جمیع ممکن است در شنبه
 صیغان روز در پسر از چندیم قرار داد عادات و عثرت را که دریم در چند مکانی برای پیش کربلا بان پوری
 کرد علاج نشد و باغچه قرار دادیم که بجای تنگ شهر دریم که از وقت منسوب مانده از فریه حرکت کرده شب را
 شهر در آیم ولی در آن ایام وقت مهانها عزیز طبعشان که در سطح خانه با شمول بطبع شام و با بارش در
 در غای خانه قطعه آینه غیر معاد و نظر کرده و یقینند که از نظر غل سلطان رسانده و علت وقت سپهان ما را
 در خانه با منصرف شدن از کربلا را بدست آورده که در چند نفر طلای فرزادان دارند و برین جهت بود که معمران
 شایسته از دهر که ملک در داده بود صرف نظر کرده و این را از حسن قبال شایسته نیست و یقینند این خیرت است
 رسید سگد شد و بر غیر از محارم نیست که قبال بر اینید برای شده معدن طلای تازه کشف شد و برای من
 اسکی طلاس صخره پیدایش پس در هاشم کینتر چند نفر فرانس را رسانده و یقینند که مملکت ما که همه کرده بودند
 رنجیده و فانیان را تحت انحصار آورده میدان شاه عمر در زدن و از در خورشید دارد عمارت دولتی گنده و در زور
 محمد علیخان برید که از زمان پیشکا صیغان بر سر فاشو هر حال بود حضرت خستندش را در معدن طلای سلام و در پای
 رسمیه تقریر حرام نمود و چند دقیقه فانی را در پای طلاس وقت داد و در یک جوارح وقت سیما و شام فانی را که خطه نمود
 و باغ که در کشت کسی را با شام و در چند نیت زیاد که شخص شایسته شماره خود بسته است و سلام نمود و به وقت فانی

و در زمان پیران کبریا آن مدینه در فردا خواب آوریم خدیجان که دعوی بدینکس و
 پاکیزه خلاق از جانب برنده رای نیک شده و کماله افغان و در زمان شده و در آن وقت
 طلبیده رمانی محبت را که بشد و چندی و عدد و عیب که به ما گفتیم که این کس از عاریت بنا به حال بفرود
 ما نیست و متناهی است و کما به حق گفتیم که آن قطعه از خانه اش منزل آمد گفتیم در آن روز
 آنقدر را آورده و در هم خفتند و بعد از آنکه در آن روز که به شیخ محمد تبریز آورده و سرورین
 نمود و در آن شهر میزدن آن در آن وقت شده و چه روز دیگر از آن روز که در آن شهر میزدن و در آن وقت
 در آن وقت شیخ محمد تبریز طرف فرسان خود بود و چند روز دیگر شیخ عزیز تبریز آن که چهارم که در آن وقت
 در آن وقت حضرت ملا ابنان را مرض نمود و بویز تبریز گفت با او بود من خود را مرض کردم نه شیخ محمد تبریز
 شیخ تبریز چون مشاهده رسید علای آنرا با خود میبردان کرد حضرت ابابکر را انقبای آورده و در آن وقت
 که بر روی وجه مظهر او برین در دوره چنان فتنه در خاک ستوده و فتنه کردند و بهنگام برین سران آورده
 جناب ندی که نام او فرطی است در این قریه شده ما برین سفهان و باقیان در نهایت است و در آن وقت در این
 در آن وقت که در آن وقت برین در آن وقت از شهید فرسان رحمت نمود حکایت شهادت ابابکر را از اول فریاد شیخ
 و در آن وقت چنان کرد و اینان تمام را مناسب درسته که باریکه الهیه را اولد الله تعالی و شرف این و قابل
 فائز است در آن وقت از آنکه جناب تبریز با آنکه در آن وقت در آن وقت در آن وقت در آن وقت در آن وقت

پس از ورود منزل نمایان در دستان مراد و ملاقات می نمودند از آنجمله جناب آقا میرزا فخری که ملاقات شد و گفتند
 که این میرزا جعفر افغانی شخص مکرر من گسشت که حضرت ازین جنس خود را خوانده شد این با چه دین باشد است
 دعوت حسن حضرت همان قبل این در است بعد این بنده را فری دست ماه سفره خیار کردم پس از جهت
 ملاحظه شد که دشمنان در خوربان خود از جناب میرزا فخری رسیده اند و شهادت در دادگاه نموده و زمین در را
 منفسدتر کرده اند پس از ملاقات ایشان عرض شد بنی در با همجه دور در بطریق مکرر آفات در وطن
 داشته تبلیغ این امر کردند و شعار سرودند و سخن خود در نیر و سینه قرار دادند و حاجی سید میرزا که منع بود
 با عمران حج لنگا در آمد و سفر خانه بریدان شیخ کبر عجم را چاکه عرب آمدند برین نام بخورند حسبت و در وقت
 در جناب مبارک در از چون حال در حال در دیده و شنیدند شسته شدند آورده زنده که حضرت عظیم باوی
 صحبت فرمود و در ملازمه چنین پرسید که در این سخن خود همان مرید منظر ایشان جواب دادند نه بلکه پیشتر استم حاجی
 سید میرزا گشت من ملاقات خودش با ظلم و عدم در جی دیگر نیز باوی ملاقات صحبت کردند در نفس و حواس
 نفیقه اش مضر اهی سر می گوید و در راه با حضور دادند و بیکدیگر از جمله با جلا رفته محامدی با عرشه مکرر قرار جدت علمت
 گشت و نظرش بر سایر الهی قضا و کوشش ترجیب از آن عظمت شنیدند و عاقل بر رفته مصلحت گشت
 در آنجمله دقیقه هر چه فرمودند با سبوح روح شنیدند تا آنکه از نظرش غائب شدند و در کمال خود آمد و در سفره
 رفته ملاقات جناب طبع کافر وقت بیان می کرد در جهت باران رسیده صفتهاش نمود در حجب میرزا شتال

و آنکه زبایدان گشت در دهش حاجی سید اسدله وزیر میرزا مظفر محرم، هم چنان بسته و با جابر حاجی
 به سلامت میفرزند تا ده سال ۱۳۰۰ چنانکه در پیشانی شرح دوم حسب اولم را هم مجرب و در فتوی شیخ
 محمد تقی مهنهانی فتنه رخاست و نصیحت و واقعه مذکوره را ضمن شرح احوال میرزا انیس میرزا میفرمایم و بعد از سال ۱۳۰۱
 شورش دیگری تسبیح وقوع ایشان در پیش بر باشد که سحر مهارت قطعیتش در طهران گشت و در تمام شهر
 مسی نصرنا نماند بر سینا را که خود ایشان سرور نام مذکور مسرت گشت بنیامیم چرا که محراب
 خراب دیدم شبی من کجا که جان گشته به کوه دار گشتم در آن قضیه من حیران در محبتش هم سحر لیران
 است بر ششم در برابر که جراتش دل غیر نماند سگه افاق را سید دوم گرم همان شدم در سیدم
 پس در آن سیکون فطیله گشت پیر در آن زمان بی راه و پیر بجزر لعدله نوز در خوش نوز در سیدم نماند
 که آن پیر گشت من کجا بر روی درین شتاب عرض کردم که من فرم گشت سروان نماند از نواخت
 من در آن کمران خیرانم که بر سگوز ننگ روان در زمین راه نماند ام مکس در برم شود می مردم کس
 تر با حال خضرانیم پس ندرین شتاب قمرانیم دل در بهر حال نماند از نواخت
 در دران گشت من غمناک قمرانیم نماند از نواخت تا که ندرین در سید گشت بچه عکس سرور در نماند
 چون که رفتم به پیش پادشاه سیک که نظر سید لیران دریم آن زور حرف آن در که درختن چه فایده
 گشتم این فایده است این به پادشاه حوراست حال آنچه حوران گریه بر چشم من نماند گریه

من جهان ستاره با صد گاه	دیم که کور است حق آگاه	دستی که در زلف لادن	در کشتن غم ز مرد گون
جام در سحرین هست با	شده نماند بر کس ز زلف	با گمان لای غا رسیده گوش	سنان هم زب و دوش
من ز لبه خدایم جام	دست بدم رسد ز سر کام	رفت لادن غدا ز غم بفر	با ان جام با غم در کس
طعم در خورایم در کف ز غار	چشم عالم من که گشاد	من سحر که گشای می در جواب	کمان چه بر سر تو جام لیدر است
گشتم ای که در دست	که دم بر در دل جود است	دیم لند که از جود است	بسی ران و دست سوز است
چونکه نام ما بود و قطار	شده از خراب گمان براه	دست خیال دست ز بار	درد ز دنیا با کرب
تا که درین و دال و مینا	هر جانب صده غوغا	بخت تن را ایک رنگ بشند	درد من که تنهاتین خشنند
نام آن پنج نرس از خورای	نرماله زردی و گام	اولین نیر و دم سینا	ببین آن نعیم غم غم
چاین سید محمد زار	پنجی آن تنی دل کفار	درد و آنکه از ان تم کشتن	صده عظیم ریشان
آنجان که از دست بیدار	چوب و برینش ز غم زار	بر سر باهانش بر سر	هر طرف ز غمت خاک کمار
اول حوت بود در بار	هر طرف تا بهر فرضاد	بر سر بر غم ز پای نعیم	سینه گریه در خود چو عظیم
آنچه فریش کس فریست	در جوش نعیم هیچ گفت	دبدم زو چوب و سحر	درد در غاتی اگر
نس گزید ز رگ سید	از در بسته ز پر سید	از چه بود با رسته شدی	از چه بدب ز غم نشیدی
یکستانه زین دستجو	از با هر خلق از کج بود	از با هر خلق از کس ملک	کوشه ی تا فرود چو دگر

اهم ز نجاه و هم از حوشین	طفه امیرنه برایشین	که شاکر آن سرودید	که برین صدره با نرغاریه
سکینیم با تان به تاراج	ز وطن سکنیند و فرج	بهر کسی این قضیه است و آن به	بست فشان و بی کون به
خالدان سگهایان برست	روزنه هر سه که با نکت	سپه علم شد بحرم لود	تا رسید به جمله در پس در
خام دگری ولم در حست	نیشه نشت و فشرده برست	سید و به لایه ضرضا	شده و زدیک خایه سین
نفت در روز آهنگر که حمرست	تا در آهنگر هاشم حمرست	گشت خانه ز در و چویش	تا گمان شده بر لب لیلینار
آتش کزدم خان زبانشیه	دود در آهنگر گریه	رو پر ز نشت سید سینا	که یک طغر و صیب طنباه
چون برینه آتش سردان	بچه میر شد ز در خان	عوضان ما مگر نصار اتم	که برین صدره با سرور اتم
مال ما را چرا بریز تاراج	اب ما را چرا کشتند از ما	اب با گایزه و نقتیر	شده در آتش چرا نختیر
یزان غموی کمر سوار	در دود را گرفته من خیار	عوضان الامان و صد حیار	زین بسیار فرسته و پدید
سکینند سحر در سطلان	نیزنده تاراجه برشان	عوضان آنگره بد ختر	بچه کوسیده گشته لایه کار
سردان راز تن صبا سیم	حستان را در آتش ز بیم	سنگد گران به سیکرما	نیزنده آنگره به پیدار
عوضان ما در طغر و اردنا	تر بر خانه است نهان سما	خونان دین زبان هر روزه	سنگد زوقان هر روزه عوضان ما گرسنه و حویم
پن که ز حور حقی چاییم	در سخنها سر ز کبر پاک	آدم ز در دل شده بر خاک	شده سر شکم در آن ز دیده تار
مگر بنم به فشان در بر	با دمه طفه با سره و میان	بهره خود برود آن طفلان	تغزل خود فشان در دم

آب زان رخسار دلدم	بهر گشتم در کوبش شدم	تا که این بظنم شده
پس شدم با هر در بر دل دهر	زردان مردان حق شناس	با کسی گشتم این با پرست
گفت دنیاها پرستند	ذرمی مذنب زرق مستند	ذو پرستی که بومش است
گفت گشتم بها گشت آن	که ز برش بمانی در دل فرمان	با زمانم بها چه شنیدم
بدم که ز خواب چشم است	درین بر سر سوزال و خواب	آن زمانه که کرد ز چشم است
آه محمدتس دلدار بود	قبشر زه زرق مستند بود	آه محمدتس شمع الدین
دو ز اول زان با هر گشت	دل ز با بر را بر بود	گشت بحر ایلم حق شناس
حضرت محمد آتشنده دین	گشته ظاهر کون بر دین	جهت شاه دین شاه جهان
چو که بحر ایلم شنید این	شده بگفته گشت تا الدین	که هر دو از خبری ناگاه
آه محمدتس چه عسی درد	تنش ز کوشنده بر نالار	بده آدینه بود وقت صلوات
گفت سینه بر تر افکار	ای ز لدد می تو گشتم	مرضی مژده صدای گشت
گفت نیز که ای ز لددین	زین بلا من تو بیج ضامن	گشت جام بلا شد آداده
بخت فرزند در دهان	گشت در در سیاه کاش	سپه کینه شده هجوم آرد
ذره کینه قوم بر خیز	بروزند عایشان ز سر	چون نظر کرد و در ما در زار

زاد ظاهر خط در این است
 روشن فرها پرستی است
 رخود ز رخوف هم رسیدم
 بین آن که دست است
 ذره زان ملائکه علفین
 ز چه گردیده تو الحاس
 اوده در جهان رب بان
 جمع گشته با گمان چه سپاه
 گرم بودم سخن زین است
 مرضی که ز ما در وقت جنگ
 زرش بر نود زین باره
 تا رسیدم جمله در سر
 رکبت در خانه فرو نه بر

سکه و خوردند او دلکش	نمره زد گشت در پیش	سخت کرد او پیش ام	بچه با باز در پیش زدم
رو نمود در خان ستار	کای خد لند و جد غفار	در سپرد دم یکدیگر خمد	هر دو بستند بچه لمعه نورد
هر دو بستند سید و محمد	از چه گزیند نشسته کافر	سر بکرم قصار نهادم	هر دو دادند ره تو من و دادم
گفتم آن خوب ماند به قمبر	کس کند آن خرد را قمبر	دست چند دزد چون گشت	با هر بی نام حق نشست
روزی نشستی روی خلوت	بدم از این قضیه در جوت	گره بگردی چه در چهار	کاشکند و نه خان ستار
کاشکند و نه کافر ایوم	زین الم تشست بر جانم	دشمن سلطان هرگز نه	زینت افراودن ششم پنجم لیز
سید رسدند خوش گدگد	هر دو بستند چون گل بخار	گمان آفت این بران	با رحمت روی من گشت
به آن خوب را کنی اظهار	تا که وقت نری تو بر بردار	فرمان خون خود گوئی	تا به قمبر خوب خود بری
چون ز آفت نزار بشنیدم	در هاندم روزه گریوم	تا رسید کهرت سینا	دکمه در درودین مدی دانا
با هر دوان خضوع و ترقی تمام	کردی من تا خوب سلام	کای ز لاله تو هم فریاست	دست خولید بعد در آست
دست بخیال قمر از این	خراگ من و دره ام برین پیش	گر تو قمبر خوب زلف ازینا	در دای خود است زین چرخ
خوب جز در امانم عرض	گفت منم هست را با عرض	در جود گفت نورد	سعدانند خانی و کمر
خوب تر ازینان از کرده	ز آنکه آفت تو را خبر کرده	گشته ز خود کس نرسید	اگر هستی تو عارف همیاید
عرض کردم هر آنچه رسید	گویم از و ما به نهادن	گفت نام بر این هر کس	گشته شیر جهان چه کندند

گفتند که بابت اسلام	گفت بچون مسیح شده بود	گفتند نه شهید در اینتر	گفتند نه جسم نشد نیز
گفتند زین الم شدم برون	گفتند شب عالی بخون	بیت گنم بود که صحت آن	گفتند در آرزوی بیان
گفتند نام آن شه دلا	گفتند گریه نقطه دل	گفتند زنده در این نشدین	نام آن درض و اما زبان
گفتند زنده در این فاعده جمله	بچه برسی ز نظر وادی حله	گفتند گشته زده غم زده ام	حسابه برکنه چه قیام
زنده گردد چنین بار دیگر	باین پایه پایه در خنجر	رحمت زنده جهان که شده باس	میرتقا گشته کان عباس
گفتند قبر از نظر قائم بود	و چه رسبی در خاطر در جود	ما هم کس صحت گشته	میرسد دم برم تا بی راه
گفتند گشته چه شدین	گفتند آری بران زودین	گفتند ذکر گذشته کسب	گفتند من نظیرش فرود چسب
گفتند با سرور و باش دی	مردم بدم مراد و جان دلا	ای زنده فدای تو خانم	ز آتش زنده دین ایمانم
گنم اهل دار کجکات	گفتند در بزم دور و کجکات	گفتند صیت نام آن شه جان	گفت اهل پناه خلق جهان
صیت گنم دلیر در پیش	گفتند رخوان کتایش	صحت علمش گنم صیت	گفت علمش زده کشتار گشت
گفتند صیت محمد نامش	گفتند در مس کتاب کجکاش	گفتند زنده میکنه مرده	گفت جان مسیح زنده زنده
گفتند من نشد است شغل	گفتند آری زنده م این	گفتند روح بگرایست بها	گفتند آری بران صفت بها
گفتند صفت کفایت بود	گفتند آری ره نکات بود	گفتند صیت شان زنده دین	گفتند ایت دنیا بشرین
گنم از جنات صیت مراد	گفتند صفت قلب برزخ بود	گنم ایت که کند احوال	گفتند نازل کند بیدر جهان

گفتم دایت که کنه نازل	گفت بنه قطره نامل	گفتمش زنده سینه لکه	گفت در زخمه آبات
گفتمش که اکنه بینا	گفت جمال را کنه دانا	گفتمش دسا کنه دانا	گفت هر شمع کنه بینا
گفتم چه کشته بیج از دروس	گفت از شش کنه دروس	گفتم این گرفته لده بود	گفت بزایم در کنه بود
گفتم چه کشته نه سلوم	گفت چندین بزده هر دو نام	گفت با در جبین سینا	گفت در است دیده بینا
نظر کن بجانب عکا	بن که در صبح غاشقین	انچه بکشد غاشقین	بچه خورشید ظاهرید است
کرده خفت در بارین جوی	قدرش را زوده باز پدید	گشته ظاهر صافش	دزدین هر زان کشرش
گفتمش در لقیق با باد است	گفت اوی دران که درم است	نوشتم وقایع سده	عالی این پنج تن ملک زنده
تا برهنه مردم دنیا	چه گذشته است بر سر اینها	هر که خلد ز غم کی بیدار	استخوانی سده در دست
استخوانان شب بگورته را	اگر قدرت کند شمشه را	ز گمراه استخوانی مرد	که بین پنج تن حیات کرد
دو بیار معاشه مردان	آب روان در دستان در لودمان	استخوان عمره شایسته	که ز کشتن نباتان داده
ش بزنده که نفر سلطان است	پیر با پشته ایران است	زخوبها مگر در بسیار	شعرها گفته در طوطی دار
دست ای مردم است در جها	شرفای روان در بس خولان	شده بر شرف این کوه نشاء	با سزایان نه چاشت در دوشم
پس بر دستان ستمکاران	جد است با صندان	مردان ز در دشته جفا	شده مردان شهرشان ماری
سینه مگر در سینه بود	کاین جگر حکیم روی نمود	گفت ز غم شرح کفن	فانیه خفت نیر و سینا

و سینه خود در شرح و تفصیل ذکره چنین گفشت که لغزای ابن الذبّ چهارم بعد از عید نوروز مردم قریه هجوم نموده طرف خانه را
 در حاطه نمودند و راه فرار را مسدود کردند و در خانه محکم در دیوارها چند دیوارهای چوبی میسوزیدند و در خانه بعضی کبابها را میسوزیدند
 نشسته عاقبت شیشه با شیشه آذوقه که در خانه مانده بودند و در خانه نیز آذوقه نماند و یک کوزه آب سرد پخته
 دستمال نموده در آن موقع که آنها در کار فضا داشتند روزی مردم معظم در وسط نشسته و گفتند که از خانه را در آن وقت وارد از آن محلی
 چهار در خانه صنایع بیک فضا ظل سلطان نمودند و یکدیگر میسوزیدند و آنها را فضا میدادند که در آنجا نیست که در آنجا خانه
 گنج بردن رفته اند بجهت آتش و در راه حلقه شکنی در آنجا دیدن در خانه در آنجا میسوزیدند و نیز خوردند و در آنجا در آنجا
 و مسند فضا های آن است نهان نمود در پیش خود گفشت که حالا آتش نزدیک من است و در آنجا در آنجا در آنجا
 در آنجا خانه سادوست کنند اگر چنانچه کله از زبان آنها شنیده شد که با من هم ادوات دارند خوردنشان خوردیم در آنجا در آنجا
 در آنجا بیام و از راه دیرینه از آبادی بیدین خوریم رفت و دستبرد بگیریم و اگر نتوانیم محبت آنرا بخریم بخریم استماع نمودم لاجورد
 بشان نشان خوردیم داد و فضا دهند آنها را من هر زمان خورم که در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
 میسم پس مردم در جلال بیام دیدم در آنجا خورد که مردم من است میگویم در آنجا میگویم کسی را در آنجا میگویم فضا کشید در آنجا
 نیست نه از راه برادرش داد و بخریدم در خانه نشسته شما بپزیدید خانه را سنگار و در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
 او که در آنجا نشسته است طینان آنها گردید تا خوردند لککات لغزکش و در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
 خد خشت از آب کسند در میان آنجست بر آب نمود از فضا در آنجا آن خشته از آنجا که از آنجا کشیدند و این قضیه

سبب شدت غضب و عیظ آنان گردید فریاد زدند که نیش از نیشت را ما چو دین تا دور از رازانه و غیر فایه گروم چو نیش
 و نیکو نایم و نیکو خندان سنگ بر در نیکه روزه دوزن هر دور در سنگ عرق شده بود و کثرت سنگ نایم شده بود
 از اینک نشت دست بر نیکه نورد مقصداری از بالای دور که از سنگ برین بود نشت از نورد نورد نیش نورد
 روزانیدند و مانی در محفوظات و قیاب غروب کرد و هر آنکه یک شده در مردم سترق شدند و نگینند و بعد
 خواهیم که در خباب نیز در آنخانه در مضمی در پنهان دوزن اجتماع بسیار مردم در عیبه باز نبرد شکاف را نمودند و بران
 از آن مردم سترق شدند ابالی آنخانه از صغیر و کبیر دوزن شدند و چنین با هم سخن نگینند و جسد را مردم شسته شده
 زیرا که کس باها سواد نیست که با حضرت هم به ایم و دوزن کار نماند سینه از ایشان شده است این
 نیت اگر صرف فرزند است خباب نیز چون دیگر نماند اجتماع خود قدری همش در ام شده و در نصد و نماند
 بیک طاق خود رفت پیش خود خیال میکرد اگر حال کسی با بنیایید ضرر نخورد و نیت در شمال توکل بکار مسائل نماند
 تا چه پیش آید و قضایه ایضا نیز در شمال در کور و دله و خیال و طحال خود و خانواده و خوشی آن سترق غم دارند و نماند
 بدین خیالات و حکایت دوزن در دله و حسیع در و طاق شده و سیاهی پش از دوزن اول رسید به که نماند شد
 خباب نیز است بر رسید ایضا کجا و نماند کجا چگونه با بنیایید دوزن که نام راه و دوزن شد که چگونه نماند شد خباب
 تر سر گذشت و احکامات کردند و آن زن گفت بهم در جهت باشید رفت پیشش را آورد و از چگونگی حالت
 پیشش را نگاه کرد بر گنیت بگوید و نماند کس را آنخانه راه نماند تا کسی ازین مطلب خبر داد و نماند و از خصلت و در مردم

ایشان بر ملازم است پریشانی از همه خانه دعوت کرده و در راه در آمده شکر میکنند در آنجا همه شما پریشان نشدید
 کسی هم خانه شادمانی از آنکه سنگ زیاد در میان نبرد و نقطه با و کارگر نشد اگر سرداری با بار در رخت و پیش
 خارش شد با بر آنچنان آتش با جناب نیز بسیار محبت نمود و دلدادی داده شکر میکنند همیشه نصیب نشدند و یک
 که آنهم غلام غلام سلطان در طلبید و در حال خواب نیز از او آگاه کرد گفت با بر نزع باشد الان ایشان از محافظان
 در آبادی بیرون برویم در سایه با زانو که میخوانند و ما هر جهت کنیم که هم پشت قبول چشم نهاده هر دو سحر شدند
 و با حیاط تمام کثیر از جلوه یکی لذت و خواب نیز در میان سوگات طاعنه از خانه بیرون رفتند از قضا کسی هم با آنها نکرد
 تا اینکه تقریباً نیم فرسخی راه سپردند و از آبادی در خطرات خارج شدند از وقت خواب نیز در راه غمزه گریه و زاری نموده
 و آنچه فرجی بر او داشتند تمام نموده مرجهت کردند پس از آن خواب نیز در آن غمت شد با خوف و هراس زیاد از راه
 و سایر امان چیزان رفته از خود را بریه دولت آباد رسیده که در آن فرسنگی رسیده ما این صفت است خواب نیز
 با همه قصاب و در خوشان و جناب آقا محمد باقر و آقا سید احمد و حاجی عبد العظیم رسا از جناب قلات نموده
 در منزل آنها شخصی در پنهان شدند تا بعد صبح نزد که چه بد کرد و بعد از آن حرکت نیز و از آنسو هم خواب نیز چون خط
 نزد که حضرت سائین این در را خود زنده برانید یک جمله کلام در المجد قرآن را با چه نسبت و با رساله با بار در کشید
 که شایسته نموده حرم کلام خدا را نگاه داشته در آنسو زنده چون مره فری با نیت بیرون رسا از جمع شدند
 دیدند که قرآن او کشید و در ذی شفع قرار دادند معنی گفتند که دیگر نیز در تمام حرات بود و در آنسو زنده معنی گفتند

که بیخاطره قرآن را قبول نکرده و بگویند ما قبول داریم چگونه نیز اینم حرمت زود استیک نایم بسته بر زود بپذیر
 صرف نظر نایم و لابد از آنکه بیخاطره زود بود عابد و زاده و تقریب قرآن بسیار نیز خصصاً دعای مکرر از شهرهای
 ماه مبارک رمضان رک میگردد و بجا طرق و طریقه نسج در گون گذشته بر بسته دعوات و استغاثه میسر
 لذت خوف خدا زود زود میگویند و گذشته از نوع برسی مرعات طریقه و حریمات را منظره میباشند چه که آن
 و بعضی خود زیاده و بگوید که بخت بیان در آنها بر بخت و وقت خشک و شمال زود که بیده هر چه برین را از رزق میگردد
 دستگاری رسیده و مرعات میگردد هر چه بنیان میگردد که در کتاب زود المعاد از حضرت صادق منقول است که
 هر که دعا در عهدانه را چه صبح بخواند زود بداران قائم باشد و اگر قبرند طعمه حضرت میرد خداوند او را از قبر بران
 آورده در خدمت بخت باشد و حق که بگوید هر چه رسیده و اگر است فرید و هر روز گناه در دعا و غیره بر حال من زود شما
 در خدمت میکنم که این دعا را بجا آورده و چه صبح کردن فاصله دیگر را بخواند زود فرموده امام حسن است و مشک
 و شبیه را در آن را بر نیست لهذا حاجب نیز و اینجا بر حسب جوشش ما در هر روز هر صبح بخواند دعا سه روز زود
 تا یکدیگر و غیره تا تمام رسیده و بگوید که حسن نیست این زود رسیده و آنچه خود بخواند و در زود تصدیق
 درین شرف ایمن شرف و زود در مبارک حضرت عبدالله را قبول نموده تصدیق کردند پس از آن آنچه شده اند
 و بیاورد و زود شده آورده ظاهرند صبر و بخت نمودند زود پس از قبول بیان در همان وطن مارف تحریریک عملای اینجا
 و فتوای زود و آن زود مکرر وضوء نمودند و از دعای کردند نفره ما زود و صدای عربده که آنها با آسمان میرسید

اطراف خانه چهارگوشند دوردار آتش نند و سرد آسند و کمره لطلب ز شجاعت در خانه با نختند ولادت و علمها و
 عساف و قنایات را غنچه در بر نینه تسبیح که قلم زده خوش عاقبت و از عهد زشتی بر نیاید تا یک افرا لا مفری
 این دشت حکم نغز و اله اله بعد نند فرود و هجرت قنایان در هجرت س از جهاد الله و جهال و طحال خباب نیز جهال و طحال نین
 خانه دیک را رک نمده مانده هم اورد و طهران شده چونکه پس از هجرت قنایان مدت نه ماه خازنده در انعام راه خازنده و
 خانه را در مرتبه نوزاد آسند و دوست قرآن مجید را الله نه ناسته پس از آسند مدب خانه ما آتش نند شرکین س نهین دهل
 خانه شده تمام احوال و اثاث البت را بخیار نند و از این مالان و ارباب غم و نند بر رار این خانه نمود و زایم نه نشتند که ارباب
 مبارک دست شرکین بشده از حسن قنایان خدایه چشم آنها بسته ارباب مبارک پیشان نیند و نا خباب نیز خاندن عرض شد
 مدت ابا چه نندی زلف نند خباب آ میرزا نسیم و خباب میرزا محم هم پیشان قنایان شده و اتفاق از سر راه با دیده
 طهران به سپاه گردید و س از آبان هم عذر رسیده و نند پس از نند و طهران دانه مدت نه سال با جهای آبی و امان و جهاد و نشت
 روح در میان و صبر و استقامت تمام سیر نند تا اینکه در ۱۳۱۴ صبح چهارشنبه ۲۲ دقیقه مطابق ۲۹ عید نند در آن مشتک سگی
 رجوع الی الله و از سر راه خانه بجهان باقی رعبه گردید و در وسط قربان حضرت علی بن اطمین طهران مدفون شده و تاریخ وفات ایشان را نیند
 به طریق منظم خود برادر رسید بریزه گذشته از هجرت حکم لم یزل کرد کار بهین چهارشنبه نیست و دم دقیقه نای در صبح در کابا
 بر نند نند و در سال پیش رفت سری خان دم نیر سینه و این قضیه شش نند بعد از فوت بهر ایش و واقع گردید اشقی
 نیز رسید و بهر آن پس از گذر آفات مدت ۱۱ از طریق و مات نظرها و خط و خط با دیده و بدون زرد و در خط تمهید و کابا

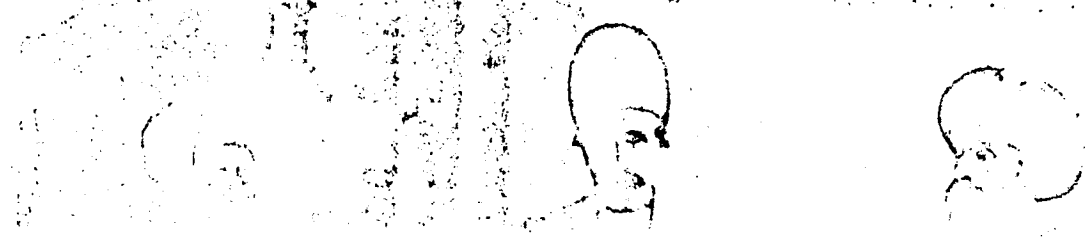
گزینشند و چندیم در ماگان سرورند و چون حکم حکم معلوم نمودند که زناش زامدن طلاق نبردند و از جانب برتینا
 با برادر ترمن و ترمین و شفت و هتحات تکرار کردند و با طعنان لادان عقب نبردند و بسیار گشتند و لادن
 میرزا نسیم با کله در سپرد و در شرف است و نیز در آن آقا محمد تقی بر آن روش خلاف رفتی شده آن مرد در دگر دادند و خبرها بگفتند
 رسید و سنی نمود تحصیل کرده سواد ای لباس و بسیار نیت و نظافت خیره رای زن بریافته جام کرد که در اینج
 پیش از این سواد ترانها بداشتم که در رقع عروسی رشت رانها نامسد دل دادم و اینهم در راه محبوب خستی سجاد در است
 دستار نیز رسید با عادتش در طهران ترنابال ۱۳۰۴ شه خیز از نمود از صرف کاش نشسته و در حاج
 این سواد نوزده قران از حرق آله پیشان بسعدت داد و بعد از چند راجی از محضر اهلی رسید و از فرزند که سنخ
 بنامه تان نه پیشان بردارند و در راج مکرر چنین سطور طوبی لمن اگر هم طوبی لمن انعم طوبی لمن طهمم برود و در
 قیام عیالانه به تسبیح رفتن این امر نمود و اعمال طاعت جاد و صحت تسبیح و در باب در ایاب حاد به طینه
 مهم طابین و تنهایی به در به در خانه نشان بر پشت در نشان مرکز برای این در محراب شد و در طهران چنان مکرری در آن
 ایام نبود که در سینه نشان در شهمه بگوید با چه گوید و بنمرد و تکرار در نظم و در سخن و او در حجاج این امر دادند و در تسبیح
 در طاب در آن تسبیح را بنمردا بر نمودند و در مرض خطر فترت چاک کند و واقع شدند و در سعادت بنشد چنانکه در سال ۱۳۰۷
 سحر پان زنده در آنکه در آن سواد نوزده و میرزا محم با پیشان بود و در جده نیت بر مردم همچنان کردند و به نیرالدوله و امیر
 شحات کند و در آن سواد پیشان در آنکه در آن سواد نوزده و سید به به به است شد و در محم

مشهده رفته خانه طایع بستانه در دو نفر و خبر دقچه مشهده رسیده و در ایام تبریکش در شهر خانه طایع کرد که میرزا محمدرضا که در آنجا نشسته بود
 ملا علی کنیت احوال بد است و میرزا محمدرضا که از آنجا آمده و از آنجا فرستاد و چون گفتم که آن حکومت شاه نجف از آنجا میفرستد میرزا محمدرضا
 بدست نیامده و آب محمدرضا رفته و در دو روز پس از رسیدن خبر که در طایع خرابان سال ۱۳۰۸ میرزا در دو روز شده
 و در روزی که ملا علی سرمدی در آن روز مشهده رسیده را از خبر که در بخش سالی گفتم گرفتار کرده و در دو روز حکمران را
 حاج میرزا محمد تقی خان پیام فرستاد که امید داشته که از آنجا بگذرد و در آنجا بماند و در آنجا بماند و در آنجا بماند
 استماع میگردد از حاجی نشان که نسبتا فاس بود و پنهان بود و در آنجا بماند و در آنجا بماند و در آنجا بماند
 میثاق و بیان کند که این را بگویم که در آنجا بماند و در آنجا بماند و در آنجا بماند
 سعادت میمند و آنرا گران را نامی در آنجا بماند و در آنجا بماند و در آنجا بماند
 که همراه در آنجا که در آنجا بماند و در آنجا بماند و در آنجا بماند
 میراث و چون با خبر ترزفته بر آنجا بماند و در آنجا بماند و در آنجا بماند
 و شب آنرا مقصد رسد و میرزا محمدرضا در آنجا بماند و در آنجا بماند و در آنجا بماند
 میرزا محمد تقی خان را خبر داد و کین الدوله امانت طایعای سعادت رسیده و این مده در گران در آنجا بماند
 در مریخ بر خیزند و در سال ۱۳۱۱ سنیا با میرزا محمدرضا در طایع خرابان احوال بد بود و در آنجا بماند
 در دست داده میرزا محمدرضا مقصد بد است و مردم ترزفته کشیده و شکایت بجهت نموده هر دو را در آنجا بماند
 در آنجا بماند و در آنجا بماند و در آنجا بماند

دادند در کعبه سرای رستان دشت رفت و در آن اقامت خیزان بزرگت حمید رساندند پس از جهت ضعف
 بنیادش شفقت شدیده دید چون از حشر خطر مرگه رمانی یافت قصیده سرود که مطلعش این است :
 زهر نهر عم ان سیمبر پس است مرا بزرگوار همین یک نهر پس است مرا پس چون طمس روان زهی برین فرود
 در جهت طهران نمود و بعد از آن وقت قلیان بهر دو در راه تنگ سفیدسین دیگری را شروع نمود در سال ۱۳۱۲ با نیرزا محمد
 در در فسخان تبسین کرد نگاه کرمان شناختند و چندی تبسین بردارند و در جهت فرسخان کرده اند اسباب بر زمین
 در سال ۱۳۱۳ نیرزا زرقان در بلاد فارس تبسین شمشال نمود و نیز قصیده را که مطلعش این است گمشد عقده عم
 مرادولی از قزوین رفت در اسباب سرود و در جهت از شراز خدر در صهبان رفت کرده طهران عودت نمود
 نیز با سمرقانیاتاق میرزا محمد زرقان قزوین و حدود غزنی کرد و ادبی دیگر بهر دو در راه با زرقان و نیرزا محمد از طهران پرین
 کردند نیز کرمان در فسخان رسیدن خوبان رفت و در جهت اسباب متعاقب آمدند در فسخان و کرمان و بلاد فرسخان
 تقریباً سه سال شد و زنی دیگر سال ۱۳۱۷ سینا در کرمان راهی تبسین بود و میرزا محمد صبا بهیله و عطا معروف
 رساند در مدینه از سفر که عودت کرمان نمود رشده ف و طغیان راهی را السوی به طغانه را فرجست و پرسته
 بر نیرزمت و دیگران ازین امر نمود سینا و میرزا سینا قزوینی (دو بهیله) مکرر به مکرمان داشته از عوqb رسیده
 جمال و عطا کرد که در دادند و حکم تدبیر و عطا را است و اقدام کرد و در دنیا چو عزیمت طهران نمود و مردم چنین گفت
 در اینجا گمشدند در مال و تمام خود رسم و له خواهد شنید که در طهران چه فتنه راهی به طغانه بر پا کنم در هنگام

سینا سرزمین نظامه محضر حضرت عظیم علیهها فرستاده رفیع شرد و عطف داد جا بسته خاک کرد دور همی که برایش رسید
 سطله بود که در عطف را غنچه غریز تقدر زخم فرید مد عطف سپردند لطران رضی ایامی تغییر ما شد در مرض خوره دان
 در پیش را گرفت لاش بقیلا در حشر زینت در بیکه خبر بجه که طران گرفت رسید سینا ایامی است خود جا
 عشق گرفته سوزند و ایامت نزد این است منف نشین صبر مرد علی خوت بهنم محم مدعی بر بر
 گنبد لب بدنت پنجه قهرش گل افشرد علی خوت زنده صده با بر الهی لطفه از دست غیب خورد علی
 سفر عمر ز سر جاک زیر کتیه شاه ادبش بل مدد علی گفت خبر سید هم ترک بهانه خود نوزده میر جان پرورد علی
 مرد زنده زنده صد صد سخره بر ترک گشت و کرد علی خوت کشیدن رقم خون جا در رگ که خون صریح فرورد علی
 مردن نشین صبی جو به پیش رنگ غم از روح دل بردی خوت بر رفت با ثبات کنی گندم قیام ری نحمد علی
 خوت ز اسلام دم بر بزم بکش ز محمدین شرد علی گرجا صبا ز جانب سینا نشین صبی برورد علی

انگاه همی از حضرت عظیم علیهها رسید و در فرزند که در طران زنده تسبیح شکرال کرده و خانه خود را که شهر بکلیغ
 در در حضرت پیشان غایت فرزند محمد تسبیح فراد دادند و در ایام دلیالی حاس تسبیحی داشتند در سبانه
 منزلی را حصیر فرش گسترده در مسجد می نهادند کی در بالا و در یکی در پائین حاس میشدند و با آنکه آب ریخت و رحمت
 تا تسبیح میکنند و بر چند در عالم ظاهر و با محبوب خود نیافتند که در عالم روح و دل معانی ناز بودند چنانکه در روح
 صادر از دم حضرت علیهها در جواب خویش حضرتان سفاهت و این رباعی را در این سنی گفته اند دل زده زما



در بنا دیده ما باشد عجب این قصه شنیده ما
 که قصه بزرگ که در اول بابیکه دیده بودیم ما
 و احدی پرسته بعد فتنه و زورش قطع قطع ایشان را که در تبر گردی که سر پرسته نان خندان در راه دلان
 شای روزی که با مدکر محرم بودند و اتفاقاً عده از قزاقها را بهای شتهار در راه تمام خانه دو در راه که در آن
 در مجرب شنیدن مای بری از خانه پهن دیده با کتاره زخته بهمانی محمدر شدند یکی از قزاقان زخمی شدند
 منهدم گشته و یکی از ایشان را سگ کشته آفرایم ایشان را حضرت و شفاعت پیش آمد و در زورش مقبول
 گردید و سگ را گرفته رفتند و عارفانه فرشتت در زیر پند شرح واقع را حضرت علیه السلام شنیدند و از مرداگی
 بهشت قزاق مذکور که ایشان از اسم بیک شتهار دی بود و صیغ محمدر دولی رسید که مدظلت عیادت
 بسیار ایشان که در راه آن روز در منبع مذکور قیام متبلیغ داشتند و بعد از آن سراج در خانه ایشان مرقب بود
 که کسر خیال فادفته نماید در محله کیمیان نیز محمدر متبلیغ داشته نشرفعات رحمتی می نمود پس در
 که در ایامش و جب در کتب حضرت علیه السلام سفری برای تبلیغ ما در آن نمود و در ایام سر سفر در آن نمود و در قطعه
 در راه تاریخ با عمارت سعیدیه که سعید حضرت از اجاب بنا کرده سرود سعید حضرت آن شهر عمارت که فرخنده
 خلاق و فرخ سرشت است رای سعیدیه از آماش بنا شده که مدت در در زشت است معطر بود هر شام
 از شمشیر گردان زمین در این خاک سرشت است مدله در پائینده این خوش مبارک خدا شک خلاق هر چه
 و زشت است چه تاریخ در راه خود خوب است سعیدیا سعیدیه باب بهشت است در آنجکه آمد و در راه

فرج کرد از وقتی قدم در صراط مستقیم این گزینشده تاهمت عمر داد نهایت تسلیم در ضای ما قده صرف خدمت
 امر اربع ایی نمودند و تیرت غایتش آرب کرده و چهار نفر سنگدستی شدید شده خانه نشین گشت رسیدن آورده
 خدمت تسلیمه در سبب احوال ملله برداشت و پس از مدتی در چشم برود عمر نموده و یک چشمش روشن گشت
 ولی طریقه نشید که در پس تا ناز خشک شد و تیر گر کرد و قوی تعمیر یافت و باغی ماه و دم رستار و ستم
 مذ حجاب و درین مکان هر روز میان میگردند و در خدمت لایه دست بخشیدند و کینیت وفات تیر جنیت و حسیله
 احاطه اش بودند در حال ضعف امری میکرد و است در سخن نام ایی رسید گشت حضرت بهایله - و
 کلمه سبزه بر ما گفته جان جهان خوشتر تسلیم کرد و سوره اش در قبرستان برون دودنه عبدالمعظم طران در محل بر کرم چهارده صوم
 باشد رسید در میان ماده تاریخ و پیش دین قطعه گفت سید مرتبت نیست نه پس لطف شنیده جام و نیت
 شعبان سال مرغ و دم سبزه رفت تیر سوزن جان و عهد سپهر لایچا در مصیبت و تیر قیامت گشت که بپست
 آفریناده تاریخ جنیت است تاریخ سال حجت در عهد سپندر پیش از پیشگاه خدای و در کرد نگاه شد بدن
 یکی پس ناله گفت تیر بهمان خصیت صعود کرد (۱۳۲۷ = ۱۰۰ - ۱۴۲۷) و از قدم حضرت عظم علیه السلام
 در حق وی صد در یافت که در آن جمله حقیق سطر است دلم لغیر لسانک عن ذکر انه بل واصلت اللیدر النهار وینیت لهم قائله
و انطرت لهم الایار و اطلعت لهم الایار و لم یزل کان یسئلك الا لطف و نزل لک الایات من مریع الارصاف و یسئلك
رب الملکت حطابا یخذب به قلوب اهل اللهدیت حتی تراهی نیر الافاق فی سحاب السجوال مرکز انوار السجبال تثبت

علی ایستاق و کریمت اهل اتفاق ایام دسینا سرزد بلده با وجود ضعف پیری و بیماری در اشدت فاقه و
 دست شکی نوبع هرگز مستغرق فطرت لایه و تسلیع در آن در سال ۱۳۲۶ سپهر ارشدش آتاسیه محمد رضا که جمعه
 صحابینان بود بنات نمود و در آنکه قرین ستر ناتوان بود گریه و بیا بجا کرد و ایامی چند طول کشید که از چنان
 بر فاجع عالم رحمت در صفا شافت و در این هنگام هفتاد سال داشت و خود پریشان که نمی زد نظر آتش داشت
 کریم و دختر تریسینا رقم میگرد تو کوشش در سنه در حدود سال ۱۳۶۷ شد و آیتش بان لایه مانده و اشکان
 در بطن روحان برقرار گردید و اتفاق در سال ۱۳۱۳ که در شیراز عودت میگرد و بسیار طران گشته ساکن شد
 در شاهرش شهر است و مرثیه نرزه که در غیبت حال این سرود است دلیل من جا بود و آنکه در شب گذشته
 چهارم از جمادی الاول سال ۱۳۲۱ که دلیل عید رضوان بود در سن نخصت بی گلی در گذشت و قرب بقرة
 نیز مرفون گردید و تاریخ دفاتش را سینا چنین گفت هر که در سید وسیکی که در سنه هجری گذشته چهارم در
 مهر اولی بمیرد دل رضوان مطاق در تو میر بشه ز در فاخت نیز سینا در هم نیز در حقش بود و چنانچه
 تقدیم از آغاز اقبال نمود برادر بنی لمر در کمال بر شدت رقت قلب س مدت رقت نمود تا در طران بجهان
 باقی رفت در هم سینا و خرمی از تمولین بحکم رقت دار قرید بود و در بطن نیز بر شرفان با میان گردید و در و در لایه اش نیز
 کوشیدند دست از تو بر شرف کشید و طران نزد تو بر شافت و تا آخر عمر باری بود و چه در قلب از وفات وی
 در میانم در گذشت و سپهر ارشد سینا خا که گفتیم آتاسیه محمد رضا نام است و با سگارت و مساعت و حریم

زندگانی کرد و با پدر و خانواده سعادت نمود تا بسبب رخصت لهراسی پدید آمد و چنانکه در ششم در سنه وفات سینا سید پیری
 قبر لهراسی در گذشت و پسر دم سینا قاسم جلال در هنگام بلوغ در مهارت بود و مورد اعتمادش از طرفین شش بود
 و تحسیر قدرت و کتاف فایسی در طهران نزد آقا میرزا تقیم کرد و در این ولایت رسیدت رسیدت رسیدت را در حوزة اوس
 حاجی صدر پیرانه چنانکه در بخش ای کتیه میخارم صحر کرد و چنان تجارت کردشید و سنالک در جهات جهاد و ولایات
 تسلیفیه خدمت کرد و آنگاه با آقا سید حسن با شکی زاده میرزا زین العابدین پیش گرفت و در با بکان در کرمان رفته تحسیرت عب
 نموده رفتن با تمام خدمت در فغان نشسته و فرسوده کرده ایامی چند شرف حضور در محضر حضرت غصن عظیم علیه السلام فارز گوید در حیات
 بر این نموده حس الامر صفت خدمت تسلیفیه رفت و در سال تیرماه در آنجا آقامت کرد و آنگاه لهراسی عودت نمود و در این
 درشت شتافت و بعد از آن تمام خدمت لهراسی در گذشت و در آن میرزا حاجی با رحمان سنگری کتافان و عراق و صفتان است
 و در سال در آنکه در قیام بیشتر نعمات در فغان نمود پس عودت لهراسی کرد و در بار دیگر با در بکان رفت و در با بعضی و شرفش
 تسلیفیه گوید و حکومت در آنکه در اول پس از آنجا بشماره شتافت و چندی در آنجا تسلیفیه پرداخت و در بار دیگر در با رض
 حیفا رفته سخته در محضر حضرت علیه السلام شرف گرفت و در آنکه در عودت در رکنستان در فغان در روسیه گوید و در آنکه در سال
 ۱۳۳۲ منشن در گذشته سنات کرد و در چخت در سال ۱۳۳۶ در فغان در آنکه در تزوج و تیمم گرفت و بعد از ده سال نای میرزا سوز
 خزان بستان و در زندان نهاد و با نقره در قره علی آباد قرب سیره طبری در روز پنجم سال ۱۳۴۴ عازم ناگانان ری
 خ داد و با تسلیفیه پیش تمام و در اول قرص دای ناگانان وفات نموده در فغان گوید و در ضمن وفات نیز چهار سال

پیشتر از هر علم را اعلیٰ کرده بود پس مردم سینا قاسمید چسبید و در خوشی مشهوره بعد فایده در هنگام جهالت بودم
 و مانند شان طهران هشت سال درشت و کتبیات فارسیه در بر می نموده چند سال تیسیر و نسیم در کتب
 و در سه تربیت طهران پرخته باله کنگر عشق آباد گردید و نسیم در هر سه نیز تسلیع اینهاست و در زبان
 خانه درین لهر بنیس گردید و خاندان دسه نیز سینا نام اود تسلیع صورتی کما کثیر لهر ایسی را تا نثرین اوزد خندود
 میانی را محفوظ داشتند به پیش از در خدمت برداشت گرفته و بعد فایده مذکوره نیز ایات بسیار در مخرج زبان
 این لهر سرور و سپهر نامش که در آغاز حوانی و چهار مرضی سخت دستری کشید و جام جهر ابر کشید شعاری دال بر
 غایت ثوق و شکر لب سرور و در نیز سینا قصائد و غزلیات در رباعیات و غیره بسیار و جای مانده که در
 از آنها در شرکت دشمنی را با افراد و خصمها سرورند و از قصائد نیز این قصیده باشد

خوش بشنود طیب رسد ز آفتاب	نغمه بسم اله ایسی ایسی	تو طهر انظر کبریا کبر	قد بر المظهر العلی الاعلی
مانسک مشربم که گردید	حدود که از شرقی رسم کشی	فامه فطرت طبع روح همه	شده متحرک باذن پادشاه
در خدمت اعلیٰ رحمت ادبش	شمرقا حدود که در شرقی	بر شوخ حضرت با ترمیم	ظاهر روحا معین ربع صحنی
و چه غیبیه من با من معین	جلوه فوریه من بقیه ذرا	از فم هر که گشتی را زد	دنه انت ایسی با سن صحنی
ای که از ارض بلدا و تقوا	موف تر داکل الا فخر خستی	طیرت کینت سفیر بداهو	مرفخ و فامیزند صدای آنا آنها
با که شرف فوریه عالم	با که مزین نمود رحمت طرا	معی روح آفرین معین	معلی با رتیب مکالم برسی

در غزلت فسانت کجاست	هر کز نشد در کعب سفینه همرا	زده سر مهر عشق صد محبت	شده تبار بر سر قوسه حیا
مرتفع که صورت خاگردار است	صورت بی زده همه حلاج و عصا	زده حدیث حال شمر بجلی	شده همه دولت کجاست بجلی
زده شمر زاده ز کعب دوی	بفسر و افاق شده زجاج صغی	ظلمت تو لبین جن که بی بی	صرف ضرر از شر خرم حیدر ارا
دست محیط علی الزفاف الاست	دست طایک مع کعب است	زده زده غیب زده شهر بکس	دیده زده سر زده ظهور مرا
در همه دندر شمر کس فیس عیار	فیس تعالی زده غایت تعریفی	دیده زده کثرت کلمه ستر	دانت تو زده غایت بد زنجی
در همه آتش در دل خیمه	منفی نیکه بود بر سر آت	دانت ز چون دهم پنهان زده	دیده ز چون دانت پر زان زده
طوطی طبعم و صفت است با کیم	مل شود از روح ان فنی دریا	دیده در صحت خصیت عظیم	دیده بود آیت پریت کبری
مذنب همه طایر جوی پریت	سر صمد بر دونه فتدی	سطح انوار اشعاع اول	لحم برادر آتلیج اولی
مهر پر حیت کز منی کنت	ان رب روح عظم اینی	صده زده دست لاله همرا	نغمه زده شعر لاله سنبویه
شهادت شکر تعالی که است	صنطه رسم باد لای که است	والد جریان و محومات بنابر	آدم و روح خمد عسی در پی
ای بی الهی تر رازق عالم	دی نم رمانی تر خاش آت	جدید بوقت قلب کل فخر	آتش عشق سمان کل دریا
قول تو زده یاد به صحت دوزخ	قدر تو زده یاد زنده کوه	بسم تو زده بسم تکمیل	بسم تو زده بسم تکمیل
وزن تنزل ز مالک ز شکر است	گر نماید قضا رضا ز رضا	این اها بجز تر عظم بسم	کسیت شفیم دین بی عظمی
هست کسین بنده ارحامی است	در نشه این زده خط مسهی	کن تو شفاعت ز طاعت میر	کلمه رحمت که بیخ من صفا

چونکه عالم در ایند روزه حیات
 نیت مرا غیر از اینم مردم تنها
 گزینانم قبول خالی سید با
 بر سر دنیا در دنیا دنیا
 وقت از در قیامت
 نریزه روز را تو زدیخت
 ایضا

گر جسم تا زمان باشد بر دران عالم	نیک باشد که باشد تا زمان مرا	عالم من ز بنده باشد گردود آید
بنا بدست دکن می ز بنده جان مرا	طه شفته روی پریش نش مردم	که ز غم دارد پریشان نگاه سرگران مرا
روی در چو گمان و دل چون گریه می کشی	چنین سینه خوش است ز گوی این جهان مرا	باشدم در کوزه جان بشناسد دست
صحت بخان رود در بران مرا	چونکه میرانگان در دست بر آید کن	خوش بود دیده از تر قضا شرکان مرا
اگر گفتمی جای در در زنده باشد گنج را	کز فخر است مخفی در دل دران مرا	در زش شده ام چون در دران اندا
که در گشته هر کسی از شرش دران	بسته گذشته از سر آب در در عشق	که بود از قطره کمر لجه عمان مرا
سمن معانی تا عرض جهان شده	کوشش دوران در کند است ایران	دینف نام هر کجا باشد در بحر عزیز
بهت یک آن کج زمان در چو گنگان	نیت در دل خوف هم در هم سلطان جهم	را که بر این زمان بخش طم زین بر
دوده دگر رسید به صبح محشر شده تمام	بیرشام بحر از لرشه پانی مرا	حور انات زانی کتاب عهد کد است
جان لرگان است بران عهد و آن پانی	به سلطان قدم صعود غصن عظیم است	بیرضای در عادت نیت فرغی را
گر عالم یک تک جهان گم بود	به عنایت منع بود در حیران مرا	حب دو آرد نسیم گشایم در محم
مهر در روز نهشتان در آن بران	به حضور او ز سر گلشن بر چون سخن است	به عوم بندش روزی بود رضوان مرا

خزایم بر پایا. سگانش با برم	تا بد گنجت حیرت بر دستان مرا	یا فیم از دفتر حیدش آثار رسد
گشت این زبان قاطع زبان مرا	تسبیله روی که بران کفر دین بود	کز تو گذشته روزی که کفر بر این مرا
تا بد دیگر زانم نام خست بر زبان	گر چه بر روی سلطان مان کردن	بیکدیگر عشق تو هم در همه جاهی کن
دی بر سنگ بحر تو هم زخم دوزان مرا	خسرو داشت ما خدیو بود مکتلا در کرم	کما هم کفتر کن در ره جان مرا
ترسیدانه که درایت بود در استین	من باین مردم که باشد شمشیر طغان مرا	ترسنت بر که حور شیدت در دستان
من کین جدم که باشد زده کیران مرا	تا بر زنده گیت است تاج افشار	با زنده گیش بر بر فسر قان مرا
نیز آتا دستم از دامن قریش گویا	ز آب بره حیرت دیدم بدلان مرا	اصلاً
تا که دست سگ بر دامن درم زدم	بای دوری غرق کفر دین گسردم	تا خاک در گش حسیم کتب زندگی
طعنه اوان شرف را لب کینه زدم	تا شدم شفته زلف پیشان بکار	دل دریا بر صحرا پاکت مردم
چنان بر مرگان زخم زدی است	سینه بر تیر جودت زخم خوردم	یک طلبک دنا بودم در درمای عشق
در میان روح خراب با شکر ددم	از شر زده عشق این جان خفته	چون میادش حوش را ز شعله کوردم
کام ما چون گشت مهر زده شیرین بود	تیشه جانی بریش شکر ددم	سطرپ با در عرق کرد ز سنگ صماز
ما هم زده شور مخالف نغمه دیگر ددم	قدرت زلف کجش با ز جان فسون	کز زخم دست قدرت مدغم زرد ددم
طایر بسته بودم در زده اشیا	مال گنودم در لاج محبت پر ددم	دفتر حیدر حواله ددم در دیدن عشق

سنگ حشرت بر صحرای رخم بر فریدم	میگزینم در کف ساق زخم لایحان	پس تم بر دور هر دو این دهر فریدم
بود بر روی زمین در سنگ نشسته و برین	سکه محمد فر بر شوی بسیم و دریدم	با عهد کعب و صبر و کیمیای قهر لده
چشم بر بیم در تماشای گل حجر دردم	در تماشای گل درش هر طرف زمین	ما ز فردت رقیب چنین شایریدم
سایه گشود بر کاس در دست محرم	کاهت شکست تا رفوغم غم زردید	تاری گودم در زمین سر نشسته
سرجا بر روح این طایف حاضر دردم	قطره با بودم لیک از غصص کجایا	در عزم کعبه دل حلقه زرد زدم
مور با بودم ز در فرسیدان زمان	در فلک پهلوی کعبه بشید و در اندر دم	دزه با بودم لیک از بر و سلطان
نغمه قمار املی از چرخ بالا آردم	چون ندای بکم در دود سلطان است	چرخ لند چرخ صید بشه شیر زردم
سر کجا پر او بودم چون لندوی عمر	هر یک لند ملک از دمای بر فریدم	تا غلام مدگش نبسته ای بشدم
پای آفتاب برق خست و کوز زدم	ز آرزخ خست فرود و سر گد هر آفرین	مادرین گدن فرای بر سر خیزیدم
سیرا تا نهد که غصص عظیم کرده ام	در تبسم رقی حیرت در دل کار فریدم	ز ابر حمت غرقه در دوزخ با شدم

ایضاً

از آن هر دو جهانم ز مار و نوزاد لاله	بزرگ شکره الفلج است غم خوردم	اگر چه در نظر مردم جهان خوردم
برین قصه گواه است چشم مدارم	روده است ز من چشم نیم سترش زارم	که در سلاک گیسوی که گرفتارم
بسیم نهی ز آتاکمیشیر رودر	بمان در دست نه از غیر دست پرارم	بمن از زمان که آن دلگوزدن بسیم

مخوان نصیر سواران هرگز دردم	گل من آرد با طبعت جان افروز	شام آرد ناخوش برکت نام
من آن نم که سر ز ترغفه بر نام	اگر گزارد مرغ با به بکارم	ز راه عشق دل آزرده چون نرم به است
که نیت غیر نفع وفا یازدم	نبرد عشق سردا که محبت یار	اگر جان همه گدال شود بر آردم
گدای گوی شبنم با ز محبت است	مردم ثابت رسیده به چه بر قارم	عجز آنکه تعجب در درد مرگ عشق
گدای دانه در گاه حضرت یارم	فقیر خانه باب جناب محبیم	کجا خیال زرد سیم و مکر دنیا م
بگردش مسلمان در راه است	ز فقر پای غرق ملک گذارم	من از زانی که گنج سکر نشستم
نه بند سجده نه پای بند زارم	نه بنده "محرستم نه خادم ناتوس	الا در دم که بود سرد کارم
چه ندگی هفتی غصن عظیم است مرا	لصد هزار زانی در تمام قردم	کتاب عهد با الهه در پیشش
مطیع حضرت یارم نه سر نکارم	اگر بچرخ زمین گوید زین رو چرخ	روزگار چه حجت دگر بر یارم
شهنشوی که مددش شهر دوردم	در سینه همه نهفته گنج هر دردم	سرم است چه در سنان سر زده
در مکنند اگر خون ضعیف در یارم	ز حکمتش کنم حکمت بدان خاله	مهری می که ز درش غرق آردم
ز نام روح فریادش همه خود شنیم	اگر چه سی مرغ زنده بودم	مرست نام کس بود که این دهد بان
دل از فرقت آرزو نیست در دلدم	کجا پیر جان بدو دم بود بان	ز جام مهر در دماش باره بر شام
هر چند نگارم دل جا نگرم	گهر چه بل رسد روای گوی بر نام	گهر چه بادم سخما نه عشر سوز

فقر که یارم دل جامدم	بیش شمس رخسار چه زده نامدم	دل ز پر تو که آفتاب بودم
نزد غموم حدس چه قطره نفوسم	دل ز ریبست لبه کبر ذخاتم	شهادت جبهه خورشید صحت است
چه عید خزان دشن در شامم	دل سگسته از روی دبر است	بچه بطلب بگشتم معمارم
بک جان چه ایر چه غم بخرم	شهر دل چه تواری چه غم ز غلام	ز شرف حمد تو بر زده است خورشیدم
ز کس نضر تو بر زده است غلام	ز قرب رفیق ز گاه بر جان گهر برم	ز جام عشق گهر است و گاه بر شام
ز هفتاد حیات لبان غلام	در هفتاد حیات چه نشرد در دارم	اگر بر اینم از دور زلفی دوری شام
اگر سختم از دستم رسام	بسی در آن خانه در شام	در هفتاد از آن ناله گهر بارم
منده بشیر مرز حبه برجم	ز روی آینه دل زود ز گلام	روا بود که ز گفتار لب فرودم
سخن ز قول زانم که در گورم	چند دم ز ثنات زانم که در این سر	کنده بی ز کعبه راق بکلام
کتاب نضر در آن کج کافیت	که ز کنم سر گشت و صفحه شمارم	درین مقام شها چون بسیرم در است
چه بر اینم سپرده نظر بدارم	بسی گاه تو نیز اگر عزیز افتد	چه غم که در نظر مردم جان خودم

ایضاً

از فراق روی بر شربت و جام بمنز	ز بهنگ چشم داده دل در شربت و آب بمنز	صله با در در زوم در آرزوی روی دوست
ش بر تصور خسته رخ باجم بمنز	تا گمان دیدم شمی روی دلا در پیش کجاست	روز و شب از این طبع پرسته در زخم بمنز

روز اول قطره زرشیم از دمای عشق در گاه هر شه در آن قطره سیرام بود
 در پرتو می آن در نایم بنزد ز شتیق عاقبت چون قیاس بنم
 خاک پای غصه عظیم هست کسیر براد من سحر است که عالم کیمیا یام بنزد
 ای محبت کام زین پرسته مگرام بنزد ایضا

ببین رف سبب سر سر دردم محب ای کج داریک نظر دردم
 مرا که روی تو خوشه عالم بدست شان تیره کجا جت فرد دردم
 رخ تو چون گل ز شمع دردم بگر زود عبود در دونه من خرد دردم
 بکیش لب نظر منک خاتم اگر سیر روی تو رد می نظر دردم
 راه حضرت عبدها سبک دردم بر بنده یام رتاج شرف سر دردم
 بزاد زنده حجاز کنی به تر زده گمان مدار که عیدم دل بد دردم

ایضا

دیل بناده نشوخی سر کار من تو که حرف زان است گاه من تو
 اگر آناه ساروی بری سها میزد مهر فلک زینه در من تو
 نمکند ردل شمش ازوی گوید کند ردل سبک از ناله زار من تو
 نیز آن آهوی فرخ خج سبک خدایان نشود تا نصف شمش کار من تو
 ایضا

چو دشته مبارکت زاده حرام زو که در دم دمگم از ان محسته حرام
 بگشته ز سرشته دم هر نیم کی ترین وصل و کی قنبر ذوق
 قه، چه چو گشاید چه چو خفا ملک چه شعله سازد چه چه نسیم
 من رویی که زنده زین کای عظیم ز طبع نیز اگر نمرال با خیزد
 ز جذب شوق زبند ز ذوق بیع نسیم

ایضا

غار در راه جان میبرد در عدم ری چمن بیادد آب کیست که جهان بزرگ در سب با که در صبح جنگ
 این شایع هر دو پندید است در خاصن خود که نیست مظهر که ز نور به جمال ز آبند خط خورشید است حال

ایضا

پشت بد ز کس است در کس چه خوب لغت همه آری است در آری چه آب بدیت همه لاله است و لاله همه رنگ
 زلفت همه سدر است و سدر همه تاب در محض دست شمع زبده کی است سلطان و گدازد خویش و گناه کی است
 گر خانه در ناست صانع کی است در غای که نشسته بود رسید ما
 شد نصیر نهاد و چه چو زاده نشست در عارض گل ز زاده تجار نشست
 در سنگی عا و عاگر لاله نشست

این کسی : دلیر شکاری است خراب خوش نادیر سپهری است در طاعت با عفو خدا شهرد است

ظاهر کرم حق ز گنجه کاری است

ز دبد که طبعش در چون کز دم در می سخمه و لذت به مال مردم در نزد خدا که کم مردود است

خون دل سخن با که خون دل خم

و از بهار سینا نیز بنده رای خود ثبت شدیم

دشمن سرش اعلی رگوشش برش زدی کمی است روی ای شرب ایهور تاکی در زم جو بخش با صهار غراب

نار بریت هر عارف شوی ازین می ضرر صابونین بر صورت الزباب العار ز نهار زین بسیار حشمت مکن طاری

ناری برده دل از عشق هو را فروز تا خیرت در دانا ز نهدند چون نی در نای شوق اعلی در خمر عشق ای

مطرب برن و دام ساقه بده پیایی ز نهار و جبه با در تار طره با صبح وصال سر زشت ام فروز شعلی

غیب منبع دمنع ذات برع ابدع طالع ز مطلع با مشرق مشرق ری بسا نسر ای دل را در ده با بهار است

مکن چنان بهار کردی نباشد شردی خاک قدم ای عین الحیات جاها بر دم با ازین خاک را ب زنی لای

ناقصه ظهورش شد گشتر ز بعالم از گوشه ارون رفت با هم که سینا سحر بعالم غیر از رضای محراب

وله

بسی ز کون در کمان از دی خواه خردی

خوشی به بادید از صبح مین برده سر ز خولک شنگاه و مین هم مشرق از دره منور است هم روزین از قله هم روزین

سکون زنده آوده از کفر و فو	از کفر آوده سلطان	دور و دور و دور و دور	وقت بجا بجا
از که برای اسم اعظم برست	در پیشتر از طرف ابرست	گویی نشینده که فرزند نام	این نام که یک دور و دور است
از که که کبره هاجر بپوشند	خوشید را کرده همه میجویند	خرام همه میار یک کون	دست جان بهار با کون
سکون جبابه جان بفرود	رو باز گرم زاد بدی نموده	باید که عمم برت نام بشند	در خردان دوست نام ابر
سرمه بر کسی که کشد جبابه	ز قیسه فدا فر کردید ربابا	از که بهار دل بر کس بند	خوشید فرشت اگر بود با
در دهر طیب خسته چو نیست	در هیچ دو از خاست بر نیست	خواب بر همه جان رگور	در سخن دندان در دانه نیست
ایش هاجر با نموده آودیم	خردی تو زک برت نام کریم	تو در عطار ای یک عین	تو سخن ما هر که دریم
احباب هاجر خفته همه	در بسته ز سجاوه و دلقند همه	با این سپهرت فتح و نصرت همه	صد پاره آن در دیده خفته همه
گیتی تنگ رسد زور و جانش	در آن کند هر از چون نقاش	زین رخ خنک آن زلاله	خرداری شکر و مع اویا
در در افتان به این کیند	گر کشوی ازاد نوی از هر بند	هر چه که از ادای خود پسندی	انها برای حق زود پسند
سکون نشیند غیب نشود	این نموده طرز روح در کس فرود	در این حال چون فرشته است	و جانب آن ازاد غیب نمود
دل ناله در فریدان کشت بسی	شاید بر شمس برت سلطان کسر	فرخندت من ازاد ابر کمال	نه واد بر و دیده فریدان کمال

آقا میرزا محمد تقی میر در قریه فردستان در سنه ده مابین صیقل سال ۱۲۷۲ تاملت در دهر
 تربت برش حاجی عبدالمکریم که در احکم و نجیب قریه بود در صغر من زود منی از زرگان سعید خانی و سعید غریب گرفته

در ایات فایر و جوت خط و جهت یافت و درش زده سگی حرب سپهر چو با نیت عم از دواج نور و در
 و کینه فرجه و جود آمدند و صیت تقوی و عبادت و سجا و فضیلتش بجهت حسن آسوس و تقدیرش در عظم و نیریزش
 گرفت و بفروداری و برسد نگاری و در لاره و از ره تجارت حاجی حسن و بر بقره عهدیانه نهضال است و بهنرا
 و نظرها خصوصاً نیر رسیدن شمشیر و در راه و در راه خاندان ریاست و ولایت همی کرد و بهنرا و آنگن کرد
 بهنرا بگذرد و تنقید و صلاح نمیزند و خود در ضمن ایات که وصف عاشق کرد چنین کرد محمد نام و تخلص نسیم نام بود
 حاجی علی کریم صفیان رسیده ما این در ده فرخنده فرزند این دو صد و هشتاد و دو رفت از هزار

نیمه شعبان شد و نیم از بهار	از لب و اتم تر که شدم	بسم زمان را منتقد شدم	در نیم صبحی نیر شد
یا فتم از بردش و خود و حواس	چون عریا یا فتم از صرف میر	خودم انتم نصرتم صمیر	بقره صرف و عجم شدم
نشده کامرتا بر شدم	و در امر شکر کات ز باب	هم تجارت کباب کتاب	زین بهنرا چه بودم من
گشتم با نیر رسیدن رفتی	بر دره مانگستر و با نیر راهی	بر دره عزال گوی و قصیده بر ای	امید کرد که در دره عز
که درین گاه فرزند	من هم با بر در شدم نیران	هم سخن در بظن در هم بیان	گاه جز کفتم و کامر علی
گمای ترجیع و مرجع و عزال	وصف می گفتیم و مرجع علی	که کفتم و کامر علی	

در تدبیر جا جانم گفتیم تعادیرش رب مختلفه و در بیان در نه هم تفاوت و در خورده اند که که در دوق و در شوق
 سخن خصیت در وصول بهر راه باب معرفت چهار خورده ما در فاف خصوصاً نیر رسیدن حاجی محمد را منتقد شد که سخن

در این در باب بسیار است و بی شماری کرده شناخت در ماه ربیع سال ۱۲۹۷ زیر سیفا و حاجی سید میرزا و سید
 دیگر مجاز شده و بریز رفته نوعی که کفایتیم فاز عرفان و بیان بیخ شدند و در ده نهمه سال مدتی در جهت بودند
 در روی دهر لذت آنگاه امام محمد نعیم با حری گفتند در ده مطالب و نایب گفتند دلچ نایب ای خودند نعیم با
 بیرون طریق مجامده در سال ۱۲۹۸ آمان آوردند چنانکه در این رسالت در آورده نمود :

در مرد نهمه چه نداشت	دود و نعت بر لاله دست	حضرت سیفا ز غوغا گشت	از من بدم و میرزا گشت
کاین لغوم فرخ و بگون شده	سایه کن مرغ با این شده	نیز آن است حجت بریز شده	حجت بریز است بریز شده
ما بر سادت ز گیسو	ما همه بودیم بیک پایه	تا که در راه عنایت رسید	زیت باشد در پرت رسید
مستبح قول عنایت شدیم	مستحق فخر در پیشیم	و در عنایت سندی گله	با فر ما ثنوت و با قنده
تا در محراب ما ایستاد	را نه گنجد سهمت خنده ای	کرد سلامی حکیم شنید	لله در محراب ما آرد لب
پس بیگنی گفت که اسم گمار	با دگری گفت که قلاب	تا کند در زمره گولان بدن	زاده طلایان در جولان بدن
زیم چه زده چوردن با لسته	بر یک با قال در لک	گفت که ای زمره ال برکل	در دم قوی در برای قبول
در دم قوی بوی در نظر عیب	خاله زشت به شکیب	حضرت قائم قمر و نقین	سلطنت بنور حضرت حسین
میرد نمند عالم خور	سر بر آفاق بود پرورد	دید و ظهورند که هم به فضل	عیسی و مهدی گوید رسول
روزه امام زینبی قائم است	قائم محمد بن حاتم است	خوانم از یک تو آیات له	همه از روح و سخات له

قدری خوانم ز دشتین پان این خورشید میزد اینجا عیان پسر سره لری ز بخت ساز کرد بهر دشت سخن ساز کرد
 نامزد شهر طرادس بود روح وی نه کرده تا قوس بود نعره سماک یا بوگرفت که در دشت بیجا بر است
 ماه فقط نشسته که آن مصحف بلکه در و بام با مصحف خولند با خوسته بر بر نهاد هیچ بر سید و به کف در راه
 رفت کردن از در دریا پانی خولند با لبوا المکسین رفت چه دل از در و تنها شیم در سخن در پیش در عقاب
 این سخن در این در تمام در بی تمام مرا کرد و لام بر طرف القصد چه شایتم کیستی که قول از بی تمام
 در در همورده شناوران و گزری بعد ز لیل پان خائف و سرعت قرین دل تن زده و مضطر چه در همور
 دشت یک وقت است تا نشد که هر چه در ماجری سسده بر سیدی که معنی هر زدی الله فرستادی
 ماه در خانه می رفتی گرضتمی که گشت در دلمی

و با هم که نیم از در سخن ز گریز هر که موفق به پان گشت و ما هر نقطه در له تقاعد شده و انار مرزا یکی در له
 نیز از در گرفته مطالع کرد که گمانه نوح و الفاطی عاری از معنی یافت لذا بازل گردید در طلب من بطرفه الله که نتیجه
 یکصد نظم پان است برده تا فایز نمران را میان ما بر این گشت و در خود در شرح کیفیت دست در انبار گشت
 که عین عبادت نظر از خطش چنین است در سنه ۱۲۹۸ تصدی نمودم در قبر گاهی منزل ملا بصیرت مرصم و مردم
 بعضی به گمان شدند و سینا با میرزا جعفر شرح سفر تبریز خود گفته بود من با میرزا جعفر شرط کردم سینا زود بم
 بکن من اطلاع دهم تا آنکه شب با علی اوبل در خانه سینا بودم و سینا شرح شهادت حضرت اعلی گفت و در گفت

شاهی بود الاغ نژاد با سفهان باید فایز نیست می حجاب دلم میبریم برود الاغ میشه بعد از آن علی
 مراد امام جمعه بد شهادت خربت کفتم نظر قول کرد علی گفت پس زیم در عقیده شریک بودی و در
 سده هم باید شهید شده و شروع ما بت زنده و کم کم از خانه برین نبردیم ما هم که شکر بشیری کردیم
 و در آن ایام سب و دشمنی ازین گفتگو پر شده و درها پر جوش و خاشاک و قند و روغن بود و ای کمال کمال
 خفت و خردی سبز زدم در حیات لایق و لاکھی سحر شده ایم تا اینکه بادت از سفر آمدند و تقی اهل
 سخاوت ایشان بدین رفت و بحر العلوم در سجده زدند و رسید چرا سخاوت بادت میروی و سبب فتنه میروی
 تقی لشکر حجاب دلد که ظل سلطان کاغذ با نهادم که کسی متعرض آنها نرود سحر علوم بر شفته بالای گلده سبب
 دیده فرای مات الدین مات الدین ایها المسلمین مذکور مردم جمیع عوزه دور تقی را گرفته سبب فرط در
 زنده و خراب شده بود و کشند حاجی این خان یاور خود را بر روی او راه خسته مانع قتل او شده کاغذی از علما
 سده فرشتان میرسد علی در امام جمعه و سحر علوم نزد شیخ محمد قزوینی رفت و در جانب بکله بر اینک
 رفته دو فرشته بودند سده نمودند که تقی را شکر خبر کنند و سبب خبر رسید که فرشتان باید قتل او وقت رسانند
 مرا سخاوت سحر علوم خبر نمودند در صورتیکه تقی بنی حاضر بسته بود و گفتند تقی میگوید و ضم مرا ضعیف کرده گفتیم
 او در حالت زجر و جرحی گفته گفتند کاغذی از حیب او در آمده میرزا اسد الله سفهان را خبر شده گفتیم اگر
 کاغذی ازین برین لریه چو از او است درین گفتگو مردم که فرشتهها و لاله شده گفتند این را باقی جز بند نبردیم

به حضرت نهان شد اینها بسند در میان شما و فرشتهها در خانه بحال شدت گفت مرسته مانی را در نهان
 خانه نمودن که فیض قدرت با جمعی از تهاش می خوردند و از آن طرف خانه جناب سر جناب سید ابی طالب
 رفته اندازیم گرفته رسته خانه ما و در نمودند و از طرف دیگر اوی مرحوم را در سینه نمودند ریش دور گرفته در کان قصه
 برده گشت فرموده و در آن خانه آورده و از طرف حاجی است که خدا شخصی کرده و نقل فرشتهها را خبر شنید
 آن آن بود که شهر نوید چون بنجر با جام همه در پیش و در کلام رسید فی القدر شخصی را خانه ما فرستادند که حضرت را
 از آن حرکت برید و سبب حرکت را حاضر نموده اند و بعد صد نفر خوب در که برت از صومالیان بود
 سفینه و ما پنج نفر چنان گفت نزدیک بود که رسته اند که گفتند و اصد به قدم بدایم از روز جمعه ما در و
 رسما صحبت فرام میاید و از آنروز حضورنا جمعی تهاش می از تمام دعات اطراف جمع شده اند ما را با
 این هیئت عجیب سرد پای برهنه میزد تمام کوبه و ماها که تهاش می بر شده که ابتدا و شهاب آن دیده نمیشه
 بار که دور دانه قریه گردانیده در سینه لنگای سر چهار راه که کان رسمی بود ما را در بالا خانه کرده رسته نهایی که
 که شرف سینه نگاه بدسته فرشتهها خوب رفته بقدر که لدم در رسته دور است تمام خوب زودند بعد
 آن این نم مرگ ما ز اول غروب خانه اقا محمد تقی را در نمودند و شب تا صبح علی الدلیم فرشتهها خوب زودند
 و در مدت چهارده ساعت شب ام جهت شخصی القدر کرده چهار نفر دیگر خوب نمودند و دل صبح ما را ایما
 دیگر با پای برهنه روی برف آورده در سینه کوب بسند و در کعبه با خوب زودند بعد آن ما را آورده

در ب خانه خردان و سنگ و دست گرفته پنج مرغ که در خانه بگردیدند تیر زده اند که طرف کباب می پختند
 و از طرف دیگر خوب و کله رای سبزه در کار بود و دو گران را کار زده شدند چونکه سید فتن در اینها نموداری
 بداند که خردان کن ملک عالم رسید که تقصیر را نشهر پادشاه اش و با همه جانکه ضمن شرح احوال نیز
 و سینا آوردم سلطان را نزع ذکر و صفهان رده و در آنجا حکومتی محبوس پیشند انگاه تخت میرا را
 فل سلطان زد و نمود و روزی کن ملک محبوسین را بفر خود خویشت در میان را نیز حاضر نموده گفت این
 محبوسین بگویند که ما به نسیم رسیدیم هم را نمی نسیم حویب دلزدند که به نصبت کنند کن ملک گفت کسی را
 که نیشنا سندی من هم ندانند از آن اظهار پیشند که گشت و از راهی به نیشنا من موجود است در کن ملک
 هستند آنچه از آن زد که آورده بودند طلبید و کلمه مستخدم داده باز کردند بعضی گشت و همه با دین مختلفه در آن
 در پس کن ملک چنین گفت از آن سخن دروغ است و با دین عیان نارضی بودند و بخرار کردن
 سلطان رفته بشان گشت این شب از شهر برون بود و نسیم گفت گشت و قصد خرج از بلد داشت
 و شنیده شد که برش از شیخ محمد صفه زنده اظهار داشت که چون بپریم از دین برون است بر یک از طلب
 علوم و غیب در راه است آورده باشند در هم در میان بسیار بود و خواهم داد لاجرم حایب صفهان در راه حندی
 نگه داشته چون اعدا از حایب صرف شدند او و نیز در سینا در میرا منظر (محموم) و با محمد تقی و عریم
 عزم معاشرت کردند و پیاده بی زاد و در چهارم از برای ایشان نوشتند سال ۱۳۱۰ بود که ما نهایت خوف

و مطرب خویش را بقدر دست آورد رسد و حساب آنجا مصارف قبیح بشی در دوزخ و مردار است
 تا طهران و چارفتت بسیار گشت روزه فارما پان بستند با پیش آید کرد و زجر کوشش و شمع کشید و
 بعضی لا دانه برای حساب کتاب آثار کتاب کرده و جوی دست آید تا قادر بر نوشتن و زجر خویش
 در سده حکم شیخ محمد صنوفان زهر نمک و دو پیش جوی مسنیع و حاجی جمیع زجر خویش زدوی آفرید نموده
 تا امت اطلاق را برایش در تصرف شد و با محمد نعیم فرج داند و در طهران گشت و در کوه باغ نمود
 که مکه جمع زد احباب و کل جماع و جنفال بد کوه مجری آماست حجت و کتابت و شیخ الراجح و آثار
 در تیس و تقسیم عرب و فارسی برخی لذت با دوگان حساب شهنال نمود و به ششم از نفوذ دست آورد قناعت کرده
 در عین حال در صحره خود حاصل عبادت کلمات و آیات و ذکر حج و بیات مرتب گشت و با جهره بام
 رسان و حق ثمرین با طمانه که در کتاب مفسر و خیار با نوره در آید و تسبیح بیکانی و تقسیم شنایان
 بر حجت و زلزله از فاندان بهت اختیار نمود دست در کار امور معاش مرتب گشت و در سعادت نفس سیر کرد
 فارسی شوق کرده و در سعادت علقه جساق و احشاش صبر کرده محمد بن خلاق نشین و کتابت
 نیز خویش شدند و در ادب و سوره خانه های متعدد و نفوذ کافیه دست آید تا افروختی سجدت درین امر
 قیام دست نهاد سرود و در سلاطین لایف نمود و زنهالان را علم تسبیح سباحت تا در نیم صادی الاکثر
 سال ۱۳۳۶ در گذشت و در بقعه امامزاده معصوم مدفون شد و زلزله فاندان محرم نعیمی درین امر برقرار گشت

و الراجی تسعد و حتی وی از قلم ابی حضرت علیها صلوات و از زبان منور بنعم رساله استدلالتی در جواب
 اعتراضات حاجی میرزا حسن مصطفی است در رساله در جواب مباحث اوله بدون نظسی در رساله تنجیه ایمان در
 زینت ابر من نظریه الاهی در میرزا سخی از طریق بیان و نیز رساله در کس سلیفیه در رساله استدلالتی اخیری که
 نام بهائیه معروف است در اشعار بنعم تکلم نموده بدین نام شهوت شده و قریحه سیم رسالت و عدوت
 کلاش مگر می داند و در کوشش از استدلالتی منظومش و قصیده صیغه و شعار اوله شش که مانند کتایه شهوت سید خسته
 زیب قلب رسان و در این بهمان پیشه و استدلالتی منظومش که رسیده در باره طبع رسیده و در عیانت
 اشتها صیاح مگر ندارد و در محض که زخمه حاش از آن خالی نماند و بی چند داشت مناهم قوله

عاشقان مژده و سینه	روح بخش جهان آید	مالک روم دین امام حسین	صاحب العصور الزمان آید
اینگ عا در زینت	صفا سخن رسامان آید	بانتاب جدید و شرح جدید	ظاهر آن ناشی موزان آید
صبر رسان بسین قرآن	صاحب حجت بیان آید	مهر در چون محمد علی هست	جمع شمس و قمر بیان آید
اسعین بسعیر در ظهور	عبد امیر ایمان آید	رجان نفوس حیات رسیده	دین مرگوان روان آید

اسمعوا سمعنا نداء الحق

زینت الی علم و جلال حق

عاشقان ز در بهمان شبان - کاین علم نورش دل در بن علم - آن سخن چهره شریک این در آب - سر دره آفتاب این بود در ستار

ان ره جان سپرد این زندان	آن در دین زد این در دنیا	میرانند مردود نه عشق	این بالا مر آن سر دار
زاده زده هرگز گشته زاری	عاشق زده مال جان بود برود	ندیدیم آن نغمه زور	وز غم یار این ناله زور
این شهیدی است صادق اول	و آن مجاریست کجایان	این وی بسیم در بهر	آن تو می آید و الا با

بسیار از این آیه الهی

که شهادت ناز و خوارند

مطلع دلت کبریا است بهاء	مطردیت لغایت بهاء	بیک اثر مگر کجاست	مقصود کبریا است بهاء
آنچه ذکر لغایت در قرآن	استه آقا با نه است بهاء	معنی آیت نرفت الارض من	نور به است بهاء
شرطه حقیقت آسن	نور شمس و بعضی است بهاء	دعای بهم بقوم الناس	رجع کل ما یرو است بهاء
انرض بعد بسته الایام	دعای امرش استوا است بهاء	اسم اعظم که درین است	در دعا کجاست بهاء

کاش اسم طاعت ای است

و آخرش نام حضرت اعلی است

تا عین شه جمال و در گل	در دردت نهاد کثرت گل	عشق نریخ کردن بهر عطر	عطر ناریخ شه کثرت گل
در در در محبت است خود	نشرها خنده بشریت گل	ریت صلح هر دو نریخ	از چه از آیت محبت گل
این عاشق در امع الایام	تمتد همه طریقت گل	نمرد جمله بار گدازید	مستند شه حقیقت گل

ایده عالم بر بند به صدح مرست مل بد اندیشگان درست گنبد نورشین را فدای بیت مل

بر فوق برکس بفرم

انتم ان مقصود بفرم

نشد حق ظاهر از این	کز زخمی جان شده از این	نازکین ناز بر به عالم	فخر کن قحور بر همه کیهان
نشد زینش از زنده	ماک ملک عالم	وجه کن وجه کز ظاهر شد	شجر طور رسی عمران
نازکین فخر کن از زنده	ظاهر دماش در کجا چون	سر زودت بضرورت زود	درمرا بجزیر یعنی قران
دست بیدار است ز غم	گفت است ازین من ایمان	حیف از در زبان دانشید	این حدیث از راه تنبیهان

ان طبعم طابع المشرق

سکنتم منبع الصادق

بجه عالم لید و درین	بیت در پای زنده چشم بر	بیت را پای چون نود جراه	گوشش بر چشم چون نود شمن
عم عالم سوره غصه چشم	رحمت خلق جوید رحمت تن	ز جوهیر این موجوده جایی نبر	خیر عالم طلب نه جایی طین
نیت خیر سی صحرای صام	بدل پاک بین مرد و زن	بجه طغالی را چه کدک جوشش	تر مت کن عنصر در شش من
شخصت از شده از این	راه کاشتی دشت فرین	ملک از زنده از کوشش همه	نود و چهار بود سخن

بیدار لطفه رسته

بیدل حبه سبع ماه

کاش عضای سرشیم بود	بمزه گهای ما برشیم بود	بخیه اتصال عالیان	سبب لیسای مردم بود
کاش این خلاف حکم بود	نامش از صفی جهان گم بود	کاش قومی که ز جراحت بریند	بر درگ روشن زخم بود
کاش بر خلق سردین بهاء	انچه منعی است در جسم بود	کاش بر غرق زایع عزم	این می فنی در کلام بود
کاش از مرده شمس جگاش	رزشی بخش چشم انجم بود	کاش از آنکه سینه اش	کندیش فانی در زخم بود

بیردن طریقه العفیا

صارت الاض خسته العفیا

بشم از هر هفتاد کردارید	گوش از هر فتنه کردارید	بم بگین در میان کردید	اختلاف از سینه کردارید
دین سر پرده ایگامی است	این دونه از کرانه کردارید	بسم کجای ز روی زمین	بهر حق یقانه کردارید
سنگ بصلح کل کردید	بسم حکم از زمانه کردارید	تبع در هر کجای جندارید	نای و جیب و خفانه کردارید
در عین نیریناق	قدمی عاشقانه کردارید	نامنی هست در زمانه کردارید	سر زدن آسانه کردارید

دجواد و جمیم لایب الحق

استغیثوا الی جناب الحق

ایچ و لیسوی ز زور و ظلم	وی قدم و لری تو زون قلم	بم دم صافی در آرزو حیات	بم کف کافی تو کان کما
بسته از فقه تو سر و سوس	خادمی از فقه تو باغ لرم	مرا عهد در دل من نفاق	همدی وقت و سیرت

نامه های ز عهد قدیم حضرت ساسی ز غصن قدیم منصب عالی ز عهد بها بنده دلی تو میرا محم
 کبیره در حق تو ز عهد لواه بکده در حق تو زاده رفتم خطه جبین و خطه دم در بر کشته بدم در حد ز کعبه محم

(۱) منت های تو اصل تویم

ضیع صافی ز سحر قدیم

تو دریمی در تو سحری دکان تویم دری در وضع دکان بزم در تویم صانع غز دریم ز در دوشان
 تو صحنی در بی و عهدی در حق تو در می در سحری دکان تو سر صحنی در زشتی زنج تو حق سرتی در تو بچکان
 لطف من ز لطف بر کسی بی خطه بد تو دم عسی در خوان بد خطه از آن خطی ز دل تو در عهد تو صنف حیرت بان
 چه دله ز عهد بان دین صد روز ز صنف با صحن در حبه حبه تا فیه سحج حق عز از حق خافه بان

خطه عز تو خطه صافی حق

(۲)

نفس حق ز نفس نامی حق

و قصیده صیفیه مخمس شهرش در مدح حضرت عبداله با این ابیات اعجاز یافت

(۱) ام بند ز کبیر در چهار کج حوازه نور معذات معاذات فاعلات فاعلات فاعلات فاعلات فاعلات فاعلات
 فاعلات فاعلات فاعلات فاعلات

(۲) ام بند ز کبیر در دست کج حوازه نور در چهار کج حوازه نور فاعلات فاعلات فاعلات فاعلات فاعلات فاعلات
 فاعلات فاعلات فاعلات فاعلات

دور از آبادی است کشیده بنیدختند مرحمت کردند زلفت بر خانه بس رخیه آتش زده و با خود فرستاده نیت
 کردند و دختر نیز خود را آتش را که در گله کرده بود نگاه آب بها خانه زد خشنود و متفرق شده به کار خود رفتند و در آن خانه
 حاجی چون سرچاه آمدند طغر را دیدند که بر چو بهای سرچاه که حاجی در قسمت را بی قهر چاه منصوب داشته بود فرود گرفته
 مصون ماند و برین آوردند و از آنسو در بازو خرد و قدم بهمان کعبه آمد رسید و حاجی در رسیدیم معروف بفرزادگی
 ایندین زدن و متسان دیگر نرمان تعدادی در آن محله سینه ایک کرده و نیز آب سبب شره و غیره با در
 شیشه ها گرفته و آب کفن در آن گذاشته در ساعت چهارم گذشت بر فوات مذکور رسیدند و در آنجا
 برین آوردند و چون گوش زنگب گذشت حاکم یعنی کردی در شش سیاه زد که در گوشه دکان مظلوم را
 بیشتر قدری در آن محله را آب سبب و غیره مملو کرده کفن رخیت پس از آنکه در آن محله حالت متفرق ظاهر شد
 و بعد از آنکه گذشت کعبه را در طول مدت هشتاد روز با شسته بند و جراح معالجه کردند تا بهبودی حاصل
 و حاجی با عا بطران هجرت کرده چند روز در جوار مشکلات بسیار گشت در زخم آتش در وطن خود هفتاد کرد و با ناله حاجی
 در طهران در گذشت .

از آن چهار روز
 در طهران در گذشت

و اقامت را رضا منظر محرم ، جائه گاشتم در آغاز شب با نرد سینا و نیم صاحب رخسار شده نر
 در شرب عرفان ریش عمری قدم زد تا بر منزل عرفان رسید ایمان امر الهی یافت و در بیات و خطرات گذرده افتاد
 چون نوبت حواله شدت عبرت یابی در دلی ساهی در ایستاده بر ایستاده در سحاکت از طهران قدرت و جلالت زود رسید

د پس از هجرت بطران نخت اتفاق سینا برای تسبیح سفر خراسان کرد انگاه سفیرانده بکند و نیز
 در سفر بند غیره انظار سفینه همی نمود زوی در پیش بود در چار تعرض جمله امانت رمانه در سال ۱۳۱۵ هجری
 هجرت کرده محل اقامت آنجا رفت و به دست حضرت غصن عظم حدیها بتبیین و نشر امر اسی در بیخ عهد و بیخ
 پرده نخت در راه بقیام مکتب رسید بنده فرمای تو را به خود و باشت ناخاکان بنده در دست و
 فرق اسلام مناظره کرد با میرزا غلام احمد شمس حرب قادریان مجالس مناظره و تسبیح فراموش شده و کتاب
 اقدس و کتابت این امر با در و در و قادیانی سالی سعادت بنامه در مکه نشر نمود چنانکه متعصبان شعری
 و ادب میرزا منظر را خاشخند و شبی باالات حرب و حرب برش هجوم کردند در حین از حساب بشرطه خبر
 دادند تا حقی رسیده جهلی را متفرق ساختند و میرزا منظر تا افرام جایش معین میبای بود و تخلص شعرش را
 که در آغاز منظر میگفت برای اسید خطاب محرم او فرمودند بدان نام نمود و وفاتش سال ۱۳۲۲ قمری
 در بیست و ازدواج کرده نسلی از و باقی نیست

دور دولت آبا و در ذاب صفهان آغاز طبع امر جدید در حدود سال ۱۲۷۰ برگزیده واقع شد که
 آقا سید جعفر زری از علماء و عظام اصحاب جناب وحید کمر در راه که احش کوشش کوم آوردیم معنران
 و عطف در روضه خواجه بقره و در روش و امانی را بعلم و تقوی و فصاحت و بلاغت جذب نرد و در خلال امر مطایع
 اش را و کنایه مطایع بر وجه امر جدید پدید آمدند و در انبار برای قبایل و ایمان نمود و شجده کرد و در شسته سخن سپار

رسانده که رسنه بر سر زده ناله بر کشیده گفت وای وای محبت خدا را نشناخته کشنده و با ناله در طلال است
 در ماه جمعی را حضرت امی بر بیت کرد که تخت ملا محمد خنقاری الابر که زلزله در شد و از دهنش در قریه ویزن فرود
 بود که ما این شد و بدلت آباد آمده مسکن گرفته بدکانداری اشتغال حب و مالک ثروت و عساکر گشت
 در دهه هجتم اقا سید محمد البرف خلیف در عقیدت در این سخا به خود منزل ربانی داده در این با بر جدید آورد
 دیگر ملا محمد علی صهیبا سلم و کتب در دهیم ملا محمد حسن و ملا محمد و الیاس سقا و علی پسر آنکس حاجی
 میرزا اسجد و علیمحمد قصاب و اقا سید نورالدین و اقا سید محمد و علیمحمد و غیر هم ایمان آوردند و جمعی
 کثیر سخنان سید و عطا را شنیدند و زبان و ایاب سخا ملا محمد متواتر شد و جمعی تعصب و عناد را رهنمود کردند
 شریع مخالفت نمودند که ملا محمد فرستاده کرده پیش را خواست و زلزله داد و که خدا مقادیرت کرد و بر او
 بعضی از این فقین اطلاع یافت که شب در خانه ملا محمد جمع با این منقده است و در حقی را گمانت که بیام خانه را
 سخا نشاندند زلزله شد و زلزله شدی دیگر جمعی فرستاد سخا را بختند و با ایمان در کرد بختند لا حرم رضی از آنان برگزید
 و بعد که بر جای مانده خویش را صحابه و جوایز برای تحقیق خوانند و اقا سید صفر شانه با ملا محمد با صنفان است
 و پس از ایامی چند ملا محمد بیدل مال رحمت جمعی از رجال نیست در فرغت ایل یافته عورت تقریه نمود و شغل
 خود پرخت ولی شهر را در کم نشسته چند بار خانه و خانه را فارت کردند و چار با سرمایه قلیس در شغل و زلزله و دیگر
 اعداء در نوره میخیم سب دلالت اقا سید صفر سنینی چند بار زلزله نمودند تا آنکه ملدی دیگر اقا سید صفر بجای واقع

دریم ز سسگی قریه که پیام فرستاد که روش حاضر نماند و ملا محمد علی و قاسم محمد زرش فرستند و اظهارند
که منبر صید و کسرت و در وقت فریخ و ممتد آن بان کرد و لاجرم شهر در خانه محمد صادق بن محمد کفایت
مجمع نموده این گفتگوی شرفان یافت و در روز دگر صبح ملا محمد علی و قاسم محمد باقر و ملا محمد حسین
و قاسم محمد سعید و لاد و ملا محمد و غیریم که تقریباً با زده نفر بودند سخانه در کوه نزد قاسم محمد و صفی فرستند و در بعضی
از ابراج ایلی ریشان خوانند دعوت بهای من اظهار آسین نمود و از مخالفت میرزا سخی گفت و ملا محمد علی که
در طاعت رسولانه داشت تنفید و تنفیض گشته ایمان در این یافت و دیگران تغییر حال نداده قبول نمودند
و طایفه کشید که در حلی خطاب ملا محمد علی رسید. در راه بر تبلیغ با بیان مدبر و غیریم فرمودند و در آنسوی کتی
نیز در میرزا سخی مملو از نظرات ریشان آمد و ملا محمد علی قبلیع ممت نهاد و در آنکه ملا محمد در کوه هدایت
گبری هستی سخت که بعد از چندی است تقریبات ابالی بیا و برتری شده در خلال آن احوال در گذشت
و برنش نصرالله و اسدالله و فتح الله و عزیزین و غیریم در دانش میرزا سعید و در لاد و زرش قاسم محمد
کجا ترین است و قاسم محمد صادق و ملا ابوالعاسم سوالی از محضر این راجع بعلم نجوم کردند و در مطالع جبر
فازنایان گشتند چندی پس ز فوت ملا محمد و دانش میرزا سعید و جم ملا محمد علی در گذشتند و قاسم محمد باقر
مدکور و لاد دیگر ملا محمد که کتر این فتنه فرار گرفت و دیگران در بیان در دست آبادی سلامت یافتند و در دست
مانند پس بطنین بهای ز قسیر قاسم محمد و جم صفی و برنش آقا سعید مهدی و قاسم محمد علی و غیر

و سید امیر انور ف و آ میرزا افضل حاجی کریم علی و آ سید حسین محمود و ملا محمد قزقر میرزا حوران و آ میرزا نعیم
 بی درجی خدمت ابد کرده و با پایان سماج کردند آنچه دشمنی حسرت شد و تبدیل تمام یافتند فقط چند نفری از راه
 و در بعضی وقت حواله ایمن آوردند و بعضی خطاب بر زمین رسید و آقا محمد قزو و آ ناصر بن ملا محمد حاجی محمد
 بن ملا محمد علی سبب بنظره رسیدن بنیاده و دشمنی یافتند و با بیان با مسلمانان در حوزة ستم بهتان
 مشغول شدند پیشانی حاجی کریم آبادی و میرزا سید محمد کریم عبد الباقی و سید عبدالله و حاجی غلام و سید حمزه و
 لشکر حسن بن استاد رمضان و ملا محمد و ملا محمد و آقا حسین بودند و مهمانان در میان بهتان و از این
 دستورات و در وقت کثرت بیخ دل از آنچه شکی آ میرزا افضل و خان آقا سید احمد از بهتان تا به تمام صبح
 با از این بنظره و مهمانان در کباب بیان و از آن حضرت اجابت که ای محمد صحبت مسلمانان را با هم جمع شده
 تا شاد و شمع کردند و با کلامه بهمه و بکار نیامین رجعت رسیدن زینای کرم و چنان نهادند و آ میرزا افضل
 شناخته باصفهان رفت و در وقت کثرت مکرره غالب بهتان جان وضع و بیارنده که سید زرخ را
 با ایشان رفته گفتند هرگاه هر چه حاجی بشد است خصیت در جانب بهتان است و احوال به منزل
 نگذشت تا ریال ۱۳۰۸ تا ناصر و آ سید و حاجی محمد اعظم نعیم زیارت ملک حرکت کنند و آ عبدالله نیز که
 هنوز در راه به ایشان همراه شد تا دوی مضر ای رسیدند و آ عبدالله نیزین شد و در سفر بقرس حضرت
 گشت چون بین حرکت در دولت ابا عرضیده محترم توسط عمران دلده وقع صدور تفسیری رسم از جمله السلام

حضرت عیسیٰ بن مریم علیه السلام در تفسیر این آیه که حضرت زینب را بهایان باریان
 نهید و گویید که چنین تفسیری صادر شد و آن نیز از میرزا آقاسی خوجه که تفسیری در بسم آورید
 و چون مرصع برین کردند بر آنکه رفتار نمودند و در میان تفسیرش و حضرت تفسیر از میرزا آقاسی رسید
 و در بر تفسیر فصیح و مانع نکرده در آورند و معانی میرزا آقاسی بیشتر بود اگر چه در تفسیر زینب در ایام
 اقامت ایشان بمصاحف ایشان منظره فخری در ۱۶ جمادی الاخر سال ۱۲۰۹ راجع باریان در میان سروده
 نسخ ایشان داده برین آوردند و آغاز شمری چنین است :

ذکر در کرد چه بود در جهان	و در ذات در غیب آید میان	خیمه هستی ز در کرد پدید	صد برندان خیمه باز بود
در عراق از مالک ربان	شد معانی این در سبک	تا نام مفتاح شمری	در نمای آن نگاه بفری
دوست ابد را کفایت گرفت	چون بسم با دست ز گرفت	از سینه خود قطع این سب	تا روی بر سرین در فصل سب
چونده سها نازل آمد در سها	بچه خورشید است خورشیدش	که شده جان در دست کشته	چون شهبان از دروش کشته
سنگ کین ایام از در جان	شد بیات و اسی شان	زنده گزیدند از سینه جمال	در بینش آن حش کشت از جمال
در محمد را در کان در ستر	گشت منظره شینت زین	اول منظره حق عدله است	دوی منظره حق نصر الله است
سوی کشته اسی را سبه	کارها نموده شش بی سبه	حاجی زاده عا بعد از سبیل	شاره در سبیل سبیل
کارهایش نام شده عظیم	در مرطوب اها مستقیم	ای بار در دست اباد بها	نون لا کله در خوش بها

شاه جان از فردین پست کند از بهایش فخر انابت کند در ظهر در سلطان ابوی دشمنی سبقت نرود روی
 فرخنده آباد در استان راد می نبردت سمری و از صناد و ندین ابی طریقتی مجب بنیم از آن بهر آن عیب
 دین عیب از آن نموده بسبب رفع علت را طلب از نصرت و با توجه بس که در دوازدهم ازین مذکور طالع مشید گویا
 دین و بنیم و نظر از سه تعبیه شده و در صحنه کعبه نشسته و ملامت فرستند و در دولت آباد آمدند و این امر در حقیقت
 در شغال بهتان رشته سادت غضب ستمان ریختن گریه و غم درین تحریک و تهنیت نمود و آن در
 که در هر زراعی ، صحنه رای شهادت در بطون حمیدت جدید و پسران نشسته و همی از زمین نرود روی
 رفتند و کار بجای کشید که میرزا اسد الله خان وزیر در بهتان بدینتر استند حمایت کنند چه که چند هزاران از
 اهل دولت آباد در فرای طرف با کوس زای دایک و آدای رای اودانه شهادت شهر در آمدند در رای مطهران
 خطر قتل و غارت فراهم شد لاجرم بیاورد و در آن سوی طران به پروند و زنان و کودکان بر جای ماندند و ملاهای قریه
 برخی از زراعه و دوزخ بعضی دیگر از نسوان ، صغار و بچال خود طران آمدند و چون نعم حضرت عبد الباقی بن علی
 در شان ساد شده در انعامه و اسعه این لقب برقرار ماند و پایشان که سال ۱۲۱۲ طبران در در شدند
 جین است حاجی عبد العظیم بن ملا محمد علی آقا سید امدادی آقا عبد المحمود آقا محمد قمر آقا عبد الحسین قاضی الله
 آقا سدره آقا عبدالله آقا فتح الله عبد الحسین بن قاضی الله محمد شمس الدین لیران آقا عبد الله در نا ، علی بن احمد بن علی
 در دشمنی گفت جای مذکور دولت آباد طبران قرار گرفتند و در این نرود زراعت رفتند و دولت آباد از

دولت امروزی به نصیب گشت و از ترقی تا آنکه سال ۱۲۸۸ هجری ماکاظم نام در مدرسه ملائی
 صفهان فرغت در تحصیلات یافته از محمدی عزت با نثر حکام شرحیه درایت فقهیه گرفته عام
 دین شده و در اشغال تاسید محمد رحیم در ملاقات نموده با امیر امینی هندی سخت پس با سری بر شود از
 ماده محبت بدیهه ترقی فرود حسته با اشغال با جواد امیر اسم و حکام شرحیه تسلیح امام محبت نهاد جسمی را
 چای است نمودر آخوند با مسازین سعادت در مقام رفاهت دین و سعادت راهانه کرده جسمی شهر
 شایسته نزد حاج شیخ محمد قمر محمد (دب) رفتند و کفایت نمودند و محمد در راه شهر خوبت و مکتبه
 شهر کرده در مدرسه آمانت گرفت که در آنجا تسلیح طلاب پرداخت و طولی کشید که آخوند
 تقدیر فرخواستند و با جواد مدرسه بگرفتند و عمده تبدیل کلاسه کرد و در حمام بی در اینها مشغول گاشده
 معاش گذرانند و با نیک زمان آخوند از شغل معیش مطیع شده محمد عذر دلانده که حکم کفر و فتنه
 ولی آقا میرزا محمد حسین (سلطان شهید) محبت و در اندام کرده و دل آتش را در آنجا نیکو فرام
 سخت در ملایع را با از نموده و در ممکن دستبرد شد تا شوق و ذوق نام آستین به تسلیح ملازمه
 حضرت اسیر است آورد و لاجرم نیران فتنه و فساد در قلوب متحصنین را فرودت در جلاله برانگش
 آقا سید آغا خان که ملا و تنفذه در فریه بود با بی رون خالی جو در شهر کرد و ملا کاظم ناچار رسد
 با صفهان نموده از مشران امیر در نیت و جتیش تشریف نشت خبر سماج شیخ محمد قمر محمد رسید از

مسجد میرزا علی سلطان که تازه مکتوبات منسوب بود فتنه شایسته کرده بود از پشت که دستهای خودی در زیر پایش
 نهد و فریب داد و تا این هر دو جمله کرده جمعاً را دستگیر کردند (۱۲۹۲) که در آنجا صاحب مکتوباتی دیگر (نهی در حق) با
 و با سید الرضا و آقا محمد کاظم عابد و صاحب اوجین خوشنوی در پیش آقا محمد کاظم و صاحب عجبین آقا محمد رضا و آقا
 محمد کاظم و نیز آقا محمد باقر بودند و بعد از آنکه از آنجا رفتند و در آنجا آمدند ولی چاره صاحب المثنوی نمیشد
 دست نیامدند و آقا میرزا محمد حسین (سلطان نهها) مصادف با سنجاب برایشان نوبت رسید و بعد از آنکه آدی از این
 فتنه را کاشان بودند که در آنجا در باب مکتوبین کار گرفتند و حکم سنجاب هم پس از آنکه در آنجا رسید
 و از مکتوبین برین آمدند و ملا محمد کاظم نیز از رفت و پس از آنکه از آنجا آمدند و بعد از آنکه در آنجا رسید
 و با برایت مکتوب و مکتوبات که در آنجا روزی فیما بین بود رسید حسین نام طای فرید مناظر است علیه
 پیش آمد و رسید مکتوبات که در آنجا در آنجا رسید حسین نام طای فرید مناظر است علیه
 بودند و او را با سید آقا جان که در آنجا رسید حسین نام طای فرید مناظر است علیه
 و در شهر نیز خودش مردم معارف اهل با باری رسید و همی را گرفتند و ملازمه چنانچه در بخش سانی شرح در مردم ملا کاظم
 شهادت رسانند و این در سال ۱۲۹۵ در آنجا شد و اما با بیان صفهان و اطراف نزدیکه ضمن بخشهای
 سانی که در مردم جسمی سرمن در آنجا رسید حسین نام طای فرید مناظر است علیه
 سانی که در مردم جسمی سرمن در آنجا رسید حسین نام طای فرید مناظر است علیه
 سانی که در مردم جسمی سرمن در آنجا رسید حسین نام طای فرید مناظر است علیه

نسخ
 ۱۲۹۶
 کتبت

منحرف از صراط اهلی نمودند و عقربیات و معاصیات و فحش احوال حصران مانت زلزله زدیم و در
 آنکه حاج میرزا نادوی دولت امادی تحصیلش در صفهان و عراق عرب شد و در سنین بعد از شهادت
 حضرت اعلیٰ قمرل بایت خود را با میرزا سخی در بابل در ط جسر کرد و در سال ۱۲۸۳ لغیرم حج دارد
 عراق شد و در کاظمین با ملا حفر از لای کاشی در بابل صفهان مذکور چنانچه در بخش سابق گذردیم معاشرت
 یافته را با میرزا سخی بر سره و در آن وقت صرف زودت در شرف تصدق نمود و چون باریان رفتند در
 دولت آباد و شهر ایت قهار میرزا سخی گردید دولت ملک زودت و در حقیقت مسعد زمانه
 گردید و زوی با دو پسر خود حاج میرزا علی محمد و حاج میرزا سخی عنوان حج لغیر سیرت و میرزا سخی لودر خلفه و
 جای گزین خود مقرر شد و باری ظل سلطان بطبع تصرف اکتاش قصد اطلاق کرد در حقی از محمدین از
 ویرانام بایه تلفیر کردند و ناصر الدین شاه شکایت و سعادت نمودند شاه از حاجی میرزا حسن مجتهد
 شیرازی تقیم ساره که سطله در حج و نمیش بود استغفار کرد و میرزا فتویٰ کفر و فتنه داد و در این عروفا
 و ضروفا حاجی میرزا نادوی را بیم مال جان فرا گرفت و در فروردین آمده با حضور خاص جام سب و لمن تبری
 کرد نسبت لغیر سب و دانه در آنجا تقیم و جلس است هر چه خوب است گفت محفوظا در صدن ماند و اینها
 در ایامی شد که میرزا شرف را در صفهان برای استقامت در محبت و ایمان با امرای شهید کردند و
 در بعضی الواح در شخص سطر است در ارض صاد حضرت شرف جان را در سبیل مقصود عالمیان

فدائود کمال استقامت و تسلیم در رضا قصد شهید نه اگر دو بعد از شهادت انظوم ذکر هادی خوف
 و اضطراب اندیش نمود آن بی انصاف بر غیر از تقاضای حجت و بسبب او منتفی با سبب در سینه لعن بود
 تبری حجت است بیکه این زنب در مجمع برایش گواهی داد از برای دور از ابام فانیه عمل کرد آنچه را که
 آنگاه سقین محرق و عمرات مخلصین نازل حیات این دلیل بر نفاق و شهادت آن گواه بر نفاق و تفاق معاد
 بعضی جنبه شده و نخواهند شد حاجی میرزا ابدی طهران صاحبت کرد و بسبب عدت و این خویش
 از قبیل این اطبا رشتی طبیب مخصوص میرزا علی صنفان صدر اعظم وزیر میرزا حسن خان شرکت نشی سفارت شانه
 و لاک از دستبرد ظل سلطان مصرن سخت و لعل سلطان سجای میرزا حسن شهنشاهی محبت ساکن طهران است
 که حاجی میرزا ابدی دولت آبادی بایه از لعل طهران آفات گزیده تا بدستگیری هم مسکنش مسکن را خوا
 و اضلال نیز در محبت کرد که قتلش گرفت و خواست محمد بن باجیت را با خود متفق و مصمم سازد و صدر العلماء
 که حاجی میرزا ابدی هم عقیدت بود مخالفت کرد و عدالتک محبت شهنشاهی معصوم خود رسیده و محمد بن باجید
 متفق شده بر دولت آبادی تا خشنه و در در الکلیف کردند که مسجد که در محضر فاضل عام بر غیر بر آورده نسبت
 حضرت اعلی و جمال الهی حضرت غصن اعظم علیه السلام بسبب گشته تبری کرد نسبت میرزا سخی اعمات بیکه در قه
 ادا نمود و لعل امان از جمله بدر برد و در اینهاست عدالت با جمال الهی بود و روح الهیه خطبات قریر نسبت
 بوی بیرون یا مادی موجود است و در لوسی باضاه خادم در حقی که رسید محمد حسینی فرمودند رسید محمد اصحاب
 رسید محمد حسینی چون است احوال از آن در دست در حرکت با جان و آن شتر رسید در اینها طهران و قه که کشید و کما غیر که در این
 متابع بگرد یافت

کی از خدام بود و در عراق همراه سده در ظهور در این سرطانش فرمودند به ششده شده قدس خود نامیده
 فی الحقیقه خوب قدسی بود از روی این ضرب غافل و میرزا ادبی دولت آبادی مکرر از قلم اعلی ذکر نفی و عنایت
 و انگارش عاری بود و لاف در الراج نمره بود و احصاء فرمودند که شاید حضرت زود نفی است و می بود احد
 نماید کین از روی ظاهره الع و ملک نمی بسیار از میرزا کجی در حق می بود است و لاف با تطبیق عدد حرف

بند زندی در دست حاجی میرزا ادبی دولت آبادی ضمن منظوم غزلی ساقی الکر که نام بهای دولت آبادی در کتاب سال ۱۳۰۷
 سرود خطی از میرزا کجی ذیل عقیق گفت عفت از نامی و باسی او سرگناه والدی می تا مگر از ده و نه شکل تو را
 نخره از غنیمت و در هر آن که گزیم جان ترینه بر سر زود است کینه سینه در بر می دیده قدس نفس نغم ار شده
 جبینت باور یک جمال دروغ در دوع از بر شش لاد فرغ گاه زود بر می می که از آن شده مکرر از آن شیر خیمت از اعلی و از کجی بود
 صاحب زلفها حیا در ماه زود بر مکر و در سفر در نوشته از زینیر هر از زینیر او او در تمام مکرستان است نه همه نام
 شعر آن اولاد این اکثرین است از مکر زود فرقی تا که کجی با کماله غیر خود مکر که او در کله بود آن گویا ساغر شده
 بر یکی به کبری شده در زود مکر بر شاد در عتبه را می بود دید از کجی زود مکرش از تویم در عتبه از کجی
 گزید ابع است بهی شد ایضا صدق و حق زود پیش کجی کوی زینیر عزت هر که در شاد تازه در ابع زود فرقی زین
 که با او از بر جان ایسان تا به به از از همه غرق سازد کجی و به لیک خفاش از ابع زینیر که بر سر جسته خود بر پرند
 تا هر از در نایب است تا نام بهای از زود میوا اها و شروز ایوا بر طغان جگره دانه است هم بیان در هم جسته است سما
 شسته ستن و قول شده شته بیان شته بی در طغان زودت پیش از جسته بیان مکر لطیفه کجی در کله کل از ابع در کله شته بی
 حلق زودت از زود در که زود شته شته در در کجی جود حق نادر حق پیش از بیان نایب کاهر مکان عتبه زود کله
 فرح حرف از ابع خدا با بر از آن عتبه نایب شته حریفان خوزه زودت بیان که عتبه در بر در هم کاهر مکان بود عتبه بی
 تمام است و بهتار که مکر شته اعر از ما زودت در بیان زودت شته حق را از کجی خود کله حق طبعی سر کله
 بر ابرام خود شده از کله ادر از زودت این کجا است بر کجی است اقدار لطف حق تا در کله کله در ابرام بیان کله

ایچدی بلقیب و دود خولنه در کتاب قصی جنب دیش نش زشت قلیل با وجه مثل ملک العبد التقی استقلع
 النقص یرفع الی الله اعماله و کان من الرقیبین ذینعی کعل عباد و لذیبه ان یقبوا سبیده و یقتفوا ما بانه قتی و یقتضوا
 بان برونه عظیمی زانک ما یصبیهم الله بین امره انه ذلک بعین ا و ما در بخش ساق نگاشتم که مرید کجی
 لودادی خرد سبب کرد ذلک قبر در مرصی در طهران شب ۱۴ فروردین ۱۳۲۶ مطابق ۱۷ زمر ۱۹۰۸ در گذشت در خرد
 و پسران متعدد سبک و بی شس باقیانده و چنانکه در دریم مرید کجی پس از ده نش پشش حاج مرید کجی رادی
 خود برادر داشت . و اما شایسته اعداد این امر در صحنه ان از آنجه شیخ محمد باقر محمد تهرلی نقض لبش
 شیخ محمد بر مکتبی معرف منی بود و نقضش باقیانده استقلال مل سلطان حکمران صادف شد و در مرید
 زلفی غرض و شکران در دفع دیدن تنگ گشته و در واقع افری آنچه از نصیحت و طبیعت در قضا حکمران بود برای
 کسر نقض دی موری داشت و در اطلاع به دل ن نسبت لرزش و ناگوش قصور زور زید و لذی اسال ۱۲۹۴ انبرم داشت
 شهادت و در ای تبرع در حکم نام و مقام خود نزد امام مادت نقل حاجی علی محمد ابیج کرد پس در صحنه ان
 سبب شهادت ملا کاظم تالنجی که وزیر سلطان شهید او محمد ب شهید گشت و دل با چاه تعرض و قاری داشت

در روز ۱۰ خرداد ۱۳۰۵	فرمانی است با بلقی	در روز ۱۰ خرداد ۱۳۰۵	زجرات خود شهادت	تبرع از سبب مرید کجی
در فغان کسری در خرد	آنکه معلوم در خرد	با این از قلم آه بود	در ذلت در مرید کجی	حج در صدر مع شرف
کرامت صفا شهادت	در دست نام آگوشی در خرد	حرفی که در مرید کجی	در ذم و شرف مرید کجی	احمال در روزان طوری

این سخن را در روز ۱۰ خرداد ۱۳۰۵

تحت ضیق و شدت و بیم قرار گرفته فاذا انهای بسیار جماعت خستیا کردند و باشد بعضی از آنها بر پسته
 در در این امر سخن گفت و سره خدای از قرار شد شرح و لبط داده در اظهار الوهیت حال اینی در باغبانان
 و در وقت فرودان نمود و در صنف اول از محمد بن سعیدین قرار گرفت و خطبات قریب بسیار در الراج
 نسبت با صادر شد و بعلت ذنب عجب گردید و با اخره نسبت شدت از جنات غل سلطان از صعول
 رحمت کرده عجب زقه نترت ناگوار هر چند و غل سلطان نشر گرفته پسری بود کرده بزی طلاب
 علوم دینی در آورد تا بجای محمد امام جامع رحمه الاسلام باشد و پیش شیخ محمد تقی نجفی نیز محمد محمد اسماعیل
 منتقد جنیان کرده و حجت میرزا اشرف اشقات و خطبات این فقه گشت و فاذا ان بسیار از شدت
 قرضت به اوست ختیا کردند در ملاجینی گفت ما فقه مکلف نظام بریم و کبر سر اسبیت نسبت زنده و بهادت
 اقامه کنند قوی مثل سید هم تا این فرض ساری از این سخنان فروری نورد و با بال دستر داد که هر معنی ناستوه
 در برستی ناند اما این کرده ببنده تا معلوم بر این نشان نوزد و لصله است نغشند و لند از غروب نفس حال اینی
 پیوسته سالت غضب و اسف گفت ما این خیال سرور و اسید در مردم که نفوذ و انان از آن پس محمود اثر
 نورد و حال پیش عباس فندی بدرد از غرض الوهیت نشانه خود را عهد الهی میخواند و در تمامت مراتب
 نقصان ندارد و لاجرم به هر سینه تشبث نمود این فقه را از زبان بود و چندان از این سخنان روزی نگر گفت
 حکم تقیر و نوب داد که نزدیک شد نورشی عظیم بر او شود و عامه اهل با بعد از امیر بهای تمام کنند و لایس

مگر آنچه صفهان ما جری است به خرد و دشت مگر ف نمود اگر بنام دین و این ف و فادی نمودند
 بهدکت خواجه رسد و با محمد آقا مخفی باشد چنان معانی مد علم سید یافت بر دوز و حید و ساکن
 روی امانی بخود کرده همیشه جمعیت کشید از طلب غریب برای اجراء بر فرمانی حضرت است و گاهی منصرف است
 و منفی طهران گشت و مانند درباری علیا در تعمیر بزرگ سجده بی پا آورد تا در گذشت بزرگ میر محمد حسین
 سلطان علماء امام جمعه ولد کهنتر میر سید محمد امام جمعه که شرح حالش را در بخش سوم کاظمیه سال ۱۲۹۱
 درین جهان در گذشت و میر محمد حسین بیگش را است جمعه یافت سال ۱۲۹۶ قیام تقدیر سلطان شهید
 و محراب شهید نمود و در الراج الهیه مرد و خط و مقام الهی واقع شده بقلب و عنوان رفت و غایت بقلب
 گردید و در لوح بر این خطاب بودی این میان است فسوف یا فذک نفحات العذاب کما اخذت
 قوا قلبک و بنزد بیت بیخ از شهادت سیدین جلیلین گذشت باین رو دخل سلطان در تقسیم هوام

نا چند سال تمام بزرگ ذکر شهادت سلطان شهید و محراب شهید عابد را بر قبه جانور شده روز قبر در روز و سر بر سر روز شهادت
 کاظم بود و در بیت رسم بیخ الال بریم صمد و غرض الطر بود که تم ایح و عدد و نقد رفت و در شب بر جنازه بود ان بود که زود با
 امانت در پیشان منظر شده و افواج بدگشته در کمال ذلت و ذری برگردان و بعد با هم بر که فرغ نصب امیر خان امیر صبر پیدا
 شده و تکلیف شد نیزت عفو است بر چه رسید که زن و دختر پیش از رفت و در سر سجده کنند کن ذنب و در امیر پیش خود نما
 بمنبر رایح شدند و بر چه بان عالم با آنها عبادت پیدا کرد که حکم بود صبر بر جنازه رفت و حاضر نبود و چند حال بود در روز و کمال بر بند
 و از تم غرض قبر از ان خطاب بد ذنب یعنی ان در آن بیخ و مشک کشید از تبتیه شمس بر سرش کمال برف بر که الزوال در زمین
 بعد از ان سال ۱۳۰۱ ان تزلزل و در آن زمان در کمال و تخریب و تصحیح و انعام و الاصال جبهه زنده

شهید به شهیدین مخالفت به مخالفت پدید آمد و اهل را معاشرت حکمران با علانید و ش هزاره نکاحات طهران
 زشته نفعی و در خواستار شد و در طرغانه زشت با حضار امام جمعه رسید و در درم جدم مغلوبین شهیدین کلمه نطق
 بر قوت علان حکومتی از صفهان برنده مدت دو سال در طهران ارفیق بود الغاه دعوت یافته اوست
 دعوت طهران باز آمد و درین امور در چهار مرضی شدید گردید و در غلبی از قضا بر آمد که چون و خون فراوان جاری
 شد و کدی مغضوب گردید گشت که صدی پرورش زفت و در هنگام (۱۲۶۸) آورده اند و در حال مرض
 است و در شش به خسوف صفای شهیدین فرستاد تا اتمالت در بر خفا نماید و عادتشان سر از شد محرم شهید
 حاج میرزا محمد صادق را که با زده ساله بود غمی گزید و سر چابک سلطان شهید امیرزا عبدالحقین با سرک صغیرش
 میرزا احسان نیز در سر کتیر محرم شهید امیرزا محمد علی و میرزا احمد را بردند و صفار با وجود اطفال ملاحظت میزبان
 از شرب جای ابا نوردند و میرزا عبدالحقین با غایت تأثر این مصراع زشت بنام فریدی رخوند پرشته کی میند
 آشتی و امام جمعه شینده در خرق گفت این صفار مانند کودکان سازانام منیند پس نرسیده و در حالیکه
 حرم شهیدین قبا به سگزند و مادر حرم محرم شهیدان به بیوم نبت شکن قلم لباس گدان در خانه حاضر بود تا قوت
 حال مداند و صفار را از برنده همه را میاورند و در امام جمعه در گذشت و در اسلطان سعودی میرزا اعلی سلطان پسر
 در شه ناصرالدین شاه اولگش در سیم سنو سال ۱۲۶۶ واقع شد و با صفات قسارت قلب و فقه حرم و طاعت
 و سیر سخن روزی و عدم علاقه لطیفیت و عقیده که نشود نماید و مشهور بلیقت و لغات حسن بیست گردید و شاه

حکمرانی تقریباً چهارده ناحیه مملکت را در غرض گذشت و پنج پیش صیقلان قرار گرفت و همرايش مدغم داشتن
 عراق و ریز در میان دمارس در کربستان و لرستان منبسط شد و قصد کرد آوردن نفوذ و احکام و احوال
 در همه جا و جلال و این مال و ثروت استعجال استعجال افتاد و دشمنان و لوازم سلطنت فراهم ساخت و
 افواجی مخصوص بنام فرج سعیدی و فرج حلاله و فرج غلام مسیحی غیر با تنظیم کرد و توب و لغت فرزندان از بعض
 دول لود با خرید و در کارخانه که بنا نمود بمه روزه تعدادی بسیار از قسطنطنیه میامی شد و در زندک زمانه توب
 و لغت قسطنطنیه میامی کرد آورد و بی چند از صاحبان اطریش را بی تعلیم فزون نظام طلبه مطبوعه
 روزانه فرستاد مخصوص خود برقرار کرد و خوب است این فتنه را با احوال و غرض ملنونه خود موافق و مساعد نماید و
 حاجی سیاح را که محرم بهر ارض بوده در لبط و شریکی کوشید با رضی عیاشی و محضراهی کسید و است تا عرض و
 پیامش را تقدم نمود و قصد کرد که متعهد و مکرّم است که با اهل بهالکمال معرفت و سعادت سکون نماید و تمام
 دستگیر استغنی دهد تا منبع و سخوله همه جا تبلیغ کنند و خود شورش این است از صادر شود که احوال بهمان
 سیر و منظورش توجه نماید و به نشر سعادت برآید و این حکمت و حقیقت بحکیم سیاح تقریباً چنین
 حکم فرمود که ای سیاح ما را منظره این است شریک شریک و همی نبات باید و در امور که ملعبه بسیار است
 منقطع شود و دل جهان دیگر منبذ احسن خلاق و پاک قلب و صفای باطن نهایت کمال حلوه نماید و در هر
 سلطنتی ریاست علی مدغم و این را مورد امکول رضی و اگر اشتیم سیاح لحنی راجع سعادت و قوت

عطلی فراهم سخت در آن زمانه در کجاست جلیله نظر شاه را حسب نمود و در تمامت محرابت عمارت گردش
 و اشیاء را کاوش کرد و چون بعد از تناول غذا سوار شده غم غریب نمود بمیرزا صنفغان صدر اعظم
 سپرد نگذارند از خانه سپین رود و بسفندخان بختری را که مدت شش سال است کند در بخشش سر برود و
 هر از آن زمان بقوه سوزان اشخاص زود گرفت و سعدالک در حبس بیست طهران طلبیدند و محضر
 شاهی از طبایع رشقات و لوده و زلال مال و نقد ماخوذه شرح گفت شاه رحم آورده مدظمت و
 و جمیع کن فرزند غضبش بی نامه شد با خدمت شاهی بدو زودی سپرد کرد و نگاه قوام الملک
 شیرازی و غیره که مورد کسم بسیار دیده حرام بشمار دادند و خواسته زود شاه شکایت نمودند و ولد خود
 گرفتند و محضمان مانع سعدالک ما بر صنفغان شده پیش از شش هزار لغت و توب و غیره هر سه را
 طهران آورد و با آنکه طعنا گفته قدیم را داد تا شاه از قصصش در گذشت و له مقام سخت نایل نیامد
 فقط حکومت صنفغان را باز در قفسه گرفت و بعد از بد سفری با بر پا کرده مرخصت نمود و بمرد تا انقلاب مشروطیت
 در ایران شروع شد دزدی بچنگ انقلابین برگشته بقوه محمودی زودی گرفتند و جاه و مجلس سبدل
 سپاه و دواب گردید تا چون طعنا را شنید و سپردارشش سلطان محمود را جلالت الدوله که از جانب پسر داد
 نسبت بمیرالدین شاه و میرزا قلیخان امیر کبیر داشت در ایام جوانی و غرور کامرانه فلان در وقت پوره در سال ۱۳۰۸
 نزد عید بخش سال لقا ششم چنان بر عظمی و غارت گیری تائیس کرد و امدادات و اطلاعات مظلومین منقول گشت

آورده اند که سه دیم پس از دو قدم بر کرده حاجی میرزا محمد تقی خان از یزد کتوبه بخواجه دینف سخی سکن صوفیان
 که محب لبراهی بود زنت و ملا بهرام از بهائیان پارسی یزد عریضه مفرودشت فرستاد و یکجا رشید برانگشته
 وجه و زید و کوشش کرده رابطه مریدان سکا بکانه های اردو بانا منسه در یزد صوفیان فرستادند و کجاستان
 حلال الدوله که در طراف یزد عارین را تجسس کرده مانع از وصول چهار بیلا در یزد گردید و در احوال صوفیون
 و در شمع و بیباک ربه سازده کرد چنین گفت بدیند که من تا که در اردو با نیام دن با سرت برنده محکم و
 اگر کسی از ناحیه شما رسد دست از گرگان جاذبه بخوابد کشید و همان ویران با کردند و در دست
 چپ و دست راست صوفیان ره برید رسید و نامه خان بخواجه دینف دادند بطهران نزد آقاع حیدر شریف
 از کارندان لبرها واقعه را مگرف کرد تا لبر صاحب حضور محرم سفارت بدین تمام افغان رساند و
 پس از ده روز رئیس مگرفخانه یزد باغ افغان زفته صورت مگرف و صبر از دست برای حلال الدوله را
 خبر داد که عبارت چنین بود حلال الدوله منزل منزل منضوب و با هم صبر از دست است که نذر فضل
 سرت بهمان رحاله کردن زنتش برای آمانت چند دوزه نمود پذیرفته و لبر در محله خوانسند و در بعضی
 از احوال در چشم چنین صدر ریافت ظالم ررض یا آتشی افروخت که خاموشی پذیرد و لاجرم مکر شتات برگان
 علم و مرد عاقل نامیدگان در دل واقع شده شاه و پیش هم لبر در ادب که پیشتر شنیده و اهل یزد از بهائیان
 غیریم که در طول مدت حکومتش حسب تهمید و وعده با جاوید بقدر نامعدود شدند شتات مدت کردند حکم کند

که تحریک ملافتند برآمیزند و احوال زنجیری گردند و شیره در غده حکمتی سحابی منبسط و محمد فغان چنین گفت
 چرا این همه سرور و جرات تسبیح امانی در دیده و نورش و انقلاب فراهم میاید و فغان جواب داد که شروع این
 در مرد فغان باشد و عقیدت میراث ذات ماست بخود مکن است کجی نشسته لب بیدم بر سر ریشفته
 سخنان چند بحال الدوله گفت و فتنه شروع گردید و بزعم که در بخش لایق میاید و قریب چهار ماه نمران فغان
 مشغول بود و هشتاد تن باشد غلبه متغول و چهرتن متغولی و بلاک گردیدند و یا بدست فغان شاه
 متغول شدند و تقریباً یکصد زبیت فغان تاراج شدند و حلال الدوله حکم مظفر الدین شاه متغول شد و بطهران
 رفت و مظفان و طغجاران بروی جوشیدند و صددست یافت هرزده عین الدوله بود و حقیقتاً نظام سلطنت
 سعادت در اقدامات کرد و حاجی قاسم علاقه به ریزی نه بهمان معروف ساکن طهران روزی در خیابان
 پیشکاران غلظت حلال الدوله را تهدید کرده پیام فرستاد که هرگاه شهادت مینماید و غارت یکصد بیت
 خازنه بزرگانها بکنید اما در آن ملاهرام با پسری را که در میان بود و عین الدوله روزی را از ای شخصیت
 و کشف قضایا مینمورد و بعد که دوره سلطنت محمدشاه رسید حلال الدوله سرور لغت و استکراه خاطر شاه
 شد و هر بهادر بار با همیشه با پسری دستور داد که در احوال زور دست زنده از حلال الدوله تسبیح مطالبه کند
 و دو بار سزا مسلح ماندن و خانه اش رفت و در حلال احوال مذکور حلال الدوله عرض توبه و انابه نمود
 حضرت عبدالباقی فرستاد و به طمس فرین رازین اتمام امر کرده در نهایت عفو و غفران نمود و زنی سال ۱۳۲

چون اهلش در تمام شهرها سخن گفته زود میرزا عزیزخان بن دین بیخ شریک رفت و بیخ و میرزا آمد

ترتیب احوال از دست آمد با آنکه در بنام حاجی میرزا محمد تقی ابن ابرو عریضه فرستاد و در می رسید که میرزا

عزیزخان احوال را بر کرد و با کجبه حیدرالدوله از راه امان و خراسان آمد و در ایام مسافرت حضرت

عبدالبها در محاکم ادب تشریف حضور یافته توبه داده کرده مورد عقوبت ملاحظت گردید و خلاف حدیث که

چون بسی و به تشریف حضور می نمود مورد ملاحظت و قبول نشد

بروجرد

دیگر از بلاد عراق در این بروجرد وطنی چند از زمین و زمین در که عرف و شهرت آن اقا جمال هم

البحال نسبت از جانب مادر میرزا ابوالقاسم محمد شهبازی میرسید ولادت و نشو و نماش در آنجا شد

حسب مراثی جبری و مادری طریقه ملائکه پیشه کرد پس در تحصیلات متعده تبه عراق عرب زنده گشت و نزد

وزیر محمدین از بیت جهاد گرفته وطن برگشت و بنام اقا شیخ جمال الدین یا از آنجا صحبت مشهور گردید

و در ایام شریک از راه ای از آن عراق در بطن طبعی ازین همه که در بروجرد اقامت نسبت طبع از در بدیع یافت

میرزا علی اکبر از آنرا بده کوی بغداد شناخت (۱۲۸۰) و در آنجا طی طریق یافتند بای دولت آبادی صادر

شده طبعی شتر صحر کرد و در و درش بغداد پس از مهاجرت جمال ای میر گشت و ازین در قرین جوان گردید

و قریب گیمه در کاپلین مانده با ملا محمد زاده مراد و منگ گشت و ملاقات رسمی دیگر از زمین رسید پس از

۱۲۸۰
تقریباً

ساخته و چو ای جید قبول کرد و در روز سنون طایفه در بیاید و طوله مشی را عایدت نماید
[عایدت نمود مردم در آن عصر است ما در روز مشی در عصر ای قبول کرده است نیز برده بود است
و است درت با در دست عایدت نمودت بر سر آن که در آن عصر در آن عصر
در روز ای که در روز است در آن عصر در آن عصر در آن عصر در آن عصر
بلکن عایدت را در آن عصر در آن عصر در آن عصر در آن عصر
جمال ای که در آن عصر در آن عصر در آن عصر در آن عصر
است ای که در آن عصر در آن عصر در آن عصر در آن عصر
نمودت ای که در آن عصر در آن عصر در آن عصر در آن عصر
جساق و جمالت بر آن عصر در آن عصر در آن عصر در آن عصر
عقار ای که در آن عصر در آن عصر در آن عصر در آن عصر
مردمان در آن عصر در آن عصر در آن عصر در آن عصر
حاصل آن روز در آن عصر در آن عصر در آن عصر
رو باران بهشت است در آن عصر در آن عصر در آن عصر
روز ای که در آن عصر در آن عصر در آن عصر در آن عصر

بر فرخت و در او دفنان مرفوع گشت تا آنکه در سال ۱۲۹۱ مجلس نماظره خطیره، مجتهدین طهران فراهم گردید
 و در این برصیت در ایامی آغاز نمود مجتهدین جمعه و انکار کرده معادست و در نخستین سرار نمودند و شهادت
 رسیده در شنیده و فلان شاهی ما بریت یافته و در اسلحه کرده با بنا بر محو کسب ختند و درت حسب چند ماه
 بطول انجامید تا آنکه عرضیه نظم شد. در محضون گشت که ایما چه خطاهای بر سر سخن عذاب و عقاب
 شدیم و کلام در مخالف تکررات عدالت است مرتب گشتم با آنکه هرگز از آن بر خطه در امور دولتی
 کردم بلکه از آن بی عظیم مشهورم و اطاعت از دین و ترمیمت بلکه نصرت و عدالت از مال و جان حاضر و مسلم
 تنها چیزی که در حجب تفرصات و ریاست است بعضی معاند و سرور حاضرین است شده و در آن نیز اظهار گشتم
 در وظیفه علماء دین است که با نهایت خجالت و حقیقت خود مجلسی بر پا کنند و از طرف شاه نمایندگان حاضر شوند
 در نظر من را استماع کنند و حق را در هر طرف بینند از حمایت رسالت بدفع نمایند لا محرم با هر
 شاهی مجلسی از شمال تا سید صادق طباطبائی و آقا سید علی میر تقی زنی مستعد گشت و حاجی طالع کندهی حاضر
 نشد بکس نیابت فرستاد و آقا جمال در آن مجلس که مولود علماء و در کان زمانه میان شاهی بود بالاوله و
 بر این عقیده نقلیه حقیقت در آن سر این را شایسته نمود و مجتهدین سجاد که کردند با مال سخن بان سخنوارت و کردار
 و خود حق عادت کشید و آقا جمال اظهار داشت که در امری از امور را مسکن کشید و همه تسفق شود تا اجرا و
 در آن سادست نمودند و پس از انقضای مجلس مذکور و تفرق علماء آقا جمال چندی باز در زمانه محو کس ماند

و جوابی ندانند، اینک عراضه بمحضرون شده داشت که پس از چنان مجلس معظم چون مطالب و تئزین کافه
 باش و چنان گشت صورت چنین بود که شاه حکم بفرموده دادند بنمرد که در آن روز بر آورده از مجلس را بکنند و الا
 لربا عدام نماید و نیز شرمی از شرافت ملاهای راجه و حسب امرش گمانت داشت و مختصاً چاه تومان برای
 محتاج یک باب برای لاری، بکشیده و خصص کرده از نو در خارج لذت بخش سکونت نماید و کجا خود
 تا حال زمین شرمی که راجع کماله در نظرش، علامت شده چینی مطرب است در بعضی که مراد مجمع خود حاضر بود
 چون در فرستاد مجلس این ششم گفتند چه خبری در ده آورده داری از نوشته های که بجهت سلطان
 فرستای و در آن باره مطالب درگزودی در با عرض کردی چون چنین گفتند در اعتبار این سواد علم
 باستقامت تمام قیام بر حورب نموده لغتم وارد شده است از آنکه خیار و آلاطرا، اینیرت شریف
 از انظر البیع بن الناس فیلظیر العالم علیه منی چون ظاهر شود در چهار زبان مردم پس بر ظاهر کند عالم علم
 عذر او چون مشاهده نمودم من در چهار زبان شما ظاهر گشته و هیچ در طریق صناعات سبک قیم آدم ما آنچه
 از جمیع علم و حورب زبانش ضد دهن من تسلیم فرموده اظهار تمام در هر یک از اینها فرقه که اولیا در دولت علماء
 ملت اند و خطای خود آگاه شوند و اعلام تمام شمارا بر آنچه گفتند نموده و در حدود کتاب الهی اما آنچه تسلس است
 بدست این است که سر او از منیت از برای لورک سلطان مگر تصرف در بد و نظم ظاهر ملک و تعمیر بلاد
 در رفع فساد در آن حال عباد و اهتمام در امور که در حسب پیش جمهوره و دانشی فرج شرود و در جهت گفت

و این است که تا آنکه صبح هر روز صحت بدیسانید و برادر زنت که پادشاه آن تهر من
 در این راه را نیز تصرف در دین بر او کرده قریب سی سال است که در آن وقت و آنکه سینه
 تهر من مذکور رعایا شده اعلام حضرت مرفوع گشته و عارضه جگ بر آن گشته شد قریب یکصد هزار
 نفر از طریق گشته شده و در بلاد بعدی و ممالک خارج متفرق گشته بسبب تاج و توالد و مال خود
 از آن اهل پانصد هزاره مانع شده بد با معتقد نفوس ممالک اباد و بعد هزاره نفس گرفت بر همی و دفع
 هر خطی تیران کرد رحمت پر بیخ است سلطان درخت درخت ای پر باشد از رخ نخت رحمت
 نشاید بید گشت که بر سلطنت را پانصد رشت در آنجا تسلی است طاعت رسته جزیت
 و دل آن این است که هر گاه ظاهر نفسی با مجده و در طغایان الهیه بگوشد و دین مایه میفرشد از صف
 و بعد با آن حق معتد به الاطلاق است و ادوات مالک نفس و اتفاق ای ممکن است صبر کند و علم درند
 که کسی باطل مدعی ولایت گردد و کذب دعوی ربوبیت کند تا آنکه قلب نیره با نچه منجرب بود
 شود که و بعد دیدگی در ایمان گفت کدی حق محذوب او شدند و در خوش را از فرستند کن که در راه
 ندیدند و اناری نشنیدند گفتم سماں الله ازین عظمت و کبریا در صحت و استقلال که باس نفس ظهور است
 نماید و نفس بر حمت خود ولایت فراید که است صدق کلمه ما که با این دل علی و آیه در آن در آن است مضمون
 که بر سر نه و عالم من است همه مطایر سمانه و صفاته و لد است متکمل کلمه نامه منزه عن صلبه مملو قانه زیرا که لد است

غنی از مالکونی گفتم عیندا چه میگویند در خصوص کسیکه خایرتش در ۱۲۹۰ با ما مجتهدینم در صحبت قوم و مردم را کرده
 زود بحال دعوت فرمود و شرفیست با ضیاع دعوت نمود و خداوند بچگونه دورا ابطال نفرمود بلکه در هر حال در پیش
 رفیق و معین و امانت خایر و در انش را با هر فرمود چنانچه ایشانند همه اتفاق موجود و امانت در انکاف و
 اطراف شهید است حوالب گفتند که عیای اسلام که اینها خداوندند و بیان نام نهاده بر این نموند و
 انکار کردند و در انش را قبول نموند و نیز قولش را ندیدیم گفتم ای شما اینها خداوندند و اولیای قوم و
 داران صراط مستقیم و حال آنکه عرف از علم و معرفتند نه اینها و در هر اول و فرج رای غرضتون و در امانت
 دگر یکدیگر فرموده و مطالب فرجه را اینها نه اینها و تحصیل قطعی تر است و باب علم را همه در دانند
 چگونه خدا در مطالب عالی و حید و معرفت نظام هر کس و مطالب رسید که در کتاب فیوضات الهیه از این
 بریه حاکم دانند و تعریف و تفسیر خود را در حق اینها در سبیل سزا نموند و کوری پیش پای خود را نه چنانچه
 تمیز حق از ظلم و در چون کلام به مقام رسید در حالت سکوت سحر و مهوت گشتند پس گفتم ازین تعریف گفتم
 و چنان فرض نایم که در این سلسله همه جا حقیقت شده و خطا نوده اند در امر خود پس با آنکه مقرون بر آنچه مسلمانی
 سفند از نسبت اینا در ولایت اولیا صحبت کتاب الهی و از نعم متابعت اولاد و زاری چو اگاف و نسبت
 ایشان را حکم رفیق و رفیق دان، آنها نوده تا آنکه گشتند اینطالع و حید و انقطاع سحر و در انظیر درگ و عیسی که
 گوش همه از چهار سگند ظلم از ظلمین قید گشتند و دیده احدی استگونه فادی از هیچ کافری ندیده و گویا

دادند که این سلسله گویند که از عهد مبارک محمد دین زمان تر گذشته و در متون مخالف حق است
 و ما در صاحب این معتقدیم که سیم گنیم در این بد خطیب است ، بلکه با بر صول مقربه مذکور
 نشان کفر نیست حواله دادند که زبان ضرورت و بد است این مطلب است ندلیل دین جنانچه
 که در علوم الناس دلیل بر حق پرستند گویند که ضروری و بدی است و نظر بر وجود نبایه دین لذت نه سوله
 شود گنیم همان الله تعالی سیم ازین دلیل ضعیف در این سخیف که گمان ما از ان خنده آید علوم فرعی
 باشند که مشب از شاک شده و عقایدشان که در کارها اندخته اند و احوال آنها از اصول ما سیر
 ضروری دانسته آید و این کدام از جنس المنی الهی و عروه الرقایی را با قطع کرده آید و در مقام انکار بر آید
 گفتند ما حکم کفر این سلسله نموده ایم در حق سبک و با ایشان نمودیم حاجتونه جفا لذایها نموده ایم و این
 قدر و ظلم ایشان که سلطان و لرد و آید گنیم تا چرا در المعروف از نموده و از سرگشتهای نغم نموده و حال کم
 در کتب الهی و دلد است و ناس را طریق صلاح رسد از بخوانند و حدود الهیه و سنن را بانه را همان نشاید
 پس چون محبت بر از خود قویتر و قدم مراد دین را بخرید ، فتند خائب و خوار صامت و ساکت شدند
 چون ایشان را ساکت رها کرد میدان را خالی از مبارزه دم بر زوف قدرت و طینان رکبتندم
 و در بیان مطالب در عهد خائب گنیم اما مطلب دیگر آنکه نظر بر زبان و مطلع و صانع از روز و سانی هر دو
 بر عهد یکسان فاکر گشته و تعدد الهیه در چند سبغ فرمود در زبان علی و سیدان دلیل را منبج تسقیم عورت

فرمود تا جواهری را که در آنجا بود با آن که در آنجا بود با آن که در آنجا بود
 در آنجا که در آنجا بود با آن که در آنجا بود با آن که در آنجا بود
 طینان برتفع شود این صفت را در آنجا بود با آن که در آنجا بود
 مستقیم را بنده حق را با این صفت را در آنجا بود با آن که در آنجا بود
 گفتم من خود نیستم که بنده مملوک و من خود نیستم که بنده مملوک
 را در آنجا بود با آن که در آنجا بود با آن که در آنجا بود
 گفتم آنچه خود را در آنجا بود با آن که در آنجا بود با آن که در آنجا بود
 تو تخت ارباب محال که نشوی و خود که جانب خود سجده ادا کن گفتم تا کسیکه عالم در قضا قدرت ادا است
 که من خود را فرستاده چون حضرت اصدیه و ادعای خود عودت دارم ولی خود انصاف دهید که کدام سجده
 بر کبر اذن است که من با حال طینان در آنجا نشسته در تمام قدرت برود تا بر جاسته و کرمیت بر ابطال
 عقاید اهل ضلال استلام و حال که بر ارباب بصارت و انصاف است که کمی از شما اگر کمان کشیده کمی در حرکت
 با یک که در تمام بارش نسبت شما منفرشته چون زبان در پس پرده مخفی و نهان گردید چنانچه در آنجا نشسته و شنید
 بر بنی رسید از من بر آنکه نشدند و در تمام دیگر جمع شدند و جمع از مدگان خود را بهر لای من گرفتند
 و مجموعی در آنجا نشسته بودند و از ایشان سزوات نمود پس مرا تا با آنکه محض خود خواسته چون در آنجا بود

مجلس ایشان شدم دیدم در میان الی در حوضه ایشان نهایت کبر و ذلت نشسته اند لغتم بگویند
 ازین بجا کانی چه لاری نماید برای دولت دولت ظاهر شده که همی در کاشان و سعادت ایشان رجاسته
 دشمنای کانی که احانت مظلومان نمایند اینها را موزقه و محبس داشته اند یکی از دلائل کاشان بود سخن را از حد
 لذب گفتنیده گفت ترا با ایمان چه نسبت در سیار با تو چه رباط است که حیات مینا در علم و فضل که سخن
 اینگونه گشته این علم بخواند پس مرا غضب و عیب فرود گرفت و بعد از آن نشستم لغتم تو ما در شمال تمدان این
 گفتند انشا به خلاف لذب و برگرد از خود در حسب و نسب کار جادان است و بدون علم خود در عالم نیستان
 شینه اصفهان است خلاصه در آن مجلس خدق مقصود ایشان شهو گشت رشته بسته است ایشان
 قطع گردید، چارهای افکار گشته گفتند، بیجوت حکم بفرمایند سلسله کرده در فی زمین کشتن ایشان
 بندهم مدد غیب هرگز گشتن میبوند از فرود . و ما در بخش سابق ضمن قیامت سال ۱۲۹۱ تفسیر و قصه
 مذکوره را آوردم ولی چنانکه در ششم با همه ادوات مذکوره معجب بعلوم و فضل و حسب و نسب خود و سرور و اطراف
 و عیانت جمله اینی کرده شتون ریاست و جلالت رای خویش فراموش حقه معارف علماء و سلفین را
 در چنین کوه و عذیبی نصیحت از سخن هرگز که خطاب روی در روی بر برنده آنانکا معاندان فریاد فی السجین و کائنات بعباد النفس بعددنا
 ان لا یلهی عن الذمیر الضمیر الخائین . بصحوا و فقه حقیقت همی کرد آورده بودید و فقه نظم از نظام
 بهرالدین شاه نماید و هیچ برخی از زمین گشت سلطان ایشاند انبعاث فرستد و حجاب اینی تصرف فرمودند و لاجرم از
 خرم خود باز گشت و زوی سال ۱۲۹۵ هجری که برای تسلیم دادند و در روز عظیمی ازین صندق در برابر اسرار صفیها

برای بیان مقصود در فرمان توقف در ششده نادر شرح و مقصود مجاز نشسته تدریم نسبت کرده است از
 نامی خوانده و نیز از تیر با حاجی طایع بر شهنشاهی در خصوص مقام اسی صادره معارضه کرده عرفان در بیان حاجی خفیه
 و در آن فرموده که از اراج که برای نصیحت و تنبیه وی صادر گردید چنین مطلق است و اله تعالی بجزو می
 که در فقه اعلی مستور است بصورت این کلمات ترشح فرمود ایحال متفرق است و در روشی و
 منظر اگر بازگشتی اراج بجز معانی الهیه را چشم ظاهر مشاهده نمودی دکلمات نامت که هر یک مخزن
 لای حکمت در گوش خود صفا کردی و فیوضات منسبطه رحمانیه در صحت و سعادت الهیه نسبت بکل بر تقدیر
 عرفان ان ممکن است علی باغی لک ادراک نمودی ایحال الیرم باید بحیث و صحت و ضروع و ضروع و قدیس
 و تزیینی ظاهر شود که اصدی از عباد از اعمال و افعال و خلاق و گفتار شما در شرح اعمال و گفتار ام مقل
 استقام نماید که بجز استماع کلمه بگوید که راسب لیکن میفرزند اما خلقنا النفوس اطوارا بعضی در اعلی مرتب
 عرفان سازند و بعضی دون آن مثلا نفسی غیب فیح لا یدرک را در بیکر ظهورش بد نماید من غیر فصل و کل
 و بعضی بیکر ظهور را ظهور الهی دانسته و در درون او ای دور نفس او در حق میسراند امید مقام هر دو لای
 مقبول است لیکن اگر همان امید مقام در میان اندوخته نزاع و جدال نمایند هر دو مردود بوده و حلال بود
 الی افریایة العلیا و نیز در ضمن روحی بعد از خادم حقیقی مطلق است یا ایحال عهد نمودی که من بعد خود کلمه
 رضاد و ناهمت برود در قول حمت آرس زرد انشا الهه با سینه محبوب عالم و فغانا ... فرمودند

خات در باره شما بسیار بود ان حرف قدحیانه ربک کنن من اشکرین اگرچین فله مشرود بسیار
 دید بر شمار ارج میشد و نیتد بران نفسیکه لغات حق فائز شده و دوما بسم الله نامیده نفسی خطاب
 یا اسمی فائز نمده بسته ارف سبیر الله و حیا لامر الله و احلا و کلمه الله نزد اولی نفسی خاضع و خاشع شود
 ضرری با در ارج نموده بک سبب عزت و درخت او گردد که لک بزرگ ربک انه هو عزیز الهیم در فضایی
 وسیع رحا در خورشود در عرصه القطع قدم گذار انه لا یضیع اجرک و ما عملت فی سبیله انه قدر معک
 فضائل من غده و جو القدر الهیم الهیم ایضا در ضمن بری دیگر و قال فی سلطانہ انما نری اسمنا الجمال علیه السلام
 و عیاتی و رحمتی برتة علی اعلی العالم اهرود و اخری منصف فی بحر الاحوال علی ما حال انک دخلت علی شاطی
 بحر الاحوال لک ان تعلق لسانی الهیم و الحکمة و تنقطع عن علی الانفس الی قوله الاصله چهاره های درین تابد در
 خبره رسیدند مثل معوضین و ظالمین و غوغا و ضررهای ایشان مثل غرابی است که بر غصن شجری ساکن شود و کود از نمایم
 قسم باقیاب بیان که در ارف علم الهی شرافت نوره که عمر آن نفوس کمر زدن مشا به نموده دیگر که باقیاب ذکر و لایق
 بیان است من شرب من البحر اعظم فلسفه و من اثر فعلها . و ما سجده اما حمال چون زن و فرزند و خانه و کتبه
 در بود که از کف و دوزخ در طران ختم و نوده خانه مرتب بسته اولاد و کوه و درای حکم در کوه شای هر گام
 لطران درود میگردد صحت منزهت در روز با لزم اطلاع علماء و شرفت نزد مردم از خانه برین سرفت و درای
 ملاقات با درستان خانه نفسی از صدم من بین که در دنیا با بر عاقبت صیاط یک یک و دود می برت

چنانکه ذوقی آشنه‌ی حسین فریدی و لبر لایع خبر لدم مرعات حبیب نامه بنزد شاه داشته در لای کفش

بدخت و در ب خانه که سکن توفی می‌باید رسیده نامه نه زیر جلد برین آلوده در لای حبیب نامه ایسکه جاسان

نقشه در نزد و در شمالی با سگی بچید و چنان سخانه نه خفت که بدون موطه فرود آمد و سگین گرفته نزد با جمال

بودند و خواننده حال بدست و در پنجاه سخانه دیگر نظر کنان در دو با بجه با جمال پس از چندی مبرم حکا بس با گریه

تقریباً شاه در جوار قصر و عنایت آئی بر بود انگاه رکنه در طهران با نذر کند عورت و قدرت در بیات در ص

دبانت و در در الراج خطاب یا ای و اسم الله منقرده شده در کل عله بجزب صد گشت و در ایام مهم

سکایکد بر سندی که در بخت بر مشافه در جی از دست کثرت عیب و مر جت با حضور بیایند و بسای

در خمی و عولم امیطه علوم و ملات با در اشعه در لای عنات و با زود حجاب چنانکه رسم لا با خود کوله حله

میرفت تا چون غروب نفس جمال بی واقع شد و کتاب عهدی و آثار صادره از قلم مرکز میناق طالع گشت و در نزد

مخالفت عصمان بشنید و میدان را رای حوران انکار و غرضی می‌باید بیدرنگ و خود مرز که کاشنافت و

با حضرت عیسی عظیم انکار خویش را که گمانه نعمت حسن بیات در ای می بدست و نامول بسزل بگورنه بیات

خوانانه خود را عرض کرد و در زودش انجام نیافت پس با عصمان و تقسین را عولان ثبات و در اوقات نوده

بجویدر بسندیند و روافی شدند و با عولم و تقسیمات مخالف نامول حضرت عیسی عظیم عورت ایران و طهران کرد و ج

کلیات آثار و ایات جمال بی بی سخن گفتند بنوعیده بعضی سید است حجاب را از توجه تام ب حضرت نصرف

خوبت در ای کفر حاجی طایع کبر شهید زادی و حاجی میرزا محمد تقی ابن ابرو میرزا علی محمد در تاق که به در به از کجا در بابت
 حضرت غصن عظیم مر حبت کرده در نصرت و حمایت یکوشیدند مجلس سری نمود و سی در فراج ابن ابرو در آن
 در صبت در عدم دود در فایمیکرد و در تفرقه در همکلاش ان شفت بود و همترین در عیش برش حب و در لدرش
 حاجی حسین کاشی و خلیه خونی و صید تری شدند و در قزوین و اراک و نیریز در آمدند ان بسیار در وقت ولی
 در کان حجاب و علامتین خندان باری حجاب و مناظره کردند که با باشد در آن استیلا خدی در ثرت بر
 عهد و نفاق جمال این سخا خوشی داشته بود در آن مشربخت و لاوم ارکان حجاب باری را صلح و
 مر هفت کردند و حاجی طایع کبر در ان همدق و خصوصاً ابن ابرو با در مجلسی نام مجلس ابادی بر قرار نموده در ای
 اسکات و اقا شش ریاست انجمن را بوی تفویض کردند حتی در ای برایش مقوم داشتند و سپردند که در
 حاجی حسین کاشی حضرت انجمن دادند و قرار دادند که در را یکی هنر و اصفا کردند و هر گشت که سالع کثرت از جا خند
 نود و تجارت مصروف کرد و سلطین از بیج وجه مذکور در اطراف قبلیغ بدادند و در ای برش شمول تنظیم قانون
 تجارت در گد آوردن سالع مذکور شد و در ای در فرغت را سگله مال صبر گردید و طوایف کشید روزی مجلسی
 کرد و حاجی طایع کبر را حاضر خت جمعی از در آمدند انش نیز حضور یافتند و شکایت از ان ابرو نمودند و فقرات چند
 گفتند و عده از مردوزان حاضر شده شهادت دادند و با جمال در میان مجلس حکم منع از شرت با ان ابرو
 داد و خبر بسیج و ما رسیده از حاجی طایع کبر باز پرس نمود حاجی گفت که مرا از سعادت و قه خرم بود در حیرت

آقا جمال در مجلس مدرک حاضر شدم و این ابره سبقت نامه قیام کرد که آقا جمال بیدار مجلس شریف خارج شود و بادرین
 ایادی دیگر یعنی حاجی مدرک و ابن همدان در این خصوص تمهید شدند و عهد نمودند که با آقا جمال مرادده گشتند تا بم
 در کتب و نزدی شد و تقریبات ماه بر اینم سوال گذشت که از هر کس ایشان آقا جمال در در است قبول میدهند
 در اینر حجاب حکم ایادی از کدورت کشیدند و عده از اشراف در خلوت با او مرادده نمودند تا که در کتب و
 تفریشی استین برای صلاح با لایزه در رفاهه حاجی میرزا محمد قان که آقا جمال و ایادی در وجه حجاب دعوت کرد
 در مصالحه و شستی بدین شرط بر قرار گردید که که آنچه گشت غمض عن خود و آقا جمال در روز عید نوروز که سه روم بودند
 عصب مدرکه بود در رفاهه آقا میرزا تقی ششت و فوج فوج از حجاب بیدیش رفتند و مع کزدانک دست که
 تمامه ملززه کشیدند و سبب فخر و ضعف قوت عهد و خاق را فراموشی است و حاجی میرزا احمدی را با اتباع و
 انوشی نظر را نمود و در مجلسی حکیم نور محمد ذوال شریک را حکم تنقی علیه خود قرار دادند و در حکم داد که کتاب عهد
 منصوص حال اینی حضرت عظمی را اطلاع مطلق جمیع مستقرین نمود و با جمله چهار سال بعد از غروب شمس اینی
 به آخال با آقا جمال گذشت در سال ۱۲۱۳ غرضت معانند و چون در آن ایام چند مخالفت عیضان در مریضی
 ایشان حضرت عظمی شریع یافت بین آلاب حقی کیفیت کن یکدم تا صبح ذات این نام در یکدیگر
 لغزین رسید لومی از حضرت عبد الهیایه و اورا منع از سفر در مامات طهران فرمودند و ناچار عودت کرد
 ولی اندامات مناعش و شمرش و اورا آن کفاحی البه لمران عظمی حجاب در بلاد پر کنند ویدی فعال روی

تقصیر عهد رفیق گشت که عده از حجاب را ترززل نمود و صحبت بر زمین گذاشتند و شورش شدند و بر سرش
 حبه خوردند و میرزا معین خان صدر اعظم در طایفه فدیه خدمت بخش اعظم نمود و از جانب این ارباب و خدایان
 لذت آن آنچه در قدرت داشت بجا آورد و آشوب بر لب ایجا کند و گوشش اعدای این امر رسیده از جهالت
 رجال و جهالت احوال مرد در شان گشته حضرت عظیم را ای سکنین ضلال و قتل احوالشان طفت
 و غضب داشت و دادها میفرموده تا شری ندر رعایت در سال ۱۳۱۵ سنه آن حال فندی را از حجاب آورد
 ایران کرد و حجاب را بعد از حجاب غایت کرده با همان لباس کسوت درویشی قای سفید طویل در بر و تاج
 بر سر میبندید و در طهران و اردبیل و پاجها که داشت با جاهل رست و راضی و در عطف کسبه و راجع کرد و بر
 مع حضرت عظیم را که منسوب و گاه نظر الدین می شده بکلف مقبره قم بود مرقده و پیام حضرت عظیم
 ایصال و ابلاغ داشته بودند گفتا کرد و اما جاهل در اتمادات در اعمال مخالفه اش شدید تر شد و لذا
 طرد و منصوص و صریح گشت و لقب پیر کفزار نزد این جامعه مشهور و معروف گردید و با نهایت لطف و در آن بود
 نسبت حضرت عظیم شریف است در رای نشر مقصد خود سورا تقویان و داندندان و کوز باکان و غیره نمود و
 ابایی از خصوصاً حاج ملا علی ابر در تماشای توبت اینها ایستاد که کند و جامه جهاد از شرور العالم نشر محفوظ
 نمودند و غری میکار کرده با خصمان و برادرانشان و آراء در تحریک عهد رفیق که باشند و در راه اسلام فرستادند
 تا برسید ارباب الهدی ندیم سلطان عبدالحمید درین سلسله را آشوب رخسته لسان صدر حضرت عظیم و اولاد

(۱) در عهد ناصرالدین قاجار
 در تبریز در مقبره عظیم

و له نام س می وی در هم ضایع خانی و در وقت زخم کبیر این بنی افتاد و افزایند که گشته خمول و در نزد
 طران بقدر خودی زبست و همی از حجاب غیریم با در مرادده کردند تا در سال ۱۳۲۵ در گذشت و عالمه اش
 از زنده اولی که بر رویه بود چنانکه لغتیم در سمانه گم شده و در زنی در پیش که طرانیه بود در خان تیره فتنه
 پنهان گشت و فقط از زنده فرزندیه سری آرد و مرزا الطیف را در دست که حضرت فخر عظیم الراج خانی در حش
 صادر فرود برشته نشین را قطع کرده و در اسیر خود حملند و در اینجا در شب کی از اراج صادره که تم حضرت عبدالمها
 که خطاب کنی از حجاب اجمال در این سنی کرده و در اسطرده فرزند محض نموده استغنا می نمیم و هر چه
 هو الله ای طبیب روحانی در عرض حسنه بر چند شایسته و در صورت در سلامت ارضی در عرض
 روحانی است که در آن در مان و علاج ندارد چنانکه که علت فرس جسم را علاجی است لا والله جمیع طبای آفاق جمیع طبای
 در مان نتوانند و چاره کنند قسم بسم عظیم روحی لا اله الا الله که صد هزار بسم عظیم روحی بجز بسم اعظم انشاء
 تاثیر نمود و است چون سیم را در آن کوزه در فضای حرکت این شستیم فدر هم فی موضع بیرون خوردیم حال آن
 گشته خون عینها تریک مرکز فوزه در طران در سفارت کبری سر آمد و دست این عید سقرات سر زده که وصف
 نتوانم و در زمان جاری گردد و در قلم تحریر نماید همان در و پیشش در مرکز نقض و حوش آن که عینها را چون مظلوم طف
 در اشد با گرفتار نمایند و در برای خود بیدار سیمی می نمایند بهیات بهیات حال در اینجا در اینجا شب
 در روز که آفاقا منظرند که لغتیم این با بر عینها و در گردد و انجید را بهیات آفاق این است و شب و قی عبدک

علی القسوة من کاس الشهادة الكبرى فی سبیل احبابک و ذین گذشته اظهار کرامت نیز نمیزد که مشرب
 حقی جان خلدند مثل این است که کسی زیر خانه را با دست گزید و گویید چنانچه باشد که مشرب این جان
 بر باد خواهد رفت و من خرم غیب بدم و پیش بدید مع

بسطام

دیگر از بلاد عراق در این لطم که شهری قدیم بود و شاهرو در قزوین بود که قزوین شهرت در ک
 اندک برکت یافت بسیاری از کتب لطم و حدیثش در آنجا رفته رسیده و خراب لطم لطمی نامی
 من آن را که شرح او پیش در کتب کوم آوردم گویند از دلیل قویه نصرا در واقعه کربلا است فرستاد در قرب آن
 مکه بود و ما بخش بدم و کوم شده از زمین در مشهد در بقعه اسف سیاهی تا بدست هر دو تن دیده شد که گفتم
 دیده کسی در آنجا شهرت یافت سال ۱۳۰۰ میرزا بابا این میرزا صفر علی ستون لطمی که پیشی است برزده
 چنانکه میرزا حکمران بود با پیش طران رفت یکسره شهادت زمین که در کتب سابق شرح دارم به یکسره از آن
 برکده فارغانا گشت پس از بعضی قریب در سال هجرت کردند و حدودی از خوشین در میان خندرس
 خود در آن کشید که لانا از حکمران تبعید در آنجا هستند و ناچار شده در یک کجاست حدود سینه است و لود در آنجا
 نیز بر جانی ناهست کرد و لانا لای قوی تحریک اخوندی بود تبعید در آنجا نیز خوان گشتند و لاجرم ش برزده در
 حکمرانای مصر بود در آنجا احارت از شاهان خواسته شهید رفت در آنجا فرسال ۱۳۰۸ در گذشت

و پسرش عباس لیسای بعد از خلف پدش دیگر از بنیان نظام میرزا ابوالکاسم رلد میرزا ابایی که
 که به طراد ایمن یافت نیز فتنی همان میرزا بود و بعد از دروازه بست داخل شده با علم پشیمان
 در روز قرض الی گشت و فتنی زن سرخه پیش کتاب بقیان و مقاله سیح از صندوق برده نزد شیخ شریف
 سرف شریف العلامه کتابت رعایت کرد و از خود ویرا طلبیده باز خواست نمود با تصدی که کتب
 از آن برادر سرف است دست کشیدند تا آنکه رسیدند کجا مسجی سکن هر دو توفیق لاری رسیدیم همراه راه یافته
 نایب شاهی در بدین وقت مشیر احمد صاحب بر زمین پرداخت سال ۱۲۲۰ در شاهی بود و در گذشت
 دیگر برادر کترشان میرزا حبیب الله انوار ایمن میگردد که حاجت خوف و هر کسی از اهدا ویرا در چار صنف
 و خطرات سخت سال ۱۲۱۲ به سال در شاهی بود و در گذشت دیگر آقا سید رضا روضه خوان که نیز
 به طراد میرزا ابایی آمد و تقریباً سال ۱۲۱۱ در شاهی بود و در گذشت دیگر آقا علی اکبر مستخدم حکومتی که با گروه
 از حکمران سمرقند زیارت بفاع مکر که عراق عرب با یکس درویشی با رضی حکما رفته تشریف کسور یافت پس از مراجعت
 مورد قرض الی حتی خورش نش گشت و حاجت قطع عده از مردم گردان سال ۱۲۱۶ در گذشت دیگر علامت حسن طب
 در مسای بسکن شهر نظام نیز به طراد میرزا ابایی فائز با همان گشت سال مکر در وفات یافت دیگر بی بی زهرا بنت
 طارضا در قریه مهاجران تا بعد نظام مجاور قریه نصر آباد مکر مرطی جانب خانه من آن در آغاز جوانی از پدر شنید که بدو
 دعوت حضرت باب اعظم مرتفع شد در طالع پذیرفت و صحبت و تهید آفونند با غیریم از هیچ خطری بردا نکرد پسر از

مرحمت میرزا بابا از طهران چون از نده اش که خود پر زاده وی بود نیز اعمال را طول کشید شبانه از نده
 جویا شده آنگی که در بدیع مصر نهد. فایست هشتمال در کباب برافروخت در سال ۱۲۲۱ سن بمشما و شش گ
 در گذشت دیگر طاعتها مرصا بر آنه سرورف شهیدی ساکن شهر که نده اش دختر حاج میرزا محمد علی شرف
 شهیدی از سلسله سادات رضوی و از اصحاب فرسان و شهید دقعه نامند دران او در زوجه و بیله و در وقت انور در کس مطخ
 در این شهر و زوجه و بیله نده خود پر زاده خود میرزا علی محمد بن حسن ایمان کند و بار زوجه و دختران و پسران میرزا مهدی
 و میرزا سیح خان زاده فایست اولان و خانه بسیار برای پیرانه و در این از زمینین و بیله در کور شمس که دیگر طاصا بر
 در قریه طرزه دهنان و طاصین عالم پیر ملاک صاحب صنعت که سال ۱۲۲۶ در گذشت و از زمینین ملا و دیگر
 صبی در شهر مدعیم شده جهای تشکیلات از آنجه حاجی محمد باقر بر حندی در در کور شمس حاجی محمد رضا است
 فرجات در شهر در در در سال ۱۲۲۷ در گذشت و پسران حاجی محمد باقر آقا محمد و آقا علی محمد در شهر است
 شرطیت که در شمس لاجی معکام سرور فرض اول شده و هر دو در شهر حاجی بیله در در وقت پدر فایست
 و از در دران مدکور و در دران خلیفه درین امر بر جاست دیگر آقا خف بر حندی با پسرانش آقا محمد حسین و آقا محمد
 و آقا عبدالله ساکن شهر در شده از سجا معتبر شده و در سال ۱۲۲۲ در گذشت دیگر ملا خف بر حندی با
 پسرانش آقا محمد و آقا رضا در قریه دوزخ تا بعد از هر دو در کاندازی بود اگر گرفتند و پدر با پسر هر دو در سجا در کور
 و بعد از میرزا احمد و میرزا عبدالله (شهید) و میرزا محمد و میرزا علی که بر میزدی که شرح او پیشان را ضمن وضع بر زبانم در

ش برود تقیم گشتند .

زرنجان

دیگر از بلاد عراق ایران زرنجان که نواح ارتفاع شده غرض این میج در آنجا در وسط محبت زرنجان دریم خود که

در آن زمان مشایخ شهریه از جهت خوف و تقیه بقیه با بیان رخ داده بخش سوم گشت پس بدین سطح اورد

این از آن بعد از مدتی شهریانند غیر زرنجی و غیره نه آنجا گشته جسمی از آنجا از آنجا تسلیح کردند و سینه

ایمان را از جهت دشمنی زناقت و شهادت علیه واقع شد که تحت شهادت میرزا محمد علی طیب این حاجی

میرزا مصوم طیب از اجداد دولت دگر در کرم و اداوت و حاکم این زرنجان که در ایام حاکمیت مردم بدو طرف

برایش تبرک و شفا میبخشید پس از آنکه در دلد از غیر خود فرود شد بعد مرده را که خلف و کوشش ناکند هزار بار

داده و سینه استجاب دعوات گشتند و میرزا محمد علی رجایی بدستور صاحب جاه و زرات عزت و مقام طیبی

جلید القدر و محبوب و متول و کرم و طباخه نام شد و چون که در کوشش مردم آوردیم چون حضرت اعلی و زرنجان در

کار و شهرای ارثه پوری دی نذل و اعات دادند شرف و نایب و ایمان یافته حضرت و عده شهادت

در کوشش فرمودند پس از شهادت کبری چندی در همدان در کوشش معیم و با اکار و زینین خصوصاً ملا علی اکرم قرظی

منازعت و طرف حضور و محض این بزرگوار و از زینین و سنجین حال پس قمبر از ارتفاع صیحه کبری و نغمه عطی شده

در کوشش وطن آت است حجت ریحی از ساندین این این خصوصاً میرزا ابوالقاسم محمد بیسته در کین در تصد

و فرمای لذت دشمنانش گردید و ای نسبت شدت جنگی و قوه عزم دست نیافتند و بهنگامیکه حاج محمد
 نوری خبیر عظیم که لکنه بایران ولود شد و صریح دعوت اینی و مخالفت و بطردیت میرزا کجی و هم الراج الکبیه
 نشردند با اتفاق آقا محمد ابراهیم مسگر زرخان زنده دخانه طبیب سکونت نموده بعدا کاتلا با بر اینی و بهری کرد و اول
 بلاقات خبیر به دوره رسید و میرزا ابوالقاسم محمد نیر طاهات و مذاکرات نموده چنین به پشت که تعلیمات
 اینی و دارای علم کبیر است و لکنه مطالبه کرده و در جواب غیبت و مرضی ولده بهنگام فرج که لکنه قصیده سرود که
 مطلعش این است بد ائمه عثمان کشید و ملا که جمال و بر ما عیان شده فاش و ظاهر بود و در کای نشد کبیر
 نشد از قصیده مذکوره را برایش فرستاد و لکنه بهر رسید محمد را صلوات این لکنه طبیب و خبیر مراد گوید و قسبت
 به قسرت طبیب استین الازده و نوبه که بخش ساقی لکنه میرزا زکیم خان حاکم زرخان صاحب امر الدین و در سال ۱۲۸۳
 انسیه جلیل القصد شهادت رساند و بدش را که گنبد کبیر رای لکنه و والد ماجد سخت زین نموده و اولی برآید
 مرده لکنه خاک را به شفا بدهد چندانکه اطراف قبر کنگه خالی شد و صورت و ناریه از میان آبرس ای به بخش صده
 یافت . اگر که شهادت خلیفه بخان شهادت آقا سید شرف و ابابصیر بود که نیز در بخش ساقی لکنه ششم
 دو والد آقا سید شرف و میر علی جوهر فرزندش از دلبران و ساریف صاحب جناب صحبت گشت و در آغاز شرح
 و قه نهمه تریج چنانکه در شرح (ام شرف) قوت ایمانیه و بهت رسید شرف در قله بهنگام شوب نیران برآید
 تولد یافت و لکنه نخست تمام مذکوره آقا سید جلیل دستگیر شد و در اما جهر دستگیر و در سلولاه کبیران بوده

نیزه پیح کرده متعزل شدند و در آنوقت از غیرت وی که از شرف چهار تکلیف بودند نغمه با شفت نگرشند
 گشتند که در آنوقت در آن مردم مذکور پیش بود و دم شرف ستمیده با کوه کان صغیرش سید شرف علیه رسیدیم
 و با ما آمدند که ما را با شرفی و نظیر بدست و آغوش گرفته ازین لقمه دشمنان برین آورده در خارج بلد باغ عین
 سکندر زید و با بقدر مصارف برزیت حتی لباس و عید فرید با کوه صحرای زرش انوار باغ جدی سرورند و دست
 خوش دندان شفت کرده هم سادین معرضین را از خود دور نموده است را شهر داد ساخته پذیرفتند و لا سیما عوی
 صفار از احوال واقوشان که بر بسته نام پدیده از مادر بخوبی شناخته شده در حالت و کفایت کرد تا تمام شد
 رسیدند به نیت که در همه جا حرکت خود را در میان برای پایه نهایت هم دستگی بود و از شدت احتیاط غایب
 عقیدت خود را اظهار می کردند از عقیدت ایمانیه پدر و اخوان و خویشان شهید خود و از صفاتی و احوال غیر مانده و
 صفار و کوه را الی انان نام باید کرده تعرض و ازار می نمودند و نیز آقا ماد علی را که در طفولیت دیدگان مرض زده
 نایب گشت پدر هم از اصحاب محبت بوده در وقت گذشته شدند نام والدش حاجی محمد حسین را در خوش ساقی سخن بیان
 نیزه پیح شدن اصحاب آوردیم و ما و علی بعد از حتم تمام ندیده که خود را در خطر دستگیری اعدا و شرارت داده
 فراری و تنواری گشت و بافت زرد سرتیب رضا قلیخان رفته باری انیس و الیف گوید و سخنانیکه از احوال رسیدن
 ما شس در بلا گردید ما را با عظیم در آنکه باب و ششغال شدید شده وطن عمدت کرد و خانه آقا سید شرف
 سکونت گزید و بهدایت بان پرداخت رحمت آقا سید شرف و مادر زینبین ایشان را که خلاف شهید از اصحاب

جناب محبت بودند فخر بفرمان من لفظه در نمود سید شرف که حوازه صبیح در محبت گفت عزت بود بستاند
 و حمایت بادش بر ستاری رفعت افکار علی بیت گماشتند تا بسوات و محفوظات و فصاحت بیان و
 قوت خان تبلیغ انعام در زید و با بیان در کس کثیره منظره در محبت که دانان خصم صابر لبش شخصیت رسانند
 و در بی زحمت شمشیر بر بندش کشیدند و سلمان با عرض و ترس قیام کردند تا که در می خطاب فرمان ابصر
 در چنین مابور خشنه ان اطلاع من اقی البیت ما ظنا بک ربک نیز تم ذکر هم با التی الیج فی صدک و لا تخفی احد
 فتوکل علی الله و لا تکن خلف حجاب العت مستورا نیز فانفق نغفک و مودک و جدک تم ذکر آن اس فی کل الا حیان با کلمه
 و البیان و لا تکن نغفک و نیز انما نغفک عن کل ما یكون علی الارض و جودا لا حرم غلامه ترا در داده تبلیغ نمود صیحه که آیت
 بدیه تلاوت میکرد تا سید شرف تبرک تر جو خود در مس عدالت گنونه در قلوب طابا بیدار شد و برز او العاسم رسید
 محبت را ایام جناب محبت بخاطر گذشت و هم در هر کس برای جان مال خود افتادند و تا سید شرف دو بار بنوم شرف
 محضر اهی شسته در آورده شرف گشت با اول در سن بیت و در سگی در تنها بود و چون در محبت در زبان بستیش
 اهی گشوده با بلاغ و شکر کلمات مبارکه پر افخت و جمال اهی را شمس سما حقیقت و یحیی را لکه از در بسایه تبصیر کرد و گزیری
 از با بیان تعرض و شکر از در نمودند و با در دم با خولید در کوشش حاجی یان رفت و بیکه عودت نمود حسب الامر خولید را از در لوح

جناب تا سید شرف مرده افوی عظم شرف با حقت آیدس میاید بمشیره محمد خود را ضیانه همراه مرده و جناب حاجی ایاز از در برای سید
 با خود چینه و شرف که فخر بیکرند و بر از انصاء است و سال جناب تا سید شرف نیز بنید مادت از قرآن و کرمین است و در ایضه
 بیدر و در از در کوشش تا در ضیانه که بعدی تا سید شد و در کبشیدم ایمان غایب سید ایشان در می خوانند شد و در از در از در حقی

عاجی ایمان درگذرد و با اشتغال در شکر ابلیس نماند نظیر تسبیح نکرده و حضرت امام شریف چون در سفر سپردند خبر داده
 مورد علامت خویشان شده و به عاصرت رجوع نداشتند و در حال این ایش از ایزدی خود
 دادند سرشار از ایمان و خشنای کردید و اقا سید شریف روز داد باغ خواجه بله کتاب الواح و آیات سربینه
 سر جان آری و پشت و با بچه معاذین و محمد بن ایمان کردند و الا فرقه هر دو را در ایام حکومت ناصر قلیخان برادرزاده

فرموده بزبان مرحمت نموده و خراب سید شریف با ابلیس تسبیح در منزل نکرده و سید شریف داده خود بگوید تو در
 حال عدم مراطب ندی حال تمام غایت فرمود و حال تو در بعضی از حال تمام چه در میان سید بر میگردد من تا مردان حال تمام
 چیز خردم گر تو از قرآن حال تمام نام سید شریف فرمود پس در دم که بهترین تا حصول شد چند گذشت ملاقاتی در مدنی
 طهران بیفت و داده بخان شد در میان روز و در وقت از جانب ابلیس سید شریف نکات کرده و شهادت باید بود این
 دادند و در دم ظم و عین صاف و در بسته هم قدر کرده بود که صادر و تشریح داده از زبان طهران رفت از قرار که خداوند
 طریقه کشید که در تمام اصح خود مگر کزید پس در میان همه حکومت جماعت نمودند که بر حکم در بندر اوجا شود از زمان محمدالدوله خانی
 شاه حاکم بخان بود و در میان برای اطراف حرکت نمود و در پیشانی قسم دستور داده که سید شریف و ابلیس را در کفر
 علامت نماید اگر با نموده بر سر کرده در ضمن نموده و اگر قرار کردند با بر علامت نمود و چند قدر از آن لری رای سید شریف داده بصیر
 نازل کرده تسبیح پیش از شهادت آن مرقوم بود و ایشان شش جان بر نموده مظهر قبول اوقات بودند هم شریف فرمود ابلیس در خانه
 با در ناگاه دق انباشت و ابلیس در کمال بر جاسته شال کمرش را محکم بسته حوزة آیات کرده و هر گز بسته برین نکرده من کردند
 فرمود عقب می آمدند من قسم جدا جدا من همراه ایشان رفتم در زمان که در دم و در دم چند نفر از شهر حکومت دست خراب ابلیس را
 گرفته بفرای حکومت بود و چند نفر از علامت در روز داشت من حکمت میفایند داشت من تکالی شاعت و نهتمت انماست مطلب چنانچه
 کفیح بر انکار و دوباره علامت فرمود پس نموده و این تا جبر میماند شد و در جبر نموده و در دفعه هم با بر یکیش را در فلک گذارده
 چوب برینند هم شریف بگوید هم در جبر مدنی ابلیس رفتم و در دم از سر جوب بر با پیش نده اند خون از ناخنهایش جاری شده
 با پیش خون آمده است حالت رفت دست دلد که ریسم فرمودند که یکسری استیم شریف بود و بران ما که در صفت با فرغ و فرغ نماند

ایر در سخنان مجدالدوله قریک میرزا اولیای اسم مجتهد و آقا سید محمد مجتهد مصروف سید محمد شهادت است
 چنانکه ایرارستان با دو مجتهد مذکور در عهد شهادت جناب محبت و صاحب کشف و توفیق مدینه را برمی ریزد
 در فرس سال ۱۲۸۴ در نخل سال دیگر که نمود از یکماه بعد از شهادت آقا میرزا محمد علی طبیب بدقت کردند و ما
 منبع تصویر در کتب سابق کما شستیم و حسب ابصری شده بعد در بیان مورد حجم اولی بود تا بدین حال بدرجه بودن

در باصره منجی توفیر صادر شد که ششده کما می منبع هم فرموده بود که زود آقا سید شرف بود که در شهر بودن مدد که گرفتار نشود انهد
 که با هم فرمود که جان خود را فدای نام که شایسته است حضرت من ملاحظه نمود این سخن به انصاف هیچ وجه فتنه نیزند حاجی منبع
 توفیر فرستاد ابصری را آقا سید شرف را سیدیم این فرمودند که جهت لطافت قول ایشان از خانه بودن رفت
 در باغ عظیم تفتاب و بهمانه بعد از آن ابصری را از حیرت بیرون آورده بعد از آن که در روز مرخصی کرده بخوابه و بهمانش
 به بند فرمودند فرود از فتنه حرکت نکند و دست نشانی لایم نیست علاوه بر این که ابصری بنامه که سر از این
 جدا نماید نیز باید یکبار در وقت عصر در ج را غیبه انداخته خود منبع را آماده و در آن روز از این جدا نماید و در هر یک کسبه
 مستعدان غیبه و بعضی چهار نفر در شهر بگردند که ششده روز بعد از در میان میدان مانه و در هر یک یک و در هر یک را چندی
 فرستاد و میباید که سید شرف را باورند در باغ آقا سید شرف است بر اینستال غیبه و یک کجوه آمده در در ایشان میارند
 مدینه بگردند که باورند که باورند بود آقا سید شرف است باورند و در هر یک یک و در هر یک که مانه مدنی گرفتن
 زوده هم با یکوم که اندامیم که در زمان سید ابوالقاسم برادر خود نیست و کما در فضا را این فرود کنم و در هر یک ششم آمده سید
 حضرت این نیزه و یکوم بدست هم شعر و عهد نیست که شهر بخوان را در آن کرده و اندا در کشته بعد حکومت میرزا عباسی عیبه
 تا این کسکه چهار و در او بگردید چانه نیز بریز است در بدست بر غضب و بهر شایه خائف شد و اما نامی آمده در به ان میارند
 دان چنان طغ از سلطان فتنه شده بدست و کما کنی را حق بسته بودند و جمیع کثیر در میدان صح روز سید عبدالرحیم دام
 جماعت نزد جناب آقا سید شرف همه شایه را در فتنه گرفته مدگر نشد بلکه بگردید و آمده در هر مرضی السیانه بگردید ایها انکس سید
 من کرد با به نیت متفرق توفیر سید شرف مضطرب شده و بهمان خود را بعد چهار بگردید ایها انکس سید شرف من نموده و کلام نموده

شهرانه چشند و روزی شبانه من خود چه آسید شرف را همی از جوانی عسل که من کرده مدون حسنه
 ریخام شهادت میت در حال زینت و در ابابصر در ده اسماه کلب که در حال جوانی ایان بود و خیری سقا
 با هم کلزم ماند که با شندی با بانای در دلای کرده در لادای آرد و در امام اشرف که نوع مد که قوت قلب در ایان
 نادر نظر و زینت و طایب سیاه در صواب شهادت در ده عقیدت و آئین شکر که در خات صبر و شکر در نماز میت و یاد و...

من بود. امک است که در حق معترض شده در سید عبد الرحیم امام جمعی خود را بر کشیده در میان آنچه بودن میگویم خود می بیند
 جانب آسید شرف را بر شرف ابابصر در ده سکه نظرس در سنن روح الشهدای مظلوم افتاد فرزند به این ایان گشتان شد و
 این در بیت با روز گوازی نمی بود با در مانگ شد در زین اصم دل بخوانی با جوی میت عینی اصم در طبعت و ظم حاجتی
 عازم جان درم جز در زینت زینت یعنی العزم و عهد و در شرف ابابصر ای چند آورده بعد گرفته در صورت خود در خون در حق و کلین بود
 و از آن مکان شهادت سید شرف را می نمودند گواشته بهانه دست آورده در آواز شکی گشت و به نصی می رسیدند و به شکی گشته که در
 قدمه فرزند خود را نصیحت نماید فرموده آن آمده در نصیحت بنام خود به خبر شده فرموده نیز در آنچه ما در انتر شرف گشت و صبر خود در شرف
 در ز حال است در در روز جوان خود غوطه در عزم گفت ایاب در طریقی و در دست در طلب بر لوم تا کام دل بر آید ایان رسد کاین ایان زین را
 استادی در جراح بر عصب گشت یک ز صبر شرف در این که خافت شده از حال خود شرف خود در صبر بریم کرده در زخم و جرح
 بنام بر عصب هم در عین است تا صبر بود کار در گشته زدی است این صبر تمام میزد عصب صورت است از زنج بود در دست و در
 بر گشت فرود آورده دل سینه کار کرده در انتر عصب را از با به آورد مردم از چشم بر عصب است کنگار ان روز و وقت شرف شرف گشت
 گشته در در با خود جوانی در ملاحظه شده چه سید شرف را در دسته عصب در کس نموده در آواز خود و حق گشته آنچه ام شرف سنی بود که
 در اعصاب عصبه قول کرده در دست ابابصر را در نظر حال در دسته بودن در روز شرف و کرده ایاب در دست شرف است وقت در بهای مکانی بود
 حق ما در قرین شرفان است حق نصی شرف را می بیند دیگر شرف شهادت آسید شرف با یاد و در خانه ام شرف را در دست خود در دست
 بد عالمی ایان شرف خود بر این چنین بماند

یعنی حق آورده که حرف می روز ابابصر در یکس آسید شرف را در پیش عینتی نوع در گرس که در ده روز به ابابصر را در ایان سر برنده ایسی
 هر خات نا جوش را در ایان بگفته در ده روز به از شهادت آسید شرف از چه مظلوم که در دسته ایان گشته و امام جمعی که کرد که در سنی چنانگی

سرپرستی باین مکان و در نمودن و احکام و در پیش روی از شهادت آقا سید شرف حاجی این سینه
 کرد و چون در قمرش ضعیف که زود حاجی ایمان شد نیز زفات یافت و زود ما را خود پرستاری کرد و خیر
 که یک حاجی ایمان را که لقب نام داشت در راه محبت و خدمت من زود با روح میرزا علی محمد در فاش شهر زود
 در فاشه در سال ۱۲۱۱ وفات نمود و در فاشه بر سنگ قبرش چنین نقش کرد صلوات الی ربنا الرحمن فی
 یوم الخميس غرة شهر الثعبان سنة واحد و خمسون من ظهور الله العلی الاعلی بعد ما مضت من عمرها اکثر من سبعین
 سنة و دفنت قرب قبرا بیها الشهد فی سبیل الله علیها صلوات الله و ثنائه و رحمته و بهانه سنة ۱۲۱۱
 و اما حاجی ایمان پیش آقا مصطفی زود تین و صحاب محبت زود در آفرین شهادت رسید و
 ۳۱ سپهر و در خیر حاجی که زود محبت حاجی ایمان که در صد سال ۱۲۵۳ از لده با قه نشود نما گرفت و در محبت
 صحاب محبت خدمت فرستادن کرد و در صد سال ۱۲۷۲ هجری زود ایمان در سنگی در نسیان حسن و حسن
 شد و بعد از آن بفرست ایمان در راهی نیز متصف گشت و در سنین جوانی آقا سید شرف متصفانه
 زود بعین محض را بی رسید و خود پیش ضعیف را از دلایح نمود و زودی نیز در کمن عظیم فاش عکا شرف حضور حاضر
 کرد و زود در حکمان داشت که حاجی روح سلطان شده جان خدمت تمام و بعد از آن برایش مقدمات و با الراج
 بر این هفتاد و هشتاد و هشتاد و هشتاد سال پس از شهادت آقا سید شرف و اما بصیرت و عکس سابق زود بم

و در این معنی که هر دو سینه که در جبهه به جبهه در فاش این ایمان به این بصیرت زود شرف زود چشمه و جبهه آقا سید شرف را خیر نش
 که یک عمر کرده و هر که که آن سینه بود و آقا سید ای داشت و هر سینه عمر در سینه شرف که زود است و صبح احد را در کوه و در فاش
 در از مرضی به ما شفا در آن سینه زود دعا می کردند.

در زمان فتنه ریافت و در اقامتی چند از این بها دستگیر کرده بطهران کشیده در انجا محبس نمودند و مدت
 یکسال و دو ماه محبس ماندند الگه مرضی شده درین امد و باز در سال ۱۳۰۰ بعد از شکایت و سعادت فرزند
 و گماشتگان حکومتی سخانه اش رنجیده الراج و آثار بدیه ضبط کرده ویرا دستگیر نموده بطهران کشیده محبس شدند
 و چندی در محبس بوده الگه مرضی شده درین عودت نمود و باز اندکی پس از عودت شمس جمال اهلی بکافیه
 ایامی مختصر حضرت غمین عظیم عبدالبها شرف حضور یافته و چون درین برگشت دخترش قاعیه را باز در لاج میرزا
 طیمه ذوقا در آورد (۱۳۱۱) و با او در سال ۱۳۱۳ بمحکمه درخش لاجی میادیم با و در قاضی پریش روح الله میرزا حسین
 گرفتار و کسب بطهران شدند و گماشتگان حکومت رطابا خانه و امرش از در خواست و نیما کردند چنانکه عالمه
 بیجان در بامکان گردیدند و چون در محبس طهران خبر شنیدند پیام دادند که باز مانده کاشان را از در بامکان فرستاد
 بزند و لذا پریش آقا محمد حسن که در عشق آباد بود بر بامکان آمد و بعدیکه زوجه میرزا حسین و قاعیه زوجه در قاضی پریش آقا بود
 و چندی بعد از شهادت در قاعیه زینت آقا محمد رضا بن حاجی محمد کاظم صفهاله در آمد و در اولادش خصوصاً آقا عالم
 در سکو سبقت این در بونی گشت و حاجی این میرزا حسین پس از شهادت در قاعیه با کتر از در سال
 در محبس مانده الگه خلاص شدند و حاجی این بزمان رفته اشیاء و در قاضی پریش آقا تسلیم پریش میرزا عزیز را نمود و در
 ایران در سال ۱۳۳۰ بکافیه در بارت محضر حضرت عبدالبها شرف عشق آباد برگشته تمویلی شده
 بمهر باغداری پرداخت و از سرور اعدا استخلص و منسج گردید و لغوی نیز درین رفته از دیدار خویشان در درستان

بهر بخت بیال ۱۳۲۶ در غش ابروفات گروه مدفون شد و سید خانان ام شرف از لود
 بجای ماند و برادرش پیغمبر قلی بهنگام شهادت پدر بخت ساله بود و بعد از طبع در شد در ایمن بیخ
 مستقیم ماند و در شده در چایس رشفات گردید و خود پرش که زوجه ابابصر بود پس از وقوع شهادت
 در خانه شرف بخت بسین رسا فرین پرداخت و دختری از ابابصر یادگار ماند بختش داد نالود
 بعد از ولج تولد برزاده اقا سید شرف در آورده و بعد از فتنه سال ۱۳۱۳ شری که در کش لاجن
 سادرم خانه نایب ز غارت و اجاراد سیکر گردید و این اجار بختش داشتند و در کما
 دختر که ابابصر در گذشت و مادرش که در سن پیری و ناتوانی به دیدارش که چهار سوگوری گشت و در گذشت
 حامی ایمن ماند تا بس نزد سگی وفات نبرد و کیفیت احوال و شهادت صادق و اقا کفعلی در کما
 در زمین زنگانه را در طهران میرزا فخری مطاری در بخش نایب کاشتم و در احمد صادق با پیش صفرمو
 در قریه شفته واقع در چهار فرسخی مالکونیه دوزی و کفشگری شدند و چندین زنگانه که در آنجا بختمند است از
 با نالی شناس نند که صفز عمر از بقعه بسیف بایه زنگان است و به بنام فرزند عمده و لاجرم بعد از گذشت
 بر آمدند و شری ششی در حمله ترشش کین کرده ترصد فرصت شد و از قضا صادق رای حاجی بیرون آمد و
 بجای پدر بخت طول گشته فریاد رکود که ای پدر مرگشند و مرد پر یالین فرزند آمد و جوان بهنگام
 در گذشت و دیگر شهدای حرم کفشگری کریم شهید از اصحاب صحت و در لود زاده زین شهید بشهره مستامه

برستمولی که با فقه جهادیت مشفق بوده عمر باین بدو حاجی محمد قلی خاوا که خود بر حاجی طایع ابر شهبازی
 از ندر لاج کرده در طهران آفات گرفت رسال ۱۲۰۰ در حبس کامران میرزا نایب سلطه افتاد و چون شایسته
 از او بد بیفایرت خویش که در با سپاه بر کرده می شناسی گوید کسی را نام نبرد حکمران بزرگیم شاه دلد
 که در انباشت راکشیده بر پیش نیش زد کند و لود ازین تهدید هم نمود و زنده محرمش که بود در
 محبسین بدو بر گرفت بزدی که سب تین محبسین را در دالان طویل محبس آورده و لود با برادران
 زنده مذکور پیش حاجی عبدعظیم و آقا میرزا حیدر علی را بر سکونت نذند و در حالیکه دوزار است و
 دستها را چنبر کرده و پشت دربان حافظ را بتغال کشوند و روی صفحه این بیت آمد پس زانو نشین
 و غم پیورده بخورد و پس از چندی بنوعیکه در پیش ساقی گوردیم سخن شد و برایش میرزا بدیع الله بدیع احکام
 در خلا سلیمان که خاندان ولوری تاسیس کردند از وی یادگار ماندند . وزارت امیر علماء بر زمین میرزا
 عبد الرحیم مجتهد شهبازی از خاندان فقهار علماء بود که تحصیلات علمیه اش در قرآن و طهران و سپس در عراق عرب
 صورت گرفت و وطنش ابر غرورت کرده مسند قضاء و جهاد و افتخامت و جامع سفول و سفول و
 سفندای امام در فروع و اصول و صاحب ریاست بود و نیزه گوید و رسالات رشیده عمده تصنیف و تالیف
 کرد و جمعیت کثیره حول نبزش از اطراف و اناف گردیده استماع معارف و مطاشش نمودند ، چون
 ملا محمد علی حجت ، غلان زودی ، امر محمد شاه حبس عایت ملاهای رنگان رسبهار طهران شسته در امر

یکی از علما. مفضل که از اقربا، و خویش و زنان وی بود ولد شد. شبی امامت حسنه و از میرزاان خواست
 که با عالمی ممتاز ملاقات کند و آن را دید دعوت کردند و با محبت متقابله و مکالمه و مفاصحه نمود و بعد از آن
 باری دیگر با شدت اشتیاق مبراق عرب رفته بعد از چندی مرحمت فرمود که در قریه نیریز مشرفه و در آن
 رفته از آنجا که رضویه استغاده علمیه داشت و با مجتهدی در قصبه ابر بر سر شد علمیه مکن و مستغاده تا قریه سال ۱۲۸۵
 و بسطه آنجا که بر جری زمین امر مطیع شد و در بسطه ملا عبدالرزاق رفته شیخ ابوالرب شهتادری کمال قیام
 فائز با بیان بیع کرده و در این هنگام سپردارشش میرزا عبدالمعطف که سال ۱۲۹۰ در ابر متولد شد
 پس از رشد و تکمیلات علمیه در قریه برای تحصیل مبراق رفت در کربلا و نجف مشغول تحصیل بود و در کربلا
 میرزا محمد تقی که سال ۱۲۷۰ در آن قصبه ولادت یافت این هنگام پانزده ساله بود و مطالب بدیدار
 شنید و قوه ایمان و عرفان و در کربلا و در آن راه وی نیان داشت نمود و با مادر و برخی از خویش و در آن
 صحبت کرده از آن زمان با بیان فائز سخت در بعضی از خویش آن بعد و ملاهی علمیه مجتهد دعوت بر علمیه
 شنیدند با سبب و نصب و استیزار خواسته میرزا عبد الرحیم و فائز آنش را انجام بای شهریه کردند و بی
 امام له و در قصبه بخت داشت جمعه و شنبت اسلامیة داشتند و بسطه عظمت مقام علمی و قدرت و نفوذش
 هر چه در ایام افاده از استغادات ماریه و تصرف احوال بر قوفه و موقوفه پس افادند همانا بهرت آورده
 تمویج و ایضا بر کوشیدند و بی از بسکه نزد میباش سخاوتش فرستادند تا صندوق کتب و آثار و احوالش را

سرفت کرده زبکان و فرین و طهران نزد حکام دوزدا و مجتهدین ارسال داشته و برای موقوفات
 و اطلاق سازه کرده تا قسمت شهر را از تنش در آورند و غرت و همسایس کاشته چند کله چار
 سازه نشسته بمجدول با آن اطلاق التفاحمت دست خازیت رشوار و با عاقله لغزین که جیده آقا است گینه
 را بمقتدین زمین مقرر کرده و امام جمعه مدکور در زمان سعادشات در آن وقت و در آن ایام میرزا عبد العظیف
 از عراق عرب مراجعت کرده و پدر و مادر و برادر را در فرین ملاقات نموده با معرفت و بسجده بزرگرفته رسند
 و آن وقت کفکوی مردم راجع بید بیشتر رسیده روی ناگوار آمد و کاه و شکایت کرد و مادر و نسبه باد
 چنین گفت که بدت در علم و دانش مسلم کل است و هرگز فریب نخورد اولی که این مطالب را از چوکی
 بویا نوی تا آنچه را که مستفاد شد بر تو مدلل و برین سازد لاجرم میرزا عبد العظیف با پدر و برادر کعبه
 نمود و در آن اثنا لوحی صادر از قلم اینی خطاب بمیرزا محمد تقی در جواب شرحه راجع کمال برادر عرض داشت
 بسید و بجهت در آن سطر بود طوبی لک بما انتعت ایاک فی امر سولاک و شربت رحیمی المنعم والدی
 انکره الیوم غدا تراہ آخا کاس البیان باسمه الرحمن ان ربک لہو الحق علام الغیوب لاجرم بسید
 حسن مال و سادت استقال برادر شد و در نسبت و بالمال نیز حال خود دریافت و با سجدہ میرزا عبد الرحیم
 فریب کمال و نیم در فرین سازه میرزا ابوالقاسم حکیم از اجابات کرد و علامای فرین عرض رفاسته
 تکمیر زمین و زمین همبکرده تا آنکه میرزا ابوالقاسم در نسبت عرض خاص عام بطائف الکلام از گاه پاری وی

در خانه خویش فخر آورد و در بیارش و در آن اثنا تعرضات ائمه ابر تکلیف یافت و لاجرم
 با عاقل وطن عودت کرد و تشریح مشیت رباعی ماجرای ائمه از جهت حسن خلاق و دیانت رفیق
 و صفات علمی اش و برادری میباشند تا در حدود سال ۱۲۹۰ در سن قریب شصت یکمان با آن وقت
 وادرا و حرم بر سر آمد و در خانه زوده رسید و بجای گذشت و میرزا عبد العظوف سینه تقاضا
 در این شهر گردید و اقا میرزا محمد تقی مستغرق در فضیلت لایحه شد و المراجحه تسبیح از قلم اهل
 صافیت و تأثیرت بر کان یافت تا بیان را به بیت کند و بهمان راه که بس از شهادت ابا نصر
 رسید بفرق و نصیحت شد به هر دو دست که نشانی دهد که از آنجا رفت و خدی
 به تسلیم و توفیق برداشت بود و فرموده که کشش سابق که ششم تا عدولت و نصفا ملاهای زکات
 را فرود است همچنان آمدند و محمد تقی میرزا در کن الدوله حکمران را بر آن داشتند که جمعی از بهمان راه برگردد
 نمود و خویش و در آن عهد میرزا محمد تقی در ابر و دیگران رسید که در آن تا ما مورین حکومت زکاتان ما بر کشند
 و در دایم شرف عالی میرزا عبد العظیم و کرامت مهدی نام از حجاب دیگران هستند و خواسته بود است
 از نسبت بسته از خانه برین کشند و میرزا عبد العظوف ممانعت نمود و رئیس ما درین گفت که این
 مخالف شان عزت و حریم من است لاجرم ما در این راه می کشند که در وقت با ایشان دو
 دست سینه گذشت و در راهی بر روی ما در آن از جهت که بسته در آن دستها را مردم ندیدند و در آن

از این صحبت تا شایان که زاننده بزبان روند و در دله کجورده مکالمه و استنطاق کردند چون از تبری
 و ابراهیم زبید شدند بحسب آنچه مدت چهار روز بدیشته و اقا میرزا عبد العطف با خوش در آن
 حضور مدکور در باره وی گفتند که ایشان با اتفاق گفتند چون تبری کند از حکومت خلاصی طلبند
 و اقا میرزا عبد العطف بزبان رفته با وی خلوت کرده صحبت از لزوم تقیه و تبری نمود و در کمال شدت
 سخاوت و سخاوتی اظهار داشت که در راه ایمان و عقیدت برای شهادت مهیا و آماده ام و جان در حق صیقل
 خاطر کردم و روح مدکور ساقی را برادرش نداده و در سینه گزیده خندان با علمای بزبان سرورده
 و صرف احوال نمود که در راه علم را سینه سخت و کماله مهدی نیز صرف مال خلاصت شده و با سینه اقا
 میرزا عبد العطف خندی در بزبان ماند و ملاقات با سکت رسان کرد افکار با هر گشته شد و در تشریح
 قرار گرفت و میرزا محمد تقی اوقات خویش را وقف در خدمت این کمربند و از تقیم الهی لعنت این هر
 طاعت بیرون کرده و برای شرف نفسیات الهیه سفر به جوهان در زد و کرمان نمود و باری دیگر (۱۲۹۶)
 در بزبان داهر تبلیغ سرگرم گشت و بوجوب اذن صادر از محضر ابی سفر عراق عرب و بغداد و کله نمود (۱۳۰۲)
 و هنگامی که گشته خندی در محضر با رک طائف شد افکار از طریق اسلامبول گشته و خندی در
 آمدند آنجا حجتیه لصره لردان بر حجت نمود و بعد از آن داهر آمده بود در وطن نماز و در قضیه
 جمهوریت طلبی که حاجی ملا علی کبر و حاجی ابوالحسن این را نیز صرف چهار غرض و با گرفتار و محسوس کردند در

طهران بود چند روزی احتیاط نموده خود را محروم نمود زینت و اعیان و کتبی و در آن روز در بازار گرفتند
 و نزد کامران میرزا نائب سلطنته آمدند و محرمی سختند و مدت بیشتر در آنجا رسد و نگاه شد و
 در آن طول مدت سلیم افغانم میرزا درین کاشی و نیز مادر آقا محمد کریم عطار نمودن خود لهری را در
 شام و شمار در آنجا بود میرزا نذیر که پیش از این شکر می کردند و برخی از مجوسین را با در این لهر سلیم و
 بدست کرد و هنوز در حیرت بود که غایت شمس حال اینی واقع شد و در آنجا عراضه کبر حضرت عظیم
 عبدالبها فرستاده است که که مجلس سوگواری بنام وی در کلات میرزا اسد الله صفا فی را در عیبت
 شمس حال اینی برقرار دارند و حسب الاغازه در قصر جهان مجلس بنام وی انعقاد یافت که حضرت عبدالبها
 و مخلصان دایم محرم و متسلی و حاضر بودند و بعد از روزی منظره تهنیتی در بعضی خطاب این ابراهیم
 فرستاد و الواح کرد و جواب صادر شد و چون سخن گفت تقریباً چهار ماه در طهران ماند حسب الامر
 نگاشتفت (۱۳۱۲) دایمی چند در حواله قصر و غایت زینت و با آنکه در تمام بازرگانه عهد و شایان
 عمدت کرده حسب الامر قطعاً وارد شده به ثمرت عهد جمال اسی دعوت و دعوت میگرد و شمس امان
 زنده بود از گرفت ایامی با در بکمان و در در شده (۱۳۱۳) و در میان دولت خشی نام حیدر علی عظیم میرزا
 عهد بیان اسی بر پا کرد و سفار به در به نموده نیز در شرافت و با حکمران حلال الدوله ملاقات و
 مذاکرات راجع باین امر داشته و در آن مجذب سخت پس سال ۱۳۱۵ نیز تا مدت در بکمان با

گشته تسلیخ و تشویق نزد حسب الامر حضرت عبدالبها از سفر کعبه کرده بعد از ایامی چند هجرت پنجم ۱۳۱۵
دستوری صادر شد که حاجی طاعی کبر شهیدزادی فت خود را با ازدواج وی در آوردند و در سال ۱۳۱۵ هجری
میره قائم قرین شد و بعد از ایامی امر الله بکفر است و بنام این امر نزد حاجی و عام شتر و در طهران ترهت
وساکن و حضرت عام محمدی در حال و مرجع امور احباب گردید و گاه گاهی مسافرت با طرف نیز میبود و میرزا عبدالمطوف
جائده کاشنیم مستور رسیده است در ابرورد و بنام این امر چندان شهرت مذمت نداشتند از بی ابراهیمی چه
صاحبه از علم حضرت عبدالبها در شان وی در حق عده از رجال و سران اجازه رسیده و در حالیکه میرزا فخرالدین
این در شد میرزا عبدالمطوف با بر برای پدر خویشان میرزا عبدالمطوف در این طریق سرفت کرده و نده و عدد
و طرب کف زدند که برای ضرر میرزا عبدالمطوف و خانواده اش رسیده خوبتر است آورده و اراج صدر مجلس
حضرت عبدالبها را در غریب است گرفته بر دم نشان دادند و برخی از آنها را طهران در سخنان فرستادند ولی حاجی
میرزا محمد تقی کرار در سخنان و طهران کوشید و فرمانی از دولت راجع به خصم مقام شیخ الاسلامی کل نواحی
خدمه خود گرفت و اطلاق موقوفه را تصرف کرده بر قباغاب آمدند و در طهران قائم در خدمت این کبر شد
و اما میرزا عبدالمطوف همچنان بمقام ظامری و ایمان باطنی خود قرار داشت تا سال ۱۳۲۰ هجری تا آن وقت
در خدمت آن وسیعی درین امر بر جای گذاشت خصم مخالف ارشدش میرزا فخرالدین مکی در علم فضل زهدت
با مراد بی کین گشت و پس دیگر دختر کمتر حاجی طاعی کبر را با ازدواج آورده نهادی این امر گردید و خانه آن بر جای گذاشت

حاجی میرزا محمد تقی آبادی در بین سال ۱۲۲۰ بر حسب سیر و رحمت حلال الدوله حکمران بود که حتی مصالحت
 سفرد کاسکه را بذل نمود با تصدیق کفر در خانه طهران بیزد شتافت در بزرگ حاجی قاسم گسری نیز ملازمت داشت که
 الروح و ابیات را بصورتی رفیع و لطیف طبع میخواند و در استماع بیخبران و عشوقی مسمان در زمان و سپس شرق الادکار
 و اجتماع احباب در اسفار و توالی مباحث بر اینکتاب برای تلاوت الروح و لذت و نیز تائیس کفر در خانه پدید آمد و با
 حلال الدوله در قلعه کک حکمرانی به دلیله ملاقات کرده لطافت از این امر در درگاه پسران و لذتی تکمیل و در قریه
 نمود و افزون کاسکه مخصوص خود دستخوش را بهر راه کرد تا بر سر جان رفقه ایامی چند آمانت نمود و احباب نفیض ملاقات
 رسید پس شهر کرمان رفت دیدار از قریه ایامی چند بر سر جان برگشت در خانه آقا محمد رضا ترقف مجلس
 عمومی احباب منعقد شد چون آقا محمد رضا در کمره کعبه در قریه اعداد و چند بار برای وی تشریح عمومی را
 در این شهر در آن ایام شرق الادکار را با کرده اجابده اسفار مجتمع شده مشایخ و در کارهای خوانند حاجی شیخ محمد تقی
 مجتهد تصدیق شرق الادکار بعضی خانه با در قریه رضایت احباب تکرار اطراف امر در آن زمانه مردم قوی
 با هم در جنگ صباح روزی به شهر آمد مجتمع شدند و لی به استمدان ابراهیم زینت مظلومین در پناه
 سوزن متفرق شدند و اعداد اصحاب خانه آقا محمد رضا را اعلام کرده تهیه اش زدن و از عهد لاجرم بعضی از احبا
 رای بد فهم سلج شدند و شهر را بطریق ایفای متفرق گشتند و حاکم که با جمعیت نزد این ابراهیم سعادت شمس آورد
 و غنا تشکران رفیع اثرش نمودش کرد که لذت در فرسنگان منصرف شود و لذت نیز بزیوت و در حاکم در آن

نوع تکلیف مادی بودند که کما لکن عدل الله بر او شده و بعضی هزار سنگ انداختند ولی خطبه عالم و مهران
 خاضع شده شرط لذب بکار آوردند و این اهر بریزد رسید تقریباً چهار ماه مدت انتشار دیدند در حجب
 بدایت صبر کردند و اشتیاق ریشتمالی عقب در جمع اهرها ایجاد گشت و در نهم ربیع الاول ۱۳۲۱ طهران نمود
 نمود سپهر در سال ۱۳۲۲ حسب الامر سفر بنه کرد و چندی در اتمکلت تسبیح میخانه و توفیق یاران بر بدایت
 انگاه تر جت حکمیا کرده بد از ایامی چند که در حجاب و عطف و دعوت بر لای مهران سرورد (۱۳۲۵) از طریق
 اسلامبول و با طومر و با کوه و در ایران گردید و کمان مکرر توپ و خسار لهرها و مرج لهر و مخصوصاً مهران در طهران
 بود و با زخم محرم پیش راجح حرکت لسان و کشت حجاب و احتیاط رعل و لب و اندر بات برزه سر کسند
 در سال ۱۳۲۱ چون حضرت علیها از سفر اروپا و امریک عدوت حکمیا فرمودند با عاقله اش از طریق
 باکو و اسلامبول مفسر از شنافت و ایامی چند در حجاب الطاف سرورند و در همان طریق طهران رگشت
 و در راه فرایم یک چشمش از از صدمات و شقات که در طول مدت حسی در اندام مهران تحمیر شده ناف گردید
 در عارض آن چشم مصنوعی نهاد و عینک کار میرود و با کمان سفید و چهره نورانی و حلاق بزنگ و عماره و عماره جامع جاهل
 نهان داشت و رتبه عالی است و صنف استیلا یافت، در سال ۱۳۲۵ در طهران بجهان عاودان شنافت
 و حجب مرفن حامی علاج اهر در راه مراد معصوم و خون گشت و اراج کثیره صادره از قلم غرابی نیز از حضرت معظم
 عبد البها خطاب وی بر حجاب است و در حجاب بران از لهرهای مانده نام ایادی را اسرور بشهره دلورند و در حجاب

که در قم عرصن معظم عده بسیار حضرت صدر یافت چنین گفته است و همدانانا طرف ساسی نمی کنان

ایادی امرک فی روض الطاهر الرحمن بعین الهمم السبیل الیک فی سواد السبیل الی الهادی الی الصراط المستقیم

انما شر نفیائک بن المخلصین و الصابر علی ملائک من المصطفی بن رب انه قضی ایامه ثبات القلب طایم اعزیم

مطین النفس مستشر الريح طین من بیع البیان قوی البرهان بالروح والترجمان و کم من لبال بالکھی قصا

تحت السلال و الاغلال و کم من ایام کلبه الاخوان و الالام فی بطون السجون الشدیه الظلام و جهوش کر

لا طمانک و صابر علی ملائک و مطین تذکرک و ما شر نفیائک رب انه لم یغفر فی تسبیح کلامک تسبیح

و لم تا فذه لانه لا تم لثیم و جهوش و ثاق شدید و کبول من حدید و یاجبک و یسخت السیف و السنان و

یقول یا ربی الرحمن فدیته کبرجی نفسی و النجان ان هم البلاء اعده مرتبه کبری لانه فی سبیل محبتک الی

از حسین ۲۷ حب ۱۲۳۷ و نیز در کتاب میرزا حسین بن ملا میرزا محمد بن عباس زاهد

قریه خیر آباد واقع در سافت ندر سگی زنگان در دانش مد آن بده تحصیلات کرده حسین و ملا محمد

که کیفیت ایشان را ضمن شرح الاحوال که مخطوط موجود است چنین درشت والد اینها زاده علی شصت

بود و زدی کنیز زاده مرید احمد زاده الراج حضرت اعلی جمال الهی بدست آورده زود والد زاده در ایشان آمدی

تاریت زوده در غضب شده آن الراج را پاره پاره نموده و آن پاره پاره را با جوی که بگفت بر روی

دفن کن من بشین گنم جواد دفن نماید گفت چون بعضی از آیات قرآن را در دیده زده و با کلمات خورشید

تزکیه کرده پیش از آیت که زود زنده یعنی که کلمات ما مربوط هم در آن زمان گذشت در یکی از قرآن
 نزاع واقع شد نیز گذشتند ابر حصر با تقریر رفته که خون است نیا و صلاح کند در وقت حجت
 رفت با آن میزد راه را هم کرده بر آن آری که با رفا باید میزند و قدری بطرف آن طرف رفته راه کجایی
 بپسند ابری آفتاب را در پناه کوهی نیا دست با پیش را بر ما نیند آفر ز صحت تمام خود در سخنان رسیده
 مدتی در تبر خرابیده مریم کاری میبرد عاقبت گشته پیش از نصف صبح بر او شده اینها را از خود جمع کرده با جوی
 کوچک گفت اینها را بر در قبرستان دفن کن فراموشین یادم که از روز که با این گشتهها الراج را با برده
 با خود خیال کردم که شاید کلمات حق بوده و در دنیا حق پاره کرده خرابی عملش با و درده شده اینحال درین
 وقت گرفته در صدتسین بر آمدیم در اینها مرادده میومد و جندی در میان قابل و عرض ترغیب بودم تا آنکه
 سیدی عالم از اینها و در در سخنان شد لکن بگفت ز قمار نموده با حساب معاشرو مراد و نمود در منزل حقیق
 همان بود و چون ایام بود روزها بر غیر بر آمده و غلطه میبرد و مطالب عالیه بیان میکرد که در صحت آن حساب بر آن
 در مسیر آگاه شدم و بسیر جوی راه یافتیم در پاره نای تسلیع که هشتم و چند نفر از اقوام و اقربا را تسلیع
 نمود ابری مطلع شده مرا طلبیده قدری بصحبت نمود و از سره مال تلف شدن آن مال مراد رسیده
 و حادثه سخنان را از آن روز و آیه سار که ولا تقوا ابا دیکیم الی التهلکة را شنیدم آورد فانی هم کل مطالب ایشان را
 تصدیق نمودم لکن در میر بصحبت قرار دادم چون دید که کلمات درین اثر نگر مراد عاق نورد و کلمات رفته در

اسکا بعد از قلمبرداری در فاتحه حمد که صد و هجده مرتبه میخوانیم که از عیبهایش درگذرد و در العفو العفو و بعد فانی آنچه در
 خیر آباد در هشتم از عمارت و گوشتها زخمیه فرود خسته زبان آدم وده اسکا، اینها شکر در مملو شدم در اسکا یعنی که
 دل بیان که تابع لذت و بند صحبت بودم ایشان یعنی کلمات و بیانات ذکر فرزند مراد در شبهه زود خشنود که لذت
 انکس از هر چه بود محمد محمود ششم افرو خیال بری روی قرار دادم که باید بروم و طرفین را خود بخندم تمام یعنی از بس
 خانه و حرمه را فرود خسته و بساب سفید است عمده که نصیحت جناب با مراد این الامین جرح مفر نام، تالیق ایشان
 بفرزین فغم جناب منور قاضی در فرزند تشریف داشتند مکرر خدمت ایشان رسیدیم و آنچه سئوالات در هشتم از
 ایشان رسیدیم در جوابهایشان که کافی فرودند و همچنین خدمت جناب سمندر رسا از جناب رسیدیم و در قضی
 صحت و لغای هر یک بهره وانی افند نمودم ^{داده اند که حسین از وجه قائم زود در مصرف و قائم زود}
 منقطع میشد و خاطر تیر بری آمدن رسید و صورت استغنائی چنین داشت که چه چیز بود عکای مهم و قضای دوی این
 در آن احترام در خصوص زخمی شده بود و ملاک تصرف بود و الحال که نیز پیدا شده در از زمین تصرفات میباشد و
 در عهده خویش گرفته بودند و تمیز میکنند ایامی که را بدو و انواریم در با ممانعت نایم و صورت استغنائی را بوی در
 نازد بجهتین ربه فتوی خود را در دانش و در وقت که رسیدند و حدین با کام رسا و در یک روزها چنین داشتند
 که رضای حق ممانعت از تصرف جدید در در هر که می دگر پیدا شود در روز وقت باید بکلیه تر عزم رجوع کنند
 چون با صورت استغنائی و امور و قضای از در تصرف نافرمانگفت این سندی از محمد بن و چهارای هر گل

و حریف سزاوارت نماهت و ذات مکنه و بستی حق ربیت رفیه و مطامیت و ولایت و الصاحب هم در آن وقت
 در این در بر ب شد که چنین ذلتهاست تدبیر بسته تمام دل به راهی بست و بیاد که در شیردان شتافت
 در عریفه بجا فرستاده اعازه حضور خواست اذن دادند و اجرم بر مکان گشت و بعد از چندی رحمی رسید و بدن
 فرزند و صاحب عاقله را بجای نه داشته اند طریق گیسون شیریان رفت و با بریزان ابن العابدی کمال بجا رفتند
 در حضور محضه ای فخر گشت و پس از دایمی چند عورت زکمان نزد حب رستره ای بسین رفقه شمول تعظیم و
 تربت زبندان اجابت شد و کمال در آنجا بر طریق زسیت و مشاف در آنجا این اجاب و حالشان بقیع
 شد و حکمت ترز طریق را خواسته ماکله کرد و زبنت اف و از مخالفین و بیع گوید و در آنجا فرخشان در دو هم
 شدت ف و بعدین بریت نه از بدست راهی احمد سلا چندی با عاقله در میان آهات کرد در زکمان گشت
 در می رسید که خطاب ول و جهک شطر آفر در آنجا بهجوت در زکمان فرزند و ندها چنین با عاقله پیش بر
 به سیه کرد در پیش آهات گزیر صنعت گفتندی درخت و مان کاشش نمود و بعد از خوردن شمس حال ای
 نیز مریخ مذکور در پیش آهات بود و سکونت در جای تسلیع ششال حبت سزوی با در باکان کرده مدت چهار در آنکه در شتر
 کتاب عهدی و اول در فیاق نمود پس عورت ششال آهات کرده کما فو استن چند تا که در می صادر از قلم حضرت معین عظیم
 عبد البهال ۱۳۱۲ در بطله نیز را عمیجی در قاشهیر با رسید که در آهات در زکمان و ششال گفتندی و شتر ای
 فرزند و از زبان مصائب و دره ای که در لوح مکرر در اجا حس نمود که گفته در زکمان رخ حواله در در و در ای

برکنان آمده با عالمش آنست حجت و با در قارص از جا سماع و منبر سار بسته تا که گفته و باشد
 بر چنین با در قارص که در ایران گرفتار دیر حسرتان گشته و خانه میرزا حسین در ایروان غارت شد و گنبد
 از دست دشمنان لاجم میماند و بر چنین چون از حسرت سار صد می یافت برکنان رفتند بجمع اصحاب با احباب
 گدرا با برادرش ملا محمد میرزا علی صفری در سطره در خصوص امرای خود چون آن شهر در وطن لشکر گدرا با عالمه بزرگ
 زنده باری در ایران زبانی و از آنجا که مردم عشق او داشتند گفتند و می شناسند که سگرت و در حجت
 تا که در حجت از حضرت عیسی عظیم عبد الباری رسیده و مردم زیارت حرکت نمود و امای جنبه در عینا بجز در نظر عطا
 مانند و با بر سر بیخ در ایران شد و تقریباً یک سال در آنجا ماند و حضوراً بسیار بیانات بدعا بدعت نگاه
 نشانی ابا عودت نمود و از حسب سیر جای بسیار در حسب دست حضرت عبد البها عالمه پیش را تبریز زنده در بیان
 اقامت گزید و در طریقه گشته که از جهت شورش و شغال صبرین حجاب بر صورت عیسی ارض تقصد و جماع حجاب
 برای لدا به رسم در وقتان را با همان نمودند و ملاقاتی قهر و در وقتنه عظیم شد بدینکه اعدا با حجاب
 قرآن اطراف گشته و بعد از حکم بر آمدند و حجاب نیز برای دفاع مسیح شده بگرسند عاقبت چه در آن
 در حجاب بر چنین تبریز زنده نزد حکومت تقلم کردند و حکمران تاریخی تقریباً حاجی آقا فرساده از راه ایستاد علت
 عده سفید کردند و از آن گرفت که گفته و سار گشته و با باری دیگر سارین گفته گنجه دست ظلم و تعدی
 با حجاب در آنکه محاسن روز و جوان قرین را که از آن در غیرتیش زنده در آن سوال کردند و عمل آنکه سحر یک از در آن سحر

کلام هر دو رنگ سخت درون که خود کولان سلیب نیست تصدق تر بر این که در میان نسیر بود که در آن
 یافتند و شدت عینا و غصب را فرودخته گندی سخت ریشنه در مجره نواخته در هم کشنده در میرزا حسن که در مجره
 دیگر سیر خراب بود خوشتر شد و پسر خود کمال را اندا کرد که باید و تضر کند و خود کولان کلام شنیده سوی تکلم بود
 و پاشنه نمودر چند با نفوت و شدت بسیار رسیده و گمشد کوفته که گشتند در میرزا حسن که شدت در دو عالم کند
 پیچید لاجرم در وقت آبادی که در دهانه بازده بود در یک روز در وصیت نامه کائنات که خانه سکونت مع کتب و در اوراق گشتند
 در رسیدن بیغ و هدایت نام صرف پند و سخنان دیگر سری محبوب خود که کمال بود ۱۹۲۳ م در در گذشت
 ممد و قامت و قیامت بکار آمد آنچه در شنیده رشته تحریر لعدده کخطیر رجوع است رشمه از احوال بود و چند شرا در
 سخن و حق منزه واقعات سال ۱۳۱۳ هجری در روز بهمان زمان مشهوری رحیم گشتند که والدش کریم
 نیز از شهیدان اصحاب محبت بود با اعرافان و ارباب زینت سال ۱۳۱۰ هجری رفته بعد از مهاجرت
 نفس اماره در انکسارت گزید در امیر اسمعیل توپچی و آقا میرزا زین العابدین و با جمله سایرین زینین
 و یقین مکرر باشد آقا میرزا حیدر علی صفهانی و حاجی میرزا محمد تقی اهری و آقا شیخ کاظم محمد قرظی و آقا شکر
 ابراهیمی در زمان مصروفه آمد کم کرده همت سندان نمودند در میرزا علی محمد و رفاد در انکسار و نسیم شده در سالک
 نزدیک به پیش بر ابراهیمی پیشرفت و احضار شهیدان در سینی در لیه کاتب با بیت در عین حضرت مانده جان

از میان رفتند .

سلطان آباد (اراک)

دیگر از بلاد عراق سلطان آباد مدایم حضرت اعلیٰ صمصام زمامه در آنجا و ترویج و سمور است قریباً گرد آورده و بعد از
توجه میرزا سخی صحراننده در سنین شریقی افروز دینی در فساد کثیر زندان است بی تاب و لایب نموده بهمان
شدند از آنجمله ملا درویشیم ملا بشی در استاد حسین و آن اراک اسم و غیریم بهودت گری خانزاده و نه بان
سلطان آباد میرزا محمود حکیم رسیده اراک الفصیح از علما عظاما میندورفته با سید محمد و ملا حسینی ملاقات کرده در مطا
با بنال ایشان بقتند ولی در لوم و آنای نمودند و در امر دینی غالب شده و کینیت فتنه گار شهرت یافته
دیده دیگر در آن شهر زمین را زمین بخش ساقی که در دم و از چهارمین آقا فرج مبارک و عکا در خاطر است این
در ای خلاص شدت ایان که در وجه رعایت و مزاج شده و بعد از مدتی نفس اینی حکال ثروت به استقامت
در عهد شریقی دولت بعد از چند سال در عکا متوفی و مدفون گشت و دخترشز عاقله تیسر نموده و از او پس بر بها
حاجی میرزا حسن کاشانی که در اراک در ولدش ملا حسین را عطا که در کله در ده اش خانه خانم بنت سیده شهیدیه
بنده ایان رسیده و در عکا در بخش ساقی که ششم شهید گردید و حاجی میرزا حسن در فرج بود و همیشه در جهت خود بود
مکتوبه که در روزنامه گرفته و کله که شرف ایان صحراننده و مدت که صید است و چهار سال عمر است و سن که صد است
سالگی که در نوره سیری مرضه ظهور آورد و در روزنامه شمس ملبه سلطان آباد حضور داشته رساله سال ۱۲۵۴
در گذشت و در آن روز صحراننده است دیگر ملا حسن در زمین امر اعلیٰ آقا است طران گرفت در سنین

شرف از در جمال^{الهی} از افق عراق عرب بیدار شد و شرف کسند و درک امانات الهیه نمده رگشت با
 شرف مانند میرزا یوسف خان سترغی املاک رگشت داشت آورده اند که چون بمواد میرغ سترغی زود
 خوبت که در محضر اهی طب دعایه تا بر پیش بر سر نه فرود آمد خود پیش سترغی را سرور داشت و جمال اهی تسلی
 حدیث با و در راه خود طهران آورده سترغی ولد تا حسب الامر تناول کرد و سبزی زدند که بعد از پر طبیب
 سترغی املاک شهمه را صادر کرد که میرزا نصیر خان بن عباس نامت ایام حیات را در رگشت حجاب
 و عداوت فداست این که صرف کرد و چند سال در رگشت با رضاقلینان سرور و بعد در طهران رست رسال
 ۱۲۵۱ در رگشت دعایه را جاری گشت و دیگر از چهار سلطان (بلای سخی و خرفی) ایرانی بن صلی رستی تو کوش
 در بهان سال ۱۲۵۹ در فرزند این در سلطان آباد سال ۱۲۰۰ واقع شد و در حدود سال ۱۳۲۵ در رگشت
 و از قریه شاه آباد تابع سلطان آباد تحت ملا محمد حسین در تشریح اطلاع از امر بیع یافته ایمن آورده است
 وطن کرده جسمی را احمدی ساخت و از نو سر ادین انوریه میرزا حسین جراح و میرزا اسد حسین و دیگر
 میرزا شریف و میرزا حسن بودند و ستم از آن در نداد محضر اهی شرف چهار کوزه رسد و شماره و قضا
 در بهای دوزخ مدکده سمور است و در نزدیک شهرت گرفت و از آن بهر بهان تفرش جان که سرش میرزا محمد علی
 معین طهران شده ایام حیات را عزت و کنت سرور و خنده را که فی الحقیقه صحیح بود در تشریح ششم شرح
 احوال با دریم بر جای گشت و دیگر اقا محمد و اقا محمد علی حکیم الهی و نیز میرزا محمد حسین سخف نامی بن نام میرزا محمد

شکر زبیس دانشمندی که همه در درستی شرف اوز را می از افق عراق فاخران بیع شده و سیدل شتافت
 چندی در کف غایت و امانت الهیه سر برده عدت وطن کرد و طهران کوه آتحت رحمت ربناست و خدمت
 و جاه رسید و پنجم دولتی در شرف اعظم و از کمان دولت دست گرفته و اوج بسیار خطاب ری نه لدره و عکای صیده
 یافت شهرت نام این امر محسوس کرد و در قمر خدمت کرده و کسبیت گرفتاری و حسرت لدره در دنا و طهران ممن
 واقعات سال ۱۲۹۳ که در کیم و از لدره فاندان در کوه و پنجم دولتی در امر و قرار مانده یک پرش میرزا علیخان بود
 رسید صدر دگر و کتر محمدخان از دست امیر و محرمین و طبیب و در حسن خلق و خدمت نفع دوست مکر و علمت و خدمت
 ساری بر معنی جمله در راه این امرش را با بیان گرفته سال ۱۳۲۶ در گذشت در ضمن روحی از حضرت سخن
 معظم عبد الهیاء خطاب نوی چنین مکتوب است (پدر در کولور در ایام عراق کخضر نیر آفاق شتافت و دولتی
 در ظل مبارک بود و با این بعد شب در روز انیس و محاسن فی تحقیقه از حیث اخلاق شهر آفاق بود در نهایت
 لطافت و خلوت آنی مرانی نشانیست نمیکند است در دم بهر سید بود مردم به پیشین را مذاق شیرین و سگین
 مینمونه تا که خلوت تقضای مرحمت خود در جمع وطن کرد و از اسخا طهران و از طهران بجهان بی پایان) دگر میرزا
 در پنجم دگر میرزا حسن زرگ صهر حاج میرزا سید محمد الا شریف که در حدود سال ۱۲۹۵ در گذشت و
 پرورش میرزا سید تقی سادق املاک میر سید محمد در تصدیر احوال در دانش میرزا حسن آقا فرشی را در کوشش مردم
 آردم در پرورش سید شکر در ترجمه الدوله و آقا سید علی نام داشته در کوشش آقا در حدود شتافتش سگی در گنجان

فوت و درین شب دیگر از بهائیان صرف تشریش اقا میرزا حسن طیب بن حاجی جمیع حکیمان شیخ ز
 متقدمین بایه ساکن سلطان آباد که درین نام صرف نزد ایشانشه رسیده فاطمه بیگم منت میرزا حسین را
 که روز میرزا مصمم سید و جای مبدی بود و ما اینکه سه دختر از او میرزا منت عانت منت خندان عسیت پیشین
 نوزت میسر گردید و رسید به غلظت جنابم که ناچار مطلق گرفته نصرت از حجت خندان بود آورده اند
 بنگاریکه میرزا مصمم در روز عیال و عراق عرب تحصیل بدوخت این عشر حاجی سید محمد فرجه الاسلام در غلظت
 نام سلمه نام را نیز بر داده و چون میرزا مصمم وطن که بر پشت و نام سلمه را با جبار حصا که در حواله دیده بود
 بسیار فرجه الاسلام سر از آب چند تنه در ریخت و در بار طهران نکاحیت از فاطمه بیگم داشت که در
 تسبیح در باب نکاح و با برین دولت بایدند و مظلوم را طهران کرده و بچه جود کرده و میرزا مصمم که دست
 مظلوم را ضرب چوب شکست همراه رفت داده و در بار طهران محکوم بر حشد تا در گذشت و نام حصه
 در دست همراه کرده و حصه را برین آورده و درین زمانه و بچه بر کنه را در می بر مطلق نشسته که چون ستر صفی و
 هزار حله و در بر این گر بخت جان سلامت بر بود و در ده مکرده بشر را در بگر کرده و در بار خا در روز بسیار
 طهران کرده در نیم کردن غیر در دوزه شمیران و نیم دیگر در دوزه قدسی میا بکشید و هزار در بار میرزا حسن را در
 تا غریب طهران رسیدند و در مبر ماه کرده است کلا در بر میان داد و وزنی گوی که گرفته پادشاه و در دست
 چون داشت که تا خوردن و هزار نعلک رحمت و رحمت در پیش روانند برین جهای پناه کرده زیر خا تا که برای

سوخت همیا و لایحه بود محنتی گشت و شب در روزی به کمال سرور نگاه کردن آرد خود را تبرین رسد و گمان
 یکی از بامه درود کرده ماند و در باز گشت وطن چشم پوشید و بعد از چندی دختر نامی که در کوشش هم فرج حال
 آوردیم بزنی گرفت و شغری طاعت شوق شد و خانه را در راهی همس کرد و بعد تا در گذشت و در گریان
 ملاعبه الهی که خاندان سرخوش اردوی و فرزند گشت و میر سید رضا معروف بنده زود در حواله الهی شهسود کرده
 بود و از جمله بهارین است محمد آقا لطف در آن فرشی با پیش جاح فرج که بیدار رفته در حواله الهی مانده کاش گشت
 که مانده و نیز مانده رفته مجاورت حسنه و آقا لطف که در آنجا رفات یافته مرفون گشت و جاح فرج که در کرب
 اینی نگار سیده قرار گرفته تجارت شغال است حسنه از آن هندستان رفته در معنی نام و در آنجا در گذشت
 مرفون گردید دیگر آقا عظیم مجاورت آ میرزا درسی قوی بیدار رفته چندی در حواله الهی رسیده عودت کردند و در
 میرزا نصر در فرشی که فرج احوال بود و در آن در حواله پیش در دو کوشش سانی و هم در آن کوشش ضمن در ضاع طران
 سطر است برگزیده راتفاق مانده رفته مجاور گردید در در کرب الهی بجا در آرد مانده در کلمات شغال تا
 در گذشته مرفون گشت دیگر آقا ابوالقاسم سلطان آبادی که با آقا فرج ساقی اندر بیدار گشت چندی
 در حواله الهی رسیده عودت کردند رفته در سلطان آباد رفات چهارین شهرت رسیده در گریان
 بر آنده گشتند و آنده نگار در پیشه در در شدند و در عید در کوشش سانی آوردیم آقا ابوالقاسم ستمت پایشه
 و نایب خود در آقا فرج مجاور کرده کلمات نظارت است اینی قیام است و بعد از عودت شمس حال الهی سرور الطاف

عصم عظیم برآوردن آن در گذشت . و یکی از عرف جلال این فقه آقا میرزا ابوالفضل در ابوالفضل

و دانش در شهر حمادی آن فخره سال ۱۲۶۰ در گلپایگان واقع شد در پیش میرزا رضا محمد قصبه دانا پیش در قصبه

در خران . در صفهان بنگ از اباب عظام و ملا محمد زین الدین که در اصول مثبت سگی در نقل کتب شده مابقی

و کتب عربیه عزرا با برخت انگاه با صفهان فقه کتب علوم عربیه در تحصیل فقه در اصول فقه و اعلام حکمت عزرا

در بخت و باره مهرش مرزا بردت که در قریب سال ۱۲۶۰ در کرمان بود و در مدرسه نیم کور در آن است نمود

در امام جمعه رعایت ظاهر داشتند با عدت در عظیمت با ایشان رشت و آقا میرزا ابوالفضل تحصیل علوم ریاضیه

در سنه ۱۲۶۰ در کرمان در مدرسه نیم کور در آن است نمود در بخت و باره مهرش مرزا بردت که در قریب سال ۱۲۶۰ در کرمان بود و در مدرسه نیم کور در آن است نمود

در سنه ۱۲۶۰ در کرمان در مدرسه نیم کور در آن است نمود در بخت و باره مهرش مرزا بردت که در قریب سال ۱۲۶۰ در کرمان بود و در مدرسه نیم کور در آن است نمود

در سنه ۱۲۶۰ در کرمان در مدرسه نیم کور در آن است نمود در بخت و باره مهرش مرزا بردت که در قریب سال ۱۲۶۰ در کرمان بود و در مدرسه نیم کور در آن است نمود

در سنه ۱۲۶۰ در کرمان در مدرسه نیم کور در آن است نمود در بخت و باره مهرش مرزا بردت که در قریب سال ۱۲۶۰ در کرمان بود و در مدرسه نیم کور در آن است نمود

در سنه ۱۲۶۰ در کرمان در مدرسه نیم کور در آن است نمود در بخت و باره مهرش مرزا بردت که در قریب سال ۱۲۶۰ در کرمان بود و در مدرسه نیم کور در آن است نمود

در سنه ۱۲۶۰ در کرمان در مدرسه نیم کور در آن است نمود در بخت و باره مهرش مرزا بردت که در قریب سال ۱۲۶۰ در کرمان بود و در مدرسه نیم کور در آن است نمود

در سنه ۱۲۶۰ در کرمان در مدرسه نیم کور در آن است نمود در بخت و باره مهرش مرزا بردت که در قریب سال ۱۲۶۰ در کرمان بود و در مدرسه نیم کور در آن است نمود

در سنه ۱۲۶۰ در کرمان در مدرسه نیم کور در آن است نمود در بخت و باره مهرش مرزا بردت که در قریب سال ۱۲۶۰ در کرمان بود و در مدرسه نیم کور در آن است نمود

محسن عظیم بود تا در آنجا درگذشت . و یکی از حرف جلال این فقه امامی از ابوالفضل در این فصل
 و تاریخ در شهر حله ای آن عمره سال ۱۲۹۰ در گمانگان واقع شد و پدرش میرزا رضا محمد قصبه دانا ریش رقبه
 و در خراب و زمینان گنج از در باب علم و ملاقات بدین درس از اصول بنیاد سبکی در نقل گشت شده تا یکی
 و تعدادت عربیه عربیه با بخت انگاه ، زمینان رفته کتبیه علوم عربیه و تحصیل فقه و اصول فقه و کلام و حکمت عربیه
 بود بخت و با در ده هجرتش میرزا در این راه که در قریب سه سال نه دو روز گذر کرد و در هر سه نیم کور در آنجا است نمود
 در آن همه رحمت ظاهر و دلالتش بر سعادت و مصلحت با ایشان زیادت و اما میرزا ابوالفضل تحصیل علوم عربیه
 در مطالعاتش تدریج و در این نیز بود بخت و خصوصاً در فن اش . در آن سر در وقت ایسی سره باج گشت
 در سنی نیز عراق عرب نموده از تحقیق علمای سنی در شیعی استغاده علمیه در مناظرات و مینه نموده پس از چندی باز
 که در درگاهش قیام از گمانگان رفته تمام طایفه گرفت و در در سال ۱۲۸۸ چون صاحب شیدیه خ داد
 بگریه و ناله با هر کس از دست شد حجاج گند برطن رفت و در دلالتش و نجات یافت در تقسیم بر ارت
 این در در ده خندق شده در در ده هجرتش نامی قدری نسبت بر کرده بهتر گشت و در این هجرت و هجرت از عمده تقسیم
 داشت کمره خانم طران گردید در در در سال ۱۲۹۰ واقع شد ششماه بدل نماه سکنی گزید انگاه
 میرسه مادر شاه امامت حقه سیرک گشت لایحه عربیه و علوم عقلیه و تفسیر بود بخت و در هر تمام ریاست میرسه
 یافت در در میرزا در این حله در استان که میرس علوم عقلیه در هر سه و در اشفا بود هر کس کرده سعادت و مصلحت

نام گوشت و چون در آن ایام مدرسه دارالعلوم سیفی در باغ بجهنم قرآنی درس سیت و شریعت داشتند
 بعضی از آنان نیز مولودت و شریعت خوانده و تحت تعلیم علوم را آنکه غریبه یافتند و با بعضی از علماء در آن
 طهران در تباط حاصل کرده در فلسفه دین و دین بودیم آگاه گشتیم در بطریق جامع فنون بر سر و نشود و مطلوب گردان
 و دانشمندان گردید و سرآمد مکر فضائش که چون جریه مثلاً در غرّه غزانش میفرستید بهودت نامش در گاش
 اسلوب سلیس و مینوی در فارسی عربی و هم تحریر در تاریخ و اطلاع عمیق در کتب و کلام قرآنی بود در ساله هادی
 در وقت که در کتب کتب در این شایسته بود در این تعلیم بود که تا مدت مدیدی در این حق و در سبب و بنیان از حد
 در روزی که مشایخ علمیه پیش خود در دست راستی افادند و از اربع خلوط اصولاً خصوصاً شریک را بسیار
 سید و زیاده داشتند و در آن ایام شیخ ماری نام که با اقامه اکرم صفا در آنجا بهرست فرزند از جهای محرم
 سرکار داشت و زود میرزا نیز بهفادت علمیه میگردد در مذاکرات و مباحثه و اجتهاد و آنچه شنیده میروان
 تقریباً زودی حیات کرده حجاب فرا گرفته زود حجاب مذکور داشت و چندی بدخترال گشت در روزی
 اقامه اکرم زود میرزا فرزند و سایر رحمت حکمت وقت و حیثاً از طلب علوم و مباحثه خصوصاً در خان
 مدرسه که جنب عمارت سلطنتی بود چنین عزیزان طلب نمود که در صوفیان بسیار داشتیم و بنام عقیدت
 بقدر رسیدیم و صفت بودیم چه نصرانی را برای این دیده بسیار تا نزد محمدن شدم و تا نزد رکن باقیماند
 تا برادرش را در طهران ملاقات کردم و شریعت و مباحثات نمودم و چون مرا صادق و مفروض دیدیم بجهت از جهت

قمر درخش برسدیم برین نوع تفسیر داد که حضرت صاحب الامر بعد از نظر ظاهرش در خبر کثیر از تفسیر نمان
 متقی در نشانه آن مخلصین در طلب او میزد و سنجیدند و فهمیدند در چه نصرت و حمایت اویش شهادت رسید
 در لایم نیز در راه کشته گردید پس نوع مستوفی بسین دلیل کرد که در تواتر اخبار طوالت الهیه همان وقتها
 قشریه یا زنده و محاکمه نموده از اوزانیت جور و عدولان تفسیر ساخته در اول از انگاه ارباب ریاست و
 اعتمادی نازدنی شمار اصف بر پیش شناختم و بخوانم محض الله بزرگیه بعدی نباشد و زمانه نماز کم آورده باقی
 مانده نباشد و کن گوش داده داشته نسبت او را بر بوم و اما میرزا ابوالفضل دعوت را این شرط قبول نمود که
 طرف اول تریش از انقض بویکجه نقد در حجب کند خاطرش نشد جدا باشد و میرزا در بطریق مدفانه آموزد
 حاکم کرم بخش در کار مکالمه کرده و اطلاع از عقاید ریخته یافت و با آنکه کرم اظهار داشت که عالی از بهتان را
 حاضر نبرد و باطله تا ناظره بعد از آن در آنجا کرم نشی و دیگر در راه دیگری از بهتان ملاقات داد و محاوره
 منور شده و در تواتر مسائل که طرح گشت میرزا خویش را منسوب شخص مذکور که کتابت علمیه رفیعیه
 دیده و حجب شکست خویش گردید تا اینکه ضمن صحیح سبک حلال محمد حلال الیوم القیمه و حرور حریم الی
 الیوم القیمه سنگ نمود و مناظر قیمه مذکور را القیامه صغری و الیوم قیام قائم تفسیر و تمییز کرد و احادیث مصرحه در
 انقضی را بسین الفاظ خواند و نیز ریاست قرآنیه را در بطریق رب در الیوم القیمه را احادیث نمود و کلمه رب را
 ظاهراً یعنی حضرت رب اعلی سبطین است و میرزا در بطلاق رب از حضرت عرض کرده استلال نمود

که این نام مکتوب را الهیت باشد در نظر حریف گفت که نه سها، الله رب الارباب است و اگر
 رطوق رب بر غیر ذات الهیت نادر باشد، بستی نام رب الارباب خوانده نشود میرزا بدین معنی
 سخن چسب کرد که هیچ خانه در دین بره صاحب این دم است و گرنه غلبه تصرفی در عالمی برین ندر
 امکان باشد در باب عهد اکرم برای رکنه میرزا متاثر شده رشته طاعت مستطیع تسبیح به نیت کند
 بطریق سلامت حسن جهاق سخن بیان آورده چنین گفت که، منطقی از کف صفت نوح الهیت است
 نردم و مبادله در کدام محرم و ممنوع است در بیان ایام که بطریق مذکور محاسن تسبیح تسبیح می دانند میرزا در
 بعضی دیگر در مضافه طاعت است بلکه کلمات آن تا نیری عمیق در کردی نزد شخص مذکور میرزا ارب
 این نزد محمد حکیم طبیبی ذوالعشیر بود و در جواب صاحب کمال و جمال و جوش خط حسن بیان و مطیع نه
 قدرت و بکبر و قرآن بود و در نظر من که بی نهایت کرد که کلمات انبیا در سحر است در شایع کلمات
 رزیه است در آن مقصود را نیز بیان نموده گفت چون این سحر است مکتوبه در قرآن حکایت در
 در در کتاب ادب است و در آن در سانه رزیه مراد باشد لا محرم در قرآن نیز مصرع در ظاهر به توان نمود و میرزا
 در عین حال بمقتضی خویش، قماذیه تعبیری فرمود تا آنکه در دانشی در خانه می از ایشان که چنین و نیز شهر کمال
 فرمود حسیط حذیفات در در با حضور و در سترال و حریف کرد و آنکه سحر آنچه خواست برسد
 در آن که در سحر حریف در کانه در در دانشی نادی حکم آردی نیز بر حضور داشته است و در در ایام فخر با

نمی دیگر که هم پیش بد فاج شده چنین گفت شهید لاری که علماء و فضلا در حق کلمه حضرت این مصل
 بجز حدیثی که در حدیث زین العابدین و کاتبی که در حدیث کاتبی و اما میرزا محمد آقا در حدیثی که در حدیث کاتبی
 طاعت نموده از هر دوستان خوشتر گرفت و در هر پانزده تا شری یا فقه در حدیثی که در حدیث کاتبی
 حتی گویند صبح روز جمعه فاتی اخوندی رضی وی عازم زیارت تبه عیبه العظیم شد در ایام ولدی جناب که
 مول آن امام بود چهار کلاه کرده نزد که بود که فرستادار را بگردانید استاد که استاد حدیث کاتبی
 بود که با فغان سواد تصدیق از در تبیین کثرت در حدیث کاتبی که در حدیث کاتبی
 شد نظری بسیار کبر و کبر طویل برزاد از اخته با لجه کاشی و سخن شدیه چنین گفت اینجاب اخوند
 وجه ولایت چنین استغفار میگردد که بسیار حاضرند سوخا هم شواله در آمدن نام میرزا اعانه داده گفت
 پرس آنچه خوری استاد گفت مدنی بنظرین از دعا شنیدیم که هر قطره باران چون از سما نازل گردد
 فرشته مخصوص کرمل در حافظه است که با آن زمین فرود بر آید این حدیث صحیح و درست است میرزا تصدیق
 کرده گفت بی پس استاد است ماند در سطح دیگر که شمول منحل و بیخ مای دیگر در در گذر شد باز
 خطاب کرده گفت چون علمت بسیار و اطلاعات بسیار است سوال دیگر میکنم نیز از در حدیث شنیدیم
 که چون در خانه سگی باشد فرشته در آنجا نازل نماید یا این حدیث صحیح است میرزا تصدیق نموده گفت بی
 در آن هنگام استاد با لجه آنچه تسبیح گفت تا بر آن هر دو خانه در آن که سگی باشد باران در آن نازل نماید

دیگر آنجورند و استاد بیایه مکتوب در نشانی صحت بر تقیم احادیث و نیز در سال دومه کلمات کلمه کلمه که
 راجع بریه تمجید برادر در صفت جمال عرفان و وقت بیان در بیان امیاطه گوید و بالاخره مدعی کلام حاجی درج
 زنده مطالع در دره در ذمه و الراج این در بر بدست ریح ریح شهید که در بخش سنی شرح و دریم برش که در ریح
 روی وی تلاوت نمودیم ریح فوزه که در بخش سنی بیان که هم قرادش شد و اولاد کمال این ریح برت
 غلامی را عزت و ریح صبیح بیات و در وقت را از عمر که در دره و کما بسوی استماع درشته حکایت نمود چون
 بیات مطهره حضرت جده سرف نزل الهی ملک و نافه میرکم الهی حکیم علی بیاد را خطه که حقیقت
 رنگ صحت کافیه برت که در ریح ریح طره آه نامزدین بنظر وقوع در دره خولیم بر برت سخن
 یا نه صحت برین تمام است که لا غزل صد اعظم ز ما زنده سلطان عبدالمعز و سوزن مجلس در کلامش
 با آن فراهم نشد و بعد از انصاف بر آن روزی در سبزه سگ است نظرسش حاجی مریدان در کلام حیدر
 در سانی احادیث که در حال فایم بهم صحت میباشند و برای که در کلام ایشان نیز عبارات سرگشته است
 که در آن در صفت شغله که در این برای خواب برید خواب برید صد اگر در دره و در وقت نموده جویب در در
 اینکه بود یک رسید پس در صحت که اگر کم حقی گمشده حال در صحت الهیه بر مانع شد و در صفت

در روز ۱۲ جمادی الثانی در طراح تقریباً اول و خولیم که در سانی سینه مذکور بوده حدیث این شرف سیم
 در سماع ریح بر سر از حدیثی در وقت چند ریح که کلمه در شرف کتم در وقت قربا هفت اه با هفت اه قمر از صغ سلطان
 عبه مرید غمانی بود وقوع در راه صحت در حال اول و تمصیر در این شنیدم سر راه او مصغر کلمه

عزل سلطان عبدالمعز زدن و دلدار و بیزار از استماع سخنان مرگد مصفا گشت و سرعت زد زدن
 رفت و منزل خویش و در دشت کوفه با رسید ناگهان تا عهده اکرم و در آن دیگر از حجاب و در دشت و در منزل
 سلطان را بیان کردند ولی از چندان از هر دو زبان و الهام و صیقل از خویش مصفا کرد که است از شاه گشته
 بودن شرافت و با چند صفت گشت ولی از آن دست زد که گشت بدین وجه دریم دیگر از مددش
 رفتند و طریق بدست طلب را بیان آوردند و میرزا در این هنگام که حالت مجادله و معارضه تغییر یافت
 در تمام مجادله و سخن کرد و با هر که گمان علم و طبعی داشت در خصوص این امر صحبت کرد و در راه پند و نصیحت
 و چندان در حج و تقدیر کرد و میخانه با مردم گفت که کرد که نام هانی شدت یافت و در حالیکه هنوز ایمان صادر
 کرد این را بسین بیان داشت که حج در این قوی و صحنی است و سزای برای صریح آیه نماند کسی از علمدار
 تاب استغاث در میدان عرفان و بیان و طلقات در نیمه عودم میخانه نیست و شیخ و ملا در ده گاه ای
 در خدمت و با ناز و تحمیر کامرانات دوردد و در عید زلفات خود و لذت خدا خواست که در راه طریقتیم خود
 رهبری نماید در بحال نزد ایمان بیع و قمش تا سید و حضور صاعی در لایح ایمنی را که از آقا عهده اکرم روی گشت
 گرفت و در منزل گشته مطالعه کرد و ناز نمود و با جمله قس و کس عمیق قوت و قدرت و فصاحت و بدست
 و اطمینان صاحب لبر در یافت و تمام قسین و اطمینان رسید و هنگام فخر سوی خانه آقا عهده اکرم
 شرافت و خضوعی محبت است بی اظهار گشته در روز ایشان در این نزد و استان باب بر رسید و در

بگفت از دیدگان بران شد و دیدگان ویرد بپسید و سکر حق را کای آمد و این در سال ۱۲۹۲ در
 درازا سه روز غایت بود در آن دیان و در دستان چنان بسر برد انگاه عرضید مقرر ای سلسله درشت و خط
 این که از قرآن را گفت رتباتنا سفا سادیا ایامان ان کبریا بر کیم فاما رنا فاخر لنا زونما و
 کفر فاسدینا و ترفاسح الا برود در بان ریم درود حاجی محمد حسین طیب قزوینی که در میان شهر کوی
 صلیب عالم طیب است در در و صحر حجاب در بوعید در بخش سبب من وقت سال ۱۲۹۲ گاشتم
 در آن شهر در آن فرشته رای این طایفه را فرودست و محمد جمعی نامی را که اطاک بر شدت میرزا در گمان
 کرده است در در و سبب در یکا در سه سانه در ربع است که در زندگامان میرزا در سلسله شرفه
 در در که میرزا در نصیر در شش بر سه مادیه بهانه است و چهار الطائفه در خانه او عبد الکرم در باب با در شرف
 اجتماعات در در و دتیه تارت با دولت فیما بین در مردم را نگاه کرد و صرب در دولت بگشند و در سلسله
 فی امل نام فرستیم میرزا را از در سه زردی صحر کرد و انگاه حاجی محمد حسین را در کتیر نمود محمد بسبب خشنه در در
 میرزا رسید که تو بهانه هستی حجاب در در که نیستم بر سید پس عقد در سائرت این جماعت برای
 بیت حجاب گفت من از این علم و چه مطلع رعنا و در این عهد و اقولم باشم و کور کورنه تصدیق
 با کتیب ایچک کتیم با سلسله گفت محمد جمعی بگوید تو با به هستی مردم را رضادت با درت تسلیح
 و تحویل کتیمی میرزا گفت محمد جمعی بهینه کمال درستی و خشنه من انجا بکری حال سوم است که بن تدر تصد

تصرف در مال و اعلام نمود که حضرت ولایت را الهی گویان جو یا فرید صدق و کذب من یا در علوم بگیرد یا بیاطنه
 برسد که من بکنی میرزا حجاب گفت میگویم برسد چه بریزا گفت لایق برای کسی که خست لاجرم درین
 معلوم نمود و بطش هم دلیلی مردم تا ما در اسلام من را بعدی روحیت حتی من را بعد از هفتاد ماهی در روز
 تا آن مقصد دیگری نیستم و کیفیت خدمت را چنین میدانم و اگر می آید که در قبول دین است و تسلیم در قبول این
 نترسان نمود پس با بیاطنه در روز در محراب از خانه خود نمودن است و اظهار ملاحظت کرد و روز بعد حضور نمود گفت
 ما جوابی گفت خستیم و نصب جانان بر اویم اگر دلیلی برای خستیت با بدها در راه در راه با کمال حریص
 بیان کنید بریزا گفت این سؤال را از بهائیان نماند و اینکه حاجی محمد حسین که در این خانه محبوس است
 دین در ملاقات کردیم صاحب فضل و قدرت لفظ رشاعت باشد رعیت خویش را هم همان نمیدارد
 خبر کرده برسد و اگر جانان در بیستم خبر بدهم با بیاطنه برسد بعضی از بهائیان را که ملاقات کرده بیان
 کنید بریزا گفت این سؤال را از دران و کارم خود فرزند که نازل و کمال اجتماعات بهائیان را بخواهد
 میشناسند با بیاطنه کی در خدمت محترم خویش را طلبید از بهائیان برسد در نام حاجی محمد حسین ریز
 نام ناصر رستمان (فاضل قاضی) بود و همیشه نام فاضل بیان کرده با بیاطنه کمال تغییر داشت و گفت
 درین اشخاص در طهران خطیر عظیم دارد علما خوشتر تر شده در روز شیر ما در حلال تر میشنند آنگاه برسد بگوید
 در کجا مجتمع میشوند گفت در خانه آقا علی اکرم بود آنکال ما آمدن و گماشته گاش آقا علی اکرم را حاضر کردند

و با کمال غضب و عطربت خطاب مدگنت کسی را که بدست از طهران اخراج کرد و منصرف بدست و
 ملت است چگونه در خانه خویش راه سپید امید بهین شخص (شاه رو با قاضی انصاری) را سخنان بدید ما اخرا
 نماند و اما بعد از آن گنت تا از حکم بدست با اخراج فصل خردار ششم و احتیاجت آن در منزل کن درای
 ساده کتابت بود و ما چون تفسیر و تفسیر کرده را در بخش سالی گشتیم در اینجا اطلاع بهمیم و در ایام حسرت میرزا
 زنده نگذشت اما میرزا و بیت له باقی از آثار بدی است که در میان طهران که دست عیش نموده
 در مدت حسرت قریب پنجاه سنی از عمره زیاده سال ۱۲۹۲ تا ختم جمادی الاول سال ۱۲۹۴ بطول کشید و چون
 در حسرت میرزا که در مال و احوال را میرزا محمد جیم مذکور کرد و او را از مدرسه مادر شاه خارج کردند و در آنجا
 گرفت و برخی از طلاب تا چندی حاضر شده است و مشاهده کردند که در این هنگام دل از آخوندی رها کردند
 نزد مانی صاحب پارسی بندی که برای سرپرستی زرتشتیان در این از طرف کهن باستان هند معین طهران
 در دست ارسال داشت. کتابت رفته گشت و جهت آمانی به نظیر که در آن است. در اسلالت و
 در ادوات و دست تقدش را مانی بس گرامی شمرد و هم در مدرسه وستان ناصری زرتشتیان در این
 نمود رنگ تب علیه سبکه میرزا را مانی خطاب شاه و وزیران و علماء و اشراف و درگان گفت است با کرد
 من علیهم در خانه رفیق که در اسلالت مذکوره نگارید و مستی را شتر سخت و دست قدرت علیه ایشان را
 در دست و دست کزوف دست در ضمن اشتغالات مذکور به بیان نیز شتر شده تبسین زرتشتیان

دید پر اجرت در حجب که تا کنون صاحب محض او می گوید استورات و دینیه دید محمد فی در اول

دختر و اهل حجب در حجاب صادر گردید که تا آنکه بدین رساله استدلایه در ذوات صحت در

این مطابق شد که کتب رسیده بهر دو نفری رسیدی در سلام استتال حجت در مطهراتی در سال

۱۲۶۷ فتنه طغیان در محکم کرد در ذریه بکان وقوع یافت رسدین در بطنه باقره و تفتی بدختره

نزدیکه در بخش ساقی ضمن واقعات سال در کتبه ششم در شمس نظیره طران برادر اعلی کرده تحت استنطاق

گرفت و در خواجهای نریم در ضمیمه داده از دانش در چون بر کمان جهای طران بر روی جاری که در روی در جهای

مقوم در تکی رسیده در بسته که فریاد برای میخانه کرده باه فتنه در خیزد میرزا ابراهیم شمران در در سوز در طرف

سین کرده که در واقع طرر فتنه در طران باشد در مصون ماند ولی فتنه در حدف نه بر واقع شده و چنانکه

در بخش ساقی در بخش ششم میرزا نیز در فتنه سال ۱۳۰۰ گرفتار در محبس گردید در در محبس عدیده در است

بدیده نزد کامران میرزا انار ببطنه و اعظم شهر آذکان در آن در علم سخن مادر تسبیح در شهابت این در در استوار

در شهابت در دل در تیرت گیمه در خانه انار ببطنه در دست و در ماه در در انار محبس بود نگاه در نفس و از راه گفت

در در محبس شمران نرلی گرفت در دست باه به نر حقی بر سر در یکی در جاکوسان کامران میرزا که تحس از احوال

مردم آنکه در سید حسب اخله در برخی در اهدا بودی خبر بر آنکه میرزا او در محبس با زده تن به تان سبب در تنهک قرار

دارند و در انار میرزا انار آورده چنین گفت که چه رسیده ام این خبر دروغ است ولی موجب کیفیات رسیده

که دارم بستی در محلی که مخصوص صاحبان نظامی است ترقیف باشیید در نوبه بد شهر پنجم سال ۱۲۰۲ واقع
 شد حبس وی تکبیر گردید که مدت نشمار با صاحبان مشرب بود و بعد است دولات لایق بس کشید
 تا در شهر حمادی الایه در سال ۱۲۰۲ در یک مجلس کردند در فرجه حسب سال که در حبس بود و در محضر آریس این
 عازم سفر در بلاد ایران برای تسلیح گردید و ایامی در قم مقامات حجاب و در این چهار سرور و خندی در کمال وقت
 کرد و بعضی از همای بود منظر غمزه از روی کتب و کلمات بنیاد است در ایامی که بعضی از زبان تنه بر قبط
 یافتند و در جهاد هم در صفان وارد صفیان شد و از آن هنگام اولاد در پیشش باقی بر حجاب و بسین بیخ
 گردید و از آنکه در استخاضه می نمود اخذ آنرا از او منصرف کرده ۱۳۰۳ از صحنان کجایی بر او حیدر علی گذاشته در ضمن
 در کتبت و این اوقات هم جمله اخبار گفته که از نیکو تر است هرگز صبح نمود که ندی خود را نمی داد و نیز در حبس
 صبر است قوت حجاب بود در حال اگر چه بگذرد هزار این امر است لیکن بکنده جهت در سرس انقلاب و این
 است مرغیای خود صبر دلره که همواره حافظ و حارس ۱۱:۱۶ بوده خط فریاد چنانکه در این اوقات امری
 حادث شد که بیست و شش رقبه سلیم بر زبان دستان و انقلاب از قهر برده که سه هفته قهر حجاب بر نوبی
 در کتبت محرم کتبت سلطان دسته مندی کجایان محرم را که ظاهر چون در دسته رسول رسول الطاف حضرت را
 همه درون اطلاع انبیا در جنگی حالات که در روز نزد صندرمی با بد شد بدیده ندیده شب در خانه
 حجاب آید با ششم معلوم شد که مشایخ در جدولی که در قاص برده در این جهت سر و لطف خاص کرده

مخصر استماع ز عمر رشته خیالات گنجینه شه اگر مکنم در بهان شب که صفتان حاج ششم در مصلحت مخصر
 خواب تا برزادادی تصدیق دلاری سید لند و سیر کرده در نما قدرت و تقیبات الهی معتقد بنسبت شرط که امروز
 تصدیق کند و خیا حوب نزد هر چه قدر عرض میکنم که تا این من در راه خستبر است که امکان را در آن ماه نیست
 در خواب یعنی آن کون شریفه کفر و دود این در لایس دزد اعظم و جبر را بریزد نهایت تمهید سزا علی که در آن
 بیب نزه دوز نام ضلالت و قیاح جهالت محمد که برادر سیده سینه قبر لندن در کتاب محمد فرموده ان الله لا یهدی
 القوم العاصین ایاده الهی را کذب دانسته و با کتب ساری را محمول شمرده ویر خلاصه فردا در بهان شب در دعا
 خواب سید بودن آدم در میان باز در کتاب در بنام شکر رسیدیم شکرش در پیش نکال که سلطان
 هر من کرده و نکال و قیاس کتاب سید سحر و کسرت و در عرض کند تا چندیم معنی بشید تا بنم چه بنم
 گشم یا لعلب با کذب انوار ماری در با خفا شکر سینه در سید خواب تا برزادادی در حکمت و محبت است
 باز به حال که خاست الهی همان چندیم سلطان مرقوم ما در بریزد شده در حکمت و تمهید الهیه شکر در کتاب اول
 ما بر اگر چه قصد اصلی اظهار عرض و قیاح این ریش بود که چنانچه که گرفتاری دین عهد است و صبر فرمود
 هم در چندین فقره یزد در ده پانزده بند قبر در آنجا خبر رسید که چند نفر را در روز بانی اسم گرفته اند و در حکمت
 سادند با صفهان فردی مخصر استماع منع که آتش را این خبر بود در سه روز قبر قدرت سحر و علم خواب بصورت
 در چندین شرف ششم روز نامه طرین را بعدی نوزده که مرقوم شده بود در یزد در پیش کلک شها مردم را در هر روز

مجمع فرموده و در احوال آنها سعی کرده است پس از آنکه در روز از شهر اخراج نموده و در آنجا پراکنده کرد حضرت وللا
 از وقت زینتین که چرا حضرتان به رحمت مردم را دعوت میکنند در حجب زرشن تلاوت میخوانند و حکم آنکه فردی
 از خارج دور فرستاده شده این شد که این دعوات در بعضی ایام انقضای شرک با اسم تلاوت شده و
 مترجمش برینستند هم شدت عافیت حضرت وللا شده است فرمود که گویا در حکم خود حضرت وللا
 جناب حکم دادند و بخوانند عمارت مکه را که خود را در آنجا بنیاد کرده اند و برای در شهر نمر مغلوب عمارت
 یزد و صنها را که خود خوانند رسانیدند عمارت حاجی مسیح هم تشریف بردند الا من تطوع الا ان الله سئلکم انکم اگر
 حضرتان عین فذره اقرار نمایند یا نه که این کتاب حضرت وللا جاره خواهد شد فردی از حضرت
 در وقت داد که حکم نمون داد در سخن میگویند که این خود فردی هم چنان عمارت سیده است که در شهر است
 تا بعد چه خود از حال تنگی است که حساب این زمین را از دهها و بیشتر فریب شدت به شهر صید اجتماع نفس صا
 صمد تفرق نوز و قدرت محطه الهیه کفایت بر ما کرده این هم را کتب فراید اگر از این عرضیه که حضرت
 وللا سرف سیدان شهر بر بصرین که بعد از دهها در حال مطیع سید سارک دره در ستم و با کسی که در است
 و سلین حرا نموده ایم در آنجا دعای واقعی و مطیع حقیقی دولت که در کتب ما ششم مکن تلا که شرح
 چنان سلام حضرت سارک است در بر زمین باشد ما را ستم سیدان دره را از این باب است میشوند حسب
 بیکدیگر عفت آنها باشند و بیشتر در پیش فتری که در دهها کتب شوال است و با یکدیگر مفاخر نموده است

اگر بسزای قدرت میری گنبد با دفرودش هم نرسد خود در محلی نشسته دور برود بر پایه سلطان
 سرخ بسازد در محب استعدب شهر در شیراز و در این حکایتی نموده و در راهی مدینه است خدمت
 نفس روانه با هم قرای دعا گویند این قسم عرضه کنفیری که مکتوبی از بهای طاعت و خدمت است
 نویسد در روز تربیت سال دلدردانش لا سینه واقع شود خود حضرت ولله فرموده بود نموده
 دینا مشرف مرزا محمد حسن و مرزا محمد حسن اقرا که کشنده می در صورت عدم امر از غیره اصلاح نموده آری نموده که
 دلدرد نموده که بسزای غیب هیچ باز حکایتی در این است
 و با آنکه در دلدردش به عنوان مرعات صیاط کرده فقط در شهرها نموده اند که شرف از نزل حاج
 میشد و در آنجا و عمریه میگفتند که آنک قضا و طلب و بهایان نقش داشته در حق محمد و با
 یک نموده و بهیچ وجه بدخشنده در حق نه زبان از ضعیف و کمترین رفته و چه را خرد و در نظر سلطان که حکایت
 بد و طمع یک نموده که در آن ایام که در کجوه قدرت و خود در در تیره کشنده از آن تصرف تاج تخت در
 چه بود و در آن روزی در نظر داشت که بهایان را متطهر ایمان در رهت خود بهیست کرده است بهایان که
 برادر یک نفره جزیش زنده لاجرم بحریک و بیخ قضا و بهایان کرد و با برادران جدا در صورت خود لایق است
 و طاعت نموده و جدا داد که اگر بهایان با ملک کشنده بهایان سلطان نزد کت از مجمع دستور بود
 برادر و در آن طائف بگرام و در لیرا غری بدخشنده و تبیین نموده که در راهی چشمه در در سلطان میگرد

و بهمان آید از صبه در آن صبح زود در خیال و آرزوی خویش منحرف نشد و تا آخره میرزا را بفضل

صحت وقت را در خرج خود از صهنان داشت و در این هنگام از محضر این لاری رسید که بسیار کدبان

گردد در صهنان طهران و از آنجا حال تقاضا نمودیم که در آن بهار از زنی عمده دعا

ببرین کرده نگاه و قمار نموده طمس شد و در ایام آفتاب در صهنان و در تبریز و حتی از علماء مشربین سبقت

محمده در نظر زود با شب رات بخت و در اوقات حیات در اسلام و در جمیع اوقات کرد و در

تبریز خدی و چهار ماهی شد و در وقتی در یک بیت خویش روی بهمان از نشاندن در حالت خود گذشت

در ضمن یکی از کتابها در سال ۱۳۰۴ بهیادت است که اکنون در خدمت جناب در قمار میرزا اصطنی دیده

آه خدی استیم و قطعه صدق آه سید صادق و آه سید صالح و حاجی طابع مکتوبین طهران را خواست و در یکی

و محتاط بود که کسی مکتوبش را در نزد در آنجا که در اطراف سفیر اجرائی بودند اظهار انظار کرد و در طابع تحت

اگر کم میرزا انصاری تفریحی ترفیج در آن و آه میرزا عبدالله در طهران و آه میرزا غلامحسین در صهنان نمود و انتظار

وصول تکلیف خود را در این مقصود داشت و در نهم رمضان سال و در سیار در زلفا در آنجا گذشت

انگاه عودت طهران نمود و بعد از چند روز سوی بهمان شتافت و چون وارد آن بلد شد در یکی از مدارک

طلسب غنوم رفیقه منزل گزید و حجاب مطیع شده در آنجا خود روز و جمعی از آن هم میرزا بهین را تبلیغ

نمود و در حجت و در حجتان در آن لاری شد و نیز چند طلبه با علماء مشربین امر نگاه کرد در آن بلد

مؤلفات در جمیع پرتگالانت بنام کرده شمول تبلیغات شدند مخصوصاً با شیخ سعید که ستاد مسیح
 مسیح ساخته کرده است از سلب و محو سبقت و تصب و غیره می توان گفت که در آن زمان بعد
 با تصب رضایت شده و با سبقت و برادر رساله اسکندریه اش چنین گفت در سنه ۱۳۰۵ هجری که نوی
 در پرتگال بوده رحمت خویش نصی از شیخ می برتیر رساله تألیف نموده بود که مروج است رساله او نیز در
 رساله استه لایه و شیخ آن بر جعفر است و بلاخره رای که در سرس عموم باشد در نظر با حاکمان و در
 کار فیرا آت است و شیخ با جعفر در مسیح که در آن زمان این علوم بد جعفر شرف یافت که جعفر با
 داور در مای رضارت و شیخ نهادند و عضه ادره حکمران سعیدی لطیف و گما سکنان خود فیرا ستاد گت
 در الراج و آثارش را ضبط کرده با لود در آن کوه بود و در آن کوه رسیده و از مینی بر اسباب حکومتی که است با ماری
 سره را نود برادر او ختم بود و در آن کوه رسیده و از مینی بر اسباب حکومتی که است با ماری
 خود در حکمران چند بار با برادر اعانات خود و از فضائش الهی یافت حکم خدای دلد و درت جعفر شاه شد و
 برخی از ماری در عضه داور حکومتی را از ملکات در صحبت وی تیره رحمت نسبت این در حال شد پس
 به آن کریش رفت و در سال ۱۳۰۵ در آن بد شمول تبلیغ گشت و با عده از فقهاء مجتهدین ساخته و محام
 معر آورد و در آن ایام حکومت کریش به پیغمبران بهانه بر آورده که در بد و شیخ شهاب حکیم عرف در آن زمان
 در آن بد با بدین که در آن زمان صحنه ای است دولت حکمران با وی حسن عقیدت و در دولت سید زید و لود در آن حوش

ترلدوله بر روز جمعه با یکدیگر حکام میرفتند و عهد از سخن اولی بد نیز داشتند میرزا عبدالحق مستوفی و غیره شیخ
 و طهارت در وقت یکدیگر دستوری مکرر با میرزا طاهرات نمودیم و خانه خود میرزا را با شیخ شهاب طاهرات دلد که با هم
 ساخته بودند و شیخ در آن مجلس شوب و محج گشت و بعد از ختام مجلس و نطقه صفاء میرزا با ستاد حق حکیم درم
 برایشی برنی که آن ایام تقیم گرفتند بود و هر دو ایمان با مراد بی درشتند چنین گفت این شیخ نقیفته فتنه بر با
 خودم کند و دلد این است من ندی شهر کردم و مصر دوم جمعه و خانه حکیم در ایام در کندی که جای برایشی ضرر کند
 که نائب ضامرد فریشتای جسمی که فریشتان سر کرده استاده از رویب ضامرد مکرر با به منقض بریار
 با خطایند بود پس میرزا فی الحال از عازم استه چنین گفت در برین گرفتارم هم بر از این است که در خانه شما
 در سیر کردم و کلاه بر سر گذاشته برین رفت و فریشتان در این شاختند که از این گشتند و در عهد ملا الله
 صحیح معنی مدانه شد و استاد احمدی که در همان ایام رابطه از ایمان آورده بود صداف شد و در اسکانه
 خوشتر بود و دست چهرشانه بزرگ گنداری کرد و اهدی از حجاب خرم برایشند نگاه میرزا از کرات حاج
 و تمام دست آتش در آن بلد دو ماه شد و صورت مکرر است خطا بر از او انصر سوخ ۱۳۰۵ که از کرات
 بطران خطاب کجای میرزا صد علی نشت بدستند از میرزا که حسب الامر عازم طهران شدم خیال این
 که دست به ان عراق بکشان دوم و سب از نظیر توینی در آن بلد عازم شرفیاب خدمت و سیرت عالی کردم
 رجبی در طهران حضرت حرکت نموده در تمام ازب که در ایام نام در از نشت توقف در طهران در حالی که در طهران

ان بله نهایت اهتمام را در نگاه داشتن فکری داشته خباب این صفت در حینله گذر از نشان تشریف آلودند
 در خوابش نموده که همیشه این به ترجمه گردد چون حرکات فکری که سه متقن تر فرموده اند در صدها خمد همیشه میل به
 درستان دلور ناجا عازم کریش شده ام که تغییر زمانه از فکری غریب گمان در صحنان نام درین مکه که دارد
 شده ام چنانچه فرود که مرقت از راه مکرر بلا و صعب است و در استعداد درین عده بسیار و مریض زیاد و مساوی که
 مکه زیاده از حد فکری در این حالات نازده طالع شده است هم از میان اسلام و هم در میان اخلاص حاصل
 است که بیخ شش نیز شش از این میان درین بد نیست مدالک زنی قلب محرم را بیشتر شش نموده اند که ذکر آن محرم گمان
 نیز نیست در مجلسی که ذکر می آید در مکرر دل شنبه که القا نمیند شباهت این میان است و حال آنکه هیچ دلیل
 میان سینه حتی در میان بی هر نیز خلاصه اکنون که قریب دو ماه است دارد بیشتر شده ام پر لذات را صرف
 صبح نماند این فتنه نموده در بنام عطف و ادبها شیخ شهاب الدین نامی است از عرفا مردی است و از ارباب
 مرد و حکیم در روزی از قریب لاله لغز زوده و صبی را از مرد و متعهد خود کرده است این مرد از حرف لغز مردی بود
 در کمال مرقت است که با هر یک از سلفی که با خود وقت میماند ملاقات کند و هر کسی باشد که از
 صاحب دهنم نیز حتی از و حدیث فتنه هم که با هر زار و حکومت هم نموده اند از آن با و صبر نموده است و در هر صدمه
 در حمام همان بر صبر خباب عتاب بر است و مرقت از بجهت است که خباب اسم روح و خباب است
 روحی خدا با جهت سادت که تر باشد درین بد کاری از پیش بریزد بجهت آنکه در بعد و بعد فکری هر روز

قاهر غالب چنین نوشت که در مجلس ملاقات و حضور مرده خود فرقی محاب و شکرش که در صبح خدمت
 یافت نمی دزدند خیار در شکی لذین ضرره را حجاب آن سید رفیضی صرف که از دست آمده گویا نظران طلوع و لذت
 را با برزرا او فیصل در آنوقت رساله را که در پیران رای کی لذت و ناله در خصوص تاریخ و نشانی این طهر علم
 فنر از کتب متعدده داشته و در گذشته و دوران خود را برای مگر که در آن وقت که در دست کمی فرود دارد
 و برزرا از آنجا که در کس رفت پس لذت فریخت که در جلان و نشر برود و آنجا بهمان بگشت و ایامی چند است
 کرده ملاقات حجاب در مناظره با علما بهر سلیقه و بجهت و سلفین به جهت آنگاه مدت آباد طایر و رقم و گاه
 رفت (صورت گرفته است) خود آن برزرا از انصاف که کاشان ریح ۸ و سینه ۱۳۰۴ کجایی برزرا حیدر
 صحنه ای وقت به امتیازات مرقوم فرموده در دید که مسجع داشته دید که پیغمبر فریخت مرحمت تبریز
 در روز آمدن چنین خیالی در خاطر نمودی خطره نموده ایام رفت در آنجا بجان درین خیال بودم که در راه رسید
 در استار غریب عشق آباد نام و پس از چندی رفت نه آنکه در سالک در دست رفت نام در شرف
 حرکت بودم که با کسی لذت رسید که این لاشی ترجه حدود طهران رکاشان نزد عهدها حس الامری بنیاده
 سعادت خود در ملاقات دیدن پس که بایس در همان شرف شد حرکات به موقوف با دره حضرت است
 رشادت دیدن در جهت هر چه پیش آید بسته در عرض خود هم نیست هیچ وجه امر تا کاشان خولیم
 بعد از الامر سید لعیب است و حکیم ما برید در خصوص حریت سائرت بخش بامهد مرقوم فرموده بودید با چارستانی

خوابم شرمی مدنی باب خدمت حضرت سرور دلم از عدم طبعان رب ناطقندی عرض نش

حال رسیدن اعمال سرور بی دلم که در مراد و محبت نهایت ملاحظه حکمت را معمول فرمودند

که در چهارده سن عاقبت رای خود در حستان بهم ندادند و جمله که در بیان طران مایس رخسار رحمت نم

سجان که بر قمره در البرج الهیه تصدیق نازل فرمود که در رسیدن حدیقه خبر کرده است بعد از آنکه بنزد خلیفه میکنند

که حدود طران در قربان و در باستان دارمندان که طبع صحیحی که در شبی ملک نزلند نیز است رب الهی میگویند

انقلاب دست نیدم در در صحنان سالی میگذرد که چشمش دست ندم و با وجود صحبت و محبت سرور هم میگویند

تغیبه میگویم دست از دست خیر نماند و رسیدن دلم حال پیش ازین حکمت قضای عرض مژده و سوزان ان

بیحج بینا حق نبی و خادمانی است کسان و گفت خراب آفرین فارسی راست فرمودند

بر بخت زرقم فریاد در برای در شتابان غرت رسالت نشان عمده آثار آفرین صفت

الصدق کادس مرحوم مادر فارسی جمله فریاد (دین در کربا نخل وی روضه ۱۲۰۴ ساجی برید احمدی

سلطنت) دیده صحنان تحریک ملا بعضی خانه های حساب با آنش زود ولی در رشته ۱۲۰۲ ایلای آشتیاد

درب خانه های بعضی در ستار آتش زود و بعد آن قیامت نذر که در شش سفید و کار آشتیاد در خدمت حضرت

نایب سلطنتی عرض رنگی فرستند حضرت در لاکه مطلق عینی بر طایفه نزلد و محض که ملا ماردن لندن حیات

نورده زود در حیات ملا در دست عیبت مرن لندن دولت نشان فرود در در خدمت نشان حکومت است

نوی لا اراتا و یب نمود که من به گدایگری حیرت نخله گشت (در کتب دیگر بخط امیرزاد افضل

در بیان رای حاجی میرزا حیدر علی است (درود خود را در آن طبع در ۲۶ نیز در نسیه سال ۱۲۰۴ در زحل خود را

در کاد برای حاجی فضل الله زنت که در داستان طایفات کرد و در جای بیان خصوصاً حاج آقا محمد علی زین

نور و خیال زنت که لا اهل یک باه زفت نیز پس از چند روز بعد از آنکه که زنت سلطان را در کاشان

بود چه که در کتب درود و زفت این صدف در خانه های حاجی کلین در پنجم سال مرگد غنچه در همه ده بیان را می

افکار و لذت میرزا در ادفات بیان مرعات حکمت یکروزه را بعد از حاج طایفات زنت در حرم

استعمال ایشان در شهر در آن بد گردید و حکمران بیان که صرف بربیع در حمان در نازه حکومت رسیده

در کتب درود و لذت و جمال انقلاب برت)

مدار کاشان معنوی رحمت قان بریز بر نوسنفت در شهر ربیع سال ۱۳۰۶ دارد آن طبع شد

در بیان حاجی بطبر درت حیدریه در از آنجا مشهد خراسان و از آنجا رسیده عشق اباد گردید و بنا به عهد حاجی

خرد بیان زنت در تمام قسم ایران بجز فارس و کرمان گردش نموده باست میرعلما و فضلا بخر حاج

محمد کریم خان صنیعی شاه سطره و اطلاع صحبت نمود و درودش در عشق اباد در ۱۸ شهر ثوال سال ۱۳۰۶ شد

در روز پنج مد که تا شعبان سال بعد نسیه عشق اباد بود و در شهرت با حاج تسبیح عیار استمال در زید

اندر زمین را ناست و صالح رای مرکز فحایت و کتب بی نظیر دید و چهار دهستان را ساعد و مساعد شمش

با شوق و ذوق مغز طی که مجله نگاری و نشر ادبیات و تذکره رسیدن قلم و نگارش درشت لصد سبب
 مخصوص مجله لریه را که در اجاب آنها شفا را به بیان درین کتابخانه نشانی میکند ولی چنانچه در کتاب
 مرصع نغمه و لذت هم در جمعی که خان بدستیدگان بودند مدتی بچنان حال آفریدند چنانچه در مرز
 طول رسیده گویید از آن مجله در کتب به بعضی درشت که در کان دلت بدس روی یک عریه چتر منطبقه
 است اول مطالبی لصدشان طبع و نشر کردیم و چون بعد از طبع و نشر کنند و با تیرا هم مدتی درنگ
 در مجله در سیات در جهات و بر آن مجله مکرره نشر مطبوعات به طایفه نایم و نیز نایم مطبوعه در غرض اول در
 بر جهت ما را در مریا نیند و لازم است و در مکتوبیکه حاجی میرزا احمد علی گفشت خویش نمود که اجاب
 طهران سدران غزلت نشرایش در حکم در دست بهیه در سعادت تقیم طهران شود پس که در صند در حق وی بحوال
 قمر اف حکمران ترکستان صادر شود ولی اجاب آنرا در آن مکرره را در سعادت سیاسی و بسته و در زوال
 سیاستها و خوف از زوال است عاقبت س عدت کرده بلکه در در منبع و تکمیل نمودند و نیز در غرض آباد با برخی که کاب
 رسیدند قسیر سیر تر بسکی و حوال که با کین و غیر ما نیز بعضی که در آنسه در دله مثل لبرای را نمود و با آنان
 در نهایت در سعادت حکم که دان ایام او در اجتماع این طایفه در رسید و افاد شرح سیاسی آباد بهای غرض او
 بود پس از آنکه چند روز از ترغیر در اسخا و قه شهارت حاجی محمد خاصه فغانی رخ داد و تطلم اجاب کبوت
 رسید و در نهایت زاب و اب اجاب در کالتان در محضر قانون و قضیه شفا غرضان از قلمین

منت درین دینیت دولت بجهت آنکه در خدمت خداوندی جفاست علی امتیاز
 در دین منت و خوف و وحشت و بیز فوجهاست منت بجهت آنکه در خدمت خداوندی جفاست علی امتیاز
 سادست معنی سبب از صحت بی خوف نمون فی سبب است و چون فغان و قیام سناه
 نیز است معنی آن بریم و هو این که شخصی چنین کاشته دم و زبان جز در صد وین پس در میرود
 بیان و معنی که رفته اند در معنی آن خوف است و بی در دایم عبودیت است بعد از آنکه در
 خدمت دیگری را از حق بجهت آنکه زنده نامه در میان دلنده فریاده که تا هیچ خوب است بعد از کمال
 آن کتاب را از عهد فیضان شد میسر کردیم ، قصیده دیگری که در رسیدیم و چنانکه مرقوم است در خدمت
 تمامه در آن شرح بود و در خدمت و عاونه و تجرد و بی هیچ بندی بی حقی و صرح معنی و هیچ یک که کتاب را
 معرزشان نمرد دستم تخصیصی بی در حق کم برشان چنانکه در این نثر که در خدمت خواست و در خدمت
 فرمود نیز از برای جفاست که من ندانم که کفر حریف است کفر نضیا و تفسیر آنم حضرت الام
 که در تمام حضرت معصومه و فرزندگی صادر شده دیدم و ایستم که آن نگردد و درت علوم چنانچه در پیش
 پیشه و لحوظی که تفسیر سمیه را از کلامی بر هم صادر شد غرض از معنی که در ایستم که حضرت و جلاله علیهم السلام
 سندی بخیرت فوق لدا قاتم باشد و که هر که در زبایت بر لوح و دوزی عرفان و عقیده تم من جفاست
 و بجهت میرزا که در حقی مادم و عیان عهد آئی شده با وقت قلم منوف نقص و بیوفان را در هم شکست

تا با بسیاری برزاد صورت گرفت. تفسیر و واقعات مذکوره در ضمن حوادث سال ۱۳۰۷ در بخش سنی
 نگاشتم. در بازویم شعبان مذکوره در بخش اباد بخارا رفت و ایامی چند اقامت کرد و مشرب بعضی از چاشنی
 قبیح بدخت و با این کار دوستی ملاقات و تبلیغ نمود پس در سبت نهم شهر مذکور عازم سمرقند شد
 و بعضی از جای ابراهیمی که سکونت میکرد رفته شد و شربت حسنه با این اشکبان ملاقات محبت آردی
 نمود و نیز با فضلار و از این شهر شد. با بسیاری از همین علماء و اولاد نیز با مشربین صحبت مناظرات و غیره داشت
 و حج از آنکه بکمبر و زقره نمود و از سال ۱۳۰۸ تا سال ۱۳۱۱ مکرر در سمرقند بود و در بلاد اطراف مانند
 غرقند در میان آنکه میان کاشغریان، شافعیان، حنفیه، ادرکیج، غزیه، سمرقند، کرد و در بسین مذکوره
 نمود و نیز در شمار اسم سمرقند شد. شهر ربیع صیبت با دست همگیه اند و نیز در کفار و هم در ساحت
 و مناظرات و غیره دلائل و حج جمع نمود و در ایام سکون و اقامت تعظیم و تألیف کرد و در کفر عطا و در شهر حجاز را
 تبلیغ نمود و کتاب فصل الخطاب نوشت و رساله اسکندریه را تمام یک اند و تو با کسی مکرر که یکی از
 صاحب بصران رسیده در ضمن اباد بود در ایام اقامت سمرقند تألیف نمود و عثمان رساله حوزب سکون
 شگانه آورد و در آن گویی است و غیره در شمس جمال الهی روی در جهان ایام رسیده و او را مندرش
 منصف نمود و در حضرت غصن عظیم علیه السلام در ایام ترقیع منعی بکجا حضور کرد و در سال ۱۳۱۲ میرزا الکاف
 و جدی شرف زیارت و شفاه مضر صورت کبری شرف حسنه الاثر تدبیر و تعلیم نوابگان حجاز الهی

دانش فرین کوز اهریب رشک گردید و نه در دوره خلیف جمال ابن سنی بس وضع وضع یافت و چون
 در آن ایام میرزا حسن طاهر زنده شیخ الاسلام قضاینه رساله در رد این امر نشر داد و آن محمد رضا قاضی شریازی
 رساله در جواب آن شریف است و شیخ الاسلام بس از مطالبه رساله مکتوبه رساله مفصلتر در رد او درود
 طبع و نشر کرد تا میرزا ابو نصر عازم، لیب کتاب در صحرای حیات شیخ در آن رساله در رد این امر گردید
 و پس از آن کتاب در عکای حبیب الله در تبایره مصر آمدت و به نشر گرفت و کتاب فرزند را پس
 کرد و نسخه از او در روز سال ۱۳۱۵ لیکار و محضر علیها فرستاد و آن حضرت کتاب را اله آفره مطالعه فرمود
 و هیچ صحیح از حدیث مطالب را مک و اصلاح نمود الا در یک جا که در جواب اعتراض غیظ شیخ باطنی شده
 بر قوم بود از او مکرر در حدیث باطنی تاثری رقم نموده و در شب گشته ۲۷ ژان که بعد از روز بود در جای که
 مجلس از حدیث مبارک منع شده مکرر گردید که صبح روز بعد همچنان در رکب کولی رایت روضه علیا
 در بهی کوبه مجلس وارد شدند و تقریباً این مضامین فرمودند قدری در پیشه چیز نوشتیم رساله تا میرزا
 در پیشتر زشت بسیار زشت بسیار زشت خوشم آمد رعایه برای او نوشتیم این است
 زشت در راه و صورت زشت را تا میرزا محمد کاشی ولدند که قنات نمود و صورت زشت مکرر این است
 حلت عبور یک اله الهی یا هاشی الایک صحبت فی هذا الیوم الیروز و انوار قد یک متلااة من
 کل الامحاء و ابان توحیدک متلوة فی السن کل الاشیاء و بیانات تفردک موضحة فی نشور کتاب الای

فقطی من زبها ترتیباً برنج لب الماء انما علی ولما بالانی استقری التم مقبلاً الی منافع العربین واذا انانی کتاب

مسکو و لاج کتوبنا ورق مشور بکتوری علی صحیح ما لیه و برابین و فمحه و دلال لایکه رده علی من مد علیه ک و نهما انانیا

علی بن هرق السبع و هو مسترض علیک ارب اید غشها نایدات کلک لانی و شد لنده لشبه القوی

والنطقه شایک فی الجامع العلی و اجدل امین الکبری و الحجة الثالثة فی اثبات لمرک بین الوری و الایة السابعة فی

عالم الانشا و الایة المرتفعة علی صرح المجد الا علی و الایة البتیم و الحجارة العریة السلا لاه فی اطلیل العلی ارب نور

وجه انوار سا طفه من ملکوت الانبی و اشعة نازقة من الافق الا علی ما قدم امرک و اشهد بانک و الی و لیک

وین سبیلک و نین صحائف البیان بایات توحیدک و کانت لکم الیم الرحیم ع ح)

و چون کتاب در کتب طبع و نشر شد و نسخه زدند شیخ اسلام مطهره خود به تعبیر الفاظ و معانی کتاب خود و بعد

مطالب و بیان نیز در وی در صحیح نسخ کتاب خود نمود و از حجاب خویش کرد که نسخ کتاب فرزند

ایش را بنام ولایت خویش به تخریب شد و چون نسخ کتاب را درک زمانه در ممالک کثیره بنی یار و خیار مشربیل

گردید و بر زاد رسال ۱۲۱۸ هجری مطابق سال ۱۹۰۰ میلادی با حضرت علیها اتفاق مس بارند و علیهم السلام

بمسجد ممالک امریک شمالی شد تا بنسب و ثبت زمین و نشر و ریح این امر که شد و نیز جامع حجاب

تحمید حق تعالی و حق و طهر و در حقیقت نشر که بعضی از مردم و جمعی پرستان گفتند که از ادک و درین

راه عبور چند ماهی در پاریس ماند و بیشتر تسبیح برداخت گفتاه بایات تحمید و دل داشت به شیر زد رسال

به مملکت سرور که مدت در سال نسیم در شنگین بود و در میردیک رشیکه خورستن در انبوه نیز حدی آفات
 نمود و در تابستانها در مصیبت چاه درین بزم آشفته کرده مدس دینی داده خطاب با او کرده نفوس عدیده را
 تسلیع و در مبری نمود و ترغیب از فارسی گلبینی گاهی حسین روحی و ایامی صبیحان کلا تر کرده بدند و نسبت عدم اعتبار
 ماکول در مطبخ مالک فریبه احمد سهراب صهنه نامه را که در مصر طباشیر از طلبید حضرت عبدالبها با عدم ضما
 خاطر محض تفضل و تفقد احوال احمد با ما چاهی میرزا حسن خراسانی که حسب الامر عازم مالک مکرده شد و فرساده
 که طبع پنج اران و غیره خود رسد مالک رای عدم سعادت براد خدا در کرم مملکت کثرت شفت و چاه بسیاری
 در قیامت گشت تا در سال ۱۲۲۱ هجری بسیر حضرت عبدالبها مرحمت نمود و ایامی چند در بورت ماند
 انگاه ما در آفات در قطر نظر گردید و از انگاه تا فاقه حیات آفات در قاهره داشت و نظر حضرت عبدالبها
 از اقامت دادن وی در مصر این بود که با فضلا و ارباب بقطر شرف و سعادت کند و خطمت تمام این
 در راه دولتین جای دهد و در نیز چنین بود و حوزه درسی تیس کرد که حسی از طلاب جامع الازهر و غیر هم نودی
 کتب علم کلام و تفسیر قرآن تلمذ نمودند و از انجمله شیخ افضل بدر الدین شامی و شیخ صبحی الدین الکردی و شیخ فرج الدین
 الکردی بودند و آنان نیز جمعی از حوزات مصری وارد جامع بهانه شدند و بواسطه نفوذ امرای در میان و میان
 قاهره وقوع یافت و در قاهره مصر مشرفند و میرزا عالی نیرال در بغداد و استغراق در کتاب در خط
 و خطبه عات داشته در جمعی و صده در قاهره نیز نیست و خدمت قبول نموده خود امر بیت را بسیر خویش فراموش کرد

و از آن کتب و محف جرائد و غیره؛ در منزل خود در تبریز و قندوز طر با اهدای کتابت و مصححت
 نموده و بعد در بیت مطالع و تحریر ایشان نیز در عصر؛ پس از صرف چای قرب در ساعت زلزله را
 بمنزله رفت. و در از آن سال در مطالب مصاحبه و افادت سید ولد اول شب معنی در قهوه مخصوص نشسته
 با فضل و دل و ایشانان بر صبح و همواره سید نیت و حوزان چه بدترشش متبع شده در یک رایت تدریس کردند
 و در معتدل القامه و فقیه السنیة و منصب القنده و عضایه را با چهره کشیده و شش دندان و سر بیع الا شغال
 و ذک و وطن دقوی انچه و استیج سائر تاریخیه و در بعد و محیط در اردان و عقاید و مطمع در از آن فلسفه و شارب
 سبب اعلام حسن المنطق و صریح الایض و زین الطبع و مناظر و سایر در تمام اصحاح در دنا افز عمر زین اختیار نموده
 زلزله ان مدتی بحیثیت و در اول عمر شرب و خان نوط معاد بود ولی در آخر عمر کعب ترک نمود و در آن خندان
 قلب گردید و بلا غرضه در ۴۴ سنه سال ۱۳۳۲ در قاهره مصر چهار شدت ضعف در تحول و خیر قیلا استفسار
 در مرض کلیه و در گردید دست و مرض شدت یافت تا در مدت چهار و چهار دقیقه بعد از ظهر در ۴۴ سنه
 بیت و چهارم شهر سنه ۱۳۳۲ سال زلزله که سلاطین ۲۱ زلزله سال ۱۹۱۳ میلادی بود در بهان بیت سکون
 خود در قاهره در گذشت و اما محمد تقی صنیعاً تسمیه قاهره بمنبر حضرت عبدالبها در حیفاً چنین نگرف نمود (الفصل
 المنقل الی حجاب رحمة الله محمد تقی) و حضرت عبدالبها در حجاب چنین نگرف فرزند (قد زرفت
 العین و حترقت من نزه المصیبه الکبریٰ علیکم بالصبر الجمیل فی نزه الیزید العظمیٰ عباس) و در عصر

پنجمه حاج قاهره مجمع شدند و عده نیز از سایر بلاد مصر رسیدند و خانه را با احترام و عزت تمام بجا
 که حاج میرزا حسن فرساز ساخت و من کردند و مجلس مذکور صحیح بجا بایستند و قرآه مصری قربت قرآن نموند
 در حقیقت حضرت عده ایها نام مذکور می جمع شدند و آنحضرت درباره اوصاف حمیده و
 صفات علیّه در حقیقت بیانات عالیّه دادند و در حقیقت خیر و خیر و خیر نمودند و در اواخر حاج میرزا ابوال
 مکرّم در روز جمعه نسبت باین امر عدولت نمودند و سال ۱۲۲۲ در کلبه کاین وفات کرد و در آنجا خورشید میرزا
 محمدجعفر در بی ایمن روح یافته نسبت باین امر پرداخت و در آنجا نسبت باین امر از فضل تحت رسالت
 دیدیم مذکور است که در ایام آمانت در روز آرزوی خود با میرزا علیمحمد در میان نهاد و در قاضی گفت که
 حضرت مشرک کاذب ترین امر فرمود که رسالتنامه راجع من بظهور الله موبسند اولی بیکه شما از طریق این
 کتاب رسیده استند لایعنی نامشده در روزا چون بدان وقت رساله مذکور را تلف کرد و در رساله مذکور
 معانی میرزا اسطوخار میرزا اسطوخار سال ۱۲۱۰ بسته شد و آن وقت حضرت میرزا اسطوخار در آنجا بود و در آنجا که نویسیم
 رساله بکنند و چنانچه در زیر رساله اصل کتاب است که در کوفه سال ۱۲۱۰ در نهات امر حال رسید
 امی، در آن وقت در آن طریق گفت و گفت سبحان زوکیه و فرزند پستانت جمیع دفع شود بگفت
 در آن وقت که شرح دادیم کتاب فرزند عیاشه در زیر رساله در البهیه فی حجاب الاکسند الهیه است که
 میرزا در اصل روحی از باب حضرت نوحه و بیه رای حکیم نورالدین در همین قادیان سال ۱۲۱۶ در مصر گمانست
 دیگر کتاب حج البیه است که در ایام امر کجا سال ۱۲۱۹-۲۰ داشت و نیز رساله ربان لامع که در روز

عقرافات قسیمی سال ۱۳۲۱ لغت دیگر کتاب کشف النقط در من عقرافات مطبوعه در کتب
 بر فیسور لود و در دن قسیمی است که سال ۱۳۲۱ در کتبخانه و عمرش و فایده تمام کرد و خود هر دو را
 آقا سید مهدی گنجینه با تمام برکت و دیگر کتاب تمام در آلوده در تمام عقرافات اعدا که در ممالک
 مشرقه را این نام دارد آورند و کتاب مذکور نیز مشهور است. معهود گردید دیگر کتاب و مقالات و کتب
 کثیره از وی باقی ماند که تا در هر سال مصلحت دینیه و یا در معارف و یا در تخریب و یا استدلالات این امر باشد و در آن
 جزیره در کتب مختلفه است و با اوضاع صادره از قلم این برای قلمرو او مفید است چه در ترویج
 ایمان و مسلمات و در من مشهور است سنن و مقالات مزوطه باین امر می رود و نیز سنن و مقالات کلمه صاحب
 محضر این فرستاد و ادراعی که در جواب رسید فایده جاری است مصلحت عرقانیه بود و چنانکه در من روحی همان خادم
 در جواب سوال کلمه از ادوات مشهور و خوشوران ایران در بنیاد بی اسرائیل و اختلاف طریقتان چنین مکتوب است
 در اینکه مرقوم داشته اند ازین گروه که نام داعی پسندند و که نام داهبران را از روی بی بند و باری تمام نمیشد
 کلمه لا تفرق بین احد من الرسل طالع مشرق است و تمام دیگر مقام و فضلا بفضله علی بن ابی طالب
 در ادوات مرقوم است و در حقیقت از من فرمودند یا بعد از آنکه در جواب کلمه ای احوال غیر از ادوات
 در سوال خود اندکین از نامش عرف حب استقام میشود از حق طلب ادراک یک بر رضی فارغ بود
 از علی بنی قنبر ایضا بقلم خادم استعدای دیگر که خدمت صاحب گنجینه سلام بر بند ایشان بود

در این دار فانی با سری فانی شوند که عرف بقا از قطع نشود ان ربنا الرحمن لهو المقصد القدر بیضی وسیع و بر
 حکیم بجزیر آنچه الیم و زنده و سرور ایشان است آنکه شیر و واقع شوند و جمیع فارسین را آگاه نمایند
 در بهر است گشتند این جا بر بروج نورانی است و الله مرافی است لذرای همگی ایشان حکم و الامر
 بدیده اند لهو المقصد المختار ایضا در باره جناب حاج شیخ ادوی علیه السلام ذکر فرموده اند از قول این فانی
 کثیر خدمت ایشان برسانید یعنی بجهت آن بطریق استقامت الکبری علی امر به و ایستاد در نامه شریفان و
 ماذکره فی ظهور الله العظیم بر قوم داشته عرض شد بر ما نقل است ان نعیم یا ایا الفضل قد نطق
 بسخی و انظر انما کان سوره فی کلمات مقصود مشرب منی نقطه لوله روح ما سواه فداه از ذکر این فقره خرق لدام
 ناس بعد از جناب سید هند که شبیه غافل درین مقام چه ذکر نموده اند گاهی با اودی طنون ناحیه مقصد با
 نموده اند و بهنگامی ذکر بر یاد دیگر از این کذب ایشان جاری و ذکر جالبه و جاب و سایر و صبح و بزم
 کل و برکت جوی راکب و در بیدای طنون و او نام را کنس و مقصد حضرت گفته فی جمله این ذکر خرق
 صحاب و برین دعوت نموده اند که ان کینونت مقصد و زلت مقصد در صلاب است نه در شهرای مومنین
 معموله چه که در اول امر استعد در صنای بیش ازین خلق نموده در حسب ظاهر آنچه فرموده اند سلطان بوده باجری
 من قبله الاعلی و نه نفس بیطن بین الاضواء و السماء آتی ام الکلام بین الانام و النحی الظاهر من الحق بیان الرحمن
 فی الاسکان تنالی من ذکره و دیگره فی بدایین و شهد له با شهادت به انکشاف الامر له منزل الآیات سخنی

و اما آثار و احوال حضرت عیسیٰ بن مریم علیهما السلام بسیار است در این لوح که پس از نزول
 استعدایه ایشان یکصد سال ۱۳۱۲ هجری قمری فرستاده شد و در طلب رسیدن در لوح مکرر در حجب همه ترقیات و سعادت
 عظیمه و گشت صد باین باب است در هر الاهی یا ابا الفضل و امته و اخاه جذی است که بری خوش
 سانه از ریختن قلب آئین عرفان شام مشتاقان زرسیده و حرارت زرقیه شعله اش سخن دلهای
 درستان حقیقی زرسیده و حال زکات کتب معصی در بدایت حرقت از فرقت محبوب آفاق ارسال شد دلیل
 منزل ظهور نمود و پیش از قبول شهود گشت مسلم است که این فرودگی و پرتوگی از شدت حراق از فراق
 محبوب آفاق است . . . پس حال وقت شعله و اشتغال است در هنگام نداء و سجد و وقت آن است
 چون سحر در جوش آید و چون سحاب در برق و خروش . . . یا ابا الفضل این اشتغال نارسد
 و این شراق از نور محبت و این احوال بحر عرفانک و این لب نام ریاض ایفانک و این نعمتک است
 لآذان و این نعمتک المعطره شام اهل الامکان این جذبه تنگ و این سعه صدرک و این شاره
 در ملک و این اشتغال جذبتک و این شعله قبسک و مع السکون و لوکان فی هذه الایام المحموره
 من شده الهموم ممدوده محموره فاخرج من زاویه الخمول و اقصی اوج القبول و طیر فی هذا الفضاء الالهی
 و ارض حقیقه از راه نقابک علی نشر روح قدسه و اعلا کلمه قیاما تیز نزل به ارکان شکر و برتبه بر نفس
 از حجاب عن رب الازاب و تلو عالم عرفان و نشر اعلام الایقان و تحقق ربایات تسبیان در ارتفاع شراع

اجبات فی سفینه النجات علی بحر الامکان بح در مصیبت صعود میزرا مرانی بسیار در فارسیه و
عبر کرده اند از آنجا که بیت که فصیح الملک شریده است عرشه شیرازی نظم کرده انعقاد محضر حضرت
عصم عظیم عبد بهما ارسال است دین بده

گفتند سلطان که ملک الفضل ای جهان شد ز جان چه خواهد بود بعضی از این جهان

شد کاخ تدیس طرفه دین طرفه آدمی

گویی جهان سماک بدگنج شایگان بد و بهمان سماک ماند

شد دینش در مصر جان روان

شیراز از سخن کتکش در کتک بیان

گفتم کی فرازد بود الفضل را اسخوان

رسان خامه روزمان حمله یک بیان

خوشه را بهمان لعل اندر چون توان

تبدیل کرده شد گلستان آن جهان

سیر بد دل ز مهر عزرا ن مصر دهر

شیرین تر از زبان غمخس و از قلم سخن

بر مسیح چرخ و قرصی خوبه

دانشوران عصر شیرین ز ما بیشتر

ارشد جهان سماک در غرض کردن خاک

گفتان جسم گلستان تدیس

حالی محمد علی شریده - مجله شهره عین علی شریکه که رای دوح در فارسنامه صوری داده چنین است در سال ۱۲۷۴ از محبت برای
این برای سخن شدم از دست ساگی بر در جهان مجیم را از بد پر شده آنچه کم در سال که گوشید بنیاده افشا از دست ساگی منزل
مرات که گشته در سال ۸۵ و با هم هر زمان از دست و از دست و گام بر چند نفر گشته است تمام خود که عاقل و کنه
مور از شریده که از بدش بکشت در فارسنامه دوم که رسم با عیاش عزیز از شهر شریده در سال ۸۸ با خان مستوره عالم که در تریه شریده در شریده

ایدل دین دنانی صحنی موم مجال
 ایجان دین رواقی پرافت کمان سجان
 از سفره جان سید کاسه دست نوی
 کاین بیزمان سفله آبت دهره نان
 در مالزجه زنه ان بنیرمه زمین
 از مرگ و العضا ان فصل زمان
 نه این خطا دور که در امان علوی است
 عاری است جان علوی زر مرگ و زر جوان
 جان دشت بهر خدمت جان در استین
 هم جان در استینش و هم سر ر استمان
 اندر حواره حضرت امی مترگر بید
 بیویت رود زوروف بر بای سیکران
 ز نیکیل روزند رصحت و ذرات بجهاد
 یک تن خیر خاصه با بقان من گمان
 گر ختری گمان از عصر جان فرود
 در گوهری مانند درین عهد دستان
 اینمیس عهد حضرت عهد الهام زماش
 ای کز فیض منی کلف الامان زمان
 گشت در سهان نهمه هانار آفتاب
 در دشت نیافرده صحن آباد بوستان
 شمس سخی تو دوزین سوک دور آه
 ز دل نزن که شمع سخی است بید جان
 و بعضی رفت جان جان داد مرورا
 جان دجان در دشت سجان همانان
 در حلقه زنده دو تاریخ میشوند
 صد بر همت تر تشش از حال برسان
 سال بزرگ در سید رسی و دود که کرد
 و بعضی در صفر سفر یک جاوران

تاریخ دیوبند حساب محل شنو و انصاری که در بهار او در دهان
 و خولبر زاده اش آقا سید محمدی قاسم پسر دکتور دیوبند پنجم حادی الاوله از سال ۱۲۸۰
 متولد شد و پدرش آقا سید ابوالقاسم امام جمعه قصبه و اجداد و اسلافش از طبقه ملا محضه صاحبش
 آقا میرزا ابوالقاسم ذوالعظمی صاحب مدرسه خود محسوب بود و سلسله نسبش به نسبت به طبقه منوی امام
 موسی کاظم بشد و نشود نماید و کتب و تصانیف فارسی و عربی را در مکتب الرشید تمام رساند و تقریباً
 در سده سی و نهم کتب علمیه مسافرت اختیار کرده و در سال ۱۳۰۰ در سلطان آباد آقامت نموده از علم منطق
 و حکمت بهره وانی گرفت پس در صفهان رفت و در آنجا چند ده شماره در باب علم و فضل و تفسیر فقه و اصول
 و حدیث تفسیر و علوم پرداخت و با حوریت و حدیث قزاقی علیه که او را بود ترقی و مرجع در علم و فضل نموده
 بنامین طلاب و علمای محترم زوجه گردید و در خلال آن احوال آقا میرزا ابوالفضل نیز عیبه نگاشتیم و در صفهان
 شد و احباب را تشویق تبلیغ دینی کرده چنین گفت اگر این جوان تصدیق کند مصدق فتنه و درگ
 در این امر نیز لا حرم بعد تبلیغش بر آید و چند بار بیانات آقا میرزا ابوالفضل و حاجی میرزا حمید علی آوردند
 و مناظره بدون مهارت بیکدیگر تا آنکه لایق و زاهد در علم مطالعه نموده ایمان در طینان یافت (۱۳۰۲) و با
 اقران و کتبش از طبقه طلاب و علمای مکتب کرده شهرت تمام بانی گرفت و معروض و تالیفاتش شد و در
 تشریف منصرفی در اردرفرسال ۱۳۰۸ روانه گردید و در بهمان محل بهمان مرتبه ده ماه مانده تشویق

یاران تسلیح دوران پدخت آنگاه سوی بغداد شناخت و در ایامی چند که توقف کرد خبر فریب
 شمس حال این ستمش رسیده فرین که فرین حسرت لرید و در کمال مدت ششماه در چهارده نذر سرورد و ملاقات
 های ایران در عراق و شتر و ترویج در ایامی اشتغال حبت پس بسیار لذت بقصد گشت و مقام محمود
 رسیده کفر حضرت عظمی علم شرف حضور یافته قریب ده ماه در حجاز و فضل و غایت بارید و قصه های
 فراد بصیبت جمال قدم در ناقب عظمی سرورد که در مقدمه می که آنها کله های چنین سطر است بده بر تبه
 انش و تها فی سب حد الله سبب الصعود ایام شرفی بها و قربها بعد من الالبا به محضر حضرت عبد الله ریح الباقین
 و انما کنت من الضمیرین و مطلع قصیده که ششتر و زود چهار بیت است و در وسط سجدیه مطلع کرده عیان بیان
 از زمین بیخ زما عطف نمود این است (صبح که از در زواله بخت بخواه دشت زانوه زالدش به زبا
 باد سبک برود از تیره و بگنفت سیر ز دامن کوه در لوج ز دریا) و چون در آن ایام آقا میرزا ابوالفضل را
 از ترکستان بدسیه لکها حضار فرمودند در امانا که به آنکه در و اعات عشق اباد در ترکستان نمودند لاجرم
 پس از توقف مدت ده ماه در کعبه عشق اباد شناخت و به بیان آنکه در اورودش خرم شد و در سال ۱۳۱۲
 نظر با طایر ریاضی از زمین کتب مستقری رای تسلیم نوبهان این غنه به بطریق شمس است که آقا سید مهدی
 سعادت حاجی میرزا حسین مسلم تنی چند از صفار را مدخل بر روم زمین عظمی که تعینا در بخش ساق و هم این بخش
 نذر است جمع نموده تدبیر تسلیم پدخت و در سال کتب به بنیاد با ذنای عمارت در سه س فرست

و در تعلیم بصورت رسمی استقرار یافت و تا رسید همدی سال ۱۳۱۹ نیز در کده اشغال حجت و در
 پنج تن از صاحبان روسی مادی است چهره نده روش با رضایت خان ماری بدخستند و در کار
 کناری گرفت تا آنکه چهارست و نوزدهم گنبد فارس با گشت و در اندران ترجمه خود بود
 چون تا رسید همدی مردم بدن خانه مشق را آمد و در وقت زودجا دولت بدسیه که صاحب چهار
 مطبعه حکومتی بود بعد از آنکه فارسی برآمد و در برای دبیری با حقوق کافی اختیار نمود ۱۳۲۱ و مکتب نام مجرب
 و در آن مکتب خود برقرار کردند و تا رسید همدی صاحب خانه و دانشمند و کسبی در مشق او گشت تا سال ۱۳۲۲ است
 صاحب دو کس در این مطبعه تطبیق و نیز در وقت سفر او تا رسید همدی بیکار شد و با عاقل شهر مرورفته
 شرکت تا رسید مصطفی صنوف تجارت جای پرخت و سال ۱۳۲۷ نیز در وقت او مرخصیت و
 تا رسید همدی را از مرور طلبیده کتابت مجرب نموده و او است در سال ۱۳۲۹ برقرار مانده در سال
 تطبیق شد و تا رسید همدی گاهی در تجارتخانه مبدیست کتابت و گاهی خود تجارت شغل شد تا چون
 در سال ۱۳۲۲ تا نیز از افضل در مصروفات کرد حضرت علیها تعزیر فی مشق او خبر دارند و به است
 و هم دیگر تا رسید همدی مطبوع طلبیدند و است ملاحظه که در وقت تو نیست وقت گذرا
 تا شیخ محمد علی قاضی را کهن خواستند و در وقت ایامی چند در جدول غایت مانند و در اوق و در آن تا رسید
 او دارند که پس از حدودیت نشن زاده بقیق تا رسید همدی طهران رفقه سعادت ایامی برابره جوان در حل

اشتیاقات نامتعارف او در مورد مرادین نرسیدند و چون شرح حال فاشیح محمد علی بیگ ششم
 طهران رفته با تمام کتاب کشف لطفاً که عمر فامیرزا ابو الفضر و خانم موفقی شدند و از کتاب مذکور
 تعداد کفیه یکی در دو صفحه تعلیم فامیرزا ابو الفضر و باقی تعلیم فامیرزا هدی نگارش یافت پس برود عدوت
 نفس امام نمودند و در قریب شش ماه سکنه نشسته که در رای تعلیم در بیت زینلان بهائی نام در کس البراهه نوشته
 انگاه با خانه مرو که جیده در مدرسه مشول مدیس تعلیم نوشت و در کتاب کشف الفطاری استنسخ و تصحیح
 نمود و در آنجا سفری نیز برای طبع کتاب مذکور در مقامات بهائیان تا مسکنند و در غرطاه رگستان رفت
 در سپس سال ۱۳۲۵ هجری که در کوشن لاجی صادریم بهائیان عشق امام تیس انجمنی برای طبع مکتبه نمودند و فامیرزا
 قیام کرده مکتبه خود را در طبع دفتر خود کتاب درگزیر و مکتبه در کوشن لاجی میگذاریم در او با صاحب من اهلی
 و در رسیده انقلاب عظیم شد حکومت اشتراک تیس گردید در بهائیان عشق امام لصد و کفیه حازه طبع دفتر
 مکتبه مذکور شدند و فامیرزا هدی رشتی را برود فرستادند تا آنجا رسید هدی را با خانه اش با آورد و خود را در
 باز طبع کرده همته گیار طبع رشت شد در سال ۱۳۳۸ هجری جمعی از انظاره دینیه بهائیان با اشتراک تیس برقرار
 گشته دوم فریم و شهرت عظمت میزند و اما رسید هدی فایس میدان لطن بیان گردید و دست بر
 سه سال در آنلازمین شرق الا دکار که در کوشنهار لاجه شرح میدیم اشتراک یافت و شهرت قوت چنان در پیش
 در تاسیر نظرات منجلینین مارینین بهر جا پیچید در سال ۱۳۳۹ حکومت مکرره چند بار مجمع ناظره با در بیان نام

دیسپوت رسا در عشق ابد نیش کرد و در بر زبنت آقا سید مهدی با حضور شیخانو از دهن ز کس نیابت
 وجود الهیت و مردم مراد رس از تمام صد آئینه نیر محمد مالده و در این بیان دشت که در حبس است زین ط
 و تحسین بیدان در این محفله گردید وصیت رحمت و کمال قطار و به طار و در سیه رفت و در سال دهم
 سال بیداران محاسن کردار شد و آقا سید مهدی سنده فارس در ارفع حاجت دینت بود سال ۱۳۴۱
 از جانب محسن رجانه بیانی عشق اباد بگردیده بجهت آفات نزد درفش محل اشکالات حادثه بین اهل و
 حکمت نیز آید گشت و اجازه طبع و نشر محله را که در آن ممنوع شد گرفته باز آمد و با بی باطع و شرر سخت
 در سنین جزیره بر کرده ریاست محسن رجانه را عهده داشته نیز تعلیم و تهذیب نشان بهت گمانت و جمیع
 عمومی خصوصی که در این بیانیت و پرورد جوان از بیانش استفاده میکردند و معتقدند و در کفایت حسن
 دلده اش آفات امور بیانی بر محور عماد و عماد و در آن کرد و بیج حد درود خویش بیداد و الله بخشند
 در سال ۱۳۴۵ حسب خواست بیانی تعلیم سکون به کار رفت مرت ششماه بعد امکان سعی در نشر نفحات الهیه
 نمود در سال ششم در تعلیم بهت تعلیم کرده نسخ کثیره در آن درستی و هم نسخه در آن فنون شرقی داده و گشت
 در مکان و عشق اباد سندات در خانه است در دامنه نهاد و در سال ۱۳۴۷ هجری قمری مطابق سال ۱۹۲۸ میلادی
 مریض شده و در آن فرمای فرمال روی ذنات نمود و بیانی نجات تکلیف حبه را بقرستان خور و درون
 س خشنه و آتشخ حیدر از فضلای سنین سنین مکان نیز عشق در با بیج دعوات چنین سر نمود

زودت فاران مهدی نیر مغربیه نهان نه حکم ملود ائیل المجد مهدی المالی ماه دسبر از
 خورشید خاور دوز آقا سید مهدی عابد بر جایت دوز آقا قمش کی کتاب کشف الظواهر مکتوبه چنانچه
 که از آغاز تکمیل وی در صنفه تلم فایزاد افضل دال ای چهار صد وی نیت صنفه تلم دنگارش یافت و کتاب
 سال ۱۹۱۷ مده سکنه لطیح رسیده و دیگر رساله جام بهایت در رساله تلم که در صنفه تلم ای ندر مرام
 دن صد رساله نیت و دیگر رساله ایتمه ابراهیم در ۱۲۲ صنفه کد حسب کی که از خویش کاشته جهنم
 فرستاد دیگر کتاب در رساله ایتمه مکر شمشل و پنجاه پنج دس در ۹۳ صنفه و دیگر کتاب قواعد فارسی که در رساله
 سال ۱۹۲۱ در ۵۷ صنفه گره آورد و نیز چهار رساله ایتمه که نیت در بیان ایتمه حس خداوند و دینیت در
 بیان نیرینه کسب طیبی بر عهد بوده است مدیم در بیان ایتمه دین چه در فوایدش صحت کرم در ایتمه
 و عهد قوه مادریه لطیفه چهارم در بیان چه نیر در معرفت صنایع و صناعات و خصائص لذات کسب لسیط و دیگر از
 آثار وی مقالات فنونه که در شماره های خورشید خاور نشر در دهم مقالات فنونه بسیار و قصاید و اشعار که در بعضی
 عرائق است از وی بر جا ماند از اراجی ایشان دی رفقا که در امر ایتمه صدور یافت و در خوانسار حاجی طاهر
 بن علامه رضا مجتهد در بعضی که لبراق عرب اشغال بکلیل علوم و جنبه دانت و در بسیاری از نهاد و روزها
 مسجد سهله و غیره مسجد استغفر علی ظهور فرج آل محمد علیهم السلام یکبارگی حاج لیلانی از مکه عودت کرده خبر و خلوت
 حضرت باب را آوردند لبرقی برگشته در سبزه چه مابست جایت و بر غیر بنیر نباتات کافوره ایتمه

بصاحب الزمان موعود پرداخت و پس از چندی توفیقی از جانب حضرت برای وی رسیده و حسب تعال
گروید و عظام مرده بطریقی مادی مهدی داد تا چون اخبار بقیع حضرت بعزب آذربایکان از طرفی و این
گروهی از علمائت یافت آخذ ان بکوشش و فرودش و نورش بر خاسته چنانکه کلام حکیم
سکایت بدهد و او را بر کز حکومتش گلابیکان کند. زنجیر نمود ولی و دانش با همی از دست و علمای
پا شغاف رفته و بر استخلص ساخته و از آن پس آت مسجده را برای پیروز بهشت و خود با همی بر عقیده
نجدت امور بدیدیم است گشت و در هنگام وقوع نهادت ظلمی در اصفهان و کت آباد و گلابیکان و
نوامی اشتغال بشغاف میزد و چون در ظهور اسع اندس ای بی شینه به تالی اخبار عبودیت کرد و
بعد در الواحی شده گشت و القاب و خطاب زینی و قبل و خورشید لار مواد ابراهیم از ارگ و در سال ۱۳۰۷
اجازه فتح ما برهنه شغاف و ایامی برایت و استغافت کفر ای فرزند یافت انگار. بار عبودیت و
حقیقت در مبدانیه در طریقی و هم دست است ما آت هدیه بی بیخ بر چشم دارد و در آن گروه
در زمین و زمین عمل و فاعلی سزاد و قهراً برای مده کاش ای آتند و حد که نورش غمزه قفسن و قفسن
روز و روزش کرده و حتی از نور و کلام عمومی مانع شده و همان و حاکمیت کرده با عده از آخذ ان
نزدیک محمد قفسی بخش رفته کلم قفس را آورده و از حکمران حکم الملائک اجرا شده و او محمد حسن سلطان خونی را
مأمور بر نفس گلابیکان نمود و حاجی با شتارتن کو را از دست ن و خونی و عظام رفته در او را گوید بر حکمران
و اردش و در جمع تمام طبق اخبار آیت بطلان رای و فرمان مجتهد را واضح است و حکمران بقیع رفته می

تقریباً چندی در دارالکونیه لایم یافت و در حربه مخصوص از کبریا در کفر کلمه بنیاد و بر کائنات بر بار آید چنانکه
 قانع و در غنی نشد و در کتب کعبه نیز با بفرز و ادیبان و امیران و کاروان و در یک رکنه او را حکم نوح چیست و اگر نه خود کعبه
 کار و مظلوم بنده که در کفر فی حد صد سر باز محافظ امور او را با ضربت کشتن آمانند که کرده و حاجی را بنیاد دیگر آید
 از سواران بفرز فرستاد و بعد از خبری در ای آزار شد. در کلمه معروف بفرز آمان بگوید خبر و سینا آت است
 ما ندانم آنرا که است بفرز لغات به بعد و تبلیغ از هر مردی است و بر این بنده ششم شهر شعبان ۳۳۲۷ در کتب مذکور است
 و خدا بنس از فرزندش آقا نور حسین که سالها بکوت در مدارس و قلم در کتب کتب و کتب کتب کتب کتب
 بر حجابی مانده و حاجی که کور خانگی است که در کتب از حضرت ائمه و مولود از حال آمدن این کور کتب
 تفسیر قرآنی از کتاب تفسیر حسن لقمی و تفسیر مستقات و بیان حکمت و فقه سلطنت است و هم پنج لوح
 از حضرت عیسی که اعلیٰ ما بنماز صد و بیست

سمنان

دیگر از بلاد عراق سمنان که در کتب سوم شرحی از احوال حبسیت این فقه و مناسبت خانه در دو حصه سمنان و
 و سمنان زاد و نیز تصنیفات و تعریفات شدید را دارد و کتب سابقین استیم و در کتب ششم نیز شرحی بر حد اربع

وزارت ایشان ملا ابراهیم تحصیل علم رسوم اسلامی را در صحنان و عراق بیان برده و پیش شهیرزاده
 عودت کرد و در مرجع دینا نام گشت و با همسند ریاست مجلس افتاد گسترده علماء و طلاب علوم دینی را
 برادر کرده و سموات هر از جویب در نظر با نازوران سکه نشین می شناختند و در روز متعین قاضی محمد علی
 شهیرزادی بود که شرح احوالش و فغانش در مجلس مردم آوردیم و ما وی در کربلا اقامت کرده خبر ظهور جدید در کربلا
 شنیدیم و مطالعه ایات بدیهه کرد و چون وطن باز آمد و درود تعلقه طبرسی ترمیمت در رعایت حیات و حکمت
 پیش گرفت تا که از کربلا این با خبر شد و بی تاخیر و میرا کرده نخبه گردید و ششون ظاهر بر وطن خلاص
 نهاد مشرک و ترویج بدعت و جیب را بریت در اینها کرد دست چابک است پشیمانش من نام و عقیدت
 علیه سدان قطع علاقه کردند و او را سپرد راه سلامت خواندند و آخر از در جناب حسنه لاجرم خانه نشین گشت
 و در متعین در معاذین حدیث و ادبیات شدیده تحمل نمود و کار را تصدیقش شدند و زنی جامع بجم
 خانه اش برزد و لا انصر و شهید که به آن زن شد بجهت خوب دندی جوگری کرد و در خلال
 ان احوال غلامی خلف ملا محمدی فائز با بیان شد و چون جوان شجاع بود کتاره بگرسه آخوند را بر سرش
 گرفته حمام برود و بعد از شستنش باز برود و با بکجه آخوند استخراج الراج و ایات بدیهه کمال تسلیت زیبا
 پیشه سخت و در رعایتش نفعات درکت در جای که زانند تسخیر الراج و آثار بسیار کفایش در شهیرزاد
 دست بر بود است و حال این در این بعضی الراج بلقب خلیل الله الرحمن من طلب به بخت فرزند نادر بگام عصر مردم

تا نوحا سال ۱۲۰۶ نه پنهام رنج و خاند گذشت در صلی مرفون است دیگر نه شایر بیان شعیزله
 حاجی علی کبر این اخوند لاجپاس ولادت (۱۲۵۸) در شورنا تحصیلات ادریهش در دهن شد
 در سن سن نه داکش که ولادت با میر محمد علی داشته تھا کبر لاقه طوع نه فخر جدیدت ولی
 در ایام جلالت خود طبری ترفش شد. نه سال نیز در ری چند مدتی این در ششید و ناز با قابل گزیده
 در سننی که مشبه خوبان برای زیارت رفت رابطه آخوند طاصادق مقدمس و دیگر اولیها طوع نه
 در این یافته نون شد و سال ثور شرف ایام با طالب راه ایشان ابن لهر سخن گشت رنجی نسیل و
 محب گشته دیگر صحبت رفا ایشاد سغند و جرم وطن بگشت راه ایلان فریریم سخن بن و پان بیان نقد
 روان نایت نفس رفا در خاسفد زنا چار مهاجرت طران شده آت نمود با صفا و حلاصا و طیت
 مشیر در این ایام کرد و با خودی ایل با اند حاجی بیج و آه محمد کریم رسید طایفه ای رفیریم سائر شد و اراگی
 در چشم رسید که اورا تقیم و بصرت زحمت نشوی و تانید نمود و نه عاشقانه را پیدا در سبدان شد
 قدم نهاد و روزمانه طیل تره اصار چسخت حکوت بت شهر بسرف گشت در حیت در جمع در استان
 در کزیت قهر و مرض شنیدن یافت در گیسو مرطبه با این مقصد و ارسال عرض در صول اوج و نیز کتبه در لاله
 با جسد رفیم مشیر در این سمر داشت و از سونف دیگر قهر بلایا و خطا متوال و توار گشت در کل احوال چون
 در پنج حال بر قرار استوار ماند و داکش را در وطن شریک تان در طیان گشت نه دود ملبه شس حاجی علی بن عظیم

و انا حیدر علی و چهار خواهر با ازدواج کوی کاظم باب شهبازی بود هندی شده در زمین سنی و حاج
 قریب در ابطار قبول رسیده در گذشت در سال ۱۲۹۷ سفر ارض محاکمه کرده ایامی چند تشریف محضر اینی فتنه
 مرحمت نمود چون زوجه اش که بنت عمش بود در دنیا سوسش فتنه شادمانی دیگر با محرمه فاطمه بیگم
 هفتاد و هفت فوت و این اتفاق عینه در ازدواج بیان گرفت که در ازدواج حیات نازک لایحه در راه رومی رشت کرد
 باشند و در یم روم عریضی فتنه و فاسته و بردار کجای کامران میرزا نایب السلطنه حکمران طران دیگر در محسن
 شت و ناریک زخمی گردن و کشته با نماند و چندان شفقت و عذاب و دلد و کورده که قریب هلاکت
 رسید و کس محرمه را که در شادمانی محسن در آورده گریه و زنده می کرد نسبت به طربمان قدرت الهیه
 دارد و می پیش گذشت که نزد اشخاص محرمه رسید چه که شاه درین ایام بدان بر زمین افتاد و صدر عظیم
 و برادر اخوش گرفته از حال عجزه بهوش آورد و دستور داد که محبوسین انبار را را و از او کشته تا دعا شهریار
 نماند و کذا طاعی بر که هفت ماه در حبس گذرانده خلاصی یافت و تقریباً دو ماه در خانه ماند و بنا بر سفر کاغذ خوان
 شد و سه ماه سفر نوزده مرحمت نظران کرد و عازم ریادت این مقصود گردید و مدت آنش در کهنف حیات
 ای ششماه لطل انجامید انگاه عودت نظران نمود چند در می پیش گذشت که فتنه حطره طران بر پاشه
 رنویکند در بخش ساق شرح دادیم تقریباً دو سال با صعبی از سعادت اهل با در محسن کامران بر زاد در انبار بر سر رود
 تا آنرا از زندان بیرون آوردند و در راه محرمه با طحال صغار بدیش در باغ دیریه کامران نیز داشتند و میکنند

۳۹۴
 ۳۹۵
 مقصود

دیدگان کردگان بر پدرشندم بر افتاد به خنسیار و بر دوش گرفته می برسید و در برخی که در در اینک از چشم
 جاری شد و نه انگ در اجم و دنیا نیز خواننده و با محله اقا صاحبی که از داشت و مکان در طران اقامت در
 خدمت در دست نمود و در سال ۱۳۰۵ گزقا ملک و با صبی از بنیان واقع شد و پس از چندی غم زیارت
 محضر این نموده و در این حکایت شفقت و زمانه طویل در جوار خایت سیر شده و جهت کرد انگاه در سال ۱۳۰۸ بر کعبه
 در بخش ساق شریخ و در اجم ایچسن بین در دکانه بچک کاشان کاران بجزا پیرومت در سال تقریباً
 در طران در قرین بنده و در بخر شده در ان سخن روحی که از پندت خبره حال اینی است در شان چنین صده
 یافت (محمد رضا سلطان مین با لایق و نرا است که سخن مین را بکنده حضرت علی قبل اگر حضرت این
 مزین فرموده و نذر ایمان و استقامت و اطمینان مزین دانست عیها با، الله و بها، من فی السموات و الارض
 الفرد الیه و التکبیر و الشنا، علی ایادی امراء الذین بهم شرف نور الاصفیاء وقت حکم اختیار در العزیز الخیار
 و به باج بحر العطاء و باج عرف عنایة اله مولی الوری نسئل الله ان یعظم کعبوده و یکسر سهم سلطانه الهی
 الملک لاه فاطمہ السامه و مالک ملکات السماء) و در مجلس بودند که واقعه غروب شمس جمال اینی واقع شد و
 پس از حصول خلاصی چندی در طران بوده غزیت حکما نمود و زیارت حضرت غصن عظیم عبد بهبار سیده (۱۳۱۲)
 اطلاع از مخالفت بعضی میرزا محمد علی غصن که بر و بر از اش یافته از آنحضرت جازت گرفته با وی طامات کرده نصیحت
 گفت در حفظ مصلحتان اش کردند و در پس از ایامی حسب اجازه بایران رفته در طران قرار گرفت در است

عهد رفیق ابی مرتفع سخت در مخالفت رسالتین می یافت و صیانه حضرت و حمایت نمود و بعد در حقه
 اما حال بدجوری در هم نشکست گردید و الی آخر بجات با استقامت نامردانه خدمت مدتی که شش و چشم
 در بسین دوران تعلیم و ترقی با دران از رجال دشمنان پایان رسیده و در مدینه فرزند با میان بیع تا یوم دعایش لغز
 پنجاه سال شد شش بار در چهار مرض و جمله بنیاد گردید که سه زبنت که آن چنانکه شرح بدادم بچشمش دیده
 طولانی افتاد و با آن فرورد سال ۱۳۲۸ در مدینه جمعه چون در حمام نماز گذشت ضعیف گشته جان سپرد
 تسلیم نمود و جنازه اش را پس از چند روز انتقالی که کرداری مکتوبه با اجتماع کثیر از ائمه ائمه معصومین
 سخت و از روی اخلاف و قرار ماند و الوالی بسیار از بیانات آیه اس ابی و در حضرت علیه السلام
 صد دریافت نهاد از بیانات حضرت عبدالمطلب : (۷ ریح ثانی ۱۳۲۸ طرین حضرت لدیب لبنان
 الی علیه السلام الی هو الله ای ناری بیان نامه خبر رسید خبر صعود من ادرک لغاه بدنی الرقیق
 و از علی حضرت علی قبل ابر سب خون شدید گردید و زیاد در عبودیت استخوان معده سبیم در شریک عبدالمطلب
 بود در مدت حیات در سبب الی مرض آنات آنی از خطر ایمن خود و مردم در تحت تهدید تیغ دشمن بود
 ولی ترس برمی نداشت و از برای عظیم خدایم بود رشید بود و بیایک غیر بود و تا ناک کرات و مرآت
 گرفتار شد در تحت سکر و اغلال افتاد ابد آنموری باورد و مانند جبل عظیم در نهایت وقار و کلین بود
 بدت پنجاه سال نمودن عظمت حال بود و نشان که سبیل از بحال کرات و مرآت خود را اندامد و آرزوی

مشهد فاخره که در آن باب عبدبهادر دین مصیبت نسبی آن است که یاران جدیدان ثروت و کثرت
وقت و ثبات سعادت گذراند تا با ابدی در راه مد نظر ثنات لایه کوشند تسلیم آن فائز کفایت را بد
همیچ جهانسی دهند و نذر شرف نهند در رعایت و خدمت کنند بزرگان و نامداران و دیگران شخص مدگولند
دیگر ملا حاجی زریان در شهر زاهد از اهل علم و فضل بود و بواسطه آقا میرزا طالب و آقا سید محمد ضیای شهرستان
در صفت در کتب ششم در مطابقت کتاب بیان نمون و زمین شده بهدایت اهل بدختر تا سال ۱۲۰۵
در گذشت دیگر حاجی ملا اسماعیل شیخ و شاعر و مدعی که در حدود سال ۱۳۰۰ وفات یافت در بلاد
کرمه خانکه در حدود سال ۱۲۱۲ از پنجان رحمت و هر دو ملحد است الحیات با شجاعت و شهامت و
سلیق و فصاحت حمایت و نصرت و هدایت میکنند دیگر ملا محمد حسن که از اهل علم و ادب است و حمایت
و بواسطه سیدین مذکورین در حدود سال ۱۲۸۵ فائز نامیان گردید و متسین که از طبقه ملا بود متعرض و زوارش شدند
دیگی از نجیب علم شبانه خانه اش را آتش زد و له فتره یافته بهمت سخبات امریه حضرت استغفار اوج و ایات
نمود نیز حسین خان مردی دیر و جسور از اهل قریه افترا و اقمه بین سمنان و فرزند کوه راهمدی است که صمیمی کثیر را
شهریه بیان و ادب است و به بردارد تقریه نشر امر فرزند و ملا محمد حسن در حدود سال ۱۳۲۲ در گذشت و
زوجه اش نیز در وقت این شهرت داشت دیگر ملا میرزا حسین که در کتب سوم عبارات آقا سید محمد خیار را
در کتب آوردم در اینجا یک گروه سازین آقا سید محمد فرزند آقا سید محمد شهید را پس از آنکه در سال و حسن

سیدین در انبار طهران حبس گمان نمودند و مادرش پسرش فرزند بوی نورسل گشت چون خواست کرد
 شده به شفاعت بسمان مدد تر گدی زحمت و کاشش باخت و با اینکه معاذین سانه بدت
 آورده خویشته رجاگان بازند وصیت نود که اصدرا تعرض نشود و بدیند خاندان طایمیرا حسین در حل
 امرایی قرار گرفتند و واقعه مذکور در وقت طایمیرا حسین سال ۱۲۸۰ واقع شد دیگر طایمیرا
 که در حدود سال ۱۲۰۵ اتفاق آسید محمد رضا زیارت عکاره مخضر جمال اسی تشریف حاصل نوره چند سالی
 مدد گذشت دستها خوش دی الرامی بسیار موجود است دیگر حاجی طایمیرا قاضی خورشید میرزا حسین حرکت
 که طهران ساکن شده در عاریس نسیم خط سبده در حدود سال ۱۲۵۷ مدد گذشت دیگر برادر طایمیرا غلام علی
 دیگر طایمیرا محمد علی در سال ۱۲۲۱ مدد گذشت و طایمیرا جعفری معروف بنام طاعلی و شهره بصدرق و امانت
 که بود و تعرض رضای امانی که بد سال ۱۲۲۲ مدد گذشت دیگر از معارف زمین استاد محمد جان و
 رادش مشهدی مهدی که برخی از نفسین خود و دیگران را معتمدی ساخت سال ۱۲۲۱ در مصر
 تشریف حضور حضرت غصن عظیم عبد البها نزل گشت سال ۱۲۲۲ مدد گذشت و خلفاش آقا محمد علی
 و میرزا عبد العلی شهاب رجاوی مانند و در گستر عوض محمد بیگ شجاع و بیباک و شکر اصفهانی بود در
 حمایت از دلیل بهاد تبلیغ راه پری سمت طبع مسدول و نسبت و طایمیرا و طایمیرا مولی رضی خرد
 که رادش در قله طبرسی شهادت رسید بر سه در راه این امر چهار تعرض و تعدی بسیار از امانی شده

ص

وزنی قدری را پس از ختم روزه اش گرفته خانه حرکت کشیدند با ایشان داده گنگه کرده چوب نند
 در مصیبت و در ارم ماند و بعد از انجام عمرت ریال که همراه زینت نصاری داده پورش نه اسباب شقت
 و کلفت خربت در ملا صادق پورش ملاکهای که همی از خوش دندان تبلیغ کند و در ایام
 خیراق انوار اهی در گذشته و خانه از رجای گذشته دیگر استناد محمد عسکری گفتند سابق اندازند
 بخش دوم که اتفاق بود در سید قله طبرسی گفت ریت عرض جاری بنیاق با طلب تو زینت و چون الله
 مقصود رسیده گشته گردید همی تذکر شده الی آخر نهایت سخنان بر خانه زینت ایام زینت ریال
 ۱۳۲۰ در گذشت و اخلاش در ایام سران ثابت و پستوار بنسند و نیز ملا محمد علی محمد که پس از رحلت
 از تحولات عراق در آغاز بطریق دینداری اسلامی راه قدم سر دو اوس پیش گرفته همی از خوردن برنج
 و از دندان جسیما ازین قدم هزاره و چستاب نمود ولی سال دیگر ایام در کدات بیع یافته شیفه
 دشوره گردید و بدین روز در امور زندگانی ضیق و سختی رخ داد و با کمال اخلاص و استغاثت عمر پان رسیده سال ۱۳۲۱
 در گذشت و از خانه اش بایان نازند و نیز حاجی ابراهیم و مرادش علی کبر و آقا اله وردی و محمد علی
 و ازت میر علما و زینین ملا یوسف محمد که ترک ریت و محراب و نیز گفته تبلیغ بر رخت و در ایام برام
 خانه و یاد ریای بیع با گردید و صورت صلی منابت کرد و الی در اصحاب نفس در است خوانده با هم میردش
 بدین نام از تفرش هزاره از دستها کردند با سن بری ریال ۱۳۲۹ در گذشت و ازت بر زینت

شهرزاد موسی باجی بنت ملا محمد ساکن طران بود که کیفیت احوالات و خدمت‌هایش در شهر حضرت
 ملا علیجان شهید مازندرانی را می‌دانیم و با همگی نزدیکه در بخش روم گشتیم شهرزاد را بگسار و بهیله خاندان
 انامیر محمد علی در محضر سلطنت مقام روحانیه با سید محمد رضا مرکزی مهم اهل بهشت در باسفرت
 و ایشانشان در بند خرد و حدود مازندران همراهی در آن نوحی شریافت و با سید محمد رضا
 عالی زمستان زاد مازندران سفرت نمود و اینها همکاره و دوستش را داشته بگوید خوب دادند الهام
 مرتبه در شهرزاد بسیاری از اوقات در گسار آهت کرد و نیز در بخش روم شرح حال با محمد علی خوشی و
 در ایات محمد و نامش را آوریم و منها چه

که اگر در دست کمان نشیند در عاقبت امده نزل نشیند حدیث بیان بچشم نشیند اگر دل می از ترغاب نشیند

فدایک ملا دل دل نشیند

بسی در تن من دل از خوشی چه که کشیدم از جان به خوشی اگر راه یابم شوم خدایم سخن بگویم شکر نشیند

اگر که در تیغ قاتل نشیند

اگر عشق که میوان در میدان پدایه بچشمس پای در میدان توان در محبت بکار نشیند که در صنف تو آن بکار نشیند

گریم تا فاقه در گل نشیند

زحمت ز احزان به یاد خوشی ز نفس تو در مردان خوشی لایق و سوس که در گوش ز خوشی مرکان و لم را در بزم خوشی
 ز باجی که در جانت سهل نشیند

همدم کن از اهل دنیا کلفت که تا بحال نشستم بعبت
تعبیم در صفت نیم خلقت نه نذر دای عسرت

که ای کهنه دیوانه قائل شنید

شد صفا چه نظر ترا در مبرود شد اندک ز لرز از آن کل برود
بود دوستان دوده دل بر عهد محبت تسبیحین نشسته ز خود

که بوی دست با در سگال شنید

شده بر آن نفس منی برید از جنس باید شد دست و پند
چه دونه باید شد دلش بداید بدید در یاد او ای برید

باید خدا دست نوشت دل شنید

گوی آدم و گاه زنج خدی گوی خاتم و گاه خور جرسی
گهی دی عشق و گاهی ویسی یقین دادم ای دست بعلی

کسی غیر ازین دادند احوال شنید

دل را نفیم سر دم و دلال غم بود بر کوشش ز دست غم یار کم بود
خیز از غم گاه درین مهر زار گون خانه است جمله گری و شنید

تیر غم گاه بر دل گشت کارگر لوی غم گاه در بهار ز سر زوله
نطق شد ز عید و بهار گونار گهستان دل به شوره دل

ای بیلان مرغ بهانه کرد شنید افاق را ز حبس بهای پر کشید
گوشید گهستان بهای شنید ز درین زرافع در غم بر کشید

چون آتش جمال به گشت شنید پروانه کان زده در دود پر
محببت شنید گشته در محو جمال ز خوش رفته ز بسی خود گشته خبر

ایدن رمی فیض ما به نظاره کن در دوزخ خویش در امیده جار
خواهی ز فیض دست از سره دوری ز شمع ز خوش در دوزخ

طهران

وزیر بلاد عراق بخت مکت طهران ، رضی الله عنہم ، مولد درین حال اینی در کتاب الاندلس مقب
افق النور دور الراج بسیار خطاب ام البلاد غیره و لغایات ریش رات عطمی مذکور است منها قول الای
ایا ارض الطاء لا تخفی عن شیء قد صدک الله مطلع فرج العالمین لوینا . بارک سر برک البدی حکیم بالعدل یجمع
خیرا الله التي تفرقت من الذناب انه یواجه اهل البها . بالفرج والانسب الا انه من حویر الخلق لیدی النبی علیه السلام
و بهار من فی ملکوت الامر فی کل من افرضی با حبلک الله افق النور بما ولد فیک مطیع الظهور و سمیت بهذا الاسم
الذی به لاج نیر الفضل و شرف السموات و الارضون سوف تنقلب فیک الامور و حکم علیک جمهر الناس
ان ربکم لعلیم المحیط طین فی فضل ربک لا تنقطع عنک لحظات الا انک سوف یا قدک الا طینان
عبد الاضطراب نذات قضی الامر فی کتاب بیع و قوله (یا ارض الطاء یدکرک مولی السما فی
مقام المحر قد کنتم شرق امر الله و مطلع الوصی و نظر الاسم عظیم الذی به اضطرت الا فؤده و القلوب کم
من مظلم تشهد فیک فی سبیل الله مالک الملوک و ذکر الذین اقبلوا الی الاق الا علی فی ایام شتعت
ما را البعض فی صدور العلماء الذین نقضوا ایمان الله و عهدہ و کفروا بعتة الله رب ما کان و ما یكون و ذکر

در سال ۱۲۸۴ هجری قمری در طهران آتشی دادند و خدای عزوجل کشیدند و شاه خود میرزا علی زرد و فرزند دوازده روز در شد
و جان میرزا دوازده هجری و بنا بر شمس العماره درین تاریخ شده و در چهارصد و شصت و نه روز آتشی دادند و خدای عزوجل کشیدند
و در دوازده روز در طهران خدای عزوجل دادند و در هجرت آن دوازده هجری در طهران آتشی دادند و خدای عزوجل کشیدند و عمارت
نعمت الله الالکون ان الله

المهاجرین الذین هاجروا اذا استغلت نار لغتة ما کانت ایدی کل شرک افکار (دعوات سکون
 حال اسی از ادب مخرنیدر مع مانند کازن ازاد بدیت رید خشیدوش ایر بفتنه بدیجاتی میردند و
 زردان و خولهران رعاب خوش دندان جمال اسی این نام نامده بودند و ما رخی ذخانه انهای بیه طران را
 از قبیل رضان ترکمان و سببا سخان تبریزی و میرزا اشرف کنی در اولد اش و میرزا اسیمان نوری و غیر هم
 در بخش سوم ذکر کردیم پس از مهاجرت اسی بینه لدر خا صعبی از تم کشیدن مانند عادت حاجی محمد اسمعیل
 زنجی و آقا محمد علی کف کاشان و آقا عبد الکریم قوام دران صنفهانی و آقا محمدرزاقی و حاجی علی بابا مناکورشی
 شیرازی و غیر هم با تخیل اده مقیم شدند و رخی نیز قبال و ایمان آوردند و بد بطریق صعبی از رجال و روان گردانند
 و جهتی هم بر قرار درگزین ادریه استوار گردید که با همه شکرهای امرالدین و پیش کامران نیز احاکم طران نیز
 سعادت و تقاضای مجتهدین در تسلیع و جفالت تمام بهمت کوشیدند و گردوی زدنش ایر علماء و سلفین مثال
 آقا سید عبدالهادی قزوینی و آقا محمد قالی قاشمی و آقا سید ارباب قمی و آقا جمال بدجری و حاجی لای علی امیر شیرازی
 و حاجی میرزا محمد تقی اهری و حاجی میرزا حیدر علی صفهانی و آقا میرزا علی محمد بن صمدق در اینجا وقف و یا سکونت گرفتند

میرزا نوری در پان نهم سال ۱۲۷۵ چینی دشت (چون حاجی میرزا رضا قاسم طلع شدند و در داده خورشنی حاج میرزا محمود
 فرستاده حشر و دعوت کردند و اظهار هر بنا نمودند و دران وقت انحراف احوال و در اسلام و در عجم را پوشیدند و در از خود منور کردند که حال
 مبارک در آنجا شریف همیشه وای کمر را منور نمودند و پیشتر عید فروردین نهم شعبان ۱۲۷۵ هجری در آنجا فروردین پسر میرزا حاجی کنول
 خدمت بود (در سال نهم سال ۱۲۸۴ چینی دشت (بنزه میدان که مشهد منور شدند و سید ابی سعیدیم و در م کابون حوض
 و دریاچه تعبیه شده با فزاده در اطراف حوض با هر فرشی است و بسیار صفا گشم از راه شهدا در صرا بفرارش تدر گردند

رخاؤ در سال خبری ناگوار دو واقعه سوگوار رخ داده قتل حمس و اخذ اموال و فارت خانه واقع شد
 و بدین بهانه جان ملا بدید را امر از طهران آورده حمس نمودند و از جمله معارف متسبب این امر در طهران حاجی
 میرزا رضا قلی حکیم را بدین حال ایی و خود ایران در گذر سال گذشته که مدتها پیش تفصیل آوریم دیگر
 حاجی میرزا محمد عطار در سلسله شکار و شکار زمین در چهارمونی از راه صحرای دشت رخاؤ اخبار در دست
 و بسته آورده سینه بین جامه مشربند و از این شهرت نام درین نام یافته رخاؤ را عداوتی و کوشش کرده است
 بعد از مسافرت در کان دولت سعادت در نکات کردند و در آن مورد تعرض دولت بهت و واقع شد در آن
 در این باره شایسته در غل رکنه سرور و باغچه اخراج بگشتت و در ایام شریاق انور ایی از عراق
 بپنداشت تا قه جندی در حواله الطاف زیت را بر عیان و امانت جدید طهران بگشتت و کتب ایی را از آن
 بهدایت حکیم ایان سرخیز و ترزین برداشت پس از جندی در گذشتت و عاقلش در امر ایی شایسته
 با اینسان شدند و زوجه محرمه اش که سوا نام داشت بعد از این شدت خلاص شفقت بفرین
 و زینت معروف و توجهات رعایات خاصه ایی مصرف بود و لقب امیرالایوب لقب و
 منحصر گردید و پسران ترقی کن اقا محمد کریم حاجی محمد رحیم آقا فتح الله حاجی شکر الله
 که درین امر نام داشتند خصوصاً اقا محمد کریم که در غل و الد تربیت رحیم یافته بجزیره عطایش اشتغال حبت
 بجای بدست و لوی سبقت در سیدان خدمت برود و در الروح لفران عوالم را الاوید لقب گردید

و سالیانه در میان نوزدی و گنبدی سا فرین عابری این فتنه را پیمان بود و خانه محمد را بنده
 س فرخان بهیاد است و بعضی و در اردین همان سخت کجور اش زفته با ولایت و جدایت نشا کر محجوب
 آسمانه و در دو بیفتند و آفات میوزند و با نهایت احتیاط از اعداء سرود و در او نشا نشاند و نیز محجوب اش
 مرکز خار و اطلاعات چه بین بر بود و ادواتی با هر چه کرده خیر بیفتند و در زنده اش که فتنه حیات تصدیق
 است الله الا صدق بود با اولاد بد نیز در اش خود کرده غایت سرود و رضا در شفته و خانه اش محل احتفالات
 و فتنات در خانه کرده و لاجرم تفرض و تعدی اعدا متواتر شد و شی محجوب را اش زنده سرودانند خانه که شاه
 چیزی رخا نماند و چون سعی در تحمل غنا ساریت داده کرده ماری دیگر اش زنده رخا نماند و در پانگ روزایت
 روز در نماند سفری در حدود سال ۱۳۰۶ زیارت محضر اسی در یکا دته ای می در جوار الهی استفاضة نموده در وطن
 بازگشت و حاجی محمد رحیم و نیز حاجی رحیم خان فرانس فتنه سرادین را که مردی دیر و غیره اول تقاضا
 و معروف رحیم گلشن بود سجا که کفاح آورد و انحرصه در ایمان و اهتمام در فتنات و در چند سر حلقه تونبات
 شماره گشت و رحیم خان مذکور شهو منصب و تقدیر بی سلمانی بود و له نهایت حمایت در بر پستی را
 بنویافته شان داد و چون در سال ۱۳۱۸ مجاور شد و کشوری از مردم هلاک گشته دولت چندین
 خبازی در خوا سکه طران بر قرار کرده سبر پستی رحیم خان و آله گشت و داد و داد خود حاجی محمد رحیم مذکور را ملک
 گرفت که تمام مردم بیکان مان داده شود و له لعالات بچاره در گرسنه بیطالنه صفت و منصب و عدالت

خانه آن میرسد و مادر محرمه مذکوره حاجی محمد رحیم دستور داد در نیمه شب که دیده مردم معاند در خواب بود
 بگردد آن فرزندش میاورند در میان خانواده های باقی قسمت نمود و بهای آنها را مدت پیشگی میرزا
 در مطرف مدت در نیمه شبها طعمهای آن را تسلیم گرفته بهمان قسمت میداد و هر که قسمت قیمت او را
 کرد و هر که نداشت صحت و سلامتی آن روز تا صبح پایا رسید و مرععات و مرععاتش در طول مدت
 مذکوره در خدمت که سهم نصیب نمود از آن نیز معاملات بهای داد و از سهم فرزندان خویش بقدری فعلی
 قناعت کرده ایام گذراند که با اولادش نیز از کرد و عمل مذکوره موجب سرت و رضایت خاطر اهل شده
 و در اکتب ام اولاد با بخت و تباهی کردند و نیز بر زنت که معاذین لصدقه ترش و قتل و غارت حجاب شدند
 و صورت همی سرزمین این طایفه را در حرم خان مذکور میدادند که هر نماید ناریت کن کنند با یک دولت ملت
 برای شدت نصیب استنش نهایت اعتماد و داشتند محرم و دانش را از آقا محمد کریم فرستاده
 اطلاع نیکو که در این سمت با درکانت هر که قیود متواری شود و مظهر باشد تا از من شما خبر رسد
 و جندان در یک میگردان طایمان بیافت آگاه و جو فاده جمعی از فرشان در عرضان در عقمشان
 واد چهارم شده در ب حجره آقا محمد کریم رفته منبع کمال تغییرات در میرسد آقا محمد کریم کجا است بمسکه
 ش گردان حروب نفی و جعلی میدادند یک دو نفرش از زده تعدادی از ایشان حججه در وسط چهار بق
 ریخته داشته میرفت و با ر حجاب نیز همین نوع سکون کرده میر می نمود و بدست خبر میداد که بجهت را

بیا فرماید که میگردد ز دست طبعان ما این موی نیست بهیچ سینه ای است که در آن
 جنبید و از هر سینه تنگ حرم میرود غنچه و حرمه بیست و یک بار که حساب کنند و با اینست که دست
 صفت با همی دست روی و در دهه و نه سیه بسیار که در تنگ حرمه بیست و یک بار که حساب کنند
 حساب که است سینه ز حتی که در دست طبعان ما میرود جمع حرمه و نه سیه که در تنگ حرمه بیست و یک بار که
 در ده سینه که در سینه ما است با دست با دست که در دست که در دست که در دست که در دست
 که در جهان مرغ بینک که در اندونیا با عا و قره و خورشید حرمه که در دست که در دست که در دست
 و کوچک حرمه که در دهه که در دهه که در دهه که در دهه که در دهه که در دهه که در دهه که در دهه
 فرزند آفرین حرمه که در دهه که در دهه که در دهه که در دهه که در دهه که در دهه که در دهه
 در سینه که در سینه که در سینه که در سینه که در سینه که در سینه که در سینه که در سینه
 که در سینه که در سینه که در سینه که در سینه که در سینه که در سینه که در سینه که در سینه
 تا اول شام بسوزند که در جانب حرمه حرمه که در سینه که در سینه که در سینه که در سینه که در سینه
 سخت میزد و حرمه که در کمال و همان که در سینه که در سینه که در سینه که در سینه که در سینه
 که در سینه که در سینه که در سینه که در سینه که در سینه که در سینه که در سینه که در سینه
 که در سینه که در سینه که در سینه که در سینه که در سینه که در سینه که در سینه که در سینه

این قهر آمده گیرنت دست خندان ما بین بد نیست بهیچ سینه آفتاب در آید
 جنبه دل پر شده تنگ و حیرت خنده دوزخ بهشت سید و پادشاه است و پادشاه است
 قدرت بلی دست وی در دهان آید بسیار حیرت خنده و پادشاه است و پادشاه است
 چنانکه گشته سید و حتی گوید دست عدول بر رویه بی در حیرت خنده و پادشاه است
 در هر خانه که در آید با نه ما است اولک این خنده و حیرت خنده و پادشاه است
 اندر در جهان برقع بیگانه ایم نادیده و عاقل خندان خندان در دست خندان خندان
 در چو یک فرست باورنده که عطا در خانه خود باورنده و در حیرت خندان خندان
 فرستاده عزق فرست سینه برده آفتاب بحال حیرت خندان خندان که گوید خندان
 آری سینه خندان خندان که گشته از خانه خندان خندان خندان خندان خندان
 بود رسیده بنهاد خندان خندان خندان خندان خندان خندان خندان خندان
 تمام شام سپید در خندان خندان خندان خندان خندان خندان خندان خندان
 نعمت خندان خندان خندان خندان خندان خندان خندان خندان خندان خندان
 در خندان خندان خندان خندان خندان خندان خندان خندان خندان خندان
 در خندان خندان خندان خندان خندان خندان خندان خندان خندان خندان

حیرت خندان
 خندان خندان

برادرش دین عمر را گرفته کرمان و نالان آنکس بیکدیگر که هر یک را رود گره در جس و حل و بحر باشد او را نیز بخند
 برده عطار در آن روزش کرده چنین گفت اگر مرا از رفتن مانع شوی بحال اهدا رهنه مرا در تعالی چشم نگاهبند
 و جز آن رسمی معاشرت از عمرش در در جای که همه صفات را بر یکدیگر استند عطار بدرفت و کج گذشت که همه
 از جانب خانه هم به رفعت و گمانشگان کوشی از دیوار حسند مایم بر آمدند و با چو غنای متعدد فریاد کردند
 که در پشت بام باز کشید و همچنین که در پشت خود را بنام گفتند تمام محراب بلا خانه با محراب شمشیر
 گشوده کسی را نیافتند و از ابرج و گشت و از آن بزم نیز چیزی بدست نیاوردند و حاجی محمد حیم را دیده است
 قرض کوتاه کرده رفتند ولی سبک و عهد تمام بختجوی عجب بر آمدند و منزهان و مساندین دین باب تا کید
 و حرار می نمودند و در میان چون کاه ساخت دیدند که سوار مظلومان سبکحال و در میان افتند و با
 عرض صحبت در بین نهاد چنین اظهار داشت که هر چند ما عقیدت انجاعت بر افق نیستیم ولی اکنون مظلومان
 و چار نیز جفان میزند در ما رحم واجب است باید انرا زود خانه خودمان داده شخصی کنیم و شرطش این است که چری
 حتی اولاد ما خبر نمایند چه ممکن است لطعم وعده های دولت بجاگان را بدست گرگان تسلیم دهند من و تو
 نرسند گویم علیهذا همه عرضا عالم تا کید کرده چنین گوید که چون فیما بین من و جان منازعه واقع شد
 شما بدیندی سبانه خائید و خود را بحال منزل دم لادیا رفقه تا کید بسزد که این شب با رعایت نهایت احتیاط
 باید عطار در دستش نرسد که عرضا حالتش از نرسد با نجانده آمده منحنی شوند زواله خصلت ز کج بدیش است

لاجرم در پانزدهم بجای سگانه رحیم خان در آمده مخفی شدند و قریب دو ماه در پناهان لید و حاکمان کجاست
 چون خطه پناه را دیدند چنین گمان نیز نمودند بچیک را بدست میاورند و در آن گذشت و ناز و فداکاری
 گشت و پنهان نگرهای خود رفته تند و خاها بر عاتق جنایات مثل غل خود برداشته و رحیم خان بعد از جدی
 از طرف دولت نازرت بلا و دیگر یافت و در عیب لید نازرت فداشکل گردید و فتنه سال
 ۱۲۰۰ نزدیک سخن ساق گهاشتم رخاست و قاسم سیدی همی و بی که لوزن مقصود آمد سگانه عطارد رود
 و نزل نمود و با همی دیگر گرفتار و محبوس شدند و دم الارباب و خورشید دستور داده چنین گفت من خود را خولبر
 اسم این میخوانم تا تمام تمام خولبری لید و عطارد بپذیران کنیم و همه روزها مرما از خانه بهار شام در نوع
 تهیه کرده میروند تا گمان زود که ما هم و سپردند لوز را از دور سخت غل در بخر گریسته سخن گفتند و زنده ایسان
 عطارد را در طول مدت حبس در بعضی از آنها دست شکنجه گرفته با در فلک که آهسته میزدند تا نفوذی بدست
 آردند بطریق رفت تا رحیم خان از نازرت بازگشت و با همی شدند مری محبس دوید تا بدانند چه کار
 گرفتارند و اتفاق در حال نایب دمار چهره برد و فرشان بوجوب حکمش عطارد را دست بردار فلک کرده
 بوجوب میزدند و شکنجه میگردند لوز را و عطارد را از بند کشوند و نازرت را دست بردار فلک که لوز را همان
 منزل زدند و شکنجه نمودند و اشرام گرفت که دیگر با مظلومان در تراسی کشند و وعده داد که رایش از
 مرض ضعف زد و بختش گمانت که واقعات محبس را روزانه با در سگانه و در محبس سگانه عطارد نزد

ام الاولیا. رفته سپرد که اگر خبری از زجر شغرت مظلومان در اعمار شنوند هم نیارند و در هم درینار سپارید
 و مظلون باشند که من مرهم و کار حسیان به نظری که گشت تا شبی خبر رسید که از طرف دولت در
 خانه آقا سید صادق محمد طباطبائی مجلسی بزرگ از علمای اربعین و طیفه دولت نسبت بهتای که پیش از
 گشتال در اعمار مطلق اند العار یافته و ازان مصممند که حکم قتل کائنات اعمار بر طائفه را در کل بلاد ایران
 صادر نمایند و ام الاولیا و حوران خرد و جمعی از عاقله مظلومان بهائیت نزد محمد زکریا گشتال فرستادند در مجمع علماء
 برای استقامت مظلومین استغاثه نمودند و از وی بخشید و آقا سید صادق کمال تلفظ داشتند و تا درین حکومت
 در درده چنین گفت اینها را از کفایت محسوس بودن نیارند اگر خدا خواست و زنده ماندم فرود آیداری
 از بهائیان را باقی نخواهم گذاشت و استمدیگان با حال یاس و حوران گمانه رشتند و شب را تمام عاقلات
 مسجدین با کمال اندوه در پیشانی پایان رسد و علی اصباح عدیه گشتال از قرب خانه ام الاولیا تا بازار
 تنگه کمال انتظار مانند تا چون مسجدین را بمیدان اعدام بریز گنیزند به میسند ولی ناگهان روضاع دکه بازار را
 سجال تغییر و تبخیر یافته جماعات کثرت عماری خانه آقا سید صادق را شاد کرده و پند کرده و نیش
 گرفتار در دل شده در گشتال و امری قهنگان در حجب اعمار نارفتند و لغوت اندیشه دولت
 رس از محمدین گردید و پس از وفات ام الاولیا حضرت زمارت از زبان اعیان صدور یافت دور
 آنچه سطر است. طری للام اتی سمیت لبان مالک الاسمانه ام الاولیا. و نیز کرامتی بدو محسن بکون

غزاشرفاً و نوحاً را عند الله رب العالمين الذكر اللطيف من افق المملكت والنور ابطلع من افق
سما البحريت عليك يا ابي و دوتى و الناطقة بذكرى و المعبد الى فنى و الطائفة فى هوائى المتسكده بحبى
و المنسبته بذلى عذابتى در حمنى انت ابنى اقبلت الى الافق الاعلى اذ انى فاطر السماء مملكت سما سمعت
اذا ارتفع صرير تعاليم الاعلى برسعت الى بحر لهران اذ ترفن مغرر السماء و الامراء طوبى لك يا ارم اولياي
و المشفق على اولادى اشهد ان عليك ان سطح محبة الله ربك انك مطلع ذلره و صدرك منظره طوبى
لانك قبل اليك و ذكرت بازلت من سما بشيئة ربك الرحمن اذ صعدت منى الاعلى و سكنت فى
جود رحمته ربك بولى الورى درت الآخرة و الاولادى فطوبى لايض شرفك بحدك و فازت ببقائك
بشهادتك انت بالله اذ لغزبه كثر العباد شرفت حقيقى المنعمون بسببى القويم اذ منع غمهم من فى السواد انت
اتى انتمك الضوضاء و ما حجتك الضوضاء و نطقك بذكر ربك الى ان صعدت و حرك الى مقام ما طلع بها
الادامه الى و ذلها محمد كريم دعابى محمد رحيم دورمانى درين لمر برقره ماند و لذت بير ليل بها در طهران شاهزاده
شمس جهان فتنه و رقه الرضوان مسرف بنام حاجيه شاهزاده خانم بنت محمد رضا ميرزا ابن
فتميلت كاشميه اذ احوال و ايامش را در بخش چهارم ضمن و قبات سال ۱۲۷۴ آنددم صيت ظهور بوج
در دوره ادلى شديد بگستجو برخاست تا آنكه بعضى از نوينين در اينجا محمودان كلكتر از خباب ظاهره و سمون
در شمس ۱۲۰ جرن و در دهر ان شمس در ايراده هم هم بزم بزمه حاجى محمد احمدى كز دكتر مرحوم بويه اللوطه همام كز دكتر شمس كز ميرزا
جرن قرة عينى بهمان دور و در دهر كز بزم بزمى شمس در جرن درين ادى طبع بيم در دهرت هم كز بزم بزمى كز شمس در بزم
مضى غم در حشر شمس در حشر هم كز ميرزا دكتر بزم بزمى

شدند و لباس مبدل در نهانه خویش را مقابل مجربه فوقانیه سکون منظره رساند و پیکان و زمان یافته از
 دور جانش را دیده طالب در حاشی معرفت و حاشی گردید در جلقه این ایمان در آمده انوار نصیرت عرفان
 و از مرقده عاشقان در سنجیدان در حاشی طبع نمود و آنجا در پند و چاکه در حاشی هم آوردیم صندلی
 و مراد و آثارش را در حاشی کرد تا سلیم وی در شنید و در حاشی خاتم از انگاه با نوز و کله از سرودن اشعار
 آغاز کرد و ایشان در حاشی آن خصم را در لسان مقصد در حاشی قوم و عشرت و زخوف در حاشی
 ناصر الدین شاهی تعرض در حاشی کردند و فقط کی از آن که معروف نام جناب در بعضی از احادیث
 در حاشی داشت تا چون صفت شرف انوار این از افاق نبله در ایران چید و در صفت شرف و کمال
 بدید آمد و طبعین در حاشی حقیقت بر سر شسته قند و حاجی کاشی از زبان مرصعانه و حصاره بمراق معرفت
 شایسته خاتم که شوق نبله ز نام ختم بسیار کوشش گرفت و نهان سر کردن مقدر بود ز نیت حاجی
 بدین شرط در آمد که متفقا سفر کنند و اگر در نبله اختلاف طریق و تفاوت ملاق حاصل نمایند از یکدیگر جدا شوند
 و در بغداد نیز حجاب شد و در شرف عرفان و ایمان منظره الهی رسید و حاجی کاشی محرم و بابی ماند و چون
 در آن ایام هنوز جمال الهی تر حکمت از دره لمر عظیم بر بنداشند و شایسته خاتم نمند بر در پاک زبان عیسوی
 در لمر معرفت ایران و پاک لسان نوزند و لقا نظران گشته با برگان زینین در نیت معارف شد
 از مقام کسور در نوز و نوز تا چون اوج عظیمه صادره در لمر رسید و بر لمر الهی حاشی گشت آنچه

دل دشت با علی انداز کشاکش گونید با برید خود هلمب میرزا مویده اللله کرده در خمیس این
 بیان واقعه بنید در بیان کرده لدر این مقام حسن عقیدت و محبت آورد و ما در این مقام ابیات تنفره از قلمی
 که در شرح حال و کیفیت وصول با بیان واقعات اینهاش منظم آورد دشت میانه همی بنده

پوزن بیدار فرید عشق	خود برین زینعله جان عشق	پوزن پدانه لاجورد او	تا برین خوشین را که گوی رود
پوزن ای بخت خوش گنج	ز دل رحمت کجا باشد هزار	پوزن آنگاه جانت این است	صد پرده از آن حروری صاعقه است
پوزن ای طیر تریش جانت	از چه بیداری در چشم جانت	پوزن ختمت بر رخسار	عاشقان را که حال جسم جان
پوزن نای عشق کویا	جان بوزد از نور انوار بها	پوزن ای طیر زرم در کجاک	طین غصبت با بریزد بد مال
پوزن آنگاه گوی محراب	خوردنوران کاین بود عین جفا	پوزن تا بعد از آتش زنی	خود فغان تا خوردی رسی
گرچه نودش ترق میرفت	صده چرخش شمشیرت را در گرفت	لیک جهان بین خطرا	چون گزیدند ز حال اجابت
با وجود آنکه آندی نگاه	خود حجاب آورده از خود صد نگاه	چون نزدی بکس بر چشم آن	که بنده طلعت سر نهان
بکسی ندرت برت جگر	جمله اطویش ز عالم فرق کرد	کن کجا در صفت این بکس کجا	دزه راه صفت خورشید بقا
انقدر دلم نزل کانند	آنکه اندک که سکوم سکور	آنچه از صفت این بنده ام	کیسر در حالات این شبه دیده ام
گرچه از بر چو صفت خدا	مشو بر خطه از حدش جدا	هم او چون صفت سازم چنین	نگاش رحمته للعالمین
بر حق چون صفت هم بسجا	کترین حدش نیست چنین ما	ای بهالام چه گویم زین قبیل	گر گوید از زبان من بسبیل

ای تو صفت نه برای صفت خویش تا کی بوزم نکت بر قلب خویش	ای جهانم ز انوارها ای لایم ز اوصاف شما
چون کنم صدای کریم ز دانش	کما درین ایام کروی خلق من
خود تو آدری بودن مثل کعبه	خود مرا آدری ز صلب قعر
تا دیده اندک بر غیرت رب	جان این سجده اندر طب
چون شنیدم قائم ال ربول	کرده در ترازو حساب دل
هر کسی در خود محمد عرفی بود	که گشتی در دوایم هر دو
رحمت حق بر چنین بستار باد	حق برستی را من شنیدم داد
در بین دور الفهم و ضایع چیست	در میان شرکین خود ما چیست
با چه نهاده گد شتم ز جان	تا رسیدم خانه محمدرحان
دیدم آن سر بر جبهه محمد بود	همچو عیسی بود بر دود همد
سر آید از دیگر آن قمر	گفت تمام آی قدوسی شتر
گشتم و یقارن عالم کیستی	این چنین خدمت نمودی چیستی
اگر بود آره صاحب بان	دلدار بگفت در رخصت جهان
تا کمان آید شدن ان شمع	که در نس و قمر در یک مکان
	سکرند ما درم ز در بود
	خود رسیدانی من اگر بود
	بر طرف جویا شدم کی رسیدی
	تا در جز آن بیخ با درفا
	گفت از خانه محمدرحان
	در رسیدن نکت همه در خانه محمدرحان
	حیدر با انجم هر لغت
	بای آن برج استادم ضعیف
	رقم ز شوق و شغف برکش
	این چه خوفناک است کجای
	آنچه که دم عرض فرمودی چرا
	سوز آن سگهای محمدرحان

من چه گویم که چه کردی سلطان / با من دآن رشک جز شایده جان / حق بود عالم نه آنچه دیدم / خود گفتم آنچه باشنیدم

بده فرودی بود ز اینجا بدر / گر باز هست بهر تو خطر / نزد ما هر عطشی از تو است / غم بر آن آب و سیاری است

بای در بر سیدم و درون شدم / بر آن لیلی خور سخن شدم / پای صدقم را خدا حکم نمود / با که نشستم ز آنچه میبود بود

شرح من بسیار و قصه چهار / حریف فردا گل آید در بهار / از زمان رب ظاهر می بود / قیامتش در رخ بود

گفتم ای صبا حق هر خدا / همگسخت خض نموده در شما / گفتمند آری گمخوان زانروز / کرده را تا عهد اهورا بود

رفتم و دیدم حوانه ما بود / عشق در گرفت و من بود / گردان لغنی کسی ز در چرخ / جان مدد دادم بنهم را بود

نام سخی هر که بودی در من / آه در آری پیشین در من / آنچه بود در اسم درم سال / حمله داد دادم بر آن سال

از زمان که فتنه افشادی بدر / کرد عالم را همه ز میو زبر / از قصای سخی بیدار رفیاد / بدل جانم شر را از یاد

دست دیال مدلی ز بهار / پشت در خزن با دیدیم زادار / تا بعد رخ و طای بشمار / خوش با سرین گندم برین

دماغه ابات را که بشم کیمیتش / از طهران بندگان ز شرفش / قدرت طلعت ای و همیش طهران است

در بخش چهارم نشت کردم و در ضمن ابیات چند که در خصوص ارضاع طهران است گوید :

انفرض تا بیعت سال در زشت / بدم در بخر بهاد ذات رب / که خورد زادی فرام آدم / جانب دار اسلام در بر دم

من بن امیدم بر قرار / تا همان که خمر از اندام / کان شمش جانب بسیار / کرد ز نندار جلال نند

آه آه از این خرقه ام رحمت / رخت نام و تنم خیا رحمت / و بعد از ابیات چند در خصوص ورود غنیمت ز زندی و

است دعوت جمال این در عرض میرزای قیام اجبار کسر نهان گوید

آن در خوب بدبری نور	دل منم را همه دشمن خود	نه دلداد و نه چشم چراغ	هر سه را بکنند بمن در نفاق
گردد نظر کند از زبان	بر کسی هرگز نرود چنان	چونکه عبدالله شنیدین خبر	و حساب لادون آورد سر
که چرا با همه ختی این چنین	سختی سید ایفران بگین	الغرض عبدالله از روی دولت	گردد بن مهرمانی زیار
چون رسید خدمت بهای خورشید	عفو نمودم از روی خورشید	عفو کردم ای عفو عطا	گنجد از تقصیرت این ای بها
نیش این روش نه از برین	بس دعای لازم از برین	یک طیبی در سلطان جهان	رو چوین گمراه کرد این میدان
با بناد از قبر خود لایه نفروز	ان طلب سنا از برین	خدمت حساب محرم این بود	هر که بخیزد بر دوست کند
تصدیق احزان بن کرد ذراع	و این نام میت زمانه است	گوشه گم بر فم در خلق جهان	و در شب میگردم از بحر ان خان
از زمان منت طبع از نفاق	گشت با من تنوش کرد نفاق	بند و شب گمرازان دلان برین	از برای سجده آن آستان
باها اکنون غم در وطن	رحم نما سجده از حال آن	خیز زدم بر بد نام بچاکس	باها مردم بفریادم بر کس
ناگهان آمد ولی از کوی ایر	گفت دولت در لایه	قادر قدرت نامدرت غیب	زود را هم را فرایم کرد زود
باغی از دولت بدو اندر ختم	شتری آمد بهان به ختم	آنچه ز مال جانم در ختم	آنچه را از خود گمانه داشتتم
صدرا از بهر حق اندر ختم	فرود و چه جانب حق ختم	از برای خدمت یک مرد	ختم کردم از حساب بها
از رضا مردم در یونان بود	علم بسیاری در بره نمود	و بعد از این چه در میان	آنکه از شوق سعادت لاد

موسات طهران که آرزوی شرف مضر اسی در شمشه چین گوید

من در نام رب در بند جهان	من فرم از دستش درید جان	در یادم که در بزمش خردم	هر چه هست اسم لدا لدا لدا
انفرض از شهر برون کدم	جان صحرار با خون کدم	چون در منزل دور گشتم از دیار	عقل که بر سرم حلا و دند
عقل بگوید زستان گشته است	عشق بگوید بخت این است	عقل بگوید تو در سلاسل	عشق بگوید من در بزم فصل
بگوید روزی کدم در شهر گشت	دیدم این بود چون این صفت	در روز نهاری بس در وصف جای فردن گوید	
یک دو معنی ام بدم در شهر را	دل استکارا دیدم با صفا	در روز از پناه چند در وصف سید شرف بخارا گوید	
به چه روزی بود هر دوستان	درد کوی دست آمدن بدان	مردن در بزم عشقش باشد	من ز یاد جرای شهر راه
گشت حمی چند روزی قبرین	عازم ز ما گشته در راه بین	زود در شب بی روی روشن	تا بهم سازید غم آستان
آتش از شهر برون کدم	بهمچو محزون و در حیران شدم	این نیم در کوی سوا کرم	خند و سر با سکه از با کرم
ای نسیم صبح از محزون دهر	روی و درده سلی بر خضر	گر بسوزد شمعهای حورش	گو با رفیقین سخن در پیش
گو آن نوری که ساطع درین	گشته تا بنیم رب العالمین	که رسان این بنده را از بند	تا با چشم کورش از تو نور
ای ز زرحی مطلق در جهان	نظر و نظر ترا هستی بیجان	غیب تو غیب شهود تو نهی	غیر تو در زمره هست بود
آنچه غیر تو است مخلوق ترند	راز حق بر کل در رازق ترند	آنچه عقل از قتل آمد در جهان	آنچه در زنده محکم شمعین
گر تو بجهنم از ادب مردم	در تو حاصل من زرد با مردم	هر که آمد گفت حق خدا	کدم ز حق عالم بر سما

خود نمردی هم ان کردگار / قدرت کلی زدم به سحر / هر که نشسته در ابروی تو / از زودا که تو هستی

بچنان برود بدور بگشاید / که نماز بیج و مانسب / رحمت بیج جان بقت بود / عیب بیک بیاید

مژده ای اهل زمین و آسمان / در استحقاق نموده خود را / چشمهای مردم محقق که / کور کور متصل از زودا

مسی در صلاح چشم خود کنید / تا حال الله بهار شکرید / صد دران دینت که تمام / بدم بگشاید که تمام

در صد لذت امانت جبهه / در بیان حال مضمی در خواب گوید / صد سوزن که هم از آید / در دلم در کجا نادی فرود

درد به بنهاده سرختم ز پیش / تا رسم در خدمت ملائی خویش / رفته رفته که هم با سرخ / روی من از عمران کو بیخ

گفت ای سید پادشاهیها / خوشی کانت کردی رویها / گری میل گشت تصوری / در دلم کن و هر گویی

آن طراوت از تو میم میل / روح کل با دعوت روح کل / عشق تو در قلب من نشسته / جسم جانم را به شربت

صوت تو بر گوش جانم میرسد / از دست زنده دارم گشته / شکر ای سیرم در حرم صال / نه دست به نزد خرمال

سید لولال گشتی معرف / بهر سید که با معرف / که با جاری از طرز تو / جان خود بجان بناد تو

کاش میساید جل صمیم کند / زین بخش بودن به قدیم کند / شایم با روح ایم بوی / طرف سام در حرم گوی تو

از دین بیکر مال است و مال / که به نعم طاعتت ای در حال / چشم سرفر بیکت بگرم / چشم نه خود هم صدای

گسل های نیکم در نوهار / تا عالم از فرقت زار دار / دیدم که روح کل در پیش / گفت زین بخارم خرم

گو مرا، این طراوت در جهان / تو فرستی ز حق خود جهان / حال در جوانی گرفتارم / عشوه میل تو در کارم کنی

خودم شکر ساری در چمن عز سر کویت نجوم وطن خویش را با باد خورم دلا من سجی کبری گشته زین زمین
 من سادو بهر چین خرم گو باید باغانت برسم چینه در دیگها چشم دید وقت خویش بس خشم نشد
 افتد در کوره با خویش زخم تا گلاب گرم و دستم مسته آتشم از بهر تو تا نوزم بدد این از قهر تو
 همچنان آن آینه وقت گنج بر غم خردی گشودن گنج آرزان محمد بن ابی ترثم عطر مکرم بنی مردم
 سر دزدان رستم زلف ترسد از در عالم این مزاجت سغیر که مددکن چیده بود گفت شرح بجزین گو بود
 گوی از آن زلفین پرچ زرد رشته عمرم همه بر باد یا با چون با وصفت میکنم حاضر داد نعل ماتم بر نغم
 سر بر زلفین و سگم بود تا که بر خون محمد گلشن آه آه از آن سیه بدم رشته عمرم از آن رشته سیه
 گردن بن گشته شد زلفی تو یکت ز قلم بر در کوی کاشکی بن صای شاد زدی بر زلفنت گذر خاوری
 در زلف یک آرای تویی دیدم درون در کوه زاری گر بد اندر حضرت خاطر شعر زکی را نماید رجب
 حاتم ادیل در گن گشته خون دل از دیده برسد گشته کاشکی من زان کوی بودی از زلف تو سر دیدی
 یک نسی از سر زلف تو زلفت گل رسننها سطران هلا لاله گفت در بجزها داع مقیم نگرند بهر خدا
 گوی در بجز ترس خون خورم رنگ خون از رخ برین کرم ادب بودغ زخم ز خاک زین همه بودغ دم سینه پاک
 تا کی اندر زلفت مبتلا داع بگرام کن از دست دوا هر زمان صحت کنم در زها سر ز خاک خود بر آورم دا عدا
 دخت آینه دره کور در عدم گویا قسمت شده بهر دم مد زلفت بر مقیم بر بودغ درد دست بودغ شادای رنغ

بازیم با دغ زبنا میروم تا به نیم که دست برسم ز کس بجایه که سر زید گفت هم کن عصایم را بگر

قدرت پشاه عرض من بیان گو چشم مست شبه امان من نه زلفه که در لیم چشم خود در راه تو گشت ایم

کی خود پرده بر از روی ز خود آنچه در غیبت روی دشمنم حال چون زدی بر روی تو کم این سگین قطف کرده ای

چشم شهیدیم زگر که بر شد ز از آن که خاک است شد نصبت زان دلمه شمشیر کردی میگیم فریاد از بهر تو

مشایدم با بر در هم آمدی در جسد خویشین با دم بری پنج خود را از آن نیم کرد که رسیدم خدمت با دیگر

مرد آمد کرد تعظیم و سجود سرفه و وقتی فن نمند گفت در آن میان با بزرگ شرح حال سرور ایم عرض دار

گوی سر بر جهانم کرده این که جوهر خزانم کرده یک از بخت برین تمام بی خبر در ملک ایران مانده ام

هر دو حد که فریاد از داد خوشتر آن باشد که نموده در علم روزی بستم زین جود خدمتی از من نماید چه سود

کاشکی از تبت بیدار گین طایلی ریشتم بر آرد بدین شایدم آرد در مطمح را سوزدم از بهر محبت یا ها

انقدر با کسان کرد فرود میرسم از کجاست چیزی چون سان خویش را هم بخود آنچه میدانم که حرفم مری

سرداران از دغ پرورم آمد دل پر خون با خون آدمی در بر من بر تعظیم و جود آنگه غیر از دگر حتی خود

آنگه با خویشش کوشش در بیان عشقازی را نمودی عیان صد تا از خود بگفت من نهاد فورجش عالم صله در داد

یک سجلی کرده در زیر نقاب محله را در عشق خور کرد یک آنکه نند و دغ بر بال مرتفع فرمود سپاه جمال

زیر بر اسی صفت محروق بود زان صفت بر کبری نمود محله دارای صفات کله شمشیر ایچک که یکدیگر کم هستند

عمل عشق محمود صاف خدا دلده زبان بچون چرا در بر عاشق کشتن نغان پریش چمن فرورد عشق حورش
 منتصف گردید در صاف من سخن گوید در حلق من گرد عالم را نشاط شب ترک خواستههای خود نمید
 ای بجزی که خواند ز ما شرت آن بنده بنور خدا ای بجزی که خواهم شما شرت ز بندگی بنویز ای ز ما
 او را بگذرد بر دست خدا هر چه بنویزم بخواید و در خدا دل از در محبت این بود اگر کسی خواهد بدین عاشق نورد
 ای که انورین کردم او را هر چه بنویزم تا هستم در خدا نیک ز فایم بدست فضل او اگر کم ساری ز محمود بدل او
 نمود از آنها شکیم در روان عشقی نمود هر سخنان تا بنده بید خورشید کی زود زدن بستان گل در خورشید لاله
 هم گل در هم خار نالک جان دیدم دست هر کس را بدین منزل گل در دست باد ناله آید گر خلد خاری جا
 طالبان خارند در نزد خدا خار بایس را بعد ازش ترا سینه خار میبویان را من تا هم جسم بدیک پیر من
 محسن حکمت حرم و شهرت عشق بحث هر دو زن این شد این محکم را بدین عهد تا پناه دشمن حمد از دست
 نمود آن تکلیف را آغاز کرد او در دانی خویش را از او کرد هر که این دوست زدند از جمال بی نظیرش گوید شد
 آنگاه در صاف خدا در آن کرد نوش را از حرم زهر کبک آنگاه خلق شد لایق در ساش پاک باشند و لطیف
 گرفت او را به محسن کشید نمود آن اظهار عشقش کشید صفت عالم ندوی عشق بود تا بشود جان ناید دست حمد
 حرم و شهرت نوح گردانیدم حرف دی زانید و بگویم عشق بازی در جهان کشید خط سنا ای از خیرهای نظیر
 یک دورندی در جهان دلها دست داری دست هر کس همه دست و در عهد هر کسی افسه دلش سیدم ز حمد کسی

تا بنید در کمال آینه در جهان جن نماید چه کار
 اگر زخم گز نطف یکند حاجی که در پیش خان میزد
 گر نماید ظلم با غرق او با نصیب نده رضی خورد
 بر سرم بود زده با شکر در کس تا رسید مشعلی داد او کس
 قلعه چرتی را و دیدم ز دور یادم آید طاعت حق غمزد
 یادم آید استلای شایه خوش بس کنها بر تخم و دستش
 گریه در زادی نمودم بشمار ز بچه و آرد گشته ز لذت ز بار
 حضرت رب می رسید راه اندر ایما حس بود چه نگاه
 کاش میشد کل بر تو که شدی ایستاده بر ما
 الا ان ارب اعلی زبانه الحمد لله از اهل جان
 زود خلاق تو را گشته زود بدترین خلق عالم گشته زود
 طاعت بر جود از خلف می رسد بچه بر بدن فرمود از کاس
 حاجی سگ زنده شگفت یکند هر حق بر یک در آید گشتند
 زود بود در روز زود هر ظهور تو حیرتشان کرد این آمد
 با وجهی که در کل بیان حکم همگویی ز و این آید
 چون که آید حکم او را بشنوید رنگت بر ما میگردید
 یا که حکم نمود ستان خوش را به زان در آید
 من شریک آدم هر روز بدین کن نظر آید در ظهور
 آنچه این از قرآن میکنند ایشان من بناد آن گشتند
 آه آه الکاش ارب و دور استلای این صفت چون بود
 زودت زودت فرقانان عباد گزیده اند جهان
 این صفت زودت فرقیان این صفت زودت فرقیان
 هر گاه که فریاد گمان در پیش برسد در گمان
 در سنات دشمن می گشته زود هر زمان با صفت یکینه گشته زود
 گر سخاوت گفت یک زدی در آن خون در این سبب چشم گمان
 نام بر سطلور اندر رود کار محو فرود است اسم این کار
 یا در آن رفت از زمین می آید حمد گزیده شیطان بر هم

بر کسی رحمتی افزوده است یک علم از جهل بر پا کرد است دشمن از مدت که دیدد صحن آن کی نه دگری رود سخن
 کاش تا فرمانها تنها بدی تا با نجا انگشتش بشدی از برای شهریه آن بیجا کرده کاری که خشم آمد صدا
 دوزخ را دل ماین بر تو رسید ای جهنم باز گوی کن برید او از این گرده بزد کن که چه کردندی مالک بزم دین
 همت است رب الهی ای رحیم خوف کرد صراط مستقیم با دلی پرورد با آه رخسار نه دلس غم بشدم سخن
 سخن آن با نکت و قیاس بود از زمان بدوست شد بد لعل نهر لعل که دم تمام تا در کجا خاک اولن شد تمام
 حق بجا کافر رسم بدد در رویه هم مکیا بشند بر کسی در خراب خود صدا داشتی ندی نیازد انسی
 بیطرف گشت نوزن رسید بیطرف تو گشت از نسیم بیچاکس بچاکس کاری شد کافر رسم هم راهی شد
 صورت مسی نصیب هر که سایه زد بر سر آمد منزه هم رفتم زیارت کرده ام عسیری در دست افروخته ام
 جای دگر صورت بزم بدی سایه ندرج اندک بر کردی عرض کنم خدمت بزم جان که ترخانن نوزن و سان
 ای طفلین وزیرک و امایور نه کجا پیدا نمودی آنچه نر در میان این بیدیهای دهر حق خندا ای قتی شکل نشتر
 بر چه دیتی برده ندرج و گرفت تا تو را آمده حق ندر گرفت حای سن خالی در آن نهم دود که مبارک بر تو گم عیش بود
 ز اول بجا که قدم بر اشتر چون تو زن دیگر نیاید نر بعد تو دیگر نیاید تا کنون غیر که زن طاهره که درون
 صد طاعت از تو در بجا شد نرید که تو حق خود نمودی ندر پیدا حق ما بر نوزن تو رخ تاشی طاهره بهر بقا جان با جتی
 گر تویم زن ولد باشم قد تویم مرد و کاز باشم من ندانم کسی را به جیت گزن دود را کی کل معریت

مریما صدم باشد و صفتش / با تو سخنم تا هم گفتم / از این حال کرم مریا / کاش و ظاهر آمده بر ما خدا

ان بود آن که بود از زبان / همه نمودند صحت ایران / کلاهده محاسن لودن / حکم نویسنده و خون خدا

حالی دیگر بر عیسی در صلیب / گریه نمودم بر آن نشسته / ز کرمم ز جبهه یاد دما / استک چارده همه درین دما

من گفتم بد با خزانده گفتم / هر کسی در غم خود محال گفتم / چونکه برون کرم که گفتم / زنده زنده کرم تا ابروان

دیدن عالی ترش آب چشم مرا / ز کرمم زدی زده ها / پیشی اجیریل عقل من / در میان آمد وی نفس سخن

گفتم اجیریل ز دست کردگار / ز حسین بن علی نشسته کردگار / گفتم ای حسین کرم / عشق جانماری نوری بر ملا

از رای حق کعبی نشسته خدا / خود دیده ز کرم او در خدا / اندر آمد وی که خطره کرد / بسکلی شاه را ارتق نمود

برگشت به شد حسین بن علی / دانت کینه ز کشته شعلی / دانت با بسکلی جان ز کرد / زین صفت لابد بسکلی کرد

حق نگران دهنه داد از آن / دیم ز کرم خود به نام ز ما / چشم سر جانش نگریه / بود از آن و عالم سر پا بود

گفته ای بجز در چشمم گوی / تا بایم دونه در نظر ز کرد / گفتم ز چشم بر جان من / کبک بیانش از این دوزخ است

گر که چشمت بسته گردد در این / ترکا می دیگر در زین / صفتت غیب مکنون همه / کبک از دست تو برین کرده

عاندان گریه از زرد بود / اطمینان گریه زنده بود / علم تو در سینه پنهان نشسته / تا ز کبک زینت بسته است

خود گشت ز زبان زده گشت / تا بایم خود خوبتر گشت / این شغف جان تر که گشت / کبک در آن دست بگریست

ببین ترا ای طاهر وطن دست / عهد اینها دست دانت / دانت زده بر سبکی صوبه / میناید صفتش بسگری

هر معاش جمله فیر که کرد گوش ز که میکند حکم بصیر
 حمد و صاف تهنه ذرات نیست هر ذلت خود همگن دست
 قد عرف نغمه زدیجا شنید شاید ز قطر دجید با برید
 پس بابت کار هر دران ذلت حق ز خست کس ز بکن
 صد بر دران چون عین بر شاه و دران خلاق در هر عالمی
 تو خنددی که این ذلت است غیر ازین بیکدیگر نیتش ما
 در هر عالم باسی ظاهر است گما بستر است گما بی تر است
 عالم در مخصر خود در کن لایه تبه عالم لودلد دران
 گفتم بگر بر عالمها کیست پس چرا بر شنیده اولاد چشم
 گفت تو در عالم جداری نه صد خود خود کاو ز کی کنی
 گر جاهدی رسیدی در وجود بگری هر عالم غیب نشود
 تو بهار مثل خود غنی نشو چون کاو ز سنگی های دیگر
 کس غیب آنچه ظاهر بر شاه که غیب آنچه نیست کرده با
 با حمد که خلاق وجود ذلت غیب خوشی لودلد نشود
 متصل در نده شب در هر دران است کار میکند در هران
 که نوم خلاق در ذوق ما بگرید این مقدم را بر شاه
 که در نهان این جهان بر خلاف مردم این سرهان
 نزد خود ندهد کس بدیم قسب های صاف ز جانیکنم
 آنچه بن قسب سازم هر چه که سلیان بکنیم در وجود
 بر قوب هر که یک طرف کنم خود ز حکمت بگر بر زور کنم
 ای که این طرف را بر کنی آتش عشق بقلب بر کن
 تا کعب فارغ سازی ز در تا مانند لودلد این در کن نشو
 یک نسل گرم بظاہر بگری خود در عالم توانی بگری
 این زبان کیستی درم گفتنش هم برت ذلت
 هر چه گوید در لغت کم شود یا گوید نقل ان حکم شد
 هر چه بیست سگود درم در تمام عمر خود کشتی تمام
 بین که در نظر تو جبری کم شد یا زبان تو بجان حتم شد
 خلقت هر عالم حق را در ان الکلام تو که آید از زبان

چون خدا گوید که کن آن شود عارف ملک از پیره پدید این عوالم عوذا
 تو گماهی چنان بر عهد کرد پس کجا زنی چرا نمود کرد عقل شده از قطعه دلی
 آنچه اثر این کی را مدون این گفت راز را نمود کن ماون ما در حضرت یاسه
 پاک فراتر ز حدت لطیف این عهد با کار اول نشین گفتم ای کبریا من را این
 گفت نه است که هیچ ز خود در خاسته بر پاکت بود عهد قدرت تو بر عهد کرد
 گفت آن است عهد حسنه کاین چنین صفت فریدم ببینم اگر که هیچ ازین زده
 شاید تو نم ز در قرآن سخنان دید انا الله را احسن
 کاش بادی بگوید در گناه زود میرستم با زمین جاگناه
 یک نفس باغ نماید درون چون با من وقت اجرون ای کبریا من را بسیم در سایه
 ای کون و سیکه در پیشم ز خون تا نوم حکم ز وقت اجرون ای کبریا از قی ده اول با
 خود زبیر از کوفت بسیم در حضور تهنیت بسیم گر که قابل دم ایستاد
 عهد را از هر خود قرآن نمود تا رسد بر وصال خوش قابلیت حق نمی بیند ما
 هر کسی در پیمان قابل بود این بدن بسته قرآن شود گفتم ای کبریا من را کربار
 چون نمود آن یک عهد و انقی فرقی بر هر دو سخی گفت ز حق هر دو سخی

خدمت در عوالم در کجا است
 زین جهت بر عهد هر یک کنی
 هر نفسی قابل در نگاه نیست
 عقل فرموده صفت ششم می
 نظر خود بسیم مسجد کرد
 زومی در حضرت ز مشهور
 ای کبریا من را بسیم در سایه
 ای کبریا از قی ده اول با
 ای کبریا من را بسیم در سایه
 ای کبریا از قی ده اول با
 ای کبریا من را بسیم در سایه
 ای کبریا از قی ده اول با
 ای کبریا من را بسیم در سایه
 ای کبریا از قی ده اول با

این عوالم عوذا
 عقل شده از قطعه دلی
 ماون ما در حضرت یاسه
 گفتم ای کبریا من را این
 عهد قدرت تو بر عهد کرد
 ببینم اگر که هیچ ازین زده
 دید انا الله را احسن
 زود میرستم با زمین جاگناه
 ای کبریا من را بسیم در سایه
 ای کبریا از قی ده اول با
 گر که قابل دم ایستاد
 قابلیت حق نمی بیند ما
 گفتم ای کبریا من را کربار
 گفت ز حق هر دو سخی

عارف ملک از پیره پدید
 پس کجا زنی چرا نمود کرد
 این گفت راز را نمود کن
 این عهد با کار اول نشین
 در خاسته بر پاکت بود
 کاین چنین صفت فریدم
 دید انا الله را احسن
 زود میرستم با زمین جاگناه
 چون با من وقت اجرون
 تا نوم حکم ز وقت اجرون
 در حضور تهنیت بسیم
 تا رسد بر وصال خوش
 این بدن بسته قرآن شود
 فرقی بر هر دو سخی

چون خدا گوید که کن آن شود
 تو گماهی چنان بر عهد کرد
 آنچه اثر این کی را مدون
 پاک فراتر ز حدت لطیف
 گفت نه است که هیچ ز خود
 گفت آن است عهد حسنه
 شاید تو نم ز در قرآن
 کاش بادی بگوید در گناه
 یک نفس باغ نماید درون
 ای کون و سیکه در پیشم
 خود زبیر از کوفت بسیم
 عهد را از هر خود قرآن نمود
 هر کسی در پیمان قابل بود
 چون نمود آن یک عهد و انقی

نو که در شمس ظاهر کن سپن بیج کم نابد نشی در زمین یسادی هست درش برده باش ادم گریگ ادم بر
 کسبند خوب زدهش در گستان بوی گل خوش کند در حدت این کند
 سست قدر خوشی کشند آینه یک جا کلات کند گرچه آینه ز سگ آید پدید در با صفت فردا شمش بر بند
 از کعبه که معرفت ز رحمت ز چه رو خود نشاید در این جزمت ز همان کوره که با صیبا دره سنگی که زدهش بر آه
 ای وجود ز سگ کتر بینی زندگی در کوره با زنی باش آن قباب مغربی متصل بند قلوب عاشی
 هر که قلب خوشی با صفت روش تا بد ز افکار و دور حله و صیاس همه روشن کرد از آن زخم حکایت کند
 در سگید سخن حکم خدا از یحیی که حجب خدا ز زخمی هست این صحت است در صفاقت انشی ز درخت
 گو سوزد گو سوزد گو سوز تا در محبت این بچند نوز چو که زنی با ز خوبی سخن چندش هر جور از فرختن
 جبریم رفت برین سخن ششم از آن که ایدان بر ششم جستجوی بار درین آیدیم تا کب در پای ترین آیدیم
 آنچه استجا برش برود بود روی دریا مگلی رخ بسته بود که کعبت است از همان ایم در یگانه سوی منزل آیدیم
 کعبه ز ازل هست یا بها و در منش منزل خود ا بها گویند ای منزل آیدیم حیدر مرده بودیم و نبود ز ما نشان
 متهای مهیا را نمود تعرض ده ای کعبه و بعد ز رسم که در رسم آید زکی و در رسم است که ابانش دی
 و در نفیس کردیم ما دیدیم استجا بس عیب ما با کی طرف تا ترس بالان ازرق کی طرف استجا برین سر ز شقیق
 است عینی تمام از مردوزن کعبه است جمع آمدن هر کی رحمتی شغزل آرد سوی مجرم بهاروی نیاز

باز آن خورشید گنبد این	تا در احوال هم بس با این	چونیکه در ساری نزل جان کعبه دارم فرزند
مربادش لولا روح مدس	گنبد فرمای و جنیل اسس	ده دست بهت عبت کنتم ذره عیبی حایت کنتم
دختران در دریش ز دست	که ناید انقابت در ظرف	چون شنیدم این پیام با درو سخص شد روح من فرم
دیدم امیران اهل بیت	محمد عالم گدای شایسته	تا در عادت ز سر ز محراب انشی افزوت ز جسد تو
گفتم ای باب سبیا کرشم	بجو مردم ز شوق افزونم	میطر انانی روح العکس دردم فرادین مکس
گنبد فرمای و کس بیله چکن	کلیطرت بر این دگر برین	تخمها در نام بهت صلی دگر تو چون بر من سبلی
اسم حق در شش است رحمت	هر که می بینم بهار احوال	من صغیر و منیر ایم یا بها شرم سیدم برم نام تو را
چو که می بینم تمام دزه با	ساجده خود شنید ریت یا بها	من کجا مال که دگر ز خود کنم یا گویم بر بها من عاشقم
خاک برفق من عشق چکن	با فرقت زنده باشم درین	گر نهدی حکم تو بود من خود بدست خود گفتم جان
در فراق زنده گاه عشقان	بهر نفس برین پدید جان	باز در حکم تو بگردنم عشقان را که زان که نفس
کی تو برین با هم ز آفت خاک	ذره براد نشست کرد پاک	آزنان آم حضور عشق تو گفتم ز چشمم درم ده تو
چشم خاله دید من چمن ششم	چشم روحی بیند ای حرم شرم	صد جهان جان سیدم هر جا خود گمرازم با رحمت
اشکم اش زان سر زنده	روح من در کوی جان برود	یا که خان آیده ز نزلم شده گفتد رسوزدم
صدت ای سینه در کوی جان	چشمم ز سر برود اشکم در جان	صد بدان دیدم گریه صبح گریه ز کسکه می

چند صفت بسندند که هر نماز	با خدای کن می گنجد دراز	هر دو که کند کسیر خضع	متصل و قیام و در رکوع
گویی در فکده سینه اشند	با تسبیح چهار دیده اند	صدا و دهانی صاف بود	غیر ندی عادت و رضا
عاشق دیدم از آن قوم بید	گوشه کسی باید در شهید	آنجان در خان خود آبی	طوری از آه خندک کرده ام
کل ندیها بناجوی نیست	قلب عالم و اندر شیدای نیست	اینداشتن تو را است	پس مرا که شرفت اظهار است
تو فرمودی کوی من آن	چون من خرابی نمودن خج	آزنان ندی غیب بر چشم	این ندی انظر ترا نشد بدید
چشم را از غیر ما بود	رفعا و با خاز نشو	فروق بخندیم ، استار خود	تا به بند هر که خولج با خود
کسی در روز بایک نشد	این خلاصت با خود بر کند	که چرا بیم لغو ماندیم	در حالات و جودا مانده ام
چشمها آید مرض نمودنی	که تو زنده بودی در این چنین	بسیار من بدین قیاب	صلو که کردید این نور تاب
کسیر روز غیبند بکس	تاف زرد با چشم زده بر کس	با کم در دهانی باین بندم	چشمهای صاف ، ایران بندم
چشمهای کور که بند مرا	در عجب بزرگین ناید خدا	کس سرور که اگر چشم نیست	که به بند در چشم را دست
تا خدا چشم را در بره پاک	توف زری چون منی در پاک	در خیال ز غریب در خطه	آنخیال بسته ناید در حضور
باک شود در خاطر هر جن بین	نمده و در رب العالمین	از زمان هر چیزی منی بود	من ترانه که گوشش ترسد
ای پاک دین مرا بجز روی	با تو نهایی نم نشود	عقل در پشت نصرت بدم	غیر ما در نه منی تو خدا
گر تپش میدی یکشش شود	در بدیا دانست که تو شود	چند روزی جای تپش بود	دوره آورده سر چشم رود

شده بهاران شایسته بزم شام بوم اینجا نیست زدی در تمام کشتی برفه ششتم ما دست زدن شسته میرفتیم ما
 ای بهار غرق فرمائی مرا راشمیم بر هر چه سحر سی خدا جان بابت دلاهم چه کرد لطف فرا گریم زودتر
 چه مرا ای خود چه ما در بود روح من بسته آید در حضور این همه کجا خا خور کرد خوشتر آن باشد که در اوست
 و چه مرا ای بدید هر کجا جان من گردد بغیران شما دست خاکی شمشیر من مستعد کن بدین جان بود
 اوست را ای فایده نین رسد به عشق دست عالمین گر چه دلمم از روح باد هر که این دلند برده نتایج باد
 ای که از دم غم غمزد از گن گر بگرد از زدن گردد دست گر مرانده بود روح اکیم به فراتر تو الطاف قدیم
 صورتی از من هر جامی نین در همه عالم مرانده کنی عالم کون فرساند خسترا عالم اندام سازی روح پاک
 انرا هم که دوری در نهان من بیدارم جان سازم با هر زمان ندانم تقدیر نمود طغی یک زده کی بسته خود
 من چرا اظهار هستی میکنم رخسود در غم خود خنده زدم ای تم تفصیر دیدار افرو همه ای میرکن لذت جو کج
 چند شری در کنایه سحر بود هر کجا کینت بدت نزل نمود تا در روزن رسیدیم که قصه محمدی بود نظر نگاه ما
 دل ز بحر دست خون بریزند داد و دهی ای آقا در نشد کشتی دوری ششتم درون تا رسم خویش ما در جهان
 بچو کشتی ناله کرد دل میرزم دور و بر پای بر گل میرزم تا رسیدم که غار نامم دور و ششتم با امروز و بوم
 گفتم ای در من که سحر جا برده از رخ در گرفت اینجا سگ کون کجا با همی است کشته تر زمین ام تر ب
 حق در اینجا به کار گشته است حسنت از نه فلک کشته است کاش نه منم زده بوم زو که بهات به خدمت بچو تو

نورنگاه فدای اکبری	زین جهت زده هر دو خانم برزی	رو تو سرگشته خود از خاک که جای دگر کی چنین قرار کرد
بوز فز است فخری با رسم	قد خود را در آن میان بر ندیدیم	بازمان نیز با کن دعا که رسم و سنت آن پادشاه
گشتی عدوی رفتی آن زمان	حاجب پهلوان گشتم در آن	بای ز در دیار چون کعبه در دلدنهای میر سحر در
گشت در آست جام نیش	خودم دگر تو خوشگید لب	چون که لب به هم زدم سوگند نصاب در آید کن
سرمه ز تشنگی بجز تر	که رسم افروغ بصل تر	سیر در درهای بی پایان کنم شاید از صهبای تو جایی بزم
مستل چشویت ای نگار	سعی جانم بگیرد قرار	لیک اندوه دیدم آه هم روز صد خود تکاندگی کنم
هر چه در این بحر سبب کنم	از صفات بجز تو نشنم	کز لری کعبه دم در کار خوش بنگارهای بر دم از بحر پیش
خوش ما در دم صیاد کنم	تا خاک است جان را بریم	در تعلق آیم از بحر آن تو جان خود را بکنم قربان تو
بیدار آن شایه بریل تو رسم	تا کی در وقت کاشم	دارد پهلوان گشتم با یاد زنده گدم بهب
از جان تو زبانه زول	بگفت خون با بر چشم منصل	کاش که از این شهر روی چارم بدگمانت جمع کندی همه
روز و شب حدیثی که گشت	زنده است روحش آن دوست	رقی از این سرزمین ایچ کل خاک بر فرق همه پهلوان
که تو من چون بگویم این شهر را	ز لایب دیده ز کنم این بحر را	از در چشمان من چشم کجا برود در آنروز مبارک آب
رفتم اندر خان پست مصطفی	دیدم سجاد بر سر مصطفی	تا دیدم صدش شبا ختم رنگ دل را هر دو گیجا بختم
کاین بود زده در گوی بها	جان در سر باید کنم برش نما	دیدم آید پیش گفت هم پوی گفتن ان طغیگ همه ز کسبت

منزل محبت حق بر کجاست دوری ما به زمین از هم خطاب زود در اذن مرا حاصل نما که سگدشتان رسم اینجا گاه
 رفت به محبت و برگردید زود گفت بر خیز و با اذن زود چون رفتم دیدم اینجا سگدشتان نه فرودند مثل حوریان
 حمد در عشق بهای با دسر بر حق خادم شده بری غیر حانی دیدم من در از راه این که ندیدم هیچ جا در دستان
 هر که خاطرش با دارد باها نزد کرده خدا با برسیا در محبت کینت از سیریا در عشق در کس در شتر بدی
 ایچدا در عشق با دانت قسم ایچدا در عشق با دانت قسم چشم شفقت در عشق لطف نما در تمام دستان
 دانسته آن سرور در عشق خویش را در هم زلف برینش نما شد بدی سر سر آن کی برگردا حاجت طلبش خداوند اراد
 نام من نشسته او در حوضه ترغیر ما از قهای خویش را همچون در بحر مسدودای با در دل از نیت عشق شما
 لطف ایچوری نشان که آمدید عازم کوی بهای خنوبید گفتند اینجا منظر مستقیم تا رسد حکم جدید گریبا
 چار دیدم آنگاه جان دکن دیدم سحر آن خانی مطلق نشدیدم گاه با دیدم در بحر بها گاه خندیدم از وصل بها
 حکم حق از جبر آنها در رسید نه زبا از سر کوی من دیدید خود عازم نشنید آنگاه بیرون همه آنها نشد روحم روان
 عرض نمودم در اینجا آدم بر چه فزاید سجان منت برم مقصد من عرضات صریحیه مطلب من جز اعطای بیخ نیست
 در بخت در شان کردند جیل ماند در سگدشتان نفس دلیل تا جرب عرض او از حق سید آنچه نباید کند اندک کند
 گریباید با جان سید بد در لغویا بدی دوست بود همی از محاب حق نشهر بود در هم گاهی در لطفی گشود
 یک نصاری بود در سر زمین کار فطانت حضرت درین آمد ایچا لعلر نمود او که بها امروز چه بود تو بگو

گفتم از نفس این سزوات از چه است بغداد دمی بود
 نگهان ساج ادرتم بای خود نهاد بر فرق سرم
 بد از آن اندر ز شگین قلم گفت خنده بر این چشم زرم
 سز جاب هم بر خدا گر نشی کردند گه گاهی با
 بدم ایجا شازده روز تمام تا رسید به مرش حرم این پیام
 که بود در ده وصل حرم من ندها خواهم در اینجا بگم
 چون که میات تر با سر رسید رو کوی من ز سر باید بود
 اذن در دیت بر فرج نام جانب این قبه نماز قیام
 حکم حق رسیده نهادم سر روز دیگر آدم ز اینجا بود
 زنده در نشی دودی شدم و خود در طلب خود آتش ساختم
 ناسه نزل بر سر و دیارت چشم من میشت بچند پر فرست
 تا چند این گیسول در کجا است خنده زینر کاش با است
 نگهان دیدم گیسول را ز در این دل دیوانه ام آید شور
 چون نظر کردم کوله شهر را شگم آمد بر خود آن کورا
 کای بهاس اندر اینجا آدم زین مکان چون گویم
 ای باصل حرم این کجا است که در اینجا نگاه من کجا است
 یا بهاد این می قران شوم خود نظر چون ند اینجا بدم
 قدس این کجا است ای با جانب که دم آخر چرا
 سحمانه در اینجا حار است رفتن خانه نه کار قابل است
 که نود ایم در اینجا بنده دل تا قربان تو کردم ای نگار
 چشم خود را بر لب پاستیم جان سناک رهت نشه بزم
 چون کنم هجرت ای پرگار خود لغزیدی روم در آیدار
 حالی دکت از جان بخرم هر کجا فرماندهی اینجا دم
 یا بدو یا کسب یا حرم تو فرماید روم کجا روم
 سلب من خرافت پیوست خرافت خود حار است پیوست
 میروم اما ترفیق شما همری بنی هر جای با
 میروم چشم گریان زینبار ده کجا این جان من گمرد فراد
 قبس ز عفت بخر شما میرند آتش برین دانه با

گفتم ای سبیل من جان دادم	تا بوی یوسفم بپرده دم	ایزلیجا از جوانی تا سجال	چشم من برین ز بجر جمال
حال چهل دست سگرم دادم	از برای یوسف آن در تمام	مال چاه و بسم را اندختم	جان بخت مددی در شستم
هر قدم تا اندر آنجا آمدم	کشتن خود را بسین دیده ام	مین که بگردم تمام شهر با	مشایدم بر بی بسندان
میخشم منت که بسم بدم	در سرفتنه که زود او می	گر مراد بر سطح خود خارید	نترسم از عرش بالا بید
گر مرا خواند نیز عازان	فخر زدم بر زمین دهان	در چشمم با هم بر که بفر	چون بد نام فخر این بی فخر
من از آن رسم که نام دارد	دختر حقوق ما را بشود	کاش بر کس جانب اندر	دختری از من نکند بار
بسم من در کون بودم	این بود در قلب من جای بود	گر بدم یا خوب خلق او شدم	گر بسوزد یا نوزد حاضرم
ایزلیجا کونی آنچه داشتم	از برای یوسفم گداشتم	ز عرف دنیا چه قدری داشتم	کو برای یوسفم گداشتم
گنج و گوهر بیت در راه گذار	جان سوزان در چشمم پلار	گفتم بشهزاده ملک عم	دیف تو خوبرویا یوسفم
گفتم ای دشمنم کس کز من	وجود در عقل خود دیدم	ایزلیجا یوسفم با آن جوان	دخترش این بشد من با آن
دیف تو بود محکومی ازین	دیف من بیت یوسفم ازین	ادم از مهر و دم در کس	گو می داشت قرن من چون این
در دل ما سید شد در دنیا	متصل و دم حبیب خورشید	کز دهنه که نظر آمد خست	کار این چاره را خوش رخست
بند روزی در آنجا سوزان	نشستی بر فتنه بشستم در آن	جان بیخوق که بدم در آن	معدود آنجا رخسارش قلعه شکران
طریقی بود در آن سر زمین	که حکم زده رب العالمین	ما حکیم خوشین در سخن طرد	گو ما از روز غموره ظهور

بستم خدا	که می	کو مردم در شجر آمدند	گفت چای بری نصفین	چونده تا میرسد امردان
کاز شرباب در غنچه در در	کاز شرباب در غنچه در در	اوه اوه از این بید دور ما	در شجر اخرف اگه ده گمان	مرحبا رآن بیدان زمان
مطهری	ظاهر است	که بدی روح بدست اعی	گفتم بنیزل کجا بدست جا	بر سر آن طرز فتم با بها
که نمم رسد زین سکه آور	که نمم رسد زین سکه آور	که بخوبی با حکیم کرد کار	کی چنین زنده دیدم آن فردا	انقدر دلم درخت زیترا
تا تو را دیدت آن سر دم	تا تو را دیدت آن سر دم	پرده رحیمی ز در چشمم	که شجر بالا از در دم نمود	حاشا بدین سگوم رسد
چون تو ام پس بر سر تو را	چون تو ام پس بر سر تو را	میشد زین در بریدانم بها	که حکم زین شجر بر من نمود	صدای این ربع اچاره نمود
گاه بسکرتی نمم رسد	گاه بسکرتی نمم رسد	گاه گویی آن صاحب صید	گاه بستری دگامی ساری	تو بر کسی که خواهی ظاهری
اسکندر از تهنات لایان	اسکندر از تهنات لایان	عزت که بدست حتی در جهان	میانای کاین بود آن تا نا	گاه در شکر از یک منده پیا
حق و طیل مشتبه فرموده	حق و طیل مشتبه فرموده	سبلی قطعی بهم آورده	که گوید من خدام در شتر	گاه فرعون را بگری بدید
تا کند قطعی رای از سکود	تا کند قطعی رای از سکود	سیدی همت فرعون	تا گری قلب صافی برین	تا بایه جوهر خلق از عرض
قطعی را غرقه در یا کنی	قطعی را غرقه در یا کنی	به دران حکم قضا صانع	تا فرستی صلبه در درو سیل	میانای سبطیان را تو دلیل
ما ز کشتی بریا آدم	ما ز کشتی بریا آدم	مدد دران در طور سنی آدم	بس چرا در غرق شد ز نظر	که اگر فرعون در سنی خدا
کای بها از شجر مردم وصل تو	کای بها از شجر مردم وصل تو	محررم سناشتم در سیک گو	که بدی او بر کجایه جان	ادم در شهر ایش از زمان
در روز گفته بود یک گنیم	در روز گفته بود یک گنیم	در بهانه آنکه دادند عزیز	تا شریک در رسم رسول تو	تو بدی سگفتم انهم صفت تو

که فلان احوال خود است
 در فلان بسکین گشته است
 یا بهای بسکین بیا رسید
 بجم نذبت بر دم آمد بدید
 یا به از آبی رنگین
 که چون بسکین برتیم
 باز در شتی نشسته قدم
 تا سلامت در از چشمه شدم
 که در آن از حبه گدیده بود
 بود که ما گروه حاجیان
 روز شهاراه را بچویم
 روح و زلفت ما در نره دیدیم
 بسکه سجده آوریم نشسته شدم
 شکر الله دارد که شدم

و آنچه فتنه زد سفر که مرخصت دادند
 نمود و شرف لغا مقصود رسید
 و چون در فصل و حضرت کبری بنا رسید نگاه
 دست او را دلی بود از فراق
 در بر روز شوق عشق و ایمان
 با بران رگشت در لافره
 بد بریزد ز شست عم و اندوه
 فراق بجان آید شتافت
 و زخمی گشته ز اعدا و راه
 مسوم نموده پاک کردند
 و قریش در تیر زشت و الوچی بسیار دهم
 در غم ای رای وی صد دریافت
 و در آنجا روایت کثیره
 در روح و شای حال ای بود
 و با بسبیل ز زندگی بفریه رسید
 مظم داشت و ما رای نموده
 بعضی از آیات ز غری شش
 را شمت غنایم

بام خداوند گشت شایده مهران

بمخداه اشهر دار اسلام
 در راه سفر کردم اینجا مقام
 یکی روز با خطری بر زغم
 گنزد او فتادی کوی دهم ام
 بصیرت نظری دهم زبان
 سرشک فراق از دو دیده روان
 که یارب عطش جان من بگشته
 دغان حله از دمان گشته
 چه باشد بی آم ای در است
 که خاک و حرم سرشنی باب
 من در خاک و خاک تشریف
 خوش تشنه گامی که آب چه
 ز قدرت کزین بحر آب حرم
 نه طاقت کز آب چنین غنیم
 تضرع کنان رود در گاه دست
 که بحر البحر محبت از لداست

کینه لب ز بس عجزم انجم	لب جلا ز شکیا زخم	آهی بدیدی جنت قسم	من نشسته ز نظره آبی رسم
کنه که جوانی چه بد غیر	ز فوق سماوات آمد بر	یکی سب بدوش جانی است	چه جانی تحفه جام است
دران روی آناه بسته ام	موجیکه خود سحر شهنم	منظیم ز توره دزد آن	میان لوم احوال دستان
نه بجان خود رفت ز بسی	زخم دور ز زبسن دمی	بیاغ جبین لغت بکسرها	که این آب حیوان تو را و
خورد آب این جسد مرده	خورد هر که در جهان تن بند	خورد آنکه بخوردش ز جوی	خورد که از نشسته نه چون
خورد آنکه خون جگر خورده است	و هر که محراب بی روست	قورانی را بجا ای کوی	که از خورد زنده نشستی کوی
ز کرمایک برندی ندره	دل به بازنده دور بود	اگر آب این جسد بزور	تعارف آن قضبان خون بود
قوتایک در خود نیاید بدن	بنی ازین آب خورند خون	تو گزاشته خورد فرشته کن	بس افواه جام تعارش کن
ریز بچشیده آسمان	خدا را عین و هم جلال	خدا ظاهر و باهر است امیر	تو دینی و بطل نداری مری
مصفا بر لب زده دشتی	چین شده ز وجود دشتی	تو را یک صحبت تم ازین کن	هر بچگردان فراموش کن
مصفا ز لب مصفا پین	در یاد او گشتی نشین	ز خود بلند ز خود معین در	که از آب آوردن حجاب
مصفا بن چون دین دین	ز هر جا ده خویش بیا پین	که هر جا ده یک و محکم بود	مستفید بجا سوی حق میرود
گفتم سرافندی ز جوان	که نه هیچ ز در ختم زده جان	گفتم ماب جمله خدام من	عورت القادر در اسن
گفتم ز عیسی بن مریم زنی	که بر مرده کنه جان سیدی	گفتم از پیشه کن بطلان	مرا تو بسه طین بچوان

که در خادم منده کن از خدا	لفظا بین فرق بین ما	که این شک و دوش غلبه	بمغفرت بر علی دوزخ
بر هر در سرهای قسم	بمغفرت الهی قسم	وصیای این بند در جان	دانشایم راه خود برود
درین کاتب مغفرتی بخود	الهی اگر جرم مجرم نبود	ناید اگر عدت ما و منم	که از خویش با امر خالی شدم
بس بند آتش خدای گام	بس انگاه قطره آبی بر جام	چنین جرم را عفو بشد سرا	شدم مجرم از بر عفو خدا
محمد خدا جمله بخشش نمود	اگر یک ترشح در رخ رسد	چه آید در دل بر در خون	چه آید که در صنف برین
که شبها ازین آب منده می	نی این چنین آب الفیدی	ازین آب دوری آدمی نشد	ز یک قطره این آب عالم نشد
نه این آب در شرط عدل بود	در هر صفت نم آب بود	که در رود همچون بر پای سیل	که در آب جوانم مردم دلی
در چشم سوی الهی شده بید	چه بر کام جان آب حیات	رو نماید از هر گل و دانه	بیک قطره این مزج حیات
بیک حرف بریم زدم حرف بر	اگر دست قدرت بستیم لب	جان نامکان آمده در مکان	مدیم شده ذات امین
سرین مدای بها بشود	اگر چه نهادت نصیم نمود	که خوسم بریند اهل میان	جان فتنه بمغفرت در جهان
وصیای دگر از چه بگوشتم	رفیقان اگر در دین دو شتم	شفا ظاهر آمد خدا در دگر	ولی چاره امروز جز شتر کو
گوشید احوال آنجا بود	بریند هم نام و رفیقان	ز که بوده رود و دم و جوام	خدا بر که گوید است حمد تمام
من و تو کجا نیم خرقه گور	بس از سستگش از جای غلبه	چرا غمخیز بر من نظیری	خدا ظاهر است در وجود جری
بغیر ظهور حق لم یزال	نی دولی رب و صحو اول	بیدر ز فعال انعام را	نمودند در باب انعام ما

که لرزان قناب خدا	سوزگند جمله را از بها	تو بر پرده ای به آن رسام	تو بر پرده ای به آن رسام
زای میر شطرنج پرتک	نصیب و نصایب بر جابک	ز سحر کرم حمله جهان تو	ز سحر کرم حمله جهان تو
من از دیوانه پیش خواهم	ترجم ضرورت بر این عیب	بیاست در قسمت افزونم	بیاست در قسمت افزونم
کرم کز در دارای جام	ترکان از شطرنج را کفیم تمام	ز حد شکی نیست در لاشم	ز حد شکی نیست در لاشم
روز ایدل از شطرنج بود	سفر کن دمی سوی دریای نور	چگونه سر زیم زبان است لال	چگونه سر زیم زبان است لال
چین سحر را وصف نمود در	که در جنبش خلق شده بر سر	بید آمده در سر آسمان	بید آمده در سر آسمان
کودمانه دران رحمت سخن	زنده آب این تیره در سخن	غیر از خوش خمر جان دهن	غیر از خوش خمر جان دهن
چه رکام نمی رسد این سجا	نخیزد از دهر ز هر ذباب	معل جنایف آمد ابل صبر	معل جنایف آمد ابل صبر
بن قطره را در دهان سگریه	چه کرد است بر حال خرم سگریه	زین پیش نمود در دانش ز	زین پیش نمود در دانش ز
ایضا در بر ای زبان بد	بازماند بر از زمان آمد	آتش نعل جسم جان آمد	آتش نعل جسم جان آمد
سحر است بس ز جانک	همچو دهم صبا میان آمد	ز سحر ای روحان آمد	ز سحر ای روحان آمد
قهر در عجب است دران	صبر از فخر عشقان آمد	ردل مردگان روان آمد	ردل مردگان روان آمد
بیر حش بر سران خمش	ردل دشمنان میان آمد	افتخار جهانیان آمد	افتخار جهانیان آمد
سیم و حایم و دال بدلی	هدی صاحب الزمان آمد	چند کوفی که این آن آمد	چند کوفی که این آن آمد

با طهر ز زلم زری است منظرش چهره حسینی است ایضا

چون دست دل شکنه میآید بس بر شکنی که هست از جانب شکست دل غمزه که نهد از صفت که درش میآید

توج که ملک بصفه آورد مرا با پیش رخ تمام در کان سپا بگیت زرم جمله آنها بود تا که یک سازه پیش است

در حرکت جود دیده چون گویم هفت فرات دور چون گویم دیدم که کون دست که فرستاد بر دم حسد در زیر فرودان گویم

تو خود جان نمی خاند دل باشد غیر تو در خانه دل که در قدرت که در اردو تقسیم که جانی است بیکانه دل

علم بود تو باید کشیدن که کشیم طبع ز وصل تو باید بریدن که بریم اگر که حاضران در مثل برین ز دست جود نماید در یک گویم

در لاله نشین طهارت میرزا ابوبکر الدوله چنانکه در مطایب این بخش در بخشش تو است به شاهای این فرقه

مانند مقدس خراسان ز مثل قاضی و ملا میرزا محمد فرقی در غیریم رسیده و کماله در خصوص امر اسی کرده با همای محبت

دست عدت نمود خلعش محمد مهدی میرزا در ایام جوانی بری طلاب علوم در سینه بوده بس از جنبه تفسیر داد و برفت

و نوز قول در مابین شهزادگان اختصاص و اقیانوس در بطریقیت شیخ حسنه در سینه نشی رفت در با میرزا

ابو فضل کلبانی در عهدان سال ۱۳۰۵ منظره دینیه نموده دلائل و حجج امر اسی شنیده فائز با بیان گردید بس سغوی

نگار کرده ایامی در جوار غایت این زینت و بعد از عودت با بران در طهران در گذشت خلعش محمد حسین میرزا در

سال مکرر با والد بوده معاللات میرزا ابو فضل را شنیده فائز با بیان بدیع گشت دان غمش حاجی تقی نیز مومن است

و محمد میرزا با برکان اهل بهادر علماء در شهزادگان در غیریم بر آنس شده و با بگلمان فرغ مرعات حکمت در مثل بدیع

صحت کرده تنویر افکار و تشجیح اذهان می نمود در پیسته ماریت دولتی یافته ایامی سکونت صفهان رقم غیر با هم
بود و چندی در صفهان و طهران ریاست گرانخانه داشت و در ایام سلطنت محمد علی شاه چنانچه در بخش هجری میادیم است
نوزاد دولتی بر موقوف گشت و بهین سبب نفوذ بقلاویزین حریت طلب گردیده و صدش سر آمدند و چندی در عراق
مستکف شده از طریق تربت حیدرآباد ایامی در حجاز حضرت علیها السلام سر برد و چون بایران گشت
در مجلس اعظم احباب سوادیه عمده واحوئه که فرمودند بدایت حکایت میکرد و در مجلس اوجی غرا از علم حضرت
عربی و فارسی صدر یافت که عالی در حفظ داشته در مجمع فضلا و برگان اهل با طاعت نمود و اولاد از اهل شهرگان
بوده در علوم ادبیه عربیه رحمت و قدرند و درود دین ابرمانند بر طریقت شیخیه میرفت پس همه مرعات خطا
که نمود برین نام مشهور گشت و کنی در اثبات امر اهل جمیع و با لیلی نمود و قیامت در ایام حکمران خورشیدان سال
در ناصریه در گذشت و دیگر از اهل بهادر طهران حکیم مسیح که با برادرش حکیم حق نظر طبعی ز آل سراج
مشهور و متعهد دولت ملت بودند در سنین اول ظهور بروج در بغداد اقامت نمود و بهنگامی که قره لعین از
در کربلا وارد بغداد کردند وصیت بحاکم ناطقش با علم شهرت گرفت ثلث شرافت و در ایام عرفان
و قوت و فصاحت بیان و نیز از جمال حمیده و عظمت وی مستحب گردیده طالبان شد که اطلاع کامل از ساری برید
آنرا شیخ کاظم سمندرجی در حین زشت اول عمیر تصدیق محمد در طهران بود که در مدت حوانه اولاد است که در اول عمیر بود که در ایام
در ایام چون از کسبیت این شهر آمد که در بغداد در ایام حجاب طبره من در ایام بودم و چون کسور بسیار بود که کم از شز داده
و سر و در حجاب لایق بودم و با به ایام اقبال و محکم از ایام بدایت

یابد پس از عودت ایران پیوسته ترصد و نظر داشت تا چون در سال ۱۲۷۸ نزدیکش چهارم آوردم

اسم اله الامدق را با همراهش از خرابان طهران بر آورده در انبار دولتی محبوس کردند پس میرزا محمد

بن صدق یعنی دیگر از همان در طول مدت حبس سیاحت نمودند و در این شهر مشهد علی نام که مردی بیگ فطرت بود

عزم حضار طبیبی از یهود نمود این قوم بنام حکیم مسیح که در راه اظهار داشته که برای معالجه منی از محبوسین بانبار آید

در بارضا و رعایت چهارشنبه در مدت دو ماه برای معالجه بانبار زباب و ایاب نمود و در هر بار در میان اسم اله الامدق

گوش فراوانی در میان و طیبین کامل گشته و پس از آن سالها در جمیع ایاطافه نمایان بود تا از

این جهان در گذشت و جنش میرزا سلیمان نیز محبت با بر اینی داشت و از او عاقله نموده روحای ماند خصوصا

و کمر ابرطو حکیم که در چهارم در دعوت و از اضع خدمت روحانیه نادر نظیر بود و صورت کمی از الراج الهی که

خطاب حکیم مسیح صدر یافت چنین است : بسم الله العظیم العظیم ان یا حکیم کن مکلفا فی امر ربک بحیث

لا یحکک العواصف الی تتر عن نظر الطالین ان استقم علی الامر کجول الله وقوته و قل یا قوم الی تسی تسکتون انما النوی

و یحسبون انما النوی علی الهدی اما ترون من ذهب منکم لایرجع و من تفرق لایجمع سیمی ایامکم الی الله کما مضت

ایام الالفه انوار کلم الرحمن قاله انه ما ارادکم الا بالقرآن الیه و یدخلکم فی کلوة و انه لهد الفجر الرحیم کلوا من ثمار

سده الباقیه حیث شستم رخصه من صار محررا عنها انه لفی صحاب علیط فاعلم ما حاجتنا فی مقارن الی منف

الانظر عن النظر الیه و الاذان عن استماع ما نزل فیه من آیات الله المقدره لعلکم الیه و ارادوا بذلك ان یمنعوا

العباد عن سماع آيات الله ليظفي غياك فوره بين عباده المقربين ولكن الله ربي بقدره منه ينزل ما يشاء
 ويقله الى الذين رزقوا اليه بوجه غير ان اعطى ما يشاء من ان لك عند ربك شان من الشؤن ان
 بشكره ولكن من يشكرن لا تخزن ما يورد عليا ثم رضى ما قضى الله لنا ونحن على فرج مبين والحمد لله رب العالمين
 ديگر که چهار مجلس خدم طهران حاجی فرج ابن سرسبک عبدالله خان که در ذیحجه سال ۱۲۶۸ با زنده سال شست
 و دو ماهه که در شش از همه نظایر در حدیثی بود که ما در دفتر ما بان شده و احادی از خطایند را شفته کرده و در یک
 میفرستند در حال تلی از سران این خطایند که در شفته کردن با بیان آمدیم نمود حکم صاحب منصبی
 در شفته کردن در دفتر فرست از جمال مذکوره چون عبدالله خان سخانه آمد و احوالی شفته در چهره گرفته و عروس شست
 در شش از واقع برسد و همرا که ناله ما شفته جنین فرج احوال داد که آمد در رسیدن درک توب برودید
 جدی خدیق ما بان را یکم شفته که در یک سر از شفته خوی قرانی نام در فرج خودم بود چون سادرت بعد از
 در اجم با به خوانده شفته کردن و بخوانند آری خدیق یا دلنا آن چای گسده تمام جبار تعدلین را در آنجا بریزند
 و فرج را مذکور از ششیدن از همه غایت تا زنده گریست و بعد از خیال عبدالله خان فوت شد و
 فرج در چون بسبت پنجگلی رسید تا نزدیک از دهنه مطهر میت شهدا به پیشش رخ نمود تمام جمال باغ شده
 و با در لشکر و محاکمه کرده نقوی فرام نموده با تغییر نام و لباس از طهران خارج شد و پسر در آن و ما در پیام کرد که دیگر مرا
 نخواهد دید و سر به میان طلب نهاد تا در بغداد در خط خود تسلیع ما را این شده بطور قائم و رحمت حسنی ایمان آورد

و پنجاه راه عکا در پیش گرفته بیزات محضر اینی فائز گشت و باو بدین سخن خطاب فرمودند با فوج سکرگن
 خدا را که سب با حق فائز شدی و نیز فرمودند یا فوج در میانهای عشق دودی تا مقصد اصلی خود رسیدی و نیز
 یا فوج نور اخصی کردم برای امروز خودم که رحمت بند و بخدمت امین قلم کن و فوج از اجتماع نام در رسم برده
 و مقام خود از آن اینی و تفصیلات و عنایات الهیه بخود گردید و در آن حال باو خطاب فرمودند که مادرت دیده
 انتظار رحمت در خدمت تو از آنست در اینجا باید که رفته وطن برگردی و از نیز با چشم سنگار و دل در عهده
 هست که رفته رحمت کرده و با محضر از اجاب و داد و پیران شده و کار در بام فرستاد و مادر و دو برادر و اولاد
 پس از هفت سال نرفت و در آن کرده لغایت شان شدند و بعد از آنست گماهی باز سفر از حق مقصد
 و نظر از رفت و داد و از حق لغایت شده و صافت خود و خاطر سلطان نام دختر سرور است که محرم یک از سر کرده ای
 حاکم از کرده بکلیج وی در آورده و آنش را بر فرزند و مادر است و حاجی زنی از زنان اینان را
 سعادت سعادت برای زوجه خود تعیین کرد و همین تعلیم تسلیم کرد اینی خود و زوجه محترمه لغایت محبت و ایمان تصف
 گشته و خانه شان با یکدیگر واقع کرب زمان رخا افغانه و دلی که دلی سخن سعادت حاصل آباد و دوری دیگر
 بیخ شای سیدان کرد زب مروارید داشت و بعد از معرفت است که قریب باشد و یک تن
 از ما برادرهای باغ مدور شده کردند و بعد از باغ و طغای شکل از اربع شمار بر سر برد گردید و از باغ تا زمان تقریباً صد م
 فاصله در محراب و اباب درجه جناب گردید و لی حاجی بر عم زینچ میرزا علی صفغان این سلطان صدر عظیم

بود و لاجرم زمام حسیط را از دست برد و چونکه از کسین فقط هاده اطلاع یافته و دعوت از قاریهای حجاز
 و خط نیز از اهل مصر و خراسان که شایسته و جلی اری و در لیکانت فیه تجلیات منحصر ای کرده بود دعوت کتبه
 عدوت طین نمود و کمان با زود محرمش بد دعوت و دعوت با جا و در اهل وقتیه را فرود کمر نشسته و در وقتیه
 نمودت جاییان با زود زده جاده سلطان خان معزین حمام لوزان بیرون رفتند و محله سر قراغه (بلخ) را
 رسیده در خانه کسین با جی و محله جلی حلی که مشهور اوی از مونسات صدرم مطایفه دق ادب کرده بودند
 دعوت اولی نمود که بعد شند را به نیست نمودند و کسین و قندهار کمال آتف اندر دستند که تعدد کوفه
 برای مصافح و غیره است مدیم خاطر قائم و کمال کوشیده و در اولی که کسین بیرون آورده یا تعددی نمودند
 نهاد و نامه در کتبه و آخذ معقل شهبه بود شسته فتنه مانع که در کسین باقی نمودیم بعد از مدتی در کسین
 و خاطر عظیم داشتند خود را کتبه در کسین نمودند و کسین در کتبه بود و چون مادر بود
 جویای عت شد خندان کوشنده و اهل و دهانه کرد و بی خصیت با جی از ای نوبریان نمودند دعوت چنان
 در کسین کسین کتبه در نوبریان که هر دو در آن شده و کسین سر قراغه کتبه بود و در کسین جلی صفر خان بود
 قصد دیدن کسین جلی و کتبه فتنه کسین بر آمدند و در کتبه جلی فرج اطلاع رسیده بود که کسین نام
 داشته و کسین جلی و کتبه در کتبه سلطنتی کسین چندین را همراه گرفته و طایفه کتبه را جلی و کتبه
 در کسین کتبه کسین هر دو در آن کسین کتبه کسین کتبه کسین کتبه کسین کتبه کسین کتبه کسین کتبه

بانگ سربلین را فرستاده احباب در بطن کونجی خبر دادند و حاجی فرج حکم از آنجا برگرفته کرد و زوده
 خود کرد و محمد را با چندین کرد فرستاد تا چند شب مراقبت کرده در اول شهر ادرابست آورده حسس نموده چوب
 بسیار زدند بر صحنه حاجی کز محمد تقی ابهری دور از قریب و خویش آن بحس در امان طهران چهار چوبستان دست
 در خدا دستگیری لاک عزیز مراقبت در وقت کردند و چند هفته را بمیزان گذشت و همی از سوان در حال را
 دل سوخت و تنی چند رای سرپرستی داده گشتند و حاجی فرج قول کرد که بنا بر شام از خانه فرستد و فاطمه خانم
 که عرفان را میان کرد او را هم در آن دوران ^{از آنجا رفتی تا مدتی} حواری و زاده رای مذات همیا کردیم و آنجا حکم معروف
 ما را باب زود بر آوردن کاشی و بچم زود آقا محمد حسین عزیز زوده کرد و آنجا در آنجا همی از زوده غنی باشی مدت
 نگردد و این نظر آن که بجه زوده در بغداد ایشان بنا بر وقت خرداک و ما بزم کرده سرپرستی کردند و هر چند از روی بیچار
 ما از خانه حاجی فرج ما بنا بر کرده گشته جای را در آنجا متفقاً نیاست سینه و چون احباب خواسته رای
 اشخاص این امر عرضیه شد. باناب السلطنه در چند فاطمه سلطان قول کرد که عرصه را برساند و چند هفته بود
 شاه در نایب سلطنه و صدر اعظم رسد و نایب سلطنه غرضی و عده قریب اشخاص داد که در طبعینان
 یافت پس از چند روز که آثاری از کوچه کعبه نماند مجدداً شروع با قدمات نمود و در برای سرد طوفان بر
 هنگام عصر در زری ستمگان با در یک سکه عمارت نایب السلطنه رفته بنی تنظیمین دیگر که عده نیز مجتمع بودند بنهار
 فرج شاه بر آورده ماند تا که آن خبر رسید که رکب و الا از حاجی دیگر کردن رفت و فاطمه سلطان ناچار

چنانکه زشت خسته است و عمل را مکرر نمود و با چادر و زین و دلو و ترکی ابری جلد کاسک که از سینه با
 گرفت چنانکه با چادر نهاده باشند در او با ش برادره محبت کرده چنین گفت بر دردم را از تو میجویم
 چنانکه از دهر نظران دورم به سر و سامانم در روز و در راهم او و فرین سکه با من ترا معذب نیماید
 در شب سینه تری گفت برادر تو مان با منی تا زودت بر آید هم در جانب شنیدند بر ما محمد حسن
 فرزند و کرمانه از ابراهیم نامک و با محمد کریم عطارد و حاجی فرج همیای آمدند و نقد و نقدی میگردیدند و حاضر
 محمد حضرت غصن معلم حدالها فرستادند و جواب بهمین رسید زهار زهار دندان کرک زار
 خونین کنسید در طبعی نهید که جای مظلوم را حس و لذت خوانند کرد تا نقد با معنوی کیف کردند و آنان
 اعانت کردند و له حسامان و فرشتان در هر یک ماه با دو ماه کینا این ابر را تقریب براه واقع در زمین
 رود برش را هر روز بچاه کرده با چوبهای خار و در چندان با پدرش زحمتند که میرا این شکر او را
 خرق خون و پاره پاره شد و هر روز کرده که بدین خود من کن در ششم ده روز رسیدیم بار که هر کسی کنسید
 و در بر غضب که کبی کریم و دیگر محمد نام ثبت بر این خون آوردن آنگاه حاجی فرج آوردند و حاجی کف
 بکف سینه فسوس خورد که تسلی بر کریم ندادند تا دورا سبزی عمل رساند و در سوره باغ شاهی
 نکره نقداری برای این ابر در سال نمود و زنی چنین اتفاق افتاد که چند روز پیش مانع از وصول
 شام و غار زندان شدند و موجب ترانه حساب گشت رشی فاطمه سلطان با خمر و در زده که آن

رعبده تقریباً در وقت لذت گذشتنم زبیران بودند و ما در درازن تقارن غایب نمیشدیم و حرکت جویقه
 تقریباً اول اظهار کرد که خالیم حاجی میرزا محمد تقی را میجویم و در کرم مرخصی افکاره آمدند ما این ابر را با بخیر
 معروف تبره کمر که حلقه برک آینه نیت و ما کلاه بر سر گذاشتیم و در آن همیشه نهد حاضر کردند و حرکت
 گردن آن در دوران زمان که چرخ فطری باقیست در زمانه کم مکتوب آمده رسای میرخت و کرم مرخصی
 حضور داشته میدیدیم شنبه صوفان خالومی خند ماری صحت کرد و چون در وقت عریضه را این ابر
 در کف دستش نهاد که نیت که حضرت غصن عظیم علیهها فرستادند و با محمد حاجی فرج دعا بخشیدند
 طلاله سوزت مذکوره تمام کردند و حاجت فاطمه سلطان چون فرزندش طران سطلی رابع و مانع کرد
 احوال عریضه شاه کردند گفتند و از با در آورده با خود نسیب همیش فرزند دودیه محمد را مرکب
 شایب زده زیر کاس که رفت شاه پرسید چه زود رسید جواب داد که برادر بطونم زما نیم حاجی کرد
 محمد تقی امیری را از نائب بیطله میجویم شاه هم کمال تمهید کمان بنیاد کن شاه با غمزه گفت بسیار خوب
 نائب بیطله بسیارم را که برین بیا نگاه گذر کاس که برین آمد و در طول مدت مذکوره پس چتر
 حاجی فرج جندان ما مادر این سو داشتند و درین که در جهالت رسیدند تا آمدن حاجی فرج در بر زمین در کت
 آنچه خسته این ابر مرخص گردید و نیز علامه رسای زدی مدت سه سال در خانه حاجی فرج همان شده کت
 عربی و فارسی در کتب و در تمام امور حقش کس شومی و چند دوزی جهالتش را اداره کردند و بعد از برین

آمدن از آنجا که گرفتار تلبیان گشت و فاطمه سیدان خیر رسیدند اما خوشترش زینب و اتفاق کبکین
 از جانب زندان زنده بخش گزند تا در ایام پیداکردند که باورقا و غیره در حبس بپرورد و در آنروز اتفاقا کریم
 میر غضب حاضر نشود و فرارش از آن گفتار سخت و با اظهار داشت که عالم خوب نیست سعد لدی اش
 گشایر بجهت یادید و اظهار چنان از عهد ایشان نمود و این شتایان سخاوت زنده اش بجهت زندان
 نماند و اتفاقا زنده نگاه پس از چند روز باز ما را زنده و له زندانمان صافست کردند و بیانش از
 زنت فقیر لب یا در روز چون بهفته دیگر برای از بکس احوال زندان رفتند زندانمان گفتند
 که میرزا محمد رضا بدی سخت بیمار است و بهار را گرفته زندان روز در گشته جن اظهار داشتند که حال
 اینجاست و ملاقات محمودین ممکن نیست فردا میاید تا بعد رسید و با یکدیگر فرشتهها مصلحتی نمود
 دادند اجازه رفتن برادران و بهار یافتند و باز چند روزی دیگر رفتند و فرارش را طلبیدند احوال رسید
 فرارش همیشه گفت که پرورد مرد در روز حبس را کردند که او نماند که میرزا محمد رضا وفات نمود
 و هر چه حسرت کرد که در فن معلوم را به دست ممکن شد و باز پس از چند روزی دیگر رفتند و کاشه برادرش
 در ساله برادر برتقال با چند نمودند و فرارش گفتند که ما از خوششان بدو پس هر کس هستیم (مستحق
 در واقع روح الله بود) که ناخوشند و از ما اش خواستند صافست گنید تا اش ایشان رسانیم در
 اینجای کریم میر غضب حاضر نمود و فرارش مذکور با بیعبارت گفت ای حاجی با چه میگردی روزه کشند

تمام شد و گذشت و فاطمه خانم مجال گریه آنکس کرد که گند از من بدم شوهر خود هر دم در پیستم باز فرستاد
 گفت ای باجی کشنده و لاله کشنده و فاطمه خانم گریه کنان مرحمت منزل نمود و حجاب از
 نهادت در قادیان باغ پر شدند گریه و بجا به بسا در شدند و با محله حاجی فرج و زوجه اش پیوسته
 دلناخته با بر اینی و خدمت جبار بود و الراج عهده از جمال الهی و محسن عظیم علیه الهایا بستند و بعد از چنان
 زینده طبقه سجده کرد و ایمان و فدایت ابروی نامدار کردید . و از جمله معارف نهطافه اولاد در کرامت
 تفریحی که قدر از طبع امر اعلی از جهان رفت در طران میزنند و همه بخیر پریشان که میرزا ابراهیم
 دشت بون شدند و با این ^{میرزا رضای} میرزا رضای قلی میرزا فرج اله بدر جهان و هاجر بود
 که هر یک در سینه اولی امر اعلی خوش و خوش در محبت ایمان داشتند و از ذوالحججه کردند و در کجانی
 میرزا سخی ازل شد و از هر دو در بنا به شتر حال گردید و هنگام مهاجرت امراق چون میرزا سخی در کجانی
 در کجانی و میرزا رضای و میرزا نصر الله نیز خود را با شکرش با عظیم سعادت چهار کردند پس در مرکب
 الهی تا لندن رسیدند و ما این در کجانی و میرزا سخی هم خورده در نیم فصل به حجاب بین اتصال یافت
 و اجازت پس ازل و از این را میرزا نصر الله که ضعف حسبی در جی ضعیف نفس داشت
 سخت بیماری شد و حضرت محسن عظیم خود با لجه پدید آمدند و طلب نیز مرجه کردند و پس از چندی
 در گذشت و خود در ادریس پس از درود مرکب الهی میگذا در حواره بی قرار گرفتند و چنانکه در کس

سابق آوردم در ایام ششده چهار فتنان شده فریب سید محمد صفهانی خورده نغتنه و
فاد و درختند و ملا فخر میرزا رضاعلی رسید محمد بهکات رسیدند و بعد جهان قهریس نزد میرزا کجی
رفت و نزد میرزا رضاعلی و قهری در قهریس بجای مانده عاقل تیس شد و له حاج لدر جامعه این فتنه
مانند دست کرده پس میرزا انصاری بنیادان در گذشت و برادرش فضل الله از عکا طهران آمده در
دائرة بست دخیل شده عاقل بجای گذشت و اما حاضر مذکوره زوجه میرزا محمد حسین مگم شاهی دیوان
و خدمت در لرایی مادر لفظ بود و چنانکه گفتیم عاقل در این امر از ایشان بجای ماند و اتفاقاً
میرزا فرج الله در طهران خواهر سید جهان جمال افندی مکانی را از دو اوج نمود و در سن جوانی سال
در گذشت و خلفش دکتر عطاء الله خان دین لر شهر گردید و ولادتش سال ۱۲۷۶ مذکور در
طهران واقع شد و از تحصیل و تخریب قسمت طب مدرسه دارالفنون و در آنجا استقامت بمان حسن
جفاقی و علمیت و خدمت دوره لرایی شده در تیس مدرسه تربیت نسلی بهمان در طهران
چنانکه در پیش لاجی ما دریم تخریب بسیار نمود و خاندان وسیع بخشش تیس کرد و خود پیش قدمی
در ضمن شرح حال ضعیف قاضی آوردم از فاضل حداد شده میرزا علی بهرامی زود روز دومی اتصال نموده میرزا
عبدالله تولد یافت و میرزا علی کبر پس از چندی در گذشت و دکتر عطاء الله خان پس خود را در عوالم
تربیت کشیده و در پیش عقلی و درمی دلد و میرزا عبدالله خورشید زده عاقل مقدم جامعه بهمان شده عاقل

تاسیس کرد در حق میرزا رضا فی دیر اصرار و خود بر نشان مدد و محبت خطاب میرزا محمد حسین نهم شبی چنین
 مسطور است ثم اعلم بان الرضا قد نسی علی الیه جبره دارکلب مالا یرتبه احد من قبل قد ضاع امر الله و اداع
 بالایحری تعلم علی ذکره که اهل درد علیما فی ذالسن العظیم قد ارتکبوا فی ارض السرمایح یہ نفس الله ربک و
 رب العالمین و لکن سترناه ان ربک جبر السائر العظیم قد اکلوا فی هناك لحم الخنزیر علیا اتقوا الله و لا
 تزعموا ما یضیع به امر رب الامام بین ملا الالسلام ذالک اشته النفضا الی ان اتی القضاء ان ربک
 لهد الحاکم علی ما یرید فلما رای علام الممرت تاس و ریح ثم ارتقی فی العین لده اغفرنا و کتبتنا من التامین و لده
 حضر الرضا و تاس مما فصل و انا و جداه فی النفاق و لکن سترناه لده فصلنا من لده ان ربک لهد الفضال القدم
 الی ان و ضنا ذالسن ربک العین و خطاب الخمر ما استجی عن الله فی داعی عدة مسعودات علی قد علم
 استمدت فی اعمال اخره ذالک بعض العین لکن من المطلقین قد وضعت ذلت یوم لده الوجه راسا ما فی سکر عظیم
 فلما سمعت حبت و صاحت که اهل درد عیسا من قوم سواد خیرین ای جده ناظر الی الله ذلت علم کبر
 رحمتی و جمال سکونی و سما صطباری شاد بر کن چه دور در کتاب نموده اند که مع رحمتی که همه عالمیا را سبقت
 گرفته و احوال نموده مسطور داشته اند الا ان اولاد من ذیر در لوی در خطاب دی مذکور است ثم اعلم ان قد انصر صده
 الی الله و کنا راضیا عنه و کلمه الرضا کان لده لهرش مذکور و اولاد من فی السجن زمان ربک علی کلشی صیغتا
 و از حدت میر بهان کن طران سلیمان جمال افندی بن عیسیٰ تکلیفی ذکری که تنقذ که حسنا و سنا

صاحب جاه و اعتبار و سعادته در وطن حکمران بود در بیان حوائج و احترام خویش جهت فان شهیر را از دولج نمود
 پس طهران رفته آنست حمت و ولایات و ایالات نامیده تها حرکت یافت و مذاق و شرب عرفا و کین
 گرفت و خرد از نظر حضرت اعلیٰ شنیده زین گشت در مینکه از در و ذرا اینی بده و محاب صله کرد اعلان کند
 و با عطای بی نظیره و کار بسختن مجلس در این شده متذکر شنیده و مکلف گردید در حدود سال ۱۲۸۸
 جاه عزت و کثرت و ثروت بجای گماشته با کثرت طندری از طریق تبریز عازم ارض مقدسه و خاک
 ترکیه میرود افاق و نفس کرده در رمی از بلاد ایامی چند ماند و ملاحظه سیر و سکوک را باین برد و خود را معنی
 و لغت جمال اینی رساند و دندان و نشان در حور و فضل و عنایت کبری بسرورد انگاه چرخ و ماکر سیر و تبلیغ
 گردید و مالکس نزد و عثمان در رمی در شادی سالی سیر و خود در بلاد ترکیه نهاد و هدایت و بر مبری انام بردخت چندی
 در استانبول و بلاد افری ماند پس عدت بارض تصور کرده در حور ای زلیست انگاه باز سیر و تبلیغ در مکه
 هند گردید و با خویش میرزا حسین و با حاجی فرج کزنی از پور سعید کشتی عازم هندستان شد و در حلال
 سال ۱۲۹۶ وارد بمبئی گشتند و ب عدت حاجی سید میرزا خان و حاجی محمد ابراهیم مبلغ که تحت عنوان
 شرکت حاجی سید میرزا و میرزا محمود تجارت با مالک متعدد داشتند و آشنا لطیفات و عادت و حالات
 ابال بودند در حسینیه شیعیان کئی نمود و در اندک زمانه زبان له و دیار خت و با بر جی از شایر خصو صا آخان
 رئیس سیمیلیه خود و میر سید محمد ملا و تعدادی انا عشر به ملاقات رسیدند و در سید محمد قابل و تصدیق کرد و

و جمال الدین بن نام مشهورند و عامه امام باقر علیه السلام و حاجی میرزا و حاجی محمد ابراهیم زین العابدین

این وصیات شخص در صلاح و نیکوکاری مملود و خصلت مند بود و در وقت امانت و عیبای چندین مرتبه بنامش

ترویج بسیار نمود و در بلاد و محلات همه کرد و برای هر یک در آن نفع و نفع و نفع و نفع و نفع و نفع و نفع و نفع

در وقت زود و در محلات و در امیر و حاکم و حاکم و حاکم و حاکم و حاکم و حاکم و حاکم و حاکم و حاکم و حاکم

در وقت یک سال چند بار در این زمانه نمانده با جا به نیمی گشت در سال ۱۲۹۵ هجری

و در وقت که در این زمانه در حال نماند و در وقت که در این زمانه در حال نماند و در وقت که در این زمانه

در وقت که در این زمانه در حال نماند و در وقت که در این زمانه در حال نماند و در وقت که در این زمانه

در وقت که در این زمانه در حال نماند و در وقت که در این زمانه در حال نماند و در وقت که در این زمانه

در وقت که در این زمانه در حال نماند و در وقت که در این زمانه در حال نماند و در وقت که در این زمانه

در وقت که در این زمانه در حال نماند و در وقت که در این زمانه در حال نماند و در وقت که در این زمانه

در وقت که در این زمانه در حال نماند و در وقت که در این زمانه در حال نماند و در وقت که در این زمانه

در وقت که در این زمانه در حال نماند و در وقت که در این زمانه در حال نماند و در وقت که در این زمانه

در وقت که در این زمانه در حال نماند و در وقت که در این زمانه در حال نماند و در وقت که در این زمانه

در وقت که در این زمانه در حال نماند و در وقت که در این زمانه در حال نماند و در وقت که در این زمانه

و باز جهت روشن نمودن سال ۱۳۰۵ در کنگه نشریات تسلیم کرد نیز در محکمی همی مهدی و کتب
 بانی امر کرد نیز در خرد از حاره و غیره علم را فرخت در پنجاب و از اینجا به وقت واپس و بیارفتند
 و خوفند در چنان شتافت و در بیارفتند بهت نشماه بیار تسبر گردید و در که همسان برود
 رفت و پنج مرکوشان ، اجمال و انتقال در روز خانه افتاد و کشتان بایش از لایز سر با صبح
 گردید و در عودت بهندستان هر چه سعی نمود از طریق افغانستان در سپاه شور ایر کامل رضا داد و ما
 تحمیر شغلات بسیار خود را از خطا طریق محفوظ داشته بهندستان رسد و با بجهت در تمامت قطعات
 هند در با و خرد از کرات سفر کرده بود با آنکه با شنید تعاریف نمود و عده کثیر را احصا کرد طبعات
 عالی را به دست آورد و بسیار از راجه گان و امرا را منتهی به سخت جنگ که عده زمین و کجانی در
 روشن حدیث و در زندگانه زیاد از چهار صد در کنگه و در حاشی بنجاب و در امریک چهار صد و در بلاد
 و بجهت هندستان جهت رسید و در دیگر مواضع نیز هر کجا همی بودند و با جمیع حال فدی
 تا هنگام غروب شمس حال این در ممالک شام بهند علم درایت افزیده است جمعیت کثیره مجمع است
 و در کار تجارت طریق سدک الی الله را نشان داد و در او را بجهت معرفت سید فیض و بهر است
 شناسند و بهت که اسم عظیم این در یافتند و الی الله حاشی صابند که دلیل بر توجه و رعایت
 الی بود منها یا ایها النضر لدی همش وانظر الی الوجه اما سمیناک بالجمع تسلیم فی الافاق باسم

ربك مالك يوم الشقاق ان يشكر قل لك الحمد يا مقصود العالين قل يا الهى شكك ان شخصى نظرا
 الى اوتك الاعلى وحده لا مرطع اياك الكبرى وشرق بسك ان عظم الابن انك انت المقصد المهيمن
 العظيم حكيم . ودر او فرسال ۱۳۱۳ با و فرزند در بيان جديد الايمان كه مى حكماك و دگرى كه ابدوز
 بود با كورك بشير نام راى خدمت بيت الهى حسابا كه من تصور كردم و جدي و كنف فضل رحمت
 حضرت عمن عظم عبد البها لبرورد بسى مغرى ايران و طهران حضرت فرموده (۱۳۱۵) لوح در بام
 مبارك را در قصبه عبد العظيم بيزا على صفر خان كه در صدارت منزل دشمن بود رسد در بوع ثبانه سال
 مرجهت كه اعمد در استا بود در ۲۴ بوع ثبانه در سال ۱۳۱۶ در گذشت در ستره كه اعمد در فون گشت
 در سنگ قرش برستو حضرت عبد البها چين نعت است (ان جمال الدين اسحق شهبيرى كى
 اقليم الشراو كى محمده الله اصبح ساكنى اعلايم الله التى خفيت عن اصار
 ب الله كى
 ۱۳۱۶ هـ) و در اعمد در و نه از گناه خود پشش كه ايمان در خود اس مدار جاهد و شميم خاها
 و بس درين امر فرود كرديد . و در حجه زينات شهره در طهران كه عاقد و بس درين امر رجاى گشت
 همت خانم طايره . و كوشش در دنه مكره سال ۱۲۷۸ واقع شد درش ميرزا بختيار شينى
 مستوفى نظام صاحب كبر و كرامت و نام در و ما درش حسيه خانم زهره بارش است و در كارت و صالت
 و سخوردش اعزه در آمدن ناصر الدين شاه كوشش كرى شيت ش عمى و در كى سران مى نمود و زهره تخلص

میگردد و در این عاقل خود فرماندا آورید و در وقت میرزا عبدالکریم خان شهر بکیم سیاه ابل صوفیان طیب
 ش هزاره صاحب سینه و از طبای حاذق ایران و از زمین حضرت اعلی بود که در علم عربی مهارت بسیار داشته
 تا اینکه از خود فرستاد و بصفت خانم نهایت علاقه در آن ولده میگفت از ناصیه احوال این طفل می بینم که درین
 اولاد چهارم زنده و با عاقل نمود و او را در آموزش محبت پرورد و سپهر خود او را برکات نام که شهره در حکایات
 صورت یافته بدو زینت و صیبه روحی خود و بصفت خانم در محبت کلمی و در دانش عیسایان پدید آید
 بود که پیشان از اینجهان در گذشت و در اهل تربیت جدی بود و در رسیدن او سی سالیش زلفت که بعد
 مسلم نیز بود جهان گفت و مادر محترم تربیت اولاد پرورخت و در بلاد قهرشان میرزا فرج روحان که
 سرآمد باشی خانه های شهری و سیلابی سلطنتی بود از آنان که ممداری نمود در پیشان مسلم خانه آورده تحصیل
 قرأت و کتبات فارسی گفشت و پیشان با وی در قصر فروزه هدیه تزیل داشتند و در آنجا مکتب و
 سعادت مذکور بریفت با حضرت خانم کلام کرد و او را بیاد است بکولب نمود شاه از حضرت که
 از این جهت پیش و پس از چندی میرزا فرج روحان نیز در گذشت و در آن دو خواهر با مادر مهر پرور رسید پس
 در سن سیزده سالگی با بر مادر با مهر علیجان نام نام نیکو پیشانی شاهی اهل حمه که مردی کسی لقب در برجم بود
 و با از این فتنه در طران بدست او و شانش گرفتار و مجوس و ستم و استول و با تبعه شد صیفه
 از دراج خواندند و مظهره در سن سن با جان ظالمی هم با این گشت و در آن گاهی تخی نمود پس از یک سال خجری

بنام توران خانم طعنه سختم بش برزده تکرار کرده و در آن ایام چه بسیار از چهار سینه نشان برده
 جسور و شکنجه کردند و از آنجا جرم بارش بی برده شهید و جسور در آن نمودند و پیرسته با این حضرت خانم و
 شوهرش را با مشورت بنام تقدیرت گسار و کدورت در میان بود و در خلال آن احوال خاندانی مذکور شد و در آن
 که چندین سال از تعرضات و تقدیرات ساندین بمسکن در ویشی در هندوستان و مهاجرت اخروی فرزندی و سرورگی
 بود و در جهت لنگران کرده در خانه خود برزده خود حضرت خانم زود و زودل نموده با و چنین گفت که من چنین کرده
 طران فراری شدم شما طاهر شو خود فرودید و در دم حکیم سببا میگفت که این دختر در خانه من زنده خود بر ما ماند
 و بعد از چند روز با مرگات غایت مکت و حیاط کماله در خصوص این و این کرده شارت ظهور مبع و داد
 و در صدق و سنجید منتقل گردید و منت شد که این من مظلوم و محسوس در خانه اش و لادای مقامات رفیعه
 و نایب رفیعه بودند و اندک اندک راز استوار استوار گشت و مقامات خانه فرمایشش با خبر شده معاد
 و معاد است رفیقان خصوصاً شوهر پیر با هم برای مادر و در لادش عیسی خان مرکز قیام ماندت و از او نمود و
 بسیاری از شهرها در حالت کسی ضرب و شتمت و آرد و آورده و تهدید کرده بمیکفت با بی شادی توران خودم
 گشت و خدای را بی تو نیست خرابی که در تبری تا ریشی بعد از خود و از آن بسیار ضرب تمه مجروح
 ساخته در درگاه محرمه سبه علوی درگاه با خشت جعبه دودید که بشید و سرانجامی از بالا گذشت و ماد
 چنین گفت حال و خلف و برادر با جان بسیار و یا خیمیت خود را بر این گذارد و دم بدم در ایکن بر

آنچه در دستجات بنیزد و غزال در حال ساجده و صفت دیوار مرگه تفتنی و ترخم زود مینشاند این بود
 در وقت ای صتم شیفته جانم ، و نیز در یکی از تنهای برستان ویرا در چنگه برف شدت چهارده نشت با
 خانه کشیده با چوب ریزانیه و قرص ضرب بسیار داده و کرده و در وقت صبح در راه برادر بکند و یا تبری کن
 و یا هلاک همی باش و در وقت نشت با هم نشت بسیار کرده که قدم زود و همی نشت و در وقت از خون و احاش
 رنگی نشت و در شبی دیگر چندتن از احبار در خانه پیش کای ستردان بست و عصمت خانم حال بد نشت
 در کجا میگذشت و کوب رفت و در وقت دیگر بر عهدا برای محکمین فرستاد و روزی بعد تو به خرید رفت در راه
 و چندین ضرب بسیار داده و نموده که در راه از محرم کرد و در محرم کرد که از ذغال بودی را فروخته
 نزدش گذرد تا که سحر خنده و هلاک نمود و در هلاک که روز بعد در ایمان رحمت الهی ناست تو
 در بیخ نامی ز گشت و ایام حیات به خطری که زانده رسال بعد از مکرده مکرده و خردوم که
 در وقت خانم نام یافت و نشت سال بعد از آن یعنی خانم تر که شد و درین هنگام والده اش جسمه خانم وفات
 یافت و در وقت را فرصت شمرده بمسئع را بدوش عیسی خان بداخت و چندان کسی نمود که لورا در ضرران
 محبت و ایمان الهی و در رسالت بعد از آن تو به در گشت و در گشت راهیای تو به واری و بی همگی
 و غدرای بنده ساله بیاورد و حقوقه تو به که دولت یگرفت و همی فرزندش و در وقت در لداک عیسی خان
 نیز چون تخصیلات کرده و خانه انا کاف و نشت کولپر و خولپر زردگان سعادت و بر پرستی نمود و درین

بهنگام طلعت خانم حور امه های رای تربیت طبعال اشتغال سجدت تسبیح امرا بنی کرد متعلا
 ترین زینت و ابیات میگو گفت و طاهره شمس رخت و دلای طبعی و شرفی بدلتاب
 و بت و حور انگریز می در حیرت نسوان بود و در خصوص سادات و شرف می حمید سدل کرد و نسوان علم
 و شرف زینت در احوال شدند و در دعوت می کردند و چون دیدند قصص و حکایت در بار شرف
 محب از نام ایشان کرده بصراط مستقیم به است از یک سخت و چون ذوق در شرفه مغرورانه
 و سجد و تقسیم تقسیم و زینت زینت رای شرفی کلید و بسیار اموری بدیده می که شبید و در حکایت قصید و سجد
 نسوان و سنجیری از سنجین با مردان از اولاد و این مردم معاشرت کرد و یکی غنچه در میان برای خود
 سخته پوشید و زمان را دعوت پر شیدن آن نوع از یک سخته بود و چون یک و تقصیر حال
 مکتب مانع از برداشتن حیران کردند می حمید رای شرفی از مرتب است نگاه بود و اندک اندک رای
 از آنرا با خورشید مغرب خسته میس برده بود است در چنین حال بس عدت و نوع پرستی سخط کرده
 نعت را در مانگان هر طاعت و آئین بقدر الوبح سعادت کرد و باز باری دیگر چهار نفر و تعدی معنی در شرفی
 گردید چه دختر زکریا خانم طبعه کانت بر زاده مکرده را برضایان سرب پر بدین نام از زواج دلدار
 در مردی تعصب و غلیظ کرده تعرض تعصب مذمبی برداشت و در میان سکه طاهره خانم بی طاعات و
 مرصع حیران شاه در نسوان شرف سرف حیران نام تعصبت و ایمان تعرض و تعدی در حیران

یک در خانه سید که صفحه ۸۶
 بیرون است که در ۸۱

همی نمود چنانکه در شاهزاده ناصرب چوب توهم رسیده کرد و در علمیت بصیحت و عود او کرد تا دورا

باین امر زمین نمود نگاه و تفرودیش موقوفه خانم - پدین خانم را میرزا علی میرخان سیلان صاحب ایلان در

که زوجه حبش را در حبش ششم سادیم باز در دوج داد و در عمر کهنش که تربیت تعلیم عصری یافت و در فن کهنی

هدایت و قدرت داشت و با کمال ترقی و شرف در خدمت امرا و پادشاهان میبود و در کفایت صافی بر کفایت

که در کهنهای کهن شرح میبودیم در انگلیسی و فارسی ترجمه میگردد مرضی خصمه در کهنه شد و با همجد طایفه خانم در نزد مردان و

زنان گردان شده گشته از مطابقتی نشین سمرقند و طبیب در این امر شده است لایه ترقی و ترویج برای

ترقی عالم ایران در جراید منتشر است در سال ۱۳۲۸ در تبریزی صاحب نامیده در زشتین مایل

مطالعات شده تحریر رساله بنظر ترقی جهانی عنوان که در دعوت با تطبیق رساله در برای حدیث مرثی چند

مرض را عوارض تصدیق شده و طایفه خانم اول کسی بود از عنوان هائی در ایران که ارباب سرسکه و مغز و غیره را

با بهتان امریکای از نمود و سخت در سال ۱۳۲۵ با تریبی بر سر هواک که باریان آمدند و مثل در مکره شاد نگاه

عنان گیت تم را بصوب غرب ارفاد کرد و بیکه دکتر کردی خانم شهره امریکائی در سال ۱۳۲۶ بطهران استقر

حبت بشاکت یکدیگر خدمت نمودند و در همین سال عیسی خان مدرک برادرش در پاریس داشت

و با همجد طایفه خانم تا فائده احویات علم خدمت ما برای را در عالم عنوان بر دست گرفته بر بیان زبان

نشر توهم بر پدید کرد و باین حسنگی برای بیخ مژده و حتی در مجلس غذا از مصیبتین و واردین با کمال سرعت

بعلم تبریزی

دردش توفیق و تحریص و تسلیح و خدمت این در یکدیگر و نیز برش که شرح او پیش را در بخش هشتم می‌آید

با وی کمال سعادت نزد درو خاندان حیات و عمار و روحی و اخروی شده اندک اندک از کار خفته

بتری گشت در در کمال نیزش از دیگر این ابرو زبان سفل بسته لایم نایغ خود و در آخرین

اوقات حیات در جایکه جسمی از دوستان و اطباء جانیستش خبر روند و روی کشید لب از زلف

دشمنی نگاه کردند کمال قوت فیه و تعارف نشسته بسته لایم عظمت ای سخن گفت و چندین بار

آب کشید و نماز کردید و هیچ نشد در مرض شدت خود تا در بوم جمعه میت بودم شمر زدی که سال ۱۳۲۹

کسانی حمزه پیش خودند و با صبر و ضعیف اظهار شکر و درود از در محبت در عیالان خوده گفت است

زحمات و شفقت شما را بپایان میرسانم و مثال حضرت محسن عظیم علیه السلام که در روزی قبل از این در سال

عیالت در شرف خواسته بود سیده گفت مراد از کشیدید و دیگر با این سخن گویند و در وقت چهار گشته

از شب ندر کرد در آن وقت و چندی بعد از آن روحی از قوم عبدالهنا در طلب عفوان - جان تشات وی صده

یافت و نمره چند از آثار منظرش را در اینجا ثبت می‌آید

دیدم کسی جفا با سید رفای دست / نخل دعا نداشت بری جوفجای دست

با آنکه راناه از در خویشم لکام غیر / همچناندم ز خویشم ریگانی شنای دست

صلقی بد عا و مراد خود نداشت / ما را مراد عیبت سخن ندهای دست

با بر سر بدلت سر نهاده ام / تا سر نهاده ام با اداست بیای دست

نا بوس و نام و دانش و تقوی و علم و فضل / گرش زلف چه شد بر عالم فدای دست

مارا قیب خویش جدا از حبیب ما / و نمی شدیم ز درو بهید ضای دست

هر کس بگوی عشق هوایش بد است

عازر بسر مدارد آقا مجرای دست

درد عشقت ای صدم شیفته بلا منم / چند تقاربت کنی با محبت آشنا منم

پرده بودی بسته زلف بهم بسته / خاطر خلق خسته عازر همگان جدا منم

شیر زنده شد تو زنده شد تو زنده شد تو زنده / شمس تو زنده قرقر تو زنده زده منم هبا منم

نور توئی سخن تو زنده ماه تو زنده افق توئی / خوان مراقب تو زنده شد خدایا منم

نخل توئی رطب توئی لعبت زلف توئی / خواججه با ادب تو زنده بی حیا منم

قبله توئی ضم توئی دیر توئی حرم توئی / در محترم توئی عاشق بیوا منم

سن زیم تو نیم نم نه کم رایج هم / تا بنو متصل شدیم بجد و انتها منم

شاد شوخ و لرباکنت بسوی من میا / راسته ز کبر و زاری با نظر کبریا منم

ماه خدر در برابر طور سبلی تو را / بی ادبی و لحن زری مست می قفا منم

طایفه خاک پای زمست مردانم

منظر عطای تو متصرف خط منم

عیدت و قربان تو جان کنم امروز / و نواری مردن خود پان کنم امروز

بمیش تو کنم جابر جان پاره و هموزرا / گنبد خدای از غم بجزان کنم امروز

تا جد کشم محنت دوری و مسبری / خود را زنی قرب تو قربان کنم امروز

غازا که لصد آه و فغان خلق سپارد / ایثار تو من غم و خندان کنم امروز

چون میشم پیشم خود بدین پیش چشم / از عهد بدون آیم و حواریان کنم امروز

لبیک زان بر سر کوی تو نهم روی / پس در حمت سگده ز حرمان کنم امروز

اول دل بر در دایان گویند که رسیده است / خاک قدمت پاک ترکان کنم امروز

از مرده مهرت لعل با قدم سعی / رقص بسرا بر سر پیدان کنم امروز

دل در لوصفت در رسن زلف تو بندم / در زمره اسبجاه زنده ان کنم امروز

ای ترک میشم تیغ در بیانات بیلا / آخر گهی بر زده دامان کنم امروز

تیغ تو سخن تشنه دمن تشنه آبش / میراب ثواب است که عطف ان کنم امروز

خونم چه صراحی ز طوطی ریز که تا من / سنان تو را شیرستان کنم امروز

بر دست و پا تا نعلیم پیش تو در خون

ز سخری از آن زلف پیش کنم در روز

خواهی چه ز بیم گسلی اعضای وجودم

دل را هبل از بهر تو بریان کنم در روز

گر نال قربان این تن را فر

ان بس که سنگ کوی تو همان کنم امروز

نامح چه ازین کارگفت مع بطا

بندیم در صد لعن شیطان کنیم

ما که تو حال جانیم فایز از یاد حور و غلامیم

رند و شب در جوی صفت شد تماشای باغ و غلامیم

دربری خیزد میو داریم در بری میراد لب لبیم

مور زاریم لیک با غم عشق فارغ در حشمت سلیمانیم

گاه در مهر خرمیم عزیز گمان محمدن مبت الا فریم

گاه در گریه جوی پیریمی دیده در شش چه بر کینیم

گاه با قرب فضل در بهر حال گاه در بحر در تا بایم

گاه کتر ز حال بدیم گاه در ز جرح کویانیم

گاه دریم گاه غمانیم گاه در پیش گاه سلیمانیم

گذرم روی در پرتویش گاه ما فر گاهی مسلمانیم

تا نه داریم دل در غمش گاه در دیدیم گاه در بایم

در تکی در پرتویش زبان در غرغرا کنیم

ببر ز بهر کل فغان دلد ما در صل نو جان بخشیم

بچه بعد از پیش شمع خوش تن را کرده ایم و کردیم

ز پی طوف کعبه کوشش بچه طائر همیشه بر ایم

در حجابیم در تقسیم از حق سر انجام در غمیدانیم

جا در جان اگر ز بیم بدریم محق نشه جهان بایم

در رستان عشق نذ ذل این سخن خوانده ایم و سخنیم

که بین است انحال بسین

چشم حق بین است جدو بین

دانه که روی آب در میسکنم ^{تصمیم} خوشه تو قصد در میسکنم ^{تصمیم} زودست درم که زبر میسکنم ^{تصمیم} من زک شفای در میسکنم

صد بار تو بر کردم و در میسکنم

عشق است درم خان قصه زنده علم ز عالم شری میجو ^{تصمیم} در دیده دم خارده دست گشته توباع نهشت در جوی تو ^{تصمیم}

با خاک کوی دست برادر میسکنم

هر روز نیکشند نه بر آنگه مرا ^{تصمیم} از عزم من دست بر بوم در بر مرا ^{تصمیم} لذت دیدن توباع باشد عذر مرا ^{تصمیم} هر گز نشود زانکه در بر مرا ^{تصمیم}

تا در میان سیکه سر بر میسکنم

گفتند ز این که بسجاده ^{تصمیم} در دلم زهد دانه کز در ^{تصمیم} هر گز نیشش چه در جهان ^{تصمیم} بخیر شخم لطفه گفت علم ^{تصمیم}

لغفم چشم نوش هر فر میسکنم

شوی مگر که یاد چه مقول ^{تصمیم} بکنند قائل ^{تصمیم} زانکه ناز مقول ^{تصمیم} بکنند زاده در که دعوی ^{تصمیم} بچون ^{تصمیم} بکنند پیر زمان ^{تصمیم} حکایت مقول ^{تصمیم} بکنند

سعدوم در حال تو باور میسکنم

ما را دلی است غرقه ^{تصمیم} بچون ^{تصمیم} در ^{تصمیم} کس ^{تصمیم} بجه ^{تصمیم} را ^{تصمیم} ز ^{تصمیم} بچ ^{تصمیم} عالا ^{تصمیم} می ^{تصمیم} با ^{تصمیم} به ^{تصمیم} ط ^{تصمیم} ک ^{تصمیم} ای ^{تصمیم} ق ^{تصمیم} م ^{تصمیم} است ^{تصمیم} که ^{تصمیم} چ ^{تصمیم} و ^{تصمیم} این ^{تصمیم}

ناز در کشد بر سر فر میسکنم

ایستادش راهش که گامی و صد لایق در دست در عرصه خورشید مستطاب طایر بدلم طره پیشخ متدیت و صاحب بریمان بنیاد

من ترک خاکبوسی این در ملکیم

برگشته در دیده عشقش در لاله گریخت جان بریش خفاشش مجرک گریخت خرد و دین زانیم عودش در راه طایرست حال لاله

در حق ما برود نوبه عالی هیچ گریخت

یک سخت همی که از راه لاله در گریخت عاقبت در درین عود در دست و در اندر برده عالم مانع زده گریخت در طایرست بر پیش در گریخت

در هر چه استقیم اول کسی گریخت

بماند عشق را چه برشت ز نمود در دیده خویش اگر فانی بود جرن دید که عالمی غم در دست خف بر پیش ابدید نمود

وز بهتای سرف طهران میرزا ابوبحسین حکیم بهر آبی سرفی حاصل اوجه حسن الاخلاق طبعین عالم در کرده

محرّم رسالچ مخصوص حوسرای همی بود نبرده زنده و بدان گفت حکم نمرد خط استغنی را بسیار بود غریبت در یک

و بستداری غریب در صنایع شطرنج و دست و طبع بر دین قدرت و کجبر بود در پیش نور محمد حکیم طبع

مخصوص محمدش کرده تقریب هم را در و در سلطنتی عازر کرده و میرزا ابوب در طهران در کله حاجی محمد اسماعیل زیح

در حدود سال ۱۲۹۰ قمری اهل گشت و جمع بود حضور صاحب و در پیش سعی طبع نموده که در انصاف نوز

سازنده در راه هر آید که دست بسلام منظور به دست سخت برشان بودند ولی نمری از آلودات خود برده

و در سفری کساح ایران کرده در ارض علی میرزا ابوب شرف حضور حاصل کرده است دوام در جرایعیت کبری

بهر برادران عودت کرد در اردان خود میرزا اخطا طون و میرزا افغان و همی در آنها، هر بهر با بر این
 همچون نشست در نام او اوج کثرت از قلم این صدف یافت نیز حاجی میرزا حسن هراتی که در دست نگار
 محترم کن کرمان بود و ما در دانش میرزا علی رضا خان مکتب شهر که ریاست نسبت تخریب در آنها است نسبت
 در بطنه حاجی سید جواد کرمانی فایز بامیان میباشند در جود حاجی میرزا حسن نیز چون شهر در غم شهنشاهی میباید
 با دیش فرودت و در کرا خمس با بر کرده و نیست حاجی شهباز بدست متعلقه بشهر میرزا شکی با تغییر
 کس سخنانه که در کده و طرف در حجه حاجی سید جواد قرار گرفت در کلمات آن در آشنیده ایمان
 آورد در اتفاقا در آنست با در ماران شدید شد و در محرمه همیشه خوبت حرکت کند پیش بسوی
 بر آب که در برون حجه بود خورده کسر بغداد رشتت و از استماع صدا حاجی در باز کرده برین جنب
 و زده نگرده خود دریافت و از خصیفت احوال مطلع و بر در کن نمکب شدند و در محرمه طبع شعر رفته ایست
 بسیاری در بنا جمال اینی لغت و در حاجی خانه در این امر باقیاند و بطران کسلی گرفته خانه بجات را
 در اینجا سر بر دیگر از شاه میر به بیان سکن طران آقا میرزا مومن کاشی زده نگرده اش آقا حکیم ارباب
 در زده اش آقا محمد جواد بوده که شده از در حجاب زده بخش بر من احوال حاجی محمد صاحبها شهید آوردیم
 در باب کده و بسیاری از حبس و گرفتاریهای اول بهانه آن مردونه محبوسین غمور از آنکه در طول مدت
 حبس حاجی میرزا محمد تقی اهری در بطنه نرسیده و چهاره بین محبوسین معلوم و جامع شده و زنده کیمار با دو بار

بانبار رقمه گردان است و در لباس شست و خوراک برود باقی چند نذران نجفشان در معبر کتب
 شاهیه شسته عریضه بهر استخوان دلد و نذر دوت حبس و رق و مهرش بزعمیکه در بخش حاجت میدم بانبارت
 آمدن و عریضه شاه و صدر اعظم داد و در حبس استخوان کثیر مجربین گردید و در کس حاجی شهسوار زاده نیز جمله کتب
 نوی ساعدت کرد و دیگر آقا محمد (امین) در مجید آباد کند نزد آقا میرزا نرف کندی شمول خلافت
 شده و طبع و ایمان حاصل کرد و در سنه سال ۱۲۹۲ که در بخش قی شرح دادیم در مجربین بوده مدت نه ماه در
 انبار بر برد و بعد از خلاصی در حبس بزم نرف محضرا بقی تا در صل وقت بیست و هجده روز در انبار
 قبول نموده در فرزند که عورت ایران بعضی مروتات و امانات را همان آن بر بند و با محمد آقا محمد با
 محترمه نذرانست قزوینی از دودج کرده خاندان بهر این تیس بافت دیگر آقا سید محمد بن صفیه نرف
 با قاسم میرزا که در صفهان شاه به شهید این نرف به تخریب تحس افتاد و بالاخره در ایام آفت نیت با میرزا
 علی نرف غنیب لایحه ملاقات و کلام کرده فایز با بیان گشت و عمامه و کس طویل را مبدل بکلاه و لباس کوتاه
 نمود و شغل دولتی گرفته با نهایت اشتغال مشغول اهل بهای تبیین قیام کرد و در اردو عاصه سیحون بر جای ماند
 در بهتان شهر ایام خیره حاجی ابوالکاسم و باغ بن ملا علی بر دماغ در کاشان سال ۱۲۸۷ تولد و نشو و نما یافت
 و بعد با مادر و سه برادر در طهران آمدند و نعت را در قمرستان عیالین از اولاد بدایت کبری خیر یافت و حاجی
 در حدود سال ۱۲۰۰ که تقریباً پانزده سال داشت در بهط برادر الکی حاصل نمود و با سیکه در جیحان و نرفشان ملا علیجان

فائز در آن بقرابگاه فرزند منظم را دیده و فهمیده و متاثر گشته تغییر حال یافت و متذلل گشت چندان که
 عقیدت متعصب و متعصب بود که چون آقا شیخ با وی معروف شیخ کتاب فرزندش را در حرب
 هرات نشان دادند خود سیه است بعد قتل زکریا که در آن در کوه استاد حسین
 نقیبند کاشی شهر که در تبسین است در کوه فیضی روز و تون و دشت کالایان امر الهی یافت و هجرت
 و هجرت شدیده با تحفالات و فدایان و هجرت را با شکر الله که استاد غلامحسین استاد غلامحسین و
 استاد علی بودند و با ایشان خدیجه سلطان سیدت سلیمان و در این قیام کردند در سال ۱۲۱۰
 بعد از شافیه جنیدی در کوفه حضرت عظیم علیه السلام فائز گشت و در جهت نظران
 نمود یکی از رجال غنیمه بیاطافه شمرده گشت و در خانه اش که در قریه دکت جنوب شهر کوه سر قرقان
 (باغ فردوس) بود و شهر شهر کوه وی از قریه مسلمانان غنیمت و شوقه با بود با برادران پیوسته
 مجلس تبسین منعقد کرده بنیادها داده سلیمان رس فرین شهر را به آنها پذیرا نمود نوی انوره شهر را دور گشت
 احاطه کرده غنیمت در جهت کلمات نزار غنیمت و نزدیکان شد که متذلل گشته خنجر کرده دیده خانه برزند
 در آن حال برده عمود و در کوه بر این سفید کفن است پوشیده کناره عریان با دست زخمه زخمه در خانه
 باز کرده برین حجت و انوره مردم اخلاط متعال شده با شجاعت و صدق کلمه کرد که حجت را هم گرفته
 چون کوه زوبان گرنه تفرقی شدند و حاجی اولیایم در سال ۱۲۵۱ در گذشت و خانه اش را با اجتماع

و جبراه بقبرستان بنیان (مستان جاوید) کرده و من نموده و در ایشان عاقل و سعه بنام ناظرین از فرقه
 ماند نیز از بنیان شهر افاغلی حیدر شیروانی در وطن خود نه بریان سید علی کرم که در بخش سانس
 کردم و بدین بخش مفسر سادیم گردید و چون بطهران آمده آهت حمت محرمه تجارت و قرار داشته
 برج عاقله سرایه قلی کس و کس گرفت در رابطه حاجی برادر حیدر صفا در بیت امر این یافت و
 حاجی ابوجن این اردوگاه قریب مینصد زمان از حقوق الله مدد داد تا سرمایه کرده علم تجارت را فراغت
 در کسرت بدو حمت رسیده در ثروت و تجارت توفیق نموده شهرت یافته صاحب غور و طیفه و حمیده معهود
 گرفته انجام داد چه در آن سنین مرسلات من بنیان کردین و در این مقصد سمر و در عین حال زوجه خطیر
 از جانب دولت نامرالدین می بود و افاغلی حیدر معتبت دولت سید شسته از او جدا میگردد نه از امر
 بنام وی در سال گزیده در وفیات این امر و در حقیقت مرسلات حمایت این فتنه به حیات بود و در
 سفارت رسیده و در دولت در ظاهر و تجارت معامی عالی ثبت و درت فاش میگردد و در تقریباً
 بیست سال رسن تجارتش بحال شد و زوجه اش نزد فانی زننده را خوان زوجه اش افاغلی یک
 را افا شهدی عباد توام اتحاد و با غضنفر و شیرخان زن و همسر بودند و چون وقته غروب شمسی حال این
 واقع شد حضرت معصوم علیه السلام در این معارف باجای ایران کردند بیکه پاکات را باز کردند
 واقع بر پشت از شدت تا زچنان سر بر وجه در زود که کجافت را با بچه احمی شت نزد پس از چندی

در گذشت در قصبه حیدرآباد مدفون شد و بعد از آن به گنبدستان حیدرآباد انتقال یافت و در روز شنبه پسر زده
 شهسوری وفات نمود و پسر دوازده ساله اش نیز برود جهان گفت و قریب یکصد هزار تومان از وی کسبی
 ماند حاجی میرزا حیدر علی صفه‌ها چون در عیال او زیارت حضرت علیها بود پیش نهاد عرض کرده اجازت
 گرفته بپیران که در ایلخ دستور نمود که حاجی میرزا محمد فغان و آقا محمد حسن لدیب طایفه آقا حسن بن
 آقا علی فرد صفه‌ها را هر یک سنی سرمایه گذشته محقر تجارت نام شهیدی عمارت قوم آقا شریانی مذکور را در روز
 دفاع حیدر برقرار داشتند که مانند ایام گذشته شهر معروف گردید و در روز آعلی حیدر خیر حاجی محمد حاتم
 بن حاجی میرزا محمد مطهر است که در بعضی اروج طبع فخر الرجال طبع گشت دیگر میرزا آقا در
 سال ۱۲۷۷ سر له شد و در چهارده سالگی در ایام کار که از آن حضرت لطفه ما در آن سلطان داخل شد و
 در آن صفهان بودند و در آنجا شایسته در آن روزی از اهل بهاء که حسب امر حکومت در تبریز قیام کرده
 حجب زنده تا شرف پیشش شد و زنده که بعد از آن در ایام میرزا اسد الله شریف که در آن ولایت بود و هم
 بک حاجی میرزا علی صفه‌ها که مشرت میرزا اسد الله مذکور باشد و فغانان گردید و تنی از هم شعلا
 خود را نیز تسلیم کرد و بعد از حدودان خیر کوزه باشی که ایشان بود داده گفتند میرزا اسد
 میرزا آقا را اگر او بایگ کرده و نائب باقر رئیس محسین سلطان شایسته میرزا آقا در میرزا اسد الله را محسین
 از چشمه و بکیر گردن نهاد و علی الصبح میرزا اسد الله را حجب بسیار زده که نقل از دست فاج کرد و در

و میرزا آقا را بس لذت در آورده چندان چوب ز بدن زدند که باها حال بخیر گردن زمین
افتاد در پیش شد و محسبان مکرر چوب زدند بسیار ز فرسش زخمت و ظلمان فرستند دارد
با بدن صحیح در بخیر گردن نهادند تا بهوش آمد و خود را کناری کشیده گنبد بر دور دارد و آقا محمد حسن
در هم سخنانش که در وسط لاله پست یافت باید در بخیر گردن زلفه دریا با خود گانه کرد و در دستش
تا جرات انسیام حاصل کرد در حدود سال ۱۲۰۴ آقا محمد حسن مکرر خواست عیال نام بر آورد و زاده
میرزا ابراهیم خواهر زدند و جوان ظل لعلین را بیخ گنبد در دور گنبد و عمر کوتاه باشی بر
آمد آقا محمد حسن در میرزا آقا را محسب زدند و بخیر کردند چوب بسیار زدند دور همان ایام پس از چندین
میرزا شرف آباد را چنانکه در پیش سن گناشتیم بدام زخمت و شیخ محمد علی نجفی ابن الذی ظلم لعلین
حکم قتل نیز دادند و لاله پست محسب زدند و در آن روز گنبد چنین گفت که در گذشتن
روایت آقا محمد حسن را بر انداختند که میرزا آقا را در محسب زدند و بهر سبب شده راهی صنعت
یافت در میرزا آقا هنوز در محسب بود که میرزا شرف شهادت رسید ظل لعلین حکم قتل روز داد و لاله
خواهر باشی با گریه بر اقدام دی افتاده کمال تماس گفت پیش پهن یک جوان ز بس دارد و
بعماد من فرستاده و شاهزاده از قتل در گذشت و اسفناق کردند و از افراد اهل بها خصم صا از
حال میرزا حفر ثابست جویشند تا اگر دست یابند همه را بخیرند و با محسب میرزا آقا در دست زخمت بود

در حبس بود تا او را از صفهان نفی کردند و بطهران برگشته در دوازده مهرک داخل شد و در مرداد سال ۱۲۲۱
 برای مهرک رسیده ازلی (پهلوی) رفته در آنکه در ششم گشت و در دوازده مهرک در ماه کادگرد و نیز در اندوچ
 نمود و مورد تعرض متعصبین رساندین بود و ششم از احشاش را در طی واقعات کشتن لاجن میاوریم دیگر
 حاجی میرزا عبد الله زنده علی الهیه و تجارت پیشه در معارف عرفا بود و در حدود سال ۱۲۶۸ با بعضی از
 اهل بهائیت میرزا ابوالحسن عطار شیخ هادی که نفوذش بشارت یافته تبلیغ شده و در واقعه
 شهادت تاجیکان مازندرانی سبب اطلاع از حالت نسیم در رضا و استقامت شهید مذکور چون
 برخی دیگر از مصدقین کشف در غیریم ثروت و شغال حاصل کرد و چندی بعد از آن بکجا رفته تشریف
 در محضر اهل بیعت و چون عودت بطهران نزد قائم سعادت در راه اهل بیعت و تبلیغ در صفت
 از زمین و طالبین بر دخت و اقامت در شان این امر از طریقیت علی الهیه و مولدک و اسناد ایشان
 گشت در حق تبلیغ عده از رفقا هم طریقین خود از قبیل میرزا علاء حسین و میرزا حسین و
 علی کبر سلطان و میرزا حق وردی و خانجان بیگ و میرزا شکر الله و غیریم گردید و بنام حاجی
 میرزا عبد الله سقط فرزندش بهائیه معروف نزد عامه و مورد تعرض اعدا شد و هرگز در این سال
 مرسلات و امانات بین اهل بهادرض مقصود محترمانه و در الواج صادره از حضرت عبد الهیام
 صحیح فرزندش لقب یافت و با وجود شهرت بدین نام و متفرق نام معاندین بین العموم با نیت و قصد تفرقه

و شهید بود و زوجه در امر تجارتش اختیاری راه یافت و نهایت احکام و مافی حکم را فرودخته بلبلک بران دلدو

الراج بسیار مدتی در اوجدهت و عاقبت در پنجاه و شش سالگی سال ۱۲۳۶ در طهران مد گذشت

و خاندان کسبی از دور برادر گشت و حاجی میرزا حسین مکرکه که دراهنش بدست نیر نام اجزای در راه

این علم شده خاندان اجزای رجای گذشت و میرزا محمد حسین مکرکه که با حاجی صحیح فرزندش شرکت

سفری بفاق غریت شرف از حق مقصود نمود و چون بیدار رسیدند نسبت تمام اخبار انقلاب ایران

اعداد در اینجا موقف بمقصود شده عودت از طهران کردند و میرزا محمد حسین و عادتش بر سر گذشت ایمان و

فدت درین امر بودند و سال ۱۲۴۲ در گذشت و خلفش میرزا غلامحسین دوچی صهر حاجی صحیح فرزندش چند در بخش حق

میادیم خندان بسیار در راه این امر کام داد و نیز در راه سنین شراق شمس جمال ایلی همی از هر پنهان کن طهران گشته

ایمان بیع نرین گشته و از سایر ایشان میرزا آقا جان مجتوب سیکاهوش در صمد سال ۱۳۰۸ ایمان آورد

و در آن هنگام بیت شرف سال و هشت و نیر رسیدند و حاجی ایلی هر کاشی زحمت پریش گشته و نهایت صمیم

و آنجند تبلیغ رس عدت در فضات این امر با خاست و بنام ایمان بهانه و امانت و وجهت ایچ و بدل

مال دوره این ایلی سرور گشت و مورد تعرض سناذین ساضین و دفع گردید و الی حاجی ز قلم حضرت عبد البها

در چشم صمد ریافت سال ۱۲۲۹ در گذشت و احوالش از پسران و دختران جای بردارنده عاقله و سیه مجتوب

نامدار نمودند و سپار شد بش میرزا عیاض الله بقوت ایمان و شوق و ذوق در تبلیغ و اشتغال تجارت نامدار و برخوردار

بود و نسبت مدکتی در سال ۱۳۵۵ در این جهت بود اما طبعی و افتخار محفزه
مدد بخش سببی جسمی نه شده که آن بهمان طرآن را نام مردم دست کثرت عدت شرح احوال بر یک
موجب غیاب و طلال نگردد و بی جنبه نه شده که آن چنین بود با با سر به در این اعدله که قیام کند
در بر این این با نسبت و افتخاری صغر مسند روزه صاحبه بدان که نسبت شدت شهرت برین نام تمام
ذکر از دست بدر و ماشاء الله خان نوره شریف نامت زوج و طالوا الحسن جبری و میرزا سعید حسین
ماظم ابابا طبیب نظام و والده شمس بنت آقا سعید حسین زرخندی در افغانا نامزد آقا سعید حسین زرخندی بود
که ایمان محضرت رب اعلی آورده بزعمیکه در بخش مردم که ششم سال ۱۳۶۵ در طرآن شهادت
رسید و آقا میرزا احمد شهیر زرخندی که از بی عیاشان بوده در این پیر عم خودشان آقا سعید محمد صبح
نور در اوله و لازم دی میرزا مادر خان دو ساله در آقا سعید صادق که سفری برای تبلیغ به بریز رفت
و آقا سعید محمد صرف در میرزا محمد خان کنی و حاجی میرزا حسن منی خوش زریس سفارت انگلیس که در اوله
ارسال اولج بود و استاد اسلامه آنگار و استاد آقا جان ستماکان و حاجی میرزا علی بدی که
سال ۱۳۰۶ فائز بمان شد شرح احوال در هفتش در بخش ششم ما دریم و آقا سعید احمد زرخندی که گشته
که در جوانی در خطه نوره خود همش با بیان در تربیت بهائی فائز گشت و باها در طرآن با بقا و در جهت لاجم
و شجاعت زیسته خدمت بر اینی کرد و فائز آن دهمه ساسی درین امر رجای گشته شرح احوال از

خلفش بخش هشتم بیادیم و میرزا استیخان عمیده بن میرزا فرج فخر العرفا صفه‌ها که پند قابل و اصل میرزا
 بسیار داشته شغل تجارت مباحث میوز و در ایام آقاها ابی با سلاسل و بیعی لولده ظهور الهی
 شنیده منجذب گردید و طولی کشید که گذشت بر کرد در این مقام هفت سال داشت از کتب
 بدقت مشاهده بعد و حصول محبوب بر آمد در ده روزی در سیر سوک گرفت و در بیعت بر خیزت تا
 ملاقات برخی از زمین رسیده فایز و حصول گردید و صفهان رفته رفته در حلقه از ادبیت خود و با
 بخصوص صدقت و کنت در طهران رسیده خاندان عزیز رجایی گذشت و نام وی الراج بسیار
 در میان این دهم از علم حضرت غصن عظیم علیها مرحوم است و سال ۱۲۵۸ در طهران در گذشت ششم
 از اولادش میرزا عبدالمقایی و از اولادش بخش هشتم بیادیم و نور محمد خان سیر هالین و میرزا حاجی قاسم
 و استاد محمد قلی حیاط و آقا محمد آقا و آقا خداداد و حاجی میرزا زین العابدین مغزی مادر زینت حضرت فاطمه
 مرحبت نوب و آقا محمد اسماعیل حریرش ترک که دختر حاجی میرزا ابوالقاسم ناظر از زینت و در طهران
 در گذشت دیگر استاد غلامعلی استاد محمد حسین استاد ابوالقاسم استاد باقر مشهدی جیدر صفه‌ها
 فضل الله و زینت لسان سیده خانم رفیر آوردند .

در حلقه محمد بن معاذ معارض ملاقات بن عابدین رمضان اهل در بند فقیه و اصول و حد و تعصب در سب
 صفری از قلمه شریف العالی بود خونی تند و طبعی حسود و در گذشت و در ایام تحصیل در عراق عرب با یکی

سنی و شیعه حتی با سینه خود محاربات شدند و همیشه تکرار نمود پس از مرگ حضرت در تبریز و تهران این
 جماعت در ریاست نهجیه و نفوذی عظیم خاصه فیما بین ترک زبان یافت و با عماد کبیره و کبیره طریقه و بدایع فریج و
 کفش بزرگ غری که زنی نهادند آن زمان بود زریحی منطقه نفوذی مفضل کبریا شده و نیزه او سینه و پشت در تبریز
 بهمان لباس میرفت دور نذر عاشرهای محرم برینده شده گویی کبریا شده سر و اندام طریقه کفلس و غیره برآمده
 و در مصائب امام حسین نمود و خاک بر سر حبه چندان میگرفت که حال غمزه دست سینه و عقیده است مردم
 و نفوذش در ریاست که در مسجد خان مروی مخفی و عظیم و عیشش جمیع در کانون و اعظم حضرت از ترک زبانان در کعبه
 و کور جهان بود چه تبریز از برای در ساعت ادای صلوة و استماع بر عطف وی بیانی از آن سارده میگردد و این

در کتاب قصص انبیا تألیف میرزا محمد تقی قزوینی آمده است که در شرح حال وی چنین ملاحظه است که وقتی به تودی شریف السیما
 شهر آملی، ملازمه زیارت سارده فرستاده و شب در محج وقت نمودند در آنجا با این ملاقات و با از زبان بدین ملاحظه داد ملاقات
 حرم و گرفت و اخذ از نایب خود را تا قب کرد و اخذ از صاحب خود را تا نیکه شریف السیما از جهت ملاقات که غمزه در رسید
 و شریف السیما وی تبریز داشت که در اسردن روانه و نیز ملاحظه است که ملاقات برینست حضرت شریف السیما که قریب
 هزار تن از علما و طلاب نشسته که صبر نمودند و در وقتش و در آنجا در یک ساری با سارده کرده گفتن که در آنجا که در آن
 سینه و دم و شریف السیما خواب سارده که چون برای آنجا که در آنجا سارده کرده که در آنجا چند نفر ضاعطی که
 چنین گفتند که این روز که یک نفر سارده و در آنجا که در آنجا سارده کرده که در آنجا سارده کرده که در آنجا
 در لای تمامه در آنجا سارده شد پس ملاقات در آنجا غلظت و در آنجا سارده کرده که در آنجا سارده کرده که در آنجا
 و اخذ از تبریز شریف السیما که در سارده کرده که در آنجا سارده کرده که در آنجا سارده کرده که در آنجا
 کرده گفتن که در آنجا سارده کرده که در آنجا سارده کرده که در آنجا سارده کرده که در آنجا سارده کرده که در آنجا
 میگرفتند و در آنجا سارده کرده که در آنجا سارده کرده که در آنجا سارده کرده که در آنجا سارده کرده که در آنجا

که در آنجا پنهان بود مصاب و چون ناگهان تنی از ترک زان و دستها زد یک نفر از آنجا فریاد زد

شدت بیگانه و کج نیست بعد آنجا نماند و فریاد زد بعد از آنکه از آنجا رفت و بیگانه چو نه

در سنون میگذرد و میگفت که با منی نیست و هر چه شنیده است در آن شوخی است بعد از آن عمل

عبد ایام عراقی از آنجا خبری ندانید که در قریب کوفی در آنجا رفت و در آنجا دست گرفت و در آنجا

عربان حمده را بر شجر ازین کج کوفی در آنجا دست گرفت و در آنجا دست گرفت و در آنجا

در برین زمان همزمان با ولده رسول الله صید در آنجا دست گرفت و در آنجا دست گرفت و در آنجا

لا انا و لیقات حمد نه کتاب که در آنجا دست گرفت و در آنجا دست گرفت و در آنجا

که در آنجا دست گرفت و در آنجا دست گرفت و در آنجا دست گرفت و در آنجا دست گرفت و در آنجا

در آنجا دست گرفت و در آنجا دست گرفت و در آنجا دست گرفت و در آنجا دست گرفت و در آنجا

در آنجا دست گرفت و در آنجا دست گرفت و در آنجا دست گرفت و در آنجا دست گرفت و در آنجا

در آنجا دست گرفت و در آنجا دست گرفت و در آنجا دست گرفت و در آنجا دست گرفت و در آنجا

در آنجا دست گرفت و در آنجا دست گرفت و در آنجا دست گرفت و در آنجا دست گرفت و در آنجا

در آنجا دست گرفت و در آنجا دست گرفت و در آنجا دست گرفت و در آنجا دست گرفت و در آنجا

در آنجا دست گرفت و در آنجا دست گرفت و در آنجا دست گرفت و در آنجا دست گرفت و در آنجا

در آنجا دست گرفت و در آنجا دست گرفت و در آنجا دست گرفت و در آنجا دست گرفت و در آنجا

در آنجا دست گرفت و در آنجا دست گرفت و در آنجا دست گرفت و در آنجا دست گرفت و در آنجا

در آنجا دست گرفت و در آنجا دست گرفت و در آنجا دست گرفت و در آنجا دست گرفت و در آنجا

در آنجا دست گرفت و در آنجا دست گرفت و در آنجا دست گرفت و در آنجا دست گرفت و در آنجا

در آنجا دست گرفت و در آنجا دست گرفت و در آنجا دست گرفت و در آنجا دست گرفت و در آنجا

که در آنجا و پنجاه سال بر مصاب و جود ما گمان می اندازد که زمان و جا ستند و یک نفر آمده بود فرق خویش
شدت سبکانت و مخرج سبخت مدینه حال فانی که فریاد بر لبه لبه میگذشت و بیگانه است چوین نه
که سزای میگذرد حدیب میگفت که نبی نیست اگر میباید شنیده شده است و برای شوخی است بعد از آن عمل
جایه ایام عراقی نه جفریه نه قبیل کفن پندیدن در سر خاک من و بیخ رفته خون اولاد است که منی و دردی
عربین خنده با برنجبر ازین مخرج کردن در سینه انداخته است زینت دلان و ایا دره یا علیا که در میان سینه
در برین در نام همضا فاعولده رسول الله نایب دن غیره شیخ نام نیست و کسب میل و قیمت است و
طایفه ایغانت خود نشد کتاب کبریه ابدات فی هر دو شهادت نیز کتاب سعادت صبر و زوری

که ترس است ای میزند تا کند کفر در می خیزد برین ترس که دم فرو کشیده است که ولد ایام حبه و معرط کرده است
و بر زبان نازک است که در وقت و نیز در کتاب نزد سطله است که طایفه در بالای منزلت شدت که غرض میکرد
و در مدینه حاشد الکس خوش را اندون کرده گفت می نیست و فاک و سر و گل میدان میساید و جهان قیمت
بر غیر سرفت کرده اند که در ایام سلطنت سلطان حین با برادر و بیله لشکرات فخر و اندر نظر عالم و کاش می
عاشق زانو است و انار کثیره در صده و حمد آید منها کتاب تحقیق فارسی در فخر و واقعه لرض اللف نام در صده شهاده
تألیف و ترسند که تحقیق معتقد فارسی بود و قبر از آنچه رشته شده چون طفت عربیه سرد و پشاده عمرم لایردمان
و ریح کرد و در نام کتاب روضه شهیدان و روضه حوائج و روضه حوائج و غیره باشد پس است حد نوز
دیگر که تفسیر و سینه گردانیدن و سینه زدن بر سینه خواندن کردن همان کرده و در له فخر در بیله طایفه ای در سندی در کتاب
مکرده و نیز در عثمای غریبه دیگری با وج بر کشیده و شکست لایان معبه و سخره مهر سکره کرده که تقریبا تمام در آن عصر
فرضه که بیان رفت و در افامه نام را تصدیق انعمی است که از آن جمله رسته تیغ زن و قهر زن و عمل در دختر گشته
مکن در کردن در بحر زدن و نه مخرج و شر در حق و غیره غیر است منزلت نام

در صنف و چند کرامت داشت که در حریت عملاً و محکمه جملاً و نفرت مل غیری از تمام دانش و در این
 علماء و فقهای ایران گردید در آنچه داشت که روز دهم محرم سنه شصتم هجری که واقعه مذکوره واقع یافت از
 صبح اول روزال ظهر بمقتاد و در وقت غروب در پیش پیکر شهید روز مذکور بمقتاد و در وقت روز دهم
 شهرت در شیعیان داشتند و با جابر بغدادی که در حال تمامه با اعدا بودند و نیز سپاه مخالفان را که چون
 پیاده و ششصد هزاره بودند شمرده داشتند که عکس این عا در آن روز هشتاد هزار تن را قتل رسانیدند
 بهال بزه اسیاب و بهنگامه ملا آقای مذکور در ایام اقامت حال اسی در بغداد بجمع کرده شوال تحصیل کتب
 علوم خود بود و در کفری از مساجد و مقبریات که در بخش چهارم مردم در چون با در بجان عورت نمود پس از
 جنیدی و یکجه از تبریز نظردان میرفت در زینجان فخری قتل ابوالصیر را داد و چون نظردان رسید زانرا کشته
 بدیش رفت ملاقا و در آن وقت که محض فراموشی از حکام فقها سبب خویش را با مقروض گناه کرد
 در چند ماهی پیش گذشت که ستاره بسم در پیش افول کرده شد
 دیگر از مجتهدین معاصرین آقا سید صادق طباطبائی حاجی طالعائی کنی که شده از احوال و بهنگامه از
 نفس منجات کشش سابق آوردم و از الروح صادره خطاباً و قهرماً قدرش لئلا علی کنیدی الذی حکم فی الظلم
 بهو البطش ذوالباس الشید ان یا علی قدیمی محمد رسول الله من ظلمک یا اتعت الهوی و حضرت عین الهدی
 لا تفرح با هفتیت ان ربک بالمرصاد قد افضیت علی من آمن بالهدی فی هذا الیوم الذی فیه استود و جهلک

ووجه المیرزا قاسم المیرزا که در این زمان در تبریز بود و در این زمان که در تبریز بود

در این زمان که در تبریز بود و در این زمان که در تبریز بود

و در این زمان که در تبریز بود و در این زمان که در تبریز بود

و در این زمان که در تبریز بود و در این زمان که در تبریز بود

و در این زمان که در تبریز بود و در این زمان که در تبریز بود

و در این زمان که در تبریز بود و در این زمان که در تبریز بود

و در این زمان که در تبریز بود و در این زمان که در تبریز بود

و در این زمان که در تبریز بود و در این زمان که در تبریز بود

و در این زمان که در تبریز بود و در این زمان که در تبریز بود

و در این زمان که در تبریز بود و در این زمان که در تبریز بود

و در این زمان که در تبریز بود و در این زمان که در تبریز بود

و در این زمان که در تبریز بود و در این زمان که در تبریز بود

و در این زمان که در تبریز بود و در این زمان که در تبریز بود

و در این زمان که در تبریز بود و در این زمان که در تبریز بود

دارم علی هران آقا شیخ هاوی بم آباد فقیه زاهد و بی توغات سالف رقیه دور بود و با
 صحت در صحت قصدا و افتادیت شرحه هفتاد و شصت و در ایام درستی و عا و حرام و جمهور و بی حقیقت
 و در ادب اینست و برادر عیسی و در سرف هران چند برادر توان صرف کرده بگردیده بنامش بنامند
 و در ادب و عفت نشسته و غایب و در ب و حرم خانه خویش کاک در یک نشسته علمیت و حال دست
 حضرت ایامه استغافه میروند و چون ولعیده یا صد عظیم بودیش بر نشسته با چو رخک می نشسته در ز فو خانه
 عمریه جای و طبعان بر شان می آورد چشم بسته چهل و تقابله مردم را می کشود علم و قندی رس و علماء
 فاش میروند و زوی حاجی میرزا حسن شهبان و آقا صدیقی طباطبائی و آقا سید علی میرزا نیشی در مشهدین مجتهدین
 با تبحر است کفر زنده روی دادند حتی بر فرزند مبارک اللهم این روی گفتند و در آفتاب مکر و مردم زرد لاله
 روی مصروف نشدند و در خود در حق خویش ناز و تبصیفه نفس و رقیه روح بوده ولی تمام طبعینان در بیان
 ز سید دلت حضرت اعلی عقیدت ثبت با رخی زرد لیل با بنده خلیل نامی میرزا ادیب حکیم و
 میرزا حسن ادیب بصاحت و در صفت کرده و طلاات یافت پس از عزرب شمس حال ای در علم حضرت
 عب الهاد صی خطاب بی صدور یافت در نظر لغاف هر اوله ط حضرت نامنل عامل حساب آقا
 شیخ ادی با خط و بنید عمران مرتب بر حضرت آقا شیخ باری با خط فرساید هوالله
 سبحان من شرق عن افق الرحیم سبحان من لاح من مطلع تغریه سبحان من نطق بهی الرحمن بشیه

سکون بقدر من شرفه و ارتفاع من سعادت محبه سبحان من انى من سب عبادت

مى در عصر العبد الروى ايا البحر شمس و القل السبب قد تبت بان من انى من سب عبادت

سب لرحم و قانت عمود به و نبوت الحق يقين الرين من بعد انك تدين الناس من كرم

مهمزون و فعبون رهم من ده لمرتب مردين و ايات اما القائل المحلل على شرح به

كزنت لمسن فمبص السفس بزمن كان مودت ربك حزين من به اليرم سعيه و انسر الحنة

الى تنى البروقى سمح المحمولى انى سكونى من رزقه النبوة انى تنى سبوت عن الدر المحمود قوم على امر

فيه ياء الغيب السبور احر لك عن سحر من الوجوه العرة العافية التى تدمت حيا مشان

بعد يوم المعمر اى حسن و استباهه و انى لرضى استباهه و انى الحسن النامى و احتيا

ايه شبه القرون ... حتى مدع كنه ما و حمايك و رفته على شعورته خمسة قد كات

است البرم المعنى العزيز الوب شاش

در شاعر غفار بن است ما و علامه شمشيه كرم محصورى شامى نصير و مرود و غير ذمت و حنى

من منه سب حاجى سبه جور كرها و علامه حنا يرين ريش ذباب و ايب كزنده و لاردر صحت

بهاست اهل موده سابت در عاتى مصل و در و رضى در لاردر منداش انى لرم ممدى كشد

در حنى مرسى شامى عشاءه رشمه از اجواس در حناى كشمى منى و انى شامى طيبرت كشمى ريش

و از آثار ادب عربیت و مراد حمیت کثیره در مخربین و مجرمین و در تفسیر عرفانش بر قرآن که مکتوم و شرح
 و نیز در اشعار و آثارش مشهور باشد و در حدیثه جمعیت و در کتب اربعه شایسته و در درجای اول است
 قرار داشت رسیده و ایشان شریف است و شهرت کثرت و منصف است از امر الهی و الهی با قوه قانع
 ایمان می آورد و همیشه کتاب ایمان منظرش رسیده و در کتب خبره حدیث با در منقول از کتب کما لا یزال
 دید که لفظ آن چنین است ان فی قائمنا لایع علامه من رتبه فی کوسی و سی و سیف و محمد اما بعد
 من رسی الخوف و الاضطر و اما العلامه من عسی فاما لوانی حقه و اما العلامه من رسی السکن و التبعیه و اما العلامه
 من محمد فیاتی ما مثل القرآن چنین گمان رود که شرح ربان مذکور در اصح علامات احوال الهی فرموده در
 بر مضمون در ردیگشت که تعیین حدیث از تفسیر برای مخالف ظاهر جمعیت است و احتمالات
 دیگری است که نظام قرآن و شواهد اقرب بر او نام باشد و معانی عربیه طبع الکی خود نوشت چنان
 در تمام تصحیف و تزییف عبارات آورده که این ترجمه عجیبی است در این حدیث که سبکه سخن در کلمات
 خود را بر مردم محبت کند و کتب ادعا فرارده به منطبقه معنی حدیث میکند و با آن مذکور در بهائال
 که هزار و سیصد و یازده هجری قمری بود که بعد از حضرت عبدالباقی رسیده و حاجی ابراهیم خراسانی معروف
 سخن طوسی رساله نام سخن عرفان فی جسم من تعرض علی الاقان در بیانی طبع و شرف است که عبارات فصیح
 گردید و غیره استعنا الحمد لله الذی کشف سر از التوحید لطوع نیز احوال و اظہار آیات التوفیق بقدره

غلی ارج بطله و اجمال و دشمنی و اهل مطالع امره بیدائع و در انکمال و بی دریا و حرمان نماز
 فی الله و الدال و بعد از صبر بر سبیل عرفان در حقیقت گمان تک العیان در چنین بر حقیقت
 و توحید و سایرین در این سرفراز و تجرید برین سلیم بود که در این توان در مرکز سلطنت علیه در این درقه
 در سلسله عرفان مرشد مردان بر طریقت داعی حقیقت خواب میرد و حسن معنی است و در سلسله کجا
 در دربان بودی امین بقدر سار که بر سینه دارد و در محضر دوستان قرانت شد الی قوله محض این است
 که حدیث ماخذ باطنی که در کل در حضرت معصوم است لیکن اینهاست حقیقت طیف این گشته گمان نموده
 که توحید یحیی در کرده که فم اینی صادره خوب است که هر چه بر انعم اعنی دلده و خالی الذین که این هر چه بر انعم اعنی
 که قابل و شایع حدیث ماذریست و در دیگر سحان اولیست نشد که این شرح نیز در امام است در کتاب
 سجاد الاثر نیز در حجت نمود و واقع در روحی صادر از قلم حضرت عبد الباقین صلوات بر خصوص جناب
 صفی مرتوم نموده بودید اینها و تفهید که ماظن نفسی کفایتی داشته خواجه حکیم خواجه سقیم خواجه عارف خواجه سرفراز
 خواجه تصرف نه بر حقیقتی هستیم که سخن در دادگان رقم زیم و نه میسریم قاضی که حکم شرع الهی را بخوان برادریم
 نه سمرت محبت که دردی عارفان بریم و نه سحیب سحر حکیم که با هر طبعی در ستریم و نه مدعی سکریم در عالم سکر
 بر افراریم و نه شیخی با مال در کمالیم که در هر حدیث سلسل در دست کنیم بلکه هر یک بریم در ساد و در سمر و حقیقت در سلسل
 و گاه رب تدبیریم از هر سمری ترا و جویم و از هر نفی نور در سلیم با صبح بکمال روح در سیم را کل تمامی انعمیم گفت

و به جمع در کلمت در جنیم نه خشت هر مدتی در سیم نه نفرت درشت از ایشان در بانی ششم
 دارند مالکمال عرفان ایشان تو بر معرفت چکنیم قسم چندی بر نصیب چنان عهد لب حین را به رویه
 آفرختند و مرغ را با ناز و طنازی فاخته جان زخته را با آه و جین قرین نوزد و طاس سخا و برین صبره
 در این شرح را افزون آفرختند در برده را در حقین مقصد این است که در این نظر حضرت محمدیم
 کلمه تمجید کریم که با وجود نیر است عرفان و تعانی و صفت شهر چنان چگونه سنی و تمجید ستر در پنهان
 مانده باز در خطبه کنیم که احداثت مکتب است در ثلثت بشمار عارفان و تعانی را احداثت مکتب چنانکه شرح
 سعدی گوید گوی رطابم اعلی ششم گوی تا شست پای خرد بنفیم با ری بهجوبه با بی ایشان نشود آن آقا
 علی لقب بصیرت دان القی سادریه این رساله را یکی از جمله مرقوم نوده بود تا قرانه سبب روح پور کن
 باشی در نظر رحمت از برای نفوس مرتبی است بسید و دم کل از زمین انصاف بر نشند در ا
 عدال حاضرند و الهما علیک مع

و این شرح در واقع را گفته مگر که در تاریخ طبرستان که نقل کرده اولی است در زیر بیان عمارت حال این دو گانه
 در فریه فخر ما در آن در آنچه نقل است بیان او باشد حضرتنا مدفن جناب اخت در دم رسید و مدفن شیخ
 در آداب شنیداری غیر هم در کشتی هم در بجم آوردیم و در خصوص نگاه آهنگ در مرغ مکتب شمیران نغم
 حضرت عیسی عظیم علی الهما مبین صدر در یافت (المکمل مکتب مرغان نسبت شایسته عیسی شرف است

و لایحه بیخ نوبه قاف نیز جمال مبارک جوی لاحاقه القدا در انروزه پاک نظر یک ل در استان نزل دمان
 فرمودند در این حاجی باقر که سه طبقه در وسط دریاچه محل بر یک محبت بود و در ایات امر بود در وسط دریاچه
 تخت زنگی از سنگ زده بودند در وسط تخت سر آمده و اطراف تخت با یک قریب صد و پنجاه نفر از جنات
 شب است نقد پس بود که بگو: علی میرسد بسیار خوش گذشت همیشه جمال مبارک در ان مکان بهر نوز
 و مجلس بنابرش ہی که محل حسن حال ہی جمیبت نسری از ش بهر بنیاد بود و عده در انکامت شکوه و عذاب
 گوناگون زیسته با نوره تغزل گشتند در بعضی تغییر و تبدیل یافته زمین با بنیه و کارات رفیع در طی گوید و خانه محزون
 نوری کانز که محل حسن قره همین که نسری از هیطان بود معروف رسین است رسین اعداد شهر پای قاپوق که این
 زمین برستان در بین در نزد با نوره چراغ رونق شد مثل شهرت ملا علیجا ما نوزدانی و جمعی نیز گوید در قبرستان
 معروف بر قبر قبا که دفن ملا علیجا شهید عده دیگر از هیطان بود در بیست هزاره و از انزل هجوم رده تعدی در زمین
 بقا بر نموند انون باشکار و زار بار و انور زمین و نور شده مسی باغ فردوس باشد و حید ملا علیجا شهید را
 میرزا عزیز از خان بن در قبا در قرب شمال مغرب بد زمین بهیعی خود تعمیر نموده با حید و الله شهید مترواده بقعه و
 بوسان سخته نام در قبا مسی گوید و حید ای شهید ای دیگر که از انکان و نیز بر دکان و نیز مغربه طهران
 بر آورده باشند و یاد خود طهران دیگر تغزل گوید چنانکه در کتبهای است که از انکه تغزل و در قبا است
 در رضای نماینده شهید آمده شناسخته گوید و اما در حضرت محله اش که در حضرت لایحه لایحه ما ریم نشر برای حید

دستور داشت در خانه بخش دوم جنبت از حال غلبه مطر طهران دستفروده فرستاد تا این امر در دست
 علی بن علی را دستگیر نمود در صورت وادارست باین عهد به هم بر حین عافان دینی بجهت از خیال خود که
 برای ادره بکمان سیکه را در سادر فرودست مردم و صفا فرودست و از وی بقی بیدید و معنی در معنی از این کلمات
 در صورت این عطی و ادخل حرکت خانه خطه کن در صفاست خان بجزئی از حکما حکم و انشا الله تعالی در وقت
 اسبانه من مطر، بیان ای حکم رسیدن با در معنی بدیده در محل کمن بمنسود و در واحدی خزانگی را در کمن
 در این عهد به هم فرزند شمشیر در نزد طهران سال ۱۲۶۸ در آن اطلاع بدیدست و تا میرزا را در کمن
 رسیدن سطح اندوهی در درونی اندوه سال ۱۲۸۲ میرزا انانیر کاشکی در حرس اسرار آن در این زمان
 آمد در شد در عهد مطر را در کمن کند و اندام بخشش کرده در زبانت عمل دستور را در اسلام کایه نگاه اف
 جمال بر مردی که اندوه در شده طهران آمده با حاجی ملا علی بر شمشیر را اندام کرده عهد به هم در آن آورده
 محل در نزد قرب او در او بصحوم او نشسته بگردن پس از آنجا سجدت با در معرفت مشرب خسته و در
 جنیدی بانی اندیشه از آنکی باین یاد بخیر و در ششماه نزد شمر در عهد به هم نظر واقع بشهر کرده در خانه معرفت تمام
 صدر الاثرین است در کمن س خسته در چون مشایخ سبع در شان رسیدند در او توجه در است
 واقع شده در حرف آن است که گفت در ششماه یاد از آنجا خبر که از ششماه آقا حسین علی در ششماه کرده
 مستر به حال در ششماه در کمن در عهد به هم علی مکره معرفت حساب گردید در در در وقت در ششماه که در عهد

عبادت نشسته، اما کلمه کربم عطا کرده، اینست برده و محکوم و کرم و شسته و از بیم سستوار و استوار حبه لغت درین ایام

تا بزم حرکت برای حیف و جمل در مجال گذشت روضت استغفار در خانه عطا تقریبا کمال شده، اما در مجلس این

مجلسم بربا اید الله معهاست سالها حضرت فضل عظیم حبه ایضا حد در آنخانه برکن آورده و چون کجا

نداشته در وقت صندوق مرعفات سخاوته بخانه محترم حرکت دادند در طول روضت استغفار حبه نظر در

آنکه در این حبه نظر حضرت خط اوله ربع یک در کتب است و ظاهر آن این بود که نامه محسن فرود این پیشه که همین در خدمت حبه نظر

سازگاری حبه شریف بر تاجری در آن میدان در چشمه که پر کس بود غنچه توحید گت دادند آن پرورده مدعی وی است

و نامیده او اسبم خیر رواج که در حبس در کتاب حضرت داده به او است ایضا فرودگاه عظه شرفه حاجی احمد شیخ جهان بود

در آنوقت تیری کشید، اتفاقا حبه نظر که اگر شد هر صبح اتفاقا بدست حالت در فرزند او حاجس روانه در خدمت رایگان

فرستاد در جهان میدان در طاعت نمایند تا بنیاده بر آید که در نیا سیده که چون کسی غریب این بخت است و غنچه شب هم حاجی

محمد بنشده و حتی برای آنک در آن هم حبه دیده در نظر بیان کرده در سردان و حدیث فراگامی غذایا مابا رسانده در اول دوم

سال عالی در غنقه رسیده گشته تا شایر فرشته معنی حرمت نگرفته و حتی افرغ و این نماند و در آن روز مسلم که در شایر حبه در

رو صدف آن چینه رسیده تا آنکه در سال بود نکند که در مسلم این است که برگاه شصتی گوید شکر گشته است در سال

مشکک در آن ایام حبه در خدمت می نمودیم در حبه در آن حالت که عصر کا نوره اتفاق می کشید که در خدمت می نمودیم

بخدمت شایر در خدمت فرود چهار سالگی بود که او را سینه دستوار در خاک کشید و آن قدری خاک که آن چینه ساقی را که در روز

در آن حال بیان کرده نشسته حاجی سبکیان بجانب رفت عمارت حاجی ایضا و با حبه نظر یکدیگر بود که در آنجا در آنجا در آنجا

بخدمت نشسته که اگر کسی بیاید جواب گوید حاجی سبکیان ایان فقه خاک را آن کرده در خدمت می نمودیم و آنکه یک کشته در حضرت

در باب دوم بر آن کتب سفر کرده و دیده آید اخبار و احوال شنیده و در آن مکتب را طریقه تدریس و تفسیر خود را
 عقد کرده و تغییرات و تطبیقات در آن کشوری و کشوری و نسبت در اندیشه و طرق و علوم و صنایع جدید و امکانات در ظاهر
 و در باب اولیای پیام دارد ولی از توقیف است در وجه نظر عالی استغفار خود اندیشه کرده قدم فراتر گذاشته است
 همیشه در وقت درین خصوص مورد حیرت در کس نفس نام تعجب شبیه ظاهر است و کسی در حجاب و عیاشی و
 خود خواجه و مستبد الازاده بود و بر آن در نشانه آن و لغت و معنی را طلب قدرت و عیب زدست و منع نمود و درین
 در این کار و لغت و آوازم ضعیف را در حد تعادل تصحیح و ترمیم نماید و صورت ظاهر قدرت و جاویدت چنین است
 محسوس است و به مقصدین آنها و همچنین در این نیست در وقت کرده بخوش گذرد و شهرت با روزگار است و در وقت
 و با وجود ماس با صنایع تجدد و ترقی علم و ممالک در صنایع و علوم است بیجا در ذوال استغفار سبب بر کس تشریح
 الی را نیست و جهات گذشت در وقت افرادی که حضرت اعلی و است در آن بر آن حال ای چنین است
 بعد از آن در دور سلطنت او گذشت و چون با علم و قدرت و عمارت و غیره و در این همه از دست و نهادت
 حضرت اعلی و نفی جمال این از ایران و هند و اسلام و در روز و سخنهای سخن حکما و عارفان او در وقت است
 شهنشاه که در بیخ سخن شرح و ادم در حق و دیگر نیز که در سخن لاجری میادیم در عصر از شهرت رسیدند و در بیخ خطاب
 وی چنین مستطاب است ما من در حق الا صفت من و ما انهم و صاحب بیخ التدریج چنین است که با کمال
 میت ترا کس از بیخ گفتند که به برادران ادیان و مذاهب فقیه الامناع هر یک بدوئی الفاء بخورد

از سرور علما و آغاخان ناصبی مصری مانند زردشتیان بدلت نکلیس و در امانه و انوریه و کله اینها بدلت ملک
 و بعد از آنکه رستیان بدلت عثمانی پناهنده و دیگران در آنش تصعب عرض رخصه خصصا این همه که ملجا
 در عادی بر وجهی از وجهه مذکور شدند و شاه باندیش ذوال استقلال در دفع دستیشان می کشید پس از
 وصول لوح معظم و شهادت بر اول کرم یعنی آقا کرب بایع سانی الکر نیز بحال اندیشه و مضطرب باقی بوده
 آنچه خرابست کرده و بعد از این خوف داشت که چون سال ۱۲۸۷ عازم زیارت مشایخ قبر که عراق است
 گشت حکومت عثمانیه محض بر پشت حال در جهت حمال بهمان بنده و باطراف متفرق شدند
 بهینکه شاه عدوت بملکت نمود بحال خود رگشته منزل بهمال شدند ولی در او خیر سلطنت چنین است
 که دلیل با تعرض سلطنت استعلاک نشیند و لذا خود تعرض نشد در هر که را اطلاق نفی دادند و دعاست در
 تعرض کردند ناچار رهت نموده حسب خورشیدشان محرمی داشت حتی در ایام کیش نیز عده از سلطان
 در انظار کیش بودند زور قاپا بپوش روح الله در پانزده شهادت رسید و در سال ۱۳۱۳ هجری
 که سزات فاش از غروب شمس بحال این دهم قرن در سلطنت گشت شروع تهیه خشی برنگ
 نمود که سکه ذرا تقریبی زور رسم زدند و با معنی جدید تیس کردند و کس مکلل مردار و گران با پیش
 درخشان و در کارک ضعیفهای گران برای صد اعظم تا سر باز دیدند و چهرهای آشنای نصب کرده از
 محاکم در با عده رستی و طرب آورده در راه از دول خارجه توسط سفر ایشان رسید و میرزا

علی صفرخان صدر اعظم و کامران میرزا نائب السلطنه و وزیر جنگ مصداق باطله برای چرخانی نموده و چون که
 یوم بیت دوم ذیقعه دوره پنجاه ساله سلطنت تمام و جمال یافته حسن و سرمد کور و برادر بخت در همه معتمد
 که در روزیم عید خیران بود این ملک از شاه دعه خرابی کرد و خشی خلیف با مصداق و غیر و بدان که
 بیایست و شاه در باره بیکه غرق در جواهر با کمال غرور شهوت عیاشی برست عشق دختران بانی بود
 و نظر جوانی سالی که برید گفته اند چون دختر در سوار مال مرد شست برست به خود شاه جاده ریشه ملایم
 و صبه حور به همسال هزار توان تفتیش نمود (نقصه زیارت مرقد عب العظیم از شهر بیدین راند و در رقع ندال ظهر در در حرم
 گردید و بر ارضا کرمانی از اتباع سید جمال الدین فغانی که قبل خود را در سقا صحرای شبت و برادرف گلگله طبا بیکه ختم
 جان بلبش زلفت که گویا هنوز حرف خاد از کلمه آج را تمام کرده مایه حیاش تمام شده و آرزوایش با سر تمام
 ماند و تقریباً گیز از روی تن زن که در حرم سواد شت آرزویش را در پیغام از همه الراج داده که در شان وی صدر
 یافت راجل با شتر دادند برج رچی گفتن میانم قوله الاهی بنام خداوند یکتا نداء الله از شکر عکا مرتفع و بفرمای
 الی قوله الکریم لم یزل صابن حکم ظاهره ماس را از زرقه نظر لصدیه منع نوده از اجتماع عباد را بر بحر اعظم دست بر شستند
 چه که این جماع را سب علت تعزین سباب سلطنت دانسته رسیده حال گفته فوالدی ز کام ششی قیضه
 قدرته که نظر حای حق لا زال تعدک از تعب باین امر بوده و خواهد بود این امر را هم نفسین نیشار داده اند و حال
 انگری را از هم چنان که پیغمبر داده حکومت طبعه در ارض دارد مع آنکه در جمیع الواح عبارات از قول این آیه منع نمودیم

چه که بر زحمت و ابتلا حاصلی نهشته مگر آنکه نفسی بقدر قبول این امر کند که نصرت در راه نماز ملک نظام بر قدرت
 الهیه زنده و آنچه مقصود است عدت ایشان است اگر این ظاهر باشد سخن نموند زده است که حجت خرق نورد حتی
 اسما و صفات کثیری از عباد را از خدا نماید کل تقدیس و تزیین تقربان ما نگاه حق شهادت دهند تا چه رسد منفی
 نسئل الله بان یوفق عباده و یریدیم علی عبده و رضائه و یفصح غیرهم لیروده و یرفوه و لا یسئعهم عن ذره الشمس الی غیرت عن
 ذره السماء الی ارتفعت عن ذره النعمه الی نزلت عن ذره السراج الذی غیرت الارض بنوره و انه علی کثی قید و اما
 ما ایتة فی الرزم انه حق لا رب غیره و الامر حکما رایت سوف یظن الله من ذره الارض لورا و قدره و یظلم الشمس بمحو
 آثار من استکبر علی الله و استغنی به و حربه المخلصین و سوف یتحطا انوار وجه ربک من علی الارض انه علی کثی قید و اما
 در ذکر حضرت امیرالمؤمنین: قوله تعالی ثم استکبر الی الی برم الذی سفک فی سبیلک قلب الذی عرفک و محسک
 و یظلم الذی ذلک فی سفک و زرمک و بحم الذی انهدم فی و درک و بحم الذی اودق فی حبک بان
 کف شرمه الصبی عن رأس ربیک ثم اخذ یا قاده القدرتک ثم ابکمه یا عالمنا بحکمک ثم اعدت یا مقدر
 باقتدارک لیستخرج ذلک امثله المتقرین من عبادک و یظن قلوب المخلصین من ربیک اذ انک
 انت المقدر علی کل شیء و انت المهبین القیوم .

دانا میرزا آقاخان نوری صدیق عظیم و احسن شرح احوال و اعمال در ایام حضرت اعلی جمال الهی ضمن سخن دردم

میرزا آقاخان نوری و دانش بر افسردن سوزش بنی و عیش نصرتان نسبت بر کرده که سببش نوری از دستم ترز شده و بعد از

وسوم و چهارم مندرجا آوردم از موارد در بنجام خرد از کریم و اما کامران میرزا نام سبطه همگی بر زمین

جدید بنات بنت برادر که کسبین مرزوبنده سکر در خان راده مرزا آقا خان لغرض گردید و هم در آن زمان مرزا زکلیان
 محاسن برقرار داشت در مراجعت عالی و وزارت مابین رسید و هنگامیکه مرزا سید در خان سکر در زمین بنات بود در پیش
 مرزا آقا خان که در بیکه منزه اولادش بود و چون سید در آن نام بود گرفته سکر در پیشش نشانی بر شد و چون در عهد
 سعادتش و در عهد نظام سگری اردو در ایران برقرار گردید تمام وزارت سکر رسید و در آغاز سلطنت فیرالشت در
 بنگاله در پیش مرزا آقا خان آن یک فتنه را کسب کرد و در وقت چهارم در دولت است در فتنه است و اما یک محبت
 سعادت کرده و زمین در پیشش شد و در سرزمین خود را در عهد سکر در سکر قوی خود را در خصوص بنام
 کرد پس از عزل مرزا کسبین در روزگشینه مت و دوم محرم سال ۱۲۷۰ شاه او را یک ضربت زد و در پیشش مرصع با یک
 و با وقت تلف و منصب وزارت کردی و در صورت عظمی برادر خود ملک بخش اول و پشت رطبه حاجی مرزا آقا سکر
 مرزا کسبین بر دورا بنسند و خود از آن مقدمات در پیش گرفت و در بجا با تمام عدیه حریفش دل در
 محکم و حساب خریف که در بنام منضم است و در راه برادر زکلیان در میان که یکسان خورد و راهی نور
 کجور را حکم داد و در آنک رباب سعادت خست پیش مرزا کسبین خان لویا در مرصع و حبه و بند کاغذ مرزوبنده در وقت
 نظام ملک استی گشت در در پیش مرزا فضل در وزارت نظام بنت در در زاده اش مرزا فتح در سکر در پیشی شده و
 در در زاده و پیش محمد رفیع خان مرتب گردید و در آغاز سعادتش چون مرزا محمد علی شیرازی وزیر دول خارجه بنات که
 مرزا سعید کاتب برادر انام مرزا سعید خان و ملک زکلیان ملک را فرستاد و در بنام خارجه نمود و در آن در حسن سکر
 و بنام ندرت مدت تربت در مرزا زکلیان ندرت است و در ندرت خان سوری چند سورت است که با آن در رحمت نزل وی
 و تمام گشته از نوزده سال در ندرت سعید و سیرین راه خود و بکنار و علی عارفان سرور در تبعه پیش سعادت مرزوبنده
 و فی مرزا رفیعان سکر در اما یک بهشتان رسد خوشان و در این در درون در علاوه مردم از در ندرت در دل شاه
 رسیده و در دل عشر افرو محرم سال ۱۲۷۵ حکم عفرایش از منصب سعادت صادر شد و حاجی علیا حاجی سعید الدربوی
 ابداع کرد پس سکر بنات سعادت سکت رسید که در خرد است در ندرت مرزا آقا خان که در درون به این در عهد مرزا آقا خان

پسر ناصرالدین شاه فولادش در نهم شهر ربيع الاول سال ۱۲۶۲ در قاش در سال ۱۲۲۲ واقع شد و مانند سایر رعایای
 با مریدان که بوجوب تصنیفات و طرز حسن بسیاری از زمین و سبب شهادت عده گردید و نیز تقاضای
 دولت که بابت سلطنت در جای بدر و در طول سفرش بود و در عین حال سپاهی و حکومت طهران و گیلان
 و مازندران و غیره را برایش در هم زمانت مابین او و برادرش مسعود میرزا علی سلطان را در بخشش او در هم رفتی
 معظم از خاک ایران محقر تصور و عمارت و نافع و جلال و عظمت بود که نام پیریه شهرت داشت و در وقت
 کشته و بدین دبات و چهار بسیار در بر او کوشش بودند و قدرت و زور و رسالت و حکمرانی بر مردم می رسیدند
 پس از فوت پیریه شاه از جا و تمام افتاد و در عمارتش سر برود و در لای آخرین نصف جسمی بپوشیده
 و از خزه و جادو و غیره ستمی گشت و با نمود قدرت اهل بهای تصادف کرده که جهت در جهان حال در گذشت
 و اما حاجی میرزا حسین شیرازنده صدر اعظم سپه سالار عظیم بن میرزا علی خان میرزاان فرزند می از اعظم حال سیاسی
 ایران در ایام سلطنت ناصرالدین شاه و در وقت و در حیرت و در وقت دولت و در وقت برود در هم صدمه و خاجه صدمه
 عظیمه نمود و بواسطه مکرر عمل کرد و بابت عیب ساری که داشت در اداره لشکری کشوری اصلاحات و تجدید عمل کرد

مستمر و برقرار بود و این ایام صدارت سالی یکصد و ده هزار تومان علاوه بر آن که در آن وقت و در ایام پیش از آن
 در آن وقت بود و عده در آن زمان ستم می کردند و عظمی نظام ایستادگی می کردند و در آن تمام بود و در آن
 در آن عزمی و در آن زمان در آن حال و در آن وقت و در آن زمان و در آن وقت و در آن زمان و در آن وقت و در آن زمان
 در آن وقت و در آن زمان و در آن وقت و در آن زمان و در آن وقت و در آن زمان و در آن وقت و در آن زمان

چندی در مینوی کار برداشتند و در اسلامبول سفارت گهزی یافت و بنای سفارتخانه در آنجا برقرار کرد و در میان آن
 در خاک ترکیه جترام و ذرت نایل سخت بود و حرکت دادن بر کب این از عراق به اسلامبول انگاه با درنه و
 سپس لیکه چاکه در عطاری و بخش سابق آوریم مدر و رئیس در جاریه شده مقصود دست متوجه را انجام داد و در لنگ
 ایام اتفاقات نام یافته عقیدت و روش تغییر داد در رعایت و حمایت و خیرگویی اهل با ایدت و در تمام تحت
 در مینو باشیج سلمان عرب نمود و احوال از و نه چنین است که چون سال ۱۲۸۸ هجری در این راه برای ریاست
 بقاع سه عراق رفت و در ایاری رضی از در راه از کربلا جهنم کرد و در اسلامبول نظری حلیت بسیار شده
 در اهرم قوزله های م غم حضرت نوزده و حقیقی قوزول شام با میرزا شکران نوری که در ظاهر قریب بحال اهل و در غم بر کربلا
 در راه محبت و لطیف اهل با میمور رای داده هر اسم استقبال از حسب قصد ندر اسکندرونه کردند و در خانه یکی
 نگه داری که نایب قوزول سابق است و در گذشته دور از وقوع شیخ سلمان که ایران با در بار عرض برای تقدیم
 حضرت این تهاق آقا محمد حسین سکارن آقا محمد قریب شاکاشی که برای رصل وزیر آقا محمد فتح شیرازی از ایران و در حسب
 شده توقف کردند تا آقا محمد حضرت زک علیت منصور از محضر اثنی برای سلیم رفتن شبیه مذکور رسید بر هم عکا
 از حسب اسکندرونه در آمدند و از جمله شبیه لغو میز لومنه را آقا محمد حسین سکار برای سر از منب ساریه که شش سه
 و محکوب کرده آقا میخرا نوز تقدیمی میر نایب دیده و بطبع قنیه کردند و بر سه راه است تقدیمی؛ در نظر گرفتند
 و خورش را محکوب کس و آقا را منب نوزده و حساب حضرت اهل صورت و قنیه را آقا محمد در راه و محراب رسید که سالیه تقدیم

نماینده وزیر حسین و اردو بند اسکندریه شده غم حلب نورد و نوردیها نیز بقیق روزه گشته و محبوسین را نیز با خود
 بردند و در حلب منزل پیرا اسکندریه کردند و بجز غمزد و سخت گشته و عیالهایی مانع که در دود و حجاب زندان شده
 بودند به در پی میرد شیخ سلمان نسبت ضعف فیه رشقات شده که قضا در محبس دیگر فراهم آید دل از حجاب
 برکنند و بحال خود کنشی افتاد و حجاب پیرا حسین عریضه و شرح موعود تمام کردند و فی الحال تمامت شایه را طلبید
 مکاتب و عرائض را بدقت مطالعه نمود و در موعود ماری در دولت و ذکر بی از سلطنت نذیر سالی منتسب با بر
 در تقاضای و در نتیجه یافت که آئین مکاتب را بدقت موعود مرتب و منظم کرده در تقاضای نهاد که محبوسین در گشته و در حال
 شیخ سلمان در محبوس گشته که در زندان در دود و عریضه شرح را بدقت محبوسین در برای اسکندریه عریضه کثرت است
 تقاضای افتاد خاطرش لغت آورده و عایش در گون در در محکم محصر پیرا حسین با محال در موعود در موعود شرح محبوس
 مذکور بحال مشی سخن گفته نصیحت داده شیخ که زندان گریسته مکاتبات را شنیده و از خلوص نیت و عدولت
 و در پیش سفیر مستجاب و در در گریه مکاتبات سفیر که خطاب بعصیل و پیران گفت ترمنا حبیبی بود با گمان کردم
 که این امر سیاسی است و در حالت در سلطنت در ریاست و جمع شدت و حب شهرت در نظر دلدوز و مافوقه و
 در است آنچه تر استیم از محبس نفی کردم و بجهت موعود قوت و مدت رهبران مزار و سیک عریضی که در سبب
 عدد بدقت جمله کردم و با وجود بیانات محس نفی و نیت و عارفت که با حاشان در طول مدت طلوع این امر دلدوز
 در دل مکاتبات و عریض نیت مدت مدت موعود مکه در تمامت عریضه رخات با صدا در در حجاب است و در در کرد

نفس دهری در فریق و تائب خدمت منبع در رضا با قدره حتی رسیدن دست قائل است و دوست
 باید بدخلمه در دروگر و بعد از آن در عقاب عیبت نماید که بگذرد در دروگر ایشان و خداوند از پس در انجمن
 در دست عراضه را انتخاب کرده از فرموده خوانند و از فصاحت و بدعت و حلاوت عبادت توصیف و غیر
 کرد انگاه چنین گفت با چراست عرض مردان خدا تویم در چنگه آنچه از بدی در حق مطایفه شنیدم از طرف
 دشمنان در که حکایت برین آل فرعون را از قرآن بیان نموده و اظهار داشت اگر کاذب است خود
 منقوض میشود و اگر صادق است چراست عرض و در دست کنیم و روز بعد علی اصباح محکم سن را طلبیده عذر
 نخواستی نموده گفت امر را با مشقه کردند و اظهار بشکر نمود که شما رسیده تبه و دیگر من گشتید و تهمت ایشان
 در عرض را از در رسیده قبول کرد پروردگارت که ایشان از دعای نجات ایشان و ادواق را
 در حکایت سیم حضرت عباس فندی گشته و شیخ گفت است حضرت ایشان را در پس و از جانب
 من عذر خواهی کن دست عفو در جای تائب تا که تلافی مانده تمام نیز تائب بکنند و دست
 که تهمت ایشان با خزانه ایشان در نماید و دیگر عرض آنان گردد الا عند ظهور الفساد و در با این
 ایشان مذکور یک عدد روی مری محلی بسیار ممتاز بود و آنرا از امیر محمد صفر ندیم سفر کرد و از طرف
 در حدان صبر کرد تا قبل نمود و با یکدیگر شیخ با برهان ایشان را انجام بدست آوردند مگر که چون از زبان
 رفت و لغت رسیده ماجری را محض این عرض در شنید و سر از حسیان بعد از منبع مذکور صادر و رفتار داشت

تا چون دوره سفارشش در اسلامبول پایان رسید و طهران وارد شد و تمام سهیل لاری و صدورت عظم
 نازل گردید و برادرش سخیان مشیرالهدیه گشت و در دربار و در پیش علاء الملک و نصیر الملک نیز با ریه های خطیره
 و همه در خارج یافتند و میرزا حسینخان در طهران بحج اعظم و در میان کمره تصنیف و تالیف از جمال ابنی بدین
 سخن نمود که هر که از شهرزادگان و در زاده و لامر ایران باسلام یافتند از جهات کثیره رجب وین و در عیالی
 دولت ملت گشته و در خانه وزیر و امیر و پادشاه کفایت کرده و بخشش و تکریم خویشند و بی ایران برآید
 شده و له ایشان با کماله مردود و مطرود دولت درود و عظمت و استغناء که قدرت سلطنت سوگن کردند
 و ولایات با اصدی کردند و هر که ببلایان از رفاه و کفایتشان سلطنت و تقویت ایران در این زمان مکتوب
 گشت و دولت که این مملکت حاصل نشود نمایان عظمیه خطیره است هر چند با ما قوه دو دولت که شدیم
 و ما ضمه کردیم ولی قوت ایشان بیشتر شد و حکایت قبض شمشیر سمان و از حد عرض را بکرات و کرموز
 و ما صراحتی که مدخل سخت که تعرض با تخریب مضر کمال دولت است و در مجلس شورای دولتی اظهار داشت
 که دولت در نفی و افواج ایشان از ایران اشتباه زدگی کرده که در شان غالب است و اگر در این
 مملکت سخن میشد از طرف عالم برای ریاست تعارض میاید و بر غنا و ثروت ابله یا فرزند چانه
 در حال ایران برای ریاست تعارض کرده و سلاطین در پرتو کماج سرود و زنی حاجی میرزا رضای حکیم برادر جمال ابنی
 معانات می رفت و در حکیم را کما مملکت ایران را دردی جمال ابنی تکریم کرد و حکیم از جهت شدت

اصیاط و تقیه اظهار داشت که چرا بجای طلوع کرده مرا انجام بدم که مشهور است تعریف کردید و بر سر حسین مدگفت
 زهی مغرور تو را که حسین بر روی داری و چه بر وجود او سب است نمائی و هزاران لعن طار کشفه با تو رسیده اند
 و در این مرتبه قدر تمام او را بشناسند چگونه تو از حسین مغرور و دوستی جبراز و جنباب میکنی و بمحبه حاجی
 میرزا حسین پرسته رعایت و حمایت از مینظر کرده و برناه با عوای مجتهدین و طبع ارکان دولت نصی را ارفار
 میزدند سب خدایشان میکنند و در بعضی از ارجح صادره از قلم امین در حق وی چنین سطر است خلق از ندای
 من و صلوات آن محروم بوده و پشتمد محب در آن است که از ندای عالم بهم محروم زد چه که عالم ابر مالک تمام
 در کل مین با علی است و ندایماید یک ندای در صدر ایران است که غنایه برن مسحرک بود گاهی در مغرب
 وقتی در شرق و جنوب و شمال و در در و در و در ایام در نظم مملکت گذر ثروت سعی و جاه و آفر
 کف صفر و رعیت شده قسم تحقیق دره منتهی اگر مالک یک کلمه از نزد حق میشد بهتر بود از آنچه

میرزا نصر در بیان نظام ممالک من بر همین ارج اگر حال امین چنین نوشت در بهمن سال ۱۲۹۷ روز جمعه محرم میرزا رضا
 عز قزل حاجی میرزا حسین بهب لارفته دین نیز در دفترش بودم در آنجا سه روز سپه لار سخی خان میرزا لوله و میرزا عبد و خان غلام
 نصر ملک نیز حضور داشته پس سپه لار در حکیم به معیاریت سفیر آمد که از آنجا این چه خبر داری حکیم در جواب از جلال
 حاجی حاجی کنی پنج روز سپه لار گفت تصدیق من آنجا بود حکیم عرض فرموده و مرده و مکتوباته در ام و آقای
 علا و اسک ش به قزل من نزد و ازین سترال سپه لار عرض بود پس سپه لار تمیز نامه بود گفت ای حکیم ای تصور نمودی که من
 بر در قصدی ازین سترال در شتم چنین نیت بکه حکمت و درون اغرض احوال رسیدم هر چند در ایام سفارت هم حکم دولت علی
 در من نمرش و در اخبار بود بلکه میرزا آقاخان صدراعظم خیانت کرد که سماک ایران خود چه که کربها بود تصور و احوال شمای ازین

دیدند و عمر را صرف آن نمودند و بسین خبره امری که سبب خزن شود از او صادرند که از این
 درباره او در نگارخانه نگارخانه نماید و چون نسبت کمی از جای آبی نازش که عمر آن در ملک است
 حرمین درباره اش نازل شد و در بعضی مواضع که طبعه بهم از نش عاری لاله الا به العفو الکریم مقصود
 از کمی از جای آبی تا میرزا محمد علی که خدا فرمود است که از قرای میرزا حسین بن در دهی میرزا حسین
 در سال ۱۲۹۸ در گذشت و اما میرزا علی اصغر خان بن میرزا در سیم خان ابدی پاشی این سلطان
 چون چو در حدود سال ۱۳۰۰ در گذشت شاه در القاب این سلطان و داده صدر اعظم نمود و دست
 حب در ایت و ایت خلقی ترقی کرده و حق تمامت در مملکت را بدست گرفته و نسبت با اهل
 حب بر طرف و نیزه از منصب خیزنده بود و در فتنه سال ۱۳۰۰ برای چهارم ایران ف و آمدیم
 کرد و نسبت یکدیگر مسبین حادثه مثال با سید و قی طبا طبیب و حاجی ملا علی کنی و کامران میرزا و سایر اهل

مملکت لرستان میرفت و در آن وقت اندک از آن عورت پذیرد و دولت ایران در آن زمان تمام در دست
 از این آیه گرفته که اظهار است و نیزه نادر در همان زمان باشد و در محرم میرزا عبدالعزیز خان صاحب
 اجرت است از دو سال پیش نایب میرزا را بسندول بدست حضرت نسبت به غنیه و خنده با جگر و به معنی گفت عمری از جان
 میکند که کورت من ، او در در این ظاهر است و با چون از جوان زریک میباید سر آید نگارم من چنانچه با آن خاندان است
 کنیم و در قهر از کتبه را الان چشم می بینم که نمایان است ، چنانچه در آیه اگر عمر عبدالرحمن است نمود عرض من عبدالرحمن که در
 در کار آن بود .

مودت کاری از پیش نبرد گویند چون عارضه و جفت همه به حرکت یک آسید صادق علی الهی شریف لغزبات
 و اکاذیب کرده نسبت باین امر سب بدین نمود ناصرالدین شاه را همچنان در اثبات آن ماکو در شده ^{عظیم}
 گفت ملاصدرا را طلب چنین گوئی ای ریاست خوده فتنه جوی حیلگرد اعلان و فلان و همان تو را
 بقصدت بهتان چهار مسلمین را اسلام و ایمان اسلام من مسلم من بیهوده بیهوده بیهوده بیهوده
 در عطف نما رسیده عظیم روق را غنیمت شمرده از خود را طلبیده بیزایان کرده و خود مقدم نشاند پس از وقایع
 چند از خود دور البر پنهان شده و تمامت کلمات سقط و تمام که شاه در زبان راند نکال شدت عظمت
 گفت در روزی چهارش از جای بر جاسته در ایام صدرت مذکورت المانر سعید در زشتی را کای که درم
 و گزیند نما مشران بسلا و محروم نماید و فرض باشد و در روق حرف شدن ناصرالدین شاه بزرگی در
 سخن لایق مکارم مردم شیعیه در این دغیره کزای کوا تصور چندان از اهل بها خصناک شده که جمال
 شورش عمومی رفت و صدر عظیم همه جا مکتوب کرد که میرزا رضا قاضی شاه از تابع سیدالهدی قاضی است
 بتعلق بر این ندارد کسی را حق کند تعرض باعدی بپایند و مسند الک شیعیه در باره که تعرض برخی ازین
 فتنه نموده نزدیک شده که فتنه عظمی با گروه وزیر صاحب البر که سادرت تسلسل و تارکیش کرد چنانکه در کوش
 لایق میاید هم عادت و شدت عظمت نمود و تا بر صدمه جلوی بر طغیان که در جهان روق محترم بود و خطری عظیم
 برای اهل بها پیش می گرفت و نظر الدین شاه را با وجود شهنشادگان و در امر آوردش تا نفع سلطان غیر تحت سلطنت

دستگوش نشاند و کمانی بقی صدر است کرده ازین فتنه حمایت نمود و چندی گذشت که شاه جدید دریا
 معزول و میرزا علیخان این الدوله را تصدیرت منصوب و شت در طول مدت سیال نهمال در سال ۱۳۱۴
 سال ۱۳۱۶ در قم متکلف گشت و شیخان جمالی فندی حسب امر حضرت عبده البها از عکا بازمی باید و
 شت است تجدید تصدیرت آورد و تخی چند از مشایخ میرزا علیخان و حاجی بن میرزا محمد فرغی و غیرهم در قم
 گذر گشته و مراجعت صیفا و ریاد میرا کرده مرعیه و شت است و داند و فرغی کوردی حلو تهنان خطاب
 سحر در آنکه عادی است است است در حق صدر اعظم و در آنکه دعه های نزدیک و دادر طریکی کشید
 که صدر اعظم محرم القرب شاه شده اما یک عظم گردید و چندی پس از آن چون فتنه یزدخواست و لایق
 نصیبت با فرغی قیام کرده و شیخ صفر سرداری مجتهد مسب قبل آن علما و مکتبی نامی کوشش کردند و خبر و احوال
 بسع صدر اعظم رسید و فی الحال لغزینا از عدل الملک حکم یزد استیضاح نموده فرما شد و شیخ را شنبه را بر
 نشاند از شهر خاج کرده و با برادران دولتی مشهد فرستادند و نگاه در سال ۱۳۱۷ شت را با خود با برپا کرده
 عودت داد و در ماه ذریع در سال ۱۳۲۱ از تصدیرت معزول گشته خاج با برپا شد شت هر زده عین الدوله بر
 چایش نشست و چندان در اروپا بود تا نظر الدین شاه در گذشت و محمد علی میرزا شت (۱۳۲۵) پس
 عازم مرجعیت شد و در شام از جانب دولت عثمانیه برپا شد و تکلیف از او کردند و حضرت عبده البها لرحی ریش و سانه
 دستم قیام از حضرت جدا دادند و در چون طهران رسید باز تصدیرت برقرار گردید و در ۲۱ جمادی سال ۱۳۲۲

در پیرایه مجلس دارالشوری بدف مگره جاس اقا تبریزی از انقلابین صحابهین گردیده درگذشت و بمحمد
 میرزا علی صیغریان صدر اعظم در تمام مدت ریاست و صدور آتش نسبت به این فتنه عملی مخالف بود بلکه مدت
 در حمایت نموده مرطبیان جنایات فحشیه را چنانکه بیست و یک مجازات و کینیز در طریقه کشیده و منهدل گشت

نقد از جنایات شنا بر حضرت عظمی صدر اعظم : حال سارک قمبر از صدور فرزند اگر نمسی ایمان رود و از جمله
 برزیه این سلطان این پیام رسد که بمی در حق ایران خودی رسد و شایان در ایگان کوی انجمن است فرزندش
 نشود و یقین بران سبب عزت و درکت در جمع ششون گردد ای این سلطان بر جنایه جان دران گردد و بر جنین الهی
 که مدد بجز نباشد و مگر میفراید پس تا زمانه خدمت برودن الهی تا ماه اردون رحمانه راه باید و جنایه بمی که جان براند
 بد از صدور این پیام این سلطان رسیده و در روز یکم جناب آسید سید را اخوانی ترک در اردبیل و غیر خود جناب
 مدد داشته و دستبر ریخته حکومت سلطان بمیرنده ضربت و قتل نکات رود مسوئله تبریز فرستاد و از تبریز طهران ارسال
 دانستند این سلطان رحمت نمود و جناب آسید سید را در ایگانه خویش نمرال توکی داد و چون مشا را در سار گدیده نهم ایگانه
 جنایت و دلداری و مهربانی آسید سید را مرکز خود و حال آنکه اگر ساق بود و در وقت دار گشت و در فتنه تری نشا باشد
 باری مشا را این سلطان بد از خودی مضروب نشا را گردید و سوغین و سکوت و در گن بمیدنه تم شده و مقصد سینه گمان مکنده
 در دله ایران کرد و جنایت و مکر با محبوب گشت که از تمام خویش بود در جنایت طلب چون جنایت الهی گردیده در حای
 صوف رحمت شده که مشا را از زودیه حمل باج قبول رسد و در نه سر حجه گناشته گردید که جناب الرجوع طهران بش
 غضب باشد الهی رسد در تو جنایت در فتنه در رسد صدادت در نهایت استقلال قرر خودی یافت این نکات
 نیت است و پس تمت که در حق سطلدی مجری دینی آن نامه و جنایت الان در فتنه این سلطان موجود است جناب
 سیکان از طهران بتم وقت در وجب دستر انصهر در زودیه موصود و غیره نمرال کرد مستعان این سلطان برین آمدن پریش
 احوال نورد و اظهار شقیق طایف کرد چون این خبر بشا رسد از حضا فرورد ستر فلاح ده خانه این سلطان نشا است
 طایف نورد نامه مقصد را تمام کرد و مشا را در بر جاست و نامه را در نهایت خبر تمام شد و گمان شد که گشت که من نویسه دوم
 اگر چنین سیدی میگردد در آن خدمت بر فرزند رحمت و صیانت بران الهی تمام انجا در خدمت کرد و جان خوشش زوی نورد

منابع میرزا اکبر نوری

و از سموات و قه در قرب طران فرود طالقان تیر فرید میرزا ستمه الدوله اسکند خان پسر نوبه عمه جمالیه
 که انصاف لغت عرفان دایان بیع دشت است حکم ستمه نمود و در سینی که از او این ذاتی عراق رسیده
 اسکند خان را بی حکم از تعریف شک طالقان در خانه میرزا عبد الرحیم ولدش و در راه با بر بیع بیت کرد و در
 دیگر نزهت شد و بعد از چندی میرزا عبد الرحیم را نام نوق لذت رفت و با دستار حسین خا و ستمی
 که در سبکانش بود بیدار شده برایت محضراهی بر گداز چون خدمت وطن نمود با برخی از پادشاهان و شهبان
 در حضور این امر سخن گفت و در حجت لغزین کرده با حاجی غلام ماریت کوب از جهای بده خدمت و گاهی گرفته
 با خمره و خانه اش در گذشت و نفوس از لیه طالقان که در بطنه میرزا عبد الرحیم راه با بر این یافتند چنان بود نخست
 محسن دوم برادرش ملا امین بیگ چهارم ملازین بعدین و با می چند پیش گذشت که محسن خورد با
 لغت خا کرد و اسکند خان نیز فحاشه در حمام در گذشت و سپردش اسکند خان که میرزا محمد علی نام داشت بر جا

گفت محمد سید در گشتم و یقین است بدون دعایت الهی کارها کردم ماری تمه خدمت نمود و ستمان و دواع کرد
 شد و در بل بخش سزای عرضی خوست سنان و به خان شادید با از قبول کرد آنچه هر دو در دم کرد و ضایع فرود
 بنزد خان مکر در بن راه بود که شادید این سلطان از سرگز رانی یافت و در دست ماری ستمه صدارت چهار
 گردید در حال استقلال و در دست پر حجت و در بدایت نه احمیت حایت میکرد با در او خرد ستمه ای یزد
 که با بر کرد در حایت و میات نمود و آنچه ستمه گشت کردند و زن صغیه داشت عاقبت جمیع شهید شده
 لهذا در نیز سوزل و کوب علم از خسته مکتوس شد و دل جان بس در راه ماریس گردید

پدر حکمران منصوب شد و فی الحال در عالم تو را صاحب امر داشته که در حال جدت بود دست داده
 سر به بیان نهاد و میرزا محمد علی حکمران با وی تمیز صحبت گرفتند در بیان اعیان و اقیان یافت و در بعضی
 ملازمت ابن ابی بنی و ملا محمد حسین که در کربلا هم کار در بیان شدند و چند ماهی بعد آنها صیقل بود و در طالعان شده
 از خانه ریغ نام حامی که مجاور خانه حکومت در تهران کرد و حکمران در آن وقت فرموده ملاهای مذکور را
 نیز دعوت طلبید تا اطلاع کاملتری در امر ابی باشند و بعد از آن بیشتر امر پرداختند و هر یک سه روز
 داشتند و بعد از آن وقت نمودند و در قریه او را در امر بیع مرفوع شد و حکم مصلحت خود را در آن وقت فرموده
 بفرموده حسن جان واقع در نیم فرسنگی فشنک رفت و ملاهای مذکور که ملا میرزا آقا هم بودند و در آن وقت
 یکی روایت و ملا ابوطالب و در آن وقت ملاهای طالعان عرضند بمسئله الدوله داده شد که آن وقت
 در ملاهای فشنک بایشان راه را احوال کرده شبانه روز صحبت فراموش نمایند و یکی خطاب میرزا محمد علی
 حکمران رسید که داری خیار اگر صدق است و چه را خریدم و اگر کذب است ملا ابوطالب را علامه زار سر کرده است
 ریش زار شده است و صورت مایه بر در در گوش نشاندند در طالعان تبعید کند و لذا روزی
 مجلسی منعقد داشته بود از ملاها را حاضر کرد که در آن مجلس ملا محمد کفلا در بیان عارفان این امر بود و ملا عبد نفی که از
 ملا ابوطالب که در کربلا بود صحبت در چیزی کرد که با حکمران دوستی میورزید و چندین ملاهای صاحب کفایت

نیز با اسکی عیسی حضرت دزد و حکمران از ملا اربطاب خربت که چنانکه پیش از آنکه نوشت اسما. لای
 بابی مار شمار و سین نماید و داد اظهار عدم شناساند که حکمران از وی برین مضمون خط گرفت و ضمن نیز
 امضا کردند که ملا اربطاب اشقی را که صدمت داد خود نمیشناسد و حکمران کتب را بش براده فرستاد
 حکم رسید که ملا اربطاب بهان فرغ مذکور مجری دلرد و در نیز جان کرد و حساب از سرور آخوند با بریز
 ولی سه ساله بعد ملا داد اعصار ضیعت داد و در حکم حکمران منجابت کردند و میرزا علی صفر خان عظیم
 که بسوگ طالق نظر داشت شاه را تحریک نمود تا حکمران معزول شود و شاه بمعتد الدوله اظهار
 داشت و در دهانه آورده تغییر نداد تا آنکه میرزا علی صفر خان بیانه میلاق شاه را طالق برد و امانت
 کالگه شاه را گرفته از حکمران دستماله لوله نظم کردند و شاه بزرگ مذکور را بتیول عظیم داد و از فرخ خان
 پسر حاجی برین خان بیزی را که مردی نایب گول و متعصب بر حاکم طالق نمود و قبر از در و دوش
 مسازین فشنک از قبیل محمد تا که عمر و حش میخواند نیز میرزا رضا و میرزا کوچک و میرزا حسن خان
 و میرزا احمد خان پسران و لیجان کلانتر تمام امانت قریه را شده اند و همیا کردند که خانه های حساب بریزند
 و عارت کنند و عده کثیر با بنشیند و میرزا احمد و محمد شمس و محمد رضا خان ملا محمد حسین را که نسبتاً
 تمول داشت در نظر گرفتند و رسیدن روضه خوان از وی رفته بنفاق اظهار دوستی کرده قسم یاد

نمود که انالیه کارشما دارند ولی ملاحظه فرمایید که در این محله و مساجد معاینه کرده خانه دشت نزدی آمده
 مایع را بیان کرده تا یک در مراعات احتیاط نمودند و اجاب با رخی از خوشین خود واقعه را گفته تحریک
 معارضت کردند و خود همیای دفع از خود شدند و درستی نمودند هر قریب در دست تن هجوم منابلی حساب
 نمودند و لطرف بالا که شتافتند و با اولین خانه حساب رسیدند که در اول راه نام همیشه و مجید بودند و چون
 بر بردار که یک مجید زخمی شده که بیچاره دل همیشه با چوب دست دفاع برخاست و درش نیز عقبتش در هم
 کرد و قریب نرسیدند از خود خود نمودند تا آنکه صحبت حساب که تقریباً بیت پنج تن بودند بدیده قد بر او افتند
 و جان بر معاینه زدند که تقریب چهل تن از دوازده سردست لشکرت و باقی بر زمینند و با آنکه در راه
 غارتش گشتند و معاینه بر دی سعایت از حساب طهران شنافتند و حساب نیز قصد پیش طهران
 داشتند ولی مانع از بعضی دستان بر مضمون رسید که حاکم با شما همی می کند باینکه تا وارد شود لاجرم غافل شده
 و حکمران مرکز در در قریه کوچ طالقان شده اغیار و حساب نیز به در راهش رفتند و چون خواسته
 مرصحت کنند و دوازده تن را امر ترقت نمود تا تخمین مهر آمد و شب جمع را در جمع گنجه شدند و صاحب
 فرانس حکومت ترشان رفته ملاحظه را با خود نزد حکمران بر حاکم از وی با سعایت رسید که طهران با سپاه
 شما همیشه در جواب گفت که قبول دشمنان می پس بدست در استند و بعد در نام فرانس می چو بهار از کرده

بروی نوجنت و با اینکه جریب شکست و چشم عمده در فرودت معده لنگ دست از زدن کشیده نگاه بازدهن
 در آن بهین طریق مرتباً از حکمران کشیده حسب الامر نشسته و جریب از زدن در صبح تا بعد از ظهر با یکجا برداشته و دست
 چهار روز بچراغ و جریب نشسته نگاه مسلح با نصد زبان جریب کرده با نمودن آن تا در آن صبح در مرضی مانند و بعد از
 ایامی شهر رمضان رسیده و ملا ارباب مدینه را حکمران با فامر صلوة جماعت در حفظ بر منبر نصب داشت و در آنجا
 اول ماه اخوند ملا همیرا را ایمن بسته بمسجد پای منبر روز در رئیس مسلح با پان است و به تبری کرده لب لبون گوید
 تا مفسر شود ولی وقت عجب بود که بعد از آنکه در صبح در یکجا بر عرش منبر فرار گرفته ملا همیرا ایمن را منبر بسته
 و ما بر است که ما را لایه در زنده حاضرین منظر کلام گذشته ناگهان جریب منجم گویا بر قفای ملا ارباب منور و چنانکه از منبر
 بر زمین افتاد و در وسط مسجد پیش باز جمعیت ترش شده متفرق گشته و دست از اخوند ملا همیرا برداشته و داد
 با حالت سرور و شادمانی سخاوت ملا محمد حسین رفته با خنده آید نموده است زمام اختیار نموده در قسم یاد کرد که من اولاد
 حمال تمام را در دم و خردم هم نفهمیدم که چه واقع شده و این را در سبب گوید که حاکم مرکز دست از تفرض حجاب
 کشیده اند که آمده شد و زرش میراجا طالع میرزا حسن اویب نیز عیبه در شرح احوال
 خود زرش در قریه لکر بگردگان در شهر سال ۱۲۶۴ متولد شد و پیش ملا محمد تقی چون یک در عمارت سلطنتی مسلم
 یکی از بنات فخریستاه بلقبه زینت الدوله بود صاحب عیبه و نام و کفایت گشته گوی در طهران داد و آتای در طهران بسر برد
 در سال ۱۲۷۵ در گذشت و میرزا حسن در آن هنگام یازده ساله بود دست و پا تقداری از کفایت لایحه ماریه عیبه

در یصیه و علوم عقابیه رفقه و مهمل را در طهران و نیز در صنفان نمود و در طهران در مدرسه میرزا صالح و نیز در مدرسه
 خان مروی آقامت و تخصیص کرد و در آغاز جوانی از درج حجتیه نوزده ساله ۱۲۹۱ الی مدتی در علمت و تبحر
 عینی میرزا غنصه السلطنه وزیر علوم شد و در هزده کیخانه حوزة ابرست وی ببرد چون کتاب نام
 و در تهران تالیف یافت و در این کتاب آن وفات نام و صهرش و آنچه باطن در دو ماه کتاب مذکور است
 پس از وفاتش هزده جنبه سال در در نفیون طهران معلم ادبیات گردید در آن ایام در حدود سال ۱۳۰۴
 در هزده مستند الدوله فرامیرزا که مجلس مخصوص مستند بود برای تالیف کتاب فقه نام زفار همرفت تا
 انکشاف انجام یافت میرزا حسن مروی معروف و محترم شد و از دولت لقب ارباب العلماء یافت
 و در آن شیخ با دی نجم آبادی مشرت و محرمیت گرفت و با اینکه مشرب تصوف پس دولت داشته
 از عقیدت با چه محرز بوده و عقایدش چون ضمن کلام در صاحب با ی عقیده و علم مکرر شیخ بی چنین گفتند
 که در عقیدت شما مواضع عقیدت با این است تنبیه و التفات حاصل کرده بعد تحقیق از عقاید مطایفه
 را که در مطایفه سید محمد نامی که سمت درسی و محرمیت با او در شیخ برود است کتاب القیام را در دست آورده
 مطالعه نمود و این تقریباً در سال ۱۳۰۷ بود و در ادوای حکمت رفتار کرده ز نام مطایط از دست بردار و اقا محمد
 نام منیر شهر قاضی حیدری در محرمه از خانه وی مخفیاً سدر زلیست و در بطریق حیدری نام مطایفه معروف شده
 با اینکه مشرب ترقیات و شهرت حاصل کرد و چون مدرسه تهرست طهران را از عقیده در سخن لاهی میکاریم پس نمود و جی

از دلایب معارف با وی شناخت کرده هر سه را بین الامام نام هر سه به بیان شهرت دلانده و بعد همگی اسکن
در یک کده کسین خیره شراق شمس جمال این سه بیخلفه داده و در حقش نیز صدقه یافت و بعد به کسین
سطوح از حضرت علیه السلام در تزیینات مدینه نمود با طمان جانب و خیر و شرف و شسته روح رقی
وقتی او به بیخلفه شد و از امامی در این صدقه گوید و بیخلفه شرف و دلایب عادت و زنده در همه اینها یافت
رسیده در این شهر با مراد و شرف و محب میرزا طوفان محب قول حضرت یکس سال ۱۲۱۳
رساله در پنج حیات حضرت اعلی و جمال اینی گناشته تسلیم دی نمود که در آخر رساله عدد هشتاد و شش نسخه جنین
جنین سطر است جز افراد ارادنا احصاء کند صدیقنا امام محمد و حسینا امام محمد جناب محبتا محبت
نصاب با طوفان محب زید فهاد بهای و دفعه الله قال ما تمناه گناشته و مخط خود مختص با یکا مدت
ایشان ارسال نمود است که بعرض قول خازر گوید تاریخ شب پانزدهم شهر ذیحجه محرم ۱۲۱۳ هجری
صبح این شب این رساله لغات داده شد و در آنجا هم ذیحجه قضیه تیر خوردن ناصر الدین شاه و
دوست بود و در اینموقع بسیار لغت واقع شد و بسیاری از مردم بخاره بگناه از خطا و سب است
مخطو ماخذ ادیب و ما طوفان محب زکر الف تاء با ادب داشت و صورت روحی که از
قم حضرت علیه السلام در حق وی صدور یافت جنین است (هواله سرکار با طوفان محب
علیه السلام الایمنی در خطه نیز هواله سرکار با طوفان محب در صون حیات بود در کار مخطو

در مصون باشند و با لطف کردگار خوشنودمانان غدت بخت درین سخن الهی و هیچ دشمنی و
 نوبت طمش در اقی عالم چون ستاره صبحگاهی و در شبهه و ضیغ معین بدان که هر نفس و صورتی که در نفس
 صفات عالم مشایخ و غیره غمگین زائل و چون سایه در پایه و چون حکم حادث آنی و گین این بر عهدت
 سرکار در فخر وجود متعالی و با هر ضد نیز از سرگذر لازم که بنی بر هبت ناز گردید و بهیهه صلیک عا ح)
 و نیز در ب راندن شمس و عظیم مهنی بران و سایر بدان در آن و نیز در معنی چنانکه معیارم بر خست نام
 بود در آغاز خطبات سنده طرانی عرفانی بضر حضرت عبدالبهاگشت و الاخره بان نفس گردید و مقبره
 اندکات وی مفتح نام سخن ابادی بود و بعداً بستر حضرت عبدالبهاگشت در چندرا که ابادی صلوات
 میباشند با خرد و لام سیکرند و منسیر در کور در شبهه کبار انعقاد می یافت و در عشاء دلیده آن سخن ابادی در لبعه
 حاجی عبد اکرم قوام در آن در کور عطار در دعان بخشش صنیع سلطان و بعداً دکتر آصف احکما در کور محمدان و
 حاجی صدر بهیله که شرح احوالش را در بخش هشتم صادر نمیزودند و در یکی از ابواب بعم حضرت عبدالبها
 در خصوص سخن روانه خطاب باب چنین مصلحت است در باب مکتب مرقوم نموده بودید سیکرند ممال
 بسیار مرعوب و مجرب و مطلوب و از اسس دین الهی و ملی چنانکه لکلی کلام سیکرند را مورد
 حکومت دین ممالس تلفظ نکرده صرف دینی باشد یعنی حکمت عظیم و مثبت را در ملت از تقسیم
 اطفال و زوج اشغال و در عهد فکار و در سبب آثار و در فیه احوال و ملاحظه صنفا و اعاشه عجز از وضع

فساد و خفا عباد و سه ارباب خلاف تخصیص رفاق بود بمحمد ارباب و حسب دستور حضرت
 عبد الجبار در اواخر سفر سال ۱۳۲۱ برای تسلیع از طهران بکشت صهبان رفت و پیش میرزا علی دیزگی
 بسکانش و هم آقا شیخ محمد علی قاضی با او بودند و در ایام آغاش در صهبان بزعمیکه در پیش لاجن میبودیم
 فتنه واقع شد و ارباب خود در ضمن شرح و قصه شدت ترس میماندین و حریت ضابطه ارباب محبتی را
 بیخیزین مابین کرد که چون در آفتاب لیل خانه میگردیدند در آنجا آفتاب شده فتنه ضابطه ارباب بود و کاشان
 سوادب زفت محض مراعات احوال آنان علی الصبح با پیش میرزا که خانه بیرون رفته هر کس که آفتاب
 در آنها رخانه را نمیشد و آفتاب عصر در آنجا معصومی مین ایستاد آنسو که نشسته و از مابین
 انچه انام که پروردگار و غوغا مسلح و همیا بوده و بپوشان میگردیدند و از مبلغ جبره الورد و طهرانی که پیش
 کرده بکلیف شده و از آنجا نمیشد عهده عبور نموده و چند آن راه طی کردند که با ایشان آینه آورده
 و باز ناچار خانه سکون بر کرده برشته و پس از آنکه هر جهت کتبا میرزا اسپهبد و وزیر نوشته است
 خرف ضابطه ارباب لیل خانه را مابین داشته عدم صلاحیت آفتاب در آنجا را روشن کرد و وزیر فی الحال
 بجز مسئله سلطان شهید را که در دست سربازی در بود خدمت کرده حتی بخند از خارج نمود و خود با ارباب پیش در آنجا
 وارد شدند و تندی را گفتند تا ارباب و پیش را فتنه مراعات صحت از بریده سگبار و دولت گشت
 که وزیر خود در آنجا برای مراعات صحت از خانه بیرون رفت و در آن روزن مکتفی گردید و صفا را با برآمد در

کمال خوف و حجب با من میسند چه که روزی طمان بعد کاسک پیش را در حال عهد پ کرده سگاران
 نمدت و عهد آتش شمانه روز لایب ده آنجا بر روزه با پیش بافاق کینز را بنها مال چاپری خادم آبادی
 روز خود لوبی طران با دس گشت چه گمشان حکومت را درین شیخ محمد کفنی محمد تفرق در قصد
 بوده از عارین تحسب میگردند تا دور ایامه دستگیر نمایند و به قصد شده که خود را از محیط حکمرانی
 نفل سلطان خارج کرده در بطنه عرفایت خیار و احاطت را الطران و باغ دلار و کیفیت خرج
 در صحنای و اوضاع آباده و ترار را در مخصوص آورد و با لباس تغییر داده روز ششم برجا با احتیاط
 گذشتیم تا در دوزه رسیدیم در دوزه مان خواهم بود و در سینه آدم وزیر بود امید کرده گفت
 به شو در اناز کن خان بخوابد بود لبر اعلاش دگری که در دهلی بود گفت زود باش خان انعام
 قرار میداد در دوزه بان نعمت و خواب آورد رخاست من تعظی می کرد و در اناز کرد و با هم هر هرایی
 با بنام ولیم ان در گذر گشت و ما سه کرد در شب تا یک تا ختم تا رسیدیم مرغ در آنجا پاره
 شدیم که ما لها عرض کنند و بظن رسیدن دو نفر را هم داشتیم یکی ش هزاره علاء محمد میرزا
 دگری میرزا، قرخان سعی گشت کردیم چون صبح نزدیک شد و امان رسیدند بیابان را اندر
 و با یک در مرضی از طریق صبی از گمشان حکومت و علاء ترصد و در کین مانند تا شب
 باقی بود در موضع خطر گذشتند و بجهت شب و روز راه طی کردند و در سب چاخانه قمشه از حجاب بود

که از ایشان بری پیش نیامد و در عجبی که ملک کثیر از ایشان بود شب با حجاب نمودت الیخ و خیات
 شزل شده و با کلاه نمد شب بکارخانه آمده رسیدند و در آنجا رسیدند و در آنجا رسیدند و در آنجا رسیدند
 صحنه‌ای رفت و محمدان سرایت در قصبه نهاد بکارخانه و در آنجا رسیدند و در آنجا رسیدند
 بود و در آن شب و روزی بد جسمی از حجاب و عبا خرابه عفت لایب رفتند و در آنجا رسیدند
 که در این امر گاه در محبت حجاب و شب با جسمی از نعلکیان نزد وی رفت و در آنجا رسیدند
 و در آنجا رسیدند و در آنجا رسیدند و در آنجا رسیدند و در آنجا رسیدند
 صحنه‌ای را که بنا بر آنجا بدیدار طران رسیده و در آنجا رسیدند و در آنجا رسیدند
 غلبه سلطان در شیخ محمد تقی محمد تقی از سنا نهی دست مین داشت و بجهت آمده چنانکه در آنجا رسیدند
 می‌توانیم واقع شده تا آنکه حسب حکم ملا الدوله دالی ماریس حکمران آمده ملاهای منفی قصبه را تحت امر فرزند گسیل داشت
 و محمد تقی صحنه‌ها خرابیت دنی از ملاهای صحنه‌ها را با باده فرستاد تا آنجا رسیدند و در آنجا رسیدند
 امر این نصیحت در عفت نهاد در آنجا با باده رسیده با حکمران نهی که در آنجا رسیدند و در آنجا رسیدند
 حکمران با او چنین گفت که مطالب بهتان از جدول ساریف و عفا در بنیبت و عقیده از علماء را در آنجا رسیدند
 نه بلکه نفی با به تخری کند و کتیب و چهار با صدی تران مورد احاد بهتان نظری تخری مستعد شد
 حال اگر تا بر نصرت اسلام در نظر و در آنجا رسیدند و در آنجا رسیدند و در آنجا رسیدند

مجاهد کن و بطلاق این امر جدید و انابت نماند اینست که از عقیدت خود منصرف نشود و با سلام بداند که در اول
 مجلس خواست دلیلی از جنبه روز قبول نمود و حکمران روز. لکن آباءه را دعوت کرد و در شب معترض همه
 حاضر شدند و حکمران با قدرت و روش منظم مجلس و عدم وقوع امری مگره را در وجود گرفت و ادیب
 حضور یافته و تالی مکرر در نظر گرفت که با حار و روایات معروفه راجع به ایات مشهوره و عیانت نظریه کند
 و ثبت کند و نظریه غیر معتوله آنها که مخالف عقل قطعی رساله علیه و مسان لغزش قرآنی را خارج صحیح الحاق
 مستند گردد و عدم ظن در حال و حار و صفای انکار و صیحه از قیاس فی وسط ایهاه و انشا الهی را در لیر و بطلاق
 امر عظیم ایی شمرود و برای این منظره مجله ثالث عشر کتاب سکا را از اول مجلسی را از اول منبر شمشاد داده و مختصر کرده
 ولی ادیب قیاس درود در کتاب مزبور و روایات با اثر رسین در مدلل کرد که من در اصول و عقیده و معارف
 و عقاید ایمانیه گمانه و منجی نیست بجهت نفی و طینت باید و علم و ایمان شایسته و اخبار مجمله الا اسناد غیر مسلم
 در طریق اسنادی غیره که در اشغال این کتاب مذکور است در افاده من و حکان تمام نیست تا چه رسد
 به علم و یقین و اصدی را در صحت اسناد آنها ترجیح من بر روایات مخالف داده و طریق نیز در سستی چند
 بطلان اینجاست تا فاعده مذکور را ادیب بر اساسی صحیح ثابت و استوار کرد و بر بلا و اضع و عیان گشت
 که آنچه بیان شد صحیح باشد لکن کتاب را درود که نیست انگاه ادیب برای وی از اول منطلقیه
 عقیده نقلیه قطعیه که به ثبات صحت امر ایی نمود و از همه را احصا کرده غیر منبر نمود و عرفان بصورت اول کرد

پس از صرف شام بر نشیمنی چیده برای روشن سخن آنچه در باره پیغمبر مردم گفته اند نمود نخست پرسیدند ای شاگردانی
 دیگر را پس از ترک باره و در باره ولایت بر وی روشن ساخت که رفتار پیغمبر خدا گواه صادق بر خداست همچنان
 گیر است و چنانکه در صفحان دیده شد که آنکه از دستم رفتن کردند عودای نموده همان درختند و درین
 غیره گفتند در حقیقت از هم دریند و بودند و مظهران نامت طایبی وارده را قبول کردند و از منزل احوال
 دادند چیزی را درین نمودند و از عقیدت و این خود دست کشیدند و آنچه این امر را ای دلیری دیگر برای ایشان
 بحیات افرو لازم است و الا کافرا تمیز شد آنگاه در باره زنا خوانی و خصم از عصمت پرسید و در
 تو این درین را درین باب شمرده است و گفت که حدود معمره در امر الهی عاقبت محکم و متین در راقی عدل
 و انصاف باشد و ملازمت از آن خود در ظاهر صفت و از وی در روز همان در است نموده خایج شد
 و در باره خود در بیان کیفیت نفرین از آباء بشر از جنین زشت که در همان ایام مکاتبی از طران مشتمل
 بود گفتب از جناب آه میرزا اسد الله صفحان در جناب پیغمبر موقفی نشادی که تاریخ هر دو در ۲۸
 صفر در طایب باقیست که در روز قبر جمیع دعا کین صفحان است شد در نجوم و عمومی گفته بودند رسید
 و هر دو نوشته بودند نمیدانم چه واقعه در صفحان دید اتفاق افتاد که در روز است حضرت مراد الهی
 مکرر دعا در حق این نزد صفحان بنمایند و الا لوح مبارک اول این رخا است در خطار صیانت بنیاد
 در نجوم اهدا در حرکت سمت فارس صورت آن این است که ملاحظه بنمایند (الهی الهی)

انی الربط الکف الضراوة وانا تنهال الی ملکت لهنزه و الجمال و الذکر ان نفع علی وجه عبدک الادیب الیک
 الرحیب و تلمه ایات رحیدک و هر از نفیدک بشزن تقدیک و توبه سجنر ملکوت خبیک و جیش
 جبروت عظیمک رب رب اسجد نفوه ملکوتیه و قدره ربانیه حتی یقاوم بها هجوم الأعدا و رجوم
 ابن البغضاء و یقتصر علی اهل الجناء و یظهر قدرک العاخرة علی کل الاشیاء انک انت القوى المقدر
 ای در بستان الهی سفر صهنان انشا الله روح در بیان است بسبب سر در قلب یاران اگر ممکن است
 در صهنان تا شیراز که حدیثه راز جمال اعلی روحی له العباد برسید در صهنان هر فرغ که یاران صلاح و صلحت
 دانند مجری دارید ریزا در شرفیات الهی قصدی درازند بلکه شب و روز بجان و دل کوشند که از این فرغ
 که کتاب دهنده ان قسم مجری دارند اما در شیراز به در بیت حکمت امر را ملاحظه دارید اول با سر کمان غبار
 منظر و محاسن گردید و توبه بغیب الهی باشد و کمال تضرع طلب عون و عنایت فرماید تا فیض روح الهی
 در فریاد و چون ریش و سلوک الهی و حرکت ثوقیه بیان فصیح با کبریا الفت پناه ابراب بدی نشود که
 و جام عطا بدو آید و عکس از باره حقائق معانی سرست شوند و در سر با حای الهی نیز ملاقات فرماید و ثوقی
 و تحریر نشید که موطن حضرت اعلی جنبت الهی شود و شوق را نفاق نماید و علیک التوجه و شناسا مع
 خدمه به از جنای روح نه مس رسیده در دستر بهر و نین شیراز (در وقف ادیب آواره قریب نشین باشد)
 بر بنگال سر در بیان شیراز حرکت کردم عجب آنکه در هر فریاد و دوی که بر رسیدم خلق را آواره و وحشیان بگماهیدم

و هر ساله که در دیشده از عاقل سخن میگویند و بیگفته چنانکه چای که در سماک بود نهایت شبناق داشت
 داشته و ما هم ما فرودیم کسی ما را این سخت به حال حرارت نه داشته با زادی پیش ما چای نه و از دور و خنده
 افغان مجتبی میگویند حتی در زندان که یک منزله برار است چهار روز توقف کردم که قاصدی شیراز رفته معلوم
 و منزل درود مرا تعیین کند در آن چهار روز حتی کوههای مرا گشته از ترس بیرون میماند که مبادا آنها شسته
 شوند و جز عین چهار پنج از شب گذشته اصدی از جناب حرمت نداشت در آن منزله که من بودم
 وارد نشود حتی مالهای ما را پنهان کرده بودند که هر چه مطلع نشود که در آن معلوم کسی است تا شب چهارم که بعد از نصف
 مالهای ما را بسته بیرون بردند و ما خود پیاده بیرون رفتم و موارد شدیم مختصر اینکه وقتی شیراز رسیدیم
 که مریضی از جهاد را صحبت خوفاً علامه و نجوم علوم حکومت از شهر خارج کرده بود و دیگران هم در کمال ترس
 و خوف بودند حتی بخوی سخت بود که دو نفر جناب که در کوه مصادفاً مراد میشدند از ترس روی خود را
 از یکدیگر بر میگردانیدند و با هم اظهار شسته میگردند و با هم کوب پس از چندی توقف در آنجا ماندیم و در آنجا
 ملاقات نمودیم شهرنیز از کم شد و مجلس جانشین گشت پس بوجوب لوصی و اهل در مختصر حضرت عیبه
 عازم بمبئی گردید و در پانزده یوم قبل از عید نوروز در بوم عید غدیر با پسرش میرزا علی و میرزا محمد زرقانیت
 هند حرکت کرد و بمبئی وارد شده چندی نماز انگاه بکافرتی چندی در جوار عیبت حضرت عیبه الهی کرد
 و ما مورد سفر تبلیغ در بلاد هندستان گردید و با ستر همراه امری که در بمبئی گفته در خون رسد سفر نمود پس در طریق

فارس عودت بایران کرده در طهران فرود گرفت و سحر و قهقهه امور وجه بهیچ وجه حضرت مصل نشود
و حضرت تسلیع در کمان در تبریز بدست آمد ششم ذی قعدة سال ۱۳۲۷ در گذشت و در بقعه
امامزاده معصوم مدفون گشت و از در مسائل و معالایه در ولائش اشارات لایزاله و بعضی از امور تاریخیه
در وجه باین امر موجود است و گاهی شعر نیز میگوید که چند تنی از زراعتی نرفته است میسریم :

گذشتم از جهان از فیض ابی / اگر قدم تک جان از فیض ابی / مکارا در دوزخیم / فصلش ششم در کمان از فیض ابی
سر از عالم بدن کردم نهادم / قدم بر جهان از فیض ابی

ایضا
ابن ابی روحانه وی جوهر است / لطیف کن در حجابی ده زان مایه در جان / زان مایه لایحه زان صده باقوله

کاین بسته باقوله از ادب آتی / نه شایع و ما بر نه کا زیم و سحر نه با شطح دهده / نه اخذ بر جان
ایضا در ایام آقامت در کوفه مرود :

تسلیع حیلای از رخ سحر / تا سخت بر دل داد در دوزخ سحر / بهیچ بارش بچنان زمانه کشید
که در گذشته چه بچشمی از فیه / از آن عودت مغرور حیلست در / حلیف بستر کاش گذشته و ما سحر

ایضا
ایوب بر حسن خصلت بودیت / میرا به صفت که تا شوی سحر / ایضا

این بیان در طلب بهر سو / گردن نهاد / در پیش پس از هم نهادند و بارو / گردن بهیا هر

گر مرد ری از بهر دوام حذر کن / ز سها کردن / است فراق آمده آن یاری رو / جلعت سکو
از اول ابراع بنان بود جانش / در سحرش / آنچه هر دانه که کلیمش از لگو / رخ کرده چه آنچه

ص ۵۲۴
مجلس

در کتاب اقدس از قدم قدم از برای من در عالم چهار عید مقرر شده که اینها در آن عباد مبارکه بحسب آنکه بصدور کند یا نه
 نزل در الراج به نباشد اجتماع و عاقبت نمایند و در غیر آن ایام جمیع ایام با شتغال و کتاب و اعراف مشغول شوند
 و آن شتغال را نفس عبادت غنی منقار دانند تا بین و اوله غنی از لطافت و کنت که اکثر افاق را فرا
 گرفته نجات یابد اول یوم البها من نهر اها که یوم روز دهم و عید صیام بر بعیت که مبداء انوار رسیده باشد
 که اظہار انباء الہی در آن یوم محبوب محبوب عالمین است ^{عظیم در سلطان عالمیت و آن ایام است} ^{عظیم} ^{عظیم}
 که جمال قدم از بیت اعظم اشراق موزه رضوان نجیبه را بنور جمال منور فرمودند و آن عید رمضان و عید کلم
 میگردد و آن در اوده یوم است از اول در و جمال قدم بان رضوان که کل یوم چهارم و نهم عید فرزند است
 و در سه روز آن عید مبارک شتغال نمی شده یوم اول که از عصر اول است تا عصر نهم و یوم نهم و یوم
 دوازدهم آن ایام با کتاب خود مشغول شوند عید نهم یوم پنجم ماه جمادی الاول از سنه ۱۲۶۹ که فرستادند
 عشا آن شب حضرت امیر روح العالمین فداه با سلطان یفضل و مایا و برار خباب علیه سجا و نه
 انجار امر فرمودند لذا انشب در روز را عید نه قدر عظیم است و اعزاز آن عید مبارک بر جمیع اہل
 از اد امر نه است عید چهارم عید مولود جمال قدم که فجر چهارم ماه محرم سنه ۱۲۳۳ بنور جمال کفر عالم را منور
 فرمودند در تاریخ مولود مبارک در آن مشهور که در ارض سر با سلطان مقصد از ابتدای خلقت عالم تا یوم
 میلاد آن نیر عظیم مرقوم نمودم این فرد از آن بقلیم جاری شد مستعد باشند یا ان مستعد جا
 یوم غیب لم یولد و لہ ۱۲۳۳ با بر آن یوم مبارک از اہررف و اکبر اعیاد است و یوم اول محرم نیز که یوم
 مولود مشرف حال اہررت اعلی روح العالمین لہ الفداست باین عید ممتحن است و در هر روز یک
 عید است اما قوله مبارک رب اعلی در نیمه شب اول محرم سنه ۱۲۳۵ بود ۶-

از ان صاحب کرامت در عید نوروز است تا نوروز انوار کرامت

دیگر از بلاد عراق **قرظین** بود که در بخش سوم تفصیل دادیم پس از شهادت
 رب اعلیٰ جمعی از بابیه ده آنجا بودند و اختلاف مذاق و شرب نیامیث ن رخ داد
 گروهی از ارا و تمدان جناب ظاهر گشتند و عده اسامی ما را و بیانی و ادلی بر خود نهادند
 و در آئینان خاندان میرزا عبد الوهاب و میرزا حسن و میرزا ابو الفضل و کربان و محمد حسن و غیرهم
 میرزا یحیی پوستند و در فتنه سال ۱۲۵۸ کار بر همگی سخت شده غالباً اختفا جستند و در
 چهار اعدا و گلاشته گان شاهی شده بیدل مال و غیره و توسل بر حال خیر خلاصی یافتند
 و چنانکه در بخش سوم نگاشتم بجهت شاعر جمعی از قبیل **رهمنیا کجان** و عاقله اش
 و غیرهم راه ایت نمود در سال مذکور بکرانشاه گریخته در آنجا در گذشت و احوال بدینموزال
 رفت تا چون جمال قدم مندر جا کشف نقاب و حرق ستر و حجاب فرمودند غالب
 با بیان قرظین بجهت وحی رسیدند و عبور و مرور بملعین در سل از بغداد دادند و عکا
 و سیر و سفر مومنین بمحضراهی و وصول الواح عظمی از االه عشاءه از ابصار نمود تا صراط
 مستقیم نیایان و عیان گردید و معدالک برخی در حجاب مانده مرکز رسالت با نیز یحیی
 و نشر افکارش در آن بلد شدند چنانکه شرح احوال علما مادی را در بخش سوم نگاشتم

اول منزل کرند لطفعلی که بخلج معروف در حجاب برت بود رقم داد بسیار صادق و متقی بودم همیشه پیری داشت
 که کز در خانه حاجی صاحب پر حجاب قره عین میماند بسیار باطنی و باهوش و متعصب بود و حجاب طاهره را بیکل تقدیس میداشت
 میگفت در شهر بعد از حضرت اعلیٰ جناب متفرق و مختلف اند جمعی با او هستند و بعضی هم حسن از طرف ظاهر
 پیدا میکنند و بعضی ملا عبد الرحیم را بین میگویند و از یحیی برانند یک خود را از میان میماند و نوی خویش را
 از میان میگویند علامه جمیع آنها را ملاقات نموده بمواظط مبارک مذکور کردم و اگر متنبه گردیند **میرزا زین العابدین**

و از باین مومنین منجیدین در امر ایهی خانواده بستگان حاجی شیخ محمد قیصر قلی قدر فرامخته خدمت
 پرداختند و پسر ارشدش آقا شیخ کاظم سمند در قزوین بهندام محرم سال ۱۲۶۵
 متولد شد و پس از تحصیلات فارسیه لازمه تجارت با پدر در حضرت سفر با کتاب اشتغال
 جست و در یازده سالگی بسال ۱۲۷۱ با والد سفر بلاهیجان کرده رجعت نمود و در چهارده سالگی
 بسال ۱۲۷۴ بلاهیجان شتافت انگاه سفری قمبر زرقه و دو سال اقامت یافت و زرقه
 ملا علی اکبر اردستانی تحصیل عربیت نمود و بسال ۱۲۷۶ مرجهت بقزوین کرده اقامت
 گرفت و بنا علی هذا در امر بیان و معاشرت با بابیان نشوونما یافت و بعد از وفات
 پدر در قزوین درشت دائره تجارت برقرار داشت و دو سال ۱۲۸۰ خجست با برادر
 کنرش آقا شیخ محمد علی با تفاق آقا میرزا انصراسته و آقا میرزا عیسی قنبرش بیغم زیارت
 روانه آدرنه شود و بهین منظور برشت و بلاهیجان شتافت ولی سبب سفر فراموش شد و
 بعد از اقامت یکسال و نیم در بلاهیجان بقزوین برگشت و چونکه در اوایل سال ۱۲۸۲
 آغاز حرق حجاب از وجه امر ایهی گردید و الواج مبارکه از آدرنه بقزوین رسیدند انا الهی را
 لبیک گفت و با سیف بیان و بر بیان بنصرت امر رحمن پرداخت چون در امر
 بیان تخری داشت سپاه پیروان میرزا ایهی را مغلوب و منکوب ساخت و در ایت
 شده با بیان بواسطه او رهبری یافتند و مشارب مختلفه مذکوره بعرفان و ایمان و بیان

نیرندندی ضمن بیان اقامت خود در قزوین بسال ۱۲۸۳ نوشت بعد خانه سمند زرقه در اندام کجا از عقب در آسم
 پرسید گفتم قیصر قلی است حجاب سمند را میخواهد زیرا اسم سمند تازه در لوح صادر شده بود و این اسم خبر در نزد
 خواص مذکور نبود باین سبب دانستند که دوستی بر در است -
 در زمان

و برایش فتنی بصراط مستقیم الهی گردید و هنگامیکه نهمین مؤمنین حسب الامر رساله
 اثباتیه در اثبات امر حق و ابطال من اعرض عنه نگاشته رساله مرقوم داشته در
 ضمن افاتمه اوله و بر این بدین آیه صادره از فم اعلی استدلال نمود لثوفین
 الا لوهبه من لثاء و لثمن عن الا لوهبه من لثاء و رساله بجزر اهی رسیده
 مقبول بارگاہ احدیت گردید و الواح معظم در حشش صد دریا فته ادر ابعقب سمد
 منقحر فرمودند و با سجد آقا شیخ کاظم سمد علم هدایت اهی در قزوین بر افراخت و در
 همان سال ۱۲۸۲ تا اهل اختیار کرد و بعد از زجه دیگر نیز بحاله کجاح آورد و اولاد و کوا
 دانات متعدد پدیدار شده عاقله و اسعه سمدری بر فرار گشت و در فتنه عصفیه
 مدقی طویل همت نگاشته با مقتنین مناظره کرده بر بهری پرداخت و گاه از طرف
 بنماز عمه کشیده خواستند و بر امضوب و سکوب سازند تا بالاخره مغلوب شده
 نام گشته و در سال ۱۲۸۴ که برادرش آقا شیخ محمد علی مفیم لایحان بود بدینجا
 رفته با شرکت نجارش میز مرخصی قلی فصل شراکت نموده بوطن برگشته آفات
 کرد و گمگاہی برای داری از حجره تجارتش در رشت بگیلان رفت و نیز انضا
 متعدده برای تبلیغ بجزان و تکمیل دشوین در استان بادر بایجان و گیلان و طرا
 نموده خصوصا بیانیان را بوعود بیان و ظهور اهی بهبری کرد و بسال ۱۲۹۰ با
 حاجی نصیر از قزوین بارض مشهود شتافت و مدت سه ماه در جوار عنایت کبر
 بسر برد و سفر مذکور تا بوم عودت بقزوین چهار ماه بطول انجامید و بدین طریق
 صبت و آوازه سمد برین الاجبار و الاعدای بغایت شهرت رسید و برایش

نقرضات و تعذبات متوالیه رخ داد و از آنجمله چون بسال ۱۳۰۰ در اثر نقرضات شدید بانقطاع
 در طران برای اجاب گیلان فتنه برخواست و حاجی نصیر و آقا علی نصیر اوف که مجرمه تجارش
 درشت بدستان اداره بشد و جمعی دیگر را حکومت گرفتار کرده مجبوس انداخت کس
 برشت فرستاده حجره را محفوظ و مصون کرده و در آنحال فتنه در قزوین پهاشد و او را
 بدار انگور کشیند و لی مجبوس ز فتنه رامانی یافت و قریب مین نذر در خانه مخفی گردید
 و باری دیگر بسال ۱۳۰۸ با طاعلی معلم با رض منصور رفته مدت دو ماه در کشف فضل الهی بوده
 در سال ۱۳۰۸ عودت بوطن نموده و بسال ۱۳۰۹ دخترش ثریا را حسب اراده مبارکه
 با تفاق پرش آقا میرزا طراز تهیه برای وصلت با میرزا ضیاء الله عیسی با رض منصور
 گیل داشت و هنوز آیامی طویل نگذشته واقعه بیماری و غروب شمس جمال الهی واقع
 شد و با کمال غم و نصرت منوسل و توجه بحضرت عبدالبها گردید و چون عیبه در بخش لاجان
 بسنگا بزم در بجهت حرکت و مخالفت ناقصین در ایران بسال ۱۳۱۲ که آن هنگام
 مقیم طران بود رساله در دفع شبهات حاجی میرزا حسین جهرمی مشهور بخطومی شاه
 داد و در سال ۱۳۱۷ با پرش میرزا غلامعلی و همدم محترمه و زوجه برادرش حاجی شیخ محمد
 با رض منصور رفت و آیامی چند در جوار عنایت حضرت عبدالبها در عکازیت و روزی
 بقصد زیارت روضه مبارکه بهی رفتند و سمندر دختر خود را از قصر بروضه برای ملاقات خوانست
 در قدر همراه کردند دختر قبول نکرد و عاقبت میرزا غلامعلی دست خواهر را گرفته در حالیکه
 بمهر و دخامی با پدر و مادر و توجه بکر عهد جمال اقدس انور تسلی میداد ناگهان ناقصین
 هجوم آورده هر چهار را مضروب نمودند و سمندر و میرزا غلامعلی را در محلی حبس کردند
 ده ۱۶۱ -

و حرم سمندر و شرفیه بکم زوجه برادرش را از زمان در حجره نگهداشتند و فی الحال بکوه
 عارض شدند که جمعی از تبعه عباس قندی بدینجا آمدند که زوجه میرزا ضیاء الله را برود
 ببرند و حکومت رسیدگی کرده بر عرض و فسادشان اطلاع یافت و پس از نه ساعت
 آنانرا از چنگال مفسدین خلاص نموده و بر کوره نشاندند و با دسته از مستحقین بود
 دولتی در نیمه شب از بهی بکجا آورده تسلیم حضرت خضن عظیم نمودند و سمندر کیفیت
 ما وقع را در مکتوبی بجای میرزا حسن خراسانی بمقیم قاهره مضر نگاشت و شاعره داد
 و مکتوب مذکور مطبوع و منتشر گشت و بعد از بیست و سه روز توقف در عکاشه
 بقزوین نمودند و بدستور حضرت عبدالعظیم سفر بزنجان و آذربایجان و گیلان و طهران
 برای تبلیغ اخبار و تالیف و زبیت اجاب نمود و تعلیم بیان و استدلال از طریق
 بیانیان برای امر اقدس اهی کرد و بسال ۱۳۳۲ حسب الامر باقیان آن سید
 گلپایگان و آقا شیخ محمد علی قاضی و آقا میرزا محمد نعیم و ابادی امر به آقا میرزا علی محمد
 اصدق و حاجی میرزا محمد تقی ابن ابر و آقا میرزا حسن ادیب در تالیف و تمیم
 کتاب کشف العطاء مساعدت نمود و رساله در دفع شبهات او وارد برون باقیان
 ابن ابر و نعیم نگاشت و نیز رساله اثباتیه از طریق بیان در اثبات امر ابدع اهی
 نشود و نا آخر ایجابات بنوع مذکور را در این مرتفعه این امر بوده با بیان و بیان و کمال
 انصار و مساعدت برابر با نوع خدمت قیام داشت و عاقبت بسال ۱۳۳۶ در
 قزوین در گذشت و در قبرستان بلد مدفون گشت و خلف از جمله شش میرزا ^{از}
 در ماده تاریخ و فاش این بیت سرود ^{بسیکه} کرد سمندر صعود بر حکومت ^{نداشتند}

غیب (مغزوی) و دور این کتاب و شریات مذکور رسائل و بجزئی است که ما از
 از بسیاری از آنها استفاده نماندیم از آنجمله رساله در بیان کیفیت احوال
 امرای در فرودین و نیز رساله در ترجمه حیات شاه پیر زمین و در شرح حیات قره یمن
 و غیره که همه را مستحقانه و صادقانه و با قلم ساده نگاشت و الواحی بسیار از جمال آنها
 حضرت عبدالمطلب در چشم خود یافت و ما به ثبت لوحی که در اینجانب سمنه
 مخاطب فرموده گفتا مینمایم قوله الأقدس الاهی بسم الله الامنع الادی
 الاعلیٰ فطوبی لك یا سمنه التاد بما اشعلت من ناد الی طهرت علی
 هیکل الخناد فی هذه الایام الی غت الاسباب کل من فی السموات والارض
 الاغده احرف اسمائنا المحسفی بالله اسمی ایتیم فی اعلیٰ اجناس جنتی الذین
 ان اسمع ما الی الله علیک وجنتی الی علیک کتاب تم کرم انه من لدن ربک
 وانه بسم الامنع الادیع الادیع البدیع و قدنا فی کل حرف منه رضوان لندخل فیهِ
 باذن ربک و ناکل مما قدر من الادیع العزیز الرحیم و لجهنما فی کل رضوان انهارا
 لن یجری الا علی اسمی المجرى العزیز المنیع المقدس المنیر لفسفی منها کوا بعد کوب تم
 کاسا بعد کاس ثم صحافا بعد صحاف ثم ابادیها بعد ابادی ثم انا بعد انا
 لجنتی من جوی ربک علی شان جنتی بنما ربک کل من فی السموات والارض
 کذا لک نوبت من نشاء و فزع من نشاء و شخص بفضل من عندنا عبادنا الخالصین
 و قد ضربین بک العرش منک کتاب ثم بعد کتاب و جدناهما سطره عن اشارة
 کل ذی شاره و قد ساعی بک لاله کل ذی لاله و من راعی عن کرب و کرب و کرب

۴
 ۲
 ۶
 ۸
 ۶
 ۲
 ۱۰
 ۱۳۲۶

بسم

ينبغي لك ولذئبن هم بعضوا با دارة من لدا وروج من عندنا وكذلك كنا مبعثين واخذ
 يد العذبة كتابك وتوجه اليه طرف الله ربك فضلا من عندك لتكون من الشاكرين
 وامرا الذي كان حاضرا لدى العرش بان يقرئه فلما فوه سطم منه وانحه القدس الذي
 حبس عن شطرك وكتابك وطلبهم من نشاء من عبادنا المطربين وسمعا صجبتك
 في اشياؤك لقا ربك الرحمن في تلك الايام التي احببت من جماله اهل الاكوان كلها
 الا من اخذ يد السحان ونجاها عن غمرات النفس والهوى وفرته الى ماشى
 عظيم وشهدنا انا ورجك من كتابك كانها اشعلت في كل حرف من كتابك
 فطوبى لصلب خرجت منه ولا م حملتك اذا بقصر بوجودك النبيل في الملا^ك
 وانا بنينا جنتنا على احسن الوجوه وقلنا منه ما نانا عنه وحبوه الادي و
 قدرنا له مقام عز و رفيع كل ذلك من فضلنا عليك ورحمتنا لك لانك دخلت مقام
 الذي لن يدخل فيه الا الذين هم لن يرتدوا ابصارهم الى مخلص في الابداع ثم قد
 في الاختراع ولن يوجهتم الا الى منظر الله المشرق العلى العظيم فطوبى لك بما فرقت
 بهذا المقام وشربت عن كاس الايمان وانقطعت عن العالمين ان الذين سبغوا
 اليوم الى فضل ربهم اولئك اسبغوا الناس واندمهم عند ربك يا الله يحيى بفضلك
 بوجودهم اهل الفردوس ويصلين عليهم عباد الذين هم سكنوا خلف مراد
 البقاء واولئك عباد الذين كرمهم الله على برئته وعباده وحبهم طاهرا
 عن دنس الوهم واخصهم لنفسه المهيمن المشرق العزيز المحبط ان استقم
 بايها الناظر الى العرش على امره ولاك بحيث بشهد كل ما سواه كعوم لم يكن

منهم لحد مذكورا بين السموات والأرضين وما فكنت في كتابك ما نزلنا من
 قبل في أحسن القصص الذي جعلناه حجة على الخلق أجمعين فوعى ذلك
 هذه الآية لخير عندك من ملكوت ملك السموات والأرض وعن كل ما خلق و
 يخلق وكفى بنفسي العليم على ما قول شهيد لنا قلنا ك بالحق ودينناك بالفضل
 واشربناك من كأس الباقوت حتى الجبروت من هذا الغلام الذي نطق بشانه مثل
 الملكوت بان ثأته ما هذا بشر ان هذا الأ ملك عظيم والبنال رخلع الفضل
 واسكان في ظل سدرة القديس وخطماك من شرك كل ذي شرك الذين هم آمنوا
 بنصفه من قبل فلما بدأت فبعض الاسماء واظهرها الوجه باسم اخرى اذا كفر وانصف
 الرحمن الرحيم وبذلك ظهر كبريهم في الأولى فلعنة الله على الكاذبين فم على امر
 ذلك ثم بلغ الناس بالحكمة بما كنت مستطعا عليه وكذلك شهدنا بالكل نفس وانا
 كنا فادبرين وان ثابت الذين هم اعراض عن هذا الجمال فل فبا لله يا قوم ^{انصتوا}
 في انفسكم ان تنكروا هذا الجمال الذي ظهر لكل الآيات فباي امر يشبون
 ايمانكم ثم في انفسكم تفحرون احسبتم في انفسكم بانكم آمنتم بعلي من قبل لا
 فونفسى لانه حينئذ ^{في} ظهر لكل الاسماء ثم استضر على عرش عظيم وبناء
 بكل الآيات وانتم ما تحسبون بل ثم موته برحى الشقان وما تصبون عنه
 بعد الذي ابدكم على امره وعرفكم نفسه وشركم بهذا الظهور المقدس المنسج
 المنسج فل يا قوم نقالوا لناخذ ما عندنا ونفعل مضر الذين كانوا من ملائكة ^{اللويا}

والاجمل

والأجبل وأفر من لوح الله المصدد العزيز القديم وأنتم فافترثوا ما عندكم و
 نزل منهم ابتهما اعظم لعل بصدقهم ينشق من قلوبكم شمس الانصاف
 وتكونن من المنصفين كذلك امرناك وعلناك واوصناك والغبناك واذكرناك
 في اللوح لتبشر نفسك وتكون على ذكر وشكر عظيم والبهاء الذي استضاء من
 جهة العرش عليك وعلى اخيك وعلى اختك وعلى ذوى قرابتك من الذين
 هم آمنوا بالله وآياته وكانوا على صراط حق مستقيم وپسرانش آقا میرزا عبدالحسین
 و آقا میرزا طراز آیه و آقا میرزا غلام علی انعام آیه و آقا میرزا عیاض آیه و آقا میرزا عبد آیه و دختران و خانها
 وسیعہ سمندری برجای مانده و برادرش حاج شیخ محمد علی مذکور در قزوین بسال
 ۱۲۶۶ تولد یافته در محیط امر بیان نشود و نامشود و چنانکه گفتیم در چهارده سالگی که دو سال از وفات
 والدهش گذشت باتفاق برادر متور و برخی دیگر از بابیان غربت تشریف بحضور در محضر اسی کردند و بر
 تنظیم امور مرکز تجارتان بلایجان گیلان رفتند و اسباب سفر فراهم شد و شیخ محمد علی در آنجا
 اقامت گزیده تحصیل عربیت برداشت و بسال ۱۲۸۲ بقزوین برگشت و تا سال ۱۲۸۷ مقیم
 وطن بوده باتفاق برادر شغل تجارت داشت و در آنسال از طریق آذربایجان اناطول روانه
 اسلامبول و مکّه شده چندی در اسکندریه تجارت اشتغال ورزید و در ذهاب و ایاب تشریف
 بمحضر اسی در عیال حاصل نمود و سفر مذکور دو سال امتداد یافت تا از طریق قفقاز و گیلان
 بقزوین رسید و پیش از ایامی عیدیه بسر برده و چار تعرض و تعدی اعدا شده دستگیر و
 حبس گردید و محلی از واقعه چنین است که روزی در حال عبور از بازار تنی از مردم بر آزار

نسبت باد و در حق صاحب امر سخنان نامترا گفت و با وجود حمیت و غیرت جنلی که برآورد
 تعرض و معارضه معاینین بود لصد و برآمد که متعرض را تبیین و ابلع راه دین منحرف از ابرای
 بعضی دکن نماید و متروغ باقی برجه و از آنه محجه کرد و متعرض الجاج و معادمت بزرگشت و گوی
 از احتیاط مردم بر اموشان گرد آمدند و قرب آن شد که خطری بزرگ رخ دهد و بعضی از نیک
 فطرتان و خالت کرده اصلاح نموده و بر از هنگامه بد بردند و متعبدان معاند صورت استشهاد
 تنظیم کرده جمعی کثیر شهادت بخروج و ارتدادش از اسلام نوشتند و در آن روز که راننده آن سینه
 مجتهد برود حکمی خطاب بکبران در باب تمیز و تحقیر صادر نمودند و شبانه کاشتهگان حکومت بنجا
 ادرا گرفته مدار انگونه برده حبس کردند و اهل بها بواسطه برخی از متغیرین حکومت اقدام کرده مباحثی
 نفوذ بکبران دعه داده آمدت سه شبانه روز با طلا گفتمو کرده قرار بر استخلاص بدین شرط شد
 که در محضر حکومت کلمه بر زبان راند که موجب سکوت در ضا اعدا کرده و با و پیام فرستادند که
 ملاحتله و دماهنه نماید و گرنه ممکن است فتنه عمریت یافته ضرر بجایمده این فتنه رسد و حاجی شیخ
 که فطر تا از مدانه نیرار بود بین الحمد ویرین مانده ناچار مصمم بر قتل خود گشت و در زندانبانان که پیوسته

بعد از افزای محمدی اصفا نه نسبت با و بعدگرفته شهری چند در جوار عنایت کبری لیت و قصد طبران بعالم روح کرد
 و لیسو است بساط قرب الکلد سازد و اذن رجوع به اسلامبول یافت بشرط آنکه توقف کرده عازم قزوین شود و در
 اسلامبول چون ناسید احمد افغان با اصفا نه میسه و می که میکرد حاجی شیخ هرگاه اتمت گاشت تا از روی فخر
 اصفا نه ثابت کرد که او پیش بفرقت زفت و اموال احباب افغان نزد او موجود است و بر سفر ثابت شد که
 مخصوص اصفا نه بودن اموال بود و دامن احباب از لوث مغربیات می بر است آنگاه حاجی شیخ خلوت گزید
 و صیت نامه خطاب به نیر نوشت که گذار اموال نزد این ظالم مانده و جمیع اموال را بر ابراهیم شیخ کالم در قزوین رسان که
 مختار در تصرفات میباشد و میرون احمدی در اسلامبول مینم بس بیاجات پرداخت و این بیت نوشت

که همیشه در اتحاد و تفصل می نمودند در خواست کرده و عهده داد که برای قائل از مال خود حتی مقرر نماید و مفدا لک
 آنان بسادرت بقتل می زدند و بالاخره بنوان رفتن بمسرح از مجلس بجل خلوت درآمد و شال مکر حذر را
 بر کردن مجید و خویش را حلقه آویز نمود تا خفه شود و زندانان از طول توغش آید نه ناک شده
 بتفحص شتافتند و او را بچنان حال یافته رحم و شفقت آوده و بجز آن نمودند و بعد از چندی خلاص
 از حبس شد و تا سال ۱۷۹۹ در وطن زینسبه تجارت نمود و در سال مذکور برای اداره محاسبه مرکز
 که جمعی از تجار افغان تاسیس نمودند حسب اشاره جمال اسی از طریق بادکوبه و اوسا بسلاهمول
 رفته مقیم گردید و محاسبه تجارتخانه مذکور را اداره نمود تا سال ۱۳۰۷ اقامت و ادا امت کرد
 و عاقبت بسائقه غیرت و حمیت و تاثر از اقوال و اعمال معاندین معاصین خود کسی نمونده
 در آئینه مدفون گشت و ما تفصیل زانچه مذکور را در بخش سابق آوریم و در بخش الواحی
 کتبه صدور یافت و در لوحی که در ابلقب نبیل بن ایشیل یاد فرمودند چنین مکتوب است
 نفسی که لحت الله از نفسی بر آید در عالم اثر عظیم داشته و دادد تا چه رسد ببلایا
 و ذنبا باشد که بی سبب الله بر نفسی دادد شوند ان اضرع با و در علبک بی سبب المحبوب ان
 اجره بی بی بدوام الملك و الملکوت بشهد بذاک من عنده لوح محفوظ و از در پیشش ان

آسی لکن جلالت و جنت خلیفتی ففکرک من ذنبی اجل و ارفع و بعد اجمار امهات نموده زشت چون من از
 زنتی عالم و کرم سرودم تا هم باید سرور بشید نه محزون و مضامین دلنوازه هم جانگداز بود و در شب نوردم بخت
 از سلاهمول با سکودار گذشته در مسجد ایرانیان شب بجال ساجات گذرانده و زمین طلوع آفتاب تناول سبک
 فوت شده و تغییر وصیت نامه اثر با داره آخر فرشته طبع نمود و آن سید مجلس بسیار محفل بر پا کرد و تغییر
 با تمام اعضا سفارت هم حاضر شدند و تا چند روز مجلس بر پا بوده و مردم دسته دسته آمده نهادت بر صفت
 رضفایش داده اظهار تاسف میکردند و این سبب عزت و ارتفاع کلمه شد و روز عید نوروز هم در قصرن پناه

احمد و آقا میرزا میرزا: از دو دخترش خندان و بیست و سه تنی برقرار کرده و احوان روجه حاجی شیخ محمد کرمانی
 محمد حسین و حاجی محمد حسن و آقا محمد صادق و آقا علی که مورد بیعت و تعهد بزرگ
 بودند که همه از واقعات احداث در مطایر بخشهای سابقه بمیان آمد و نیز برادران حاج شیخ محمد
 آقا محمد رحیم و آقا محمد رضا با خندان و بنی اتمام حاج شیخ در امر ایهی نامدار نشسته
 و مشهور علی اکبر زرگر و آقا مرتضی قلی در باب کن لابیحان گیلان ترکیب کتاب
 حاج شیخ و حاجی میرزا کلبعلی و میرزا انظر علی و غیرهم را در بخش سوم نام بردیم و هم شرح
 باجرای غرض با و بزرگ ما و مهاجرت و مجاورت آقا علی زرگر که در عکا ماند تا در گذشت در بخش سابق
 ثبت نمودیم شرح احوال خسران مال پسرش میرزا عجب به را که در عکا دو که هزاری فردی و هم کت
 تعلیم فرات و کتابت برای صفار مومنین باز کرد و شریکنت و بهنجانگنس نمود و بعد از غروب
 شمسی جمال قدم نسبت بمرکز عهد اقوم ثبوت در اخصاص و دفاه نوریزه تا در جفا در گذرشته
 به شدش را با بو عتبه عکابرده دفن کردند و از او و خواهرش که روجه نابع هفتیزدی ساکن
 عکاشه خاندان بجات ابوبن برجا ماند و نیز آقا محمد خواد عموجان فرزادی و خاندان
 و برادرش آقا محمد محمدی خدمتی بزرگ در ارتفاع رابت ایهی انجام دادند و خاندان مرکزی
 و حال بنا که صبح را دعوت فرموده و لوحی بسم اخوان جناب سمندرز و کرا و نازل که بجز آن مکن بود خزن را
 از غلبش نائل کند و بجز وصول لوح بقرون تعزیت بهینیت و خزن بهر سه مندل است و در آخر آن لوح
 این است که نازل شد: بسم الله و الله فقهه مغیرین نور مخلصین آری بی نقابت صد در همه بیادیم
 و در همه بگنم مغیرین شاک مغیرین بیع ندی بر تاحت عمت کجوتان زهان بیرب فرزند است
 ثم فرقه نور و خاندان کل بجان است استند فرزند آری جان با کس فرزند کار جو به کردن ما اور
 عفو از خود بر



درخشان گردید و شرح احوال این خانواده وسیع قریه الایمان را در جلال و کبریا در بخش سوم
 آوردم و از خاندان قدیمه این امر اخلاف حاجی میرزا محمد که مشغولش در فتنه سال
 ۱۲۶۸ و وفاتش با کرمانشاه در بخش سوم ضمن اوضاع قزوین کاشتم بر توبیت هر دو عهد
 امر جدید نشود نمایند سخت حاجی محمد باقر دوم حاجی محمد رحیم سوم آقا محمد
 مانند در پیشه تجارت داشتند و حاجی میرزا قزوين در سال مذکور چون پدرش بهمان دکرمانشاه
 گریخت دستگیر و تبعید شد و پس از چند روز حبس خلاصی یافت و با برادران در وطن
 بزیت و چون صیت عظمت جمال اسی در بغداد همه بلاد منتشر گشت با دو برادر خود
 در سال ۱۲۷۸ به آنوشناخته چندی در جوار عنایت مقر یافت و چون امر تجارت و معیشتشان
 مختل بود در خواست کرد که تا بیانات عینیه ملک نموده مال و ثروت نائل گردد و جمال اسی
 وعده مال و فیر داده فرمودند بر این که غنا موجب احتیاج و عظمت از حق نشود و چندی نگذشت
 که بدولت خلیفه رسید و سر نعلت و غرور کشید و با آنکه مال از سعادت نال غافل شد
 و او را تهدید و توکید بر ذال اموال فرمودند و او متنبه گشت لاجرم متاع پنبه بسیار که برای
 تجارت و فروش خیریده داشت تنزل فاحش کرد و ناچار گشته بهای قبیل بفروخت
 و گرفتار دیون گردید و بغیر و سکنت افتاد و سر تسلیم و اطاعت پیش آورده توبه و انابه
 کرد و بتجدید عهد نمود و توبه اش مقبول شد و باری دیگر بمقام اول از عناد و ثروت رسید
 و مال و منالش افزون گردید باز مغرور شد و عظمت از حق ویرا گرفت لاجرم دیگر بار
 دچار ضرر و خسران شد و متنگدستی افتاد و تنه حاصل کرد و تا آخر احویات بحال ایمان و

حضرت امیر معین فائز بود تا در حدود سال ۱۲۰۵ لذین جهان در گذشت و برادرش مولانا حاجی محمد رحیم
 نیز بعد از مرگت از بغداد در قزوین زیست و در ایام اقامت جمال اسی داده نه بعزم زیارت و صنون
 تجارت و حج تا اسلا ببول رفت و بعینت حدیث برخی موانع از مقصد بازمانده بتغلبس برگشت و
 اقامت کرده مشغول تجارت گردید و در بعضی شده بهایم بقا فرامید و برادر کتر آقا محمد جواد مذکور نیز
 پس از عودت از بغداد در سن جوانی اشتغال تجارت در قزوین و طهران و تبریز داشت و در سال
 ۱۲۸۳ معین تبریز بود و چنانکه در بخش چهارم ضمن واقعات سال مذکور نگاشتم در واقعه سید علو گراف
 جنگ گناشته گان حکومت شده بحبس افتاد و نزدیک بان بود که شهید شود ولی بنادیه هزار
 تومان نقد مصون ماند و با مالیش را در فلک کرده چوب زدند و تبعید از تبریز نمودند و بقزوین عودت
 کرده چندی مستور از زیست و بعد با اتفاق نبیل نندی و برخی دیگر از طریق بغداد و سپاه اردن
 شد و بنت مای علی عسکر تبریزی با خود بیارده که با حضرت غصن اعظم از دواج و اقرا ناید و
 سال ۱۲۸۴ بمخبر اسی رسیده در جوار آبی بیارمیده و در مهاجرت بیکجا ملازم مرکب مبارک شده
 از مجادین و حاضین جوی اسی گردید و تقریباً در سال ۱۲۸۸ که زارین تبریز دارد حکما شدند جمال اسی
 نظر بوجوطف و حکم عظیمه غصن مکرم دستور فرمودند که جمیع مؤمنین و مؤنات مجاد و زار بری
 دی تبه سور و عروسی فراهم نموده بنت مذکور حاجی علی عسکر خواهر زن غصن اکبر را باز در حبس
 در آوردند و در مکتوبی که آقا محمد جواد بخط خود در آنست بقزوین نوشت تفصیل جزئیات سور
 و عروسی را نگاشته مساعدتهای عائله اسی را نسبت بنمود شرح داد و در ضمن مکتوب اینصورت
 مسطور است مثلاً ملاحظه نمایند جناب سرکار آقا روح المبرین فدا در هر روز نماز شریف

میزند و در جامع افتد اینها نیز در حال آنکه کل ذرات حکمت شهادت میدهند که ایوم بود
 همکل مبارک حق کل از اعلی دادی باید اورا ساجد باشند و افتد با نوح پاک نمایند آنج
 و با بکله آقا جواد قربت بمقام عظمت یافته حافظ و فاذن حقوق به کرده و کبریا و خبلا اور
 او پیدا آمد و خصوصا باین علت که خطا ربا می نوشت دستور ابی چنین شد که بر سینه جلال
 طاد و استنساخ الواح صادره در سال هجرت مشول گشت و بدین طریق تا غروب شمس جمال ابی
 مجاهد و طائف حول بود و در حکایتی از خانه های متعلق بحمال ابی که حضرت خشن اعظم
 عبد الجبار گرامه مخصوص در آن بنا کرده تغییرات و تیرا تا نمود تا موجب آسایش همکل ابی
 گردد مستقلا زیست و چون غروب شمس جمال ابی واقع یافت حضرت خشن اعظم
 نه تن از مجاهد بن معظم اصحاب را برای قرائت کتاب عهد مقرر فرمودند آقا جواد یکی از آنان
 معین کردند ولی او با اعصاب و مخالفین همراه شد و بعلت نسبت عائله گی که با میرزا
 مهر علی خشن اکبر داشته غالب معاشرتش با آنان بود موجب لغزش گشت و متدرجا
 بضدیت و خصمیت برخواست و علمدار نقض عهد جمال ابی گردید و از ارکان عماد و نصیحا
 محسوب شد بده نیکه با فصح اخلاق و اسوا آداب سلوک نمود و با وجود عسوفت

در احوال جواد قزوینی حکایت کنند که چون پس از استقامت از حبس تبریز بقزوین رفته انگاه بنام اردنه
 دارد اسلا بمول شد نزد شیرالدوله سیف کسر ایران رفته از نسیاب خود باین امر ترمی نمود و چون دقه بمنبر
 ابی سرور گردید منع اید فرمودند که اهدی از زارین دارد از ایران با او طاقات نشاند و حاجی میرزا حمید علی
 اصغرانه که هنگام ظهور و بروز نقض دی در حکایت و کیفیت دافه را برشته تخریر آورده و خلاصه آن چنین است
 که جواد مکتوبه بقزوین نزد میرزا موسی خان حکیم نوشت و بوجوب دستور عوامی که از حضرت خشن اعظم عهد ابی

و عدم قرض حضرت عمن اعظم بالسان و قلم در توپین و تخریب بنیان یشاق کوشید در سال ۱۳۰۰
 نداشت که بدست اعدا ترجمه با تئلیسی و شیر یافت و پسرش غلام تبه در سال ۱۳۰۰ بامر پادشاه
 بعداً با خیر اتمه سوری چنانکه در مطاوی بخش با حق بینگاریم متفق شده برای نقض عهد کوشیدند
 و با آنغره از خانه مذکوره عکابرتب بهی در چهار هزار انش منزل گیرند تا در حدود سال ۱۳۲۵
 هجری از این عالم رفت و لقب عقب نقض نه خود برجای گذاشت و دو پسرش جمال
 و غلام در امر یگافوت شدند و پسر دیگرش ضیاء خلف پدر و مقیم بهی دو کا مدار در عکا گشت
 و با جگله از قیام و اهتمام فاطمات مذکوره در قزوین غالب منزل لرین و متوقین و بحقیقت
 در سراق امراهی درآمدند و برخی دیگر از مجتبیان متد جا خارج شدند و بعضی در گشتند
 و امراهی ارتفع و قزوین یکی از مراکز خطره این امر شد و میرزا ایچی مراف بن کر جانی محسن
 مذکور برای تجسس احوال سفری به تبریز نمود و از میرزا یکی ادل سئوالاتی چند کرده بی بدو
 مقام و منزلتش برود و لهذا با ایمان قوی و اشتغال و اجذاب بر بیع عودت بطن کرده
 انوار امراهی را غنشد و منزل لرین را از حقیقت احوال با خبر ساخت و نفوس طیبه جویده

بود کتوب را قبل از ارسال با حضرت نمود و ملاحظه فرمودند آنگاه پاکات را باز کرد و مطالب شیریه معنده
 بیفرزد و ارسال داشت و اینکه کتوب بدست حکیم رسید بعد از ملاحظه لف معنده از نزد خادو و صفا بکرت
 عبدالحا فرستاد و چون کتوب با خاتم معنده مطالعه نمودند جواد را هشدار کرده تغییر و تشد و فرمودند
 و جواد خارج شده منزل خود رفت و اما از آنجمله ندامت از حمل خود نمود پس جای میرزا حیدر با آبا میرزا
 او نقل گویا که متفقاً نزد وی رشتند و سخن گفتند که نصیحت گفتند و او میرزا ابو الفضل را از سخن خویش
 در حضرت عبدالحا آزار داده و زحمت قبول تو به کرده و انابه اشرا قبول فرمودند ولی او را توبه نداشت و سخن حق
 و ناگهان بخاری از طرف نقیضین اثرت یافت و چنانکه توبه و انابه جواد در گشت و حضرت عمن اعظم و برادر و مکرودند

اقبال آورده چون ستارگان درخشان در سما، امرا بهی طلوع نمودند و بشر امر الهی در وطن خود و هم در
 گیلان پرده خستند و از شاه امیر بهایان قزوین پسران حاجی عبد الحمید تاجر محترم بخشی که در ایام
 ارتفاع امر مدعی گرچه داخل در زمره مؤمنین نشد ولی تعزز و تعرفش کرد و پسر بزرگش حاجی علی اکبر
 از متعین مؤمنین گردید و در سنین اشراق شمس اهی از افق عراق بمغرب شده مدعی در فصل
 رستان بکشش ساعی و بدون لباس گرم در زاد سفر پیاده بصوب محبوب روان شد تا بعد از
 رسیدن خبر داد که بسیار برای زیارت مهت و خوشان که پیوسته در تفحص بودند هب سواری و
 خادم فرستادند تا بسوی مقصود رفت و بعد از چهار ماه عودت کردند و معاشرتش با بخراب
 زیادت شد و حاجی عبد الحمید از حال پسر مطلع گشته که اوستی ابرازند مهت و گاه پرسش و تحقیق
 نمود پس از چندی حاجی علی اکبر بریض شده در حیات پدر در گذشت و بعد از چند سال والدین
 رحلت نمود و پسر اصغر حاجی عبد الحمید حاجی محمد ابراهیم خلیل ولدش در سال ۱۲۸۵ ق
 شد و در سن دوازده سالگی عرفان و ایمان با امرا بهی حاصل کرد و قبل از وفات پدر امیرش نام

نبیل زندی چنین آورده که آقا محی پرندای قزوینی پدرش از حلام کیش ن میرزا بهی در سمنه در اترجری حقیقت بقبرش
 داد مهت در اسلامبول شیخ محمد باگفت که بهایان مانند رفیق و کج کلاه و سینه مهر را میکشند و له داد او اثر نکرد اول
 بقبرش رفت و شیخ کفایت زنگنه در آنجا برایش حکایت کرد که وقتی منم را خدمت ازل فرستادم بعد از چند یوم آمد که ازل
 من تا مرشد گفتم تو دیگر بر من حرام هستی باید همیشه در خدمت ازل باشی بعد از چندی که عاده شد یکی او را از خانه
 بیرون کرد که این عمل پذیرزا احمد است و چون وضع عمل نمود بسرایه رفته عرض حال خادم حکومت نجفی و اجه هر چه را
 خواست هر یک آن نظیر را به نری نسبت میداد و حکومت هر چه را از خود توجیح نمود و من در آنوقت در ماهوسا رفت
 نمودم چون یکی شفقت شد که محتوم من ملاطفت است اما که مهت حمذرا از آمدن بکانه من منع نمود و حال آنکه
 بخانه همه میرفتند و با همه هموزیر بهی قزوینی با در کرد که حوزم باید تحقیق کنم چون حدقات کرد یکا از کلمات ازل با وی این
 بود که مهت یکا از نجف می ماست و در آن مهت چیزی برای ما فرستاد و دیگران که ما را فراروش کرده اند بخلاف بهایان

با افراد این فتنه نمود و خصوصاً چون فتنه غضبیه برزور کرد موجب احتیاط و تامل دی گردید و کج
 مشهور اما مسئلت عن ابائی که در بخش سابق ثبت کردیم در جواب سئوالتش صدود یافت
 چه که از دعادی در فرمات میرزا محمد علی غضن و فتنه و غوغای زر کرمان و عقیدت بدعی مذکور
 میخر بود و عرضیه معروف داشت دلوی مذکور در جواب سید و بشوق و انجذاب نام قدر
 افراخت تا آیات ضلال بر انداخت و تجارت اشتغال داشته مشهور بحسن اخلاق
 و امانت و دیانت نزد امالی و محترم و مغر ز نرد ادانی و اعالی بود و چون صیت و شهرت
 نامه بنام این امر یافت در مدت دو سال قریب مشاهد هر دو تومان از نفوذ او را کسبه تجار
 بازار بغدادین و محل مختلفه برزند و خوردند و او بقوت ایمان تاثر و تغییری نیافت در سال ۱۲۹۵
 بعنوان حج بکته رفت ولی بیاس احتیاطات وقت نتوانست در عکا بمحضراهی شرف حاصل
 نماید و عودت بقره زین کرد و سپس در سال ۱۳۰۳ بفرم زیارت محضراهی از قره زین بیرون شد
 و بعکا شرف یافت و ایامی چند بتلطحات و عنایات کامیاب گردید و چون در همان ایام
 حرم ابهی و الله حضرت عبد لها ازین جهان وفات کرد حاجی خلیل اجازه کرده متبره
 باخت و بقیب خلیل مفتخر گشت و عودت بقره زین نمود و در خدمات تبلیغیه و مالیه
 و حضرت اجناس مشهور شده پس از غروب شمس ابهی در خدمت بهمد و میثاق ابهی اهتمام
 کرد تا عاقبت در سال ۱۳۱۵ در نجاه دشت ساکی در قره زین وفات نمود و تا دم بسین

مجلس شانه ذکر احوال شیخ رنجانه را برایش که جواب داد که خیر نمینند احمد ضیفه را حاضر نمود و بگردن ما انداخت
 ما هم او را از وصایت عزل نمودم و میرزا هاوی حرمت آبادی را وصی قرار دادیم

بذکر حق و مساز بود و زودی عالمه دین امر برقرار ماند و این ارشدش حاجی محمد اسمعیل دایم
 حیات والد بسال ۱۳۰۵ سفری بنگا کرده تشریف بجزراهی حبیب و باری دیگر نیز سفر نموده
 بحضور حضرت عبدالبهاء شرف گردید و اما پسران حاجی علی اکبر مذکور مخصوصاً حاجی عبدالحکیم
 قوت و قدرت استدلال و بیان داشت سفری در سال ۱۳۰۵ بنگا در محضر ابی شرف شد
 و سفری دیگر در مصر بحضور حضرت عبدالبهاء رسید و برادرش افحسین نیز بایمان و خلاص
 بود و جمعیت و اوسه در امر ابی از آنجا ندان تا بیس گردید دیگر از بهائیان ششبر قزوین ملا
 عبید الرحیم عالم و فاضل و دوزنون و معلم در خانه حاجی میرزا حسینخان میرالدوله و صد اعظم
 بود و در اواخر ایام حضرت بشر اعظم فایز بایمان بدیع گشت و پس از شراق انوار اسم
 اعظم بهدایت کبری برخوردار گردید و خانواده اش بقوت ایمان مغفور شدند و غالباً
 در قراقرزین بفقاهت و قضاوت مشیوا و معتاد بودند و ملا عبد الرحیم موجب شرام
 بدیع در زیره لکن شد چنانکه جمعی کثیر در آنجا بفرغانه و ایمان قدر با فرختند و بدینرو باین
 نام شهرت نام بین الانام یافت و نوبتی ویرا در سال ۱۲۸۴ حکمران قزوین بخرک
 معاندین دستگیر کرده با کتد زنجیر ارسال طهران نمود و بواسطه سابقه تعلیم که در خانه حاجی
 میرزا حسینخان مذکور و اخوانش داشت بعضی از ایشان خبر یافته ویرا در اثنای طریق
 بطهران مستخلص نمودند و او بقزوین برگشت و تا آخر احویات با دوپسرش در کمال
 ایمان و ایقان و اهتمام در خدمت امر ابی رسیدند و لوح مفصل صادر از قلم ابی
 در بیان فرق بین قائم و قیوم و نیز در بیان بقای شخصیت روح انسان با تمام قوی

روحانی پس از مفارقت حبه زینرا از پیدایش عالم در جواب سئوالات ملا محمد الرزاق
 ابن طالعید الرجم مذکور شده و بعد و پسر متذربا و بی در پی در قرظین در گذشته و ملا
 عبد الرجم را با جانی که از جمال ابی باو عنایت شد حسب وصیتش کفن کرده دفن نمودند
 دیگر از مشاهیر بهائیان فرزند حاجی عبد القدر پد جان اب الفقرا از متقدمین مؤمنین بود
 و در ایام اشراق انوار ابی از افرق بغداد عاظم خود را با میسر برادر و اخ الزوجه بر جا که نشسته
 بدون اظهار احدی از منتهین و آشنایان بدانوشناخت و اقامت گزید و بعد از
 انقضای پنج سال بقرظین برگشت و مدت شش ماه توقف نمود تا اشیاء و اطاک خود را
 بفروخت و بممانعت و نصیحت خویشان اتمام نکرد و نفوذ مذکوره پسر خود لطف الله را با
 همراه کرده بغداد شناخت و بعد از چهار سال اقامت در آنجا فتنه برخواست و واقعه اسارت
 اجاب بموصل پیش آمد و پدر و پسر نیز با سیری رفتند و بموصل ماندند و حاجی عبد الله
 بعد از شش سال اقامت در آنجا بصوب حکا شناخت و اقا لطف الله نیز بعد از چند
 بدانسور رفت و با تکمل شفقت و عباد بسیار مقصد رسیده مجاور شدند و بعد از چندی
 حاجی عبد الله وفات نمود و اقا لطف الله تا اهل اختیار کرده معتمد شد و با لآخره سال
 ۱۳۰۸ حسب دستور ابی مهاجرت بمش آباد نمود و دخترش در بیت ابی بکرمت پرورش
 دیگر میرزا زین العابدین کمال بن یزید حسین زنجانی الاصل قرظینی اسکن نزد حسن
 معروف بیابی از مؤمنین متقدمین قرظین کتخیل فارسی و عربی و ادبیات نمود گرچه در ایام
 ایام آوازه امر جدید شنید لکن بعبت کثرت او امام و افتراءات احدی موافق با بیان نشد

در بیست و ششمین جلسه بود ختی بنف کتله شماره رفته متوسل گشت و عاقبت بواسطه میرزا حسن طبیبی
 بخانه آقا شیخ کاظم سمندر رفته سوال و جواب بمیان آمده تصدیق نمود و طولی نکشید که
 بنام تبلیغ و نشر امر ایهی نمود آنگاه در طلب اطلاق موردی خود درفش غم بزبان کرد درفش
 سخت بزبان دستاورد خود با بر رفت و در برادرش که در آنجا بودند تبلیغ نمود و اما
 بعد از خصیت برخواستند و اینکه بزبان رفت برخی بخانه برادرش در آمده الواح و اما
 ر بوده بجزر طاما که در مجلس روضه خوانی مجتمع بودند بروند و آنان حکم دادند که در حاضر ساند
 و مردم بخانه ریخته اموال را عارت کرده برادر را سرد پا برهنه با ادبیت و آزار بسیار نزد طاما
 کشیدند و قیامی قتلش شدند و حکمران که سرا از اجاب بود تدبیری کرد و نگاشته گمان برستان
 بعنوان اینکه اورا عجات کند نزد خود حاضر نمود و محض اسکات مردم امر داد چوب و ذکک حاضر
 کردند و پامایش را چوبکاری نمودند و اورا محوس ساختند که مردم متفرق شدند و بعد از چند روز
 در آن محس و از او ساخت و او با عائله اش بقزوین برگشت ولی امالی ابره شیا خانه
 و دکانش را عارت و تاراج نموده حتی چوبهای دکانش را باش زدند و میرزا زین العابدین
 بسمت قفقازیه رفت و بعد از چند می با اتفاق میرزا حسین بزبانی بعکاشخانه تشریف
 بمحضر مبارک یافته عودت بزبان نمود و عاقبت الامر بسال ۱۳۱۲ هجرت بعشق آباد کرده
 در آنجا میقیم شد و عائله بهانی بر جای گذاشت و نیز میرزا حسن و غنلی نطوق و حافظ
 و بشیده لهنوی سوید و منجذب و شیره بنام بابی بود که چه کتبیلات کایفه نمود ولی بکثرت
 مطالعه آثار بدیعه منبع کلمات عالیات و مجمع آیات گردید و بر غیر عبارات و بیانیاتی بمرتبه

ضمیمه تفصیح کرده و بصحاح و باطنی در فارسی صحبت همیداشت که موجب اندامش مبارک و عاقل
 و ماطین گشت و غالباً بیانات عبرتیه و فارسیه از انار امر عظیم ابی رحب اقتضا مقام
 و سوق کلام تفصیح میکرد و بهر طرف خاص و عام برای استماع مومنان و کلمش شیفته و گفته
 گشتند ولی بطن حسادت و رقابت و عاقل و ذاکرین مصائب آنمه و چار بلا یا متوالیه
 گردید و مهادک بد تبلیغ و شرفیات ابی سسی و همت عالی نمود و در ساری مازندران صمیمی
 مخزن را بشریته کبری هدایت کرد سالی در عشر اول محرم در بلد مذکور بود و یکی از مخیرین
 اجاب مجلس ذکر مصیبت داشته او را دعوت برای ذکر موعظه و مصائب نمود و
 خواهش کرد که بر غیر تبلیغ این امر نماید چه که اغلب علما و متفکرین محسوب به حضور عیان
 و برای عداوت با صاحب بیت و طبع نهب امورش پی بدست آوردن بهانه بودند
 بیز حسن خواهش قبول گفت و در چند نذر اول سخن موبم و با صریح نسبت باین امر
 نگفت تا در صباح یوم هفتم در حجره بیکه حسب العاده و عاقل و ذاکرین مجتمع و منتظر وقت
 ارتقا بر غیر بودند از اشتغال قلب که از کونه ای سرج داشته کی هرش نمایان بود
 دانستند که در این روز سر جوان در میدان عشق و کربلائی جدید دارد و آب نصیحتی آتش شور
 و شوقش را فرو نشاند تا چون نوبت وی رسید بعرضه خبر برآمد و داد فصاحت و بلاغت
 و تاثیر در قلوب حاضرین را داد و احوال انبیا و اولیا و سوز و گدازش را در راه خدا بیان نمود
 در حالات موعظه و منتظر و بلا یا، و آمده بر او صلیش اخبار در روایات ماثوره بسیار گفت
 و بیان وقوع اشراط و علائمش را نموده قرب ظهورش را مدلل ساخت و بالآخره نصیر

نزد که آنحضرت ظاهر و طالع است و انوار جمالش دیده های باز بسیاری را روشنی بخشد و بالا
 تصبیح کرد که من خود بقیض قدش رسیدم و از انوار و انارش بهره بردم و در دست تعالیم
 و امر و پیش قرار دارم و مستعین با بحال حیرت و طلب اشتیاق آورد و لحظه خدایمان را بحال
 و اگر آشته سکوت جنبان کرد و عیان سخن را فرود هشت انگاه به نظیرین که فاکرین از
 موضوع کلام خویش گریز بصحرا می که بلا نیرند و او دیدن فن و در تنوع و تفنن مطالب عجا
 بمنور تغییر شکل سخن داد و نقل و قعات که با پر دخت و نیرد ساری با بزرگی از اولیا
 طریقت مکالمه در ظهور ولی عظیم نمود و بطریق تصوف و در ویشی دلائل اقامه کرده
 طریقت را روشن نمود و شخص مذکور گفت که من خود مدعی این مقام و دارنده این قدرت
 و نامم و میرزا حسن بود گفت هر چند من مدعی مقامی نبستم و نور ابروی و در مقامی مقامات
 عالیه میخواهم ولی چون بحقیقت پی بردم و بعین یقین رسیدم و نو هنوز در مقام طلب
 حیرت سرگردانی برای تفکیک حال و ختم مقال بماند میکنیم و از خداوند کشف حال را خوا
 میجویم و نوری و ساعتی را مقرر داشتند و قرار بر آن شد که آتش افروزند و بان در آیند
 و تخت میرزا حسن قبول کرد که خویش را آتش برزان در دهد و اینکه از نار ابراهیم دار
 بیرون آید و ایت بردا و سلطان را اعیان نماید قلندر آتش افروخته اندر شود و چند
 روز بیگرم در محفل مذکور انبوه کردند و اینکه نور موعود فرارسید مردمی که از او قصه خبر یافتند
 برای تا شا حاضر شدند و قلندر از حالت افروخته میرزا حسن بقیین دانست که آتش
 خواهد رفت و احتمال داد که در وی آموخته و یا نیز یکی ریخته خویش را بجات خواهد داد

و بیم کرده از شهر بگریخت و میرزا حسن چون برشت رفت سالی آقامت کرده بعضی را تبلیغ نمود
 و مقالاتش بر ممبر جهان شهرت و حسن قبول عامه یافت که از کثرت اجتماع مردود زن گنیش
 واردین و سامعین در محل و مجلس نمیشد و او عینین و ذاکرین مصائب بجماعت و در آن
 همت گماشتند و برای ترویجش جمله آنچنانچه گوی بود آنرا آن دوره کرده که در کوه بار
 و زرش امتعه خویش ندانیدند بر آن داشتند که در محوطه محضر فطش در جینی که غلش گرم
 شده در آمده بانک اعلان فردش امتعه خود دادند و گوی درین توجیه وی باقیعاج بر ممبر
 اعلان ختم مجلس داده حاضرین منتشر کردند ولی هیچ یک نپذیرفتند که سودی نبخشید
 و جمع طالبین وی متفرق شدند و او با قوت روحیه و تنوع کلام منتشرین انام را متوجه و مستغرق
 در استماع سخنان خود نموده مردم همی باد مایلتر شدند و بالاخره بقا و حدودان ویرانجام بابی
 تشبیر کردند و ظاهرا با جماعت بشوراندند تا کار بجائی کشید که محضر دومی از فقهاء ارکان بلد
 آراسته ویرا برای تبری طلبیدند و او حاضر شده بر ممبر برآمد و نظمی فصیح و بیخ فاد و همت
 نسبتهای بفرق مختلفه را از خود در ساخت و نظیر کلامیکه عقیل بن ابیطالب چون معاوی
 ویرا برای لعن بر علی امیر المؤمنین بر فرزند مبر داشت ادا نمود و الا یا مفسر استخلاق این معاوی
 امرنی ان العن علیا وانا لعنه فالعنه گفت و ضمیر غائب العنه و العنه را راجع معاوی
 کرد و غافلین گمان بردند که مقصودش علی میباشد میرزا حسن بر همین طریق چهار بیت لعنی
 در غایت طاحت و لطافت بر تریه فصیح تفسیق نمود و همانرا جمع غائب را راجع بکلامی
 حاضرین کرد و حتی باد سشن ایشان اشارت نمود و غافلین تصور کردند که مقصودش لعن

بر این ملاحظه میباشد و از او راضی شدند و برخی از رقباء بجای ما گفتند که میرزا حسن بابی لعن سب
 بر شما نمود و شما از شدت غفلت و بی خبری گمان کردید که بر بهائیان دشنام گفت ولی
 سخنانشان مورد قبول واقع نشد و در اواخر آن متش درشت از جهت شدت اشتیاقش
 باین نام برخی از غلامای منصب که در محضر عیاش حاضر بوده استماع می نمودند قلوب خود را نگه
 میداشتند که کلمات میرزا در ایشان اثر نکند و بواسطه مقالاتش برائمه اظهار بگریند ولی تاثیر
 کلمات زمام اختیار از دستش بود و در حال گریه با خدا مناجات کرده چنین گفتند خدایا
 تو میدانی ما میدانیم که میرزا حسن بابی است اما چگونه کلماتش همان اختیار میر باید و بالا
 میرزا حسن از شدت خراج شده سفری بسمنان کرد و نظیر واقعات مذکوره در اینجا خ واد
 و ناچار بسوی خراسان گریخت و چندی در مشهد اقامت گیرند و شهری عظیمه حاصل کرد و
 مو عیاش را عام و خواص طالب گشتند ولی چندی نگذشت که مکاتیبی در عقائد و احوالش
 از معاندین سمنان رسید و رقباء و حدودان بدرفت برخواستند و میرزا عاقلان را بر فرار منبر
 خطب عربیه صحنی از بیانات حضرت عیاش اعظم عجله عجلت از کلمات مولی
 العالمین مرجع العایضن طهاره المتقین امیر المؤمنین است و مستمعین تصور کردند که از کلمات
 حضرت علی ابن ابیطالب میباشد و دعا داد که چنین مقالات نشینده در کتابی نخواهند
 نویسی مجلسی فهم تائیس کرده و میرزا را حاضر ساخته پرسیدند که این خطب داو عمه و غیر ما که شما
 نسبت بامیر المؤمنین میدیدید در کتاب ثبت و ضبط میباشد داد و در جواب گفت در
 کتب مطبوعه ندیدم ولی در سفرم بقطر مصر و نواحی افری کتابی خطی که ابتدا و انتهای آنست

بدستم رسیده امثال این خلب و ادعیه بسیار یافتیم و بمصدق کلام ما نور مشهورش که
 لا تنظر الی من قال بل انظر الی ما قال نیک بیان میباشد که کلمات او است در آن ثنا
 رقا و حدود آن مکاتب معاینه سنان را ارائه دادند مرقوم بود که از میرزا حسن الخط
 بانی پیریزید زیرا عالمی را بانی خواهد نمود و ملا ما بهیجان آمده که بر بختش بستند و جمعی از اشراف
 خود را بر آنداشتند که در حال خط زبر نبر رفته هنگامیکه مقالاش شوروی در قلوب
 مستعین انگذد ویرا با نبر از جا بلند کرده بمحوطه وسیع برده اند خستند و چندان زدند که گمان
 کردند از اینجهان در گذشت ولی بعضی از بهانیان ویرا در برده اندام برادر حراشش مردم
 کاری کردند رستاری نمودند تا بهبودی یافت و خست از شهر نیز بیرون کشیدند و ایام
 زندگانش تا آخرین ساعت بدینگونه گذشت و عنوان وی در الواح صادره در قلم ابی
 رجل الله ثبت است و از شاه پیر مومنین قرظین میرزا محمد علی که خدا خالوارده میرزا
 حسینخان شیرالدوله از عرفا بود و چند سالی بعد از شهادت حضرت اعلی فائز نیرخان
 و ایمان گردید دین میرزا محمد علی در باغی در رمضان خان و خانواده شان دین آقا
 سید علیرضا بن سید جواد و آقا میرزا حسین بن طاهر محمد و آقا سید
 جواد تاجر و همت علیخان رئیس قبیله جلیلووند که از دی تائمه بر حای ماند
 و حاجی عزیزخان و برادرش هاشم خان رئیس طائفه دیگر از قبیله مذکور
 و حاجی عزیزخان سفر بکام نموده ایامی در جوار غنایت ابی بانند و حاجی میرزا موسی
 بن حاجی محمد حسن امین الرعایای تبریزی ساکن قرظین که در الواح بلقب ضعیفا
 معترف گذشت

منتظر گشت و از آنجمله کربلایی احمد پدیروش بهال ۱۲۹۱ بظهران مهاجرت و اقامت
 نموده در گذشت و خلفش آقا محمد سمار در آن بلد بزیست و حرش و دخترش نهاد
 بنمودند و آقا محمد بهال ۱۳۲۵ در گذشت و ما در بخش نهم جمعی از مبارکین بابتیه قزوین را
 که با نوار اغرابی تنویر گشته ذکر نمودیم و بیات وارده بر حاجی نصیر و آقا محمد صادق
 و غیرهما و مهاجران را بگلجان و حبس دو فاسا را در رشت گذاشتیم و نیز در ضمن بخش سابق
 غالب احوال درویش صد قعلی را ثبت نمودیم که از گروه معروف بهندی ساکن
 قزوین بود و ایمان با امر اعلی یافت و مهاجرت بنده و نموده ملازم جوار ابراهیم گردید و در مهاجر
 مبارک همه جا مقرر شد و برای قوت ایمان و شدت اخلاص و صفاء و جدانشدگی را
 بمنظور توجه بقدرت و تقوی و اتفاق و اتحاد اجناد در سنین اقامت در آورده حسب خواهش
 وی مقرر فرمودند که جمع صحاب اجناد گیرند که چند سالی بی در پی شب مذکور را بدان مقصود
 صرف نموند و اد اشعار بسیار در وصف دشمنان الهی و غیره سرود و عاقبت در عکابسال^{۱۲۹۱}
 در گذشت و حضرت عیض اعظم عبدالبها پایه جازه اشرار بر دوش خود حمل نموده با اعصمان
 و اجاب با احترام و اجلال بمقبره بنی صالح جنب مدفن حضرت عیض تبه الاظهر دفن نموند
 و شرح احوال آقا شیخ ابوتراب استناروی و خلفش آقا شیخ محمد را نیز در بخش سوم آوریم
 و از بهائیان استنار دکر بلایی نوروز دکر بلایی از جمعی از مؤمنین دوره حضرت اعلی
 بودند و در ره امر ابراهیم چهار نفر ضات و بیات بسیار از اعدا گشته و استاد محمد اسماعیل
 دکر بلایی مصطفی در قریه خنک بود و واقعه در مسافت شش فرسنگی استنار و نیز

و مورد تفضیلات و تعذبات معاینه گشتند و نوبتی گماشتگان دولت ایشان را بپهران
 کشیده تجاوز از هفت ماه در انبار مجبوس داشته آنگاه رها نمودند و دیگر حاجی ملا بابا
 کله دره در وطن ریاست علمیه داشت و بر تبر تبلیغ کرد و عشرت خود را هدایت نمود و جمعی
 کثیر هندی گردیدند و معاینه بنجاصمت برخاستند و ناچار تبرک مسجد و تبرگشت و جمعی
 از نامورین دولت بخریک معاینه بقریه درآمده و برادری که کرده بپهران برده در زندان
 انداختند و شهوری چند در کله دره بند ببرد آنگاه مرخص گردانگشت و بسال ۱۲۹۰ بار سن
 حکما شافیه هندی در جوار ابراهیم رست و بلاخره در کله دره بسال ۱۳۱۱ در گذشت
 دیگر از بهائیان معروف قرزین ملا علی مشهور بجناب عالم و فضل و خوشنویس و صاحب
 و ما هر دهن موسیقی که با موزگاری نو نهالان اشتغال حبس و سالها قبل از سال ۱۳
 فائز با میان بدیع گشت از عمامه و لباس ملای و محاسن طویل دست کشیده تغییر داد
 و مجتهدین خصوصاً حاجی سید علی بختیاری بر خواسته فتوی کفر و قتل دادند ولی حکام
 و شاهزادگان از جهت علم و فتوی و در هر شش و خصوصاً بعثت آقاان موسیقی و مضراب
 تار که در سن پیری در حدود سال نود با نفقات و کسب بلند میخواست و از اینرو پس از شرف
 بزیارت حضرت ابراهیم بلقرب قاریابی ملقب گردید غایت رعایت و حمایت از وی نمودند

بنعل نندی ضمن وفات آقا تمش در قرزین بسال ۱۲۷۳ چنین نگاشت که بخانه میرزا محمد شاکر که خدا زقم و از اجداد ما است سابق الامان
 فارغوس بنیرالدوله در لوش از کله دره خیر در باره شیرینی نمودند و این بابت بسیار مورد توجه و تقدیر و سع احباب اطراف ذاری نمودند
 تا شنبه قبل در محل حکومت بقیه افتاده وفات کرد و بعد از فوت همان بخوانا بنیستم از او نمودار بود و در کمال جلال حکومت
 بتشیع جانانه پرداخته و مجلس غراب را نمود و نیز در کله دره جازیز نمود و هم ذکر علی با حاشا داده از زمین کینه در باره بنیاد چند
 قطره خون از دامنش چکیده وفات نمود

رضا قلیخان بن نظام السلطنه که خود تالا نظام السلطنه شد چون نزد وی تمسکات کرد غایت
 تجلیل و احترام بجای آورد اسب سواری دستخدا مخصوص فرستاده و برانزده خود برده رعایت
 مرعی داشت و معذالک پیوسته قرض و نقدی از اعدایخ نمود دیگر مشهدی حسین
 که بواسطه سمندر هدایت یافته مشغول و مجذب گشته تبلیغ پردهخت و بعلت شدت شوق
 و ذوق بنودوی بدین اسم معروف گردید و برادران بزرگتر از خود مشهدی باقر و آقا علی
 اکبر و از خویشاوندانش حاجی جعفر و برادرش حاجی شیخ قلی از طائفا اهری
 کرد که از قرض دیگر خویشان مستحب عاقبت نمودند و طولی نکشید بزم زیارت ربه پاره
 عتبات گشت و در تبریز چندی توقف و تبلیغ نموده آنگاه روانه گردید و چون به اسلامبول رسید
 مصاريف سفر تمام شد و ناچار ایامی در سفارتخانه ایران خدمت کرد و بعد از خود را در (۱۲۸۵)
 بنگار رسانده تشرف یافت ایامی در جوار عنایت میسر برده مرخصت نمود و باز برای عدم کفایت
 مصاريف چندی در اسلامبول مانده بکسب پردهخت سپس پیاده بایران برگشت و بعد از
 سه سال مفارقت بعالمه اش رسید و با شوق و شغف تبلیغ می نمود ولی امور معاش مشغول
 و با فروش اناث خانه سرمایه مزجانی فراهم کرده چندی در اهر بسوداگری و تجارت نشست و
 طولی نکشید که معروف بنام بهائی شده مورد قرض و حمله گردید و با وجود حمایت حکیمانہ نیز
 عبد العطوف اهری سابق الذکر اقامت غیر مقدور گشت و ناچار قطع علاقه از آنجا نمود و با
 فروش مقداری از امانیه قرض پردهخت و با عالمه بطهران رفت و بدکانداری و عتبات
 پردهخت و بال و پری در فضای تبلیغ می شود تا آنکه بنوع مذکور در پیش سابق در سال ۱۳۰۰^{جمع}

از اهل بیابان و با برادرش شهید باقر گرفتار جنگ و دستباز شده مدتی در حبس بسر برد و مستغفر
 گردید و بعد از چندی خانه مختصر تهیه کرده با فراغی بیشتر تبلیغ قیام نمود و در کسب نیز برچ و
 متوجه حاصل شده سفری با زندران و نیز بعضی آباد کرد تا در سال ۱۳۰۸ در فتنه جمهوری طلبان
 نوعی که نیز در بخش سابق آوردیم با برخی دیگر گرفتار شده مدت بیش از دو هفته در حبس کمان
 میرزا امیرالمؤمنین زینب مرخص گشت سپس چند بار دیگر نیز گرفتار شد چند وقتی بحبس افتاد
 و سفری بعد از غروب شمس جمال ابجدی به کازنه ابامی در جوار عنایت حضرت غصن اعظم عبد
 البها بسر برد آنگاه مأمور اقامت در اسلامبول گردید که جابرین زائرین ارض محمود را
 رعایت نماید و بلاخره بایران آمده در سال ۱۳۲۴ در گذشت و چون معاینه در
 شدند که از دام کرده جنازه را بسوزانند عاقله اش جسد را در خانه مسکونه دفن نمودند و بعد
 از مدتی چون خانه را خواستند بفرود شدند جسد را بقبرستان نقل دادند و پس از سالیانی
 جسد را بگلستان جاوید بهانی برده مستور داشتند و بنام او الواحی از جمال احمد حسن ابجدی دار
 حضرت عبدالحیاء موجود میباشد و ما تفصیل احوال پیرس میرزا فضل الله و خصوصاً پیر
 ارشدش دکتر بوئس خان افروخته را در بخش هشتم میآوردیم و دیگر از بهائیان شصیر قرظی
 حاجی عبد الکریم (حاجی مونس) بن حاجی فتحعلی قرظی صاحب املاک زرب
 بود در سن بیست سالگی بحاجی غلامحسین معروف بحاجی قلندر احمد ارادت حاصل کرد و او
 امرای بیستین و از تعلقات ملکیه دشمن طاهره گنبد و باس طرفیت و فقر
 - در بر کرد و بمقامات رفیعہ عرفانیه رسید و با اتفاق یکی از میردانش اسمعیل که معروف بحاجی

قلندر گردید

طیفور گردید قدم برادر سیر و سفر ظاهری و معنوی نهاد و در بلاد ایران و اناطول و دیگر بلدان عثمانیه
 گذشت و حوزة انبیا طریقتی عارفعلی مشهور کرد و سالی چند در اسلامبول مانده سند ارشاد
 در ریاست ولایت یافت و بنام جمهور ابدال شهرت گرفت و همه حاجی طیفور بنجدش
 پرداخت تا جذبۀ ابراهیمی ویرا بسوی بالا کشید و با حاجی طیفور بکار گرفته نشرف صحبت
 و چندی در حوزة عنایت کبری کسب فیضات ممنونیه کرد و سلطان روحانی ویرا قبای
 جسمانی بخشیده بخلع ظاهر و باطن مخفی و بقلب حاجی مونس لقب ساخت پس برین
 برگشته مدت چهار سال با کسوت طریقت در فری و بلاد قدم زد و بطریق درویشان
 و مصطلحات ایشان اشعار جذبه خوانده و ناسن باطنی بحر عظیم کشید و کم کم درویشان
 چند دور خود گرد آورده همراز و همپرواز خویش ساخت چنانچه بعد از ایام سیر و سفر در
 کربلا و بغداد و دیگر بلاد عراق به حاجی توانگر بر حوزة کیه نیر برداشت و مشافرتی بود
 و مجاورت کاظمین داشته بکتابت اشتغال میورزید و چند ماهی شد که بکسوت درویشی
 درآمده طریق سیر و سلوک پیوده بر ریاضات نفسانیه پرداخت ولی در عالم حیرت و
 سرگردانی و ظلمات غفلت و بجزبری قرار گرفته ره بجائی نبرد و بواسطه رویا مای متوالیه
 نوبه طلوع انوار هدایت یافت و در خلال آن احوال بملاقات و مکالمات درویش مونس
 و اضعا و کلمات و مناجات بدیعه که حاجی طیفور بطن جذاب خواند و مشاهده احوال طیبیه
 چهارتن دیگر نیز از درویشان که با ایشان بودند ایمان آورد و حاجی مونس با حاجی توانگر
 هدانی و برصده صفهانی نوبتی در قرینه انرا جرد همدان را بابت تبلیغ بر او فرستادند و او

برآشفند و امیرنومان مالک قریه ایشانرا اخراج کرد و حاجی بالاخره در وطنش قزوین درگذشت
 دیگر از معارف بهائیان قزوین میرزا یوسف خان ثابت و مهدانی بن حاجی محمد حسن
 نام اصلیش کلینعلی خان بود و حضرت عبدلها، یوسفخان نامیدند چون پدرش صاحب اطاق
 و ثروت و خوشادندان مادرش با مدیریت حکومتی در قطع ایران داشتند در جوانی نزد آن
 لشکر سیاهی اشغال نمود و در عین حال شدت مایل ریاضت نفسانی و سلوک طریقت عرفانی شده
 با کسوت درویشی بهر سوزی دیدار شاخ عرفا شناخت و بهل ریاضت و ذکر و مراقبت پرداخت
 و بدین منظور و غیره اینها مستعد در بلاد ایران کرد و عاقبت در قزوین بواسطه درویش حاجی آقا و در طایفه
 بواسطه استاد علی زرگر فاضل بهائیان ابراهیمی گردید و با خوششان مذاکره و مکالمه درین باب نموده و آن
 شدت و عظمت زهد کردند و نامزدش را که بنامی از دواج دشت از او باز گرفته ناچار تمامت
 اطاق و عقارش را بفروخت و مهاجرت نمود گوی در طهران و گاهی در طایر بسر برد و از شدت این
 و سترت ایاتیه حال و جد و طرب دشت در طایر بواسطه شاره زده موزدن تکمیل اطلاعات روحانی
 نمود و لسان تبلیغ گشود و بسال ۱۳۰۶ در قصبه مذکوره بود و حاجی پیر احمد علی اصفهانی از طریق
 سلطان آباد عراق بمطایر وارد شده ملاقات و مکالمه و مصاحبه نموده و بر از لباس درویشی خنجر
 کرد و بزنی معمولی متبس داشت و از آن پس در همدان و طایر و قزوین و طهران عبور و آفات
 متوالیه نموده گاهی نزد حکام متسببین خود و غیرهم موقوف شد و گاهی بجزه و کسب اشتغال
 جست و بعقت شدت اشتها بنام اینطائفه و از جهت غلبان جذبه و شوق مداومت در شغلی
 نداشت تا چون خبر غروب شمس جمال ابری رسید نا فراق و اشتیاق و جنون عشق دردی شعله

و اینکه در استغفار حضرت غصن اعظم در مستغز اکرم خبر یافت ساکن و سببش گردیده سفر بجای روزهی
 اطراف همدان و غیره نمود تبلیغ پردهت و موجب هدایت کثیری گشت در سال ۱۳۱۱
 از طریق باطوم و همساجبول بعکازفته ایامی در جوار عنایت بزرگیت و اور حسب استعدای
 حاجی سید علی افغان امر باقامت و اشتغال تدریس و تعلیم خط بفرزندانش فرمودند و در
 مدت سه سال در جوار روضه مقدسه این بابا آقا مهدی خادم بمنزل شده تدریس و تعلیم پرداخت
 انگاه ناموریت بمبئی یافت تالوحی صادر از کلت میثاق بعنوان آقا میرزا ابوالفضل گلپایگان
 که در باب ثوب بر عهد و میثاق این مرقوم شد در آنجن اجای آنجا بخواند و ناقصین و مترجمین را
 با عمل ثوب در بروج بر پیمان کشاند و لذا بسال ۱۳۱۵ بانبر آهسته آهسته اصغمانی بمصرفت و
 سواد لوح مذکور را گرفته سوی بمبئی که در آن ایام باقامت حاجی میرزا حسین شیرازی معروف بحرفی
 و طاسینعلی جهرمی مرکزی برای ناقصین و مخالفین حضرت غصن اعظم شد رفند و بکلت میرزا
 احمد یزدی را بت عبد الهار ارفع کرده اجای فارس و غیرهم را از تسویلات مخالفین مذکور با خبر
 نمودند و پس از اقامت چهار ماه عازم فارس شد و در هر یک از پو شهر و شیراز و اصغمان و دولت
 آباد طایر و سلطان آباد عراق و همدان چندی مانده تبلیغ و ترویج نمود و در طایر فتنه بزخاست
 و هزار با کتاره با هجوم برنده تنی چند از اجاب را مجروح ساختند و او مصون ماند و روزی دیگر
 شورش عظیم شد و امالی رفع او را از حکومت طلبیدند و حسب احکام و بر از خصه خارج کردند که بنا
 بده بنیش و طاقات اجبار د امالی انقیر نیز شورش کردند و ناچار سلطان آباد و سپس همدان
 گریخت و ناموریت با نذ با بجان یافت و صورت لوحی که از قلم حضرت عبد بهما صادر شده

اورا مأمور آذربایجان فرمودند چنین است هو الایحی او یتاح آفانی در سبیل مہشان
 بہرہوم و بہ کہ مرود نمودی عموم سنایش نمودند و ممنون گریزند و خوشنود شدند این
 نسبت مگر از آثار الطاف جمال مبادک و دعا لاجبائہ الفدا جمال صد بلا و آذربایجان
 نما نا آردی بجان افسر کمان زنی و انشی بدل منجھان ولی در جمیع محافل و مجالس باید
 عنوان کلام از عبودیت و قای این عبد در آستان مبادک باشد لغری اتی بہرین
 کل لقب الالف عبد الہما و اتی بعد من کل اسم الالہذا الاسم الکریم فان عبودیت
 عنینہ السامیہ ہی نور جمعی و جلا بصری و فرج قلبی و سرور دانی و لا ابادل عبودیت
 بشئی فی الوجود ع پس از قزوین در بجان تبریز رفت و قریب چار ماہ ماند و اہم تقاریب
 گشتہ بہ آنکندہ شتافت و در ایروان روزی چند با میرزا آقا جان اسرائیلی ہدایہ زیت انگاہ
 بیا گرفت بعد از انجام مأموریت و شراہ حضرت عبد الہما عزیمت ارض عکا نمود و بسال ۱۳۷
 پس از دو سال حرمان از محضر محبوب میاق باز بصال نائل گشت و آیاتی چند در جوہر فضل و
 عنایت بسر برده رحبت با بران کرد و با بجلہ میرزا یوسفخان پرستہ بخدمات تبلیغیہ اہمام در رید
 وعدہ را در بلاد متوعہ تبلیغ کرد و آیات و مناجات بدیعہ را با حال رقت و کربہ بطن شور و قدایت
 خواند و قلوب یار و غیار را بسوی حق کشید و مسافرتہای کثیرہ در بلاد ایران برای انجام مہتمم
 مذکور کرد و در ہمان ایام کہ نزد شاہزادہ عن سلطنہ موظف و یاد بعضی دوا اردولتی مستخدم
 و یاد مدرسہ تربیت طران محاسب و صندہ و قدر بود تبلیغ و غیرہ از خدمات امر اہبی پرداخت
 و از طرف محفل روحانی بہائی طران مکرر مأموریت برای برخی خدمات داخلہ احباب

در بلاد ہفت

در بلاد یافت و تبلیغ رفت و جمع حقوق آید نمود و اخیراً در سال ۱۳۰۴ سفری بجای کرده چندی در
 جوار عنایت حضرت عبدالبها زیست و هنوز در آنجا بود که چنانچه در بخش لاسی مینگاریم مرکز سابق
 از این عالم غروب فرمودند و بعد از چندی عودت بایران کرد و کفانی اسبق سرگرم امدادات و خدمات
 در این امر بود تا در سال ۱۳۰۴ در طهران در گذشت و در قبرستان بهائی گلستان جاوید نمود
 گشت و از او خاندانی برجای ماند دیگر از نوین آنکه در آقا محمد علی بن ملا باقر المولی
 بواسطه فاضل قائمینی ایمان یافت و در قفسه قرظین که در بخش سیم آوردیم فاضل بالموت یافت
 ماهی بادی بود و دو ماه نیز در قفسه ملکیش بماند بعد از حصول امنیت عودت کرد و آقا
 محمد علی سفری بسال ۱۳۱۹ بارض عکازنه چندی در محضر حضرت غضن اعظم شرف یافت
 بطن برگشت و عاقبت در سال ۱۳۲۴ در گذشت و از رجال نامدار قرظین حسین علی
 خان مافی از قفه علی الهی که اولاً بلقب سعد الملک و اخیراً نظام سلطنه ملقب بود
 باهل بهامحبت داشت و هر جا حکمرانی کرد در قلمرو حکومتش این قفه نامورن و مصون شدند
 و سخت در ایام حکمرانی در نزد که هنوز بلقب سعد الملکی داشت بواسطه آخوند ملا جعفر علی شهباز
 اردکانی از امر بیع و خصائص و مزایایش مطلع گشت و برادر محترمش نیز که لقب سعد الملکی
 یافت بواسطه آخوند مذکور از این امر باخبر شده ایمان آورد و نظام سلطنه قصد کرد و محله شاهی
 ابوالقاسم را که مجمع ارادیل شهر بود با نوب بگوید و چون نواب رضوی و صدر العلماء و اعیان
 و تجار شفاعت کردند منصرف گردید و از بلاد معروف عماد قلم را شرح اوضاع کرد
 در بخش سوم و بعده آوردیم و تفصیل احوال حاجی میرزا موسی و خلفش آقا سید

ابو طالب نجاشتم و زوجه آقا سید ابوطالب دختر میرزا شرف کندی غایت اخلص
 و آنجناب در ایمان داشته شرف نیکیت و الواحی بسیار در حق آن صدر یافت و بیان
 احوال و اعمال میرزا محمد حسین مرتبه در دوره حضرت اعلی و نیز در ایام شرف انوار ابی در عراق
 و آورده در بخشهای سابق گذشت و در اینجا مثبت بیان مختصری که در لوحی با مصداق خادم
 مسطور است انکشاف نمایم اما در این سید منوی که فرموده بودید مضیلات از بسبب
 و فی الحقیقه این سید شرم نماید اذکر آن و لکن بعضی اذ آن عرض میشود اما احوال او در بعضی
 مسود نمایند آنکه لواء فی نقل علی وجه العدم من حضرت المشرفین و ارض طبریه و لطم علی وجه
 العظیم و شتمه و اعتراف بالکفر و قال ما قال کله الک خطا لنفسه الجندیه فی ایام معدنه
 و در عراق و بعضی بلاد شرفی معروف است و ملا محمد جمیل اعظم بن علام علی بن حسین عز
 از عیار ساکن در خراسان بود که مهاجرت و سکونت در زند ساده قم نمودند و ملا محمد در آنجا
 بسال ۱۲۴۷ تولد یافت و ابوبین بار محمد نامیدند و بعد آنام ملا محمد مشهور شد و در صفر
 سن تحصیلات بسیار محقق در فارسی کرده قرأت قرآن فرا گرفت و منشی و تفسیر نیز بیاموخت
 و در ایام جوانی بشغل چوپانی اشتغال نمود و آغاز اطلاع و ایانش با مدیج چنین شد
 که روزی در مسجدی واقع در باط کریم برای ادا صلوة حاضر گشت و مکانی نشیند که
 کسی با دیگری در باره ظهور حضرت اعلی و حدوث نهضت در جمعیت و هم از تبعید مظلوم
 بصوب آذربایجان حکایت کرد و متاثر و متذکر گردید و چندی بعد آقا سید حسین همجو زواره
 را ملاقات نموده اطلاعات بیشتری یافت و نسخه از رساله صحیفه العدل گرفته خواند

ایمان آورد و مجوز ویرایش و ترغیب بملاقات آقا سید اسمعیل زاده (فرج) نمود که مقیم قم
بوده قصد الحاق بعقده طبری داشت لذا آقا محمد تقی شافعی آقا سید اسمعیل را ملاقات
نموده اطلاعات واسعه یافت و از او پرسید که بقیض ایام رسیدم اکنون چه خدمتی
انجام دهم و آقا سید اسمعیل واقعه قلعه را بیان نموده گفت که باید بقلعه برویم و نصرت صحاب
کنیم و بعد برآمدند که متفقاً بقلعه رفتند و آقا سید اسمعیل دستور داد با میرزا فتح محمد جوان
حکاک فنی که در بخش چهارم ضمن بیان فتنه سال ۱۲۶۱ شرح حال و مالش نمودیم و در زرد قلعه
الحاق با صحاب قلعه مقیم بود منتظر بماند تا خبر دهد و متفقاً بسیار شرمند و هر دو چندی منتظر
مانده جنری از جانب آقا سید اسمعیل رسید و سوی طهران فرستند و آقا محمد چون وصف علم
و اطلاع و عظمت مقام ملا عبد الکریم فردوسی را از آقا سید اسمعیل و میرزا فتح آهه شنیده داشت
بمجرد ورود سوی مسجد شاه و مدرسه دارالشفاء که آقا سید اسمعیل از بابیه بود و ملا عبد الکریم در
اقامت بنمود شرافت و آقا سید اسمعیل نیز در آنجا یافت که با جمعی از علماء و سادات و
طلاب بابیه معاشر بود و بواسطه ملا عبد الکریم شروع به تهنیه و سائل رفتن بقلعه نمودند ولی در آن
اثناء خبر شهادت ما و ختام امر قلعه رسید و متأسف و محزون شدند و حسب المقرر است
با بیان مجتمع در طهران با دستان خود فرستند و ملا عبد الکریم بر جای مانده کتابت بیان فارسی
و دیگر آیات و آثار حضرت اعلی نمود و آقا محمد ملازم خدمت شده مقیم طهران گردید و در آن ایام
نوروز علی نام خالوش از زرد بظهران آمده او را بوطن برد و ما چار ایامی چند در آنجا بزیارت
و مسجود می از خویش ترا تبلیغ کرد و بشوق مصاحبت با ملا عبد الکریم بظهران باز آمد و موقفی بود

که مقدمات واقعه شهدا سببه بنویسد که در بخش دوم آوردم جریان دشت حسب
 دستورش در کار و امرائی واقع در ناحیه دروازه قرین سکنی کرد و طولی نکشد که نزدی
 بجزیره درآمده مکتوبی از طاعبد الکریم را انگریست وگنوده مطالعه نموده دانت که در اثر
 نفاق ستیدی کاشی شروع فتنه برای بانیه شد و بسته از آثار بدیعه و مکتوب مخوم ویرا
 حب المرقوم نزد حاجی نادر علی قرینی برده تسلیم داد و مسجد شاه که طاعبد الکریم مختص بود
 و دو لیبیان غم و سنگینیش داشتند رفته ویرا ملاقات کرده اخبار و اطلاعات یافته
 مامور رفتن بزرند شد چه که اخبار و قعات بنوعی ناصواب محشن بسع پیش رسیده
 ویرا مضطرب ساخت لاجرم چندی با پدر و ملک و مکتب زیت دلی از خطرات
 بابیان در اندیشه بود و در آمدت که اکیث از اگر فتنه و شهادت شهدا سببه و
 شد بد انحال در زند بود تا صادق تبریزی که اجلاس در بخش چهارم ضمن فتنه سال ۱۲۶۱
 نگاشتیم ماقع برایش بیان کرد و خبر شهادت عظمی نرزشید و با وجود اینکه پدر ویرا
 از نفوذ بکلمه در حق امر بدیع منع کرد اما لی خصوصاً طام داشتند که بابی است و بنامی شهر
 و بیجان دشورش گذشتند و اگر بسبع اولیاء دولت میر رسید پدر و پسر هر دو را
 طعمه هلاک و بوار نمودند و ناچار بعنوان زیارت قم هجرت نمود و او خود چنین نوشت
 که بعد از واقعه شهادت شهدا سببه پای بند جناب والد در زند بودم و بعزم عدت
 جناب میرزا محمد کاتب که آن ایام در کرمان بود و من گمان داشتم در قم بماند
 زیارت قم را بهانه نمودم و در اواخر شعبان ۱۲۵۷ بقم وارد شدم الی آخر کلامه که
 بیخفت دلتن

تقریر ویرا امیر

که کیفیت اولین تشریف را بمحضر اهنی و ملازمت و ماموریت خود را نزد ملا عبد الکریم نگاشت
 و ما عیناً در بخش چهارم ثبت کردیم پس بنوع مذکور آیات در طهران و قزوین باطلاع ملا
 عبد الکریم مشغول بخدمت شد آنگاه حسب دستور وی برزند رفت و پس از دو ماه
 ملا عبد الکریم ویرا بطهران طلبید و او بنوعیکه در بخش سوم ضمن ترجمه جانش آوردیم از
 علمای اصحاب و معتمد نزد حضرت مشر اعظم در خواص محارم درگاه آمد پس اهنی بود و اسرار حیات
 غالباً بدخالت او صورت می بست لذا ملا محمد نیز از غالب امور قلمه مطلع شد و تحت
 ادا مروی واسطه ارسال رسائل و احوال و دلائل نزد محترمین و مہتمن گشت و اغلب اصحاب و ارکان
 اجنبی که در آئینین باقی بودند ملاقات و معاشرت نمود و بنده از حکایات و روایات او چنانچه
 شمه از آنرا نیز در بخش مذکور گاشتم چنین است یک زیستان در کار و نه برای بریدن دروازه
 در خدمت جناب آقا میرزا احمد سیر بر دم و ایشان بکتابت بیان فارسی و دلائل سبعة مشغول بودند
 و دو نسخه دلائل سبعة بنده دادند که یکی را بمستوفی الممالک ایشیانی برسانم و یکی را بمیرزا
 سید علی محمد الاشراف و رساندم مستوفی گفت بعد از سه روز بیایا تا جواب بگویم چون رفتم
 مراد خلوت طلبید و اظهار تصدیق نموده گفت اگر بخواهم بر سول آیه مؤمن باشم تا چهارم که بحساب
 این کتاب هم مؤمن شوم و خواهش کرد آن کتاب نزد ایشان بماند و بنده هم ضراری در گرفتن
 کتاب نکردم و آقا میر سید علی مذکور در مجلسی که حضرت کلیم نیز حضور داشتند گفته بود که این آیات
 بابها بازنمایی حرکت دارند و بتلفیح مشغولند جوانی پیش من آمد و کتابی بمن داد که اگر مردان
 ساده لوح آن کتاب بخوانند لابد بآبی خواهند شد باری کلیم بفرست دستند که رساننده

کتاب من بودم و ارسال کننده آن میرزا احمد لدا جان بوم بنده را طلبیدند و فرمودند که باید همین امروز
 مان بگیری و آقا میرزا احمد را بقم و خودت را برزند برسانی که گرفتار خواهد شد چون بنده جنم را
 با آقا میرزا احمد رسانیدم گفتند اگر کتاب از آن منافق میگیریم و میرفتیم خوب بود بنده گفتم بجز آن
 مردم بگیریم زقم گفتند در حاتم است ایستادم تا با خرد سنجاب و آداب و نامه سلام کردم جواب
 داد گفتم صاحب کتاب کتاب میخواهد گفت میخواهم کاتب پیدا کنم نسخه از او بردارم گفتم صاحبش
 امده عازم عبات است چاره خردا دن کتاب نیست پس کتاب از حجه در آورد و تسلیم بنده
 نمود چون مرخصت کردم جناب آقا میرزا احمد خیلی سرور شد و دعا کرد بعد گفت یک کار دیگر
 هم باقی است اگر آراهم انجام دهی بسرور تمام از طهران خواهیم رفت و دایم دعای خیر در حق
 خواهیم کرد و آن امنیت که ملاحظین خراسانی که در سابق معلم رضایخان پسر سلیمان خان فشار
 بوده این ایام امور معاش خویش باعترت میگذرانند کاغذی سلیمان خان می نویسم که ملاحظین
 بقیه زمستان را نترسند و با او بمانند و با او بگذرد و در آن وقت که این ذکر را نمودند ابراهیم بیگ
 خراسانی که جلودار حاجی سلیمان خان شهید بود در آنجا حاضر بود و ذکر نمود که من منزل سلیمان خان
 میدانم و با من همراهی نمود و مرا بجان بزرگی که اجتماع و مراد و بسیار در آنجا نه بود رسانید گفتم
 اینجا نه است و چون خان از اندرون بدو آنجا آمد بنده کاغذ را با او دادم و گفتم جناب ملا
 عبد الکریم قزوینی داده است و در کناری ایستادم و از کثرت اجتماع بر قلمم گذشت که اشتباه کردم
 شده و لکن باز بر کردم چون بعد از نشستن در مقر خود کاغذ را خواند از خادمان خود پرسید که
 آورنده این کاغذ کجاست و بدم هنگام فرار است نه قرار زقم و واقعه را بجناب آقا میرزا احمد گفتم

گفته بودم

گفتند خدا تو را از چندین بلا حفظ کرد باری همان روز حال گرفتیم و جناب قایم‌زاده احمد را به کار
 قم تا آب مسکای شاه عبدالعظیم رسانیدم و در آنجا بایده و داع نموده گفت گویا در این عالم
 ما دیگر هدیگر را نخواهیم دید من کشته خواهم شد و تو بایام خوشی خواهی رسید گاهی مراد
 آور و از حق بطلب که انتقام ما را از فاقین ما بستاند و آن ملاقات آخر بود انتهی
 و سپس ملا محمد گسی در طهران و گاهی در زند بود و جمال ابی از عراق عرب بطهران مراجعت
 فرمود و بعد از آنکه فتنه سنه ۱۲۶۸ وقوع یافت و بنوعیکه در بخش چهارم نگاشتم ملا
 عبد الکریم بشهادت رسید و جمال ابی را ثانیاً بعراق عرب فرستادند و ملا محمد
 انجذاب ایمانی و ترقیات روحی بران داشت که مدعی داعیه شد و از کشته خویش را
 منظر الهامات آئینه و مطاع و منبع شمرد و تمک بظفرت و فرجه شیره خود کرد چه که بدون
 سکون قلم و اعمال رویه بلکه بالبدیهه و لفظه متسلسلاً شعر گفته داد معارف و معانی
 میداد و پس از ختم کلام برای مقابله و تصحیح همان ابیات را از حفظ میخواند و کلمه نخواست
 و بدو میشد و کسی نتوانست ایسان مثل نماید در عبارتش باطراف مخصوصاً در زبانی که
 جمعی باو منجذب گشتند تا چون در عراق بورود استقرار ابی بغداد محل توجه با بیان کردید
 ملا محمد نیز قصد آنسو کرده او خود با بنیضمون نوشت در همدان جناب میرزا محمد علی طبیب زنجانی
 را ملاقات نمودم که در کربلا بمحضر مبارک رسید و اثر اشتعال نار محبت آینه از جوارش
 نمایان و شکفته و خندان بود و خبر ذکر ابی عتصم با حدی مذشت در در کرمانشاه
 آقا غلامحسین ششتری را مشتعل بنابر بهایانتم ذار آنجا با میرزا محمد مارندری همراه شدم

داد بر ایم و فایع بغداد و غیبت جمال مبارک را ذکر نمود و گفت میرزا یحیی در بغداد است ولی
 خبر ابوالقاسم کاشی احدی اورا نمیشناسد و نمی بیند و چون بغداد رسیدیم حضرت کلم
 سر جبر دیدیم الی آخر کلامه که در بخش چهارم ثبت نمودیم و این در آخر شهر ذیحجه ۱۲۷۰ پس از
 شش ماه از هجرت ابی از بغداد بگردستان عثمانی بود و ظاهر گوی در بغداد و کلامی
 در کربلا متوقف و بکتابت آثار بدیهه مشغول شد و میرزا یحیی مدی بوسی نشان نداد و
 اعمال عقاید و دستاورد یحیی از قبیل سید محمد صفهانی و علی محمد سراج که با هم معاشر بودند
 انصهار حاصل کرد تا جمال ابی عودت بران فرمود و بار و اختیار بد آنسو توجه نمودند تا آخر
 نیز بعد از رفته تشریف بجنور حاصل کرد و او خود در بیان احوال آقا قمش در کربلا در قمش
 بغداد پس از عودت جمال ابی از گردستان چنین آورد که زین المقربین در آن ایام
 در کربلا بوده اکثر اوقات بجزیره من میآمدند و تاریخ بدیع را که بنده از کتاب اسما استخراج
 نموده بودم و با اسما کتیبی نوزده در نوزده مرتب شده بود سواد از بنده گرفتند و از آنوقت
 تا جمال که سی و چهار سال است در آخر هر کتابی که بنویسد همان قاعده تاریخ بدیع را مضموم
 نمایند و در این ایام چون بعضی از اجابت تاریخ جدید را از سنه دار اسلام بنویشتند از شرق
 امر سوال شد و فرمودند ابتدای تاریخ بدیع از سنه ستین و طلوع جمال اعلی است
 اگر چه اول الهار امر شب پنجم جمادی الاولی سنه ۱۲۶۰ بوده ولی نظر باینکه امر مبارک
 تاریخ ذی سنه شمسی است ابتدای سال را از روزی که تحویل شمس برج حمل است قرار
 داده اند و همان سنه ستین پنجم جمادی مطابق شصت و هشتم نوزده سال اول است

و چون آن سال بوم نوزدهم شصت و شش نوزدهم قبل از مبعث اعلی بوده و نوزدهم اول
 در اول سال دوم واقع شده بنده باین لحاظ نوزدهم شصت و شش را نوزدهم
 اول و نوزدهم شصت و شش را نوزدهم ثانی نامیدم مثلاً نوزدهم اسال که سنه هزار و سیصد
 و شش هجری است و سال چهل و هفتم شمس از ظهور اعلی است نوزدهم چهل و ششم نوشته ام
 مقصود آن بود که شبیه نماند و معلوم شود و در اول خروج جمال مبارک از قله سخن اعظم
 فرمود که تاریخ بدیع نوشته شود و اجاب آیه یاد نمایند و صورت آن این است اسامی
 ایام هفتمه که بوم اول سبت است و بوم هفتم جمعه بوم اقبال بوم اقبال بوم
 الکمال بوم افضل بوم العدل بوم الاستیصال بوم الاستقلال اسامی شهر
 و ایام شهر شهر البها، شهر اقبال شهر اقبال شهر لطفه شهر نوره شهر الرحمة شهر
 الکلمات شهر الکمال شهر الاسما، شهر العزة شهر المشیة شهر العلم شهر القدره شهر
 القول شهر السائل شهر الشرف شهر السلطان شهر الملک شهر العلاء و اسامی
 ایام هر شهری نیز همین نوزده است که بوم اول هر شهری بوم البها و بوم آخر هر
 هر شهری بوم العلاء است سنه شمسی را که سیصد و شصت و پنج بوم و پنج است
 و پنجاه دقیقه و کسری است نوزده قیمت فرمودند و هر قسمی را نوزده روز یکماه قرار
 روز اول سال را که بوم نوزدهم است بوم البها من شهر البها نامیده شده و شهر العلاء را
 که شهر نوزدهم است شهر اساک (صوم) قرار دادند بوم نوزدهم را عید صیام و از برای
 کور بجز کسری مطلق در بیان معین نشده بود تا آنکه کتاب اقدس در حکایات نازل شد

ایام را با ایام ماه و ایام اعطاء موسوم فرمودند که بحدود ایام و مشهور محدود و مکرر دیده و امر فرمودند
 که آن ایام را با بنساط و بخت و صفات و تسبیح و تحمید و رب مجید و اعانت فرمودند
 مرضی بگذرانند و بعد داخل ایام صیام شوند و این همان بیان حضرت اعلی را ترویج میکند که
 بنقص صیام میفرماید بوم اول شهر البها باید متقبل بوم آخر شهر العلاء باشد با وجود این بجهت اباب
 کور را بعد از ایام صیام و قبل از نوزده گرفته بود و ایام ماه سال بی در پی چهارمده شود
 و سال پنجم پنج نوزده بهین پنج معمول میشود الی ماشاء الله و بوم نوزده همان است که
 حسب تقویم ایرانی شمس برج حمل دارد میشود و بهین نوع در تقسیم شهر شمسی امر بر جرح تقویم
 ایران شده و بنوعیکه طلعت اعلی در الواح عبریه بیان میفرماید ایام و مشهور از نوزده
 نیکگذرد یعنی چون یک نوزده سال شمسی از طلوع جمال اعلی گذشت داخل نوزده ماه
 میشود در تاریخ آن سال سنه الالف من الواحد الثانی نوشته میشود بعد از آن سنه
 الباء و سنه الاب و سنه الال و سنه الیاب و سنه الواد و سنه الابد
 و سنه الیجاد و سنه البها و سنه الحب و سنه البهاج و سنه الیجاب و سنه
 الاعد و سنه الوداد و سنه البدی و سنه الیسی و سنه الابی و سنه الواحد
 و چون واحد ثانی باخر رسد سنه الالف من الواحد الثالث نوشته میشود
 تا سنه الواحد من الواحد الثالث و بعد از آن بهین منوال در واحد رابع تا واحد
 تاسع عشر و بعد از آن داخل کلتشی ثانی میشود و مقوم میشود سنه الالف من الواحد
 الاول من کلتشی الثانی بهین پنج الی ماشاء الله و مقصودشان این بود که واحدت

مالک الجادرا

مالک ایجاد در کلتی حتی در اعداد شهر و سنین مشاهده شود لذا این ترتیب را اجرا
 نمودند و نیز عبارت خود ذیل است چون مره ثانیه صور آهلی دیده شد از طرفی اهل
 بیان که مرده و پز زده بودند حیات تازه یافتند و بیدار شدند و از جمله احبابی که
 در کربلا ساکن بودند همه بیدار شدند بنده هم خواستم بروم سید محمد مانع شد لذا
 عرضیه مع غزلی تقدیم کردم و بواسطه جناب حاجی سید جواد فرستادم چون از ^{بغداد}
 مراجعت نمود دستخط مبارک رسید ابتدا هو الله کان بکلتی علیما و دنه مسطره
 معلوم گشت و دنه ملکوتیه در ادخ جبروت مسموع شد له احمد علی ما ارضک الی
 سما حبه الخ انتهى و ما شرح شدت انصهار و تاثرش از اعمال دوستان مذکور
 بمرزایی و قصد انحرار و ارتعاع دعوی و هم شمه از اشعار ادعایش را در بخش پنجم آوردیم
 و از جمله ابیات که خطاب بآب تو را بشماردی گفت این بیت است ای آب
 خاک تن ای تو را آن بنامی را که دیدی شد خراب و در جمله خطابش بآب
 محمد فاضل فائمی این بیت سرود ای محمد سوی ما معراج کن ترک هر آئین هر
 منہاج کن و حتی در جمله خطابات بجمال ابی این بیت گفت ای بیابن بر بها
 حتی دلیل خیزد جان اندر ره ما کن سبیل و بمرزایی چنانکه در بخش مذکور مشروح
 آوردیم حکم بکفر بلکه قتل امثال وی از مدعیان داد ولی جمال ابی بستر و حفظ توی خود
 نگهداری کرده امر باقیات در کربلا و معاشرت و مسالمت با سید محمد صفهانی داد و داد
 سید را بجزئی نشمر دوانان شکایت بغداد نوشتند لاجرم عازم بغداد شده از محضر

ابهی اجازت سفر بایران خواست اجازت فرمودند و دستور چنین دادند که ملتفت باش نفس از
 زبان تو حرفی نگیرند که هم از برای تو و هم از برای امرتبه مضر باشد لاجرم بسال ۱۲۷۲ در بلاد
 ایران سفر نمود و جمعی از بابیان را مانند میرزا محمد وزیر مازندرانی و میرزا موسی قمی در ادبش
 حاجی محمد رضا طاقات کرد که پی بمقام عظمت ابهی برده و بر امتد کرنا فتنه و در بنفتم ذیحجه سال
 ۱۲۷۴ بنیاد عودت کرده بماند و انوار آئینه را بعین مشهور نگریسته حاش در گون گشت مجاس
 طویل خویش بریده در پسرار جارد بگرده با اشک چشم آب پاشی نمود و توبه و انابه اظهار
 داشته عمده و عبارات بدجله انداخت و خود اشک شوق کرده لباسی جدید در بر نمود و جمال
 ابهی ویرا امر بسفر در ایران مخصوصا فردین فرمودند و قریب یکسال سفر کرده عظمت آئینه را
 بسبع محبان رساند و همه را با اتفاق و اتحاد خوانده و بسال ۱۲۷۵ عودت نموده چندی
 بماند حسب الامر تدریس و تعلیم فارسی بنو بادگان اجاب پرداخت و روز بروز شدت
 اشراق و لغای ابهی را نگریسته بر خضوع و انجذاب و سکون بفرود آنگاه باز ما مور بسفر
 در ایران شد و پی در پی تبلیغ نموده احساسات روحانیه اشرا منتشر ساخت و بسال ۱۲۷۸
 عودت کرده در جوار ابهی بماند و چون بنای هاجرت از بغداد شد مقرر گردید که بر جای
 بماند ولی طاقت نیادوده چنانکه در بخش چهارم آوردیم از پی روان شد و در یکی از منازل
 بوکب ابهی پیوست و او خود چنین نوشت چون بجزیره از هاجرت مبارک گذشت از
 حرم پیغام رسید که تفصیل هاجرت مبارک را در یک جزوه مشنوی بنویسم تا بطهران آری
 دارند نوشته و با قایم میرزا احمدی سپردم روز نوزدهم از هاجرت در بغداد شرت یافت

که باین -

که باین کرکوک و موصل اگر هجوم آورده قافلہ مبارک را عارت نمودند اگر چه بر عقل مبد است
 که کذب است ولی بنده را اضطرابی مستولی شد که بی اختیار بزخاستم و عازم راه شدم
 باین نیت که اگر صدق است زندگی بکار نیاید در اینار جان سنی طبع نمایم و اگر کذب است
 مطمئن برگردم و نفر دیگر هم باینده همراه شد ندیگی آقا احمد طایری و یکی آقا حسین طایری
 جناب حاجی کمال الدین نراقی همه جا با هم بودیم و اخبار سلامتی مبارک را می شنیدیم تا
 روز چهاردهم محرم ۱۲۸۰ و منزل از دیار بکر گذشته بار و وی مبارک رسیدیم که در راه
 کوهی که نستان و نهر روان داشت خیم مرتفع کردند آقا محمد حسن از محرم بیرون آمد
 سواد مشنوی را دادم الی آخر کلامه که نیز در بخش چهارم ثبت شد و شمه از مشنوی مذکور
 نیز نگاشته گشت و از منزل مذکور در موکب اقدس ابی تا اسلامبول رفت و در راه
 مبارک بود تا آنگاه که بنای حرکت با درنه شد و پراختش نموده بغداد و ایران فرستادند
 و در ۱۲ شوال سال ۱۲۸۰ مذکور بغداد وارد شد و پس از طاقات اجبای عراق و داد
 اخبار و بیابان سمت ایران رهسپار گردید و مسافت طویل مخصوصاً در خراسان و آذربایجان
 در حالیکه تلاب و دولتیمان تجتیس و در صد اخذ و قتلش بودند نموده بغداد برگشت و
 در سال ۱۲۸۳ وارد بغداد شد و از طریق موصل و حلب با درنه رفت و او خود چنین نگاشت
 در تاریخ اواخر سال ۱۲۸۲ در طهران اول جنبه که از جمال ابی و مرض مقصود یا فتم در کوه
 جناب نیز اعراض سید محمد و فصل و نفاق او و نیز اشاراتی در خصوص دیگران الی آخر کلامه
 که نیز در بخش چهارم ثبت گردید و نیز چنین نوشت که میرزا جعفر را که از ارض مقصود ساکن و ملا

و بشر بطور بدیع فرستادند در نایبین ملاقات کردم و اول بشارتی که بمن دادند آنکه تو را
 نبیل اعظم فرمودند و سبب آن اشعاری بود که در بشردیه انشا کردم از جمله این است
 بهایم سنگ خویش خوانده سه بار از آنم بود برشهان افتخار سگم لیک از بهر اعدا او
 ولی بهر احباب طیبی تبار که از من بیونید مشک بهار بگرزد خرم چه خرم بهار زیرا آن
 بنوی فرمودند ما من نفس تواضع لله الا وقد رفعه الله و ما من نفس تكبر الا وقد وضعه الله
 و نیز نوشت که چون اردستان وارد شدم در بیت جناب میرزا فتحعلی که تعظیم مولی العالم
 بفتح اعظم مقبش شدند وارد شده و با جناب میر ملاقات نمودم و الواح مبارک که بفخار
 بنده بود دادند و بخط حضرت عظیم در اول اینکلمه مبارک بود یا نبیل الاعظم اسمع
 ما نداءك مالك القدم الخ و در لوح دیگر مفصل یکی در حج بیت مبعث حضرت اعلی
 و دیگری در حج بیت جمال ابوی در مدینه است و امر رخامی بود که بنده با داب نمره در آن
 الواح من قبل الرحمن اول بیت نقطه اولی راجع نمایم و بعد از آن متوجه بیت اعظم شوم
 و امر بود که در هر مجلس از مجالس اجزاء است اول مرتبه که آن الواح تلاوت میشود در مجلس
 عید گرفته و دوستان عید کنند الخ و در سال ۱۲۸۳ با دهنه وارد شده در حوازا
 اقامت نمود تا اواخر ایام اشراق انوار مبارک که از اوزنه بزرگیت و او خود در میان
 آخرین ایام خود در اوزنه چنین نگاشت در اواخر ایام اوزنه حضرت کلیم باختصیل اذن
 با اتفاق جمعی از احباب عازم نمایم اوزون جویه که دار لبتجاره بودند پس از خریدی
 احباب همراشان مرحبت کردند و ایشان نیامدند گفتند که چندی هم در حوال

بسیاست نموده

سیاحت نموده مرعیت خواهند کرد لکن مدت چهار ماه طول کشید و خبری از ایشان
 نرسید من بنظم ثنوی تاریخ مشغول بودم و شهر رمضان بود چون حال رحیم دیدم
 از محضر اقدس ابی اجازه برای رفتن و ارجاع ایشان گرفتم پس نیای سیاحت در آن
 دیار گذارتم و در تقصیر و جستجوی از ایشان برآمدم و همبکه با سگله کلبی بولی رسیدم
 آنجا در عالم خواب دیدم که ایشان در از میزند پس بد آنجا رفتم و از ایشان تقصیر کردم روز
 شخصی برایم ذکر کرد که قرآنی در دست پیری بود پشیمان شدم که چرا نخردم و بعد از
 چند بیکه آن پیر را یافتم و قرآن را طلبیدم گفت آن از آن درویش سیاحی بود از من
 گرفت و بایدین رفت پس من دانستم که آن پیر میر محمد شیرازی و استیاح حضرت کلیم
 اند و میر محمد را در همان روز یافتم و تفصیل اجازه ابی و حکم را برای وی گفتم گفت
 بمن قسم داده اند که کسی نگویم لذا اگر ایشان را دیدید از قول من چیزی نگویند و حال
 و محلشان را بدست آوردم و باراه این بایدین رفتم و ایشان را پیدا کردم و لوح مبارک را
 با ایشان دادم چون تلاوت نمودند فرمودند معلوم میشود باز ایام سختی در جلوس است لهذا
 در وقت بلا دست دارم در حضور مبارک بشم دکان خرازی در آنجا داشتند بهم
 زدند و فرمودند میر محمد ذکر نمود مصلحت نیست بیکار باشید لهذا مشغول شدم و در آن
 مدتی که در آنجا تشریف داشتند ایرانیان و ترکان چنان با خلاقان منبذ گشته
 که هنگام وداع میگریستند از آنجا در خدمتشان باز میر آمده سوار گشتی بخار شدم دور
 دریا شنیدیم که جمعی از اجابت در مصر گرفته اند حضرت کلیم فرمودند این اول موج

دریای بلا است در کجوه رستان و برف دارد ادرنه شدیم ادرنه را منتخب دیدیم
 و نیز شرح سفر خود را از ادرنه بمصر که در نیمه عید رضوان و چهارم محرم سال ۱۲۸۵ واقع شد
 چنین نوشت جمال مبارک فرمودند که بمصر برو و یک مثنوی در تصحیل امور و نظم میرزا
 حسنان قونول ایران در مصر و تفصیل حال هفت نفر اسرای بودان بنویس و اگر
 ممکن شود بخت خوش نوشته بخدیو برسان که شاید منظورمان از نظم انظام نجات
 یابند زیرا مقصود ما این است که چون بزودی ابتدائی جدید احاطه خواهد نمود و تو
 از آن خایج باشی شاید نصرتی از دست برآید و با کیفیت حبس نایل در مصر در اسکندریه
 و بطنافش در حبس راضی بحبس سابق شرح دادیم و او خود در مثنوی که در کتاب سال ۱۲۸۶
 نظم نمود چنین سرود بعد از آن انگلک فضل دادری رفت و ما کن گشت در اسکندریه
 از تصاحبوس بود آنجا نایل خون جگر در جزیره حبیل ادرنه چهارم مردان بیشتر وقت بودی میرزا را
 چهار روزی مانده در مصر گتم که جنای قونول ملک عجم بیگانه در مصر محبوس آمده
 با غل و بزنجیر مانوس آمده در بعضی بود آنجا اشکبار فی زندان بلکه از هجران یار
 بعد از آنش با غل و بزنجیر دیند دارد اسکندریه کرده اند چند روزی بوده در زندان است
 همه در زندان و گرگان بایست بعد از آن چون دیده اندش بگناه کرده اند اظهار غرور و
 با بخت بر رخسار بگشاده اند جاش در حبس اکابر کرده اند تا کنند از حال او تحقیق تمام
 لاجرم بوده در آنجا بش تمام اندر آن مسکن نایل خون جگر دیده از قوم نصاری بگفتند
 عالم و معروف مشهور بلاد ظاهر از حبش صلاح و هم سداد چون نمیش دیدند و نقد

کرده بلیغش این مرغی چند روزی کرده باوی گفتگو نمانده فرقی حجاب از به او قطع از خود او
 سوی محبوب بها مقبل شده مهر حق بامیده بر ایوان او عشق حق آتش زده بر جان او بود شکر زنده روی بها
 که مرا بر حبس کردی مبتلا نامرغش ز غفلت بجات ساغوم نوشانه از آب حیات هر شب هر روز در دم
 فکر ذکر او بها بوده است پس هم نفس مانند میل با میل در فغان از جگر محبوب جلیل هم نفس بودند با نور جگر
 مانند از قهقهه با خبر این خبرشان فاش شد وقت عروبه مد شرار افادشان اندر قلوب
 تا طلوع آفتاب آتش دام نایه مکروند در بالای بام کای بها مشق در این صلی کی خیال بیکانت غافل
 گرچه ما هم در کنار این بیم لیک ممنوعیم و در سخن عظیم از رعایت بخطر بروی ما از عتاب بکنادری بر روی ما
 بودند نرس نام آن فرخنده داشتند میل از حالت او محمودا فارس روح آتش بر پشته و آ باد و صد آه چنین بود بها
 نامه از خون دل مردهم کرد پس شررا اندر او مکتوم کرد ... نغمه ادوی با جان هیچ جا نگذازد و دل مردار و هیچ
 ... کو نیاصدال بوده ز اهل مستیز از به محبوب بها ... او نوشته بود لوحی خوش بشت پس میل زار کتوبه روز
 فارس لکتوبه ابر برفت پس بهر چون غریب انداختند تا جوانه از نصاری پیش خوا با هزار اداب پیش
 گفت خود را با نامر بوش کن آنچه میگویم بصد جان گوش کن در بغل بگذار مکتوبه ما با دو صد حکمت بود اندر
 اندر آنجا تا جاداری حال است دلبر این غماری حال است هست ادرا خادو با این ن که شباهت نیستش با کجا
 دست او مکتوبه تسلیم کن ز من زارش دو صد تعظیم کن پس بگو کای خادم دلدار من چستی فرما بحال زار من
 من که محروم ز برم و لستان تو مرا یاد آرد در آن گستان بر دروم دلبر من بوسه زن پس بگو در محضرت
 بعد از آنم از جوابی شاد کن زخم جبران مرا آرد کن الغرض ما آن مکاتیب آنچنان شد شادی بوی خاک است
 است خود را بر زهر زنت گشت داد دست خادم هم آنچه داشت خادم نه روی عرش تهر شد

همزه مکتوب نزد شاه شد خواند مکتوب نبیل اندر حضور گشت نازل لوحی از عرض سرور
 آنچنان هم بر لقاء آمد رسید آنچه عیاش ز دیده بود دید شد محل رحمت رب جلیل
 داده شد بردست ادلوح نبیل فلک دیگر پیش از این فرصت نداد در نهادم رو بسوی ره نهاد
 بعد از آن مکتوب فارس بحضور خوانده شد در محضر رب حضور طرف مکتوبش بسی مقبول شد
 لوح عظیم بهر او منزل شد لبک مانع گشت تعذیر از وصول کرده قصد فارس آمد در حصول
 چونکه رافع گشت راجع سوی او همه گل مشکف آید روی او هم در آن ایام بیرون شدند
 آتش اندر رضای در فلکند گشت از زندان خلاص و پیغمبر شعله زد بر جان نیکان و بار
 انقلابی در نصاری اوفتاد گوینا ما پیشان محشر فساد اکثری وقف بر این طلب شد
 منتقل از این سوی اب شدند را نظرف هم آمد آن رخسار جوان از طاقات بها آرد بجان
 ادم اندر خلق بی ابتاز بود شهر قبطین ساعت ساز بود ناز او در دیگران هم بزودت
 چند تن از کیش سابق دیده و چون نبیل در فارس مذکور در محبین تبلیغ سبحان بخت
 نهادند رئیس قحس اندیشه کرد که فتنه برپا شود ویرا از اسکندریه نفی با ناطول کرده حبس
 نمودند و پس از چندی ستمگس شده بغیر بس رفت و آنموقع ماهی از اقامت میرزا یکی ازل
 و همزمانش در آنجزیره گشت و نبیل شنید که در قلعه مانعوا مجوس اند لاجرم بد آنجا رفت
 و از احوال مشکین قلم و سیاح و اقا محمد باقر قزوینی و عبید لغفار الطلاع حاصل کرده بعضی قطعات
 و رقعها از مشکین قلم و آنان برای محضرا بهی گرفته بسیار صوب حکما گشت و سید محمد
 اصفهانی و همزمانش که بمضادت و فساد قیام داشته خبر یافتند بکومت حکما اطلاع

داد

داده دبر بیرون کردند با حرم در اطراف عکا همی طوف روزه ذناب ایاب نمود در زوری در بیرون
 قلعه در نواحی غزالین که شمالی عکا است با توجه و شتیاق بی انهی باستاند و توجه مقرر
 اهی شد تا گمان جمال مبین از شباک غرقه نوعی اظهار ملاحظت فرمودند که منت منت سجده
 بجای آورد و مناجاتی از قلم اهی در حشش صادر شد و بعد از آن مدتی در جبل کرمل و حوالی آنجا
 و غیرها بسر برد تا اذن درود یافت و بعد کا داخل شد و هشتاد و یک روز در قلعه مشرف
 بمحضر اهی و متلذذ با انواع نعم و آلاکت و او خود در بیان کیفیت واقعات مذکور چنین
 نوشت و عربی داخل قلعه عکا شدم و در جامع هزار نماز خواندم و میگرددیم که آقا رضیاً
 و یدم الی آخر کلامه که مفاد آنرا در بخش سابق نگاشتم و مدت چهار شبانه روز مینما در حجره تجار
 متعلق بمبرزامادی عبد الاحد شیرازی که نازه بکجا دارد شده حجره تجارت تائیس نمود تا با بنسید
 موفق بخدمت این امر گردد زینت و از حجره دمی خارج نشد و روزی در حجره را مفضل کرده میفرستند
 و شبها ملاقات بعضی از اجبا میرسید حسب الامر تمامت واقعات خروج از ادرنه تا استغناء
 در سخن عظیم را در یک مشنوی بنظم آورد تا ملاحظه و اصلاح فرموده با حاجی شاه محمد امین البیان
 نشادی بایران فرستادند چنانکه در یکی از منظومه های مثنوی مشهور است هفت سه
 چون شاه در عکا بماند این پریشان را بنرم خویش خواند بود از فضل ملک مستدام و لقا
 هشتاد و یک روزم مقام و باز حسب الامر بایران برگشته سفر در بلاد و قری نمود و عده
 کثیر را مندی ساخته امر اهی را منتشر نمود و چنانکه در ضمن بیان احوال تعفاریه آوردم در آن بلاد
 نیز علم هدایت بر افروخت و بدین طریق ملا محمد نبیل عظیم از اغار عراق شمس اهی تا یوم بد

خدمتی خلیفیم باین امر نمود و شعله شاره در مقابل افکار و اعتراضات با میه گشت و الواج کثیره مانند سوره اولم
سوره النج و غیره در حقیقت محدود یافت و بلاخره در جوار فضل و عنایت در حکما بسیار مید و با هجاب
عراق و ایران مکاتبه کرد و قصائد و غزلیات و رباعیات و مشهوریات بسیار در بیان و احوال
عیدیه و در استدلال و تیر در مدیحه ابی و در مرثی و در موعظ اخلاقیه از وی باقی ماند و ما مقدار
کثیر از اشعارش را که حاوی بیان کیفیت و ضبط تاریخ بعضی از واقعات قلم بود در مواضع عیده
از بخشهای این کتاب ثبت کردیم و از مجموعه تشریح تاریخ که در واقعات اول امربدیع الی سال
۱۳۰۷ نگاشته است مفاده نام نمودیم تا آنکه در حادثه غروب شمس جمال ابی شدیداً متاثر
شده طاقت تحمل مصیبت عظمی نیارود و اشعار پر نوز و گداز بسیار بگواری سرود منها
چون من حیران که قائم نذر و شب بیدل بلی روح دائم روز و شب دو در بالا و پدید آید کباب
حیرت اندر هستی در این تراب ذوق دیدارم بهر سوی میرید آن جمال و آن قیامت را بدید
میروم تا در غمش گیرم سراغ دور گردون را بگردم طاق طاق کی کجا یابم نشان از بی نشان
آه آه از درد بیدرمان جان جزرگر این پرده مارا بردم سوی اوج از خاک برگردون پر
درد مجنون دار بر مانون زخم چاره غم در فضای جان کنم و عاقبت خویش را بعد از چند روز
واقعه عظیمه بدید یا کند. بلاک ساخت و چون احباب و برامفقود دیدند و بجزرت غصص اعظم
معروض داشتند از هر سو در مجلس و طلب امر فرمودند تا آنکه جسد غریق را در محلی از ساحل حکما یافتند
و حسب الامر در قبرستان حکما مدفون نمودند و بر لوجه قبرش چنین منقوش است هو التبا
قد استغرق السبیل فی جوار رحمة آبه السبیل با رکن بر قبورم لایق و ندر این سال غریتم کن غریق

و ما برای نمونه بنده از اشعار قبوعه اش را ثبت می نمایم مهنا در تمام اظهار و عیبه گفت
 طلعات قدس شبارتی که جمال حق شده بر ملا بزین ای صبا تو ب چشم برگزیده زنده دلان صلا
 بله ای طوائف منظر ز غایت شه مقتدر در منظر شده مشهر مبهتیا بمحمد
 شده طلعت مهدی عیان که با کد علم بیان زنگان دو هم جهانیان جبروت قهر قد عثمان
 بسیر رشوکت و غر شان بنیست آن شب بی نشان بز این صلا بلا کسان که کرده در عیان و لا
 چه کسی طریق مراد و کنش نه که خبر شود که هر که عاشق من شود ز هر محنت ابتلا
 کسی از کرد طاغم نگرفت جبل و لایم کنش بعید رحتم و همش ز قهر با و لا
 صدم ز عالم سر بدم اهدم ز منبع لا اهدم بی اهل افنده آدم و هو اتی لقبلا
 قبسات نار شتی اما ذالست بر بکم بگذر راحت قدسیان بشو صغیر علی علی
 منم الظهور مینسی منم السیفینه ایمنی منم آن نیت بی منی و اهد طهرت محلیلا
 شجر مرفع جان منم ثمر بیان و عیان منم ملک الملوک بیان منم و بی لبیان قد علا
 شهدای طلعت یار من بدوید روی دیا من سر و جان کینید نار من که نم شه نشه کر بلا
 ایضا

هو است ایندم که در دمن دگر بد بدم زانکه منصورم دمن صور وجود و عدم
 دم بدم حاد تم و مالک ملک قدم جوهر ذات عیان گشته ز سر تا قدم
 کل اما صفاتند عبسید و خدم
 هو نائی است اما در دم وی چه نیم نیم اندر دم وی نی وی و نی غیر و نیم

گر باشد زوی ایند مدد من بسج نیم نه بیاهوی وی است این همه همسای و هم

نه منم او و نه او من هم ز او این منم

او منم آنچه جان است نهان است من او گر نه او من نه من او کینت که گوید که بگو

بن عیان همچو تن و جان بعمیص اما هو رو کبابی سوی مرا خشن نگر در همه سو

که در فضل و نه در وصل و نه در پیش و کم

نیم از عالم خاک از تن خاکیم چه پاک پاک آزا کشت پاک از این عالم خاک

خاک تسلیم و رضا شو ز خودی رسته و پاک پاک از غیر خود بسته ز پاک و ز هلاک

دم روح اقدسی در تن خاکی بدیم

کبت آنکس که در در دل و جان در رک و پوست چیت ایند مدد همه در دشمن دوست

نیست پیدا بخواد و آنچه نه پیدا همه اوست مو هو نفس انایا ناقص هو هو است

گویدم قطره چه دم نرغی از موج نیم

منم آنخالق لاهوت و عیان در ناسوت زمین در سیارم جبروت و ملکوت

نه بسم و نه برسم و نه بوصفم نه لغوت یکشم بر همه عالم قلم نفس و ثبوت

خلق لاهوت کم خلق زبانت قلم

نه ز نور و نه ز عقل و نه ز نفس و افلاک نه ز مار و نه ز باد و نه ز آب و نه ز خاک

جو هر قدس بی علم که بذات از همه پاک بر همه شئی محیطم و منزله ز ادراک

بری از قید و ز آزادی و شادی و محم

فانی

خانق کلم و در کل مبرآ از کل لفظ و صوتم فی و اشیا نذاکوس و دهل

تا چه بلبل نشوی کی شنوی نغمه کل صاحب احم و همراهم و نادای سبیل

نقطه و عدم و جامع کل کلم

من خود آن غیب منسیم بشهود آمده ام جوهر قدس بیطیم بحدود آمده ام

در برای عدم از ملک وجود آمده ام محض خود آمده ام نر بی سود آمده ام

نه در شرقم نه در غربم نه عرب نه عجم

ای که از شدت اظهار بس مستوری نبود غیر تو ام معصدی و منظوری

بدم از کله سر تا قدم من صوری تا زخم در دل عالم علم منظوری

دار بر نور شود از جلوات علم

ای که از کثرت پدای خود پنهانی دانم اینقدر که عالم چه بن و تو جانی

در جهان جانی و در جهان جهان جانانی آنچه پیداست تویی و آنچه نه پیدائی

میش از این نیست و گر مایه علم و حکم

ای که در عین سیاهی پنهانی نوزم اقرب از من بمنی من ز چه از تو دورم

آب حیوان تو در خاک تن و بجورم گشته پنهان و من از ظلمت خود بر بخورم

صدم خسته با بسته قید صنم

ای که در وادی لاجد تو همچون گمسم جز خیال تو نباشد سر و کاری بکسم

عین عنقا بشوم گر برصالت رسم بران از تن خاکی و هوی و هوسم

کز نقین خجل و مستعمل درندم

ای که از شوق حضور تو ز خود بجزم
خوابم گر به خویش من از خود بدم
گردد آئی بدم پیرین خود بدم
طبع از جان بدم چون تو بیانی بدم

هم ز بوی تو شود زنده عظام و محم

ای که از بای تو در بلبه هجیات وجود
دی که از بای تو در هبله از غیب بشود
ببله هبله از غیب امر تو بود
هم ز تو هر ده سلسله جریج کبود

چکنم بجز از سر حدوث و قدم

ای تو سلطان قدم مبدع تن جوهر پاک
خالق فطرتی و مالک اسما صفات
چکنم زین تن شطرنجی بی سود و ثبات
شسوارم که ز نیزنگ پیاده شده آ

برمان از عظمت زین غم درینج و الم

آن گردی که ز خمر هو هو محمود زند
همه بردار انا الحقی بجهان منصور زند
بیر و پا ز چه گشته که سرا پا فوزند
همه در قرب خدایند و ز خلقان دورند

کی با ایشان برسد ناله این زیر بزم

روح قدسند و لطیفند تبرکب بشه
معنی هاجر استند در حجام صور
در سیاه هی متجلی همه چون نور لبهر
آن بسینند که محدود و منصور بنظر

از وجودم چه خبر من که بکنم عدمم

ای خوش آنان که بسی روز و شبان کوشیدند
ز آتش عشق بها از دل و جان جوشیدند

دل باد

دل با بسته دشمنان ز جهان پوشیدند شده دیدار از آن لعل لبان پوشیدند

من ز پیچ و خم رلف همه در پیچ و خم

هو گوید که انا خالق ناز و نورم گرچه از شدت پیدائی خود مستورم

برمی از ظاهر و پنهان در قرب و دورم میدم دم بدم و در همه دم منصورم

در دل و جان درگ در شیشه و تن من صومر

مان از آن شیشه منصور دست صور بدم از گرم درگ و در رشته من صور بدم

یعنی از نار محبت بدم نور بدم نور باقی بن فانی و بجور بدم

ناتود روز وصال تو شب و بجورم

غیب مکنون ز بها ظاهر و با هر جهان بجهان میدم ایندم همه دم فاش و عیان

ظاهر و مخفی و پید و پنهان چون تن و جان آنچه او است به پید و نه پید همه آن

اوست نزدیکتر از من بمن و من دورم

غیب مکنون ز بها ظاهر و مشهور بین هو در نفس باهر و موجود بین

غیر او در دل و جان فانی و مفقود بین وجه مقصود مگر طلعت معبود بین

گوید آنم که در افواه و لسان مذکورم

غیب مکنون ز بها طالع و مشرق بعیان هو در قمتص انگاهشته کنون جلوه کنان

غیر او را منکر در دل و در دیده جان من تری گویدت نظر تری در همه آن

این منم آنکه به پید و پنهان مشهورم

منم آن سدره و آن ناز و زطور آمده ام
 منم آن غیب منیع و بطن نور آمده ام

بقعه دنا و نذا و شجر و الطورم

منم آن جان جهان و بجهان آمده ام
 بجهان و بمکان باطن و جان آمده ام

تا بدانی که چنان طیهرم دستورم

بنگر این ارض زمین قدم و الایم
 رشک فردوس شود از نسلم اعلام

فخر بر عرش نماید ز قد و بالا یم
 احرف لایحه منفی شده از الایم

آن خدایم که در الواح و بر سطورم

ایکه سلطان سلاطین وجود و عدمی
 در دلم گر بدی روح بدیعت بدی

کز وجود و عدم غیر توفی منظورم

ایخوش آمان که بجلی ز خودی رسته شدند
 بجزا بسته شده ز همه بگسسته شدند

ز خودی رسته شدند و بجا بسته شدند
 رسته و بسته و بگسسته و پیوسته شدند

بارالها تو در این زمره نما محوژم

صوت ساور عظیمت همه دم دل ببرد
 ببرد تا که جمال قدمت را نگرد

ببرد تا حجاب و سجاش ببرد
 نگرد در قدمت حجر خود را ببرد

گوید ایندم ز صواب و ز خطا معینورم
 ای بلای

ای نگاری که چسین چهره بر افراخته
عاشقان را تو چنین عاشق آفرشته
که چه بردانه رشع رخ خود سوخته
این قبارانه با دام همه دوخته
کن مخلص تو مرا زانکه ز هستی محروم

انجوش آنکس که در اینجا قدمی پاک نهاد
شد بیخانه ز خمر قدمی پاک نهاد
مست و بخود شد و در پای خم افکند و بداد
سرد جان را یکی جرعه می خرم و شاد
گفت در عین خرابی بنگر محمود

ایکه بار کس فغان خمار آمده
فائق صبحی و اندر شب تار آمده
خالق روحی و بر جسم سوار آمده
پی صید دل و جان بهر شکار آمده
صید آن ز کس خمارم و هم محمودم

همچه من مزع گرفتار بس در چمن است
در چمن ناله زارش همه دم همه من است
ناله من همه از او شده هم از او بمن است
گر زمین مرتفع و شتر اندر من است
او است نانی و من اندر دم او محمودم

همه از همین نقره او ناکورند
همه از صوت عظیمش بجهان سافورند
ز نجیبی صفت و جوهره کافورند
هر خشان جهانند و سراپا عورند
همه گویا از خودی عورم و چون سافورم

ایکه اندر بد مختار تو چون ناکوسم
دق ناکوسم و در ذکر و ثنا ناکوسم
وز تو مهترم و محظوظ و بتو ناکوسم
ید الطاف تو بر جرح علاز و کوسم
که ز انفس سجای تو نامورم

ایکه از جلوه بدیع تو من از دست شدم شدم از دست و زخم دلت شدم
 مست گردیدم و در عشق تو پابست شدم ناکه پابست شدم نسبت شدم به شدم
 قم باذن آیه توی زنده نمود از گورم

ایکه ز اشراق تو دلها همه بر نور شده ایکه آفاق ز شیپور تو پر شور شده
 ایکه عشاق بمیثاق تو منصور شده بهر اتفاق درین دار چه من صورت شده
 وز تو منصورم و اندر دم تو من صورتم

ایضا بند اول از نوزده بند معروف خلیل است
 مشتعل شو جان که نار آمد عاشقا جان بده که یار آمد قرن طلعت گذشت و نور رسید
 بلبل آفرشد و نهار آمد پرده های کمان در هم دید پرده در یار پرده دار آمد
 منبع غرقت و نمکین معدن شوکت و وقار آمد از ظهور جمال جا، الحق
 زهق ابطال آشکار آمد کور هم صفات مطوی شد جلوه گردان کردگار آمد
 قلب موجود را محک طاهر نقد ایجاد را عیار آمد حق بگر کنون قرار گرفت
 کاش صاحب اقتدار آمد بنزد خرم شوید ای اشجار که بهاء آمد و بهار آمد
 از غمام غنائش عالم پر ز درمای شاهوار آمد لیده بقدر عاشقان طاهر
 زان دو کیسوی شگبار آمد اسم عظم بطرز ابهائی ظاهر از آن بهی عدار آمد
 با علی لعرض استوی الرحمن چند بلیس تار و مار آمد عاشقان زمان استقرار
 عاقبان را که فرار آمد گشت ظاهر شهری که در ره او انبیا جمله جان نثار آمد

مضغی بوسی

منصق موس از تجلی او عیسی از عشق او بدار آمد از ازل تا ابد سپاهی او
 اشمنشاه با جدار آمد درش از عرش جان بخش دلم این سرشس پر از شرار آمد
 کاشق قلب کائنات بهایت پرده نور صفات ذوات بهایت
 در جمله اشعارش این قصیده است که در سنه ۷۵ در عراق بامر سلطان عشاق سرود
 شب بجز گر چه طویل شد چه سیاه موت بهای فلک الیفا که تمام شد ز بروق رود بهای
 بدلم شد از تو اشارتی که دهم بخلق بشارتی که بسر روند چه گویا همگی بکوت بهای بهای
 زینار تم ز چهار سو دل و جان بسوی تو کرده رو بجا رود دل و جان اگر زدود بکوت بهای
 همه ارض خلد برین شده چه بهشت برین شده چه بوی درینده نسیمی از نسایم سخت بهای بهای
 نومی انکریم که بی حذر دو جهان دیش بیک نظر شود از بشر تو مرتفع دو کف عدوت بهای بهای
 نومی آن قلندر پرده در که نهی قدم چه سوی سفر سر خردان جهان بود عوض کدوت بهای بهای
 دو هزار کوثر بر طرب بدر تو آمده نشسته لب بایمید آنکه دو قطره رسدش ز جوت بهای بهای
 چه الوه بیان معطنی چه ربوبیان مکرمی که شده بصورت خادمی که کشد بسوت بهای بهای
 ز لیببت ای شریک سنا همه آب شد همگن غنا که بدین بسوت آشنا لب لب گوت بهای بهای
 همه خلق طالب کوی تو همه رویها آسوی تو دلی از فرود گم شده ره جستوت بهای بهای
 شده هر کس بی طلبی بودش سرور بندهی تو مرا شرابی دشرقی با من گفتگوت بهای بهای
 ز شمیم موت و حیات من ز فراق روحان من تو قیام من تو صلوه من تو مرا قوت بهای بهای
 بقصدای تو سر جهان من تو نهان من تو جان کن نولسان من تو بیان من تو مر سکوت بهای بهای

دل

دل از این دان همه کنده ام که نور غلام و بند دام
 که مرا شرر بکیر زده که مرا بجزد بر زده
 ز منت باد بدل غمی که مراد تو خرمی
 بدلم بوز نقیحات خود شررم زن از لقطات خود
 مستان من جذبات خود ز خودم بران نقیحات خود
 ز تو خواهم ای شه بیترین ز تو خواهم ای وزخ ایزدین
 داور ابدین و تیره ترجیح و قصائد بسیار است
 در ناصره سرود شده مشتمل دل عالم از شرر بهات بهاها
 صدف وجود ز بحر لاهم از نسبت شده بر ملا
 دو هزار ناز طهور حق و هزار سدره طور حق
 سدرات خلق از خشک تر شده غم من همه کردار
 ملک و مالک و افنده چه که با بکوی تو صف زده
 همه روحیان همه در میان بز میشان شده شبان
 همه شمس سبب باشد همه بدو بنیاه شد
 بصیر طوفان خاکیان نتواند نگر و عیان
 اثری نمائند ز دلبری هگی شدند ز دلبری
 همه فوریان اولی استنا بشند در محض فنا
 که نموده باقی در زنده ام روحیات بخت بهاها
 بدلم هزار شرر زده نقیحات موت بهاها
 تو مرا چه قهرم غنمی منت چه خوت بهاها
 که شوم بذات و صفات خود ز تو لا بقوت بهاها
 که شوم بوقت حیات خود بتو لا بقوت بهاها
 که بجز خود دم آخرین دهم ثبوت بهاها
 دینیز قضیده است که در شبان^{۱۶}

ن کزین -

زن خسروان همه خسته شد کمر طوک شد شد
 شده بود ارض بر از صنم ز صلال خلق کم از غنم
 اگر این جهان همه کین شود بسنان نیغی بین
 همه طوک ز چارو شود از بحرب نور و برود
 اگر این جهان همه غم شود غم و ریخ و درد و الم شود
 همه عالمان ادلی لیسر جهان شد بد بلا خبر
 شده بیت سال ترا مقام بعراق روم و بیزم
 همه عاشقان نوحی شوند بنوای عشق توفی شوند
 با شاره خوش غصن تو که بود مظهر حسن تو
 چه خبر از تو بسته شد کمر بهات بها بها
 بگفت گشته بضر یک تبر بهات بها بها
 همه را چه لاله من خرد سپر بهات بها بها
 شکند بیکدیشان بهم ظفر بهات بها بها
 برد گردن تماشان شکر بهات بها بها
 چه بسمعشان شده جلوه گر خبر بهات بها بها
 چه شود کنون بچشم شود سفر بهات بها بها
 بگفت شوند عزیزت در بحر بهات بها بها
 بشد این قضیده رقم درین سحر بهات بها بها

ایضا قضیده دیگر

دگرم شررزده بر روان شجر بهات بها بها
 دل و دین بنانده بر کف که نثار خاک است گنم
 نه رهم بشهر دهی بقا که بپرکنم منتص لقا
 تو که جان مجسم جهانیا بکی نظاره میده
 بسا و زنا می تو ز فرزه بشری ز نام تو همه
 بکمال حسن سنی که مولست شده عالمی
 همه شتون خدا ایمان بود چرا که آستان
 دگرم کشته بطور جان جذبات بها بها
 سر و جان نه در خرابین شرف که گنم فدات بها بها
 نه رهی بسوی بیم فنا که شوم فدات بها بها
 چه شود که گاه کسی فد نظری مبات بها بها
 دل و لبران جهان همه دود از قنات بها بها
 بخدا خدای محبتی تو با بیضنات بها بها
 نه سزا بود پس از این بیان لقب خدات بها بها

سر و جان

سرد جان جمله ادبیا شغفا لبت نوشد ندا
 بسبیل وصل تو هر کس بجان خویش زند قدم
 اثری نماند ز ذوات من که بهم در سجات من
 نروم بنرم با نیان نشوم قرین عیانان
 در گرم کس سرد کارنی بجزم تو دلبر دبارنی
 اگر ممالک جان هی شمی زمین در زمان هی
 مزن اینقدر بدل آتش منما ز بحر شوشم
 بر دازیده تو دمن بگشای چشم شهود من
 بود این زمان بوسنم پسند صنایع و نکبتم
 شود آنکه پیش بچوایم ز زلال نور چشمیم
 تو همیشه امع و اقدس ز نفوت خلق مقدسی
 و از آخرین اشارش که در ایام اشراق انور ایسی سرود منظومه شومی مایه کنی دستند لالی است
 که حسب الامر خطاب بهایان دولت آباد مسلمان نگاشته بفرستاد و آغاز منظومه
 باین ابیات آغاز نمود ذکر ذکر آیه چه آمد در جهان
 چینه هستی ز ذکر آمد بدید صد هزاران خیمه از هم درید
 شد عنایت ایند و بیت شکی تا غایب فتوح شومی
 در سنای آن گار معنوی
 این زمان هم کار عطای ذوالمنم هست سخن ختم سکتم
 سال غیبی در شین طای موقده
 زنده از دود حمادی نوزده ارصاد شد زیار معنوی
 تا کنم جزودی زخم ز شومی
 بر اهل دولت آباد از بلاد که بود اند جوار ارض صداد
 لاجرم در این سحرگاه نجات
 بر دویت شاه جان شد فتوح تا نمود از نغمه رب الربوب
 این مبارک نامه مصباح خوب

دعوت از

بنظاره و طلب لغایم انجبات بها بها
 ز کمان که کس بزوان شدن زره رفات بها بها
 چه شود که ز ظلمات تن و بیم نجات بها بها
 طلبم بسینه چه جانان حرف بلات بها بها
 دل من یکی در هزندی شده جملات بها بها
 که دمی ربات کنم دمی نکم ربات بها بها
 نه بغیر یاد تو دلخوشم من و خاک ربات بها بها
 برسان بجان نبود من اثر لغات بها بها
 بکشان بعرضه ترهنم ز تعلقات بها بها
 بساط روح نشانیم بیکت لغات بها بها
 شده روح گوی تو مغلسی تو در آن غنات بها بها
 وجه ذات از غیب آمد عیان
 در عراق از مالک کتل و قاب
 در سنای آن گار معنوی
 سال غیبی در شین طای موقده
 تا کنم جزودی زخم ز شومی
 لاجرم در این سحرگاه نجات
 این مبارک نامه مصباح خوب

و دیگر نه رباعی است که بدین ابیات مثنوی شروع نمود شهادت میوه
 جسم و روانم دل و اعضا و ارکان و زبانم که سلطان بهار رب الربوب است
 ۱۱۰۹
 ظهور و طایر غیب العیب است چه نازل گشته زان نهد مقدس در آن
 ابی کتاب اله اقدس که هر نفسی نوبه یک رب است بهر چه قادر است که
 حسن نیت ترا بقدر معرفت بفاعت باین نونه رباعی شفاعت
 که در کتبهها محفوظ ماند که خدا و سر کس را کس نداند آئی حق ارباب
 وصول طرازش بخش از طریقه قبول

بگذر سوی دشت دلا که زارین بگر تا تیر قیوم تو بهاران بگر
 در هر ورق گل و گیاه و سبزه تاریخ مرور شهر یاران بگر

این سبزه و این عین زبان است همه از نهر تو در نطق و بیان است همه
 آهسته گداز پای رفیق زمین کاشیده با رفیق شهادت است همه

و بعد از نظم این مثنوی شاید قبل ز زندی را سر نوشت جز نظم مرثیه سرالی در صحت قبل قانی
 که شمه را در ضمن شرح حاشی ثبت کردیم و یاد مصیبت عظمی غیاب شمس جمال ابی که
 در بخش سابق بوج نمودیم نبود و من بدیدم در داده خویش با عالمی که مجبوس بود رساند
 و از بهایان شهبازی آقا عبد الرسول با برادر کنیزش آقا حسین خان
 شان از قم بفریش زقه اقامت نموده حیت سازی کردند و بواسطه برخی از مومنین
 امر اعلی ندای بیع شنیده سخت آقا حسین آنگاه دو پسر آقا عبد الرسول آقا حسن
 و آقا باقر اقبال و ایمان آوردند پس آقا عبد الرسول با همه تعصب و نصیب که در
 عقیدت میراثیه داشت مومن و مذهب گردید و تمامت اعضا عاقله شان فائز فرمایند
 و ایمان گشتند و آقا عبد الرسول منجد بانه بغداد شتافت درک زیارت مظهر ابی نمود
 و پسرش آقا باقر نیز طافت در گنگ نیارده از عقب برفت و پس از نیل زیارت
 بفریش بر حجت کرد و بنام بابی شهرت یافتند و مالی تبرع برخواستند و تمام
 امواتشان سیما بردند و تمامت عاقله را رجالات و نسای و صغیرا و کبیرا دستگیر و بر سر
 با سوارانی چند از طریق صعب برای قم تبعید نمودند و میرزا زین العابدین خان
 نام از عظامی بآیه مطلع شده بغیرت و حمیت برافروخت و سوارانی مسلح برای مفاد
 بفرستاد تا اسرار گرفته بقریه بیکه تعلق بوی داشت وارد کردند و بعد از چندی آن
 مظلومان خویشان را بقم رسانند و بمانند ولی از تعرض بیگانه و خویش آشفته و
 و پیریش بودند و طولی نکشید که آقا عبد الرسول از بغداد درود نمود و حالات ایمانیته

شهرت

شهرت یافت و عاها ما شروع مغرض کردند و متسببین از وی کیمان عقیده خواستند و او اظهار داشت که اگر نه اطاعت امر محبوب بعبودت اعراض بود و نوسن و سید را از بدن جدا می نمودیم و با نافرمانی سر راه موجب هفتین خویشان و امر حاجی سید حواد مجتهد نجوم برده اورا با برادرش آقا حسین دستگیر کردند و بعد در قرض پسرش آقا محمد باقر را براندند و چون جوانی نورس بود بحالش گذشتند و سوادان دولتی دو برادر را تحت انکساف نامورا بطهران کشانند و در انبار نخل و بند کشیدند و آقا حسین پس از دو سال در مجلس گذشت و مدت هجس آقا عبد الرسول هفت سال رسید و هجس از محبوبین و انباریان را با ما اسی تبلیغ کرد پس جبه اش که سیده مفره بود از قم بتهران آمد و با نادر شاه و غیره متوسل گشت و آقا عبد الرسول را مستخلص ساخت و او با درنگ راه بغداد را پیش گرفت ولی برای عاها شایه توقف در قم مشکل گردید چه امانی بشدت مغرض بودند لذا از قریه بقریه مهاجر کردند و دو پسر آقا عبد الرسول آقا رضا و آقا باقر در قریه از خلجستان اقامت گزیدند

بخت سال آمد پیش پسرش	باغل در بخر با ما نوسن شد	چون علم از حق و دانی سر	شد جس از او نسلان
شده زنده و در عشقت کمان	گشت جت غفلت را با پاستا	بود عای حرمت بحال	هر دمت بی فرزنت شغال
تا که در وقت سخن جوش	در همت تشنه شد سولت گدوش	خورد چنین غریت آن برفر	برین عقده مان شنگ بر
بان صده پاره در برین سرا	شنگ در باغچه چون دادجا	سرسره آستان بیت برد	یابسته گشت در دم بی پروا
نه نفر بودیم بد کسلس	دل طبعی در بر چون زلزله	یکت اهل قم جوانه بارسا	مخترق از فرقت دوی سا
باقره ز بخر اندر تیره چا	زور شب محبوب بودی مستالی	از طایبا انجان بگرد شد	از زبان و از ده مغرور شد

د آندرا

و آقا علی کاشانی که شوهر زوی جان و خرافا عبد الرسول بود عاونه وی را که دو سپردگارش
 آقا محمد حسن و آقا ابوالقاسم دین و خورشید بودند ببنیاد برده سکونت گرفتند
 و آقا عبد الرسول مردی دلیر بود و بعد از مهاجرت اهل خدمت و تقایه بیت که با میرزا آقا جان
 خادم بود با آقا عبد الرسول محمول و موقوف گشت و لذت این نوع مذکور بخش چهارم آن هنگام که
 اشرا ببنیاد بقصد قتل مؤمنین شدند تقایه بیت اهل دشت و در صبح ابا مشک
 از جمله آب برده جناب بیرونی را آبیاری میکرد تا در سال ۱۲۸۳ روزی در حالی که مشک
 پر آب کرده بردوش گرفته حرکت نمود سه تن از معاندین با اسلحه بر او حمله بردند و بدو
 اسلحه باها محال که بردوش گرفت از خود دفاع کرد و ظالمان با فتنه بجهت
 صبح بردنش وارد آوردند و جگر گاهش را دریند بقتیمی که روده بایش درآمد و
 بایک دست روده مارا نگه داشته با دست دیگر مشک را محافظت کرده بجا رسانید
 و با قامت بلند و اندام رسا در بیرونی سفینا و جان تسلیم نمود و اما پسرانش آقا رضا و آقا

ریزه ستوان نیک و زین خوش	می برآوردی بدن از صبح روشن	بود با این حال دام در خورشید	از عشقش نیکویش خوش
نام نیکویش بری عبد الرسول	بنده یزدان بدو عبد رسول	بعده از حسن آقا بجا نیامد	شده بخشش طالع جوی
پسر شهبان شد روی اسلام	تا بقصد طلعت بر آلا نام	لیک شده بر مستقر در ملک دوم	انجمن بکده خشت از قریه
		ماهی همه سمیرا درج	به موم

زوی فرمودند که شاه ایران از بعضی جهلان آسب بدید لذا آنچه کرد راهی برای آن دشت و سلطان عثمان بود
 سبب جهت بظلم قیام نمود و ما بر اسبج عکس و ساز و در فرغان خود مقصد دشت که احدی نزد ما نیاید تا بشدت بنویس خاضع
 باشیم آن بود که دست هرگز تا زود مقام کشید اول دزیرین با نظیرین او عطا و اراضی با وفادار داد و بعد با طاعت و
 عزیز را بر چیده و دعه حجت آغوش نمود افه عزیز نمند

غیر زری

و طریق سلوک و عرفان پیش گرفت و پس از مدتی بطهران آمده اقامت تحت و با عرفا و سنا
 هفتاد گشت و بسغل کفاشی امر معاش گذرانید و بارض از اینطالع تصادف و تقار
 کرده از امر بدیع مطلع و مؤمن گردید و باین نام شهرت یافت و در فتنه سال ۱۳۰۰ هجری
 در بخش پنجم نگاشتم و دستگیر و زندان شده مدت یکسال و نیم در حبس کمران نیز
 نایب السلطنه در اینبار بر برد و پس از استخلاص با اتفاق نیز آمده است به صفهانی
 بعکازفته بحضور در محضر ابی تشریف حاصل نمود و استدعا کرد که در اینجندی مقهور دارم
 و مجاور باشد لذا بسغل باغبانی باغ رضوان موقوف شده مقیم گشت و بیکتبی که در
 عکا برای نو باوگان ذکور و اناث منتسبین جمال ابی و احباب مجاور حسب دستور
 تائیس شد تدریس و تعلیم در خط فارسی مضروب گردید و متجاوز از شش سال
 باینمقوال در عکازیت آنگاه دامور بسیر و سفر در بلاد ایران برای تبلیغ گشت
 و مأموریت مذکور را با انجام رسانده از طریق یزد و شیراز و بهیمنی عودت بارض مقصود
 کرده بسغل مذکور برداشت تا غروب شمس جمال ابی واقع شد و آثار مخالفت
 اخصمان و احوالشان نسبت بعضی عظم نمایان گشت از آنحضرت اجازت سیر
 در ایران حاصل کرد و در سال ۱۳۱۰ قریب نه ماه بعد از صعود عازم ایران شد
 و تقریباً دو سال بلاد و قصبات و قری را کشته اعلام تبلیغ بر افروخت و از طریق صفهانی
 یزد و شیراز و بهیمنی عودت بعکا نموده در حواله حضرت عبدالبها قرار گرفت و باز بهنگام
 مخالفت مخالفین شهر دز متل و دیشان عامه احباب با خبر شدند اذن جمع

بایران گرفت

بایران گرفت و چون لسان ترکی بید است او را موبتلیغ در آذربایجان فرمودند در آن سال
 اثنا یکه سیصد و هفتاد نفر از بایجان بفرسبگرد در مرفه نزد میر حسین خان بن بزرگ حاجی آقا بن ایدخل
 رسم قلمی از حضرت نقطه اولی یافته از ندی آن صورت فتوگرافی بروشته اصل رسم بمخبر
 حضرت عبده لهما و استاد و در بدیل چندی اقامت جست و با کثیری از امالی منظره و
 و محاوره نمود و نزد خاص و عام مشهور شد و بعد از جمعی از آخوند های مدرسه بروی هجوم
 و چندان با چوب زدند که گمان نمودند سینه مظلوم هلاک شد و دست از او کشیدند و حکمران
 علی اکبر خان بن قاسم خان والی با خبر شده نامورین بفرستاد و او را که نیم جانی داشت
 بدار انگور بردند و طلب خبر یافته نزد حاکم مجتمع شده طلب کردند که یا ویرا تسلیم نماید تا
 سنگسار نموده بسزا سازند و یا حکمران خود با فعل مبادرت کند ولی جهان بخش خان سنی
 دیگر از عینا دایره حکومت که بهائی بودند اصرار و التماس نمودند که سینه مظلوم را
 خود بخوان تسلیم کرد و جواب داد که ویرا بفریز نزد و لیعهد و والی آذربایجان بفرستم تا آنچه
 صلاح دانند مجری دارد و آخوند ما ناچار ساکت شدند و با آخوند های تبریز خبر داده تحریر
 تاکید کردند که اتهام نمایند تا سینه را بقتل آرند و حکمران ویرا با رفیقش میرزا عباس خیرا
 اردبیلی تحت انخط بفریز فرستاد و محمد علی میرزا و لیعهد و والی آذربایجان در مشاهده احوال
 سینه مظلوم بنیابت تاثیر و بر حکم اردبیل متغیر گردید و فرمان داد سینه را محترمانه
 در محلی نگهدارند و آخوند های تبریز نزد و لیعهد مجتمع شده مطالبه نمودند که این سینه بانی و حکم
 علما و حجب القتل و عهد و ادم است و لیعهد جواب داد که تکراراً تکلیف او را از شاه

فالم

محمد بهر در خلجستان و عراق ایران بودی که خد گشته ماندند و بعد از خود هائیک و سینه دین بر
 برقر کرده و بر دیگرش آن ابوالقاسم با سوان و صفارده بغداد فرود داشته و حکام قنده
 ایضا بوصول تعجب شدند و بعد از عودت نمودند و بان خضره حب الاجنه از جمال امین کا
 رفتند و جوار الکی فرزند زنده سکونت اختیار نمودند و آن ابوالقاسم بگری مشتغال ندرت
 ...

خواستم و چون رفیق است بحسب و غل نوان اندخت و آخوند ما همه روزه تجسس و تعقیب کردند
و دیو بعد پس از چند روز سواران چندی را مأمور نمود که سید را براحت و آسودگی بطهران
رسانند و غلامان سپرد که اگر هم سید در اثناء طریق خواست فرار کند متفرق نگردند
و اذیت و مشقت نرسانند و بدینروز غلامان در اثناء طریق راجی و ساعی شدند که بگریزد
و نیز محبت مرحبت نمایند و فهمانند که تنها بفرار سجات و خلاص تواند یافت و گرنه خطر
قتل و هلاک در پیش است ولی بحکمت تا با غلامان بطهران رسید و بموجب مأموریت
که داشتند در برابر خان میرزا علی صفیرخان صدر اعظم بردند و اینکه سید مظلوم را با
کند در بنجر نگریست با مأمورین تغییر و از وی عهد نگه نمود که چرا سید را در بنجر زار نماند
و بدین حال بطهران آوردند و فی الحال بفراسهباشی خود که معین حضور لقب داشت
دستور داد او را بیاراد برده از عمامه تا جوراب دو دست لباس مرغوب خریدند
لباس و محترم داشته در خانه خود بکجراه قاپچی باشی منزل داد و شام و نهار مکتل و برت
رسانند و لاجرم مستخدمین و اعضاء دایره صدارت در رعایت احترام و مهربانی
سلوک کردند و همه روزه خود صدر اعظم حسین عبور تفقد و دلجویی نمود و بفراسهباشی که
از خروج و دخولش مانعت نکند و علی بندها اسامی مجوس بود و آزادانه در غالب مجالس
و محافل اجانب نیز حاضر میشد تا روزی که مقرر بود شاه بیدار صدر اعظم آید بوی سپرد
که متجاها در باغ عمارت قدم زند بنوعیکه شاه او را ببیند و او نیز چنان کرد و شاه را
در همین مرحبت نظر بر او افتاد و از صدر اعظم حال وی پرسید صدر گفت این همان

سید مشغولی است که در بعد بر ایتم نگرفته از تبریز فرستادش. گفت نه در تبریز بلکه در اردبیل گرفتند
 مرتضی نمایند برود و شاه را دعا کند و صبح مذی بعد صدر عظم آباده برکن تن خود را با پنجاه تومان
 و چند کلاه قدوسی و یک کلاه که چای در مجعه گذارده بواسطه یکی از خواجه با نزد وی فرستاد و خود
 نیز بهانه بیرون رفتن از خانه بکرباس آمد. چنین گفت آقا سید اینها مجرای سفر که شماست
 بردارید بروید و ما را از دعا فراموش نکنید و ایستاد که فراموشانند وی چیزی نخواهند و بعد از آن
 آقا سید سه نوع مذکور لوجی در نهایت باغت و علاوت اینجمله مجرای و اظهار سرت و
 عنایت در حق صدر عظم از قلم حضرت عبدالبها صادد وصل شد که جس وی را در منزل صدر
 اعظم از باب حل تعالین مقایسه جس حاجی میرزا محمد تقی ابن ابهر در دست کامران میرزا فرو
 داد و چند روزی در طهران ماند تا لوج مذکور را بنظر صدر رساند و چند قطعه از قطعات خط میرزا محمد
 هدیه داد و صدر صد تومان باو عطا کرده گفت بروید دیگر در طهران نمانید و الهامس دعا دارم
 لاجرم سفر بخوبی ایران کرده بهند رفت و بعدگاشا فته مشرف بکنور حضرت عبدالبها
 و پس از چندی عودت نموده مدت یکسال سفر بخراسان و عشق آباد و غیره نمود و مجدلاً
 سواره و بانو کر بطهران برگشت و مجدداً بهنگار فته بمحض عبدالبها مشرف حضور یافت
 و سپس تقریباً در سال ۱۳۲۴ از عکا بایکی از پسران ازل که محمد نام داشت و برای سخا
 شاعر و اعلاش ترکان دلی محمد میخواندند مرحمت بایران کرد چه دلی محمد می در می
 از تبریز بیگانه گرفته از حضرت عبدالبها و از جایزین و مسافرن بدخواست و همراهِ نوتودی
 بدست آورده در میخانه ماصرف مشروب و اعمال منیه می نمود و این برای نام قدس است

در ذکر نقلی

در مرکز خاکا پسندیده نبود و حضرت عبدلهبا بموجب عثولفت و کرم که شیمه کریمه اشین بود
 اورا راندن نخواستند و بایران و طهران کسبل داشتند و آقا سید سید سید بود و
 نوید مای دلبرا که راجع بمبریدان پدرش در ایران برای وی حکایت کرد اورا با خود
 تا طهران رساند و بنزد ازلیان راه نمود و خود در ایران بی در پی سفر و تبلیغ کرد
 و بالاخره در موقع انقلاب خاک عثمانی و تغییر اوضاع سلطنت دستخاست عبد
 الهبا از حبس چهل ساله سفر مخفی مبارک در مصر نمود و آنحضرت ویرا بجای حاجی سید
 تقی نژادی که چندی متصدی ارسال مرسلات با اتحاد و واسطه وصول و ایصال
 عرائض اجاب و الواج مبارک بوده خبر آفوت نموده نصب فرمودند و در پور سید
 متوقف و مباشر انجام وظیفه مذکور گردید پس در سفار اروپا و امریکا ویرا همراه
 بردند که غالباً مباشر طبع خوراک و جای شد و بعد از جهت از سفار مذکور
 به پورت سعید ویرا بایران عودت دادند که مسافرت های بی در پی و قفقاز و کرستان
 دوسته در بلاد ایران خصوصاً آذربایجان نمود و موجب بیداری اغیار و تکمیل
 اجاب گشت تا در اثناء سفر در قفقاز یا چهار استر خاشده خود اسیر بجا طهران
 کشاند و در خانه آقا میرزا آقاخان قائم مقامی رحل اقامت انداخته تقریباً دو
 سال بدامنوال زیست و میربان محترم ز او و وار دین پذیرائی نمود و بمحاله
 پرداخت و بالاخره در سال ۱۳۰۴ در حالیکه از شدت پیری و زحمات و شقا
 طت و غم اعصاب و قوی فرسوده گشته شده نهایت ضعف یافت و نمود

کمال محبت و شوق و ذوق ایمانی نمایان بود بدو و حیات جسمانی گفت و خزاره
 با نهایت احترام و اجلال و جمعیت بهایمان بعبقرستان در گلستان جاویدم برده
 دفن نمودند و او زن نگرفته نسل و دودمانی بر جای نگذاشت ولی الواحی کثیر که
 شانش صدود یافت پایدار است و هم اشعار متنوعه بسیار از او که حیرت
 بخش میکرد بدست میبماند و از مشاهیر اجداد که در قم بخدمت برخواستند مشهور
 و مورد هجوم جمهور شدند مشهدی حسین و مشهدی رضا برادران مذااف
 بودند و آندو برادر در محله باب الرحی از اردستان اصفهان تولد و متوفی و بنا یافتند و نام شانش
 آقا مهدی راضی مشهدی اردستان در قلعه طبرسی نازندان در بخش دوم یاد کردیم ولی
 در حدود سال ۱۲۷۸ هجرت انجم نموده سکونت گزیدند و پس از چندی حاجی میرزا حمید علی ^{اصفهان}
 در امانت عهد از قم برای طهران بدیشان وارد شده بشارت ظهور اجداد و چندی بعد از
 آن دیگری از مبلغین که بطهران میرفت بموجب سفارشی که از بعضی اجداد است با ایشان
 ملاقات کرده بنوع کامل در خصوص این امر میان و میان نموده بطهران رفت و مقرر بود که
 دو برادر خود را بطهران با حبار رسانند چرا آنکه باید و شاید مطلع شوند ولی در همان ایام

بزرگوارش تفریحی بستن نوزده ساله دارد با کوشش مشغول نقاشی بوده و میرزا حمید بنحالی او را متنبوع کردند و در حال اشتغال
 در نجف بقیع خدمت مسافرت دارند از احباب قیام نمود و با اینکه از اهل فضل و اخلاق ستوده بود برای سباحت
 با عیار سود چهار حادث می پرستی گردید و چون سفر زیارت ارض مقدسه کرده ایامی در محضر حضرت جده امیرالمؤمنین
 در کفین روحاندا یافت از عمل جزو نادم و نام گشت ولی ترک عمل توبه است نمود لاجرم و صیتی همین
 مصنون نگاشت و خود را سموم و هلاک ساخت ۱-

تجاوز

و طریق سلوک و عرفان پیش گرفت و پس از مدتی بطهران آمده اقامت حجت و با عرفا و دانشمندان
 هفتاد و شش گشت و بسغل کفاشی امر معاش گذرانید و با مرضی از این طایفه تصادف و تقارن
 کرده از امر بدیع مطلع و مؤمن گردید و باین نام شهرت یافت و در فتنه سال ۱۳۰۰ هجری
 در بخش پنجم نگاشتم و دستگیر و زندانبان شده مدت یکسال و نیم در حبس کمران میرزا
 نایب السلطنه در این باره بر برد و پس از استخلاص با اتفاق میرزا مهدیه صفهانی
 بهکار رفت بصحور در محضر ابی تشریف حاصل نمود و استدعا کرد که در این جمعی مقرر نماید
 و مجاز باشد لذا بسغل باغبانی باغ رضوان موقوف شده مقیم گشت و بمکتبی که در
 عکا برای نوباوگان و کور و اناث متبیین جمال ابی و احباب مجاز حبس دستور
 تأسیس شد تدبیر و تعلیم در خط فارسی مضمون گردید و مجاز از شش سال
 باینمقوال در عکار نیست آنگاه دامور بسیر و سفر در بلاد ایران برای تبلیغ گشت
 و مأموریت مذکور را با انجام رسانده از طریق یزد و شیراز و بهیمنی عودت بارض معصوم
 کرده بسغل مذکور برداشت تا عروب شمس جمال ابی واقع شد و آثار مخالفت
 اخصان و اعمویشان نسبت بعضی عظیم نمایان گشت از آنحضرت اجازت سیر
 در ایران حاصل کرد و در سال ۱۳۱۰ قریب نه ماه بعد از صعود عازم ایران شد
 و تقریباً دو سال بلاد و قصبات و قری را گشته اعلام تبلیغ بر افروخت و از طریق صفهانی
 یزد و شیراز و بهیمنی عودت بهکار نموده در جوار حضرت عبدالبها قرار گرفت و باز برگام
 مخالفت مخالفین شهر دز متولدیشان عامه احباب با خبر شدند اذن رجوع

بایران گرفت

با بران گرفت و چون لسان ترکی بید است او را مأمور تبلیغ در آذربایجان فرمودند در آن سال
 ایشانکه بلاد دوزی آذربایجان سفر میکرد در مرز نردی میرزا حسینخان بن میرزا حاجی آقا بن ابدیل
 رسم قلمی از حضرت نقطه اولی یافته از دوی آن صورت فنوگرافی برداشته مهمل رسم بمجهر
 حضرت عبدلجبار و ستاد و در بدیل چندی اقامت جست و با کثیری از امالی منظره و
 و محاوره نمود و نزد خاص و عام مشهور شد و دوزی جمعی از آخوند های مدرس بر روی هجوم
 و چندان با چوب زدند که گمان نمودند سید مظلوم هلاک شد و دست از او کشیدند و حکمران
 علی اکبرخان بن قاسم خان والی با خبر شده مأمورین بنفر ستاد و او را که نیم جانی داشت
 مدار حکومت بردند و طلاب خبر یافته نزد حاکم مجتمع شده طلب کردند که یا ویرا تسلیم نماید تا
 سنگسار نموده بسزا سازند و یا حکمران خود با نعل مبارک کند ولی جهان بخش خان و تنی
 دیگر از عیال دایره حکومت که بهائی بودند اصرار و التماس نمودند که سید مظلوم را بید
 خود بخوانان تسلیم کرد و جواب داد که ویرا بفرز نرد و بیعهد و والی آذربایجان بفرستم تا آنچه
 صلاح داند مجری دارد و آخوند ما ناچار ساکت شدند و با آخوند های تبریز خبر داده تحریر
 تاکید کردند که اهتمام نمایند تا سید را بقصر آرنه و حکمران ویرا با رفیقش میرزا عباس خرا
 اردی بیل تحت انخط تبریز و ستاد و محمد علی میرزا و بیعهد و والی آذربایجان از مشاهده احوال
 سید مظلوم بنیابت متأثر و بر حاکم اردی بیل متغیر گردید و فرمان داد سید را محترمانه
 در محلی نگهدارند و آخوند های تبریز نرد و بیعهد مجتمع شده مطالبه نمودند که این سید بانی و حکم
 علماء و حب القفل و عهد و ادم است و بیعهد جواب داد که تلک افاضت کتیب او را از شاه

تنی دیگر از مبلغین که از طهران رسیده بفرمانش ورود کرده هر دو را با حل بجهت رسیدن رساند
و عریضه شان بمحضراهی رفته مورد قبول واقع شد و مستولشان که وصول بمال و کفایت
بود نیز حاصل گردید (هفت خانه تپه کرده در دو خانه کارگزاران و خود با متعلقان
در پنج خانه دیگر اقامت گرفتند) و از آنجا هر دو با کمال اخلاص بشغل ندافی مشغول
بوده از عایدات خود بخدمت امراهی همی صرف نمودند و نوبتی شنیدند که امرامعاش
در عکاسخت شد و بی تأمل سرمایہ خود را که چهار صده تومان بود نقد کرده تقدیم بارض
مقصود داشتند و بعد از محضراهی امر شد که مبلغ مذکور را بایشان دادند و بدین ترتیب
در بندل مال و پذیرائی از مسافرن و نشر امرای ذره کوتاهی نکردند و ذمات ایاب
مسافرن و مبلغین و اجتماعات پی در پی که در منزل خود همی نمودند موجب شهرت
بالغه شان بنام بابی گشت و معاندین بمقامت برخاستند و ظلمت با بهیمان آمد
و بالاخره در بیس اول سال ۱۳۰۶ حسب اقامات آقا محمد باقر گماشته حاجی محمد
حسن ابن الضرب و حاجی محمد حلاج و نائب مهدی و رؤساء اصناف و آقا شیخ
محمد تقی و آقا سید ذکریا پیشمار که سبیل و شهادت بر بابی بودنشان تمام کردند
و حکومت را بطمع اموالشان و اد داشتند اعتضاد الدوله حکمران پسران خود عباس
میرزا نائب الایاله و سپهسالار فرمان بدستگیری آنمظلومان داد و فرایشان بدرب
دکانشان رفته ایشانرا بدار انگلومه بردند و پسران مذکور اعتضاد الدوله و نیز حاجی میرزا
علینقی وزیر هر چه اصرار کردند که ایشان کلمات ناشایسته گفته تبری کمینند هم

از ایشان

از ایشان رشوه خواستند بمقصود رسیدند و لذا هر دو سخت کیند و غل کشیدند و چند روز گذشت
 و گردنشان از نفل و سخی زنجیر مجروح گردید و انواع اذیات و اخبار وحشه و تهدیدات بی درباری
 بایشان میدادند تا بدینوسله نفودی بگیرند و کوه کاف و درازلی گرد و کاف و خانه شان هجوم و
 و شرارت همی داشتند و سنگ انداختند و عامه شان تلگراف تظلم بشاه کردند و نیز مشروطه
 بطهران نزد آقا علی حیدر شیردانی تا جرایمی ردی و ستادند و جواب مکتوب که عادی چهار لوح
 صادر از قلم امیر ایام برادر آقا عارف و آقا محمد ابراهیم بن شهیدی حسین عارف بود به پستخانه رسید
 و آقا علی حیدر نسبت بایشان نوشت و وعده داد که تا چند روزی دیگر آزاد شوند و دستور
 داد که در جواب سوالات حکمران خود را بسته بوی یاد نمایند و ملاحظه و بیم نکنند و میرزا علی
 خان رئیس پست مکتوب سفارشی مذکور را باز کرده الواج را نیز مطالعه نمود و این عارف نیز
 خیر یافته موقوف را بطهران نزد آقا علی حیدر آگاهی فرستاد و ادب واسطه امین سلطان بن محمد
 عرضیه شاه داد که دو تن از تجار ما را بنام طائفه جدیده کارگزاران حکومت و سنگی و
 حبس و زنجیر نمودند و مکتوب سفارشی را رئیس پستخانه یاد کرد و مقتضی است که قیبه شدید و
 اجراج بلد شود و محبوبین مرحض و اموالشان مسترد گردد و لاجرم تلگرافی بدین مضمون از شاه
 بقیه رفت جواب بنوسط رقیه در کس خاقون بجناب جلالتاب امیر الامراء اعظام
 اعترضنا و الدوله حکمران زید اقباله عارضه بجاکبای مبارک روحا فذاه متظلم اند که سوهرها
 انها را با اتهام اینکه بابی هستند گرفته حبس نموده اند حسب الامر مبارک رحمت و حبس از
 چیست و چرا بی جهت انها را محبوس نموده اند در صورتیکه متهتم شده اند و تشبیه ندارند

الیهته هر دو را

البسته هر دو استخلص نماید و اما حقیقت واقع را از آنرا کسبیده که به عرض برسانند ۱۵ ربیع اول
 ۱۳۰۶ و مفداکث فائزه حکومت بطمع اخذ نمود و مطلوبان را که محبت نمودند تا آنکه
 حکمی دیگر از دولت رسید که رئیس پست مذکور را در دار الحکومه حاضر و جنبه و تادیب شدید
 کرده فنی بلده نمایند و میرزا عیسیخان امین الدوله که رئیس کل پست بود فراموشی شدید نوشت
 و دائره حکومت از ملاحظه حکام مذکوره مضطرب شده رئیس پست را حاضر و با یکدیگر
 مشورت نمودند و اخوان مذاق از محبت دارد کرده بنشهادت مهور نوشتند که
 اخوان اقرار نمودند که رئیس پست پاک و مقده است و خیانتی از او سر نز و ولی محمد ابراهیم
 بن مشهدی حسین مذاق بید رنگ با جری را به پهران نزد آقا علی حمید نوشت و
 طولی کشیده که حکمی شدید از دولت رسید و ناچار شده بموجب حکم عمل کردند رئیس ا
 فنی بلده و از برادران محبوس در یوم نورد هم نوشته رضامندی گرفته از او نمودند و مقرر
 شدند که احدی از معاندین بلده نسبت با مان کلمه سوء و تعرض بر زبان نرانند و آنرا
 بخانه خود زفته بشعل برداشتنند و معاندین مذکور در مدت قصیری با انواع امراض و بیهوش
 و چار شدند یکی مرد سه تن کور گشتند و آقا محمد باقر تا جبر بچسب خیانتی که از او بوقوع رسید
 حسب حکم حاجی محمد حسن امین لهریز امولش را ضبط کردند و معتزل و مقرر خان کرد
 و بدین اکتفا شده ویرا با کنه و خل پهران کشیدند و پس از واقعات مذکوره برادران
 مذاق تقریباً یکسال با من و اما ان زیسته با دلگرمی تمام بوظائف ایامی و خدمات
 روحانی پرداختند تا حاجی سید صادق مجتهد بهیجان آمد بمقرر برخواست و محمد حسن

و محمد رضای نداف و محمد ابراهیم ابن نداف و آقا حسین داماد نداف را بنام چهار مردان خارج شده
 از شریعت اسلام اعلان و تشهیر کردن معاطله با ایشان را حرام و محارمه و مدافعت ایشان را طاعت
 و تقیه و مرتکبین را مستحق دخول در بهشت خوانند و در این هنگام گرد باد فتنه و شرارت برخواست
 و غبار بیایات و مصائب گوناگون بر فرق صفار و کبار آنجا نازل و بخت اهل بازار را بختیاج
 با ایشان نفرودخته حاکمها بر روی ایشان بستند و در کوی و بزمین چاره از سرزنشان کشیدند
 و آنان صبر و تحمل و مقابله بحسبت کردند و اشرار یو تا فیرو تا معاطله شدید تر نمودند و مدت مسالی بدین
 نوع گذشت تا ده روز شازده تم رمضان ۱۳۰۸ بانویه خورد مسالمن بدانان را ریخته سنگار و
 شرارت کرده و شام و سب نمودند روزی دیگر آقا سید حسین نامی از اشرار با سر نرزه بقتلشان
 در دکان در آمد ولی تنی چند از مردم بی آزار که حاضر بودند همانوقت کردند و او فریاد بر کشید که
 حکم حاجی سید صادق مجتهد است و اگر امروز نشود فردا اشرار خواهم کشت و روزی دیگر خط
 الصبح که منگولوان بد که خود میفرستند پنج تن از اسادات با ایشان هجوم بردند دست بمرزا
 ابراهیم بن نداف را با تهمه مجروح و لباس تنش پاره پاره کردند و او را بتون حمام کشیدند
 که کاهش را بازند ولی برخی از خیرخواهان اهل محل ویر استخلص کردن در خانه پدرش مشهد
 حسین گذاشتند و نیز سر و صورت مشهدهی رضا را با نارد و گریک مجروح کردند و او را در
 خانه مشهدهی حسین انداختند و زنان و ضعیف با خیمه شده با فریاد و جنبه نرزه حاجی سید صادق
 شناختند و معاندین پای داد میرزا ابراهیم را که پای برهنه و بی چادر میدوید شکستند و
 برخی آن ستمیده را بدوش گرفته بجانه رساندند و از ضرب و جرح آن بیچارگان در مدت سه

که در شهر

که در بستر خوابیدند متدرجا بهبودی یافتند و مظلومین بوجوب ثورت نکران بدولت کردند
 و نذر ششم جواب باین عبارت رسید توسط محمد رضا محمد حسین و محمد ابراهیم بنو ابی امیر
 مکرم و الانایب الایاله حکمران زید عروه عارضین فروردین کپاسی مهر خستای اقدس میاوی
 اردو احضار فداه متظلم اند که حاجی سید صادق انهار ابایی قلداد کرده است در صورتیکه هم اسلام
 دارند و هم بدین خاتم نبیین صلوات الله و سلامه علیه معتقد و اقرار دارند باین تفصیل
 مردم الواط و اشهرار اطفال بجهت آنها را ادیت و آزار نمیانند البته قدغن کینه
 احدی مزاحم نشود و ادیت نرساند که آسوده دعا گو شوند ادیت یعنی چه این السلطان
 ۲۳ شهر رمضان ۱۳۰۸ و حکمران بجای سید صادق خبر داد و او سخت بر پشت و بعد
 از ادا صلوة جماعت بر منبر برآمده فریاد بر کشید چنین گفت ای مردمی در جامعه مسلمین
 نمیشود که چاره و دوفکر کلاه نهدی علاج را بکنند ای مردم دین از دست رفت و اسلام پایمال
 گشت لاجرم همه بر خاستدنی چند بصد و آن بیچارگان قیام کردند و مظلومین ب حکومت
 نظم نمودند و حکمران بعضی را حاضر دتینه کرد ولی روز بروز سخت تر شده خون در عروق
 متعصبین بجوش آمد و اقدام بواسطه حکومت موجب مرینه علت گردید و مظلومان ناچار
 بصبر کوشیدند و معاندین متعصبین و مغرضین مدت چهار سال آنچه خواستند و توانستند
 کردند تا در سال ۱۳۱۲ شهدی رمضان نام فرانس صحن مقبره معصومه که همسایه ایشان
 بود و قسمتی از خانه خود را بایشان فروخت بدت تمام بنای تعرض گذشت و بانفقات
 زنش شها در بام خانه بنیادی بنید شتم و لمن و سب ای گفت و با اینکه برخی از همسایه ما

او نصیحت کردند ممنوع نشد و بنام اینکه از گماشتگان میرزا علی صفیرخان صدر اعظم است قیام
 بر اخراجشان کرد و بلاخره مظلومین معروضه قتلیم بصدقه اعظم فرستادند و جواب باین عبارت رسید
 جناب سلالة السادات حاجی امین التولیه سلمه الله و مقرب الكهفۃ میرزا سید علی ابن رمضان نام
 اگر نوکر من در پیش من است اورا بخواهید تنبیه سخت کنید که بعد از اتمام کسی نشود چه کار دارد
 که مردم چه کاره اند انگشت بجانه زینور بکنند البته تنبیه سخت کنید که بعد از اسباب رحمت
 نشود و اگر مرد ضنول هرزه و جزو عمومی است نوکر من نیست جناب امیر الامراء اعظام محمد
 حسنین امیر تومان حکمران قم زید عمره آنها را بیاورد و تنبیه سخت کند که دیگر مردم رحمت
 ندهد ۲۵ شهر صفر ۱۳۱۲ و لاجرم مشهدی رمضان ترسیده با مظلومان موافقت نموده عذر
 خواهی بجای آورد و آنان مدتی آسوده غنودند تا اینکه باز حاجی سید صادق مجتهد خراسانی
 که ندانان مذکور و جوه حقوق بطهران میفرستند و حرص جمع مال و غضب ویرانگری کرد
 و برادران را مجبور خود طلبیده بازخواست نمود و سخط گفت و حکم شدید بکنیز و تفرض تبعیه نشان
 داد و پیردانش باندا و قصد جانشان حمله بردند لاجرم برادران عریضه بطهران نزد صدر اعظم
 فرستادند و جواب باین عبارت رسید جناب امیر الامراء اعظام معظم الدوله امیر تومان حکمران
 قم زید عمره این عریضه را مطالعه نمایند و قدغن کنید کسی متعرض عارضین نشود بجز آن شرع
 مطاع کسی نمیتواند بختسن باطن نماید ظاهر آن قسم میگویند در این صورت بچه حق در صد اوست
 این اشخاص هستند البته آنها را آسوده نمایند شهر ذیقعد ۱۳۱۳ ولی حکمران باطلان
 همدست بود و اقدامی نمود و تفرض اعدا شد بر شد و مظلومان ناچار شده با آقا سید علی

دایم نام

و آقا شیخ محمد حسن مجتهد نزد اخلاص و ارادت بنهند و آندو بجای ایشان پرده خستند و
 حاجی سید صادق پیش از پیش بختیخت همت نهاد و بر غیر مردم را بتعرض داداشت
 و برادران باز عریضه تظلم بطهران فرستادند جواب چنین رسید امیر الامراء الحکام معظم
 الدوله امیر تومان حکمران قم زیند عمره بی جهت اشخاصی مسلم را که نمیشود عفا متهم و مرتد
 کرد چه کار دارند مردمان کاسب فقیر را از بیت نمود و حال اینکه جنابان مستطابان
 آقا سید عبد الله و آقا شیخ محمد حسن مجتهد سلمها آیه بر صحت عقائد آنها وقف اند البته
 اشخاصی را که اسباب زحمت عارضین میشوند منع شدید نمایند که بعد با هیچ وجه مزاحم
 حال عارضین نباشد ۱۹ ذیحجه ۱۳۱۳ و حکمران فرانس فرستاده مانعت از تعرض کرد
 ولی حاجی سید صادق کار را رها نخواست خود و حکم داد که برادران باید از شهر خارج شوند مظلومان
 چون دیدند که تظلم و ارسال عرائض عمری ندارد سکوت و صبر پیشه کرده بماندند تا اینکه
 بشی در حالیکه بیشتر جواب بودند جمعی از طلاب مدرسه دینییه بامر میرزا ابوالحسن شپاز
 بدرب خانه شان هجوم برده خواستند بغفایشان از نزد وی گشتند و سعی کردند در خانه را
 بشکنند ولی بواسطه گریه و زاری زنان و صفار و همه همه قیل قال برگشتند و علی الصبح
 مظلومان با قاسم عبده آیه مجتهد متظلم شدند و ادکس بنزد حاجی سید صادق فرستاد
 نصیحت گفته تهدید کرد ولی سودی نماند و روز بروز احوال بیشتر و شرارت بر میرید
 لاجرم مظلومان عریضه تظلم بر بار سلطان جدید مظفرالدین شاه فرستادند و چند ماه
 جوابی نرسید و امور سختی گذشت تا جواب آیه جناب امیر الامراء الحکام امیر تومان

حکمران

حکمران قم زید عمره ایستد بر حسب امر جبهه فطاح مبارک او احضاراه دین باب رسیدگی نمود
 میزان شرح قدغن نماید کسی متعرض عارضین نشود و آسون باشند شهر ربیع الثانی ۱۳۱۴
 و چون ذکر میزان شرح بود و دست آویز معاینین انداخته شد صورت تکرار آن را
 بسکوت نشان دادند و بسکوت و هجر ایستند تا دوشهر شعبان ابوالقاسم نام
 بنایا که خانه اش متقابل خانه استاد محمد حسن بنیاد و امام استاد محمد رضا خاندان بود
 حرکتی کردند و همه شب بر پشت بام خانه برآمده اذان گفت و اذان را طه
 ندانان را نام برده سب و لعن برآید و احدی از ایشان متعرض نشدند و بر پشت
 شوی بدر خانه رفته با سب شتم از بار داشت که قاتل شایم و تنبیه نمود و مشهوران
 علی الصبح نزد سید مرتضی نام ایستد شیخ محمد حسن جهت رفته تا وقع را گفته نظر نمودند
 و سید مذکور بدر خانه ابوالقاسم رفته کلمات شدید گفته تنبیه نمود که اگر بعد چنین
 شرایطی از وی بزرگ کند او را بسزا رساند و بنا مذکور با حال بیجان گردید و با خود هم
 صفا کرده نزد حاجی سید صادق رفتند چنین شهادت دادند که ندانان از اطلاع
 اذان شکره اند و مانع از گفتن اذان شده کفر و ناسزا بر زبان رانند و حاجی سید صادق
 پس از لعن مکرر روی بنام غیرین نموده گفت حال دیدید که ایسان کافرند فی الفور برید و
 صورت این شهادت تمام کرده میادید تا کارشانرا خاتمه دهم و ابوالقاسم بنا مذکور و حاجی
 عبید قهر عطار و آن سید عبید قهر در ملاقات علوم و فقه و حاجی سید حسین شاکر
 بنا و حاجی علی اکبر نقال و حاجی نقال دست بدست داده بدر سه رفته شهادت نامه

ذکر کرده

تمام کردند و طلاب مدرسه مهر کردند بکوه و بازار شتافته بابالی دادند و مهر و مضا گرفتند هر که
شهادت نوشت مسلمان و هر که ابا کرد بی ایمان محسوب شد و حاجی سید حنفی تاجر از برون
حاجی سید صادق مجتهد مقدم بر کل تجار مهر و مضا کرد و برخی از تجار دیگر هم مهر نمودند و
نوشته را نزد آقا سید زکریا پیشمار و آقا میرزا ابوالحسن بردند و آنان نیز مهر و مضا کردند
انگاه حاجی سید صادق مهر نمود و گفت صورت شهادت را نزد ملاهای دیگر ببرید تا تکلیف
معلوم شود و با آقا سید اسحق پیشمار در شب بمبوت بردختند و مظلومان دانستند که کار
نجابت شدت رسیده و جمعا تلکراف قظلم شاه نمودند و آقا محمد ابراهیم بن مشهد حسین ندرا
صورت واقعه را چنین نوشت روز دیگر شد پدرم آقا مشهدی حسین نداف گفت امروز
روز سختی بنظر میاید از قصاص و عدل جنبه مال خواجه مارطون تاجر مسیحی بود که از جان نثاران
خبریده بود حال فرستاده برزند پدرم سفارش زیاد کرد جنبه را جبری قبان کرده زود بیاید
حال پدرم در دکان و استاد محمد حسن بخار هم در دکانش و عیوم در بازار و این غلام بن
بمراه جنبه در کار و اسرار رقم جنبه قبان کرده تعجیل و هشتم بروم خواجه نگه داشت مرا برد
ببخیر بودم که یکدفعه صدای قیل قال بلند شد دیدم جمعیت زیاد در قوی کار و اسرار بخینند
محمد نام حلاج که از مرده آقا سید اسحق بود با چوبی برد دست آمد نزدیک اطاق خواجه
و گفت آقا ترا خواسته خواستم بروم خواجه نگه داشت جمعیت با چوب چاق خواستند
بجرون کشند خواجه دست به تفنگ کرده رو جمعیت رفت یکی فرار کردند دو مرتبه
قوی کار و اسرار بخینند باز هم خواجه نهیب داد و گفت نزدیک بیایید همه را از کلوا

بای می

بر می بینم بنا کرد بنال برشان دیدن همه را بیزین کرد وید کار خیلی سخت شده نوکش را
 در تکر افخانه مبارک انگلیس نزدیما صاحب که با این عظام دوست بود که فلافی را میخواهند
 بحکم طام از اطاق من بیرون کشند و بیزین روز آدم بفرست تکر افخانه بیادند فرمش
 بیک تدبیری این عظام را برونند تکر افخانه معلوم شد پدر و عم دو اما در احدی زیاد زنده
 برونند خانه آقا سید اسحق در طویله حبس کردند خیر ما بدم داده بودند که محمد ابراهیم برونند
 بنجال اینکه این عظام کشته داد و فریاد کنان رفته بود خانه جناب مستطاب آقا سید عبد الله
 مجتهد سلمه به تعالی در وقتیکه مجلس درس داشته از سادات و طلاب زیاد بودند بی اختیار
 گریه و شیون کرده در قوی مجلس و عرض کرده شوهرم و برادرش و دامادش بحکم حاجی سید
 صافق و آقا سید اسحق صدمه زیاد زودند و خانه اسحق برونند و سپرم را کشته امروز روز
 است روز پنجاه هزار سال اینهار از تو میخواهم آقای آقا سید عبد الله بسیار شخص رحم
 دلی هست دلش میوزد از جا بر میخیزد عظامه را بر زمین میزند پای برهنه از خانه بیرون می
 آید جمعیت سادات و طلاب بدنبالش بیشتر سادات خدمه و البته هستند و اطفا
 و ارادت دارند خیر دارند می آیند نصف تجار و کسبه بازار مرده هستند اوطاق
 دوکانها بسته می آیند جمع بدنبال می افتند جناب آقا سید عبد الله زید عشره العالی فریاد
 کنان ای مردم اسلام پایمال شد دین از دست رفت شمار انجا بسینه که دو نفر
 مسلم غریب میخواهند برون از اسلام بیرون کنند با جمعیت زیاد از شهر بیرون رفته
 که دلبران برو جمعیت ها خسته کردند که راه بیابان گرفته و میرود ریخته بودند بدست

بابش

پایش که آقا حکم نفر ما بد که این چهار نفر از دست بگیریم میفرماید ایادات امروز روز
 جهاد است میروید توی خانه آقا سید سخن میزید حمامه شرا بگردنش میاندازید بجان
 کشیده القدر بزنید که نمیشناسند از من بیادید و این سلم ما را خلاص کنید جمیع سادات
 باجوب و حجاج ریخته بودند در توی شهر جمع خلق بدینالشان اینخبره متولی باشی میرسد
 ملاحظه کرده که کار بسیار سخت میشود بنام نوکر ما حکم میکند بروید جلو گیری از سادات
 کرده دلالت دهید و بگوئید آنچه میل آقا باشد رفتار میکنیم اندک جلو سادات بیک
 تدبیری برگردانند در فتنه خانه آقا سید سخن ضربت زیاد زده و گفته بودند این
 چه فتنه است بلند کردید پروم و دادا در ابر داشته بزند خانه جناب مستطاب متولی
 باشی حال اینخلام تلگرافخانه هستم ازین کیفیت باخبر ندارم صاحب نوکرش را نشاند
 که برود ببیند چه خبر است و سفارش زیاد کرده زود بیا رفت و آمد گفت بعد
 چند هزار خلق روی قبرستان ریختند چند نفر نوکر ماسی متولی باشی جلو افتادند
 مردم را پس میزنند و چند نفر دور ایندوسه نفر را گرفته که اذیت نکنند مثل
 آنروز که حضرت سیح را بگردند بدار زنند اینهارا بگردند خلق بود که سنگ میاند
 اینهارا بگردند توی خانه متولی باشی و در استند صاحب تلگرافخانه فرمودند بیست
 خانه حکومت بروی تابه پنجم چه میشود اسب حاضر کرد نوکرش سوار شده اینخلام را در
 نشاند و سفارش زیاد بنوکرش کرد و میری خانه حکومت و متولی از سرش کم شده
 مواظد هستی بسپری دیانی از راه برابره اینخلام را برد که مبادا خلق از دست

بگیرند رسانند خانه حکومت و سپرد دفت آنروز را ببر بر دم تا شب شد حکم از حکومت باشد که
 این غلام را ببرند خانه متولی باشی هرگاه صلاح داشت بخانه خود مان برسانند همراه فرانسیم
 خانه متولی باشی تفصیل عرض کردند فرمودند عیال اطفاکشان تنها هستند ببرند خانه شما
 برسانند و یکفرم در نوی خانه بخواهد کسی شب هرزه کی نکند مختصر خانه آدم صبح شد
 رقم خانه حکومت جمع علما متفق شدند نوشتند متولی باشی که اینها بیرون کن که بسیار
 درد سر از برای شما میشود از جمله علما حاجی ملا غلامرضا و اقا سید اسحق بود که جناب مستطاب
 مرحوم قاضی رضائی در قم بود سپردند بچه حسن خان معلم الدوله حکمران و او هم همراه غلام کرد
 طهران بردند بانبار انداختند و در انبار بودند تا وفات فرمودند (حاجی سید صادق و
 آقا سید ذکریا و میرزا ابوالحسن و حاجی میرزا محمد بودند خلاصه سه شبانه روز خانه متولی
 باشی بودند بعد از آن والد دغم و داماد را بیرون کرده بکومت سپرد بازم علما نوشتند
 بکومت باید از شهر بیرون کنی و الا حکم میکنیم بریزند دیوانخانه حکومت هم در کابحت
 است دو شبانه روز نگاهداشت حکم کرد مال از برایشان کرایه کردند همراه غلام بیرون
 کنند در وقت زمستان هو بسیار سرد مختصر حکومت پدر دغم و داماد را خواست
 و گفت اگر میخواهید آسوده بروید تعارف مرا باید بدید و الا از برای شما سخت میشود
 و انبار میاندازند با هزار انبار پختوان گرفت و خسارش زیاد کرد بظلامت در نظر
 میرسانند بر میگردد کاغذ رضامندی میآوردید از نزد حکومت مرضی شدند نائب
 و فراتشما در شانرا گرفته گفتند پختوان کرایه مالیان میشود اگر ندیدید جلوس

انداخته شمارا میزند و سه تومان رسوم داد و نذر نائب است باید بدید سه تومان هم باین سه نفر غلام
 و دو تومان بصند و قدر باشی و یک تومان بدله باشی مختصر هر چه التماس التجا کردیم بجز
 زلفت ملاحظه کردیم خیلی صدمه در راه میخورد رفتم پول آوردم بیک یک وادم همگی
 راضی شدند پنج شش از شب گذشت مال حاضر کرده (لوار جانموند) سوار شدند
 و غلام ما بجهراشان رفتند چند فرسخ از قم دور شده باز هم غلام ما پیله کرده قدری غرضی
 برداشته بودند از شان گرفته غلام ما برگشته آمدند والد و عم و داماد طران رفتند
 عرضیه با علیحضرت همانونی عرض کرده بودیم جواب آمد از بهرزار است قم نمره ۱۹۳
 مشهدی حسین و جمعی متظلم اند که جماعتی از بهرزار نسبت بابی گرمی بعارضین دادند
 شب و روز نسبت بعارضین شرارت و هرزه گی مینانند و قصد جانها را کرده اند
 جناب امیرالامرا، اعظام معظم الدوله و لم عمره حسب الامر قدر قدر رسیدگی نموده مگذاردند
 بعارضین تعدی دینی اعتدالی واقع شود و مراتب را براقبت رئیس ستخانه اطلاع
 بدید بعضی رساند شهر رمضان ۱۳۱۴ این دستخط آمد بر دیم بحکومت دادیم چونکه
 باطلایکی بود تحلیل نشد اینهمه حکم آمد فائده نداشت آن بان شورش خلق زیاد میشد
 دقیقه این غلام آسوده نبودم مدت هفت ماه والد و عم و داماد در طران بودند در حاش
 امیرزامون کاشی معظم الدوله حکمران معزول شد اعتماد الدوله آمد تا اینکه ۱۹ صفر
 ۱۳۱۵ باقرامات آقا علی حیدر شیردانی حکم از جناب مستطاب حضرت اجل اکرم آقایی
 امین الدوله رو حاضرا گرفتند و سمت قم آمدند حکم از بهرزار نواب مستطاب والا
 اعتماد الدوله

اختصاص الدوله حکمران قم هیچ تصور نمیشود که حاکمی بتواند ببینند که رعیتش متواری و فراری شود
 شود اینچنین نغز نذاف نمی که در برابر با یون منظم و از افراد و سمت برخی شاک و از کار خود بیگار
 شده اند و تا اینجا آمده اند هیچ شایسته و نژاد نیست که بیش ازین اولیای دولت مردم
 از موهومات و عقاید صحیح یا ناصحیح آنها مشغول داشت این مسئله عدم اطلاع و استحضار است
 حکومت و قوای آنها را نه میکند لزوماً بوجوب این توصیه اینها را روانه کرده مقرر میشود
 که رعایت لازمه را منظور و آسایش آنها و تمام مردم را وظیفه حکمران خود بشمارید و غیر این
 صورت امر تغییر خواهد یافت خلاصه مطلب این است که بهانه جود متعرض مردم کاسب
 میشوند و برای حکومت و اجراء حکمرانی عیب بزرگ است البته قدغن کنید و رعایت
 خاطر با اهتمام شود مردم را از هر طیفه آسوده بگذرانید تا کفایت اجراء حکومت نیت تا کسی
 خلاف نظم بروز کرده است هیچ بهانه متعرض نشوند بیشتر زحمت بند هم ۱۹ صفر ۱۳۱۵
 خلاصه والده و عم و داماد شب دارد قم شدند در وقت بود که علما با حکومت بیک مطلب
 خودی نزار عیان بود یکی از سیدها که سید مجتهد شهرت دارد نوکر حکومت را روزه حکومت
 سید را گرفت و چوب زد و سید هم بلند شده چوب برفق حکومت روزه بسیار بسیار
 معشوش شده بود تمام علما در صحن مبارک رفتند و آقا سید اسحق بدگویی زیاد کرده حکم
 از طهران آمد که آقا سید اسحق را از شهر بیرون کرده روانه طهران کنید بیرون کردند این چند
 نفری که مدعی صفتنا بودند بهر ایش دران رفتند حکومت هم دید هوا پس است
 رفت در دوات بچند فرسخی قم ملاها هم سپرده بودند هر گاه حضرات آمدند فیم سنگسار کنند

والد و عم و داماد متفکر شدند شور کردند مصلحت شد بروند در دیوانخانه رفتند در دیوانخانه
 مبارکه نائب حسین که اهل درخانه حکومت است گفت مصلحت نیست شما در اینجا بمانید
 چرا که حکومت بواسطه ملاها خشم کرده و مات زفته حال شلوق است بهتر است بروید
 خانه محمد رضا بیک دستاقبالان مخفی باشید و من هم سفارش میکنم بمانید تا بنیم
 میشود این اعلام زخم خانه آقا محمد رضا بیک تفصیل را گفتم قبول کرد والد و عم و داماد
 رفتند در توی خانه مدت پانزده الی بیست روز در آنجا بودند بعد می خودش و
 عیالش و سه پسرش و دخترهایش خدمت و محبت کردند که همه ما شرمزده شدیم
 مختصر این اعلام حکم را برداشته در مات نزد حکومت بروم نشان دادم خواند پس
 داد و گفت زود برو شهر و بگو برید خانه آقای آقا سید عبد الله بمانید تا من بیایم
 انتهی درین بار حسب اقدام حکومت در خانه خود چند ماه محققان رستند بزعمی که
 جبر اعضا، غایبشان احدی خبر نیافت و متذکران نزد آقا سید عبد الله و حاجی ملا
 آقا حسین تردد کرده و اندک اندک ملاها آگاه شدند و جمعی خصوصاً حاجی سید صادق
 بصد و ایشان بودند و تعرضات تخفیف نیافت و بلاخره مرفعی که حکمران میانوی
 بوده جمیع ملاها نیز حضور داشتند در خصوص مطلوبان گفتگو کردند و حکمران تعهد نمود که آنها
 اخراج بلد کند و روزی چهارتن فرانس بانائب فرستاد فرستاده ایشان را بدار حکومت
 نمود و از اسم درسم شان سؤال کرده مورد استنطاق قرار داد و ایشان نام خود را
 حسین و مشهدی رضا اظهار کردند حکمران پرسید که امام رضا را بامت قبول دارید ایشان

در جواب گفتند که تمام انبیا در سول اکرم و امیر المومنین و فرزندان گرامی را کتف و ترا بخت و
 غفلت ایمان داریم و حکمران هزار کرد که نسبت با ما اهل بیت برتری کنند و من گویند و حاکم بشد گفت باید
 بگویند و یا خانه و آنچه دارید نذکف بنهید و ایشان تماش از ذکر سوره کرده چنین گفتند که یک خشت از خانه
 خود را هم نگوئیم داد و آنکه مدعی و جنم ما است هر چه خواهد بجا آرد حکمران سوال کرد که مدعی نماند
 جواب حاجی سید صادق را نام بردند و حکمران بر آن خشت و امر داد فلکه حاضر کردند و مشهدی حسین بر آمد
 اکبر را که جواب میداد چهار تن فرانس تازه زنده و آن پسر مظلوم پا در فلک زبیر تازه زنده ظالمان همی فریاد
 یا حسین بر کشید و مشهدی رضا بر آمد و صغر خویش را بر مظلوم بکنید و ضراحت کرد تا حکمران اجازه داد
 با کامی مظلوم را از فلک بیرون کشیدند و آنان را بزندان برده بکنند و بر شیر نهادند و در آن حال میرزا
 به پسر مشهدی حسین تجسس احوال مظلومین آمد و بر این بزندان برودند و ایامی چند در زندان
 نگه داشتند تا روزی مکتوبی بواسطه رئیس پست برای حکومت رسید و بعد از مطالعه مکتوب مکتوب
 فی الحال مرتفع نمود و آنان بخانه خود رفته کجا کان بکسب و خدمات روحانیه قیام نمودند و بعد از
 چندی بکانه بنبه وارد قم شد و هشت تن عراق هم همراه داشت و از طهران بخارمش اخوان ندا
 بکانه شده و میرزا احمد را برای پسر مشهدی حسین در اداره نذکرده موظف گردید و این سبب شد
 که اندکی از شره نام تریخ شده بخدمات امر اهل بیت رسیدند و اهل آنجا با نهایت کسرت
 و استقامت زهر هر بلای چشیدند و در میدان عشق و ایمان ده اسبه دیدند و مشهدی حسین
 سال ۱۳۳۰ در گذشت و قبل از وفاتش حرم مؤمنه سیدیده و میرزا احمد را برای پسر قهرش وفات
 یافتند که کیفیت وفات مشهدی حسین چنین شد که در اواخر ایام چندی مریضی در آن توان گشت و در روز

بدرکتی

بیک تن از کارگران خود دستور داده گفت در جنب خانه بابل و کنگک گودالی حفر کن که
 چون شستو میشود آنها در آنجا جمع گردد و این اشاره بقرب اجل و غسل بدش بود ولی دختر
 بزرگش کارگر را منصرف نمود و چون چند ساعت گذشت و مشهدی حسین متوجه شد که کارگر
 مبادرت بعمل نکرد مجدداً امر داد تا انجام شد و هنگام شب رسید و پدر خود میرزا به تهنه حبیب الله
 و نیز دو دختر خود را طلبیده بایشان چنین گفت من امشب عازم سفر بدارآفره ام و وصیت من
 اینست که مبلغ معین از اموال را تقدیم محضر حضرت عبدالمطلب فرستید و چنانچه من با برادرم مشهدی رضا
 کیکل و متحد بودیم شام بعد از من چنین باشید و چون بنگی در بستر خوابیدند و شب نیمه رسید
 میرزا به تهنه را از خواب بیدار کرده جام آب خواسته نوشید و باز جامی آب طلبیده بیاشامید
 و امر نمود تا ویرا روی بقبله خوابانند و در آنحال کل خانه بیدار و متاثر شدند و مشهدی رضایز
 از خانه خود شتابان رسیده گفت در خواب بودم ندانی مرا بیدار نمود و بیالین برادر آمد
 و سخنانی چند با هم گفتند و مشهدی حسین با غایت ایمان و اطمینان بجام دیگر شفاف
 و علی الصبح غسل خواسته کسی نیامد و بالاخره حاجی طآ آقا حسین مجتهد غسل فرستاد و
 در خانه غسل و کفن کرده جنازه را برای دفن حرکت دادند و مردم مانع از دفن شدند و حاجی
 طآ آقا حسین باتنی چند از خدام معصومه رسید جنازه را در مقام معصومه طواف دادند و
 اقامه صلوة کردند و هنگامیکه زمین را برای قبر میگاویدند سردابی سفید کرده زیر خاک نمایان شد
 جسد را در آنجا که واقع بگلف دیدار محن بقعه معصومه و قرب مقام معروف صدر خلم است
 گذاشته قبر را پوشانند و طام با باز دست از تفرغ و آزار کشیدند تا بالاخره در سال ۱۳۳۳

امروزه

امر بکنج از بند نمودند و سه روز هفت دادند تا وسائل هجرت قیام گشت و مشهدی رضا و خان
 مذاق بطهران کوچیده آنست گرفته و مشهدی رضا در گذشت و در تبره اما مراده مظلوم
 گشت و بعد از نوزده ماه با مفضل مدحانی طهران خاندان مذکور بقم عودت کرده آنست نمودند
 و بسعل مذاقی پرداختند و فتنه و فساد باز برخاست و حکمران میرزا اید آبه ابن مشهدی حسین را
 بخروج داد و لاجرم مظلوم حاجلا را جلای سلطان آباد و بر جرد شتافت و مدت پنج سال
 دور و بجهت و ستواری گردید و میرزا حبیب الله برادرش و نیز میرزا علی میر بن مشهدی رضا در قم برجا
 ماندند و حاجی میرزا محمد محمد هر قدر اجماع کرده اصرار نمود که تبری از عقیدت نمایان نکند
 در امان باشند و آنان اجماع نمودند که با هیچ یک از چهار فرقه که شیعیان ایران سب و لعن
 میکنند ذکر سنی نکنیم نه باطل سنت و جماعت و نه بمقتضای در باب اهل بیت و نه
 بشیخین و نه بابین و عاقبت سیدی پیش حجت و استیمن بالا زده حبیب را بر زمین
 انداخت و کار در برافروخت که سر برد و خواهر حبیب که حاضر بود چاه از سر انگنده فریاد و
 شیون بر کشید و خویش را بکوش انگند و همی ریخته مظلوم را از غرق نجات دادند و قبل
 قال باشد احوال رسید و مذاق زاده مارا به ستور محمد در جره برده در بستند و سیدی
 جهره زنده مظلوم مان گفت گمان نکنید که رحمت شدید امشب رفته حیات مارا ببریم
 و مرایه و شرفش را از بودند و جهت حکم داد که مظلوم مان از قم خارج شوند و لاجرم دو جوان را
 با دوازده تن از سواران و صحافران به سوی طهران ره سپردند و این واقعه در نوزدهم بعد از
 نوزده از سال ۱۲۴۴ واقع شد و در آن پس خاندان مومن و مظلوم مذاق با عدم اجاعت

در باب تخریب خانه

در پایتخت مانده از شرور مردم قم مصون گشتند و الواج بسیار خطاب بال مذاق صادر از قم
 ابی و بر اعه حضرت عبدلهبا موجود است دیگر از معارف اهل بها آقا عبد الزرار
 مشهور باقا عبد الرضا تاجر تبریزی شیخی بود که بال ۱۳۰۲ در ۲۹ سالگی ساکن قم
 شده بمعاشرت مانند افان مذکور صحبت حاجی میرزا حیدر علی صفهانی فائز بایمان گردید
 و بمکاتبه بابهایان و طافات مشایخ این فقه که از قم گذشته و تبلیغ فیما بین پرداخت
 و مخلص و مجذب و متفادی گشته خانه خویش اختیار برای اجتماع مؤمنین و نزول مسا
 فرین و مبلغین داشت و چندین بار بهیجان متعصبین گرد و با دقت بر خاست و با
 بعثت حسن سلوک و عطاوت اخلاق و در ستکاری و از جهت دوستان معتقد
 که او را بود غبار نبشت و برادر و خاندانش در خدمت این امر جانفشان شدند
 در وقتی بدیع در صیت و نشر نفحات روحانیه حاصل گردید و حاجت در سال ۱۳۲۶
 آقا عبد الزرار در گذشت و مدفنش در جنوب غربی صحن جدید مقبره معصومه است
 و از او برادرش عالمه و سینه محبوبه برقرار ماند و با بجمعه همت مؤمنین مخلصین مذکور
 احتفالی جمعیتی قریب به هفتاد تن در ایام ابی تقیم فراهم آمده مرکزی تأسیس گشت
 ولی پیوسته مورد تعرض و تطاول بودند تا متفرق شدند و از فراد توابع قم در خارج
 عدّه از اهل بها مجتمع بودند که از معارفشان میرزا اسید علی که بال ۱۳۱۲
 در حکام شرف شد و محقر باقر محمد علی صفر محمد حسین حسین محمد قائم
 محقر کاظم نام داشتند و در جانب ملا جعفر که شرحی از احوال و کیفیت
 بنادش را

شهادت را در بخش سابق ضمن مناقات سال ۱۲۸۳ گماشتیم آورده اند که در کاشان در محضر طایبا
 بصراحت و استقامت تمام جواب داد و گفت آنگاه از دست خویشند که دست در محضر خود
 حاضر کنند و همچنین پاسخ داد که اشک لازم و جودش احراق است ولی من ابقوه عشق و
 ایمان از جان منبر اسم و آتش را چندان بدست نگه داشت که پشتان سوخته چرک کرد
 و چون از آن مجلس بیرون آمد یکی از دوستان ویرانخانه خود برده پذیرائی کرد ولی پیش از عوام بر
 شده طایبا فتوی قتلش دادند و همه در وازنه بانان بنائی دست سوخته سپردند که ویران
 نمایند و بهائیان ویرا با چادر دزی زنانه از شهر بیرون کردند و بلا احره در طهران شهادت
 رسید و اقدامات و تبلیغاتش در قریه اردو مراد در وجه اشک طایفا طم که بواسطه او ایما
 یافت ببلخه رشیده و نامشده برادران خود میرزا غلامرضا که از طایبا بود و آقا محمدر
 جواد را با پنج خواهر تبلیغ نمود و مالی نبای تفرض گماشته از آنجمله نائب حکومت شکایت
 بردند و ما مور آید میرزا غلامرضا را بقدری خوب زدند که مدت چهل شبانه روز بستری
 گردید و در آن ایام که طایب بستر در خانه بود آقا میرزا علیادش زفته بصحبت در کماله در باب
 این امر پرده خاستند و آقا میرزا در شبانه روزی مومن شد و آقا غلامرضا چون بهبودی یافت
 و اقامت درده بعلت تفرض مردم ممکن نبود بد مدت حوالی کاشان در قبیل وادقان و
 جوشقان و غیره زفته مدت سه ماه تبلیغ کرده آنگاه سری وطن پیاده برگشت و زیر حجت
 فندق متحارن غروب مانند تا چون هو آتا ریکت شود بده در آید و بعضی از امانی را گذار
 بد آنجا افتاده دیدند و روی بده و دیده فریاد زود که غلامرضا بانی آمد و جنبانی شده و

گرفته بداشتند و مکتوب و نامه بر بنام نژاد حاجی سید جواد محمد فرستادند و در مدت چهار
 شبانه ویرا آزار بسیار کردند تا ما مور از جانب حکمران اعتراف الدوله رسیدیم و معلوم
 با برادرش محمد جواد مذکور عقیده بکنند و بر بخیر بودند و در بین طریق آزار بسیار دادند
 و زوجه اش فاطمه با بچه بازر عصب رفت و مدت هشت ماه بشکل خرج ریزی با ^{اطفال}
 بسر برد آنگاه امر ایهی بند آنها رسید که ما میان چهار تومان بانان بدهند و در ماه پنجم
 محمد جواد مرخص در ماند و بطن رفته با بچه اش سوی طهران شتافت و میرزا ^{صفا}
 همچنان با کند و بخیر مدت دو سال مجوس ماند آنگاه آقا میرزا مذکور بطهران رفته با محمد
 جواد مساعدت بهایان برای خلاصی وی کوشیدند و ده ماه بطول انجامید تا
 کامران میرزا نائب سلطنت فرمان خلاصی داد و بمظلوم از محبس برین آمد با زن
 و فرزند بطهران رفته بماند و طوبی نکشید که امر ایهی شد بطن بر کرد و لا جرم سبب
 رفته بنوع احتیاط و حکمت تبلیغ پرداخت و عده بهایان بسی تن رسید و پیوسته
 و چهار تعرض امامی و اعادی بود تا سال ۱۳۳۲ در گذشت و الواج کثیره از جانب
 ایهی و حضرت عبدالبها در محض موجود است و عاقله بر جای گذاشت و آقا میرزا مذکور
 نیز در جانب تبلیغ همت گماشت و مورد عناد و تعرض اعدا شد و نوبتی بزیارت
 حضرت عبدالبها در عکا شرف حاصل کرد و حکایت نمود که در ضمن بیانات بوی
 بدین مضمون فرمودند ^{میرزا} حاج میرزا سبسی در راه این امر صدقات و ادیات بسیار دید و
 بعد از حرکتش از کاشان اجلاس نامعلوم ماند ولی بطهران آمد و او را حبس کردند

و مدتی در مجلس بسر برد بعد از آنجا آمد آخته شهید نمودند و آنحضرت صورت زیارت در چشم صادر
 فرمودند و بالاخره آقا میر باطراف طهران رفته بماند و جمعی را مهدی ساخت و در قره ضیاء آباد
 در گذشت و عاقله برقرار گشت دیگر از شناخته گان بهایان آنجا آقا محمد تقی و آقا علی محمد و آقا
 سید اسمعیل از طاهرا که بمحض راهی رفته فائز بایمان و موفق بخدمت گشت و سید مهدی حسنعلی
 و سید ابو القاسم جواد علی اکبر خلیل محمدرضا بودند دیگر از بلاد معروف عراق ایران کاشان
 و تویبش بود عیقه در بخش سوم شرح دادیم مرکزی از مراکز بایست بود و از آغاز اشراق انوار محبوب
 آفاق از نظر بغداد عده بسیار از بایمان آمدند و متوجه شده بمحض راهی شرف یافتند و طلب
 بکنج هدایت کبری مفتح گشتند و برخی بحال توقف عودت بحال خود کردند و بتواتر نزول الروح
 الهیه و تسالی مسافرن و مبلغین و ناشیرین نقحات رحمانیه تبدیل حال نمودند و معذالک جمعی
 از معاریف پروان میرزا کجی در آنکندود بوده با عرض و معارضه با امرای قیام داشتند تا آنکه
 بتدریج ایام تحت قدرت مالک انام قرار گرفتند و برخی در گذشتند و قبلی بحال محمودت
 بر جای ماندند و در جالی چون نجوم نورا، از آن افق در سواد امرای در شهیدند که با روح عظمت
 و شهرت رسیدند و عده در مراکز هاجرت مبارک خدمت کردند از آنکه حاجی محمد
 اسمعیل فریج و لادش ببال ۱۲۳۷ و نشود نما و تحمیلات قلیله فارسیه اش در کاشان
 واقع شد و بعد از بلوغ با اتفاق برادران مشغول تجارت گردید و بزور دینداری و تقوی زینت
 و بسکت عرفانی طریقت و عقیدت گرفت و ما تفصیل ایان و احوال آنجا نواده در آن
 بیان احوال حاجی میرزا جانی که آنج اکبر بود در بخش سوم نگاشتم و هر دو برادر بصحبت

حاجی حسین باب فحش از درود و بشر عظیم آن بیدار جان با امر بیخ یافتند و حاجی محمد اسماعیل ^{نقشبند}
 اشتیاق بقیا حاصل کرده جمال نیز را بشی در عالم رویا مشاهده نمود و علی الصبح برادر هفت
 خبر قریب درود گفتند اظهار یقین نمود که در آن روز وارد می شوند و برادر استبصار ^{نمود}
 کرد و چون رسول بسرای بخارستان وارد شده خبر درود حضرت را در حال عبور برای آن
 داده دستور فریضه نصرت رساند حاجی میرزا جانی در اندیشه و تدبیر هر عمل به دستور
 فرود رفت و حاجی محمد اسماعیل عاشقانه بی درکن زیارت قیام کردید و با مافتت ^{عصار}
 برادر در لزم مراعات طریق خرم و جنسیط منیع نکشت و بد استنشاق در کن
 لغام نمود و جمال حضرت را طبق مکاشفه در رویای خود مشاهده کرد و بجایکه در رباط
 میخوابیدند در خوابی عرضه داشت که بخانه شان نازل اجلال نمایند و جواب ^{فرمودند}
 که خلا مان را راضی کن و حاجی بنامان و عدد و نوید بنیل مال داد تا راضی شدند
 پس به شب و روز در حین اقامی محبوب شاد و خنده گشتند و شرح واقع را در ^{منظر}
 شومی خود بدین طریق مختصر و نافع آورد سه شب سه روز در لهما جمله شاد از خدمت
 آن خداوند عباد کلبه باشد منظر آن عبیر گوهر مقصود آمد دست گیر ولی بعد از آن
 در انتصابات و فنن خارجیه و در حلیه امر بیخ منس و منسوخ گشته بی ثمر و ^آ
 ماند تا بسالی بعد از واقعه شهادت عظمی بی زیارت مشاهده تبر که فرزند و التیاریان
 هر می در ظهور مراجع علیا و استخلاس از تقرضات اعراضت و در کربلا بخانه شیخ ابو بکر
 در کن لغا جمال ابی که بنوع مذکور در بخش چهارم با دستم و عددان امیران با کن

میرزا قلی خان

میرزا آقایی خان سالی در آن روزها متوجه شد که منوره که بریده و پاره شده و در میان دیده نام دول
 حاصل کرده در زمانه خوبی نگردد و بنابرینتی با وقوع شرارت خود آفریزد و این فریب را آن
 ارض طرف دیده شد شاه جهان منزل شیخ آنکه نامش بود تراب گشت طلوع آن بنام
 آفتاب و چون بر حمت بایران کرده طولی نگشاید که بزم مشاهرت منحل ۱۲۵۵ است
 گشت و حاجی میرزا آقایی و کشوری از محاربت با تیرگی گشته و سرگشته شدند و از خطوط
 ماند تا در ایام سلطع انوار ابرج ایمی از آفتاب عراق باقی چند از بایان کاشان سال ۱۲۷۵
 بنوازه شناسنامه تهرکت و مجرب بنام آنم گردید چنانکه در این اوزم ایمی خطاب بی
 چینی نمودند آنک زمانت از این کفر بابت حجرتی ایام تانت کانه عصفراو احد
 من آلمین چند چون اشواته و الافول اما الا طلوع انک تهرکت اناسر بجا
 اظلمت من امرنا آتخ و پس از آنکه در آن ایام چند مشتق مجرب بودت بکاشان
 نمود و در آن اعراف از او هر چه بگشت و در آن ایام در آن ایام در آن ایام در آن ایام
 سالی ۱۲۷۵ که ششم تا آن ایام خرق عیبت مصالغ وقت از عیبت ای گردید
 اندر تابناک بودن به حساب بجایید در وقت اول مؤمنین و معتبرین درگاه رب
 او این بکار گرفت و میرزا آقایی در آن ایام در آن ایام در آن ایام در آن ایام در آن ایام
 در آن ایام در آن ایام در آن ایام در آن ایام در آن ایام در آن ایام در آن ایام
 در آن ایام در آن ایام در آن ایام در آن ایام در آن ایام در آن ایام در آن ایام

اسود و چهار ملاطم امواج گشت تا بهنگامی که از طرف دولت عثمانی شروع بحبس و اسر و تبعید
 جمال ابهی کرده چندین در اطراف بیت گدازده اصحاب محصور نمودند و پنج روز بود که از
 ادرنه تلگراف ببا بعلی وقت ورود یافت و در غایت اشتیاق و حیرت از فراق
 بهر سو جو با دیو یا کرید تا رسولی از محضر ابهی رسیده تفصیل واقعه را بیان کرده اظهار
 نمود که تحمل مشقت و رنج سفر مقبول در گاه جلیل اگر گردید ولی اکنون ضعیف و جوان
 گرفته احدی را مجال در دویند بند و در ک حضور میور و مقدر نمیشد لاجرم جمعی
 و متاثر گردید و هنوز ساعتی نگذشت میرزا آقا جان خادم بیاید و تصرحات بیابانی
 نکرسته وعده داد که اذن تشریف طلبیده ویرا بجنه مبارک برد پس از چند ساعت باز
 آمده اورا با خود برد و لدی الورد و حضرت غصن اعظم را ملاقات کرده از دیدارش تشاء
 آبی را بنظر آورد و آنحضرت بدو فرمودند که در ک حضور ممکن نیست و ناچار باید عودت کنی
 و این هنگامی که حاجی جعفر تبریزی حلقوم خویش را بریده و ضعیف جمع شدند پس حاجی
 مراجعت نمود و در صبح روز بعد رسولی نزد وی آمده پیام آورد که باید عازم کالیسبول
 شود تا در آنجا بملها محبوب میرسد لاجرم رهسپار کالیسبولی گشت و در اثناء راه

من چه گویم ز آنچه آنم شد بیا	مورشی کرده انقوم دعا	مجموع گشته بهر کده خفت	جفتان گزشت ز غم
زین فریاد زن در در رس	با خبر دکه و کوه و کوه	یک تن از غم عاشق را بعید	جن زان کرده در حال صید
نزد غمتی بر گشته ز غم تو	لحن در گشته برد او بجز	بوی که عاشق از او گشت	که فغان بر سر از خود او
هرز کرده بحسب آنرا خفته	پس بوی می مواز گشته	دلک بر انبار آن بیچاره شد	مدتی از خانه اش آواره شد
ظلمت آن کرده آن طرف	من چه گویم زان شرارت بیگنا	ناصر الدین ابراهیم آن خفته	مستعد قبل از فراق خفته

میرزایکی را با سید محمد صفهانی نگریست که با بیم و گونه زرد میفرستند و موکب جمال ابی پس
 هفت بوم وارد گلپسولی شد و حاجی با استقبال شناسه جمال ابی را زیارت کرد که با
 تمامت سخنان و اهل حرم در عریانه بودند و در غایت توقیر و اجتهال و رود فیستند
 و سه روزی بعد رسولی آمده خبر داد که جمال ابی برای شستو بجام میروند و حاجی اجازه دارد
 که بعنوان استحمام وارد حمام و مشرف بحضور گردد لذا ایشان در حمام بیدار معشوق نامل
 گردید و حاجی خود در ضمن وصف الحال چنین بیان داشت که مہیکل ابی را در بغداد بجا
 ضعف و نحول شدید دید ولی این هنگام لطیف پیغمبر چون نقره جمال فریبی رسید
 و با اینکه در ایام ادرنه با قدم میرزایکی محوم و مدتی بیمار بستر می گشتند معذاکت خود
 باین کیفیت در نظری خارق العاده بود و در انحال اصرار و تماس داشت که در موکب
 مبارک هر جا میروند باشد ولی اجازه ندادند و امر بر جهت ایران در مطلع نوح حکمت فرمود

اینچنین گفتمند ایستادین دین	قد خدی شد بهار لپونین	آنکه او طلعت ابی زینج	خواجه بانگی چه جود صبح
نزدت عزت سوس لانا نام	آن نهادار دره از خاص می نام	بود در دریا بر پیغمبر ناقه	خوبت تاحی قدرتی سازد عیان
با وجود فتنه روی در میان	نه شدم خائف گفتم من نهان	بودم اندر نظر آیات خدا	دور دست کسی چون و چرا
گفت سید در جواب لانا	روستم کاری کشید از کرم غمان	به سبب خرقه شوم فخر	ساز تا شد زرم دلو گیر
سند شد چون بر خرابان با چه	گشته باز خان روی منکر و نور	جله و مکر زوی بر او خستند	ناگهان با یکدش او خستند
فلفل اندر شد در ایران قیام	کار کرده مسلمین بسداد	دین اسلام خف از آن گرفت	با هم کرم با بیان از صحت گرفت
باید اندک جمله اسلامیان	رکنند از جا کرده با بیان	زیر بپوشد سر اول از آن لغت	مگر از زوی با بیان در وقت
که هر آنکه از کرده با بیان	اشتها و گشت بر نفس عیان	قویش زاری شود در حکم دین	خونان بر بند بر روی زمین
پس در اول زمین انش فراد	شعله زد بر بر خرابان بنیاد	جمله زان خان و خرابان بنیاد	چو به آمد بر کرده بی بنیاد
لا جرم هر کسی که خستند	خوشتر از آن فتنه خرابان خستند	جمعی از کاشان بر زمین بافتند	همایه بر روی آنجا بافتند
لیکن ستم زان خرابان	آخر ادا دادند اندر حبس شاه	هر یکا بودند شخصی از دفا	مشرقا و با مان با خواص و صحفا
		در منظر نومه فتوی حاجی محمد سمیع زینج کاشان	

و آنکه اخبار از بنای او و امتحانات الهی در و حاجی بعد از خروج از حرام دسترس بجای او بی نیافت گزینگی
 در روز کشتی میفرمودند در ساحل اینساده مشاهده نمود که با جمله عصیان همصفا و حریم ذوالکشتی شده
 در سپارگشته دلوح ضعیف رئیس که در بخش سابق بیان کردیم برای حاجی صدمه یافت و در رئیس
 خوانند چنانکه در آفران مسطور است دع ذکر رئیس تم اذکر الایفیس الذی استنا
 بحب الله و انقطع عما سواه و صرف الاحجاب علی شان سمع اهل التردد و من
 خروفا الخ و در لوحی دیگر خطاب بوی مسطور میباشد و تذکر کن بما جری من جمرا
 المیهوان با سمک اذ کان بیت المیوب صحاطا یجنون البنی و النیشاء تفکر لغرف
 ما کان مسطورا عن اولی الالباب ان اذکر ان انزل الرحمن لک ما سمی بالیوح
 الرئیس و انزل ما فیہ کتونا فی علمه المیهن علی الایاق لعمر الله قد ظم کل ما نزل من
 فلی الاعلی ان افر و قل لک المیهن با منزل الآیات قد نزل فی الایوح ما ظم کل
 و در لوحی دیگر نیز خطاب با مسطور است و اذکر ان و در حدیث شاطی المیهن و ما یب
 ال الله فی ایدی الطالبین ان افر ما نزل فی الیوح تا الله یظم ما اجترک به
 ان ذبک لحو العلم الحکم و در لوحی دیگر راجع بوی مذکور با حبیب در ذبیح علیه
 بیما فی و آنچه از او ظاهر شد تفکر نما بعد از اصغاء اقل من آن فوفین نفیون
 و بشطر احدهم متوجه و این در آنها می و افق که اهل بیان از اصل امر با اقل و
 چه حکمت الهی انقضای سن نفی الخ و با جمله حاجی بایران برگشت و منظره
 و انفات ادرند و گالیبولی که آینه بقدرت و عظمت و منطلوبیت دولت بود و در بای

ایات

آیات ابرار غیبیه منجی نمود هرگز از نظرش جوگشت و در حالی افرخته بزرگوار الهی در شکر
 عرفان و ایمان بهره بردخت و قیام تبلیغ کرد و با صفهان و یزد و سیرجان و کرمان سفر نمود و تبرکات
 شصت تن را در بلاد مذکوره هدایت کرده به لهران برگشت چنانکه در موبین چنین آورد
 آتشی بر جمله عالم زدم فیض از حق میرسیم و بیمم اگر بزودی غمزه آواز فرد کی زدهم کس تبلیغ کرد
 آدم طران و مانند انتظار که شود ضعیفی زود آسکار شاید سبب کثافی بهرین ظاهر آید از خداوند من
 داین تقریباً سال ۱۲۹۰ بود و در طران اقامت گزیده بابت مرتفعه امر ابراهیم شد و طویلی کشیدند
 برخواست و این در سال ۱۲۹۳ بود که در بخش سابق ضمن واقعات سال مذکور نگاشتم و کاران میرزا
 نائب السلطنه و بر با قریب سی دهن تن از معارف بهایمان دستگیر ساخت چون غالباً میرزا
 بعقیدت ایمان نمودند قرار بر نشان وقوع یافت و صورت فتو گرانگی از ایشان گرفته و حاجی نام
 السلطنه بقوت و قدرت ایمانی بدیع سخن گفت و عاقبت همه را راک و آزار و ساختند و واقعه دیگر
 برایش در قندهار طران سال ۱۲۹۷ شد که نیز بخش سابق آوردم و در اثر طویان شیخ جمیده آمد
 کرد و اقرا، مغدین و معاین جمعی کثیر از مؤمنین در آن راه فارت و حبس نمودند و حاجی تقریباً شصت
 مجبور شده آنگاه مستخلص گشت و بالاخره در سال ۱۲۹۸ باز بواسطه آتش خیر رسید که دولتیان
 عندهم هجوم و قبضه ویرا دارند و لو خوش بوی آتش از خیر ابراهیم رسید که امر بر قن تبریز فرمودند و لفظ
 عازم شد و نیمه شب گماشتگان حکومت بخانه نرفتند و او را نیاختند و مدت سه شبانه روز
 دور خانه را محاصره داشته از دما ب و ایاب منع کردند و منتهای عاقله بمنجیته شید و افتاده ناله
 و غیب صفار و کبار مرتفع گشت و در آن حال پیرش حاجی میرزا جمیب برای کسب اطلاع از احوال

کوی خانه آمد

سوی خانه آمد و در آنجا طریق دیرا دستگیر کرده زدند و شکنجه نمودند و درنگون آویختند
 و ایت کتند که چون علامان و گماشتگان بی عاطفه صفار و کبار خاندان را تبرئه و سزا
 گرفته از مقر حاجی جو یا بودند و دخترک سه ساله اش را همی زدند و شهباز و لیسبه را بغما
 کردند و دخترک مطلوبه با گریه و زاری چنین میخواند ای بمرت ای شمر کافر آینه ابر کبر
 و با بکله سختی و گرفتاری و محسب حاجی میرزا حبیب چهل روز بطول انجامید ولی حاجی بیج
 خود را از طهران تبریز رسانده آقامت گیرد و بعد از چندی وفات نمود و در عقیقه
 سید حمزه خلف مقبره سردار در نارده باغ مدفون گشت در لوطه قبرش چنین تموش
 گردید هو ای ابانی ابی ای قد بدت من آینه در حبت آینه منقطعاً عا سواه و تمسکاً بآینه
 الرحمن الرحیم قد صد و رفع و حج الی آینه الملک الیهین لیتوم لمفقور المبرور المرحوم فی حج آینه
 علیه بهار آینه فی یوم الخمیس و اس عشر شهر شعبان الملتئم ۱۲۹۱ علیه بهار آینه و بهار من
 ملکوت الامر فی کل صین و در باره وی علم اعز اهل و در لوحی چنین شهادت داد و قوله
 نشهد انه ما توفی فی هذا الامر و اذا سمع النداء من شطردبه مالک الاماها فانا
 لبیتک لبیتک یا الله العلیب و الشهود و من سمع و اجاب و خضع اذا اناه الامر
 مشرف و حی به مالک الجود انا زینا سما قلبه بنی حبتی العزیز المحبوب فد
 فاز بالرحیق الاطهر اذا کان العرفی منظر الاکبر اخذ و شرب باسمی الباردک
 العزیز المنوع مره فاز بالعرفی و اخری اذا خرجنا الفاطون من ارض السر
 کذاک بنطق جمال القدم امام وجه العالم و لکن الامم اکرمهم لا یستنون بان یح

بنکر

بذكرك هو لاك بما ورد عليك في هذا السبيل الذي بطوف حوله الدليل بما نسب الى الله
 العظيم مجبر قد سمعت في الله شيئا من كل عالم وجملة من المصنفين ما نوح به
 كل منصف خبير الحق وبراى حاجى صورت زيارت والواحي كثير از قلم ابي موجود است
 كه از جمله بعضى از الواح صادره وراوده در شان اظهار و كمال حجت و بينه جباشه و ننده از
 انهار محض نمونه ثبت بيداريم قوله هو العلى الاعلى بافنج انا و سلنا اليك من قبل
 لوحا ممتغا منبع وفيه ذكر ما جعله الله سبحانه على من الملائكة اعلى و على من
 ملكوت السموات و الارضين ان اهل عاقبه سلطانة الذي لا يوزل و بلحا
 نفسى الى من يموت عنهما شئ و من يهرب منها علم و لا تخف من الدين بجهنم
 كسر الجبين الا ارض بل لست الا تمم بقولون انا انا بعلنى من قبل فلما ظهر سلطانة
 و عظيمنة و كبريائه اذا كفر به و كافوا من المرضين بفتح باعبد ما انراك به
 مبادنا السجدين بلا و خراير ذبك و لا نصبر فيه لان الصبر محبوب الاني
 ذكر اسمى العلى العظيم ان افنى شفاك ثم اخرج منيها اللى ذكر ذك ثم انقراها
 على رؤس المشرئين لان دون هؤلاء لم يكن لهم من عين لهما و اولو اللو عن
 السجود بل السجود عندهم احسن من لؤلؤ فديس ثمين ان بافنج نا الله اسمى لو اواد
 اليوم كل الاشياء بان يطلقن بما كان و ما يكون و يصعدن الى ارض فديس
 الملكوت و يجرين الى سدرة المنتهى مفرق لعمود اسمائنا الحنف و ليشربن
 عن كؤوس الجوان من مظاهر اسم ذبك الرحمن الرحيم ليعذرون لان شمس كرام

وذكر

ربك قد اشرف على شأن يجلي منها اسفانك اهل السموات والارض
 قل يا مالا المنكرين انتم وما عندكم عند من اسئوى بسلطانة على عرش من
 عظيم لم يكن الا كعين بعوضه بل لحظهم فالوانتم من الشاعرين ان ياذن
 ان اشرب من كلمات ربك خمر الجحون في كل حين ليطمرك عن كل ذي اسم و
 عن كل ذي اشارة وعن كل ذي تمك وعن كل ذي حجاب عظيم وان رايت احد
 من المعرضين فامره يدك بسلطان يدك الذي في قبضه ملكوتك يمشي ثم خذ
 اذنه بيدك ثم نصرت فمك الى اذنه وقل يا ايها العبد اما ادعيت في نفسك
 بانك عرفت حجاب الملل وجعلت نفسك مطمرا عن كل العلل حسب بانك
 من الموحدين واسند لك في اثبات دينك بالله المجهن المضد العلى الصديق
 بما نزل عليه من آيات ربك الرحمن وكذا لك كنت تثبت دينك على حروفك
 ويشهد بذلك نفسك ان انت من المنكرين فلما بدل فمبعض اسم الاولى و
 ليس فمبعض اسم اخرى من سماه الحسى لم اعرضت عنه وكنت من المنكرين فانا
 لك وما تكون عليه اذا بلغت ذاك ثم نفسك ووجهك ثم كل من في السموات
 والارضين اشكر الذي قد فرقت بلفانه عيون ملاء الفردوس واسبرك بفضاء
 بابه اهل ملاء العالمين ومعذلك حسب انك مشرف فوايك لا فرب العالمين بل يكون
 كما ذابني نفسك ويشهد بذلك جفندي لسان به الملك الناظر العظيم
 قل يا ايها المشرك بالله هل يطيب من حبه ما طهرت بالحق وهل من نعمه ما

عليك

عليك بالفضل وذل من لزم ما بلغت الى قطب الخفاء فلان الله ذراني سلطانا انما
 ذراني لذل من آيات انما انصفت لك كل شريك عنده ذل نظري اثبات
 امره بولاية فراقه اذ انكرك الشين وكبرك كل الذوات لاني من التاميين
 ان المرض ما جعلك في امره فاق بها ما الله لا انت تصد ولا الذي اختاره
 لتفك دبا من دون نفسي الرحمن الرحيم فاقه فذل كل العجوة لساطي و
 محت كل الا نادى انا في واقصرت كل العجوة ليعني وانصرفت الطوبون
 على سبنا الرقيق عند طوي وانوار حبي الشرف المشرق من الغرب المشرق هل
 دون ذلك بذك بكفك في شين فاق به لو انك من المستعجبين وهل من سواه
 عن امر لا فوجالي الذي خرف عند تشع فيه اهل والا القرون ثم حشا
 المرابين فل العيون لن جعل من ذك الرحمن الاضنه المصنعه العرف المئات
 وان وابت من الماء فذكره بايات ذك لعل يكون من العجرات ... فل ان اجده
 اسم ذك فاقه اسم من تجر لفضك فاص اصع مني ... وان تخاف من
 ايمانك عند هذا الصبح ثم اخطفه في جيب فوكك واولا وذل في وقت الشرف
 يوم النحر فيه يبعث كل الكائنات لطفا وجهه ذك من تضارة الفع البديع و
 بذك الله باقى حبه آمنك بهذا الطم واطمناح الصبح وقل بهذا
 الكتاب المنزل المبارك الميم ثم افر وافر في طفا وجهه ذك صرا ارفي
 تشرفه كل النبيين والمرسلين فاقه اذ لم يزل في كل الهات ياخت

الصبح

اللوح ويضعه على عيونهم شوقاً للقاء وشغفاً للحق ويمجدن منه وواضح قدس
 العرش المنيع كذا لك فضلنا لك الآيات العظيمة فنسك وتكون من المخلصين ولو
 بعذابك الله بما آمنت بآياته في هذا الدهر وبآي حجه بعذاب الذين هم ما آمنوا
 بعلي من قبل ومن قبله بمحمد رسول الله ومن قبله بعيسى بن مريم ومن قبله بأبيهم
 ومن قبله بالخليل الى ان ينهي الطهورات الى ما بعد الأول الذي خلق باواده ربك
 العادى المرشد ان بالاسمى ان الامر اطهر من ان ينسجوا بين من ان يسروا ^{بعضه}
 كاشم في طلب الزوال وانك لو ملخص نفسك عن الهجاء لفضل اله اذرب من
 ان يراه بصرك الى نفسك وان هذا الحق يقين ان باذبح اسمع قول
 من يناديك بالفضل واجتلك لنفسك حالاً لوجه ربك ولا تمك لسانك
 عن الذكر لانا خلفناه لهذا الفضل ان انت من العادقين وان لن خير الحبيب
 على الارض فالتى ما نزلناه على النبي عيسى على يده وكن من المخلصين كذا لك
 امرناك في لوح البصل ونامرك حبسنا فضلا من عند ربك عليك وعلى عبادنا ^{منين}
 الذين لن ينجادوا عن حرد الله وامره وشكوا بعزفه عزيمين ثم اذكر من لينا
 اخبك انا ارسلنا الهه من قبل كما باكرهم ليطمئن به نفسه ويستقيم على الرضا
 ويكون من الشاكرين ثم اذكر الذين نجد من طوبىم فضات حتى ومن وجبت هم
 النجم ومن دون هؤلاء لن يذكرا اسمائهم عند ربك بل كانوا ضارا وبعثت
 يكن لهم ذكرك ولا اسم ولا رسم بين يديك المقدر العالم العليم والخباء
 الذي

الذی اشرف عن ارض القدس علیک وعلی الذین یسمعون قولک فی امر الله ذبک ورتب
 ما یوی و ما لا یرئی ورتب العالمین و حاجی فریح ذوق عرفانی و شاعری چنانکه فریتم
 داشته عارف تخلص مینمود در منظومه شعری غالباً و اقعات این امر را بنظم آورد از آنجمله
 در بیان کیفیت احوال خود در بغداد و ایران و مسافرتش با وزنه چنین آورد: مدتی بودم
 در آنجنت مقام فیض بردم از وحاش صبح شام: یا فتم اورا من رفته تمام بود آنجنت مرا
 و از اسلام: فیض بردم من از احضان حق بهره بردم من از افغان حق: خوانتم از وی که یابم
 در جو ار آن شمشاد بشر: غمگشتم حق من صبح شام لایه ما کردم نبرد حق تمام: گفتم باید
 بر حق تا قدر لقا می بدانی هم فیوضات مجا: دوست دارم حق به بنید دوست محرق باشد
 بسوزد پوست: تا مجرد گردد از کون و مکان مدتی اندر وی فقط شمس جهان: حق
 خوشش آید به بنید در فراق عاشقان نوزند و دارند خنراق: سماع آید ناله جان نوزشان مای می گریه
 در شب نوزشان: دین جهت حق کرده از جنت جدا تا بوزم قدر دانم آن لقا: مدتی بگذرتم از آن
 یار تا مرا احضار کرد آن کردگار: هر دو له سان رفتم تا آن از فیض سر تا شوم غارت لقای حق بر بر: یوسم
 چون بود در بر ظلام خواست در جنت مراد وقت شام: میدیدم تا پیام آن لقا: بجز بودم که میگردد
 الخ و بنده از غلبات و ابیاتش چنین است: عاشق میکنم برام سلسله باشد لیک نباید
 که تنگ حوصله باشد: آنچه بلا دشمن که ایدش از دوست شهید نباشد نه آنکه در کله باشد: محرم
 کویش میکند ز طلب دست گر چه بپایش تمام آید باشد: عاشق حق و اما بوجوه و سر در است
 نزد بلا یای او هر دو له باشد: چون کن ایدل کلام ناطق حقنی نقطه توحید بر بسجده باشد:

شعر تو را بجز بها و در کنه بها است عالم امکان کجا تو را وصله باشد : عارف حیران خدای
طلعت ابهی است با همه کز حق و خلق فاصله باشد :

ای موسی جان ترک گله کن انداز عصا محذرا بید کن فعلین هوا انداز پنا بستو تو را خود مشعل کن
بستی تو بجز در خود بنگر در باب ثمر در وصله کن این طورهاست راهش نیست باطنی چه بهار برود
عاشقم عاشق بیار خویشن سوختم بدارن بنا خویشن عشق من امو ختم پروانه را عارف باشد بکار خویشن
سوختم باشد دوی دوما بهر آن بدر دگار خویشن آن نگار ما که دلدار بهاست کرد عالم را بکار خویشن
خوش آمدل که ما دای تو باشد خوش آنسر که سو دای تو باشد همه عالم برود کردیم از دل که نامرنگه و حاجبی باشد
هر آن چیزی بقرآن است در با یقین آن نقطه بای تو باشد بجز دل نیست عرش است ولی آمدل که شسته است
ندارم غیر عشق تو متاعی فاشتم که کالای تو باشد فدایم ز تو ای شاه باقی فدایم بهر مایا تو باشد
خرام سازدین هستی نابود جز آن گمانی تو باشد اگر خواهی پس آباد سازم بجاری آن که در آ تو باشد
تو با عارف که فانی در بهانی بها بختی مولا ی تو باشد

ناشدم عاشق فداستم بدام ابتلا گفته پیغمبر است این البلاء لولاء
چون حسین با بست بگدشتن ز فرزند و ز جان گشتن داری از او منزل گرین در کربلا
چون تو انم رفت ازین منزل که پاندر گل است از سر کوی تیان آسان گدشتن مشکل است
ایکه راه عشق مجبومی مدار از جهان دین در ره جانان ز جان بگدشتن اول منزل است
عشق را با عقل باشد صحبت سنگ و سبو سالک راه محبت هر که شد را عقل است
چند است که در گوشه انبار نشینم هر قید جز از حب فداوند گسینم :

چون حیدر کرار که در کعبه مقصود
 بر ما همه یکسان شده چه کعبه و چه دیر
 تا برنج آفاق در صبح گوئیم
 گویند گروهی که شبیم عاری از ایمان
 بالا شده تبهائی بسبب شکستیم
 گشتیم خراباتی و زنا بر بستیم
 کس آنچه نکردیم و دلی نیز نخواستیم
 ایمان بگفت آورده و از کفر بر بستیم

گوشه زندان مراجعات و حوض کوثر است
 گر چه برگردن مراد بخیر آهن بس گران
 هست هم زنجیر عارف ز تن ازار آرد کرد
 بانگهای جان کرانی کا بدم هر دم گوش
 از پیش ما دگک انبار چون کریم سخن
 با همه بستیم راضی چون رضای حق داد
 چونکه مستوق بهابادی تابان در بر است
 لیک تذکاری مرا از اندر لاف خیر است
 خشت بلین است و خاک و گل تم از بر است
 چون صدای شیر و بر در سر ما بانگ خیر است
 گویند انبوهی از زبور و مار و آرد است
 حب حق اندر قلوب کُل چه سر مضمر است

نه نفر از کرد و ترک و لر به بند
 خشت دزیر سرد تن بر زمین
 قید مانه بود در یک سلسله
 طاقت آوردم بزندان من سال
 نیز با ما حبس و زندانی شدند
 گوش بر فرمان گرامان دین
 دل طپیدی چون زمین از زلزله
 تا شدم فارغ ز هر قبلی و حال
 و اما اخلاف حاجی فریح تخت میرزا محمد رضای مذکور قبل از دالده فوت شد دیگر حاجی
 میرزا حبیب دیگر میرزا غلامعلی بسال ۱۲۵۷ که در کربلا متولد شد و در ظل تربیت پدر
 با ایمان و اخلاص و خدمت امری مؤمن گشت و سفری در ایام حیات دالده بیگانه نموده

چندی بجزر اهی تشریف حضور یافت چنانکه در لوحی خطاب بنیج مسطور است فدحضرت
الغلام فی ساحة مولا. وتوجه الیه وجه القدم من هذا المنظر الکرم سوف
نوسله الیک لو شاء، انذلهو المعطى المبادل الکرم والواج متعددہ در حق وی از
قلم اهی صادر یافت در وقت سال ۱۳۰۵ وفات نمود و صورت زیارت در بخش صادر
شد و میرزا علی محمد در قاتیر در تاریخ دناشن چنین سرود هو الباقی بعد فناء الاشیا،
نادی المنا و بامر رب الرجح فی افق ابداء یابن البیج اقبل الی ما واک فی غیب البقاء
فاجاب منقطعاً بحل القلب عن ملک النفا، لیک یا ملک لهدر لیک یارب العفواء
ای رب حبتک سرعاً بالطوع فی محض الرضا فاقبل بفضلک روحی المذموم فی ارض الفداء
فاحاطه روح العنایة من لدن رب العطاء لما سمعت صعوده فرضت صوتی بالیک،
و کتبت فی تاریخیه وصل الغلام الی لهباء

و اما حاجی میرزا حبیب الهاد در طهران زیست و ذکر گرفتاریش را سال ۱۳۰۰ در
بخش سابق نمودیم و عاقبت سال ۱۳ در طهران وفات یافت و بنت کریمه
حاجی حرم حاجی علی خان از اعظم اجنای آباده شد و از امان عائله و سینه تمام
ذبیح در این امر بر قرار گشت که مورد عنایات و صدور الواج در ایام جمال اهی
حضرت عبد لهباء شده و در لوحی صادر از قلم اهی در حقش چنین مسطور است
جناب ذبیح و منسب این او را در صحیفه مکتوبه مخزنه که در مقامی بصحیفه حتمه
منکوره مذکور بودیم و در باره برادر زاده حاجی ذبیح در لوحی چنین ثبت شده

و اینک

و اینکه در باب جناب آقا محمد رضا انوری ذی‌الجناب مرفوع ذبیح علیهما السلام، الله فرمود
 داشتند ایشان از قبل و بعد بعنايت حق فائز شدن اند الحمد لله ذکرشان
 از ظلم اعلیٰ جاوی و نسبتان بمن استشهد فی سبیل الله محکم چون والد^{ایشان}
 متوفی اند نسبتان لاری العرش جناب شهید علیه بهما، الله دانه شد
 و این فقره مزبب یکسینه میشود که در ساحات مدرس از لسان عظیم جناب
 گشت طوبی له و هنیئاً له الخ و اما احوال خسران مال حاجی میرزا احمد کی از برادران
 حاجی فریح را که با همه نصیحت و الواع اهی تنبه حاصل نمود و باها تمثال هلاک کردید چون در ضمن
 بخشهای سابق آوردم در اینجا احتیاجی بنگار نمی بیند دیگر میرزا آقا هم^{الغیر}
 -الینب جوانی محرمه کمال آراسته بحسن و جمال و کاتب و شاعر و خوشنویسی با فضل و کمال
 و پسر باجری مستعصب در تقالید فقهیه و دشمن مصیبت بابت و بابیه بود و ایامی چند بعد از وفات
 شهادت حضرت اعلیٰ با بعضی از این فتنه دوستی و معاشرت یافته بی بحقیقت امر مدعی بود
 و با استعداد و قوای فطری ممتازش بنا بر موقفه آهسته برافروخته حالات و آثار خصله روحانیه بروز
 زده بود داد و با اینکه در آغاز کار حفظ و کتمان راز از پدر کرد از هر گنار و دیده اشکبار تغیر و تجدید
 افکار پدیدار گشت و پدر و خویشان با رجوع و قطع علاقه وی از کیش نمودند ایشان کبر
 بستند و گهی بمواعظت و نصیحت و تحذیر از مال و عاقبت دومی شدت و غلظت کوشید
 و غم می نخیدند و یونایفرو ما افدش را سخر و کلامش عمیقتر و مؤثرتر و معاشرتش با بابیه بیشتر
 شد تا آنکه ظاماً واقع دانسته بر حال پدر اصف و افسوس خورده پسر را کافر و نجس و حجاب

الفل گفتند و پدر آن ترسید که خبر بسیم عمال ناصرالدین شاه رسیده مالش برود
 جانش بخطر افتد لذا مضموم بر قتل پسر گردید و شبی با بعضی از متعلقان و اعوانش جو از آنجا
 کرده بخارج بلد برد و در محلی خلوت دستهایش ریخت بستند و با خنجر بر سینه اش نشست
 که سر برود در آن حال پسر با نظری محبت و شفقت آنچه گفت ای نامهربان پدر نبسته آنچه خدا
 حال توانی کرد ولی از عاقبت بیدیش من بمصلحت حال و استقبال اندرز میگویم
 که لاجرم بکیشان از قلم خبر یافته بخوخواهی بر خیزند آیا گمان داری زرچنگ شهادت و
 غیرشان خلاص و نجات خواهی یافت حاشا و کلا که اینجالی خام و غیر ممکن است و
 ترسید و او را بدین شرط استخلص در ما کرد که در وطن نماند و نام پدر بر زبان نراند و او
 نیز بپذیرفت درخت بیرون کشید و پس از چندی خویش را بعباد رسانده بمحضرت
 ابی رسید و اجازت اقامت حاصل کرده از مجاورین طائفین حواله گردید و در نهنگی
 فضای روحانی بال درگشود و وقف حیات و صرف همت در نصرت و خدمت نمود
 و سخت پیاده از بغداد راه پیچوده الواح و ادراک برای آحاد بابتیه در طهران و قزوین و غیر
 و غیر مانده مرخصت کرده در جوار پر انوار مانده طهارت در اجراء امر و فرمان حجت
 و کجاست الواح و آثار معاش گذرانده بی در پی مکاتیب آینه عبرتی و فارسی و نثر و نظم
 در غایت فصاحت و بلاغت و حسن خط و زیبائی ادراک با حاد ایجاد در بلاد ایران
 فرستاد که جمعی کثیر نسخه گرفته جعل و مضامین عمیق و جدیه را بنده من سپرده در محاسن
 خواندند و بمقام عظیم جمال قدم عارف و مؤمن و ساجد در تبت بلخه و حیدر اباد

شده که بسبب نیات تقدسه جانفشانی می کرد و چنانکه در مسأله می دیدیم بخش سابق مشابه کرده شده
 از حالاتش و بنده از بیانات تجلیه جمالی ای می را در بخش ثبت نمودیم در ایام بعد از یکی از بهترین
 مجاهدین مخلصین خادمین طائیفین عمل الهیه بود و در مهاجرت از عراق به ساسانیان
 پاینده در جلوه کجاده فائوس کشید و با حالت جذبه و لمن طبع غریبانی از قبیل گرجه مانندگان تا دهم
 پادشاهان ملک صجکیم زنگ تریور پیش ما نمود شیر میخیم و فعی سیم بیانا گل پشایم
 می در ساغر اندازیم ای خواند و بنوعیکه در بخش گذشته آوردیم پس ندرود به ساسانیان
 بعد از چندی او را ما مورسیر و سفر در عراق و ایران حضوراً طران فرمودند تا احاد این قدر را
 تعظیم نموده قلوبش را بطور عظیم توجیه و هر لذایمانا در بناد ایران سفر کرد و در اثنا سفر الراج
 امر که در بخش سابق شده از آنرا ثبت نمودیم بنام وی از ادرنه صادره و ارسال نمودند تا آنکه آنک

آن یزیدی که هر یار بود طرنا عرض طرا بود در هر ایامش آن ایامی سال
 هر داری زده آن هر غیر در بزم طربان ز دستبر خن را داعی همیشه سوی دست خود گدازان در فراق مدعی است
 تا در آخر حلقه کسوی نیست بر کشیدش خون بگریه ناگویی است چند باهی در وصال یار بود و یک از غم داناتا بیمار بود
 از غلای دست جانک که است یار ایران استخوانش که است بود تا اینقدر خشم رسید چون با ایامی جمال به بدید
 بیشتر شد شدت بیماریش خوش جانها ز راه ز درانش از غم دلداریش غیاب بود بیشتر تر بود و بخود و بخواب بود
 حالت صغری همان شد درش که مضر شد در صغریه ماندنش امر نه تا بوی از غمش برید در هر بیمار داران بسپرد
 یک چون بوی فراق شد نشید ناله از قلب بر سر ت کشید شد پیش آن گشته از روی است تا در گدازده چینه مدعی است
 سر ساری حضرت دلبر نهاد بر دل کون در میان آذر نهاد شاه بابیه رحمت بروی گشاد دست رحمت بر سر و پیش نهاد
 گفت در هر جا که شش منی از فنا اندک تمام ایمن بر جان بگشا که این تن فانی است موطن تو کشته رو فانی است
 هر که بر دارد بر ایم بکندم آنقدرم هرگز نمیرود عدم غم مخور ملک آنجا است میدهم در جوایز خوش جایست میدهم
 نو که هر مرد بیایان فراق طاقت انده هوایم بود طاق من تو را با دست خود پرودم نام مرغ لبستان آنجا است کرده ام
 بچکس جز من خوانده تو ای اهل ال از عشق تویم بد تو فارغیت کردم ز دنیا می دانم بعد از این نازال در وصل کنی
 نیست این دل تو در خصلی زب هر که مرد از بهر من گردیدی الفرض از پیشان بقا کرد سرستش ز صهبای لقا

نقاب از وجه مقصود بر کشیده اعراض موعظین بیان را هاش و عیان ساخت چنان دستور
 خلیفه را نبوغی که لایق و سزاوار بود انجام داد و بنا علی هذا اول کسی است که حسب الامر
 در طهران و غیره امر اربع ابهی را بدون حجاب و نقاب آشکار نمود و الواج غلطی و فحش گویی
 بمسامع با بیان ابلاغ داشت و مقام ایمان در تبه روحش از مضامین و خطبات الواج
 مذکوره بگوئی روشن است و چون از سفر مذکور عودت بیفزا کرد و اما میرزا حسین بخارین
 استاد باقر بخار از مومنین را بر معرفت خود از طریق بر حلب بآورد و بمحض ابهی مشول
 یافت بنیه اش ضعیف شد و مرض اسهال مستولی گردید و در ضمن بیانات بوی چنین فرمودند
 انسان اینگونه بلغا فائز شد خوبست از این عالم برود چه که بلایا آنها ندارد و هر زور برائی
 جدید از افری امضا پیدا آید تا آنکه هنگام مهاجرت جمال ابهی و صحاب از آردنه رسید و
 چنانکه از کالیبولی سوار و اچور شدند ضعف بدن و قوت مرض شدت یافت در خواب غار
 و معالجت نداد و لاجرم ویرا بکشتی در آوردند و حاش سخت شد و موجبات معالجه فراهم نبود
 و ناخدا بقا ویرا در کشتی پذیرفت و لاجرم در بندر از میر مقرر گردید که مرضخانه برده بمحله
 پردازند و حین وداع و مفارقت از محضر ابهی حال عشق و سوز و گدازش قلوب حاضرین را گداخت
 و حضرت غصن اعظم برای سرپرستی و مراعات هاش با دی رفت و در ضمن بیان چنین
 حکایت فرمودند گناشته گان ما را بیش از یک ساعت مهلت ندادند آن وجود مبارک را

چون ز دریا سوی اصل راه یافت هم ز ساحل سوی عظیمین دست جشمش از مرتت از سیر تا یک جانب فرساید
 ... هر دم از این سیران فنا باد بروی صد بهاء و صد شاد از شومی بیل نذندی موزه سال ۱۲۸۵ در
 کیفیت مهاجرت جمال ابهی از آردنه بلکات

در خسته خانه در بستر که نشستم و سر مبارکش برابر با لین نهادیم و از سر تا پا پیچیدیم بعد همکاران
 اجبار بر مرجهت نمودند این معلوم است که چه حالتی دست داد که هر وقت بخاطر میاید چشمی
 گریان و قلبی سوزان ذکر احوال آن بزرگوار بنمایم نهایت فطین و مین درین بود و در ایمان
 و ایمان بی نظیر زیرا کلمات معنویه با کلمات سوریه در شخص ایشان جمع شده بود لهذا مورد کلام
 بیابان بود قبر منورش در زیر است دلی مجبور هر وقت ممکن گردد باید اجای الهی بخش نماید
 و آن قبر مجبور را بیت مهور کنند تا از زیر حاشام بر آنکه طبعه آن جدت مدبر متحرک گردد نهی
 و وفاتش در نذر دوم در و دیوار خانه عربیاً منتقله الی الله وقوع یافت و از وی دختر بی بر جا
 بود دیگر از شاهزادگان با مرابسی از کاشانیان میرزا آقا جان ^{خدمت} خادم ^{است} صاحب
 تاجری که کارخانه و تجارت مایون داشت بوجود آمد و در ضمن قرانت و کتابت فارسی با او
 و نزد پدر شغل و حرفش استعمال جست و متوجه از ظهور باب و احوال با تبی اطلاع یافته تبی در آنجا
 حاصل نمود و در موقتی که میجان متعصبین و امر حکمران آقا مهدی و آقا ابوالحسن را گرفتار کرده آزار
 نموده با رخت دگرگون و از کون بر حارث نهند و با ساز و دهل و آواز در بازار ما گردانند و قهقهه
 برای لعین دیده تا تیری شدید در او پدید گشت و بعد از چند روزی مشغول بتلاوت زیارت ^{جامعه}
 بود جوانی رسیده با او گفت من صورت زیارتی دارم که تو آنرا ندیده و کتابچه را باز کرده بدست
 داد چون گریست چشمش بر فاقه زیارت افتاد که عبارت چنین بود اول خود است و
 و السلام الخ و با مرتب شکفت الی آخر ما مله کرده بشدت مجذب گردید ولی بعد از
 شهادت رب اعلی مرکز امر را بدست نیاد در دهه متعیر ماند و با سید بصیر هندی و حاجی محمد اسماعیل

ذبیح و میرزا آقا میر و برخی دیگر از احباب مصحابت یافت و بمرکزیت جوانی که در لباس
 علمایست اخبار کردند و حاجی ذبیح نام ازل را گفت تا میل در عشق در دلش نشسته و
 نام نهادند میل و عشقی در قلبش پدید گشت و نفس سزغینداد را بر ضمیر بست و حاجی
 کیفیت و کمیت را در نشان داده توصیه شیخ ابوتراب هشتماری که ساکن کر بلا بود
 نگاشت و در آنحال لوحی خطابا له وصل شد که عبارت اهل بهادری کلام داشت و نیز
 بدو داده چون مطالعه کرد و صبر و قرار از کفش رفته غارم کوی مقصود کردید و ابوان مستطعمان
 و ما بملک را بر جای گذاشته بی زاد در احوال در عشقوان جوانی بودی عشق راه در نور دیده
 و در صفهان با آقا سید عبد الرحیم ملاقات نمود که در ضمن مکالمه اظهار داشت من نیز از
 موعود در بیان ظهور نمود و تو با هدایت و سعادت همراه شو تا من نیز از پی برسم و باقی
 آقا سید حسین قناده قافله صفهان بشیر شتافت و در طول طریق با برخی از احباب
 تصادف ملاقات دست داد تا در شیراز با شیخی میرزا دیدار نمود و شرحی از احوال و بیانات
 جمال اوست شنید و آیه **فَلْيَلْمُوا الْاُمَّةَ اِنَّ سُلْطَانَ الْمَلْءُكَ الْحَیَّ را گرفت و حاجی**
 سید محمد خال اکبر را نیز ملاقات کرده از بوشهر با کشتی غارم بصره شد و از دریای پر
 امواج که ساکنین سیفنه را منعی علیه کرده از نجات نا امید ساخت خلاصی یافت ولی
 فریب دو ماه در مفازهای مهلک و چار عیش و شفات شیده گردید نبوغی که مریف
 بهلاکت گشته تا در یوم عرفه نهم ذیحجه سال ۱۲۶۹ بکر بلا در آمد نمود و نامه بر شیخ ابوتراب
 رساند و شیخ بشارت داد که ایشان برای عرفه و اقامت چند روز بکر بلا آمدند و او را

با خود بهار لسانی حاجی میرزا حسن طبیب رشتی و مجرد که آقامت داشت بر دو ما کلین
 اورا در خصوص کیفیت تشریف بخیر جمال ابهی و آنچه دید و شنید طبق روایت و حکایت
 نبیل زندی در بخش چهارم ثبت نمودیم و در اینجا بنده از عبارات ویرا نقل از مقاله مربوطه
 که خود نگاشته درج نمایم و بی بده بسم الله الأبرع الأمانع الأقدس الابهی حمد
 بی تجدید محبوب امانع اقدس ارفع اعلیٰ اعظم اکبری را لایق و نراست الی قوله مختصری
 از تقضیل اینجدا آنکه بعد از شهادت حضرت اعلیٰ در کاشان تخریب بودم تا آنکه آوازه جمال مبارک
 از بغداد بگوتم حوزد ابین و متعلقان و آنچه بود که آشته بدون زاد و راهله از کاشان
 بفرم بغداد حرکت کردم و اهل کاشان کواه اند بودی را برعت تمام طی کرده با لاضره چهار
 امواج دریاشدم نوعی که امید نجات کشتی نبود بنوعیکه همه ساکنان در سطح منمی علیه انما ده
 بودند خدا نجات داد بعد از خروج از کشتی دو ماه در صحرای همک راه می پیروم در بعضی ایام
 نزدیک بود که عطش هلاکم کند پس از شقیته بارض تفت دارو شدم استنشاق روغن
 محبوب نمودم ولی نمیدانستم که از کجا است تا آنکه شخصی گفت که جمال مبارک در منزلی
 شریف دارند شتافتم و مشرف شدم اگر چه تکلی نفرمودند ولیکن در سفر داخله شد
 که یک نیمه الطیف لطیف ارقی از خلف صد هزار هزار حجاب میوزد که گویا با این ششم
 آیتی بود که بان میزد در قلب قلب کل اشیا و از آن زدنها اصوات عجیبه عریبه
 استماع میشد و لکن آنچه توجه نمودم که بلکه ادراک نمایم شیئی را خود را عاجز و قاصر تمام
 و لکن حرارت و اشتعال و طلب شدت یافت با اینکه در آن یوم هیچ اطلاع بر جهتی نداشتم
 و کشف

دکشف قناع هم تمام شده بود و دیگر بعضی آیات غیبیه و علامات غریبه از ایشان دیدم که
احصا نتوان نمود و مدتیکه در ارض مذکور توقف داشتند گاهی باذن و اجازه مشرف بشدم
و ناس هم روزه هر قبیل تردد میکردند و لکن انذات منع در بدایع نعمات بیانیه ناس
بمحل دیگر دعوت میکردند بشانکه اگر نفسی با جمال مبین اظهار عبودیت مینمود بجمال جدا و را
منع میفرمودند و لکن اینغیبه تخیر بود که چگونه میشود باین ظهور کبری این امر عظمی مستور ماند بعد از
چندی حرکت بیغیاده فرمودند و هر چه اجازه خدمت خواستم که بلکه از انجمال زدو انجمال
محروم نمانم قبول نفرمودند و این بعد را در ارض آفتاب شیح ابوزاب سپردند تا آنکه بعد
از چندی بزخات بسیار بدین سلام رفتم و هر چه اراده تشریف میفرمودند و ابدا
کسی را راه نمیدادند الا معدودی که آنهم بی اذن و اجازه گاهی تردد میکردند و هر قدر سعی
کردم که سبب این منع را بفهمم ممکن نمیشد گاهی میگفتم که شاید بجنبت اغیار است که فتنه و
فسادی بظهور نیاید ولی منتقت میشدم که ابدا انجمال مبارک باین ملاحظات بنوده نیست
در کل همین تخیر اینغیبه زیاده میشد و گاهی اتفاق میافتاد که بغیا فائز میشدم چنان خرنی از
انجمال مبارک مشاهده میشد که ارکانم بلرزه میآمد تا آنکه شبی در کاظمین تشریف بردند
و همه اتفاق افتاد که در آتش انفس معدوده طهارت عرش حاضر بودیم چه عرض نمایم از ظهور
قدرتیه و عنایاتی که در لیل مبارکه هویدا شد لکن معدالک در انجمال مبین آثار خرن یعنی
مشهود بود که اهل مجلس با انظورات جذب و شوق در سر منوم و محزون شدند تا آنکه امر منوم
شد بعد از آنکه جمیع نجواب رفتند کاسی از بحر صمد با اینغیبه عنایت شد که اگر بخواهم
ان یانم

آن نمایم خودم قاصد هیچ سعی طاقت استماع ندارد تا آنکه شب منقضی شد و فجر طالع و بعد
از صرف چای بدر اسلام رجعت فرمودند و بعد در کل یوم بکمال جد و جهد آن معدود چهار بار
که در آن بلد ساکن بودند از حضور منع فرمودند حتی حضور از آنست که چه منع شد و من میگفتم
و نبدانستم که سبب این منع و این عزن ابر حبهت و کیت چندی ازین گذشته تا آنکه صبحی
بر خواستم و خودم را در نهایت اضطراب فیم بر خاستم بسمت محبوب و حرم تقارنم که شاید
این اضطراب بجات یابم آقا احمدی که در خدمتشان بود ملاقات شد این بعد از منع شدید دینی
منع نمود ممنوع شده در کمال تخر و اضطراب در کوه ما میگرددیم و قادر بر تفریب سمت بیت مبارک
نبودم تا آنکه یکی از اهل جوار که از اخبار بود خبر داد که شب گذشته جمال منع فردا واحد این
خبر احمدی و اطلاع نفسی حتی اهل حرم غیبت فرمودند و احمدی مطلع نیست که بکدام سمت
تشریف برده اند و چه شده اند و حال جمیع اهل حرم در اضطراب و ترزل و نوحه و نبدانستند
آنکه ابر از عزن آن یوم که جمیع عالم را احاطه نموده بود و آن مظلوم و حید من غیر ناصر و معین
سر اسبجرا گد هشت و احمدی را مطلع فرمود که مباد نفسی سبب منع شود و یا من مانس
اشاره بد تا آنکه این بعد و میرزا محمد که در خدمتشان بود بجالتی که خداوند مطلع است بدان
عازم شدیم که شاید آنجا تشریف برده باشند ولی هیچ وجه آثاری نیافشیم دیگر خداوند شایسته
است که چه عزن و صیخ یا یوسا رجعت نمودیم با اینکه این بعد ابد آبنای رجعت نداشته
و بعد از نیافتن جمال مخصوص جنالی خبر هلاک نمودن خود ندانستم باری تا آنکه چندی گذشت
و اسبابی فراهم آمده خدمت شخصی مستور شدم و در خدمتش بودم و در تمام شب روز آنی

نگاهل و کاسل زفت و کل اهل میان که در غیبت همه بودند شاهد گواه اند و بعد در این بین
 که این بعد در خدمت بود بعضی ارباب میوزید که بسیار سب تالم قلب بود و لکن نظر ما که
 آن محل را متدلس از جمیع ماکره همه بد استیم جمیع را حمل بر جهات دیگر میکردم و لکن در
 این مدت غیبت کبری چه مقدار ذلت که بر اهل امر واقع شد بقسمی که اجاقاد بر طاقات
 یکدیگر نبوده بخانجه اگر لازم میشد که یکی از اصحاب میخواست با جناب کلیم طاقات نماید باید
 در تاریکیهای شب بقدر نیم ساعت بیاید و در صحبت نماید و معدود قلیلی که از آن اصحاب
 در آن دیار ساکن بودند در کمال ذلت و تحارت بشانیکه ذکر آن باعث طلال است و در
 اطراف هم معدود قلیلی یافت میشد که خود را باین امر نسبت میدادند و این معدود هم
 نهایت افتروگی و پشردگی قسم بحال محبوب که نارسد ره امر به بقسمی محمود شده بود که گویا
 حرکت درین از جمیع ممنوع شده بود تا آنکه دو سنه او اقل درین ابتلا و محن بودم و در آن
 حال نیز هیچ وجه اثری ظاهر نگشت که بکدام دیار ساکن اند و بکدام جهت توجه فرموده اند
 و جمیع اهل حرم در توجه و نذر مشغول بودند و علت این هجرت را که بعد اطلاع بر آن یافتیم اگر
 عرض نمایم شاید نفوس متوجه مضطرب شوند لکن بعض اصحاب در سرتیتر مطلع شده ستر
 نمودند الی آخر افعال و با بخله میرزا آقا جان در بغداد پس از عودت جمال ابی از سلیمانیه
 طائف حمل و فرما نبردند و خدنگدار شد و متدرجا در پرتو تربیت ابی خفا و معرفت و بیانات
 و کتابه مراتب عالیه پیوده صوت و صحبت جمیدین نویسن یافت و در موکب ابی بنوعیکه در
 مطاوی و بخش سبانی منبرج گردید در بغداد و طریق مهاجرت و در اسلا مبول و ادرنه و عکا
 بکتابت

بکتابت الواح و بصرت و خدمت بر خاست و مقالات متعدده معینه در اثبات امر ایهی و
 رد میرزا یحیی نگاشت و اعمالی را که زردی در چند سالی که بخدمتش بوده شاهد گردان
 ارسال وی بطهران بقصد ناصرالدین شاه و قصد قتل برخی از رؤسا و بابایه و تصرف حرم نقطه
 اولی و غیر ما افشا کرد و از آنجمله این مکتوب مشهور است بسم الله الهی الاهی هذا کتاب
 من عبد عبید الله الی لدنی طبق اسمه بسم الوحید و کان الیوم غده مطلع رشح من نور المبین اکرام
 مصطفی ایاه و ذالک الاسم فاعلم یا اسمعنا انک اعرضت عن الدنی کان کاشمخ و سبط الیها
 مشرق الفح و مخصوصا در سنین اشراف انوار ایهی در حکا و بهی الواحی بی شمار در جواب کتاب
 و سوالات اجاب ایران و عراق و ترکستان و قفقاز و مصر و خاک ترکیه و هندوستان و کجا
 و امضا او (خ ادم ۶۶) مورخا فاند گنجینه بکیران الاهی مصدر و نزول یافت که استقصا
 و تفتق آنها محصور بلکه غیر مقدور است چنانکه مقداری کثیر از آنچه بجزایر صعب القراءه اش نبود
 کرد طراز آثار موجوده عالمه بهائی میباشد چه در سرعت قلمی نادره لطیفه نصیب گردید و در کجا
 معینه دسته ارقام تراشیده و اوراق قلمی کرده منظر اخبار حضار بود و لهی الامر شتافته هنوز
 بسیار و جمال ایهی در حال شمی تفتی بالواح و آیات میفرمودند و او سرعت تمام در حالیکه
 میر قلیش نام سافقی بسم بر سید می نوشت و بعد از اتمام تقدیم محضر ایهی می نمود و موضعی را که
 که از قلم افتاد حسب دستور اصلاح و کمال میکرد آنگاه او یا دیگر کاتبین بجزایر یا نوشته
 بنجم مبارک رسا نده برای ممالک متوجه ارسال میداشتند و بدستور ایهی با صاحبان روضه
 میرزا یحیی شنبه زانی اقران کرده مقیم قصر بهی و در ذال فضل دعایت تیرج و مستقر
 گردید

گردیده لیکن آنها را اوقات مستغرق در کتابت بیانات صادره ساخت ولی در اواخر ایام آن
 عجز و عجب دیگر روحانی بر او وزید و مخالف رضا و مورد استکراه جمال اسی و سابقان از
 مقام خود گردید و شقا و سوء خاتمه گرفتار گشت و بعد از غروب شمس اسی چنانکه در بخش آتی
 مشروحاً اینگاریم نقض عهد و میثاق کرده و اظهار خود سری و شقاق بر قوت فوران نیزان بخشد
 و اتفاق بیفرود و خویش را بجزیره خسران و وبال و ذل ابدی اندخت و عاقبت در ۲۹ محرم سال
 ۱۳۱۹ در قصبه جی در گذشت و در ابی عنابه مدفون گردید و در اوایل اشراق انوار اسی از اعراق
 چون حاجی محمد اسمعیل ذبیح بود که گماشتیم عازم بغداد گشت حاجی محمد هاشم که در خانه
 ذبیح مذکور در اردش بیض لقا حضرت اعلی نایل گردید جوانی محمد اسمعیل نام ده عاقبت
 اشتغال ایامی و با حاجی میرزا علی اکبر زانی دینز آقا محمد ابراهیم پدر آقا
 محمد اسمعیل مذکور که مسکو و از مسافرت پسر متفر بود در بنی دیگر مجتمعاً بغداد شتافتند و بسیار
 محضر اسی و ملاحظه مشاهده امر ارد و انوار الهیه مطهرین لقب گشته بحالت اجذاب عودت
 بطن نمودند و بنی آقا محمد حسن بن حاجی احمد و حاجی محمد نیرومی کاشان که بواسطه
 ملا جعفر زاتی بابی علاقه بر میرزا اسی حاصل کرد با مکتوبی زرد او برای ملاقات میرزا اسی که حضرت
 امر فرستند و میرزا آقا جان خادم ایشان را بجزیره اسی رساند و منجذب و متوقن شده بدون عتاب میرزا
 مرحبت نمودند و بصحبت و مواعظت ملا جعفر پرداختند و نیز آقا محمد علی پشی بانی بن
 آقا عبد الحجاز که هنگام توقف حضرت اعلی بکاشان در عالم نوباد و ایشان را مسخ و حیا
 جهاد دید و او را جزیر ظهور موعود دادند و اینکه بیدار شد و برای او اصلوة بسجده رفت جزایرا

بجای محمد خنجر زرقی که اطلاع و ایمان داشت گفت در آنجا خبر درو رسید باب را بشنید و باقی
 تمام طلب شتافت و در آنست که مأمورین آنحضرت را بسوی آذربایجان بردند دیگر کسی را نماند
 که بملاحظه احتیاط و بر آنگاه سازند و چند سالی بعد با مأمورین فریادت که ملا رفت و چون آمد
 بوطن نموده و خبر شهادت کبری سمعش رسید و بعزت شدت طلب اشتیاق همه حاجو
 و دیو با گردید و بلا آخره بواسطه برخی از مومنین در خانه حاجی میرزا جانی و اخوان فائز
 با ایمان بدین گشت در سنین اشراق انوار ایهی در عراق با اتفاق آقا شهاب علی
 چرخ باغ پیاده بنجد و شتافت تا میرزا ایچی را که با مومنی کردند در یابد و ملا خنجر
 سائلی موافق خود باو گفته نامه عمو از اعتراضات داد که خنجر ایهی رساند و چون بنجد درآمد
 و میرزا ایچی را مستحق دید سخت تکدر گشت تا برخی از مومنین را یافت مطلع شد که جمال ایهی
 در یوم حرکت دی از کاشان خبر قرب وصول چنان مکتوب از قبل ملا خنجره صحاب دادند و
 بخنجر مبارک شرف حضور یافته ماهی در نهایت انجذاب در جوار غایت ایهی بسر برد و
 پایش را شفا دادند آنگاه مأمور عودت بوطن و جواب اعتراضات ملا خنجر و نشر انوار ایهی
 گشت و اطاقه لدی الورد بکاشان سواره بدر خانه آخوند رفت و تنها طاقت کرده
 گفتی با بالتمام گفت و ملا خنجر اینکه از وی نوید شد ملا باقر حمزی را که بجزرت اعلی در سنین
 ایمان آورده بحال احتیاط در کاشان زیست و با وی معاشره و مرفق شده از اهل اشکی
 و تعلق نسبت بمیرزا ایچی ازل کرده و بر آنست که با خراف پسرش آقا خنجر باقر همت
 گناشت و آقا محمد علی با ملا باقر نیز در خصوص جمال ایهی طاقت و مکالمات کرده بدین

دبا بگو

و با بکله همت آقا محمد علی امرا بهی فیما بین با بیان کاشان منتشر گشت و او صاحب کار خجالت
 فضل منتش و دو لیمتند بوده صنعتش در بلاد ایران دواج داشت و مندرجا شهرت بلغیه
 بنام این امر یافته مورد تعرض االی شد و نوبت دیرا با بر میگردد یکی حکمران دستگیر کرده با پسرش
 آقا محمد باقر مذکور کند با پاگه استند و حاجی محمد نامی تاجر که دوستی داشت صد تومان داد
 ایشان را استخلص ساخت و چند بار در ب خانه اشرا با نفت آتش زود و بتحرک و خلین و
 روضه خوانان خصوصاً سید حسن صفهانی خانه پسر سنگساران همی کردند چنانکه درت
 یکال و نیم در حوضخانه عمارت و باغ و سبیش با پسرش مخفی گشت و شاگردان در کاخ
 کار میکردند و خانه اش معروف و محل توبه اشرا گردید و آخر الامر با د پسر اوسط و ضعیفش
 میرزا مهدی و میرزا عابد الباقی و با عاقله بطهران مهاجرت کرده ساکن شد
 و میرزا مهدی بسال ۱۳۱۶ و او خود دو سالی دیگر در گذشت و میرزا عبد الباقی در سال ۱۳۳۷
 برود در جهان گشت و پسرش میرزا محمد باقر مذکور در کاشان وفات نمود و آقا
 محمد علی هنگام وفات خود سال داشت و عاقله و سه مجیدی از وی در امر بهی تاسیس گشت
 و در لوحی از الواح صادره در حش چنین مکتوب است هذا ما نزل لأول الذی نازل
 باللقاء و نیز نواز تقوی محسوبی که قبل از اکثر ناس بلخا مره بعد مره فائز شد
 و نیز در بهومی که اکثر علمای ارض و فنهای آن بر ادانک غفلت و اعراض همگام و
 با جبهه اقبال بشر مظلوم توجه نمودی و در ذودا، بلخا، فائز گشتی کمره بعد کمره
 از بهر مهال آشا منگ و ندای آبی داد و دلود امان شنیدی و نیز الواحی از قلم حضرت

غرض از نظم

غرض اعظم عبد البها و صورت مناجاتی در خمس ها در گریه در آنکه چنین مطهر است الهی آری آن
 النبیل قبل علی الله فارقی مثل الخلی و خلی مشاهده نود الاشراف و آنس هذا العبد بحسب
 و وفای و اجتناب بومئذ من جرثوم النفاق طاعون غوان و ثبت علی الميثاق ثم
 حکمت و علیه بالفراق قامت الآمان و ادفع منه منجیب البکا بفضیح و احراق فلما
 وصل الی عدوة الکاف قاوم اهل الاعتراف و دعاهم الی مرکز الالطاف و ثبت
 اقدامهم علی الصراط و فنی بالعهد و الميثاق حتی عرج الی الخ و آقا سبحان علی کاشان
 بنام جبرئیل بابین مشهور شد و اراد دل و صبیان پیوسته تعرض نمود و بطریق مزاج و طرفه
 گوئی خود را از شک ظالمان مستخلص ساخت و نیز آقا محمد علی قهری بغداد شتافت و مستنیر
 بانوار اهی گریه و رحمت نمود و تا آخر انبیاء در مضر چراغ روشن این امر بود و آقا سید
 عبدالرحیم قهری با ملا حسن مازگانی بن شیخ ابوالقاسم (شهید) بغداد مشتاق
 و فریب مبتیوم در جوار فضل و عنایت اهی بسر برزند و نیز استاد ابراهیم بغداد
 رفته شرف بجنور حبت و بر حمت بوطن کرد و الی آخر ایجات بنایست استغناء و هفت
 در خدمات امر اهی زبیت و از عائلات مومنین شهیر کاشان خاندان حاجی طاهر روضه
 جوان پنج پسر و دو دختر بودند تحت بنیر احمد روضه جوان که از وی دو پسر و دو دختر بر جا
 ماند و پسر ارشدش میرزا محمد می چنانکه در بخش سابق نگاشتم فاضل شاعر و کاتب
 و خوش خط بود و در ریگان جوانی فائز با بیان بدیع گشته بعلت تفرق معاندین هجرت
 به بغداد کرده چندی در جوار اهی بماند آنگاه اذن رجوع بوطن یافته ایامی آقامت با خویش
 کرده پس

کرده پس با خواهر عودت نمود و شرف استوار در بیت اہلی واصل نموده ظل عنایت کبری قرار
گرفتند و بعد از اسرای موصل شدند آنجا حسب اذان بعدگشا شامه آتامت نمودند
و با خواهر ناصر (حاجی عباس) بغدادی پس از فوت شوهرش میرزا احمدی کاشی ازدواج
نموده عامله بر جای گذاشت و در عکا در گذشته مدفون گشت داد اول مؤمن اینخانان بود
موجب هدایت دیگران گردید و شرح حیات خواهرش گوهر خانم حرم اہلی را در بخشش
نگاشتم و پسر و دختر دیگر میرزا احمد بنام میرزا علیمحمد و نظاره خانم مقیم کاشان
بودند میرزا علیمحمد بی ازدواج در گذشته و از نظاره خانم خاندانی در این اہر بر جای ماند
دیگر از بنات حاجی ملا محمد صاحبہ خانم کہ زوجه حاجی ملا علی اکبر روضہ خوان شد
بقوت ایمان و اخلاص در امر اہلی مشہور و مورد تقرض جمہور امالی گردید و از خود دختر بنام
خدیجہ سلطان و بیگوم سلطان و چہار پسر بنام میرزا احمد می و
میرزا جعفر و حاجی محمد و آقا محمد حسین بعرضہ ظهور آمدند و خاندان
در امر اہلی تائیس گردید و خدیجہ سلطان مذکور از لسان گوہر خانم بنام عمہ قری خانم شہر
یافت و پسر جعفر مذکور روضہ خوانی خوش آہنگ بوده در اظہار ایمان مراعات احتیاط و
حکمت نمود ولی مادرش کہ بعزم زیارت عکا رفت تا اصفہان بدرتہ کرد و ہمینکہ بر
صیت و صوتی بدین نام بین الانام یافت و ظاہرا و روضہ خوانہا بتقرض برخاستہ
در مسجدی اجتماع نموده ویرا حاضر ساختند کہ تبری از ایمان کند و او با صوت بیخوش

بدرای صوم
عمر محمد دار
۱۰

و قریب کہ در روضہ حرکت کند و ہم کاتب در این سوز سردرد و درت موی کم رسد چہ کہ او در سینه منور و در سینه منور
زادت متعدد و آج ستمہ کاکام کہ ما را بوزن بیکار و قندہ و از روضہ قرآن عرض کرد و بعد خانہ چہر زینتہ و در باغ نورانی
والا اندر روی بکیہ اول جودن ستر ستر ہستہ می کرد کہ خدای عزوجل فرما شد و کہند او خاندان را کہ بماند از ہشتاد ہشتاد مرد و زن و
سازد انواع اہلیتہ حریست از ہجوم اہل ایمان نور

سید

از تعرض کشیدند و بدین موجب خانواده مذکوره بطهران رفته سکونت خستبار کردند و بپدر از متقدمین
 مومنین کاشان آقا علی عسکر بن کر بلائی جعفر داد اهل ظهور بدیع بواسطه آقا میرزا علی
 از خویشانش و نیز عمه حسن پسر عمش و هم آقا محمد کاظم معروف به عاشق خیر از ابراهیم بدیع
 و بواسطه ملا باقر جعفری کمال در عرفان دایمان حاصل نمود و در زمره بابیه مسلک گردید و با
 شوق و ذوق تمام با وجود اینکه معلمات تحصیله نداشت زبان بتلیغ و بیان گوید و از جمله
 ملا حسین اهل قریه ابیونه را بتلیغ کرد تا چون صحبت و صوت اشراق انوار ابراهیم شهرت
 دایمان بایمان کاشان از جهت ملا جعفر زاتی اختلاف و انشقاق پیدا آمد و مدتی بحال تبحر در
 زیست تا بواسطه آقا محمد کاظم عاشق مذکور کلمات مکنونه مبارکه بدستش رسیده موجب عرفان
 دایمانش بمن بظهر آنه الاهی گردید و پس از چندی آقا شیر علی که از رفقا و ذمه عمش بود سخن
 از ابراهیم بیان آورده بتلیغ کرد و دایمی طویل با اتفاق یکدیگر در کاشان و طهران بتلیغ و ترویج
 پرداخته و نیز دو خواهر و اولادشان و سایر خویشان خود را که جمع کثیر بودند در برخی دیگر را با ابراهیم
 بهتری نمود و خواهر نیز مانند برادر بقوت ایمان و خلاص متصف شد و آقا علی عسکر سرفری پاده
 از طریق دیار بکر و موصل بعکافته مدت چهار ماه دینم در جوار عنایت کبری زیست و بهنگام
 نایس و نیای باغ رضوان بخدمت و عرس اشجار پردخت آنگاه حسب الامر عودت کرده در
 طهران اقامت نمود و با حرفه سوداگری مشغولت در دما و در ایمن و شمیران جمعی اهدایت
 کرده بدین نام شهرت یافت و بواسطه جاسوسان خبر جمیع کاران میرزا نائب السلطنه در
 حکمران طهران رسید و بگفت که رئیس نظیه بود اشاره کرد تا جمعی عسکر سوار بجهت دستگیری

ادو آقا شیرعلی نیمه شب محله معروف دروازه شاهزاده عبدالحلیم هجوم کرده بخانه مارخنده آنرا
 باجمعی از این شبه دستگیر کرده در مجلس انداختند و میرزا ابراهیم خان عضو محترم نظمیته پی
 پی شکنجه و عذاب نمود و شبی بحال مستی بر صندلی غرور نشست و پس از جور و آزار توبه کرده
 چنین گفت شامردمان ساده و بیعلم فریب خوردید اگر مولای شایسته است شما را آزاد
 و مرادلیل نماید و بعد از سه شب میرزا ابراهیم خود ایشانرا از محبس آزاد و رها کرد و طوطی
 که بدست توپچیان دولت گرفتار گردیده نهایت فصاحت و ذلت که خوبست سید
 و از خدمت نظمیته مستغنی گشت و بقبر فاقه افتاده بمیاس درویشی و ایامی بخیل سپری
 گشت و با بنگله آقا علی عسکر بیال ۱۳۲۶ سن متجاوز از هفتاد در طهران درگذشت و در
 از معارف متقدمین کاشان آقا محمد حسن حکاک، بن آقا محمد تقی تاجر با بهنام والد
 مؤنه اش فاطمه بیگوم فائز با بیان شده در سنین شراف انوار جمال امی از عرفا
 بنجد از رفته مورد عنایت گردید و برادر کتورش آقا محمد علی (بهائیان) مشهور
 در سن جوانی بطهران رفته تجارت مس و تنباکو پیشه کرد و بواسطه خدیجه بیگوم
 شهره میرزا حاجی کاشانیه هدایت بامراهی یافت در سال ۱۲۹۵ قصد ازدواج کرده
 بکاشان نوشت و مادر و برادر همت نیز بطهران مهاجرت کرده ساکن شدند و آقا محمد علی بعد
 در جامعه اهل بهائیات در طریق امراهی سبقت و شهرت حاصل نمود و آقا محمد حسن پس از
 عزوبت شمس جمال امی جنیدی با مخالفین مرکز عهد و میثاق مرفقت کرد ولی بالاخره در حق
 او والده طلب عفو و عفران صادر گردید و بسال ۱۳۲۲ درگذشت و آقا محمد علی الی آخر

ایجات در تمام مشون خدمات مالی و غیره اقدامات مجدانه کرد تا سال ۱۳۵۳ در گذشت
 و خاندان دهمه جاوید از وی برجای ماند و ما در ضمن بخش چهارم احوال جمعی از کاشانیان را
 که در بغداد زیارت محضر ابی رسیدند و یا مصاحبت و مجاورت اختیار کرده به نبرت
 پرداختند نگاه داشتیم از جمله حسن بن عابد از بابیان مدتی مجاهد در بغداد شده با
 گیسوان طویل آویخته و فینه سفید و تپاده بلند مرتبت کرد و خوششان در زری مذکور بنظر
 غریب نگریسته از تنش در آوردند و کیونش را برینند لاجرم حسن روزی بعد بغداد
 برگشت و بعد از هجرت ابی رسید و بچووانه از پی روان شد و تا حلب رفته در آنجا
 از جهت مشقت و ضیق در گذشت دیگر استاد اسمعیل سرسازان
 ناصرالدین شاهی در دران از مومنین امر اعلی که قبلاً در مطاوی واقعات نامبردم نوشت
 در دران محل اجتماع این فقه بود و چون فتنه سال ۱۲۶۸ رخ داد یکی از ارکان دولت
 که با وی جنادت داشت تا کید بفرار نمود تا چهارگانشان و میر غضبان شود و او
 چندی متواری و جنتی گزیده خود را مسون کرد و در مسین اشراق انوار ابی از عراق
 بغداد در فقه ماند و چندی بسر پرستی اطلاق آقا میرزا موسی جوهری مشغول گشت و
 بعد از هجرت ابی هنگام فتنه بغداد و اسارت اهل بیما سهیم و شریک در مصیبت
 و در ایام سجن قشله عثمانی زیارت شتافت و با برخی دیگر در محلی از کناره دریا که زائرین
 از دور متوجه قبره حجره آقا متگاه ابی میشدند بایستاد و بسوی قبره گران گشت چون
 جمال ابی با دست اهل طاعت فرمودند و زائرین تعلیم نمودند و استاد اسمعیل و استاد

بالای چشم برای محافظت از انوار شدید آفتاب بگشود و بعد وقت نمود ولی بعلت
ضعف چشم از مشاهده محروم ماند و عاقله ابی خصوصاً حضرت غصن آنکه الاطهر از
ملاحظه حالت عاشق دل داده که با همه جد و کوشش از ذوق وصال محروم گردید بفا
تأثر شدند و این واقعه مودی بسقوط و صعود آنحضرت دستخواس از بجن چنانکه
در بخش سابق آوریم گشت و استاد اسمعیل مدتی مفیم حیناً بوده بابرخی دیگر شهاده
قرب مقام خضر و مار الیاس بسر برده و بعد از بار بار با سرمایه طفیل بود اگر ی بردخت
و شوهر خاله اش آقا محمد چو ادا که خواهرزاده حاجی میرزا جانی بود در خانه خال بارز بود
دخترش که بعد از حیلله آقا شیخ علی کبر بن آقا شیخ ابوالقاسم مارگانی شهید شد بشرف بقا
و ایمان حضرت اعلی رسید و طفل ضعیفشان آقا حسین (آبچی) بورود در محضر مقدس تبرک
گردید و لاجرم با عاقله واقربا بنام بابی معروف شدند و در آغاز سنین عراق انوار ابی از فتن
عراق دل از وطن کنده با عاقله بعزم اقامت بغداد و خدمت باستان مقدس شتافته
پی انجام ادا مرجوعه کمر بست و پیوسته حسب الامر مشغول اجراء خدمات شد تا چون عمرش
عزیمت طهران برای ملاقات برادر مذکور نمود بعد از چندی نامور در آن گردید تا بنت آقا
میرزا حسن برادر جمال ابی را برای حضرت غصن عظیم خواستاری نماید ولی عمل مذکور بعلت
ملاحظات حاجی میرزا رضا قلی حکیم و خواستاری پسر میرزا آقاخان صدر عظیم صورت نگرفت
و آقا محمد چو ادا متکدر و متأثر گشته با عاقله عودت سوی بغداد نمود و در کرمانشاه سخت
بیمار شد و بهیچ حال خود را بهبود نکشاند و بعد چندی وفات یافت و جمال ابی در حش

ابرار ملاطفت و عنایات فرموده و در احاطه شهادت نام برزند و خلفش آقا حسین زکریا
 بکف عنایت گرفته و تحت قبهات خال مذکور بیانی پردهخت تا زمانی که مهاجرت کب
 اسی از بنده شد آقا حسین نیز درین مهران رفت و مغز بشکل طباطبائی گشت و از این مرد
 بعنوان اشپی گرفته و تا آخر ایام اشراق انوار اسی بدین خدمت جناب هی بود و تفصیل در
 قیامش شش تن دیگر از اصحاب عکابطلع و قمع معاندین جنس و گرفتاریان بقید و حبس
 در حبس سابق گماشتیم و در طول مدت حبس نیز صیحات اسی آمده خدمت طباطبائی را انجام
 و شبها بحسب رفته بسر میرد تا آنکه آزاد شد و روز و شب بندهت طباطبائی پروخت و چنان
 بود که حکام و پادشاهای عکاب استعدا میکردند تا امر صادر گشته برای ایشان بتبایخی چه در
 و اجازه گرفته خواهرش با شوهر که آقا شیخ علی کبریا گمانی بود و نیز خواهر دیگرش صاحب
 با پسرش آقا حسین عکاب طلبید و آقا حسین حبس استور بشکل و گمانی و عتاری مشغول
 گردید و در وقتی در کسب و کارش پدید آمد تا جبری تم شد و دختر عبد الله بخار مسری اصل از
 مؤمنین را ازدواج کرد و شش تمامت بستگاری اداره نموده و پس از غروب شمس جمال
 اسی نیز بکمال اخلاص و وفاداری در جوار انصاف حضرت عبد الله بزمیت و در پیران و در
 خاندان وسیع اشپی برقرار گردید و سال ۱۳۴۶ در بهی فوت شد و در قبرستان بهائی
 گلستان جاوید بگزارند محمد و الله حضرت عبد الله فون گشت دیگر از مشاهیر بانیان
 کاشان چه در ان رضا و شش برادرش که بنام هفت برادر معروف بودند و
 کیفیت گرفتاری و تبعید هموان رضا و حبس و وفاتش در انبار طهران و وفات در برادر

با قرو اسمعیل را باشده از شوی نبیل ز زندگی در جنتان ضمن و بخش سابق آردیم
 و ابیات مثنوی نبیل این است هفت بودند ابتدا از یک پر از بهار هفت دل شری
 ز اهل کاشان این دفاکیشان با ابرایشان رضای بارضا در محبت مستقیم و پهلوان
 و سنگر و نهامی ره روان شد شرفیاب لغا اندر عرق بعد از آن شد قمتش جام فرق
 در فراقش آتش اندر دل فاد نطق بر تبلیغ امر نه گشاد آنقدر دم زود جهان آن آید
 ناکه شد مجوس ارباب حسد با غل و زنجیرش اصحاب خطا جای دادش بسج از صراط
 همچو شیرش جامی در انبار شد لیک کی از کار خود بیکار شد روز و شب سر مست در کار بود
 می خفت تبلیغ امرش کار بود اکثری گشتند از وی همتی بر به گشتند چون وی همتی
 مدنی چون شیر در زنجیر بود از رضا رضی از آن تغیر بود ناکه در انبار عمرش سر رسید
 پر زود و بر سدره دلبر رسید عرق شد در بحر ابوابها شاد و خوش شد ز دیدار بها
 دین دوتن را که خداند نام با قرو است اسمعیل نام دو برادر هر دو در عبادت و جوان
 در محبت هر دو مشهور جهان مشعل شد جانسان بعد از رضا شد کاشان ترک برایشان
 هر دو با هم سوی بغداد آمدند و ز لغامی دوست دلشاد آمدند هر دو تن خیاط و کامل زمان
 زمان هر دو بودند دائم بهره در زانکه تن پوشش مبارک هر چه بود با همه ثواب احسان و دود
 قمت خیاط باشی و اندو بود که بفرزند از دود آنسه دود روز و شب این بود نام کار
 مست از صهبای وصل بارشان چارسال از وصل ابهی شاد کام اینچنین بودند در دار السلام
 چون شه از بغداد عزم راه کرد این دو را هم از کرم همراه کرد الخ دیگر از مقدماتین و مهاجرین
 کاشانی

کاشانی دو برادر بنام استاد باقر و استاد احمد بنخار از شدت ستم نالین شهر
 مهاجرت بجنداد کرده سیننی در جوار ایهی ریستند استاد احمد با درنه و حکا قمرم رکاب و استاد
 باقر از اسرای موصل گشت و بعدا بعدا شتافت و سیننی در جوار مبارک زبیت وفات نمود
 و پسرانش در حکا بنجاری مشغول شده تحت دگر سیهای و ثاق ایهی ساخته ایشان است و در
 پسر بزرگتر در اثر ترکیدن انبار ماشین آسیاب بنجار که در حکا تانیس کردند از میان ریستند
 و پسر کوچکترش میرزا حسین خانواده برجای گدشته صنایع بنجاری در روضه مبارکه در مقام
 اعلی دجیت ایهی از وی یادگار است تا از اینجهان درگذشت و عاقله استاد احمد در کاشان
 برقرار ماندند و دفن استاد باقر و پسران مذکورش در حکا و دفن میرزا حسین در گلستان جاوید
 حیفا میباشد و استاد احمد یکی از هفت تن مقدمین در قطع و دفع معاندین پنجگانه حکا بود
 دیگر آقا محمد ابراهیم خلیل منصور در کاشان بسن شانزده سالگی فائز بایمان بدین
 و برادرش آقا نصر الله و آقا اسمعیل و آقا اسد الله و نیز مادر در راه ایت نمود
 و برادران بشغل مگری اشتغال میکردند و خود را بجنداد و تشریف بخضر ایهی رساند و بعد از
 و بعد از چندی حسب الامر عودت و سفر در ایران کرد آنگاه با مادر و برادران بجنداد باز آمده
 مجادرت و آقامت حبستند و با نهایت قناعت و انجذاب در و حایت زبیته بنجاری
 پرورشستند تا پس از مهاجرت ایهی از اسرا در موصل شدند و در سال دوم سبب قشله بابر
 آقا اسد الله بنجاری رفته ماندند و دکان مگری باز کردند و بندت امر ایهی در زیرین قیام
 کردند و دائره ارسال مراسلات و نیز تهیه لوازمات بیت ایهی را در حیفا برده شناختند

و بعد امیجی در جوار مبارک قرار گرفت و در عینا که نخاسی مفتوح دشت و برای برادرش
 آقا اسد تبه نیز اولاد در حینا و ثانیاً در عینا و گان مسگری تائیس نمود و دختر آقا محمد خواجه کاشانی
 که گفتیم شوهرش در وطن وفات و پدرش آقا حبیب صغیر بود باز در و اج وی در
 آورد و اخیراً دو سالی در خانه شرفی نصر بهی با عائله در ظل عنایات ابی زینت
 و در بهانجا در گذشت و حضرت عبدالمجیب با جمیع صحاب خبازه را تشییع کرده جو از شیخ
 والدۀ مظلومۀ دفن نمودند و جمال ابی در صورت زیارتش این خطاب عملاً اعلیٰ فرمودند
 هذا صیغی اوسلنا ه البک و از وی فاندانی بر جاست و خلفش آقا عبد الرزوق
 نیز بصفت مسگری در عینا فاندانش اداره نمود و دیگر پدرش آقا رفعت است
 اختلال حال در عینا یافته بالآخره در دارالمجاهدین زنگون در گذشت و پدر دیگرش
 آقا رحمت است بالآخره در رطه وفات نمود و دیگر عارف در یافا اقامت جست
 و آقا نصر است در موصل اقامت کرده عائله پدیدار ساخت و آقا اسمعیل در حلب عائله
 تائیس نمود و قونول ایران بعلت تجارت و شجاعت و عدم تعلقش و هم از جهت
 عداوت مذهبی تسی چند از شهرار را بر انداشت که ویرا در خارج بلد لقبیل رسانند و آقا
 اسد است در روضه بهی عینا در گذشت و دیگر آقا عبد الرحیم مسگر در بغداد مجاور شده
 ظل فضل و عنایت ابی بیارید و پس از مهاجرت ابی با در نه سفری بد انجام گرفته
 چندی شرف حضور یافت و بعد بایران سفر کرده و در قردین جهلاً برز عقیقت بعضی کبر
 بیفانند و سمندر از جبارتش بر شفته سیلی بر بنا گوشش نواخت و جمال ابی

ازادنه

و بعد ایچی در جوار مبارک قرار گرفت و در عکا دکه نخاسی مفتوح داشت و برای برادرش
 آقا اسد الله نیز اولاد و حیف و نایا در عکا و کان مگری تائیس نمود و دختر آقا محمد خواجه کاشانی
 که گفتیم شوهرش در وطن وفات و پسرش آقا حبیب صغیر بود باز در و اج وی در
 آورد و اخیراً دو سالی در خانه شرفی نصر بهی با عاقله در ظل عنایات ابی زینت
 و در بهانجا در گذشت و حضرت عبدالمجیب با جمیع صحاب خارجه را تشییع کرده بجا از صحیح
 والدۀ مظلومۀ دفن نمودند و جمال ابی در صورت زیارتش این خطاب عطا اعلی فرمودند
 هذا صنفی او سلناه البک و از وی فاندانی بر جاست و خلفش آقا عبد الرزوق
 نیز بصفت مگری در عکا فاندانش اداره نمود و دیگر پسرش آقا رفعت الله
 احتمال حال در عکا یافته بالآخره در دارالمجاهدین زنگون در گذشت و پسر دیگرش
 آقا رحمت الله بالآخره در رطبه وفات نمود و دیگر عارف در یافا اقامت جست
 و آقا نصر الله در موصل اقامت کرده عاقله پدیدار ساخت و آقا اسمعیل در حلب عاقله
 تائیس نمود و قونول ایران بعلت جبارت و شجاعت و عدم تعلقش بهم از جهت
 عداوت مذهبی تنی چند از اشرار را بر انداشت که ویرا در خارج بلد تقبل رسانند و آقا
 اسد الله در روضه بهی عکا در گذشت دیگر آقا عبد الرحیم مسگر در بغداد مجاور شده
 ظل فضل و عنایت ابی بیارمید و پس از مهاجرت ابی با در نه سفری بد آنجا فرستاده
 چندی تشریف حضور یافت و بعد بایران سفر کرده و در قزوین جانا برز عقیده ت بعضی کبر
 بیفشانند و سمندر از جبارتش بر شفته سیلی بر بنا گوشش فرود آید و جمال ابی

ازادنه

نداده الواحی چند فرستاده از آنکه مشید فرودند و بلاخره شفاعت و وساطت حضرت
 عبدلها خطایش متغیر گردید و چون بیداد برگشته بماند انگام بر روز فتنه از امرای اصل
 شد و بعد آنکه کافه مجاور گردید و شغل نحاسی استعمال حبت تا بعد از غروب شمس جمال
 ایسی و چهار پنج و صنف پیری و تنگی سناش گشت و حضرت عبدلها اورا نگاهداشتند
 و سر که هکس رضوان و هم بزرگش بیج از آن که مباشرت خدمت بیت مبارک در
 حیفا کرد و در گذشته دو دخترش که لیده نام داشت خدمتکار و زنده مبارک علیا شد
 هنگامی که حضرت عبدلها بیجا گردید بنیت خدا بدو طواف کرد و بعد از چندی در
 گذشت و لذا از آقا عبد الرحیم نعلی بر جامی نماند و خود در هشاد سالگی در عکا دفات
 یافته در گهستان جاوید در فون گشت دیگر آقا علی شرف از مجاورین بغداد که
 بانا صر عرب و حاجی بزرگای کبر زاتی در قتل و در منافق معاند قائم بر قتل جمال ایسی بنو عبیده و کخیش
 چهارم کاشیتیم موافق و موافق گشت و بلاذک حسب الامر از بغداد خارج و در سپار ایران شد
 تا بنم بر آقا عبد الرسول قبی سابق اندک و وارد شده لوج ایسی را رساند و آقا عبد الرسول نامور
 که در آنکندری کرده از سعادتش بنیاد و عاقبت نماند ولی عشق سرکش عثمان در کف میر بود
 از آن ترسید که ناگهان راه بغداد پیش گرفته اورا مقصر سازد و جرم دختر خود نور بجایز
 بگذارد و حبش در آورده مدتی نگهداشت آنگاه آقا علی بازن و فرزند بنیاد در فتنه چندمی
 بماند و خبر رسید که آقا عبد الرسول بباراه شش آقا حسین بنجر کین نامای قم دستگیر
 و مجبورس اینبار طهران و عاتله شان سرگردان اند که اجمال ایسی آقا علی را مقبره دانند

کردند تا آنرا زینب پیدا آورد و هنگام مهاجرت ایسی برای ضرورت دایره طبعی روضه حرم
نذبه آقا علی را بدون سوهر و فرزند با برادرش آقا محمد حسن ابن آقا عبد الرسول مادر برادر
دو دانجا آقا علی تبصراف طلبیدند و پس از توقف ایامی با نذبه و اخی از زوجه پیدا و بر
گردانند و چون فتنه بغداد رخ نمود آقا علی با پسرش آقا عبد الصمد و در آن شهر
حیاتیته و جمالیته از اسرا بر وصل شد و در آنجا بنگار فتنه و چون بجزیه فساد
سینه محمد صفهائی بود و آقا علی در ایام بغداد نهایت استکراه از او داشت حضرت
غصن بصلمت دیدند که در ایام آقا امت کنند و حال ایسی بد آنگونه امر فرمودند اباعا
به آن بلد مانده بسوداگری پرداخت و دو بار پیاده بنرم زیارت چهار عکا گردید و
درین طریق دچار گرفتار گشت و خوشین را مستخلص نموده مرخصت کرد و بعد از چند
بمرض اسهال در گذشت و حال ایسی خلیل زندی را بیافا فرستادند تا فاعله اشرا
بجفا برزند و سپس بنگار در خان عده ان محل دادند و بعد از چندی حسب دستور مبارک
آقا محمد ابراهیم خلیل منصوره کوه نذبه آقا علی را از دواج نمود و آقا عبد الصمد سکر شد
و حیاتیته بخدمت در قصر بهی سفین گردید و جمالیته بخدمات حضور ایسی سرافراز و مغرب گشت
و بعد از عزدب شمس حال ایسی از سوز فراق بیکه خست و در حدود سالی در گذشت
بجوار مقام والده منقطه حضرت عبد الهیاء مدفون گشت ۱۳ و دیگر استاد غلام علی
نخار از مجاورین بغداد و ذنابین در آیدند و اسرا بر وصل که بالاخره مجاهد عکا گردید و در
اشهاد ساکنی در گذشتند مدفون گشت دیگر آقا جمشید گرجی احوانی همدان

دختر که گفت حدودش باهانه و گرفتارش در اسلامبول و تبعید بایران و دستخاشش را سخن بساز
نخاستیم و عاقبت بگردد انور ایسی در حکایت فرات گرفته که آنجا ذات یافته در قبرستان مدفون گردید
دیگر آقا علی معنی که با نوجوانش خدیجه بیگم نصیریه بواسطه شیخ ابوالحسن نامگانی نومن
شده پس از واقعه شجارت انظوم بعفت تعرض و تندی فاطمین صاحبزاده بطهران کردند و خانها
تائیس نموده در گذشتند در قبرستان میزرا نصر الله در طهران با جمعی از این فتنه بزرگان
افاده شفت دارا بسیار تحمل کرد پس از سنین چند سفری بارض مقصود کرده چندی در محراب
عبادت بوده برگشت و باز اورا طلبیدند و بخدمت در سا فرزانه حکا نصیب فرمودند و لذا
با فادش که مشهور بنه نصرانه گردید سالها بخدمت مذکور اشتغال نمودند و میرزا نصر الله شفت
خادم معروف شد و بعد از حودت بطهران که ماند تا وفات یافت و برادر کنش میرزا شیخ
سالها تبلیغ و تائیس در مدارس بهائیه کاشان و مازندران و طهران اشتغال داشته
و آخر ایجابات مغفود گردید و از ایشان خانواده خادم برقرار گشت و دیگر آقا محمد ابراهیم طاهر
ناظر در جوانی نومن و مجذب و صاحبزاده شد و در سوک ایسی به اسلامبول دادند و حکا ظاهر بوده
مجاهد گشته بشرای و بخاری اشتغال مذنبه و بعد از ایام حکا پاسبان بیت مبارک و سبک
بخدمت جمال ایسی در مقام جنود و بعد از عزوب جمال قدم در اواخر ایام محفوظ نظر داشت
حضرت غرض اعظم بوده در حدود سال ۱۳۳۹ در گذشت در قبرستان بهائیان حکا در فرج
گشت و از مهاجرین کاشانی محمد رضا مسکر مجاهد حکا گشت و چندی در شام بسر برد و بعد
در خلاص و واقعه بیستان ایسی تصور در زید و اما اسامی و احوال و اعمال قده در قبیل

محمد رضا سکر مذکور و خواجه طاشی و غیره بار در مطاوی و در بخش سابق مذکور داشتیم دیگر از بچگان
 معروف کاشان آقا سید علی کفشدوز بود که ششم از گرفتاری حبس راضی
 مطاوی بخش سابق سابق آوردیم و او در وطن بواسطه حسن حاجی احمد مؤمن بامر جدید
 شد و چون عظمت جمال ایهی در بغداد بشیند ثنابان با نهمین رفت و این پس از هفت
 ایهی بود و لاجرم با زین المعتبرین طاقات کرده ایمان بامر ایهی حاصل نموده بکاشان برگشت
 و نزدیکار و اغیار بدین نام شهرت یافت و مورد تفرض معاندین گردید و خانه و دو که اش
 در چهار سو ق محل توجه اعدا شد و در فتنه سال ۱۲۹۰ بنوعیکه در بخش سابق نگاشتم
 متعصبین و معاندین نزد حاجی شیخ محمد محمد زراقی انبوه شده مجازات و احوال
 و خانه اشرا محل اجتماع بابیه و ذماب و ایاب جهانان زراق گفتند و گماشته محمد محمد
 اشرفه و بر امجد شاه کشید و چون روز تعطیل عمومی بلده بوده اما لی استعداد
 فتنه و فساد داشتند ساعتی نگذشت که اشرا کرد آمده بخانه ریختند و همه حاجتی
 چاه آب در طلب حاجی میرزا اکمال و میرزا محمود زراقی جستجو کردند کسی نیافته اشیا
 و اثاثیه خانه را ربودند و او را در مسجد مذکور بامر محمد ضرب موفور نمودند و جسدش را
 بر تخته انداخته بدار بگکومه برزدند و بامر حکمران مجوس ساختند وزن و فرزندش شبانه
 روز در طلبش شناختند و مجوس را نیافتند و بالاخره بلا فاش رسیدند و در خانه
 با سر مجروح بسته و تن مضروب بسته و بالباس خونین بکند و غل نشسته بود زرش
 دستور داد که آنچه از اثاث خانه بر جای ماند بفرخته تلگراف شاه نمود که با امر
 بکشد

محمد رضا سکر مذکور و خیاطباشی و غیره بار در مطاوی و در بخش سابق مذکور داشتیم دیگر از بجا بیان
 معروف کاشان آقا سید علی کفشدوز بود که ششم از گرفتاری حبس راضی
 مطاوی بخش سابق سابق آوردیم و او در وطن بواسطه حسن حاجی احمد مؤمن بامر جدید
 شد و چون عظمت جمال ایهی در بغداد بشید ثنابان با نهمین رفت و این پس از هفت
 ایهی بود و لاجرم با زین المعتبرین طاقات کرده ایمان بامر ایهی حاصل نموده بکاشان برگشت
 و نزدیکار و اغیار بدین نام شهرت یافت و مورد تفرض معاندین گردید و خانه و دو که اش
 در چهار سو ق محل توجه اعدا شد و در فتنه سال ۱۲۹۰ بنوعیکه در بخش سابق نگاشته
 مستعصمین و معاندین نزد حاجی شیخ محمد محمد زراقی انبوه شده مجازات و احوال
 و خانه اشرا محل اجتماع بابیه و ذماب و ایاب جهانیان زراقی گفتند و گماشته محمد محمد
 اشرفه و بر امجد شاه کشید و چون روز تعطیل عمومی بلده بوده اما لی استعداد
 فتنه و فساد داشتند ساعتی نگذشت که اشرا کرد آمده بخانه ریختند و همه حاجتی
 چاه آب در طلب حاجی میرزا اکمال و میرزا محمود زراقی جستجو کردند کسی نیافته اشرا
 و امانیه خانه را ربودند و او را در مسجد مذکور بامر محمد ضرب موفور نمودند و حیدرش را
 بر تخت انداخته بدار بگکومه بردند و بامر حکمران مجوس ساختند وزن و فرزندش شبانه
 روز در طلبش شناختند و مجوس نیافتند و بالاخره بلافاصله رسیدند و در خانه
 با سر مجروح بسته و تن مضروب بسته و بالباس خونین بکند و غل نشسته بود زرش
 دستور داد که آنچه از اثاث خانه بر جای ماند بفرخته تلگراف شاه نمود که با امر نقل

سید علی بابی کاشی دهد و یا او را آزاد سازد و طولی کشید که بمیرزاها چون حکمران امر خگرانی آمد
 که دیر بطهران نرسند لاجرم با کندی و بخری بطهران کشیدند و بعد از چندی زنی سید حبیب پسر
 انظوم را بطهران برد و برای استخلاص عریضه شاه دادند و جواب بدینمضمون یافتند
 که سید علی بابی باید در محبس بماند و لذا تقریباً سه سال و نیم در محبس بسر برد و سید حبیب
 مذکور شبها نزد پدر زینت تا آنکه شاه هنگام سفر بارو با تمامت مجبورین را رها کرد و
 و آقا سید علی با سه تن دیگر از اهل بهاکه مجبوس بودند آزاد گشتند و در آنحال نیز سید حبیب آینه
 خونساری که بنام قتل مجبوس بوده در طول مدت محبس هدایت و تبلیغ شد بوی اهل بهاکه
 داشت که هرگاه شیخ محمد باقر مجتهد (ذنب) حکم دهد خلاصیش میور باشد و لاجرم چون
 با سپردن بر گشت و اقامت ممکن نشد با صفهان رفته با بهائیان ملاقات کرده استقامت
 او را فراهم ساخته بوطن عودت کرد و بفرام در ننگ نخواست و با عاقبت هجرت بطهران
 کرد و سمت دروازه قره‌وین دکان کفش‌دوزی مفتوح داشت تا آنکه بنوع مذکور در
 بخش سابق فتنه سال ۱۳۰۰ در طهران زح داد و مدت حبس چهار ماه شد تا پسر
 کتورش سید فتح آینه عریضه شاه داده او را مرخص در ما کردند و تا آخر انکسایات با بان
 دستقامت مشهور ماند و از خلفش سید حبیب مذکور که سالها بعد از پدر در باغین اهل
 بهاکه میباشند خاندان واسع در مس در امر اهل بهاکه ماند و از تبلیغ شدگان بود
 آقا سید استاد حسین نقیبلند از کاشان هجرت بطهران نموده سالها با
 سانی گویا و توانا تبلیغ کرد و در بخش سابق ضمن مجبورین سال ۱۳۰۰ نام او را نیز از نام
 دارش نام

در شاه پسر بهایان قسمت کاشان محمد بیگ اهل قریه سن سن واقعه در شش فرس
 بلد و طریق اصفهان از قول او حکایت دروایت است که چون علان دولتی حضرت علی
 بکاشان میگذازند در رباط منزل مذکور مانند حضرت در حجره اقامت فرمود و او که رباط
 دو کابین اجاره داشت مشغول با دانه امور بود و بیعتی از دیوان خواجه حافظ شیرازی قفق
 و ترنم میکرد در آن حال حضرت سر از حجره بیرون آورده نظری بدو افکند که منجذب بحال میر
 گشت و فائز برفان و ایمان شد و از بهایان معروف گردید و سپس در سن ظهور ام
 اعظم از دلباخته گان نور اتم شد چنانچه هر یک از سافین بهائی چون از منزل سن سن
 میگذشتند پذیرائی در عایت نمود و ضروریات را بی مضایقه با عرض رساند و لسان
 بوح و شایسته جمال ابی و هدایت طریق هدی گویا داشت تا آنکه سال ۱۳۱۱ بنگونه
 که در بخش لاجن بینگاریم در سن متجاوز از ششاد بظلم و جور معاندین بشهادت رسید
 و پسرش غلام محسن بیگ که بالاخره در راه بازخواست و نظلم از تقدیبات دارد
 بر پدر جان داد و خواهرزاده اش مشهدی علی از شناخته گان اهل بهابوند دیگر
 محمد حسینیان مردی مظلوم و مالدار و مستغذ و مالک عمارتی عالی بود و در دایره حکومتها
 ناموریت بیافت و در ایام حکمرانی طلماسب میرزا مویده الدوله در خراسان با موریت
 حکومتی اشتغال داشت و بواسطه آخوند ملا صادق مقدس فائز برفان و ایمان
 بدیع گردید و بالاخره به شاهزاده اسمعیل میرزا بن بهرام میرزا عازم برود جرد شد و بنوعیکه
 در بخش سابق آوردیم در آنجا بشهادت رسید و از مشاییر اهل بهابوند شهدا کاشان

آقا شیخ ابوالقاسم عالم و مقدی در حج انجام شرعیه در قریه مارغان قمر که مجیدین
 کاشان اعما و دوثوق با و داشتند در شهر محرم و صفر در رمضان در چشمان بامت جهت
 دادا، مو عطف و ذکر مصائب اهل بیت رسالت پرده ختم امور محاسن میگذشت و در ایام نوروز
 اعلی فخر با بیان بیع کرده از علماء بیان محبوب گشت و در ایام اشراق انوار ابی مباحثات و
 تحقیقات کافیه کرده با حل معرفت و هدایت کبری رسید و سرست بر حق معارف با نینه
 شد و بی پردالسان تبلیغ گنود و بر فرزند بر بدن ملاحظه و احتیاط از وقوع در خطر بشارت
 ظهور موعود داده نام ایمان با بر بیع مشهور و معروف گشت و ظام با و می عناد و در
 ورزیدند و رجوعات اسلامیه بر میدند و امور محاسن آن شغفه گردید و بنیابت فخر و قناعت رسید
 و بخار گشتی اشتغال حبس چنانکه در سن شیخوخت که متجاوز از هشتاد سال و هشت خار
 جمع کرده با مادش که حامی قریه بود میفرخت و محاسن میکرد و با نهایت تسلیم و در نماز حسن
 رفتار و گفتار تبلیغ این امر می کرد و نوبت ویران نام عقیدت و ایمان و سینه گزیده معلولاً
 بعلیران بودند و مدتی در انبار مجبوس بداشتند گویند و بر چند بار نزد ناصر الدین شاه کشیدند
 و چون نظر منظر جمیل نورانی و محاسن عقیده آن پیر روحانی انکند گفت ابد این شخص با با
 بنوده و نکو اهر بود و شیخ مستوفی شده عودت بوطن کرد و با تفصیل واقعه مذکوره و خانه
 شهادتش را در بخش سابق آوردیم و شهادتش در کاشان ببردن دیوانخانه حکومتی
 محلی که کتبه حاجی محمد حنفی خان معروف است واقع شد و نفس در مرز از نگاه سرتیله جبا
 و تاریخ شهادتش را بعضی در سال ۱۲۸۲ و با مر محمد میرزا حکمران حبس حکم و اصل از طهران

از جانب

از جانب میرزا یوسف شیبانی نوشته شده و در بخش مذکور آنچه اقرب بصواب میبود
 نجاشیتیم و اما فی قریه مارگان از اثر هدایت و علم و دیانت و اخلاقش همگی بهائی شده
 که از معارفشان عموی و برادرش عموزین العابدین که خدا و دیگر آقا محمد حسن عزیزم
 شهره گشته و همین علت و موجب تعرض مجتهدین و دولت گردید و برادرش که از
 طلابی قریه بود نیز بواسطه او هدایت یافتند و از ایشان دو اولادشان اصول مومنین
 زین شکل گردید و شیخ ابوتراب که برادر صغر بود در سنین بعد بقریه مجاهد گشتی
 بسرود است هنگامیکه در گرامه ششستوی میکرد چهار هجوم اعدا گشته به شهادت رسید و
 برادران دیگرش طلا علی و طلا باقر الی آخر ابحاث مورد تعرض معاندین بودند
 و شیخ را هفت پسر و دختری بود و تمام پسران در اثر تعرض معاندین مفقود و نابود شده
 فقط تن از ایشان مسمی شیخ علی اکبر که در ایام بعد از شرف زیارت و معرفت جمال
 ابهی رسید خود را بعکا کشانده بمعتم گشت و ساها در جوار عنایت کبری بسر برد و قیامت
 الامر در عکا در گذشتند مدفون شد و دختر شیخ که از شهر در معاندین نذر وطن بگریخت گویند
 بحد و بهمان دستگیر خود را رساند و در آنجا آخوندی ویرا بمصرف از جهت خود در آورد
 و نام مظلومه و اعتناش از میان رفت و اختلاف و اعتقاد بشیخ شهید و انوار
 فیهش موجودند و الواح بسیار در حقشان صادر یافت و صورت زیارتی از بیانات
 ابهی در باره شیخ صادر گردید و آنان پوسته مورد تعرض و تلاول و ساءلت و
 ارکان دولت بودند چنانکه میرزا ابوطالب بن شیخ را نوبتی دستگیر کرده

در دفتر

و ابیات نیز در مکه میسرود
 و پس از غروب شمس جمال ابهی
 سالها در کربلا افضال حضرت
 عجب البها بسر برد

در قصرخانه آقا عابدته حسب تنج و ملا و امر حکومت لشکر بسته خندان چوب برپا زدند که
 شربابها گنجت و آقا عابدته شفاعت کرده مستخلص ساخته معالجه نمود و پانامی میرزا
 ابو طالب همیشه موجب تحیر و تاثر مشاهده کنندگان بود چه منظره غریب غیر طبیعی
 داشت و از نومنات مبلغات شهره کاشان بیگوم کوچک خانم خواجه حاجی
 میرزا جانی در موقع عبور حضرت اعلی از کاشان فائز با بیان بدیع گردید و اوقات بر کسب در تبلیغ
 کرد و چهار بیات و تفرضات شایسته و بلاخره ناچار به هجرت برگردستان گشته
 در آنجا در گذشت و دخترش میرزا حاجی خانم مبلغه مشیره شده در کاشان و در آن
 بسیاری را تبلیغ نمود و الواح بسیار از جهان و حضرت عبدلله خطاب معی محمد صلی
 و از متقین مومنین آقا میرزا مومن در ذمه اش آقا بیگوم و آقا میرزا
 محمد علی بن حاجی میرزا جانی شهید که در بخش سوم نام بردیم دیگر میرزا علی اکبر نطنقی
 در سن شباب فائز با بیان گشت در زبان تبلیغ گشود و معروف نزد یار و اختیار و مورد تعجب
 اشرار گردید سفرهای متعدده در بلاد ایران و خارج نموده همی تبلیغ کرد و ستم کشید و چند سفرهای
 مقصود نموده ایامی عدید در جوار عنایت امی و کشف فضل و جلای عظمی عظم عبدلله ایامید
 و مدتی در موصل و بغداد و پورت سعید بسر برد و در آمره خلیستان قم مورد تفرضات اعداد و
 هدف کلکله اهل حفا واقع شد و در فرغانه عراق بیات بسیار از معاندین دیده تفرض
 تبلیغ فقه گردید و پر بسته زبان تبرئیل آیات بدیعه و هدایت نفوس بچیده گشود و بلاخره
 در سن قریب هشتاد در قریه شاه آباد فرغانه عراق بسال ۱۳۴۸ در گذشت و خانده

بوی گلستان

برجای گذاشت دیگر میرزا آقا جان ذاکر مصائب بواسطه حاجی محمد اسمعیل مؤمن شده
 جمال ابی ویرا عند لیب الذکر فرمودند و دخترش باز دواج میرزا مهدی طبیب بن حاجی شیخ
 درآمد و فاش در حدود سال ۱۲۹۰ شد و پسرانش میرزا مهدی و میرزا شکرته روضه خوان
 معروف گشتند و نیز میرزا معصوم که در سبیل ایام بحبس طهران افتاد و پسرش آقا
 سید حسین که ایام چند برای ایشان در طهران بحبس افتاد و آقا میرزا آقا ارباب
 و حاجی سید نصرته و میرزا محمود طباطبائی و حاجی محمد صادق مبلغ و آقا محمد حسن نواب و
 محمد حسن زرگر و میرزا عبد الرحیم که چندی کلانتری طهران داشت و آقا
 حسین عموزینیل که در بغداد بحضر ابی رسید و آقا سید محمد سرایدار و آقا
 محمد هاشم مگر و آقا نصر الله پاره پاف که بسال ۱۳۳۶ ابنوه اثر اردب
 و کاش را در بازار بضر بچسبستند و حاجی علاء معلی بن آقا زین العابدین
 که تقریباً یازده بار در بغداد واردند و عکا بحضر ابی رسید و پسر خود آقا مهدی را
 در غنفوان جوانی بکجا برای باغبانی رضوان برد که خانه ناقص شد ولی توبه و التجا نمود
 مورد عفو و غفران گردید و حاجی در حدود صد سالگی تقریباً بسال ۱۳۵۵ در طهران در
 گذشت و از زمینین قصر میر عبد الرحیم آقا سید محمد صادق آقا محمد علی
 و برادرش آقا حسین و عبد الکبیر کم و نیز آقا رمضان و پسرش آقا
 جعفر و نیز ابوالقاسم نذاف حسن بن علی کبر و برادرش محمد جعفر
 دیگر آقا حسین بن محمد ظمیر و از اجای نارگان آقا حسینعلی بن علی رضا

و غیر هم معروف بودند و تنی چند از آل اسرائیل نیز فائز بایمان ابی گشتند و از شاه پیرشان حاجی
 الیا هو در حدود سال ۱۲۹۶ در همدان ایمان یافت و در حدود سال ۱۲۹۸ بارض مقصود
 شتافته نشرف بمحض رعایت کبری حاصل نمود و با وجود همدان معلومات تحصیل کنونی
 برادران در باب اثبات ابریدع بگاشان فرستاد و این عیش که از ملاهای هیود بود گفت
 نموده چنین گفت بندهم الیا هو چنین پیش و عرفان از کجا آموخت که ما از آن محمدیم و
 پس از چندی بوطن برگشت و بنت عیش از دواج نمود و بطبابت مشغول گردید و
 ایامی در قم و سنین در طهران با شغل مذکور بزیست و سفری بسنگسر و شهمیرزاد رفته در
 خانه آقا سید محمد رضا بماند و سخت بیمار شده با حال فکار بطهران عودت کرد و چندی
 پس از عودت از طریق کیلان و قفقاز بارض مقصود رفت و مدتی بابلکس در رفته
 سفر در شرق و غرب نموده انوارهای گیسرد آنگا و بصیر اقامت کردند و سفری بعد از عودت
 شمشجی دارد و عکاشد و چون در امور مادیه ختمال یافت بصد و سائل مسائل آموخت
 و بدین حال بود تا از اینجهان در گذشت و خانه اش در ایمان بر جای نماندند و بنمایش
 الواح متعدده از بیان ابی صادر شده و بر اعبده حسین خوانند منها قوله الأعلی
 بنام دانای توانا امروز روزی است که کسی رب ما بین شعب ندای میکند
 جمیع ساکنین ارض را و امر بپناهید بشفیع و لغدیس بود در کار امروز و روز
 که ملائکه های آسمان با کواب بیان و آبادی عرفان در کل اجهان نازل میشوند
 و بنیهای مقدسه طعنه معطر شده و اجمع میگردد بکواله معبود و مفر ما بد

املاً بپوشد شما از من بودید و از من ظاهر و بمن واقع چه شده که حال مرا می
 شناسید یا آنکه جمیع علائقها ظاهر شدند ام دشمنان را دوست گرفته اند
 و دوست خصمی را از دست داده اند و آسمان جدید ظاهر شده و از من
 جدید گشته اگر بدیدهای با کوزه نظر نمایند او شلم جدیداً ملاحظه
 میکنند و اگر گوشهای شنوا توجه نمایند خدا را ببینند جمیع
 اشیاء الیوم شما را ندانند و برب دعوت میکنند و شما جان از حرم
 غرور مسند که در آن ملذذ آن نشدند گوشت از برای شنیدن شما
 من است و چشم از برای مشاهده عالم بشنود و اندوغم بر هر چه قبلاً
 بدید غنا باشد مرفیع شده و امر الله ظاهر گشته گذشت زمان آنچه از
 قبل بود مبیحاًت جدید بمیان آمد و کلبی باراده الله نازه گشت و لکن
 نازه ادراک بنماید و هوش نازه با بنمقام بود بدایت و نهایت اشاده
 کلمه مبارکه بود و آن ظاهر شد و آمد و اوست روح کتب و صحیفه الهی که لم
 نزل و لا یزال بود خواهد بود و اوست مضاح کثر اعظم و با فی و سیر
 مکنون الهی که همیشه خلف سرادق عصمت مخفی بود اوست آن آلف
 و پائی که بر حنا از آن خردلده اند هو الاول و الآخر و الطاهر و الباقی
 ای عبد حین انشاء الله مؤید باقی و شعبک با آنچه در کتاب الهی از
 قبل نازل شده بشادت دهی چه که این بشادت بمنزله ارجح است
 از برای

از برای مرده گان عالم طوبی لمن شرب و بل الخائنین بگو امر و مدینه الله بحال
 ذنبت ظاهر و مشهور و پندیده است که آله کل همان ظاهر شده درین کلمه
 بوخنا نظر کنید که خبر داده از مدینه مقدمه عظیمه الی ان قال ولم اذ
 هیکلا یان الرب الاله ضابط الكل هو هیکلها والمدینه لا تحتاج للشمس و
 لا القمر لیبیل ان بهاء الله اضاء فیها الی آخر قوله باسم حق بگو عصای
 دا و با کمال انقطاع مردم گمراه و اجدیده عظیمه کعبه هدایت نما که شاید
 کم گشته گان بوطن حقیقی فائز شوند و اینها بان بابصا حدیثها مرفوعه است
 انه لم یسجد علی ما بنا کل فی فضله فدر نه اسیر و انه لم یسجد فی غیر
 دیگر آقا میجو و ابال ۱۳۰۶ در همدان فائز با بیان شده عودت بوطن نمود و شغل تجار
 که دهشت مشغول گردید و در آن ایام احدی از آل معقیم کاشان مومن باین امر نبودند و لازم
 چون برای برخی از خویشان و آحاد و قوم کشف راز کرده از اوصاف امرایی گفت تعرض کرده
 و او را مورد ظمن و لعن قرار داده بار بار و جناب پرده خستند و نزد ظامای سلیمان شکایت و سعادت
 نمودند و شیخیه بد با گردی از شهرار بخانه امش هجوم آوردند که دستگیر کنند و او را در خانه بنا
 و تبتس و تفحص در اثاث پرده خستند و عده از الواح بعنوان جمعی از بجا بیان بدارا بعضی
 از کتب بدیمه بدست گرفته برای راه بردند و جهت بدین فرغان بدستگیری صاحبان الواح
 دادند و با قدام حکومت باجرا محض و پرده خستند و فتنه شدید شد و آقا بیودا شبانه
 بهمدان گریخته مدت دو سال معقیم گردید آنجا عودت بوطن کرد و پذیر معاندین قوم و شهرار باطن

دلام بنای

ولوم بنای تعرض گه آشتند و چندین بار دیر گرفته ضرب دارار وار نمودند و شبانه بخانه
 اش ریخته بیرون کشیدند و با بیل و چوب همی زدند و از اثر ضربتی که بفرقش برآستند
 بملا به دران و گنجی سر شد و بیمار و ناتوان گردید و اطباء بلد علاج نتوانستند لاجرم
 برای معالجه بپهران آمد و در سال ۱۳۲۵ در گذشت و خاندان یشاقیه از وی برجای
 مانند و در یکی از الواحش چنین مطور است یا یهودا طوبی لك بما اقبلت الى الله ا
 المهيم من الضنوم فل ملا التوراة قد نزلت الكلمات العشر في كلمة واحدة و نطق
 اليوم كل الاشياء، بناوك مولی الاسماء، الذي اطهر من شجبه و دباره و شرف
 الحكيم بلغائه و المحمود امام وجهه طوبی لمدينة فیهما ارفع نداء المحبوب و كنيته
 فیهما ذكر اسم العزیز المحمود ان صهيون تنادی و بشر الناس ببقاء الرب
 اود شليم اهتفت من مكانها و بشرت البلاد و بها و دف الكرتی الربیع
 یا یهودا خذ الكتاب بقوة من عنده انه یوبدك وهو المقدر الضمیر
 و نیز یا یهودا احدكن مفضوود عالمان و تودا انا یهد فرمود بو عرفان
 مشرف و حی و مطلع الهامش و مثل طلب علمای ایران یعنی شیخ محمد حسن
 از صراط الصهد و بتمام خود راجع گشت سبحان الله در هر يوم مبارکه
 فاجعل اعلامك اسفلکم و اسفلکم اعلامکم مشهور و واضح المجریه باقبال
 فائز شدی و عرفان حق جل جلاله مزین گشتی حال بك امر باقی ماند
 و آن استقامت بر حسب الهی است محمد بیادنا عنی بی شمار خائن و غیر

سادق مشهور نسل الله ان حفظك واوليائه من شرهوك، اللهم انكروا
 آيات الله وسلطانه وعظمته واقتداره وكافوا من الاخيرين في كتاب الله
 وبالعالمين ويزادده اندك در حدود سال ۱۳۰۴ حکیم موسی نامی از زمین که بارض
 مقصود نیز رابطه داشت بهندوستان بود و بواسطه افغان ساکن بمبای برای خریدن
 بمندله برارفت در فانیل نام تاجر یهودی در کلکتة که بادی معاظه داشت در حدود سی
 هزار روپیه بوی خیانت کرد و موسی از غم و هم پریشان فکر شده در گذشت و ماچو
 شرح تصنیفات و بیات وارده در کاشان و هم بیان احوال جمعی از اجای انجار من
 بخشهای سابقه آوردیم در این مقام کز آنجی کنیم و نیز واقعات قصه نراق ضمن احوال
 حضرت اذلی در بخش سوم و طی بخشهای دیگر مشهور گردید و در انقصیه متجاهد از صد تن
 از بهائیان نیز هستند و حاجی میرزا کمال و برادر و بستگان ایشان و آقا محمد حواد و آقا محمد با
 و حاجی میرزا علی کبر و آقا عبد الریم و حاجی یوسف مشهور بودند و حاجی میرزا کمال
 الدین بن حاجی ملا محمد تقی بن حاجی ملا احمد فاضل شیر و برادرش میرزا محمود
 و نیز حاجی میرزا علی کبر بنده از احوال ان ضمن مندرجات بخشهای سابق ذکر شد و نیز
 اشاره کردیم که ملا محمد محمد مقیم کاشان بن حاجی ملا احمد مذکور عم حاجی میرزا کمال و میرزا
 محمود با جناب باب الباب ملا حسین طاقات و مناظره کرده تسلیم شد ولی پس از آن
 هرگاه نازده فتنه و فساد می برای اینطالقه افروخته میشد مساعدت با اعدا کرده حکم کفر و قتل
 نداد بلکه در اخاد نازده کوشید و سعی در خلاصی اجاب نمود و حاجی میرزا کمال در قصه نراق

از ملا محمد مجتهد زاده بوده دختر میرزا ابوالقاسم مجتهد فی شمسیرا بجباله نکاح داشت و گاهی در مسجد
 ملا محمد جعفر سجایی دی امامت جماعت کرده بر غیر و عطا می نمود و در جهان احوال و ایام که پیش از
 بیست سال از مراحل عمر اطمینان نکرده بود بواسطه یکی از خواص دوستانش حاجی میرزا علی اکبر
 مذکور که بکاشان رفته از امر جدید آگهی یافته منجذب گشت اطلاع یافت و نزد ملا محمد جعفر شرح
 حال گفتند و توضیحات گرفتند و مومن مشتعل شدند و بی محابا بر غیر ضمن مو عطا و بیانات
 با یقین و ابلاغ امالی پرداخت و همه شدم بدی فیما بین مردم آنگه دو دین دخت و این واقعه در
 اواخر سال ۱۲۶۹ واقع شد و بید رنگ بعلت شورش و هیجان مردم مزاق بجهت شوق
 بحضور در عراق و استحضار از اخبار و استفاده از انوار که سمعش رسید طافش طاق گشته
 بی اختیار بنفاد شتافت و بنوعیکه در مجلس چهارم زکات ششم تشیع جمال غرابی را
 در خلف حجب حکم و مصالح نگریسته سوال از آیه کمال الطعام کان حلالا لئلی اسرائیل از قرآن
 و لوح منظم مشهور از قلم ابی صادق گردید و ندای مکمل طور را از سر برده آئینه شنیده است
 و معدیک گفت و اساک لسان توانست و ما مور بعوت بوطن گشته نغمات محبت بیخ
 منتشر نمود و نیز آن فتنه مشتعل گردید و چنانکه در مجلس مذکور آوردم منتهی بود و ما مورین دوست

حاجی ملا احمد زاده جامع علوم عقلیه و نقلیه و عارف و شاعر و صاحب تعلیقات کثیره بود که از آنجمله کتاب سیف الامراء
 در اثبات حقیقت اسلام و جواب اعتراضات پادری میسی نوشت دوران امام که تعلیقات مسیحیه در ایران
 شدت گرفته و طامای اسلام ناچار از حرکت و تحریک برکتی بودند کتاب مذکور در انظار ایشان قیمت
 و مقامی رفیع یافت و ملا علی نوری نیز کتاب حجه الاسلام و طارضا همدان کتاب مفتاح النبوة را نگاشت
 و در بابین کتب مذکوره کتاب حاجی ملا اسمعیل بزدی از علمای بنی اسرائیل که در ایام سلطنت فتحعلی شاه باختران

خون

و میرزا زین العابدین از اولاد امیر کافران
 که کشتن است و در روز عید با جمعی
 نسبت بر زمین محبت داشت
 سخن گفت و این که برای
 در خانه میرزا محمد و قانع مکتوب
 حالت آن فتنه خوارت عاصه
 ساخته سوی نایب گریختند
 اطلاع از حقیقت و همه آورده اند
 از نوسن صورت عاقل
 که او را آرد و می ط در خانه
 بر راه ما مور نزد حکومت کار
 جواب بر سر می عطیه با بار
 عاقلانه سب توتم و ضرب
 سعادت که تا با بدست بر
 میرزا که خود آرد که در شیشه
 و حکیمان اهل و اما عاقل
 در سال ۱۳۰۵ در تهران
 که در علی آرد آن جوانان
 خانه آن ساجد و مورین

از طهران و تبعید ملا محمد جعفر بقراب عراق عرب شد ۱۲۷۶ و امالی از میرزا کمال الدین نجف مستند تادرس مسجد ملا محمد
 جعفر بر جای دی با قامت صلوة جماعت پرداخت و صلوات را با واقعه آهسته از مواعظ و
 مسائش بهره همی بردند تا بسالی بعد نوزی در بین اهل بیتین حالیکه ابنوه نامورین صفت بسته
 منظر آقا مه صلوة عصر بودند بفکر و تذکر فرودفته چنین بخاطرش خیلور نمود که در یوم ظهور مقصود
 عالمیان و بار شدن قضای پند سعادت برای نوع انسان اشتغال بریاست جماعت
 و پیش گرفتن طریق حنیفاط و حکمت از شیعه عاشقان و دلبران دین نیست چه نبرد
 ایام چند روزه حیات ظاهریه سپری شود و آلی بخرند است و حیران حاصل نگردد و عزم و
 حزم بر التسلح از مال و جان و پیوند طریق شنیفه گمان راه حق نمود و سجده بجای آورد
 انگاه روی جماعت کرده لحنی از عظمت مقام اصول عقائد و تعهدش بر فروع حکام و
 قواعد و فرضیت محض از امر الهی بر هر قائم و قاعده بیان نموده و عده داد که امامت صلوة
 در روزهای دیگر انجام دهد و بی تاخیر از مسجد بیرون شتافت و نامورین را شگفت و حیرت
 غریبی دست داده همه بر ما نمودند بعضی مجدوب و مجنونش خواندند برخی بابی و از راه مستقیم
 آبی و بیرون گفتند چکی متفرق گشتند و او بجا نرفته موقوف را برادرش میرزا احمد و بیان نموده

قبول اسلام نمود و آنرا در اثبات اسلام و رد یهود نوشت جائز فضل و منقبت میباشد و سر حاجی ملا احمد محمد
 که از فخرها و مجتهدین بوده در ایام سلطنت محمد شاه در کاشان مسند ریاست داشت چون با حاجی حسین باب
 الباب ملاقات کرده در فخر ظهور از مقام امیر مدعیان بفرموده هر چند نظایر ای را قبالی و ایان نمود ولی هرگاه فخری
 اینطایفه بر میاست بلطائف التذییر جو گیری میکرد و تعرض و اعتراض از وی نسبت بهین طایفه و موضع نیاید
 و چنانکه مصلو گشت از خانان حاجی ملا احمد دو دمان بزرگ در امر امینی برقرار گردید

اظهار داشت که حمد الربنا الاعلی از قید و بند رها شدم و امیدم این است دیگر باز نخواست
 مردم نا بهنجار بدین طام بیفهم و اینک پاچه بوی بغداد میروم آقا محمد گفت من هم با شما همراه
 می شوم و خواست بفری و اما کسان فرستاده زاد و راهله تهیه نماید حاجی میرزا کمال صبر و طاقت
 بخویشان و ایقان و اگه شسته بلباس درویشی تنبس گشته تاج و کنگول و عصا گرفته
 از خانه بیرون رفتند و از بازار و معابر در حالیکه مردم بدیشان بگریخته با خود گفتند ایها
 دو برادر دیوانه اند از ضربه خارج شده راه بیابان پیش گرفتند و عاتله شان شسته
 و پریشان گشته بمیرزا علی اکبر خبر دادند تا از پی شنافت و در سه فرسخی ایشان را یافت و با
 و تا کید و عهد و مواعید عودت بقبضه داد تا تهیه سفر کرده با اتفاق روانه عراق شوند و در چند
 روز که تهیه سفر می نمودند بخجالتان گذشت که اہم فرائض بمصدق دانند و عشرت تک را الاقرین
 تبلیغ حاجی ملا محمد حجة الاسلام است و بی تأمل بجانشان شنافتند آنچه توانستند در ابلت
 حجت و اکمال مینہ ادا کردند و حجة الاسلام قبول نموده آنانرا نصیحت داد که از عقیدت
 تازہ برگردند و برتری ملانی و امامت جماعت در ریاست دینیہ قرار گیرند لاجرم از عمو نامید
 گشته عودت بعراق نموده تهیه سفر بعراق پرداختند و در اثناء احوال مذکورہ بود و میل
 روز خمی و غیره شور و خروش در حجاب قبضہ سر بر کشید که موجب ایجاد تازہ شورشانی
 گردید و فتنہ ای که در بخش چهارم اشاره کردیم برخواست و میرزا کمال و میرزا محمود و غیر
 از افراد انبساطی با مراعات احتیاط بر جای ماندند و میرزا علی اکبر ناچار بمهاجرت شده
 با عاتله بعراق رفته در کاظمین مسکنی بجست و روجه شمس اولاد مذکور باب و اباب در بیت اہی

پی مقام عظمت رده بسرواقه برخورد و روح ایمان ابدع یافت و میرزا علی اکبر خود بخود چندی بی
 مانده دستش از کف دنیویه نیز تری گشت و عاقبت بتفقه و تالیف اینها که بواسطه آقا محمد
 ابراهیم عرب کاشی ابلاغ و ارسال نمودند بهدایت کبری هندی گردید و حسب الامر در بغداد
 بجوار مبارک قرار حجت و با مبلغی نقد که از پدر برایش رسیده و که تجارت باز نموده مشغول به
 کسب شد و متدیر جا بعلت کثرت مصارف سرمایه از دست رفت و اجازه از محضر ایهی
 یافته عودت بایران نمود تا اطلاق و اشیا را فروخته نفوذ تحصیل کرده مرجهت بغداد و
 سکونت نماید و در همان بلاقات والد رسیده بزاق فرستد و ایامی چند بلاقات
 خوشان و دوستان پرده حجت انگاه بکاشان پی دیدار احباب شتافت و اجتماع
 و ملاقاتشان مکرر یافت و اعدای بکران چنین خبر بردند که رسولی از بغداد رسیده پیام
 جدید برای بابیان آورد و جمعی کثیر در خانه آقا محمد علی پستی باف مسج و محققه در دست
 که محفل بوجد و سماع اخبار و آثار بغداد گرم بود جمعی از فرزانان حکومت از بام خانه همیسا
 ریختند و تبیع و کتاره لرزان از حلق پرده حیره نمایان شد بیانک بلند گفتند
 حاکمه از جای بنسید و احباب از جای حسته آنانرا زده عقب راندند و خود از در می برگرد
 که بخت بد بر فرستد چنانکه اهدی خبر حجت خانه و آقا میرزا علی اکبر و برادرش ازده ساله اش
 میرزا کاظم بر جای نمایند و فرزانان هر سه را دستگیر کرده بدار انکومیه بردند و حکمران شمس
 و همراز بسیار در خصوص آنچه شنیده نمود و از هیچ یک جوابی دلخواه نشنید و همه را پس
 اندخت و بستگان مادی میرزا علی اکبر که از عظام گرام بودند منزه صاحبی باغعلی و میرزا رضا

در آن وقت

وزیر در حالت کرده از شاه هزاره حکمران شفاعت نمودند و مبالغی نمودند و خستند هر سه را مستخلص
 ساختند و وزیر در آن حال بمیرزا علی ابر نصیحت داد که دست از این امر کشیده رحمت و در امان
 باشد و او چنان با قوت ایمان حقانی را گفت که ویران آثار و مجتهد نمود و با آقا محمد علی نیرزا
 رفتند و پس از دو ماه بازار اعدای بنای فساد نهادند و حکومت قصبه دامن بایش فتنه زد و ناچار
 خویشان میرزا علی ابر از وی خواستند که چندی بگریز مهاجرت و مجادرت نماید و لذا با عامه آمد
 و با آقا میرزا زین العابدین شوهر خانه با اتفاق چند تن از زنان بستگان در مساجد کوی مختص
 شد ۱۲۷۵ و با آقا محمد حواد کاشی و آقا محمد حواد فرمادی و حاجی شاه محمد امین همسر گشته و آقا
 میرزا کمال الدین نیز با عامه اش روانه بغداد شد و آقا محمد و پسر پستی اطلاق باقی ماند
 و آقا محمد حواد نیز از آنگاه بغداد در فقه همگی ساکن و مجاهد شدند و پسر میرزا کمال الدین که
 نور الدین نام داشت و پسر میرزا علی ابر با سایر نو نهالان این خطه نزد ملا محمد منیل از زیدی
 در سن فارسی خوانند و تا بوم مهاجرت اسی از بغداد در جوار رعایت کبری رستند و حاجی میرزا
 کمال در هنگام مهاجرت اسی چندان متاثر و متحیر شد که خواست طفل صغیرش میرزا علی را در دم
 مبارک قربان نماید و میرزا علی ابر در موکب اسی تا موصل شتافت و از آنجا مراجعت بغداد
 عودت کرده با حاجی میرزا کمال و عیالات و همزمان غرمت بزاق نموده و همگی چون بگام
 آمدند و خبر دودشان بسع حاکم رسید آقا محمد حواد را دستگیر کرد و همزمان بزاق گرفتند
 و حکمران قصبه بصد و دستگیر کردنشان برآمد خصوصاً بصد و میرزا علی ابر شد ولی پدرش را می
 استرداد نفوذ از بد همکاران خود در طهران توقف داشت و میرزا علی ابر نیز نظران رفت

انواع

و اقدامات نمود و حکمران را معزول ساخته و پدر پسر متفقاً برگشته با انجام وظایف عقیدت
 دایمان برخاستند و چون چند سال بعد از آن میرزا محمد خان (معاون الممالک) که هنوز
 ایمان باین امر نداشت عازم حج گشت که شد شوهر خواهرش میرزا علی اکبر نیز با او رفته بعد از
 مراجعت از کعبه بصدور ذهاب بکجا و تشریف محضر ابراهیم شده و هر قدری بجای میرزا محمد خان
 اصرار کرد سودی نداد و خود تنها با رضی مقصود شتافته فائز زیارت گردید و جمال ابراهیم
 الواحی چند داده برای ایصال با حجامان مراد ننه فرمودند و الواح را در جوف اختاب
 محفظه نیکه برای ضبط ظروف و اشیا جای خوری همراه داشت پنهان و محفوظ نمود
 و در راه دچار قوسول ایران گردید که طالب جعبه شد و مطالبه تکراره نمود و اینکه حاجی
 اراده داد گرفته ضبط کرده بدو گفت تا محفظه نهی تکراره نمی دهم و با ایشان مشاجره
 شد و حاجی را غضب ستولی گشته بی اختیار کدی محفظه زده شکست قوسول نیز
 تذکره را بدینا نهخت و تقاضای ایران در بلاد طریق خبر فرستاد که حاجی میرزا علی اکبر
 تذکره ندارد ولی حاجی خود را با درنه و الواح را با حجاب سازد و چون تگراف از سفار
 ایران بقوسول ادرنه در باب ادرسید و پیوسته در محض و تحبش شد لباس خود را
 تبدیل کرده پیرهن درویشی و تاج و کفش کول ترتیب داده جنگل و محراب راه و بیراه طی کرده
 دچار گرسنگی و مشقت و داریسی و مفتشین شده همه جانجات یافت تا خود را با اسلا
 مبول رساند و عرضیه بجناب ابراهیم نگاشت بمصرف چندی مانده مشغول بکسب شده
 نفودی فراهم نموده عودت بایران کرد و این در حدود سال ۱۲۸۷ واقع شد و خود را

بزان

بزرگ رساند و بعد از چندی برای امرهای بکاشان رفت و شاه میرزا طاعی بر دولت و بقعه
 اما مراد قرب کاشان ویران شده شناخت و لوازم حرام بجای آورده پذیرایی نمود و او پس
 داده نصیحت گفت که امثال این اعمال مناسب نام و مقام امراهی نیست و باید چه در آن
 و متقاعد ساخت ولی مصطفی قنچیان که نامور دستگیری شاه میرزا بود و دست نمی یافت
 بجهت شدت تنید و تحریر بزرگ آمد و بصد و تفرض با حجاب خصوصاً حاجی میرزا علی اکبر شد و نزد
 مردم مکرر گفت بر من معلوم گشت که حاجی شاه میرزای ثانی است و کیفیت گفته مذکور
 در بزرگ و گرفتاری اجتنابش با همه هفتده تن در انبار طهران که از آنجا حاجی میرزا کمال و
 آقا محمود و حاجی میرزا علی اکبر در آنجا بودند ضمن مندرجات بخش سابق آوردم و حاجی پس
 از استخلاص بفرم تشریف محض امیری بسیار عکس گردید در آنجا مرحمت حسب الامر رسید
 و نیز صفهان بملاقات آقا میرزا محمد حسن و آقا میرزا محمد حسین (سلطان الشهدا) و محبوب الشهدا
 رفت و نیز در واقعه دعوت آقا جمال شاه و علما موافق و موافق بوده و چار بطابت
 و شغلات گردید پس از آن با عاقله بخراسان رفته در امر تبلیغ فتور و تصور بنیاد کرده شازده
 ماه طول کشید تا مرحمت بطهران نموده بدنی طریق تا آخر کجیات با استقامت و سعادت
 خدمت و نصرت امراهی نمود و از پسرش مسعود الممالک که در دایره پست مرطوب بود
 عاقله مسعودی در این امر برقرار گشت و حاجی میرزا کمال الدین بسال ۱۳۰۰ در گذشت
 و لوح کمال الطغتم و الواح بسیار که برایش از قلم امیری صدر یافت و نیز خان دانی و
 اندکی بنام کار عاقله و آقا میرزا محمود که مردی فاضل و مخلص ایمان بود پس از فتنه مذکوره

زراف بعلت شهرتی که با منساب امراهی داشت دزدک نتوانست و چندی بعد از آن بازن دفتر
 بطهران رفته ایامی با ملک و حسب میل رضاقلینخان افشار که در آن بود با مصلحت دید بهائیان برای
 تکمیل اطلاعات و تربیت روحانیه خانواده اش با فشار رفت و بعنوان تعلیم پسر خان مقیم شد
 ترویج امراهی نمود و طولی نکشد که فتنه شیخ عبیدیه که در بر جاسته معاندین و برادر اخلاص در
 واقعه مذکوره نسبت دادند و امر شاهی با نقاشی از معاین قلعه صادر یافت و بازار اقدام
 و اهتمام میرزا محمود بی رونق ماند و معدالک در هدایت و تکمیل عرفان و ایمان بعضی از خویش
 و در معاشرت با رستم خان کرد که از این امر مطلع بود همت گماشت تا اجتماعی از مؤمنین
 پدید گردید و در ایام مهمه در منزلش اجتماع نمودند و چون مظفرالدین میرزا و معتمد حکمران در باب
 حکومت افشار را بخان باباخان واگذاشتند که تعصب در عقیدت شیخیت داشت ملا
 عبد الرسول مجتهد طیفون آقاج موجب همجان امالی را ساخت با بمضادت و معاندت افروخته
 شدند و ایامیکه حاجی ایمان زنجانی و ملا محمد علی و بهی درستم خان کرد مذکور و میرزا نصیر خان
 و مشهدی خاص محمد مجتمع بوده در عید رضوان با احاد مؤمنین حتی عائله میرزا محمود بکنار رودخانه
 اجتماع و جشن گرفتند بقرض برخاستند و عمامه از سر میرزا محمود باز کرده یکسر گردن و سر
 دیگر از دو حلقه در گذرانده بگردن بچه سگی سجید پند و کودگان بسنگسار و بزرگان بضربان
 مظلوم برداشتند و بجایت همسایه خانه که مردی نیک بود مستخلص گردید و بصلا حدید
 برخی از دوستان بقریه چراغ تپه رفته در خانه بیوک خان پسر ارشد رضاقلینخان نزول
 نمود و پیش از ایامی قبیل نگذشت که در دانی نامعلوم حسب تحریک بعضی از پسران خان
 که از نادانان

و غیره در قصه آثار اوست و بواسطه حاجی میرزا کمال الدین در سنین شراق محبوب آفاق از عراق
 بجلعت ایمان مخلص گشت و شب و روز بارزوی شرف دار اسلام بسر برد و برای احتیاط از
 و اخوان عزیمت مقصد نتوانست و عاقبت بتدبیر حاجی میرزا کمال خویش را سه شبانه روز
 مخفی داشت و پدر بسیار کوشیده او را یافت پس نهانی بهمان رفته بپدر نوشت که
 ماگزیر بزیارت عبات مقدسه عراقم و پدر ناچار مصاریف دوازده تومنه سفر فرستاد تا با اتفاق
 حاجی کمال الدین و عده از زمان مردان بسیار بیداد گردید و در محضر اقدس ابی جان
 سیرت باده وصال شد که دل و دیده بر گمانه و بگمانه بست و عزم اقامت در جوار فیض
 آثار نمود و آمنه خانم بنت محمد زانی که با خواهرش بگوم جان خانم با اتفاقان
 هم سفر شدند حسب اشاره مقدسه بعقد زوجهتیش درآمد و در جوار ابی ماندند و از ایشان پس
 دختری بطور آمد که دختر در آغاز جوانی در گذشت و پسر آقا فضل الله معادن لبحار میرود
 شد که شرح مال احوال و شهادتش را در بخشهای بعد میادیم و چون دو سال بنوع مذکور گذشت
 حاجی محمد مهدی پسر دیگر خود آقا محمد باقر را بیداد فرستاد تا گردیر از براق باز گرداند و آقا
 محمد باقر بیداد دارد شده بفرقه رسید ز نام احتیاج از کف داده عزم حلیس بدل باقا
 گشت پس پدر بیطاعت شد و پسر سوس محمد حسین را با اتفاق مادرشان روانه بغداد
 نمود و امان نیز بفیض محضر انور نائل گشتند و مانند و برادر مذکور طایف حول حلیل اکبر شد
 و پس از انقضای مدتی استقامت نموده اجازه حاصل کردند تا آقا محمد جواد با اتفاق مادر
 اخوان و عامله براق برای دیدار پدر روانه گردید و چنانکه بهمان رسیدند جمعی از اعدا
 بخریدارند

که از مادران معذور بودند پیوسته با یکدیگر محاصره و مبارزه داشتند شمانه امانیه و اشیا
 و الواج و آثار مقدسه را در ربودند و باری دیگر حتی مواشیش را بغارت بردند و در آنوقت
 خوف و خطر یکی از پسرانش بعلت ترس و هول زهره باخته هلاک شد و جندی از
 وقعات مذکوره گذشت که حکومت ساوجبلاغ و فاش بحسنه خان کردی طاعت
 به لاریشگر مفوض گشت و ملا عبدالرسول مذکور و سایر معاندین ساوجبلاغ شکایت
 و سعایت کردند که در این حدود با اقدام میرزا محمود و حاجی از بابیه فراهم آمده بصدد طغیان
 و خرد و خند و حکمران سوارانی چند نفر ستاد ویرا با عائله به بیجا تبعید کرد و خندی پس از آن
 حسنعلیان بکمرانی تبریز و لقب امیر نظامی نائل شد و در آن ایام جمعی از دشمنان این
 امر نسبت متنی از اسرائیلیان سعایت کرده افزوده شهرت دادند که یهودی مانی
 با دشمنی مسلمان هم باین شد و امیر نظام غضب کرده ویرا هلاک ساخت و بحر خان
 برادر خود که رئیس فوج فاش بود و با عائله اش میرزا محمود و عائله اش معاشرت و
 صداقت کامله یافت غضب کرده حکم شدید باخراج داد و شفاعت برادر را پذیرفت
 لاجرم میرزا محمود را از آنحد و دینرینجاک حمله برده قریه بقریه تسلیم داد و خط الوصول
 گرفتند و امان از حمله زنجان و قره‌دین گذشته خود را بطهران رسانیدند و این سال
 ۱۲۹۰ بود که در طهران اقامت گزید تا در سال ۱۳۰۱ در آنجا گذشت و اخلاف معظم
 محترمش صنیع عطا و محقق عطائی را در بخشهای آینه شرح احوال میادیم و اما
 اقا محمد حواد مذکور بن حاجی محمد مهدی از تجار محترم نراق بود که بنا مسجد آب انبار

خبر یافته نزد حکومت سعایت کردند تا دستگیر و انیس کنند و بر گشت و با او اهیقت نمودن
 جریمه مستخلص شده براق رفته باند و طولی نکشید که پدر و مادر در وجه اش در گذشتند
 در فی دیگر ازدواج نمود و با برادرش آقا محمد باقر مذکور بهمان رفته آقامت حسنه تجارت
 برداشتند و بیشتر امر ای فیما بین همانان موفق شدند و آل اسرائیل بنده مذکور و اولاد
 آمد و برادر باین امر درآمدند و بخرد و برادر مذکور چند تن دیگر نیز از تجار مومنین زراقی در همان آقا
 گرفتند اول حاجی عبد العظیم دیگر آقا عبد الغفور و آقا زین العابدین و حاج
 آقا جان و آقا محمد باقر در فتنه سال ۱۲۹۸ که عده از بهائیان بهمان مجلس حکومت
 افادند دستگیر و محبوس گشته رمانی یافت و آقا محمد خداد بالاخره بیال ۱۳۱۸ برای داری
 الماکش از همان براق رفته در آنجا در گذشت و در ایوان شاه اسمعیل مرفون گردید و آقا
 محمد باقر بیال ۱۳۳۶ در همان وفات نمود و حاجی آقا جان در فتنه همان باور با بیکان
 رفت و با پسرانش حاجی نصر الله و آقا اسد الله و برخی دیگر از تجار بهائی همگام
 و زراقی در ساوجبلاغ آقامت حسنه تجارت مشغول شدند و آقا سید نصر الله کاشی ریاست
 بست داشت و در آن اثناء و چار فتنه شیخ عبید الله همگام شدند و حاجی آقا جان جان
 سلامت بدر برده بهمان مرحمت نمود و تا سال ۱۳۲۹ بجز مدت مخلصانه پرداخت
 و در آن سال در گذشت و از شاگردان میرزا محمد طیفی در دوره حضرت
 اعلی فخر با بیکان بدیع شد و در سنین شهر اقی نیز ای اراق عراق بنوع او شتافته
 چندی کسب فنیض معنوی نموده عودت برطن کرد و باری دیگر با عائله فی زیارت محضر ای

با سلامبول

باسلامبول رفت ولی فائز زیارت نکشت چه مرکب مبارک در دین درود وی ز سپاراد زنده بود
 و ناچار عود کرده در وطن بسر برد تا در سال ۱۲۸۳ سر در طلب وصال نهاده عزیمت ادرنه نمود
 چون بظهران رسید با شیخ احمد و ملا علی بنغی معمر و زینش پوری مرافق و متفق شده از طریق
 ادرنه بایجان روانه گشتند و بنوعیکه در بخش سابق نگاشتیم در تبریز بشهادت رسیدند
 و پسر میرزا مصطفی که در صغیر سن بود بعکاز رفته مورد شفقت و عنایت گبری گردید و اذن آقا
 جوار یافت و او را بنام پدرش میرزا مصطفی خواندند و در بامین عالمه مقدره نشود و ما عوده
 بخدمت مرجع پردهت ولی بعبت عدم اعدال در گفتار و رفتار پسندیده و مرضی نبود
 بعد از غروب شمس حال ایسی چون آیات نقض شقاق و اعلام خلاف شقاق
 نسبت بحضرت غصن اعظم عبدالبها بنوعیکه در بخش لاحق مینگاریم مرتفع شد با تائید
 موافقت حبه مسعدت همی کرد و در باب فضائل آنان خصوصاً ناقص اکبر روایات
 و احادیثی از لسان اطهر ایسی روایت نمود و لذا او را ابوهریره فرمودند و بدین نام شهرت
 یافت و معدالک گاهی در بین ثابتهین تدبیب و تروده داشت و عاقبت در فریه
 از آن ناقصین بیضاد و پاشکست و در بیمارستان جفا در گذشت و در ابو عبیده بنو
 گشت و نیز از معارف اهل بجا در نزاق حاجی میرزا جانی تبریزی بود که در آنجا
 در گذشت و در مختصر و قرینه مازگان از توابع کاشان چنانکه اشاره کردیم بواسطه
 شیخ ابوالقاسم مارگانی و برخی دیگر از قدما، جمعی کثیر قبول امر ایچی کردند و آمدن محل
 از مراکز اهل بهاشعرو گشت و میرزا عجمه الله از زرگان مختصر که نام بردیم محبت

بهایان بوده حمایت کرد چنانکه در حدود سال ۱۲۸۷ چون فتنه طغیان شاه میرزا مرتفع شد
 و مصطفی قلیخان سهام سلطنت مأمور دستگیری گردید و بهایان مازگان را منتم مساعدت
 بادی نمودند و ابو طالب گرفته چندان خوب زد که تمام بدش مسباه و مخرج شد و نامدی
 طویل قدرت حرکت نیافت بلکه وارد بروی شدند شبانه خبر بهایان رساند نامه
 بگوها دوره ما متواری شدند و چون روزی دیگر سواران بیگلر بیگی مازگان رفتند از مردان
 کسی را ندیدند و تمامت خانه مارا غارت کردند و زنی از مومنات را در تور انداخته آواز
 و شکنجه همی کردند تا زمان دیگر نشان دهد پس دوشن دیگر را نیز بدست آوردند و بر سر
 در خانه آقا میرزا عبدته توقیف کردند که بکاشان اسیر برند و میرزا عبدته نزد بیگلر بیگی
 شفاعت کرد آنرا زار نمودند که بازگان باز رفتند و سواران مذکور در قصر خزانة
 بهایان را تاراج کردند و مردان را از خانه هایشان منع نمودند و حاجی محمد حسین از
 اشراف بهایان که مرتبط با حکومت بود حمایت و مساعدت با مظلومین نمود و آقا سید
 محمد کار و سزا دار مذکور از مومنین فعال بذال معروف نزد عموم با اتفاق آقا میرزا عبدته حمایت
 کرد و لاجرم پس از وفات آقا میرزا عبدته تفرقات و تعذبات ظالمین بیان و مرشد گردید
 در نوشتن آبا و جمعی از اهل بجا بودند ولی بعلت شدت تفرض امالی و فقدان بجا
 و ملاذی در مملکت مهاجرت نموده متفرق شدند در وادقان کثیری از علما و مجتهدین
 در ایام حضرت اعلی مومن شدند و اخلافتان در سنین شریق انوار ابسی فائز بایان گردید
 بارشادت و استقامت بیشتر این امر برود چنانستند در جو شفقان نیز با و اهل آباء جمعی

بشریعت آئینه رهبری یافتند مانند طلا محمد جعفر که عالم دناطی بوده بفلاحت اشتغال میورزید
 و نوبتی خدام مقبره امامزاده ویرا گرفتند و نزد مقبره بدخنی بستند و چوب بسیار زدند که تبری
 نماید و ادب استقامت نمود و بالاخره ناچار به هجرت گشت و نیز مملای رضا دوضه خوان در
 ایام بغداد بمحض اسی شنافت و نیز عموی باقر که از مؤمنین ایام حضرت رب العلی بود و
 بعلت شدت قرض امانی ناچار شده چندی از وطن مهاجرت نمود آنگاه عودت کرد
 و از مؤمنین مشهور اهل قریه فتح آباد جویشان آقا میر محمد علی اندک تحصیل فارسی
 و شدت حدیث تقوی و دیانت داشت و در سال ۱۲۹۴ بن سی و دو توسط حاجی
 ذبیح فائز بایان آورده اشتغال در نجف شایسته یافت و مقصودین خصوصاً منتسبین بای
 قرض گذشته حتی بر بنا بر نسبت بوی سبب و لعن گفتند و آقا سید رضی نام از
 حویش اندیش جمعی از اشرار قرا مجاور گرد آورده سینه زنان و حسین گویان دم بدم سخط
 گفتند حمله بروی نمودند ولی بعلت شهامت و شجاعت و هشتمانش تنگ و الا
 جنگ جرأت و قوت و غلبه نیافتند و همی بر فرست و تبلیغ میفرود و در ضمن لوحی خطاب
 بوی چنین صادر انا وجدناک متوجها الی الوجه ذکرناک بهذا الکتاب الذی
 فصل من لحنی المحفوظ تمسک بکتاب الله بما نزل منه و ثبت بذیل عنایه
 ذلک مالک الوجود ایاک ان ینفعک کتاب التجهین عن الاغنی الاعلی و لوح
 الرفوم من مقامی المحمود اذا ادفع النعیب و دع الناعون عن و دانک ثم اطلق
 بما انزله الرحمن فی البیان بقوله انه لا یعرف بدونه و لا یذکر سواه کذلک

فضی الام

فرضی الامر وکن الناس اکثرهم لا يفقهون البعای علی الذین فاما علی الامر علی شان ما
منعهم المدافع والمجنون ولذا بانجذابی شدید تر بشر امر ای برودخت و اموال دامان
در این راه باخت و در چار سخن دیریشانی گشت و در آن حال لوحی چنین برایش رسید قوله
الاعلی بنام فادیه وانا بامیر انشاء الله انواد بوم ظهور در کل چین شما و انمود داد
و دیگر درست بکنا مشغول مشاهده در ناس نما عالمی را که کل بقناش مشغول
اند اودا معبود اخذ نموده اند و از معبود حصصی و انواد آفتاب معنوی محبوب
منوع شده اند بامیر ندای این سپردا بشنوا نذیرتک و بصرک الی الله العزیز
الخبیر ذکر نفوس مستطیبه از ظلم اعلی جاری و نازل انشاء الله بما اودا الله
متمتک شوند و از دوش فادع و آداد الخ و اودا بر صد قطع رساند و بقنای
حقیقی دل بیت و چون در آن ایام خبر گرفتاری و سختی و شهادت نوین میرسد و او
بسی حال تأثر و تفکر طویل دست داده بحال گریه از حق قطع و قمع مرکز ظلم و عتاق در خوا
نمود و چندی نگذشت که لوحی برایش رسیده در ضمن چنین مظهر بود فدا و نصف
ذرات اهل الفردوس الاعلی بما و در علی اولیاء الله فی ارض الطاهر و فی
بلاد الاخری بشهد بذاتک من عند کتابی بهین قل اخذنا مطلع الظلم
فی هناك و نفس اخری الذی انکر حق الله رب العالمین و بشره بغدای الیم
سوف نأخذ بقره من عندنا ان ذبک لهو المصدرا العذیر کما اخذنا الذین
کانوا من قبلهم ان ذبک لهو الفهار الشدید کذلک اخبرناک و عرفناک و

الفناء

والعینان ما یضح به قلبك وقلوب المصرتین البضا، علیك من لدی الله
 العلیم الجنیب و طولی نكشید که خبر گذشته شدن ناصر الدین شاه بکاشان رسید و با کلمه
 آقا میر معروف بضمیاء آبادی مذکور عدّه از خویشان خود را در قریه ضیاء آباد و جمعی را در جوشقان و
 نوش آباد و دیگر قراة کاشان تبلیغ کرد و بلاخره ناچار به سباز طران شده در قریه ضیاء
 نطنخت و بساط تبلیغ بگشود و با اخلاق کریمه از سخاوت و معانیت نوازی و گشادگی پیشانی و بی
 اعتنائی بدینا و شفقت و مهربانی با همه کس ابریش دشت و از رفتار و گفتار سوا معاندین
 جاهلین و لتنتک و مسزده نگشت و اما لی قراة مجاوره و بر اصدفت و دیانت و عدالت
 و بزرگواری شناختند و در سال وبانی که در بلاد و قصبات و قراة جمعی طعمه هلاک شدند مقدار
 از نبات تبرک یافته بدست جمال اسی را بچشمه قریه ضیاء آباد ریخته اعلان کرد که هر که از این
 آب بیاشد و با بگیرد و در طول مدت طغیان و با احدی از اما لی قریه مذکوره دچار نشد
 و اما لی اطراف صل بر سیادت و دینتیش کردند و تا آخر ایام حیاتش در ایام حسن و
 سوگواری اجتماعات عظیمه آراسته غالباً الواحی کثیر که از بیان اسی در حشش صدر در وقت
 از حفظ میخواند و در شبهای سوگواری با کمال کبر سن بخوابیده سمراحت نمینمود و بلاخره
 در سال ۱۳۴۹ در گذشت و قبرش در همان قریه ضیاء آباد است و خانواده از وی بر جا
 ماند و از بهائیان معظم میرزا علی رضا خان اعتماد الوزاره محلاتی غالباً
 ریاست پست و تلگراف در بلاد مختلفه میسریت و شرح معاشرتش با حاجی سید جواد
 کر بلائی در حشش سوم ضمن بیان احوال که بلائی مذکور آوردیم و لوح اتی امر ته خطاب بوی

صدر در وقت



بی

صدر یافت و بسال ۱۳۱۲ از رشت بکارفته بزیرت حضرت عبدالبها نامل گشت
 و در کرمانشاه از بلاد معروف در اوائل امر بدیع میرزا سخونغا و برخی دیگر از
 بابیان قزوین و غیره مهاجر و ساکن شدند و باغ عمادیه متعلق بعماد الدوله حکمران
 که برای جناب قره لعلین چادر بند شده با طلا عبده به مجتهد محاسبه نمود و بهم رباط محل اقامت
 حال اهل این در غیر تبعید بقران نزد مومنین اینجا معروف است و نامی مسکن و مجمع گروهی
 از مایمانان که از آنجمله شیخ محمد مدرس مدرس عماد الدوله بود و گویند در مجلس
 مشایخه جناب قره لعلین با علی بن ابی طالب علیه السلام در آنجا و ایام آن در آنجا تبت و بیخ
 جمعی از اهل بهادران بلد و اطراف گرد آمدند که در معارفشان طایف بیارخان
 حاکم کردند از قبه علی الهیه بود و آنجا سال حکیم با آن هم پیش روی تخیل علم طب هم از قبه بیارخان
 و ملاقات با برخی از بزرگان آن زمانه بود و در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
 حکیم و او در پیش حکیم نظر بر آنکه عده از بود را بملیع نمودند و پس دیگرش حکیم لاله زار
 معین الحکما و نیز آقا خدایش و برادرش موسی و آقا یوسف میر
 و برادرش اسحق و خدا داد بن حکیم آقا جان و میرزا اسحق و میرزا
 یوسف آقا بابا و میرزا اسمعیل بر حکیم و غیره در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
 قاسم بوزر و سید قزوینی و آقا محمد اسمعیل با قریب بیارخان در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
 و غیره نیز میرزا حبیب الله حواری که سالها معین و خادم شد و اوقات
 و آقا محمد صراف اصفهانی قائم بر اعدا امر اهل و خانه اش ساخر خانه اهل بهادران
 و عاقبت بسال ۱۳۰۵ در راه سنجان جمعی بقصد سرف برادر پنجه طاک کردند دیگر
 آقا شیخ علی بن آقا شیخ محمد مدرس مذکور و استاد علی اکبر نسج ساز و آقا سید
 مرتضی صراف مراغه و آقا محمد صادق و آقا علی سید عبدالحسین خادم

از جمله فتنه و افسه در کربلا...
 تن خدا ز سینه مانده آثار دل نسی...
 فروشی و غیر ما...
 لغات...
 از وضع...
 و کلمه...
 که هر...
 طاعت...
 از...
 اسباب...
 در...
 مذکور...
 از...
 و از...
 مسلم...
 که...
 در...
 معنی...
 از...
 هر...
 و...
 آن...
 در...
 هر...
 که...
 در...
 مس...
 و...
 فر...
 در...

و حاجی علی و آقا رسول و سنا و احمد بن سنا و نقی کفاش و برادرش
 مشدی اکبر و در ملا بر در قصبه دولت آباد جمعی از اهل مجامع جمع شده مرکزی
 فرام آمد و اعرف ایشان سید علی میرزا موزون بن امامت میرزا بن شیخ میرزا شیخ ابوبکر
 بن فتح شاه بود که در حضرت نجیبات رتبه کرده بقوم فضل و فضائل ارسته گشت و فریجه سینه
 شریفه از وی طلوع نموده تخلص خود را موزون و گاهی طوطی قرار داد و او را در وصف شاه و شهادت گان
 و الیایان قصاید غرا بود از جمله در ضمن قصیده چنین گفت بیاع غایبه سانی مگر نمود سبحان
 که شکوهت هوای قضای باغ چنین شده است پرده نشین غنچه با هزاران بشادان ریاضین بنفشه
 چشم حیرت زکس کند نظاره بیاع بعثه خون بدل لاله میکند کوسن نوای بیل
 فکند شور نشوری بنو حطان چنین بجز تم چه شاطی است که روضی و شریف
 شده بچشم پای کوب و دستک زن و در قصیده دیگر چنین سرود دشمن کشید عیدام
 مشجون گرفت بکینه بر شکر حرام بگر که سوز آه ضعیفان بشکل عبد از راه روزه
 چون کشد امروز انتقام ایمن که زخم روزه سی روزه را نمود عید از وفا بر هم یک نده لنتیام
 عیدش چون بخت خون عیدش چون بخت بضر نبر بود قتل عام رفت آن زمان که جام
 نوشیدن بکشان آمد زمان تو بکشتن بجای جام رفت آن زمان که از تعب و زنج روزه شد
 ماندند در سنج گلر جان تمام رفت آن زمان که قد جوانان سرودند چوگان صفت برب
 رکوع آمد قیام ز یاد و اقیبش نفس بود حلال جز شاه سرب محبت مرا حرام در قصیده
 دیگر گفت بتا بموسم اردی بهشت عید صیام حلال گشت می ناب ز بهر خنک حرام
 گشت

گذشت آنکه مسجدی فکند آشوب امام شهرزاد برود و عطا ذکر مدام گذشت آنکه جوانان
 سرود قدر آید کمان همی شود اگر کثرت رکوع و قیام اگر بجای صل سی روزه ساعت بدهند در
 این معامله بانه تراست بیخ نام در سال ۱۲۹۲ از ملا بر تبریز سفر نموده بلاقات برخی
 از اهل بهادایت باین امر یافته عودت کرد و تبلیغ و ترویج پرده خسته عده از مسلمین مهیود
 رهبری نمود و برادرش محمدخان ایمان آورد که خط را بسیار نیکو در زبان نوشت و
 نسخی کثیر از الواح خطی وی نزد اجا موجود است و میوزن را در وصف دشمنی جمال ابی
 اشعار بسیار است از آنجمله بردن دوید چه ضرغام مهر از کمن ابر غالب انجم حجاب شده من
 چه تافت شمس حقیقت ز مشرق ابداع چراغ دهم وطن را نام شد رخن همی برزده ویدار
 یوسف خورشید دوباره دیده یعقوب دهر شد روشن و نیز ایدات و صفت صفات
 ویدات ذوات بخت بابت دارسته ز قید ذوات و جب مستغرق بجز صفات
 بیرون ز جهات سنه آنک اوست در تحت احاطه جهات توتب اعالی دادانی
 مروب آباد اجهات از امر تو گرم سیر بسیار و از اوست ثبات ثبات از حکم تو
 شد قدر مقدر شد مقتضی حوادث تو و حجب مکنت مرایا هست قابل شده
 بر تجلیات تو نقطه و مسوات دائر بر تو هست مدار کائنات تو منی مطلق و خوام
 واجب بلباس مکنات تو خالق نور و نور نوری بر ذات تو میکل الطوری امی مقصد
 انبیا و مقصود کوی تو با صغیا است سجود از خمز تجلی تو سرست ذرات چهار نود و نابود
 یکدزه ضیا بخش صد شمس یک قطره محیط صدیم ورود از مار محبت تو سالم چشم خدیل نار غرور

در نور مصدق امانه ز اعضان کلیم گشت مشهور ز اجاب یک تنی بیکدم هستی ده صد
 میج و دادد امر تو نگاشت نقش تعریف بر جبهه بر شقی مسعود عهد تو صلاحتی شرد در داد
 بر منظر آن یوم موعود لم یولد ولم یلد با مکان شد یولد و زو پدید مولود تو خالق نور و نور
 نوری بر ذات تو همی کل الطهوری ای مرسل مرسل رسایل ای نفی صفات تو شامل
 بر حضرت اقدس تو اقبل ختم مرسل ودلی کامل این گشت مقرر ما بعد ناک دان بود ما
 عرفت قائل بر جلوه ذات لایذات مرات وجود گشته قابل حیران خست ز جلوه مد
 در راه تیز بجز ساحل بحر است ز قطره در حقیقت چون قطره بجز گشت اصل صفائی مد
 سگال اربود از جلوه طلعت تو غافل خفاش کجا تابش نور کی سایه نور شد مقابل
 بر مان تو استوات بر عرش بر تو است ظهور تو دلایل تو خالق نور و نور نوری بر ذات
 تو همی کل الطهوری و چون شاهزاده حاجی سف الدوله بن عز الدوله بکمرانی طایر
 قضیده در تهنیت سروده بروز نوروز سال ۱۳۰۵ در دار الحکومه با حضور اشراف و
 و بزرگان خواند داد اهل قضیده چنین است بیا که رایت آنی امانه است بیای
 بگوش بوش نبوش این ندای روح افزای رسد ترانه هذا الاکله ضابط کل بیع
 اهل معانی ز گشای یوحنا می نه که نه محتاج آفتاب بود در آینه بهاء است آفتاب
 آسای نه هر وجود بود مستعد در کرم نور طیور لیل کجا اوج آشیان های بهاره
 در بر آبنمای روزگار کی است فضول و فاضل بگزینگ گاه و گاه برای در قلوب و صدور
 حضار شرازه تعصب و بغض است ولی قدرت مکالمه و محاوره نداشته در دل گرفته لب

بسند

بستند تا آنکه شاهزاده حبیب الله میرزا توپسرگانی بن عیقلی میرزا بن شیخ الملوک بمکنا
 رفته تشریف بجهت اهی یافت در طایر شهرت کرد و چون مرحمت بنویسرگان نمود
 شاهزادگان بخاصیت برخاستند و او نیز از آنان مطالبه مال الاجاره قلعه که
 مسکنشان بود کرد و عاقبت محاکمه بجای راجع شد مجلس در محضر حاجی سیف الدوله
 مقرر گشت و موزون حضور یافته حقیقت دعوی حبیب الله میرزا را ظاهر و بین خست
 و با حکمران متابعت و معادمت نمود و او سخت پر خاشش نشد که در حکم ببندد کند
 داد و گناشتگان موزون را بستند و اندک اش را بضرر چوب بستند و سپرد که
 تا نوبه و تنب و لعن نسبت بامر جدید نکند متخلص و آزاد نشود و موزون سخت متغیر
 و عصبانی گردید چنانکه بی اختیار اینکله از لسانش جاری شد که بر بنیاکام لعنت باد
 و حاجی حکمران از غضب برافروخته فرماداد دیر باها چوب و افزوده متورم و مجروح گردید
 و در زندان ببند و قید نهادند و بعد از چندی را کرده و این واقعه در ماه رجب سال مذکور واقع
 شد و باز در اوایل ماه رمضان دیر ایهانه دستگیر کرده قهارانان مجبوس برده مقید ساختند
 تا در عید فطر رمضان قضیه آنها اموده توسط پسرش مهد عیقلی میرزا نزد حکمران فرستاد
 و حاجی لختی بر قضیه نگریسته متأثر و متأسف گشته فرمان داد دیر از زندان حاضر
 کردند تا قضیه را که چند پیش چنین بود خواند اسی بهایون بیک جان ای ناطق کو بایستی
 این رسالت بر حضور حضرت والای من کای فرزندان آفتاب سجده نشین تا بکی
 از عناد خلق داری مرتشعش اعضای من من نه آن شخصم که جان الوده دارم بر فساد

و خلاف

برخلاف عقل عنقای فلک پهای من حق مطلق شاد نفس الوهیت گواه
 کاز صفات زشت عاری برت زینبای من من ههای ساحت قدسم ز الایش بری
 وز صفاتنا عرش بنید گوهر بیبای من حوی حیوان شتم گشتم مقدم بر ملک
 خود صفاتم جوی و اخلاق ملک اسای من دیده باطن اگر داری مصفی از زرد
 در حقیقت بین ستورته سنای من لحن درقا حقیقت بشیندستم بجان
 زان شده محمود حیدان بیل شیدای من گر خطائی گفته اند از من خداوند اخطا است
 رحم آور بر من و بر طبع گوهر زای من یکخواه حضرت منم دعا کوبت ز مهر
 صدق محض است و گواه من حق دانی من جرم موزون گر فرزند خطایش بیشتر
 بخش اورا بر علی عالی سلامی من و خود با سمع طلب الی آخر صفات نموده محض
 و مقلد گردیده بختین گفته دیر رانی داد داد خلاص و ازادی را منعم شمرده بیشتر امی
 پرداخت و از دوسوسه و همه معاندین پاک نمود و اجاب با اعتماد آنگاه با و بایش
 و ازادی احتفالات نموده تبلیغ کردند حتی برخی لوطه یا بهای الاهی بر جنبه دکان نصب
 نمودند ولی در سال ۱۳۰۷ جمعی از اعدا بهیئت سابقین بخانه حکیم داود اسرائیلی توسر گاه
 الاصل و ظایری المسکن که بطبابت اشتغال داشت و بواسطه موزون بهائی منجذب
 و قائم تبلیغ و خدمات این امر شد ریخته حکیم مذکور را در صندوق مقفل و محبوس نمودند
 و زوجه اش مریم نام را که ببلقیس شهرت داشته در خدمات روحانیه سر از پانمی شانت
 چند رخم زدند و پیر شازده ساله اش بیل نام را مجروح کردند چنانکه پس از چند روز از اینجهان

کردار نمود

بروز نمود و باز در سال ۱۳۱۰ طامای طایر برای هجوم و حمله بر اجاب هد استان شده
 در ساکنان و پست را با خود موافق و متعاهد ساختند تا کسی نتواند بطهران خبر دهد
 و نگرافات شکایت آئینر حاکم از مغز نایت بدر بار طهران نمودند ولی موزن از طایر سلطان
 شتافت نگرافانی داور بر سو، قصد ملانما و تفرقات شیخ ضیاء الدین مجتهد و برادرش
 آقا محمدی بناصر الدین شاه کرد و بلافاصله از جانب میرزا علی صفرخان امین السلطان بواسطه
 موزن توصیه در باره همراهی با اجاب سیف الدوله و اصل شد مضمون اینکه حسب
 بهایونی احدی را حق تفرض با بیطافه نیست و اگر شیخ ضیاء الدین و آقا محمدی بر تعدی
 سخری کنند فوراً باید تبعید از طایر شوند لاجرم معاینین بر جای خود نشینند و موزن
 بلایر برگشت و بجدات روحانیه مشغول شد و هنگامیکه عزوب جمال اسی واقع گردید
 لوحی از حضرت غصن اعظم عبدالبها خطاب بوی رسید و او بیدنگ قلم برداشته
 ابیاتی خند سروده بمخضر مبارک ارسال داشت که بعضی از آن چنین است
 ای خاک استان تو کحل بصر مرا دی نعل وستان تو افسر سبر مرا زین پس سخره انام
 نظر کجاست آورد حضرت توجه اندر نظر مرا جز آتش محبت اینم نظر آله در دل
 اگر فرودم آتش سبر مرا و بد اینگونه در ایام و خلاص نامدار بود نام در شهر جمیدی الاخره
 از سال ۱۳۱۳ بجهان باقی انتقال نمود و در قبرستان کاظم آباد واقع در سراه پارک
 که از بنامای سیف الدوله و تفرحگاه عمومی اهل طایر است مدفون گردید و مناجاتی
 بر ایش از قلم حضرت عبدالبها صدور یافت و خلفش محمد یحیی میرزا در مقامات

ایمانیه جای بدرگرفت و خانواده و اسعه نام موندن برقرار گشت دیگر از معارف بهائیان
دولت آباد طایر و توابع ملا فضل الله عطار که خلفش استاد امان الله شیرزاد
معارفمقیم طهران شد خاندانی برقرار کرد دیگر کرمانی محمد مادی که خلفش میرزا ابابکر
حبیب نیز معقیم طهران گشته با عاقله اش فیما بین بهائیان مشهورند دیگر شاطر
محمد و ملاخان بابا و شهبازخان و استاد علی زرگر و برادرش استاد
حسین زرگر و میرزا رحیم بیگ و برادرش عبد العظیم بیگ اهل
فریه جو راب که حاجی حسین از مادی متناجریه با مر حاجی سیف الدوله و برادرش
چوب هلاک ساخت و هدایت الله بن میرزا رحیم بیگ و حکیم حقی نظر ابراهیم
و عموزاده اش میرزا علی پدیه و عموزاده اش میرزا ابراهیم عطار که بعد از
سین انقلاب حسب تحریک برخی از معاندین بصرب نشت کالدات روسی
هلاک شد دیگر از بلاد شبهه عراق ایران همدان که شمه از اوضاع آنجا در
بخش دوم ضمن شرح واقعات ایام جناب قره العین آوردیم و نگاشتم که ملا علی
طیب هوشمند فاضل بن ملا الباهو ملای بنی اسرائیل و عالم بعلوم عبریه و عربیه
و مرجع امور دینیته بود مشتاق استماع مطالب آنجناب گردیده روزی در آنجا
خویش دعوت و مهمانداری کرده جسمی از یهود و مسلمین حاضر نمود و بمکالمات و
مناظرات کوشش فراداشته خاضع و مجذب بیاناتش شد و پدرش ملا الهی
بیم فرا گرفته و اندیشه نمود که مباد جمع مسلمین و یهود با خبر شده تعصب کنند و نام

بابت تعرض نمایند و باطلانای اسلام همچنان آیند و بهانه بودن قره لعین در آنجا
 هجوم کنند و جمعیت بود را بقتل آرند و لذا آنجا در آمده از وی خواست که سرعاً
 بیرون رفته بشود که محل اقامت حکمران بود نزل نمود و بدینرو ملا البعازار مذکور
 سرامون با مرجه شده مراعات احتیاط همی کرد و بعد اکت گویو خزان قوزل
 فرانسه نالیف کتابش را راجع بیابیه با مساعدت وی بانجام رساند ولی شمشیر
 سعادت نمودند و ناصر الدین شاه بعد و شش برآمد و گویو حمایت کرد تا بالاخره
 و بر عینه امین بی نوزنگیته بود و در آنجا در آن
 ناصر الدین شاه بلیغ جناب معیت داشته برسم نمایندگی دولت سمیت بطرز بیخ
 و غیره فرستاد و بالاخره مقام وزارت داد نیز بملاقات آنجناب ایمان حاصل کرد و
 برخی دیگر نیز بنوعیکه در مطاوی بخش سوم و این بخش اشاره کردم اقبال نمودند و از
 آنگاه بعد عده قلیل از بیابیه بلاد اخری برای تجارت و غیره نوع حکمت و تقیه در آن
 بلد رستند و جمال ابی در مسافرت ب عراق عرب از نوزبان و همان کرمانشاهان عبور
 فرمودند تا بعد از سال ۱۲۸۰ آقا محمد حواد و آقا محمد باقر برادران زراقی در حال آنکه
 و اشتغال ایمانی بنوعیکه مسطور گشت با عاظمه بهمان آمده معین شده به تجارت پرداخت
 و با تن چند از بهداینها که بخلعت ایمان بدیع مطرز بودند معاشرت جست با اعمال و اقوال
 بشر و تبلیغ امر ابی پرداختند و بسال ۱۲۹۴ آغاز اقبال آل اسرائیل مابین امر شد
 و حکیم آقا جان زر فضلائی قوم را که طبعی معروف بود آقا محمد باقر زراقی مذکور برای مهاجرت

از به

فتنه با فیا بین آنان و بهر منقصب بر فاست در آن ایام آغاز تبلیغات مسیحیت
 پرورستان امریکاییه و تاسیساتشان در همدان بود و از مرکز دولتیست خود که قسلاً
 در آذربایجان داشتند مبلغ برای همدان فرستادند و بهائیان جدید اسرائیلی امداداً
 وسیله فوز و فلاح خود اتخاذ کرده مساعدت نمودند و برای تأسیس مدرسه شان
 کمک کردند و جمعی از آنان را متدرّجاً جلب و جذب نمودند و در وسایط آن خبر یافته
 بنقصب و ضدیت برخواستند خصوصاً شیخ سعید کرد (دکتر سعید) مسلمان جدید
 مسیحیت که معلم مدرسه و مبلغان شده و از طرف علماء اسلام محلّ حمله واقع
 گشت با احباب سخت معارضت نمود و با جمله تا حدود سال ۱۳۰۰ جمعی کثیر
 از همین بهرود و طبقات اخری در امر ایهی قرار گرفتند و تعرضات اعدا و مبغضین
 خصوصاً از بهرود منقصب چنانکه در بخش سابق اندکی را ذکر نمودم بی در پی واقع
 ولی قدرت و استقامت جمع مؤمنین مجال تاثیر با ایشان نداد و در خلال احوال
 مذکوره مبلغین اینطائفه مانند میرزا ابوالفضل گلپایگانی و میرزا علی محمد ابن احمد
 و حاجی شیخ محمد عرب و برخی دیگر که در ضمن احوالشان آوردم درود و ایامی چند اقامت
 نموده موجب تکمیل و اشتغال ایمان اجبا گشتند و مخصوصاً آقا میرزا ابوالفضل
 گلپایگانی نبوغیکه ضمن شرح حالش گاشتم چیزی در آن بلد مقیم شده با اطالاف
 وسیعه که در کتب مقدسه داشت موجب ثبوت و رسوخ اجباب اقبال دایمان جمعی
 دیگر گردید و بدین طریق در یوم غروب شمس جمال ایهی همدان یکی از مراکز جمعیت

اینطایفه مرکب از مسلم و کلیمی بود و در معارف بهایمان بهمان آقا محمد جواد و برادرش آقا
 محمد باقر ذکور و حاجی عبد العظیم و آقا عبد العفو و آقا زین العابدین و حاج
 آقا جان سابق الذکر که بسال ۱۳۳۹ در بهمان درگذشت و حاجی نصر الدین صاحب
 آقا جان مذکور و آقا سید احمد زراقی که زوجه اش سکنه خانم و بنوعی ملاقات کل مذکورین
 آری شده بغایت ایمان بودند و کیفیت قتل آقا ابوالقاسم بهمانی را که در سبیل رضای الهی جان
 داد در بخش چهارم آوردم دیگر حاجی محمد باقر خلیل مسافر از معتقدین مؤمنین آن بلد و درین
 اشراق جمال الهی در بنیاد بنویسید در بخش چهارم آوردم به آنجا رفته چندی در جوار عنایت رست
 و بعد آباد پسرش حاج رضا و حاجی نعمتی بکاش شافه ایامی در محضر الهی شرف حاصل
 نمود و در حق وی الواح کثیر صادر از مسلم الهی موجود است دیگر حاجی محمد ابراهیم و پسرش
 آقا حسن و نیز آقا محمد علی بلور فروش اهل قریه حصار از توابع بلد که بزرگت آقا
 محمد حسن مذکور تجارت بلوریات میکرد و پویسته مورد تعرض اعدا بود و بیتی از روزنه مشبه مجرب
 سنگ بر بلوریات زدند و خسارت بسیار داد ساختند و سرمایه اش روی بنقصان نهاد و
 در سال ۱۲۹۸ گرفتار ظلم و حبس حکمران شد و پس از استخلاص بکرانثه مهاجرت نمود در آنجا
 نیز دچار تعدی مالی گشته سرمایه اش اینها بردند و بامر حکومت دستگیر و زنجیر کرده بهمان
 دادند و بلاضره در سال ۱۳۱۷ بامر مظفر الملک حاکم بهمان دستگیر و محبوس شد و با غل ذنجیر
 از صبح هشام در کوی د بازار گردانند و فراسان در تاشایان به گفته داور رسانند از گناه
 بهمان خارج کردند و ناچار عامل را با خود بطهران بردند آقامت نمود و شغل دلالی برداشت تا درگذشت

دیگر از بنیاد

دیگر از معارف برینین آقا محمد باقر که بس فرزند و آقا محمد حسن اصفهانی
 و زوجه اش گوهر خانم و آقا محمد حسن معروف بموکاری و آقا محمد حسن اصفهانی
 بن حاجی محمد نادی اصفهانی در سلیمانیه کردستان که برای تجارت بود زیارت جمال الهی
 رسیدند فائز بابان دهم ثروت و اعتبار گشت و در بهمان بدین نام شهرت یافته بود
 نقدی و تطاول معاندین شده اموال بغارت رفت و ضرب و حبس گردید و حاجت
 ناچار هاجرت و نوظن طهران اختیار نمود و خاندان صمیمی از وی برقرار ماند و دیگر
 حکیم آقا جان مذکور ابن حکیم البیاض اول من اقبل از بهود در همان که بعقلت
 حسن اخلاق و حملاوت معاشرت و خصوصاً عفو و صفح آقا محمد باقر زانی از سهو که
 در معالجه حرش نموده موجب هلاکت گشت اسجد حاصل کرده متمدن جا برفان و ایمان
 فائل گردید بتبلیغ پرداخت ولی پردا در کنیه طلوع یوم موعود و تحلی رب البخود را اعلان
 نمود و ملا نا عوغا کرده در بکنیه رسته نسبت بوی پر خاش نمودند و او در لجنوی
 بعقل آورده بیرون آمد و بعد از چندی که تبلیغ او در قهای مومنینش تقریباً بیست تن بها
 گرد آمده تبلیغ قیام کردند کلبمیان در زور شبانه که شب عید فطر شان بود در کنیه اجتماع

نبیل زندگی ضمن شرح مسافرتش بایران در سال ۱۲۸۳ چنین نوشت تا از بهمان نقل نمودیم و بدین را غده نام بگردد
 اسد آباد رسیدیم چون سحر از آنجا حرکت کرده طلوع آفتاب بارای بسیاری از اموال تجار را در میان راه افتاده دیدیم
 که از شدت برف و سختی راه حیوانات را در افتاده بار بار از پنجه بودند سلامت از آن کردند عبور نمودیم همان راهی
 که جمال قدم و غصن عظیم باطنین جرم عبور نموده بودند و در طهران تا دار السلام سفر نمودند تا بقره اسد آباد رسیدیم
 چون نفرز از بنا خلیل که بسبب ایام بجالا بی آنها از بهمان بیرون کرده بودند طاقت شدند هر چه برادر بودند و ساجا
 با جبار

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد
والآله الطيبين الطاهرين

عزیز و محبوب
۱۳۸

بجزو حضرت حق جلوت متانت و فرض شیخ و دیگر که در حدیث نقل شده است
که هر که در این کتاب بخواند یا در آن بنویسد یا در آن کلامی را
بنویسد یا در آن کلامی را بخواند یا در آن کلامی را بنویسد یا در آن کلامی را بخواند

حاجی که در طلب و جوی آن چه همه از آن است
بجزو حضرت حق جلوت متانت و فرض شیخ و دیگر که در حدیث نقل شده است

بجزو حضرت حق جلوت متانت و فرض شیخ و دیگر که در حدیث نقل شده است
که هر که در این کتاب بخواند یا در آن بنویسد یا در آن کلامی را
بنویسد یا در آن کلامی را بخواند یا در آن کلامی را بنویسد یا در آن کلامی را بخواند

بجزو حضرت حق جلوت متانت و فرض شیخ و دیگر که در حدیث نقل شده است
که هر که در این کتاب بخواند یا در آن بنویسد یا در آن کلامی را
بنویسد یا در آن کلامی را بخواند یا در آن کلامی را بنویسد یا در آن کلامی را بخواند

بجزو حضرت حق جلوت متانت و فرض شیخ و دیگر که در حدیث نقل شده است
که هر که در این کتاب بخواند یا در آن بنویسد یا در آن کلامی را
بنویسد یا در آن کلامی را بخواند یا در آن کلامی را بنویسد یا در آن کلامی را بخواند

بجزو حضرت حق جلوت متانت و فرض شیخ و دیگر که در حدیث نقل شده است
که هر که در این کتاب بخواند یا در آن بنویسد یا در آن کلامی را
بنویسد یا در آن کلامی را بخواند یا در آن کلامی را بنویسد یا در آن کلامی را بخواند

من اصفهانی
محمد حسن اصفهانی
ببارت جمال ابنی
اشهرت یافته مورد
مکر و دوای قبت
فرز ماند دیگر
بدان که بعلت
رنگی از سهو که
جای بر تن و ایمان
بب بجنود و عثمان
نموده داد و دلجوئی
غیر ماییت بن سنا
ن بود در کسب جماع
بم آمدن ز غم و غمی
بدر و میان رو قناده
نه سپرد نمودیم سن ران
بدر تا بفرستد بفرستد
بدر بر تر از آن بود و سنا

کتابخانه
موزه
و کتابخانه
جمهوری
تهران

کرده نظیم بکومت نموده دوقین نامور برای جلب حکیم آقا جان آوردند ولی جمع مذکور مشتاقا
 با وی همراه نامور کهنیه نزد دراز فرستند و ظالم الترام طلبیده که نذر شبیه دست با تش نرند
 سیکار کشند معامله نکشند و دیگر جماع نمازند و کهنیه بمانند و نذر چند مان بخورند
 در آن میان دانی رومن جواب گفت که ما هم تعهد بدیدیم که بقانون قورات و طبق امر موسی
 عمل کنید و یهود تبه بد فعل کردند و او هم تبه بد کرد که کلمات طامای یهود را در حق مسیح و محمد
 ترجمه کرده منتشر نماییم و ظالم یهود ترسیده متفرق شدند و میرزا آقا جان کسان بسیار
 هدایت کردند تا بالاخره در سال ۱۲۹۸ در گذشت و یهود جماع نموده مانع از دفن در قبرستان
 نشان شدند و از تشییع جنازه امتناع در زیدند ولی بهمت دستقامت احباب با کمال
 اعزاز و اجلال بهمان قبرستان برده دفن کردند و خطاب بوی و پسر س میرزا مهدی آقا
 کثیر صادر از قلم اسی و از زبان خاندانی با ایمان موجود و برقرار میباشد و بگر میرزا محمد
 المرحوم خان حافظ لیسحه در طهران سال ۱۲۶۰ تقریبا متولد شد و در صغر سن لسان عبری
 و نورات و تاریخ انبیا و علمای بنی اسرائیل با بیخفت و قرات و کتابت فارسی تعلیم گرفت

با جناب حاجی محمد باقر خیل سا فر معاطه داشتند و قس سی تومان پول زیاده در حساب خیل داده بودند لهذا جناب
 خیل آنها را نماینده سی تومان را پس دادند چون آن در برادر میداشتند که ایشان بهائی هستند یعنی نموده که
 این نوع صداقت و امانت از بهائینها است از همانوقت دوستی پیدا کردند و بجز بایان آن برادر شد و روزی
 آن برادر جدید ان ایمان از بازار همدان عبور نموده با براری که او را می شناخت بسم یهودی چند سیلی زد و او هم
 برادر را جواب گفت چون هر دو در نزد حاکم بر زد گفت این برادر با اسم یهودی مرا سیلی زد منم چون دیدم
 او مثل جدید های یهود بنزد است که فقط بسم مسلمان هستند و که من بحقیقت اسلام پاره ام لهذا
 او را جواب گفتم بعد جمعی یهودان مدعی او شدند که چرا اقرار بحقیقت رسول الله کرده بجای اینکه در ان موقع مسلمان

و تکمیل ادبیات و معارف اسلامی و نیز کتب طبعیه نمود و حسب ذوق فطری در شاعران
 امثال مولوی رومی و شیخ عطار و شیخ سعدی مهارت کرده بسیاری را ضبط و
 کرد و در مذهب ساکنی در مطب در طبابت نشست و معروف نزد خوانین و امر شد
 چنانچه نوبتی حسب امر مظفرالدین میرزا و سعید برای معالجه تا تبریز رفت و دین اسلام
 پذیرفته بنام جدید معروف گردید و در حدود چهل سالگی چنانکه نگاشتم با پسر خالش حکیم
 آقا جان بابیان امر اسی فائز شده کمال همت را از هر جهت در ملک با اجابت خدمت
 باین امر صرف نمود و خانه اش محل درود و پذیرایی مسافران و عابریین مبلغین گردید و
 از غروب جمال اسی سفری بکاروفه تشریف بجناب حضرت عبدالبها حاصل کرد و الواح
 متعدده در خنجرش صد دریافت و پسرش حاجی یوحنا خان که بسال ۱۲۸۸ متولد
 نیز از اطباء و محترمین و سالهای تنادیه در انواع خدمات روحانیه شریک و سهیم اجام
 و با کمال سعی و اهتمام پیوسته عضو فعال در این جامعه بود و خاندان وسیع از ایشان
 بعنوان حافظی برقرار گردید دیگر دانی رویین که جماعات بهائی در خانه اش
 منعقد شده بنام این امر مشهور گشت و چهار تفرضات و تعذبات متوالیه اعدا گردید چنانچه
 در سال ۱۳۰۸ بنوع مذکور حاجی چند از او در شلیم بهمدان آمدند و بعضی از متعصبین یهود

در آمد نمایند و از ایمان او اسلام سرورده باشند بالعکس معتقد که شنیده اند که او برادرش بواسطه بهائی
 بودن قبول اسلام هم کرده اند گفتند باید آنها را اذیت نمود یهودی باشند اینکه اسلام بهتر از همه
 بهائی باشند و معتقد اسلام بالاخره قائم یهود و علمای شیعه می شده اند برادر را از بلده اخراج نمود

با آنان بدست شده نزد حکومت شکایت از اجبای ابراهیمی نمودند که از مشربیت تورات
خارج شده نقض احکام نمایند و ایشان دانی روبن را نمایند خود قرار دادند تا در مقابل
بایود و کتیبه و نیز در مقابل با نمایند آنان در مجلس تحقیقات بلدی مناظره بنگو نموده
در نظریق اظهار داشت که نقض اساس تورات نکردیم ولی منکر بدعتها می هستیم که
حاکم ما در دیانت موسوی افزودند و آنان فی الحقیقه منکر بلکه محرز تورات میباشند
و در مجلس مذکور که اعضا دوازده گانه در ایشان همه از اشراف بله و تجار سلم بودند
چون نمایند کلیه بیان اجاب را طعن نمود که ماکول و مشروب طرف و قدز و پید که دیده
و شیر و ماست و روغن مسکین است متادل میکنند اعضا مجلس بر شفته کلیه بیان
و نمایند ایشان را از حضور خود راندند و نیز در عید رضوان سال ۱۲۱۶ اجازت خانه
دی جشن و محفل منعقد داشتند و برخی از سفیدین راه یافته خبر بمظفر الملک رسانیدند
رسید و جمعی نگاشتگان حکومتی بفرستاد و دانی روبن دعد از اجباب را دستگیر
کرده بکسب انداختند و بر اجوب زدند و سخت ببار زدند و بکند و غل نهادند و بالاخره
مبلغی نفوذ گرفته همه را ران نمودند و نیز در سال ۱۲۲۳ سال سلطنت حکمران بعد از
دانی روبن و چند تنی دیگر از اجباب دستگیر و مجبورس نمود و بالاخره ظکراف
بمظفر الدین شاه کردند و جواب سیده همه ستخلص شدند و دیگر از معارف اجبای
هدان حاجی حکیم کارون طیب دولتمند و اخوانش حکیم عزیز حکیم خدا داد حکیم
موشه و جیم دیگر کارون بن ایاهو که بنام ابراهیم معروف شد در سال ۱۳۰۶

قاری

فائز بایان گشت معلومات عبری داشته از عبارات کتب مقدسه تبلیغ میکرد و اخیراً بعش آباد
 رفته بکونت حبت دیگر از معارف اجاب میرزا عبدالحسین خان اهل قریه دینار آباد از توابع
 همدان از طائفه علی التبیه بود که بنام بارستان دهنه و نصری نیز خوانده شدند و در عقیده
 خود مطابق سلبویشان نسبت بر شد و بزرگان از فدا مال و عیال مضائقه داشتند و بنمونه
 ثانی کردستانی که مردم را بقرب ظهور بشارت میداد و خود را حجت بنمونه اول مشاع علی التبیه
 که در کوفتایمان بفتوی مجتهدین مقبول شده میخواند ارادت داشته استنداد یافته اقبال
 بامراهی نمود و از فرج و ابراز که مجلوه ذات در مثال اعلی حاصل کرد تمامت ثروت خود را
 پیشش سپرد علی خان که نیز مؤمن شد و آنگاه داشت و بیاسن سیاحت طریقه
 قریه بقریه و شهر شبراهی تبلیغ نمود و چهار تعریضات و تعذیبات و حبس و اذیت مکرر گشت
 و پس از چندی بعش آباد شتافته آقامت نمود ۱۳۰۵ و نوبتی که بریاضت اشتغال
 داشت روزه ده روزه گرفت و در روز نهم ضعف و فوژ شد بد در حاش پدید آمد و اجام
 ویرا افطار دادند و شرح حاشی را بمحضراهی ممرض داشتند و لوحی صدور یافت و منع از
 ریاضات و عبادات شاقه فرمودند و با بکله میرزا عبدالحسین خان سفری بکجا کرد و چندکی
 در جوار فضل و عنایت بسر برد و نامور عودت و قیام تبلیغ کرده و در خلاص ایامی که در حدود
 فارس مسافرت می نمود داعی اجل را البسیک گفته در گذشت دیگر حاجی غلام
 حسین شبر حاجی قندز در صورت و کسوت قلندری سیاحت بلاد و هدایت عباد
 پرداخت و با صنعت خانم ساری معاش نموده از علم طب نیز بهره کامل داشت و سال ۱۲۹۱

در عیقا وارد شده و باقی در جوار غایت بی بسرورد و با دریش صدا و فعلی قریب از صاحبزین مجرب
مصاحبت کا طه گرفت و باری دیگر در سال ۱۲۹۶ تشریف بعکا حاصل کرد و با در سال
۱۲۹۱ تشریف بعکا و حضور بمحضر اهی یافت و بدین طریق در بلاد ایران و عراق و شام و اما طول
و غیر ما بی در پی سیاحت و سفر کرده خود را بمحضر اهی رساند و در ایران ایامی در بزرگ و جنیدی
خراسان بسر برد و در حدود سال ۱۳۱۲ بعزم زیارت حضرت عیض عظم عبد الباق از همدان حرکت
کرد و مدت دو سال در رشت اقامت نمود و در شغل حکاکی و معاشرت اجاب اشتغال حبس
و در سال ۱۳۱۳ بقفقاز رفته سینین در مسافرانه سانیان با کوبه و غیر ما مقیم شده و تبلیغ و
خدمت پرداخت گویند بلکه چهار مردم منقصب میشد بر اس حکمت چنین میگفت
قدیم و با هر گروهی اندزم و از همه بدرم و از آنجا سال ۱۳۱۸ با عرض مقصود رفته جدی در
الطاف حضرت عیض عظم مانده بر کشت و بماند تا در حدود سال ۱۳۲۴ در با کوبه در
در کشت دیگر حاجی ابوطالب نناوندی الاصل که مسلمی منقصب در تقالید
در همدان در جوار حجره آقا محمد علی بلور فرزندش مذکور حجره تجارت داشت از وی حساب
و اجتناب میکرد چنانکه هرگاه آقا محمد علی دست بطرفی از طرف حجره اش میرد
تظلم میکرد و یا میسکت داد در کمال مهربانی و ملاحظت سلوک کرد تا حاجی فریفته
اخلاقش شسته بصد تحقیق ازین امر بر آمده موصی شد و تبلیغ پرداخت و مالی
بفصدیت برخاستند و شکایت نزد میرزا احمد شریف الملک رئیس انجار کرده و حسب
اقداماتش و برادرسنیکر و محسوس نموده جفا و آزار بسیار وارد ساخته و بالاخره مباحثی

نفوذ گرفته مستخلص نمودند و حاجی از آن پس در وطن درنگ نکرد و در سال ۱۳۰۹ هجری
 بمشقی آباد نموده بصرافی مشغول گشت و سفری بعد از عزوب شمس جمال اهی با عرض مقصود
 رفته ۱۳۱۱ عودت نموده مشار با بستان در بامین اینطا لفته شد و در قنده سال ۱۳۱۳
 که ایرانیان در هر جا بعلت مقتول شدن ناصرالدین شاه بقصد تعرض اینطا لفته قیام کردند
 روزی شخصی تبریزی بد کانش در آمده دیر هف گلوله شش لول خود ولی گلوله از بالای
 شانه گذشت و او جانی را گرفته بداشت تا تنی چند از اجاب رسیده قبضش کرده
 خبر بولیس دادند و حبس نموده بعدا بسیر اسیز فرستادند و حاجی سفری دیگر نیز سال
 ۱۳۱۸ بعکاشخانه مراجعت کرده مقیم بود تا در گذشت و پسرش آقا علی و
 محمود و نیز در عشق آباد اقامت داشتند و از معارف بهائیان اسرائیلی اهدان
 حاجی یاری در آغاز انبیا کلیمیان فائز با بیان گشت و بی پرداختن و حساب
 از امر اهی نمود و بدین اسم شهرت یافت و اول کسی بود از اجاب بهود آن بلد که
 سبت را شکست و در که را مفتح داشته کب و کار پرداخت و کار امور
 حله بهودیان متعصب غیر هم گردید و نوبت در سال ۱۳۹۶ هجری عید ایالات بود
 که در اواخر تابستان میوه ماسی نزد خشک متیا کرده اوقات بفرج و سرور میگذازانند
 باتنی از بهود متعصب مکالمه دینی نمود و در ضمن سخنانش نسبت بعید مذکور عبارات
 خفیه گفت و خبر بیع بهود رسید و بر روز سبت بنوع مذکور در کتفه مجتمع شده
 بچوش و خروش آمدند و بنگران که بنام ایلخانی شهرت داشت شکایت کردند و او

نمایند از یهود خواست مردمی پیر از جان ایشان حضور یافت حکمران غلت واقعه پرسید او جواب
 گفت که این جمیع بابی و خارج از دین ما هستند و شریعت را در بیم شکستند حاکم پرسید که
 چه میکنند او بیان کرد که احترام روز نسبت نگاه میدارند و از تناول اشیا ناپاک مضامین
 نمیکند حکمران پرسید که چگونه اشیا ناپاک را بمصرف می رسانند جواب گفت که در بیم
 مسلمین و غیره ایشان نزد ما ناپاک و ناپاک است و اینمخانی چون شیشه دی آتش
 از غضب است و امر نمود که این بی ادبانی را دور کنید و حاجی یاری از قبل و قال است
 و نیز در سال ۱۳۰۸ برای اینکه در ایام سبت و که آتش مفتوح بوده بغفل و کسب پرداز
 یهودیان در دار الحکومه مجتمع شده شکایت کردند و نوع مذکور حاکم یهود را مخطوب و نمود و حاجی
 یاری غالب و منتظر گشت و در یکی از الواح در حق دی چنین صادر شد اینکه در باره
 آقا بادی علیه هما، الله مرحوم داشتید و همچنین حدود سبت طوبی له ما
 کس سلاسل الاوهام الخ و بعد از غروب شمس جمال ایمنی سفری بکارخانه بربار
 محضر عبدالبها، فائر گردید و در سال ۱۳۱۲ با سلیمان نامی در خصوص این امر مکالمه کرد
 که خبر عملا عبدالبه مجتهد برود جدی بود و او چنان نفوذ و تقصیبی داشت که هرگاه بخواهد بطرفه
 العین مریض شورش امالی را فراهم بساخت و برای امتیاز مسلم از یهود بر لباس
 یهودی پارچه سنج زگی متصل داشت پس حکم داد حاجی یاری را دستگیر کرده بکسب
 و حبس استه بر چهارده ساله آتش اخصار و امر سب و لعن نسبت باین امر نمود و چون
 الطاعت نکرد و بر اینز مجبور ساخت و از حاجی باز خواست دین و عقیدت کرد و حاجی

اظهار سلامت کرد و او فرمان داد که بصاحب این امر بدگو و حاجی در جواب چنین گفت
 چون موسوی بودم بعیسی و محمد لعن میکردم و همینکه باسلام رسیدم دانستم که خطا بود و از
 جهالت ناشی شد و با خود عهد کردم که دیگر بد نگویم و لعن نکندم و آنچه متغیر شد امر داد تا در برابر
 پسرش در صطبل محبوس نموده سپس سیف الدوله بن عضد الدوله حکمران سپرد و او
 مبلغی نفوذ گرفته ایشانرا محض دربار کرد و باری دیگر نیز بنهود نزد حاکم اجتماع نموده از حاجی
 یاری شکایت کردند که در ایام فطریان نیکین جو زده بوظائف و تکالیف متاعمل نکرد
 و بالاخره در سال ۱۳۱۵ که حسب تنبیح سید فضل در فو لی رسید محمد برود جردی مجتهد
 جدید الورد و از عراق عرب و برافت بعضی از معنیدین دیگر فتنه شیخی و شرعی در همدان
 برافروخت بفتن متعصبین و هزار از موسویان بنای تعرض بجای یاری گذاشتند و
 او برای تخط و حسیاط تمامت کتب و آثار این امر را در سقف خانه پنهان کرده خود
 با عالمه در خانه همسایه پنهان شد و اشعار بجانہ اشس بختی هر چه یافتند حتی الواح و آثار را
 نیز بردند و آنچه در دکان عطاریش داشت برگرفته و لذا حاجی یاری مجلس در ایام
 باری شد و بجانہ پذیرش دالمی رو بن قرار گرفت و پس در سال ۱۳۱۶ که حکم نظیر
 الملک حکمران همدان او را با جمعی از اصحاب اسرائیل گرفتار کرده محبوس داشتند همینکه
 بفرمان حکومت فرمانده تازیانه زدند بصدامی بلند ندای یا هیا، الاهی بر کشید و
 منظر الملک بشنیده از غضب بگداخت و امر نمود ویرا بدت تازیانه بسیار
 زدند و در غل و بند کردند و بالاخره مبلغی نفوذ گرفته مستخلص ساخت آنگاه در سال ۱۳۲۳

حاجی بیک

حاجی یاری با جمعی از اجاب در ایام حکمرانی سالار سلطنته گرفتار و مجوس شده متخلص گشت دیگر
 از بهایان معروف امرایی همدان حاجی مهدی ارجمند بن آقا رفیعا تولدش در سال ۱۲۷۸
 و تحصیلش در مدرسه یهود کامل شده اشتغال بزرگری و زرفروشی حسته ثروت و اعتبار و
 نام بنده وخت و در ادامل سنین تقیه یهود بطور مرتب انجامید و بواسطه حکیم آقا جان مذکور فائز
 بایمان گردید و نخست در سال ۱۲۹۸ با جمعی از اجاب بحبس غزاله حکمران طه افتاد و بواسطه
 بذل نفوذ معدود و خلاص یافت پس در سال ۱۳۰۶ بحکم ملا برسیع حاخام یهود چون کلیمیان
 خواستند اعتبار مجازات کنند تا بر سرند و پیرامون این نیانید اول حاجی مهدی را بجانیه
 طامی مذکور کشیده حسب الامر موی سرش را که بلند تر از حد اعتقاد یهود بود کوتاه کردند و در کجا
 دستهایش را بقوت و شدت گرفتند تا مخالفت و مقاومت نتواند نمود و پس از وقتی
 دیگر از اجار خواستند بدینگونه مجازات دهند ولی سایر اجا حاضر شدند و مخالفت نمودند
 و بطهران بظلم کردند و غیره فتنه فتنه و بیست و هشت سال ۱۳۲۵ در ایام حکمرانی سالار سلطنته
 در همدان ویرانی چند از اجاب گرفتند مجوس کردند و سپس متخلص گشت و بدین طریق
 حاجی مهدی بلیات متواتره در سبیل امرایی تحمل کرد و معد الک قیام با مرتب منع نمود و چون
 در لغت عبریه و آیین یهود و کتب مقدسه شان و تفاسیر طاماک و احوال و اخبار و
 تواریخشان احاطه داشت طامای یهود در همدان و طهران و غیره با هر جا بادی متقابل
 شدند مفری جز سکوت و خشنوع و یا گریز و فرار نیافتند و امر بدرجه رسید که در هر مجلسی که
 داشتند حاجی مهدی حاضر است قدم نکند اشعد و نیز مبلغین پر دستانت امریکایی که

برای مسیحی نمودن بیود ایران تخیل مصاریف باهنگه و مصائب شاد و همی کردند با حاجی مهدی که مسیحیان را از طریق کتب مقدسه هر دو ملت مجبور بقبول اسلام و امر اهل کرد هر بار مقابل شدند چنان طرم و معتم گشتند که در ظاهر هر دو نزد حاضرین اظهار قناعت و قبول نمودند و از آن پس از مقابله با حاجی فراری دیگر بران شدند و در سال ۱۳۱۴ مدت یکسال دینم با کتبه اتمس مبلغ پرستنت امریکائی در حضور جمعی کثیر از امانی مناظره کرده بالاخره حقیقت و غایت امر اهل را برین ساخت و از این رو بود متمسج بطور محمدی در جهت مسیحائی همی اقبال نمود و بیود بهائی بر ایمان و انجذاب میفرزوند و او را در اثبات حقیقت امر مسیح و محمد و اثبات مقام امر اعظم اهل از طریق تورات و انجیل و قرآن تالیفی است بسیار نین که مورد استفاد هر سه ملت میباشد و همچنین رساله های متنوعه در موضوعات دینی کتب مقدسه نگاشته موضوع معضله را واضح در روشن نمود و عاقله ارجمند هدائی از وی برقرار ماند دیگر اقا چهود و ابن آقا مراد خانه خود را منزل مبلغین و خصوصاً حاجی ابو الحسن امین اردکانی در ذهاب و ایابشان قرار داد و در سال ۱۳۱۵ در قسطنطنیه شیخی در بلاسری مذکور خانه اش یغما شد و در سال ۱۳۱۶ یکی از نه تن اجبا (حاجی یاری دانی اردین حاجی موسی حاجی سلیمان طبیب آقا سلیمان بن آقا موسی حاجی مهدی بن آقا فاعیل حاجی محمد بن آقا یاری آقا سلیمان زرگر) بود که با مر حکمران بلد مظفر الملک بکند و زنجیر قرار گرفته بالاخره بصرف بمالغنی نفقه مستخلص شدند و در سال ۱۳۲۵ وفات کرده عاقله درین امر برقرار نمود و برادرش میرزا احمد علی (دکتر مهدیجان شریک امین)

بو هبطه برادر در حدود سال ۱۲۹۵ قمری شد و ملک و نصرت مؤمنین پردهت در سال ۱۲۹۸
 در شب عید فطر چون خواستند بکنند در آینه تن از یهود بدگویان مانع شد و او باتنی از باران
 سبلی زده تا ویب کردند و کرده بر آشفته ولی تنی چند از آنان تا ویب شدند و مجتهد را بکوه
 رفته فریاد بر کشیدند که برخی از ما کافر و بدین دشمن خدا و پیغمبر و پادشاه شده و گریه از
 مسلمانان نیز با آنها شدند و حکمران تنی را بی تحقیق بیرون فرستاد و علت غوغا پرسید
 گفتند که حتی چند در میان ما پیدا شدند که ندانند دست بایش میزنند و خرید و فروش میکنند
 و خوراک مسلمان میخورند و با بچه کما شنگان و سر بزان بر شغند برایشان حمله بزنند و آنان
 ناچار بگریختند و حکمران بفرستاد تنی چند از اسرائیلیان بهائی و یهود کلیمی اصلاح داد اللهم
 گرفت که بعد اختلاف و منازعه نکنند و سال ۱۲۹۹ که حکومت بهمان عده از بهائیان
 اسرائیل را حبس و محرم کرد بر او نیز قرض مالی شد و نفر کربان و قدوم و همراه ابن اصدق بفرق
 دم و طهران رفت و چون موقع فتنه سال ۱۳۰۰ شد بوازمین رفته مشغول بلبابت گردید
 و چهار قرض مالی و جهانی گشت بطهران و شهر یار چندی مانده عودت بهمان کرد ۱۳۰۸
 که فتنه شیخ عبده نه و وصله کند بر لباس یهودیان و قرض بهائیان واقع
 و بالآخره معاندین و مجتهدین دانش را از دانش گرفته شوهر دادند و در فتنه شیخی و مشرعی
 خانه او و برادرش آقا یهود را غارت کردند و ایشان از بام بخانه همسایه پناه بردند
 که سال ۱۳۱۷ واقع شد و بعد از سال ۱۳۱۸ و گرفتاری جمعی از بهائیان در حکومت مظفر
 الملک از بهمان بیرون آمد و حاجی ابوالحسن امین او را بنام شرکت امین اجازه جمع دار سال

حقوق نبردش قرارداد دوجہ از طبابت بدست آورد برای حقوق آہہ ارسال نمود
 و سفری بکارخانہ تجفیر حضرت عیسیٰ عظیم شرف حضور یافت و در حجت بگیلان کردہ
 در لایجان اقامت جست و شہرت طبابت و کمالی و جراتی گرفت و تبلیغ این
 ہمت گماشتہ و نزد ہمگان بدین نام معروف گردید و عناد و عداوت نسبت بوی
 شدید شد حتی لصد و قتلش برآمدہ و امولش بزدہ و ناچار برشت اقامت نمود
 و سالہا ببنوان شریک امین و عضو محفل روحانی و شہرت بدین نام و تبلیغ معروف
 بود و بالاخرہ خانہ اش را برای حقوق تسلیم داشت و بطهران آمدہ در ظل ملک
 مرکز در سنین پیری اقامت نمود و از وی و ختری برجای ماندہ دیگر از ہائی
 اسرائیلی معروف در ہمدان حاجی موسی امین بعینت شدت خلاص خانہ
 خویشرا محل در دو مسافرتین از اجبا و احتمالاتان قرارداد و در ہر نوع خدمتی بر
 ہنگام سبقت جست و اعدا بسال ۱۳۱۷ خانہ و امولش را تاراج کردند و در قسنہ
 سال ۱۳۱۵ باگروہی از اجبا اسرائیلی حکیم مظفر الملک حکمران اسیر و گرفتار عمل
 و زنجیر گردید و مورد تہدید و وحید و حبس شدید شد و بالاخرہ باوا، مبلغی از نفوذ
 مستخلص گشت و ہم در سال ۱۳۲۳ با تہی چند از اجبا حبس حکومت بعبس افتاد
 و بعد از استخلاص و اقامت سنینی در وطن بعینت کثرت تعرض اعدا با عاقلہ بطهران
 رفتہ اقامت گیرند و بانواع خدمات در امر اہل بیادرت بعبت تا در سال ۱۳۵۰
 در گذشت و خانہ ان وسیعہ بسین از وی برجای ماندہ و از اجبای معروف ہند

بمراہم

میرزا حسین بولف تاریخ جدید مشهور بنام تاریخ ناکچی بود که نسبت برضاخان نمیدین
 محمدخان ترکمان سابق الوصف در بخش سوم دهشت در سنین اولیه امر بیع ناز با
 گردید و نزدیکی از رجال دولت بمراسله کاری اشتغال ورزید و در سفر سخت ناز
 شاه بار و با لازم بودید پس از عودت چندی در اسلامبول آن مت نموده بایران
 برگشت و در قنده سال ۱۲۹۱ که در بخش سابق تفصیل دادیم با آن حال برود جردی
 گرفتار و محبوس گردید و بعد از استخلاص نزد ما کچی صاحب معروف پرسی بان
 مراسلات موقوف گشت و در آن ایام کتاب تاریخ جدید را حسب اشاره وی بنام
 آن میرزا ابوالفضل کلپا بگانی که با هم در سرکار نشاء مراسلات ناکچی بودند تالیف
 و بعد آن فصل شیر قاشینی تصحیح کرده تغییرات بسیار داد و میرزا حسین عفت شهر
 رشت در سال ۱۲۹۹ دفات یافت و از توابع همان در فریه سدا آباد جمعی از اهل
 بنا مفرد شدند و حاجی خاور و میرزا الطیف الله و حاجی شاه محمد و
 کاها خان معروف بودند در فریه انرا جرد و بهار حسین آباد و غیره
 مندرجا جمعیتی کثیر از این فته فراجم آمدند و فرزند کوره از مراکز کثیر جمعیه محسوب
 شدند و در بهار حاجی کاظم و میرزا حسن برود جردی و آقا حسین شاه آبادی و آقا
 محمد بن شیر علی بابی زنجانی با مادر و دو خواهر دیک برادر دهم آقا محمود یک از
 معروف بودند و آقا محمود یک بیوک آبادی و عمده کجین خان دینار آبادی
 صف شهر بهائیان قرار داشتند و یکی از رجال نامی سدا آباد سید جمال الدین

هو الشرف من افق البرهان

يا ايها المتمسك بمجيب العلم والبيان جذا عملك في سبيل الله وخلصك في امامه
 وابقالك بعد اعراض خلقه نسله فوالله ان يتبدل في كل الاحوال انه هو الغنى المغنا
 لله استمد عقلت بمنزلة قول فانز وعلامت ان انك جاب فضل عليه فضل الله وبجانه
 ذكرت نوره وبناحت اقدس ارسال داشته وعلامت اخري ابن اوج منع
 اقدس كه از سما مشيت نازل لمر الله لو توفنا نمانا على العظم الرقيم للرأه فانما
 ما طفا بننا بنا الله العظم وعلامت ديكر انك فكرت در ساحت اقدس باه ودرام
 طولك ولامساك وطولك لمن اضرك ولكن در اين ظهور اعظم كبت ارضي لمر
 سرور بر يا نوره وعرضه عالم دابور فرج وابتهاج منور داشته واذ شرا فط سرور مانده
 سماه ونعت هاي ارضي بوده وخواهد بود بر حضرت روح اعراض نورانيه
 معدله صائم بود ويزهد وفعوى متمسك وواصحابت مجرود وحي شامند
 قال الروح انه جاب روحنا لا ياكل ولا يشرب فقولون فيه شيطان جاب ابن الانسا
 ياكل ويشرب فقولون هوذا انسان اكل مفصود از برحنا ميسبي واز ابن انسان
 حضرت روح ما سواه فداه نرفق متبصرين واضح ومعلوم است كه جميع امور معلق
 بامر وهي است كه از شرف اداء رحمانه اشراق نمايد اگر بفرمايد ضم ولا تقصبه
 كلمه افطر يعني ان لصوم الى ان عرفت لدا ما حال آنچه از ان جناب ظاهر طراد
 يقول فانز وحوال صفر مايد كل واشرب هذا ما امرت به من لادن ادم
 الراحين انه خلق الاء الارض وبنائها اول الاصلها واوليائه وعباده
 باوجود نعماء اگر يقضى خود را منع نمايد نفوذ بالله خلق اشيا وسبب تمزش

نورمان

لغو ماند باید در جمیع احوال بکلمه بنا و که بتسل با پشا. و بحکم ما پرید خود هر چه از
 مصدر امر ظاهر شود حق لاریب فيه باید آن بمتك حيث شکر نیت در
 يك مقام اظهار نیت است و لكن خرب شیعه بعضی مثل و منزل و لباسا
 از لطافت خارج است و آنرا سبب زهد میدانند و نفس اموی میثمرند اگر
 این امور از نظر ظاهر باسی نیت و عند الله مقبول و عند بعضی ^{بهر} الطهارة
 نمایند و با اتقان کنند عند الله محبوب ملا عالین و ارواح شریکه بمقامات ^{مطهره}
 لطفه ناظرند چنانچه بشر منظر ما ^{باید} اگر بدانم چه محل را مقرر فرار فرمایند هر آنکه از
 حال امر منفریم از وجهه ماء از الماس بنا نمایند باید آجناب شکر کنند که
 سبب ظهور این لوح استغ ادریس کشند امروز اصل بها، اگر ممکن شود باید
 بغذهای لطفه معطره مستعم گردند و لكن طویلین بخارده احاء علی نفسه
 انه من المضرین العالمین عند الله الامر بحکم البهاء من لدا علیک و علی
 اولیاء هناك الذین نصرنا الهدی و الانصاف و متکوا بحبل الصبر و الاصل
 اضم من الناصرین فی کتاب الله رب العالمین

مشهور افغانی را نوشتند که در حدود سال ۱۲۵۴ متولد شد و از ایران بممالک اسلامیة افری
 سافرت نمود و مدتی مقیم افغانسان گردید و در علوم و عقاید متون مسلمان غور و تمقن کرد
 و در ممالک ادب نیز چندی آقامت و از علوم و ادیان بدینت حاضر و افکار برآورد
 غریبه بهره گرفت و در آسن فارسی و ترکی و عربی و فرانسه و انگلیس اقدار حاصل کرد و
 بعقیدت اجماعیه و نیه مخصوص که بنام اتحاد اسلام معروف است شهرت یافت و در بار
 جریده موسوم بمرز و لوفی تأسیس نموده بترویج عقیدت خویش در ممالک اسلامیة پرداخت
 و با سلاطین و امرا و عظام و علما مسلمان هر سه دسته همه را بعقیدت خود دعوت
 کرد و پیروان بسیار در ممالک اسلامیة حاصل نمود و با قوت منطق و برهان و قدرت بیان
 و بیان در شادت ادبیه بمقابلت مخالفین قوی خود برخاست و با مشرب عقلی اجماعی
 صرف بنامین سعادت و قدرت آیه مل اسلامیة نظر داشت و در ایران بدستاری معتقد
 میش شاهزاده معظم سعید میرزا ظل السلطان خواستارش شده برای تنظیم قوانین و حسن
 اداره مملکت او را دعوت و از بو شهر تا ههمنان هماندار تعیین کرد تا در ههمنان وارد شده
 کتاب قانون نوشت و بعد از چندی بموجب دعوت شاهانه حسب توصیفات ظل السلطان
 بطهران در آمده بهمانداری حاجی محمد حسن امین الضرب همان شاه قرار گرفته شروع مشر
 افکار خود نموده ارکان و اعظم دولت و ملت را توفیق و در غیب بدینت حاضر و همگرد
 و جمعی در پیرامونش مجتمع گشتند و پس از چندی شاه را از افکار و اقداماتش بهم حال شده

آقای میرزا ابو الفضل کجا نام سید جمال را سید زمان همدان معروف بجمال الدین افغانا ضبط نمود

از آئینه استقلال و استبداد خویش مجید نشید و امر با خراجش از طهران کرد و او بنسبه عبدالمعظم
 رفته در بقعه متحصن شد و امرشاهی صدر یافت که در اخراج کنند و او امانی قصه را
 بشوایند بهر همت و معاونت با کاشمیرگان شاهای تحریک و تهنیت کرد آتش حبیبیتش
 بر این طریق برافروخت که دولت رعایت احترام عبدالمعظم نماید چنانکه آثار شورش حاکم
 در طهران نمایان گشت و معذالک از آنجا بیرون آورده از ایران خارج کردند و بپند و نشان
 رفت عنوان آنجا و اسلام و اتفاق چند مسلمان را پیش کشید و حکومت هند از آن
 مانع شد لاجرم بپندن شتافته آفات کرد و پس از چندی سلطان عبدالمعظم خان در
 دعوت باسلام قبول نمود تا ملت اسلام از کار و مقاصد او بهره گیرند و او باور و قبول
 کرد و بلاخره میرزا ملکوم خان از منی ایرانی معروف در برخی دیگر از دوستان مخلصین در
 تحریض و ترغیب بقبول دعوت نمودند لذا باسلام قبول رفت و سلطان عمارت مجلسی
 با و او گذارده مصارفش در ماهی دو بیت لیره مقرر کرد و کالسه سلطانی پیوسته

شیخ جمال الدین ایرانی و از اهل همدان است مقدمات علوم را نیز در ایران تحصیل کرده تخیلیست و در
 سال پیش از این باسلام قبول آمده حوزة شیخ افغان هشتمار داده است تصواب وزارت معارف جای
 معینی او نشان داده شد که در آنجا درس حکمت گفت در زمان صدارت محله پاشای مرحوم مآره سخنان
 از او شنیده شد موجب تذکره علمای اسلامبول گردید تا اینکه بنده دستاویز نفسی کردند در آنجا نیز بعضی
 سخنان گفتن آغاز نمود اهل شورش بنجامه بر خاسته چون آفات را در آنجا و شمار بد مذکور بود
 مصرتشافت بدتی در معرهم بود تا اینکه در آنجا نیز بهر همت و سستی که بوده حکومت معر آخر آتش را فریاد
 داد لکن اخترا امدی بوی اروپ نهاد تا هم در آن صفحات در گشت و گذار بود کاهای در عالم مطلوب
 نیز خود نمای نمود و درین اواخر ۱۳۰۱ بایران برگشته در دار الخلافه طهران زیارت حال ۱۳۰۲ بهر حال

کلمه

اراده اش قرار یافت و شام و چهار از مطبخ خاص سلطانی برایش بردند و روزی سلطان
 ویرا بقصر طبرزد دعوت کرد و در کشتی بخار که مخصوص دریاچه بود تنها گردش و تفریح نمودند
 و روی ویرا بوسیده صحبت داشتند سید جمال الدین تعهد نمود که عنقریب تمامت
 دولت اسلامی را متفق و متحد ساخته سلطان را حکمران بر عامه مسلمین شناساند
 و درین خصوص با مجتهدین شیعه بمقام عراق عرب و بلاد ایران مکاتبه کرده بر آنان ثابت
 نمود که باید اختلاف از جهت علی و عکر را بر کنار گذاشته بطرف خلافت نظر نکنند
 و در آن اثنا ناگهان فتنه سامره در نزاع بسته گان حاجی میرزا حسن مجتهد شیرازی با
 سنیهای سامره بپا شد و مقاصد سید جمال الدین روی بر دواج و نفوذ نهاد و در کجوه
 اقدامات مذکوره شروع بمجاومت با امر ابراهیم نمود چه که مخالف مقاصد خود و داعی اتحاد
 عالم و اتفاق دول و مملکت روی زمین دیده مانع افراق بین مسیحین و مسلمین دانست
 و میرزا طاهر میرزا حریده خیر منطبقه در اسلامبول که خود شیخی بود و باین امر حضور داشت
 با او مراد و یافته صفحات حریده را مشحون بدست او افراشت با امر ابراهیم نمود و شیخ احمد
 مدعی و آقا خان کرمانی چنانکه در همین بخش میکاریم از اعضا منطبقه خیر و نیز از حامیان

که هست در مسکو است ایگه میو او امیری) او را کابا میخوانند و عرب میدانند از عدم آگاهی است همچنین
 اینست که رنده نامه ای بدس با و داده میگوند در هندوستان بخیر میر دارد و میخواهد که با صفحات رفته
 مسلمانان را بر ضد انگلیس تشویق بنورش نماید از قبیل او امام دار حیف است که در سواد نظام
 تهیه دولت انگلیس متشکک با انتشار اینگونه زرات شده اند احتمال میرود که خود شیخ موسی برهم ایگه
 دعوی را داشته باشد ندر نامه خیر منطبقه اسلامبول شماره ۲۲ سال ۱۳۰۳ از رقیده ۱۳۰۴

سید شده بمقربیات و ثمرات بود در جریده مذکوره پرداختند بدینگونه نام جریده اختر
 در بعضی الواح صادره از قلم ابی اختر بدین مظهر گشت و بالاخره کتابی بنام خلاصه حکام
 بیان نوشته در مطبعه مذکوره طبع نمودند و امور عجیبه از قبیل اباحه اعراض و اموال و
 اشاعه محرمات و منیه و اسائه ادب نسبت به حضرت محمد و عمرت ظاهره و مناسبات
 فحاشتند و چون نسخه از کتاب مذکور بمجلس معارف سلطانی و بنظر سلطان رسید اظهار
 تعجب و تحیر بسیار نمود و دیدر اختر طلبیده بازخواست کرده گفت من کتاب این
 مطالعه نمودم و اثری ازین مسائل در آن ندیدم و اصل و مدرک مسائل مذکوره را خوا
 شد و دیدر اختر اظهار عدم اطلاع کرده گفت شیخ احمد و آقاخان این کتاب را تألیف
 نموده بمن دادند و سلطان شدت کرده امر بحبس او داد و آنرا احضار نموده و بازخواست
 کرد و ایشان تألیف کتاب بسید جمال نسبت دادند و اینکه سلطان دیرا حاضر
 ساخته مطلب را بیان آورد چنین گفت کتاب نوشته نامردم از این طائفه متفر و محترز
 شوند و بضلالت و گمراهی بنیفتند سلطان باو تغییر نمود چند بار بخواب می هم که نزد
 ترکان دشنام ادبی بود مخاطب کرد و از آن پس سید از نظر سلطانی بنیفا دور
 از مقبرین بامین مانند شیخ الاسلام ابو الهدی و غیره نیز مقاصد و ادواتش را کوشش

سید جمال الدین در سنین آقا قمش در مصر در عهد سلطه جامع الازهر تدیس علوم خفیه بگرد و در آستوب
 حکمت مذکوره بحزب عزابی پاشا بویست و مهران را بر علیه حکومت تحریص نمود چون عزابی
 حوزد انگلیسها بسید جمال را دستگیر کردند و چون آزاد شد هندوستان رفت

و اظهار داشتند که با خدیو عهد و قرار استوار گردانند و خلیفه سلیم نماید و سلطان نجاش
 خفیه بر او گماشت و هب و کالسه که در جنبار او بود منع کرد و سید بصیرت
 بندان شد ولی اصلاح بیان آورده مرآتین را از اطرافش بر برداشتند و در آن ایام
 شیخ احمد روحی و میرزا آقاخان کرمانی و شیخ محمد بزوی محرم مهر بودند و میرزا رضا
 بن شیخ حسین از اهل اقدار کرمان که طایفه فضل و دانشمند بود و بطلاقات سیندال
 در ایام آقاخان در طهران رسیده مطالب تاریش را شنیده بگریه و برای نشر
 مقاصدش و چارچس و شکنجه و عذاب گردید چنانکه در ضمن واقعات سال ۱۳۰۸
 در بخش سابق نگاشتم و پس از استخلاص باسلامبول شافیه با وی معاشرت
 و مؤانست حبت و بایکدیگر موضوعه و قرار داد داشتند و طولی نگذشت که واقعه
 گرفتاری و تبعید شیخ احمد و آقاخان و خیرالملک بنوعیکه در بیان احوالشان میآوریم
 اتفاق افتاد و میرزا رضا با برادر شیخ احمد بایران آمدند و در دوم شوال سال ۱۳۱۳
 وارد قصبه عبدالعظیم طهران شد و ناصرالدین شاه را چنانکه در بخش لاحق میآوریم
 در بقعه عبدالعظیم بهمان جا بیکه گماشتگان سید جمال را شنیدند تا آنکه بگلوک ساق
 در این واقعات مدتی نگذشت و سید بنا خوشی حوزه جنلا گشت اظها گفتند
 اگر زبانش قطع نشود بسیار بدن سرایت کرده موجب هلاکتش میگردد و لذا از ناس
 بریند ولی مرض سرایت کرد و پس از آن ایامی چند در گذشت و دیدم ختر نزر که سلطان
 مطبوعه و جریده اشرا و قیف کرد از شدت تاثر و غصه هلاک شد و اناری که از سید

حال

جمال باقی ماند اعداد جریده عروه الوثقی منطبقه در فرانسه است که با شرآن نمیده پیش
 شیخ محمد عبده مصری بود و نیز ساله بنام رد بر نیر بها منطبقه هند در ساله دین
 حقیقت رویا و دیگر نسخ بعضی مکاتب که برای مجتهدین نجف راجع بمقاصد خویش
 نگاشت دور الواح و آثار مبارکه که گرا را ذکرش حدود یافت از جمله در لوحی بعنوان
 خادم حسین مطور است این ابام بعضی خبرها ادا وض طایر و سبده که با حضرت
 شد از جمله نوشته اند که سید جمال الدین اخانه بزرگان ایوان دابو ^{طایر} ^{طایر} ^{طایر}
 و او هام بخود کشید بعضی در فساد با او شرک شده اند و آن شخص نام مصر بود
 کمال عداوت با اینجانب من غیر حجه ظاهر نمود و نوشت آنچه را که سزاوار
 خود او بود و همچنین در بیروت مکتوبه نوشته و بطهران که بطبع و انوره المعاد
 مشغول بوده دان و آنجا اهل بچهرم در کتاب خود طبع نموده و انتشار داده
 و بعد بیابان رفته در آمدن به و وفه اخباری طبع نموده و امش عروه الوثقی
 گداخته در هر هفته خدمت سید و مولای حضرت محمد بن الله الا عظم و ^{حسین}
 ذالک لراب فدوه الا طهر فدا، ارسال بنمایند و اظهار دوستی نمود و ^{حسین}
 کرد که آنچه اراده فرمایند ارسال دارند تا طبع شود و لکن اینجوا هوش ^{ال}
 بنفاد و بعد قصد ایوان نمود و تفصیل ما بعد البینه استماع فرموده ^{اند}
 باری عجب در آنکه همیشه نفسی نفوس مخزده دابو نشر فساد خود نماید نمود
 دیگر از بلاد معروف عراق میزد یکی از مراکز فتنه امرایی در ایران از جهت وجود

رجالی بزرگ

رجالی بزرگ و سکونت افغان سرک و وقوع اضلاع و مشاهدات و توجه مرکز
 امر و ارسال همین بختین شد و بعد از ورود و جمال ابی در عراق حرب و اشراق ثم حقیقت
 از بعد از قده کثیر از بابیان و اتباع آقا سید کبکی و حید که در شهر و نجات و قراءه احوال
 بجزف و جنبها با نیرستند و در جا بد آنورنه مستغنی و سینه گشته برخی حاجات
 اختیار کردند و گروهی عودت نموده آثار مبارکه منتشر ساختند چنانکه اولین نسخه کلمات
 مکتوبه و مرده من بظن کمره بهیست جمال ابی و سوء احوال میرزا کبکی را میرزا حسین بن حاجی
 حاج احمدی عطری پس از عودت از زیارت حضرت مبارک برطن آورد و معارف علماء
 مبلغین بهائی مانند زین المهرین و خلیل اعظم و خلیل اکبر و اسم الله الاصدق و اعیان
 فی دربی بدانجا سفر کردند و حاجی میرزا حسن علی خاں صفر حضرت اعلی و حاجی میرزا سید
 افغان گیرانج اکرم و حاجی میرزا محمد تقی وکیل الدوله و در بجال گراشان در آستان ام
 ابی در حیدند و علماء و مبلغین بزرگ در جمع مومنین برخواستند و ما شرح و احکامات
 و بیانات وارده و مشهدا عالیستاد و اعظام نامدار اخبار و مطالای و کتب سابق
 آوردیم و اسما جمعی از مستفیدین معاندین مانند نواب میرزا عبد کبکی و نواب رضوی و
 شیخ محمد حسن مجتهد بزرگاری و پسرش شیخ محمد تقی و میرزا سید علی در سن مذکورده اشتم
 و مشاهد و مقابله شدار که اکثرا مقصد و تارخیه آنجاست ضمن شرح احوال هر یک گفتیم
 و قبرستان مؤسسه حاجی سید مهدی افغان را که از لسان ابی بنام قده بظن امیر
 گشت نام بردیم و از جمله مومنین بزرگ دوتن از همگان مجتهدین عده است که کیفیت طیفان
 و معاد من

۱۲۶۱
 و مفادش را با حکومت در بخش دوم ضمن شرح احوال و حیدر شهبید آوردم در سال
 در انار طهران مجوس بودند و نفیض ویدار ابراهیم در محبس رسیدند و پس از استخلاص
 عودت بوطن در جامعه اهل بها قرار گرفتند یکی از آمد و کرامت علی حسین برادر محمد زکریا
 و دیگر آقا علی صهنجانی بود و در شاهبهر زمین آخذند که در بخش سوم نام بردیم ملا محمد
 رضا رضی الربیع شادی والدش ملا حاجی محمد در فراه میا کوه و نواحی بهم در شیراز
 معروف و محترم بود و پسرانش بزور علم و فضل بسیار است خصوصاً ملا محمد رضا در علوم ادبیه
 و عقلیه و نقلیه اسلامیة و نیز در طب و بطول حاصل کرد و در ایام ارتقا عید حضرت
 فخر تبرغان و ایمان بدیع گردید و با آقا سید یحیی حیدر دارابی معا هده دعوت و در محاسن
 بزرگت نمود ولی نتوانست خود را بکیش و نیز بر رساند و بعد از شهادتش پسران
 بزرگش شافیه مرقدش زیارت کرد و چون عودت بوطن نمود برادران خود و ملا
 و ملا حسین و آقا غلامحسین و ملا علی اکبر و تمام خانواده و همچنین را با امر اعلی
 هدایت نمود و ملا حاجی محمد بحال سکوت باقی ماند و متدرجا آن خانواده بنام بابی

در صنف بودند جانان حجت چند شیر شریزه غران حجت یک نفر دلاوه نامش رضا عالمی در امر حجت سلم رضا
 بر دلی نادره مثلش بزرگ بود او مرآت زان شهر بار علم و عرفان که سر زور کجا خبره کردی دیده را چون آقا
 آنچنان زده می کشند و آشکار بعد آن قدرت از کردگان بود ملا میرزا محسن طیب چون رضای روح ما را از حجب
 آن دو مرد حجت در آن زمان و داد مرد در داده بیری گراف از رضای روح سلطان وین هر طرف در صنف شکرین
 شیر آس چون بفرید آنجا آب گشته زهره های موی کشته کردید جمعی زرخان یک سالم جمله اهل بیان
 از شوی حاجی محمد اسمعیل ذبح ضمن بیان فقه حیدر بزرگ

شدند و حکومت تعقیب کرد و ملا محمد رضا با اخوان گریختند محفوظ ماندند و ملا حاجی محمد
 گرفتار شده او را با و هین و حقارت از نشاء بیادک بردند و هر سوالی که درین باب کردند
 جواب نگفتند و حاکم بر شفت و نفوس حاضرین و براتینبه ساختند گفتند ملا حاجی محمد
 از مجتهدین و مقدسین است و بهنگ احترامش مخالف قانون در رسم ادب میباشد
 ولی مامورین تخفیف و توهمین وارد کردند لذا حکمران عذر خواهی کرده و بر امر حص نمود و ملا
 و اخوان خود را بشیرار رساند چندی در آن حد و دامنه عودت کردند و این در سال ۱۲۶۱
 بود و محاسن گمان دولت و روسا ملت در همه جای مملکت از این طائفه تعقیب میکردند
 و اقامت در وطن ممکن نشد و ملا محمد رضا مدت چهار سال و نیم در کوههای نشاء و خنخاو
 غیبت اختیار کرده سه سال و نیم اول در بالای کوه آفتاب و معروف بکوه مراد علی در ^{مخاره}
 اختفا جست و فقط برادر کو چکیش آقا ملا بابایی از مجلس خبر داشت و در چند روزی ^{بکار}
 با مراعات غایت احتیاط در تاریکی شبها مقداری نان و آب میرساند و گاهی ^{بایستی}
 از خواص و محارم این طائفه ملاقات کرد و با نفوس ^{که} مطمئنه نیز که طالب تحقیق
 شدند ملاقات و تبلیغ کرده جمعی را مهندسی ساخت و اخیرا چون بعضی بی ^{بجای}
 برود ناچار محل را تغییر داده بمخاره در کوه طرف جنوب بالای مرزعه ترکها جنب لای
 پناه برده مختفی گشت و سیزده ماه بنوع مذکور در آنجا ماند تا سنجک برهیا و قنده اندکی
 آرام شد و بهر برزقه آشکارا چند روزی بماند و آوازه جمال ابی سمعش سید
 بیفدا و شنافه تشرف بحضور حاصل نمود و توجه مکرر حقیقت یافته با قلبی متلو از

سرور و جهور الواح و اناری را که از آنجمله قصیده غزور قابود بنیزد و منشا آورد در وطن
 مشغول طبابت شد و در اندک زمانی معالجات عتمه از وی بر روز یافت و شهرت طبعیه
 حاصل کرد و مورد حسد و عداوت ارباب علم و غیر هم گشت و میرزا محمد تقی مجتهد قزوینی
 کفر و حکم قتل او را داد و انواع محاطات از هر سو نمایان گردید ولی شدت احتیاج ابایی
 بمعالجاتش موجب صبر و حفظ شد و چون امر حال ابی فاش و عیان گردید ملا محمد رضا
 بید رنگ سبقت جنبه در میدان محبت آئینه جولان نمود و امر اربع ابی را رایت
 مرتفعه شد و در الواح صادره بعنوان رضی الروح فحاطب و منقحر گردید تا سال ۱۲۰۴
 حاجی رسول حاکم و ضابط منشا و میا کوه بموجب حکم دستوری که یافت قیام بر پیش
 نمود و بعنوان اینکه در خانه رضی بستری ندارد بشخانه از میرزا کس اطلبش فرستاد و
 ملا محمد رضا سوار بر استر بمهریز رفته بخانه حاکم مذکور درآمد و او در همان شب بنوشاندن
 چای سموم ویرایشها دست رساند و خبر بنیاد رسیده برادرش ملا بابائی مذکور بمهریز
 رفت جسد برادر را بر استرش حمل کرده بنیاد آورد و در قبرستان آنجا دفن نمود
 و ملا محمد رضا در هنگام شهادت نهمه سال داشت در شان او الواح کثیره از قلم ابی صادر
 منها قوله الاصلی و انک ان دایب رضی الروح فکرم بما ورد علی الخلام ثم الی علی
 و جمیع الروح من لذنای کذلک امرت من لدن علم حکیم و قل یا رضا انفسک من
 نفسک بعد الذی یسکی عین القدم بما ورد علیه من ضم الشیاطین انک من
 علی معاهد الراحه و کان جسد نفس الله مضطرباً من لدن الثعبان فی نزل انبیا

بل فیکل چنین ان بارضا فم علی الامر ثم انضرتک ولا تصبر اقل من ان لایک
اسم الاعظم فی الواح قدس حفظ ثم اجتمع الناس علی حب الله وامره ثم افرز
علیهم ما نزل حبیبین من جبروت ذبک القادیر الحکیم انسبت چنین الذي
دخلک بقعه المقدوس وحضرت بین یدی العرش وبلغی علیک من سدره
الروح عن خلف الفجباب بانے انا الله لا اله الا انا المهيمن العزيز الحكيم
واذا بلغهم بين يديك الواح ورسائل ودعا الله وسلطانة اذ اتركك على الله
ذبح وقل بسم الله الامنع الا قدس العزيز حكيم ثم خذ بقوه الله اودا فان
الفرطاس ثم اكتب بما يلهك الله بسلطانة في قد من دعا على الله لمصنبا
العالم القدير وقدنا في هذا النوع لاكثر الاجاب بان يكتبوا الواح
في اثبات هذا الامر ورسلوها الى البلاد الخ وپرش ميزرا لا وکی
خان ورضی خان ویزدخراش عالمه واسعه تأسیس کردند وبعدها حسب امر
حضرت عبدالباقیش را در مشاد ساختند وبر لوه اشن گاشته رضا الروح
قد صعد عتبة القدوس السبوح تنزل علیه ملائكة الرحمة والفرقان من البر
وبرادرش ملا حسین از منقذین مؤمنین ودر غایت اخلاص بوده مشهور و معروف
بنام ابن ام شده پیوسته مورد تعریضات و تعذبات معاندین گشت تا بالاحقره
روزی حاجی سید میرزا امام جمعه در حمام بادی مکالمه و مناظره در خصوص امر ایهی کرده
بشدت غضب بر افروخته لنگ تر را بهم تا بیده بغوت تمام بر بدن عثمان آن پیر

ضعیف و کفین

زینف بحیف همی زد چنانکه بعباده از هوشش رفت و بعضی او را برداشتن گرفته بجا
 اش رسانند و با بستری و چهار ستر خا و دلج شده تا از این عالم در که نشد
 به کام و قات هشاد و بحال داشت و اخوان دیگر بستگان رضی الروح آمدند جا
 بعد میادیم دیگر ملا محمد رضا از اهل محمد آباد بایست نزد در سبین صفر شب
 سه ام بر که حاجی حبیب نام داشت جدی در کتبه و در سه تحصیل فرزند
 و کتبت و معلومات ادبیه و دینی برداشت نگاه تجارت اشغال است و چون
 اداره کلور حضرت نقطه اولی همیشه سبب مجاهده کرده اقبال و ایمان حاصل نموده
 و با رضی الروح و انبیاش از اکابر سبین نزد محشورش و بسکامیکه رضی الروح آمدند
 قصیده عز و زنا با در دمجض مطالعه قصیده گفت شهادت میدهم که من بظهور این موعود
 بیان می هر شد و رضی الروح گفت او مهور شما اظهاری کرد ملا محمد رضا چنین گفت
 من بادیده عیان موعود بیان ابر عرش اینکلمات جاس مستقر می بینم که رضی الروح
 گفت او خود چنین ادعا ندارد و با جار از معاشرت و مجالست شما باید دست
 و بد بطربن عرفان و ایمان ملا محمد رضا بنایت خوب لطافت بود و تمام با بی هر
 یافته مورد تعریضات مردم شد و پس از فشاء امر جمال ایمنی با نور عظمی مستغیر و
 گشته بر شهرتس و تعریضات اعدا میفرود و در حدود سال ۱۲۹۰ قلع علاقه از برد
 کرده و سیحان کرمان رفت و با عامه در سبب انان نوق که علاقه ملکی داشت
 متوطن شد و متدرجا با متقدمین در خصوص امر ایمنی گفتگو نمود و شهرت یافته

محل حملات خاص عام گردید ولی چند بار بشهر کرمان رفته با حکمران محمد اسمعیل خان وکیل الملک
 ملاقات و مکالمه کرد و با بنیانشان ارتباط و محبت پدید آمد و حکمران نسبت بوسی ارادت
 و اخلاص حاصل نمود و با او و سایر اعیان ملاطفت کرده دوستی اینطائفه و امرای اسی را
 در دل گرفت و ملازمتها بیاگانہ تبلیغ و نشر عقائد و تعالیم اسی پرداخت تا آنکه حکمران
 مذکور درگذشت و پسرش مرتضی قلیخان وکیل الملک ثانی و حاکم کرمان گردید و نسبت
 با اینطائفه حسودت و عداوت پیشه کرد و قتل و دزدان بشمس آباد رسانید ویرا بشهر کشید
 مجوس نمود و بعد از چند روز بائی داد و بدینموجب اقامت برای ملا محمد رضا گران شد
 و بیخ و مشقت فراوان گشت لاجرم بتانی و بدبیر اطلاق خود را بفرخت و نیز در فتنه
 اقامت گزید و با صداقت و صراحت و شجاعتی که مخصوص وی بود بشهر امر اسی پرداخت
 و مورد توهمین و تعرض خاص و عام گشت و در امور کتب کارش احتمال حاصل شد
 و پس از فوت پدر برادرش بدستیاری ملا بانام آنکه ملا محمد رضا بانی شد تمامت
 ملک پدر را تصرف و ضبط کرده ویرا از ارث محروم نمود و او اعتقاد کرده در کمال ایام
 بجمال اسی برقرار بوده معاشرت با اعیان و نیز تبلیغ کرد و بیانات و مشقات شدیدہ
 و پسر شانزده ساله اش را در بازار ہنگامیکہ نان برای صرف ناما پر میخورد بنام امر ضرب
 کرده لگد بر شکمش همی کوفتند و ممالک نمودند لاجرم جای درنگ در نزد برایش نماند
 آورده اند کہ نوبتی بموجب تحریک مجتہدین و شورش عوام حکمران بزد ویرا دستگیر نمود
 با بایش ز در دار الحکومہ بفلکہ سبہ خوب بسیار زدند تا تیری از عقیدت بدو بماند و ہر مقدار

ردیف نامه

صفت ضمیر صغیر در شرح حال خاکریزی بر روی

۷۳۲

در آنجا بلند اندام کامل از اعضا تمام بقوی رفته تا عرش و کمال ششام مرمن و
 مستقیم متمکن و حلیم بود در ایام شباب ثروت داشت و بعد از همان لذت
 حب زکوة های بلند و آمال بیده بخمال کشف کسیر فناء میگفت حال مردم
 فرموده بدین عالم منوط بطور چه خبر است پس عظیم صلح هم و با نخبه عقاید
 این بود در مایه ظاهر او این عالم کسیر ظهور یافته میگفت شاید زمین بطور رسد
 تا بنیان مشرق الازکار نهم بسم بهادته در نود و پنج سون و شصت باشد و تمام بزرگ
 و ارتفاع سدها نود و پنج زرع و نوزده در نوزده ارتفاع و پهنای دریا و تمام طلا و
 اینش معلوم است چه مایه شود و طاعتش و فائز نشش هم مانع بود حتی در طرف
 کرمان دریاچه بود مثل مجرای آب باین برف بود و در کتب آن دریاچه ارض غیر دریا
 زرع و با حب موجود بود ایشان بخمال آن شدند در دریاچه را سوخت کرده بود
 که دره آبش را برای رعیت بکار برد گویند مشغول بکندن آن مثل بودند بنام بهانه
 گرفتار شدند و نیمه کار مانده و متجاوز از ارباب فضل و کمال در آن پیمان مانده مردم
 بودند مفذلت ذره از خیال خود مانده ناپسند می داشت و کل بزرگش در وقت
 امکان ما فوق غذا بود مثلا بره شیر خوار از نبت با عطریات و اصل و غیره
 می برورند بعد گوشت آنرا می خورد که گوشت پر قوت باشد و بهانه می کرد حتی
 بل و منگ هم بآن بره می خوردند که گوشتش پر قوت شود میگفت حال مردم فرموده
 که در آن عصر اللان و دانه فرموده انفقوا مما تجرون اگر نعمتهای عالم را بکوت کنید

و بدین یک مومن بگذارند هر نفس می شوی و دو ای تیغ ابدی میل نمیکرد و هر نفس خود را
 با خفته بداد و منتهی گوشت زیاد می غمی و پیش را کم میگفتند بین طعم در عمل زیاد
 باشد در قول کم در تحقیق فریاد و خبر و شکوه ناکت با منس وقت بجای
 برزاق نقل میکنند که بفتوی علما او را یک روز در وقت بگذر حکومت بکوب بست
 امانه فریادی برآورد و نه تنها می کرد و برگردی می رسیدند فریادها می شنیدند و در وقت
 نرفتند اول دستهایش را زمین بین میکرد و عبا و عمامه و جوارب پیش را روی و شمال
 میگذاشت و پیش را روی خود کشیده میگفت بسم الله مشغول شویید فریادها در حالت
 لفظی میزدند تا شاید او التماس کند و ای کاش که در او می شنیدند در یک نفس چندین
 بستی زدند که گمان کردند ملاضامرد چون واری کردند و بعد در زیر دستهایش را
 مسکوب میکرد و در دست جلال او در تکر بودند و قیمت حکومت او را پیش خود و حکم داد و در نزد
 مانند چه که مردم بصدقه قتلش بودند و در قلم گرفتاری حساب طرف او نیز گرفتار شد
 روزی او را در طبق عدلیه برای استنطاق حاضر نمودند جنسی از عیان و شاهزادگان
 مانند فرهاد میرزا و جام سلطه و نایب سلطه حاضر بودند بعد از گفتگوهای بسیار فرهاد
 میرزا هم حاضر الدین شد و برادر کرد و در کلمات بهانه بعضی غلط است و خبر کرد
 بعد از آن قلمی بکوب در مضار بگذاشت و بسیاری قلم در جریان استمال می نمود و جلال آقا
 میرزا ابوالفضل چند مصرع از اشعار عربیه خواند و قلم در جویان استمال شد فرهاد میرزا
 ضمن گفت و برای رفع صحبت بجال مبارک تمت و قرابته گفت و مشتاق
 مردان فضل و عالم را حیض دارم فریفته چنین شخصی را ندیده که اوقات بس در کس

سرب بود آقا میرزا ابو الفضل منسوب است جواب گوید تا رضا در پشت سر انگار
 بنشیند و دست بسوی فرقا و میرزا دراز کرده گفت بی حضرت والا این
 حرف را که سرکار فرموده در معرفت مقبول نیست زیرا کسی در عرفان نفس حق
 خود نماید شهادتش در حق دیگر کسی مستور نیست فرقا و میرزا لرزه بر اندام
 و عصاره دلتش ساقط شد و بعضی از اهل محبت لب خنده زدند و بعضی در جواب
 فرقا رضا متحیر ماندند و چهار برآمدند و حسب انکس برزدن بروند و نائب السلطنه
 شبانه در ضار منزل خود برده با هم غذا نخوردند و از او پرسید در شما بهانه را
 امام میدید یا پیغمبر آخوند گفت ما حال قدم از نظر تبه میدیم و مشرق
 شمس هویه و مطلع در غیب لایدرک و این مطابق معنی اینهاست با آن
 نیکویم اول اسم و رسم و لغت استغنی است و از زبانات تا رضا نائب
 السلطنه کاظم سرب و عقیده اهل بهار از جمله صاحبی قانع که شهنشیر گفت همیشه می
 گفتید ما بهانه را صحبت حسین و فرقا با همه حدیث ثابت کرد و بهانه
 غیب منسب لایدرک است حاجی قانع که گفت فرقا حدیثی با بهانه و غالی است
 ولی فرقا بنائب السلطنه چنین گفت که اینها بهانه در رسا و در حسین متجان
 حکمت می کنند و در رسا و همین حرفها را میزنند و چون این صحبت فرقا با
 فرقا و میرزا حضور جمال قدم عرض شد فرمودند اگر لانا هم می پرسیدند همین
 جواب آن بود و مدتی کشته غیر از این جواب نیست و آقا سید سید تهر از

بجای مجوسین آینه نقل میکرد بعد از آنکه قاریان جواب فرمود میرزا و این گفتند
 و بی پروا گفت ایشان که بر عداوت قتل جا بستند و حجاب نزارند و رضا
 سنجیده ساحت نکردند و منم با او هم منزل و هم کاسه و درشها هم بخور بوم
 چون برای مجوسین از سارقین و قاتلین صحبت هر چه می نمودی و صریحا تبلیغ میکرد
 چنانکه آنها را میگرداند که ای خوند قدری حکمت کن صحبت بدین نوع نیست
 و بشهدی علی زنده نهان سپردند و مخالفت کنند ملا رضا و سخن تبلیغ تا به ما پیوستیم
 حاجت کار با کجا میا شما زنده نهان مذکور تا زیانه بسیار بر پشت عریض ملا
 رضازاد و اولاد گفت و آه و آخ بر زبان نیاورد چون خبر یافتیم متاثر شده
 بصد و دلجویش بر آدم خورستم ندیده تخم مرغ بر جای تا زیانه که با ما ملا رضا
 بمن گفت آیا چه خیال میکنی وقتی که بمن تا زیانه میزدند مثل قیل است بوم و ابدا
 نفهمیدم در چند حال مبارک بوم و با او صحبت میکردم شخصی غلام رضا خان
 در زندان طهران و زندان بود زنده بود و احوال ملا رضا حاجت تصدیق کرد و
 میگفت متبع من آن تا زیانه بود که بر ملا رضا میخورد و طاقت آن پروردگار
 حرکت نمیکرد مرا تغییر حال داده بمقام مهاجره بر آدم و حق را شناختم و الا فاق
 دلائل و بر این برای من سود داشت و نیز زندان شخص بود پس مقصود
 و محسوس بود ملا رضا بمن گفت که این بیچاره را مسلمین بکدام راه نمیدهند و صحبت
 نمیکنند لباس ندارد بیا او را در جوش زندان بشوئیم و بپوشانیم و بپوشانیم کرد

در آن روز من نشانی از آب ریختم تا با صابون زده شست و کیشیده بعد
 لباس داد او پوشید و بعد میخورد و میگفت من خودم در شستشوی خود چندین وقت
 میخوردم اما این چه کجاستی است تا با ما می گفت ای سحاره کل در تو مرا و داد
 که تو را شسته و سوزی کردم و تو خود پدت را نمی شناسی تا کله عاشر و امع از یاد
 را بگویش جان بشنوی ماری طارضا هنگام رفته قتل ناصر الدین شاه دیده ام قدم بود
 و بقوی ملاک حکومت او را دستگیر نموده بطهران فرستاد و در کفر میرزا علی صندوفان صد
 اعظم حاضر کردند اما بکتاب ما بر خطاب کرده گفت این پیر مرد بای نیست او را بای کنید
 طارضا بایگت بر آورد و من بای نیستیم بهائیم همه را می شناسند چندین بار هم بحسب انعام
 اگر با او ندادند برسد اما بک گفت حال باز نرندان میل واری یا نه اگر قنبریت
 باشد بای میل نیستیم اما بک گفت پس بر چه حس کنید و چون او را نرندان آورده
 فرشتهها او را قدسی زودند و او بر سرته میگفت اسجدت اسجدت نزد ما هم بر بنجر نموند
 نایب نرندان از او پرسید چه اسجدت میگفتی گفت شکر میگویم که خداوند بانه اینها
 ظالم و جاهل نگذاشت که بیگناهی را زده ظلم نماید ماری نهفان میر حسین شیخانی سا
 ماه باین وجه مقدس هم بر بنجر بوده بجهتش که چشم هر چه پیشش میکشید بستی فرام
 کنم چای بسیار عا و نصف تنگان شیرین و بعد گفت قند در من کشیده
 می آشامید و زیاد چای میخورد و در خوراکی بستی که شربت بسیار و آب کم باشد
 می گفتم و به مصارف بنقدر نداریم می گفت قرض کن و فرام ما خدا کریم است

ما ساکن میکردیم و با میدادیم بکار با صبیحان صحبت میکردیم تا صبحا بمن چنین گفت
 میشنوی گفت نه گفت ایون و عینه ترک است نیشندی در سزه میدان دیکت چو پزی مهاد
 ناله شریط پر بند است و با من مناجات میکند و ای محراب مقصود من چه شود و بقای خوش
 فائز نای و بدصال خود برسانه در منی رده آمال منت تا در اینجا پیش شوم حس کردم
 نغمه کنم و آیات جمال مبارک تلاوت نمایم حال تو حش را برآورد و بدصال من برسان من
 متحیر که چه کنم جایی ایمان گفت مشب شام نمیخیزیم به زبر پیش حلویا پورند و شاه هی لند
 خود دهم از جایی ایمان گرفته فرستادیم شریط پر آورنده خورد و مانده گریه ز تقارن کرد
 ز بسم اللهی گفت و بعد از خوردن شروع بصحبت نموده دلائل در این آثار کرد و روح
 خواند شانزده ماه بختش بر دم آنچه تو استم بجای آوردم حتی جمیع نامه با گریه و دکا کین
 بند میشد بمن میشوند و بسکین آنها فرمان میداد معدنکت کبار اظهار شکر ازین نکر
 عند صحت نخوت که با بجز حق در عالم نمیده میگفت شکر جمال قدم که شارا از قبل بری
 سایش من مهیا نمود و هر کس حزی میداد میگفت است جمال قدم وادم و از هر کس هر چه
 میگرفت میگفت از دست جمال قدم گرفتم حتی رندی جوانان علی نام همدان را بر بند
 و غل کرده تا صبا بمن گفت این جوان بنده جمال قدم است و خودش حش را غنی
 شانه بچاره و عریان است حال در ما پیر این عوض داریم و زیاد است خوبست
 به بیم که عریان نامه گفتم آرا تازه شسته ام بوش و سر من تن را در آرد تا با و بهیم
 شنیدن فریاد بر آورد و ناله کرد چند که من پشیمان و پشیمان گشتم و بمن خواب کرد

۲۲۷

که پیراهن حرک را چگونگی بست جهان مبارک میدهی چرا این سخن گفتی که بهای نیستی
 پس اله حق تنفقوا عما تجرون فرموده پس تو که آدم میشوی و من نوراً پیراهن را دادم
 علی پرشید اما عالم دیگرگون شد مناجات کردم در بار خدا با حال و بیان مرا مثل طای
 رضا کن یا بکنه مرا بر جای او در زینت گنهدار و او را مخصر کن و نیز بزرگان را در محو
 میشدند یا در حبس بودند از ملائضا سوالات میکردند و او را پرده میگفت پش است
 لعن میگردند تا سر از گفتند من بد میگفتم اینجا آخونه مقصود و بیجا است فهم هر نیست
 بلکه سخریه است و لعن است میگفت نمیفهمند همه بنیای زینت میگردد میگفتم است و
 لعن میکنند میگفت فطرت خود را بروز میدهند وقت نه چنین شمس در جب نقصان زین
 نبشود او مقدس است در دهن کبریا پیش کردی نمی شنید میگفتم ولی از اتمام و لعن
 متاثر میشوم و در علم بر بیان و عالم پریشان میگردد میگفت آدم شرّاً نسوزی متاثر نگردی
 عاقبت گریه و زاری کرده سجده میا لیدم در ایحال قدم یا حال فطرت مرا تغییر ده
 یا مرا از این عالم ببر و یا طارضا را مروا ده که مرا از دنیا نماید باری تا آنکه مطهر الدین
 شاه بر تخت نشسته و جایمید واری یافتند و بعضی از امامان در ضمن بقصد عبودیت
 رفته تکرار بشاه کرده خلاصی ما را طلبیدند شاه باین الدوله رجوع کرد و او را
 از فرزندش طلبید و فرزندش بزند بنیان حکم کرد که پنج نفر ما را بجان این الدوله بزن
 جناب قاسم قلع عطار سید قاسم و حاجی ایمان و مرا پیکت بنویسند و ملا و صار اتم
 پیکت بنویس که چک جمعی از سر باران با تفکک نظامی در طرف ما و عنده از فرزندها

و نائب در جلو و با قوه تندرستی ما ششم و ملا رضا گفت از پادشاه ایشان را پرست
 حال دادند و حال پالان بود و پسر تا حالا روی پالان پرست و سینه اش را خرم بود
 ضعیف از نیت نیت و یافت و حال دیگر را صد کرد و له به پالان بود در
 آنها راه جمعیت بسیار و بحال گفت پیش بردار خمال ترویج نیت خود را از تقاب
 نائب بپرستد تا رضا را خواه خواهر برداشت نائب در بین راه با ملا رضا بنای شادی
 کرد نیت و هر دو گفت ای بخت این خرم چگونه است خوب است یا بد گفت
 خوب خرمی است و ملا رضا گفت ملا رضا را برین اندیشه گفت باید بودش نیت
 مرا خرم می خواندند و صدای های و هوای در گوشه و بازار پیچید با نائب
 گفت بنجاب آخوند این خرم است تو را خرم خرمه ام آخوند گفت میارزد قدرش
 بدان و حال داد فریاد کرده گفت آخوند پالان بیام را خرم کردی و شمس را نیتی مردم
 در شدت خنده رویم می خواندند و فرمایشها چند شایسته پادشاهی حال زدند و آرام نمودند
 و ماکلی گریه و ملامتی خنده و ششم و ششم بودیم آیا حال ما چه میشود و اما در ضمن
 و عقب جمعیت و برخی در طرف ما بودند و ملا رضا می رسیدند و باز کله گوید
 و موجب برگشتن ما نزد آن کرد و عقب زن میرزا امین در گوشه پناستاده کسین نمود
 سرگوش ملا رضا نهاد گفت آخوند برای رضا می خرد ایکه همت مال شود و کس
 ملا رضا گفت چشم چشم هم لال میشود و هم که منظرین باید و اما امر رسید طاعت دارم
 باری فریب و نیت طول کشید تا بعد خانه این الدوله رسیدیم جمعیت میداد

زیادت پس این الدوله در قافله چندین سوار کرد و او شماره بنا سب کرده است
 جواب بدو چه که لال و کرم در شمال مرده میخیزند تا ما را منزل فرستایش برده است
 پیش آمد و زنهاه با شتر خود ما برده نیتند و فرستایش بخیر از کردن ما برده است
 شام خورده خرمیدیم و صبح بعد از او اهلوه و مناجات منظر بودیم که از جانب الدوله
 منظر ایدین شاه قبض رسد تا ما را مرضی کنند و این الدوله بدون منزل و جواب
 با ما اذن مرضی داد در این سید پیشانی با چند نفر طدت سواره از حضور این الدوله
 میآید جلومزل ما رسد باران هم میبارد فرستایش بسید تقدیر نموده ما این آمد نشستند
 تا باران بگذرد سید از مرضی ما مضع است میل ملاقات کرد فریش آمد گفت آقا شما را
 بپند یابید آن اطلاق کفتم حالت ماست عدست در تقیم و با حجاب فارضا بپند
 که برود آنچه ما صبر کردیم مقبول بنهاد آقا محمدتاک گفت خدا از شتر بخزند و سید ما را
 نماید رنج شتر گذشت که صدای قبل و قال از طاق بپند شد و طلب آب خورند و بخش داد
 کت زده از طاق خارج کرده و فارضا باشان میگفت تو که حجابت عدت را
 نیتو تا ثابت کنی چرا بمن میگویی ابله من کن در صدرت در نیت ابله صبح از لکست
 و از برای چه بایستد از من شود آنگاه آمد نزد ما نشست کفتم حجاب آنچه چرا از ما
 نشنید می درفش حال بپندید تا به ثابت چه غم می فراموش کرد گفت اگر زرقه بودم
 چیزی در خیال میگردید جویش را بگفت و شش گذشتیم و سید پیشانی از این الدوله
 نوشت که این بر مرد با بد جور را مرضی نمودن در حجب بدنامی تا سب منورضا مردم

میگردید در آنجا که در آنجا که گفتند زبانه با برادرش گفتند باشد تا من
 فرودم اول به چشم ناچار ولم بر حال آنکه در سخت و بنا شد زندان سپردم در تنگی
 کند آنخند محمد و زندان نیشد و همید کردم که هفت تومان فریادانه باور ساختم
 و سپردم که پرتابی کرده مان و آتش به بند حتی گفتم چشمم که او را ترس کند و فرار
 جای او مجوس و درید ناسب بی بر قبولی کرد ولی بعد از ما او را بزندان برد فرود انبرد
 شدیم حاجی ابمان بدیش رفت و آتش ترش در خسته بود بود و غم می هم داد
 زنده پرتابی و هم اکل و شرب بقا عده و هم غنا و زندانبان تشنگ و گرسنگی دیده
 ده روز بعد از ترس ما در زندان جان بیابان تسلیم نمود روزی بن گفتند که من از
 جمال قدم در آن روزم اول آنکه در عالم باشد من هم با او باشم هم آنکه از من رضی
 باشد و بیستین دارم که از من رضی هست چون فرموده هر کس از من رضی باشد
 از او چشم من همیشه از جمال قدم رضی بوده ام البته او هم در آنجا خود زنی میکند
 که رضی باشد روی تریقه باشد و علیه بسیار تم میزند چینی زبانه

۷۴۱

خواستگاری کرده گرفت و پس از چندی ناگهان و بیخبر دراز کرد و دختر حاضر گشته وضع حال نمود
 و بجز یک شیخ محمد حسن مذکور نتمت بر عطا محمد رضا بناده او را گرفتند و اینک که خبر نامه شریعت
 در ویش را از آن داد ستمی خیر این بختند که گفتند آخوند بانی است و او را مجلس حکمت
 کشیدند و مدت سه ماه مجوس داشتند و حکمران که محمد خان بن قاسم خان والی و سالم و
 نجیب بود ویران خص نمود و در همان اوقات بر ۱۹ ساله اش میرزا فضل الله در گذشت او را
 که درت و فتوری دست داد و چون آزاد شد بالباس نامر سفید از عباد و عامه و قبا و شلوار
 که دیگری دیر زنی پوشید با مالی صحبت ازین امر می کرد میگفت من بچه ایستم که محمد خان
 مرا بکشد ولی نکشت و چندی نگذشت در قلعه حکومتی مجلس تحقیقات بعدی بعنوانیت چندین
 از اعظم و تجار بلد تشکیل شد و آخوند عریضه با نمیشنون مجلس داد که چون الحمد لله جمعی از مجرب
 و اعظم و تجار با حضور چنین حاکمی عادل برای تحقیق در امور مخرج شدند و هیچ تحقیقی در حقیقت
 از تحقیق در امر دین نیست سندی چنانم که چند تن از مجتهدین را حاضر نمایند و این بنده را آگاهانه
 فرمایند تا حاضر شده در حضور جمع صحبت مدارم و تحقیق کامل برای همه حاصل شود و حتی از باطل

صحیح است حیف که آن مارا از سدره پناه در پیر سینا مرتفع شده و شما اصفا نموده شیخ از استماع این کلام
 در خیال شد و سستی برش کشید چند مرتبه سبحان الله ذکر کرد و مقصود آنکه اید احوط حکمت را ندانست و منبر نمود
 اهل حکمت همین است آنکه مردن پیش از نش تکه است حکم لا تقوا لیکر و ادب است و در سنه ۱۲۹۰ از نزد
 سادت بیکران نمود و هر وقت تمییس و گرفتاری از برای جناب فرام میشد ایشان هم بسی در حد خود را همراه
 نمودند همه سلامت تن آرزو کنند و لکن خلاف من که بیان بنجوم جان را در محضر حکام و ابناء کونک و مقامات
 عدیده مقالات میفرموده جناب میرزا ابوالفضل فرمودند و قس در محضر نایب السلطنه مارا احضار نمودند و گفتا

منزله باشد و عرضیه را خود برده بحکم رساند و مکران نام کتابم خان دارد و نه شهر را طلبیده آنچه در
 سپرده گفت باید اخراج بلد شود و دو تومان برای مناجح بدید و بنوع جهرام برین در دوازه برید تا هر جا که
 خواهد برود لاجرم ملا محمد رضا قصد طهران نمود و خود را رساند و بکتابت اشتغال حبت در روز مادی
 مسجد محلی را اختیار کرده کتابت در مراسم نخاری نمود و بکتابت الواح و آیات بدین نیز پرداخت
 و امور معاش گذرانید تا آنکه قریب ۱۳۰۰ در طهران برخواست و دستگیر و مجبور شد و در محبس
 کامران میرزا نایب السلطنه که مرکب از اعظم شهباده گمان و اکابر اولیای دولت بود بر سر میز
 که در اصول یا فروع این امر نمودند بی پروا جواب گفت و با صراحت بیان حقیقت گوئی تو
 دادستی برای نشاندن صلوة وضو گرفته نماز سجای آورد و عقیدت خویش را نسبت بحکام
 با وضوح عبارت بیان کرده گفت که جاهل محبوب ذات غیب کسی میدانم و آنرا که بعنوان رحمت
 حسینی و یا نزول سبحانی و مظهر الهی تعبیر نمایند بهائی در پای سوادند و خوشتر از بهائی پان
 در خواند چنانکه تفصیل واقعات مذکوره را در بخش سابق آوردم و با بجزگه محبس ملا محمد رضا

رستان در وقت بعد از عشاء من بودم و جناب ملا علی کبری نایب السلطنه در جلوسمندی محاسن و جام سلطنته و فریاد
 مرزا از زمین و سایر جاس و در خصوص این امر مهم جوابت سنوال نمودند ما هم با قضاوی وقت بطور حکمت برآ
 ذکر نمودیم سنوال از جمال مبارک نمودند که ایشان مدعی چه مقام اند و اهل بهای ایشان را بچه مقام نخل انبر ما
 حکمت بیاناته ذکر نمودیم که بر وحشت ایشان نشود و گمان هم نموده باشیم نایب السلطنه گفت تا در پیش من
 فرمود ملا رضا را با سایر ملا رضا را فوراً حاضر نمودند اذن جلیس دادند جلیس چون بر حالات اندک که در
 سخن گفتن را ندارد و لا بد بر خلاف ما صحبت خواهد داشت منظر بریزش حال بودیم نایب السلطنه توجه
 ایشان نموده مذکور نمود این سر مرد باید خرد است هر چه از او سنوال نمود در پیش من بگوید از او سنوال
 نمودند که اهل بیاجمال مبارک را بچه مقام تا عند فرمود مراتب فوق متفاوت است من بسیارین کارند ام

درت بیت دو ماه بطول انجامید و چون مستحسن گشت در چهارم ارض منعمه شد بمجلس
 شرف حضور حاصل کرد ۱۳۰۷ بعد از چندی عودت بپهران نمود سپس در واقعه قتل شاه
 سال ۱۳۱۳ بنوعیکه در بخش لاجی بمکاریم و برانیز در قم دستگیر کرده بپهران کشید و محبس
 نمودند و پس از شهادت در قاجون نزد مرت حبهشان هفت ماه گشت بمرزا علی بن امین
 صدر اعظم شد و برای استخلاص مجوسین دستور داد که چون امر با حضارشان در وزیر ایشان
 پرسند که آیا شما بابی هستید یا بدین نام مهم کرده اند همه گویند که ما بابی نیستیم و با اقرا
 زوند و بدین طریق سه تن بهرمان در قاضی مخلص شدند و یکی از انبار بانان را در محبت
 اخوند آمد نزد امین الدوله حاضر کرد تا مستخلص شود و او در آن حال که معتقد بود این
 بودند تبلیغ پر دخت و اینکه صدر اعظم وارد شده حقیقت احوال سوال کرد و اعتراف
 خود نمود لذا او را باز بانبار بردند و در حبس ماند تا وفات یافت و نش در این مقام متجاوز
 شد

من اوره انکرات غیب العیوب و مصدیر جمیع امواتی و منافع معاصیانم بر اولاد و الاخر و انظار بر اربابطن و هوایم حکم و صده
 تا اولاد او بعد از استماع اینکلمات فرادینرا با ان معنی شانه فکلم نمود جناب طاهر صاحب خرف و لا حله فرمود حضرت اولاد
 شاخود اولاد هم هستند و نه زون شریعت را خوب میدانند مستولان است در شرح نبیادت فاس مقبول نیست و بنا بر این
 خود نمودند که من مدظان عمل که ایشان حضور داشته نبیادت نمودم با قرار خود تا بقصد و شهادت تا مقبول نیست و لو
 مفهوس است از مریح و دم بنده و شاخون بیانات جناب خود بر وقت شریعت بود ایشان سبکوت نمودند مگر در حق
 ایشان روشن و متوش که در وصف جناب است فاس السلطنه چون حالات حتام سلطنه در راه غرور از مشورین
 مشوق دید اول رجوع داد بمنزل خود که حسب این عبارت میرزای نایب السلطنه بود در ارجح شدیم کفر از وضع آن
 مجلس و عادت من هزارگان تن استخوان داده مستعد نهادت بودیم چنانکه سید صادق هم کمال عبادت تمام کردند
 و حال سلطنه بفرم تمام است بر آنکالی قیام نموده بود و از همه بابت بیانات جناب فرام بود و امید است
 که با ذکر زانیه غیب الهی طی هر فرموده آنچه را که بخاطر احدی حکم نمود بنام خود که یوم سید صادق که حال قدم

بود که از آن فرزند حرام سلطنت که تمام خراسان بود در سر پرده و حساب اجتناب از ابروی برده بود نقل مکان نماید
 از تقدیرات الهی بدلم دیگر ارتحال نمود و رسید که از بنیر قبر صلی خدا را چید شد نفس مؤمنی است این بعد از
 حدیث این سوخته و ذایع آفتابان مختصی و شرفی نام و حقیقتی شد و حساب غنای اجاب فرام جنت خلدت ربنا
 الهی الهی و حق جنت شرف بقی جمال الهی در کوی از حجاب رضای محمد اودی فرزند از صحبت های حجاب
 محمد رضا آدم خوشن میاید ما هم اگر بودیم این قسم میگفتیم نائب السلطنه ازاد پرسید سبب عداوت حضرت
 بودت چه چیز داد جواب داد این مطلب خلاف فهمیده ام میفرمایند عاشر ما مع الله ان بالروح والروحان
 نائب السلطنه ازاد پرسید تا از این شخص چه دیداید گفت آنچه را که سارام از جمع مکاره هر دو علی الهی
 دیده اند ما هم از این شخص دیده ایم گفت محض حرف است از کجا آنچه گفتی و الراجح است در جمع مکاره شرف
 و اگر میراث ذواتی عادات است نه اختیار و اختیار مخالف موافق دیده اند گفت ما چرا ندیدیم در جواب
 اختیار و وقوع که از بعد کل واقع شده در زیر و الواج بسیار است ملاحظه نمایند گفت اینها را ما با بسیار
 برشته ایم و مطابق کرده اند فرمودند ملاحظه کم شعری اورا نمایند که نه قصد اورا کن بنیاید که کن نیست جمعی که برادر
 هر بلاد و دیار متفق شوند و مطالب اصل اتفاق نمایند و دیگر فرمودند ماکمل را از مزاج و عدال نمی نمودم حق بود
 شکر کن تا دست بقای بعضی اهل حکمت بالغه الهیه است فرمودند بر ما حق کاشی گفتیم امر از حال بر روی نیست ما باید
 شود یا محمود نام شود اگر باید مرتفع شود ترا باید خداوند خداوند خداوند اورا اخذ نمود و نیز که گفتی بفرستند
 سید کاوت که اخذ نمود اول من اینی را که گفت حرام سلطنت چه قدر اخذیم اخذ خیز مقصد فرمودند گفتند
 و از حق بنوا امید که شایع و مورد فرمایند اگر چه نموده شده اند همین اصول با بنیام اولی توین و دانست است اگر
 بنیاد کلم الهی حجاب مکارها از توین برت حضرت اشاعت و محبت است که امر از حال تمام مدلتی تا مل و حکم کلمه
 از غالی نمود و بکنه قبر از ارا را مردم که در جنود چنانکه از مؤلفین حساب است تا ج که شس در خانه و جی چند
 الهم شاک قصیده و ره نامه که تازه نیرد آورده بودند حجاب مکارها با لسانی که شورا عداوت نمود و حیدر
 اتام فرمود من صاحب این کلام را حق میدانم این که نسبت که هر مرد و حجاب بود ما آنکه حقیقت امر است

۷۴۸

دیگر ملا محمد علی حاجی برف سیفت ایمان در امر اعلی و اسی فارشده تبلیغ نمود و بکرات ^{تواریخ} ^{باعتقاد} عکازنه چندی در جوار عنایت کبری بر سر برده عارض و غیره از جانب بهائیان تقدیم داشت و با و پیامهای مبارکه عودت کرده بهائیان رساند و در نوبت نهم پس از ایامی که در محضر اسی ^{باعتقاد} با ملاطفت بوی چنین فرمودند چون دچار ضعف پیری شدی اگر سکون دستنوار در محلی اختیار کنی اولی و نایب باشد و ادب نوع استعدای اینجانبه مزاج عرض نمودن از اهل بهم و نایب است که ده حج بجای آرم و بدین طریق جو استار سفری دیگر برای زیارت بیکل انور گردید و با اجازت نادر و سفری دیگر در حدود سال ۱۳۰۷ بکازنه اسفار عشره را کامل نمود و در جهت در سینه شب چون بکاشان رسید در کار و نه سرائه درود گردانید و انواع سواری رهوار و خرمین و شبانه با خود داشت و خاتمین معانین از حاشی مطلع گشته در بهائیت ویرانهائی گشتند و مرکوب ایشان را بر زدند و او در آن هنگام تقریباً شصت و پنج سال داشت دیگر همی را حجتی از فضل او در علوم دینی پس از فرزند با بیان بدیع در مجموعه مصنیقه و طبایع دارد برین فقه نجف رفته ساکن شد و با طلاب علماء معاشر گشته تحصیل پردهت و ایامیکه صیبت اسی در بغداد مرتفع شد بدینوشناخت و عظامه و لباس طایفی را تغییر داده در طلب معاشن تنگاری مشغول گردید

شد و یکی از الواح که از قلم قدم با سیم ایشان نازل شده چهار تا است که شاید برین مطلب است در حبس طهران صعود نمود و در پسر دود و دختر از ایشان ماند پسر زکریا که شمس فرزند حرم عم هم و بیایمی ایشان از مؤمنات اند خباب الله هم درها برف آقا و همه شرف شده اند و عکازنه از حجاب که عکازنه دست بند نموده عکس ایشان را بر داشته است ایامی که پسر سار و در شمشید

در جوار اہی بسر برد و در ہنگام ہجرت مبارک با سلا مبول از طرین و خدام شد و تا با سلا مبول
 دادند و عکاتہا ہرہ بود و در ایام قتل ہمار و شرف ہجرت گشت و توجہ اہی بہبودی یافتہ ہجرت
 و ماوریت منول شد و عاقبت در آن ارض متحد سن بسن ۸۵ سالگی در سال ۱۳۰۹ در گزشتہ
 در قریستان مدفون گردید دیگر آقا میرزا محمد علی صباغ بیخداد ہجرت کردہ مجاہد شد و
 روزی با حضرت غصن اعظم کہ در سن شباب با تفنگ برای تفریح در خارج بلد بودند باندیک از صفا
 رخا و مانہ تفنگ با دست گرفت و تفنگ خالی شدہ انگشتان دستش را برد و در جوار
 مکتب اہی با سلا مبول در منازل برای خرید با کتاج با اتفاق غصن اعظم گرفت و مد طول طریق ہوسیدہ
 در خلف کجاہ اہی مرہب بود و با کجکہ ہمہ جا تا عکاتہا ہرہ بودہ خدمت کرد و در عکاتہا اقامت یافت
 و چندی در صیدا مانده تجارت نخل پرداخت و دختر و جیدہ اش باز و واج میرزا فرین آقا میرزا محمد علی
 در آمد و اقا نشان ایامی بصیدا و چندی در عکاتہ مدنی در طریبا قرار گرفت و از آنان فاندان وسیع
 بر جای ماند و او را در حضور حضرت عبد لہما مقامی رفیع بود و با خاص گوی سبقت بود ماد
 در گزشتہ در قریستان آنجا مدفون گشت دیگر حاجی شاہ محمدر شادی امین البیان
 در وطن بکہ میں دعوی حسین بشقت چوبانی در اہت دستکل عسرت وقاعت مالک مال کنت
 شدہ تجارت اغنام اشتغال جت و از فارس گنہ کو سفید نیرد بردہ بفرخت و بوہطہ فی
 الروح ہدایت با مرید بیع یافت و بعد از چندی بعراق شفا فہ در بغداد شرف بخجور در محضر اہی
 حاصل کردہ ایامی در جوار عسارت بسر بردہ با اسجداب و عرفانی جدید برگشت و بعد و تیسیر کار و خفا
 شعلی شتر تر در انظار افاد کہ در انحال با چار امر من ایلرہ تہہ الاہی اطلاع یافت و بمقتضی رسید

دادند از اہل

دادند از جهت تقنین و افساد میرزا یحیی و سید محمد صفهائی گفتگو در باب شهریه دولت عثمانی در میان
 است و جمال اهل بی ناساز و متغیر شده چنین فرمودند اگر اجابت میکردند و شش هزار تومان
 شهریه را که تاکنون دولت عثمانی داد میپرداختند و ما همین منت نبودیم از هر جهت را
 فکر حاصل میشد لکن برای اطاعت دستور بیان که باید هر فرد از بابیه عمده و نخبه ثروت
 و کنتش اقدیم محض من بظهور آید نماید از اطلاق خود بهر یک از دختران که یکی از ایشان بانها
 اجابت وصلت یافت بخشید و ما بقی را بیکه از پانصد تومان بفروخت و تمامت
 مبلغ مذکور را با خود بمحضراهی دادند برد و عیش مقبول واقع شد و تمامت مبلغ را
 باو دادند و او را این حقوق الهیه مقرر فرمودند و امر نمودند که عامه اجاب دایا و حقوق الهیه
 و غیره را بواسطه او بمحضراقدس سال دارند و بدین روش محمد تقیر با همه ساله بمحضراهی رفت
 عراقی و دایا و حقوق الهیه و اجناس میرد و الواج صادره میآورد و کار را پایاده را و ایران و
 و عسکرا پیموده حاجی شد و او مردی بسیط و عامی و صاحب قلب الهامی و قوی الایمان
 و متقی بود و در جمع و حفظ دار سال امور مذکوره بغایت احتیاط و شدت رفتار میکرد و
 حسب دستور تجارت اغنام نموده ریج حاصله را بمحضراهی میرد و میرزا ابو الحسن اردکانی
 (حاجی امین ثانی) را چنانکه عنقریب بینکاریم با خود متفق و مرافق کرده کاتب خویش
 قرار داد و متفقاً سفر نمودند و در سال ۱۲۹۰ که با هم در عسکرا بمحضراهی بودند قبل زندی در
 مشونی که بوصف مجلس حضور سرود چنین آورد زکری از تفصیل آتش شد رقم تا برد آرا
 امین سوسی هم بود عازم جانب ایران زمین باز دست فضل بگرفتند همین عید خود
 بنظرمانند

نیز مانند رباط با سرور و بهاج و نشاط خویش از این کمترین مورد ضعیف ذکر از ضوابط معروف
 شریف خواستم تمت سلطان وصال تا شود امر عیش و نشاط و بلاخره در سال ۱۲۹۶
 با هم در آذربایجان بوده غریبت داشته که با حاجی ملا مهدی عطری یزدی و پسرش میرزا محمد
 و جمعی دیگر از اصحاب یزدی و زراقی و غیرهم زیارت عکازوند و عریضه و طلب اجازت عرض
 کردند و مسئولان محض رعایت حکم و مصالح عکازوند اجابت واقع نشد و فقط همین را
 اجازت فرمودند و رفته تشریف بحضور حاصل کردند و عودت نموده باز با بجان رسیدند و چند
 آنست که در سال ۱۲۹۷ فتنه نجوم شیخ عبیدیه معروف و اگر ادواغ شد
 و حاجی شاه محمد مقبول شد و ثمة از احوالشان بلافصله در ضمن بیان احوال امین اردکانی
 میکاریم و شرح واقعه را در بخش سابق آوردیم و در شان وی الواح بسیار از قلم صادر شده
 منها بسم الله الهمی لا یحیی انا سئیناک این البیان بین ملا الاکوان لفقیر بعباده
 ربک الرحمن ان ربک لغوا الحکم ان با این قل سبحانک اللهم یا الهمی لک الحمد یا هدی
 الی اقل امرک بعد الله منع عنه عبادک و دخلت فی سریرک و شرفی بلغاتک
 بعد الله اخذ باب التبع جنود غافلون ای رب و فقی علی حدیثک فی ايام الباقه
 انک انت المقدم العظیم و حاجی ابوالحسن اردکانی حاجی امین امین الهمی
 مذکور در قصیده که آن تقریباً سال ۱۲۴۱ منوکه شد و والدش که مردی فلاح و صاحب ملک و
 ثروت بود برایش درس بنفده ساکنی خواهر ملا جمعی از مشاهیر علمای بیان را که از شهر
 قصبه بود با جلالت مقام و شجاعت روحیه معاشرت با حکام و امر نمودند و آنرا تبلیغ نامیده

کرد بزرگی گرفت و طار جعلی با برادرش غم تبلیغ داد و نمودند ولی او موصوف منصف
 مذهبی بوده منقیرات بسیار در حق این طائفه شنیده دشت و در آن ایام از بیم سلطوت
 ارکان دولت وقت کسی جرئت ذکر خیر از این طائفه نیکو و علامه رضا (رضی الروح) مشهور بود
 مذکور لباس محترم ملائی را مبدل بری رنده و دهقانی کرده سیرج آشیانه در جبال گرفته
 هر که را مستعد بیافت تبلیغ می نمود چون آنان چند بار نام امر بدیع را بیان نهاده جولان دادند
 در میدان دین و عقیده خواستند بدین عبارت همی جواب شنیدند که برای امثال شما مردان
 علم و شرف شایسته نیست که نام چنین جماعت بر زبان رانند تا چه رسد که از رسم و کیش
 سخن گویند بالاخره بدو گفتند که این عمر و تنفر زانیده اقوال اعداست نه نتیجه تجسس
 و بر نظر سو که از اقاویل و تضایل مغرضین حاصل شود نزد اهل دانش و عیش و خور توجه و عتقا
 نیست و سر او را اینکه تجسس و تحقیق کنید و بعد از مجاهده آنچه خواهی توانی مجری دشت
 و میرزا ابوالحسن منجمل و منفعل شده طالب تحقیق گشت و ایشان بجهت الطینان و همچنان
 از ادعوی و تسویف همی کرده بالاخره عهد گرفتند که با جدی بازنگوید و چون مامور
 او را بارضی الروح طاقات دادند تا بسین و مدلل دشت که نه بروایات قدحیه پروا
 نه اهل و ادیان نسبت بزرگان شان و نه بروایات قدحیه شان نسبت بزرگان سائر
 عقاید و مذاهب اعتماد نتوان نمود و باید هر مدعی امری را از آثارش شناخت و آنچه لازم
 بود از بیانات و آثار برایش تمییز و اظهار نمود و میرزا ابوالحسن داخل در زمره اهل بیان شد
 و این قضیه در سن بیت سالگی وی و چندی بعد از شهادت حضرت نقطه اولی و دو

یافت و اینکه انوار و آثار جمال اسی در خلف سبب گشت و اوقات مختصرات وقت در نشین
 گرفت دیده قبش منانی جدید یافته شامل معرفت کبری رسیده و از قسطنطنیه با دوام و خزان
 رمانی یافت و در آنجا بنگان خصوصاً با بیان بمن اینگونه است به سری نمود و چون تا زمان نزد
 بنوع مذکور از حالات عربی باقیه بودند در وطن و بلاد ارضی که سفر نمود با خانواده های
 اصیل با بیان اختلاط و معاشرت یافته اطلاع کامل از عقائد و اعمال آن طائفه حاصل کرده
 در مقابله با وی غالباً عاجز و عزم گشتند و سببش چند در وطن بگذرید و عربی حسین شش
 و زندگانی نمود آنگاه بشارت شاه محمد شادی (ابن اسیبان) که از جانب جمال اسیبان
 حقوق تهیه شده با سرمایه که با و دادند ایشانی در پی نموده تجارت و جمع حقوق برداشت
 رسیده بخیال افش در اسلالت و ایفاء محاسبات مضروب گردید و چنانکه نوشتم
 و متفقاً برای جمع حقوق و در ایام و اخذ در سال حرائض و الواج مسافرت های متوالیه که گاهی
 بیش از یکسال بجا می آمد عودت کردند و در وطن مسکن خود چندی بسر برستی
 عاقله زیسته آنگاه سفری دیگر در پیش گرفتند تا سال ۱۲۸۶ بعنوان حج و عزم زیارت
 محضر اسیب مال التجاره روانه خاک عثمانی شده بنگاه در آمدند و چون استند بهانه فروش
 متاع مجبوسین داخل قسند کردند و با وجود مرقت و مخالفت حکومت عکا و مضافین و اعدا
 ممکن نشد لاجرم مال التجاره را فروخته با میرزا آقا جان خادم بدستوریکه در پیش ابن ادریس
 ملاقات کرده بهما تقدیم نمودند و چون هنوز اجای ایران از مقر اسیب مطلع نبوده الواحی چند
 که حکایت از استقرار میکمل اکرم در سجن اعظم و بشارت قرب زوال ضیق و شدت و طلوع
 فرج دعوت

فرج وعت را متضمن بود و ملاقات جلد قرآن محفوظ و مخفی کردن مرجهت بایران نمودند و بعد از
 ایصال الواح و رسالات و ابلخ اخبار واقعات باری دیگر بنوع مذکور با مال التجاره
 بغزم شرف عکافت و موقع شدت و ضیق بوده نتوانست شرف بکنور و محضر ابی
 گردد و مال التجاره را فروخته بنا را تقدیم نمود ولی دستور فرمودند که چون برای انجام
 حکام روند حاجی ابوالحسن نیز بعنوان استخام داخل شده زیارت نماید ولی اظهار اشتیاق
 نکند و او نیز چنان کرد و در خلکن جمال ابی زیارت نمود آنگاه در داخل حتام بجالی
 که لنگ بسته و خضاب بجا داشته آر میزد بودند مشاهده کرده غلبه عشق و شوق طغیان
 نمود و اقدام جمال ابی را بوسید و در آن حال که از خود بخود شد و پایش بفرزید بیفکاد
 و سرش بسنگ خورده شکست و جمال ابی خطاب بدو این عبارت فرمودند
 حاجی قرار باین چنین نبود و با بچه حاجی ابوالحسن ناچار بهین مقدار از زیارت
 اکتفا کرده مراجعت بایران نمود و باری دیگر در سال ۱۲۹۰ بعدگ شتافت و مکررا
 بمحضر ابی شرف مشول یافت و بایران برگشته بنوع مذکور با حاجی شاه محمد تقی
 و موافق گردید و در سال ۱۲۹۲ با در بایجان رفته چندی در آنجا بود و سفر کرد آنگاه
 عازم عکاشه بمحضر ابی شرف جستند و از طریق ترکیه بایران برگشتند و چند سالی
 خدمات مذکوره را امتداد دادند و بار در سال ۱۲۹۶ از طریق تبریز و طرابوزان بکجا
 شتافتند و پس از شرف و توقف ایامی چند از همان طریق با در بایجان برگشته
 و در بلاد آذربایجان سفر و اقامت داشتند که سبیل جبارف شیخ مجید شده و اگر او

مزارشند

سرزیر شد حاجی شاه محمد در میان دو آب مقتول گشت و پای حاجی ابو الحسن با کوله
 مجروح گردید و خود را به تبریز رسانده چندی در خانه میرزا محمد حسین یزدی (حاجی مستشار آقا
 و معالجه با نمود تا بهبودی حاصل شد و جمال ابدی و برابر حاجی شاه محمد امین حقوق
 منسوب کردند و بعنوان حاجی امین معروف مشهور گشت و برای جمع حقوق و مهلتها
 داخل اجابت بلاد ایران مسافرت همی کرد در سال ۱۳۰۰ بیزد و کرمان رفت و در سال
 ۱۳۰۳ عازم عکا شد و در ماه ذیحجه تشریف حاصل نمود و در عودش با ایران سفر در قضاوت
 کرده و اردو آباد با بجان شد و مسافرت همی نمود و باری دیگر در سال ۱۳۰۶ بکازرت
 چندی تشریف حضور محضر ابدی یافت و در شهر شوال با ایران برگشت تا در سال ۱۳۰۸ فتنه
 جمهوریت طلبان اتباع سید جمال الدین افغانی بشرحی که در بخش سابق آوردم بحسب
 اشتباه کار بهای کامران میرزا نایب السلطنه گرفتار شده پس از دو سال که در ایران
 و فرزین مجوسش عاقبت بهمت و جدیت برخی از محترمین مستخلص گشت و کما
 محل که فراهم کردند پوشید و با بکله کبرات در اقسام ایران سفر نموده در جمیع اورد
 حقوق ابدی و اداسی و طیفه امانت نادر نیز بود و آنچه بدان نامور شد بنفایت جدا
 و استقامت انجام داد و الواح بسیار از قلم ابدی بنام وی صادر یافت و بگانه نظر
 مراجعات یافته گردید و با خبرت و تجربهیات و مقامات روحانیه که حاصل نمود موجب
 استحکام مبانی ایمان و عرفان اجبا و اصلاحات و خلیفه و تکمیل اعمال و اخلاق
 گذشته و بعد از غروب شمس با کمال اخلاص و شجاعت و محبت و تعلق بخرت حسن

اعظم عبدالبها قیام نمود و چنانکه در مطاوی بخش لاجپ با ورم نوسا نقض و اعدا قاضی
 عداوت و بغض نسبت بوی ابرار داشتند و برای نشر عهد و بیاق اسفار متوالیه نمودند در
 سال ۱۳۱۲ سفر خراسان کرد و در غالب بلاد ایران در کستان روس عثمانی و سوریه
 و مصر ملاقات بهائیان رسید و زاندا علی ماسبتی مشهور و معتمد محل توجه و در عالم
 گردید و مرکز آقا قاش طهران شده و کلانی برای جمیع حقوق در ایالات ایران و روسیه
 برقرار داشت و آثار بسیار از حضرت عبدالبها در شان وی صد دریافت و در حسن
 چنین مرقوم فرمودند که حاجی امین امین من است هر کس هر چه باد داده بمن داد و خطا من
 خطا من است و مهرش مهر من میباشد و در ادای اقسام خالصا در ایران رسته با
 رای دستمال مشرب و صراحت بیان و داور ستمگی از کل شئون ظاهر بود و
 آزادی از رسوم و ادا مام و تقاضا و فراست و کمال عقل و تجربت در جامعه اجبا
 جلوه داشت و اسلوب مخصوص در شئون زندگانی و حکایات و مصطلحات و
 عبارات و محفوظاتش در زبان اینطائفه گشت و در سال ۱۳۲۹ سفری بچغانان
 زیارت حضرت عبدالبها فائز گردید و بالاخره در سال ۱۳۳۰ حاجی فلاح صاحب
 حاجی محمد محسن از تجار محترم طهران را از جمع اینطائفه برگزیده برای خدمت بادا راه
 حقوق پرورش روحی داده و مینا ساخت و متوجه جاز غلات کثیره مالی و جاه و عهد
 بکاست و غالباً منزل خویش را در خانه اش قرار داده او را فایز برای انجام این طائفه
 نمود و با خود یار و مددکار در مشاغل گرفت و بالاخره منظور خود را درباره اش بجز حضرت

عبدالبها

عبدالله معروفی داشت و مقبول افرازه در موقوفات متعده مستورد را تأیید و حاجی ضار
 توفیق و تسدید فرمودند و بطلب امین این مقرر و ششتر در آخر بخت ضعف پیری و نقصان
 قوه بصیرت عمده اداره اینکشت عاجز مانده در خانه اش مریض و بستری و کسین شده
 ویرا با داء و لطفه گماشت و متدبجا در چهار جراحات بدن شده در بستر افتاد و امین
 با عاقله در طول مدت دو سال نگاهداری و پرستاری از او نمودند تا در سال ۱۳۴۶ هجری
 نود سالگی در گذشت و جازانه اش را با جمعیت و احترام تمام بقبرستان بهائی کنتان
 جاوید (برده دفن نمودند و مجالس تذکره جمعیتی منعقد گردید و احادیث جامع از زندانش
 متاثر و متأسف شدند و از محضر حضرت ولی امر نه شوقی ربانی صورت نگراف
 ذیل رسید ۲۸ می ۱۹۲۸ و ۲۷ خرداد ۱۳۰۷ از جینا بمالانی طهران از حضور حضرت
 امین قلوب مجرزن خدمات مرستی دهنده ایشان تا بیخ امر الی الابد شمشیر خواهم
 در شب صعود با نهایت تضرع بیاد ایشان مشولیم بهوم محافل روحانی دست و پید
 مجلس تذکره شایسته تشکیل دهند شوقی و حاجی امین را در دست خود که نسبه از آنان
 برقرار مانده دیگر از بهائیان بزرگ حاجی ملا احمدی عطاری که بخشیم
 ضمن بیان اصحاب حید و اربابی نام بردیم عالی منتظین و دعا علی طبع و در علوم برینه
 مانند علم صرف و غیرها منافع عینی بود و چون در عمل جهه کشی و نظر گیری از
 بنات و از کار و او را در تجربه و مهارت داشت بعنوان عطاری معروف کشت و در سن
 پیری اینکه ندانم ظهور جدید بشینه بستی یک گو مان ایمان آورده در مسکن علماء ایان

مؤلف

منحرف گردید و در سنین اشراق انوار ایهی از افق عراق با سپهر منیرش آقا میرزا حسین بنیاده
 بعد از زلفه جذبی در جوار عنایت بیارید و در محبت بوطن کرده در برابر ایمان نسبت برت
 اعلی و جمال بی زمام اختیار از کف نهاد و علی المناجر و المحاضر المالی را بیدار و هشمار نمود و در قیاس
 از و عاطسی در شیرهش بنام بابی نمودند تا از رونق خبرش بکاهند و جایادی گیرند ولی
 حلاوت و جذبی که در کلامش بود منقصت و اختلالی در کارش راه نیافت تا آنکه انگیزگان
 حکمران اغوا کرده برآید اشتند که او را گرفته بدار حکومت حبس نمود و چون مکرر امکالمه در مصاحبه
 کرد از علم و فضل و قوت تفریر و وسعت اطلاقاتش از علوم غربیه فریفته شده با ادا نیش
 و از حبس خلاصی داده احترامات بجای آورد و باری دیگر موقعی که در قصبه فیروز بود حاجی
 ضابط را تحریک کردند که دیرا گرفتار توین و آزار نمود و با آیات و آثار که همراه داشت منقولاً
 بیز نزد حکمران میرزا عبد الوهاب بن نظام الملک نوری که از جانب پدر نائب حکومت
 دماور رسیدگی امور بود آوردند و او نیز محبت کرده بپراستخلص داشت و بدین طریق بپوسته
 مورد توین و ایند مخالفین و معاندین بود تا آنکه در سال ۱۲۹۰ چنین اتفاق افتاد که
 جشن عید رضوان در خانه اش منعقد گشت و جمعیت اهل بهارانه سرور و الواح عید
 سرودند و ملا محمد رضا محمد آبادی مذکور بانهمه و آهنگ خوش و دلکش و جذبه و شور
 که مخصوص او بود شهرت الواح عید را بلند ساخت و در پیش مهدی باصورت و لحنی
 خوشش شعار خواند و اوضاع مذکور را معلوماً در قیاس مطلع شدند و افاضت شیخ محمد حسن بزرگوار
 مجتهد همان شب کس بجایان فرستاده بهمانه ایکنه کاری مهم در پیش است و برابری

صبح ادوی

صبح روزی دیگر در خانه خویش خواسته حضورش لازم خواند و چون علی الصباح بد آنخانه که هر
 مصیبت و گزند را لاله بود رفت جمعی از آشنو و مردم غلاط که با آلات خست و جدید در
 مدتی دید با نظار و در دوشن مجتمع بودند بیا و بختند و سردانداش چندان زود و گوشتند
 که استخوانهای سرد سینه و پهلو در هم شکست پس آن پیر نیم مرده را بر تخته چوبی نهاد
 بقرب در خانه اش کشیده گذاشته و گذشتند و اهل خانه و بستگان با خبر شده پس
 میرزا علی محمد در قافا و بر تخته بخانه درون برد و بگنجهت اطلاع دادند و اقامی در مجاز
 فرنگین نکرد و شیخ محمد حسن مذکور در تعرض و ایذاء بهایان جرئت یافت و بت کشته
 یکی بعد دیگری را دستگیر کردند و چون زنده اموال بردند و حاجی پس از چهار ماه بقبر با که در
 خانه بستری بسیاری افتاد و معالجه کرده بهبودی یافت چون جمعه مذکور حکم با خبر جیش داد
 توقف در وطن برایش ممکن نبود و ناچار با عاظمه مهاجرت با صفهان نمود و آقا میرزا محمد حسین
 (سلطان الشهداء) بواسطه هماننداری و نگاهداری از او پرداخت پس بپهران رفت و از
 آنجا بعلت سابقه دوستی با آقا میرزا محمد ته سر رشته دار سابق الذکر که متوفی آذربایجان
 بود در سپار تبریز گشت ۱۲۹۳ و میرزا عبد الله خان نوری سابق الذکر که پیشترت مظفر
 میرزا و لیسعد بود ویرا بخانه خود مسکن داده نگهداری کرد و دختر خود را بپسرش میرزا علی محمد در قافا
 ازدواج نمود و حاجی خلاصدی بدست طریق معتمد تبریز شده پس از چندی شوق زیارت محضر
 ابی عنان خستیار از کفشش ریود و با اتفاق دو پسرش میرزا حسین و میرزا علی محمد از پهران
 بر عازم عکاشد و چون بسیدار رسید پهران را مقدمه روانه عکاش نمود و بکشت شد
 ایمان داخل خواست پیاده حاضر شد که آرد پیاید تا شرف حضور جوید در

آب شستشو و تطیف لباس کرده در بر نمود و دچار زکام شده بیمار گشت و از سفر باز
 باز مانده در و دوش بکجا بطول انجامید لذا حسب امر ایی کتین بطلب اورفت و سوار
 بر چهار بوش شتافت تا خود را بوی رسانده با خود تا باغ حنیفه متعلق بحمال ایی که
 از قصر بهی عکا بمنت برودت قریب نیم فرسنگ دور در ساحل دریا واقع بود رساند
 دور آنجا حال ضعف بر حاجی مستولی گشت و بمحض ایی خبر رساندند و طبیب و دو اترایش
 فرستادند ولی حاجی در آنجا از جهان درگشت و جمال ایی پیر این خویش را بر ای
 کفکش فرستادند و او را با آن کفن کردند و در فرزند عکا دفن نمودند و این واقعه در سال
 ۱۲۹۷ واقع شد و ادسه پسر دیک دختر داشت و دخترش طوبی در یزد شوهر کرده خوانده
 بهمالی تشکیل داد و پسر او سطرش میرزا حسن که صورتی نامعنا بس پسندیده و زیبا بود
 و شعر نیکو گفته تخلص زیبا نمود در اشعار بیات مذکوره بدر از یزد بهراجان مهاجرت
 کرده تا اهل نموده مقیم شد و در حدود سال ۱۳۴۰ درگذشت و پسر او شد حاجی ملا
 میرزا حسین چنانکه نوشتیم در جوانی با پدر سفر بغداد کرده ایامی چند در محضر ایی شرف
 یافت و عودت بوطن نمود و بار سفری دیگر بد آنسو شتافته چندی شرف حاصل کرد

برخی چنین آورده اند که سفر حاجی مدینه بکجا جان مصلح پس از گذر از یش در یزد و پیاده از طریق بغداد شد و در یزد
 عده ته پاشا واقع در روز فرسخ عکا درگذشت و قبرش در دهکانه جاده با آجر و گچ ساخته شد و جمال ایی همه وقت
 در آنجا میگذشت یکبار فرقه ایی که چند دقیقه کشت میفرموده در پیش از طریق آذربایجان میخواستند نیز در
 میرشد و اقامت گیرند و در قادختر حاجی میرزا عده ته خان را بر زنده گرفت :

نسخه اول کلمات مکتوبه را با خود میرزا آورد و با بیان رامزده ظهور من بطوره آیه دختر حرم
 میرزا ایکی و همرازش داد و بعد از وقوع مصائب و بیایات مذکوره با پدر مهاجرت
 باور با بجان و سکونت و تا اهل در میان دو آب کرد و چون دارای معلومات علیه اسلامیه
 بود صحبت عامه یافت و بهدایت تبلیغ پردهخت و مجموعی از اینها نفع فراهم ساخت و
 همت بر تهذیب و تربیت روحانیة ایشان گذاشت و تاج و فخر گردید و بعد از
 غریب بعکا با پدر و برادرش در قاف و وفات یافتند چنانکه گنجشتم مرحمت کرده در
 میان دو آب مرجع اخبار و اجاب شد و پس از غروب شمس جمال امی برای نشر عهد و ميثاق
 در نقاط مختلفه آذربایجان سفر کرده انوار عبودیت کبری حضرت عبداللها را منتشر نمود
 سپس سفر بعکا کرده ایامی چند در کنتف فضل و عطا بر نسبت و عودت وطن نمود
 و برای تبلیغ و نشر انوار بدلیه قریب پنجاه در تبریز توقف کرد و این در سال ۱۳۳۱ بود
 و باز بمابند و آب زرقه بر نسبت تا در سال ۱۳۳۴ در گذشت و پسر کهنتر حاجی ملا محمد
 میرزا علی محمد و قاف در غضوان جوانی با پدر و برادر همت بر سو عیقه نوشتیم از یزد مهاجرت کرده
 مقیم تبریز شد و حاجی میرزا عبد الله خان پیشخدمت مظفر الدین میرزا و معتمد و والی آذربایجان
 دختر خویش با ازدواج وی در آورده پدر و پسر را در خانه خود سکونت داده امورشان را
 اداره کرده و پس در قاف با فراغت بال و آسودگی خیال و عزت و جلال جهیامی خدمت
 بامراهی و تبلیغ گشت و بعد از مسافرت مذکوره با پدر و برادر همت بعکا و پس از خدمت
 والد مراجعت تبریز نموده بیشتر این امر قیام کرد تا در سال ۱۳۴۰ چنانکه در بخش سابق آردم

برای تقسیم میراث والد و طایفات خواهر و دختر امراهی از تبریز بزرگرفت و در آن ایام
 حکومت بزد جزو قلمرو وسیع حکومت مسعود میرزا ظل السلطان بود و او خود در ^{اصفهان}
 تکرک داشت و ابراهیم خلیل خان نامی تبریزی از طرف او حکومت بزد می نمود و در قار
 موقع خروج از تبریز سفارش نامه مالی از بستگان ابراهیم خلیل خان در حق خود همراه برد
 و مورد تحلیل و مساعدت حکمران شده با وی معاشرت و مصاحبت جست و قریب
 بیست ماه در بزد بماند و با همه گونه مردم مصاحبت کرده تبلیغ نموده شهرتی بیخ فیت
 و بسیاری از معارف با وی در دار الحکومه مناظره و مجامع کرده مغلوب شدند و عماد
 و مقاومت در زینده حضورها میرزا تقی طبیب حافظ الصفا در نزد حکمران با وی مناظره
 و مباحثه نموده مغلوب و خجل شد و شدت رقابت و ضدیت برخاست و ملاها
 خصوصاً شیخ محمد حسن مجتهد بزرگاری تبعید ویرا از حاکم خواستار شدند و حکمران بوی جزا
 و اینکه بیرون رفت ولی شاه چون ملاها واقعه را نوشتند از ظل السلطان که آن هنگام
 در طهران بود خواست تا با ابراهیم خلیل خان تلگراف نمود که در قاراد بزرگ مجوسان باشد
 چون باصفهان دردد کند ویرا بد استخاطبه و حکمران بجزر و وصول تلگراف کرد و استاد
 در قاراد برین راه دستگیر کرده بیز در گردانده حبس نمود و پس از درود ظل السلطان
 باصفهان بموجب امرش با کند یکپائی و بر بخیر برگردن سوار بر استر همراه با موران
 فرستاد ولی ظل السلطان در آن ایام هنوز از آرزوی سلطنت که جمعیت
 و نفوذ بهایان از اسباب الت میخواست مایوس نشده خیال خام را در دیکت

بیخ و روی خوشن با بیضا نغمه نشان میداد و لذا سپرد که بورقا در طول طریق شدت
 و جفائی رواندازند و در ورود با صفهان با اسفندیار خان بن حسین علی خان ایلیانی بنیاد
 که در قرب همان ایام حکم شاهی پدرش در بلد قتل آوردیم صبر ساخت و در قاف
 با اسفندیار موافقت و بار شده او را تبلیغ با مرهبانی کرد آورده اند که در ایام مجلس در قاف
 اصفهان روزی نسخه از اشعاری که در آن سخن شعرا ساخته شد برای اسفندیار خان
 فرستادند و در قاف بالبدیه ابیاتی چند بدان منط گفته در ذیل در قاف رقم کرده اسفندیار
 از شاهزاده ابیات مذکوره منجذب گردید و صورت ابیات مذکوره چنین است
 چونکه در خلوت دل یار مقیم است مرا از ستمکاری اغیار چه بیم است مرا
 سر و جان و دل و دین دادم و دیدم زخ دوست ده چه سود است که این بود عظیم است مرا
 نه امیدم به نعیم است و نه بیمم ز حیم وصل تو جنت و بهر تو جهیم است مرا
 ما در طاعت محبوبم و از سحر کلام معجزی چون در بیضای کلام است مرا
 با چنین طبع که از شمس و قمر مستغنی است چه طمع تا کرشم از زد و سیم است مرا
 ایضا ای نبرده بکلمت معنی بی بی بری سوی مقصد ما کی رزف عشق ما بهر فرندی
 میکند صد هزار عالم طی عاشقان زنده اند از آتش عشق و من الما کنشیشی حق
 ای که دایم وصال او طلبی تو نمائی اگر بایبی دی ندر چون سر زنده ماند شب
 چون بهاران رسد بمیرد دی و روزی ظل السلطان مجلس زنده کند پای در راه نگاه
 کرد و بیوع مسخره و استهزا بدو خطاب نموده گفت تو پیغمبری مظهر کن تا کند از بابت

برداشتند شود در قاضی خطاب بوی چنین جواب داد ای حضرت والا فرمایش سرکار بدون
تحقیق است من کی ادعای پیغمبری نمودم تا معجزه کنم و ظل السلطان نزد سفید با رها
رفت و اشعار شعرا اصفهان و ابیات در قارا نگر بسته از طبع و فضلش در پیش
شده حکم داد کند از بابش برداشتند در آنحال سفید با رها خان خواست که بوی
گوید دیدی که پیغمبر معجزه نمود در قاضی اشاره کرد که نگوی در آن احوال شیخ محمد باقر (دنب)
محمد اصفهانی با شیخ محمد حسن مجتهد نیز مراسلات کرده نزد ظل السلطان مرادده و سنا
و اتمام در قاضی در قاضی همی نموده ولی شاهزاده در شبی دستور داد که در قارا بر خیمه
کردن نهادند و بخانه وی برود تا استنطاق نموده حکم بکفر و با ایمان دهد و توصیه
در مسأله و مسامحه کرد و مامورین و پسرهایان که با در قارا بودند نیز کمک کردند و مجتهد
چند فقره مسوالات کرده در قاضی جواب داد و در پایان مکالمه شیخ نوشت که عفا
در قاضی مطابق اسلام است و فسادی در آن راه ندارد و در قارا نزد ظل السلطان
عودت دادند و در مجلس نگه داشتند و پس از چندی مرض مستخلص نمود و آنگاه
ازاد در نزد گرفته بودند استرداد کرد و خلاصی در ادا امل سال ۱۳۰۴ صورت یافت
داد در منظومه شریف خطاب بجای محمد طاهر نواری اشراق تخلص چنین سرود
مدتی این طیار اوج دل بود اندر دام عدوان جلا نه همه اندر ارض با و ارض صداد
جلا در مقلب اهل عباد و با بجله قبر زیر رحمت نموده حکما کان تبلیغ و شرفیات
ای بی برداشت و کرد باد تعصب و فتنه برخواست و بدخواهان قیام بر قلش نمود

دهان

و بجایمان بسیار در شبانه از شهر برون و بقریه رفته چندی نگه داشتند و بدین طریق
 خدمات و ناملایبات بسیار از یکانه و دیگرانه تحمل نمود تا بسال ۱۳۰۷ با دوپوش
 عزیزته در روح ته با تفاق ابو الزوجه اش حاجی میرزا عبدته خان نوری بغرم
 زیارت جمال اهی بکار رفت و چندی در کشف فضل و عنایت بزیست پس نمود
 کرده در بلاد و معمورات آذربایجان را بیت امر الهی را مرتفع نمود و سفری از رنجان و
 و فرزند عبور کرده ایامی در طهران با حاجی میرزا عبدته خان ماند و با فضل فائمی
 و غیره موانبت گرفت ثنوی مشهورش را در جواب منقوله ثنوی قبل از آنکه
 که خطاب به اقا علی حمیدر شروانی و خان مذکور رسید در آن ایام سرود و در فتنه
 سال ۱۳۰۸ و گرفتاری بعضی از احباب با در بایجان برگشت و چون
 عزت شمس جمال اهی واقع شد با رعزم حکما در زیارت فخر حضرت عظیم
 عبدالبها کرد و بسال ۱۳۱۰ با دو فرزند مذکور بشتافت و چندی در جوار پرانوار
 فیض بر شاریافت و اشراقات اهی را از مشرق عبودیت کبری تا بمان دور خشان
 مشاهده نمود و با عرفان و شور عشقی که مخصوص او بود رفته منجز بانه بر کشید و با

در خطی که در تاریخ یازدهم شوال ۱۳۱۰ از میان آداب حاجی میرزا عبدته صاحبان نگاشت هر آن ایام با دو فرزند
 مذکور در آنجا نزد برادرش میرزا حسین بود شرحی موش از خدمات و ادب و احباب قصه مذکور از جهت نجوم مشهور
 اگر ادب است در ضمن کتبات اشاره بمقام عظیم حضرت فاضل عظیم نمود و جمله از عبارت کتوبت است در
 از احباب از بقیه لیسف نجوم اگر ادب بمقدار عدد واحد موجود ... اکبر لیسف این ایام مبارک را که در اصحاب
 رابع در صفحه شصت و هفدهم از اهی اخباره اشاره نموده نیز در کتوبت نمودم نه و اکت الیوم بکون عنین الرب
 و بعد از نماز الارض قحرا در فتنه نصابین

از بیانات شفایه حضرت عبدالباقی حضور صلی در حین و تشریح اشیا ۱۳۳۸ هجری قمری
ایامی که عبرت بودم بگذری شیخی گندم گون لاغر اندام سطحی جیاس طایفه بدیدار آمد و گفت خدمت را تعریف کنم
شیخ محمد عبده هستم و من ملاحظت و مصاحبت کردم و روزی دیگر نیز آمد و چون باز دیدم من تنی از روز
دو روز تحصیلات جدید کرده و تمایل بحال الدین معروف متوجه الیه پرسید که در قرآن بر جای افلا یرون ال
الابل کیف خلقت والی الارض کیف سلطت والی السماء کیف خلقت شیخ اولی آنکه میگفت افلا یرون الابل
و مساها والی العنکب و شمشاها و در حقیقت این کلمه از جهال الدین بود ولی نبوی که از خودش است بیان کرد
و شیخ ساکت شد و او خنده مستزانه زد پس من گفتم که کل کلمات را چون بنظر دقیق بنزد آیات الهیه میباشند
و مکی برای اولی انحصار گواهی بر الوهیت دهند و تمام اشیا را نشان نمرد و اثبات بعضی نماند و میزان نیست و از
انجا کلمات الهیه برای عموم میباشد و اختصاص بعباده ندارد و برای احواب شریک نیست و از شریکشان
زندگانی میکنند لذا آنرا فکر فرود و چنین نیست که فقط اشیا نخل و عکبوت هم باشد بلکه کل حیوانات است و کلام
دیدی سرانه خود و قائلی بکار میزند از آنچه عکبوت بحری است که در آب در برش لانه میازد و دو دایره تو در تو قرار
داده برای دایره بیرون دری از لایسینک تعبیه میکند و هوای خارج را با دهن من جمع کرده برای تغذیه زمستان
میبرد و در دایره خانه زانرا داده چنان سرعت و دخل میشود که آب ابد نفوذ نمیکند و از آنجا اول بخانه دیر
تغذیه میکند و خارج میشود و دیگر آنکه کلمات الهیه بجز معانی ظاهریه مقاصد باطنیه نیز دارد چنانکه مقصود از ناقه
صالح میکل صالحی میباشد و قوله فقرو ما اسی انکر ما و تو که هر را از بر تفرینده ای چگونه بر حضرت رسول که صیبه
میون از شریک سجد میکنند و قریب یک هزاره سیصد سال در ظل امرش آرمیند چنین سخنان لایق
میگردد باری در آن ایام شیخ محمد طرر آمد و رفت تا آنکه تلکراف بر ایم رسیده که بکار برگردم شیخ آمده خواست
گرد که او را با خود ببرم چه که دو قبیله متضاد در بیروت بودند و شیخ از یکی زن گرفته و قبیله مخالف همه نذر
در حش نهرت دادند گاهی گفتند که شیخ محمد عبده را دیر روز که در کوه هست بنیاد اگر نقتد یا آنکه شب گذشته

مست بادخران

مست بادخران نصاری میرقصید و من با دگفتم مصلحت نیست زیرا اهل انکار خواهند گفت که غلام خود نمند
بود و مفیدی دیگر را با خود همراه آورد و افاق شن طبقه و صلاح نیست که ببنوان زیارت قدس بروی
و از آنجا بکار بیاید و من قبلا خانه برایت اجاره میکنم و مدرسه برای تدریس میامیازم تا بیاید و این
رأی را بسیار پسندید و من حرکت کردم انگاه قدیمه راه ویرا عاقبات کرده متعجب شدم و پرسیدم
گفت چون راهم نزدیک بود باری دیر هم شمار زیارت کردم باری من آمدم حکما و او در رفتن مسامحه نمود

و با تصادم غزا و غزلیات شیواندا، انی آنست نارا بلند نمود و قصاصه و غزلیات بسیار
 و ترجیبات ابدار عاشقانه مملو از عرفان دستور جانفشانی بسرود و چنان در شراو از زمان
 قیام کرد که معاندان و حسودان از میدان عشق و عرفان او چاره جز فرزند داشتن و پس
 از مراجعت از عکا چون دیگر برای وی دزدک در بزم میسر نبود تا موریست یافت که گهی
 در طبران و ایامی در زرنجان تبلیغ و نشر نفحات الهیه مشغول گردد و مخصوصا پیشرفت در تری
 امر اهی را در زرنجان محل توفیق و سعی و همت خود سازد و در آن ایام حاجی میرزا عبد الله
 ابو الزوجه اشس مقیم طبران بود و حضرت عبد الله هماء امر فرمود که تمام کتب امریه
 و آثار نفیسه شرا در زرنجان بطران برده نزد حاجی خان مذکور بسپارد و در اجرم در سال
 ۱۳۱۲ از طریق قفقاز و کیلان با بصران مذکور بزرنجان در خانه ابو الزوجه نایب اشس
 حاجی ایمان سابق الذکر نزول نموده چندی بماند و به همت تمام تبلیغ پرورخت
 و نارحسد و بعضا طلا را بر فروخت و دوسوسه و اغوا نمودند تا حکمران علار الدوله
 و برادری که کرده در دار الحکومه مجبور ساخت و با تفصیل جیس او با پسر اشس
 و برخی از اجامی زرنجان و تبعیدشان از بطران و حبستان در انبار و بالاخره فاجعه
 شهادت پدر و پسر مظلوم را در انبار در بخش لاجی ضمن واقعات سال ۱۳۱۳ میآوردیم
 و این واقعه در شب بیستم ذیقعد سال ۱۳۱۳ واقع شد و جسدشانرا خدتن از عمده
 انبار همان شب بفرستان معروف سر قبر آقا بردند و در جیب عقالخانه بخاک سپردند
 و پس از چندی میرزا مومن کاشانی صورت قبر ساخته علامت نهاد و چون سوزا

گذشت

۱۶۹

گذشت بمیرزا عزیزتبه بن درقا باغی محصور در خارج شمالی شهر بنا کرد و جسد پدر و برادر
 دینز جسد قاضی علیجان مازندرانی شهید را انتقال و استقرار داده بقعه و بارگاه ساخته
 بنام درقائیه معروف کرد و پسران درقا که از دختر حاجی میرزا عبدتبه خان نوری مذکور
 بودند ترتیب سن بمیرزا عزیزتبه و میرزا روحتبه و میرزا ولیتبه نام داشتند و میرزا
 روحتبه شهید حسین شهادت داخل در سن چهارده بود و حالت لطیفه روحانیه و فریاد
 شعریه و معلومات دینی و ادبیه و قوت بیان و شور عشق ایمانی و ذوق تبلیغ در سرداشت
 و خط نیکو مینوشت آورده اند که در ایام تشریف با پدر و برادر در محضر اهل بیت نبوی
 طیب و عطا طفت از او پرسیدند که هرگاه مهدی موعوم و منتظر مردم ایران نبوی عیسی
 میگویند خروج نماید و با تو مقابل شود چه خواهی کرد و او بید رنگ عرض نمود که بناید
 مبارکه او را تبلیغ میکنم و از واقعه شهادت درقا حلیل در روحتبه بی مثل و قساوتیکه
 جعفر قلیخان معین السلطان حاجب الدوله در قتلشان بکار برد قلوب جامه بهائی لرزیده
 ناشی شد یافت و از جمله مرثیه که شعر در آن موقع سرودند مرثیه نوزدهمین بیت

نوزدهمین بیت به خان ایمان باین امر دست و دختران مادر نامی کردند و میرزا عزیزتبه خان بن درقا برای شوهر خواهر نوزدهم خود
 سنیان چنین حکایت کرد که در تاج پسر خود عزیزتبه مذکور و روحتبه که کتاب نفوس مصلو کبر را تعلیم کرده از خط خواند
 یک نذر مادر گو با عزیزتبه را نزد نطقه الاسلام برده سعادت و شکایت کرد که شوهرم بیایست و کودکان نماز میخواند
 تعلیم داده بمیرزا تبه و سوره داد که در مجلس نوزدهمته قیام کرده نماز از حفظ خواند لکن مجتهد نشد و گفته بود احکام
 شوهر خود کن من چگونه در حق کسیکه کودک بدین عجز و سال را چنین تعلیم دیداری کرد سخن مادر را گویم و موجب حرکت درقا
 از ترز این شد که دست زن در طلبش جهای خطر جان بودی باشد و روزی که نوزدهم پس از خانه برای حمام بردن
 ایشان مخصوصا دانا امری را بجان داده از خانه خود که خانه میرزا عبدتبه خان بود غیر مکان نمود تا برنجان و آمدند -
 میرزا عبدتبه صاحب صنایع سکول

نیرد سینا است و چندان مورد قبول حضرت عبدالبها واقع شد که امر فرمودند قلم
 بنحاریتا نوشت و در بیت مبارک نصب کردند و بی هذاه آه آه ای ارض طا
 در قاجه شد مرغ باغ طلعت ایچی چه شد آن تدر و گلشن توحید کو و انزال
 قدس اینصحر چه شد ای صبا فرزند لبندش کجا است آنخوش الحان میل کوبا
 چه شد آن نبال نوریس فوجیر کو و آن گل شکفته رعنا چه شد قمری نوروز
 خوش آهنگ کو طوطی شیرین شکر خا چه شد جوجه سبز عاف قرب کو بره
 آهوی بر با چه شد صوت روح افزای روح بند کو نغمه جان پرور در قاجه شد
 بی حضورش آنجن رانور نیت ایدریغ آن آنجن آرا چه شد قتل اورا حاجب
 اورا چه شد آن سبل قتل و آن فتوی چه شد کس نه جسم زارش کجا است
 و آن منور میکل روحا چه شد گرد آتش رفت ابراهیم دار آن گل و آن لاله عمر چه شد
 در چه بونس در دمان حوت رفت آن خروج بعدش از دریا چه شد در چه
 بوسف گرگش از هم برودید آن نمیص کذب خون پالا چه شد در نه گرگش خورد
 در جاهه افتاد شرح دل و دقال با بشری چه شد در چه بچی خون او در طشت
 آن سرو آن پیکر زینا چه شد در چه عیسی بر فرزند دار رفت آن هجوم قوم و آن
 غوغا چه شد گر ترس ازین جدا شد چون حسین آن تن پاکیزه نور اچه شد
 در شد از شمشیر و خنجر ریز ریز کس نگوید که آن اعضا چه شد نیرد سینا چه تی نالند
 زار کان رفیق با دغای ما چه شد و این ابیات ثنوی منوب روح ته باشد

بسم ربنا الاعظم الابهی جام می رسا قیاس شاکن طو در دل را از میت پر نارکن
 ساغری در ده صهبای است تا بهوش آیم من محمورست بر دم استار و هم دهم گمان بر برم
 بر اوج مغتم آسمان بگذرم زین تیره دام و آب خاک ره سپر کردم بر حسنان پاک دارم زین ملک
 پر برنج و من رو نیام سوی روحانی وطن بشنوم از گلشن جان بوی دست بارگرم چون نیم از کوی
 دوست با سطر نغمه های جان فرا با مبارک مرثیه های غم رزدا بر ملا گویم با حجاب دیار یوم
 میاق است یاران البدار البدار ای عاشقان روی دست رو کنید ز جان بوی کوی دست
 ایر فیضان دم عنایت بشیرید امر حق را نصرت و یاری کنید همتی یاران که این امر بین منتشر
 گردد در اقطار زمین کوشش یاران که کرده منتشر در جهان آیات رب مغفده همتی یاران
 که وقت خدمت است گاه کس فیض یوم نصرت است رو نمایند ای جای بها سوی عالم
 با علمهای هر تا بهوش آید این است از طمون دهم بردارند دست چشمان
 نور حق روشن شود خازنار قلبش گلشن شود اینچنین فرمود سلطان قسم در کتاب تقدس
 خود بر ام هر که جان در راه حق سازد خدا سوی او ناظر بود و به خدا سابقا جای کم کن از
 صفا تا نوم طاهر زهر جرم و خطا گرچه عصیانم فرزند است از شمار لیک از فضل ختم امید او
 مرجا ایسانی بزم قدم رشحه افشان بر اینچاک از کم تا ز جود ذره تا تابان شود نزد
 جانان قابل قربان شود کی شود یار که اندر کوی تو جان فدا سازم عشق روی تو خرم
 آن روزی که در میدان عشق جان دهم اندر ره جانان عشق اینخوش آید چنین که گویم آشکار و
 سلطان بهادر روی دار ایستد آن روز کی خواهد شدن که شوم فارغ ازین برزده تن

رو نمایم سوی فردوس بقا بنزد خرم گروم از فیض لقا اندر این بیدای حرمان تو ختم در شرار
 ناله بر افرو ختم برقع از رخ بر کنن ایشاد جان تا شود روشن ز نور آسمان ایشه شیان
 ای سلطان عهد ای زارت مشتعل فاران عهد ای که خود را خوانده عهد لجهار مرتفع ز امر تو
 ریات هک مطمع اسرار سجانی تویی منبع آثار بزدانی تویی چون الفاتم با مر کردگار
 هستی ای شاه شه ذوالافندار لیک خاضع در عبودیت چه با نزد باب روضه رب البهار
 ای تو سدره امر عرصن عظیم وی تو فرع مشعب ز اصل قدیم ای تو هستی شرق و حی خدا
 از نور روشن دیده اهل بهیا قطره از لطف بر این طیر زار که بهجرت گشته بی صبر و قرار
 ز آتش بید تو سوزان دل شدم تو شهر هم بر تو بر آب و کلم این زمان ایشهر بار ملک دل
 از فرات گشته قدیم مشتعل سوختم شامان از نار فراق اندر این بیدای صبر و شتاب
 کن خلاص این طیر را از دام غم ای لیک فضل و سلطان گرم در یافت سگر در قدرها
 بگر اندر فضل خود ای ذوالعطاء و اما آثار نشرو نظم درقا که بفارسی یا عربی در اثبات
 امر ایهی و یاد در شکوک و اعتراض معتزین و یاد در مع و بنا جمال ایهی در بیان عظمت
 حضرت عبدالبها سرود بغایت بسیار است و مانند از اینر امخص نمونه در مقام ثبت
 میداریم نشهد انه لا یوصف بوصف سواد و لا یغنی بغنی و نه و لا ینکر بکفر غیره
 لا اله سواد بسم ربنا الاعظم الایهی براکن ایشاد جان زوجه ایهی نقاب برای التیسر
 ز خلف نبلی سحاب بیارسانی روح کاوس صهباناب بگو معنی نوز بانگ خجک در باب

درقا در او اول شعر سرائه قدسانه تخلص بکرد و اخیرا درقا تخلص نمود

گذشت در قنور رسید فصل لباب چه منتهی شد زمان بدو در سردی و بیدار فخر استاره
 احمدی عیان شد اندر خلق شعاع علم دهدی بجم نور آهنگ جهان مندی فصل
 رب الوری بخلق شد فتح باب بدست نایب حق اب سمان باشد ظلام دهم و ظنون
 ز علم ممتاز شد بنور علم یقین جهان سرافراز شد قلوب اهل تقی بعلم و ساز شد گوشه
 شد بر نفوس طریق صدق و صواب پس از وی از فخر امیر شیریانی رسید دوباره درش
 صبح فخر معانی دید چه از فروغ افق روی خلق شد سفید ستاره کاملی ز اوج فلک شد
 پدید نهادی صبح زو صلا بیوم المآب نسیم صبح جمال ز نور زین گرفت شعاع
 علم از قلوب باز دیدن گرفت نوید رجوع و معاد چه جان شبنم گرفت ز شوق مبر
 نواد بجان پریدن گرفت برید دلها نمود بسوی مقصد شباب سحر بر آورد و رخ چون
 در بیضا ز جیب دید آمار روز ز مطلع الفجر غیب ز نور فخر یقین شکاف ظلمات رب
 گشت شگون شباب بدل با آرایش دوباره بعد از دوم رسید عهد شباب
 سپس بجای مهر جیب افق رشک کانت شعاع خورشید من اوج افلاک نافت
 صبا ز صند سپهر چه مرده وصل یافت ز خاور آن روح بخش با خورشید شافت که جهان
 مرده باد که بر دید آفتاب چه صبح حق شد بیدار پس از لبال جلال نمود مهر منیر فخر علی
 جمال ز جلوه اش منکشف شد سجات جلال شمیم آورد بوز بوستان جمال نسیم
 بیدار که خفته دلا ز خواب که بر جهید اگر ده که صبح طلوع شده بشر آفتاب فخر لامع
 جمال حق قدیم دوباره راجع شده شعاع شمس طموز غیب ساطع شده که سازد آفاق را نور خود
 فیض یار

فیض یاب برآمده بتری ز فخر امر آله شمع رخ روی شمشیر گواه ستارگان
 بهر دلیل دماوی راه سفیر شمشیر شده قلاووشه لو ابر او خضر بر لوح بنی قباب
 ز فخر قدس قدم بشری شد پدید جمال غرش بدیع ششون شد شن جدید ابان نامی عظیم
 سان رعد شدید گهی بانگ بلند داد جهانرا نوید گهی بصورت رفیع کرد بغلام خطاب
 که ایجهان مژده باد که کردگار آید دوصد هزاران هزار بهی بهار آید در خنیازان بهار برک
 و بار آید پدید گلهای تر ز خشک و خار آید سبز و دید شیر گل شکفته حجاب شود
 ز فخر ظهور بیع انوار قدس گردد که ز صد و مخزن اسرار قدس راحت کنی شود گلشن و گلزار
 قدس بر آید از باغ روح انجم و شیار قدس بچو شد از ارض قلب عبودیت انوار طاب
 شود سموات قبل بدست حق منطوی کنه چهارارسد از زبان نوری شمس صفتی در مشرق منور
 ز کلیش این ندان گوش جان بشنوی که آمد اندر جهان تب غلک از قباب پدید گردوشی که من
 دلیل دیم بشری ز بهاسوی سبیل دیم رب عزیزم ولی عبد دلیل دیم او همه نور است من
 ظل طفیل دیم من ز دیم آیت او بود ام لکناب ما همگی بنده ایم او است خداوند کل
 منبع انوار است روح جمیع رسل شود شدید لغوی بهر که گوید که قل بسوی او منتهی شد
 تمام سبیل جمیع مخلوق را باد است رجوع ایاب شود هویدا شوی بملک عما قریب
 که جذبه عشق وی کشد را بر صلیب ز شوق او داده جان درین سبیل حبیب بس طفیل
 کلیم بس سج حبیب ولی جمال در اندیشه کن سجاب شود همین جفتی که باب غرض منم
 بخت آتش اول من امنم ز روح مایید است حیات جان دیم بود بگناه عروج

ظلال

طلال دی موطن در آن افق میوم ز وصل می کامیاب خوش آنزان که در برابر آفتاب
 شود چه شمس شکار ز فرودش ظهور کند بر اقل روح با مروی نفع تصور دهد مش زندگی
 بر دگان قیور شود چه خرم بهشت کند جهان خراب چه گویم از عهد وی که آنزان چون بود
 فضائل عصری ز هر برین بود ز صد هزاران فردن دیش آنزان بود نفوت بوش برین
 ز وصف دادن بود بجز ماند کجا ترشحات سحاب شود شی آشکار که من شوم و آتش
 بر آسمان بر شود چتر بی خروش دود هزاران چون شود فدای هیش در شد آنگاه مهر
 که پیش میرد هوش مجنی نور آنگه است که شب نماید دباب چه مشرق آن شیر با نوار
 ز جلوه هیش نیری ز نو نو دار شد ظهور قدس حق پدیدار شد در آن دو نور لمع جهان بر
 انوار شد ز هر فلک نیری دید بر ضو و دباب چه بجز پر موج و جوش شمس با نزع همه
 بر اوج فضل و کمال علم بالغ همه بنفس طاهر تمام بطلب فارغ همه معرفت بیجان بود
 سابق همه بروح قدسی حصال بعقل کامل انصاب رسیده هر یک زجب بنزده انصاف
 شده در شان چه مهر مشرق انقطاع نموده در عشق حق ز ملک هستی وداع بنزد شان
 ملک کون ز دره جفر مطاع بچشم شان نه سپهر عدم چه فانی حساب گذشته در راه دوست
 ز ثروت و ملک و مال بسته بحق جان و دل رسته ز اهل و عیال نهاده پای عیال
 بفرق جاه و جلال گشود بال طلب باوج عرش وصال نموده سی شهر قریبایی همت
 شتاب بعشق حق جگرگی لوار افراخته خانه دل را تمام ز غیر برداخته این فرخند
 شرف کل ز سر انداخته همه بدست فخرش و فاخته بر کن خود شوقند چه شسته کمان باب

بلاست

بدت منت سال درین سبیل سعید بنیع ظلم و ستم زدست قوم غیب شدند چندین هزار
 نفس مقدس شهید بسا بدو و فابسی نجوم امید درین سما جدیدند لهرشم غاب
 بدین صفت دم بدم ز روح یوم انشور دیده شد فصیح صفت با بر سر بر بصورت زکر خشت
 نفوس منصف اندر قبور مشارق علم و دین ز وصل حتی در جور منظر هر چهل و شرک زده بر
 در هراب چه زین ندای رفیع جهان پر آوازه شد و فاکر گمش گشته شراره شد
 هیاکل از فیض روح بفرخی تازه شد سرور و هذب و دل بردن ز اندازه شد فواد و بوم
 و بر همه و انقلاب سپس بدت نوی صحنه برگشت و زان بعد و تیان بشارت
 تازه داد که شد علامت تمام رسید بوم ایجاد در آسان در زمین ازین بشارت فداد زلزله
 در فداد دلوله و اضطراب معنی روح باز ز زلزله آغاز کرد در بچه وصل را حور اهل با کرد
 طائر فردوس سدس ساز فرسار کرد باج اهی بجان ز ملک پرواز کرد در آتش
 فرقت سوخت دل شنج و شتاب چه کرد قصد عروج یک عرش و فای زنگاه ظهور
 بارگاه خفا در کین بر فروخت آتش جور و جفا سوخت زلف سموم گلشن صدق و صفا
 ز چار سوخت بند عواضاری ذناب جنود کفر و ضلال بهم در آمیختند بقوی اصل
 شرک فتنه بر انگیزند بر سر من فی الوجود خاک فابجیتند ایکل معبود را بداراد
 مشکش ساخته زرمی نوران شهاب چه سرزد این اجزایخ زدست قوم عنود
 گشت رخ مهر و ماه نار ازین تیره رود نمود روح البقا بغیب اهی صعود بند شد
 از زمین فغان بخرج گبود جهان شد اصل حجیم از تنجات فداد چه ز در اهل بیان

از قضا نزه شب برآمد افغان و راه هم از بزم از عرب بعرض علی رسید حسین صاحب تب
ازین صبیح عظیم درین صبح عجب گذاخت قلب کثیف ز نارغم در هضاب پس از اول
جال ز شرق تا بناک محیط شد بر قلوب سیاهای سمناک شد آواره قوم پهن شد
هلاک بد استل مرتکب شدند بی بیم و باک که قوم موسی جیه نموده اند از کتاب در صورت
جنون خوش طوبی تا خند پرستش عجل را پیشه خود ساختند بقتل مرات بهم نقد یعنی با
بجو درستی تمام علم بر افروختند برآمد از هر طرف بغیب بوم و خراب ز نورش اول هم
جهان پر آشوب شد جلال دین زمین زبلی محو شد زمین ز اعمال بوجبت و منصوب
گلشن دین بیان خوار گدگوشد ز فزونی جنت شد قوم اشرا الدواب گرفته کبر
ز جهل درین شرک و ضلال ز شیعه اش بفعال ز صوفی افیج بحال فحوات کتب بزد
ایشان حلال نکرده از هیچ حس زنا کسی اجتناب
دریده از فرط تنگ پرده ناموشان جسته بکبت اول اختر تکویشان زده بلانند
در همه جا کوشان بزین پرستی اسیر رئیس موشان عبید حق و خورید رنگ و بر
ز خوف جان چون زمان نهفته در پرده او ز بیم و همی دون چو کودکان کوی زخمی بترده
رضدق نشینده بو گروهی از اهل و هم اسیر اودام او چه شنکان در عرادان سوی
سراب چه گشته بیفان شع با مر حق منتهی ز دولت امرایف اله حق الکی چه
تجه آمد بپوش غیرت رب الهی نشست سلطان امر بر سرش شامشهی بست حقی
بزنگند زوجه ابی نقاب گشت ز شعاع وجه کون و مکان برزور کرد مر ابل روح
کنیم فور

حق تفتح صور حشر من فی الوجود بعثر من فی القبور بشر ما فی الصحف حمل ما فی الصدور
 نزل ما فی لها، بزما فی الهزات برش شد مستوی من هو یحیی العظام بصور اعلی
 فلم ویسده روح الهیام برآمد از انصاف قلوب موتی تمام مهلا ناطقا بحمد رب الامام
 متجانا طرا بمن لیه اناب چه کرد سلطان غیب قصد بارشود نمود رب الاله
 بنجاک رهش سجود بچاکریش کمر بسته آله الوجود غاشیه بندگیش فکند رب انجود
 برکتش شد دو ان در آن مبارک رکاب ز خرمن جود وی بهر کران خوشه صین
 گردی از اینا قبلی از مرسلین بحق کمین خادش خدای روح الامین چه ذره در ساس
 شمس حق لطیف دیوک عرشش برش حیرت از دباب از نقش منبر کربان موج
 جنود الهام روحی در کنشش فوج فوج اهل خصائص زود چه پریده بر اوج اوج بوی
 کوشش دو ان منجدین روح بوج ز شوق پر هضم طام زود چه پر انجذاب چه سده
 ایسکاشن بحب شر بارش ز جذبه عشق دی جهان پر از نار شد چه آذین طلعتش بگلوه
 نوار شد ز نو بهار جمال ز ماه گلزار شد فاد اندر قلوب نار عشق الهیاب شد دل
 هر قطره زود چه بر حور زود چه هر ذره تافه شمس فلور لیه طلعت بدل گشته بدریای نور
 شد ز قوی و بدن پدید شود و شور بدان قوم کفر و فساد و بیج و تاب خلق زبون
 با خدای بچنگ برخواستند جنود کفر و شقاق صفوف آراشتند مجزوه شرع را بکلیه
 پراستند هر آنچه افزود جهل ز علم دین گاستند بصد حق شد بندگان قوم کلاب
 زوس نبی دشمنان اصول کفر و شقاق نموده بر ضد حق بسکرتن اتفاق ز کین برافزا

لوا جهل و نفاق بند شد بر فلک ز قوم باطل نفاق برآمد سیاف ظلم بدست قهر از ارب
 شد قوم غیر چشم عدوان دلیل زبانشان شد بلند صوت سبب و عویل دام اهل بیابان
 شد سبیل شد پیش از شمار روح کرم قیبل شد ارض بر مزدوم ز خون باکان خناب
 شود بجزار داد و گرشجر با فم و گرزند دست خلق بد هر سردم نیاید اندر شمار یک انهر دران ستم
 ز ظلمهای عباد ز جوای امم که دست این خلق کرد بیوم خناب هر آنچه شد بیشتر نبی و عباد
 عنایت و فضل حق گشت دادم زیاد چه پر شد قطار ملک ز ظلم اهل فساد رحمت حق شد محبت اهل کمن
 فی البلاد بکینز هر گناه ناده هزاران ثواب بصرف مظلومی آن ملک ذوالاقتدار نموده بر ظلم خلق
 صبر و سکون خستبار داد سلطان علم قلوب اصحابار گلشن و گلزار شد آتش و دود و شرار
 عذب شد اندر مذاق زهر فدا و عتاب بحسن اخلاق کرد عباد را تربیت ز روح اهل کمن
 داد قلوب تسلیمت بچو مرتب نمود افنده را تقویت بدل شد از فضل و بی شخصیت تربیت
 زهر بلا شد چه شهید بکامها مستطاب ز بس ز غیم فم چه غنیمت اطل مدام بجز بیان شرح شد
 بر افنده خاطر عام شد اهل عاجز هر تقوی تمام شهید شد نامشان چه حسن من الامام چنین کند
 فضل حق برین خلق انتخاب شد بر مردم قریب بجاه سال که بود فی کل این تحت عذاب و نکال
 نمود بر نصر امر قیام فی کل حال چه در زمان طور چه در لیلال جمال چه در وصل و حضور چه در گنا
 بهر و عیب نشد می منقطع بیان سلطان عصر چه در سلاسل بسجین چه بر اراک بقصر
 بجز آیات می فروزن شده حد و حصر ز اوج افلاک گشت مرتفع اعلام نصر شده ساجد
 شمس بر آن معلی جناب آزان پس کار حق بخلق اثبات شد تمام عالم عزیزین بجز آیات

عیان زهر مشرقی شعله ذات شد
 داد قضایش جواب ز بهر فصل الخطاب پس از کتاب کریم ز فجر میانی حق بهیوم عهدیم
 دید شمس مضمینی با بر حق قدیم ز سده غضن ذات بدست غضن فویم تحت فرعی رفیع
 ز اصل قدیم انعام چون نمر سدره گشت ز غصن اهل علم عیان ریخت از آن اصل روح
 یافت از انفرج جان بحور الهام و دجی شمس علم و بیان یافت بر او رنگ وصل کاف بن
 اقران جست در افلاک نور هر چه اقرب چه غصن اعلائی حق نظر آراشد جلش
 از نور وجه لامع و تو آراشد فوایش از روح و حی قلم و خا شد غصونش ز رفیض ابر حال انوار
 شد شد جمیع شئون ز سدره نایب نایب با مرتب انصاری رسیدن الزوال
 کتاب مبدئینا چه شمس در مال قباب روض الظهور و غصن بحر الوصال دستر ز بالجاب
 طلعه شمس انجمن و غش وجه النهار ظلام حزن عجاب چه از ساد انصاء با مرتب المعاد
 دید صبح فراق رسید سال شاد بر آمد آفاق را دود سموم از نهاد شمس سما و فاطمیک
 عرش و داد جست ز فجر ظهور بغیب ذات غراب چه کرد شمس قدیم ز فجر ابی صعود
 برق فواز در شرف قلب من الوجود بنده شد از زمین بر آسمان آه و دود شد ز در خان قضا
 نیزه قضای شهود ظهور دلهما شدند بر آتش عم کباب ز سدره المنتهی چه منقطع شد
 بر آله ای گریست چشم وضع و شریف بد بقل چون هلال ز فرط غم شد نحیف جزو
 ادران گشت بزنگ برگ خریف ز عین غصان نمود بگور دم انصاب فنا در طول
 قدس ز نار حزن اندکاک همکل روح اقدس هابنه جان کرد چاک حضرت مدح الامین
 ریخت

بخت بسزیره خاک کشتی خورشید گشت غریبه بجزر خاک شد تک از کمان خاک
 نیلی نیاب درین فرخ کاسان گریست خون بر زمین برآمد بگردن زلفان کرخ برین بناه
 حال علم سباه شد روز دین چه قلب اهل بهایم هر مین زار هجران شه پراز تر لذت لهاب
 دین بلای شدید که محرق شد منی شمس علیا شنید ز خنده همچون سی با مرتب القدم حضرت محمد
 اعنی فرخ و رفیع رسیده لغتی که مشرق عهد را بدین آفتاب نمود از فجر عهد طلوع چون بد نام
 بنصرت امر حق نمود از جان قیام حین مخوم را گوشت مشکین خنام و مید روی جدید فضل بر من عام
 شام جانها شنید شمیم گل از گلاب چه مشرق شمس عهد گرفت بانگی ظلام افاق شد بدل خورشید
 مرده جهان یافت باز روح حق زندگی دید بد بشه و در مطلع بندگی برگردش از نو کاوش صبا بی
 نشست چون رب عهد بکسی عهد در صیت جلالتش چه شمس شد بجهان شمس ساحل افان گشت
 پراز مثال گهر ز قهر بکریان موج فضل و هنر بخت ز بس هر کنار لولو در خوشاب ای شده
 آفاق جان روشن از اشراق تو شمس امکان خجل ز فیض انفاق تو بجزرت موج زلف
 عشاق تو جز ثبوت و روح عهد و عشاق تو نیست کسی دو کون ز قهر بزوان مصاب
 غیر تو ای شاه عهد شاهد محمود کیت جز که بود ای تو ای شاه جان سوخت منظر حق لایزال
 در همه عالم یکی است در برابر اجابت عدوی با چیز صیبت بجز دوست استخوان درد و جرمین
 جراب خدای تار است سپاس چه میدم که بسته بر بندگیش چون تو خدای مگر شکر که
 گشت آشکار مجد پر در پسر بختی که بی بهره است ز قلب و سمع و بصر کیسکه در حق تو زنده دم از آزار
 ای آنکه محبوب شد دولت ز انوار حق بجزرتی که فروغ چون دما انا حق کی عجب است از زمین
 سر زنده انا حق

سرزند اما حق بیافت جانست نصیب بحر اسرار حق چون کس شکل است شمس صانع انبیا
 ای متعالی بذات حق و وصف ثنا نوی میک بقا عباد عبد فنا در کف افضال تو است کنیز
 غرود غنا نعیم بالذود و اگر کنی غنا حجیم کزد ز خوف اگر نانی عذاب ای در جهان شیشه
 شیردین مبین مصاف بخلب تو اسیر هزار غفای قاف دهی بیکجا نیت کون و مکان
 کفاف کعبه قدمت بود موعید را مطلق باب عطیات بود مجربین را ماب اینج
 دلجوی تو نور بصیر روح سمع وی بغرور زندگی چه شمع ما بین جمع ز نار حبه ایام از ان چه شمع
 با حراق فواد ز دیده ات شرح ومع ای چکد بر کنار زبان لعل مذاب ای که اگر بجز خود
 قطره احسان کنی شبنم نابود را لجه ایمان کنی ز جلوه ات ذره را چه هر تابان کنی بدست
 نایب خویش اگر تو پران کنی شکفتنی گرام چهره شود بر عتاب شهنم ذره تو بر ما
 شمس عسده رسد بطلت بجا طار در قاجد گر نظری از عمل کنی برین طبل عهد چه منج شکل
 از شافش نام ارگام شهد بر ششم ارم ز طبع چه گرم قرار در ماب بس است در فاشا شمس
 که خف الفلم بر آرد دست دعا بر آسان گرم بطل عبد لیسما فضل رب القدم طلب کن
 از بحر خلق برای خود نیز هم فضل قرون از شمار فیض برودن از حساب مهینا مالک آباد
 بیکجا نیت بمطهر اسم رب که شد بجان فایب بشرق شمس عسده بفضن قدمانیت
 بفرع قدس برفع بدر نورانیت که خلق راه نبات زطلت احتجاب در فاشا شمس
 و لکن اینکه می بینید یاران سدره مار است نار ای نوامی روح بخش نغمه یار است
 عیسی کو تا شود زین روح قدس فیض یاب موسی کو تا بر آید نغمه آنست نار مشعل
 گشت

گشت از شعاع روی جانان دکن جان پر شد از شکین شمیم جسمه دلبر هر دبار عاشقان
 در هر کو گرده اندر گرده اشتران است در هر سو قطار اندر قطار سینه های نازان چون بر غلام
 زن قلهای اشخان چون جسمه جانان بنهار خلوت است و ندوی وصال نده وصال گلشن
 وصال است و اندوی بهار اندر بهار صد هزاران نغمه خیزد ازین هر موی من چون کنم با کجبان صورت دهد
 صفت اختیار چون کنم مستور سری که بر زبان کردش چون نمایم مخفی امری را که خج کرد
 کرده در شعاع منغی شمس اعظم رخ نهان گشته انوار عیان وجه خدا پرده دار قدری منم با سرایت حقیقت
 موج زن مشرقی منیم با نثار هونت نور بار گشت در هر بادشاهی در لباس بندگی کرده مغزنی
 طریق عاشقی را اختیار با رعایا گشته سلطان حقیقی هم نشین کرده خورشید الهی فیض نایب
 جذب های روح منیم همچو انوار شمس جلوه مای منیم همچو امواج بجا آید از هر جزیره
 معنی در دلور ریزد از هر موج در پامای لؤلؤ بر کنار چیست با این شمع دلالت
 کیست با رب این همی حضرت ذوالاقدار و افسوس عالم معنی برود است از خجالت
 ایدرینجا پرده غفلت فرون است از شمار کوش که تا در بنوشد ز مرمه بر زبان پاک چشم که
 تا باز بنید چهره پروردگار دیده میگوید که لم اعبد الا الهام اره دلبر از غیرت گزید که خالم
 شرم دار چند گویم بس کن ایورقا تو از اسرار دوست چند گویم لؤلؤ جان پیش این کن ایما
 هیچ بینی عارفی بر عهد حق ثابت قدم هیچ بینی عاشقی در مسلک حب استوار با جهان شریکی
 که مقصود است در عیان رب هیچ نمی بینی کسی بر عهد و پیمان پایدار در میادین یقین ای
 عارفان که مرد و صدق بهر اثبات و فایمردمان که مرد کار این بود راه نجات با عازان

امری

امر حق این بود شرط و فایده اشان روی بار فرقه محمود و سلطان از تبار پشوی خود
 محمود و سکران از شراب افکار مجرب قومی با چهار زر که در رب بکنود معترض جمعی نبود بر که
 بر بردار و ای بر این قیم غافل این نفوس محتجب اف برین اقامت نفس من غافل
 با کتاب عهد و اقدس دین انصوص و اصحات میسر و ایار وایت میزاد خستبار بر کتاب
 عهد حق ثابت شود ایدستان تا شود از فیض اسی کامیاب کامکار با توکل نزد حق
 تفویض باید گشت و رفت از جلال و جاه ملک مال و عز و اعتبار هر که زین دنیا
 دانی رست باشد اهل دین و آنکه او از خویش فانی گشت باشد مرد کار در امور اندیشه
 کن ایسان که باشی رست در استکاری پیشه کن ایدل که باشی رستگار حاتم جان
 بکن با آب تقوی شستو آینه دلانما پاکیزه از زنگ و جبار عرضه ما دومی جانی
 است بر خوف و خطر ناکمین و دشمنی ناری است پرود و شرار از عنایت کار خاصان
 سر بر گشته تباہ در عداوت در عالم سر بر گزیده تار قوتی شاید که راضی گردد
 این ما دومی همی باید که خویش گردد ایند و دشرار جزند که خبر کشاید ای یاران ز با
 تا نماذ غیر ذکر خیر از ما یاد کار چونکه بحر فضل حق فرمود عفو از ماسلف زین پسین باید
 ز ما لا ینفی جت احتدار اگر در بوستان وصل در صیف و شتار دیگر دره طاین
 حول در لیل و نهار در ریاض عهد حق بر خصن عیان آله بشوید این نعمه جانسوز از
 این در قارزار قرب دریانی است موج نعمتانش بیاب وصل گزار ای است
 خار منخاش بشمار قرب و صبرت شمارا شد جمالی بس عظیم فیض وصال حق ز بار گشت

سندی بس کبار بر درید این پرده را با قوت رب العزت بشکنید این سید بنامد اله الا فیندا
مقصود از محمد الهی چیست ای اهل خرد معنی شیانی چو بود ایگروه پوشیار از پس چهل سال
در ظل الهی تربیت آدمی گزین شود غافل بود ادنی انکار در دل و در دیده اهل تحقیق
ای عزیز حتی بود مشهود و پیدا هیچ هر نور بار چیست حتی ذاتی بنفس اقدس چه مستوی
کیست رب نفسی بذات قائم خود بر قرار بگر علم و حکمتش بر اوج ظرات موجزن در سران
او بر مرتب سوار نور او نبود رضوی هیچ شمسی مقبوس علم او نبود شرح هیچ کبری استغناء
فجر امکان را از انوارش روشن ضیاء گشت جان را از انوارش خرم بهار ای عجب خیراتان با گرفتار
و هم در میان روز روشن و چهار شام تار روز دیدار است چندین آه و انوس و دروغ فصل گلزار
است تا کی عقلت در خواب و خمار دوخته تقدیس رب موم حاصل سید سدره توحید حتی زاهد
ایام شمار مرده باد اهل حقیقت را که از تابد روح در بی بنو درخت ایزدی آمد بکار سده ای
نهان گشت از نظر ما را ولی با هزاران جلوه شد از عین اعظم یادگار فصل این بحر است در دم
الوف اند الوف فیض این عهد است در هر آن هزار اند هزار موسم و صیف آمد و گذشت هنگام
ربیع پر شد از شمار گو نامگون جمیع شاخسار باد و صد لطف و صفای از تابش خورشید صیف
گشت آون از درختان میوه های آبدار ذوق جان کو ابر فقیان مشرود جدا چه نا چشم طعم بقا
زین میوه های خوشگوار بهره درک این عطا یا کو نوادی سختی بهر شکر این موهبت شکوری خردگار
مقصود از پیش داریم ای عزیزان بس غلیم همتی شایان آن باید کون برین بکار مقصود مقصود
اصلاح اهل عالم است و اتحاد و اتفاق کل اهل روزگار همتی باید معادل با تو ای بکران

چیزی نماند

غیرتی شاید متادوم با جنود شهباز کوششی باید فرادان چنان راجح خاصات جوششی باید بنیاد
 همچو امواج سباز با سلاح علم و حکمت در میدان بیان کردی باید تقابل هر تنی با صد هزار کمانش
 عبودیم واقف بر تو ایچ قدیم کاشن گشتیم عارف بر امور کردگار ایدر بنا غافلیم از موج
 بحر امتحان بیخبر بنشینیم از روز رزم و گیرودار از جنالی بحقیقت تو کردی بولوس
 یوسف مصر جلالت را همی خواهند خوار این بود ایدوستان شرط و فادوری این بود ای
 عارفان رسم و ره انور کار عهد ستوار الهی را چرا گیریم بست فخر تو ای معانی را چرا
 خواهیم تا غفلت ما بین که در دریای پر موج و فنن بنمایم از کف طاج سلب اختیار بنده
 چون از سایه بزبان تواند شد بر کی فقیر از ظل سلطان غنا جوید فرار جز بنائیدات این طرا
 علام قدیر کی رسد این کشتی از بحر حوادث بر کنار ناشر آثار عزت کیست جز این ذوالجلال
 رافع اعلام قدرت کیست جز این شهباز جلوه توحید حق زین مشرق آید در ظهور نفی
 تقدیس رب زین روضه جوید نثار حافظ دین خدا که بود بغیر از این وجود ناصر الهی
 کیست جز این نامدار کشوری بی شاه کی در ملک کرده منتظم هیکلی بی قلب چون در کون
 باید پایدار لایزال انوار را بوده است از مطلع طلوع لم تنزل افلاک را بوده است بمهر کردار
 بی وجود فانی کی امر حق گیرد قوام بیقیام شاخصی چون سایه ماند بر قرار کیست جز
 عبد البهار و حیفه اسی بندگان قائم اندر بندگی امر حق لیل و نهار این چنین شاهی که
 ادر خواند حق رب الوجود گشته بر باب عبودیت عمید خاکسار چند دور تا شمری
 نماند حق را بهر خلق موج این دریای بی پایان نباید انحصار قطره کی احصا نماید و

وسعت بزم محیط بنده چون گوید شمای حضرت پروردگار بر پر از آفاق و انسانی اگر خواهی بکن
 بگذر از گنزار و کرداری اگر داری بیار و قصیده که در تهنیت عیدین پنجم جادوی اولی
 یعنی عید معیت حضرت اعلی و ولادت حضرت عبدالبها، سرود مشهور و منداول میباشد
 و بدین ابیات شروع شد ابهائیان بشارت کاشت دو عید عظیم از فضل رب ابی نام
 شد است با هم عید معیت امشب از شادی جشن عید رس مملود گشته است هر دو
 منظم اصل مظاہر امر با فرج جنبه میبند بدو مشارق و صبحی با هم گشته توام نوریکه بود کاش
 در فجر عزاجال در عرش قدس تفصیل گردیده باز خاتم الی دارد عظیم قدری این لیل مبارک
 زاید نبردی این ساعت مفهم تابنده شد در این لیل شمس الشمس اعلی زاینده شد درین
 فجر رب النفوس اقدم شد نورهای غیبی بر طبعی تصور شد دروهای غیبی در هم یکی محتم
 در بس اول شب شد نقطه شبت لامع چه مهر تابان از امر رب اکرم در انهای این لیل عبدالبها
 از نقطه یافت تفصیل در عهد عهد قوم الی شام در این شب عید از جلوه جمالت بزم وصل
 ما از خنده ساز و خرم یارب سخن آنان کاشت بزم وصل شادوند مجروح خود را بخشار باالی از غم
 ام افزون عصار با دین سعید ساعت رب الیه هوادار با دین شب مخم

ایضا ترجیع بندی است حاوی نه بند در نبدی شمل ده بیت و اولش اینست
 ز نافوس حرم بر خاست آواز که باب مشرق الاذکار شد باز جهانی تازه دیدم که نوایش
 درآمد طایر روح پر دواز گروهی دیدم از اهل حقیقت بمنهاج طریقت گشته انباز
 عجب را بی ستاین وادی که آنرا نه انجامی بود پیدانه آغاز رسیدم در مقام قدس محمود

سیندم

شبیه نم نغمه از گلشن راز سرم از عشق جانان گشت پر شور دلم با یاد دلبر گشت در مساز
 سحر در مطلع لفظ خجسته تخیلی کردن محبوب آغاز مبارک طلعتی در کسوت کجک
 دلکن از ششون یک ممدار من اندر طلعتش حیران که ناگه ز نادوس حرم بر خاست اواز
 به شد مستقر بر عرش اعلی مبارک شانه نم تقالی و نیز بر جیمی دیگر بنوع مذکور
 اولش این است سر نهادیم در بیابانش گر چه در نیت سوی پایش
 بولجیب عالمی است عالم عشق که بیابانازی است بیانش ترک هر گوی دست از جان نوی
 وانگهی پانجه بیدایش یارب این نامه را چه مضمون است که بخون در نوشته غموشش
 برده ام بی باین معالیک نتوانم نمود بیانش قاصدی کو که آید از رودست
 نادل و جان کنم بقرایش جمع شد خاطر کم که میشنوم بونی از فطره پریشانش
 از وصال خورش نیده نصیب مبتلا گشته ام بهجرایش سرحق تا بکی نمان ماند
 بر که ظاهر کنم بر اعیانش فدای امر ربی الحنتار و بد شمس و جبهه النوار
 و نیز بر جیمی هفت بند در هر بند هادی نه بیت در بیان هفت وادی و اولش این است
 در سرم افتاده سودای طلب میدهم جان در تنهای طلب میروم اندر پی مطلوبت
 والد و شبید بیدای طلب تا کنونی ترک سرتوان نهاد در بیابان فنا پای طلب
 ای بسا بیچارگان آواره اند روز و شب در تیره همای طلب ای بسا کاندرا امید صبح وصل
 داده جان در لیل ظلمای طلب فرخ آنکس کو صبوری پیشه کرد در ره عشق و تقاضای طلب
 خرم آنسایر که در بد و سلوک مست شد جانش ز صهبای طلب گفت در پیشی مجرود طالبی

بادلی بسیدا

از آینه استقلال و استبداد خویش بیدار گشتید و امر با خراجش از طهران کرد و او بنسبه عبدالم
 زنه در بقعه متحن شد و امرشای صدر یافت که در اخراج کنند و او امانی قصه را
 بشوایند بهر همت و معاونت با کاشانگان شاهای تحریک و ترویج کرد آنس حبیبش
 بدین طریق برافروخت که دولت رعایت احترام عبدالمعظم نماید چنانکه آثار شورش حاکم
 در طهران نمایان گشت و معدالک از آنجا بیرون آورده از ایران خارج کردند و هندوستان
 رفت عنوان آنجا اسلام و اتفاق هند و مسلمان را پیش کشید و حکومت هند از آنجا
 مانع شد لاجرم بندن شتافته آفات کرد و پس از چندی سلطان عبدالمعظم خان در
 دعوت باسلام قبول نمود تا ملت اسلام از آنجا کار و مقاصد او بهره گیرند و او باور و قبول
 کرد و بلاخره میرزا ملکوم خان از منی ایرانی معروف در برخی دیگر از دوستان معظمن در
 تحریض و ترغیب بقبول دعوت نمودند لذا باسلام قبول رفت و سلطان عمارت مجلسی
 باو و گذارده مصارفش در ماهی دو بیت لیره مقرر کرد و کالسه سلطانی پیوسته گشت

شیخ جمال الدین ایرانی و از اهل مدان است مقدمات علوم را نیز در ایران تحصیل کرده تخمیناً بیست و سه
 سال پیش از این باسلام قبول آمده خود را شیخ افغان هشتمار داده است تصواب وزارت معارف جای
 معینی او نشان داده شد که در آنجا درس حکمت گفت در زمان صدارت محله پاشای مرحوم ماره سخنان
 از او شنیده شد موجب تکبر علمای اسلام گردید تا اینکه بنده دستاویز نفسی کردند در آنجا نیز بعضی
 سخنان گفتن آغاز نمود اهل شورش بنجامینه بر جانشه چون آفات را در آنجا و شمار بدین کسوی
 مصرتشافت بدتی در مصر هم بود تا اینکه در آنجا نیز بهر جهت و سببی که بوده حکومت مصر آخرش را فریاد
 داد و لهند اخترا امدی بوی اروپ نهاد تا هم در آن صفحات در گشت و گذار بود کاهای در عالم مطبوعات
 نیز خود نمایی نمود و درین اواخر ۱۳۰۱ بایران برگشته در دار الخلافه طهران زیارت حال ۱۳۰۲ بهر حال

کامل

و ظهوری ای عیدیه در وقت و وصف بعثت حضرت رب اعلی و ستایش عید رضوان
 و مکانه با برخی از اجبا و در علم کیمیا و غیره و نیز غریبات و قطعات و تصنیفات و انواع
 اشعار از وی موجود میباشد منها قوله تنور الارض نور ربی و شروق الوجود انجلی
 و روح سری نور فی دنی الیها لماندی بنا رک الله بهن جمالی احد ظهوری صد جلالی
 صفات ذاتش همه معالی مشون نفس معالی منظر قدس بفر اقدم نظره فکین قطب عالم
 که مستوی شد با هم اعظم جمال اهی برش اعلی حقیقت حق گشت ظاهر تمام شمار شد ظاهر
 بیان عبادت که گشت ظاهر ظهور اخری رغبت اولی چگونه گنجد مثال بادی که اوست لبس کله شی
 سوامی حیرت بیخ رونی رهی ر مخلوق بحق اعلی تودره خرم یک فانی زهد تجا در نیستونی
 چگونه خود را از خود رمانی جزا که بوشی نظر کالایا بخور شه عشق که می تواند ماند از خلق سخن رساند
 نگر که جشن ترا کشاند زوادی لا بشیر الا گرت تمازت مقام اعظم در با نطل علم اعظم
 فیر اقدر قدیم اقدم بی اهی اعلی اعلی بنا بر بوشی نما تو کل زهر بوشی بگو بخیل
 بدیل امرش نما تو سل سبب ذاتش بکن تویی شوی بقدر سانی از غنا صبا بکوش بقول سانی
 بیان بوش از کوشش می محبت بعشق مولی همین در فاکلشن راز شده بود برانه در
 ظهور عرش همه نو ساز بجن ابدع بطرز والا ایضا

چشم بصیرت گشا کرده شد بیزدم اعلام اسفلم اسفلم علام حشر شد
 نشر شد در حج شد و بعث آمد گوی بان مرده جان بی تو ز قبر تنم پیوسته سلسله بزرگ
 و حال و غم و شو دار سینه طائفه از اخ و حنت و اب وام با در خم گشته را مکن در سبکه ها
 بر جمل کز

جس برست ز می قومی بایست بچم جمعی از نور به اجسته ره علم دهری قومی اندکی هو آگشته دین
 داری گم قضا و حال است آری منکه ندیدم ماری نه مردی در عالم نه علی در مردم اینکه نودانش بشیر
 شرد و ابست اکثر الصم ایکم بین شاخ بنوا بردم مجتهد شیخ و امام قاضی و شیخ الاسلام
 اولینک کالانعام بل یحببت لهم قدسانی قدسانی باده ماسر شربت میریزد و میریزد
 دست بردن کن از کم ایضا بر تو نور به آتافته در خانه ما جاسی در خلوت جان ساخته خانه ما
 بچگونه ریشخ و خادیمم از چشمه دل کاری عشق لبالب شده پائینه ما گشته از نفحه ماز زلزله الساعه پدید
 دتری الناس سکاری است ز میخانه ما عارفان را چه خبر از ثمر ناری عشق عاقلان را چه خبر از دل دوانه ما
 بولایت ز حوادث هله بردان کنیم ما چه شمیم و حوادث همه بردان ما آشنا نامند ای در بهر دو چشم
 آشنایان جهان بکیره بگانه ما سردمان همه است در از در که دوست آتش عشق بر افروز
 بگاشان ما تو که ز جفته ارباب خون پیبری چه نصیحت کنی ای عاقل فرزانه ما با دور تا کند
 توبه هشیاری را شود که بچمن نغزه مستانه ما می نیم و میگویم میدانم و میخوانم
 من غایب مشهورم من ظاهر و پنهانم آنرا که تو میگوئی عمر است که بچوئی گویم بپسایان اویم
 دانم بقین آنم در سلسله اجساد مخلوقم مملوکم در مرحله اجساد خلائم و سلطانم موجودم
 و معدوم موصولم و محرومم آسوده و مشغولم آلوده و عریانم ای اول دای آخر ای ظاهر و پنهانم
 در وصف تمام گویا در درک تو حیرانم سجاکت یا هو یا من هو هو یا هو تقدیس تو نمایم تیرت
 تو نتوانم هر چند که میجویم هر چیز که میگویم غیر از تو نمی یابم غیر از تو نمیدانم و ده که چه
 حالت این خوابت و خیالت این یا نفی ضلالت این یا معنی ایانم ای

طیار

طایر در سانی وقت است که برخانی لایسطه شان عن شان زقرآنم و هین
 مقدر از اشعار در فا که برای نمونه ثبت کردیم اکتفا میمائیم و از جهت رساله های اثباتیه و
 جوابیه ای که در رد معترضین و مکاتبات مفیده اش با فضیله ای اینطایفه که بنابرینهای
 وی موجود است و از جمله نسخه از رساله ای که در سال ۱۳۱۰ برای یکی از علمای شیخیه
 نوشت بخط نسخ زیبای روح تهه در آخر نوشته کتبه خمر الارقا، روح تهه بن در قانی
 ارض الزا، ۱۲ شعبان ۱۳۱۱ برای مراعات اختصار صرف نظر میمائیم و از الواجبه
 که خطاب بود برادر و پدر والا گرش از قلم ایمی و از قلم حضرت عبد البها صده ریاست
 ثبت لوحی از آثار ایمی قناعت میجویم و هه هه بسی الناطق فی ملکوت الانشا
 ان یا ورفا ان اسمع النداء من مطلع الکبریا، المرضع فی سخن عکاء، الله لا اله الا انا العزیز
 الوهاب انا دعونا الکل الی الله من الناس من قبل و منهم من اعرض و الذی قبل
 انه من الفائزین فی ام الکتاب قل یا معشر الام الی من یشربون الیوم فانه قد حضر
 مطلع القدم و بیده نبض العالم بدو به کیف بشاء و انه لهو العلیم الحکم قل هل
 نفرین عن الذی جاتکم بکوثر المحوان الفوا لهن و لا تكونن من الذین کفروا با
 رب الارباب دعوا ما عندکم و خذوا ما فی به الله مالک العذاب فاعلموا ان الله
 انکم لا ترجعوا عما عملتم باخذکم العذاب من کل الجهات و مؤمن اعظم مما دأبتموه من
 کذلک ینبئکم من عند ام البیان طویلک بما نعرفت علی الافان بصوت الا
 فی ثنا، ربک مالک الادب ان اسمعنا انطق به فی ذکر الله و ثناءه انه یأبئ

عن علی

عن علمه من شیء بشهد بذلك ان ارف بصاد طوبی الایات نشیر انہ نصر امر به و
 نظیر بزرگه بین العباد وادسلنا له فی سنین معدودات الواحاً نضیع بها عرف
 الرحمن فی الامکان فد توجه الیه طرف الله ان کان مقر العرش فی هذا العین الاعظم
 ومن قبله فی وارض اخری بشهد بذلك من بطون بالمحی انه لا اله الا الله المصداق
 فاشکر الله بما سمعنا صدوک وقلنا ما انشأت فی وصفک مالک الایجاد
 عز وعلی اعین العالم بهذا الاسم الاعظم لیسبتمن به اهل القبود وینوحتمن الی
 هذا الاقن الی منه اصابت الافاق الاضواء عن البعد انتم من اهل العرب
 بشهد صولت الامام انما الیها وعلیک وعلی من معک من الذین نبذوا الاولم
 واملوا الی مشرف الالهام ویکرزش اهر متقد من اهل بهادران حدود

اقا سید محمدی اسم آبه المهدی وبعی بسال ۱۲۶۸ خازر بایان امر بیع شد
 ودر سنین اشراق انوار ابی ازراق عراق بغداد شتافه تمجید گشته چندی طائف حوال
 بود آنگاه مامور بسیر و سفر و تبلیغ در بلاد ایران گردید دیار و اغیار را با نوار بارزه ابی تلویجا و اشار
 دلالت کرد و بعد از مهاجرت ابی بادر نه رفته چندی در جوار رعایت زبست و واقعات عظیمه
 حادثه آن ارض رجب الامر بمعاریف بایان ایران و عراق همی نوشت آنگاه مرضی و مامور
 اقامت در بیت ابی بیخدا گردید و باطاعت و اجراء دستورهای صادره و مکاتبه با بلاد
 پر دخت و چندان بود تا موقعی که فتنه بغداد و مقدمات تبعید اجاب شروع شده و اقدام
 میا کانه وی که موافق مصالح وقت نبود خود یکی از سطل و موجبات فتنه مذکوره گردید چه که

اجاب در یوم اول دودم محرم مراسم عید ولادت علی و ابی را کما فی سبیلین مجری داشتند
 و مردم شیعه جاهل معقیم عراق حضور صاحبان مفرض و نادانسان جهان بداشتند که قصد این
 طائفه توین بمراسم عزای مرسوم آنان است لذا شورش کرده فتنه نمودند و آقا سید محمد
 خود از عراق بایران گریخت و از ناره فساد بیرون ماند و در بلاد ایران پی در پی سفر نموده
 بین اجاب با جبرام تمام زیسته در رعایت احتیاط تبلیغ کرد در سال ۱۲۹۰ در شیراز بود و دعا
 برای حفظ و حصول که از قلم ابی صدر دریافت نموده با حاد این طائفه داد که هرز خود نمایند
 و برای هر نسخه یک اشرفی طلا گرفت و افراد اجاب برای سیادت سابقه و جزوات بدعا
 لاحقش از او دعا گرفته ترک و استغفار و حصول بخواج تمونه را اقتضا نمودند و طبق
 اسم الله الهدی که در الواح صادره ابی بوی خطاب شد معروف و بیخ مذکور محل توجه
 و احترام بود و بسال ۱۲۹۹ در عکا بمحض ابی مشرف بوده با مورسیر و سفر در ایران گشت
 و در آخر شهر و کجته وارد طهران شد و فتنه شهید که در بخش سابق شرح دادیم برخاست و در
 ۲۱ ربیع الاول سال بعد دستگیر و حبس شد که او را با بیت پنج تن دیگر از اجاب سبیم
 انبارشاهی انداختند و بعد از دو یا سه روز دیگر نه نفر همزمان با علیجان شهید ما هفتاد
 مازندران را نیز از انبار کامران میرزا نائب السلطنه بیرون آورده در انبارشاهی حبس نمودند
 و بالاخره آقا سید مهدی در روز دهم شهر صفر سال ۱۳۰۲ مستخلص گردید باض مقصود و
 زیارت محضر ابی شتافت و بعد از سفر در بلاد ایران نمود و برای مراجعات احتیاط
 خود را بنام برادرزاده محترم دولت مند متوفایش سید علی اکبر نامید و بعد از غروب ستمس جمال

ایسی از طراز اول مبلغین معتمنین و مخیرین بوده چنانکه در کتبش لاجی عبدگاریم اظهار موفقت و دست
 با حضرت غصن اعظم نمود و بر رؤساء نقض عهد و بیایق زد و اعتراض نوشته در بلاد ایران مبارز
 کرد و در هنگام بنای مشرق الادکار عشق آباد با اجناسادت و موفقت کرده در دوش سنک و
 حل کرد و بسال ۱۳۲۴ با حاجی میرزا محمود افغان از عشق آباد بگما وارد شد و حضرت عبدالبهائیات
 ملاحظت فرموده مکرراً خدمات سابقه اش یاد کردند ولی چون طمع داشت که حضرت عبدالبهائیات
 اصغر بنات کربات نمونه خانم را باز در واج پیرش و در دوش پیرش لایق و صالح بود و نه کریمه
 فاضله همسر خان لیم با قتل میشد و مقصود رسید معجب جا بل حاصل نباید و دست بزد است
 تا نوید گشته بنای موفقت و موفقت با مخالفین و ناقضین گذاشت و چندی با وی نصیحت
 و ملاحظت فرمودند و او خود را کسی نپنداشته بیشتر متعمر کردید تا بالاخره در سال ۱۳۲۷ پس از
 آنکه هفده سال در صف موفقتین بوده در تفریر و تحریرات خود مخالفین ناقضین رد و کجاست
 در صف نقض قرار گرفت و با اولادش از ناقضین شمرده گشت و در اسن اینطریق مضموم
 شد تا سال ۱۳۳۹ در اطراف قصر بهی عکا با ناقضین در غایت خمول و تجارت بسر برد و
 بسال مذکور در گذشت و بنام وی الواح کثیره از قلم ایی و هم از حضرت عبدالبهائیات
 و این بیانات در بعضی از الواح ایی از آورده مشهور است ثم انقطع عن نفسه
 وعن اسواک ثم عن نفوس المشرکین فانظر بطرف البداء الی آدم الالوی
 ثم من بعد الی ان یصل الی علی بن ابی طالب و من بعد الی علی بن ابی طالب
 عن مشرق الامر بکتاب و صحیفه و لوح غصنم و او تو اول و احسن منهم علی بن ابی طالب

لهم وهذا من فضلنا عليهم ان انتم من الصادقين وكانتم بشرا وسالوا ربهم
 وبشروا الناس برضوان الله المهيمن العزيز العبد واخرجوا الناس من الظلمات الى النور
 وبشروهم بلقاء الله كما انتم فواتم في صحف الاولين حتى اذا بلغ الامم والوحى من
 المقدس المتعالى المنير اذا احبب نفسه في الفجاءات للبلاد يعرفه من احد بعد
 كان يقول عليه الآيات من كل الجهات وما احصوها احد الا الله ربك ورب العالمين
 فلما تم مبعثات السرا اذا اظهرنا عن خلف الف الف جباب من النور نوراً من انوار
 الغلام اقل من هم الابرة اذا انصرفت اهل ملا العالمين ثم سجدت وجوههم
 الى قوله الكريم وركبنا السفينة باسمنا ثم لجرنا على البحر باسمي العزيز المقدس
 وحفظناه بقدره من غدا وحفظنا الذين ركبوها الي ان وصلوا الى سائر
 في مدينة الواشمة اسمها بغيركم ان انتم من العالمين وكنائنها اربعة اشهر متواصلة
 بما دتم في الريح عز حفظ وفي تلك الشهور ما دوا احد من الذين هم كانوا فيها
 الا من اعلمهم ولا من سفلهم وكان الله على ابن شهيد وعلم وما رزقنا الى حد
 وما رزقنا الى نفس طها والسلطنة الله وامره وابلغا القدرة الله وشمس
 الى ان دخلنا في هذا البحر البعيد الخ ودر لحي دكر در جواب عرافه شمس كاشان
 از سرقت نفوس وازرود تو مني بعيت عظيم در بغداد نموده حين مسطور است
 وانك انت لا تخزن عن شيء وعما ورد عليك بعد فاصبر ثم اصطر ولا تكن
 من المضطربين كلما سر فامك ما كان الا من رجا ذوق الملك وينبغي لمن سر

وانك

۵۷۷

وَاِنَّكَ اَنْتَ كُنْتُمْ طَهْرًا عَلِيمًا قَدَسٌ فَسُئِلْتُ ثُمَّ لَمْ تَمُرْ بِذَلِكَ ثُمَّ نَزَّ عَلَيْكَ مِنْ كُلِّ مَسْجِدٍ ^{اللَّهُ}
 وَكَانَ وَدَبَّ الْخَلَائِقُ الْجَمْعُ فَاَسْئَلُ اللَّهَ بَانَ يُوَفِّقُكَ مَا يَخْتَلِعُ عَنْهُ اَبَدًا اَشْفَا ^{وَدَبَّ}
 وَلَنْ يَنْتَهِي دَعْوَاكُمْ اِلَىٰ عِبَادَةِ الْغَيْبِ وَلَنْ يَنْتَهِي دَعْوَاكُمْ اِلَىٰ عِبَادَةِ الْمَشْرُكِيْنَ اِلَىٰ قَوْلِهِ كَرِيْمًا
 ثُمَّ اَعْلَمُ بَانَ هَذَا لَيْسَ اَوْلَىٰ مِنْ نَزَلِ عَلَيَّ نَبِيٌّ وَقَدْ نَزَلَ مِنْ قَبْلِ بَا اَلْكَسْبِ اِلَىٰ
 الطَّالِبِيْنَ وَيَنْزِلُ عَلَيْهِمْ مِنَ الذَّلَالِ مَا يَهْرِي عَنْهُ الدَّمْعُ عَنْ كُلِّ اَبْرَصٍ صَبِيْرًا كَلَّا لَكِ
 الضَّنْبَاكُ مَا هُوَ الْمَسْتُورُ فِي حَيْبِ الْغَيْبِ وَمَا اَطَّلَعَ عَلَيْهِ اَحَدًا اِلَّا اللَّهُ الْعَزِيْزُ الْحَمِيْدُ
 وَدِكْرًا مَعَارِفِ مُتَقَدِّمِيْنَ عَلَا اَهْمَدِي حَيْدِي كِي قَلْبِي مَشْهُورٌ قَدَسٌ وَتَوْفِيٌّ يُوَدِّعُ خَانِكَةَ
 سَفَرًا بَرْدِ زِيَارَتِ مَشْهُدِ رِضَا وَاَشْرَافِ قَبْرِ كَرَمِ عِرَاقِ عَرَبِ فِتْ وَدَرِ اِيَّاكُمْ صَبِيْرًا مَحْتَرَمًا
 اَعْظَمُ اَرِيْضًا رِجَا سَتِ بَحِيْرًا يَأْتِي وَبَارِحِي اَرْمُونِيْنَ مَكَالَهُ كَرُوْا اِيْمَانًا يَأْتِي مَبْلِيْغِ بَرْدِ
 وَدَرِ وَطْنِ نَشْرَامِ بَدِيْعِ نُوْدَةِ عَدُوِّ رَا اَهْمَدِي سَاخَتْ وَدَرِ سَبِيْنِ اَشْرَاقِ اِهْبِيْ اَزْ عِرَاقِ بِنُوْنِ
 زِيَارَتِ بَا قَاظِلِ رُوَا رِيْزِي عَاظِمِ كَسْتِ وَدَرِ بَدَا اَزْ اَنَانَ جَدَا شَدُوْ خُوْدَرِ اَبْدِ كَانِ شَا طَرِ
 رِضَا اَرْدِ كَانِي رَسَا نَدُوْ بُو اَسْطَلُوْ اَوْ مَجْهَرِ اِهْبِي وَفُوْدِ حَا صِلِ كَرُوْ دِ كَامِ جَانِ وَدَلِ يَأْتِي اَبْصَدُوْ
 لَوْحِي مَبْلِيْغِ مَفْتَحِ كَرُوْدِ حَسْبِ اَلْاَمْرِ بَرْدِ بَرِ كَسْتِ وَبَا جِهَانِي شَادَا مَانِي بِنُوْدِي كِ وَدَرِ شَدِ
 وَرُوَا رِ مَذْكُوْرِ لَعْدَا رِ مَجْهَبِ بَرْدِ شَهْرَتِ دَا دَنْدِ كِه طَا اَهْمَدِي وَدَرِ بَدَا دَا مَانِدِه بَكْرِ طَارِفِ وَدَرِ
 قَبْلِ نَزُوَا مَالِي نِيَامِ بَابِي مَشْهُورِ شَدُوْ مَوْرُوْ قَتْرُضِ وَجُوْرِ وَنِعْمَا يِ اَمَالِي وَبَا نَا خَسْ حَكْرَا نَانِ
 كَرُوْدِيه اَزْ وَتَوَلِّ دِكْرَا مَبْدُوْ عَمُوْمِيْ مَنُوْجِ كَسْتِ وَتَشْكِرِ حَا كِمِ وَضَا بِلَطِ جَمِيْدِ مَشْدُوْدِ اَوْرَا بَدِيْنَ نِيَامِ
 دَسْتِ بَكْرِ كَرُوْدِه حَسْبِ مَبْنُوْدِيْدِ حُوْبِ مَبْرُوْدِيْدِ وَجَرِيْمِه مَبْكُرِ قَتْمُوْدِ وَدَرِ سَالِ ۱۳۰۰ حَا جِي اَبُوْ حَسَنِ اَمِيْنِ

اردکانی

اردکانی در نزد بود و از طریق خدیک بکران میرفت و دو بوم در قریه مذکوره میمان ملا محمد
 شده عازم کرمان گشت و آنجا به اسمع ابراهیم خلیلی حکمران بزد رسید و مامور درستان
 آخوند را بیزد کشیدند و نمانده مالی خدیک در محضر حکمران حاضر شده چنین اظهار داشت
 چون حاجی ابو الحسن از دوسار بایه مبالغی کثیر از نفوذ برای بابیان خدیک آورد باید حق
 حکومت را نیز بدی و ملا محمدی هر قدر تمین و تاکید نمود که این احوال از مقدمات است
 و حاجی فقط یکتن از خدام امرا بهی است و از راه در اعلیٰ نیز خبری نیست در سمع طبع حاکم
 نشست و سه روز آخوند را توقیف کرد و بالاخره مبلغ سی و سه تومان گرفته را کرد و در
 سال ۱۳۰۶ هنگامی که آقا میرزا علی محمد و قاضی میرزا بود بعزم ملاقات ملا محمدی و اجازت
 بخدیک رفت یکماه در خانه ملا محمدی ماند و اجتماعاتی پر شور انعقاد یافت و خبر در
 شهر شهرت یافت و ملا مارتو حاجی معذل سلطنت حکمران رفته سعادت کردند و او را مامور
 چند بخدیک فرستاد و در قارار خانه ملا محمدی شهر برزد و نیز حاجی عبدالرحیم قادر ملا محمدی
 تبلیغ کرد و او پس از تحمل جور و جهای بسیار مهاجرت بکام نمود و عاقله اش چهار تنگدستی
 و شفقت ماندند و ملا محمدی بشهر رفته اما را بخدیک برده چندی مهمانی و پذیرائی نمود تا آنکه
 ایشان را روانه عکا نمود و امثال اقدامات و امور مذکور در مجرب شد که جمعی از مالی خدیک
 بشهر نزد میرزا سید محمد مدرس رفته از آخوند شکایت کردند و او حکم قتل ویران داشت
 و مردم او را از دخول حمام عمومی منع کردند و حامی چون بادی دوست بود شبها و بر آنجا
 راه میداد و او در عین بیایات و حضرات مذکوره منجذ تر شد و جمیع کثیر را تبلیغ نمود و با

در زمستان سال ۱۳۰۸ بمبئی که در شش ماه بنام ششم در سن شصت سالگی شش نفر دیگر
 در بنده به شرافت رسید و یغرز شاه پیر به بان بزند حاجی احمد احمد اجم (حاجی شیخ)
 بن حاجی عبدالرسول تاجر معروف شیرازی فاضل ساکن در بنده که از آنجا حاجی سعیدی
 افغان بن حاجی میر حسن خالی صغر حضرت اشلی بود و پس از تکمیل علوم ایتیه نزد آقا میرزا
 محمد تقی آذربایدین صنف اول نیز تحصیل فقه و اصول نمود و مجتهد بی اجازه آیتیه داده کتبت
 کمال فقه که با او داشت در مقبض بنام آیتیه اقدار کرده تا رسیدن آقا میرزا حاجی
 معاش از طریق طائی را قبول نموده تجارت که پیشه پدرش بود پرده خسته تا بحری حدود
 بطلم و قسری و عبادت و زهد گشت و بسالی ۱۳۵۰ در اثر نقص و تقصیر اقبال و آقا
 آورد و مشغول گردیده تبلیغ بر خاست و در سال ۱۳۸۳ بشیر از فقه هفت خیر امر به
 نهاد و با وفور دانش و قوت ایمان و شدت تاثیر حسن تعمیرش آن سید محمد حسین آقا
 بمرزا ابوالحسن افغان را معتمدی ساخت و عده کثیر را بشاره این فقه میفرزید و منصفی در شیراز
 تولید نمود و همه و قال و قیل در مالی افتاده نزدیک بدان بود که شورش فتنه بر پا شود

بسم الله الرحمن الرحیم

استاد اکبر معاشیه بزی در بیان کیفیت شهادت جنین زوت بانکه در دفتر حلال الدوله نقوس سیده را حاضر
 بنامند و چون زعفرانی صنف پرده فاس نش و حلال الدوله از هر یک سوال نموده و اقرار بر آن بودن آنها را از
 ایشان میفرزید و علی در خلف پرده اقرار ایشان را سماع نموده خواهی قتل ایشان را از زمین بنامین میدادند و حلال
 الدوله از جناب حاجی سوال بنامند که تا عهدی تو هم باید هستی میفرمایید بنام سال است میگویند بختی با بنام
 اقرار بنام تو را میکنند میفرمایند آرزوی سواي این ندارم همه وقت از خدا خواسته ام که این بر من نماند و در
 نه سبیل الله چون جناب نام میفرمایید حجت را با ایشان میفرمانند میفرمایید مصداق احادیث الله در حق
 میفرماید

و آنجا که بر معمار شهید شهبازی که شرح حال و کیفیت شهادتش را در این بخش و بخش
 لاحق میآوریم چنین نوشت بعد از وقوع زلزله عظمی و قتل شهید اجاب حاجی ام
 بنشاد کربلای بزمه و در منازل اجاب پنهان بوده اند و هزار گفتش در صد
 اخذ ایشان بر میآیند اجاب را به شمع ایشان را از پیراهنه وارد گفت میمانند در خانه
 جناب آقا کریم که از اجاب است منزل میدهند چون جناب آقا کریم از جلوه گمان
 بوده که قبل از تصدیق و ایمانش اگر می از نفوس از اجاب خبر داده اند و بعد از
 تصدیق نیز که لوطی گری نموده با حکم است عامل بوده حاجی سید حسین هم یکی از اول
 گفت بوده مشایخ میشود که جناب حاجی در خانه آقا کریم است حکومت محل اطلاع
 میدهد حکومت فرستاده جناب حاجی را اخذ می نمایند او هم با هزاره و جلال
 الدوله این فتح نمایان را با ثروت میدهند هزاره امر نمایند که ایشان را در شهر
 نمایند آن پیر مرد ضعیف که سن مبارکش از هفتاد و منجافه بود با غل و در شهر کربلا
 برهتر نموده با مای مبارکش را از زیر شکم پستری میبندند خبر داده و حاجی که
 با هزاره میرسد هر قدر سزاوار که دیدند موجود بود مع بالابن شیخ نور احمد را
 مسیح و مکه بن جلوه جناب حاجی میفرستند و اگر خلق هم جهت تماشای از شهر
 بیرون میآیند دیگر حق عالم است که آن بود چه افشالی از اهر ضلال چهارده

وید اوسا نا چه از آن ارازل و هزار برود نمود خطابه با ساز و نواز
 و دستگا و تمام اهدا دارد بده نموده و بارک حکومت برده دارد و مجلس نمودند
 و اورا مفعود نمودند لکن از بعد معلوم شد که نندی طرف عصر حجاب
 ش هزاره با چند نفر از خاصان خود بفرم تفریح از شهر بیرون می رود حجاب
 حاجی شنید را هم بطور خفا از شهر بیرون میبرد با مرث هزاره ایشانرا
 بر اسی سوار می نمایند ش هزاره قدری با حجاب ایشان محبت میدارد
 و بعد با ایشان بگوید شما مرضی هستید بروید حاجی هم همین قسم کوازه
 با مرث هزاره عزم مر حبت می نماید باینکه چند قدمی دور میشود ش هزاره
 شجاع تفنگی بطرف حاجی خالی می نماید و سایرین هم باو تاسی نموده هر
 تیر کلوله بر او میزنند و این شجاعت و بسالت را در صفحه روزگار بر باد کار
 میگذازند و بعد از تیر کلوله انداختن اورا بضر بداره و شمشیر پاره پاره
 می نمایند بعد از مدتی بعضی از اجزاء و حضار از حجاب یافته و فن می نمایند

در ادین بخش و بخش
 حجاب حاجی ام
 ت شین در صد
 ت میمانند در خفا
 کریم از جمله گمان
 میبرده اند و بعد از
 من هم یکی از اولاد
 دولت محل اطلاق
 ش هزاره و حجاب
 ایشان را روانه شهر
 با غل زور بخیر کوازه
 رود و حاجی که
 و شمشیر همه را
 تا ش از شهر
 بلال صادر شد

لاجرم بیزد برگشت و قیام نبشر هدایت کرد و حاجی میرزا حسنعلی و حاجی میرزا سید حسن افغان کبیر
 و ابجالشانرا هندی ساخت و اعمال و احوالش شهرت یافت و آقا میرزا محمد تقی مجتهد مذکور در
 طلبیده جوایمی احوال گشت و او بنوع نقل قول مطالب مسائل بدیده الهام نمود و مجلس مذاکره
 و مناظره متوالی شد و مجتهد اعتراضاتی چند اظهار داشت که احتیاج خویش را بمطالعه کتب آثار بمان
 آورد و بدین بهانه آنچه از کتب نفیسه نزد حاجی نشان داشت گرفت و در مجمع بر جمعیت روضه
 خوانی امر بطریق ظرف چایش نمود و حکم تکلیف و بهائیت تشبیه کرد و باقی دیگر از مجتهدین فتوی قتل

شود و من از اولیا اله محبوبم شد پنجاه در حدیث قدسی وارد شده یقینون و یقون الی اخر الحدیث اولیئکم اولیئکم
 برای ایشان هم حاضر بوده اند هزاره میگوید برای تو انکار چنانکه منفرامه از خوف تلف شدن جان انکار
 نمایند بایه هستند و درین شهادت مرجع بروی زمین جالس نشود که در بجز مبارکش که میباشند از اجز و دست
 خود را نگاه داشته زیر گردن و خونها را بر صورت و پیش مبارک میمالد و بعد و شکر الهی را بجا میآورد بعد از صعود روح
 بر فوج فقط بر آن حسد مبارک بجهت آتش میزنند تا آن مجزوه که امام قیومین غیر شعور از انبیا مطلق طلب نموده
 در ایام نبوت دیده نمایند و آنچه در قرآن مجید مذکور است قالوا ان الله عهد الینا ان لا تو من برسول حتی
 یاتینا یقر بان ما کلمه انما الی اخر بقول شخصی از محوسین میگوید که بجهت تقصیری در حسین بودم
 که این جنهارت بایه را وارد محبس نمودند و چند روزی با ایشان هم زنجیر بودم تا یوم اخر که فرمای آن حضرت را
 شنیده نمودند آن شب اخر چون قرار شد بود که مرا هم از حبس بیرون برده چوب بزنند و نسق نمایند بسیار
 عالم بر تن و شوش بود در این شب آن پیر مرد با زقهای خود صحبت جنود و اظهار سرور داشت سفر بود
 که رفقا منزل نزدیک شده درین چند قدم مبادا استی نمایند و همه اظهار داشت سرور نمودند حال
 از ایشان دیدم که مصیبت و حالات خود را فراموش نمودم حسن جناب ملا مهدی شنیده از مشاهد
 متجاوز بوده اخلاق و صفات حمیده ایشان زیاد از وصف و تعریف است اول ذکر تعذرت ایشان
 مشرف شده ام

نوشتند و لاجرم حاجی دیگر نتوانست در نزد آقامت نماید و بجز راهی در کما شتافته در کت زیارت نمود
 آنگاه بجهتی رفته بماند و از مجتهد مذکور مطالبه کتب خود می کرد و او نه کتب ذمه قیمت داد و حاجی
 تقاضای مکالمات و اعتراضات مجتهد را بجز راهی نوشت و لوح شمشیر فلک آیات نزلت
 که این جمله در آن مسطور قال ابن الجنه والناد فلک الاولی لکافی و الاخری لنفسیک
 یا ایها المشرک المراب صدق یافت و نسخه نزد مجتهد ارسال نمود و بعضی وعظا دشمنان
 ابحاث باقی ماند و حاجی تقریباً بازده سال در بهی تجارت و هم بخدمات در سبیل این امر مشغول
 و ثروت خزینه بید و خت آنگاه عودت بیز کرد و با مراعات حکمت و احتیاط بزیست تادرس
 قریب بهشتاد بار باقی انتقال یافت و نامش در الواح آئینه حاجی مبلغ مسطور است
 دیگر میرزا احمد نوه عبد الرضا خان پیشکار محمد علی میرزا بن فتحی شاه حکمران که سر بر آخته
 چند می با دولت معادمت و مخالفت کرده عاقبت مقبوض و مقتول گشته جوانی منجرب
 بپیر سلوک بوده در لباس اهل طریقت درآمده در ویشانه از بزرگم مسافرت نموده
 سالی چند بپیر در ریاضت پرداخت آنگاه عودت بیز کرد و از آنجا بکاشان رفته از دوایج نموده
 آقامت گیرند و پس از ارتقاغ نداء حضرت بشر اعظم متعظش و محبتش بزرگ و استماع
 او را بمشهد نزد طاعبد الخالق بزدی و همون گردید و چون بد آنجا شتافته طاقت کرد ملا
 الخالق که امامت و جماعت داشت با کمال احتیاط و پرا بملکات آخوند خا صادق متعظش
 رساند تا مؤمن شده بکاشان برگشت و با حاجی میرزا جانی و سایر دهمراز کرد و در خانه
 شرف بزیارت حضرت باب اعظم رسید و بعدا که عده مؤمنین فروتن گشت و بیانات و

قرضات

تقرضات بی ادبی وارد گردید و اینگونه مردم بخانه اش نیخته برزند و بکنند و او خود منجی و
 دمسگون ماند و چهل شبانه روز بدین طریق گذراند و خود را از در طمه هلاک بردن کشاند و بوی
 انوار جمال اهی که از اقیانوس عراق اسراف دشت در بغداد ۱۲۷۴ شتافته مجاورت دور حضرت مبارک
 قریب یافت و در آنجا دشت که همسفرش از کاشان که از یکدیگر تقیبه میکردند نیز مابقی بوده
 در بغداد نیز بشغل شعر بافی مشغول گردید و از ولایت کاشان جمال اهی گشت و بپود نامو کب اهی
 مهاجرت فرمودند و بعد از آنجا از دو سال بفرم زیارت اورند تا اسلامبول رفت و در آنجا کو
 مصدر بهذه درقه افرودس که حاوی ابر قلیع و شیر بود رسید و لاجرم بهمت از میان
 برگشت و بلباس درویشی بانجام طبعه پرداخت و بطهران و خراسان سفر کرد و بشیر طومر
 بظهور نمود و در فروع طایمیر از مجد باوی شدت و غلظت کرد زوند و دند اش شکستند و
 اندکی بعد بر اوجه بیان درک حقیقت کردند و پورش بستند و ایمان آوردند انگاه بقصد بغداد
 سفری طران آمد و در کاشان بعضی از علما ما تحریک کرده و بر ابدست همانست سباهی داد
 که نیک نظرت بود و او را راکره در بین طریق برخی از احاد عشایر که بانی بودند از دی پذیرایی
 نمودند و در کرمانشاهان مریض شده بغداد نتوانست برود و بسروستان فارس میت
 سنه مقیم شد و در قنده سال ۱۳۱۸ بمیر زرقه آنجا نیز آفتش صلاح دیدند و چهار سال
 در منج بماند انگاه ره کاشان پیش گرفت و بالآخره بطهران آمد و عاقبت در قزوین در کعبه
 ساکنی بسال هزار و سیصد و بیست هجری قمری وفات یافت دیگر حاجی علا
 ابراهیم بن طاهر سنه گو در مسجد جمعه و مسجد ریگ و محترم و کریم نزد علما و عوام

امالی بود و در سن متجاوز از شصت مؤمن و منجذب بامراهی گردیده تمام همت تبلیغ نمود و جمعی
 کثیر را هندی ساخت و بنام بابی مشهور گشت و برخی از علما ویرا تکفیر کرده فتوی قتل دادند
 و در محرم سال ۱۳۰۷ حسب تحرک بعضی از علما جمعی از اشرار ویرا در میان انبوه ناسن با تکفیر
 بسی زدند و توپین و تخیر کردند تا آنکه فتنه سال ۱۳۰۸ بر خاست و او در تفت بوده بعضی را
 تبلیغ کرد آنگاه بنشاد رفته تبلیغ پردهخت و برخی از علما احوال ایمانیه و اقدامات دینییه را
 نزد حکمران شاهزاده جلال الدوله سعایت کردند تا مدتی بعد از واقعه شهید عصر دهم شوال
 از سال مذکور سرگماشتگان خود را که شدید العداوة با اهل بها بوده با همه غلام و سوار تغبت
 و نشاد فرستاد و در غاری که پنهان بود حسته بنشاد آوردند و مأمور مذکور بضر بگردد و کشت
 پر از خون نمود و چوب بسیار زده بشهر کشیدند و حاجی با جلال الدوله با قوت قویه روح
 تکلم در اثبات امراهی کرد و شاهزاده ویرا در منزلی مخصوص نگهداشت و زوجه آن پسر مظلوم
 نزد افغان و بهائیان شتافته سعی در استخلاص کرد و بسه تن از ارباب پائیان که یکی
 مدیر تجارتخانه جدید التاسیس و دیگر هندی و دیگر صاحبان کلیسی بود التجار بودند و
 آنان نزد شاهزاده رفته متعهد تا دینه هزار تومان شدند که پسر مظلوم را رها کند و او متعذر شد
 که چون مغرب دین است علما شورش میکنند و با اصرار آنان اطفیان داد که با مشورت
 علما صبح روزی دیگر نتیجه را خبر دهد و آنان مترصد بودند که صبح فردا مبلغی بیشتر دهند و آن
 مظلوم را خلاص کنند و بواسطه ظاهر امرا از اجای پاری خبر کجای میرزا محمد تقی و کمال الدوله
 افغان رسانند و او از ایشان اظهار تشکر کرده گفت هر قدر شاهزاده بخیر اید میدهم تا علما

مظلوم را

مطابق را نکشند و همینکه صباح بعد هر سه اروپائی سواره نزد حکمران رفته جواب گفت که او را
 روانه اسلامبول کردم ولی در همان روز گذشته که چهاردهم شوال بود هنگام عصر چنانکه
 در بخش سابق شرح دادیم با امور مذکور جمعی سوار بخارج بلد در صحرائی مرزعه محمودی بین
 قلعه اسدان و صدر آباد برده چند عدد شرفی از مسکوک بدستش داده روانه کرد ولی
 از عقب بی فکله ساخته شهید نمودند و امر داد یکی از قلمهای ربک را حاضر نموده جسدا
 بالباس پنهان کردند چنانکه محل معلوم نشد و پسرانش پس از تفحص و تحقیق بسیار
 فقط کلاه زیر علامه پدر را در انصحر یافتند و سنس در هنگام شهادت در حدود هفتاد بود
 و صورت زیارتی صادر از قلم حضرت عیض اعظم عبدالبهاچین مطور است و هستکه
 و فتکه ایادی العدوان و سفکت دمه علی الثری و اذافه سم
 الردی و قطعنه اربا اربا فی اطوبی لك من هذه الشهاده الكبرى
 الخ و از متبلفین وی در یزد آقای سید ابوالقاسم گیوه فروش که در
 آورده بر ویرا در بخش سابق ضمن فتنه سال ۱۳۰۸ در یزد نگاشتم شیره در تقوی و
 عبادت بنامین مسلمانان بود و برای حسن عقیدت و ارادت که بجای ملا ابراهیم
 داشت همینکه دانست از این فتنه میباشد بصد و تحقیق برآمد و حاجی او را تبلیغ و هدایت
 نمود و مردم یزد چون حال بد هستند عده بهتس و ایمان و اخلاصش اکتفا کرده یمن
 شدند و از مخلصین و معروفین در امر اهل شمرده شد تا چون واقعه شهادت شهید
 سببه بسال مذکور واقع شد طالعی با کله قند که خریده در دست داشت بز فرزند چنان

گفت که بر شکست و خون بر بخت و بنانه زفته مدتی ملازم بستر گشت تا در گذشت و ظالم
 مذکور از مستخدمین حکومتی جلالت الدوله بود و برای اختلاف در مقدار قیمت بکروج گبوه که
 خواست از آن مظلوم بجزد بر آشفته مرتکب جنایت گردید دیگر آقا محمد رضا از اهل قریه
 محمد آباد تاجری دولتمند و فاضل و شاعر و منشی و خوشنویس و نیک اخلاق و متعهد محترم در یزد
 بود و در ریگان جوانی در حدود سال ۱۲۹۸ ایمان با مراهبی حاصل نمود و بصرف مال
 و بذل همت بتبلیغ و خدمت پرداخت و خانه اش را محل تبلیغ و منزل مبلغین و مسافین قرار
 داد و برادرش آقا علی و دیگر جوانان خود را هدایت کرد و عده را بساحل معرفت
 بدیعه وارد ساخت و صحبت عقیدتش در یزد و اطراف پیچید و اندک اندک
 شراره عدا و نایره بغضا سر بر کشید و در همان حال بعلت قوت ایمان و ثروت و قدرت
 در ریاست ارضیه محض ترفیه بهائیان معهود قریه حکمرانی آنجا را اختیار کرد و در اعلا
 و افشا مراهبی اندک اندیشه نکرد و بنوع آزاد و صریح همه جا گفتگوی دینی در میان
 آمد و برادرش نیز ضابط قریه شد و ملا علی اکبر پیشمار و و اخطار را تبلیغ کرد که فرزند
 غمگین پروا اثبات و افشا نمود و اجاب در احتفالاتیکه بنامه آقا محمد رضا هستند
 با صوتی رفیع تلاوت آیات و مناجات کردند چنانکه تا مسافتی دور بسمع مردم رسید
 و سادات قریه که معروف بجمارت و شجارت بودند بجنسیت بر جا شدند و نهی از امام علی را
 با خود متفق ساختند و مدتی آقا محمد رضا مقاومت و کشاکش نمود ولی سادات بدستیار
 صدر العلما و غیره از علمای یزد حکم قتل ویرا از میرزا سید علی مدرس و شیخ محمد تقی محمد

بسرزاری

سبزواری گرفتند و حاجی سید جواد از روسا و قریه برادران سید باقر و سید عرب و
دیگر سید اسد الله از اشرار الواط سفاک شهر را وعده مبالغی زر و سیم داده
بر بختن خون دی مبعوث کردند و آقا محمد رضا در آن ایام بصد و عروس و ازدواج بود
و هنگامی که از بازار بجانہ اشس میرفت سه تن شیریند کور در درب در بند قرب بازار
محمد علیخان خلف مسجد امیر حقیق که نزدیک بجانہ خودش بود از عقب بر آمدند
کلوله با کرده از پا در آوردند و این واقعه هنگام ظهر روز دوم ذیحجه سال ۱۳۱۰ واقع شد و
حکمرانی بزد در قلمرو ظل السلطان و میرزا محمد وزیر یزدی نائب الایاله بود و صین غسل کفن
و دفن جسد غرقه خون هجوم اشرار شده بنامی رزالت و بی احترامی خواستند و حکومت
واقع شد و برادران شهید و مردم قریه نیز رسیدند و جسد را محترماً بجانہ اشس برده در
خانه دفن کردند و روزی بعد مجلس تعزیت و تذکر بسیار باشکوهی در شهر فراهم نمودند
و امانی قریه در تلگرافخانه مجتمع شده تلگرافات عبیده به طهران و اصفهان کردند و
تجار که با آن شهید سرکار داشتند حاکم چون بهکی فریفته حسن اخلاقش بودند مساعد
نمودند تا حکم از طهران و اصفهان بجزارت مفسدین و اشرار رسید و قاتلین مقتول شدند
و حاکم خانه سید جواد جمال مذکور را که محرک قتل بود در گنجت خراب کرد و جوایس
کماشت و سعی در دستگیریشان نمود و وعده داد و بالاخره سید باقر نام رئیس
قاتلین را در چاه خانه یکی از پیشمازان پنهان یافته دستگیر کردند و در اثنا که نزد
حکومت میآوردند بضر کلوله مقنول ساختند و حاجی سید جواد چند می فرار

و متواری گشت و عاقبت بدست حکومت افغانه مجبوس و مضروب مجرور و مریض شد
 و خانه او و برادرانش در محمدآباد خراب و ویران گردید و با بچه آقا محمد رضا در هنگام شهادت
 سی سال داشت و بنده از اشعارش چنین است سجا یا مشارق الانوار هللوا
 یا مطالع الأسرار که عیان شد جمال شمس ظهور عالم از روی او است پر انوار البشائر
 که آن بت طناز پرده را برگرفت از خسار عالم از مقدش گشتان شد گشت امکان
 ز چهره اش گلزار با دآرد شمیم جعد حبیب یارسد کاروانی از ناماز ماری از زلف او
 بچنگ افغانه پاره کردیم سحر و زنا یار طاهر ولی چه سود که نیت چشم غبار
 قابل دیدار تا بجای ما بوم خود مشغول و قمار بنا عذاب النار خوانده ام خلق را بحق بر دم
 لم یزد هم دعای غیر فرار آنچه باشد شفای هر مومن لایزده طالمین غیر خسار گری
 صاحب بهر باشد کی کند نور شمس را انکار چشم بیا از او کنی طلب دیده جویند
 یا اولی الابصار تا ببینید جلوه مقصود متجلی است بر در و دیوار ماکه نامور و عظیم
 از حق از تو انکار است و یا اظهار گرتو را گوش استماع بود با شخصوع الخشوع
 الأسرار خیز و بردار یک قدم از شوق ببساط آلبان بگذار این سخن است چون
 شوی واقف ذکر باران بمشرق الاذکار مرده باران رسید بوم لقا گشت
 ظاهر جمال غیبی و بعد از آقا محمد رضا برادران و اعقابشان در امر ایهی نمایان
 و در شان بودند خصوصاً آقا محمد حسین بن آقا علی مذکور که بواسطه عم بزرگوار در صغر سن
 وارد امر ایهی شد و اشتغال و اجتناب یافت و بزبانت بعکاشناقه خندی در جواب

۸۲
عنایت اقامت کرد آنجا که حسب الامر قریب دو سال در حجره تجارت افغان در بیروت ماند
و دوبار دیگر نیز بمحضراهی زفته زیارت نمود پس عودت بایران کرد و هنگام شهادت عمو
چنانکه نویسنم حاضر بود و بعداً مهاجرت بر فغان کرد و در مرزعه تونق اقامت جست و
و چار نفرض و خطر از طرف امانی گشت و چون شیخ محمد تقی مجتهد محرک فتنه و فسادش
ناچار با چند تن از اصحاب فرار بکوهستان نموده منواری و مخفی گشتند و مدت دو ماه
رهسپار در کوهسار گردید و بعداً مسافرتها پی در پی برای نشر امر ایهی کرده موفق
بخدمت شایان گشت و او نیز طبع شعر داشت طایر تخلص مینمود و بنده از اشعارش
چنین است بهار موهبت خرمی بستان داد رموز عشق بیاد هزار دستان داد
چمن قبای عبودیت ببا پوشید حسن طلعت گل زینتی بستان داد شقایقش که
دلیلی زهر حیات بود گشود چهره و تبریک عید رضوان داد ز شاخ سر و خردوشی ز فرمان
برخواست و لبیک داد سخن ببل خوش الحان داد شهی که گشت مکین بر آریکه
نوحید بیک نظاره مجسم جهانیان جان داد چه باز مهر و هاشم ز شرق عهد مید
بدره منزلت آفتاب تابان داد لوامی فضل و عطا مرتفع نمود چنان که مور از کرم
حشمت سلیمان داد سزد که حضرت یعقوب نوشد آب حیات چه جای یوسف او در چه
رنجندان داد در ابتدا ز رهش جان بسی فدا کردم دوباره باز مر جان لب مرا جا داد
حکایتی است که از حکمتش بسی عجم بطره تاب و بطایر دل برشان داد ایضا
* از گلشن آبی آمد بهار دیگر ببل زند تقنی بر شاخار دیگر در ساعش مطرب

بنواز صوت شهنواز کاتب شراب آتی دارد خمار دیگر آن یوسف عثمانی در مصر و هند
 بگرفت زین بشارت دلها قرار دیگر بیکاره نوح برافروخت از شرق در امانی کامروز ناز
 عشقش دارد شرار دیگر در بوستان خردشی از قیرمان برآمد سرودی کشیده فانت در جویبار دیگر
 در ابتدا فکندم سرود مصاف عشقش آیا شود که سازم ایثار بار دیگر ترکیب لفظ طاروش
 بود ولیکن آنکو هر معانی دارد عیب دیگر دیگر حاجی شیخ زین العابدین
 ابراری والدش میرزا محمد رضا در نزد از اهل علم و صاحب محراب مبر بود و پیوسته از این
 طائفه هنگام فنن و قرضات امالی حمایت و رعایت کرد و لوحی از رقم ابی در حق وی صد
 صد دریافت و شیخ زین العابدین بسال ۱۲۴۴ در بلد مذکور متولد شده نشود و نابافت
 تحصیلات ادبیه فارسیه و عربیه کرده فقه را نزد ملا محمد مجتهد اردکانی تلمذ نمود و معروف بعلم
 و فضل و قدس و تقوی گشت و در مدرسه معروف بمصطفی صفدر خان تدریس علوم دینی
 پرورش و امامت جماعت کرد و او خود کیفیت فوز با یمان بدیع و جانش را در امر
 ابی بنیطریق نگاشت چون پدر را ایام حیات با فر رسید حقیق را بنحسور طلبید و
 بقبول ظهور جدید ترغیب و در تحقیق مطلب توفیق نمود اتفاقا حاج میرزا محمد علی
 که از پسر عموماتی حقیق بود از مشهد بیزد دارد و بعد از چندی اقامت که بدیار خود مراد
 کرد چند جزوه از مکاتیب خطی وی که بسیار خوش نوشته شده بود جا ماند و بدست
 حقیق رسید از مطالعه آن جزوات دانستم که این کلمات را در هیچ یک از کتب
 ندیده ام لذا با برادر همسال خود آقا میرزا عبدالحسین کشف را از نمودم و از مولف آن

بگوئیدم

چون برادر بزرگوار از خیال پسر عموی مذکور متعلق بود از راه قبس تصور گفت شاید با
 بابی ما باشد بار دیگر بر آنجذوات نظر و در کتابخانه محفوظ نمودم در خلال این احوال حمی
 از منسوبین اتمی که از اعزّه و محترمین بودند با حقیر گرم معاشرت شدند و کمال محبت
 نمودند در پرده پاره مطالب میگفتند و زمانی از شیخ حسامی میسرودند وقتی
 ذکر حضرت اعلی می نمودند اشک اشتیاق بر رخسار میریختند و سید رشتی را از
 مؤمنین منقطه بیان می نمودند حقیر را بخاطر رسید که والد مرحوم از مجالس سید رشتی
 با لفظ اولی اشاره نموده و از مرتب ارادت انعام فاضل بر آنجوان تا بحر محبت
 میفرمودند توجه تند کردید حقیر را منقلب نمود و حالات منسوبین مضطربم ساخت
 بطوری بی اختیار گفتم چرا کشف را از کنسید و مطلب را ابراز نمایند شما که بزرگ
 و درج معروف و باادب نماز شب شهورید اینگونه نفوس قطعاً بابی نخواهند بود
 زیرا بابی ما تارک واجبات و عامل منہیات اند حال شما را بخدا اگر خبری دارید
 مرا مطلع سازید زیرا در این مورد از مرحوم والد وصیت دارم یکی از آن منسوبین
 که نهایت احترام را با ایشان می نمودم گفت که این شیخ که بیلتقه شما عابد و ذریعتم شما
 زاهدند باینید و از بندگان نیستید جلیل آنچه در ترک واجبات درباره ما شنیده
 صرف بتیان است و عاری از صدق و برهان باری رسته سخن دراز و باب
 بسجده گفتگو باز شد ولی عمر جمعی کوتاه بود و قتی قطعاً حاصل نگردید تا از می مرزا
 علی اکبر نام که از آشنایان بود پاکت بسته امانتی تسلیم حقیر نمود که از مرزا

شیخ احمد پسر شیخ جعفر کرمانی بود در کاغذ نوشته بود (شنیدم طالب حقی لدا
 این کتاب و جزوات را برای شما فرستادم که مطالعه کنی) کتاب بیان فایده
 بود از قرانت آن ظهور امام روحی له الفداء یقین حاصل شد ولی آن جزوات دلیل
 بر وصابت صبح ازل بود یکی از امان روبر جمال قدم درین جزوه صبح ازل یاده سر
 کرد و هرزه درانی نمود و هشتم که فحش و بهتان رویه عاجزان است و دلیل بر عجز
 از برهان باری سه سال حال بدینمیرال گذشت تا جوانی از طلب که هاشمیه ملا
 عبده الله در منطق میخواند از عالم با خبر شد و جعفر را بجانه حضرت شهید محمد آبادی حاج
 شیخ محمد رضا ارائه طریق کرد در این مجلس بخدمت حضرت حاج میرزا جعفر علی و میرزا
 اسد الله اصفهانی رسیدم صحبت شروع شد عرض کردم در حقیقت نقطه اولی
 روحی له الفداء اشکی ندارم لذا صحبت حصر در شناسائی حضرت بهاء الله و صبح ازل
 شد روز دیگر با حضرت شیخ صادق که از اهل فضل و کمال بود در صحبت شدیم
 چون سهند سعادتیم بکنند بهائیت افتاد حضرت حاج میرزا جعفر علی ماراد داع فرمود
 و بجانب شیراز بسیار عرض در فراغت از شراب و غیر بجنور حاجی شیخ صادق
 رسیدم در آثار و آیات زیارت بینموم تا روزی در خانه حاج مذکور در گذشت
 حضرت درقا و سید میرزای افغان را نمودم جناب افغان پاکتی مرحمت فرمودند
 در آن دو لوح که یکی عربی مفصل و دیگری فارسی و مختصر که از حضرت بهاء الله بود
 زیارت شد در لوح فارسی میفرمایند درین ایام ناله و حنین منابر و دیوانه

من تفع چه که از برای ذکر و ثنای حتی جل شأنه وضع شده حال
 محل و مقوم معروضین مشاهده میشود و هشتم که وقت امتحان است بر خود
 حتم کردم که کلمه بر زبان نرانم ولی جلی موجب بودم که مبادا در ارکان امانت خطی
 وارد آید و اجتناب نیز بحال مراقبت را میفرمودند و معاشرت نمی نمودند غافل از اینکه
 حب جانان در دل عاشقان پنهان نشود و روح دیانت با حب ریاست
 مجتمع نگردد لذا بی اختیار تعرض معروضین را جواب میدادم و علامت معروضین را مقادیر
 میکردم تا حسن طالب که از ائمه جماعت بود بر نقطه اولی روحی له الفدا تعرض کرد
 جواب سخت دادم (این آخوندکی بود که میگفت تا من در بین خلق هشتم امام نباید ظهور
 فرماید) اصرار جمعی از مومنین را در تبری از امر تبه انگار کردم باری در این ایام چند
 تن از علما بیعرض که مرجع عامه بودند فوت نمودند ریاست شیخ حسن سبزواری و فرزندانش
 منحصر گردید جلال الدوله حاکم یزد شد روس، شرح و عرف در پی جمع زحارف افتادند و
 بقول عامی و عارف اقدام نمودند شهر ضوضاء شد و فتنه و غوغا بر خاست عارف با تبه طا
 علی سبزواری شهید شد اسناد مهدی با سه نفر دیگر در چند افتادند حاجی ملا مهدی را بادو
 پرسش مغلول از خریدن آوردند آقا علی صفیر اطاب انداختند طا باقر و میرزا علی صفیر
 و میرزا حسن را شهید نمودند استقامت میرزا حسن که جوانی نوزده ساله بود قیامت کرد
 و فریاد اهل من ناظر بنظرانی عارف سبزواری عبرتة لناظرین شد در همین حال مجلس
 آراستند و مراد آن مجلس خواستند که بر قتل حاج شیخ صادق رقم زنند در حدود

حکم مذکره کردند و در کفر و ایمان او مشاوره نمودند من سکوت نمودم و در وادی حیرت مبهوت
 بشیخ سزوداری که رئیس العلماء بود گفت چرا سخن نگوئی و لا و نعم نهائی اسلام در خطر است
 در خدمت هزار ساله سید امام در هر این چه جای خاموشی است گفتم اسلام در نهایت
 قوت است و مردوسین آن در نهایت جرات بطوریکه خون هر بگیانه بریزند و با هر منویا
 بستیزند امر در علماء اعلام و مجتبین اسلام که نائب امام و حافظین شریعت سید امام اند
 در عتبات عرش در جات حتی و حاضرند و ازین آشوب خونریزی خیر خوبست اول
 حقیقت حال بر آنان مکتوف کنیم و کتب دستور بنماییم تا آنچه را مأمور شدیم معمول نمایند
 و علاوه من منظور را از قتل شیخ صادق نمیدانم اگر مقصود این است که بکفر بابی کشته شود
 چه نتیجه از همه این کشتنها چه فایده و اگر بنخواهید از بابی شدن مردم جلوگیری نمایند اینره که
 تو میروی تبرکستان است زیرا این شخص معروف بفضیل و تقوی است وقتی کشته شد
 بیشتر اهیت پیدا نماید و مردم را بسوی خود کشاند پس خوبست این اهیت قطع کند که
 هر کس بگوید فلانی بابی است او را تنبیه کنند و با ممتهم محبت و مهر بابی نمایند تا مردم بترسند
 رغبت نمایند و از سوء رفتار ما نشنت پیدا نکنند این گفتار آتش حرص و غضب اهل
 مجلس را تاباند بطوریکه از کشتن حاج شیخ صادق منصرف شدند بعد از مذاکرات دیگر که آبا
 بعتبات نرسیدند یا نه مجلس متفرق شد باری در هر زاویه صحبت از کشتن بابی و بهائی است
 روی خلق باز و زبانشان دراز است کنایه بگویند در مجالس اذیت روحی میکنند علماء و در فکر آ
 دستند و خبر مسجد حقیق را فادند حقیق هم که خیال دیگر در مرد و هوای دیگری مد نظر داشتیم مصمم حیرت

شدم عزم خراسان نمودم و استخاره بقرآن کردم آیه عذاب آمد بشیر از تعالی زدم آیه
 اذ اركبت الى الفلك فقل رب انزلني منزلا مباركا وانت خير المنزلين لذا اهانك
 شیراز شد مسجد مسند را برادر همسال سپردم با اندک لوازم سفر و نونه محقر که
 از ارنه مادر داشتم حرکت کردم چون بشیر رسیدم خبر صد دینار دیناری ششم
 انهم بساطی داده شد لذا با حجاب تحمیل نمودم با سرمایه توکل و بضاعت توکل
 عصری در مدرسه خان وارد شدم سواد آتش ریختم که پیرزنی دارد حجره شید
 نوشتن کاغذی درخواست کرد سه شاهی اجرت داد تهنه نان در
 و عشا صرف گردید صبح هم برای زنی دیگر با یک عباسی اجرت کاغذی ششم
 و دد شتم رزق را دودی رسان پر میدهد وقت ظهر مکاری حبیب چهار قرن
 بر ای خود را که در راه فرض کرده بود آورد از مضيقه بیرون آمد بعد از چند روز
 حضرت افغان بنده را بخدمت طلبید محبت کرد شفقت نمود چهل روز در آنجا
 بودم در شاه چراغ تربت والده و حرم حضرت اعلی را زیارت کردم دو دفعه بیعت
 مشرف شدم در اواخر رمضان بهوشهر و در دوشهر به بصره و از بصره بطرف که
 حرکت نمودم رحمت راه زیاد است و شفقت تهنه زاد و توشه بی پایان کلیم
 زیر بار افزودنم و سرمایه انداخته کردم که در که بکسب پردازم بلکه بشرف زیارت
 ارض مقصود موفق شوم نشد لذا بکربلا رفتم و پیاده بجنف حرکت کردم با دانه
 تحصیل پردانم پنجشنبه و جمعه که ایام تعطیل بود کسب میکردم و مخارج روز تحصیل

فراهم ننمودم بین حال هفت سال در کربلا و نجف مشغول تحصیل بودم کسب فیض از مدرس
 آخوند خراسانی کردم خیلی خوش بودم ولی از امر سنجیر کسی را ندانم بعد از چندی شیخ محمد بابی را
 که بهین اسم از بزد فراری شده بود پیدا کردم خلوت کردم از امر صحبت نمودیم الهام سنجیری
 کرد و مراتب دعوت نمود که اینجا جای این گفتار نیست پس از چندی میرزا محمد حسین عنقباد
 الاطباء را زیارت کردم سرور شدم با ایشان خلوت کردم از خبر صعود و نقض میرزا محمد علی را ^{بیان}
 کرد غرض در سال ۱۳۱۷ روانه ایران شدم بپهران درود کردم بر حضرات ابن اصدق و حاجی
 سید محمد افغان زیارت دیگران نامل شدم عازم خراسان شدم و نقیض ملاقات اجاب
 فائز گردیدم در مدرسه حجه درس باز کردم با جمعی طلاب وارد صحبت شدم موفق با بیان
 گردیدند لذا در اسنه طلاب و علما و شهرت یافتم روزی در مجلس روضه خوانی آقای حائری
 رقوم بعد از ختم روضه ذکر می از امر تپه شد حائری فرمودند کتاب بها و تبه غلط است زیرا
 در کتاب ایشان لفظ مطبوع ذکر شده طایر فعل لازم است و از لازم مفعول بنا نمیشود لذا
 لفظ مطبوع مخالف استعمال است دانستم مقصودشان حقیر است الی آخر کلامه و شیخ
 جواب با جمال سوکاتب و نقض بعبارت حجاب مستورا در قرآن داد و حضرات مجلس بعضی
 مقبل و برخی موعض شدند و بعد از آن مذاکرات هر چند مجلس در شش بر پا بود ولی
 بعضی از طلاب بوی خبر رساندند که در حق وی مابین علما و طلاب گفتگو است و بنا ^{تصبت}
 و خیم منبر میگردد و چاره خبر تبری از این تصدیت ندارد و او جواب سخت گفت و ملاقات
 حائری زفته واقعه را بیان آورد حائری گفت من نیز در حجت سخنانی شنیدم دلیل

دارم در آنخصوص با صحبت غلام و روزی دیگر در احضار نمود و جمعی از طلباء و طلاب
مجمع بودند و سید صادق قائل حاجی محمد ترک حضور داشت و حاجی شیخ
و حضار خطاب کرده گفت میخواهم سخنانی بخوانم شما هم بامن مشغول شوید پس
نسبت باین امر سب و لعن همی گفت و یک یک از حضار با وی عهد شد
و چون نوبت شیخ رسید تابی نمود و حدیث لانتجوا المخرجین فان الله يهدى
ولا تلتقوا المخرجین فان الله يجمع اليه خواند و فیما بین او و حاجی قائل و
قبیل شد و او را با بی خواند و از مجلس بیرون رفت و بعضی از طلباء با او
خبر دادند که بعد و شش عیاشد و حسب شورا اهل بهما واقع را بوالی رکن
الدوله رسانند و او حکم داد سید صادق را دستگیر کرده بزنجیر بنهند و این
واقعه مصداق باعید عذر شد و ملا با بته فتنه و فساد برآمدند چه هنوز چندی
پیش از واقعه حاجی محمد ترک نگذشته بود و بعضی و عدوان در قلوب ملاها
میجوئید و حکمران سید صادق را چوب فراوان زده تبعید بکرات کرد
و از طلباء بازخواست و منع از حضور در مدرسه حاجی نمود لاجرم شیخ بالباس بیرون
شبان بوی قوچان گریخت و بهانیاں حسب مصلحت حکمران کس فرستاده و بر میبند
برگرداند و ملاها با نفاق و مجلس مناظره و محاجه با حضور نمایند. حکومت نین دادند و شیخ
برای احتراز از وقوع فتنه ناچار بقوچان رفت و ازین هنگام شروع بسفرهای تبلیغیه نمود
از قوچان بمشق آباد آنگاه بملا و قفقازیه پس بگیلان رفت و از آنجا حبل امر و اصل از

عبدالبها بسال ۱۳۱۸ باز در ان شتافت و باز از آنجا ببلاد خراسان رفته عودت باز ندر ان
 کرد و مدتی در آنجا و سیر و سفر نمود و باز ببلاد خراسان رفته باز ندر ان برگشت و بپهران رفته
 مقیم شد و در مدرسه بهائیان تدریس پرداخت و بلاخره حسب اراده بهائیان باز ندر ان
 بیابل رفته اقامت نمود بتعلیم و تدریس نونهالان مدرسه مشغول گشت و الی اخر ایامت
 بدین طریق در بیابل و ساری زیست و از شدت ضعف پیری متقاعد و خانه نشین گردید و در
 سال ۱۳۵۵ در گذشت و عاقله بر جای گذاشت و در قبرستان ساری مدفون شد
 در شانش الواح متعدده از بیانات اسی و حضرت عبدالبها موجود است و دیگر آقا شیخ
 صادق بن حاج محمد علی چاوش از طام و مقدسین و مدرس مدرسه شیخیه بود
 و نزد علماء و متفقدین غایت درجه از عزت و حرمت و دشت و ایمان خود را مکتوم کرده کسب
 بتبع و هدایت جمعی کثیر از طلاب و علماء گردید و از آنجمله آقا سید ابوالعاسم محمد بواسطه او را
 یافت تا آنکه مدرجا بدین نام مشهور بین خاص و عام معروف شد و از تدریس در مدرسه
 مذکور باز ماند و مدت دوازده سنه خانه نشین گردید و خواهرانش که در باین لیوان این
 مقامات رفیعہ روحانیه داشتند در خانه بسفلی عبادوزی پرداختند و امور معاشان اداره
 گشت و خواهر کوچکش بی بی زهرا در محبت و اخلاص نادره لایزال بود تا قریب سال
 که جمال الدوله حکمرانی گرفت ملا مشکایت و سعایت کردند که آقا شیخ صادق کجانبه
 قرار گرفته با قوه علم و حسن اخلاق و لیس کلام و معرفت تبتدین و تقدس مردم را
 اضلال نماید و حکمران مذکور جمعی بگماشت و بر او دستگیر کرد و بدار حکومت کشیدند و

چوب دافزده

خوب دافزوده را نمودند و از اثر ضرب ورنج در گذشت و در آن هنگام قریب هفتاد سال داشت
 دیگر آقا علی اکبر در میان جوانی با میان بدیع فارشید و با برادرش آقا حامی
 که نیز نومن بود مؤانس گشت و با آنکه والدشان شیخی مستعصب معاندی بود و پیوسته نزد آن
 پسران خود را تشبیه و تمیز میبردیم نموده سان تبلیغ کشوند و گوی از میدان خدمت بر بودند
 تا آنکه چنین تصادف نمود که علی اکبر نامی از اشرار یزد نسبت بمیرزا زین العابدین بهائی مرتکب
 جفا و آزار شد و میرزا زین العابدین با براهیم خلیل خان که از جانب ظل السلطان حاکم یزد بود
 تعظیم کرد و حکمران تنی چند را پی دستگیری ظالم بفرستاد و آنان ظالم را حجت تعاقب نمودند
 و در حالی که ظالم میگردید آقا علی اکبر نوبی رسیده بگرفت و نسیم نامورین داد تا نزد
 حاکم یزدند و گوش بریزند و در کار کردند و ظلم باستقامت از میرزا زین العابدین و آقا علی اکبر قیام
 کرد و سخت نسبت بمیرزا زین العابدین اذیت و آماجی ترکیب شد که آنمظلوم خود را اختیار
 نمود و دنیا را رندی در بازار علی ملاء الا شهاد آقا علی اکبر را گرفته بضر و ظلم بر زمین انداخت
 و گر لاک صادم ضمیم از حیب بیرون آورده بر سینه و پهلوئی جوان سپرخت تا مردم کهن
 شده ظالم را با گر لاک خونین از سینه مظلوم جدا کردند و مادر و پدر خیر شده ببالین جوان
 شتافته ویرا بنجانه بردند و لدی الورد بدرد جهان گفتند و حکمران مذکور چون بصید
 قصاص از قاتل برآمد ظالم حمایت کردند ولی تلگرافاً بظل السلطان خبر داد و جواب قتل
 قاتل رسیدند آقا علی اکبر بریدند و این واقعه در سال ۱۳۰۱ واقع شد و آقا علی اکبر در
 آن هنگام نوزده سال داشت دیگر حاجی ملا محمد علی از اهل قریه ده آباد ساکن
 در ده

در قریه مذکوره و در اردکان مقام امامت جماعت و قضاوت و ریاست داشت و هنگامیکه حاجی ملا باقر اردکانی را ملا نامیام عقیدت تعقیب کردند و بکرمان و بلاخره بکر بلافت حاجی را تعقیب و اخراج بلد نمودند و بغرآباد از بلوک رساناق رفت و تشریح و تحفظ نمود و امالی مجتهد علم و مدرس و نطق او شدند و مواعظین شهرت یافت و امالی را بتاسیس مدرسه در بیت اطفال تشوین نمود تا مدرسه در قریه تاسیس گشت و حاجی خود سمت معلمی قبول کرد و سالی چند بدان اشتغال حبت و بعیت عدم مناسبت احوال امالی که همان ایمان نمود و دوتن را در طول مدت که یکی حاجی ملا محمد رضا عالم و فاضل و دیگر آقا میرزا اسد الله معروف بوزیر غرآبادی از اعززه بود تبلیغ و هدایت کرد آنگاه در حضرت سبزه نثار امراهی نهاد و امالی ملتفت شده دلردی و تعرض و مخالفت احترام نمودند و روزی در مجلس روضه خوانی شخصی قبیان از دستش کشیده بزین زد شکست و امانت دستگیر نمود و حاجی از مجلس برخاسته رفت در غرآباد نماند و بشهر بزد اقامت گرفت و در خانه افغان اقامت کرده خود بمعلمی نوبه و گان و پیرانش بخل خجاری میباش گذرانند و مبلغی نفقه گرد آورده سفر عتقا کرده بزبارت ابی رسیده و نیز دعوت نمود سالها بکتابت قرآن و آثار امریه و انشاء مرسلات و خجاری پیرانش برقرار بوده کثیری را حمدی ساخت و نسخ عیدیه از کتاب اقدس و غیره بخط نسخ زیباش موجود است تا در ۲۸ صفر سال ۱۳۰۹ که پنجاه کسری روز از واقعه شهیدانمانیه گذشته بود در نیم ساعت از شب زنده برای خرید نقد و حاجی بدر آمد و در حالیکه بر میگشت دوتن بفتوی ملا باقر و ملا محمد خان هفتمین نموده گشتند

نموده کشتند و جسدش در نیم شب بقبرستان بهائی بقعه انخیزا مدفون گردید و شش در حدود
 هشتاد سال بود دیگر حاجی میرزا محمد افشار بن حاجی احمد اف راجه نژاد و محمد صف
 یزد مردی صاحب دولت و املاک و نفوذ و معروف بدستکاری و معتبر نزد عامه امانی
 بود در حدود سال ۱۲۹۰ مومن با مر اهی شد و در تبلیغ سایر خدمات روحانیه همی سعی
 کرد و اخوانش حاجی محمد صادق و آقا محمد جواد و آقا محمد تقی را هدایت نمود و سفری با رض مقصود
 رفته چندی در جوار عنایت کبری رست و بعد از عودت بطن مرکز تجارت خود را از
 یزد بشیراز انتقال داده سینفی چند آقامت حبه آنگاه یزد برگشته استوار گرفت
 و در قنده سال ۱۳۰۸ بقریه مهربیچرد محل باغ و عمارتش فرار نمود ولی شاهزاده جلال الدوله
 حکمران بلد گماشتگان حکومتی فرستاده در آنجا آورد و با لطف نفوذ گرفته او را ران نمود و خلعت
 یزداد و بعد از اینکه برای اعمال قسیه دادند اموال مردم مغرول و منکوب گردید و امانی یزد
 در طهران استرداد اموال کردند حاجی بهرمان شتافت و ظل السلطان از بیم اینکه
 مطالبه اموال نماید و موجب شدت و فططت امر شود ویرا خواسته زبان بلامیت
 و تعلق گشود و حاجی از جهت علوهیمت و قوت صرف نظر از ما وقع نمود و نزد اولیاء
 دولت چنین اظهار کرد که جلال الدوله از روی چیرگی بنزده یزد عودت کرد و بعد از
 عزوبت شمس ابی سفری دیگر بجا کرده چندی در جوار فضل و الطاف بسر برده و رحمت کرد
 و الی آخر اسکیات در بامین این مظانفه میدرخشید و خانواده از او برقرار ماند و کتاب ثباتیه
 مسمی بحر العرفان در استدلال از طریق کتب مقدسه و اخبار ما ثوره برای حقانیت امر^ع

و ابی که مطبوع و منتشر است از او میباشد دیگر حاجی آقا محمد علاقه بندین حاجی عبدالمجید
 تاجر یزدی در آغاز جوانی تقریباً بسال ۱۲۸۰ فائز بقبول امر بیع گشت ولی از جهت مخالفت
 پدر و برادر متهر محروم از معاشرت با احباب گردید لاجرم بمشهد خراسان شتافت با بهائیان
 موافقت جست استفاده روحانی کرده تکمیل عرفان و ایمان یافت دشائش و عازم سفر
 با رض مقصود شد و با وجود همانعت شدید پدر و برادر در غرمتش تزلزل حاصل نیامد و
 بسال ۱۲۹۲ از یزد و اصفهان و همدان و ساوجبلاغ و موصل عبور کرده بکآ رسید و
 بمحض اقدس ابی مشول یافت و پس از چندی بنوع مذکور مرحبت بوطن کرده شهرت
 بدین نام یافت و بسالی بعد حسب امر شیخ محمد حسن مجتهد و براب بحضورش برده چندین
 زدند که سر بشکافت و بدن مجروح و پر خون گشت و عزم هلاکش داشتند ولی حکمران
 یزد که پسر قاسمخان والی بود مفسده علماء و شرار را جلو گرفت و او را محافظت نمود و
 مجتهدین و شرار از تعرض دست نکشیدند و پدر و برادر اصرام و ابرام همی کردند تا ویرا
 بسفر مکه فرستادند و بعد از مرحبت از حج مدت قسلی مصون از تعرض بود و باز در سال
 ۱۲۷۹ شیخ محمد حسن مجتهد نزد ابراهیم خلیل خان حکمران سعایت کرده اکاذیب و مغیبات
 گفت تا ویرا گرفته حبس کردند و بعد از اخذ نفودی نامحدود از پدرش رها نمودند و چون
 فتنه سال ۱۳۰۸ واقع شد بعلت اینکه خطر گرفتاری و قتل را بیده عیان دید
 ایامی خویش را مخفی و پنهان داشت آنگاه با تحمل مشقات بسیار گریخته بکرمان رسید
 و ناصرالدین شاه تلگرافات متوالیه کرد تا احکام شاهای بجلال الدوله صادر شد و او مجبور

کلا طفت

بمطافعت و استقامت گردید و حاجی خندان در کرمان بماند و اقدامات کرد تا جلال الدوله
 معزول گشت و مدت اقامتش در کرمان یازده ماه طول کشید و در سال ۱۳۰۹ عودت
 بیز نمود و در آن ایام اشرار بیز از جهت واقعات مذکوره جبارت یافته بصد و احباب
 بودند و بعد از غروب شمس ابهی در بکوه و با که روزانه جمعی از امانی میگردند و مردم بچاس
 روزه خوانی پرداختند و نهایت غل از احباب در دل داشتند تنی چند بقصد کشتن وی
 ریختند و چند تیر گلوله بسویش انداختند و پایش اصابت یافته مجروح گشت و از آن
 هنگام دل بر مهاجرت از وطن بسته و بسال ۱۳۱۰ بطهران رفته اقامت جست پس
 سال ۱۳۱۶ باری دیگر بارض مقصد شتافت و از طریق رشت و باکو و باطوم گذشته
 بمقصود رسید و ایامی در جوار فضل و الطاف حضرت عبدالبها بر برد مر حبت بجز آن
 نمود و فیما بین اینطائفه بمدر کشید تا در سال ۱۳۴۷ در گذشت و در قبرستان بهائی
 (گلستان باید) مدفون شد و الواح کثیره و فیره خطاب بوی از قلم ابهی و حضرت
 عبدالبها صد دریافت و او شرح واقعات ایامش و نیز دو سفرش بکاد و مقابر
 مشاهیر و شهدا و بسیاری از امور تاریخیه این امر را نگاشته و بعین جنش موجود
 است و خانواده در امر ابهی بر جای گذاشت که با بیان ثابت و خدمات خالصه فائزند
 دیگر آقای میرزا محمد رضا طبیب محترم و مورد توجه و اطمینان امانی از اصحاب جد
 شهید بود و پس از وقوع شهادت حضرت نقطه اولی مدتی تبحر و مترزل شد و چون
 زین بمقبرین بیز در رفت و آثار ابهی بدور ساخته تعیین نمود در پرتو انوار الهی قرار

گفت

گرفت و لوح طبیب مشهور از آثار اہی خطاب با دست و مصداق طبیب الدنی شوب
 خمر حبی لفائدہ سفاء شد و ناخر ایجات بخلوص ایمان و خدمات روحانیہ درخشید و در
 سن ۱۲۸۵ در گذشت و نیز آقا میرزا محسن طبیب و بنجال گرامش آقا میرزا
 اسد اللہ و آقا میرزا علی و آقا میرزا جواد کہ در اہمال اہی آقا میرزا محبت در نمودند و مگر
 از شاہیر مومنین آخوند طراز جمعی اردکانی مذکور و انجال عالی مقامان کہ ضمن کیفیت بہمان
 در بخش لاجی ششم مینگاریم دیگر شاہ طر رضا اردکانی در ایام حضرت بشیر اعظم فائز
 بایمان بدیع شد و خلوص نیت و قوت روحیہ یافت و بنام بابی مشہور ز دانی گشت
 و مورد تعرض و تعدی متوالی گردید چند بار دستگیر و حبس حکومت شد و از چنگ اعدایانی
 حاصل کردہ مدتی در کوه و صحرا و اطراف قری بسر برد و چون خبر قیام اہی در عراق عرب
 بمعمش رسید خویش را بد آنسو کشید و در جوار محبوب مقصد پناہ جستہ تقریباً دو سال در
 بعد از زیست چنانکہ در بخش چهارم آوریم در قرب بیت اہی دکان نانوایی باز کردہ نان
 مصروف بیت مبارک و اجناسی مجاہد و زائر راحی بہت آنجا اجازت گرفتہ بار دکان بر
 مشغول بختازی شد و دانی باز تعرض و تعدی برخاستند و شرار بصد و ہلاکش قیام
 کردند و او بشہر یزد رفتہ آقا مستغنی نانوایی ہشتغال کرد و آخر الامر دچار ضعف
 و پیری شد و در اردکان در گذشت دیگر حاجی عبد الرحیم قناد پس از ایمان بہر
 آقا شیخ علی کہ در پانزدہ سالگی در حدود سال ۱۲۷۰ مؤمن بامر بدیع و معاشر با اہل بہا شد
 بواسطہ حاجی ملا محمدی عسکری فائز بایمان گردید و عاقلہ اش در جامعہ این فتنہ درود یافتند

دجانی آقا

و حاجی آقا محمد برادر آقا شیخ علی مکرر احکایت کرده چنین گفت من در صورت سن منگامیکه
 جمعی از بابیان اردکان را اسیرا بیزد آورده از مقابل دکه قنادی پدرم گذرانند
 چون دهنتم از رفقای برادرم هستند بدو خبر دادم و او بمن سپرد که درین باب سخن
 نگو و میانجی بین جسمیان و تبارگشته خدمت و مساعدت بطلوین کرد و هنگامی که
 میرزا حسین بن حاجی ملا مهدی از بغداد برگشت ایگی مومن با ما راهی شدیم و امانی
 خصوصاً ملا ما دانسته سخت متاثر و متغیر گردیدند و میرزا محمد تقی مجتهد مکرر چنین اظهار
 نمود که اگر تمامت اهل یزد با بی می شدند باین درجه تا نیری نداشت قسم بذات خداؤ
 که اکنون پشت اسلام شکست و حاجی عبدالرحیم خانه خود را قیما برای آقا است
 مطلقین و بهترین امثال رضی الروح و خلیل زرندی و غیرها ساخت و در سال
 ۱۲۸۷ که در اثر اجتماع جشن بهائیان در عید ضوان در خانه حاجی ملا مهدی فتنه
 برخاست و شیخ محمد حسن بیزداری مجتهد یزد منعرض گردید حاجی نیز از حاضرین بود
 و مجتهد بصدد تعرض و تغیرش برآمد تا از شهر بخوبی بگریخت و چندی در خانه ملا
 مهدی بسر برد و از آنجا بکرمان مهاجرت و با صدر مش آقا علی کبر در بهرام آباد در آنجا
 اقامت حبسته تجارت پرداخت و با عده از تجار و غیرهم در باب امر بدیع صحبت نمود
 و برخی از معاندین کتاب ایقان از جبهه تجارتش ربوده با سمعیل خان برادر حاجی محمد کرم
 خان که حکمران بود در قرینه سعادت آباد اقامت داشت دادند و ادگام شتگان
 حکومتی بفرستاد تا حاجی را بجهت دشمنی تمام بد آنجا کشیند و ملا علی کبر و ملا نصیر

نام از ملاهای محل را حاضر نموده حاجی را در آنحضرت سبب دلین کردند و او چون استغفار
 دریند حاکم سخنان شدید ناشایسته نسبت بادگفته امرداد پاپایش را بفکر که گذاردند چنان
 چوب زدند که مجروح شد آنگاه بپیشش را مهار کرده در کوه و بازار بهرام آباد همی گردانیدند
 و با لقی مسکوک بجرم عقیدت گرفته رها کردند و او با چار بعدادت وطن گشته ایامی چند
 با حتمیاط و خفایست و چون حکمران یزد با صراحت معاینه بصدد دستگیرش بود تا آنجا
 شاطرها با میرزا حسین پسر خود مهاجرت کرده از طریق آذربایجان وارد صردم و در ^{۱۲۹۰}
 بارض مقصود نموده در جوار پرا نوار قرار گرفت ولی در یزد زندگانی دکار معاش عاقله اش
 بصعوبت کشید و آنقدر ملاحظاتی پیشمارایشانرا از آب انبار محله منع کرد و ملا محمدی
 خریدگی بشه آمده همه را بخویدک برده در خانه خود میهماندار می نمود و ماوقع را بعد از نزد حاجی
 نوشت و بعد از شش ماه همگی را که از آنجمله آقا احمد بن صفر حاجی و دامادش آقا علی
 بودند بارض مقصود فرستادند و از آنگاه همگی مجاور در مقیم عکاشه پسران بعد از مصر
 تجارت برداشتند و گریه با بران نیامدند و حاجی بارش در قبرستان عکاشه فونند و آقا
 شیخعلی بقوت ایمان و فدا آراسته بود و با مرایی برای باز پرس و مساعدت برای
 خرطوم رفت و آقا احمد مذکور صاحب ثروت و مقام شده چندی نائب قونول ایران
 در پورت سید گردید و عاقبت مصدر خدمات قیمه در این امر شده بوصولت با در قد خود
 حضرت عبدانها رسید و از حاجی آقا محمد و آقا محمد حسین عاقله و اسعه بزودی در حیفا برقرار شد
 دیگر آقا سید محمد علی و حاجی سید ابراهیم پسران سید سروش از قدما و زمینین بودند

در بی کسره ۱۹

و حاجی سید جواد و آقا سید علی پسران آقا سید محمد علی مذکور در ارض
 مقدس و مکه مهاجرت و اقامت جستند برادر همت با گوهر بیگم بنت میرزا نادری زهری
 اصفهانی و برادر کتیر با بختل دختر حاجی عبدالرحیم یزدی ازدواج کرده عاقله تالیس کرده
 سالها قائم بخدمت امیر شدند تا در گذشتند و عاقله بر جای گذاشتند دیگر
 حاجی سید علی اکبر بن سید احمد دهی که ضمن شرح احوال عمش سید محمد
 قلیلا نام بردیم غنی و کریم و فاضل و عظیم و از مؤمنین قدیم بود و با وجود اشتها
 بدین نام بعلت حمایت دولت تالیس مورد حمله و تعرضی واقع نشده در تبع
 دوران و تشویق یاران اسفار متوالیه در ایران کرده در قسمت آذربایجان خصوصا
 در قریه سیسان مساعی جمیله نمود و بلاوات مناجات و آیات بدیعه که بالحنی
 جذاب بخواند و لها همی بود و لوح مشهور قد حترق لمخلصون بفضولش صادر و مهمل
 گشت و پیوسته چون عاقل از دون معشوق گشت و از فراق جمال قدم نبالید
 و اسفاری بی در پی بارض عکا کرده چندی در جوار عنایت زلیسته عودت بوطن نمود و اینکه
 از سفر اخیر برگشت در طهران وفات یافت دیگر حاجی سید تقی منادی در خوا
 بواسطه رض الروح ایمان یافت و با کمال اخلاص و جانفشانی در امر ایهی خدمت
 همی کرد و پیوسته مورد تعرض اعدا پر آزار و حوادث ناگوار گشت و نوبتی نواب رضوی
 در فصل تابستان از یزد بمرغه راحت آباد رفت و با عده از ملاکات و مفسدین
 با کمال عزت و افتخار در تالار قرار گرفته فرمانداد تا جمعی از بهائیان معروف را حاضر
 کردند

کردند در پائین عمارت مدتی بپانگه داشتند و مشغول بمصاحبه با همگان خود شده اقصائی
 ننمود آنگاه نظری توهمین آینه ملو از چشم و غضب بایشان کرده نام و احوال از احوال
 و اسامی شان چنین بود آخوند ملا علی اکبر ملا بابائی ملا حسین اخوان فی الروح و
 حاجی محمد حسین و حاجی زینل ترک و آقا سید تقی و پدرش آقا سید
 و هفتیکه نام آقا سید تقی در آخر موجوده شد نواب گفت که این سید تقی بقیه می قبیله نظرت
 که هرگز نمیخواهم اورا ببینم و حکم داد اورا کشیده از مشهد خارج نمودند و سایرین را حکم داد
 که شال کمر و عمامه شانرا بگردنشان پیچیده ظالمین سرشالها را بدست گرفته آنرا
 کرد صحنه همی را ندند و بر سرشان زدند آنگاه هر یک را مبلغی جریمه کرده رها نمودند و
 آقا سید تقی دیگر بمشاد رفت و بشهر ماند ولی معاندین دو پسر نورانی تربیت یافته
 و نیز دو برادر والا گهرشرا که هر یک شمع و خشان امر ایهی بودند بشهادت رسانند
 و آقا سید تقی تمامت بازماندگان ستمیده را بکمال محبت و رافت سرپرستی نمود
 و بعد از فتنه شده بزرگوارانیز گرفتار کرده قربان رسید که بکشند و او ستمی
 بارض مقدسه زقه چندی بکب و تجارت پرداخت و بالاخره در جوار عنایت حضرت
 عبدالباقی قرار گرفت اورا در حینا برای مساعدت و اردین زائرین گذارشته بمشاد
 ارسال الواح و اخذ عرائض گماشتند و بعد چندی در پور سعید گماشته و اسباب وصول
 و ایصال عرائض و الواح فرمود که سیننی بد اخذ مات عامل شد تا از اینجهان در
 در آنمقام تقریباً هشتاد و پنج سال داشت دیگر حاجی محمد طاهر اشراق بن

حاجی ملا محمد

حاجی ملا محمد مجتهد معروف بقصد جاری تاجری جمیل المنظر در شید و رشتن لقمه ذائق و فاضل و
 و شاعر و عارف بود و با میرزا ابوالفضل و درقا در نزد مصاحب شده در خصوص امر
 ابهی مکالمه کرد و در قاپس از خلاصی از حبس بزود و صفهان و عودت تبریز
 ضمن منظومه شعری مفصل که برای تبلیغ وی و ستاده چنین خطاب کرده ای
 برادر دست بردار از صفی تا شوی وصل بالطف خنی و حاجی بعد از معین کرمان
 شد و در بنا مشرق آباد کار مالا و بدنا گو شیده برج فراوان برد و علیل المزاج
 شده در گذشت و خاندان اشرافی برجای گذاشت دیگر احمد بن محمود
 منشادی که بواسطه رضی الروح فائز با یمان گشت و بغایت مخلص و شجاع بود
 و بزراعت و فلاحت اشتغال مینمود و تعرض و تقدی فراوان از معاندین دید
 و پیوسته بجهت انبطافه میکوشید و در جنب سرت روحانیه نیز نسبت تا سال ۱۲۸۸
 اعلاکش را فروخته با پسرانش میرزا مهدی و میرزا سلیمان و عائله با اتفاق
 آقا سید حسین بن آقا سید رضا منشادی از علما اصحاب جد شید بفرم زیار
 محضر ابهی روانه شدند و قصد طریق آذربایجان و انا طول نمودند و از ظلم و جنای اعدا
 دهیدند و اینکه تبریز رسیدند تخت احمد و ثانیاً آقا سید حسین و بعداً میرزا سلیمان
 در گذشتند و میرزا احمدی چون عائله چندی مقیم شد و متخذه شد که کینه اهل بها و دشمنی
 با امر ابهی در ضمیر داشت بنوعیکه در بخش لاجی میادیم فرصت بدست آورده پس در
 او در تبرجواب امیده بود تبریزین با قوت تمام بر فرقه نوخته او را کشت و خود را

و متواری گشت دیگر حاجی ابوالحسن از مخلصین مومنین در وجه شش نوری
 خانم بواسطه رضی الروح تکمیل در ایمان گشته تبلیغ نمودند و پسرانش استاد غلامحسین
 زرگر و آقا اسدالله فلاح و استاد غلامرضا بنا و نیز از مومنین شهیر بودند
 و عاقبت همه مهاجرت بعشق آباد کرده اشتغال کتب و امور زندگانی یافتند و
 خانواده مای بهائی از ایشان برجاست دیگر از بهائیان معروف آنکس و استاد
 علی اکبر خاتر از اسرای موصل که کتابی در شرح واقعات ایام جمال ابهی در بغداد و
 در بیان مصائب وارده بعد از حرکت مرکب ابهی بر این فیه بنظم آورد و چون کتاب
 مذکور حاوی خوارق عادات بود قبول نمودند و فرمودند که اگر خدا لله ساخته بود
 از همین درجه بدریا میباید ختم دیگر از معاریف اهل بهاء *عبد الغنی طائی ساکن*
 اردکان بود و در جوانی بواسطه ملا حبیبعلی شهیر سال ۱۲۹۵ فائز بایمان گردیده لسان
 تبلیغ بگشود و بدین نام شناخته گشت و معانی من اشرار تبرخش بر جااستند و در
 فتنه سال ۱۳۰۸ ملا ما فرصت غنیمت شمرده اشرار را تحریک نمودند که در خانه
 بروی بناختند و چندان باز بنیر و کار و کز لک بزودند که نیمه جانی باقی ماند و بدین حال
 بنحانه محمد رسانند و مجتهد فریاد زد که بکشید و بکشید و مردم آنچه خواستند کردند و همگی
 خواستند جد را بخنق انداخته بسوزانند و تنی از مومنین حکومت ویرانخانه بودند
 و کسان شناخته نمودند ولی متدرجا جراحات مهبودی یافت و ناچار بشهر یزد آقامت
 گزید و حاجی میرزا محمد تقی وکیل الدوله نهایت ملاحظت و مساعدت نسبت بوی ابراز

داشت و متدرجاً غایت شهرت بنام این امر حاصل نمود و اخیراً او که باز کرده کسب
 اشتغال حبت و چندی در دکه و بازار عبور و مرور داشت تا آنکه شرارت در آن
 امالی موجب شد که بابت در خانه نشست و تنها بخدمات این امر دل نهاده
 در لیالی بمجامع و محافل رفته با نطقهای فصیح و مزاحهای طبع بر سرست حاجزین برود
 تا در فتنه سال ۱۳۲۱ اعدا بصد او بر آمدند و او چون سلبش دکتر عبدالحق
 در مریضخانه انگلیسی خدمت داشت و مورد ملاحظت و کترویت میزی بود
 ایامی مصون ماندند ولی ابنوه شرار کجانش بقلعه حکومتی بردند و هجوم آوردند و حکمران
 جلال الدوله از خلف در قلعه با آنان علت پرسید و ملا عبد الغنی را خواستند و او
 سوگند یاد کرد که در قلعه نیست و سید بار نویس از شرار سخنانی مانرا بدو گفت و
 شاهزاده پیام بدکتور و ایت فرستاد که اگر چنانچه بهائیان را پناه دادی زنده
 زنده که مردم عاقبت داشته و حمله میاورند و تعرض با انگلیس میکنند و بموجب
 سرافکنگی من نزد دول خارج میشود و لذا دکتر از ملا عبد الغنی پورش خواسته و
 اظهار داشت که شبانه خارج شود و ملا عبد الغنی خواست که در دلیز خانه بماند و چون
 معاذین رسند خود را تسلیم دهد و دکتر راضی نشد و دکتر خواست محاشش را
 بالباس تبدیل بیرون کند که مردم نشانند و در ضایع نداد ولی عبدالحق
 نگه داشتند و ملا عبد الغنی انگشتر از دست خود در آورده بپس داد و با دامادش
 آقا حسین اخوان از آنخانه بیرون آمد و سر میابان نهادند و در آن تیره شب مشقت

بسیار

بسیار خود را بقریه آله آباد رساندند و بنحانه قهر رسیم مهربان درآمدند که ایشان را در باغ
 جنب خانه مسکونه مکان داد و بار وجه اش زرد پذیرائی کردند تا پس از چند شبانه
 روز که چون غبار انقلاب و اضطراب فرو نشست عازم شهر گردیدند و از انس و کزدا
 و کز عبد الخالق را تا هنگام ظهر روزی دیگر نگه داشت ولی از جانب جلال الدوله بواسطه
 کتبش حکم انگلیسی بوی پیام رسید که نگهداری از هیچ فردی از بهائیان موافق خرم
 و احتیاط نیست لذا شبی دیگر بدو اظهار داشته دستور داد که بیا نک زرقه بانقا
 حاجی شعبان و آقا سید فخر الدین که در بانک و عازم شیرازند سفر کنند و آقا عبد الخالق
 چون از خانه دکتور بیا نک روان بود درین راه و بیابان بواسطه سیم کش برخورد
 و آنان بوی گفتند که بهائی هستی و میگویی و چون بنزد بانک رسید مستغنیان
 سر بار زده و بر راه ندادند و لاجرم برگشت و نزد عمه مذکور بماند و یکی از امان
 مذکور را از حبش آورد و چون صبح شد چند عدد مسکوک نقره بانان داد و بشتاب
 نام براه افتاد و در آنحال تنی از عمه شتافت و عددی چند مسکوک نقره گرفت
 تا وی را بکسی رساند که از او حمایت و صیانت نماید ولی تا طبری باز نیامد و عبد الخالق
 ناچار براه افتاد تا در صحرای زرعتی قریه مریم آباد بد هتانی رسید و بعلت شدت
 عطش آب طلبید و دهقان چند خیار بدو داد و چون خواهش منزل کرد در میان
 جواب گفت که با آنکه درین ایام بهائی بنحانه راه دادن امری خطرناک است بگذرد
 جای میدهم و شب ویرا در خانه نگه داشته و روزی دیگر چون بفرقه بشنید که مجیدین

فوتی دادند

فونی دادند که در شهر و مات هر خانه بیکه مانس بنامیان واقع شود باید ویران گردد و انوار
 بنهار دو و پاسی از شب گذشته بخانه رسید و بعلت اصرار عبدالمحلق تا صبح منتظر ماند
 و در باد فجر ویرا بیلاخانه ویرانه که محل عبور کسی نبود جای داد و هنگام زوال که عطش
 غلبه کرد بخانه دهقان رفته جرعه آبی بیاشامید و بار عطش غلبه نمود و از آب انباری آب
 آشامید و بد آنحال دزدگت ممکن نبود و دل بکشته شدن نهاده عودت بسوی شهر کرد و بر نصیحت
 انگلیسی مذکور درآمد و او را نگهداری کردند تا امنیت حاصل شد و با جمله ملا عبد الغنی همه عمر
 صرف در تبلیغ کرد و بسال ۱۳۳۵ در یزد در گذشت و در مقبره حیطره افان مدفون گشت
 و از معارف مؤمنین حاجی سیدهاشم کفشدوز در آغاز جوانی فائز با بیان شده
 بانوار اخلاص بر فروخت و سفری بارض مقصود رفته تشریف بجنابهاهی یافت و در یزد
 زیارت حضرت عیض اعظم رسید و بوطن برگشته معروف گردید و غالباً مورد تعرض
 و ستم اعدا واقع شد و بسال ۱۳۱۸ که شاهزاده مهدیقلی میرزا حاجی سهام الملک
 مدیر و شجاع و خیرخواه حکمران یزد شد جواد نامی خاساب از اهل بازار در معامله با وی
 مخالفت کرد و تعرض بدین مبین نمود و مغذالکت بوی افراز زد که نسبت باسلام سخن
 نالایق گفت و نزد میرزا ابوالحسن مجتهد مدرس در مصطلی رفته شکایت کرد و عدّه
 دیگر از علما مجتمع شده لصد قتل مظلوم برآمدند و او را بمصطلی کشیدند و میرزا ابوالحسن
 تشدد کرده او را بجزده مجوس سخت و مقتول بتبظیم بختبرنامه و حکم قتل شدند و شاهزاده
 حکمران خیر یافت و بیدزک سوار بر اسب گشته فرمان داد که غلامان و کجاشنگان

نیز بر اسب آمده از عقب راندند و نزد حای مذکور تاخت و حکم نمود ابنوه انام را با چوب
 و سرتفنگ متفرق کردند و آخوندی را زدند و بهلا مانگو همش و نرزش بسیار گفت و در
 حجره را که حاجی مجوس بود شکست و او را با خود بقلعه دار الحکومه برده شب نگه داشت
 و حجره مخزن مخرجش کرده دستور داد که موقفا چندی در بلد نماید دیگر میرزا موسی صدر
 الفضلا دبی مردی بزرگ و متمدن و بیچ و انار بود و بسیر پرستی از بهانیان شهرت داشت
 و عاقله و اسعه بر جای گه اشت و آقا شیخ محمد واعظ منطبق مفضل نشادی که
 بر فبر موجب بیداری و اکا ای بود و عاقله و سینه از وی ماند که از معاینه ستم بسیار
 تحمل کردند و حاجی میرزا محمد تقی طبس که سالها در یزد تجارت و خدمات دین امر
 مالوف بود و اسفار متعدده بحضور حضرت عبدالهبا تشریف جت و چند سالی در کرمان
 بنوع مذکور مقیم گشت و بسال ۱۳۳۰ پس از تشریف در حیفه بمبائی رفته آقا میر
 حسته بنیل مال در راه تبلیغ و نشر امر ای سرافراخت و آقا محمد حسن و آقا
 محمد علی که برای تجارت مقیم زینان شده نشر امر ای نمودند و آقا محمد حسن خورده
 و روش که در مقام اطاعت از احکام بدیعه شار بالبنان بود و عاقله بر جای گذشت
 و آقا میرزا احمد که خواهرش عاقله و معلمه در مدارس یزد بودند و استاد محمد رضا
 بنا که ساکن عشق آباد گردید و از جمله مؤنسات متصدمات آخوند بی بی فاطمه محمد
 بنت آقا محمد ابراهیم مشکلی باف در جوانی فائز با بیان شد و بعلم و مال شهرت یافت
 و باز دواج حاجی عجب اسکین منتصب در آمد و شوهر بعد از آنکه سه فرزند آوردند از وی

سعایت و شکایت نزد حاکم و ملا نام نمود و مقدار از الواح و آثارش را نزد اسکندر خان کهن
 نشان دادند و او در باطن مؤمن بامر بدیع بود و وقتی بشکایت حاجی نهاد ولی حاجی
 زن را طلاق گفت و بمطلوبه اطفال صغار را بایه خود کفالت کرده بگریزاند و حاجی
 نیز فائز با میان گشته از اعمال سابقه مادم و جنبل گردید و از او نهایت احترام و امتنان بعمل
 آورد و او در سن ۸۳ در یزد درگذشت دیگر از مؤمنین آقا زین العابدین
 که بابزانش ابوالقاسم و ابراهیم از دست معاندین بر پا چوب بسیار
 خورده ستم دیدند و بالاخره چند سالی بعد از خروج اہی از قلعه بارض عکا شتافتند و
 در بین راه درگذشت و پسران بمقصود رسیدند و آقا ابوالقاسم
 بر حاجی عبد صالح اصفهانی متوفی باغبان رضوان گشت و آقا ابراهیم در قهر حاجی
 مستخدم شد و بعد از غروب جمال اہی هر دو در ظل عنایات حضرت عبد لہاب
 برده و در عکا درگذشتند و از آقا ابراهیم خاندانی برجاست دیگر آقا حسین
 ملا محمد علی مشادی که در اثر ضرب و آزار ضابط قرہ طرز جان درگذشت و بگر ملا
 صادق روضہ خوان تفتی که بسبب هدایت جمعی کثیر از عملا، و محترمین تفت شد
 و اثر تعقیب کردند و ناچار بفرار گشته بارض مقصود رفته تشریف بمحضر اہی یافت و
 عودت کرد مدت بجات مورد تعرضات و حملات اعدا گردید دیگر حاجی ملا
 محمد علی تفتی (حاجی آخوند) از طبقہ ائمہ جماعت یزد مورد تعذبات و عنایات
 بسیار گردید دیگر آقا محمد علی قہا و اردکانی در عنقوان جوانی بقبض اہان رسید

و خود را با کاشانه مجاورت و ذوق حبت و بعد از غروب شمس ایها سالار در مقام
 اعلیٰ نیست تا در گذشت در قبرستان بیخا دفون گشت و از او برادرش آقا نصیر
 که نیز منجم حیرانگه و در آنجا خاندانی برقرار میباشد و از بهائیان معروف بزرگ آقا میرزا حسن
 تاجر شیرازی مخلص بهار بود که اشعار بسیار در حق این امر سرود و دیگر آقا محمد زمان تاجر
 شیرازی که در شیراز در گذشت دیگر آقا علی بن آقا حسنعلی که در ایام شدت تفرص انام بوسیله
 تبلیغ کرد و جمیع برقرار داشت و بالأحره در شیراز گذشت و نیز آقا محمد الوهاب
 طبیب برادرش آقا میرزا محمد و آقا میرزا کاظم و خاهران دینز آقا محمد
 رضا و حاجی نواب و آقا علی و آقا سید محمد باقر مهدزی و آقا
 سید جعفر دیگر اخوان ثلاث احمد و آقا محمد حسین و آقا محمد علی
 پسران حاجی محمد بن آقا عبدالباقی و برادر خیر مقدس و نیز کواخلاق بود و با خط
 مرغوبش بسیاری از کتب و الواح بدیعه نوشت و جمعی را تبلیغ نمود و قندی بسیار
 از اعدا تحمل کرده چند بار بحبس حکومت افشاد و امروزش بر روی سخت گشت و مقبره
 سببیلی (بقعه آنحضرا) یزدرا افغان حسب تشویقش تاسیس کردند و اولاد در آنجا
 مدفون گردید و پسرانش حاجی محمد الرسول و حاجی احمد و آقا حسینعلی
 در تجارت ترقی نمودند و در بنر وار مشغول مشهور گشته و شرح طبایع دارد و برهه حاجی محمد
 الرسول را در آن بار ضمن فتنه سال ۱۳۱۸ در بخش باقی آوردیم و اینخرا در عشق آباد
 استقرار گرفته و برادر همنرسان آقا علی که برادر اعی و ابن تکرورشان آقا احمد
 با آقا

با آن حسینعلی در عشق آباد وفات یافتند و حاجی عبدالرسول و حاجی احمد در غالب نیشابور
 در سبیل این امر در عشق آباد شرکت داشتند و بالاخره بعد از انقلابات اخیره مدینه
 که در مجلس لاحق می‌گایم بطهران آمد مسکونت گرفتند و حاجی عبدالرسول بسال ^{۱۳۵۴}
 وفات یافت و از ایشان خاندانی وسیع در این امر برقرار گردید دیگر حاجی میرزا
 حسین در حدود سال ۱۳۰۰ در طهران فائز بنایان گشت و سفری بعنوان حاج که وقت
 تشریف محض را بهی در عسکارت ولی چهار سال قین شده فائز زیارت عکا کردید و عا
 در سال ۱۳۱۳ حسب دستور حاجی وکیل الدوله با عا طه بعشق آباد رفته متوطن گردید و در
 مدرسۀ بهائی بتعلیم پرداخت و در خانۀ مائز تدریس و تعلیم جوانان کرد و دیگر استاد
 زین العابدین از اهل قریه آبشاهی در نزد بسال ۱۲۸۲ ایمان آورد و چند
 در او حاصل شد و بی اختیار سر تصحیح سیاحت گذشت و چندی در سوریه زیارت
 و با حاجی شاه محمد امین البیدان تصادف کرده بموجب بدعتش در سپار ادره
 گردید محض را بهی تشریف حاصل نمود و عودت بوطن کرد و طلاها و اعدا مخصوصا طلا علی که
 معروف بچو تر بصدد تعرضش برآمدند و بر بنبر سبب و لعن نمودند و زوجه مؤمنه غنچه
 از حال طبیعی خارج شد و زوری مقدار ارجاس در زیر چادر بگرفت و در کوبه خلوتی
 با آخوند مذکور تصادف نمود و بهمانه آنکه استفسار از مسئله کند نزدیک رفت و تمام
 ارجاس برایش آخوند مالید و در رفت و آخوند با همان حالت و صورت با اتفاق جسمی
 بشهر آمد و بملامه حکمران خود را نشان داد و حکمران استاد را دستگیر کرده مفیداری نمود
 گرفته را

گرفته رمانموده ولی مردم بشدت تضرع استاد شدند و ناچار بعشق آباد رفته بماند و در آنجا دفاتر
یافت و دیگر از مشایخ مهاجرین بهائیان یزد بعشق آباد استقامت و جعفر شکی باقی باقی
پیش علی اکبر و حاجی اسمعیل و محمد و حاجی باقایت هائشان و نیز
استاد حسن بناد بن طار جعیلی خلیف معروف به استاد حسن پی پی بود که هر بار از
حبس و ضرب اعدا مستخلص شد و بهائیان از کیفیت ماوقع پرسیدند در جواب ایشان اظهار
التذکره کرده پی پی گفت و در فتنه سال ۱۳۰۸ که جمعی از بهائیان یزد به هجرت کردند با
تنی چند در کاریزهای محرزیه محقق شده با قوت لایموت گذرانند و هر یک بسوی گریختند
و ادبکرمان رفت و عاقبت بسال ۱۳۱۶ بعشق آباد رفته از آنجا بفرقه شتافت و
استاد علی اکبر ترانز دوز که در سال ۱۲۹۶ فائز بایمان شد و با وی در کاریز خرابه و
مغاره پنهان شد چون بجان آمد عالمه اش بیم و اندیشه کرده راد نداند و تنی از مسلمین
پناه برد که ادراستی محافظه کرد و بهینکه آشکار شد پیوسته مورد جور و آزار اشرار گردید
تا بسال ۱۳۱۵ مهاجرت بعشق آباد نمود دیگر استاد علی صهر ترمه باق و محمد حسین
ابنا محمد رضا که زردشتی بوده اسلام قبول کرد و تغییر نام داد و دو پسر مذکور بابک و خورشید
شدند و محمد حسین در یزد وفات کرد و آقا علی عسکر بعبت شدت تضرع اعدا بازو
مؤمنه اش بنت آقا سید علی سردش بسال ۱۳۰۷ مهاجرت بعشق آباد نمود و در سال ۱۳۱۶ در
آنجا بگذشت و خاندهانی بر جای گذاشت دیگر آقا محمد رضا و قی بن آقا جعفر خواهرزاده
آقا علی عسکر مذکور روزه اش بنت دیگر آقا سید علی سردش بود و چون دامادش آقا صهر
در فتنه

در فتنه سال ۱۳۰۸ هجری قمری در یزد ششید و کودکی برجای ماند اقامت در وطن نتوانست
 و با تاهمت عاقله بعشق آباد مهاجرت کرد و زوجه شهید مذکور با کودک حساب حضرت عبدالباقی
 بارض مقصود رفته با محاش حاجی سید جواد ماند و آقا محمد صادق بسال ۱۳۱۳ در عشق آباد وفات
 یافت دیگر حاجی میرزا حسین قنات و در حدود سال ۱۳۰۵ هجری قمری مهاجرت و وطن کرد
 و عمارتی متعارف ساخت مسافرخانه بهائی نامیده از مسافرین و مبلغین پذیرائی نمود و مدت ۳۴
 سال مرکزیت بهائی را در آنجا اداره کرد تا چون انقلاب کبیر نبوی که در بخش لاجی مینگاریم رخ
 داد با طش منظومی شد خانه بفرودش رفته بعشق آباد با اولاد قرار گرفت دیگر آقا محمد الباقی
 سنوایی در بیابای و مدتی در بخارا و سمرقند تجارت داشته همه جا مرکزیت اجتماعات بهائی و
 خدمت نمایند کرده با ذوق و عرفان و محبت نصرت نمود دیگر آقا سید صادق از
 بیابان متقدمین ستم کشیده پسرش آقا سید یوسف مهاجرت بعشق آباد کرده عاقله برجای
 گذشت دیگر آقا سید کاظم بن آقا سید جعفر عاقبت مهاجرت بعشق آباد کرده
 خانواده برجای گذشت و از برادرش آقا سید حسین از اجامی مخلص که مهاجرت
 بعشق آباد کرد پس مشهور رفته در آنجا وفات نمود نیز خانانی برجاست دیگر آقا محمد
 جواد از موسسین دور حضرت نقطه اولی مشهور بنام بابی موصوف بصفات و اخلاق گرامی
 عاقبت بکام مجاور و خادم مسافرخانه شد و بسال ۱۳۱۱ وفات یافت و حضرت عبدالباقی
 خود ویرا دفن نمودند و نیز آقا محمد هاشم مدتی در مصر بود و در حدود سال ۱۳۲۶ با خانواده
 بعشق آمد و رفت در اواخر سمرقند مقیم شد و غنمش میرزا محمد هاشم اف در مشهد اقامت
 گرفت

گرفت دیگر استاد و محمد رضا خورشیدی ولادت سال ۱۲۷۰ شد و بعد از رشد بزرگت
 و بنا و عمارت هشتال حبیب و دوازده سال نزد آقا محمد جواد مذکور تربیت یافت و مکرراً در
 وطن بعثت شدت اشتغال مورد حمله جهال واقع گردید و بسال ۱۲۹۴ هفتاد و نه پس از اخراج فاضل
 قائم و استاد علی کبر معمار از یزد ویرانیز آزار و ضرب بسیار وارد ساخته عربان از حاکم خرمشاه
 خارج کردند و در شهر یزد ضرب شدید دیده قنادی ویرانستخلص ساخت و در عقب دکان قنادی پنهان
 گشته شبانه از شهر بگریخت و بشهر اصفهان بفاضل و استاد علی کبر متوجه گردید تا چون استاد برگشت
 او نیز بیزد آمد و اقامت ممکن نبوده با استاد علی کبر بعشق آباد درود کرد و مشغول بساختن شد
 و زیارت محضرا بهی در ارض عکارت و در قصر بهی حمام تعمیر نمود و چند حجره در باغ رضوان بسند کرد
 و چنانچه بنای باغ فردوس را مرتب ساخت و بعد از چند بعشق آباد عودت نمود و باز در سال ۱۳۱۹
 بعکاشافت و مرجعیت نمود و در بنای مشرق آباد کار عشق آباد خدمت کرد و مدتی در آن
 بلد بخدمات امریه خصوصاً بنای موفق گردید دیگر استاد زمین العابدین نجاس
 از مومنین دوره حضرت رب اعلی که بمشاهده شهادت آقا میرزا باقر شیرازی در کرمان بعقب
 مومن شد پسرش عباس و حاجی حسین و جواد بعشق آباد رفته ساکن شده
 خاندانی برقرار نمودند دیگر از مهاجرین بعشق آباد آقا محمد صادق بن آقا میرزا و دیگر
 استاد غلیظتی خودی که بعد از واقعه فتنه ۱۳۰۸ بعشق آباد بعینی گری مشغول شد و نیز
 میرزا محمد آکسین خودی که نفوس کثیری را بتبلیغ کرد و تکمیل بیات از اعدا نمود در سال
 مذکور بعشق آباد رفته خاندانی بر جای گذاشت و نیز حسین بن نجفی و شهیدی خنجر که

بعد انام میرزا عظیم معروف شد اول بهایان اندک یزد که سبب فتر این امر در آن شد
 گشته و حاجی میرزا و آقا محمد ابراهیم متخصص بنشاه و استاد ذوالفقار
 مبدی دیگر اخوان نثه نشادی حاجی زین العابدین و حاجی محمد حسین
 و آقا حسن آذربایجانی الاصل که ساکن نشاد و متاهل شدند و از متولین و مؤمنین
 اول ظهور بود مکرراً مورد تفرصات اعلی گشته و خاندانی برجای گذاشته و انباء حاجی
 زین العابدین فبا این اجاب شهرت یافتند یکی از ایشان آقا ابوالقاسم باغبان
 باغ رضوان دیگر آقا محمد ابراهیم خادم قصر بچی و جنبیه و برادرشان آقا عبدالحسین مهاجر
 عشق آباد و برادر دیگرشان در وطن برجای ماند دیگر انباء آقا علی عسکر آقا میرزا احمدی
 و آقا حسینعلی و آقا میرزا احمدی در سن شباب مؤمن شد سالها در اسکندریه ساکن بودند
 بمحض راهی بمبایف و در سنین اولیه عشق آباد با برادر بداینا مهاجرت نموده بنام
 عانده کردند دیگر آقا رضا بن طاحسین خادم مسجد امیر حقیق در سال ۱۲۷۲ در یزد
 متولد و بسال ۱۳۰۲ مؤمن و بسال ۱۳۰۵ مهاجر عشق آباد و بسال ۱۳۰۷ بزمارت محضر
 اهبی وارد عکاشه و مرجهت بدینه نمود تجارت و سفرهای تبلیغی بود اخت و خاندان در
 تائیس کرد و بالاخره عودت بایران نمودند و این عشق استاد حسین که کینه دینی
 قصد قتلش داشت نیز ایمان آورده عانده برجای گذاشت و آقا رضا تجارت و تبلیغ و طلاق
 الواح و مناجات با آنک و لحن جذاب صرف عمر نموده در کن سعادت گرد و الواح متعدد در
 حقیقت صدر یافت و نیز استاد کاظم بن استاد خان جلال اردکانی و آقا

ابو القاسم بن آقا محمد تقی در عشق آباد درگذشت و استاد علامه محسن کفشدوز
 بن آقا زین العابدین که در لیان شباب بسال ۱۲۹۹ فارس با بیان گشته زمان بیسبب گشت
 و بدرجه فی مورد حمله امالی شد که زبیت مقدر نبود و حیوانات فارس رفته اقامت نموده
 زماب و ایاب بوطن اهی کرد و ایامی در شیراز بوده آنگاه بخراسان رفت و از آنجا نیز در
 هنگامه فتنه برای اجاب عودت بوطن نمود و اقامت نتوانست لاجرم بعشق رفته ماند و استاد
 اسمعیل نداف اردکانی که از متقدمین بوده مورد بیایات کیره گشت از پسرانش آقا
 محمود علی بابا نمره بحیفان مودت اختیار نمود و پسر دیگرش استاد محمد در عشق آباد
 قرار حبت و پسر دیگرش آقا نصرته جدی در اسلامبول و بعداً در عکا بوده اخیراً بطران
 عودت کرد و استاد حسین بنیاد اردکانی از متقدمین و چهار تفرضات اعدا و مدتی محبوس
 شد و در سال ۱۲۹۳ درگذشت و یک پسرش نیز بعد از او وفات نمود و دو پسر دیگرش
 استاد حسین علی و استاد حسن در فتنه سال ۱۳۰۸ در خانه گودرز زردشتی
 که بنائی میکرد پنهان شدند و گودرز پس از شهادت ملا ابراهیم خوف فرا گرفته اراقا
 در خانه معذرت خواست و لاجرم مظلومان نیمه شب از شهر فرستند بنوع احتیاط از معمرات
 گذشته تا بار دکان رسیدند و آنجا را استقبالتر از شهر دیدند و عاقله شان مضطرب گشتند
 و ناچار بنائی در آمده بسوی طران شتافتند و چون مصاریف تمام شد چند روزی در قریه
 نستانک مانده بنائی اشتغال حبه تحصیل مصاریف نموده بطران فرستند و مانند
 تا خیر انیت نزد رسید و عودت کردند و بالآخره بسال ۱۳۱۶ هجرت بعشق آباد کردند

دیگر آقا عیبه حسین بن آقا محمد برابیم مشکلی یافت که داد اهل ایام جوانی خبر ظهور مرعود
بمعش سیده و طلب برآمد ولی حل مشکلاتش نشد و غم مشهده خراسان کرده در آنجا از مرقد
امام باقر تمام طلب کشف حقیقت نمود و چون بایستش از امام نیز متذکر گشت و رحمت برهن
کرد و بلا فوات بعضی از اجاب رسید مسمدی گردید و بواسطه شدت عیش و انجذاب در اندک
زمانی مشهور عام شد و در چنان حال والدش وفات یافت و مادر معاندت نمود تا مات میمانک
مرحوم را بنصرف گرفته بمعاندی دیگر شود هر کرد و بهی از شیخ محمد حسن مجتهد عنود فتوی قتل پسر را
خواست و آقا عیبه حسین بگوستان بزرگ ریخته تسکین و تامل گرفت و در آنجا نیز مانند کن زمانه
برایش فتنه شد و اجالی از واقعه چنین است که نوبت با اتفاق آقا سید محمد علی از اجاب شهر
که در مجلس پنجم نام بردیم بمجلس روضه خوانی فرستند و همینکه از مجلس برخواستند تن خند از ارا
ست و لعن کنان نزدشان رفته اعتراض نمودند که شما بانی هستید چرا بمجلس روضه خوانی آمدید
و باید سب و لعن کنید و ایشان کلمه سوء و تبری بر زبان نیاورده گفتند ما چنینیم که سب
نیامید پس از ازل هجوم برده همی زدند نزد ضابط قریه کشید و شهادت دادند که ایند و خود
اقرار ببا بیت خود کردند آنگاه بعقب دیگران از اجاب فرستند و چهار نفر را یافته نزد
ضابط آوردند و روزی بعد هر شش را دستها بستند و با چند تن مامور شهر کشیدند و معدل
الملک حکمران آنان را حبس نمود و روزی دیگر شیخ حسن بزرگوار می مجتهد با پسرانش بمحضرت
حاضر شده و فق شهادت مردم فتوی قتل دادند و معدل الملک با ایشان گفت بدین
امر سلطانی مبادرت بخین عمل نتوانم کرد و عجالتا چوب ذفلت حاضر کرده منظره لومان آنچه بجا
کرده

کرده مجبوس بردند و شیخ مجتهد مذکور بواسطه حاجی ملا علی گندی مجتهد طبرانی ملگراف پشاکرده
 اذن قتل شش نفریابی که با بیعتشان حسب از اجود و شهادت جمعی ثابت است
 خواست و مجوسین مدت بیست و نه روز در حبس ماندند که از طهران ملگراف بمعدل الملک
 رسید که هر شش را بقتل رساند ولی تلگرافچی از اجاب بود و مجوسین خبر داد و
 صورت تلگراف بمعدل الملک رساند و او بطهران ملگراف نمود که این چند تن مردان
 کاسب ناتوانی هستند و غیر شیخ حسن و دو پسرش دیگری از طلا مفتوی نداده
 است که سلطان اجراء این عمل را بدگری واکدارند و شاه حاجی ملا علی مجتهد طلبیده
 صورت تلگراف حکمران را ارائه کرد و او گفت اگر حکم علی جاری نشود دهن بر سر
 میرسد و همار نمود و شاه تحقیق دفعه را تلگراف بطل السلطان کرد و او هر شش تن
 از بزد باصفهان طلبید لذا آنها را با کند و غل و زنجیر با تفاق چند سوار روانه باصفهان
 کردند و اسایشان چنین است آقا محمد سمیع خباز شاطر حسن آقا علی کبر ابر
 پسران آقا میرزا ابراهیم و آقا عبد حسین مشکلی باف و آقا سید محمد علی کازرین میر
 شرف الدین و آقا حسین کفشوز و با تفاق آن دو تن از نسوان بهائی هم با
 رفتند یکی خواهر آقا سید محمد مذکور و دیگر زوجه آقا محمد سمیع خباز و خدمانی مردان
 از آن و در بعضی ظهور آمد و آقا حسین چنان سرست عشق ایامی که حسین رفتن باصفهان
 هنگامیکه هر شش در یک سلسله در دالان سرانی بودند شخصی داور از یکی بدست
 وارد شد و آقا حسین او را نزدیک طلبیده و او را از دستش گرفته بر فقا گفت
 حق کینه

رقص کنید و سلسله را بکرت آید و این اشعار را بنوع سرود خوانده زفا بیک لحن و صدای
 همی گفتند سلسله موسی دوت حلقه دام بلاست آنکه درین حلقه نسبت بهیجر از حال با
 بر سر و در دست پا قابل اینقتیبت کنده و بنیجر و قید لاین اهل بهاست و آنست
 تن به صفهان فرستند و ظل سلطان بدت سه ماه ایشان را در حسن نگه داشت و دوبار
 آنرا احضار کرده سوال و جواب شد و بعد از سه ماه همه را مرخص نمود که بوطن برگشتند بکار
 خود مشغول شدند ولی شیخ حسن مجتهد مذکور پیوسته بصدد بهانه و قتل ایشان بود تا چون
 ملا علی بنرواری وارد یزد شد و واقعه فتنه ۱۳۰۸ را فراهم نمود آقا عبدالحسین از یزد در آمد
 و عاقبت خود را بعشق آباد رسانده با عالمه اش استقرار گرفت و خاندانی بر جای گذاشت
 و یکی از مشهورترین بهائیان یزدی مهاجر بعشق آباد است و علی اکبر شهید
 ولادتش در یزد سال ۱۲۶۱ واقع شد و سال ۱۲۸۳ که بیت دود ساله بود فائز بایان
 بدیع گردید و تبلیغ و خدمت روحانیه پرداخته بدین نام شهرت یافت و خویشان و اشیان
 متعصب در نصیحت و طاعت و روع و منغش کوشیده نتیجه نبرودن پس شزار و اول را
 بر اندا و افاتش تحریر نمودند و علمی قلم بر کفر و لرزم قتلش نهادند و او عثمائی نشسته
 سرخوش محبت ایمانیه بود و در سال ۱۲۹۲ چون بموجب حکم علما حکمران فرمان بدستگیر
 داد اهل بهائیه مشورت نمودند و صلاح دیدند که نیم شب از خانه بدر رفت و در خانه استاد
 معصوم ^ع ترسیده باف محضی ماند چنانکه کس ندانست و خبر قتلش چنان شهرت گرفت که زنان
 معاند برای عالمه اش بی در پی نقل میکردند و بعد از مدتی زینش اطلاع یافته باطل شریک
 ملاقات

بملاقات شوهر رفت و اولاجرم از شهر خارج شده بعد چندی برگشت تاب سال ۱۲۹۷
 که آقا محمد فضل قاضی در یزد بود اتفاق کردند و از حکمران تبعید هر دو را از یزد نحو استند و ایشان
 لاجرم بسوی طهران فرستند و آقا علی اکبر پس از اقامت ایامی چند با قدامت اجازت
 عودت بوطن حاصل کرده برگشت و چند سینه بانه آنگاه در سال ۱۳۰۱ با اتفاق حاجی میرزا
 محمد علی صفهانی دستار محمد رضا بنیاد از طریق قون و طبرس غریمت عشق آباد کردند و حاجی از
 اینجا برای وصول خبر تلگرافی که از محضر ابی رسید فتح غریمت نمود و آمد و عشق آباد فرستند و
 در دو شان در یوم ۱۵ جمادی الثانیه سال ۱۳۰۱ مذکور شد و کم از دو سال شغل بنائی
 اشتغال نمود و در سال ۱۳۰۳ با استاد محمد رضا با رضی مقصود شتافته ایامی در حجاز فضل
 و عنایت کبری زیست پس عودت عشق آباد نمود چندی بنیانی مشغول شد آنگاه بیزد رفیق
 پس از اقامت چند ماه مراجعت عشق آباد کرد چه در آن ایام آغاز تاسیسات اجبار عشق آباد
 بود و حاجی سید مهدی افغان بصدد بنای بازار و تجارتسرا و حمام و غیره بر آمد و او را برای انجام
 مقصد مذکوره روانه داشتند و بدینرو با عامله و بعضی از نسبتین متدرجا مقیم عشق آباد گردید
 و از محضر ابی اجازت تاسیس مشرق الاذکار حاصل کرد و زمین اعظم را تاسیس نمود و قیام
 بر انواع خدمات ایمره کرد و پس از عزوبت شمس جمال ابی در سال ۱۳۱۱ بجزم زیارت روضه
 مبارکه و شرف بمحضرت عبدالجبار بعلکافرت و مدت سه ماه در حجاز مبارک بسر برده محض
 گشت و در ایاب چندی در مصر و اسکندریه و سلا بمول توقف کرده بعشق آباد برگشت
 تا آنکه در سال ۱۳۲۱ حسب امر حضرت عبدالجبار برای تبلیغ رسپار بوطن گردید و در اینجا بنجانه

برادرش استاد کاظم معمار اقامت گزید و شبها نضیه و اموال بسیار با او بود و مدت
سه ماه ملاقات دوستان و تبلیغ بیجاگان پرداخت و چون مقدمات فتنه شروع گشت
و اندک اندک غلظت و شدت یافت فیابین امالی و خصوصاً مآثر شهرت گرفت که استاد
عج کبر برای بنا، مشرق الاذکار سی در یزد آمد تا فتنه نبوی که در نجش لاحق مینگاریم بر
خاست بعضی از سردسته های اشرار مانند حاجی محمد حسین معمار و پسرش سید پر خاله
اش بودند و شب در روز با او ملاقات و ابراز محافوت و صداقت نمودند و برایشان
ارمغان ناز در روسیه برده بذل کرد و بدینر و تصور نمیرفت که اقدام بقتلش نمایند و در
اوائل واقعه چنین میگفتند که احدی جرئت تعرض به آقا علی کبر ندارد ولی دووم فتنه
قریب دو هزار تن اشرار بخانه استاد کاظم مذکور ریختند و شبها استاد علی کبر را با لقمه
برده او را در حالیکه بخانه همسایه پنهان شد حسب اشاره بعضی از جوان همسایه یافته
دستیگیر کردند و سید مذکور ویرا با همان شش تیر که از روسیه ارمغان آورد و در
دو تیر ساخت و او بانگ یا بهاء الاهی بر کشید و حاضرین آنچه آلات قتاله داشتند
بر او نواختند و اسد فریاد بر کشید که ایها الناس آگاه باشید من اور کاشتم و سید
نام بناء که بنائی از دی آموخت و پروردده نعمتش بود کلنگی چنان بر فرقهش نواخت که
کاسه و سر بریشان گشت و پاهای جسد را بر زمین بسته چند روز در کوه و بازار گردانده
سنگ و آید من انداختند و سوخته باشش مفت جبهه نهاد، دیگر در چاه اول کوه
سبیل ریختند و بنام وی الواح کثیره صادره از قلم ابی و حضرت عبد الهی موجود

بماند

میباشد و نامری از وی در شرح احوال خود و دیگر مهاجرین ساکنین عشق آباد و کتاب
 مغناطیس در اسناد لال امر اهی باقی است و در ضمن صوت زیارت صادره در حقش
 چنین است و انک فدیبت شونک و حطام الدنیا و ما ملکة فی عالم الابد
 فی سبیل الله و اختوت لفضلک العبودیة الیکبری فی العتبه العلیا و انبات
 تألیفا اثباتا لظهور الاسم الاعظم فی عالم الابداع و اسندتت بالدلائل الواضحة
 و الحجج البالغة و الاضداد الواردة الخ و انجال حبلیش آقا عبد الوهاب و آقا فضل
 و عاتقه شیدی از وی بیاد کارند و اما برادرش سخت استاد علی صغیر که قریب
 سال صغر بود بواسطه او فائز بایمان شد و مهاجرت بعشق آباد کرده عاتقه در امر اهی بر
 جای گذاشت و برادر دیگرش استاد سلیمان تون در ایمان و عقیدت داشت
 ولی انجالش در این امر نامبردار گشتند سخت استاد حمید الکریم بنا که از نذکجه
 سال ۱۳۰۸ دیزد تبه یافت و بمشهد رفته بعشق آباد شتافت و در آنجا ایمان
 حاصل کرده بوطن عودت نموده سبب ایمان بستگان و آشنایان گشت معانین
 تعرض نمودند لاجرم بعشق آباد برگشت و بعد از چندی بار بفرم تبلیغ بیزد رفت جمعی را
 هدایت کرد و معانین فهاوی را قبلی او گماشتند که بمقصودشان عمل نموده خود
 ایمان آورد و استاد بعشق آباد برگشته اقامت نموده بشغل بنائی مشغول شد در انواع
 خدمات با امر اهی حضورها در تبلیغ همی که شبید و سفری بدره جز رفته جمعی را تبلیغ نمود
 شرکت تجاریه بین حباب نایس کرد و سیر و سفر تبلیغی بسیار در ترکستان روسیه

دبلا داران

و بلاد ایران نمود و در سنین دولت سادیت چهار ضابطه و حسن دولت گردید
 و بالاخره تبعید شده بخراسان آمده مفیم گشت و چند سالی در آنجا بود و دیگر بلاد ایران
 سفر و خدمت امر کرده عاقبت سال ۱۳۵۲ در بند زاهدان در گذشت و از او
 خاندانی برجاست و برادرش آقا اسد الله ایزدی سالها در سکو مفیم بوده
 بخدمت این امر مبادرت کرد و عاقبت از جانب دولت سادیت تبعید بایران و
 ساکن طهران گردید و عائله تاسیس کرد و دیگر که محمد الله و نصر الله و محمد
 علی نام داشتند نیز در این امر قائم و خادم بودند و از بهائیان مهاجر بارض معصود
 استاد محمد علی بنا و در اواخر ایام اشراق انوار اهل بیگانه بمانند و بخدمت صفار
 اخلاف جناب کلیم مأمور گشت و بعد از غروب جمال قدم بدستور حضرت عبدالباق
 موزه گرمی بیا موخت و سالها در عکاز حیف در اطراف بیت مبارک زیسته و در
 مجالس حضوری آنحضرت بالحن جذاب اشعار و ابیات خواند و بالاخره در حیف در
 گذشته در قبرستان بهائی دامنه کوه کرمل مدفون شد و دیگر از مشایخ بهائیان
 حاجی محمد طاهر بن حاجی عبدالغفور سال ۱۲۷۳ بخانه پدرش واقع در محله مالیر
 یزد متولد شد و والد مذکورش و نیز مادر و عمه و عمو و سایر منتسبین آنخانواده در ایام
 وحید شبید وارد امر بدیع شدند و عمه اش زوجه آقا سید جعفر از علی، و صاحب وحید
 در یزد بود که شرح جنابش را در بخش سوم نگاشتم و حاجی کلهر در آغاز جوانی دختر
 زاده عمه مذکور رهگذر که بنت حاجی عبدالرحیم بن علی محمد مشهور نیریزی بود باز در آنجا

در آورد و شرح حال ملا محمد مذکور را نیز در همان مجلس آوردیم و حاجی برای شهرتش بنام بابی
 خصوصا از طرف ابوبین و روزه اش پیوسته مورد سو و قصد اعدا شد و در سال ۱۲۹۵
 که در صفهان واقع شهادت سلطان الشهداء و محبوب الشهداء واقع شد و احتمال می شود
 وقتی در یزد میرفت افغان محض مراعات احتیاط و جلوگیری از واقعه و می را همراه قافلہ
 بوانات فارس روانه کردند و در بین طریق اعضا قافلہ برای عداوت مذمبیه ویرانها
 عقب گذاشتند و او در آن صحرا بی اطلاع از راه و تنها دو شب روز گرسنه و تشنه مشرف
 بهلاکت شد و بعد از شغاف بسیار بالاخره بوانات رسید و پس از یکسال سفر در یزد
 و شیراز و تحمل مصائب و متاعب بسیار عودت بوطن کرد و مادرش سومی از حق مقصود
 شافیه در آنجا مجاور شده نزد پدر کتبخوز حاجی علی که قبلا بیضا در رفته باند و ما بفضیل
 واردات بر او را در ضمن مجلس پنجم نگاه داشتیم و بعد ابعبارفته در بلاد فلسطین و مصر جولان
 نموده بالاخره مستخدم از جانب ابی در ارض اقباعی سمره شده معتمدا گردید باند و در
 دو سال بشرف مجاورت و فوز زیارت محضر ابی افتخار یافت و در آنجا در گذشت و
 حاجی محمد طاهر از یزد بمنشاد رفته رایت تبلیغ بر افراخت و ملا محمد از علمای آنجا را تبلیغ
 کرد و دیگر ملاها بمضادات با ملا محمد و معارضت وی برخاستند و شیخ محمد مجتهد
 یزد نوشتند و او فرمان کفر نگاشت و حاجی معذل سلطنت حکمران برای دستگیری
 اقدامات نمود و حاجی مدتی در یزد و مهربانان نامی بهائیان و آشنایان محقق گشت
 و در مواقع انتقال از خانه بخانه دیگر چادر زمانه بسر کرده با بعضی مؤمنات بدر رفت

چنانکه دشمنان شناختند و دست نیافتند و دیگر بهائیان را گرفته جرمیه نمودند و مدت چهار ماه
 در بنظرین بایان رسید و بساعت افغان بهوانات فارس رفت و با جمله
 مکرر آدچار تقرضات طامنا و اعدا گشت و پویسته تبلیغ نمود و نفوس کثیره مهدی گشت
 و غالب مهاندین ویرا بخوبی شناختند و معذالک در تمامت تصنیفات و نقل و
 محفوظ و مصون ماند و سفری بجاکا کرده مدت نه ماه در جوار غایت
 کبری بسر برده عودت نمود و بعد از عزوب شمس جمال ابهی در طول مدت دوره حضرت
 عظمی اعظم عبدالبها منبع دنا شرفیات در قسمت یزد بود و سفر بدگر بلاد نیز نمود و چند
 مجلد در شرح کیفیت شهادت شهدای یزد و وقایع این امر و تفصیل احوال مؤمنین آنجا
 نوشته که ما از آنها استفاده بسیار حاصل کردیم و برادرش حاجی علی بنوع مذکور بمجا
 و قرینت و خدمت باستان ابهی سرزود پس از عزوب شمس آلهی سالیانی چند با غصن
 و مخالفین مرکز عهد و میثاق ارتباط داشت و بالاخره ملتفت احوالشان شده بگشت
 و خدمت حضرت عظمی اعظم عبدالبها پیوست و از او و نذجه اش که بنت سیاح مزاعم بود
 خلف و خاندانی برجاست و برادر صغرشان آقا علی صغیر که نیز بجاکا مجاز شده
 تجارت پرداخت پس از عزوب جمال ابهی با مخالفین توأم شد تا در حیفا در گذشت
 و از او و فرزندش که بنت آقا علی قریشی بود خاندانی بسال ابوین برجا ماند و دیگر آقا محمد
 حسین الفتن بن آقا محمد مهدی عطار در محله چهار سوق یزد تجارت سقوط فرود شد
 و مدت جانشینی مقدس مقتضی شده محبوب القلوب شیخ گشته تبلیغ نمود و در حدود سنه ۱۳۱۱

تبلیغ با برابری شده بلاخطه خطابات میمنه لوح شهیر خطاب بجای محمد کریمخان ایمان و اطمینان یافت
 و بشر و تبلیغ پرداخت و نوبی در سال ۱۳۰۲ حکمران تحریک سادات متعصب شیر و ویرا دستگیر
 کرده با کندی و بخر حبس نمود و مکرراً بر پایش شکنجی چوب زد و زندانبانان حتی از ملاقات زینش
 با وی ممانعت کرد و پس از یکماه چون باز زندانبانان در خصوص این امر صحبت کرده تا میسر نمود
 استخلاصش با دایه مبلغ نفوذ و شفاعت نوابها حاصل گشت و باز در موقع تجدید حکومت بهنج
 معاینه این اقد و جرمیه همی شد و در قیسه سال ۱۳۰۸ مورد تعرض و حبس گردید و پس از غروب
 شمس جمال این در سال ۱۳۱۵ بکازنه ایامی در جوار فضل و عنایت حضرت عبدالبهادر
 برده بشیر زند بجه سال ۱۳۲۱ اعدا محمل تجارتش را آتش زدند چنانکه شبانه زور سوخت
 و اودل آفریده گشت و آنچه از امالی طلبکار بود بوی دادند و آنچه بدی داشت کسب و تحصیل
 کرده ادا نمود و امام جمعه در حقش میگفت که سراقا محمد حسین را خودم با ازه میبرم و در ب خانه اشرا
 دو بار آتش زدند و حکومت جلوگیری نمود و باری سوم آتش زدند در نتیجه غارت کردند حتی
 آجر مارا بردند و او خود در خانه افغان پنهان گشت و یکعلت عمده قیسه مذکوره همچنان مردم
 از تبلیغات او بود و افغان او را با تفنگداران شیرازی از رعایای خود بفارس فرستادند
 تا دوسه ماه در دما ت به پلیدوری پرداخت و مخفیانه بوطن برگشت و در مرز عمه مهدی آباد
 ماند و خبر او رسید که چون اعدای بخانه شان بختند زینش همنه و قچه الواح و آثار بد بیه را
 بخانه همسایه برده بالای چاه گدشته غریبی بر آن نهاد و گاه و غیره بر آنجا بخت
 تا اعدا ندانند و همه بجاه افاده از میان رفت و اشرا را متعرض زینش شدند و بی چادر

لوی کریشرا

موسی سرش را با دست گرفته ای کشیدند و با چوب دمازیا نه زدند و بسوی قند
 بردند و از نواب حکم قتلش را خواستند و نیکیهای شفاعت کرد لذا بخانه کدخدای
 محله مدت سه شبانه روز حبس نمودند و بیعت و غذا نگذاشتند و آقا محمد حسین از
 استماع اخبار مذکوره بیمار شد و چند ماه در خانه دامادش محفیانه بسر برد تا بهبودی
 یافت و بظهران شتافته مقیم گشت و عاقله بر جامانده زرش با عانات واصله که
 تقسیم بر عائلات شهیدان و فراریان بهر تنی دومیه بجز آن رسید و با برشم تابی نزد
 تاجار برشم معاش خود و طفل را اداره کرد تا بعد از یکسال بظهران آمدند و آقا محمد حسین
 نزد ارباب جمشید تاجر زردشتی موظف شد و بعد ایشا غل احرزی و امر تبلیغ ایام گذران
 والی آخر ایجات بخدمات تبلیغیه و غیره در ظهران و بلاد احرزی همی پرداخت و باری
 دیگر سال ۱۳۳۹ با پرس میرزا محمد بسبب کجیافته چندی در جوار الطاف حضرت
 عبدالبهاریستند در محبت کردند و عاقبت سال ۱۳۴۰ در گذشت و در حقش الوج
 متعدد از بیانات جمال اقدس ابی و حضرت عبدلجبار موجود است و خاندان
 الفت از وی برقرار گردید و دانش در گلستان جاوید بهائیان ظهران میباشد
 و در یزد و قرائش نوعیکه در بخش سابق آدریم گروهی از زردشتیان نیز بر خورند
 از آئین ابهی گشتند و در مابین همگی شان خود منتشر ساختند و سخت کسیکه از
 زردشتیان با مریع فائز شد مهربان بهمین اطلالعه معروف برایش نری
 در کاشان حبره تجارت داشت و چنانکه در بخش سوم نکاشتم از مشایده بلایای

داده بر بابتی نیز از آن روز بجز آنکه سینه اولیه امر جدید متنبه و فانی بهرین فانی گشت
 داد و خبر در زیست از آن سنی از وی بهر توفیق و تقریباً در حدود سال ۱۳۱۷ دینزد و گاه
 سپس در ایام اشراق افرازمی شاپور پور نیز در فانی بیان شده که توفیق در
 یزد به سال ۱۲۹۲ و در فاش در سال ۱۳۱۹ نیز در یزد واقع گردید و او مردی غیر در بیان
 صریح آنچه در محافل اعتراضات معترضین از زردشتیان و او دانشان بوابهای محکم
 میشد بهر گشت در دیگر کجسرو پور خداداد و جمشید پور شهریار و غیره اینان ^{حاصل کرده}
 و یکی از نشانهای این بیان پاسی بود و آن بهرام اختر حاضری پور بهمن از دهریم آبا
 در فانی صحن و ملکدازان با مکتب و تقدیس و اطلاع در آیین زردشت بود و در سن
 جوانی با شش تن دیگر از محافل فاضحت حسب میل میوزا عیسی وزیر از وطن بهر این وقت
 در قعه وزیر که در حوالی شهر بود و تعلق بوی داشت بهشتغال بصلاح گرفت و در
 اقامت بچده ماه آوازه امر ابراهیم شنیده و چون بکاشان رفته با آقا کجسرو خداداد پارسی
 که تجارت بمنور قریب یکسال زیست از وی در امور راجع باین آیین اطلاع حاصل کرده
 (۱۲۹۸) تصدیق و ایمان یافت و نیز برگشته کتب و آثار بدیعه بدست آورد و
 بمحصل اهل بها و ملاقات افغان رسید و حاجی قلندر همدانی که در یزد اقامت گرفته نزد
 بکاشاکی خوانم و شبرها بتبلیغ و توفیق در محافل هر دو جهت بادی از طریق صحابه زردشتیه
 اثبات امر ابراهیم کرد و لوح مشهور صادر برای مانگی صاحب قرائت نمود و آنرا بهرام متبر
 بملاقات مبلغین دیگر و مباشرت با دایان زردشتی در عرفان و ایمان ترقی یافت

در بنام بی بی کبیرا بی بی گماشت و خدمتی بزرگ انجام داد و در دنیا فتنه ساخت
 با آحاد این فتنه از کم کردن مال دوستی و سقوط در فتنه و تزلزل و بی ثباتی و بی
 ۱۳۰۱ شاهزاده حکمران جلال الدوله روزی در باغ حاجی سید محمدی افغان در
 شد و کبیری از افغان و صبی از علما و ارکان حاضر بودند و ملا بهرام را آنگاه
 بر شهادت امور متعلقه بامرا بهی کرد و او نهایت صراحت و اخلاص تبلیغ نمود و ملا
 در حج اقامه داشت و بعضی معجزات مرویه و مسائل مربوطه باین زردشت تفسیر و
 توضیح گفت و باغ مذکور مستحق بمحمدی آباد قتل از منی با بر بود و ملا بهرام برای حاجی
 سید محمدی مشیر و مزروع و معمور ساخت و خود نیز در آنجا زیست و در آنجا میکه
 انجمن ناصری پاریسیان تاسیس گشت با برخی دیگر از بهائیان پاریسی خصوصاً
 شدند و اکثریت اعضا از معتصبین زردشتی فراهم آمد و تعصب و مخالفت
 و در فتنه سال ۱۳۰۸ نیز ان فساد برای بهائیان پاریسی افروختن گرفت و دستور
 بتبعیت طامای اسلام بنامی تفرض و قسم گذاشت و با اقدامات و بذل مال و
 خدمات ملا بهرام چنانکه در بخش سابق آوردیم دفع و رفع غائله شد ولی حاجی
 مریم آبادی که دست افساد حاجی شیخ محمد تقی مجتهد یزدی بود چندی تمبیه قتل و غارت
 منزلتو مان همی دید و در آن اثنا با معلم و محرک مذکورش بناصله اندک چهار بار بدو
 گفتند مسلمانان و معاندین و عا حیل رده از ملا بهرام شهرت دادند و بهیمن خطر
 برایش فراهم گشت و بلاخره حبس شورت و مصلحت افغان و ارکان پادشاه سبزواری

دی پنهان

و تنی چند از بهائیان معروف با توضیح از قبل حاجی وکیل الدوله بان تسید میرزا و آقا تسید محمد
 افغان بهی رفت و با تنی چند از پارسیمان ایرانی معاشر شده تبلیغ کرد و محل اقامت
 کرده در آنجا برای ملاقات و زیارت الواح و قلاوت مناجات مجتمع میشدند و عریضه
 بمختر اسی فرستاده درخواست اجازه حضور برای زیارت نمود و جواب بادستور عود و باریان
 رسید و با بجه مدت اقامتشان در بهی چند ماهی بود باز با اتفاق شاه سیاوش
 عودت بوطن کرد و کافی السابق تبلیغ و دیگر خدمات روحانیه اشتغال جست در
 سال ۱۲۱۵ چون بنوعیکه در بخش لاحق میآوریم بقضوی شیخ محمد خبیر سزدار میباشند مقیم
 یزد آقا غلامحسین بناکلی را بقصدت شدید شهادت کردند نامه تعلیم مفصل میرزا علی اصغر
 خان نوشت و صد عظیم شیخ را نفی بلد نموده عریضه را بواسطه عزیز خان خواهه نزد
 ارباب جمشید تاجر و ملاک شهر زردشتی فرستاده نوشت که این ملا بهرام کسیت
 و ادعای شدیدش برای انتقام و قصاص قاتل غلامحسین بناکلی برای چیست ایرک
 شما اورا بند دهید که زردشتی حق مداخله درین قبیل امور ندارد و ارباب مذکور باجن
 ناصری یزد نوشت و آجن ملا بهرام را محاکمه و بازخواست طلبید ولی شدت نکردند
 و ادب سالی دیگر برای تبلیغ و غیره با عاقله بهی رفت و چندی اقامت و سفر نمود نوشتی
 در ب دکه خرد خرمشاهی و پرا گرفته پرسیدند که نه دشتی هستی یا بهائی و او جواب
 گفت که بهائی هستم و بید رنگ سدره و کشتی که با او بود گرفته در آوردند و ضرب شدید
 دارد ساختند و ملا بهرام لغت هندی نیکه است و به داخله پلیس خلاص شد و بالآخره

پس از چندی نیز در گشت و در سال ۱۳۲۰ جلال الدوله حکمران یزد اراضی و سوا را
در پیش کوه یزد با کاربری کهنه بجزئی قیمت خرید و بقطعا بر انتساب بدین امر عیال
آباد نام گذاشت و او در نشیمن سلطنته ملا بهرام را می شناختند و از فواید
و با فداری وی مطلع بودند و بواسطه آنجن ناصر می مذکور و اردی شربی صاحب هندوستان
سرپرست زردشتیان ایران و هم شفاعت آقا میرزا محمود افغان ویرا دادار نمود
که تمامت متصرفه علی خود را بفروخت و با اتفاق پانزده خانوار پارسبان از قبیل
برادرش آقا کیومرث و شاه سبا و خوش و غیرها با زمین بازرفته قرار گرفتند
و مصاریف آبخانوار مارا نیز ملا بهرام داد و جلال الدوله کارهای کاریز و ساختمان
و دیگر کارها را همه بجلا بهرام واگذاشت لاجرم او متحمل مصاریف بسیار شد و زمین
آباد و کاریز را تعمیر کرد و موقع برداشت محصول رسید ولی فتنه و مذبحه ۱۳۲۱ رخا
و سه تن از پانزده خانوار مذکور هم بشهادت رسیدند و جلال الدوله ملا بهرام و
از اخذ محصول و منافع مانع کرده متفرق ساخت و دوزی بواسطه پیشکارش
حاجی سعید سلطنته از ملا بهرام تمامت اسناد و قرار داد را اطلب کرده ملا بهرام
جواب گفت که پانزده خانوار مدتی در این صحرا می هولناک ماندند زمین لم برزخ را
آباد کردند حال چگونه ممکن است ایشانرا از حقوقشان محروم کرد و من حسب میل حکم
ش هزاره تمام سرمایه زندگانی را از کف گذشته و منافع و قیمت آنها را در اینجا تصرف
کردم آیا کدام قانون و شریعت و وجدان روا میدارد که انتفاعی نگرفته بلیزیم و هر

حکم داد چندان زنده و ادبیت کردند که تمامت اسناد را داد و چشمش از اثر ضربت ملی
 رسد گرفت آنجا شاهزاده امر نمود که هر کجا خواهد رود ولی در تمامت قلمرو حکومتش بر آن
 اینطایفه قتل و غارت برپا بود و از هیچ طرفی گذشتن نیست نه شبانه و نه در روز
 روز سرگردان و حیران با قوتی لایموت بسر برد و بالاخره عرضیه شاهزاده داد و التماس کرد
 تا توانست بالباس تبدیل خود را به اسم آباد رساند و از اینجا بمهدی آباد محل سکونت
 سابقش رفته مخفی و پنهان شد و کجسرو پور خدا داد مذکور که دیر در کاشان تبلیغ
 کرد و طلبش از فریه بقریه شتافت تا در مهدی آباد ویرا یافته نصیحت گفته شرح او
 بیان نمود که من آدم نزار اینجا حرکت دهم زیرا اعدا از هر سو در کین احباب اند
 و هر یک را در هر سو کله بایند میدرند چنانکه آقا غلام حسین ترمه باف یزدی بگوستان
 سواری گشت و بالاخره جمع درندگان خود را از او را یافته سرش را جدا کرده در حبه
 تعبیه کردند و برگی چند از درختان بر آن نهادند و هدیه بعنوان میوه بجانده اش فرستاد
 اینکه زرش سر حبه را برداشت بجای میوه چشمش بر سر بریده شوهر افتاد و با چنین اوضاع
 مکث در اینجا ابدی مصلحت نیست و در نهایت سواری بر استر با اتفاق تنی از حجاباری
 رهسپار شدند و سه شب براه رفتند تا بحین آباد بزرگ رسیدند و بکین راهبر سر راه
 گرفته بسوی طران فرستند و در منزل نه گنبد و چار یکی از قاتلین اجبای یزدی سید آبه
 نام مذکور که اسناد علی اکبر را در جوی آب خانه اش سر بریده و حسب دستور شیر الما الکت
 یزدی معروف برای نجات از قصاص و انتقام دولت در اینجا بود شد و مسلحی
 مستغنی

بمستحفظین طرف بذل و بخشش کرد تا ویرا محمودس و شسته همراهی کرده بنائین
 رسا بزند و بالاخره بطهران رفت و پس از دور در حسب اصرار ارباب جمعی که مذکور بخانه
 اش رفته بسرپرستی امور او قرار گرفت و ارباب نهایت ملاحظت و احترام با او نمود
 ویرا محرم خود ساخت و ادینز حسب تقالیم مخصوصه حضرت عبدالمبارک با کمال رهنی و صداقت
 در کارهای ارباب انجام خدمت داده مساعدت نمود و مدت دو و نوزده سال با او بود و در
 طهران برای استرداد اموال و حقوق خود جلال الدوله را تعقیب کرده ش هزاره بجاجی
 محمد تعنی ابن ابر و حاجی میرزا محمود افغان طبعی شد و آنان حسب ثور و محفل روحانی ملا بهرام
 با نظیرین ساکن کردند که اگر تعقیب شود بستگان ظل سلطان در بلاد و محال آنجا
 تعرض با حجاب خواهند نمود و جلال الدوله خود با ملا بهرام روبرو شده و درخواست کرد
 که ویرا تعقیب ننماید و تعهد نمود که بعلاوه طلبها حاضرتهایش را نیز ادا کند ولی وفا نبرد
 و عهد نکرد و ملا بهرام با عاقله اش در مضیقه شدند و حضرت عبدالمبارک هزاره بجاجی
 فرستادند و در ماموش بنمیتون نگاه داشتند که ملا بهرام برای درم و دینار در خدمت
 تو حاضر شد بلکه محض اطاعت از حکم کتاب چنین رفتار نمود اگر ترضیه خاطر او را بعمل نیاری
 منظر خزان عظیم باش و او پس از زیارت لوح مقدار چهار هزار نزع ارضی واقع
 در پشت جلالتیه خود را مع دولیت و پنجاه تومان نقد بملا بهرام داده خواهش کرد
 که رضایت خود را بمنجر عبدالمبارک بنویسد و اگر چه مبلغ مذکور نسبت بطلب و خسارت
 ملا بهرام سه درصد نمیشد ولی او رضایت داد و با بجزله ملا بهرام بسال ۱۳۳۵ رسپار

ارضی

ارض حیفا شد و چندی در جوار فضل و الطاف حضرت عبد البهار سینه عودت بایران کرده
 کمانی بسابق در طهران مشغول بوده با انواع خدمات در امر ایهی موفق گردید تا در سال ۱۳۴۹
 تقریباً در سن هفتاد سالگی وفات یافت و در قبرستان بهائی گلستان جاوید
 مدفون شد و عاقله و سه ختر حاوری از وی برقرار گشت و دیگر از معارف بهائیان
 پاریسی استاد جو احمد پور شیر مرد پور نوز بیزد تقریباً در سال ۱۲۶۰ تولد یافت
 و پدر پس از چندی در گذشت و چون مانجی صاحب بدان نوعیکه در شرح حالش می آوریم
 دبستان شبانه روزی پسران را با پایه اکابر پارسیان هند در طهران تاسیس نمود
 او و دینیار کلانتر و جمعی از کودکان یتیم بی بضاعت را بطهران آورده و تربیت و تعلیم و
 تربیت نمودند تا بعد رشد و کمال رسیدند و در آن چند سال نزد آقا میرزا ابوالفضل
 گلپایگانی که مدیر معلم دبستان و هم دبیر و کاتب مخصوص مانجی بوده استفا داد
 درسی و ادبی و روحانی نمود و بعد آنها هندوستان مشافهه سیننی چند در بمبئی
 تحصیل و تکمیل پردهت آنگاه عودت بوطن کرده همت بر تربیت نو با و گان و
 ترقی و تعالی زردشتیان گذاشت و مساعی جمیله بجای آورد تا مدرسه در محل تشنگه
 باز شد و شوق بشر معارف و فطرت بنوع پدید آمد و شروع بر تربیت مجانی نو با و گان
 بیامیه کرد و مدرسه متوسطه کج خردوی یزد تاسیس گشت و اینچنین پارسیان هند
 متحمل کل مجازع مدارس زردشتیان یزد و کرمان و طهران شد و ماستر خدایش
 پس از فراغت از تحصیلات و آموختن فارسی و انگلیسی و گجراتی و پهلوی و زنده دانستن

بیز در اجابت کرده بمعاونت استاد جو احمد قسمت های عالیله مدرسه را عمده دارند
 و تدریس زبان خارجه و زندا و سنا معمول گشت و شعب مدرسه کینخسروی تفرار و
 و اطراف بزورفت و انگلی بر پرستی و مدیری استاد جو احمد اداره و تنظیم در سید
 شد و همچنین استاد جو احمد عضو شور پنج شاهیست گردید که قبل از تاسیس انجمن
 ناصری پنج تن شور برای امور ملت میگردد و چون بعد از فوت ناکی صاحب استوار
 کینخسرو حی خان حب فرمان ناصر الدین شاه تاسیس انجمن محترم ناصری گردید استاد
 جو احمد بمقتبت ماستر فخر بخش دبیر و مدیر بر پا دارند و منتخب انجمن مذکور درین
 متوالیه تمادیه گشت و با کجمله متدرجا در علم و فضل و حسن تفریر و تکریر باج شد
 و ادیب و کاتبی باهر گردید و ایام بتعلیم و تربیت نو باندگان مصروف کرد و
 ما جنبشان نوبسنده و جید دبیر انجمن ناصری در مرجع امور عظیمه گردید و عاقبت
 اسناد و مراسلات و سرود و تبریکات و اوراق از دواج و کتب زردشتیان
 بانثا اوست چنانکه کتاب جاویدان خرد را بنحیله جملی نوشت و بعقت حسن
 اخلاقی تمامت پارسیان بدو منجذب شدند ولی موبدان و دستوران
 خصوصا دستور تیر انداز حاد و در زنده از افکار و عقاید او که طائف حول تربیت
 جوانان بافکار و علوم عصریه بود متفر داشتند و جو احمد در سال ۱۳۰۵ بواسطه
 درقا و مومن با مراهی شد و طولی نکشید که بدین نام شهرت یافت و لوح هفت
 پرکش که میفرماند ای شیر مردان و بیخ واد و اخصرت یزدان و

دان الخ و لوح دیگر که میفرماید چراغی در آنکه راههای گمان گذاشت و راه
 خدا گرفت انتهى بنامش صدور یافت و زردشتیان خصوصا دستور مذکور و بود
 بد گفتند و پشوتن نام سرپرستی را که از جانب بزرگان پارسیان هندوستان در نزد بود
 اغرا و اغرا کردند تا ویرا بعد از آن همه مشقات منموده که در تعلیم و تربیت نو با و گان تحمل نمود
 بدین جرم که سدره کشتی نبت بخریب و دستور آن از مدرسه خارج کردند و تهدید بقتل و
 اذیت و تحقیر و خانه نشین نمودند و کنجیر و خان را در کرمان بخوراندن زهر هلاک و سایر
 خدایش رئیس در یزد بدست فریدون کرمانی شهید کردند و استاد جو انگر در اینریند
 بقتل نمودند و ناچار خانه نشین گردید و پس از چندی بعلت ایذا و تحقیر اعدا بپهران بشتا
 نزد ارباب جمیع بهین شهید مقتصدی مرسلات گشته چهار سال بسر برد ولی از جهت آنکه
 دینی و اخلاقی و معارفی و عدم رضایت از اوضاع تربیتی و اخلاقی رئیس و مونس اوزار
 و خویش نشد و استعفا کرده عودت بیزد نمود و زردشتیان حسب الاحتیاج او را بنیاز
 در مدرسه مهین کردند ولی موصوفین متعصبین پیوسته موجبات انقباض و کره و آزارش را
 فراهم آوردند و برای اینکه بتعالیه زردشتی پشت بازوه همیشه نمانند سدره کشتی
 نمی بندد متعرضش شدند و با بکوله عمر خود را در نشر معارف و تربیت زردشتیان و ازاله
 او نام و خرافات از باغیشان صرف کرد و در مواقع فتن و بیایات در نگارش نامه های نظم
 و دادخواهی با ولایا، دولت قدرت قلم ناقد داشت و تا آخرین نفس در محافل اهل
 بها و خدمات امریه مشارک بالبنان بود و بالاعتراف بسال ۱۳۴۷ در سن ۹۵ سالگی در
 گذشت

درگذشت حسب وصیت ثغایی و کتبش با داب بهائی تجیز و تکفین شده بعبایت
اعزاز در گلستان جاوید حسین آباد رستاق یزد مدفون گردید و چون در آغاز وصیت
از شدت ایمان و اخلاص باین بیت قتل نمود هر چند درون خانه را مت نهند محروم
مباش و حلقه بر درون لدا فرزندانش بر لوه سنگ آرامگاهش آیات بدیعه
نقش کردند و او سخت پاری است که مر اسم تجیز بهائی بروی مجری گشت و لوح
مذکور بنام شیر مرد خطاب باد و در جواب هفت پرسش اوست و ما سر خدا
بخش مذکور در ضمن شوق شدید ب تحصیل علوم و معارف داشت و پس از
فراغت از تحصیلات اولیه در وطن بمبائی شتافت و مدت چهار دو سال در مدرسه
ظافر پور طاکا دوس یزد پرورشور کا و در سچی ایدلچی کانگاه که دانشمند بزرگی بود
لغت کبرائی و انگلیسی و اوستا و زنده و پازند و بهلوی و فارسی و عربی بیاموخت
و بدرجه رفیعه در اطلاعات عمیقہ از کیش زرتشتی و کتب و احوالشان رسید و
مرحمت یزد نمود و عضو انجمن ناصری زرتشتیان گردید و در اندک زمانی بصیت
فضلش منتظر گشت بدرجه ایکه یگانہ و بیگانہ بر اهیت مقامات علیہ پیش گوئی
دادند و دستوران بپایه دانشش نمیرسیدند و کتاب گلدسته چمن مطبوع در
را از انگلیسی بفارسی ترجمه نمود و هر چند اظهار ایمان با مریع نکرد ولی کمال محبت با این
داشت و همیشه نصرت و مساعدت نمود و در فتنه و نند بجه سال ۱۳۲۱ که در بخش
لاحق بنکاریم عده را در کمال مهربانی حفظ و نگهداری کرده از قتل محفوظ و مصون داشت

و نیز در موقعی که دستوران یزد بخریب قبرستان بهائی پارس بنام گلستان دادگاه قیام کردند
 و در بزرگ بنین سوختند و سنگهای قبور را شکستند بعضی استماع بشافت و رسیدگی
 کرده در آنجن ناصری نقاشی تادیبه قیمت نمود و آنجن ناچار پرداختند و نیز در موقعی که
 دستوران خواستند اعضای بهائی آنجن ناصری مسؤول کنند مقاومت کرده مانع
 شد و اینکه سوالاتی چند در خصوص امر ایهی طرح کردند اجوبه کلام مقننه داده ایشانرا
 مقهور نمود و لذا بالاخره با همه احتیاجات که بان دانشمند فرزانه داشتند تنی از
 زرنستان را نگذاشتند تا عطفه در جنب مدرسه کهنه روی یزد و پراهدن شلیک گلوله
 ساخته گریخت بستگان و دوستان بحال حرمت و انده مجتمع شده چند عیال
 بچون را بگریاس مدرسه نقل دادند و دو کرا انگلیسی را با بایش حاضر کردند و کرا پس از
 معاینه در حالیکه دیدگانش از اشک تر شد بغایت حزن و اندوه عبارت افوس تر
 عزیز بر لب رانده گفت سالها باید بزرگوار چنین مردی بهره شهود آرد و ماده انمظلم
 شدت حزن و جزع و فرغ دیوانه شد و پس از چند ماه در گذشت و واقعه شهادت نیز در
 سال ۱۳۴۶ واقع و سنش پنجاه و پنج سال بود و با همه ظلمات که رای خوار مستببین
 بدولت ایران شد نتیجه نداد و برادر باستر که آقا قربان نام داشت در سوگاری وی این ایضا
 برود از این داغ شرر بار جگر سوز شراری در دل و جانها برافروز که با کستر خداوند از ره کین
 چه کردند آن بد ایشان بیدین فریدون نام از اشرا کرگان مصمم شد ز تکرکات ایشان پیشو
 آن بد اندیش بد این بخت آن پشیمان ملت و دین - بخت بد سه در نیمه روز بختش

ایضا

آنسبه بخت سید روز باه فرودین و فرودین مذ گذشت از این جهان بهرت روز
 و حضرت عبدالباها در لوحی چنین صادر فرمود از شهادت ما سر خدا بخش بسیار
 محزون و دلخون شدیم ولی یقین بدانید که چون محبت بهمانیان
 داشت آنجان پاک در جهان روشن غریب و دیای عفو و غش
 کرد و پرتو انوری او را روشن نماید و علیکم و علیکم البها
 الملهی ۲ دجیب ۱۳۳۷ عبدالباها عباس و با بجه در صفت یزد
 و توابع جن غروب شمس جمال اهی عمده کثیر از اهل با بیزیتند که بسیاری از بیل
 میرزا علی حکیم بن میرزا حسن از قدا د ملا محمد صادق تقی زرتا خرن و غیرها
 را بعلت احتراز از تعلیل کلام نام نبردیم و احوال نگفتیم و بگذر شمه و حیزه از بخت
 و استقامت رجال و توان اکتفا نمودیم و گرنه استقصا افراد و احوال و ایراد
 کلیات و جزئیات تمام مصائب و بلا یا با بسط مقال درین دفتر و صحف غیر متعده
 بلکه محال است و ما در مظلومه که دو پیرش آقا علی صفرو آقا حسن و داها و شش آقا علی
 در واقعه و بحر شمس سال ۱۳۰۸ بشهادت رسیدند نمونه از آنهمه بیات متواتره
 و استقامت متغافره بود و از قلم حضرت غنصن عظیم عبدالباها در مناجاتی راجع بوی
 چنین معلوم است و ب انت تعلم ان تلك الوالدة المحنونة لما وجدت
 ابناءها و صغیرها ملطین بالدهاء ما فرغت و لا اجرت بل اطمنت بفضلک
 و موذجتک و عدت هذه المصيبة الیهما، اعظم رحمتک للإمام، واستبشر

بهدن الرذیة الكبرى الخ و مفذک از شدت اضطهادات و قتل و غارت که
 در آن خود بر اجاب وارد شد بسیاری را بیم فرا گرفته بخطر مال و جان و احتیاط برداشتند
 چنانکه استاد مهدی بنا که در فتنه مذکوره گرفتار شد اگر گمان عقیده نمیکرد و توسل
 بلاما میشد نیز بقتل میرسید و او در حدود سال ۱۲۹۲ ایمان آورد و بعداً از یزد مهاجرت
 کرد و آنرا در حوالی طهران در سن شیخیت بنامی اشتغال نمود و بعضی از معاشرت با شیخ
 احقر از حسنه تا آخر احویات دور و مجبور ماندند و برخی پناه بلاما و متنفذین برده بدستور
 رفتار کرده مردود و مطرود اهل بهاشدند و بعضی از ایشان در ظاهر از ائمه جماعت
 و مرجع احکام شرعیه بوده مانند ملا ابو الحسن اردکانی و غیره و بستگان و اولادشان
 الی آخر احویات بی اطلاع ماندند و از معدود قلیل گنام بابیان که با مرابهی ایمان
 نیارزدند میرزا جعفر کفایش معروف بکلتیشی بود که از خود نیز ادعائی بر روز داده از دیگر
 بابیان جدا شد و خود را کلتیشی و اتباعش را کلتیشی خواند و در مابین مردم مسلم خفاش
 معروف شد و از جمله مریدانش استاد کاظم مذکور برادر استاد علی کبر شمشید و دیگر
 استاد صادق و آقا میرزا آقا بن آقا سید علی رشتی و دیگر پسر آقا سید اسمعیل صباغ
 و نیز حاجی شارق منشی شیر الممالک بودند که نزد مسلمانان خود را مسلمان گفته نماز اسلام خوانند
 عبادت اسلامی بجا آوردند و نهایت عداوت با بهائیان داشتند و میرزا جعفر صاحب
 بکر بلا رفته از ایمان و عقیدتش دست کشیده توبه نمود و گویا یزد در سال ۱۳۰۹ هجری
 در سن عیبه سالگی در گذشت و ازین فتنه خزانام او و اتباع مذکورش در صفا

قبل از مؤمنین بنیابت ملاحظه دیم بودند تا هنگامیکه الواح جمال ابی زینب داد که ۱۵۲
 امضا میفرمودند حضورها برای حرم محترمه رسید امید و طبعه و انعامش جدید پدید شد
 و آنمطلوبه خواهرزاده خود آقا میرزا آقا را که در سن یازده ساله بود هدایت باین امر
 و تربیت نمود که با قوت ایمانی و اشتغال و انجذاب و جدانی بنشر فحشات الهیه فیما بین
 افغان و خویشان برخواست و پدر خود میرزا ابن العابدین و نیز مادر خود را هدایت نمود
 و با خال اکبر مذاکره کرده علام و اوصاف منقوله در شان موعود منظر را مانع و حجب می
 دیده تشویق بر رفتن ب عراق و شرف بمنظر ابی و ملاقات والده حضرت اعلی نمود
 و لذا خال بیفداد شتافته فائز بدرک حضور و ایمان گشته بانسیه از کتاب مستطاب
 ایقان مراجعت کرده تا کبده نمود تا آقا میرزا آقا با پسرانش حاجی میرزا محمد علی و حاجی
 میرزا محمد تقی و حاجی میرزا بزرگ صحبت در خصوص امر بیع را مداومت داد و در
 تبلیغ آقا سید محمد حسین و آقا میرزا ابوالحسن لیسران حاجی میرزا ابولهاسم مساعی
 جمیله نمود و بدین طریق غالب بستگان حضرت رب اعلی در شیراز بمنقبت ایمان
 بیع نائل شدند و بقلب افغان در الواح ابی مشتکر گشتند ولی بعقت قلت احباب
 و خوف و خطر که از هر باب بود ملاحظه حکمت و ستر نمودند و پیوسته عرض میفرمودند
 ابی فرستادند تا آنکه مبلغین بی در پی رسیده فحشات جان بخش بدین مشام نمود
 و غیر هم رسانند و متدرجا جمعیت بسیار شد و گروهی بزیارت محضر مبارک ذهابت
 ب عراق نمودند نخستین کس از مبلغین که در ایام اقامت ابی در ادرنه بپرز ارادت

علامه محمد زندی نبیل عظیم بود که صور عظیم را دیده اشراق انوار الهیه و اعراض میرزا کی با
 بی پرده بیان کرد و توقیعات رب اعلی و الواح جمال ابی را از کلمات وی تفکیک
 و جدا و آثار افکارش را باطل و مبساخت و بایمان کلام در حجت ابی وارد شده و ظل
 سدره الهیه آر میدند سپس حاجی محمد ابراهیم مبلغ سبب هدایت عده گشته شد
 و هم آقا محمد نبیل اکبر قائمی بشیر از رفته موجب تکمیل و تقویت ایمانیه افغان دود
 هدایت برخی گردید و در خلال احوال مذکوره ابواب مخاطره و فتن همواره بردی این
 طائفه مفتوح بود و از علاما شیخ حسین ناظم الشریعه معروف بظالم که وصف الحاش
 در بخش سوم گذشت و از دولتیان میرزا ابوالحسن میر ملک و وزیر فارس
 در تعرض قضیتین برای احباب جائز درجه اولی بودند و باین بشر الملک مذکور
 و میرزا علی محمد خان قوام الملک کلاتر شیراز که هر دو از رجال معظم دولت
 فارس بودند کاربرد بقابت و مصادات میرفت و قوام الملک حمایت از اجناس
 میکرد و میر الملک بمصادات بااد طامارا بشورش و آشوب برضد بابی غرا
 و اغوا ابهی نمود و اسما اجناس بکومت میداد تا بزجر وادیتشان پردازد و
 در سال ۱۲۸۳ اسما عده از شناخته گان را بدین پنج حاجی میرزا اسید محمد
 حاجی میرزا محمد علی حاجی میرزا بزرگ حاجی میرزا ابوالقاسم قایم میرزا آقا که از
 افغان و معاریف تجار بودند و نیز حاجی ابوالحسن و مشهدی ابوالقاسم خیاط
 و مشهدی محمد جعفر خیاط و آقا میرزا آقا راکاب ساز و کر بلای محمد ماشم قصاب و آقا ملا

عبدتبه فاضل زرقانی و ملا عبدتبه بکا و غیرهم سببشان مراد میرزا احسان سلطنته والی در سن
 داد داد که غایت معاندت و تعرض با نبیائمه داشت بکمال شدت و غلظت از قوام
 آغازا طلبیده گفت بابتیه مخالفین و فائین دولت قاجاریه اند و باید ریشه شانرا از خطه
 فارسش بکنند و قوام الملک شان و مقام آحاد افغان را برای وی شرح و توضیح نمود که از سادات
 محترم و تجار معروف بلدند و بیان کرد که حاجی میرزا ابوالقاسم مذکور معروف بسقاخانه در ایام
 غزاداری عشر اول محرم مجلس هشتم روضه خوانی در خانه خود نموده شبها صیباقت میداد
 و بقره اطعام و انعام مینماید و در شب عاشورا در پای غیرخانه اش از دحام عام انام
 شده شمع تبرک میزند و حسان سلطنته را با مشیر الملک بخانه مذکور برده شمع افروز نمودند و والی
 از بجاقت و اصالت حاجی و از اجتماعی که غزاداران در مجلس خانه اش داشتند گفت آمده
 خوشدل شد و از دستگیری ایشان صرف نظر نمود و بعد و تفرض سائر ازاد اینطایفه
 شد ولی قوام الملک بطوائف التدا بیرفته را خاموش ساخت چنانکه احدی از ادب
 گرفتار نگشتند و بعد چندی که از واقعه مذکوره گذشت مجدداً نارفتنه برافروخت و درین
 بار جمعی از شناخته گان اهل بهار دستگیر شده در حبس حکمران مذکور افتادند و مدتی محبوس
 و مقید و مغلول ماندند و بالآخره ملا عبدتبه فاضل و ملا عبدتبه بکا و حاجی ابوالحسن
 در کربانی حسنان سردستانی و محمدخان بلوچ را و ازاد گشتند و قایم میرزا آقا کاباسازد

نبیر زندی و آینه تیب النظر سقوط ساکنان را در شیراز بال ۱۲۸۳ شرح داده چنین آورد که در جمع بلاد مدبر مردم منظره
 شام کردند در لواج صدره از قریب این منظره مشاهده نمودند منتهی من حال اهل سقطت التجموع علی ای از کالی القیوم و انوار

و قهر نیمی و محمد صفر خیاط بشهادت رسیدند چنانکه در بخش سابق ضمن واقعات سال^{۱۲۸۸}
 آورده ایم و میرزا آقا و کا بساز از تقدیر مومنین سالها قبل از این و کتابت
 ابیات و آثار بدیعه اشتغال داشت تا در سال ۱۲۸۶ با وجود ضعف نقابت پیری
 برای نشر نقابت نیز در فقه عودت کرد و ناچار ملازم خانه گشته بکتابت آثار مبارکه
 پرداخته معاش نمود و معصبین معاندین پیوسته بصد و تعرض و تعدی نسبت با
 برآمدند و زورش را که مخالف و معارض بود تحریک و تهبیح همیکردند تا در دو سال
 دیگر و برابر آنده اشتند که نزد شیخ ظالم رفته شکایت از شوهر نموده شهادت بر
 بهائیت و اشتغالش بکتابت آثار بدیعه و مراده اش باشد امیر مومنین داد و با
 آنکه میرزا آقا برای حفظ ظاهر در این زمین شایسته بسجده شیخ سجاده بردوش کشیده بگذرد
 و در صلوة جماعت اقامت کرد و مورد حسن نظر و اعتماد شیخ گردیده از ضرور محفوظ ماند
 بخدمت امریه پرداخت چندان سعایت کردند که شیخ جمعی را برای ضبط آثار بدیعه
 و دستگیری بجانہ اش نامور داشت ولی بهائیان از ماجری مطلع شده دستند
 که عنقریب نازده فتنه و فساد و آشوبگری جمعی کرده لاجرم ننه معصومه از امرای مومنان
 نیز امریه رانی احوال دستور داده نزد وی فرستادند که موقوف گفته تمامت آثار کتب
 امریه را بجائی دیگر برد و ننه سالخورده رنج پرورده بهادر با حجاب و چادر شست
 موقوف و صلاح موقع بیان کرد و در چهر پر انقطاع و عشق میرزا آقا بمالات و اعتدالی
 بجهت خود ندید ببد رنگ بگدی و چاکچی تمام کتب و نیز ادراق امریه را که مشغول بکتابت

بود جمع کرده زیر چادر گرفته بیرون دوید و هنوز از کوه خارج نشد که انبوه طایف سادات بهما
 و اشرار ارذال رسیدند و در شناخته گشتند و بنامه بختند و چیزی از کتب و اوراق
 ندیدند و میرزا آقا را نزد شیخ ظالم کشیدند و شیخ پس از سوال و جوابی چند و تجویز
 از شیخ دیند و هزار در ادا نکات ناپسند چون خائب گشت و بر ابدار حکومت فرستاد
 و این مقدمه شد که حسام السلطنه بقبض آحاد اهل بهما همت نهاد و شورش اشرار
 و بدکونی در کوه و بازار برخواست و جمعی را دستگیر کرده در حبس دقید انداختند و
 بصدقه تعرض دیگران برآمدند و پس از ایامی معدود با اینکه شیخ ظالم و میرزا ملک و
 حکمران بنفسه جهای قتل همه بودند حسب تدابیر اقدامات بعضی از متقدمین این
 دو ساطت برخی دیگر از خیر جوانان کتفا و طرا بتدریج ایام مستخلص گشتند و گرد و غبار
 عناد و فساد بنیشت و اندک اندک آحاد اهل بهما از اندیشه در آمده بنامه مای خود
 قرار بسته بشاغل پرداختند و سه تن بنام آقا میرزا آقا رکاب ساز و میرزا بنی خیاط
 و مشهد محمد جعفر خیاط را بنوعیکه در بخش سابق آوردم بشهادت رسانند و میرزا بنی
 و مشهدی محمد جعفر نیز از متقدمین و ثابتین مستظمین در ایمان بودند و میرزا بنی بسالی
 ۱۲۱۴ بفرم تشریف محض اهبی در عکا پیاده سفر نمود و از طریق عراق و بر شام منزل
 بمنزل طلی مسافت کرده تا بجلب رسید و با جمعی از مسافین زائرین که مجتمع و منتظر
 حین تولد اذن بودند همراز گردید و پیام از محض اهبی رسید که زائرین بفرم حکام آیدند بلکه
 در محل خود بمانند و چون از مال دنیا آنچه همراه داشت در طلی سفر بمصرف رسانده چیزی

بر جای نبود ناچار بوطن عودت کرد مورد تعرض جهال گردید تا واقعه مذکوره پیش آمد بههادت
 رسید و اجساد هر سه در قبرستان معروف بدارالسلام مدفون گشت و باجمله در بلده
 شیراز بعلاده افغان مذکور و بستگان اعلیٰ جمعی از مومنین و فدائیان امین برقرار بود
 که در آن میان نفوس صاحب مقدرت و عظمت طلوع نمودند مانند شیخ علی میرزا بن
 الذکر و آقا سید حسنعلی عبادوز که مدتی معتم بندا شد و در ایام او روزه نبوی عجبکه در
 بخش چهارم آوردم از میرزا ابی بوسیله اعمال ناپسندیده اش منصرف شد و در ایام
 عکا بزیارت محضرتی رفت دیگر آقا میرزا عبدلکریم و آقا محمد شفیع و پسرش
 حاجی حسنعلی خیاط و نیز حاجی رحیمعلی خیاط و حاجی محمد حسین بزاز و حاجی
 غلامحسین خیاط و پسرش حاجی محمد رضا خیاط پیک جهال امین و آقا عبد
 الکفریم خیاط و حاجی ابوالقاسم کلاهپور که از وی خاندان پوستچی برقرار است
 و هم حاجی احمد و حاجی میرزا محمد صادق خباز و حاجی ابول زرقا
 و مشهدی محمد بزاز و حاجی میرزا غلامحسین خاں و آقا میرزا سید علی
 و آقا میرزا محمد باقر خاں بن حاجی ابوالحسن مذکور و این سه نفر خیر بعد از
 سال ۱۲۹۶ عهد اتحاد کامل استوار کرده عقد اخاء ایمانی برقرار نموده بخدمت امرای
 بهت گماشتند و آقا میرزا محمد باقر خاں بعد از وفات برادران مذکور از اولاد ایشان
 سرپرستی کرده دیگر مشهدی ابوالقاسم خراز و برادرش مشهدی عبد
 بودند و مشهدی ابوالقاسم در حضرت با حضرت اعلیٰ در قهوه اولیا هم کتب بود و از همان

و بندی بعد از آن بسال ۱۰۸۷ حسب امر شیخ حسین نظام انزلی به سلطان مراد میرزا
 حسام الدوله والی فارس ادرا با معاریف سابق اذکر از زمین دستگیر کرده در زندان
 بکند و بند نهاد و پس از چند روز همگی را طلبیده بار پرس نمود و طاعت عبادت را سخت
 حاضر نموده با حضور قوام الملک و میر الملک مخاطب ساخته چنین گفت ای اخوند مردم
 میگویند تو بانی هستی فاضل جواب داد که عرض کنم خدا روز بد برای بنده اش پیش
 نیارد و چنانکه هر کس در طبقه و هم شغلش رقیب دشمن دارد برای احاد سلسله و غلط
 هم رقباء و اعدا بسیار است و لایما غالب بزرگان فارس نسبت بن صد ا
 و محبت دارند و اینموجب حسد و عظیم شده مرا البصوفیه منتسب شده اند چه در
 اثناء و غلط استشهادهای بکلمات و ابیات طای روحی کردم و گاهی حکمی خوانند چه
 برخی اوقات بکلمات شیخ الرئیس و صدر المتألهین استشهاده نمودم و کتب حکیمه
 تدریس میکنم و اینک مرا در محضر والابابیت نسبت دادند و میر الملک که بومی
 حسن عقیدت داشت توصیف و تجلیل بسیار نموده از مراتب علم و فضل و قوت
 بیان و تاثیر مواعظ و شدت دیانت و استغنائش سخن راند و حکمران بها فضل
 گفت ای باغی حقیقت چنین نیست که در باره شما و دیگران میگویند صدق نیست فاضل
 پاسخ استیجاب و حکمت گفت من متفحص حقیقتم و هنوز حاصل مطلوب نرسیدم
 و علم بغیب و آگاهی از خصایا و بواطن ندارم و والی قانع شده او را مرضی و رأی
 نمود مشروط بانیکه از صمیم قلب شاه را دعا گوید و بعد از آنکه در مجلس ششم می

آوریم نوبتی آن سید علی کبر مجتهد فاضل شیرازی بنامی معاندت و مخالفت با وی گذارشته از تدریس
 در مدرسه منصوریه که خود امام جماعت و متولی بود و فاضل تدریس میکرد بهانه اینکه در ضمن تدریس
 و تکالیف دعوت بامر بدیع مینماید منع کرد و فاضل در خانه خویش حوزه درس مینماید و طلاب
 استفاضه جستند و مؤید الدوله حکمران آنچه سعی و همت کرد که مجتهد رضی شود و فاضل در مدرسه
 تدریس پردازد و مقبول نیفتاد تا چون مؤید از حکومت معزول و شاهزاده شعاع سلطنته منصوب
 گشت و شاهزاده ابوالحسن میرزا شیخ الرئیس در شیراز در حل اقامت افکنده با حکمران مجلس
 و انیس گردید و بغایت مستغذ و مقدم بر کل علما واقع شد حکمران را بر آن داشت که جمعیتی
 بفرستد و فاضل را با اعزاز و اجلال بدرسه مذکوره وارد کرده در مدرسه تدریس بگماشتند
 و سید مجتهد بکثرت طلاب و اخوانان همستان خود بیاید و حکمران او را با همه شناسش حاضر
 کرده بازخواست نمود و او را براق عرب تبعید ساخت دیگر ملا محمد اقصی بکافیه
 و عارف و واعظ شهریه که بعلت حصول رقت و بکا، در حال ذکر مصائب مشهور بکاشان
 از شناخته گان و پیشینیان بوده عده را بتبلیغ کرد و مورد تفرصات و بغیبت گردید
 چنانکه در سال ۱۲۸۷ با مجوسین دیگر مدتی در زندان گرفتار گشت و قید شد و بالاخره در محضر
 حمام سلطنته از جهت شدت آزار و کثرت اخطار بموجب میل معاندین عمل کرده آزاد
 درآید تا از اینجهان درگذشت دیگر حاجی محمد رضا که سالها نزد حاجی میرزا محمد علی
 اذنان خدمت کرد و بیلااد عذیده رفته عاقبت بکفا درآمد مدتی در جوار ابروی بسربرد و خدمت
 در بروت بماند و انامی در صید از بسبت و ذمای رحیل را البتینک گفته در گذشت

دیگر ملامت محمد حسین معلم که فضائل و کمالات صوریه و معنویه لایسنا جودت خط شهرت یافت چنانکه قرآن و کتب و قطعات خطیش را بهای گران میخریدند و امور محاسن را با قناعت و تقوی و سلامت نفس بدستان داری گذرانند و در سنین او اهل ظهور بدیع فائز تبرقان و ایمان گشت و والد را که نیز مردی فاضل و شاعر بود بدین دعوت کرده بمحضرا علی بردوسی و جد در پیشش بمنزل داشت تا آنکه مقام منبع حضرت را در عالم رؤیا دیده در سلک مؤمنین منسک گردید و قصیده عربیه غزالی در محامد و نعوت علیا برود و طلب عفو و غفران از بطوار درک و اقبال و ایمان خود نمود و مندرجان چنان بغیرت و اشتغال ایمانی برافروخت که نوبتی از جهت شدت تأثر از بلا بیا وارده بر حضرت و اصحاب قصد انقار کرده قسمتی از جنجور بریده خون بریخت و برخی از اقارب دیده و فهمیدند و پیرا از انجام عمل نبار داشتند و جراح آورده درمان کردند و سپس در سنین اشراق انوار اسی مساعرت در اقبال و ایمان جنت در صف مؤمنین نشست و در شیراز غالباً با افغان بیامیخت و چندی در خانه حاجی میرزا ابوالقاسم بتعمیم کودکان اشتغال گرفت و با وثوق و حسن عقیدت انالی نسبت با و عمر سپایان رسانده متوفی و مدفون گشت و فهم لطفش میرزا آقاخان که در شیراز بسال ۱۲۸۳ تولد یافت در سنین صغیر نزد والد کتبیلات دارجه نموده با افغان زادگان از قبیل آقا میرزا نادمی و آقا سید آقاخان و میرزا علی محمد خان (موقر الدوله) همدار گشت و بعد از فوت والد بزرگان مهاجرت نموده چندی بخدمات درین امر پرداخت و در حدود

سال ۱۳۰۲ بنگا شناخته بزیرت محض اهبی منول یافت و اخلاص و انجذاب خاص
نسبت بعبقیر اعظم حاصل کرد و بایران برگشته پیوسته ذکر احساسات و مشاقت
خود را در ایام عکا و شرح آثار فاضله و سجایای الهیه نزد یار و غیار نمود و بعد از غروب
جمال دلبر افان و طلوع نیر عهد و میثاق با تمام همت بجد تنگداری و جان نثاری آن آستان
مشهور گردید و از راه بهشت نقضیه و اقدامات بفضیله اهل ربیب نفس همی کرد و در آند
چنانکه بخش لاجن مبسکابم مقامی ارجمند نزد حضرت عبدالبها و در جامعه اهل جمال
کرده مشهور در بلاد ایران گردید و در دایره پست موظف شد و از دواج نمود و بالقب
بشیر سلطان بریاست ولایت و ایالتی پست ذر نجان ویزد و شیراز و بو شهر فارس
و گیلان متوالیا برقرار گشت و چندی در پستانه طران بود و در همه جا محل اعتماد و توثق
حضرت عبدالبها و طرف ارسال و مرسل ایران و عکا و حیفا شده خود نیز مرسله
مسترداشت و موفق بانواع خدمات در امر اهبی و موجب هدایت جمعی بعبقیر
گردید و الواحی کثیر خطاب باد و بواسطه او رسیده بعنوان بشیر الهی افتخار یافت
و در ایام اقامت شیراز اقدام و اهتمام کرده مدینه منوره تحصیل و تربیت فرمایان
تأسیس نمود و نیز محفل شور روحانی منعقد ساخت و مع کل ذالک مجرب و مؤتمن
نزد طایف و محترمین و مورد سوء قصد و تعرضات معاندین بود ولی بانهایت حسن
اخلاق و روح مساعدت و هلاوت محاشرت و مصاحبت همه را مجذوب منول کرد
و نیز شوق و ذوق ممتاز در جمع و تربین آثار بدیعه بظهور آورد و مجلدات بسیار با او را

پر بها و خیارینا و تدنیه و نظیر اعلی مرتب ساخت در او اخر عمر لعنت قبی الفیاده تبری
 گردید و در عزوب تیر میاق نهایت غلظت و بیانی یافت تا بلاخره در سال ۱۳۲۲ در کنگ
 و در برستان بهائی (کنگستان جاوید) مدفون گشت و خاندان بشیر آئین بر جای
 گذاشت دیگر میرزا باقر جوانی ستوده اخلاق فاضل و ادیب و خوشخط از
 متقدمین مؤمنین بود و خواهرش را میرزا بجی ازل بزنگ گرفت و در هنگام طلوع انوار جمال
 اجنبی و بروز مخالفت و اعراض میرزا بجی با دره رفت و در حقیقت امر گنگا منجی آگهی
 یافت و چندی مجاور و ملازم محضراهی شد و با خط رینایش بکتابت الواح پرداخت
 و حسب الامر عودت بوطن کرده با عرفان و ایمان کامل نشر انوار ابراهیمی نمود و سفر
 در بلاد فارس و مجاور کرد و مدتی در هند بیان آقامت گرفته رایت تبلیغ و هدایت
 برافراشت آنگاه در شیراز ماند تا در سال ۱۲۸۸ بنوعیکه بگاشتم با عده دیگر دستگیر و
 در محبوس حکومت شده و پس از چهار ماه حبس ویرا ضرب و تعزیر کرده را نمودند و بکرمان
 رانده در یکی از مدارس علوم و فنیه منزل گیرند و طلباب و ارباب ذوق با وی ملاقات
 کرده از فضل و کمال و حسن خطش سرور و مجذوب شدند و طولی نکشید که با بیان بدیع

جانب استاد زین العابدین نجف یزدی واقع شد که آن میرزا باقر را چنین بیان نمود که در آن ایام در کرمان بودم نزدیک
 در بازار موهناک عظیمی مشهور بودم پرسیدم چه خبر است فکوره نمودند که شخص با بد را کشته ریسمان بیامیش بسته در کوه
 و بازار میکشند که سبب غمزه نساظرین گردد و بیرون با بیانه نهند و ازین خارج نشوند بعد از استماع این بیان نظر
 شدم و خیال آگاهی طایب برآدم و بر خود حتم نمودم که به وقت انبساط رسیدگی نمایم تا حقیقت حال معلوم گردد و مقام
 طلبت مهابه شدم و مدتی بجز تحقیق و بمطلب آبی نشستم تا با ایشان بیگانه و بار و اخبار همین گفتند در میان درستم تا آنکه
 بتائید است آئین مدت در زمان حضرت مان که رجال الغیب زمان بودند رسیدم و از بدفشانان شهد مرتضی ششم و صدیقی

مردود و مورد تعرض متعصبین و معاندین گردید و او را از اقامت در مدرسه مانع شدند لاجرم
 بخانه حاجی محمد رحیم از افراد اهل بهامنزل گریزد و در شبها استاد عسکر و کربلای حسینی و میرزا
 حسینی شرف از بهائیان ملاقات داشته نفوس را برای مذاکرات تبلیغیه نزد وی سعی
 بردند و در شهر شهرت کرد و متعصبین را شیخیه و ازلبه در غضب شدند و طلاب از اعمال
 وی در فقا مذکورش اخبار و تجدید نمودند و عاقبت بحرکت و دستور حاجی محمد رحیم خان
 بن حاجی محمد کریمیان و بامر مرتضی قلیخان وکیل الملک ثانی حکمران کرمان اخراج بله شده
 بسیرجان رفت و همبیکه چند روزی از درود و اقداس گنجشک حکمران ابوالمظفر میرزا بن
 ابوالفتح میرزا با وی طرح صداقت ریخته ملاقات و معاشرت مستمر بداشت تا آنکه زوجه
 صاحبخانه سکونه اش را بفروخت و کتیب و شمار امریه اش بر بود و نزد خان بکرمان
 در سنه ۱۲۵۰ دغان نزد حکمران برده بنمود و اصرار کرد تا مأمور برای احضار اش بسیرجان رفت
 و هنگامی بسیرجان رسید که او بصوب شیراز شتابان بود و بعقبش رفته در قرب فارس
 دیرا دستگیر کرده با خواری و مشقت پیاده بیاورد و حکمران بزرندان انداخته مدت چهار

ایمان نوشیدم در عنوان ایان و حجت ایقان و در گشتم با دولت پرورتم و زرا دانش پریدم کیفیت شناسدت حجاب میرزا
 باقر میرزا می باره نشان را چنین حکایت نمود که این لاجل تبعیض از اهل بکرمان تشریف آورده بودند و بعضی از اهل علم
 جماعت شیخیه صحبت فرموده و دفته با ما عبدالمؤمنین صحبت میفرمایند چه ایشم از جواب عاجز شده در میان جمع مضموع
 میگردد معانی نوکان در سعادت و حال زمان و علم و سواد ایشانرا در مجلس حکومت گفتند که بجز آنکه بسیارند و از طریق
 اسباب نگر مطلبید که عرضی بکورت بر قوم نماید بگوید ما درین بنیتم حجاب میرزا رفقه در قبض خود را میدرد و بعضی از جم
 خود میفکند و حوزة حجاب نمی در دست نموده با آن تم آن عا در برابر رفقه قبض میماند در نسبت نماست و علاقت حسن چه مردم
 بنامه که حریت کسب معقول بوده حجاب میرزا با رفقه در غیب میباشند و هم در حالت برده میفرماید از خط ایشان در نزد مردم
 خدا مآزقه آفتون بر پیش مجلس داده که بعضی حکومت رسانده اشخص هم ملاحظه میاید که بدون اسباب عدوت او در قوم خود

قول کرد

ماه مجوس بهشت و شفات شیده دارد کردند تا در صبح روزی علی نام در خیم را حاکم طلبیده
 امر داد مظلوم را بار سیاهی که از ساربانان گرفت بکاف از اذلی چند بر کردن انداخته کشیدند تا خفته
 شد و هنوز رمقی داشته با نهایت خفت و خواری کشتند و نهنگامی که جان تسلیم بکرد ابنوه
 ظالمان با انواع قسادت و فطاعت آزار بسیار وارد ساخته جسدا از شهر بردن کشیده
 در جایی از زمینی بقرب قبرستان سلیمان واقع در خارج در دازه وکیل و قریب بقبله دختر
 انداختند و خاک و گلگون بچینند تا مستور گردید و ما بیان مچلی درود اسرای نیریز و زنجان
 و مدفن و مقلل شهید ای شیرازی و نیریزی و سروستانی را در دو بخش سابقین نمودیم و از طریق
 و متوفینین مجتهدین شیخ حسین ظالم رسید علی اکبر فاطمیری در طبقه اولی محسوب شدند
 که اعمال فاسیه شان در بخشهای متقدم و متاخر مسطور است رسید علی اکبر از سال ۱۳۲۰
 با اخره از حاجی ابوالحسن سابقین الذکر که متجاوز از نود سال دشت دست نکشید و
 و اشرا و برادرها بلکه از جنب خانه اش میگذشت با ذیقت و آزار گرفته بگریه میخیزد

قبول کرده آنقدر را بخش حاکم میسازد ملاحظه نماید بآیه پراکنش را باقم کلگون بر شک گلستان و حسن نمودار از نار و اوداد
 عبارات زکلین و بیانات مبرین در نظم و نثر آیات و اخبار هر یک بیست مقام مطرز و مزین فرموده بجهت بیاد
 این شهر از قلم فرموده تکلیف تری ملی بین تری بها سوام و ماظرها من مراع انفسه منها با بحیث حد جری
 حدیث و اما نه حرق السامع بعد از قرائت آنقدره و ملاحظه فصاحت و بلاغت و بدعت حسن انش، و انان خط
 مات و بهوت و تجر شمه مذکور بنامید که حیث این نفوس که با جفا این کالمت خود را در محاکمات بیامانند و از هر کس تقیم
 منحرف میشوند و خود را در بیدار ضلالت بهلاکت میسازند بچنین نگارند و هم غرض میبایم که هزار نفوس که آن انخوان بر
 جفا و آنکه خوش بر سف بهار آرد آن شقیق ششام نمود و چون کرکان حریفین نیز خجکت آن یوسف صرف و فار از هم
 در برید و در خاک و خون کشیدند الالعه آیه مع لغوم الظالمین انتی

بشایع کبر معمار ششید نزدی

دستید از داخل خانه بردن آمده چندان با عهدها بر سر بدش نواخت که پیر مظلوم مدیوش شد
 و جسدش را در کوچه بنیداختند و نوکران قوام الملک رسیدند و میرزا محمد علیخان و میرزا محمد
 باقرخان پسران وی اطلاع یافتند و حاجی پس از ماهی چند در گذشت و نیز میرزا و
 اصحابها مات نیز مکرر جماعتی هم از اهل بهائیت شده که غالباً از بقعه سیف و بازماندهگان
 متقدمین بودند چنانکه اسما بر حنی از مشایخ مؤمنین آمد و مرکز را یاد نمودیم که از آنجمله ملا محمد
 شمیم نیز میرزا حسینعلی صاحب کجسین شمیم بود و پدرش نیز شهادت رسید و در چهارده سالگی
 با مادر بایری شیراز رفت و پس از دو سال ازاد در ارجع بوطن شد و میرزا ازین اجدادین
 حاکم نیز میرزا مدرس بزرگی گرفت و او تحصیل پرورخت و امور شرعی را بدست گرفت و
 ثروت حاصل کرده از فقرا دستگیری نمود و مورد توجه عامه اهالی واقع شد و فاضل خان بن
 میرزا ازین اجدادین خان که بعد از قتل پدر حکمرانی نیز بر کرد بدو اخلاص ورزید و بواسطه او
 عزتیه حضرت محمد البها فرستاد و بعد در لوجی مقبره گشت و بدینرو بهائیان نیز
 از سرور معاندین بیاسودند و پس از چندی حقیقه امام جمعه شیراز را ازاد واج نمود و قدرت
 و نفوذ حاصل کرده و با اینکه در اسن محوم بنام بابی شهرت داشت امور شرعی را قبضه
 نمود و در حقیقت الواح از بیانات ابی و قلم حضرت محمد البها صدور یافت و با آنحضرت بسا
 ۱۲۱۵ وفات یافت و صورت زیارتی از حضرت عبد البها رسید و از وی خاندانی در
 امرتیس گردید دیگر از مشایخ بهائیان نیز از آقا ملا احمد علی عالم و فاضل و در اعطای
 که در سال ۱۲۹۴ بسین بیت ساگی مومن با ما همی شده و نیز میرزا زینت ازاد واج کرده شعل

معلمی مشغول گردید و تبلیغ پرداخت و بانگه امالی بدین نام میثنا خنده بسنت نلم و فضل
 ولکن جذایش اورا بوخط و رده خوانی طلبیدند و در عین حال مورد طعن و لعن اشرار
 رجال بود و نسخ عدیده از مجلدات الواح باخط زیبایش موجود است و از سال ۱۳۰۷
 تا سال ۱۳۰۹ با شماره ایی در هندوستان جولان در میدان تبلیغ کرد و باستماع خبر
 عزرب شمس جمال ایی مدحوش و در لیس گشت و بمعالجه اطبا بهودی یافته مزاجت
 بوطن نمود و در سال ۱۳۱۷ حسب امر حضرت عبدالبها، سفر تبلیغی در فرنگان و کرمان مجرم
 و سررستان و غیره کرد و الواح کثیره در حقش صدور یافت و بالأحره سال ۱۳۲۰
 در گذشت و خاندانی از او باقی است دیگر حاجی محمد حسن سفا فروش که خدی
 در بلاد ایران تبلیغ نمود و نوبتی قوام الملک و بر اضرب شدید کرد که باایش مجروح گردید و
 سفری بعکا در محضر ایی و سفری دیگر بمحضر حضرت عبدالبها شرف یافت و بالأحره به
 عشق آباد رفت و سال ۱۳۳۰ در گذشت و ازو خاندان صالحی برقرار شدند دیگر
 که بلای حاجی حسین اصلطبناناتی که بواسطه ملا احمد علی مذکور تبلیغ شد و تبلیغ پرداخت
 و حاجی میرزا اصلطبناناتی و اخلاط و برابره لعن و سب کرده فتوی قتل داد و مردم باو
 حمله برده قصد قتلش نمودند و او بگریخت و بهائیان نیز بر باصلطبنانات رفته اورا
 بنیریز برگردانند و زنی نیز که امالی اصلطبنانات خواستند شوهر دهند بیاورند و او
 عده بسیاری را تبلیغ کرد و پیوسته در فتنه نامورد و نظا اول اعدا شد و نوبتی بسردستان
 گریخته سالی بناند و الواح کثیره در شأنش صدر دریافت و بسال ۱۳۳۰ در گذشت

و خاندانی بر جای گذاشت و از سایر بقیه سیف بالای کوه حاجی قاسم و پسرانش
 حاجی محمد و ملا حسین و حسن که خاندانی بر جا گذاشتند و نیز آقا سید محمد
 باقر بن میر محمد عابد که احفادش برقرار ماند دیگر آقا خواجه محمد که اخلافی بر جا گذاشت و
 نیز لطفعلی قائد و اولاد و احفادش و حاجی میرزا جعفر و اولاد و اعقابش و کر بلا
 میرزا و مشهدی اسمعیل و ملا قنبر و کر بلانی محمد و ابراهیم و ملا حسین و ملا
 زین العابدین و حاجی و جعفر و عبد الله و میرزا باقر و حاجی احمد و کر بلا
 مجتهد آقا قاسم میر شکار محمد که بلانی محمد صالح و کر بلانی نصر رئیس و
 آقا سید حسین و آقا سید حسن و اخلافش و آقا سید ابوطالب
 و ملا علی اکبر و محمد اسمعیل و رئیس عباس و آقا سید حسین و اولاد
 و اعقابش و غیرهم و یکی از اعرف مهاجرین نیز آنست که ملازم موکب ابی گردید آقا
 محمد ابراهیم امیر جوانی نورس بود در واقعه مجاریه نیز دستگیر اعدا شد و در تن
 از فرآشان باز داشتش را بسته با خود همراه کردند و او بقوت بازو بند بگنجت و خنجر از کمر
 فرآشی بردن کشیده خود را خلاصی داده بپنداشتافت و مجاهد گشت و مائمه از قبش
 بجنف جمال ابی و دیگر احوالش در بخشهای سابقه آوردیم و تا حکما نظام رکاب گردید و در
 آنجا مقیم شد و پس از غروب شمس جمال ابی در متن سربا با جازه حضرت عبد الهاب
 سالی بگنجت و در می و تعلیم درس و خط نونالان بهائی گذرانده در گذشت و زوجه اش
 جیبیه نام کنیز ابی بود و یکانه دخترش زوجه آقا حسین آقا بن حاجی علی سکر تبریزی شده

نسلش برقرار گردید و اما کن تاریخیه و تذکره نیز از بخش چهارم نام بردیم و کر بلائی حسنی
 و غلامعلی خان و آقا مرتضی و غیرهم از شجران بهائیان سر و ستان را در بخش
 سابق ذکر کردیم و کر بلائی حسنی از متقدمین نوین و محترم و صاحب ملک و عزت
 و کلانتر سر و ستان بود و در سنین اشراق انوار جمال اسی از افق عراق پیدا شد تا
 فائز بدرک فیوضات الهیه گردید و بصفه رشادت و حمایت ازین فیه مشهور شد و اعدا
 و حساد در شیراز و سر و ستان بی در پی نیزان عناد و فساد بر افروختند و بعلت اقدار
 و حیاسانی که داشت کاری از پیش نبردند و پروان امر بیخ در قصبه که از سعادت
 برادرش کر بلائی صفا و قحان و نفعه اش سکنینه خانم و کر بلائی حبیبی
 زارع و کر بلائی میر تاج الدین صباغ از همزمان و حید شهبه و نیز کر بلائی
 عابد بعد و غلامعلی خان و کر بلائی حسین و کر بلائی بابا و غیرهم بودند
 و لگرم دشاومان شدند تا در فتنه سال ۱۲۹۸ در شیراز بنوعیکه نگاشتم گرفتار و محبوس
 گردید و پس از چندی که در محبس بر برد بوساطت و شفاعت عیبه خان قوام ملایک
 مستخلص شده بوطن رفته حکامان بربیت و اهل بها از قبیل مرتضی خان و
 زین العابدین و کر بلائی عسکر و آقا ابوالقاسم و آقا حمید علی و میرزا
 علی محمد زارع و کر بلائی علی بابا و مذکورین و غیرهم پیرامونش مجتمع گشتند
 تا در فتنه سال ۱۳۰۰ در سر و ستان بنوعیکه در بخش سابق آوردیم باز در برابر کشیده
 ضرب و محس نمودند و بعد از مدتی مستخلص گردیده بوطن برگشتند و حکامان بربیت

و بلاخره در سال ۱۳۰۵ مجدداً سفیدین سر و ستان تپه فناوی سخته از سابق دیدند و
 اهل بها و دیگران سخت بهم حوزد و چون کربلای حسنان با کربلای صادق در شیر بود خبریکه
 سید علی شیر السادات شیرازی ایشانرا دستگیر کرده نزد سید علی اکبر محبتی کبیری
 بردند و جفا نمودند و او هر دو را نزد والی اویس میرزا احتشام الدوله فرستاد و حکمران هر دو را
 چوب و آفرزه حبس کرد و بصدقه و تسکیری غلامعلی خان دخترزاده محمد حسنان جوان فدائی
 این امر که شرحی از احوال او و حبس و مدداتش را در بخش سابق ضمن واقعات سال ۱۳۰۰ آوردم
 برآمد و دانست که او بطهران فرار کرد و نائب السلطنه کامران میرزا نوشت و نشانیکه او بر بار
 داشت و شرح نمود تا او را دستگیر کند ولی غلامعلی خان دستگیر نشد و بعد از چندیکه در طهران
 مانده گذشت و با سبب کربلای حسنان و کربلای صادق و آقا مرتضی را در حبس نگهداشت تا
 در سال ۱۳۰۷ بوجوب فتوی و حکم مجتهد فال امیری کربلای حسنان را مسموم و شهبند نمودند
 و پس از چهار ماه کربلای صادق را نیز شهادت رساندند و ما تفصیل این احوال را در بخش سابق
 ضمن واقعات سال ۱۳۰۵ و سال ۱۳۰۷ نگاشتم و آقا مرتضی جوانی مالک صنایع و عقا
 و کله و رشید بسیار دلیر و مقصد و در آغاز بغایت تعصب و تعرض نسبت باین فقه و عقیده
 بود چنانکه هرگاه بشیر از میر سید گو و کان برای خوش آمدش سب و لعن بابی میکردند و از او
 انعام میگرفتند تا بسالی در عمید رضوان پسر عمش در خانه خود حبس گرفت میرزا مرتضی
 آبادی نطنزی باین تنمود و او را که دعوت داشته ایمان و عرفان و غایت ندامت حاصل
 شد و باذنک زانی مشهور بدین نام گردید و بکمال اخذاتب اخلاص و فداکاری قیام کرد و پیر

مبلغ و تشویق و ادکار و حایه پرداخت و متعصبین از امالی شروع بستیرد نموده و مشاوت
 برخاستند و اوراد سبک و مجوس کردند و اینکه متخلص شد و هاجرت بشیراز نموده میفرمود
 و شغل صباغی اشتغال حبت و بغایت ایمان و اخلاص در امر بدیع معرفت گشت تا در
 سال ۱۳۰۵ بنوعیکه در بخش سابق شرح دادیم تحریک سید علی شیراز داد که ابن عم زنی
 بود حاجی علی کبر محبت دیرا دستگیر نمود در محضر خود که جمعی حضور داشتند کشیده بازخواست
 نموده پرسید که بابی هستی او جواب داد که صباغم مجتهد امر داد که لعن کن جواب گفت کسی
 که هرگز ندیدم چگونه لعن کنم مجتهد بر شفته حکم نمود ویرا چوب و فرزند و نرزد او پس میرزا حاکم ایالت
 فرستاد که مجوس مانند حکم شرعیش معلوم شود و حکمران ویرا تسلیم محمد رضا خان قوام الملک
 نمود که در حسنه خود مجوس بداشت و شیر السادات زوجه مظلوم را بدون ایقاع طلاق
 برای خود عقد و تصرف نمود و قوام ویرا چون جوانی سرد قد زینا بود دوست داشته بکرات
 اظهار نمود که بمن قدر بگوین بابی نیستم خلعت داده کلانتری سردستان را بتو و اگر از من دوست
 سوار سخت فرمانت بسیارم ولی عتقا نکرد و قوام او را از حبس خود برندان بکوت
 انتقال داد و بعد از چندی را نمودند و سردستان رفت و باز در سال ۱۳۰۷ چنانکه در
 بخش سابق آوردیم جمعی نزد آقا سید علی کبر مجتهد مذکور رفته در باب عقیدت وی شنیدند
 گذرانده شکایت کردند که مردم را اصلاح بیناید و مجتهد فتوی بر کفر و فتنش داد و اجراء ^{حکام}
 از نظام سلطنت مافی و الی فارس خواستار شد و او کس سردستان فرستاده مرتضی را
 بشیراز آورده چندی نگذشت و اینکه جوش کینه فرو نشست را و از اد ساخت و خبر بیع

جز آنکه رسیده لوالی ابلاغ که مرتضی و حبیب الفل است و اگر حکومت مسامحه نماید جمعی از طلاب علوم
 دینیته فرستم تا ویرا در هم شکنند و والی ناچار جمعی فرستاد مرتضی را قبض و حبس کردند و مراعات
 آنکیش و احترام نموده در حجره مخصوص جای داده شام نهار مرتب برایش بردند و کار را پیام کردند
 که محبوس نشستی بلکه مصون از تعرض اعدا و محروس و بهین علت چندان در حبس نگه داشتند تا
 از حکومت معزول و رکن الدوله منصوب گشت و هنگامیکه عازم طهران شد با دو پیام فرستاد
 که بعد از فرستم تو را خواهد گشت و اولی آنکه بطهران بیایی و بقیعت عمر را در آنجا گذرانی و مرتضی
 متعزیر شده رفت و در محبس بماند تا رکن الدوله بکمرانی فارس نشست و اعدا سرپرستی
 قتل مزلوم را با هزار ازاد خواستند و چون ایمن کردند از رسید علی که بر محمد طلبیدند و او بتو
 از والی خواهد گشت تا مرتضی را دم نوب گذشته بشهادت رسانند و محبس مظلوم
 در محبس توام ایستاد قریب دو سال و در محبس نظام سلطنته متجاوز از یکسال و در محبس رکن
 الدوله قریب سه ماه گذشت و واقعه برآمدنش در شهر صفر سال ۱۳۱۰ واقع شد
 و آبا و او که هرگز بر حقیقت بهائیان دلیر توانا نمرده شد در سنین ابراق شمس جمال امینی از
 بغداد به حبسید و آغاز به بنیگترین واقع گردید که آقا میرزا اعطاء الله (سراج الحکما) دان میرزا اسحق
 انصاری آقا محمد حسین حکیمباشی و ملا محمد حسین بن ملا محمد صادق مجتهد از مخیرین در صفهان ^{تحت} استغفال
 علوم عربیه و طب استغفال داشتند و بدو اسلحه میرزا اسد الله معروف اصفهانی که با میرزا ^{است} اعطاء
 رفیق نشین بود بقات میرزا محمد حسین (سلطان استغفال) رسیده مطلع و مؤمن با بر
 جدید شدند و در همان سال ۱۳۱۲ میرزا محمد حسین (دایمی حسین) از آبا و او زیارت عبات

عراق زنده آوازه جمال اسی و کیفیت مهاجرت با سلا مبول بشنید و در طریق عودت
 بوطن در اصفهان با هموطنان ثلاث طافات کرده دیده و شنیده باز گفت و با هم
 بوطن باز آمدند و با اورا از ابلهان بناده الواح نشان داده تبلیغ کردند و جمعی دیگر نیز رفتند
 شدند و میرزا اشرف نجف آبادی که سالها معقم قریه و دوق بوده مراعات حکمت و احتیاط
 میکرد بانان پیوست و آنجن آراسته بهدایت برخاستند و علیهذا مؤمنین اولین آباده میرزا
 عطا الله سراج الحکیم و میرزا اسحق و علامه محمد حسین جناب و دانی حسین که ویرا باقی فرمودند
 و نیز کربلای حسنان که با عرفان و بیان و طبع شعر بود و نمونه از اشعارش امنیت
 تیشه جبر تو اید لبر کند بنیاد را شور شیرین تیشه بر سر زنده فرماد را یار من بکت نخواهد ای سلم
 شو خوش درس دلداری ده آند لبر با ستاد را زاهدان آگه نمیشدند از سرار عشق
 عشق از روز ازل قسمت شد ز مادر آنکه در پی پرورش کرده است ز آب سنگلج کی بیاید
 ز شیر آب رکن آباد را بوم کاندلخن و دیرانه دارد انس جایی کی شود مایل ریاض
 و گلشن آباد را آنکسیکه که حنظل فروشی کرد باز میشود لبسته سکر و که قادرا
 ساکت از گفتار و نشاد و آواز از غم است غم نیار از دلگین خاطر آرا در ایضا
 تا که پیامم برد آن صنم ساده را ز کس مستش خراب ساخته آبا ده را عشق تر و زهد
 خشک صحبت سنگ بسوی است کی بود از خود خبر عاشق دل داده را زاهد خود من
 نگر دام جیل گسترده بر سر زده بکند طفل ز ناراده را چون ز خودی نیست هیچ هیچ
 بستنی هیچ مانده از هیچ نیست سفره تنهاده را و سجد بر بروی کور کوشش بیفایده است

حاجت مشاط نسبت حسن خدا داده را تازمکان خودش آورد اندر حساب گردن آزاد
 بست رسته قلاوه را دیگر حاجی علی خان که از اعظم که گاهی حکمرانی آباده و نواب
 داشت دیگر مبرز احسینان که نوبنی شیر الملک اصفهانی با نظر سلطان از صفهان آمده
 برادرش مبرز علیخان مبلغی جریمه کرد و او را در شیراز خوب بسیار زده جس کرده بسنی جریمه گرفته را
 کردند دیگر آقا حیدر علی و آقا علی لقب باوین و استاد علی اکبر که سال ۱۲۹۵
 با مر حاجی قاضی ضرب و آزار بسیار دید و نزد حکومت شیراز بودند ولی فراد مبرز تحقیق کرد
 و او را استخفص داشت و حاجی قاضی را بشیراز برد و چندی توقیف نموده و نیز نصر الله خان
 و برادرش که کهنان و آقا رضا قلی بابا محمدی و برادرش آقا حیدر و آقا کریم
 و محمد خان بیگ و آقا سید میرزا بن آقا سید محمد علی که آقا سید غلام علی جوان
 بیمار اسپر نیز بری را بجات داد و از مذکورین و عاقلان شان جمعیتی در آباده مکرر یافت
 و امر اهی بقرا تا به سرایت نمود چنانکه در فرقیه چهار کربلایی علی خان و برادرش ملا امیر
 دیگران را هدایت کرده مورد تعریفات معاندین شدند و ملا محمد علی از اعیان فریدی

بنده ای که در بخش بزم آوردم چون با بری ر دو س نهاد از شیراز به لهران حساب مروت برودند بلکه آباده رسیده فرقی
 از دولت بزم مأمورین آمد که در منزل استیسه سران بریده رادفن نمایند در حال اسپر لهران یادید و رئیس فرقی
 بدفن ر دو س داد و آگاهی از دفن در قبرستان سلیمان عانت کردند لذا در پشت همان سرای مخزنه ویرانه که منزل کردند
 در مخزنه دفن نمودند و آقا سید محمد شمس سید ملاق جان از مخزنه قصه را بر سر سینه نمودند نام جوان اسپر بهار نیز بری
 و لی بوقت و بجز نفرد داده از منزل شورشستان آباده آورد و چندی نزد آقا محمد حسین علیش مذکور معالجه بردخت ولی
 سید بهار نیز از هم بدی نیافت و از جهان در گذشت هر قبرستان قصیه بحواله مقدمه معروف نقله که بادی مدقون گشت و بعد
 و علی و بقیه خانواده سران کما سرای ویرانه مذکور را که در دفن ر دو س هستند شده بخوبی و کار بری بنام خیرات اهدا شد که
 در آنجا بر زمین یافت و عصاره شش را حاجی صادق خان نسبت لطفعلی خان قضا را مصیبت داد

در سلک مؤمنین درآمد و در قریه دیز آباد رئیس و کدخدای مشهوری حسین موجب هدایت جمعی
 گردید و در قریه همت آباد آقا علی اکبر و برادرش آقا میرزا محمد علی و آقا محمد علی
 و آقا حسین و آقا هدایت است و دیگر آقا قاسم بخار و آقا علی اکبر بن حاجی عیسی
 دستاد ما ششم دستاد رضا و استاد باقر و استاد محمد علی کفایش و در قریه
 در غوک عیسیان و برادرش محمد قیام و علیخان و حسینخان و آقا احمد و
 و دیگر آقا محمد حسین که با اعضاء عیالاتان رجالان و نساء جمعیتی تاسیس کرده است
 مقام خیریشان در قریه و شجاعت کفایتان را در نصرت امرای ابدست داشته
 و در قریه کوشک کرمانی محمد سلطان و آقا یونس علی و حسین آقا و مشهوری
 اکبر آقا میرزا شکر است و برادرش آقا میرزا هدایت است که خان نواب است از شرف نام
 کماند فریه بوده جمعی کثیر از رعایا و طالبین کسبه بواسطه شان فائز بایمان گشته و
 عیالاتان رجالان و نساء جمعیتی تاسیس نمودند و این امور موجب شدت محبت
 و عداوت متعصبین معاندین قصبه شده بتعرض و ایذا برد خسته و از شاه تیرتیر
 آباده حاجی محمد صادق بن آقا عبد الله در سن هشتاد و پنج سالگی فائز
 بایمان گشت دیگر حاجی محمد صادق و محمدان بن المفضل خان مرتب قشاقی با
 پدر در واقعه نیرز نسبت بمؤمنین جان نفاق و خونریز بود پس بجا بیعت محبت
 و ایمان منتصف گردید دیگر میرزا عباس قابل ۱۲۸۰ در قریه اولیس آباد
 آباده متولد شد و پدرش کر بلاه سلطان علی اوراد در هشت سالگی تبرأت از کفر است

فارسی گناشت و در ده ساگی زرکتب در آورده با خود با مرفلاحت مشغول ساخت و در نوزده
 ساگی برایش از دواج نمود و میرزا عباس با شوهر خطا هر نش علی او پس که از این طائفه بود
 معاشر گشته فائز با بیان گردید ۱۲۹۹ و از تالیفات عرفان بدیع و قوت عشق و ایمان ترکیه
 شعریه و لسان گو یا و قلم توانا یافت و قابل تخلص نمود چنانکه در ضمن ابیاتی که در شرح
 حیات خود بنظم آورده چنین سرود ای قلم ای محرم اسرار من ای قلم ای نخل انبیا من
 ای قلم چون سدره اشجار شو یک زبان با موسی جان یار شو کن مدد تا آنکه بنام بیان
 شرح حال خود بر رویان شمه از حال خود بمیان کنم دوستان را سر بر خندان کنم ۱۳۹۷
 عند لب سا با لطف بوستان در طرب ارم روان دوستان سال صادورا زبید
 فین در شامل عالم بشد فضل به با علی قبل او لیسیم بار کرد خفته را مانوس با بیدار
 کرد ماه را با شمس بنویز قرین شاه را با بنده کردی هم نشین تا شدم از نور آن
 شمسین دارد اندر وادی حق لبصفت رستم از تنگ در سیم سوی نام شهر
 گشتم میان و خاص و عام و اینکه بنام بهائی شهرت یافته زبان به هدایت و تبلیغ
 گوشه چهار نماز و تقاضات بر آنجفت و مورد طعن و لعن و سخیره گشت و خویشان
 و بستگان بیشتر از دیگران متعرض برخواستند و خود در ضمن ابیات چنین آورد
 سر ز شمایم شنیدم بشمار خاصه از اقوام و خویشان و تجار از قضا بودی مرا یک سوره
 کا و باوثاقات بودی محنت همنمود افغان آری گامی خدا این من مانی شده جسمی نما
 بر سر در بختی میزد از لقب زین اب و این ابن یاران للجب در میان مردمان سوا

شوم

شدم تخریر عالی و ادنی شدم ام و اب با یکدیگر اندر جدل ام گفتمی انعمه
 دارد و خلل اب بام گفتمی که کونه کن کلام این بلاشک لطفه اش شد حرام
 من بقین دارم ز کذب اندون چون شدم عارف رب ذوالمنن تا نباشد لقمه و لطفه
 ظهور که شود عارف بسلطان ظهور و مدت دو سال بدینمقال گذشت و در
 ۱۲۹۹ حاجی شیخ عبدحسین یزدی طای قریه را بجانانه دعوت کرده لوازم ضیافت کمال
 نمود تا با وی صحبت و نصیحت کرده تا شب و راجع نماید قابل با ایلانهای ملامت و دعا
 نهاد چنانکه امیدوار گردیده پدر را نوید داد و مدت سه ماه در شبها مجلس مباحثه و منا
 استمرار یافت و کول و مشروب همتا برای ملا فرا هم گشت و سه تن از بستگان
 قابل با مرا بهی هدایت یافتند سخت محمد صادق برادرش دوم محمد کریم خواهرزاده اش
 سوم میرزا فتح آیه و بواسطه قابل و آنسه تن در قریه مذکوره جمعی دیگر هم تندی
 و بالاخره در اثنا مذاکرات در یکی از جلسات میرزا قابل قلم و کاغذ گرفته غزلها نوشتند
 طاکه آشته از خانه بیرون شتافت و اینکه نظر آخوند بر ابیات افتاد صرف شام نموده
 برخواست و چنین اظهار نمود که من ازین پسر با یوس شدم و چاره کار خبر قتل منیت
 و صورت غزل مذکور چنین است طلعت ابی چه زرد اندر جهان خرگاه را ملاف
 خرگاه خود کرد او هزاران شاه را صد هزاران دل زیک ایما بود آندلر با نه امثال
 چون کبریا فی کا و رباید گاه را سدره حلوه عطایش میفرمند از رحمت هر زمان نظر ترا
 صد کلیم آیه را للعب زین و غمطل عن شعور زنجیر کا ز جمل خاها ز زنده عارف طایفه را

اندرین شب زهرهای نو باشد ای دل فی مثل العیس و ایل و در ناگاه را زاهد اعظم مکن
 ای پیر از علم حق چون توانی ره زنی ابغارف گاه را من ز اهل عالم بدانی ندان بر
 جانب ما ای مخوان این بنشین ماه را غول غولان شو که سرگردان شده از گمراهی غول
 توانی سخن این سالکان زاهد را علم خود ممانا که اندر نزد علم معرفت کوه علم تو
 ندارد در تو گاه را نامسلمانان مخوان بر این مسلمانان مرا اگر مسلمانان شو مگر تها، تها را
 زمین بستان با قوت بران آیات مبین محو و نابودت نایم تا بسنی چاه را آما شده
 قابل ز خربت این جرمه نوش ره نما گرد و هزاران همچو تو گمراه را و ملا با بر
 آقا نام کنا تر قریه نقل قابل همدست و همدستان شده جمعی از هزاران حرکت کرده
 تا در روز ۲۱ رمضان ۱۳۰۱ بلامقصد در دوازده قریه هجوم برده با ضرب چوب و
 تازیانه و نیزه و تبر و گرز کرده و خانه کنا تر کشیده در حوض آب انداختند و کنا تر
 با چوب دستی بر سر وی زحمت و سخنان نایاب گفت و در آن حال غلغله و غرور و بیرون
 عمارت کیش کشید و برادران با تنی چند از جوانان متبیینان با چوب و نیزه و
 عمارت شدند هزاران گرفتند و کنا تر کنگ و فرخورد و میرزا آقا قایل که بدن مجروح و
 خیزن بود در کوشش کشیده بمنزل برود و بعد از خدی از قریه هجرت کرده در آباده
 مسکن و نادومی نموده و میرزا آقا قایل او را در خیر اشرف در تملیح و هدایت کرده
 برای انجام خدمت مذکوره سفری از بلاد نموده و در سال ۱۳۱۳ چنانکه در پیش
 این بیخبر نگاریم در آباده انقلابی شده برای اینطایفه رخ داد و چند تن را حکومت
 گرفتند

گرفتار کرد و میرزا قابل دستگیر شده و قریب هزار چوب براد تو خسته دست را پیش را بر آورد
ساختند و اثاث اعیانش را بیجا بردند و نه بوم در حبس غل ذبح کرد تا خلاصی یافت
و چون مجدداً حکم امام جمعه بصدوی برآمدند ناچار با پای پیاده سرسایان نهاد و نیز دستا
و بخانه حاجی میرزا محمد تقی افغان وکیل الله له مسکن گرفت و اوقاف مذکور و آنچه آباده را
بصد اعظم تکلیف کرد تا حکم شده و تکرانی با مالیت فارس صادر شد و حکم آباده
موزل و مجوسین مستخلص و اجابجه آسوده شدند و قابل نیز رحمت بوطن نمودند
سال ۱۳۱۴ حب امر حضرت عیض اعظم عبدالبها برای تبلیغ سیار در اطراف و اکناف
و قری دجبال گشت و انوار تیر اشراق فایان مرکز حیاق را فتنه ساخت و در سال
۱۳۱۵ نیز خانکه در حبس لاجی میکاریم حکمران آباده و بر باد تن و دیگر از بهایرانی حب
قوی شیخ محمد تقی نجفی (ابن اذنب) صفهانی حب اقامت امام جمعه دستگیر
کرده بغل و بخر کشید و قصد تعذیب شدید و هشت ولی با قدم شهبان وانی حب
مستخلص بود در سال ۱۳۱۷ حب اجانه حضرت عیض اعظم عبدالبها با هوشن میرزا
نصرته روشن بنای سیر و سفر تبلیغی نهادند تا با اهل بیگان شرف شدند و در
از سیر و تبلیغ در کوهستان قری و بلاد آباده رسیدند و حبست شمس ایامی
چند توقف کردند و تنی چند را بخلع ایام ابهی مصلح ساختند و آخذند تا بهرین شمار
محل بحسب دغره شمس آمده جمعی از هزاره را با چوب آبراه کرده بغل قابل میکنند
خواستند برایشان اجرم آرد و قابل بغایت و لهری و بیباکی فخره بر کشید و چنان با

شد که مهاجرت جرافراف و تفرق را می یافتند و بنوعی موجب نبت و تکاملی گشت دانستند
 از آباء و پدران آباد و ملایر و همدان و کرمانشاهان سیر و سفر و تبلیغ می کردند و از کرمانشاه
 حرکت بفرستاد بودند که خبر انقلاب ارض مقصود بنوعی که در بخش لاحق می آوریم بسمت آن رسیده
 و از تفرقات و اصله بدین مضمون که سابقین مجاز بارض اندس در هر نقطه مستند رجعت نمایند
 اگر می یافتند و با کمال تأثر رجعت کردند و شرح حال را معروض داشتند و بعد از چند روز
 رسیده که در آخر آن چنین بود ما در خصوص مراجعت شما بوطن چیزی نگاشتیم ولی
 چون شما بجز این استماع امر عمومی مراجعت فرمودید این فقره بسیار مقبول افتاد
 لذا در وقتش شما را احضار خواهیم نمود در کمال خوشی و در سال ۱۳۲۰ میرزا قاسم را
 تبلیغ و نشر این امر بکند و یزد شتافت و بعد از سیر و سفر در مشهد و کوهستان یزد وارد شد
 و در خانه آقا حسین بابا خا ز منزل گرفته در آن اثناء مذکور عمومه سال ۱۳۲۱ بنوعیکه در بخش لاحق
 میسنگاریم شروع شد و یکفر از اینطریق را در شهر و در نورد رفت و در نورد در ارکان شمشیر
 نمودند و بعضی از اشرار بقصد تعرض و قتل او برآمدند لذا منزل تغییر داد و خبر بسمع اولیا
 حکومت رسیده و در بر وی حسب اشاره حکمران شاهزاده جلال الدوله جمعی از فرزانگان حکومت
 ریخته با مای هوسی اشرار او را بهار حکومت بردند و چون شب شد نائب کاظم خان در روزه نزد
 وی آمده مذکور داشت که حضرت والا میفرمایند شهر یزد منقلب است شما بجهت بغیرت
 از شهر حرکت نمائید و او را مرخص نمود و در روزهای آفتاب در تدارک حرکت بود که فتنه به
 شد و پیشتر این از اخبار شمشیر کرده و قابل تأمل است اما این امر که همراه داشت تندی از

از سوان بهائیه سپرد و همین زوال ظهر در زمی الوار حرکت نمود و ازین اعداد شورشیان
متوکلآ علی الله گشته از شهر خارج شده عازم آباده گردید و معاینین خبر یافتند و از طریق
تفت نادر فرسنگ در عقب شتافتند و او را یافتند و او سالمانا حوالی ندوشن
رسید و در بیابان گرفتار سا ربانان گردیده محمد مهدی پسر کلانتر قریه لصد قتلش برآمد و ضرب
بسیار رسانده چهار زندانش را بشکستند و همراه پایش با اسنک و چوب مجروح و سیاه
کردند و در صحرا بیکس تنه گشته اسب سواری و لوازم سفر را بر بودند و او را برهنه و همراه
مجروح در بیابان انداختند و یقین برهلاک او کردند داد و ساعتی دیگر بهوش آمده ناچار
روانه راه شد و بعد از چهار بوم بنایت سختی خود را با آباده رساند و با کجمله میرزا قاضی
بنویج مذکور در وطن و در سفر بهیسته عمر را بنشر نجات ابی و نفسی الواح و آیات و قرأت
قصائد و غزلیات و تبلیغ بیگانه گان و مذکور و غطت درستان بسر برد و در سال ۱۳۳۶
با جمعی از رجال و نساء احباب از آباده عازم ارض حیفه و زیارت محضر حضرت عبدالبها شد
و در شیراز مدت دو ماه ماندند شیراز را در ایام عید رضوان پر از نعمه و آوار گردند و از طریق
دریا وارد بمبئی شده قریب دو ماه اقامت نمودند و اجازت درودشان فرج و مسایط
کامل حاصل کردند سپس حرکت کرده وارد حیفه و محبوب حضرت عبدالبها شدند و مدت اقامت
یوم نصیب کمال روحانی بردند و منی غزلی که در آن ایام انشاء کرد این است کیسه
موسی از اولین تری مشینه و ندیدش هزار مرتبه او را باین دو دیده بدیدم و نیز از
قصیده بنویج ترجیح که در آن ایام بسرود این ابیات است بشارت که بر کوی جانان

البدوم

رسیدم بخار همش را بچنان کشیدم دو پیمانه از خمر پیمان چشیدم بس اسرار شنیده
از وی شنیدم بیزم ارم نظم رب المعانی بود جای یاران و احباب خالی چگونیم زمری
که حیفا بدیدم مکن منع من کنز حنی بدیدم ملایک صفونا صفونا بدیدم منادی الوفا
الوفا بدیدم بیزم ارم نظم رب المعانی همه جای یاران و احباب خالی و بعد از عودت
بوطن هر چند سفری برای تبلیغ حسب امر صادر از حضرت ولی امر تبه شوق ربانی بنمود ولی بواسطه
ضعف قوی فترت خازنه تا در سال ۱۳۵۵ در گذشت و او را آثار نظم و نثر بسیار
در امر ایهی است رساله استدلالیه در اثبات عظمت امر ایهی و مقام حضرت عبد البها است
و دیوان اشعار خود را مستحق بطراز العرفان و در سه مجلد تنظیم کرد اول اشعاری است که در دوره
اشراق انوار جمال ایهی گفت و دویم متعلق بدوره حضرت عبد البها و سوم متعلق بدوره
حضرت شوقی ربانی ولی امر تبه و تفسیر نامه در شرح مسافرتش بخدمت حضرت عبد البها و آنچه
شنیده و دیده تالیف نمود و در ضمن اشعارش قطعات تاریخیه موجود است مانند مشهوری
در کیفیت شهادت میرزا اثر ف در صفتان و نیز در شرح مذبحه شهدای ثابته نجه و نیز در
واقعه نقشه مذکوره آباده بسال ۱۳۱۳ و نیز در کیفیت شهادت مصائبک اتحاد حصار
و نامتو خواران بسال ۱۳۲۷ و از غزلیاتش در مدح و ثنای ایهی چنین است
ایمل بدستی بها پایداریش در امر میرش چو چیل برقرار باش پیمان زباده پیمان او
برست اینان شریعتی خوشگوار باش زین راج و جشش که دست لبر است جامی
ایستاد از او چه شیوه باش این شش نشاء است که هواده در لبر است از وی جدا

مشو بجان پر خمار باش امروز اگر بصل ده نیافتی پانصد هزار سال دیگر انتظار باش
 راه وصال دیت اطاعت با مراوت اینره بپوی و خسر دگردون مدار باش خواهی
 ره نجات بدنیاد اخرت از آنچه غیر اوست زجان در کنار باش از بغض و بخل حقد
 و عناد و غرض گذر و زکین ظلم و جور و جناد و فرار باش هنگام جود و بخشش و ان فضل
 بذل بارنده تر زیرش ابر بهار باش در خلق و خوبی و باکی و تقییس و بندگی ما
 بین مردمان بنیان ایشار باش چون مه محاق شو تو دور بنیترن و در قرون بدر نمود
 فلک اقدار باش امروز ثوب بندگیش زینت کن فردا برزگ کار تو دار مدار
 باش بیگانه چون بر تو رسد آشناتشو غیر و خودی بسین تو باغبان یار باش
 دشمن از رسی تو ز جان دوستی ما در نزد دوستان ز وفا خاکسار باش زیر
 قدم اهل بها خاک بست شو و نذر مهر و معیر یاران غبار باش در گلشن اطاقت
 امر عند لیب شو در مرغزار حبها مرغ زار باش خواهی اگر شنیده کون مکان
 شوی در بندگی حضرت حق جان نثار باش عبد البهاست فایده سالار بندگی چون
 گرد کاروان زمین بسیار باش ای قابل از نجات دو عالم طلب کنی محو رضای
 حضرت پروردگار باش و از میرزا قابل پسران دختر و عالمه برقرار است و الواج
 عیده از جمال اسی و الواج کثیره از فلم حضرت عبد البها در حقش صدور یافت و دیگر
 از معارف بهایان آباءه میرزا آقاسی و کر بلاکی حسنیان و حاجی علی بن
 واقا علی اولیس و استاد علم اکبر و غیر هم بود که نام هر یک الواج متعدده

صدور یافت و مقاومت و ثبات قدم باشی عت و شهادت در مقابل تعرضات و
 و بدایات وارده از اعدا نمودند و فغانهانی بر جای گذاشتند و ما میان محل رؤس الشهدا که سرما
 شهدا و نیز بر احوال سواران دولتی در آنجا دفن نمودند و فتنه نمیکه استناد علی کبر دستگیر و مضر و
 و مجروح گردیده و دیگر امور را در بخش سابق و در مطاوی این بخش آوردیم و از مراکز این فتنه
 در قسمت فارس قراءه اندیان معروف بنیدیکان که بیان شده از احوال شیخ سلمان و عده
 از مؤمنان را در بخش سوم آوردیم و شیخ پس از شهادت کبری سردربابان طلب نهاد و هر چنان
 از بابیه یافت بی ملاقات شتافته استفاضه نمود (سری بر زردشت و سردری عجیب در طهران
 و اشد و خفیا با یاران آئی همراز و هم آواز بود روزی با آقا محمد تقی کاشانی علیه بها، آیه ارحم
 در بازار میگرددشت فراتان از پیش روان شدند و روز مانی چاودشان و دارنده بکسبجوی اوقاد
 و چون او را در نزد محبت ملک آوردند سوال نمود تو کی هستی گفت من از اهل بندیانم بطهران آمده ام
 و عزم خراسان دارم تا بزیرایت حضرت رضا علیه السلام فایز گردم گفت دیزد با این شخص قبا سید چه
 سبب راه میرفی گفت عجمی زرد پیش با و فرود ختم و بهای انرا میجو اتم گفت تو شخص غریبی چگونه
 اعتماد بر او نمودی گفت شخص صرافی را که فیصل داد جناب آقا محمد صراف علیه بها، آیه را از کرد نمود
 محتسب مراش گفت او را نزد صراف بر تختین این کیفیت ما چون نزد صراف رفتند
 فراتش گفت سید عبا و کفالت شما چگونه است بیان نمایند گفت من خبر ندارم فراتش
 گفت معلوم شد بیا تو بانی هستی از چهار سو مورد نمودند چون عمامه سر خباب یکایم مانند عمامه
 اهل زردشت بود شخص خوشتری از حجره بیرون آمد دست آغوش شیخ سلمان نمود و گفت

خواجه محمد علی کجا بودی و کی آمدی گفت چند روز است آمده ام و دیگر دارم و عه افتاده ام بفرش
 گفت چه میخواهی از جان این گفت با بی است شخص شوهرتی گفت استغفرتمه من این
 خواجه محمد علی را می شناسم شخص مسلمانی است تعدادی متقین است و از مقبرین در گاه آلهی
 است بمنی بفرش داد و جناب شیخ را خلاص نمود چون بداخل حجره رسید استغفار
 از احوال نمود گفت من خواجه محمد علی نسیمم گفت سبحان الله بعینه مثل آن میمانی حال که نیستی
 آنچه داده ام بده جناب شیخ آنچه خواست داد و از آنجا یکسر در بدره رفت فرقی فراراً
 در آنجا بندهایان (از بیانات شهابیه حضرت عبد الهیاء) دور آنجا خیر اشراقات انوار
 بدیعه در عراق بشیند و بغداد رفته شرف حضور در محضر اهی یافت قلب مجروحش را بست
 و صلبش را پدید گشت و مجذب بانوار اهی گردید و در آیام غیابش از وطن ملا حسین نامی
 از بیابان آنجا با سید محمد صفهانی در بصیره مصافح گردید و کلمات و القادش در وی اثر
 کرده متوجه سحبی گردید و دیگر با بیابان را نیز بدینو کشید و شیخ سلمان اینگونه بالوحی باید و احوال
 بدید متاثر و متحرشده کوشید که آنانرا از جاده ضلالت با همراه هدایت کشاند و شمر گردید
 بلکه باید آتش برداشند و چون اصرار بر بد ایشان بانوار اهی نمود که در قتلش بستند و با چا
 دل از ایشان برکنند و دخت از وطن برون کشید و جان از بند بجان بدر برد و خود را دیگر بار
 بمحضراهی رساند و بیک الروح در مسلمات بغداد شد و تقریباً همه ساله نه ۱۲۵۹ تا ۱۳۰۹
 از سمت جنوب ایران بیزد و کرمان و مهنهان و کاشان و طهران و غیره گذشت و اخبار
 و آثار رسیده عراق فی و امانات گرفته بخداد برگشت و چون مقرب اهی در آورنده شد و چهار

صبح امر بدیع نمودند و میرزا یحیی آغاز مخالفت کرد شیخ سلمان بیت مشهور از مشنوی رومی چونیکه
 بیزنگی اسیر زنگنه موسی با موسی در جنگ شد را سوال نمود و لوح شیراز قلم اهی در
 جواب صادر گردید که شیخ را کا کا بمقام یک زنگی و توجه حقیقی آورد و بار سفری بطن کرد و
 اتفاقاً ده آنهمگام جمع از لیبان آمد بجان بسبب تصبیفات مجتهدین و معاندین و شدت حکمران
 باسلام سابق خود برشته دست از اربیت و اربیت کشیدند و قلبی تحت نفیقه دسترس بر جا
 ماندند و شیخ را موقع بدست آمده بهمت بر حمایتان گماشته نفیهم نمود که امر حضرت اعلیٰ معتمد
 و بشارت برای ظهور من بطره آید بود و لذا بدون امر آدس اهی که مویده و منصوره مظفر است قرا
 و نبات بخواند گرفت و این است آن امریکه احدی را بر اذلال و ضعیفالش اقدار نخواهد بود و
 باساعی وی با امر اهی در آمدند و شیخ اشغاری در پی بهند بیان نموده الواح و آثار رسیده است
 و تکمیل کرد و مدت ابحاث پیاده با قناعت بنان و پیاز و با مراعات حال احتیاط بیک حال
 اهی شد و طبیات و شفقات بسیار در انجام خدمت مذکوره تکمیل نمود آورده اند که نویسی دیگر

هر چند بطور ساده میاید و ظاهراً شخصیت در فوئی داشت ولی بسیار پرمشقه بود در هر جمعیتی قدم زدگی با دسری و
 نهنگامی عایق و غیره باشد حکایت نمود که نویسی در صحنان با کهن شرافتین در آمد و بکجه و عمود از او جدا که کس بود
 زانوی او نشسته بودند و جنبه ششم دهم به احوال مانند تا آنکه خانه خدا از بیس جمعی بشاره چشم و ابرو کرد که اهل
 است و ادگشتت پس هر آنقدری دلدادند یک سیب شرب حاضر کردند و جوانان جو میانه گردانند و جوان
 ست شدند که تمام کتابها و عبا و قبا و زینت میخانه آینه آینه در میس پیر این چاک زده همه برقص آمدند و من نهادند
 خوانیدم و شیخ سلمان بر سال بچار از شیراز به صحنان و کاشان و طهران یا بهمان و آذربایجان دهم پیاده با نوشته
 نان و پیاز از صحنان اسکن روزی در هم در با ما رفقه هر آنقدری را تیا و ما در توقیفات مملکه را بکله رسیده است
 می نوشتن سال بر بنظر این پیود و خدمت بحال صحت اکنام داد که کینفرده صلب که باران برفت و قونول
 ایران عجب قویان تازه دارد شده بود محمد جعفر سگوله همراه شیخ لغت چون اهرمان قونول ما را بدند و ابرایان

مجموعس گردید و برای صیانت نفوس مذکوره از قلم ابی الواحی چندرا خورد و نامته از گرفتاریهای
 ضمن شرح احوال حاجی میرزا حسینخان قزوینی بفر کسیر ایران در سلاسل کاشتم و در حق شیخ الواحی
 بسیار صد دریافت و بعد از غروب شمس جمال ابی نیز به نظیرین سلوک کرده بیکت امین و واسطه
 تعیین فیما بین مرکز عهد و پیمان دهمه ببا بیان گردید تا آنکه دچار ضعف و ناتوانی شده در شیراز بسا
 ۱۳۱۶ در گذشت و قبرش معروف است و زوجه اش اصفهانیه بود و عقابش در آنجا بر فراشته
 و در ضمن لوحی خطاباً له این بیانات بدیهه مطهرت در لوحی از الواح نازل که اجله تلام
 بلوغ دنیا آنت که نفسی تحمل امر سلطنت نماید و سلطنت بماند و احدی اقبال
 نکند که وحدت تحمل آن نماید ان ایام ایام ظهور و تعقل است ما بین بریه مگر آنکه نفسی
 مایا ایما و امر الله و انشا و دین او حمل ثقل عظیم نماید و بیکوست حال او که بحسب الله
 و امره و لوجه الله و اطهار و دینته خود را با این خطر عظیم بنهد از د و قبول این مشقته
 و در حمت نماید اینست که در الواح نازل که در آنجا بر چنین سلطان و محبت

بماتت فرستند اگر ما نزد تعقیب خواهد کرد و چون نزدش رسیدند به در به سوالات گوناگون نمود و بان فرمود
 گفت صید از به صناد فرموده دارد و حکم نفیض داد و در آنحال که از گفتن بن را نظر ر قوطی ما خرمشده می احمد
 افتاد که در حرف در آنجلس توقعات گنجانده بود و گفت این قوطی از خارج بزرگت و از داخل کوچک
 و چون بدقت تجسس کرده توقعات را از او شنید در آوردند و عاصمقلیخان بالاعززه هر دو را نزد میرزا حسینخان
 سیر در میان خان ارسی سیر و بانه حاضر با حجت و گفتگو از عقیقه بیان شد بزمان خان گفت این چه
 عقیقه است شیخ سلمان گفت جناب نا حق تهنه نداید فرزند شما معقده بالوالت میج هستند ما نیز
 چنینیم و میرزا حسینخان خوشدل شده بزمان خان گفت ربهت بگوید شای حق ایراد ندارد و چون توفیق
 خوانند و بدند مطالب سیاسی دارد میرزا حسینخان گفت من بمطالب مذهبی کاری ندارم زیرا برای خدا
 در روز قیامت میرسم کاری با ما ندارد و آنها را محض کرد شیخ حکایت کرد و قتی با صمغمان دارد شد

بنا

اطلاقاً است ای مسلمانان دنیا و دهر و داسک و غیره بیگانه از اهل ارض
 افواج مشاهیر و مینافخ بواجب خیر اندیش و با کماله بندیان در آغاز حیرت
 اقتراعات طایفین مذکور مرکزی برای بایسته شد و نوبتی طایفای مجتهدان ایشان همچنان آمدند و
 در حسین را حکومت بدار بگنجد کشیده باز پرسس زر عقیقه خود و مطالبه معجزات بکرامات
 کردند و چون توانست توین و ضرب ششم نمودند و از فرای بندیان خراج کردند و با بیان را
 یک یک بچهره ملاک برده مجبور بنوبه نموده غسل داده مسلمان خواندند و بدین وجه جمعیت با بیان رو
 با کلمات و زوال رفت و قلیلی بر جای ماندند که بسا عی شیخ سلمان ایمان بکمال ایهی آوردند و
 سپس با بدامات بر خیزد و دیگر از مبلغین بهائی مانند آقا میرزا باقر شیرازی شنیدند و آن نیز بر
 بعضیها فکر کینت بهائی در آنجا حاصل شد و الیایح مشهور و حتی بهائیان صدر ریافت و آن
 میسر آنچیزی مذکور در چهارده سالگی در آنهمان قانرا بیان با امرای گشت و باشی سلمان تعلق نام
 یافت و مادر بهادران بر بستند و تهدیدات شدید کردند و اثر نیدند لذا سعایت نزد

شاه در خانه آقا میرزا حسن سلطان شهید ما دم و هیچ نخواستیم و من الملوین بر حرمستم و بنام حضرت
 بر حرمستم که و الا که بازی بگردند نظر برین انگیزه بندگانه جبرئیل با بیان و تاقیب کردند و من دیده
 خویش را از آن کجاست دادم و نوبتی در عراق مرحوم آقا محمد باقر را گرفته بودند و آن از کمال دین
 گر بگفتند و آن فیه را که من نترسدم مستقیم این اصرار و تابا ایستادند و قرار شد یک نفر از اهل قله
 از بوی اعراف بگذرند و بر روی لغز بگفتند و بدینگونه گذشتند تا نوبت من رسید برسد می نمودی
 کفتم بگریه رسیدند اما مانی نیستی من آغاز کرده فریاد زدم یا سنده شهید آید حسین بزارت چه
 سینه بیدند و بزرگ تندی من بمرگت توان محمد باقر حسین است که ای سوزگنده خیرم که با سستی
 مصروف بود اجرت عیدها از حضور می نمودند

داوود علی

حکمران برده و بر آنکس آمد خسته دلی شفاعت سی اردوستان استخلاص یافت و بیدرنک
 مهاجرت بپهران نمود و نزد میرزا احمد مشهور بابوا از حجاب رسید و هر دو در ایام
 مرافقت گرفتار حکومت و محکوم بحبس شدند و موجبات استخلاصشان فراهم آمد و میرزا کبکی
 جبه و جده و افر و شفات مکارثر در راه عقیدت تحمل نمود و عاقبت در بغداد بمحضری رسید
 ملازم گشت آنگاه حسب الامر با اتفاق شیخ علی میرزا شیرازی بسفر تبلیغ در ایران پرداخت و
 مدتی در فارس و سواد جنوب شرفعات بدیده کردند و شیخ علی میرزا بصفتان رفت و او چندی
 در شیراز ماند و بعد از مدتی با رفیق قدیمش شیخ سلطان طاقات دست داد و شیخ در برابر
 تبلیغ و دعوت بهندیمان نمود و او بد آنجا رفته سکونت اختیار کرد و بطبابت مشغول شد
 و شیرازین امر داد و موفق و مؤید گشته بهندیمان یکی از مراکز امر اهل ساخت و عمری طولانی نموده
 عاقبت در سال ۱۳۴۱ در آنجا درگذشت و خاندانی برجای گذاشت و از خلف مؤمنین او
 جمع کثیر در پرتو انوار اهل مستقر گشته دلی مصلحت اوضاع محیط که دور از مرکز اطلاعات تکمیل

و اطلاع گزیده رضا بها فاش نژاد و چون سبب جویا شده چنین گفت برای شهرتم و تحیات عوام در اسلامان
 در سی شیرکلان برند که نوره از سرد چهره ام در شان باشد و بلکه قامت بلند و باریک و سیاه و در کیم
 کردند و لجه بند بریم و بشنود معرض کردند و باری در سفر بیاس در پیش گرفتار و مجبور شدند و در زمان جهنماط
 از باز پرس درسی دیگر قامت غرابی که برای ایصال بمحضری داشت بخورد و مار دیگر در خروج از ایران
 در دخول با بدنه گذرنامه نه داشت و خود را نزدیک از شیوخ اهل سنت سنی در برید قله داد و آنها را در آن وقت
 دیکل که قدی کوتاه داشته واحد همین بود نکره خود با درودان حرم شیخ جنمی هم بهانه قد خمیده و چون میر
 در وقت خوشتر با درود در محضر اهل شافعه و لدی بگفتند از بینا بی برین درید و حال اهل مدینه است کرده بود
 دینی که حیثیت را که در قدرت را حمیده نشان داده خدا دیدگان با عدل انبیا است که ندهند آنجا و برین مبارک
 حسب ترخیص بدو دادند مؤلف

میباشد محل عبور مردم ساوین و سمنین نیست غایب از بسیاری از مدافع و واقعات جاریه بجز
 و مع ذلک پنهان نفوس شیره بر جا هستند و الواح بسیار از بیانات ابی و حضرت
 عبدالبها و جفان صادر گردید که شمه در بخش هشتم می آوریم و در قرآ، مرد دشت گردی بودند
 از نخله در قیصر فرمی کربلای آقا محمد کلانتر و پسرانش آقا بزرگ و آقا کوچک محسن خان و در
 فتح آباد میرزا مهدیخان آقا محمود کلانتر ملا ابوالقاسم کربلای غلامرضا میرزا ماندنی میرزا
 عبدالرحیم میرزا نادی ملا محمد صادق ملا محمد تقی ملا محمد حسن در حاجی آباد میرزا علی کرمش
 در کوشک اسدخان ضابط علی خان پسرش و در بند امیر محمد باشم خان کلانتر و خان
 آقا پسرش در نصر آباد راجد حاجی ملا کاظم کلانتر و ملا محمد حسن پسرش که یکی از آباد
 مسموم و هلاک ساخت و در فاروق خضرک کربلای آزادخان سرب خان و در منج
 فو امانت آقا سید موسی و آقا میرزا ابوالقاسم و آقا میرزا محمد باقر بودند و از شناخته گان بزرگان
 آنند و در شاعر همیشه تخلص نامش عباسعلی بن میرزا عبد الرحیم خان که قبه عیالیش است
 مراد خان سر کرده لشکر نادر شاه مورد غضب نادر می واقع شده تبعید بمرد دشت نادر گشت
 و بیشتر از قرآ، آنند و در خریده در عماد آباد اقامت گرفت و بعد از پسرش بر بیم خان سکاییکه برای
 دیدار برادرش حاجی میرزا امین جراح محمد شاه قاجار بطهران رفت تصادف بانند که با بیان سال^{۱۲۶۱}
 کرده واقعات حاجی سیلخان را نگریسته قبلاً منجذب و متعلق گردید و چون برطن بازگشت
 حکایت نمود و تمهید حسب افکار و حساسات خود کلمات قبول با او گفتند و عباسعلی مذکور
 سال ۱۲۱۴ متولد شد و در صف اول تحصیل در سن نود و سه روز در حرفه با بیان گردی و

و شکار در کوه سار نمود و در سن پنجاگی حکایات مذکوره را از جدش ابراهیم خان شنیده و
 یافت و در سیزده سالگی بعلت خوابی که دید و اجابت جذبه نیکه سرد و مسرود پدر و مادر گردید
 سخت و برآزند و طرد کردند آنگاه بصد و یاقین و بستم گرفتند برآمدند و او مدتها در کوه و دره
 بگرد و تبلیغ امر کرد و در سن پانزده بطهران آمد و پدرش پسران حاجی امین مذکور نوشت
 که دیر گرفته بشیر و بفرستند لاجرم از طریق قم و کاشان بشفاف و بفارس باز آمد بقدرت
 زیست تا آنکه محمد رضا خان قوام الملک و پسرش نصراندوله بصدوش برآمدند و خانه اش را
 بیجا کردند و عاقله اش سر مبارک دادند و حکم نمودند که در هیچ دهی بایشان راه نهند و بشارت
 سپردند که هر جا در این ایام بکشند و او برای تبلیغ سفر بسروستان و نیز در خنجان و کرمان و نزد
 و کاشان و قم و طهران کرده در ده نایس مدرسه تربیت آباده سال ۱۳۱۸ کوشید و در سال ۱۳۱۹
 مأمور تبلیغ بنادر فارس و هندوستان گردید و سال ۱۳۲۰ بکافه ایامی زیارت حضرت
 عبدالباقی نائز و مرزوق گشت و سالها تبلیغ و خدمات این امر پردهت و در سال ۱۳۲۴ تا
 قریب ده سال در اداره حکومت بوسیندگی مشغول گردید و علا با بادستاری سردار عشار قشقایی
 بصدوش برآمدند و خانه اش را در عماد آباد غارت کرده اموشش برزدند و بواسطه حکمران دیرا
 از شعلش معزول ساختند لاجرم ب تبلیغ پردهت و بالأخره ابراهیم خان قوام الملک و برابرها
 تربیت اولاد و نهت و موانست گنبدش با عاقله اش سال ۱۳۴۶ حسب امر قوام
 عاقله اش ببردت برد و اجزش بکهور حضرت ولی امر رسیده و ببردت اولادش
 در بردت بنامه و باز سفری دیگر سال ۱۳۴۱ و باری دیگر سال ۱۳۵۰ اشرف ببردت

داد را آثار دشمنی است از آنجمله مجموعی در کیفیت صنعت بوردیشته سازی و دواماد
 کاغذ و شیشه و دقایق عکاسی نوشت در ساله دیگر در صنعت رنگرزی قدیم ایرانی و
 جدید اروپائی که از گیاه ما و درختها و اشیا معدنی توان گرفت تألیف نمود و بهیچ کدم
 بطبع رسید و از جمله کتاب هزار رباعی است که در بیروت طبع و نشر شد و چند رباعی بر سبیل
 نمونه چنین است دیری است بدیوانه سری شهورم از امرش جنون کنون مامورم دیوانم
 و صور حیاتم دردم پیچیده بهر کجا غوغا سپورم ایضا با اینکه تو دانی که از اینجا گذری از
 که از شهر قبا بجزیری دیری رود که از تو هستی تو نه نام بماند نشان و اثری ایضا
 با جمله مردمان بروح در میان بیوی توره نه بر سبیل عدوان تا هر که تو را برابر خود داند
 از تو بگریزد و ناید جان در دهر خیان باش که امروزه دری مردی تو اگر بزرگتر از خردی
 امروز تو را در روز فردا بردار آخرنه چون کاروان ایسرفری دان مرگ حیات بمنان
 زرد شبان نه غره باین باش نه غافل از آن در خواب همان که نذر شب ببدان
 موشت ببرد آنچه تو را در انبان آندم که شتر بگذرد از یک سوزن فرزند و دگوشه سوز
 یک سوزن حالا چه توان و مهلتی است ترا از هر چه تو بر کنار و بر یک سوزن دانی که
 ادب چه شاهکاری باشد این جامه نکوتر افخاری باشد بیوشس تو این جامه نهوش
 هر آنک با یوسن فضل کرده کاری باشد تا خانه قول از غم تو دیران شد بسویج
 که در هر طرفش بنامان شد هر گوی هر از آن شکل اشک از چشم در هر صند به مهره تابان
 شد من بنده آنکسم که شوری دارد از نشاء عشق خوش سروری دارد سربازان

دیدن سپارش ایرداو از تالش شمس عشق رودی دارد ای فتنه جان و دل عالم
 رویت بر هم زن آسایش دلها نبوت آمسته بران مرکب خود بهر خدا که دل
 سرایم ریخته اندر گویت و در ضمن رباعیات مذکوره بسیاری از اصول و مبادی
 و هم تعالیم اخلاقیه این امر و دستورهای مسطوره در لوح طب را بنظم آورد و دیگر
 شوی که در تبیین کتاب عمده و واقعات ارض مقصود است که بلا تصریح مقصود
 منظوم ساخت و در بعضی مطبوع گشت و در بندر عباس حاجی محمود
 محض و برادرش حاجی محمد بدین نام شهرت داشتند و نیز در قریه قلات که مرکز
 شیخه اشاع حاجی محمد کریمخان بود در فجر طلوع حضرت اعلی حرکت و جمعی بر زر کرد ولی
 فائز بایمان گشتند و اجالی از واقع چنین است که حاجی محمد علی معلم از ملاهای شیخه
 و اصل قریه که معتقد و منظر قریه بود و چونکه اظهار امر حضرت در که بشیند با طلا
 بخت یار و حاجی قاسم مسلح شده برای استقبال حضرت تاقریه دون
 واقع در مسافت دوزخی کارزون شناسند و بخانه حاجی عبدالصاحب
 از پیشوایان شیخه درآمدند و او کتاب حاجی محمد کریم خان را بایشان داده از مقصد حضرت
 و محرف نمود ولی حاجی محمد علی بواسطه رسیدن باقر سقایی قلاتی که در شیراز بخانه
 حضرت سقایی سار و شیفته جمال و کمال اعلی بوده مرکز چنین میگفتند منظوم
 بدنام کردند مکانه کرد و احواش در قریه مکتوم ماند تا در حدود سال ۱۲۸۰ حسب افرا
 و سعایت اعدا بوجبه حکم نقل سلطان دلی فارس چند تن از فضلا و رسائینی

قریه را بنام بابی بشیر کشیده یعنی جریمه گرفته و خانه و اموالشان را بجا نمودند و کلماتی در آن
 و خیر خواهی بعضی از ارکان حکومت نام شده حکم بر جریمه داد و شیخ عبد حسین ملا
 فرید دادند که مظلومین رساند و او خود تصرف کرده نداد و این امور محرک حس حساس
 تفحص گردید و ملا علی کبر از مظلومین مذکور در شهر با حاجی حسین خلیط و حاجی غلام
 که سابقه آشنائی داشت ملاقات و مکالمات کرده فائز با بیان کثرت و بار عایت
 احتیاط و کتمان عقیدت برای برخی از زرفها اظهار نمود و ملا محمد رضا و ملا غلام
 حسین را هدایت کرد و متدرجا جمعیتی به هدایت کبری ممتدی شدند و در مدتی مهمو
 فائز مانند زرقان جمعی از قبیل حاجی جمشید کلانتر و کربلانی حاجی بابا ملا
 عباس مشهدی سمیل کربلانی علی کربلانی حسن که با عدم تحصیل علمی تبلیغ بسیار
 کرد و کربلانی آقا محمد کلانتر و پسرش آقا بزرگ آقا کوچک محسن خان و صف
 حاجی ملا محمد مهد و اعظم قلیلا گشت و وصف میرزا جلال و غطارا در بخش ششم
 بیادیم و از جمله مشایخ بهائیان شیرازی میرزا جعفر همدانی اف مقیم صفها
 بود و تقریباً در سال ۱۲۹۷ از طبرستان به خرمیافته ایمان آورد و مخصوصاً بعلمت علاقه
 بوطن پیشگام داشت که حضرت اعلی از اهل شیراز بودند سرش را به عزت و افتخار گردید
 و بعداً بعشق آقا رفقه تاسیس تجارت ممتد نمود و مدت دوازده سنه چون شمع در
 جمع اهل بهادریشان گشت و به سال ۱۳۰۹ بعزم تشریف مضر ای میسار عتقا
 گردید و در بیوم بعد از عزوبت شمس حلال مبارک وارد شد و مدت همصداد بی بود

در جوار عنایت حضرت غصن عظیم زینت آنگاه عودت کرد و بنحوقه زفته اقامت نموده بجماری
 پرداخت و سفری دیگر در سال ۱۳۱۷ بعکافت مدت پنجاه نذر مانده برگشت و بار در
 سال ۱۳۲۲ بزبارت محضر حضرت عبد البهاره بقصد نیام مسافرخانه بهائی قطعه زمینی بالای
 کوه کرمل بخرد و سپس در سال ۱۳۲۸ بحیفانوشته دستور داد که شروع بنیاب کنند
 و دو حجره ساختند و بالاخره در سال ۱۳۲۸ بحیفانوشته مباشرت نیام نمود آب انبار بسا
 مدتی ماند تا مسافرخانه بانام رسید و آنرا تقدیم حضرت عبد البهاره کرد و در دفتر دیوانی
 بنام مبارک ثبت نمود و حضرت عبد البهاره فرمود که بر قطعه سنگی بیالای مسافرخانه
 این عبارت نقره و نصب نمودند این بنیان مهانخانه روحانی، و بانی آقا میرزا جعفر شیرازی
 رحمانی و بار در سال ۱۳۳۲ چون حضرت عبد البهاره از سفر مغرب مرخصت بحیفان
 کردند میرزا جعفر لغرم شرف رفته در پور سعید بمقصود رسید و پس از مرخصت در ^{عش} آباد
 مقیم بود و بالاخره در اثر انقلاب روسیه و تاسیس حکومت سادیت (شوروی)
 بفسیق مالی افتاد و عاقبت باعائمه بایران آمد و در سال ۱۳۵۲ در جرم فارسی
 نمود و عائمه امر اسی بر جای گذاشت دیگر از ایالات ایران **کروستان**
 چنانکه در بخش مقدم و سوم کتابشیم در ایام سخن چهرین و در همین مرخصت جناب علامه
 از عراق بایران عده از افراد حسن ارتباط و استقبال نسبت بامر بدیع حاصل کرده
 و نیز در بخش چهارم ضمن مهاجرت جلال اسی بعراق و نیز در ایام اقامت اسی در کردستان
 عثمانی و چین مهاجرت موکب اسی باسلامبول در عرض طریق کیفیت انجاب افراد

و نام عده از آنان را ثبت کردم و در مدت اشراق انوار اہل در حکما معمورہ مندرج مرکز اجتماع
 عده از مجتہدین کرد حضوراً از فہ علی النہی بود و اسامی برخی از آنان چنین است: **مبتدول**
عباس جواد و نیز **میرزا اسد اللہ اصفہانی** سابق الذکر مہاجر و دانش
 در سنج نمودہ تنی چند از اکراد مجتہد و مؤمن شدہ اجتماع و محفل آراستہ کرمان
 بنوعیکہ در بخش دوم و سوم آوردم انوار و آثار بدیعہ رنخت جناب مقدس و حضرت قدس
 بان بدر بردند و مقدس حامل دو توفیق رفیع از حضرت بشر عظیم برای دوتن از فقیرین علیا
 شد یکی را بجای آقا احمد مجتہد و دیگر را بجای محمد کریم خان داد و اول پس از مطالعہ
 توفیق طریق حرم و تہمتیاط و نیز سہلوب احتیاق و ادب پیش گرفت و چنین گفت کہ
 از من علمائی برتر و بہتر در عراق عرب مستند من از آنان تبعیت جستہ آنچه را می فرموی
 دہند اطاعت دارم و دوم بغایت بغض حسد قیام کرد و متعرض این امر و صحاب
 پردخت و در کتب مؤلفہ خود مانند ارشاد العوام و فطرۃ السیمہ و غیرہا رد نوشت
 و بعد از ادبہرانش حاجی محمد خان و حاجی محمد جیم خان بوسی تاسی داشتند کہ مادرش
 سوم شرح اعدا مات و احوال خان و شتمہ از خطابات صادرہ از قلم اہل را در حق وی
 آوردم از آنجملہ واقعہ را خوانند **طلکاکا ظلم بن استاد یوسف** واقع شد کہ از فہ شیخہ

از آنجملہ رسالہ است کہ بہرین رد باب نشر نزد در جملہ از آن رسالہ چنین ملاحظہ است (سورہ برای من نازل کردہ بود و رسالہ
 قائمہ نام فارغ از آن برای من فرستادہ بود حقیقتاً آن سورہ را عنوان کردہ کتابہ در شرح آن کاغذ نوشتیم و غرضهای آنرا
 واضح کردم) و نیز اہل مہر درہ 'داد' با بجان رسالہ نقاشیہ و اغلب منہرجات رسالہ مذکورہ را متعرض شدہ کشف شد
 نمود

بعضی از عبارات خان در ساله سی فصل چنین است

فصل بیستم در جواب از سئوالم دوم که رکن رابع در این زمان نم و مفروض الطاعه هستیم این امر را
 بدو لحاظ جعل کرده اند یکی بجهت رعایت خاطر سلاطین و حکام و خواسته نیز بایشان برسانند که نشان
 خود را مفروض الطاعه میدانند و جمعی با دیگر دیده اند و اگر بخواهد خروج بر سلطان کند جمع مصدقین ادا طاعت
 او را میکنند و خروج خواهد کرد و خود را رکن رابع ایمان میدانند و هر کس معتقد باد نباشد کافرست و یکی بجهت
 رعایت خاطر علماء و سایر مومنان که فدائی خود را مفروض الطاعه میدانند و اطاعت آنها را لازم میدانند
 و مردی که اطاعت او میکنند ایشان را کافر میدانند و صدای واحد چهار میدانند که این لفظ ابریزبان من جاری
 شده و در فقه من صادر نشده و الی الان اتحاد از صد بیت کتاب من تصنیف کرده ام و در هر فصل
 و مطلب در هیچ یک از آن کتابها نیست مسلمی از من نگینده حال با من در ذوق میگویم یا آن مفروض
 و لغت خدا در رسول و ملائکه بر کسیکه در ذوق گفته باشد و بجهت کل خلق گرفتار شوم اگر خیال این
 اقرار را برای خود کرده ام خدا حکم کند میان من و میان این اقرارانان چگونه میشود که من این اقرار را
 کرده باشم یا نوشته باشم و حال این کتاب را از حذف میگویم هیچ عاقلی این کار را نمیکند و
 خود را پیش دوست و دشمن که نام نامی در ده گذشته از این از خدا در رسول و آنچه چگونه شرم کنم و
 ادعای مقام ایشان را برای خود کنم نمیگویم و معصومین ممکن است که کسی مفروض الطاعه باشد من
 در هر معاصی خود میباشم و ترس تمام از عقاب خدا و عقاب معصومین چگونه خود را مفروض بگویم
 بدون من رکن رابع اگر مقصود از کاتبین سبعان باشد و نه خیال ابراهیم کرده ام و در
 بودن راه بین شیعه را با وجود معاصی در دو سبایی - در هر معاصی نمیدانم این خود میدانم
 ادعای فتوح را در هر جزیه سبب است که شایع در شهر است و در هر جزیه فتوح و در هر
 معاصی در سیاهم و امید دارم که اردوستان سبعان باشم و اگر مقصود از کاتبین است
 من هر روز در معاصی میباشم و نیت بر نگه میدارم و در هر معاصی میباشم و در هر
 رکن رابع با صد مرتبه - محضه نیست و به حدیث خود را در این کتاب سبب است

اعادی این سخن را وسیله تمسک و انقرا کرده اند و شاخ و برگ بر آن گذاشته اند و اگر
ایمان این رکن را ندارد پس ایشان چگونه ادعای اجتهاد دارند و میگویند که هر کس معتقد
باید در مسائل فردعی تقلید ما کند باری خدا حکم کند میان ما و میان این جماعت

فصل سیم در جواب از سئوال سیم که گفته اند رکن رابع یک شخص معین است در هر زمان
افزایش عظیم که بر ما بسته اند و اعتقاد ما است که رکن رابع ایمان علماء و کابر شیعه اند و ایشان
در هر عصر متعددند و آنچه از احادیث بر میآید در هر عصر ایشان بیش از مضاد نغزند
خدا یا تو را گواه بگیرم و پیغمبران و صفای تو را که من چنین امری را خیال نموده ام و چنانکه گفتم خود را
در زمره شیعیان خالص میدانم بلکه اگر از جمله موالیان شیعیان کامل باشم یا آن فخر نسکیم من
من کجا دهم بس لاله دستار رزون بی حرف من این است که رکن رابع ایمان که
فقط در علمای شیعه اند باید غیر صفات تقلید ایشان نکنند هر یک را که عالم و عادل و فقیه و داند
هر کس تقلید هر یک از ایشان را میخواهد بکند محیرت و مشابست بلا شک این دین من است
که باین دین زنده ام و باین دین محصور میوم شدم

فصل چهارم در جواب سئوال چهارم که شیخ مرحوم و سید مرحوم رحمة الله علیهم رکن رابع بوده اند
در عصر خود اما بودن ایشان رکن رابع بانطور که گفتم که ایشان فقیه جامع الشرائط و حاضر تقلیدند
و عالمی از علمای شیعه بوده اند و شک و شبهه در آن ندارم و تخاصس از آن نمیآیم و اقربان امام
خدا و خلق بدانند و ایشان را در عصر خود علم از کل میدانم شاید بغایت برسانند و ایشان علم دینی
دادند و از بهر واقع و اکل از کل علمای معاصرین بوده اند و ایشان را چنانستادم

و تارکن رابع در عهده ایشان مخصوص ایشان دانم حاشا و کلام منحصراً بایشان نبوده است بلکه اشخاص
 عدیده بوده اند همه عالم همه متقی و همه عادل جائز تقلید و عامل دین و حکام آل محمد سلام علیهم
 و خدای یگانه گواه است که من ابد این ادعای از رسید مرحوم نشینده ام با وجودیکه نهایت
 محرمیت را بایشان داشته ام و در باره شیخ مرحوم هم این ادعای نشینده ام ابداً و در کتب
 ایشان ندیده ام بلکه کتب ایشان پرست از دلیل تعدد رکن رابع در هر عصر چنانکه شیخ مرحوم
 در کتاب رجعت بان تصریح فرموده است و سید مرحوم در شرح قصیده و غیر آن نوشته اند و
 حقیقت هم در کتب خود حتی ارشاد لعموم نوشته ام

فصل پنجم در جواب از مسئله پنجم که گفته اند که بابی میان امام و خلق باید باشد و آن منم
 و باب ... غضب حق مرا کرده این تهمت را تازه اختراع کرده اند چون دیدند که این باب ...
 که خروج کرد و خون و مال و ناموس مسلمانان را در کرد کفرش بر همه کس واضح شد و آخر الامر
 ... و اصل شد بهمت پادشاه اسلام و عساکر منصور خیال کردند که بدبیری تیر از این نیت که بگویم
 که فلانی خود ادعای بابت دارد و عهد این افراد آن شد که وقتی که این ... خروج کرد
 و شبهات در اسلام انداخته جمیع این ملایا از رد او بقواعد علمی عاجز شدند چرا که آنها
 بجز قواعد اصولی و فقهی چیزی دیگر نمیدانستند و مدتها در میان اسلام گشت و کسی بقاعده
 علمی انکار او را نتوانست کرد و اگر بعضی هم انکار او را کردند محض لاسلم و گفتن کافران
 و ملعون است بود چنانکه یک نفر دو ورق درود آن ... نتوانست بنویسد بلکه بسیاری
 از ملایا داخل جنود و عساکر میثوره او شدند و قتل رسیدند و بعضی دیگر از راه ترس

۹۱۹

ابراز بی‌بودن خود را کردند مگر ختیر فقیر که پنج شش کتاب در رد او نوشتم و با طرف بلاد
 آذربایجان و عراق عجم و عرب و حجاز و خراسان و هند فرستادم و مراسلات بلا ما نوشتم و
 با منای دولت قاهره عریفیه ما نوشتم و در آنها در یزد و کرمان و در سفر خراسان بر منابر باریل
 و بر مان اهل کفر آزار کردم و بهین تخیر او را و کتیب او را نمودم که ادعا میکند که خدمت امام
 میرسد و منافقه اخذ میکند و در زمان غیبت امر بجهاد میکند و حال آنکه اجماعی علمای است که
 جهاد در زمان غیبت حرام است حال که دیدند که این ختیر در رد او بر حق بودم و امرش باطل
 شد و منقرض شد حدیث از این جهت که این نسبت را بخود من بدهند
 و خدا میداند اگر چه ائتلاف این مرد بشیخ با پادشاه اسلام پناه بود اما ابطالش و برگردانیدن
 بسیاری از خلق ایران بواسطه انکار من بود و بواسطه کتب و مواعظهای من حتی آنکه
 بهین واسطه قتل مرا اراده کردند و بهین نیت آمدند و ایشانرا خدا طهر داد من این
 باب مخصوص بیان امام و خلق میدانم و از دین من نیست و مدعی را کذاب و مفسر می‌دانم
 و مرجع در زمان غیبت همین علما هستند :

و تبه خان و از علی و فضلا بود و بربارت توفیق و بخت اموری چند که در عالم رویا
 مشاهده نمود مؤمن بامر بدیع گشت و در مسجد با حضور خان بر تبرکاتان بدیع
 و شای این امر گشوده اقامه بینه و بریان نمود لاجرم در همان روز بدست حاجی
 علا معلی خان برادر خان ضرب کثیر با چوب و فرودید و پس از چندی با حال شتعل
 بخت و ایمان ازین جهان در گذشت دیگر آخوند علا معلی روضه خوان
 از علی و فضلا در کرمان برای وعظ در ایام اشراق انوار ابهی استمرار گرفت و
 بخلعت ایمان بدیع تشریف یافت و در ضمن نطق و بیان بر غیر هدایت باین امر
 همی کرد و روزی چنین اتفاق افتاد که مستخدمش الواح دانه‌ری را هفت نموده
 نزد حاجی محمد کریم خان برد و اذین بهانی بودنش کرده از محمد حسن خان سردار امر آ
 یزد و کرمان تنبیه و زجر ادر اطلب نمود و حکمران مذکور مظلوم را دستگیر کرده
 بمجلس اندخت و پس از آنکه وزیر محسوس داشتند عاقبت در محبس شهید
 کردند و از جمله بهانیان شهیر کرمان است و عسکر خود بریز با اینکه اتمی بود بهوت
 ایمان و انجذاب و شجاعت تبلیغ بسیار کرد و با مال و جان در مساعدت
 بهانیان و خدمت با ابراهیم شهرت داشت و چنان نطق و جهر برای تبلیغ
 و حافظ احادیث داده بود که کس در میدان بیان و برافش تاب مقاومت
 نیآورد و نویسی حاجی محمد رحیم خان بن حاجی محمد کریم خان با خواهی معاندین او را
 احضار و بازخواست کرد که بابی هستی و هر چه از او میسر سید او مکرر آخوند را تبرک

بگردد

۹۰۱

میکرد که عسکر نخود بریزیم ولی بمقل قول از دیگران مطالب این امر بیان نمود و خواهرش گوهر
 خانم از منوعات قوت الایمان جور و جفا دیده بود در برادرش کر بلانی حسن و کر بلانی حسین
 و خواهرزاده مایش حاجی ماشاء الله و محمد علی از اجای معروف شهر کرمان بودند دیگر
 حاجی محمد رحیم تاجر و ملاک ارسته بعلم و عرفان و نطق و بیان و قوه تبیین و بیان و سایر
 بود و الواح متعدده از نظم اغراضی در حق وی صد دریافت و بالأخره در سال ۱۳۳۲ در گذشت
 و خانواده در این امر بر حاجی گذشت و حرمش ماجر خانم از منوعات شتم کشیده و برادرش
 آقا محمد رفیع نیز از اجای معروف بود دیگر کر بلانی حسین علی بن عبدالرشید نقاش
 از متعصبین اتباع حاجی محمد کریم خان از منین شهیر امرای شده با اشتغال و بجداب نام
 بتبلیغ پرداخت و زنی که از اتباع خان بود الواح و آثار سرفراست کرده نزد حاجی محمد خان بن حاجی
 محمد کریم خان برده سعادت و سگابت نمود و خان مذکور وکیل الملک حاکم کرمان را داد داشت
 که آن مظلوم را اهدا و حبس نمود و بالأخره دیرا چوب فیروزه گوشش برب در دوزخ میداد
 ارک منیع گوید کردند زنی بی طلاق برود اجنبی شوهر کرد و دامت اموال و شیبانش بسیار
 بودند و آن مظلوم چندی بنحس و عمرت بزیست تا در گذشت و دیگر میرزا حسن
 مشرف پسرش حاجی محمد خان یا در معروف بجای خان و میرزا محمد صالح خان
 و با بکله کرمان موطن و پایتخت حاجی محمد کریم خان و اختلاف او بوده و هست که با نفوذ
 نام بتعرض و سبب اتصال این امر قیام داشتند و نیز از او ائمه ظهور حضرت بشر اعظم
 ملا جعفر معروف حمی از بابین از زمین ده آنچه مجتمع شده و شهر مذکور پایتخت ایشان
 زمره کرده

۱۱

نیز شمرده شد و مع اعلاوه پانچت شایسته نبه ولی بوده درویشان و قلندران نعمه الهی
 در آنجا مقرر هستند و لذا بحجت شرعیه مختلفه مذکوره گرد باد مفادست و عدم اقرب
 نسبت بامرا بهی انچه شد و وین در پروی حدود این امر و اهماال در امور شریعت
 حاصل گشت و معذالک که بواسطه سیر و نعت مبلغین خصوصاً حاجی میرزا حیدر علی صاحب
 جمعی از اجابا اشتغال و انجذاب در آنجا برخاستند ولی رفیجان برای فریب
 بزد از جهت مسافرت اجای آنکند و ذهاب و اباب مبلغین در واسطه سنین شراق
 شمس جمال این جمعی برخاسته متدرجا مرکز می شد و از مومنین بزد سخت حاجی عبد الرحیم
 انگاه ملا محمد رضا محمد آبادی سابق الذکر مدتی اقامت و با تفرضات و تعذیبات معاومت
 دستقامت کردند تا آنکه آقا محمد علی بن آقا علی بنق ایامی چند در آنجا مانده عودت نمود
 انگاه از جانب حاجی میرزا محمد تقی افغان برای سرپرستی املاکش آمده مقیم گشت و با وجود
 قلت تحصیلات مدرسه بعرفت اخلاق و اهتمام موفقی بتبلیغ ذنایس امر در آنجا گردید
 و با شهمر بابو خانم که از خویشان اش و از سرداران حاجی محمد کریمخان بود ازدواج
 کرد و زنان و مردانی از بهمان خانواده بتبلیغ نمود و در امر تجارت و ثروت و اقتدار و نفوذ کلام
 نیز پیشرفت یافت و بدرجه رسید که حکام رفیجان غالباً مدیونش بوده ناچار احترام
 بسیار بیکه داشتند و مرگاه یکی از آنان مخالفت و معاندت میورزید بوالی کرمان شکایت
 کرده موجبات غرض را قیامی ساخت و چون حاجی میرزا حیدر علی رفیجان آمد در منزلش
 چندی ماند و اجتماعات کثیره از اجاب و مبتدیان در آنجا منعقد گردید و نفوس مهتدی

شدند و حاجی بار دیگر پس از غروب شمس جمال اهل برسنجان آمد. قرب چهار ماه در خانه آقا محمد علی
 اقامت کرد و با اینکه آقا محمد علی رایت مرتفعه امر اهل برسنجان بود تا سال ۱۳۱۲ در ۶ سالگی
 درگذشت و بعضین دیگر نیز مانند آقا شیخ محمد عرب و شکوهی شاعر کاش و غیره با بد اخلاقی
 مدتی مانده شرفیقات کردند و مخصوصاً در ایام حکومت عبد الحمید میرزا ناصر الدوله فرمانفرما
 در کرمان که ابرار بی طرفی نسبت با دایان میکرد تفیض شیخه و از لیه و غیره هم را اعتنا ننمود
 و حاجی شیخ محمد تقی مجتهد را با همه عنادش کاری از پیش نرفت میدان تبلیغ مفتوح و جمعی
 کثیر وارد و قیام شدند و نفوس مقتدر برخاستند و لذا برسنجان مرکز نهایی در خاک کرمان
 شمرده شد و مومنین نصیبی از تعذبات معرضین و بیات معتمدین نبودند که در شمس سابق
 آیدیم برزید و در فتنه سال ۱۳۰۱ جمعی از بهائیان نیز برسنجان گریختند و این خوب
 حدود فتنه و شورش اعدا گردید و عده از شناخته گان مانند آقا میرزا صالح خان و
 آقا محمد طاهر حندی در کوهستان کرمان و پنهان گشتند و دشمنان بی نمودند و بدین درازگی
 بگوئی همی مشتاقند و از معارف بهائیان آنجا استماع و علی اکبر نجار بعثت قیام بر تبلیغ
 مورد هجوم و تعدی اهالی شده ضرب شست و لگه بسیار دید و ناچار سوی عشق آباد شناخته
 اقامت گرفت و عائله و اسبه بر جای گذاشت و از بهائیات بی فایده فاطمه لطیفی سلیس
 و تبلیغ داشته تبلیغ کرد و در مجمع نسوان القادسیه خطابه نمود و شعر گفت و مختصش گدا بود
 دیگر از بهائیان شهر طرا حسین ارباب شریف از تجار محترم پس از فرود بهائیان بدین شهر
 بین الناس نفوس حکمران و برابری بجهت بجهان عام احضار و مکالمه نمود و از تقریرش اعتماد و

دایمان جدید فهمید و امر بسبب لعن کرد و جواب نفی شنیدند لذا حرب و فلک حاضر نمود و پیرا
 بفلک بسته زدند و آیامی چند حبس نمودند و مبلخی نفوذ گرفتند و مستخلص نمودند و انبار
 پنبه منقلب با در آتش زده سوزاندند چنانکه عاقبت ناپا شده بعشق آباد مهاجرت
 کرده سکونت جست و بسال ۱۳۱۷ درگذشت و خانداغی با ثبات بر جای گذاشت
 و اما بابایان کرمان اصل و مرکزیشان ملا محمد جعفر را احوال تفصیل و خاننش را با جهال
 در بخش سوم آوریم و بواسطه آنکه اندان جمعی از پیرودان میرزا ایسی ازل در آنجا برقرار شده
 که اعرفشان میرزا آقاخان کرمانی نامش عبدالحسین خان بن آقا عبدالحسین
 متولد در فراه برادر سیر کرمان و پدرش از ملاکین فراه مذکور و مادرش فزاده مشتاق
 شاه کرمان مشهور بود و در صغر سنش پدر وفات یافت و بر سر پرستی مادر در کرمان
 بتحصیلات علمیه پرداخت و چون بعنفوان جوانی رسید از علوم ادبیه فارسیه و عبریه
 و ریاضی و نقاشی و لغت انگلیسی و از حکمت صدرائیه و تصوف و عقیدت شیخ احمالی
 و سید رشتی بهره گرفت و از عقاید و مشارب مختلفه آگاه گشت و از عقیدت مشرعیه
 امامیه بعقیدت شیخیه و زراران بعقیدت شاه نعمت اللهیه پی در پی تحول نمود و بالاخره
 بواسطه استناد خویش ملا جعفر ازلی کرمانی که نزد او تفسیر قرآن و کتاب پنج ابلاغه
 تدریس کرد با پی و ازلی شد و با برادرش ابدال خان سلطان فوج کرمان مابین
 طبقه ملاکین کرمان معروف و بنام آقاخان مشهور گردید و در حدود سال ۱۳۱۲ از
 کرمان بیزد و مهنهان آنگاه بپهران رفت و با شیخ احمد روحی کرمانی در هجرت

باسلامبول نمود و شیخ احمد روحی چنانکه در بخش سوم نیاشتم پسر ملا جعفر ازلی کرمانی مذکور نیز
 در ادبیات فارسی و عربی و انانیتوانا بود و هر دو در اسلامبول قرار گرفته بامیرزایجی در تبریس
 ارتباط مستقیم یافتند و آقاخان لغت ترکیه و فرانسه را نیز تحصیل نمود و بسال ۱۳۰۶
 در مدرسه ایرانیان که بسال ۱۲۹۲ تأسیس گشت معلم فارسی شد و با اداره و مطبعه مجله ختر که
 بفارسی در آنجا طبع و نشر میشد و بامیرزا طاهر مدیر مجله ارتباط حاصل کرد و نزد ایرانیان و برخی
 از عثمانیان نفرت یافت و بار و اتب چند لیره که از مدرسه و غیره ببرد می رسید ایامی خوشی
 گذراند و شیخ احمد بقبریس رفته و خنری از میرزایجی ازل را قریبه خود نموده بازن و مادر زن
 باسلامبول برگشت و زبان ترکی و فرانسه بیاموخته اقامت کرد و بعلت سوء سلوک
 زن و مادر زن غالباً مشاجره داشتند و قریبه بوی تعلق منحصر نیافت و دچار امراض
 ساریه گشت و شیخ ناچار از وی دوری جست و بوسی سبیلی بر صورتش نوبخت و چون
 بجمال آمد چندان تاثر و مادم شد که انگشتان خویش را قطع کرد و خیرانیو قومه بسع ازل
 رسید او را دیو خوانده مطرود کرد و بالاخره توبه اش قبول گردید ولی باین زن دشوهر
 الفت و بخت حاصل نشد و زن بجا خطه از او با آقاخان ارتباط کامل یافته قریبه شد و
 آقاخان مرلیش شد مدتی تحت معالجه قرار گرفت و شیخ احمد را از دختر میرزایجی و خنری
 بنام عایبه شد که او را باز و واج آقا نام بن عبد السلام در آوردند و شوهر و پدر شوهر
 میرزایجی مورد سخط و انتقام قرار داد و در اثبات جرمشان در کتاب فتسای خود چنین نوشت
 هل سمعتم ان یزدوج اهداً و یکبس قرینته فی لیبیت بالظلم مشهوراً و یظلمها و یستهمها و یلغی

بسیدها

سیدها و لایرضی ان برادرا و همها و در تبراتها و لایرضی ان
 در برده حاجی میرزا حسن خان خیر فلک عضو سابق و معزول سعادت ایران در اسلامبول
 متفق شده و بر اغوا کرده با خود یار همکار نمودند و بمخمسه و معارضه با سفیر دینبر برای اجرای
 اغراض خود تخریک کردند و بمصافحت و مقابلهت امر اهی پرداختند و میرزا حسین خان مذکور
 غایب از جانب سفیر ایران مقیم اسلامبول بقونسولگری ممالک تابعه با صورت بی یافت چند
 در حده قونسول بود و ایامی که در شام اقامت داشت سفری در حدود سال ۱۳۰۸ بفرم لغا
 جمال اسی بکار رفت ولی فقط اجازت ملاقات با حضرت عیض عظیم عبدلهای یافت و چون
 و چون عقیدت بر دانت و ایمان بالوہیت داشت با این امر تعلق حاصل نکرد و چنانکہ
 سابقا نکاشتم بسید جمال الدین افغانی پیوسته ناشر افکارومی شدند و مخصوصا میرزا
 آقا خان در نشریات خویش دم از حمایت اتحاد احلام بھی زد و با بهایان مقیم اسلامبول
 خصوصاً حاج شیخ محمد علی فردوسی مرادوت کرده در خصوص مسائل این امر گفتند داشته اظهار قضا
 و ابرار بسل تبرک مخضر اسی نمود و حاجی شیخ را بر انداشت کہ معروفه نگاشته در خواست اذن
 حضور برای وی نمود و بمنسکہ جواب موافق رسید بسوی عکا روانه شد و چون در و در کرد حضرت
 عیض عظیم و برادر ظل حکمت و در وقت خود گرفت و او مجدوب محبت و عظمت و کمال آشنائی
 گشت و با سعادت می از صحاب نیز حسب دستور معاشرت باقیه یکی دو بار مخضر اسی اذن
 درود حاصل نمود ولی پیام و خواهشی از سید جمال الدین راجع بساعتت در مقاصدش
 اظهار داشته مقبول نگردید لہذا بحال بغض و عناد از عکا مخرف و تعمیر بس منعطف

میرزا یحیی

و میرزا یحیی رامو افند و مساعد محموده باسلامبول عودت و باباشیخ احمد مذکور و شیخ محمد یزد
 و خیرالملک و غیرهم بمقام سید جمال الدین خدمت کرده و بافساد و نشر مفتریات
 نسبت باین طائفه پرداختند و مسائل بیان را با اعراض سید جمال توأم کرده با افکار
 و اموری دیگر آمیخته نشر نمودند و برای ایجاد انقلاب در ایران و براندختن شاه کوشید
 خدا که فتنه جمهوریت خواهی در سال ۱۳۰۸ بنوعیکه در بخش سابق آوردیم در ایران
 برخاست و تنی چند از فتنه جویمان و همستان ایشان دستگیر شدند و اقداماتشان
 در اسلامبول مکشوف شد و مراسلات فتنه انگیز خیرالملک که بدستور سید جمال الدین
 نزد فقها و مجتهدین کربلا و نجف و کاطین و غیر ما نوشته و موافقتش را با خلافت اسلامبول
 طلبیده بدست میرزا علی صبرخان صدر اعظم رسید و مینو محسن خان شیرالدوله توسط
 علاءالملک سفیر ایران مقیم اسلامبول دستگیری آنان را از دولت عثمانی تقاضا
 نمود که چون آقاخان و شیخ احمد و حاجی میرزا حسینخان با اجانب متحد و متعاهد شده در

مختصر شده این است که محتاجی اداره ضبطیه اطلاع داد که شخصی ایرانی مهربی از من خواسته رای او
 سازم که منبر است بر تائیس جمعیت سرته زمین ضبطیه ختام فرموده چون این شخص رای طلب مهر
 نگذرد خواهد آمد باو دهنده روز دیگر دره و شاکر و خود را از قاضی ادا هسته بفرست تا محل منزل ادا
 معلوم دارد و ختام را بجمعیتش نقد و در عطفای وافر میاید و در سخت و با کلمه ختام چون فتنه
 طلب مهر را دانست و جنبه تبلیغی اطلاع داد فوراً عا که ضبطیه ایخانه را احاطه نمودند و شیخ احمد
 و آقاخان و میرزا حسینخان را که ساکنین ایخانه بودند گرفته با مریجه پوششجات بود ماداره بردند و پس
 از رسیدن در آن پوششجات و مکاتبات این سه نفیس را بحکم سلطان در مدینه طبر برون و قیفت
 و محسوس کردند و مدتی بر نفس آنها گذشت که حادثه قتل ناصرالدین شاه پیش آمد و چون بر سلطان

محقق نشد

۹۵۸

ایران فتنه انگریزی بنمایند هر سه را گرفتار کرده تحت الحفظ در سرحد ایران تسلیم گماشتگان دولت
دادند ولی شیخ محمود برادر شیخ احمد که در اسلامبول بود عریضه منظمانه بسططان عبدالحمید
خان فرستاد که محض حفظ از خطر قتل ایشانرا در ارزنة اردم نگهدارند و لذا دولت عثمانی
آنرا را از اسلامبول تحت المراقبه بارزنة فرستاد و چندی در توقیف داشت تا آنکه
واقع قتل ناصرالدین شاه در طهران واقع شد و دولت عثمانی حرب تعاضلی دولت ایران
امر نمود هر سه را بر سرحد او اچسق و چالدران برده تسلیم رضاقلیخان رشید سلطنة از طرف
قرا با پابع که با پنجاه سوار مامور بود نمودند و او ایشانرا بتبریز رسانده و والی آذربایجان
دین بیگام محمد علی میرزا و سعید ابن مظفر الدین شاه بود و از طرف او نظام سلطنة مافی حکومت
داشت و آنرا تسلیم گرفته ملکران طهران خیر داده تکلیف خوشت و جواب سید که ایشان
بامر قببت در حسن نگهدارند و در پناشت امور مخصوص عازم تبریز شد و برعت تمام خود را
رساند و آنان را استسطاق و از روش ایشان استفسار کردند و بنوع مکرر و صبر
جویا شده پرسیدند که آیا باقی هستند یا بهائی و با اینکه از ایشان شهرت داشت نزد
برزاسالچ خان اصف الدوله که بیگلربیگی تبریز بود و نیز نزد میرعباسقلی خان وثوق همایون
انکار بطبیع و تبری شده نمودند دست و لعن کردند و کلمات نامسرا بر زبان راندند و چون

محقق شد قتل شاه با تصواب جمال الدین و این نفوس مذکوره وقوع یافته حکم فرمود که آن نفوس در سرحد
ایران تسلیم و الی آذربایجان نمایند و جمال الدین را بحکم امکه شریف و معروف بتعقیب افغان است نصرنامه او را
شورای در است محمول دارند و با بنوعی چون شیخ احمد در رفیق او تبریز رسیدند در شب بیست و نهم ماه صفر
از سال ۱۳۱۴ هجری بحکم دولت راه عدم گزشتند

ایشان گفتند که شما داد از لید و چگونه ممکن است بابی داری نباشد ایشان حضرت باب
 و هم بازل نامزد دشنام گفتند و تبری کردند و بالاخره در چهارم صفر سال ۱۳۱۳^{هـ} مذکور خعبه
 هر سه را سر جدا کرده بطهران برد و قتل مأمور در اثر انجام خدمت مذکور از دولت خلعت و لقب
 یافت و کتشان وزن و فرزندانش شیخ احمد در اسلامبول باقی ماند و در سن ستور ازل شو
 کرده پس از چند سالی در آنجا مرد و مقالاتی نثر و نظماً بنام آقاخان نشر یافت از قبیل صد^{حفظه}
 و سه مکتوب آینه سکندر و کتاب رضوان و غیره که بالحن شدید و لجه طبعیت و طبیعت
 دوستی غلبه است بر تحریب بنیان اسلام و عقیدت اشاعه عشره و هم مقام فقها و عرفا
 و شیخه و حکما، دولت استقلالیه قاجار نهاد و عقیدت و طریقتی را پسندیده اند
 مسکرات اساس ادیان و الوهیت شد و در موضعی بصورت تعرض و توهم کلماتی در حق آقا
 این امر نوشت و معذرت خود را بصورت حامی اسلام نمود و منوب شیخ احمد کتابی
 بنام هست بهشت موجود است که ربطی با بی بسیار از تخیلات خود و افکار و رسوم
 قدیمه و جدیده بینباشت و بعنوان فلسفه تکوین و تشریح بیان ظاهر و دیگر مخلوطی است
 بنام قوه فاعله صورت و در هر دو کتاب بالحن بسیار شدید تعرض با مرایی نموده و هر
 دوستان بست و کتب آقاخان برای اشمال بر روح حریت مطلقه مدعی مطلقون جمعی از
 ست استقامت و ان مسلمانان ایران واقع شد و با بیان بدانوسبیله جمعی را خارج از عقیدت
 و این ممنوع از قبول امر ایهی خو هستند دیگر حاجی میرزا احمد بن میرزا حسن
 مشرف فوج کرمان تخصیلات عظیمه در کرمان کرده و باذکار و استعداد فطری خود شخص

۹۴۰

فاضل و مستبح فنون و صاحب تحریر و تقریر نادر و نظیر ندرید و در آیام جوانی با جماعت شیخیه ارتباط یافته
 نزد حاجی محمد کریمخان مقامی رفیع حاصل نمود و چند بار در قریه لنگر موطن اصلی خان بر جایش فرار
 گرفته مردمان و حاضرین حوزه درس و عظمای مشغول داشت حتی جمعی از شیخیه عیال
 و درس او را غنیمت شمرده و در آن اثنا با بیطایفه نیز ارتباط یافت و بلافاصله استماع مطالب
 فاضل قایمی آیامیکه در کرمان آقامت گردنا نایل شده اقبال باین امر آورد و متوجه چنان
 منجذب گشت که روزی بر فراز منبر با علی لیبیان اثبات حقانیت حضرت نعتیه اولی و
 جمال اقدس الهی نمود و خان را معاند حق و مستحق دفع و دق خواند و اعلان کرد که هر که
 تحقیق این امر خواهد بشناهد تا مهدی را از گمراهی و شراه را از تیره چاه ممتاز و جدا سازد
 و خان از وقوع آنکس بافته با او مکالمه و مناظره کرده نتوانست غالب آید لاجرم شکایت نزد
 حکمران وکیل الملک نمود و چون اعتنا نکرد شکایت بطهران نوشت که اگر این جوان عجیب
 در کرمان زیست کند موجب سفلای منی از امانی گردد و حکم بویکیل الملک رسید که دیرا
 سخت کفط بطهران فرستند لذا تحت مراقبت چهار تن نظامی روانه طهران نمودند و همینکه
 بیزر رسید روزی بسر برد و با سران بان مسجدی درآمد و با امام جماعت آقا محمد جوهر
 بحر العلوم که مدتی بود بر منبر مدت از این امر شنید و در یکجمله لفظ و بیانش طرف
 و اعتراضاتش را جواب گفت و چنان غلبه کرد که مستمعین بجهت تعجب و حیرت بیکیه بگر
 همی گفتند عجب جوانی نوحاشه آرموده با اسلحه اجتهاد آراسته را چنان مغلوب
 منکوب کرد که دم زدن نتوانست و بحر العلوم برای طفره از محاصره و مناظره از روی حیا
 که در خانه

۹۳۱

که در خانه اکمال صحبت نمایند میرزا احمد جواب گفت که باید با اتفاق این سر مبارک از روی دیگر رسماً
 طران کردم نه فرصتی موجود و نه جمعیت مستمعین فراهم میآیند و اولی آنکه صحبت با درویشان
 بیایان رسانیم ولی بجز معلوم قبول ننمود و اجاب یزد با خبر شده جمعی از محترمین از روی عدله
 خواهی کرده ملاقات نمودند و مطلع شدند که فکری استوار و تکلیفی ندارد و دارای جرمه است
 و هر دو رای تازه ظاهر مبارک و نصیاح شفاخانه بنا گفتند و روزی بعد سر مبارک و برادرند
 و در طهران بانبارشاهی محبوس نمودند و این واقعه تقریباً در سال ۱۲۹۲ واقع شد و قریب
 یکسال در انبار بی پروا بپایید کرد و نگاه با اقدامات پدر و شفاعت وکیل الملک مستخلص شده
 عودت بوطن نموده بعداوه فکر تزلزل و آرزوی که داشت معاند بشرب الکل بسیار خویش
 نیز شد و متذکر جانمای بلند پروازی گذاشت و ابرار و اعیانه از خود نمود و تنی چند را در میان
 و همراه کرده کم ملک بنیفته و تعیب از این امر برداشت و بعدا کثیره رفته همه جار و بر امر
 گفته خویش را رادع نماید ولی در ضمن سفار مذکوره بنصیاح جدا و آثار نصیحه صادره از فوق
 چند بار توبه و انابه کرد خصوصاً در سفرش بخراسان چون بتون افغان رفت و با برخی از
 اجاب انیز خویش نمود و در عین حال بنمبر برآمده در محضر عموم تعرض باین امر کرده تبیج و ابتلاب
 در عامه بپیم و اضطراب در اجاب افکنند روحانی بشرویه شاعره مبلغه شهره رساله در دفع شبا

در ضمن لاجی بنو اجداد منظور است و از جمله اخبار جدیده آنکه میرزا احمد ارض ک در شبی در بند کسره
 بعد از استعمال بعضی شبا آنچه نوشته است معرض باشد نزدش بود پیش روزه و گفته خوشم میآید که بحقیقت
 همراهش بد میشود معلوم نیست بای همه اراه و بای وجه توجیه و الی ای وجه توجیه است که حق جل جلاله ذیل
 امر از امثال این نفوس مظهر دارد و یا از فضل و عنایت خود حق ایقان در میان کرم فرمایند که بعد از این بگویم

نکاشته بود همه میر محمد بیک نزد وی فرستاد و این امر سبب شد که عاتق بهایمان احوال
 کامل دستند و روزی با میرزا علی کبر از بهایمان معروف حسن المحاوره طاقات دست داده
 چنین گفت من با بهایمان ثابت و راسخ در ایام زبان و خسرانی بنام پس شما چرا این
 ناراضی هستید و میرزا علی کبر در مقام تصدیق و تأیید سخنش بدین آیه از قرآن تمسک و
 تمسک کرد که فیقر تک لا غوثیم اجمعین الا عبادک منهم المخلصین و لا جرم او را کاری
 از پیش زلفت و چون کبریا برگشت مکتوبی فرستاد و چنین اظهار داشت که بواسطه این
 از اجای شیراز مراتبه حاصل شد و نیز توبه نامه نوشته بعکا محضرا پس فرستاد پس با
 در سال ۱۳۰۵ سفری بخارج ایران نموده بکوه رفت و در مرجهت از طریق اسلامبول و باکو
 بندر انزلی و کیلان وارد شد و در باکو درشت با مجتهدین و علمای مجتمع شده ادله بر رد این
 امامت کرد و برخی از اجاباوی طرف شده در معنی غلبه کردند ولی او با جمیعت علماء است
 بود و خود نیز در فارسی و عربی فصاحت تقریر و مخطوطات و اطلاعاتی و پذیرد و دست و بر
 اینک لفظ غنم عظمی شد و بالاخره بواسطه بعضی تدابیر و اعمال نمود او را از کیلان بر
 گزیدند و بازندان رفت و در شهر بارفروش حوزه پر جمعیتی پیرامون خویش فراهم کرد و

بیرا احوال با جمعی از طلاب در منزل شمشه علی وارد جناب میرزا یوسف و استیاج و اقا میرزا باقر تصار مع بعضی
 از درستان حضور داشتند ابتدا دیرا بر سر مکان بودند و بالاخره طرفت کرده جدل نمود و ایمان محبت از دست
 دیر و مدته دست و طلاب در مله بر جز میخوانند و میرزا احمد هم بزرگ در مسجد آقا خرا بجز رفت و در دم این
 دار سخن میداد اقا کاس اقا نام از تخار احوال با ادم بروز و دسار بوده و چون در خانه ای خود مانده و فرشته
 بخانه مستندی صالح نام سار صومعه مشرب قرار دادیم و در بوم موعود با اقا کاس آقا و بیخ نفر از طلاب برخی از کجا
 سلمان حضور یافت و من و میرزا یوسف و میرزا باقر تصار و استیاج الملک با بعضی از درستان رفتیم و با هم خط

محمد

۹۲۳

و در مسجد کیه در شهر رمضان امامت جماعت و اقامت موعظت میکرد از کثرت هجوم عموم حجاجی فرار
 نبود و روز عید فطر محرم در میدان وسیع اقامت صلوة و موعظت میکرد و نزد حاجی ملا محمد آقایی
 حجة الاسلام شهیر تقریبی بسزایافت گویند بر فرزندش در آغاز شروع موعظت هر روز خطبه در
 شان توحید و معارف روحانیه بمرتبت فصیحی مرتجلا ادا نمود که موجب اندامش افاضل
 گشت و بسیاری از مریدانش خطب مذکوره را نسخه کرده برای قرانت استفاده ضبط نمودند
 و بالاخره فقهائی بلد مقبلت و مدافعت کردند و حاجی شرفی با اینکه حمایت از او داشت کثرت
 و شدت علما ناچار دستور خروج از بلد داد و بهنگام خروج انبوهی از معتقدان و پیروان همراه
 و لاجرم حکمران ادره بشهر باز آورده و بالاخره در سال ۱۳۰۶ از بار فروش غریبت ظهران کرد
 و با همه اقوال و اعمال مذکوره در مجامع علما و محضر امام پیوسته ازین امر بهترام نام برده عبارت
 حضرت جمال ادریس اهی را مکرار نمود و چون یکی از فقیها سخنی بسبک و تنبالی خفیف نسبت
 باین امر ادا کرد بر شهنشه گفت چه چیز است این امر را سهل و سبک نتوان شمرد چه امری
 بسیار عظیم میباشد و اگر جمال ادریس اهی دست یکی از اعضايش گرفته در ملا ساکنین ارض
 گوید ان کنتم فی رب من امری فانوا بمثله احدی ائمان مثل انرا نتواند و در سفار مذکوره از خطر
 بهایمان مفادمت ما دیده پی در پی نوشته حاکی از انابه بمحضراهی فرستاد و در جواب تقریباً

حکمت که در میان بوده برده بر داشته گفت این وجود مبارک میفرماید الوهیت در قومیت قمیست من است بر
 خواهم که بشم پس چون الوهیت معنی است نماز دلالت و غیره سخن نگویند و هرگاه اثبات امر بایست است من با
 معذورم و عزتة محفل مسلط و مجمع ادا نمود که حاضرین نسبت بمحضرت شدند و با و پیغام کردم که بجا باشد پس
 افزوده دست بند بگردیدم تا حق نماز گردد دادند نام نکرد و بر پیش در مسجد جامع نمازخانه از معذورس

السلام

۹۳۴

تقریباً این مضمون فرمودند علامت توبه ترک عمل است که حاکی از اذیت تحقیقیه میباشد و با
 توبه و انابه بحالات مذکوره از قبیل دعوی علم و اظهار ادعا و ابرار کلمات ایکنه مقابل در آیات الهیه
 باقی ماند و گاهی دم از بیدینی زد و انکار نبوت کرد و اعمال و عادات سوء مرتکب شد و مکرراً
 دست در گوشه افتاد و پراگرفته بجانیه برزند و امر در بار بود و نوبتی در حالیکه نشن اصرار در حباب
 باطاعت از امر وی کرده فریاد زن بلند شد پس بانجانیه بخشنند او را دستگیر کرده نزد کاب
 میرزا اناب سلطان برزند و مدتی محبوس و بالاخره مستخلص ساخته پس با آقا شیخ مادی حکم آباد
 ملاقات و از او استمداد داشت و با میرزا رضای کرمانی معروف به هزار و هشتاد و هشتاد در فتنه جمهوری
 طلبان تبریزی که در پیش سابق اردیم رکنی عظیم شد و عده را با خود همراه کرده قانون خوانستند
 و اعلان مای مخالف سلطنت مستقله خود مختار تشر دادند و شاه را تهدید کردند که اگر قانون
 نگذارد و پراخوانند گشت و دولتبان بالاخره او را با جمعی گرفتار کردند و در موقع استنفاف
 با نیت نفع افرازند حاجی قاسمی که بر ششمین زادی و حاجی ابوالحسن امین الهی را نیز گرفتار کردند
 و جنم محبوسین را بنفروین برده محبوس داشتند و بعداً مرخص نمودند و حاجی میرزا احمد طهران

بر رسیدم که آیا خود آید دارد و بنا که مکرر گفته هرگاه حال تمام دست خصمین خود را بچورد و تمام اهل ارض خطاب نماید که بشانند
 حجت من همه عاجز مانده و مگر چه بخواهد اچار داشت که باید شرایع همه مشرعین قبل عمل کنند تا مانند من روحان شود
 گفتم حکام شرایع مختلف است چگونه در وقت واحد عمل بجهت ممکن شود و او را مخطوب دیدم بیرون اهرم بدوستان گفتیم
 در جناب عند لیب رشت آمده در ناصریه باری ملاقات کرد و آن میرزا حسین بدی که از ملازمان حکومت بود و نظر
 از دوستان عقب عقب رفتیم با شنیدی اسمعیل کرد که با میرزا احمد بود فساد می کند و بگریه گشت پس از ده روز
 برز او عطفه باز کرد و ما نذران بگریه گشت از ترس آنکه صدقه بر او دارد شود و در این فتنه برخی لایق است
 امان شدند و بعداً توبه کردند میرزا مهدی رشتی

پوتنه مکتوب بخط آن سببه قندی دخی برای آن محمد ابراهیم ناظر معروف

دلی آنچه لازم است عرض شود ذکر میرزا احمد کرمانه علیه ما علیه است که اینمرد غیر منصف بعد از آنکه گفته بود و حال شده بود آنچه شده بود از استعمال چرخ و دیگر غیره اینخانه دارد در آن شدم و یکی از اجباب در جزو از احوال و اطوار در رفتار و حکایت نمود بعد از ملاقات این ذلیل صحبت بمیان آورد و اینکه بعضی امور محبوب نیست غیور نمود در چند مجلس صحبت مفصل نوشته شد تا آنکه همه دانمورد نمود که از آنچه گفته دعامل شده نام است عرضمدهم بساحت اقدس موردش داشت و چندی نگذشته که مکتوب از اجباب بیخ ارض کن رسیده و از احوالات جمله و واقعات بمعنی او نوشته بودند اینذلیل بخیال خود خواستم اصلاح نموده عرض کردم خدمت آقای خادم ^{۵۵} روحی له الفداء که آنچه از او نوشته اند از احوال اولیه او بوده و حال چنین نیست و مینهایت از او سخن داری نموده که بلکه در ساحت اقدس بدون خبر مذکور نشود مباد که ذکر باره و بعضی از رسان الله در حق او شود و الی الامد باین مانده تا آنکه اخبار متواتره از سوء احوال و عقاید او رسید و حرکات سفیدانه و اعراض باطله اش جمیع بدیهی گشت و هرگز در کشف نمود اینخانه هم من مفرجین بخل و سرسار گشت در شسته عطف الله از او مقتضی و ادمم به بگفتی و محل گویا مشغول و دنیا عجلیه من دی و چون ذکر عمل در معنی و بطور لیل در آیات آتیه کرار انزال اجتناب که اهل بصیر بودند و بنظر اکثر ناظر با واقعها نموده بلکه او اسخوه و دستنراه نموده چه در ارض طاه و چه در ارض خا و چه در ارض احرزی و از آن ارضی عذر او را خواستند لذا از ایران بگت مند عازم شد و بشکل دیگر هر آید عضا و عمامه بزرگی را ادا نمود و باین تلبیس در آمد اهل فرقان هم باین تلبیس اعتنا کرده تخریش کردند و تلبیسش را بلکه بجز اخبار دادند و بانگشت اشاره نموده چون حال را باین قسم دید باز ریا و سخن را جمع شده ما حاله توبه نامه بساحت اقدس ارسال داشت و نهایت عجز و کس را نموده و از بسبب بدیا مهربانه را جمع شد و از اینجا با سکنه توبه و اسلام قبول حرکت نمود و در جمیع این امکان از احوالش منقصل اطلاق بود بعد از ورود اسلام قبول کاغذی باینذلیل نوشته استته عای مشرف شد نموده و قرار بر خطا ما و نظر لطیف در امر توبه و طلب غفران نموده که عرض در جلال همین احوال در اسلام قبول بالای منبر ایران بارفته بنای تعلق گذارد و با شیخ محمد ابن حرمتشان شیخ محمد شیرازی که در محبتش است مراد نموده و تسبیح حبلیه پیش باز بر سر کار آمده در عار سو که محل خلاطیه است در اسلام قبول بعضی حرکت های غیر مشروع نمود باینذلیل از آن نظر با حرام ایرانها او را نادید نموده بار دیگر کاغذی باینذلیل نوشته از آنرا ایمان دروغی سخن نمود و با بعضی اجباب که در آنجا ملاقات نمود از آنرا ایمان می نمود و چون بنا توفیق اهل بیان میر رسید اظهار حسب تعبیر میکرد و در واقع نه سخن در نه بر

۹۳۶

برآشت و بود ناموتقی که میرزا رضا کرمانی مذکور از همان مع بسال ۱۲۱۳ نبوی که در مجلس کتبی حق مبارک
 اقدام بقتل ناصر الدین شاه کرده گرفتار شده بحبس افتاد و حاجی میرزا احمد از طهران بسوی همدان
 داورا با سید حسن طهرانی در آن بلد دستگیر کرده بطهران آورده در آنجا رسیده اند چنانچه در
 سخت مدتی بود و از کثرت پلیدی و بدی هوای محبس ششمانش ناینگاشت و موهای چهره اش
 فرو ریخت و فصیح و عربان و محفل الشعور و ناتوان در محبس بود تا بمرد و سید حسن مذکور متخلص گشت

حق بیجک ایمان نهشته و ندارد و اینها وسیله اظهار هوای خودش بوده است با موافق اظهار دقان
 و با موافق اظهار تجاد و اهل ذقان را در اعطای بوده و شبها در خوابات خانه های اسلامبول بهره گی مشغول
 اهل اسلامبول زبان طعن نشودند با ایرانیان که در عظمای شاه به یقین این قسمند لذا ایرانیها میرزا احمد را
 غیره از اسلامبول اخراج نموده اند لیل لازم دیدم که ذکر می آرد و نموده بشم تا نفوس ساده را بقدر
 امکان تذکر دارند که عباد نفسی در جاه افتد و از حق محجوب ماند چه در الواح اینها ذکر بعضین بسیار
 شده و البته آنچه در الواح سبحانه نازل شده اخباری نماند و البته بعضین بسیار ظاهر خواهند شد
 بقدر امکان اجابت لازم استند مطلع نمایند دیگر پس از اخبار از نفسی محجوب ماند فعیده و نبه و
 ۱۶ دلیل مدعی آئین ۱۲۹۰

در لوتی نفیخه خادم سوزح ۲۷ محرم ۱۲۹۰ مطرور است

از جمله میرزا احمد که مانع که از اول کمال اقبال و خلوص و اظهار مینمود و بعد نظر بجنون
 و اعمال شنیعه مردوده و گذشته شد در بعضی از مدن ارض خار فیه و بما امره
 النفس الهیة ناطق و چون اسرار باطنی را در خواب گشت بروج نمود
 و چند عریضه بکمال اقبال و انابه و استغفار و سیاحت قدس ارسال داشت
 و بعد بارض هار فیه و التماس یکی از نفوس مقدسه نموده و ایشان عریضه

بناحز

باحث اندس ارسال داشتند و توسط نمودند بعد در بدنه کبیره رفته و بعضی عود
 نمود و بعضی کلمات و ایه شیطانی و با طراف فرستاد لعمریه انسان از چنین نفوس
 متهم میشود حال چند عرضیه این به انصاف موجود است و بعضی اظهار عجز
 که هر نفسی شاهد نماید یقین میکند بر صدق و ایمان او و هر جا رفته
 خود اعمال و اقوالش مبرجم باطن او شده و حال از مدینه اخراجش نموده اند
 اعادنا الله و معشر الموحدين من مکره و مکر امثاله نورد موافق بموافقت تمام
 ظاهر میشود و ادعای ایمان و ایمان مینماید و نورد منافق اتفاق ظاهر این ایام
 کتاب از سچین بدست آورده با باده شیراز فرستاده و از آنجا صورت کتاب
 سچین را نزد یکی از دوستان این ارض فرستاده اند تفضیل باحث اندس
 عرض شد این بیان از لسان چین ظاهر فوله عز کبریا به نفوس که از اثر شکر قلم
 اعلی مرتوف اند کتب عالم ایشان را از مالک قدم منع نماید تا چه دست با این هدایت
 انشی و همچنین در لوح یکی از ابنا، خلجل که در آن اراضی هستند این کلمه مباد
 استماع شد طوبی از برای نفوس که امر بایع و عارف شدند و بصراط بدیع نورد
 نمودند و این مقام بلند اعلی حاصل میشود مگر بمجواحه او قبل بوده و از آن
 اصفا، نموده نهمان فاذ بهذا المقام الاعز الاهی انتی و در لوح دیگر
 قوله عز کبریا به فی کتاب لافس ان یا ارض الکاف والراء ان انراک علی نبالا
 بجهت الله و نری منک ما الا اطلع به احد الا الله العظیم الخیر و نجد ما یرغک فی

سر السرعندنا علم کل شیئی فی لوح مبین استی این ایام میرزا احمد کرمانی مع اینکه
 چند عریضه بساحت اقدس فرستاده و طلب عفو از محمد کریم کرده و در مدینه کبیره
 وارد شدند و از شایطین بعضی اوراق توقیفیه اخذ نموده و با طرف فرستاده باد
 و زظاهر با اهل وفای اطهار و وفای و اتحاد مینماید و در باطن با اهل نفاق
 متحد است اگر چه این را هم دروغ میگویند ان الحاد م پراهه کالحرباء بلون
 فی کل حین بلون یا جیبی این منافق بمثابه مومی مشاهده میشود بقبل کل
 شکل دوستان الهی را از این ملحد باغی اجبار دهید که مطلع باشند
 دهشت سینه قبل بجناب من علیه بهاء الله بالمواجهه در باب ارض الکاف
 والرا کلمه فرمودند آنجناب باید شنید که باشند بسئل الحاد م مولی العالم و
 سلطان الامم بان محافظه احبانه عن مکول ما کول و جعل کل مجل و یفهم علی
 الاله مقامه الکبری فی هذا الامر الاعز الاقدس العزیز المنیع خ ادم
 ۱۴ محرم سنه ۱۲۹۸

در مکتوب جواد قربانی از حکا برای علی حیدر شیردانی مورخه سال ۱۳۰۳ مطبوع است در باب میرزا
 احمد کرمانی مکرر عریضه شان که مشعر بر توبه و انابه و بارگشت بود بساحت غراده تس سیده ظهور
 عفو و اظهار عافیت هم شده باز تقدم اولی برگشت و توبه شکست و نقض میثاق نمود الان خطوط
 شان کما موجود تا آنکه از شیراز در سنه ماضی توبه نامه اورسیده بتوسط حاجی میرزا حسن شیرازی
 عرض شد و از بیانات مبارکه مفهوم شد که از نظر اصدق عاری است چه که فرمودند اگر است

باشند

باشد باز قبول می شود و انگهی معنی توبه بازگشت و ترک اعمال غیر معقوله است و این فقره توبه و بازگشت بقول اکتفا نشود البته باید در مدارک ما فات نفس تائب برآید باری شخص مذکور را لازم دارد باید دعا نمود که از اثر اقات انوار آفتاب کرم محروم نشود باری عمایل عالم از پی دنیا میدوند و غرت می طلبند و لکن و مول بهر شینی طریقی از برایش متعز و خدای تعالی را نه آنکه حاجی جل جلاله معارضه بر خیزد که اگر چنین نشود چنان خواهیم نمود جنبه جنون دارد و سرسبز نباید گذارد مسکین است دعا لازم دارد لذا باید در بخشش دعا نمود و از بهایمان معروف کرمانی حاجی نیاز مولدش کرمان و پدرش از تجار محترم بوده ایمان بحضرت اعلی آورد و با سنین دیگر معاشرت و مجالست خفیه داشتند و از روی که کودک بود مخفی در بهمان میگردید ولی عاقبت شدت اصرار و ابرام از بعضی از امان تحقیقات کرده خبر از ظهور مریع حاصل نموده غرن و ایمان یافت با آنکه واقعه محاربه دولت بحسب معروف که نیز بای بود در گرفت و گردی از این فتنه متفرق و یا تمواری گردیدند و حسن شاه باستانگان و خویشان بهند زفته مقام مرشدی و مرادی برای خود ایجاد نمود و حاجی نیاز از آنگاه بنام زیارت مقامات قبر که عرب سفر کرد در آنها طریق و چار سارقین گشته اموال و هشیاء بغارت رفت و از آنگاه بلباس درویشی درآمد خود را بارض حکام رسانده بمحضرا بی شرف یافت آنگاه بمصرفه کتب و کار مشغول شد و جمال ابری و در احضار کرده لوحی عنایت فرمودند که بهند وستان زفته بحسب در رساند و بعلمت بعضی موانع نتوانست بموقع سفر کند و وقتی بهند رسید که حسن شاه در گذشت و پدرش آقا خان بریاست نشست و سبحان حاجی وقتی نگذشت لذا ابلا د بند و برآید

کیا برآید

کسب آنکه مأمور بود ملاقات کرده بشارت و پیام رساند سپس بعد از گذشتن موقوف معروض
داشت و بمصرفه بماند و بعد از غروب شمس جمال اهی ثابت بر عهد و پیمان بوده کرا را
از قاهره بزیاارت حضرت عبدالبها آمد تا بالاعزّه بسن پشناد در مصر در گذشت و از
معارف بهایان آن خود محمد خان بلوچ در ریاض جوانی هوای سیر و سلوک
ظرفیت و برابر سرافنا ده بلباس فخر و کسوت در پیشی ملبس گشته سیر بلاد اهی نمود و در خلال
احوال ندای بدیع شنیده پذیرفت و بهما نظری حق خود را بکار رسانده در محضر اهی شرف
گرمیده ندای الهی را بشیخ طاهر دباطن شنیده و مبعوث بدعوت نامس گشته برگشت
و سیرکنان بیستان دارو شد و تحت آسایش عمده را فراهم ساخت آگاه بالکاس
مذکور سیر بلاد و هدایت عماد پروخت و در فتنه سال ۱۲۸۷ در شیراز چنانکه در بخش نامه
کاشنیم هنگامیکه میرزا آقازاده کابسا در جمعی در محس حسام السلطنه والی فارس افتادند و در
شده شهرت یافت که در پیش بچوچی ملاح بابی در بازار و معبر مرج میخواند و خبر حکم رسید
سی چند مأمور نمود و ادرا بالطم دشتم بدار حکومت برزند و بزندان کشیده با محروسین مذکور
بکنه و غل نهادند و بهایان شیراز با حاجی میرزا عبده به خان کارگذار دولت انگلیس که
سوانت و خیر خواهی داشت خبر دادند که محمد خان بلوچ از تبعه آن دولت است و مذاکره
و مشاوره کردند و ادب میرزا حسنعلی خان نواب قونول انگلیس اخبار و هراس نمود که محمد خان
مستخلص شود و میرزا حسنعلی خان با حسام السلطنه ملاقات و در آن مضمون گفتگو کرد
مسائل بسیار فیما بین رد و بدل شد آخر الامر شاهزاده خود از محمد خان استعفا کرده

بدریسه

پرسید کجای هستی و محمد خان بالجو گفت بوجم شاهزاده گفت از کدام قسمت در دیش حواس
 داد از بلوچستان انگلیس شاهزاده پرسید بالی هستی از جواب گفت می بینی که در دیشم
 و در دیش را عطف است نه شرفیت شاهزاده گفت اگر چنین است بصبح ازل لعنت کن
 و او بیخ کمال تعریف اینجه منزل در باره صبح و ظهر و شام ازل نمی مضحک ادا کرد و مصابحه
 شاهزاده در این جواب تسلیم داد و داد با محمد خان از ارکان حکومتی بکسر سخاوت آقا میرزا آقا افغان
 دوم بخا هر محمد خان لباس و کفش و زراد و نوشته و مصارف سفر تهیه کردند و بعضی از محسن
 بادی از خدمت نمودند و در نیمه شب از میرزا بیعت از قان و آباده و مسبار گشتند و چون با
 لباس و دیشی با آباده رسید بخلوت خانه ملا محمد حسین جناب دوشه روزی محققا ماند و بعد
 دانستند و حاجی محسن از شرافت با جمعی کثیر حسب حکم حاجی و منی برادر جناب بخلوت مذکور هجوم
 بردند و همان نور سیده را با سبب لعن و آزار بیشتر از قبضه روانه کردند و بطهران رسیدند
 با میرزا ایوسف خان مستوفی الممالک ملاقات کرده از امر اسی حکایت نمود و مستوفی از او
 خواست که از محض اسی بطلبه تا پیری بوی کرامت شود و خانمه مکالمه شان با بخار رسید و
 محمد خان از طهران رفت و در سفری دیگر بطهران چنانکه بدو از مستوفی رفت پیری در آنجوش
 دید و مستوفی بغایت مسرت بدو گفت حال از محض اسی بخواجه که پیرم مصون و محفوظ ماند
 با کجمله محمد خان با لآخره بواسطه آقا میرزا محمد حسن (سلطان لشکر) از حال اسی خواست که
 با سپان آستان شود و مقبول گردیده در جوار قرب مقرر کردند و پس از غرض شمس جمال
 قدم مشمول توجهات حضرت عیض عظیم عبدالعالم گشت تا در حدود سال ۱۳۳۰ در گذشت

و نور لقا

۹۴۹
د بقرب مقام علی مدفون شد گیلان هر چند در سنین دوره اولیه امر و بعد از احادی
از موئین و مبلغین بابیه در آنکندو گشتند و منی چند از گیلانیان قاضیان بدیع شد
و اسامی بعضی از بابیان رشت و لاهیجان در ضمن مذرات بخشهای سابقه مسطور گردیده
و خصوصاً در رشت برخی از سردان میرزا سید آیه دین خوبی بودند ولی امر بدیع در آنکندو
قرانگرفته تمرکز نماند و فقط در لاهیجان که شهرتیش بزرگتر و مرکز آبادی و تجارت
گیلان بود و جمعی کثیر از تجار و فاعطامند و میرستند منی چند از بابیان قزوین سکونت یافته
گرفتند و محنت حاجی شیخ محمد مهمل با برادرش مشهومی محمد رحیم وارد شده حجه تجارت
نایس کرد و مشهومی محمد رحیم مقیم ماندند: از دو واج نمود و با نفوس سالم اندک اندک
در باره امر بدیع صحبت داشت و چون معروف شد و چارترضات معاندین گردید زدند
و اموال تجارت بردند و ایامی طولی تیری شده بمعالجه خراجات پرداخت و آخر الامر
سرمایه و ثروت از دست دهنه اثباته فروخته بمصرف رسانده و چار فقر و فاقه گشت و
ناچار در روز ناخجلی زنده بهرم شهر آورده فروخته معاش کرد و هزار دینار در حق لیکه میفرم بر
دست گرفتار کرده زدند و بالاخره از بیم تعدی و ضرب ملازم خانه گردیده بیرون نیامد تا از
شدت گرسنگی در گذشت و قبرش در جنب کتبه میرزا جعفر خان کلانتر که بعد از حقیقت
شده واقع است و احضارش نام و مقامی درین امر حاصل کردند و بعد انا ابوب
و انا کرانی باقی و انا عبد الصمد وارد شدند و تجارت شدند آنگاه ملا جعفر و هم ملا عبد
الکسیر قزوینی در قریه کلانجان تعلیم کودکان برداشتند و سید باقر مرتضی در ارشد

بهر

مسیحیست که در آغاز جوانی ساکن قریه بود و بسنگرانش را تبلیغ کردند و آنان جنسی مبد
 معروف شدند و میرزا کاظم خان نائب الوزاره مالک قریه که حاکم لاجان بود ایشانرا تعبد
 و ضرب و امر ایشانرا اینجا کرده تعبد نمود و ملا جعفر و ملا عبدالحسین بدین طریق بذر ایمان در
 آنروز و افشا نمودن چند زهدایت کردند و سپس آقا محمد صادق کلاه دوز از جهت کثرت اثر
 و توری الهی قزوین مهاجرت بلاهجان کرد چنانکه در سال ۱۲۷۱ هجری از قریه مشهدی محمد
 رحیم و آقا محمد رضا و آقا مشهدی محمد باقر و آقا حسین علی و آقا میرزا محمد و حاج شیخ محمد و غیرهم
 گرد آمدند و یکی از مصایفشان آقا سید جواد ناجر که در وطن اندک تحصیلات عبریه کرده
 شنی بود و در آغاز امر فائز با ایمان بدیع گشت بمبست مسافرت اطلاق تجارعی که در حومه
 لاجان واقع بود وارد شده آقامت جست و با جماعت شیخه که ندرت و ثروت و انود
 داشتند مسافرت گرفته از مصاحبت با ایشان مذکور خود احتیاط نمود و با مراعات
 نهایت حکمت و مصلحت وقت در برده صحبت از امر بدیع داشت در حدود سال هزار و
 در بیست هشتاد و اند که بلای بابا نام وکیل مشهدی شده بتبلیغ رفقای خود پرداخت
 از آنکه میرزا اعلی شرف که جوانی فهیم و عارف از طلاب مدرسه دینی بود بتبلیغ کرد و
 ایشانرا در لاجان محصور در امر حضرت میرزا عظیم ماند و آن سید جواد ایشانرا از ملاقات
 بایمان قزوینی مذکور دور داشت تا چون آقا سید جواد سفری بقزوین نمود میرزا اعلی
 نمود و ملاقات مشهدی محمد رحیم مذکور رساند و بواسطه او با سایر اهل بهار راه یافت و ملاقات
 و بر این ایشیند در سال معروف بنام علی محمد سراج را نو بارت کرده از حضور حضرت حسین و

بنام

و بیام فیوم بعد انعام اکبر یافته مشغول در پیش رفته اند و بعد از عودت آن سید جواد از فردین
 میرزا علی شرف و برادر بزرگش با برابری نمود و جمیع مذکور را احباب بهم ملاقات و محفلات
 پی در پی کردند و میرزا علی شرف ترک مرز شده گفت که در بازار مفتوح داشته تجارت میجاست
 پرداخت و همت تبلیغ خصوصاً زلفای مدرسه نهاد و جمعی مانند میرزا آقاخان میرزا احمد
 از اهل قریه سوستان و آن سید محمد از اهل قریه گراب جواد از توابع بلد ایمن حاصل کرده
 شوق و استجاب تمام صحبت با امالی نمودند و از آن جمله جمله به نام شاعر متخلص بعضی از اهل
 آنجنداب و از بساط بکر امر نموده بواسطه او در پیش خوشحال نام که بر خود را
 غصن کبر خوانده گفته و جمله برخاسته و این شعر و شور را موجب بهمان امالی گشت و آن
 سید محمد و میرزا احمد را ملاقات عرض رفتی نمودند در ایشان در وطن شکل شده بطهران
 شناخته و میرزا احمد بلاخره از آنجا با صفهان رفته آنجا است گریه و آن سید محمد در نظر
 سکونت نمود و در آن حال الواح متوالیه برایش میرزا علی شرف و غیره سید و با بهایان
 قریب درشت و همت بان جدید برشت و غیره رفته موجب طلب که شنیدن می شده
 و بلا بهمان آمده بهایت یافته بحال خود برگشتند و در بطریق جمعیتی بدین درگیلان
 بساط ایمن و عرفان وارد شدند و میرزا علی شرف همت بر تبلیغ و نشر امر نهاد
 در مکاتیب جوانیه بولا کای بلد نوشت و آنان مرقومات و برابر بر خوانده تشبیه نمودند
 با آنکه سید درویشی در بازار قدم زده بر با بیان لعنت نمود و مقابل دکان وی ایستاد
 و لعن کرد و قریب بی بی بطریق گفته شد و پیمان صبرشس لبریز شد و در روز جمعه

دکان خود را برای مهی باز کرد و سید رسیده شروع به سخن زشت و نامستود نمود برخاست
 و با مقیاس آهنی زرغ خان بردهن سید سوخت که سرآهن از قعایش بیرون رفت و
 آهن را کشید و در دکان را بست و بنحانه آقا جواد قدوسی از اجاب که رجای آقا سید جواد بود
 معین لایحان بود و در آنروز با جمعی از اجاب در آنخانه همان بودند رفت و در باره واقعه مذکور
 مشوره کردند و از انطرف امالی بازار و اخلاط مردم شهر رسیدند در حالیکه در دکانش خون
 جاری بود بدار انگومه برزند و حکومت با میرزا محمد حسینیان مسلم سلطه پسر امین دیوان بود
 و که خدای محل را طلبیده با عده از فرآشان برای دستگیری میرزا علی شرف فرستاد و بعضی
 مردم با ایشان خبر دادند که در خانه آقا جواد با شرمی باشد ولی آقا جواد بیاس احتیاط اجاب
 از خانه خود متفرق نمود و برادر گوشه پنهان نموده خود تارض کرده در خانه بست و چون که خدا
 و فرآشان رسیده دق الباب کردند اظهار بیماری و عدم اطلاع نموده آنا زار داد
 میرزا علی شرف را بخته رفتند ولی جمعی در پیرامون خانه مترصد و مراقب شدند و هنگام
 غروب عمومی میرزا آقا مشهدی حسین از رشت مراجعت بلا هیجان نمود و از جمعیتی که
 اطراف خانه آقا جواد منتشر بودند مابجری شنیده سخت بر شفت و عرق جبینش حرکت
 آمد و بنحانه خویش در آمده لباس تبدیل جنگجویی در بر کرده چو بدستی برگرفت و در سیر
 جلوی کوه با کسبه که اغلب از بسته گان نشان بودند تشکر کرده چنین گفت گروه
 شخصی عامیم و کلمات برادر زاده را نمی فهم ولی نمیتور معلوم و واضح است که برادر
 من و پسر عمومی ساجوانی است عالم و عارف و مطالبی علمی اظهار میکنند که کتب با اثر

عمدای این شهر اطلاع نمود و درخواست مجلسی کرد که مسأله و محتاجه نمایند و احتیاجت مطالب خود را ثابت کند و یا آنکه عملاً ویرا مجموع و مغلوب سازند چرا عملاً حاضر نشدند و حال میخواستند باین دست فتنه و شر برانگیزند اگر من امروز از دست نبرسیم تا وظیفه و تکلیف خود را نمیدانستند معلوم میشود غیرت ندارید که یک نفر از قوم و عاقله خود را نگهداری کنی حال من بروم و غلبه بکنم بخانه میآدم به بیم این خلق چه خواهند کرد آنگاه بسوی خانه آقا جواد شتافت و در آنجا رسیدند در آن باب کرده بانگ داد که مشهدی حسین عموی میرزا علی شهرم چون در ایاز کردند و بدرون رفتند لباسیکه همراه گرفت لوی پوشانده خوبی بستنش داده گفت تو از جلو من از عقب بروم و هر که تعرض رسید باید با این خوب بقوت تمام براد فرود آری و گرنه من تو را میزنم و بدای از خانه مذکور بیرون آمده از باین انبوه مردم که شدند گسی حبارت تعرض نکرد تا بخانه خود وارد مردم نیز متفرق شدند و خبر بسمع حکومت رسید و بلاخطه از شجاعت مشهدی حسین دعوت و قدرت عشرتشان تعقیب نکرد و میرزا آمدت یکماه برای اینکه نیران فتنه منطفی شود از خانه بیرون نیاید تا حاکم مکتوبی بوسی بدین مضمون نوشت که بانیکه سید درویش بهبودی یافت علما و عوام پیوسته باین در این خصوص مذاکره و مراجعه بنمایند اولی آنکه شاهی از روی بجان خارج شوید و چون قضیه را فراموش کرده ساکن شوند مرجهت نمایند و او نیز اطاعت کرده چند روزه امور خانه و لوازم سفر مرتب و میساخت و با آن همه قزوینی مذکور از طریق دیلمان عزیمت قزوین نمود و در یوم اول عید رضوان وارد شد و قریب دو سال در قزوین و طهران مانند آنکه در قزوین برگشت و ایامی چند بزیست و آن هنگام در آن پلده جمعی از بهائیان قزوینی و تنی چند از اهالی

که در آنجا

که بواسطه وی فائز گشتند اجتماع داشتند و از قزوین بایران بجلاده نفوس مذکوره آقا حسین برادر آن
 عبدالمجید برادر آن آقا عبد الزاق و کر بلائی عبدالباقی و شهیدی مطلب و آقا مراد و غیر این بود
 و میرزا پس از طاعات بانذکوبین بموجب مذاکره مصادره که در قزوین شد بقصد تبلیغ و نشر امر
 ایهی برشت زنده در سرای میرزا بابا حجره گرفته همت تبلیغ گماشت و در آن ایام حاجی نصیر قزوینی
 با عاقله متقیم رشت بوده حجره تجارت داشت و عده قلیل بستگان قزوینیان نیز بهائی و ا
 نما گشتند و هنوز اهدی از امالی ایمان نیآورده و بعداً آقا سید جواد قزوینی و پس آقا
 محمد اسمعیل و آقا محمد ابراهیم لایه جاتی که غلبت تبلیغ کرد رشت وارد شده آقا منت
 دعه از امالی مانند میرزا مهدی و میرزا باقر بصیار و برادرش میرزا علی و آقا علی صغیر و عا
 مشان و ملا یوسف علی و برادرش آقا حسین و پدرشان ملا محمد و نیز کر بلائی کاظم و برادرش
 آقا رضا زنگر و آقا رسول قناد و آقا محمد جواد و سادات حسن مؤمن گشته و تا سال ۱۲۹۶
 جمعیت به میت نفر بالغ گردید و ملا محمد منشا د ساله تازه ایمان مذکور در سال ۱۲۹۵ که هنوز
 احکام مصلوّه مورد نیافت یک کیف عادی خواست عاقبت مجموعه مناجاتی با داد اند که هر روز پس

آقا میرزا صادق خان لایه جی که باه و نرود حکومت رشت نوکر بود دستور حکمران برای قطع نزاع درین زمانه روزی که نزد حاج
 میر عبدالباقی مجتهد قزوینی یافت روزی در حالی که جمعی کثیر نزد مجتهد حاضر بودند سخن از بابت ایمان آمد چون برخی شنیدند
 که میرزا صادق خان باه است از او عقائد و مطالب ایمان را استفسار کردند و از چنین جواب گفت همان در ائمه آیات
 شاه استدلال بر حقیقت امر رسول است استدلال یکسینه ایشان نیز آنست حجت نماید و بعد یک دعوی را در مجال
 که گذشته از آنحضرت برود رفت و این موجب مزه جبارت مردم شد و جای در خانه مجتهد حضرت نموده احوال بسیار حضرت
 که نزد امر استسکا رکشند و نه ام عزوب میرزا صادق بنرم آمد از دعوات آنه سخن گفت و اظهار داشت که غلبت احقر
 دهم تا الراج آیات از منزل خود سرای نشین را در خانه دیگر که از دعوات اعدا نیستند و اهدی آمد بر قفس نزد وی نکر

پس از اداء نود و پنج بار الله اسی بخواند پس از سالی چند جمعی دیگر مانند همسر آقا حکیم در
 امر مهم جدید و غیر هم تبلیغ شدند و در بلایالی با رعایت احتیاط احتمال نمودند و عند لیب
 در ایام آقامت برشت گاهی بلاهجان رفته با مؤمنین آنجا نیز ملاقات و مساعدت کردند تا
 فتنه سال ۱۳۰۰ در کبیری از بلاد ایران واقع شد و جمعی از بهائیان رشت و لاهجان بویکی
 در بخش سابق نجاشتم گرفتار و محبوس گشتند و چون فضل الله خان حکمران لاهجان حسب امر برادر
 عبدبه خان والی گیلان برای دستگیری بهائیان آنجا محمد صادق بیگ فرهباشی خود را با عده
 از کاشگان مامور نمود مامورین نخست بجای میرزا علی شرف رفته اودا با تمامت کتبخش مدار
 آنکوه بردند و حکمران اودا حسب کتب را ضبط کرد و بهائیان موداری و مختفی گردیدند چنانکه مشهور
 علیاحسین کفاش و برادرش مشهدی محمدحسین و عمویش مشهدی محمدالکریم هم بازندان
 گردیدند و دانستند که در آنجا نیز حکومت بهمد و گرفتاری بهائیان است لاجرم بنواسان
 شتافتند و پس از مشهوری چند برگشتند و جمعی از مؤمنین بقرا، دنو احمی گر بنجه و فقط بعد
 از میرزا کر بلایالی بابا و آقا محمد صفا و قزوینی و آقا محمد قاسمی بازندان نیز گرفتار شدند
 مامورین حکومت شدند و آقا مشهدی علیاصحی شوبر خواهر میرزا را نیز گرفته بستی نمودند

کایت خودم در حیره پس متغزل دیدم چون بجانم برگشته و بر با تمامت الروح و آثار در حال مکالمه با بعضی حیات تم و دردی
 دیگر حسرت است همه روزه برای حیره ام از مدد خانه محمد گذشتم و گناشته امش رسید و مرا بخرش برد که قریب بیست نفر جمع
 بودند و نوعی باوی گفتگو کردم که حکم قتل نبودست داد مسئول اصحاب نیز حاصل آمد و پس از چند تمام محال که بعضی نفره را
 بر حصص و نوکول برند و دیگر نمود چون بودی که حیره ام برای تبریزی روان شدم بمن طریق مفضل حاجی اصبر سراسی علی زخم و زود
 دم در کمال بهائی بودم چون مقام دادم بر رسید که بگویش می باشد حال گفتم بنیابت آئینه بر دادم نه تعالی مرود و این
 واقعه در سال ۱۲۹۷ واقع شد یز زامدی رشتی

کردند در روزی دیگر حسب وساطت بعضی را نمودند و میرزا ابوطاهر محمد صادق بیک سرکاشته حکومتی پیام کرد
 که چون گرفتاری با بجرم عقیدت و فیه است ادلی آنکه علیا و بلد مجتمع شوند من با حضور حکمران حقیقت
 این عقیده را بهمه ثابت و مدلل نمایم و او مجلسی مشون از علیا و در دار الحکومه منعقد ساخت و میرزا
 حاضر نمود تا با علیا محاضره و مناظره کرد و بموجب تعاقبها و امر حکمران ناچار شدند که دست از قبال قبیل
 با جمیع کشیده یک یک میدان مناظره درآمدند و یکی منجم و طرم گشتند و میرزا ابراهیم خاب که
 خویش از طرز اول علیا و عرفا و بعد میدانست چون مغلوب و خجل شد حکمران خطاب کرده چنین گفت
 ای سخنان حاکم جوابت من شخص شمشیر است و اینگر در را باید گشت و با جمله پس از حبس چند روز بخت
 آقا محمد صادق فرودینی و کرطانی بابا و آقا محمد تقی را با غل ذریع مجبور سواری نموده برت گسیل شدند و
 بعد از آن روزی دیگر میرزا را نیز همان طریق برت بردند و در مجبور هر یکشان از کوی و بازار لایحجان
 اثر را و اخطاها منسل پنجه خوانستند تا ناویدا از ایداد توین بجای آوردند و با جمله محبوبین با تحمل
 مشقات بسیار مدت های مختلفه در حبس بسر برده بواسطه دوسائط متنوعه مستخلص در ماشند و در کتاب
 با بار میرزا محمد تقی از این دیوان و سلطنت کرده بعد از چند روز از حبس ساخت و از سه روز دیگر خوشین
 لاجان آقا محمد تقی را بیشتر خلاص شد انگاه غنایب و مدت گرفتاریش نوده ماه بطول انجامید
 و چند ماه از مدت مذکور را در کندی ذریع مجبور بوده از آن پس حبس محرم شد و آقا محمد صادق سه ماه بعد از
 خلاصی غنایب در زندان گذشت و چهار که در حبس سابق آوردیم حاجی نصیر فرودینی نیز از ضعف سری
 و از مدت مشقت در حبس وفات یافت و بمیر حاجی نصیر در دلی بزرگوار و قهر آقا محمد صادق در زندان
 سایر زینت کشیده و بی نهایت نامدانی نمود و قعود دست داد و بعد از چندی بار از هر سو خج

شدند و قیام بر خدات ابره کردند و احتفالات با روح در میان نمودند و تا یوم غروب ششم جمال ای
 جمعی کثیر در رشت و لاجان اقامت داشتند و الواحی کثیر در پیشان موجود است و معنی آنست
 بعضی فنن در خلیفه بنز خانی که در ضمن شرح احوال حاجی میرزا احمد ناعنی کرمانی اشاره کردم در آن خود
 رخ داد در لوجی با مرضا خادم چنین مشهور است در ایام مبادک حسین نامی در گیلان
 ادعای حبیب کرد و چند نفری را همراه نمود و همچنین حبیب را بگردید می شد که من
 اکبرم آن هم چند روز بفریب ناس مشغول شده بودیم که بعضی بجان صدک کردند
 و شخص مخصوص بگیلان فرستادند بعد کذب آن حبیب هم معلوم شد و در کتب
 طوایف مدت خمس نوزده ماهه اشعار و ابیات بسیار در مرثیه و سایر احوال اخیری سرد
 از آنجمله ابیات مشهوره است که از مجلس برای عید الله خان والی بفرستاد و می خوانند

گمان کرد آن گمان ابرو که من ستم و نوبت نام	کشیده ز نور بچشم مکان داده بنزدانم
نموده همه خال بدی خود افرسیه عالم	نموده چون بریشان موی خود آخر زیش نام
نیم بوسه که تا در گوشه زندان شوم ساکن	نیم بعقوب تا منزل شود در بیت الاخر نام
گر من بترسم کافاده اندر چاه تا ربکم	بود رشک بصرا ب بود پشت جگر نام
زنوکت خامه ام میر بخت دایم لولو در لاجان	کنون با قوت میریزد بھی از نوک مرغانم
ز بحر طبع مواج گهر با میشدی روشن	کنون از چشمه چشم گهر بریزد ز دام نام
بمثل بود همچون چشمه جاری است از چشمم	بسان پنج مرغان رخنه با افزاده در جام نام
مکان بوزه است اندر پای سرو سایه بیدم	ز سرو ما حال در زندان بسان بید لرزانم

بدم سر حلقه اهل کمال ای آسمان آخر
 مرا چون بیل شیدا بگوشش باجو دوی
 ز خنجر و از کون دارم شکایتهای گوناگون
 الا ای حکمران ملک گیلان تا کی داری
 گمان کردی که من بترسم نمودی قصد بخریم
 اگر ندیم اگر قلاش اگر موم اگر کافر
 حدیث اکرم تصنیف از نظر ما محو شد کویا
 مرا باید می اندر ساغر و معشوقه در باین
 اگر خدی شدم سالک میان باجی و ملک
 خرابه است تا دایم بود در مخان جایم
 کتابم صغحه یا رست و سجه حلقه گیسو
 مژده های مستی گیم باز گیر از کرم دستم
 ز نوزادان بودم بر عروفا جلاله چه افراد
 برزخا از شا عریان را بهیچ وقت از خود نترسانم
 مرا یونان شمر جانم در بنوده هرینه خاشتر
 بگنیز از فصاحت غنایب نغمه پردازم
 بود تا بهر چه میسایه نهن کن بر سر مردم

بچشم خلق کردی کمتر از طفل و بستانم
 کنون چون جند با گردیده منزل کج و برانم
 مگر دستم دهد روزی که داد از خنجر بستانم
 مکان در کج زندان و قرین با آه و افغانم
 کشیدی زین زنجیرم مکان دایمی بزدانم
 بهر حالت تو را از جان دعا گوی و ستانم
 اگر هم کافرم آخر بر اهل رشت مهانم
 کجا کی شنائی بود با این و ایامم
 ندانم نغمه بدم خطا کردم پشیمانم
 خور این دینی نمجویم خور این کیشی نمخوانم
 بود این ندانم کر کافرستم از سلیمانم
 فکندی گرز بایم باز بر پا دار از حسانم
 بده کام که تا کامت دهد داد از سجانم
 تو نیز از فرط ارکان بزرگی پس مرخانم
 سلیمان تو و من مرور داین شهر است چنانم
 خلاصم زین قفس فریجی جاوه در کلماتم
 مگردد از سرت کم سائیه الطاف بزدانم

دبیر از

و پس از استخلاص بلاهت جان زفته تقریباً چهار ماه ماند ولی چون اغلب اهل بهادران فتنه شفت حیات
 بسیار دیده جمعی متفرق شدند مهاجرت بفرزین نموده و تقریباً دو سال اقامت کرد و ۱۳۰۴ آنگاه
 حسب امر ایهی بنا، بسرو سفر تبلیغی در ایران نهاد و بطهران وینزد رفته ۱۳۰۵ در شرفحات الهیه مساعی
 جمیله و خدمات مقبوله انجام داد و در سال ۱۳۰۶ وارد شیراز شده معقیم و تفریح گردیده و بحضرت
 تبلیغ در ایالت فارس و نیز کتابت الواح و آثار بدیعه استعمال جست تا در سال ۱۳۰۹ از طریق
 بوشهر و در یاریارت حکما شتافته بحضرت ایهی موصول یافت و دو ماهی در کشف فضل و عطا
 بسر برد که واقعه غروب شمس جمال ایهی واقع شد آنگاه عودت بشیراز کرده و از الواح کثیره منتهله
 که خطاب بوی از فقم ایهی موجود است مقداری بسیار طبع و انتشار یافت و در لاجی چنین در
 حق وی مطور میباشد انا نذکر من سمع ندائے و اقبل الی افقی و قام علی خدمه امری و انقضت
 الامور علی ذکری و ثنائے و شتهد بما شتهد به لسان امری فی قباب عظمی الدینی و ثنائے
 بالغدلیب فی کتاب الاسماء لیشکر الله فی الدیالے و الاایام و باجمله میرزای غیره نسبتاً
 آخر ایام حیات اقامت در شیراز داشت و گاه گاهی مسافرت تبلیغی با طرف نمود و در
 سال ۱۳۲۲ از طریق بوشهر و در یاری شتافته چند یاریارت و استفاضه حضرت محضین
 اعظم عبد ایهی ۲۰ روز بر خور دارگشته و بموجب دستور از طریق اسلامبول و قفقاز وارد قسطنطنیه
 شد و چندی در آن حدود تبلیغ پردهت سپس بفرزین و طهران و بالاخره بشیراز رفته بکسبت
 دو قانس در شیراز سال ۱۳۳۳ واقع شد و خانذانی علیه لیس بر جای گذاشت و خطابت
 الواحی بسیار نیز از حضرت عبد البها موجود است و خط نستعلیق و نسخ را بیکو منوشت و در
 صنعت تذهیب و مرقع کاری بدی طولی داشت و بجزله و تزیین او الواح و آثار بسیار
 بر خور

برسانند

بسیار شد و دیوان اشعارش جمع و به تمام یافت و از آثار نظم و نثر و مکاتبه در ساله ماسی انبانیه
 که نوشت حضوراً مکاتباتی که با حاجی ملا قاضی لاهیجی نمود و ترجیح بند تا شریفیتمدار شد محمود
 مصطفی و شرافتیا فرمود که در حق ملا محمود شریفیتمدار لاهیجی بسود معروف مشهور است و
 اورا قصائد منتهیه در مدح دشمنی جمال ابهی است از آنجمله قصیده را باین ابیات شروع کرد

نسب روح میوزد مگر زلف یار من که صدگره کشوده شد ز بستگی کار من
 ز سر گرفت زنگی دوباره جهان زار من دل از برای حسنجو روان شد از کنار من
 که بلکه یابد آگهی از آن یگانه دلبر

و نیز
 ببرز ساقی از کرم بجام باده خوار ما از آن میی که قطره اش بجان زند شزار ما
 کینه چنان نشاط کشد ز غم دمار ما دهر بدل سرور ما بر دز سهر غمار ما
 بجان من بی کلف گذار جمله کار ما بیار می بریز می بجام میکار ما
 و یکی از قصاید مفصله اش را در مدح حضرت عیسیٰ بن علی (ع) از آنجا که حضرت عظیم عبداله با این ابیات آغاز کرد
 آفتابی شد پدید از آسمان بندگی کارش عا عیش گشت نورانی جهان بندگی
 قرنم قدس الوهیت چه ساکن شد ز موج موج زن گردید بحر سبکران بندگی
 و غزل چند هم چنین بزم از اشعارش در اینجا ثبت نمائیم

هر آنکه ناظر برضد گوید خواجه من است بگلستان جهان فارغ از گل چین است
 عزیز منی که ز کفایت حسن کرد طلوع هزار بر صفت برش درجه ذوق است
 بنمرد در صفت عشق آرد ای کلاه جان عزیز ما که سلطان مصر جان دهن است
 در آبروی خود این را بر از به سخنوا نی خلیل با شکست آنچه در جهان دهن است

لال

گل وجود من از خاک پاک میگذر است
 کشیده صف بجان هر طرف جنود طنون
 اگر غم از پی غم میرسد ترا هر دم
 عجب تر از همه شد عذیب در زندان
 ایضا

داغ خط افتاد دیگر باره بفکر من مست
 من اگر ردم اگر مستم اگر باده گسار
 زاهد امر فرسوی میگذره گردید روان
 شد روان حوی شراب از دل هر خم گساری
 باده نوشان همه گشتند پریشان و طول
 بعد از این روی من و خاک در بر منمان
 ببل روح چه شد نغمه زن از گلشن عشق
 ایضا

روزگار است که دل باده نمنا دارد
 دل دیدانه چه بردا بودش از زنجیر
 دلم افتاد بصد سلسله و دام مگر
 ناصح گفت که بند همه در دل ده جا
 ضرب بر روان که سیر نشود جز بختی
 ایضا

لیکن از دست بنی ساده نمنا دارد
 وصل آنشوخ بریزاده نمنا دارد
 طرزه پر چشم افتاده نمنا دارد
 چه عالمی از من و لداوه نمنا دارد
 زاهد از سبجه و سجاده نمنا دارد

بسته دل

فیض عام از درگاهش آید تمنا دارد
هر که خود روزی آباده تمنا دارد
و صل آن گلشن از آید تمنا دارد

بسته دلی در طمع حور و قصور فردوس
بهر عشاق و بیایست بلا گو که بیای
عندلیب از شود از سلسله سخن غلامی
ایضا

مرا بنید بنیدید و کم دهمید بند
دلی که گشت بزنجیر زلف او در بند
چه هست یاج که گیرد کمان و تیر کند
که پیش قد تو افتد سجده سر و بند
بباد آنکه بچهرت رسد ز دیده گزند
نور را بروی کنوی تو میدهم سوگند
نمود غنچه دلی را بشاخ گل سپید

ز بند باک ندارم چه او بود و لبند
طریق عقل بگیرد به بند هیچ حکیم
بویش آهوی دلی میدود بشوق تمام
بیاغ نه قدم ایسر و بوستان بهشت
بروی او بهشت افکن ز زلف تیره نقاب
مرا زنده ای گرم ده بجوی خویش مصام
بیاغ عشق تو تا عندلیب یافته راه

ایضا

لیک بر هر منوالی حکم زندان میکنند
جنش ذات خویش را چون کره پنهان میکنند
خوان و خانه سمرگون از بهر کجوان میکنند
هر زمان سجده بدو مان از پی مان میکنند
حیل با با گبر و ترسا و مسلمان میکنند
با چنین احوالی که عری ایمان میکنند
پس چرا در زندگی اینگونه طغیان میکنند

زندان را اینگونه که خود برگزین میکنند
همه در میان رخنه ها در خانه دین کرده اند
خو می از از پی یک نشسته آتش میزنند
روز و شب ذلت برای مال مردم میکنند
طغنه با هر که بر دین یهودی میزنند
با چنین احوالی هم دم از شریعت میزنند
مستحق چه خنده از زبون و شتر و حساب

از چا

از پی هر نفس نفس را بختن بدهند
 عند لیب روح را منزل برندان میدهند
 صورت دل گشته جای شادستور
 آتش خسار او چه کرد بجسته
 در دل و جان از تعلیقات جالش
 باد و صافی نداد تا شدم پاک
 کافر از باد وجود چشمه لعلش
 حور و حضورم چه احتیاج ازین پس
 دل ز شکر خنده لب نمکینش
 چشمه حیوان نوشنده لبش داد
 تلخ گشتی مذاق خسر و اگر بود
 در نفس سجن عند لیب سخن گوی

ایضا

ثابت اندر مهر جانان باش در جان عم مجوز
 پیش آید گر هزاران مشکل اندر عشق دوست
 ایغیر از شاهی مهر بقا داری طمع
 گویی بای تقوی دل کار مهر جان آید بشیر
 چون بود خطی از آریا از یار مشکین طره جمع
 کردی جان میرسی بر وصل جانان عم مجوز
 هم ز عشق او شود هر مشکلی آسان عم مجوز
 پس آید یوسف صبر کن در جاه و زندان عم مجوز
 بوی پیرا بمن و از آن شد سوی کفان عم مجوز
 گر کند کیستی ترا خاطر پریشان عم مجوز

چون شدم اندر طریق عشق اوساکن اگر
 در بسا عشق اگر محبوب جانان آدمی
 چون ز مشوق بتا گنج لقا خواهی گرفت
 عنذ لیب خوش سخن در سخن اگر گردید خوار
 کافرت خوانند ترا و سلیمان غم محوز
 چند گاه هی کر شوی مجوس سلطان غم محوز
 گر کشی در عشق او ریخ فرادان غم محوز
 یابد از این خار زینت هر گلستان غم محوز

ایضا

نمود دیده از این پس ز پی یار دیگر
 نشکفت آن گل رخما بگلستان جمال
 ساقی سلسله تو داده بیا باده روح
 طغیبه بر ما مرن ای شیخ که از روز ازل
 نو مشی داره که لببت کرد بعبالم اشار
 از کرم و سرف دل را بجز ایجان عزیز
 نکش بریم هنوز از دل خود خار فرقی
 گور از این دست دهد ساغری ساقی روح
 غایب است که تا گشته مقیم اندر سخن
 نرود دل پس از این از پی دلدار دیگر
 نزنند بیل جان نغمه بگلزار دیگر
 نتوان حبت ز صد سلسله بشمار دیگر
 بجز غم یار ندانند با کار دیگر
 نزان یافت بجز چشم تو بشمار دیگر
 چه که راضی نبود دل بجز یار دیگر
 که فرو رفت زهر گوشه بدل خار دیگر
 نرود باده کشتی بر در حصار دیگر
 هر دم از شوق زند نغمه با طوار دیگر

و از آنکه عراضه منظره است که با پیشش میز عمده کسین بجز عنص اعظم عبد لها و استاد

و سخن دهند

از مخاصی روی سیاهم در جمالت چهره زردم
 ز کرم رحمتی نما بر شکر کرم و آد کسرم
 ز کرم رحمتی آور برین روی سپیده دردی زردم
 ز کرم رحمتی است از مفاکی

ننگ و

کنگ و کنگ و کوزگر فرکوم و مبروم زحمین
 ای سبجای زمان از فضل کن در مان در دم
 در گستان بهتت کمتر از جاشاک و خام
 گر بخواهی بیانی بهتر از شمشاد و در دم
 فضل منجست اردی در بارگاه قدس ام
 عدل صرف است کسی از پیشگاه قرب مردم
 گر بنایدی سخات صحت بر من بیانی
 کرد بافته دادی تا کنون بر باد کردم
 مرد این میدان کسی باشد که دست از جان ببرد
 من که اندر قید جانم کی توانم گفت مردم
 منقطع از غیر حق کی گشته ام با اینکه دایم
 در خیال نفع و ضرر نوش و بش و خر مردم
 بهر تقدیم حضور اندست چیزی بنزدم
 لاجرم این طفل را تقدیم و قربان تو کردم
 ای اب روحانیان ارب ارواح حقایق
 جسم و جانم مستفیض از فیض عام است مردم
 عنذ لیب بنوا گوید که میخواهم بزودی
 روی نیکی تو بنیم دور استدام تو کردم
 دیگر از محاربت با نیان همیرا البراهیم
 خان گرگانی ابتهاج المملکت متین و منشی
 و خوشنویس و محاسب بوده همراه میرزا اسید نعمی معاون المملکت بن میرزا اسید حسن قنبر نشی از
 در زمین متقدمین که وزارت عبده به خان والی داشت برای اداره حکمرانی گیلان فرستند
 در حدوده سال ۱۳۰۲ بواسطه عنذ لیب فخر نیرفان و ایمان گردید و نزد برخی از اعیان و اداره
 حکومت اندکی نقاب از وجه عقیدت بر کشید و آنان توافق کرده بر تابت و عدالت
 ما تمناش خواستند و مجلسی بر می بار بستند و بگساری بر می بستند و چون فرستند
 رام میرزا ابراهیم سعید و ابابخود با گوشت بر یکدیگر نگریسته با شماره فرمانند که آنچه در باره
 شهیدند صدق اورد و او بی نیز از ایشان که تبه ضداد و ایثار نامه ضداد بود برده بود
 جام بده را گرفته که لب تر کرده چنین گفت والی که نشانه اسلام می پرستی شد من ام

بجز آن مقام مسلمانی خود را ثابت ننمایم و منذ الیک طولی نکشید که از دایره حکومت خارج
 گردید و پیشکاری بیگانه بیگانه رشتی را که نامت لکرک ناحیه شمال را با جاره داشت در عهد
 گرفت و املاک و دوات بیگانه بیگانه را نیز ادا کرد و بدینرو مالکیت و ثروت و شهرت
 فیما بین امالی گیلان حاصل کرد و با دیانت و امانت و حسن اخلاق و فصاحت و قدرت
 و عظمت نزد مردم و جاهت یافته همه گونه مساعدت نسبت بهائیان و نصرت نسبت
 بامرا اهل بی خود و کثیری را تبلیغ کرد و بعد از غروب شمس جمال اهل بی سفری با رض عکاشا شافه
 مدتی در جوار عنایت و افضال حضرت عبدالهبا از بیت ۱۳۱۸ و عودت نموده در سال ۱۳۲۰
 که چنانچه در بخش لاجن میآید در رشت با قدم بعضی از ملاک برای اهل بهافتنه برخاست
 بحکم ولیان تنگابنی نصرالدوله (سپهسالار) حکمران گیلان تبعید بطهران شد
 و با بکوه سالها عضو محفل دجانی رشت و مصدر انواع مساعدت و خدمت و مرکز ترقی و ترقی
 امور امریه و محفل توجیه و عنایت مرکز امر بود و الواحی کثیر از بیانات اهل بی حضرت عبدالهبا
 در بخش موجود است و بالأحره در سال ۱۳۳۹ بدست بعضی از جنگلیهای معروف که بخش
 لاجن ششمه جنگلیم در قریه واقع بقرب رشت که متصرفه اش بود شهید و در قم مدفون
 گردید و خانوادہ و پسر مشرفه ابتعا ج بر جای گذاشت دیگر از معارف بهائیان رشت
 برادران پنجگانه که اینزان سادات جنس لقب یافتند و اسایشان بترتیب حسن حسین
 است آقا شهید رضا آقا میر علیقلی آقا شهید محمود آقا
 شهید اسدالله آقا شهید محمد اهل رشت و تجارت پیشه
 و برادران عنایت مومن بامرا اهل بی شدند و آقا شهید رضا آقا شهید کمال ایان و خدای

و نفوس بوده در چنان ایام اندیشه و حساب بخانه خود مجامع اهل بهائیت همی نمود و نصرت
 و خدمت همی کرد تا در سال ۱۲۹۸ درگذشت و خانمانی برجای گذاشت و آقا سید سید سید
 بقرون و آقا میرعلینقی بطهران مقیم شده تجارت نمودند و آقا سید نصرته بهاد کوبه زنده تجارت
 پرداخت و آقا سید سید سید بعد از برشت آمد و با آقا میرعلینقی تحت حمایت دولت روس
 با آنانکه راه شوشه انزلی و طبر از ارد دولت ایران اختیار گرفته تا خنده قراری داده چندی بعد در داد
 مسافرتین و حمل نقل امتعه و منفولات راه را قبضه کردند و در منازل و ابنیه و عمارات بین طریق
 بجهت اقامت مسافران استراحت و اکل و شرب دارد و عابری لوازم تهیه کردند و مالک و ضمایع
 و عمارت و ثروت و دستار و از بهائیان با اقتدار شدند و لوح اتحاد در حجاب آقا سید سید سید
 صادر شد و در حقیقت هر یک از اخوان مذکور الواج مقوده موجود است و در این بین این فتنه الی آخر
 ایجاب در نشینند و فتنه حادثه در طهران در اثر دفن جسد آقا میرعلینقی در قبرستان مشرف
 بسر قبر آقا که اکنون در عصر پهلوی بجای آن باغ فردوس تأسیس گشت و در بخش لاجان میادیم
 و کهنترین اخوان آقا سید نصرته چون از گیلان بجا کوبه رفته اقامت و تجارت کرد و حیره شرا
 محل ملاقات و دیدن بهائی فرار داد و محترمه از اهل باد کوبه از تبعه دولت روس باز در وراج آورد
 و مالک ثروت و نفوذ و شهرت گشته و بایران برگشته مقیم طهران شد و در کهنترین فتنه
 و تشییقات بر این فتنه احدی تعرض با و نتوانست و حمایت و سرپرستی از مظلومان نمود و در حقیقت
 و ابنیه و عمارات ضمیمه تأسیس کرد و سالها عضو مفضل روحانی در ایران و مصلح در رجوعات بهائیان
 و طرف توجهات و مراجعات خلیفه حضرت عبدالبهاء شد و در امور اقم لازم مساعدت و تبادل
 مال و غیر کرد و در این مرتفعه امرایی بود تا بسال ۱۳۱۰ درگذشت و در مقبره بهائی گلستان
 مدفون

جاوید مدفون شد و از هر یک از برادران همچنانکه خاندانی وسیع نایس شد که نسبت بجدشان با طرف
 ذیشرخ می معروف اند دیگر از بهائیان معروف شد آقا میرزا احمد می بن حاجی حنفی در سال ۱۲۹۱
 که بیت مرحله از مرحل عمر اطمینان کرده در یکی از مدارس وینیه کتب علوم عربیه ممنوعه ذکر می از بابیه
 بمشغول رسید و نام میرزا علی شرف را بدین عنوان که مبلغ نبطانف در لایحه بیان است شنید و
 بدون اخبار احدی بان بدشانت و با عنایت مکالمه در خصوص این امر کرده حق ریافت
 و برشت برگشت و سخت دال خود آنگاه جمعی از طلاب مدرسه دیگر هم را تبلیغ نمود و بدلالات
 میرزا علی شرف با حاجی نصیر و برخی دیگر از اجنبی ساکنین رشت معاشر گردید و روزی با شغل عظام
 خویش اشتغال و شبها با اجاب اجتماع و جمعی همی گردید تا سال ۱۲۹۷ بعضی از معاندین
 خبر مجتهد بد آقا میرزا عبدالمعین دادند و دفع آنا را خواستار شدند و بواسطه شهری که میرزا
 را بواسطه اتمام تبلیغ و عدم رعایت احتیاط حاصل بود مجتهد سخت ویرا محض خود طلبید
 و میرزا احمد می چونکه وارد محوطه خانه مجتهد شد انبوهی از اخلاط نام را مشاهده نمود که قیاسی
 اجراء دستور مجتهد و تحریر و آرازی بودند ولی مجتهد مقابله با مجتهد باعتبار سابقه شناسایی
 بر خوردی گرم و دوستانه نمود که مجتهد روی بجا ضربین کرده چنین گفت من خود میدانستم که
 اشتمارات مذکوره افراست و در حسن عقیده و ایقان میرزا احمد می مشکلی نیست و میرزا
 احمد می بی اثرانی آغاز تقریر نموده چنین گفت که من خود علت ظن بعضی مردم را در باره ام
 طریق دانستم که چند می پیش هر بار در پیش تصادف ملاقات شد که بیانی بغایت خدایب
 داشت از جمله شرفش با ابل شدم و پس از چند روز میرزا چنین اظهار کرد که شما شایسته شنی
 عشریه بگره بچوب احادیث و اخبار آمده منتظر ظهور قائم در سنه ۱۲۹۰ نیستید من مقیم

منظر هشتم ولی در سنه ۱۲۹۰ را شنیدم حدیث معروف ابی لبیده مخرومی را بیان کرد و من
 بخردم کتاب بهار الانوار را خواست آوردم باز نموده نشان داد مبعاد سنه را مطابق با فتم
 و بهوت شدم و بنامی مباحثه و مناظره را که هشتم از دجال پرسیدم چنین جواب داد از من
 خواستار شدم چنان گفتم و تمامت علامم و مواعید و نظرات معلومه را بیان کرد و
 من آنچه سعی کردم بطلان عقیده اش را ثابت کنم جوابی قوی ایان کرد بنوعیکه نوزدهم بمقتضای
 و بعد از مدت اندکی از هم دور ماندیم و مطالب مذکوره از معلم مدرسه خود که عالم باخبار و اتحاد
 میدانستم پرسیدم و خبر گوش جمعی رسید و مرا بابی خوانند دالی الان از معلم مدرسه جواب
 مسائل را شنیدم و حال خواستم این است که شا جوابی کافی بفرماید که اگر کسی از بابیه یا من
 رو برداشته اند مغلوب و مجروح سازم و آقا میرزا احمدی بدین تقریر تمامت مذاکره ای که با من او
 در غدیب مبادله گشت و جواب تمام شبهات مضرعین بود بیان داشت و تاثری عجیب در
 نمود و مجتهد چنین جواب گفت اگر از من پرسیدی جواب کافی میگفتم و در دیش را هم بنظر امیر
 و چون امروز وقت تنگ است جواب تمامت بمطالب روزی دیگر خواهم گفت و آقا میرزا احمدی
 بسوغ دوستی و محبت از وی جدا شده و با حالت سرت تا مه و شکر گذاری از تائیدات الهیه تا
 قرب خانه حاجی نصیر که درین طریق بود رسید و حاجی را بود که با ضعف شیز خست عجائی
 بر انداخته و با عتدما بکجه کرده در خانه پستاده گویا منظر درود او است و با صورت خنی
 بوی خطاب نمود که آقا میرزا احمدی شیرازی یار و باه و مقصودش استفسار از کیفیت مکالمه
 در مجلس ثبوت و استقامت آقا میرزا احمدی بود و میرزا احمدی جواب داد که از فضل و عنایت
 الهیه شیر را بنم و تفصیل داده اظهار تشبیر حیرت کرد که چگونه توانستم در محضر محمد و انبیا

اعدائیات مطالب و دلائل حقانیت امر بربع را گفته و مجلس بدین سهولت خاتمه بهم و حاجی را
 اشک از دیدگان جاری شده روی دیوار بوسید و با بچه آقا میرزا احمدی با غایت اخلاص شب
 در روز بخدت امر کوشیده در فتنه سال ۱۳۰۰ از جمله مجوسین بود ولی قونول روس به خطه سنا
 دوستی پس از نوزده بوم وساطت کرده بظنانت آنکه از رشت خارج شود اورا مستخلص نمود و متعده
 دکان و بر مردم بردند و نفوذیکه از انان طلب داشت ندانند چون مطالبه کرد سقط و دشنام گفتند
 و با آنحال شوق زیارت محضرا همین زمان خستیار از کفش ر بوده استطاعت سفر با عائله داشت و درین
 اندیشه شد که بازوجه دره طفل صغیر چه علاج نماید و تدبیری نمود که مقام ایمان صبر شکیبائی و ثبوت
 زن را امتحان کند و با و چنین گفت کارم از دو حال بیرون نتواند بود اگر درین بلد اقامت کنم خرابه خبر
 حضور در محضر منتهد و تبری سبب لعن نیست و اگر خارج شوم استطاعت حرکت عائله را ندارم در این
 وقت بوجه اش که تیرین نام داشت جواب گفت که من رفیقیم که شما برای نگهداری ما نزد منتهد فیه
 تبری از امر مبارک نمایند و چون استطاعت نداری تنها سفر کنید ما را بجا میسپارم فتنه که برا
 شماست شود بیاید ما را هم ببرید و من بعلل حیاطی طفل را نگهداری نمایم و هر دو را از این بقلوب جا
 رقت و ما تر دست داد و آقا میرزا احمدی داشت که زوجه اش در ایمان و ثبات برخوردش تقدم
 دارد پس اشیا و اثاثیه که زاده از ما بخواست بود فروخت و از طریق قهقار عازم ارض مقصود گردید
 و مدت نوزده روز در چهار رعایت اهی بسر برد آنگاه ما مور بر حجت و امانت در عشق آباد شد
 چون بباد کویه رسید برای مذاکره مصایرین سفر و حقیقات معاش ناچار در دالان کاروان
 سرانجام بکنایت برای مردم مشغول شد تا مجرای فراهم کرده بعینه آباد رفته در سرائی حجزه گرفته بعلمه کی
 پرداخت و در نوزده روز نیمه اندکی نفوذ کرده بشیبه بری و رنگ زنی مشغول گشت و پس از آنکه

در ماه دهم مبلغ نفودی فراهم کرد و توانست پس از شانزده ماه که در دار عالیته رفته ماهی
 توقیف کرده بمشوق آباد برشته آنست نمود و بعل شیشه بری وزنگ زنی پرداخت و سرمایه گرد
 آورده تجارت مشغول شد و بر پشت رفته عامه را آورد و بریت و بعداً بسمرفند رفته ۱۳۰۵ مشغول
 تجارت گشت و بتبلیغ نیز پرداخت و معاینین ایرانی قاضی را بمعاندنش دادند و حکومت
 بنای قرض گذاشت و کار سخت و دشوار شد و اد استقامت در زنده با صحت بیان اظهار
 عقیده و ایمان کرده مقاومت در بیان نمود و بمرکز حکومت نماند شرح احوال معروض شد
 و جواب توصیه بجا نماند مساعدت رسید لذا با جمعی از حبای ایرانی که در سمرقند تجارت مشغول
 بودند احتفالات و جماعات داشته بوظائف خدمات امریه موفق شدند و اقامت میرزا مهدی
 نا محصل بد سال ۱۳۱۸ در سمرقند بود آنگاه معادلت بمشوق آباد نموده تجارت با ایران و غیره
 پرداخت و در سال ۱۳۱۹ جمعی از حبای ساکن عشق آباد (آقا محمد آقا مهدی ادف آقا شهبازی
 یوسف حاجی عبدالرسول حاجی احمد) شرکتی بنام شرکت امیدتانیس کردند و اقامت میرزا
 شهنش شرکت شد و سمرقند رفته شعبه از آن تانیس نمود و بعد از شش ماه از راه بسیریا
 و بمشوریا حازم چین گردید و در شنکائی سه سال برای امور شرکت مذکور اقامت نمود
 آنگاه از طریق هندوستان و مهر بزم زیارت محضر حضرت عبد لهبا شتافت و در آنجا
 بسیر و تبلیغ در ایران فرمودند لذا چندی بمصاریف خود در ایران مسافرت کرد تا ادنی امر
 و اقامتش در عشق آباد رسید بد آنجا برگشته بماند و چون اراده حضرت عبد لهبا تانیس
 امری در حکومت بود اقامت میرزا مهدی مجدداً بچین شتافت و در شنکائی بماند و در تجارتش
 رونقی حاصل گردید و از آنجا هندوستان رفته در پیشرفت امر در هندوستان بهمت نهاد

آنگاه بفرم تشریف محضر حضرت عبدالهاشم شاف و ایامی چند در جوار فضل و عنایت بسر برده
 مأمور باقدام و تعمیر بیت ابی در بغداد گردید و بعشق آباد در محبت کرده بشکافی رفت
 و بعد از سنین چند بعشق آباد در محبت نمود و در خدمت محفل روحانی و تالیس مجله حور شید
 خاور و انواع دیگر از خدمات مائمه و غیره پیوسته همت نهاد و بالاخره در سال ۱۳۳۵ با
 اجاب و داع بار پسین نموده بمالغنی نفوذ برداشته بسوی مصر شاف چندی در جوار
 عنایت زیست و در جوار را تقدیم نمود و مأمور شد که در مباشرت بتعمیر بیت ابی در بغداد
 شرکت جوید و در محبت کرده در بادکوبه مصمم گشت که از راه گیلان عازم مقصد گردد
 ولی در رشت چهارم محرمه گردیده در ۲۲ فورال ۱۹۲۰ در سن شصت و نه سالگی در گذشت
 در قبرستان آنجا مدفون گشت و زیارت نامه در حقش صد دریافت و نفودی که از طال
 خود برای تعمیر بیت مذکور تخصیص داد بعد احب الامر در موقع تعمیر بیت مصروف گردید
 و با بجهت چهل و نه سال از جبات پیرزاهمدی در خدمت امرا ابی صرف شد و در شان وی الوار
 کثیره از قلم ابی و حضرت عبدالههادر گشت و خاندانی در این امر بر جای گزاشت
 دیگر از معارف اجنای رشت پیرزاهمد باقر بشار بن پیرزاهمدی بهشتی معارف
 شاعر و معروف مانت و تقوی نائب تکلف ننمید و بواسطه پیرزاهمدی شرف عید بسب
 ایمان با امرا ابی حاصل نمود و با اشتغال و انجذاب بدیج مبتدیع پرداخت و معروف بان اسم
 گشت و خاندانیکه نگاهشتم در فتنه سال ۱۳۰۰ بختس حکومت رشت افتاد و بعلت شفت
 در زندان تاریک از هلیه بصیر عاری شد و خطاب بعنوان بشار از قلم ابی یافت

اقامت در دهن میسر نبود با عالمه مهاجرت بعشق آباد کرده بزینت در سال ۱۳۰۹ با برادر کتیرش میرزا اعلیٰ
 رحل مسافرت بزبارت محضراهی بست و در آن هنگام محسن حاکی از عشق و حراق قلبی سروده که بعضی از ابیاتی
 اینست *تم راز روی مهر بویوم نظاره نیست / دلم بی جلال وی غم را شماره نیست / صغوف غم و الم ز گردم*
کناره نیست / علاج دماغ من بجز زاده چاره نیست / که بی باده زینتن توان کی باه رسال غم سپهر
دوون بهر کس فسانه کرد / بغم پروری مرا شیر زمانه کرد / چرا غم بجان مرا چه مرغ آشیانه کرد / چرا از غم
کین دلم را شانه کرد / ندانم که با غم چه خواهد شدن مال / بهر کس که بنگری بدین فصل نو بهار بطلی باده
بیش تنی ساده در کنار / بجز من که قسمتم غم آمد بر دژ کار / کجا خواهم کشد ندانم مال کار / بجز آن است
 با سرور بجز هست یا اتصال / در رودشان در ارض مقصود مصادف با ایام تقاضای بیکال ابی شده
 و پس از آن نذر از ورودشان واقعه غروب شمس جلال محبوب واقع گشت و ترجیع بند سوگوار بی بسیار
 موزی گفت و تمجاذ از دو ماه اقامت کرده فارغ معرفت و خلاص نسبت بحضرت غصص اغم گشته
 حسب دستور محبت نمود و ما مور بفرماندگان گردید و چون رانحه نقض عهد ابی نبوی علیه در بخش
 لاجن میادیم بر فرمود با دانا دشمن بر زاری سغلی سواره و پیاده جمیع حدود ما ز نذران راجی کرد
 و نشر انوار غم و یشاق نمودند آنگاه حسب الامر بر پشت زلفه رایت تبلیغ بر افراشت و عاشقان بزرگان
 مدخضه پروان شرامر ابی نمود و ملا با بر شغند و امامی شورش کردند و با هر حکومت تبعید یکی از افراد
 بعیده شدند و چون پس از ایامی عودت کرد اعدا شروع به بجان و تعرض نمودند و با مساعدت
 باطنیه حکمران کبلان و لیخان تکابن نصر سلطنته سپهدار پهسالار (بدران رفته بانه و بعد از
 حیدری بوخن کبرشت باز ملا با تعرض کردند و حکمران شاهزاده عصفه سلطان صرار بخرودج وی نمود

لاجرم در فصل زمستان با عائله و حالت پریشان بعشق آباد سفر کرده قریب سه سال آنست نمود
 آنگاه حسب امر حضرت عبدالمطلب با رندزان رفت اولاً در ساری و بعداً در بابل آنست چسبته
 بخدمت روحانیه در امور ایهی مشغول گشت والی آخر احویات در بلد مذکور مقیم بود و چند بار
 مسافرت تبرکستان و قفقازیه و گیلان نموده نشر امر ایهی کرده برگشت و در سال ۱۳۴۰ در سن
 قریب شصت و هشت سالگی در گذشت و در حق وی الواح متعدده از قلم غزالی در دست
 عبدالمطلب موجود است و او را قصائد و اشعار متنوعه بسیار است منها در این عید گل ای گل بوستان

باغ بریزان می از غزل
 همان می که یک جرعه فیردگان را می کند از غزل رخ زعفرانی
 از آن موده خواهم که کجغزاه او بخشه جانی مرا جادوانی می لعل فامی که آمد بجایم از آن تا باد خنجر از زندگانی
 نداید اگر صاف آن درده برد در دزدل به شد دمانی از آن می که جامی اگر سیر شود بر ضعف سیری فراموشی
 جوانانه جویم بر یاد جانان از آن آتشین آب پر مغالی درین نغمه عید می تسخ خوشتر عدت مع چون گشت از آن
 جهانی آبی درین عید اعظم عیان از مجربات غیبیانی زلاهورت انگیزه خورشید نشین بنا سو تیان پروا سمانی
 دو عالم شد از جمله اوست بر افروخت تا چهره شغونی محبت تو یک دره حبت تو بهر بخت سکنه تراج کیانی
 بعشق از آن مشتاقان هزارا سپردند جان جمله ای بار جان زهدوان نید خرقه قیل و غار بشمن کردند جز مهر بانی
 بی عشق چو نایب محبت کشد عیان را بشیرین زبان نه عراب اندازند عجم خوانند در کمان شناسد نه نازد

فرو بند بصار لب از محمد
 نفس در این بجز کی میتوانی
 دور غزلم را پس از بهرام و بهر شیدر نگر
 که بهوشی در نگر این دور جهان پرور نگر
 دوره غزلم بهمان دور بهرام است بس
 عهد جهان پرور نظر کن دور بهوشیدر نگر
 دور اندیشی

دور اندیشی بهل دوران دور ایندور
 عهد آنرا هر چه دانی اندرین مدغم بین
 آنکه فرموده است فرع شعب اصل قدیم
 اصل عین فرع آمد فرع آمد عین اصل
 هستی هر فرع از اصل است لیکن اصل را
 اصل بر شئی بود معروف از آثار فرع
 فرع گر از خود سخن بی اصل راند باطل است
 فرع را در دور خود از اصل خود عظیم شناس
 کل بوم را هوفی شان در قرآن بخوان
 این همان شمس است و دیدنی دل
 دیده را حول ساز و چشم یک بین باز کن
 دار بصارت خاندانی با بصیرت بصاری درین امر بر قرار گردید و برادرش حاج میرزا علی
 مذکور از طبقه تجار بود و قبل از برادران به واسطه میرزا علی شرف عند لیب فائز با میان گردید و
 سعی در تبلیغ برادرش بصارت و میرزا علی صغیر توسط وی نمود و فوئتی از جهت ورود و نزول
 تنی چند از سلفین بجانه اش همچنان دشوارش کردند و سپس چنانکه نگاشتم در قندهار سال ۱۳۱۳
 در زندان رشت مدتی محبوس گشت و چون بنوع مذکور از زندان خلاص شد با برادران
 و عاقله بعشق آباد رفته بماند و سفری بارضی مقصود شتافته چند می در جوار عنایت گبری رشت
 و بعد از مرحبت در بلاد ایران سفر نمود و در وطن اقامت نیر شد و ایامی که در بند رشت

هم لفظ هر هم باطن عین یکدیگر نگر
 عصر آنرا آنچه بانی اندر و مضمر نگر
 آری این فرمان بدست اکبر و صغیر نگر
 هر دو را چون خفته در یک بالش و ستر نگر
 پر شکوه و با صفا از شاخ و برگ و بر نگر
 اصل بی فرع و ثمر را چون تن بسیر نگر
 فرع را بی اصل خود چون چشم بی سر و نگر
 اصل را در عهد خود از فرع خود اکبر نگر
 این مصامین را بهر طومار و هر ذقتر نگر
 صولت در صیف سوزان چون آذر نگر
 اصل را با فرع خود از دیده اعوز نگر
 دار بصارت خاندانی با بصیرت بصاری درین امر بر قرار گردید و برادرش حاج میرزا علی
 مذکور از طبقه تجار بود و قبل از برادران به واسطه میرزا علی شرف عند لیب فائز با میان گردید و
 سعی در تبلیغ برادرش بصارت و میرزا علی صغیر توسط وی نمود و فوئتی از جهت ورود و نزول
 تنی چند از سلفین بجانه اش همچنان دشوارش کردند و سپس چنانکه نگاشتم در قندهار سال ۱۳۱۳
 در زندان رشت مدتی محبوس گشت و چون بنوع مذکور از زندان خلاص شد با برادران
 و عاقله بعشق آباد رفته بماند و سفری بارضی مقصود شتافته چند می در جوار عنایت گبری رشت
 و بعد از مرحبت در بلاد ایران سفر نمود و در وطن اقامت نیر شد و ایامی که در بند رشت

(پهلوی) آقامت کرد نوبتی بکر ما به رفت و در حالیکه خطاب نموده اورا شناخته عریان ببرد
 راندند و در میان ابنوه انام با مشقت و دلت خود را بنزل رساند و خالو مراد نامی کرد و بوسیله
 او مؤمن بامر اہبی و مجذوب شد و در حالیکه غمیت سفر پیاده بارض مقصود داشت بجم زرقه
 شستون نمود و از شدت جذبہ و غلبہ عیش و مہلوم خویش با کار دبرید و با بچکہ حاجی میرزا علی دو
 نوبت بارض مقصود زرقه شرف بخصر اہبی یافت و باری آخر نیز بشتافت و در ک حضور
 حضرت عبد البہا کرد و بلاخرہ چندی مقیم بابل ماند و از آن شد و در امور تجارتش اختلالی کرد
 داد و بساری زرقہ چندی در آن خود ماند و بلاخرہ در بندر خرمشول بکب و کار گشت و در ماہ
 صفر سال ۱۳۳۴ در سن شصت و پنج سالگی در گذشت و الیواح متعدده از قلم اہبی در حضرت
 عبد البہا در چشمی موجود است و خانہ داری کہ خادم معنوی این امر مستند بر قرار گذاشت و
 بناؤ شہنشاہ اول شخص این خانواده کہ مؤمن باین امر گشت حاجی میرزا علی مذکور بود آنگاہ برادر
 اصغر شان میرزا علی صمغری مذکور فائز با بیان گردید پس خواہر شان لیلی خانم از بیجا
 آیت بچین مناجات کہ عند لیب خواند و برای روی باقی کہ دید ایماں آورد و بعد از او میرزا
 محمد باقر بہار بنو علی کہ نگاشتم مؤمن شد و بلاخرہ والدہ شان بر انہائی کہ در عالم
 رویا از او شدہ ایماں بامر اہبی یافت و در زرقہ حبس پسرانش و چار تقدیات مامورین
 گشتہ و اورا بایلی خانم نزد عبد البہا خان والی حکمران کشیدہ استنطاق کردہ و ما
 را بخشند و لیلی خانم باز و واج میرزا ابو سفلی و عطف مذکور کہ در آن زرقہ تقریباً دو سال
 مجبور گشت و مجبور و استخفاف زیارت محضر اہبی شتافتہ عودت کرد و آمدہ و پیوستہ

غایت صبر و شکیبایی در مصائب بوده در غایت ایمان و خلاص دستجات و زبید و از ناحیه
 خطاب ام، حجاب مخاطب شده و بعد از مهاجرت بعثت آباد میگامیکه خبر عنایت شمس ابی رسید
 بعثت کثرت زاری و پیگیری مرغین شده در گذشت و اما لیلی خانم پس از فرزند بایمان ذوق
 و جذبه او طلوع نمود و اشعار بسیار در مدح و ثنای ابی بسرود و شهرت باین نام یافت و چون
 در خانه برادران درو و مسافرتین بهائی و ذمات ایاب انالی برای کسب اطلاع ازین امر بسیار
 میشد از اچیفی چند در لسانها افتاد از آنجمله اینکه از عکاظ طوقی ثین مرصع بجا اهر برای دختر شتی
 رسیده اندک اندک والی بشیند و این واقعه در سال ۱۳۰۰ و مصادف با دستگیری مشاهیر
 اجاب واقع شد و والی بطمع اخذ مال در روز سوم حاجی نائب رضا را با معدودی از فرانشان
 فرستاد تا لیلی خانم و والده اش و والده میرزا مهدی سابق الذکر دام الرزوه اشرا که برسم
 ایام عید باجم بودند اخذ نمودند سو میان فرانشاشی و لیلی خانم مکالمات دینیه شد و
 آنرا تالمیم که خدای محل حاجی میر عبد الباقی نمود و اهل خانه که خدا از اسری نهایت فخر با
 بجای آوردند در روزی بعد ایشانرا بار الحکومه و محضر والی بردند و از طوقی مذکور و علت ایمان
 جدیدشان پرسید و لیلی خانم بی پروا اوله اقامه کرده رویا، خود و مادرش بیان نمود
 و فرانشاشی که استاده بود چنین گفت زبان ایند ختر هم مانند زبان برادرش چهره با
 دراز است و پس از استنطاقات و مکالمات طویله والی همه را مخص نمود و بخانه خود
 رهنند و روزی دیگر حاجی آقا رضا مجتهد که قرآنی داشت مادر و دختر را نزد خود جلب نمود
 چنین گفت بدت شیخ آقا جلال قومنی یکی از معمار لیف علما و مورد ثقه نامه انالی بود

با اینحال توجه کونه از اسلام برگشتی و اد جواب کافی کافی گفت و با جمله چون برادران از مجلس خلاص
 شدند و اقامتشان در وطن میسر نبود با عاقله و اتفاق ملا یوسفعلی رشتی که از مبلغین بوده باید
 و برادر بکس افتاد و مستخلص شد هجرت بعشق آباد کردند و لیلی خانم باز در و اوج ملا یوسفعلی درآمد
 پسری از ایشان شد و ملا یوسفعلی در عشق آباد در گذشت و لیلی خانم پس از آنکه پسر در خوقند این
 رفت بعشق آباد برگشت و بعد از قلیل مدتی بشهر بابل رفته اقامت جستند بمقامات امریه در عالم
 نسوان مشهور گردید تا در سال ۱۳۴۹ در گذشت و اولین قصیده که در مرثیه و شمای جمال امی لکنت
 و عند لیب قصیده را بمحضرا امی فرستاده اظهار کمال عنایت فرمودند این است
 سابقا جام پر ز صبا کن عاقلان ز زاده چاکن دل دیوانگان ز غم بزدی درستان راز مهر شنید کن
 خسر و شری بدین چه افزون عالمی پر ز شور و غوغا کن ساز دیوانه جمله عاقل عاقلان بر عشق بسوا کن
 جادان تا شوند کجاست دیر را هیچ طوری سینا کن عایان امقام سفلی بخش سفیان راز شوق عشق کن
 نازم بر دل خندان کن خاک برفق اهل دنیا کن شمه زان کلام شور انگیز با نشاط و سرور نشا کن
 شو بیا مپس بر سینای این ند اما بر شری اعلی کن ذات غیب از سر آمدن مستور بقیمت صفات کرده ظهور
 سابقا دیده که نشسته عیا دلبر دلبران عالم جان شمس از مشرق قدم بید از شعاعش جهان شده خشنا
 خیر ایستاقی که منظر که بهار آمد و گذشت خزان گل کشیده از جمال خویش نقا عند لیبان فناد و مدد
 ریح معشوقی چه زگر آمد عاشقان را نماند تا لبان تا جالش شد از حجاب بید نوراد شد محیط هر دو جهان
 پشت بنفتم چه بر چه گزید و تعظیم آن شه جوان ز غم تو رات و معنی انجیل طاهر آمد معانی قرآن
 دو مشم آمد بگوش از هر که این سخن از غم زمین را دانست غیب از سر آمدن مستور بقیمت صفات کرده ظهور
 باز مرآت دل متعجب شد عکس انوار یار بید شد باز روح روان بقا کن راد غلوی کزف و بان

باز از عشق دلبر زین با جلوه نمود و عالم آراش با نفس در با پیام سرش نغمه زان با هزار درتش
 مخزن کز علم سبجانی ازیم معنوی بود آشد سر معنی و معنی اسرار کشف گردید و آشکار شد
 از بجزوات غیب لا محض هر نفسی که بود پیداشد برده فرود جان بقالب این زمان در مقام آلاشه
 این کلام از لسان مطرب عشق با هزاران سرور گویند ذات غیب از سرادق مستور بقیصص صفات کرده ظهور
 بزان آفتاب عرش جمال گشت طالع ز نظر شرقی جمال باز آن رخ تمامی هر آتام ریح نمود از حجاب با اجمال
 از پس برده آشکار شد آتش بی نظیر و بی امثال عالم پیر شد دوباره چون از ظهور شسته متعال
 خس کجا در قف است آنگه رفت شان قدرش مستدل عاشق او به نیم جو خورد دهر را با جمیع مال مینال
 خردار و صفت خسرش قاصر نطق از ذکر حجت اولال عقل ز اوصاف او بود مجنون هر چه خواند بود خیال محال
 هر زمان بخود انداخته شود میکند این نو انباله زمان ذات غیب از سرادق مستور بقیصص صفات کرده ظهور
 مرد و ای مل دل که جا آمد جسم بی روح را در دنیا آمد انداخت که همه هزاران سال آمد باز دیگران آمد
 ذات غیب را غریب بی نشان که بی نشان آمد مردگان حیات تازه برسد عمر باقی جاودان آمد
 تا شود فاصل حق از باطل خلق را بهر امتحان آمد آفریننده زمین و زمان از مکانهای لامکان آمد
 درخش برستان با کعبه نغمه خوش فرمایان آمد ذات غیب از سرادق مستور بقیصص صفات کرده ظهور
 ای که نوری چشم بیانی هر کجا خفت بر جانی هر چه خواهم بر جبین بصیر تو چشم کسی نمیبائی
 عاشقان جانت می داد جهلگی گشته اند شیشه از تعلق نوز ذات تو بود قبسستان مویائی
 ای که از مغز ظهور تو شد در خفا معجز مویائی ای که در کارخانه تقدیر بر همه حق و پس مویائی
 جلوه گرفت چون جمال تو بوجهی در راه غوغا خلق را حیرت آنگه تیرا دستار کشند بیگنایائی
 میرسد این ندا خوشی مردم از هر مکان بهر جا ذات غیب از سرادق مستور بقیصص صفات کرده ظهور

حمد کار بقدرت ما گشتیم / فایز از خواهاش هواییم / محترم در حریم کدس شدیم / محرم بزم کبریا گشتیم
 چون چشیدیم خمر الهی / بر در دوست عین ما گشتیم / نزد صراف دانش و نیش / گوهر در پر بها گشتیم
 در سبیل دمی مکان کردیم / سامع صوت کبریا گشتیم / هم بجداب حسن او معذوب / هم با نور او صبا گشتیم
 منقذیم از چاه خلق جهان / بلکه از جمله ماسوی گشتیم / برد کوین مفتخر باشیم / که ز جان بنده با گشتیم
 هر زمان از شبنان او چه برآید / مترنم باین ندا گشتیم / ذات غیب از سر ادق دستور / بقیصص صفات کرده ظهور
 ایچال قدیم و جوهر نیر / وی ز عشق تو جان دل گسرد / ای که نمود نور خسارت / نور خورشید و ماوراستور
 ای ز وجه بقای باقی تو / منهدم گشت کفر و دین مجبور / گر نکردی عیان جمال از / تا ابد بود دین حق مستور
 زلف تو دام و خالی تو دانه / عاشقانت بلم دوازده ظهور / آینه از جمال تو نیست / همه عثمان و جمله حور و قصور
 قامت تو قیامت کبریا گشت / یوم بعثت تو گشته یوم نشور / آشنایان راه حق نیست / فردصال جمال تو منظور
 از سموات امر اسرافیل / میدمد مردم باین ندا مجبور / میراید بشوق دل لیلی / بچه مجنون بوجد و شور و شور
 دلها ایضا / ذات غیب از سر ادق دستور / بقیصص صفات کرده ظهور

در دم زهر گذشته و در ما نم آرزوست / جانم بلب سبیده و جانم آرزوست
 ای آفتاب محمد بجانم دمی بناب / انوار آن جمال درخشانم آرزوست
 هر دم که شمع غیب ز تو صد بار گشت / بارم بشارتی بدلی و جانم آرزوست
 هر لحظه از نغمه های خروشت روح بخشدم / یک نغمه باز از آن لب خندانم آرزوست
 از تو برار نغمه جهان بخش میرسد / یک فرود باز از عالم بهانم آرزوست
 لب نشنیده ام چه با من فلضان بجا گشت / چستان تو چه قلم عثمانم آرزوست
 این غمخیز دل شکسته برود و قفس سیر / بالی و جناح مرغ سلیمانم آرزوست

باید

در خاک راه خدمت بارانم آرزوست	تایید دستغامت و توفیق و بندگی
چون رعد بر خروشش بهر آتم آرزوست	ابنقران قرن اعظم و وقت خردش در جوش
عمر تقا حضرت سبحانم آرزوست	جانم دل گشت ز بجای صلی عمر
یک نغمه باز از آن گل در جانم آرزوست	گرچه سطر است ز بویت مشام جان
محمور در عوالم پنهانم آرزوست	عمرم که گشت بسیر و سامان در این جهان
آن یک زبان و یکدل و یکجانم آرزوست	ز یک زبان دوده دله بیزار گشته ام
آن روح پاک و صحبت انانم آرزوست	از پنج دیار و صحبت دد بس دم گرفت
قرب و رضای حضرت بزدانم آرزوست	لبلی همی سر بر این نکته بانیز

دارمشوردهمترین اجاب رشت حاجی نصیر فرزند دغاندش بودند و حاجی باشهرتی بلخ که برای سوابق درواختش در این امر داشت پیوسته تعارضات و بیات از هر سو بود و در میآورد و با صراحت و صراحت و صدق دستغامت که او را بود مقابله و مواجهه میکرد و پسر ارشدش آقای علی (ارباب) در ایام قزوین درشت ناظر و مشارک و سیمم در کثیری از بلایا بود و حکایت کرد که در واقعه قتل حاجی ملا تقی برغانی و تعارضات اجاب فرزند حاجی لباس زنانه در بر کرده با چادر و شاقه از خانه بخانه همی گریخته پنهان شد و بالاخره با آن لباس از قلعه بلند گردید ز قله بلایجان شتافته چندی بر ریت و چون نیزان قلعه مسکونت یافت مراجعت کرد ولی از تعرض و تعدی اکالی رحمت نبود و نیز بس زطلی اوقات بدشت در خراسان و قلعه طبرس ما زنده را بر زانما فرزندش حاجی فرزند او و حاجی عبدالمجید نیش بوری را بطمع اخذ مال از مدینه در اردوی دولت در ضمن شرح احوال حاجی نصیر که در بخش سوم آوریم واقعه دستگیر شدن در سال پنجمین را که سال ۱۲۷۴ م واقع شده است

۱۲۷۴ م. لغیر بر توضیح بیشتر

(بنوعینکه در بخش سوم بیان شد) در آورد. با خود بطهران برده بزندان سپرد از حاجی عبد الحمید مبلغی بابت
 کرده فرار و خلاص داد و حاجی نصیر در دادن مبلغ در کت کرد و لذا از فراسباشی بنام اطلاع و شایسته
 وی در فرار حاجی نیشابوری حبس را مدتی ادامه داده سنجلی می بگرد و بالاخره مبلغ پانصد تومان قرار داد
 و با هم بقزوین آمدند که بفراسباشی داده آزاد باشد و حاکم قزوین مطلق شده سوار فرستاده مبلغ مذکور را
 برای خود مطالبه کرد و فراسباشی بعلت بیم از حرمان خود ویرا بیرون برده بسته چوب زد تا مات
 مبلغ را گرفت و حاجی ناچار شده به حاکم نیز مبلغی جداگانه داد و خلاصی یافت و من تبه جای و شیرینی
 در خانه کرده منتظر در دوشدم و حاجی آقا بزرگ از خویشان که همسایه خانه و دائم همراه بوده بود یک
 انتظار در حیاط خانه قدم میزد و کمان میزدیم که بواسطه ضرب شیدی که از فراسباشی دارد شد
 خسته و پریانند و چون رسیدند چنان سرور و نشاط و صحت و سلامتی داشتند که گویا ضربی
 برایشان وارد نشده و حاجی آقا بزرگ بویج و علامت آغاز کرد که نام خانواده ماد عزت و احترام بر
 جای نگذاشتی و حاجی بغیرت شدید و جواب گفت که من بابی هستم و باید در مقابل عقیده تم چوب
 بچهرم حسن شوم جریمه بدیم و همین منوال خواهم بود و تو اگر نمی پسندی باینخانه قدم گذار
 آنگاه فراسباشی مذکور با جمعی فرایشان که همراه بودند صرف چای و شیرینی کرده فرستند و بعد
 مدتی چون شرکای حاجی و تجاری که مرجه تجارتی داشتند بقصبت و اغراض عقیده بوی خیرت
 کرده فقر و شس را بودند و او را مدیون نمودند ناچار خانه و باغ و آنچه در تصرف داشت فروخته بوی
 ادا ساخت و طولی نکشید که سال کرانی و محظی پیش آمد و حاجی حتی امتعه و امانت خانه را
 فروخته بمصرف مددش رساند و بعلی و پریانی افتاد تا در سال ۱۳۸۸ تا شیخ کاظم سمند حمزه
 تجارتی در سرای نمکی رشت تانیس و حاجی را بسمت عامل تجارت خود تعیین نمود در هر سال

مذکور

مذکور حاجی با عاقله برشت وارد شده حجره را اداره کرد و پسرش آقا علی مذکور تحت او امر پدر بنا بر
 تجارت مشغول گردید و در آن ایام چنانکه نگاشتم کسی از بهائیان در رشت نبود و قزوینیان
 ساکن بلده حاجی را بنام بابی معروف کردند و عقیدت و سوابقش را تشبیه نمودند و مردم خصوصاً ^{تجان} مستان
 حجره با صرار و ابرام تمام تعدی و تعرض نمودند و حاجی بدایر و بدیل مال از طلبهایشان نجات یافتند و بی
 جوانی از بهائیان اسرائیلی همدان برشت آمد و بملاقاتش رفت جوان را در شب حجره دعوت کرد
 و همسایگان بدستند و از روزنه درختس کرده دیدند که با یهودی خانول غذا نموده با کمال
 بکامی و محبت مکالمه روحانیه کردند پس بسرای دارپسزدند که هنگام صبح در سرار بازکنند و
 یهودی باشد تا جمعیت برسند و هر دو را بشناسانند و حاجی بخبر بود ولی سرادار غفلت کرد و
 دری از درهای سراباز ماند و هنگام صبح حاجی جوان مذکور را از آن در فرستاد و جمعیت وقتی رسیدند
 که یهودی را ندیدند و از اجزای مفسود محروم ماندند و روزی دیگر آقا علی برای اخذ طلب از تاجری
 زفته در دکانش نشست همسایه دکان که فردوسی متعصبی بود نزدیک زفته فریاد بر کشید که
 بابی هستی و عده جمع شدند و کاره برای ضرب و صرح آقا علی راست کرده همراه نمودند که باید سری
 دلمن کنی ولی جوان رشید مذکور که طرف حسابشان بود برخاسته تبری نمود و به آقا علی
 شدت و بر خاش کرده گفت میخواهی فتنه بر انگیزی و او را بقوت بخل کرده از میان جمعیت
 بر بود و بسراشان رسانده نجات داد ولی شهر ساکن نشدند و استسباب تمام کردند که
 آقا علی خود اعتراف ببا بیت نمود و چون نزد آقا محمد آقای حاجی محمد رفیع که از بهائیان
 بلده بود و با وی صداقت داشت برای تهر و شهوات بردند پس از تاجرخورد بهانه چند

روز آنگاه دره استنها در دیده آنان استقط و دشنام داده از عمل شرنازدشت و حاجی نصیر
 در سالهای هزار و دویست و نود و هفت و هشت و نهمت ضعف پیری لازم خانه شده و اذنا
 بکتابت الواح و آیات صرف کرد و امور حجره با آقا علی در برادر صغیرش آقا فضل الله بود تا آنکه
 فتنه سال ۱۳۰۰ واقع و آقا علی خود شرح و فقه را چنین آورد حکم از ناصر الدین شاه بعد از
 خان دالی بدینصورت رسید که گیلان محل گردش و شکار من است ابا باید از اینطریق در آنجا
 نباشد و دالی بنا بر گرفتن اجاب گداشت روز چهارشنبه آخر سال بود و حجره بودیم و دالی برای
 تحصیل تحلیلات عید و تهیه شادی میگوشتیدند در آنحال آقا میرزا مهدی کس فرستاد که
 حجره ایشان بروم چون رفتم آقا میرزا حسین هدی نزدشان بود دیدم حالشان افزونتر است
 از من پرسیدند چه خبر تازه داری گفتم خبری ندارم پس خودشان شرح دادند که حکومت اقدام
 بگرفتن اجاب نمود و آقا رسول را برده و من حجره بر گشتم و همه را در حجره جمع کردم و آقا محمد ^{سیدعلی}
 خالوی اخوی را نزد حاجی فرستاده واقعه را خبر دادم تا الواح و آثار را منتهی کنند و ما
 و فرمایشان بی در پی وارد سر آمدند از درسی دیگر گذشتند و بالاخره مرا گرفته اظرافرا احاطه
 کرده مدار حکومت برده بدون استسطاق بزندان آمد خستند و سه تن از اجاب طلبو ستمانی
 آقا رسول و میرزا مهدی را در حبس دیدم و تا شب تقریباً سیزده تن را آورده همه را بجزیر کردن
 انداختند و همچنان زورش هراده نکلر انچی را حکمران برای استسطاق ما فرستاد کجا و محبس آمده
 دستور داد زندانیان ما را با همان بجزیر برودن آوردش هراده چون نظر انداخت و ندان جوانان
 محترم با لبه بس فخر دید شرم کرده به پیشخدمت گفت بر کس شهابی هستید یا نه و ما گفتیم یا

بابی هستیم پس بار بزدان بر گرداندند و زنده انجان در شب پامی مارا بکند که از دوزخ برگردان
چنان تنگ بهم چسباند که کشید که سر با یکدیگر اتصال یافت و ما چون تحمل مصائب در راه جن
حس کردیم سرور بودیم و همگی ناچار یکجا را فرستادیم و با پایی گند و گردن دوزخ بر خوابی بسیار لذت بردیم
و اسامی محبوبین بجز من چنین است آقا میرزا مهدی آقا رسول قضا و ملا یوسف علی استاد ابراهیم
استاد اسمعیل کلچیه بز کر بلانی قاسم آقا میرزا باقر بصار حاجی میرزا علی آقا علی صغیر آقا میرزا
و آقا سید مهدی در فقیش که در لباس درویشی بود طلبا بت میکردند و در همان روز اول بهار محکومه
آمده پرسیدند که رفقای ما کجا هستند ما هم باید با ایشان باشیم و عثمان بوجیب حیرت بینندگان
و شنوندگان گشت و آن دوران نیز خیس کردند و پس از دو یا سه روز عند لیب و آقا محمد صادق
و آقا ملا بابا را از لایه بجان تحت الحفظ بر پشت آوردند و ملا بابا چون لدی انصورتی کرد جس
شده رمانی یافت و معلوم است در چنین مواقع بعضی خود را از بلا با دامن خود بسته کنار میگیرند
و در ایام جس هر روزه جزئی نثار مییافت گاهی میگفتند فردا دوسه تن را دم توب
گذارند و یا بار بیاید نرند و یا بدت تمام بطهران برند حاجی بمن نوشتند که شیر ما در بر تو حلال
در شدائد و مصائب قدم ثبات و استقامت محکم دار و ناکند و شوقی تر بر صبر و تحمل فرمودند
و چون هفت گشت حاجی را با قه جمده و ضعف پیری حسب حکم دالی بزدان آورده بسبب کشیدند
دیس از دوزخ مرخص و گرفتار سهال شد و چون مرض شدت کرد دوزخ بر او کرد نشان بر روی
مراهم از زنجیر خلاص کردند و بهرستار ایشان پیرد ختم و در آن حال غایت ملاحظت و مهر بابی
نکره من کرده همی گفت پسر جان در این آضر عمر پرستارم هستی خدا تم را تحمل میثوی در من

شدت کرد تا در شب بیست و چهارم عید نوروز در همان حیاط مجلس از این عالم بیخ و فغان عالم حرکت یافت
صعود فرمود و من شب در بانش با باین رساندم و چون صبح شد زندانبان در حیاط مجلس را
باز کرد با شدت تمام مرا بجزیره زندان برده برخلاف ایام دیگر بجلاوه بزنجیر کردن پاهایم را نیز گزند
گذاشت و سخت در بند کرد و چون روز جمعه مردم بیکار بودند از اطفال و ارازل مردوزن از دحام
غریب و جمعیت گزیدند و در نفر حال آوردند که جسد را از مجلس بیرون برند خویشند سر و پا را گرفته
با دست بزند نایب گفتند این جسد را بینه نکنند بلکه بروی زمین بکشند و کشند تا بر تابوت
نهادند سرشان از تابوت آویزان بود با این حالت و از دحام عظیم لعن و سب کنان و دشنام
گو یان و سنگ زدن بجان که مسافتی بود رسانند و همینکه بجای آمدند خستند مردم بجوم کرده بی اختیار
بنهایت رسانند چشمها را با جا تو از حدقه در آوردند گوشها و بینی را بریزند و محاسن را گزند و خوار شدند
جسد را با نطق بسوزانند و در آن زمان اهل خانه ضجه و ناله و بیجا می کردند مردم بصد و آغوش و
افغان برآوردند ولی همسایه خانه با اتفاق زنی که هالکه هر دو خانه بود آمان را در انبار دوغال
پنهان کرد تا از قهاریات ظالمین محفوظ ماندند و حاجی عبد الحمید شریک خانه که از تبعه دولت
بود از بیم اینکه خانه آتش گیرد بواسطه کارگذاری جمعی فرانس و امورا آورده مردم را تحذیر کرده متفرق
ساخت و جسد حاجی را بجای که مدفن ایشان است برده بگودالی انداختند و ارازل و اوباش
لباس از تن جسد در آوردند و خار خاشاک بینها شدند و کار چنان سخت شد که حاجی علیه الحمید
مذکور چون در بن خانه مسکونه با میر سید عاظمه حاجی را از استعمال آب چاه خانه مانع کرد
و گفت اگر دستشان بچاه و ظروف برسد موجب نجاست میشود و آنرا علاج در دل شب که

زيارت حضرت انصير عليه بها لله ونوره

٩٨٠

بسمي الزائر المشفق الكريم

اول ذكرا شرف من افق ام الكتاب واول نود الاح من افق الوجه في المناب
 عليك يا ايتها المقبل الى الله رب الادياب اشهد أنك اعرفت بما
 اعترف به لسان القدم وشهدت بما شهد به مولى العالم ومقصود الامم
 انت الذي بك وبامثالك استحكم حصن الامر بين العباد وادفع
 ذكر المقصود في البلاد انت الذي ما منسك ضوضاء العلماء عن
 مالك الوردى والاسطوره الامراء عن الافق الاعلى وشهد الظلم
 الاعلى بشهادتك في سبيل الله فاطر السماء وباستقامتك الى ان
 صدر روحك الى الرفيق الاعلى طوبى لك يا نصير بما سمعت ^{حيث} و
 وامننت واقبلت الى ان دخلت وحضرت وسمعت ما سمعه ابن عمران
 في طود العرفان ورايت ما راى الحبيب من ايات ربه الرحمن اشهد
 أنك فرقت بانوار الوصال وشربت حبي القرب واللثام من ابارى تنسلا
 ربك في المبدؤ والمناب انت الذي صبرت في الباساء والضرا ونجاح
 بما ورد عليك وامثالك من الاعساف اهل مدن العدل والاعساف
 بمصائبكم انت السماء بالرخان واخذت الاخران مشاؤى الوجوه
 مطالع العرفان طوبى لكم وتلذذت بصدوا مقامكم وزادوا منكم

وذكرها

وذكروا آياتكم وما ورد عليكم واستغفروا بكم الى الله ربكم ومضودكم
 ومعبودكم ومعبود من في السموات والارضين سبحانك يا الهى
 اسئلك بالذين استشهدوا في سبيلك وطاردوا فيها وآجتك على
 شان ما منعهم فدده العالم عن الاسم الاعظم بان تفضل على والى
 واهى ولمن تمسك بجزلك المنين يا اله العالمين

همه در خواب بودند از چاه آب کشیده و خانواده اش مطلع گشتند تا مت خردف و کاسه کوزه را
 در هم شکستند و عاقله مانا چار شدند از رودخانه خارج بعد آب بجان میآوردند و عاقبت
 همسایه رحم آورده اجازه داد که از چاه خانه او آب بیارند و نیز حجره تجارت مارا حکم والی بسته
 کردند و سمندر بواسطه حاجی سید رضی شیرالتجار فروزی را ابلغ نمود که حجره متعلق باو میباشد
 و در حجره را باز کرد و کر بلانی حاجی علی فروزی را با میرزا فضل الله خوبی بکار حجره گذاشت و بکلیه
 مدت حبس طولانی شد و چون موی سر و جان موجب کثافت و اذیت بود و شستنی و آوردن
 سلمانی را اجازه نمیدادند بشی مسفی نوزده تپه کرده آاده ساختیم و اینکه زندانبان در رسته
 نوزده را بر ما لیدیم و بواسطه اینکه تپه کردیم شستیم و علی الصباح زندانبان وارد شد و آنحال را
 بگریسته موجب جرت و تعجبش گردید و بلاخره صبر و تحمل طامای رشت برآمده داشتند که
 هیچ یک از شراب شیده در حق ما صورت نمیگیرد و روزی در خانه حاجی حاکم که حاکم بازار بود
 مجتمع شدند و مقرر داشتند که ناگهان هجوم برده همه را با کارد و قمه ریزه ریزه کنند ولی
 حاجی ملا محمد علی امام جمعه که سلامت نفس موصوف و باکی طینت معروف و حکمت و عرفان
 مشرب بود با ایشان نصیحت داده چنین گفت خاطر آرد که در دو سالی پیش از این از منی را
 بنویان مجازات علی زنا کشیده و چهار نعقیب و تصنیفات شیده شدید که هنوز آثارش
 موجود است از آن تبر سید که در جزا از کجا بیکه در نظر گرفتید و چار عتاب و خدای گنیز
 گردید و آنرا به نیکو نه از سخنان ممنوع داشت و شاهزاده پنجم میرزا نیز که پیشکار حکومت
 بود و آن میرزا حسین هرگز نزدش سمبت نمی و کاتب میر نسبت مرقت و مسامت

کرد امام تبریز و اقدام نمود تا مجوسین متدرجاً یک یک مستخلص شدند و مراسم از چهار ماه بدین
 نوع از حبس خلاصی داد که ملا محمد علی معروف بمجلو اراکه روز ما بازار فریاد عجلوا کشیده مردم را
 با قافله جماعت امام خبر میداد تا بنماز حاضر شوند پی در پی با بنابر فرستاده دستور داد اما
 با خود بمنزل امام برد و بعثت گرمی هوا در سردی خانه وارد شدیم و همینکه امام بمن نظر انداخت
 گفت آه افسوس بر این بیچارگان چه سختی در خدمت دارد آردند و تقریباً ساعتی در محضر نشسته
 انگاه مرخص شدیم و مبلغ پنجاه تومان به فرمایشی و بابت تومان بملا علی عجلو ادا دادیم و
 روز ما بجزیره میرفتیم ولی اهل کار دلسرا کو دکان بدرا سحر یک کردند که با اجتماع و همه کار دلسرا
 از درمی درآمد متفق لهوت نسبت ما برو بجای مرحوم و بخود سب و دشنام گفته از درمی دیگر
 خارج شدند و همه روزه تکرار عمل کردند و که بلانی حاجی علی مذکور که در حجره بود اقدامی در جلب گیری
 نکرد بلکه با سایر اهل کار دلسرا در استهزا و خنده شرکت جست و من از شدت تأثر بغضب
 حجره خلوت کرده گریستم و با خدا مناجات نموده اندک نسکین یافتیم و تسلی بخود دادم که این
 بیایات در سخات در راه حق است و سرور در سباط جدید حاصل کرده در حجره بجای خود قرار گرفتم
 و نیز سیدی معتم همه روزه علی الصبح چنانکه مردم اسلام برای اهل قهر قرآن و دعای بخوانند
 با عصا در مقابل حجره ام بایستاد و سقط و دشنام گفته رفت و در بعضی از روزها دو بار
 چنین کرد و در بازار ما نیز اگر مصداق شد بهین طریق رفتار نمود و در ایام تعطیل عمومی که
 بجزیره رفتیم روزی دیگر حمل فوت شده را قصا نمود و تقریباً پنج سال بدین وتیره سلوک کرد
 تا مرد و قریب بیست ماه با بنموال گذشت و مردمی که از ایشان طلب داشتند دین خود را ندادند

و در زندان مهر حاجی مرحوم را که با من بود نائب فراسنها از جیم در آورد و اخوی زاده مای حاجی
 که پیوسته معارضه فتنه جوئی میکردند و هم بنایب داده مهر را گرفته و اسنادی ساختند
 خود را طلبکار قرار دادند و مدتی طولانی در محاکم شرع با من و عجمی و مطالبه کردند و با آنکه خود چون
 نزد حاجی مجتهد که سرانجام من بود مقرر شد و مدعیان شهود روز حاضر نمودند و مجتهد مذکور یک
 بک را ابتدا ببرد کرد و خانه امیر را منجر بقسم ساخت و من و اخوی و همسر و قسم یاد کردم و از
 چنگ مدعیان خلاص شدیم تا آنکه کربلائی حاجی علی را بعلت ضرر خسارت و آورده سمندر
 معزول کرد و من و اخوی در حجره استقلال گرفتیم و کار تجارت و سعادت و ترقی یافت و با حاج
 علی و اشرف معاشرت و معامله کردم ولی تعرضات و سختیهای آورده از اهل بازار بهمان
 منوال باقی بود تا در سال ۱۳۰۷ حریق واقع شد و کار و اسرار و اموال اعداء طعمه آتش گشت
 و من تمامت اموال و اشیاء را بیرون بردم بنوعیکه خسارتی واقع نشد و حاجی ملا محمد علی
 امام جمعه حجره من و اگداشت که بنوع خوش تجارت مشغول شدم و اعدا بعلت
 خزان در حجت مادر محمد و حید سوختند و با بکله آقا علی ارباب چون با والد
 سیدش بقوت و استقامت در ایام بدیع و در راستی و درستی نزد ایشان و بیکانه
 معروف و کمال قدس و تقوی مصرف و خانه شان در رشت محل احتیالات بهائی و
 پذیرائی مبلغین و مسافین شده و محل تعرضات و تقدمات شیده از اعداء و اشرا نمود
 و در سال ۱۳۱۷ با اتفاق آقا شیخ کاظم سمندر بار قس تکواری فتنه چندی در حصار فضل و احسان
 حضرت سید علیها بصر برده هر جمعیت نمود و مستقر با تجارت و امانت فردوسی برداشت کرده

بعثت شدت شرت باین نام و تعصب و عناد نام تیه حجره و معامله با مردم برپیش شکل شد متعین
 با وی خرید و فروش نکردند حتی از گرفتن آب از چاه کاروانسرا مانفت نمودند ولی متدیر حاد و امر
 کسب معاش موفق شده ایام را بغیرت حقیقی خدمت بامر الهی بسر برد و مکرر ایران فتنه
 و فساد افروخته گردید ولی محفوظ ماند از آنجمله خود چنین حکایت کرد که چون زوجه آقا میرزا محمد علیخان
 بهائی رشتی درگذشت و خویشان متوفاة که علما، و غیرهم از مسلمین بودند نفس بقصد نقل
 بقبات عراق عرب امانت گذاردند پس از مدتی استخوانها را در صندوق مستطیلی نهاده نزد
 من آورد که میخواهم این قبایان که در ابا اتمعه بخاری بقزوین بفرستند و با اینکه در خیالم گذشت
 که قبایان در چنین صندوق تقبیه نمیکند مگر با مکاران فرستادم آنگاه بمن
 گفت که نفس زخم بوده میخواهم اجنب در قزوین دفن کنند و چون کاری بود که شسته تغییر
 و تدبیر نمی پذیرفت ناچار با قاضی شیخ احمد برادرزاده سمندر نوشتم و اینکه چاروا دار صندوق
 بقزوین رساند شکستی در آن پیدا شد نفس دیدند و بسمع که خدای ممل که عداوت شده
 باین طائفه داشت رسیده بصندوق الدوله حکمران قزوین خبر داد و او بطمع جلب مال سمندر
 با پسرش میرزا عبدالحسین و آقا شیخ احمد مذکور گرفتار و حبس نمود و اظهار داشت که بهائیان را
 کشته و جسد را برای بهائیان قزوین فرستادند و سخنان صدق محبوبین را بسمع ضحاکشند
 و هر قدر جمعی قزوین کوشیدند نمردند و آخر الامر مبلغ یکصد تومان از سمندر گرفت و اجازه داد
 که بوشه نبرسیه و استهباده کنیم که متیت کشته بنورد و برای هر فرد جوی بطریق مذکور بقزوین
 فرستاده شد و خود نیز بعد از سلطه حکمران گیلان نوشته را بهائی با خد مال نمود

حکایت نمود که از جمله محکومین منجی از بله من بودم و در چنان ایام در ویشی روزی بخار و انسر
 درآمد و زشت گویی از امر کرد حاجی میرزا محمد ارباب قزوین واقاسید هدیه با فرایند
 که در کار و انسر حجره داشتند اندیشه از مال کرده مرا بجزیره خود طلبیده انهار داشتند که چون
 اجباب با نظر ان تبعید کردند و تو را نیز تبعید نمایند بخانه بروید و بیرون نیاید چندان هر ارد
 ابرام کردند که مراعات حجره خود کرده بخانه رفتم و شب روزی ماندم و شهرت یافت که فلانی
 از ترس فرار کرد پسندیدم از خانه بیرون رفتم ولی مراعات احوال واقوال اجباب مذکور
 بدر کار و انسر اعجز نکردم و بر خلاف عادت هر روزی هنگام صبح و نیز عصر تمام بازار را گرد
 کردم و مستقلا و دشنام از مردم شنیدم و بخانه برگشتم و این احوال فریب نداشت و اندک
 یافت و آنچه از مردم طلب داشتم ندادند فی المثل بمبلغ چهار صد تومان جو بنا جری مستغیب
 فرستم و از حاجی مجتهد خامی استفتا نمود که وجه را بطلانی بدیم یا نه مجتهد گفت چون در باس
 مشکلی نیست هر گاه وجه را با و بدی دمه تو مشغول خواهد بود اگر دارش مسلم دارد
 وجه را با و بدی و اگر نه ما امام است و من از تاجر مطالبه وجه کردم جواب گفت در نظر
 حاجی خامی حاضر شود وجه را منحویل گیر و صورت سنوال و جواب را بمن ارائه داد و دیدم خط
 و مهر خود حاجی خامی است و تا بنجاه تومان خواستم خط را بگیرم بمن نداد ولی حاجی میرزا
 ارباب مذکور پس از مدتی بعنوان اینکه وجه از مال او بود از تاجر گرفت و باقی طلبیهام
 وصولی نشد و چون هشت ماه بیکاری مذکور منقضی شد خواستم بکار و انسر ابردم حاجی
 ارباب واقاسید اسد به صلاح ندانستند و گفتند بتبر امتیت در کار و انسر اسی کلیمیان

بدر

حجره بگیرد دمن سردار عز امرند استم و بالاخره باجرت کران حجره در کار و سرای گامی
 که جسمی از تجار کلیمی و مسیحی میزیستند گرفتیم و دو سال بنهایت سختی که کسی خرید و فروش
 نکرد و نگذاشتند آب از چاه بگیریم و ناچار از خانه زیر عمارتانی آب میبردیم بسردم
 و چون سرای ملکی متعلق بشیر عقیدار بعد از حریق تعمیر شد حجره گرفته ماندم ولی احدی
 داد و ستد نکرد و هر کاد کسی نزد حجره ام میآمد مردم او را توبیخ و ملامت میکردند تا آنکه
 ۱۳۲۳ در سرای مذکور بنامی روضه خوانی گذارند و چادر بزرگی زدند و تمامت حجرات را
 بر زمین نمودند و مصارف را بر آحاد سکنه تقسیم کردند ماهم حجره را بر زمین کرده سهم خود را
 دادیم و شروع بر روضه خوانی شدیم و حاجی شیخ محمد آخر از همه روضه خوانها بمهرت
 شروع تفرض این امر کرد و مجلس روضه در عشر اول صفر از صبح تا ظهر منعقد در روضه
 مذکور همه ندزه از لعن و دشنام و افزا زده فرونگداشت و بنابر امثال حجره ما قرآ
 دادند و مذاکراتی نمودند بر بنبر چنین گفت ای مسلمانان ای سکنه کار و سرای
 بانی در خانه اسس اجتماع میکند و مردم را از زمین خارج نماید و انواع اموزات
 بمی نقل نسبت داده گفت چرا نمیریزید چرا نمیکشید و تمامت حاضرین چشمها بر زمین
 خیره نگاه کردند و سایر روضه خوانها هم برای رونق بازار خود با و تاشی و افتدرا نمود
 و هنگام روضه جلوسه حجرات مملو از مستمعین شد بجز جلوسه حجره ما و اگر کسی می نشست
 بویخ و ملامت اعدا میماند و چاهی ما را نمخورد و پس از ختم مجلس تمامت حجتار از
 درب حجره ما گذشتند خیره بمانگر لیستند و نفوس ضعیف الایمان را از اینواها

چمن دیم احاطه کرد و در برابر میرزا ابراهیم جدید از اجاب مخلص ثابت بعلت ایمان برادر
 بزرگ خود لرزیدند و پاپی میر حاجی شیخ در مجمع انام حاضر شده تبری از امر کردند و نیز خود
 مکرر نام تبار زبان را ند و مقصودش استناد ما ششم بنا مرحوم بود استناد با قرار مستغنی
 تریسید و پاپی میرش حاضر شده تبری کرد و اجاب اصرار داشتند که من بکار و نسر از دم
 دلی استقامت و پافشاری را صلاح برای امر دهم و تا روز دهم بهین منوال سلوک نمود
 و در آن روز بکنه کار و نسر خطاب کرده چنین گفت خواشتمم سه روز دیگر روضه را
 امتداد دهید زیرا که مقصودی بزرگ دارم و همه قبول کردند و گفت فردا عصر در کار و نسر
 میرزا بابا حاضر شوید که مطلبی بنا بگویم و در آنجا چنین اظهار داشت که من تا کار این شخص را
 نازم قلبم آرام نمیشود و فردا من در فلان در کار و نسر حاضر میوم و تا در حجره فلانی میروم
 و شما بگویم گنید که باید کار او را با انجام رسانم و همه متفق شدند و خبر بمن رسید و خود
 برای آنروز حاضر و تبار کردم و اجاب همانست از رفتن بکار و نسر کردند مخصوصا اگاسید
 است که بماند آمده گریه کنان گفت بکار و نسر از ترا خواهند گشت گفتم بایه استقامت
 داشته باشم و از مقدرات آئینه رو بزرگتر دانیم و من بختصار و صیتی در دفتر خود نوشتم
 و علی التبعاج با عالمه چای و دایع صرف کردم و با میرزا غلامعلی موقعی بکار و نسر از دم
 که هنوز چهار نفرهای بازار روشن بود و ما در مارا برای استمعین روضه آتش نیندختند
 و مباشرین روضه متعجب میشدند که چنین روزی از همه ایام زود تر آمدیم و مبلغ
 شصت تومان وجه امانت در حجره بود با امانت حاجی میرزا یوسف مقدمه میروم

و بمبای تحمل بر پیش آمدی ششم و جمعیت مندرجا محیط کاروانسرا را پر کردند بعضی ششگلول با خود
 آوردند و حتی زمان در زیر چادر مقداری سنگ گرفتند تا حاجی شیخ محمد از همان دالان که
 وعده کرده رسید و من تمام توجهم باد بود و طفت شدم که بعضی از مباشرین روزه مقداری مکالمه
 با وی کردند و او از مقابل حجرات گشت و اقدامی نکرد و حتی بر منبر برآمد و ذکر سوتی نمود و
 من از ماوقع خبرند هشتم فقط در چهارم ایام روزه خطی بشرعیندار نوشته از تهیه فساد بنام
 روزه خوانی و برا آگاه کرده بودم بعد اکتشاف شد که با جمعی از اعیان در آنروز مجلس روزه
 حاضر شد و حکمران نیز خبر یافته برای جلوگیری از فساد گروهی از نائب فرستاد فرستاده در
 حجرات کاروانسرا حاضر بودند ولی مباشرین روزه قصد تمسک ایام داشتند و تن از سکنه که مردی
 صالح بود با ایشان گفت معلوم است که خیال فساد دارید و چادر بزرگ که بر پا بود از جای کند
 و لذا آن اوضاع خاتمه یافت و من چند روزی بعد از آن با مباشرین روزه ملاقات کرده به
 حاجی شیخ محمد پیام فرستادم که ابد از شما محزون شدم چه بد اینوسیله آنچه از احوال سابقین
 در کتب سیر خواندم برای بعین دیدم و متشکر از حق شده بر خود میبالم انستی و در واقعه مذکوره
 بعضی از رؤسای مسلح از اجباب فرودین که عده سوار با تفنگک همراه داشت برشت و آمدند
 و در شب مذکور از فتنه محتومه روز بعد خبر یافت و در آنروز با اسلحه در کاروانسرا حاضر بودند
 و میباشند که اگر فتنه شروع شود بزنند و با بجهت آن اعلی ارباب و خاندان شان پیوسته دچار
 تعزیمات و حملات بودند و در استقامت و عمل بتعالیم و انواع خدمات مالی و غیره در راه امر
 ایسی فتور نمود و در حق حاجی نصیر صورت زیارت و التواج متعدد از بیانات ایسی صدور یافت

که در یکی از آنها چنین مملو است **يا نصير بذكرك الخير و يذكر الامام القمي كنت نائما**
لدى الباب و سمعت ندا الله رب الادب انك الذي اقبلت الى الافق الاضلع
وقطعت البر والبحر الى ان دخلت و حضرت و دأبت و سمعت من آيات ربك مالك
الرقاب انه بذكرك من بعد كما ذكرك من قبل و يقربك حين توجعك و يقدرك
حين ارتعائك الى الله مالك الاجداد الخ و منشور در محل مذکور معروف بولی زکریا
 در تصرف بهائیان است و او را دختری و دو پسر برجای ماند و دختر که در ایام و اخلاص و روح
 یادگار از پدر بود باقا محمد اسمعیل قزوینی از او حاج کرده سالها فیما بین مؤنسات مبدع شدند تا در سال ۱۳۲۴
 در رشت درگذشت و دختری از ایشان شد که از ادلسی برجا ماند و ششم در بخش ششم میادیم
 و پسر کتیر حاجی نصیر آقا **فضل الصمد** در قزوین بسال ۱۲۷۹ متولد شد و در رشت بماند تا
 بسال ۱۳۴۸ درگذشت و از او پسر باقی ماند و آقا علی ارباب در قزوین بسال ۱۲۶۴ متولد
 و در رشت بسال ۱۳۴۹ متوفی گشت و نسلش از دو دخترش برجا ماند و نیز از مسامیر بهائیان
 رشت میرزا محمد علی **علی** ان بود که در ضمن شرح احوال آقا علی ارباب نام بردیم و او از عهده
 صغیر و جوانی با اهل بهامشهرت یافت و بعد در دایره حکومت رشت موظف گشت و در
 سال ۱۳۰۳ چنانکه در بخش الاحق میگویم و هاجرت به ایران کرده سکونت نموده و بسال
 درگذشت و از او خاندانی باقی ماند که بنا بر ایمان برافزودند و دیگر میرزا آقا حارم **طیبا**
 که بود ششم میرزا محمد لیب نامی که در سرای حاجی **ماتر فیم** شریعتدار قرار گرفته تبلیغ برداشت
 فائز با بیان گردید و سبب هدایت جمعی شد و بدین نام شهرت نمود و اطفال و ارازل جمعا

تقرض دست لعن و جفا نمودند و مرض دست از معالجه نرزد او کشیدند و معاندین زشت را
تسلیت کردند تا بدر زفته شوهر نمود و چون ویرا بگر با به عمومی راه نینداختن بشی بوجوب دوستی
با حامی بحام درآمد و در حالیکه با صاحبون خویش را میشت انبوه مردم ویرا از گمراهی در آورده
همی زدند و او با بدن عریان بیرون بسته بگریخت و پنهان شد و از خطر نجات یافت و پسر
ارشدش میرزا داود خان رضوانی جوانی فاضل و خلیق دار اعضاء محترم دایره است
بود و در مجالس و محافل اهل بها الواح و شعاریکو میخواند و خاندان رضوانی از ایشان برجای ماند
و میرزا داود خان در حدود سال ۱۳۴۴ و والدش بعد از ازداد در گذشت و میرزا یکی عمیده الاطباء
اسرائیلی همدانی متقیم رشت و مصدر خدمات شده عالمه برجای گذاشت و بسال ۱۳۴۷
در گذشت و نیز میرزا ابراهیم اسرائیلی دیلمانی قبول ایمان امرایی نموده با نهایت حسن
اخلاق و انحصار و منطوقیت سالها در رشت و که منوجات فردوسی داشت و مورد تقرض اعدا
شده و نوبتی انالی میجان کرده ویرا بمحض حاجی نام محمد حامی مجتهد عنود کشیدند و در حالیکه انبوه
رجال و نسوان اسلحه و سنگ و چوب زیر عباد و چادر گرفته برای اهل اکس حاضر بودند مجتهد
با سخاوت بازخواست کرده گفت تو یهودی بودی بس نبود که بابی هم شدی و او جواب داد
که چون ازین اطلاع یافتم تحقیق دانستم که بر این تحقیق من هم علل اعراض مرضین بعینها مانده
دوره ظهور مسیح حضرت محمد است و بدینر دهمه را بیک نفر و بیکبار پذیرفتم و حال اگر برگردم
ناچارم بشریعت آباء و اسلاف خودم که تورات است ثابت مانم و مجتهد بدو گفت بلی اگر
موسوی باشی بهتر از این است که بابی شوی و از بهائیان شمسیر نامجویان آقا مشهده

علامتی

شایسته شوی شوهر خواهر عنده لیب در حدود سال ۱۳۰۰ قانز با بیان شد در حدود سال ۱۳۰۴ در گذشت
 و خانواده در این امر بجای گذاشت و پسر ارشدش میرزا کوچک سالها با غیرت ایمانیه
 در جمع بهائیان مصدر خدمات بوده بزراعت و تجارت جای اشتغال درزید و خیرا در طهران در
 گذشت دیگر میرزا اصدا و قحان در غایت ایمان و اخلاص عمر بسر برد و در دایره دولتی توفیق
 شده عاقبت به طهران در گذشت و عالمه بجای گذاشت دیگر مشهدی غلام محسین در حدود
 هزاره دوست و شستاد و اندامان آورد و سالها موفق بتبلیغ امر ایهی شد در حدود سال ۱۳۵۱
 وفات نموده خاندان دسیمی درین امر بجای گذاشت دیگر میرزا حاجی آقا عمیده ^{طهار} الا
 که در ساری ماندران در گذشته مدفون گشت دیگر آقا سید محمد ناظم حکما مذکور
 بسال ۱۲۵۹ در قریه گوراب جوار نابعه لایبجان تولد یافت و تحصیلات علمی عربیه و فنون
 راجحه در لایبجان نمود و در هفده سالگی بواسطه مریضی عنده لیب از این امر کاملاً آگاه گشته
 و بعد از چندی مؤمن و منجذب شد بتجلیات عرفانیه ایمانیه بر قلب و لسان و فطن جاری
 و با عنده لیب دیگر مؤمنین معاشر شده تبلیغ نمود و عاقبت طالب همان مدرسه که سکونت
 و طاقا بتقرض برخاستند و ملا محمد و شریعتدار در مفسر شش با وی همکاره کرده تجسس و تکفیر نمود
 و عامه و عبا ازاد گرفت و لاجرم بستگان نیز تقرض و اعراض نمودند و چندی بکجا بیت
 مکتش که از مجتهدین بلد بود در قریه و شهر باند و زناقت بطهران رفته بتحصیل علوم حکمیه و
 طبیه قدیم و جدید پرداخت و طبیب نظام شده و بقلب ناظم الا طلبا مشتهر گشت و سالها
 در طهران و اوز با بیکانی و غیرها بخدمت امر ایهی و قائم بوده الواج مستنده از بیانات ایهی

و حضرت عبدالبهاء در چشمش صادر شد و سنین چند عضویت محفل روحانی طهران داشت
 و عاقبت بسال ۱۳۱۸ درگذشت و خاندان وسیع با غر و علایق تأسیس نمود
 که در بخش ششم بمقتضیل میآوردیم و از جمله بهائیان قزوین ساکن لاهیجان که بزرگترین
 موجب نشر امر بدیع در آنجا گردید آقا سید جواد مذکور با طبقات امالی معاشرت
 داشت و وسیله هدایت سادات حمسه و غیرهم از آنجا شد و بدوستانش پیوسته
 نصیحت داد که هرگاه فی اهل بده که زلفه چیرنی میخیزد با دکاندار چند کلمه سخن از این امر گویند
 شاید تاثیر کرده فتمدی شود و در آن بلد مترواج گشته اولاد بعرضه ظهور آیدند و سقری عمر
 و طهران نموده بعد از چندی در طهران مریض شده درگذشت و دیگر از معارف بهائیان آنجا
 میرزا ابراهیم خان - سرنگ از اهل غاربان بندر انزلی (پهلوی) بود که مدتی
 ریاست گمرک بندر خرد داشت و از آنجا سفری برای زیارت حضرت عظیم عبدالبهاء
 بعکرافت چون مرحمت کرد و بیگرگی سابقی آن ذکر داشت و برادر سلیمان و از آن
 ترقیب و پانصد تومان جریمه کرد و باز ریاست بندر خرد بدو واگذار شد و عاقبت
 بسال ۱۳۱۸ به آنجا درگذشت و در ساری مازندران مدفون شد و دیگر آقا حاجان
 معروف بکانه رخا ساکن بندر انزلی بود و میرزا باقر ناولایهی اصل واکا سید
 عبد الرحیم تبریزی و مشهدی اسدالله اهل انزلی و مشیرخان مستخدم کاب
 خان آقامت و سکونت در آنجا داشتند و دیگر از معارف بهائیان آنجا
 آقاخان تبریز با بسال ۱۳۸۸ در زمره مؤمنین درآید و در جاده و مقام ارتقا جست که

و سر پیشرفت ابائی گیلان گشته معاشرت با اعظم دارکان یافت و غالباً این امر گهنگو
 کرده بسیاری را محبت و مندی ساخت و بالسان گویا حافظه توانا بیانات مقدسه و
 استدلالات اثباتیه را از حفظ همی خواند و بالاخره بسال ۱۳۴۳ از رشت بظهران آمد
 و بشیر از رفت و در آنجا در گذشت و پستاد و دو سال از محل زندگانی بهایان رساند
 دیگر از ایالات ایران که معدودی ازین فقه در آنجا میرسیند لرستان در بخش سوم
 و چهارم کیفیت شهادت سید بصیر در دامنه کوه اشترآوردیم گویند اکنون در محل مذکور که مساحت
 بعید از شهر خرم آباد است قبر مشرک برقرار و اسکا برسیاشد و بعداً معدودی از مؤمنین امر
 ابی در خرم آباد مقیم بودند از آنجمله میرزا ابوالقاسم طبیب معروف بکجباشی که نشر نفحات
 ابی کرده تنی چند را مندی ساخت از آنجمله میرزا باقر خان منشی مظفر الملک حاکم لرستان
 بدایت کرد و ادبی پروا تبلیغ پرداخت و حکمران مطلع شده ماموری در خیفه فرستاد تا آنجا
 اش رفته تمامت اوراق و کتب بدار حکومت آورد و او چون بخانه برگشته ماجرایی نسبت
 نزد امام جمعه رفته طرح واقع کرده دستور خواست و امام مصلحت دانست که بید زک صورت
 ظهران مستأفد و در آنجا طول یکسال بسختی معاش نمود و از جانب ابی بجاجی میرزا حمید علی
 دستور آمد که بسلفی نغزو باد و او نداننا عالمه اش از خرم آباد بظهران آورد و مدتی باز مانده
 بکتابت التاج و کتب معتدسه امور گذراند و پس از چندی منشی صاحب دیوان و بعداً منشی حاکم
 شده و سفری نیز بکرگان نموده برگشت و مستقلاً با سترضا آمد و دیده بعد از مدت سال تیب
 و شفقت در حدود دو سال ۱۳۱۷ در گذشت دیگر عبید اللعینی بن ازاد خان بزرگ فرود

لکه مقبره اش در نجف است تولد سال ۱۲۸۳ نیز در خرم آباد بواسطه آقا میرزا ابوالفتح
 حکیمباشی و میرزا باقرخان منشی باشی در شانزده سالگی فائز با میان گشت و برادر و مادر
 فتمیده مورد تفرض و تعدی گردید و برای ارضای آستان سفری بزیارت عتبات عراق رفت
 و چون باز آمد بیشتر مورد تعدی واقع گردید چنانکه هزار بطران اختیار کرده در آنجا ماند
 گاه بتصویر فتوح عراقی و ایام در دو خانه کار کرد و در اخلاص و روحانیت مشارک بالبنان بود
 و برادر و مادر متارکه کرده او را از ثروت و منروکات پدری محروم داشتند تا در سال ۱۳۵۴
 در گذشت کارندان خصوصاً با فروش (بابل) و قرای تابعه موطن جمعی از محضین
 حضرت قدوس بود و عده از بقیه سیف قلعه خصوصاً برادر آنحضرت دانی محمد صادق
 لیاقت در نجات داشته برای محبتین و طالبین ذکر واقعات قلعه و حصول رحمانیه صحاب
 پیوسته نموده کتاب تاریخ بیاورستند ولی غالباً ستمیده و ترسیده خصوصاً از ترس
 مایمان و بعارض که وصف احوالشان و احاطی خاندان شهدا و بقیه سیف لا
 سینا استاد آقا کلا بدوز که سالها در آن بلد میرست و ملا اینها که در عرب خیال متهم بود
 و غیرها نیز فتنه ها و شهادت که بعداً واقع شد در بخش دوم و سوم آوردم و می
 ناسوند و برخی فراری و متواری گشتند و آقا میر ابو طالب و آقا سید محمد رضا شهمزاد
 و چند سالی دیگر آقا سید باقر بن برادر مقرر شریفشان آقا سید احمد نیز که سر رسید
 با ایشان توأم گشت بعلمت اینکه زوجه شهید مذکور اهل کارندران بود برای تسلیم
 و تقویت زوجه در آن حدود مسافرت کرده دچار تفرض نمایان گردید و تنها حاجی شریف
 کرم

۹۹۷

کبیر شهباز حاجی داد کس مطلوبان بوده حراست نمود آورده اند که جمال ارزال پس از
 تفرقات و تفرقات متوالیه بالاخره بعزم قتل آقا علی بن مشهدی حسین از منجد بن محمد
 و بنشیند قلمبرخواستند تا در روزیکه حاجی شریعتدار در میان بازار با جمعی مردان از
 طالبان و تجار میگذشت نزدیک زلفه سلام داد و او توقف و احترام کرده بجا بخت
 طاعت بزبان فارسی بفرمود گفت چرا بجا قائم نیاید هر وقت احتیاج و ضرورت
 است مراجه کنی و خبر با شرا رسیده از تفرقه شست کشیدند و نیز روزی آقا میر ابو
 طالب واقفید محمد رضا در مجلسی که شریعتدار حضور داشت درآمدند و احترام کرد
 آنرا جنب خود نشانند چون برایش حاضر کردند نزد آقا میر ابو طالب گذاشت تا
 چند شریعت بهای نماید آنگاه باقی را خود بر کشید و خطاب باهل مجلس بفرمود گفت
 منی پر در بخورم و شور فرزند رسول را برای استشفای نوشیدم و مرد میکه آنرا بابی ناپاک
 خوانده اند از میوزند از مستم کاستند و خند سالی که گذشت طایبان معاند مردند و احلاف
 و اعتقالبان در شش آن گرفتند و حاجی شریعتدار نیز در گذشت و بستگان و پیروانش
 در شش و می رفتند خصمه با برادر زاده اش آقا شیخ یعقوب بن حاجی ملا یعقوب که
 هنگام وفات پدر در رحم بود و هنگام بنام پدر مستحق گشت و از صغر سن تحت تربیت
 عم بزرگوارش برآمد و بعد از فوت عم به معارف حاجی احمد از بهائیان معروف
 فرد مشی بعراق عرب رفت و بعیت پنج سال نزد حاجی میرزا حسن محمد شریعتدار
 مشی رفت و بعد از آن به نهند نازندانی و غیره تحصیل فقه و اصول فقه و کت و غیره کرد و خود

لوز

نمود و سوزن بقوی و دروغ و بکثرت جهاد شد و طلبین را بنوع حکمت جایت باین امر کرد و
 خواهرانش و هم اطفال حاجی شریعتدار غالباً مفسد و محبت این امر و مظلومان بودند بهمنمیر
 بنام مرکزی برای این فتنه مشهور شد چه دوازده تن از رجالشان چنانکه در بخش مذکور کتابم
 در واقعه قلعه نعل رسیدند که اسبابشان چنین است آقا رسول و برادرش آقا
 و آقا حسین و عثمان آقا علی دیگر آقا زمان و آقا محمد جان و آقا عظیم
 و آقا نظام و محمد یوسف و طاهر حسین و آقا عباس و قاسم
 سلمانی که در سن بلوغ بود و در اواخر ایام قلعه شکست باصابت گلزاره مخالفین دریده و معارض
 خارج شد و در حالیکه آنها را بادست گرفت نزد حضرت قدوس شتافته عرض نمود آیا شما دتم
 مقبول است و اشک از چشم حضرت جاری شده با اظهار عنایت فرمودند پس از رفتن
 امر قلعه نسبت بابیان بهنیر شدت و ادیت با علی در هر رسیده چنانکه چهارتن از جوانان بابیه
 که یکی طاهر و کس خانم بنت آقا رسول دوم سید گل خانم سوم چهارم جمالی اخاتم
 و گلزاره و ستمی خانم نام داشتند از بیم اعدا چندی در مردابی پنهان شدند و گلزاره و ستمی در گدشت
 در سن و بزرگ بریدن آمده در محلی مخفی گشتند و بعد از آن آثار قدرت الهی پدیدار شد از خم
 درآمده آشکارا از بستند و آقا حبیب الله بن آقا رسول و خلفش آقا رسول محمدزبان
 را باین ترتیب امر عظیم در آن حدود شدند در خانه حاجی معصوم در رود و نزل را فرین و
 بنامین میشد و آقا عظیمی از ارباب و طاهر محمدر و کرمانی حاجی خان و آقا
 محمد صا و قحطان از روستا متوجه نزل امراهی درآمدند و از تعرفات و حلات اعدا

۹۹۹

جز با حفظ نمودند و از بقیه سیف قلعه آقا بیگمیس و آقا زمان سالیانی ماندند و
 آقا مشید ^{احمدی} که در حدود سال ۱۲۶۶ درگذشت علامت رصاص قلعه در ظاهر بدن داشت و
 آقا لمر آقا بنوعی که در بخش چهارم آوردم چون خدام آقا خان مرتب آقا سید محمد رضا و آن میرزا ^{بسی}
 ایستاده برود خود را بقریه میستان قرب بهنیر رسانده خواهش بر رفت نمود او را نیز نقد کرده ^{بهر}
 کشیده و با نوار انداختند و آقا غلامرضا بهنیری و آقا محمود و جلاله زینبی هم با ایشان بود
 آقا غلامرضا بعد از شش ماه در زندان درگذشت و مدت حبس در آنجا بود سال و نیم متد شد و دیگر
 آنرا از بطن باز آوردند و خانه آقا غلامرضا را بنهار کردند و پسرانش آقا عجمه آکسین و آقا نظام
 برجا ماندند و در قریه عرب حیل طلا ایلیها از بقیه سیف که شرح داشت در بخش دوم و
 سوم آوردم سالها با سه کلوله غیر قابل افراج که از قلعه باید کار در پادشاهت برقرار مانده
 و پسرانش حاجی علی و طاهر رمضان دود و خورش کبر می خانم و طلک
 نسا خانم نررت داشتند و نوبتی اعدا از جانب عبد بحسین خان بند پی حکمران
 بار فرودش آقا حجب بن آقا رسول شهید و آقا مشدی احمد علی و آقا خلیل را برده
 حکمران بضر بداره پشت آقا حبیب مجروح نمود و آنان را چهار ماه محبوس بدشت ^{بند}
 از منظران بعثت هجوم از ادلی سنج بقصد قتل عمومی نموداری گشتند و در چاله زمین
 و سار و قی ^{کلا} مشدی ابوالقاسم و پسرش آقا محمود مذکور و
 برادرش ^{احسن} و آقا محمد علی و اخلافشان و نیز ^{علی} شهید معروف
 بولی خورش برجا مانده اخلافی گشتند و در قریه کشک ^{کلی} آقا محمد علی و

و

نسخه

شیخ میرزا آقا و پسرانش آقا حمزه احمد و میرزا رفیع الله و میرزا آقا جان
 که اخلاقی و خشنند و میرزا آقا جان در سال ۱۳۴۰ و میرزا رفیع الله در سال ۱۳۵۱ در گذشت
 و دیگر میرزا حسن ابن عم و اخ احمد شیخ میرزا آقا که پس از خلاصی از اردوی دولت در قلعه
 مارندران بغداد رفته محضر خلیل ابی شرف و دستور یافت که در وطن آمده قطعه زمینی خریده
 اشجار قوت بسیار غرس نماید و چنین نموده ترقی کرد و مستوفی مارندران شد و با علامت
 از قلعه که در پیشانیش جا داشت نزد امالی شام میرزا حسن بابی معروف گشت و بگانه و خورش را
 بجهالت کساح میرزا رفیع الله مذکور در آورد و در کربلای حسین کلاه دوز با پسر نورش آقا علی
 از قتیبه بسیف قلعه را شرح احوال در بخش سوم نوشتم و پسران کربلای حسین که آقا علی مذکور
 آقا محمد کلاهدوز و آقا حسن بودند و خلف وحید آقا علی آقا میرزا علیا حسین دام
 ابی درختان گردید و استاد آقا محمد کلاه دوز مذکور تا ریخته قلعه درایت امر ابی تا سن ۹۰ در
 باره و شش برقرار بود دیگر میرزا احمد خان سمرخک فوج بود که و غیره بودند در مرقبه
 ما هفتاد و یک از توابع مسای موطن کلاهدوزی ان عالم در فاصل و متقی و متبع گشت
 و کلمات متعده و اخبار سلامیه و مجتلی موقوفه و مودت و مرجع امور دینی بود و همیشه با علم
 هدایت یافت قوت ایوان و بندگان حیرت انگیزی در وی شعله زد و قریب یک هزار و پانصد تن
 از صهار و کبار و ذکور و اناث در قریه مذکوره و دیگر قریه ربه عبودیت کبری برگردان نمودند
 و سینه آقا جان ابوالزهرا خود را که که خدا و صاحب قریه و مسخره محترم در بزرگ منش و جهان
 بوده در نهایت عالی فخر و اصلاح ذات البین اہمیت میبگماشت و نیز در کربلا و زندان نش

که سادات محترم بودند هندی ساخت و کل با همیول و فروع امین ایمنی و با خلاق سایه و آداب عالی
 مرتبی و مروت نمود چنانکه جمعیت اهل بهادر قریه مذکوره از حیث لطافت و آداب البسه رجال
 و نسوان و از جهت حصول اتحاد و تعاون فيما بینشان و در ترقی زراعت و فلاحیت بر اهل
 قریه دیگر تفوق حاصل نمودند و قریه معمور و مالی مترقی شدند و مکاتیب برای تحصیل پسران و دختران
 تأسیس کرد و مقرر داشت که بنا به بوی و حیطان را عالی و متین و عزیز نمودند و در هر خانه حجره
 مخصوص عبادت پاکیزه داشتند و در اوقات صبح و شام بعبادت و ادکار پرداختند و
 تلاوت الواح و آیات بدیعه نمودند و اجتماعات و حفلات روحانیه در خانه های خود بنویس
 نظم و آداب و روحانیت ارستند و رجوع بمجاظر ملاها و در بار حکام و متنفذین برای حل نهی
 و محاصره نکردند و با اشتغال بکار زراعت و کشت پنبه و عمل تجارت را عمومی نمودند و محصول
 پنبه بجهت روسی و ارمنی و ایرانی فروخته می شدند و محتاج فقیری در میان نماند و
 بیلت نصیحت و تنبیه و تفریز مستمر که ملا علیجان نمود حیانت در کب و تجارتشان وقوع نیافت
 و تمام امور قریه بحال انتظام و کامرانی و سعادت گذشت و طولی نکشید که عده از ذکور
 و اناث خصوصاً مدرس علمیه خانم صاحب علم و فضل و حسن انشا و وجود خط و فصاحت
 و بلاغت و تبحر و تفسیر و شاعر و مطلع از ادبایان گشتند و اداره ملا علیجان و بهایان
 ماغز در کد و اطراف و کفاف بچسبید و طامای قریه و اطراف بنامی رقابت و حسادت
 و عنادت نهادند و بطهران اکا دین منفردات در خصوص مقاصد و مناسبت بردند و خانه ما
 با حیطان را که در آن خود و محضر بود بالاخص خانه ملا علیجان را قطعاً حصن حربی و مستحکم

از انوار

از آفات قتل گفتند و خطر تجدید اوضاع و احوال قلوب طبرس بجا طر شاه شاند و عرض
مخوم بمهرامی طایا و غیر هم پوسته بطهران رسید و مفتش مخصوص بآذربایجان رفعت خیر داد که
اخبار و اصله صرف افزایست ولی معاینین منصرف نشدند عریضه شاه کردند که مفتش
تحقیقات کاتبه نمود لذا امیر دیوان مامور تقضیت شد و معاینین دیرا فریفته رشوه بسیار
کردند تا حسب لخواهشان شاه خیر داد و خرافات نیز از خود بیامخت و کاران میرزا نایب
السلطنه بنوع مبالغه و تمه و مخطر نزد شاه جلوه داد و موجب بیم و اندیشه گردید و شاه فرمود
که ملا علیجان را بیدرنگ بطهران بیاورند تا در امور رسیدگی شود و کاران میرزا دست بکار
سخت محمد خان حاکم آذربایجان را معزول و میرزا ابراهیم خان سهام الدوله را که مطیع و
فرمانبردارش بود منصوب کرده مامورین ستمکار با استعداد بسیار بسیاری روان کرد و
بخوانین آذربایجان نوشت که حسین الکریم مساعدت و قوت بدهند و سهام الدوله پس از
درود بنظر حکمرانی جمعی سوار و پیاده شبانه با مفرزک فرستاد تا بخانه ملا علیجان بیایند
هجوم برده در آیدند ولی درده و بیوت و مقامی نه از قلعه جنگلی اثری دیدند و نه از اسلحه و
مهمات حرب چیزی یافتند و بالاخره قتل و اسیر و فارت بنوعیکه در بخش سابق ضمن ^{وفاات} _{وفاات}
سال ۱۳۰۰ شمسیم واقع شد آورده اند که ملا علیجان قبل از شهادت اجازت از فرزان
و در خون گرفته شست و تظلیف کرده میبای اجالتشانی شد و میر عزت خوارست ^{را}
بنبد و رضانداد و بردوزانو نشسته دست راست و دست چپ بران جب نهاد و جواد
سرش برید و محل شهادتش در سطح ^{بیدان} محو و محو ف بمیدان اعدام بود که بنام ^{بکا}

قاپوق شهرت داشت و در هیئت پهلوی تغییر و تعمیر یافت و مشهد بمشغوم تقریباً در وسط
 کوفی و زیر پایه چراغ برق باشد و سوسن حاجی ششمیرزادی وزن و مادر زن آقا شیرعلی کاشانی
 و دیگران در نیمه شب ددم شهادت مبلغی نفوذ مستحقین داده جسد را در برده در قبرستان
 معروف بسر قبر آقا بجنب گوری واقع در اول قبرستان که محط خاک کرده بلد بود واقع در راه
 بسمت دروازه جدید عجمه لعظیم بود دفن کردند و قبرستان مذکور متدرجا دفن جمعی از
 معارف بهائیان مانند حاجی میرزا عجمه خاں نوری و میرزا عیادت علی آبادی و غیره باشد
 و چون میرزا عزیز بن خان بن درقا شهید که در بخش هشتم شرح حال می آوریم تائیس در قایمه
 نموده جسد پدر و برادر را بدایجان نقل داد جسد ملا علیجان را نیز از قبرستان مذکور بر قایمه برد
 و اکنون چنانکه نوشتیم قبرستان سر قبر آقا بکلی تغییر یافت و بر جایش محوطه دلگشای باغ
 فردوس تائیس گردید و واقعه شهادت ملا علیجان چهار ساعت بعد از طلوع یوم پنجشنبه
 بیست و دوم ۲۲ شهر شعبان سال ۱۳۰۰ واقع شد و او در آن هنگام سی ساله بود و زوجه محترمه
 اش مسماة بحیده ملقبه بعلویه خانم امه لها در آنوقت بیست و سه سال داشت از ایشان
 پسری بنام ضیاء الدین و دختری بنام بقایه شد که در سن صغر درگذشتند و نسلی از
 ایشان باقی نماند و علویه پس از ملا علیجان شوهر اختیار نکرده در ماه فروردین جمعیت اهل
 بازار اداره نمود و سپس مکرراً در اقسام ایران سفرهای تبلیغی کرد و مدتی در طهران تبلیغ و
 تشویق عنوان برداشت و در سال ۱۳۲۰ بعکاشتنافه جدیدی در جوار عیادت حضرت عبدالباقی
 بسر برد و حسب الامر بعشق آباد آمد و اقامت بجایمان پس بخراسان و یزد و کینان و مارندران

بیخ و تربیت روحی نوان بخت گماشت و بهنگام درودش سیزده با اتفاق پسر برادر جوان
 سید علی محمد و ملا حسین زنجانی که در اواخر قرن سال ۱۳۲۱ بنوعیکه در بخش آبی میگذاریم
 واقع شد در کاروانسرای سکونت حبت و اشرا را بدست آوردند آنکه اموال بسیار با خود از خوش آباد
 دارد و درش گرفتند و او بی پروا لسان بفضیلت و تبلیغ کثرت و نزدیک شد که اشرا را تبار
 و سلب و نهب بردارند و چون در طول طریق قبل از وصولش سیزده نیز جمعی از یزدیان در قافله
 بتعصب شدید شده ضرب و زجر دادند و با جری پشمارا گفتند لاجرم مصمم بقتلش شد
 ولی در آن اثنا گماشته گان جلال الدوله حکمران رسیده و بر استخفاف کرده بدار حکومت رسیده
 و ایامی چند مصون ماند آنگاه بعیاس آن محل اقامت حکمران بردند و شاهزاده با عاملش
 سوالات و مشکلاتی چند از او پرسیده جواب شنیدند و حرکات بجای آوردند و حکمران
 او را با اتفاق بعضی از معتدین سمیت اباده فرستاد و حکمرانان طول طریق مکاتب متحد
 المضمون در توصیف بخت و حراست نوشت و لذا چون در بر قوه مالی بصدد ایدار و قتل بر
 خاستند حاکم محل ناچار بخیف و حمایت شده او را با اباده رساند و ایامی در آنجا سکون و قرار
 جسته روان گشت و با بکله علویه خانم تمامت حیات خود را پس از شهادت شوهر و ان گهر
 در نشر امر انهی صرف نمود و از قلم حضرت عبداله با بقیه امه البها مفتخر گردید و دارای علم و فضل و
 اطلاعات دینیة حسن خط و سلاست قیرو و تحریر و قدرت شریه بود و نمونه از اشعار
 که در دعوت با بر اینی گفت چنین است یا معشر البشر شب هجران تمام شد قوموا
 عن القبور که یوم تقیام شد ای عاشقان حق زح معشوق شد عیان ای عزیزان ذوق

بهار مدام شد عارف بیا که شاد غیب آشکار گشت صوفی بیا که خمیر محبت بجام شد
 در کوه طور بر توی افکند طلعتش چندین هزار موسی جان لا کلام شد قیسیان بمجه عظیم آمد منظر
 رب جلیل آمد و ما ش غلام شد فرقیان بشارت عظمی که بر شاست ظاهر آله فی ظل من
 غمام شد گرشینان بندهب خویشند معتقد حالا اهل شرفشان بدر نام شد اهل بیان
 لسانی بجز بیان عیان از مخزن مشیت رب امام شد آن صاعده سما بر زمین نازل آمده
 ما را خزانة ماهمه فتح انجام شد و در اواخر ایام از حلیه بصر عاری ماند و بالآخره در ساری سال
 ۱۳۴۰ از این عالم بر محن در گذشت و برادرش آقا بزرگ و مادرش خورشید خانم و خواهر
 منتر زینب خاتون و کمر شهربانو و ندبه آقا سید آقا بزرگ خدیجه خانم متدرجا در گذشتند
 و در ضمن بعضی از الواح خطاب ببلای علیجان چنین مبطور است طوبی لك يا على بما ائذت
 و سمعت و آمنت و فمت على خدمته الامر في ايام فيها تفرغ بنان الشرك و اضطرت
 ائذتة الدين فاموا على التيقان و اعرضوا عن الله العزيز الودود و قد ذكرنا
 بذكره ياخذ الفنا ليشهد لك بدوام الملك و الملكوت يا داعي اعوام الله ان
 اعظمها من ذناب الارض باسعى المهين على العيب و الشهود خذ دعاء الامر يا هي
 الاعظم و قل الخ و از شناخته گان اهل بهادر بار فروش که با امر اسی منجذب گردید اقا
 طاهر همدمی معروف با فاداد اش بن ملا نجف علی از علما و مدرسیین و پدر و پسر در محکمہ شریعہ
 طاسیعد سید العلماء که شرح احوالش در بخش سوم نگاشتم منشی و کاتب و مقصدی شریعہ
 بودند و همگامیکه حضرت قدوس از عراق عرب بوطن برگشت و مالی از مرطبه حضرت نما

از قاتا

از ملا با و عظام دسته دسته بدرکن محضرش شتافتند و از آن عرفان و ایمان و حقایق بلیغ
 بدیعه یافتند و بذلالت و بلاغت بیان و نور اینت عقل و خفاش منجذب و مستغنیض
 گشتند و صیت معارفش به پیچید و ملا سعید پریشان گردید ملا محمد مهدی را بفرستاد
 تا از مطالبش آگاهی یافته خبر دهد و او بمحض آنحضرت وارد شده بیاناتش اصفا نموده
 منجذب بلکه نمدهش گشت و جواب سوالات مکنونه قلبیه بشینه و ایمان آورده
 با وجه بشاش و قلب سبزش نزد ملا سعید باز آمد و در جواب سؤالش از سبب طول
 ملاقات شرحی از حلاوت گفتار و دقت مطالب و اسرار بیان نمود و ملا سعید بدین
 عبارت باز پرس کرد که مگر چه مقصد و مقصودی دارد و ملا مهدی جواب داد که استماع
 مطالب بدیعه ایشان بر هر کس نفس لازم است و منتهی عظمت و دقت را حاضر
 میباشد باید خود قدم گذاشته ملاقات و اصفا فرمایند و ملا سعید تفرس کرده بنوع
 چنین گفت ای مرد تو هم چیزی ندانی در ملا مهدی گران آمد و فی الحال از محضرش خارج
 شده بخانه خود اقامت بسته دست از تدریس نیز کشیده منزوی گردید و چندین
 که همگامه قلعه طبرسی میباشد و بحال تاثر و تأسف ایام بسر برد و از بیم ملا سعید هم
 از پدر خود احتیاط و خذر کرد و بطهران شتافت با روسا بابتیه صدیق و معاشر شد
 تا چون ملا سعید درگذشت و ملا بختی نیز وفات نمود بوطن برگشت و در ایام شهرت
 انوار ایهی از معارف بهایمان بار فرودش شد و در طمعه ملا با السلاک یافت
 و همه او را با بی میخواندند و از ظاهرو باطنش آثار و انوار بدیعه میدرخشید و شربت
 دالاک

و الطمان و داشته صاحب صنعتهای متنوعه و مجرب در طبابت و مشهور بمعمل کیمیا که سیر بود و از علم
و فضل و حسن اخلاق و وجود خط و کمال آتش الهی بهره میبردند و الواح متعدده در حقیقت از بهائیان
ابهی و حضرت عبدالباقی صدر یافت و خانواده از وی دین امر تیس گردید دیگر از بهائیان

معروف بایل حاجی مهدی و برادرش حاجی عبدالعزیز حاجی محمد
الصمد و حاجی احمد که متفقاً بارض عکاشتا فقه شریف بمحض ابهی یافتند و از جمله معارف

مومنین بده جمعی از الوار شیرازی که در مجامع سال ۱۲۸۸ با زنده دان مهاجرت کرده در بلده
مذکور سکنی گرفتند کاکا اعظم از مقدمین مومنین بود بر ایشان سمت بزرگی در باب
داشت و خلفش ملا حسین خدمات کثیره ممتده از تبلیغ و بذل مال و غیره در مدت
ایجات در راه امر ابهی نمود و کاکا حسین که بواسطه کاکا اعظم مذکور ایمان بدین
و در بین بهائیان بصداقت و امانت و شجاعت معروف گردید و با فداکاری و شهادت
بتبلیغ و خدمات عالی پرداخت و چنانکه در بخش سوم آوریم در موقع دفن جسد آقا سید محمد
شیرازی که الهی ممانعت و تقاضای خودستند با معدودی از بهائیان که قدم پیش
نهاد و جسد را مغزرا در محله شان دفن نمود و پیوسته ناصح شفقت و راهنمای صادق جماعت بود
تا در سال ۱۳۵۰ در گذشت و در فرزندش آقا سمیع الله و آقا حبیب الله
جای پدر گرفته در زمره ثابتیان قرار دارند و کاکا حبیب الله بصحبت اقوال و اعمال بین اهل
مردود شد و خانه خود را محل اقامت و پذیرایی مسافین و مبلغین بهائی ساخت و در موارد
بلیات و افتانات غایت سهامت و استقامت از خود بروز و ظهور داد و مادرش که زنده

شهرت یافت و صف نخست از مومنات شمرده گشت و خانم افی قوی نایبان لندی
 در امر اہی برقرار گردید و کاکا عجد ہند نیز کہ ہنفاست در بیات و در بدل مال در راہ این
 امر بی اختیار بود و عالمہ وسیعہ فرزندان از او بر جای ماند و نیز خدمات و مقامات آقا محمد رضا
 شمیم زادی و برادر و برادر زادہ اش در ماہ نذران ضمن ترجمہ حیاتش در بخش سوم آوردیم
 و در ساری و توابعش بعلوہ قرہ ماہنہ بزرگ کہ مذکور شد جمعاً از شناختہ این فتنہ میرزا
 و از معارف بہانیاں اکذود **امیرزا عمادیت علی آبادی** زندی کہ تہ سنج و ظریف گو
 در دائرہ حکومت بود و در سنین ولایت عمد و حکمرانی مظفر الدین میرزا در آذربایجان از
 مقربان و پیہد شدہ ماموریت حکومت توابع یافت و نوبت مامور تحقیق و رفع اختلافات
 و منازعات در افسار گشت و چندی در ہما بجا بارضا قلیخان بسر برد و در آن ایام جماعی
 در صائب قلغہ از بہانیاں فراہم آمد و ہمینکہ فتنہ عبید اللہ کرد برخاست و رضا قلیخان
 معاندین بہ داخلت بشیرہ سیاختہ نزد شاہ سعادت کردند و فرمان صادر گردید لہذا میرزا
 عنایت بتمبریز احضار و رضا قلیخان از افسار اخراج شد و بالآخرہ میرزا عنایت در سال
 ۱۳۰۹ بطهران دارد و با حاجی میرزا عبد اللہ خان نوری کہ در ایام آذربایجان تبلیغ نمودہ با ہم
 نہایت یگانگی داشتند در خانہ آقا محمد کریم عطا فرزند کردند و با جملہ میرزا عنایت در سار
 از بلاد ایران خصوصاً آذربایجان و ماہ نذران موجب ہدایت جمعی شد و سفری بارض
 منصورہ شتافتہ فائز بیارت محضراہی گشت و باری دیگر بعد از غروب شمس چال
 اہی بگا رفتہ جدی در جوار انصاف حضرت عبد البہار است و اخر احوالات کہ با حاجی

خان مذکور در خانه عطار مقیم بودند هر دو در حدود سال ۱۳۱۳ بفاصله اندک درگذشتند
 و در قبرستان معروف سر قبر آقا مدفون شدند دیگر لطفعلی خان کلبادی سالار کرم
 سردار جلیل که عمش رضاقلیخان سرتیب فوج کلبا بود و جمال اسی لویا میکه بنوع مذکور در
 بخش دوم بندر جزدانشته حسب استدعایش ساعتی چند در عمارت تپه کلبا که خان
 اش استراحت فرمودند و جای صرف گردید و در حق سرتیب شفقت و عنایت نمودند
 سپس از فوتش لطفعلی خان مذکور که دامادش نیز بود امیر بختیاری شد و بواسطه میرزا عنایت
 ایمان بدیع حاصل کرد و روز بروز در ثروت و مقام و جاه و جلال ترقی یافت و بعد از
 بنام بابی معروف گشت ولی با قدرت و شمتی که داشت بمقابل خوانین سفاک بنماگر
 و ملاهای طماع فتنه پرور در برابر مراتب ایالتیه و مراسم دینیه گمان و تقیه نکرد و علناً
 با دار صلوة و ملاوات آیات و مناجات پرداخت و همگان بیم و امید داشته تعلق نمودند
 و سردار از حمایت از مظلومیان بهائیان بی اختیار بود تا آنکه نوبت اعدا شکایت و ست
 نزد کابیران میرزا نایب السلطنه که اختیار مازندران داشت نموده فرار زدند که جمعیتی باقی

اقا میرزا عنایت مع آبادی از جانب صاحب دیوان حکمران آذربایجان در ابرنازب ککورد شد و عباسعلی بنای
 عضو کمرک و برات تبلیغ نمود بنده او را در ارض مقصود بعد از صعود جمال قدم ملاقات نمودم بسیار نیکم
 شوخ بود میگفت رفتی که زمین و مشعل و معروف شدم صاحب دیوان مرا از حکومت عزل نمود آمده نظر
 شدم که من چه تقصیری کردم مرا از حکومت عزل نمودی گفت تو بد سوخته بابی شده گفتم که در میان
 من نوشته اند این بابی شده است از کجا معلوم شد گفت از آن شکم گنده است گفتم اگر شکم گنده باج
 باشد حاجا طور از منی از من شکم گنده است و تماشای را بدین گرفت. اذ میرزا جید ریح مصنیع اسکود

فراهم کرده و بصد و خروج است و نائب السلطنه ویرانگر امانا بطهران خواسته عتاب تحمید کرده گفت
 شبندم حوزه تشکیل دادی و شاه بر تو خوشگین است و سردار نجابلی نموده جواب داد که من فقط
 یک حوض و عمارت جدید بسنا خود ساخته ام اگر امرا شاهی است آنرا بر میکنم و بد نظریت
 چند بار سوال جواب تکرار یافت داد در هر نوبت متجاها جوابی پسند گفت و نائب السلطنه
 فریاد زد که یا احمق و یا خود را بجاقت رزده و مرا احمق تصور کرده و سردار بنوع صرحت و اخلاص ^{ضمیمت}
 سوکنده خورد که بر حضرت والا قسم است خبر حوضی در بنای جدید من چیزی دیگر نیست و آنهم اگر
 مخالف میل دولت است تغییر میدهم و کامران میرزا خندیده دست از گریبان او کشیده و
 خلعت و لقب بخشید و سردار با نهایت اقتدار بآزندان برگشت و نمونه از اعمال سردار با اقتدار
 آنکه چون غلویه خانم در گذشت غسل و تجویز بعلت غصیت و معاندت مردم مشکل گشت بابتیه
 موزیک و سوار و بدکن تجویز خبده مظلوم نمود و در هنگام صعود حضرت عبدالجبار علنا مدت سه
 مجلس تعزیت و سوگواری بجا آورده تیمت طلعات محرمین حضور یافتند و آقا سید میرزا ^{علیه}
 عمادی پنهان کلائی و کیل مجلس دار شورای ملی که محبت و تمایل باین امر داشت در محضر جمعیت
 خطابه طبع راجع تا شیر عروب انوار مظالم آئینه ابراد کرد و بالاخره سردار در سال ۱۳۵۲
 در گذشت دیگر از شناخته گان بهائیان آنمردود آقا سید مر قاضی حافظ بصیرت
 آقا سید حسین حاجی مقدس غلامحسین خان شاهپوری کرمانی ^{میل}
 مفتی مقصد سلطنت بپسته سعادت و حمایت از اجاب کرد دیگر ملازم ضعیفان
 از اهل قریه تنگ از قرا و دودا که هزار جریب معروف بقوی و عبادت و سلوک طریق معرفت

بود و در مدرسه رضا خان ساری با ملا علیجان ماهفروزی قبل از ایمانش هم حجره بوده تحصیل
 اشغال درزیدند و مسافرت بپهران و غیره نمود و بالاخره بواسطه آقا سید محمد رضا شهید زاده
 مؤمن بامراهی شد و طلب علوم دینی در قریه بنا معاشرت گذاردند و شجاعتی مجتهد جدید بود
 از عراق عرب فتوی قتل داد و عهده نامی در گریه بی قتلش برخواست ولی حضار نگذاشتند
 و ملا رمضان ناچار ترک وطن کرد و بازوجه خود میرم خانم بقریه آهودشت از قریه کلجان
 رساق مهاجرت نمود و مدت یکسال در نهایت ضیق و عسرت زیسته تبلیغ کرد
 و آقا شیخ رضا را مهدی و مؤمن ساخت و شهرت بنام بابی یافت و امالی
 ویرا خارج نمودند و ناچار بقریه امره از قریه کلجان که بعد مسافرتش تا ساری چهار فرسخ است
 رفته سکونت گرفت و امالی شیر بر بعضی قتلش برآمدند و بی درستان بدون روشناسی
 و لباس کافی برای استخلاص از اشرار از قریه خارج شده در محلی شب بزرگ آوردند و
 شهیدی میرا قاجان نام که با این فتنه دوست بود ایشانرا بنحانه خود برده نگهداری
 و پذیرائی کرد تا آنکه شیخ حسین مجتهد ساری شیخ رضا فعلی از اهل قریه امره
 که مردی عینور و معتصب در اسلام و با هر درفتن تیر اندازی بود دستور داد که مظلوم را
 بقتل آورد و این واقعه در یکی از لیالی سال ۱۳۳۲ واقع شد و شیخ رضا فعلی در نیمه شب
 با تفنگ بعزم قتل شتافت و هنوز بمقصد نرسیده ترزلزل دروید و غرمش رخ
 داد و چون بنحانه درآمد و او را در حال مناجات و تضرع بر گاه قاضی ایجابات دید
 تا صبح بر جای ماند و آیات و مناجات اصفا کرده متاثر و مستغفر از فتوی مجتهد تحت
 - در کفر بود -

و میخیزد آنگاه با ماه رمضان ملاقی و مکالم و مؤمن و مجتهد مشتعل گشت و ملازمین
 با توهمیه کرد که هرگاه مجتهد را بنید دستش را بوسه دهد امر محبوب اوست که باید دست
 قائل را بوسید و با جمله ملا رمضان ایام حیات را بخدمت و تبلیغ امر اوستی صرف نمود و
 اشعار بسیار سروده فنا فی تخلص کرد و حال اوستی و ابراهیمی فرمودند و در سال ۱۳۳۲
 درگذشت و برخی از ابیاتش چنین است: خسار یار تازه را در این بهار تازه بین
 هم این بهار تازه از خسار یار تازه بین / خسار یار تازه را خوش لاله زار تازه بین
 این لاله زار تازه را در هر دیار تازه بین / در کوه صحرا و چمن پس چشمه سار تازه بین
 یک طلعتی از لامکان اندر مکانی شد عیان / از شاخه گل نوگلی در گلستانی شد عیان
 از عشق گل در میدان آه و فغانی شد عیان / از افغانشان بس شورش در هر مکانی شد عیان
 همچون هزار از عشق گل بس بهار تازه بین / ایضا آفتابی گشت طلوع در ماهی بندگی
 کرد عالم را منور از فغانی بندگی - بر سر بر عز و مکن گشت سلطانی مکن / داد فرمان بر
 سلاطین از برای بندگی / غنچه لب گشت در گلزار وحدت نغمه خوان / ببلدان را کرد شیدا
 از نوای بندگی ... موج زن بحر الوهیت از آن شد تا برد / آید از وی گوهر سنگین بهای
 بندگی ایضا / بساط بندگی بپا نموده شاه بندگی / در آسمان جان دول خورشید
 ماه بناگی / حضور او برای حق بود گواه بندگی / روان نبض جان دول از او میاه بندگی
 از آن میاه ارض جان پر از گیاه بندگی / شد است برتر از فلک هم عز و جاه بندگی / امرو
 حکمران بود بر سپاه بندگی / عیان بر هر دوان همه نمود راه بندگی / ایضا چهرت

من اراده الله بر جمله سرزری نواگاه خرم سرانکه شد بپایت طوبی لمن است گنت مولاه
 خوششان بدنی که شد رعفت کایمده وزردوزار چون گاه گلشن تو دشت بکوه صحرا
 روشن ز رخ ستار دماه هر دو که روی جان ره راست بپناه تو هر ره بی بود چاه
 از عشق تو عاشقان شب و روز هدم بفقان و ناله و آه ببل ز دمان تو غزل جوان
 طوطی ز لبان تو شکر خواه قدرت ز عقول دو هم از رخ برتر ز فلک تر است گاه
 افزون ز همه شهبان عالم خدام تو راست عزت و جاه الحمد که آفتاب میسنا
 کرده بنجام نور اشراق الخ ادر نه که بتطبیق عدد ابجدی حروف کلمه و علت
 برزخ ترستر الهی در آن ارض بلقب ارض السرقب یافت بفضیل تمامت واقعا
 والواح صادره و خانه ما که محل آقامت جهل اهل واقع شد بنوع مستوفی در بخش سابق
 گذشت اسلا مبول نیز در بسیاری از الواح بنام مدینه کبیره و دستانه مذکور
 است اوضاع و احوال و اما کن تاریخچه و قمر که بنوع مستوفی در دو بخش سابق مسطور
 داشتیم و برخی از مومنین ترک درین امر درخشیدند که از اینجمله علی افندی در حد
 سال ۱۳۰۵ بارض مقصود و از آنجا بهندوستان رفت و خطاب با در اوجی چنین
 مذکور می باشد با علی عبد حاضر یکبارت حاضر و نوزد مظلوم قرانت نمود
 عرفت بخت ازاواستشمام شد طوبی لمن سعدت زفراته و تولد عبرانه
 شوقاً للقاء المسجون الذي دعا الكل الى الله رب العالمين الخ

۱۰۱۳

ترکستان روسیه

عشق آباد چنانکه در بخش سابق نگاشتم دولت روس در صد و دو سال ۱۲۹۸ برابر با
بحر خزر استبلا یافت و از کنار دریای ساحل جیحون بلا دی چند مانند تازه شهر و قزل اردو
و عشق آباد و دیوانه باغ انشا، و بنا نمود و عشق آباد را که در وسط آن اقلیم و در ضلع
شالی جبال عظیم فاصل فیما بین المملکت و خراسان و واقع در قریب معموره مسی باشک
قدیم بود بدان نام مسی و مرکز ساخت و در فردوس اراضی و سکنا ی امالی تسهلا
پیش آوردند و مردم از هر سو بدان سو متوجه شده زمین خریدند و بنا ساخته بمانند و بهایا
که تا آن هنگام ملجا، دامنی نیافتند بد آنجا نبرد آوردند و بسال ۱۲۹۹ حاجی عبدالحسن
معاریزدی بد آنجا رفته برای حاجی میرزا حسن افغان کبیر و هم برای خویش املاکی بخردند و
سخت آقا محمد رضا بن حاجی محمد کاظم اصفهانی و حاجی عبد الرسول بن آقا
محمد علی یزدی که سالها بعلت تعرضات اشترار ترک وطن گفته توطن بسزوار کردند و بالا
از تعرضات امالی آنجا ناکریر شده به عشق آباد آمده بمانند و تجارت جای بردند
و حاجی عبد الرسول بعد چندی بسزوار برگشت و بنوعیکه در بخش گذشته آوردم و چار
تعرض اعدا و کسبل بشهد و حبس حکومت شد و با ادا مالغی جریمه مستخلص گشته
بشعق آباد باز آمده استقرار گرفت آنگاه استاد علی اکبر معمار یزدی با استاد
محمد رضا بنا افشاری یزدی بموجب مشورت و تقصیم حاجی میرزا جسد علی اصفهانی
با بهایان خصوصاً افغان یزدی که نمونین بلاد ایران ابلاغ کردند برای خرید زمین
دکنای

و سکناي عشق آباد از يزد رسپار شدند و حاجي در يزد در تلگراف محضر ابي عرض کرد و جواب
 تلگرافي که با بمبضمون رسيد ابريشم نمره اول جائزه نه براي ايش از يزد در بغاران فرستاد
 و با طاعت از مفاد تلگراف که منع از مسافرتش بود عمل نمود و آمد و در پنجم جمادي الثانيه
 بعشق آباد آمد بماند و از نقديات و شرور معاندين يزد رستند و زمين حربه کار و اسرا
 و دکا کين و منازل براي خود واقفان ساخته بنايي و معماري مشغول شدند و بسال ۱۳۰۲
 ميرزا عبد الکریم اردبيلي رسيد بماند و در اين سال لوجي براي استاد علي اکبر در حوا
 عريضه که از عشق آباد فرستاد رسيد و در ضمن جنين مسطور بود عمل در ارض جديدک موقوف
 است با حکمت و لسان مشهور ما هم تصديق نموده امروزه بايد کل تمام همت
 بر امر الله قيام نمايند و نيز استاد علي اکبر و استاد محمد رضا بعلکا براي زيارت محضر ابي
 رفتند آنجا مشهدي يوسف با مشهدي ابراهيم اهل از ميدان
 رسيد بسال ۱۳۰۲ مشير کاتب بخت پرور خستند و آقا محمد جعفر سکوني از زيارت محضر
 ابي در سال ۱۳۰۴ بعشق آباد آمد بماند و استاد علي اکبر دره بالاني يزدی نيز بسال ۱۳۰۴ با
 دو پسرش محمد و رضا آمدند و چندی اقامت کردند و بايران رفتند باز آمد و توپن خستند
 و نيز استاد علي جعفر برادر کتير استاد علي اکبر معمار عائله اش بسال مذکور آورده بماند و
 آقا رضا يزدی سعادتي آمده توپن حبت و حاجي محمد رضا صفهاني (شهيد)
 مرحبت از زيارت محضر ابي کرده بسال ۱۳۰۵ بعشق آمد و مشهدي علي بابو و مشهدي
 هکيم علي اردو بادي از مسلمانان ساکن عشق آباد نيز بسال ۱۳۰۸ مؤمن شدند و ذکر علی

بن مشهدی عباس میلانی نیز سال ۱۳۰۵ بعشق آباد آمد و بوطن رفته عاقله بیاید و مقیم
 گردید و کر بلانی حاجی محمد کوره پرسنداری نیز سال مذکور در عشق آباد نمودن شد
 و مشهدی حسین بابایوسف تبریزی در اداره تجارتی مشهدی یوسف میلانی
 مذکور مشغول بکار و بومن شد و میرزا مهدی رشتی پس از خلاص از حبس حکومتی رشت
 بزبارت محضراهی در عکا رفته بعشق آباد آمد و ملا یوسفعلی و آقا علی صفر و برادرش
 مشهدی علی نیز همینکه از حبس حکمران رشت مستخلص شدند بعشق آباد توجه و بطن
 کردند و آقا علی اکبر بن محمد جعفر برادر مشهدی یوسف میلانی در سال ۱۳۰۶ عاقله عمورا
 بعشق آباد آورد و بعد از دخترش ازدواج نمود و میرزا جعفر شرازی (نادی اف)
 که با پدر در عشق آباد تجارت میکرد فائز بایمان گردید ۱۳۰۶ و مشهدی علی اردوبه
 در عشق آباد سال ۱۳۰۵ فائز بایمان گردید و عبدالحسین خان دینار آبادی همدا
 سال ۱۳۰۵ بعشق آباد آمده با حاجی محمد رضا اصفهانی در یک حجره ماندند و سید
 کاظم یزدی بعلت نقرض اشراق در سال ۱۳۰۵ بعشق آباد آمد و بوطن رفته بقلیل
 بازگشته ماند و مهربان پور بهرام از زردشتیان بهرام آباد تابع کرمان که بعد از فوز
 بایمان بنام خیرانه معروف گشت از پدر و مادر و پویند منقصب بعشق آباد گریخته ۱۳۰۶
 متوطن و متزوج شده عاقله تاسیس نمود و غلامحسین اصفهانی بعلت هجوم اعدا در ا
 و سبزو در عشق آباد آمد و بوطن حبت و ملا علی اهل درود خراسان بعلت
 نقرض اشراق بعشق آباد متوطن نمود ۱۳۰۶ و آقا محمد جعفر برادر حاجی محمد کاظم اصفهانی

در سال

در سال ۱۳۰۶ بعشق آباد توطن جسته مشغول تجارت گردید و آقا محمد حسین بسکونی بسال
 مذکور بعشق آباد آمده میبیم شد و عمرا ده اشش کر بلانی قاسم بن کر بلانی محمد جعفر هم
 آمده مشغول کسب گردید ولی بعد از دو سنه وفات یافت و آقا محمد حسین مذکور عاقبت
 از جانب شرکت امید که مذکور میگردد بشکامی اقامت در آنجا انظار نمود و دیگر آقا میرزا
 ابوالفضل کلپانگانی بسال مذکور وارد شد و بنجارا و سمرقند نیز رفته تبلیغ و تالیف
 برداشت و دو کمر عطا الله خان و شیر محمد خان افغان را در سمرقند تبلیغ کرد و آقا عزیز
 جذاب که شرح احوالش را ضمن اوضاع خراسان آوردیم در بیان واقعات ایام حیات
 خویش چنین آورد در سنه ۱۳۰۴ از مشهد سفر بنجارا نمودم در آنجا توسط اخوی خویش کر بلانی
 محمد حسین که چند سنه در بنجارا طرف جمعیت تجارت مشهود واقع و نزد عوام و خواص معروفی کامل
 داشت با امیر عبدالاحد خان و قوشبگی وزیر امیر روس بر درباریان مراد و شناسا گردید
 و بواسطه ملائمتی که در اخلاق ایشان دیده میشد چنین تصور نمودم که هرگاه مبلغی کامل بنجارا بیا
 میجمل این اشخاص مهم تصدیق نمایند لذا شرح حال را حضور حضرت بهاء الله جلالت عظمت عرض
 نموده استند عا کردم که اگر صلاح باشد آقا میرزا ابوالفضل کلپانگانی و آقا میرزا محمد قاضی
 و آقا محمد مصطفی بغدادی بنجارا حرکت نمایند و چون یکسنه بعد بساحت اقدس مشرف
 شدم روزی میرزا آقا جان خادم بهه مذکور داشت که عرضیه شما بنظر اضر فارز گردید
 فرمودند بنیاضل و ابوالفضل اطلاع بده که باید متوجه بنجارا شوند بنهار حضرت میرزا ابوال
 فضل در سنه ۱۳۰۶ بدین قصد بعشق آباد و ترکستان آمد ولی حضرت فاضل قاضی در

ادامه

۱۰۱۷

شاکو

۱۰۱۸

و در اواخر سنه ۱۳۰۸ بعشق آباد ورود نموده و پس از اندک توقف بجهت حرکت فرمود و دیگر
 میرزا ابوالقاسم افغان در سال ۱۳۰۶ از یزد برای داری سازل و دکاکین و کاروانسراها
 که بنام حاجی میرزا محمد تقی و آقا سید مهدی و آقا سید احمد و آقا سید علی و غیر هم از آنها
 آمد و تا سال ۱۳۱۳ بماند و برفت آنگاه آقا میرزا علی برادرش بجای وی آمد دیگر استاد
 علی عسکر رتبه باف در اواخر ۱۳۰۶ برای استخلاص از شر در اعدا از یزد بر سید و پس از
 میرزا مهدی حسینعلی و حمید علی شهرت یافتند و زوجه اش طوطی بیگم
 و دخترانش خصوصاً بی بی سیکینه که شعر میگفت و تبلیغ میکرد و زوجه اش آقا سید
 یوسف خویدی بود و در سال ۱۳۰۵ شروع بنیاء مشرق الاذکار شد و استاد علی
 اکبر معمار (شهید) در کتاب سوانح ایام حیاتش چنین نگاشته چون در سنه ۱۳۰۱
 با اتفاق استاد محمد رضا دار عشق آباد شدیم پس از یکسینه بساحت اقدس توجه نموده
 حضور حضرت بهاء بهر جل ذکره الاعلی تشریف حاصل کردیم و بعد از چند توقف و منعم بنیامی
 باقیه طلعت احدیه مرحبت نموده بار سفر موقت یزد زخم پس در سنه ۱۳۰۴ معاودت
 بعشق آباد کرده مشغول بنا عمارات از دکاکین و سرای و غیره شدیم درین اثنا مکتوبی
 از افغان کبیر حضرت حاجی میرزا محمد علی رسید مرقوم داشته بودند اوقاتیکه حضور جمال قدم
 شرف بودم عرض داشته عا کردم که محل در عشق آباد با اسم امر بنامایم و استاد عام
 بفر قبول فائز گردیده لهذا شمارین مرعوب پیدا و اقباع نماید و در آن بنا نگذارید
 که مشتمل بر حوضخانه و حمام کوچک و طبقه فوقانی در وسط حیاط سر پوشیده باشد

در کتب

۱۰۱۹

و آنچه محتاج شود برات نماید پرداخته شود و بنا بر عینه در صد و پید کردن زمین مطلوب بر آرد و در کویچه
 مرد که حاتیه بکوچه آزادی موسوم است یک قطعه زمین از شخص اعظم نام از اهل ایران که تازه از
 دولت گرفته بنا مختصری در آن نهاده بود بمبلغ ششصد ناط باسم افغان خریدم و ضمناً تفصیل
 سفارش افغان و خرید زمین را حضور مبارک معروض داشتم درین خصوص لوحی با قیام نازل
 در ضمن جمله اول لوح که مبسوط خادم تبه است میفرماید با حجب فوادی حضرت افغان علی
 من کل بها، الاهی از فردی که مرقوم داشته اند ارض مخصوص باسم حق جل جلاله در آن
 اخذ نموده اند و بعد از عرض با حث اندس بشرف قبول فائز و فرمودند بنویسند
 علی قبل اکر علیه بها بنائاً و تعمیری و آبادی آنجا با شما است هدا من فضل الله
 و افغان که بر امر خود هم هر قسم مصلحت دانند بشما بنویسند این عمل عملی است که با
 ملک و ملکوت باقی و پابند است هینئاً لک و مرثیاً الی آخر بیا نه از اصل پس از
 زیارت لوح مبارک در یوم ۲۷ ربیع الاول ۱۳۰۵ شروع بکار نموده عمارت در یکسوم زمین
 بنویسند دستور العمل داده بودند بنا کرده حوضخانه و طبقه سخانی تمام و نصفه طبقه فون نیز ساخته
 گردید زمین درین سمت شرقی شرقی آن دکان نیز در همان اوقات باسم حاجی سید علی افغان
 از دولت اخذ گردید که فعلاً مدرسه ذکوریه در آن واقع است و در قطعه زمین دیگر سمت غربی
 حلف کویچه آزادی باسم میرزا عبد الکریم اردبیلی از دولت گرفته شد که زمین گوشه را عمارت
 نموده خود معزی این در آن سکن یافت در زمین دیگر جزو باغ شرقی آن دکان شده سپس
 میرزا ابوالقاسم بن حاجی میرزا آقای افغان از یزد دارید عشق آباد شد و تمام ملک افغان

دبلاغ

۱۰۴۰

و باغ مذکور بوی تحویل داده شد و زمین که باسم حاجی سید علی گرفته شده بود نیز مسکامی
 که جزال قوراپاتین بعشق آباد آمده زمینها را رسیدگی نمودند تا هر کس در آن بنا نموده ضبط
 نمایند از آنجا نیکه در موقع تفرین بجانب حاجی میرزا محمد علی افغان تخصیص یافته بود قبلاً را
 تحویل داده در دفتر حکومت باسم معزی پسه گردید و قطعه ای که باسم میرزا عبد الکریم بود ولی
 در پیش اختصاص با این جانب علی کبر داشت نیز قبلاً اش باسم حاجی میرزا محمود بن حاجی
 میرزا محمد تقی افغان گردید و ما چندین سنه باغ مشرق الاذکار عبارت از سه قطعه اراضی مذکور
 و عمارتیکه نصفه طبقه فوقانیست تماماً باقی بوده و چند اطاق و یک ایوان نیز جلوه کوه آزادی
 ساخته شده بود که بعضی احتفالات امری نیز در آنجا تشکیل می یافت و با جمله بهائیان
 نامبرده در مشرق الاذکار مذکور که قطعه زمینش از عظیم نام بمبلغ ششصد منات خرید شده
 و بنام زمین عظیم معروف گردید آزادانه بتلذذات آیات و مناجات و با احتفالات پرداخت
 و بحسن اخلاق و صحت اعمال فیما بین محموم لاسیما نزد روسها و آرامنه و ترکمانان مشهور
 شدند و حاجی محمد رضا صفهانی در بالا خانه سرای موسوم بسرای رشتی که متعلق با افغان بود
 در سطح بازار و جویش غالباً دکا کین و منازل ایران واقع بود اقامت حبت و غلبه بهائیان
 نیز در همان حد و سکنی گرفتند و با شیعیان ایرانی مختلط و معاشر بودند حتی در عزاداری
 امام حسین لوازم تعزیت فراهم آورد و شرکت نمودند و با تمام همت بتبلیغ کوشیدند خصوصاً
 حاجی محمد رضا مدا مابى بر و ابنتبلیغ پرداخت تا اینکه در جلسات تبلیغیه نزد آقا میرزا ابوالفضل
 ذاب و ایاب نفوس همه از مسلمین و آرامنه و غیرهم بسیار شد و بساعت ادبای

ادبای

روسته خواست مطبوعه تالیس نماید و در آن ضمن روزی حاجی محمد رضا صورت فتوگرافی با دست
 خود در میان استاده و قطعه کن مع الله بخط نستعلیق بسیار زیبایی و اصل از ارض عکاسی
 راست کرد و یکی از آن دو آقا محمد رحیم صفهانی قطعه نادرینی اجبت لک دعوتی سرعت^{البین}
 و آقا میرزا احمدی شش قطعه قیام الحکمه بالفلم بسینه نهادند گرفت و منصور صورت مذکور را شش
 شیشه بر در ب فتوغرافی از نصب نمود و مبغضان عنود ایرانی از شاهده آنها به بیان آمده
 عوغا در آمد چستند که آنه یکی ادعای خدای و دوم ادعای پیغمبری و سوم ادعای ولایت
 و شکایت بحکومت نمودند و عوام در کوی و برزن همی گفتند که حاجی دعوی خدای دارد
 و حکومت بی دزدک مدعیان را طلبیده ملا محمد قاضی قراباغی را نیز حاضر ساخت و حاجی
 با قطعه فتوغراف آوردند و چون از معنی عبارت مسطور در قطعات پرسیدند و او جواب داده
 تبیین و تفسیر نمود و قاضی نیز در تصدیق کرد و حکومت مدعیان را علامت و حاجی را امر حض
 داشت و نیز روزی در منزل استاد علی اکبر معمار چند تن از بزرگان ارامنه با آقا میرزا ابوالفضل^{العقل}
 صحبت از این امر داشتند و ملا احمد بزوی باتنی چند از مسلمانان ایرانی حاضر ساکت
 و مستمع بودند و ملا احمد بالاخره از قوت بیان میرزا ابوالفضل باتنی حد برافروخت
 و از جای برخاسته بارامنه گفت بعیث پژوهش نکنید که پایان مکالمه با بیگوده جز
 عطالت و ضلالت نیست و با همراگان بیرون آمدند بغداد رفت و پرده چستند و بالاخره
 واقعه شهادت حاجی محمد رضا در روز یازدهم محرم سال ۱۳۰۷ و مجازات دولت نسبت
 بزرگبین و شفاعت بهائیان و حسن صیبت و عزت و احترام اهل بهائیه عجب که در بخش

باقی

سابق ضمن واقعات سال مذکور درین بخش ضمن بیان احوال حاجی مشید کاشیم
 واقع شد و یوما فیوما احادی از بهائیان ایران بد بخارفتند و عدد مؤمنین و مؤسسا
 بیفزود و مؤسسات و اجتماعات فرزاد و قومی گردید و چون دفن متوفیات در قبرستان
 دیگران میسر نبود عریضه بکومت داده قطعه زمین وسیع جهت دفن اموات بسمت شمال
 بلد خارج از شهر جنب به قبرستان کلیمی و سیحی و اسلام گرفته محاط بحدود نمودند و این
 درین مقبره دفن شدند مادر سالخورده مشیدی حسین بابایوف تبریزی و طفل خردسال
 آقا میرزا عبید الکریم اردبیلی بودند و از جمله بهائیان ساکن عشق آباد مشیدی رحیم کاش
 زنجانی و میرزا حمید علی اسکونی و ملا احمد و میرزا حسین پیران تارا میبدانی
 و عبید الکنواد و حاجی عبید الرحیم پیران آقا محمد صادق برادر حاجی محمد کاظم ضعیف
 و نیز حاجی میرزا محمود افغان پس از آنکه توقف در عشق آباد بخارفتند بساط تجارت
 بگشود و عماراتی در شهر تارة در کاکان ساخت و در اوایل سال ۱۳۰۹ آقا محمد قاضی
 نبیل اکبر برادرزاده اش آقا شیخ محمد علی بعشق آباد آمده و فاضل پس از چند ماه
 بخار رفت و طولی نگذشت که مریض گردید و چون خبر سانه کبری عزوبت حسن جمال اسی رسید
 و بهائیان قرین زاری و پیغمبری شدند و افغان و دیگر بهائیان خبر فاضل نگفتند و
 دو روزی دیگر او نیز بعالمی دیگر برفت و الکسندر تو مانسکی یکی از جنابان
 تو بخانه روس با آقا میرزا ابوالفضل گلپایگانی مرتبط و معاشر شد و میرزا رساله اسکندر
 بنامش تالیف کرد و او مردی دانشمند و مستشرق بود و سفری با پیران حسب اجازة دولت
 فرمود.

۱۰۶۲

مجموعه زنده اطلاعات ازین امر بدست آورد و کتاب اقدس و کلمات مکتوبه مع الواح اخروی ترجمه بلغت روسیه کرده بمفهوم خود شرح و تفسیر نمود و در جمله پرسشکی متعلق بشعبه از انجمن همایونی روس آثار عتیقه چند فخره از رساله مذکوره را به روسی ترجمه و نشر داد

عراق عرب

که در دوره اولی مقامی خطیر در تاریخ امر بدیع داشت در دوره ثانیه مقامی مهمتر از پیش یافت و بانضمام آیام سلیمانیه متجاوز از دوازده سال مرکز این امر و محل توجه مومنین گردید و بعد از او در الواح کثیر صادر از قلم ابی لقب مدینه المد لقب گشت و اما کن قبر که بسیار در صحابه عالمقدار در آن بلد نمایان شد و اسرار و احوال کثیری از ایشان امثال شیخ سلطان کر بلائی و شیخ حسن روزی و آقا محمد مصطفی بغدادی و عظیم روان کردی و اوضاع و واقعات شیره را در بخش سوم و در بخش سابق آوردم و از شهر انزاب بهائی ناصر بغدادی (حاجی عباس) شجاع و عبور و عبور و چابک و شیفته محبت و ایمان ابی بود و واقعه دفع و فتنش دین معاند مقدم بر قتل ابی را در بغداد ضمن بخش چهارم نگاشتیم و بعد از آن حسب دستور با زندران رفته مدتی نزد اخ اکرم بماند انگاه بوطن باز برگشت و با آقا محمد مصطفی و برخی دیگر از اهل بهای مقیم برودت شده بود اگر می بردا و برای زیارت بکام مرادده نمود و بعد از عزوت شمس شمال ابی بموجب استجازه حضرت غصن اعظم عبدالبها معیم عکا گردید و در آغاز روزی لفت و نقص مخالفین جنیدی دجا اشتباه دستور گشت و بالاخره متنبه و منتفی شده عاقبت ایجات از ظل رفت

و علی بن

۱- ۱۸۱۴م کابرد محمد مراد
۲- دیگر ترور احمد در برین

و عنایت آنحضرت به پایان رسانده در گذشت و در قبرستان اهل بهادرفون است و از
 مشایخ مؤمنین نوعیکه در بخش چهارم نگاشتم حاجی محمد ماشوم عطار صفهانی بود
 که از ایران بقصد تکمیل تحصیلات علمیہ بعراق عرب مقرر گشت و پس از فراغت و نیل مقصود
 و دریافت اجازه اجتهاد در فروع دینیہ و جمعیت شرعیہ چون خواست عودت بوطن نماید
 اندیشه نمود که مبادا مانند غالب ارباب مسانذ فتوی برای جذب انام و استفاده از علوم
 در دام دنیا افتد و مشقات در ریاضات راجحه اش بهما شود لذا در بغداد اقامت جستبه
 بصدقه اشتغال کسب و حرفت برآمد و با سرمایه دوازده قران که از متاع دینادشت تمکلاً
 علی ته دکه عطرفروشی باز کرده مشغول گشت و متدرجا رونقی در کسب و کارش پدید
 و ثروت وافر یافت و امولش از کرد و مرد کرد در حلقه متمولین و تجار محترمین بغداد شد
 و بعلت وفراط علم و فضلش احدی بر او تقدم نیجست و در مجالس مشورت برخلاف رای او
 بکاری اقدام نمیکردند و بدین طریق در ایام اقامتش در عراق مهدی بفرمانش شده از
 دلباخته گان امر بدیع گشت و در آغاز توقف مقصود انام در دار اسلام که هنوز اقامت

دار حله داشت آن ایام آن بود که بعد از نوروز همان سال از دار اسلام به آن که طاق کسری در آنجاست تشریف
 بردند بمقبره حضرت سلمان فارسی را زیارت فرمودند و آنرا کعبه الابرار فرمودند و در محضر مبارک حضرت بعض
 اعظم و حضرت نفیم و جمعی از ارجباب و خدام بودند چند شب در کمال استعجاب و در آن مقام به حاج شریف دستند
 درباره سلمان بسیار اظهار عنایت کردند و بر اکثر اصحاب ائمه ادراترجم دادند و در حسین نقاشی طاق
 کسری این بیت مولانا خالدر خوانند چشم عبرت برگشت و طاق کسری را بین عکبوش پرده دارد
 جند نوبت خوان شده بنیل زندگی در سال ۱۲۷۵

انوار الهیه از خلف سیب حکمت و مصلحت و وقت میخرشید بانوار کردگار روبرو شده شیفته شیفته
 گردید و ارادت و خلاص تمام ابراز کرد و در همان اوقات عمارتی بنام در بغداد کشید که تماشای
 نظیر بود و پس از اتمام بنا مجلس معظنی در آنخانه بپای راست و از هرگونه زینت و آرایش قنیا کرده
 فواکه و حلویات رنگارنگ فراهم نمود و از جمال ابی حنیفه استوار شد که برای تهنیت و تبرک تشریف فرما
 شوند و خواشش مقبول گردید و قبل از ورود مبارک حاجی خود بر صدر مجلس استوار گشته جمع حضار
 از علما و تجار انعم و آلاء طاهره و معنویه مرزوق همی کرد و چون جمال رضائی با برخی همزمان درود
 فرمودند از جای برخاسته با استقبال و تعظیم و اجمال پرداخت و با وجود سن شصت در
 محل خدمت با ایستاد دست بر سینه ادب نهاده بخدمت مشغول شد و از آنروز همگی دانستند
 که حاجی را در مقامات عرفان و ایمان جدید چه خلوص و صفائی است در سائله اثباتیه در شان
 امر بیخ نگاشت که جمال ابی در آن ایام برای دوستان تعریف و توصیف از آن میفرمودند
 و بخط خویش وصیت نامه نوشته تمامت ثروت و مکنت خود را بجمال ابی تقدیم نمود و از اینعلم
 در گذشت و اولادش که از عرفان و ایمان پدر محروم بودند در تقسیم مآثرک اختلاف نمودند و همه
 بردند و زن دوم حاجی که بی اولاد و دختران حاجی او را از ارث محروم کردند شکایت بجزایر ابی
 آورد و عین و رقه همه نامه بخط حاجی را تقدیم نمود و جمال ابی تمامت ورثه را بجزایر فرمودند
 دستور دادند که کتاب و آثار حاجی را که محفوظه مخصوص و مفضل داشت حاضر کردند و حسب الامر
 در حفظ را کسودند و جمال ابی قبلا کتابی را تمام علامات و صفات توضیح دادند و آنرا از ما بین
 محتویات محفوظه گرفتند و فرمودند ما از حاجی محمد یاشم بهین جواهر کشف کردیم و ما بقی را در ما

۱۰۰۵
 بین خویش کما فرض به تقسیم نمایند و با مختصری از این واقعات را در بخش سابق نگاشتیم
 و قریح حاجی محمد ششم در بغداد است دیگر از بهائیان شهر بغداد آقا میرزا موسی صرف البعا
 که نیز کیفیت تعلق والدش حاجی میرزا مادی جواهری و اخلاص و خدمات عالی که آقا میرزا
 موسی در راه محبت جمال اہبی نشان نمود در مطاوی و بخش سابق آوردم و حاجی میرزا مادی
 مذکور از اشراف و اعضاء دولت ایران در عصر فتح علی شاه بوده از جهت تصرفات شاهی
 مهاجرت بعراق نموده در حمایت دولت عثمانی بیارمید و بجا هر فروش برداخته اطاک و عقار
 و مالیه بسیار فراهم کرده عمارتش محظوظ جمال ایران و اشراف و بزرگان گشت و از انبیه و
 عمارات متعلقه باد کاروانسرای برای اقامت زائرین مشاهد بترکه عراق در مساحت بیست
 ساعت فرب بغداد بساخت و استاد اسمعیل بنا کاشی و بناهای دیگر از اجاب بنایی
 اشتغال نمودند و عیض اعظم و آقا میرزا موسی کلیم بسر پرستی کاہی میفرستند و پسر دچرش
 آقا میرزا موسی در سنین اقامت جمال اہبی در بغداد آنجذاب و ایمان حاصل نمود و چون
 حاجی وفات یافت و ما بین آقا میرزا موسی و دو خواهرش که فائز بایمان بدین گشتند در
 تقسیم میراث بدر اختلاف حاصل شد متفقاً از محضر اہبی التماس و اصرار بدخلت
 و تقسیم اموال نمودند چندانکه اقدام فرموده بنوعیکہ همه سرور و شادمان گشتند و دندان
 برخی از ملائسی طماع کنده شد اموال مذکوره ما بین یک برادر و دو خواهر مطابقتن
 اسلامی تقسیم گشت و آنان ثلت ترکہ حاجی را برای محضر اہبی تخصیص داده اصرار
 و ابرام ہی کردند ولی جمال اہبی قبول نفرمودند و عاقبت بموجب اصرارشان قبول نمودند
 و بہ ان

و به آقا میرزا موسی بخشیدند و آقا میرزا موسی بشکرانه این فضل و موهبت تمامت بملک
 خویش را که بهائی خلیفه داشت بموجب این نامه بخط خود مشحون بشهادت جمعی از علما
 که اصرار در قبول جمال ابهی داشتند تقدیم کرد و جمال ابهی اطاک مذکور را بدست می
 سپردند ولی در سنین آقامت ابهی در ادرنه برای اینکه آقا میرزا موسی قراء عبدده از
 حکومت عراق قبول کرد که در مدتی معین منال دولتی را بپردازد و چهار خزارت شد نتوانست
 منال را تادیه نماید حکومت تمامت اطاکش را ضبط کرد و فقط انگشتر یا قوت مکمل بجواهر
 که در بغداد آنچه اصرار کرد و جمال ابهی قبول نفرمودند با درنه فرستاد و مقبول واقع شد و چون
 در ایامی قلیل بعد از آن مهاجرت ابهی بکاکا واقع شد و در سخن عظیم فتنه فرار گرفتند و صاحب
 از جهت ضیق و شدت بنحویکه در بخش سابق نکاشتم چهار بیماریهای گوناگون شدند
 و از هر جهت مضیق شدت رسید حسب اشاره ابهی انگشتر مذکور را بند و ستان برای
 فرستادند و از میان رفت و با بجزله آقا میرزا موسی در بغداد مورد توجه بود و از ظم ابهی
 در ادرنه و عکا الواحی مهم در حقیقت صد در یافت و بلبق حرف البقا مقرر گردید
 و نیز از شاه ابراجا در بغداد آقا میرزا محمد دیکیل، شهید کجایت و در استکباری بود
 و در ایام اشراق انوار ابهی در بغداد فائز بایمان گردید و چون بنوع مذکور حکومت عراق
 اطاک آقا میرزا موسی را که متعلق بجمال ابهی بود ضبط نمود آقا میرزا محمد بنام و کالت از
 جمال ابهی اقدامات ساعیانه بعمل آورد بلبق دیکیل معروف شد و در واقعه اسارت
 اجبا از بغداد بموصل چنانکه در بخش سابق آوردم از اسرا بود و از جهت مشقات و

توضیحات

و تفسیحات مذکوره ثروت از کفش زفته فقیر گشت و در گذشت و از او عاقله و اسوه در این امر
 برجای ماند و پسرانش آقا محمد حسین و آقا نورالله معروف اند و از ایشان هیچکس ساکن عراق
 آقا محمد رضا قناد شیرازی در اوائل ایام آقامت جمال ایهی در بغداد ساکن آئینده بود
 و بملاقات با بعضی اصحاب اطلاع از امر بدیع یافته بزیرت محضر ایهی نامل گشت و بشعله
 ایمان و اخلاص برافروخته طائف حول مبارک گردید و در مهاجرت مرکب ایهی از بغداد
 باسلامبول همراه بوده خدمت نمود و در صنف اول مخلصین اصحاب مبارک محسوب شد و در
 ادره با خواهر حاجی آقا تبریزی که تازه از تبریز رسیدند ارذواج کرده و خواهر دیگر آقا میرزا محمود
 کاشی که عنقریب مبینگاریم بزینت گرفت و همه جا تا سجن عکا مورد فضل و عطا و از مجاور
 ارض مقصود بود و پس از عزوب شمس جمال ایهی از مخلصان و ثابان اصحاب حضرت عبدالباقی
 شد تا در گذشت و مدفنش در قبرستان عکا است و از پسرانش میرزا حبیب الله (عین الملک)
 که بزینت آید و تربیت آنحضرت صاحب حسن خط و کمال شده در سنین اولیه نحمدت
 امریه بردخت و بعد از مشاغل دولتی ایران وارد گردید و پسر دیگرش میرزا خلیل جناب
 در عکا و هم از دخترش که در شام شوهر کرد مال با سعادت و جلالی برزور نکرد و دیگر
 میرزا محمود و کاشی در عنقوان جوانی بواسطه آقا جمشید که در تجارتخانه پسرش بود

بعد از زلزله سنه ۱۲۵۸ بعزم مجاورت کبر بلا آدم و بصلا حدید حتم در دکان قنادی مشغول شدم سید
 حسین قناد صفا مانده که در آن دکان شیرینی می ساخت علف تبلیغ امر جدید میکرد و روزی بن خیر داد که آقا محمد کریم
 ناچار شیرازی هم بانی است و متفقاً بمنزلهش رفیق و اورا شناختم و با آن سید حسین بپرده صحبت کرده
 من شنیده شائق شدم نبیل نندی

از امر بدیع شنیده شریفه و سوار بر اسب بغداد شتافت و زیارت جمال اسی مقصد و
 مقصود یافت و با آقا محمد رضا کور که حسب دستور که قنادی بار کرده و همگان مشتعل
 بایمان و از طالعین حول اسی و بالآخره از مهاجرین و مجاورین ارض مقصود گردید و در آنها
 ایشان دو خواهر و خود با یکدیگر چون دو برادر و در تمامت دوره اشراق انوار اسی توجّه و غنا
 منقخر بودند و پس از غروب شمس جمال اسی نیز از مخلصین با بختین بود و در حدود سال ۱۳۳۰
 در گذشت و مدفنش نیز در قبرستان عکا است و از پسرانش میرزا طراز است و میرزا
 عزالدین خاندانش بر جای ماند ولی نه آمان و نه اعقاب آقا محمد رضا هیچ یک در نام و
 مقام خلف صالح پدر نشدند دیگر آقا محمد رضا اصغرها معروف بعلی که در سن
 پیری با ثروت و رحمت در یکجا از بغداد واقع در جوار بیت اسی با چهار برادر زاده است
 و از لقا و احوال مبارک منجذب گشته بمکالمه با برخی از اصحاب هندی شدند و هنگام
 مهاجرت با سلامبول یکی از برادر زاده هایش آقا محمد صادق ملازمت رکاب اختیار
 کرد و تا اوزنه رفت و چون عامله اش در بغداد بودند حسب اجازه برگشت و عمود بر
 برادر زاده از اسرا، موصل شدند و تنگی و عسرت افتادند و آقا محمد رضا با آقا محمد صادق
 مذکور و آقا حبیب از اخوان اربعه در آنجا در گذشتند و دو برادر دیگر آقا محمد علی و
 داداش ابراهیم با رضی مقدمه شتافتند مجاورت حسته در آنجا بسر بردند تا وقت
 یافتند دیگر آقا عبید الله که جوانی عیاش و مستغرق هوی و هوس بود منجذب
 با مر اسی گشته اخلاق و اعمال ملکوتی گرفت و پیاده بارض عکا شتافت و الی

امجد

آخر الحیات در جوار مبارک بسر برد تا در گذشت در قبرستان آنجا مدفون گردید دیگر از
 مشایخ بهائیان عراق حاجی محمد حسین طبیب فرینس متمول و محترم و فاضل و نطق
 و حاضر جواب و قوی لقلب بوده بعراق عرب مهاجرت و مجاورت اختیار نموده از بزرگان
 ایران و مشر و مشار دولت و ملت شد و در بغداد کرا را بمحض راهی تشریف یافته بمنجذب
 بغضت و متصف با خالص و محبت گردید و در ضمن واقعات سال ۱۲۸۵ رعایت و
 حمایت از احباب و واقعه فتنه بغداد آوردیم و بالاخره طبیب نیز با جمعی از این فتنه
 اسیر بوصول گشت و در آنجا بمعاشرت و موافقت با اسراء بزمید خدمت و جانفشانی
 در امر این بر خاست و بعد از چندی رهسپار عکاشه ایامی در جوار الهی بسر برد و پس
 در سال ۱۲۹۳ بفرم تبلیغ بایران آمده در طهران دستگیر حکومت شد و چنانکه نگاشتم
 مدتی حسب حکم کامران میرزا نایب السلطنه مجبوس بود و بعد از چندی مستخلص شده ببنگاه
 برگشت و نیز نوبتی اشترار شیعه بغداد فتنه برای مؤمنین بر آنجخته کسبه بازار را دست
 از شغل و کسب تهی شد و حاجی محمد حسین را حکومت امر بر فتن از بغداد و اقامت در وصول
 کرد ولی آقا میرزا موسی جواهری حرف بقا قرآن که بخط زبانهای خود نوشته به نسیب کرده
 داشت بجا کم داد تا حاجی را بجا شش و اگده هشتند و بدین حال و منوال ایام عمر با پایان
 رسانده در بغداد فوت و دفن شد و با سجدله نبوی که در بخش سوم آوردیم در بغداد و کاظمین
 و کربلا و خصوصاً در قریه یعقوبیه جمعی کثیر از این فتنه بر حاجی بوده توجه تام بجال ایسی داشتند
 و ذکر حاجی عبدالمجید شیرازی و برادرش میرزا حسن گل کلاب عامله شان و جاسم

بنوادی

و رحیم و رضا و غیرهم در بخشهای سابق گذشت و عامله حاجی عبدالمجید که
 سکونت در کاطین داشتند و شرح ایمان پسر و حبش میرزا عبد الوهاب که والده
 بواسطه او در سال ۱۲۹۷ بمحضر ابی شرف و ایمان یافت و نیز شهادت انجمن از دانش
 چهارم آوردیم و حاجی میرزا حسن گل کلاب فاضل و خوشنویس و خوش معاشرت
 بود و در طهران با جمال ابی مصاحبت و مؤانست داشت و در ایام اشراق در عراق
 ساکن کاطین بود و پیوسته شرف حضور محبت و در آن ایام زن میرزا عبد الوهاب
 شهید مذکور را میرزا یحیی ازل بجاله ازدواج خویش در آورد و بعضی از دوستان
 گل کلاب بعد از این امر درآمدند و خدیجه سلطان نام بنت حاجی عبدالمجید را جمال ابی
 با قاسم محمدسن از نوین کاطین ازدواج دادند و از ایشان عامله درین امر برقرار
 گردید و زوجه مذکوره حاجی عبدالمجید را در بیت مبارک مقرواند و ویرانجام همان خوانند

فرزندهای پسر فتحی شاه طاباشی داشت که مومن بود و بموتل چون او فوت کرد پسرش حاجی عبدالمجید الله
 پسر فرزند فرما و در بر بلکه همه کاره فرزند فرما بود و چون محمد شاه بطهران آمده تحت سلطنت نشست و فرزند فرما
 ممنزل کرد حاج عبدالمجید دست از شئون خود بشیرا نشست و آمده در کاطین آنست حجت و با نهایت
 قدس و زهد و تقوی حمزه تجارت گشود و بعد تصدیق بامر تم نمود و چنان منجذب و مشهور شد که علی کبیرش
 کردند و با نارجوه اش چنان کاسد شد و کسی با او معامله نمیکرد چندانکه او نامشغول باستخار الوبح
 بود و در تقوی حمزه سرزیر فکند و بیانات مبارک را می نوشت و هر که با او تعرض میکرد و بدیگت ابد
 گویا نمیشد پسرش که شعله محبت الله بود چون در طهران شهید شد و خبر باور رسید اظهار سر در کرد
 که الحمد لله یک پسر دهمم و آنهم در راه حجت گشته شد پسرش یک پسرش مذت آنهم ذت
 یافت از بیانات حضرت عبدالبها با حضور جمعی از بهائیان در حقیق سال ۱۳۲۱

والواجی کثیر در ذکر وی بدین نام منتشر است دیگر از معارف اجناس عراق شیخ محمد
 پدرش مردی ثروتمند و معتصب در عقیدت میراثیه بود چون ار حال پسر مطلع شد بنا
 تعرض و جور و جفا گذشت و شیخ بایران شتافت و در تبلیغ سعی وافر نمود و در سال
 ۱۲۹۸ در بلاد مختلفه ایران مسافرت متوالیه و نشر امر ایهی کرد چندی در بهمان آیامی
 در کیلان و مدتی در کرمانشاهان بسر برد ۱۳۰۴ جمعی را بساحل شریعت هدایت و مبرک
 کرد و این اخبار بسمع پدر رسید بعصبیت برافروخت و او را از ارث محروم داشت
 و بفرزند دیگرش که از جاریه بعرصه ظهور آمد منتقل ساخت و فرزند مذکور پس از فوت
 والد تمامت امورش تصرف نمود ولی او بعد از چندی در گذشت و خلفی نداشت و آنجا
 بغداد بشیخ خبر داده او را ببغداد خواستند و اهتمام کردند تا تمام مایملکت پدر و برادر
 بوسی انتقال یافت و با بیروت دعوت در بغداد آیام همی گذرانند و از محمد بن عراق
 شیخ مراد قسبی انصاری شوشتری الاصل نجفی بسکن و المدفن بعد از وفات
 شیخ محمد حسن شیخ صاحب الجواهر که شرح حاشی در مجلس سوم گذشت رئیس اعظم مجتهدین
 اثناعشریه شد و بخلاف شیخ محمد حسن بعلاده مقام فقاهت عظیمه مؤسس در علم اصول
 الفقه نیز گردید و در فتاوی و احکام غایت دقت نمود چندانکه اجازه افتا، بعلماء
 و تلامذه خود نداد و بنهایت زهد و ورع و اشتغال بعبادات و او را در بسر برد چنانکه
 نوافل و غالب اذیعه مندوبه از وی ترک نگشت و با همه ریاست فتمه و اموال
 با همی که باختیارش بود بیکفیر در عقده مختلفه بپرداخت و مال و ثروت بخت

و چیزی از مال دنیا بر جای نگذاشت و او خود شاگرد شریف العلما علی بود و قریب هزار تن از علما
 و مجتهدین در حوزه تدریسش حاضر بوده بمقام استنباط و اجتهاد رسیدند و تالیفاتش در فقه
 و اصول الفقه مانند شرح طهارت از کتاب ارشاد علامه در مسائل حجیت مظنه و کتاب سناجر
 و غیره موضوع استفاده فقها و مجتهدین شیعه اثناعشریه گردید و بالاخره بسال ۱۲۸۱ در
 سألی در نجف وفات نمود و ماده تاریخش تولد غدیر مات فارغا ضبط کردند و با تمام
 ارتباط و رفتار نیک و مقالاتش را جمع باین امر در سنین اقامت اسی در عراق همین بخش
 سابق آوردم دیگر از مجتهدین عراق حاجی میرزا حسن شیرازی مفتی اعظم اثناعشریه
 بعد از شیخ انصاری سکونت در حوزه درس در ترمین رای شده قبح در فقه و اصول الفقه
 و تالیفات و نفوذ در ریاست عجیب در عالم امامیه داشت و اشاره بدرجه نفوذ کلامش همین
 واقعه مشهوره پس که چون ناصرالدین شاه برای شرکت در می انگلیسی قرارداد انحصار تجارت
 نوتون و بنباکو امضا کرد بیک مجار به تلگرافی دایره بر جرئت استعمال دخانیات که از
 بدین عبارت ایوم استعمال دخانیات در حکم محاربه با امام زمان است رسید چنان تعیین
 و مهیجان عمومی شد که قیامها را بشکستند حتی در عمارت پادشاهی قیامی بر جای ماند
 و شاه ناچار بالقاء اختیار مذکور گردید و میرزا از بنی اعلام پدری حضرت اعلی بود و در آن زمان
 تحصیل علوم مینموده در خانه امام جمعه زیارت حضرت رسید و در آن مجلس بعضی از طلب
 مسئله علمیه از حضرت پرسید و جواب نمودند و سأل عماد و مبارک کرد و همان سوال
 و جواب میرزا را بیدار و بسیار و واقف بر اسرار کرد و قاضی بایمان ساخت و بعد ارتباط با مرکز

لوحى بت صادر از قلم غصن اعظم عبد البها خطاب حبي بر حسن محمد شيرازي

هو هو

١٠٣٤

المحمدية الذي انطق الوردقا ، باحسن اللغى في حقيقة الرحمن على الاعضان
 بابداع الالمان فاهتزت وابتهجت وانعشت وانجذبت من لغاتها
 الحطايين القدسية المجرده الصافية التي اطبعت من اشعة ساطعة
 من شمس الحقيقة واشتعلت بالنار والوقود من السدة الربانية في حقيقة
 الانسانية عند ذلك هفت بالتهليل والتكبير في ذكرتها العز
 القدير واطلقت اللسان وقالت سبحان من اطهرها بشانه في عارضة
 الجود بمزمار آل ماود وعلمها حكمه واسراره وجعلها مضط الهامة و
 مشرف انواره ومطلع اناره وذل كل رفة بقره بيانه وخضع كل عين
 لظهور برهانه واصلى واسلم على الحقيقة الكلية الفارقة في بدء الوجود
 الفاضله على كل موجود المبعوث في المقام المحمود المنعوت بالظل المبرور
 في اليوم المشهود الوسيلة العظمى والواسطة الكبرى صلوات الله عليه في
 الآخرة والاولى ايها الفاضل الجليل ذو الجلال الاثيل ان شئت الصحو
 الى الابح الأعلى فليلك ببصر حديد في هذا العصر المجهد حتى ترى نور
 الهدى ساطعا من الافق الأعلى واشرف الارض بنوريتها وتعرض
 لتفات الله فانها من رياض القدس جنب الفردوس واصدواوى لله
 بطلب منجذب الى الحلى مجد الهداية الكبرى على النار والوقود من الشجرة لها

الناظرة

لما
 فقه
 باجر
 نشاد
 با
 ان
 ربه
 في
 من
 بجا
 يا
 ر
 ان
 با
 بل
 برك

١٠٤٤

الناطقة في طور سيناء واخرج يدا بيضا، متلألا بالأنوار بين ملاء الأخصا
 لعمر كإيها النهر، لملك النافذة البصير يلبس العروج الى اعلى فلك البروج
 فاخضع هذا الثوب الرثيث والبسج لملل القديس وانسرحضه العرزان
 واقصد ملكوت الرحمن واستمع الحان طيور القدس في اعلى فروع السدره
 المنهى لعمر كسهي العظم الرهيم وتشفى صدورنا شرح بمجته الله ولما حفظ
 عظيم دمع الحيوه الدنيا وشؤونها التي تول الى الفناء وديك الاعلى ايها
 احلام بل اوهام عند اولي النهى انما الحيوه حيوه الروح محتليا بالفضا
 التي يوجد وبضئى مصباحها في ملكوت الاشياء والله المثل الاعلى
 وان شئت حيوه طيبته فاشهد بالحكمه في ارض طيبه طاهره لتنت بك
 في كل جبهه سبع سنابل خضره مباركه وان قصدت البنان في صقع الامكا
 فاننا صرحا جيبدا مشيدا اذ كان اصله ثابت في النقطه الجازيه الوسطى في
 المنخفض الادنى واعلى غمراتها في اوج الاثر الاسمى واشرب حيوه المعنا
 من الكاس الالين في الرين الاعلى مركز دائره الموهبه الخلمي وقلب
 الفلك المنحه الكبرى ومشرق الهند ومطلع انوار ديك الاعلى قسا شرف
 اليك ما دعاني اليك هذا الحديث الاحد تبصرك وشده وبلالك
 وشغف ودارك واخبرت لك اعظم آمالى التي قصرت يدي عن نيلها
 في لانه اخذت في كسفى الفضا، عن وجه عطاء، ديك وما كان عطاء، ديك

والفضا

٨٠٤٥

وانظر نظرة ممن في القرون الأولى وشؤونها وأادها وأطواها وأعيانها
 وما حركت فيها من عجائب أحوالها وغرائب أسرارها واختلاف مشارب
 رجالها وتفاوت أذواق أعلامها فان الأخبا والاسلاف تذكرهم بحرق
 للأحلاف ثم اختر لنفسك ما شئت ففعلك بشأن امتن ببياننا ^{حج}
 ببياننا وأعظم برهاننا وأقوى سلطاننا وأظهر نورنا وأكبر سرودنا وأتم
 خبرنا وأشد نفوذنا وأعلى ذوقنا وأشد شوقنا وأسرع علاجنا و
 أقوم منهاجا وانور سراجنا وأعظم موهبةنا وأكمل منحة بل أقوى قوة
 حيرة وروح نجانا لجسد الامكان لعمر ككل من علمها فان ويقبى وجه
 ربك فذو الجلال والاکرام ان استطعت ان تستظل في ظل الوجه ^{امن}
 الفنا ومظيت بالبقا وتلاوات في الأفق المبين بنوراضاء منه ^{يلكو}
 السموات والأرضين وينطوي بساط القبول ويمتد فرش و
 الأندز البيول الا الطول ويهوى المرفون من الفصود الى القبود و
 تأخذهم السكرات وتشد بهم الحمرات ولات حين مناص ولا
 تسمع لهم صوتا ولا زكرا فاما الرند فيذهب خبا واما ما ينفع الناس
 فيما ك في الارض في الذهبين الأولين من القرون لما يصان وان
 كنت ايدك الله بالواي السديد والحدق الشديد تفكر فيما تعود به
 هذه الملة البيضاء الى نشأته الأولى ومنزلتها السامية العليا

فما يافد لوائحها وشمس ضحيتها وفود هديتها وموس بنينا لها ليس
 لها الآفة ملكوتية الهية تجدد نصيبها الرثيث وتنبت عرقها الآ
 وتنفذها من حضيض سقوطها وهما رهبطها الى ميم مركزها وارج
 مراجعها الا هي لها هي لها هي لها والسلام على من اتبع الهدى

ع ع

امرد ارکان مومنین چنانکه در ضمن ترجمه حال حاجی شیخ آریس اشاره کردیم در شصت و پنج صیاط
و حکمت حمایت در عایت ازین فیه نمود و ملاحظه حفظ ظاهر کرده خویش محفوظ و مصون
داشت و ما در ضمن بخش چهارم ششم از احوال شیخ عبدالحسین مجتهد طهرانی و معارف

۱۰۴۷

نقل مضمون کلام از حاجی میرزا حبیب بن آقا میرزا آقا نورالدین افغان در سال ۱۳۱۲ حرم حاجی میرزا ابوالفتح
افغان با دخترش سابعه نزد میرزا محمد الاسلام زده خود اموزه کرد چون نام آقا میرزا آقا نورالدین افغان بن میرزا زین
العابدین بیان آمد میرزا جوابی باشد و جواب گفته اند که مقیم مصر بود و اکنون گویا قصد عودت بوطن دارد میرزا پرسید که هر گاه
چنین مراجعت و ایام توقف در بوشهر میرزا آقا را ملاقات کنند تا کیه نمایند که با امره زده و ملاقات کند در بوشهر
تا کیه اید کرد و تصادف نمود که در یوم ورودشان بوشهر میرزا آقا نیز با کشتی از مصر وارد شده تا کیه میرزا را با و رسانند
و میرزا آقا سخت مرده شد دل با همان کشتی بمصر رفت و بیدار شدت گرفت و کتبی بمیرزا نوشته و رده خود را خبر داد
و بواسطه تنی از اجاب عرب مکتوب ارسال داشت و سرود که در احوال او و اصحاب میرزا شناساند و جواب مرقوم از میرزا این
مضمون رسید نو چشمها عزیزا کرم باکت شمارید ملاحظه گشت درین اوقات چون ذیاب و ایاب زود از زیادت
بلکه بر شمار رحمت است پانزده یوم توقف فرمایند آنگاه حرکت نمایند و ملاقات حاصل شود و زیادتی ملاقات
آن نوزدهم ستم و لاجرم میرزا آقا پانزده یوم توقف کرد آنگاه باتنی چند از اجاب عرب حرکت نموده با امره رسید
در منزل ماندند و روزی دیگر نزد میرزا رفت پیری نوزنی نوشته دید که اطرافش را تمسکا گذاردند و او یکجا داد هر که برسد
و دستش را بوسید پس از ساعتی مرضش شد و میرزا آقا خود را تعریف نمود و میرزا گاهی کرده احوال برسد و از منزل
جویا شد و اعراب محل را گفتند و میرزا او بگر سخن بیان میآورد و میرزا پیش از ساعتی نشست و برخاست و میرزا این
امان است گفت و میرزا آقا قدر گشت و در دل تانف حوزد که چگونه مصاریف و شقات ماه از بوشهر تا ساره
تکمل نمود و نزد اعراب فیه اظهار داشت که عاقتصاح خارج میوم و شب با بیان برده استکلام مجرب بر خاسته صرفی
کردند و انانیته جمع نمودند بملکه اندک هوا روشن شد اخندی از جانب میرزا آمد و علی نام از احبار اندا کرد و پیام
آورد که میرزا آقا تنها بدون مرقت احدی نزد میرزا رود و اعراب بعضی تصورات در ضمیر گذشت تبهار فیش
رضایت میدادند و ادایشان را قانع کرد و با او خوند شیخ حسن نام مذکور که از محارم میرزا بود تا خانه رفت و او
ویرا از درب اندرون وارد کرد و در حجره خلوت که میرزا مانند روزی قبل محاط بشکاف بود در آمد و میرزا شیخ حسن سپرد
که چای حاضر کند و احدی ازین دخول نداد زیرا که پنجاه سال است صلا ارحام نگردم و اکنون بخواهم یک عبت از دست

۱۰۲۸

ملاقات بنام و حتی اطفال را هم اذن درود نداد و بهینکه شیخ حسن در بسته رفت میرزا افضل گشت و میرزا آقا را نیک در
 گرفت و گریه بسیار کرد و افغان هم تغییر حال یافته گریست و میرزا وی را بجنب خویش نشاند و بار بار بویخت و نطقه
 بسیار کرده گفت که دهنتم از کیفیت برخوردار روز گذشته گذر شدی چکنم اگر احتیاط مراعات از احوال نام
 ننمایم و در آن اثنا شیخ حسن جایی آورد و میرزا بدو گفت سینه را بر زمین گذارده بره آقا میرزا آقا خود جایی میرزد
 و چون شیخ حسن رفت میرزا تکلیف کرد تا جایی ریخت و بوجوب صراحتش نوشته نگاه حب تکلیف در همان
 ظرف جایی ریخت و میرزا اثنا مید پس شروع بسؤالات بهتضمین کرد که در اینطول مدت کی بودید چه شنیدید و بعضی
 ملاقات کردید و از چه مفعوله بیان کردند میرزا آقا جواب داد از سفر خود بهیستی در سال ۱۲۹۶ و مکالمه با معاویف
 این طائفه و بلاخره سفر بصر در سال ۱۳۰۵ و درود بمحضر اسبی و آنچه دیده و شنیده بیان نمود و در آغاز کلام در خطه
 احتیاط کرد ولی میرزا آنچه را بیان داشت تصدیق کرده اعتراف اعطیت آثار اسبی نموده و میرزا در عرفان و ایمانش
 اثر را محال آمار مبارک تحسین کرد در اینمقام میرزا آقا با کمال ادب پرسید که شما کی اطلاع حاصل نمودید و میرزا آقا متنبی کرده
 چنین گفت میوه ای از من از اربشوی میرزا آقا عرض نموده حاشا و کلام مقام عظمی شما اعلی از این تصورات میباشد
 بلکه فقط برای اطلاع و طینان خاطر خودم طلبم میرزا گفت جوان بودم در صفهان بختیصل میکردم و حضرت نقطه صرف
 و درود بلد از آنی کردند و در خانه مستند الدوله با امام جمعه و گروهی از طلاب حضور یافته و از هر گونه سؤالات
 علمیه نمودند و حضرت در غایت بلاغت و کمال جواب فرمودند چنانکه همه متعجب و مهتوت گشتیم و من از طلب سؤالات
 علی کرد و پاسخ مفصل دادند و مثل جدول و عرض ظاهر کرد و من آنچه باید بفهم فهمیدم و از آنکاه رشته تعقیب
 کوتاه نکردم و از آیات و تفاسیر بدست آورده تکمیل حال یافته و شک در پی در من نماند و اینحضرت که در ظاهر دارم
 بعلت انصاف که دارم نصیبم گشت در اینمقام میرزا آقا اظهار داشت که در اینصورت چه خوب میشد که برای
 عاقله امام بیان میکردید و همگی را از ضلالت نجات می بخشیدید میرزا گفت نه چنین است بلکه عوام و غیرهم
 بر من خواهند ناخت و بنوعیکه با ملا حسین بشرویه و ملا محمد علی ریحانه و غیره امارتار کردند معاطله نمایند ولی من
 در همین ستر و کتمان حال خود خد مانی عظیم بعل آوردم میرزا آقا از خدمات مذکوره جو باشد میرزا بیان کرد که در
 سال ۱۳۰۱ چون کامران میرزا جمعی را مثل حاجی حاج میرزا ابو الفضل و میرزا حسن ادیب و غیرهم در طهران گرفته
 در حبس فشار و مستنطاق و آزار گرفت و من ناصر الدین شاه نوشتم که بدون علت و بدون حکم من چه امری است

۱۰۳۹

نخستین تجربه نیاش را که نسبت بحمال اسی از سال ۱۲۷۳ شروع کرد ثبت نمودیم و او برای تعمیر صحن کاظمین
 از طرف شاه و نیز بنا مسجدی در کربلا و مدرسه و نجف از جانب میرزا آقاخان صدر اعظم مقیم
 آنقدر بود و ملا حسن بن ماموس قزوینی در همان سنین و نجف ب تحصیل تکمیل علوم و تبحر
 استعمال دشت و فائز بفرغان و ایمان بدین برید و بدون ملاحظه و خوف از مطالب جدید
 گفتگو نمود و بیابکانه نامه برای آقا سید علی محمد شیر قزوینی که مدتی اهل درس بودند فرستاده
 او را دعوت ب امر جدید کرد و آقا سید علی و برادرهای بنی علمای و طلاب تکفیر و بنام بابی شیر نمود

ادیت دارا امام را فریم کرده این تعقیب شماست که بحث شیوع امر جدید کرده و بصورت انان مرخص علی مانع سب
 قوت اینها گشته حال محض وصول این کتوب مجربین را خاص و سید و دیگر تعقیب کنسید و شاه نیز بدین دیر عمل نمود
 در بر سید جمال الدین افغانه در اسلامبول تحریف کتاب کرده و از قبیل هم مساجد و کتوب دین را بدین امر نسبت داد
 سلطان عبد الحمید را بهیچان آورد و سلطان بن نوشت و جواب نوشتیم که شما داخله کنسید و کتوب را نزد من بفرستید تا
 از تحقیق تکلیف امین کنم و من تمام کتوب را به خط شیخ حسن در خط غرق کردم و دیگر اینکه محمد بن ایران امثال آشتیانی و
 کلباسی و شیخ باقر شیخ قنقی و شیخ طاهر و عبد الله ملکاتب شکره نوشته قوی خواستند و یکی را اسکات و اقیاع نمود
 و بالاخره میرزا آقا جو باشد که وصیتنامه برای بعد از خود تنظیم نموده اند و میرزا ایمان کرد که وصیتنامه مشروع نگاشته
 وراثت را بعمل بیان ترصیه نمود تا چگونه رفتار کنند و در خانه میرزا اظهار داشت که تا آخر چه رود در حرکت کنند زیرا که در
 همان روز و در نماز بعد از بعضی از مفسدین نزد من آمده گفتند شخصی از عکما وارد شده تا تبلیغ کند من جواب گفتم که شخص
 مذکور میرزا آقا از بنی احماد است و برای طاقات من که او را خواستم و هم برای زیارت بقاع قبر که آمد آنگاه معانعه
 و دواع نموده بیرون آمد و اجاب اعراب در پیرامون خانه میرزا ام به کرد که از تا آخر وقت پریشان بودند و از دیدارش سرد
 گشته و با اتفاق بخانه رفته و همان روز حرکت بغداد و بصره نموده روانه بوشهر شدند .

و جمعی از طلاب علوم دینی پس از ایامی چند منظمم راه پاک کردند و اما کن قبر که و تاریخچه عراق را که اهم و اعظم
 از کل بیت مسکونه بلکه ایست و مطاف مؤمنین و زائرین میباشد و بعد از مهاجرت با سلامبول حرم
 کاشیه و برادرش میرزا مهدی در آن قرار داشتند و بعد از اسارت بواسطه حبس دستور ایست ایامی
 انا سید مهدی و بچی مستحظ بود و بعد از تحت مراقبت آقا میرزا محمد وکیل دعا و ایش سرپرستی شد
 و نیز دیگر خانه های مستاجر مسکونه جهال ایست و قهوه خانه ها که گرا آقا مات فرموده جمعی از مجتهدین مؤمنین را
 اضافه نمودند و دفن آقا سید اسمعیل زاده و غیره را در بخش چهارم ذکر نمودیم فلسطین ارض
 و احوال اما کن خصوصیه قبر که و تاریخچه ارض مقدس که مدت ۲۴ سال محل اسرا و انوار ایست و توبه عامه
 اهل با وسواح و علما بود و در الواج مبارکه بالعباد و اوصاف شایسته شده و هم احاد مهاجرین
 و هم مان ایست و سایر مؤمنین که در اینجا آقا مات حبسند و برخی از امامی که ایمان آوردند و نام معدودی
 از مشایخ ائمه ائمه و غیر هم و نیز واقعاتی که در آن اما کن اتفاق افتاد و کلاً و طراً در بخش سابق
 هم در طی مندرجات این بخش ملاحظه است و همسایه ای تکرار نیابد ولی دین مقام مریدان افاضی
 یغیرستی از اما کن ذکر پاره از امور که در در بخش مذکور مرقوم نگردید مبادرت میشود رضوان
 قطعه زنی در خارج حکما با تمام حضرت غصن اعظم عبدالبها خیزد شد و بهایمان مجاور و زائر مخصوصا آقا

حاجی میرزا محمد حسن شیرازی بن میرزا محمد حسین شیرازی افاضی خوشنویس که نسخ تعلیق را بعد از میرزا عماد کس مثل او نوشت
 در حد در سال ۱۲۳۰ در شیراز متولد و تحصیلات در همان بلد نمود و در سال ۱۲۴۸ از شیراز با صفیان رفت و تکمیل علوم
 نقلیه و عقلیه نمود آنگاه بپراق عرب شتافت و سالها مشغول بتعلیم و تعلم بود و در سال ۱۲۸۸ از طریق بحر
 مکه و مدینه مشرف گردید و سالها در شهر سمرقند را می توطن کردند و مرجع محققان و ائمه عشره بود و برادر آن مجتهد
 حاجی میرزا اسد به طلبیب شیرازی سالها متوقف در عراق عرب بوده در گذشت فارسنامه فیهری

۱۰۴۰

و جمعی از طلاب علوم دینی پس از آیامی چند انظارم را هلاک کردند و ما اماکن تبرک و تبارکخه عراق را که اهم و عظیم
 از کل بیت مسکونه ملکیه ابی است و مطاف مؤمنین و زائرین میباشد و بعد از مهاجرت باسلامبول حرم
 کاشیه و برادرش میرزا مهدی در آن قرار داشتند و بعد از اسارت بوجمل حبس سورا ابی آیامی
 آقا سید مهدی و ابی مستحفظ بود و بعد از در تحت مرقت آقا میرزا محمد وکیل و عالمه اش سرپرستی شد
 و نیز دیگر خانه های مستاجر مسکونه جمال ابی و قهوه خانه ها که گرا آقا مات فرزند جمعی از مجتهدین مؤمنین
 اضافه نمودند و در آن آقا سید اسمعیل زاده و غیره را در بخش چهارم ذکر نمودیم **فلسطین** ارض
 و احوال اماکن خصوصیه تبرک و تبارکخه ارض مقدس که مدت ۲۴ سال محل اشراق انوار ابی و توجیه عامه
 اهل باسواج و علما بود و در الواج مبارک بالآقاب و اوصافش مخفیستوده شد و هم احاد مهاجرین
 و هم مان ابی و سایر مؤمنین که در آنجا آقامت جستند و برخی از امامی که ایمان آوردند و نام معدودی
 از مشایخ عارفین و غیره هم و نیز واقعاتی که در آن اماکن اتفاق افتاد کلاً و طراً در بخش سابق
 دهم در طی مندرجات این بخش ملاحظه است و جنبه ای دیگر اینهاست ولی درین مقام فریاد لایعلاج
 یغیرستی از اماکن ذکر پاره از امور که در در بخش مذکور مرقوم نگردید مبادرت میشود **رضوان**
 قلعه زینتی در خارج حکا با قدم حضرت غصن اعظم عبدالبها خیزده شد و بهایمان مجاور و زائر مخصوصاً آن

حاجی میرزا محمد حسن شیرازی بن میرزا محمد حسین شیرازی الاصل خوشنویس که نسخ تعلیق را بعد از میرزا عماد کس مثل او نوشت
 در حدود سال ۱۲۳۰ در شیراز متولد و تحصیلات در همان بلد نمود و در سال ۱۲۴۸ از شیراز باصفهان رفت و تکمیل علوم
 نقلیه و عقلیه نمود آنگاه بپراق عرب شتافت و سالها مشغول بتعلیم و تعلم بود و در سال ۱۲۸۸ از طریق ترکیه
 بکنده و مدینه مشرف گردید و سالها در شهر سمرقند اسی توطن گردید و مرجع محققان اش عشره بود و برادر آن مجتهد
 حاجی میرزا احمد بن طیب شیرازی سالها متوقف در عراق عرب بوده در گذشت **فارسنامه** خبری

۱۰۴۰

آقا عبد الصالح الصفهانی و برادران آقا ابوالقاسم و آقا ابراهیم مشاوری بجمال شوق و جد کار کرده
 ناسین باغی نمودند و خاک از قل فحار که نزدیک است آوردند و بنائی ساختند و حجره برای
 استراحت جمال ایسی مشتمل بر طراح و زینت ساده بنا نهادند و گلکاری نموده در وسط حوض
 و فواره تعبیه کردند و بر ساحل نهر آبی که در وسط جاری است خاک ریخته تخت بسته دور
 آنرا بشکل قوسی تخته‌ای چوبی زده کوزه مای گل که گشته که جمال ایسی و اصحاب بر آن تخته‌ها
 در زیر سایه دو درخت توت بزرگ بهم نشاندند و دوازده سیبانی خضر فراهم آورده قرار میگرفتند
 و اصحاب از منظره آب جاری و گل‌های حمراء و شرب جای خضر و کادوس و میوه‌ها و استماع بیابا
 روحانچه با مست و مخمور میگشتند و آقا عبد الصالح باغبان در حسن اخلاق و روحانیت
 قبیل النظیر بود و بدرجه مورد عنایت کبری گردید که بعد از حقیقت لوحی صدور یافت و بوار
 دستور فرمودند که حین در دو باغ بخوانند و جمال ایسی در آغاز بر رفتن باغ ضوان رضانه
 فرمودند ما مجوسیم چگونه از مجوس عکای بیرون آیم و حضرت غصن اعظم مفی را دادند و ایشان با پای
 مبارک افتاده چندان اصرار کرد که بالاخره قبول نمودند و بدین طریق باغ رضوان را مشاهده
 جمال ایسی و جماع صد از اهل با و صدور و تلاوت آیات و ابیات بود **فرووس** باغ

تقریباً سال قبل از خروج از خانه خودی مذکور باغ رضوان را که آبادی نداشت فقط یک طاق در تحت طاق منی را بسط
 مبارک برد و پاره زن صاحب باغ در آن سنگی بنام حضرت جبرئیل بنامت می کرد و غلامان غیره قبایل نام ایسی نمودند و کاشی
 سرپوشیده ساخته با سبهای مخصوص برای سوای مبارک و اهل حرم فراهم ساختند و جمال ایسی حرم را به پیش و اهرایشان زینت با
 به شربت و در آنجا مانند واری دیگر با نرود شربت عذرا امت فرمودند و در انواع کسی اجازه رفتن باغ نداشت روزها و شبها
 من برزالمیج و غیره زینت گل کشی کردم و میفرستم بتل فحار که نزدیک است جمال ایسی تا شای و مدد کاشی مبارک میفرمودم شنبی تا صبح بر سر توت و شرب
 و مساجات بر وجهیم و ما بعد برای مدتی حکمت منع فرمودند حاجت‌یار

شتمن بر شایسته قنوقه خصوصاً انار مدتی بعد از تاسیس باغ رضوان بنام میرزا آقا جان خریداری
 قبلاً شد که بنام مبارک نمود قصر مرزیه که وقف اولاد کامل باشد بعد از نقصا سال
 از درود و بعداً اجاره فرمودند مدت پنج سال در اجاره داشتند و در آنجا اقامت میفرمودند و بعداً نیز
 میفرستند و حضرت غصن اعظم که در عکا مقیم بوده بطریق معاشرت با وجوه انام حل و عقد مشاغل اموی

در آن عهد نیز رفاه چنین بود که باید از عکا قدم بیرون نگذازند و تنها مجوس باشند حتی ما با حضور مبارک شرف نشویم بعد از آنکه
 در سال دوازده و هفت سال در خانه مجوس شدند و در آن فرمودند نه سال است من بگری ندیدم و برای اینکه بدخت چمن و بگری
 بپل پشته بل نهایت از صحرای عکا که بنزد خرم بود مسرور میگشتند و میفرمودند شهر عالم جسم است و صحرای عالم ارواح است
 و بنام کورانی نازل شد من نوری نوری بیک اکام قلعه بند در عکا بود و حقی بیک محمود افندی بوی که اگر تم ببرد
 رفتم و فرادل در دوازده که ما مور بودند ما را نگذازند بیرون برویم ابد امانت نمودند تا نزدیک سبجی رسیدیم و آنجا از در
 درختهای شفا تو دلو که بیرون باغ تازه کشته بود رونق عجیب داشت از در درختان مصفا بودند که بصف ساد بعد
 چند روز جمعی از ماورین و غیر هم را در زیر صنوبر آمانت کرده و بعد از آن بنا بیرون آمدن و فتن نهادیم و بدین طریق شد
 و در آن وقت محمد باشا که نهایت عداوت داشت در مرز قصری ساخته بود هر چه گشتم در بیرون خانه نیانم که حال مبارک
 تشریف بیزید و ناچار شدم که بوی مرجه گتم و تا ایستاد آتیه رسید و در حالیکه ساکنی در آن قصر نشستم پنج سال بسال
 پنج لره اجاره کردم و مقصد شدم که با آنکه ایبه قصر را تعمیر نمایم تا تعمیر شد و عرابه سر پوشید و بر تیب رویلی راه انداختم
 و میرزا محمد علی را با والده همس آنجا برده منزل دادم بعد ادم حضور مبارک عرض کردم که قصر نجابت خوبه بسیار نهایت
 صفات از طرفه که بهما دوره مانمایان و از طرفه دیگر با عجمی مرکبات نایب و پور تعالی بود که مانند قندیل در میان
 بر کماند خشنه چنانکه کویا درختها را چراغان نمودند و از طرفه دیگر زمین باغ مجلی در با صین در کس مرتین و با عنای خوش منظره
 اطراف آب جاری در وسط جاداریم که تشریف بیارید فرمودند من سجونم و سجون از در دوازده شهر بیرون نیرود با تشریف
 کردم و جبارت نمودم و آخر فرمودند بفرم لذلک بسیاری کردم در آنوقت یک معلق بود فرستادم او را با احت
 آوردم چون خیلی محبت داشت با و گفتم یک مسند ایست که هیچ یک از ما از عهد بر نیایم و باید تو اقدام کنی بر

امروز با سانی نمودند گاهی بی زیارت آمده عودت میکردند خانه عبود و عودی در عکا که کیفیت استیجاره
 و انتقال اسی با عاقله را بدیجا در بخش سابق نگاشتم و آنخانه تا هنگام انتقال جمال انیس بعضی
 اندرونی دستقر عاقله مبارکه بود و بعد حضرت عبدالبها چندی در آنجا اقامت یافتند و در
 سنین بعد از غروب شمس جمال اسی بملکیت حضرت عبدالبها درآمد قصر صبحی در ایام
 اقامت اسی در قشله عمارت قصر صبحی که مسافت ربع فرسخ دور از عکا است تحت بنا درآمد
 و فرمودند که این قصر را برای ما تعمیر میکنند و مالکان مشترک قصر عبود و حمار و عودی از میان

چو سنده است گفتم مثله بردن شریف بردن جمال مبارک و در خدمت عرض کردم و همچنین اجناسی عرض کردند میسکه فرمودند چنین
 و اگر بارت بسنیم و تو باید بعد از صوب بروی درب خانه مبارک در بزنی چون باشد بگو که عرضی دارم اذن میفرمایند
 و بجزو بروی و باید بر نوعی است و دهه بگیری از جمال مبارک که بردن شریف بیاورند و مفتی رفت بجزو مبارک بچسبند
 داخل الحاق شد بک است خود را بزوی مبارک کند خست و دست مبارک را گرفته بوسید عرض کرد یا سیدی ایشان مطلع
 بره هو طیب ما رطیب فرمودند یا مفتی اندی من سبحان اسم عرض کرد یا سیدی که میخواند شمار سبحان کند سخن شما
 بار آورده مبارک است باری هر چه میفرمایند مفتی دست مبارک را نمانکند تا اینکه آخر دعه میدهند بعد از آن آمدن
 نزد من که کار دست شد من از شدت سرور او را بوسیدم بعد باحت آمد مس عرض شد که دعه فرمودید مفتی که برین
 شریف برید حال عرابه حاضر است باری حرکت فرمودند من تا بردن شهر و مساحت اقدس در عرابه بودم در آنجا از آن
 پائین آمد چون بقصر مرزعه پائین آمدند بسیار سرور گشتند و قصر مرزعه بلند است از یکطرف و دله ما از یکطرف صحرا
 و دره ما نیز و طرف از یکطرف گلهای مسطر از یکطرف درختهای پور تقال در نهایت خوشی از طرف دیگر زمینها پر از
 ترکس بعد حضرات گفتند اینجا جانتگ است از قضای اتفاق صاحب قصر صبحی عبود ناخوش شد و جمیع اهل
 و عیالش از قصر نیز گشتند و قصر را راکرده بعلک آمدند و من خواستم قصر را از او اجاره کنم گفت پیشش گفتم نمیشود هر چه
 گفت قبول کردم و با آنها قصر را با لاس لیره اجاره کردم و لذا از قصر مرزعه بقصر صبحی شریف بردند و اقامت مثل قبل
 این صحرای مقصود مثل آنکه در ضمن دکه و دره ما فریاد طبله یا جوب بند میشد - از بیانات صحابه حضرت عبدالبها

ثروتمند معروف عکا بودند و چند سالی دیگر چنانکه در بخش سابق آوردم خانه عمود در عکا با جاره مقرر
 عامله ابی گردید و در سنینی که آنجا قرار داشتند روزی عمود نزد حضرت عیسیٰ اعظم عبد الهی آمد
 اظهار داشت که میخواهم قصر بچی را بشناسم تا ببینم که با آنجا رفته اقامت فرمایند و من در آن محل تنها
 و دور از شهر حشمت میکنم و کسیر اندازم که موجب سلبت و اطمینانم شود جواب فرمودند که با اجاره
 بده و او اظهار نمود که قصدم اینست در آنجا اقامت فرمایند تا خراب نشود و آنحضرت قبول نفرمودند
 لذا بسالی سی لیره اجاره نموده سند رد بدل کردند و بهلاران امر دادند بشست و تنظیف عمارت
 پرداختند و پیران استاد باقر تخته‌های مجلل و کروی تعبیه کردند و آقا ابراهیم شادی را مستخدم
 معین فرمودند و اثاثیه و اهل بیت ابی به آنجا منتقل شدند و الی آخر الا ایام تمامت عامله ابی
 بجز حضرت عیسیٰ اعظم و والد و عامله شان که در داخل عکا قرار گرفتند در آنجا اقامت داشتند
 و هر وقت جمال ابی عزم تنزه یاغ یا بجهت میفرمودند آقا ابراهیم دراز گوش سواری سمی برق را که آن
 آنی از ایران مخصوص رکوب آورد حاضر مینمود و دراز گوش بندری مذکور نوعی سریع و طایم محرکه
 بود که از عکا تا حیفا را تقریباً بیست ساعت چنان بهلا میت می‌پیمود که اگر جامی از آب فی
 المسئل در دست داشتند ذره نمیرنجت و پس از غروب شمس جمال ابی عامله مذکور در عکا کمان
 در قصر برجی مانند دثلی از آنحضرت عبد الهی ساخت برهن گرفت و چون ایام حیات عمود
 و عودی پایان رسید و دثلی را از ورثه شان خریدند بنام جامی میرزا حسن شیرازی معروف
 بنیراسانی ساکن اسکندریه مصر نمودند و هنگامیکه دایره تجارت حاج مذکور بر حیده شد برای تخریز
 از تفرض داینین بنام آقا عباس علی ساکن اسکندریه که با آنحضره اطلاق موقوفه مقام اعلیٰ کرده

خود سببت خادم مقام مجا در کرمل گشت قرار دادند و اما نشی دیگر از قصر را میزاد بدیع به غصن
 و بنو خیکه در بخش لاجن میادیم در بحیوه فن نقضیه بطاراقاسی بغر وخت و در طریق فتنه و عداوت
 نسبت بحضرت عبدالبها صرف نموده و اما احوال و اوضاع آینه قصر را در بخشهای لاجنه میادیم
 و اما اماکن و ائمه و مناظر که گدگای مستقرا بهی واقع شد و در ضمن اشعار نبیل زرنه می آردیم
 بدین اسامی بودند باغ نعین جنینی قصر عبدته پاشا کوه کابری که تبارک نه لقب
 دادند کوه قابسیه یرکا قصر مزوق شیخ رازه در زبان کرمل حیفا ویر حیفا بقعه کجرا
 و بسیاری دیگر از باغها و سواحل دریا بود **فقط** از مقدمه ورود و انتشار امر
 بدیع در مملکت بدین طریق شد که در سنین قبل از ظهور حضرت اعلی ملا صادق نامی از اهل قره
 اردو باد عقیدت و طریقت نوی در این شیعه اشاعیر به پادشاهت مردم باد و ثوق یافته
 قریب هزار تن تابع شدند و بموجب اخبار و پیشارشن منظر و مترصد ظهور قائم موعود گشتند و گنار
 رود ارسس باید طلوع محبوب روز گذرانند و جمعی کثیر از امانلی بنجا لغت و محاممت برجا
 و غبار فتنه برانگیخت و حکومت روسیه که تازه آنکند و در اجمط تصرف آورده بود برای اطفال
 نیران عماد افساد ملا صادق را تبعید دور و رشو توقیف نمود و از باین ملائذ و صیاحش
 عبد الکریم اردو بادی قدر با فزانه ترویج مقاصدش پرداخت و عده پیروان و شر عقیدت
 بریزد گشت و همگی انتظار و مترصد ظهور قائم داشتند و نیز در بلاد روسیه مقارب طلوع
 حضرت اعلی صدای بعثت و انجذاب ایگخته شد و آئینی از مسیحیت و اسلام آشکار ساخت و
 جمعی باو گردیدند و بموجب اخبار و ابشارش غمظ و مترصد رجوع مسیح شدند و حزب

خود بسمت خادم مقام مجاور کرمل گشت فرار دادند و اما ثمنی دیگر از قصر را میزاد بدیع به غصن
 و بنوعیکه در بخش لاجن میادیم در کجوه فتن نقضه بطار آقاسی بغرخت و در طریق فتنه و عدالت
 نسبت بحضرت عبدالبها صرف نمود و اما احوال و اوضاع آینه قصر را در بخشهای لاجنه میادیم
 و اما اماکن و ائمه و مناظر که گهگاهی مستقر اسی واقع شد و در ضمن اشعار نبیل زرنده می آردیم
 بدین اسامی بودند باغ نعین جنینی قصر عبدالله پاشا کوه کابری که تبارک تبارک لقب
 دادند کوه قابسیه یرکا قصر مرزوق شیخ زاوه در زبان کرمل جیفا و جیفا بقعه کجرا
 و بسیاری دیگر از باغها و سواحل دریا بود **فقط** از مقدمه درود و انتشار امر
 بدیع در مملکت بدین طریق شد که در سنین قبل از ظهور حضرت اعلی ملا صادق نامی از اهل قری
 اردو باد عقیدت و طریقت نوی در این شیعه اثنا عشریه پیادشت و مردم باد و ثوق یافته
 قریب ده هزار تن تابع شدند و بموجب اخبار و پیشار شن منظر و مترصد ظهور قائم موعود گشتند و در کنار
 رود ارسس بامید طلوع محبوب روز گذرانند و جمعی کثیر از امانلی بخی لفت و محاسنت بر جا گشتند
 و عبار فتنه بر انگیزت و حکومت روسیه که تازه آنکند و را بحیطه تصرف آورده بود برای اطفای
 نیران عناد و فساد ملا صادق را تبعید دور و رشو توقیف نمود و از باین تلامذه و صحابش سینه
 عبد الکریم اردو بادی قد برافراخته ترویج مقاصدش پر دخت و عده پیروان و شر عقیدت
 بر مزید گشت و همگی انتظار و مترصد ظهور قائم داشتند و نمرود بلاد روسیه مقارب طلوع
 حضرت اعلی حدادی بعشق و انجذاب ایگخته شد و آئینی از مسیحت و اسلام آشکار ساخت و
 جمعیتی باو گردیدند و بموجب اخبار و ابشارش غمظ و مترصد رجوع مسیح شدند و حزب

طغان که در روسیه منتشرند از اتباع او میباشند و او را روح تسلی دهنده موعود در نخیل شناخته
 داد حضرت محمد را پیغمبر حق و لکن نه مبعوث بر همه بشر گفت و گوشت خوک و شراب و اینون و
 سیگار و غلبان را بشدت نهی کرد بدو جای که دست دادن بزرگترین اعمال مذکوره را حرام شمرد
 و با داشتن صلیب و مرسم کلیسا و تعالیه معموله عیویان را متروک ساخت و آنان کردهی کم
 آزار و نیکخواه بودند و شیر در دریا میباشان کم است و بیعت و عصمت شناخته شدند و مجموع
 شانرا در بلاد روسیه پنجاه هزار تن گفته اند و طلوعشان تقریباً در سال قبل از ظهور امر برج شد
 و میمان ایشانرا خارج از عیونیت گفتند بلکه داخل در ادیان و مذاهب نشمرند و دولت
 روس میباشان را تبعید و توقیف در سبیر نمود و مردمان مکاتب بشر که از سبیر میفرستاد
 جمع کرد و کتابی نمودند و لاجرم در بلاد قفقازیه بنوع مذکور استعدادی برای قبول دین امر برج
 حاصل شد و لاسیما آقا عبد الکریم مذکور در ایام ارتفاع ندا اعلی در عراق عرب بوده ایمان
 حاصل کرده بعد از چندی با اجذاب تمام عودت نموده همت بنشر امر گماشت و شورش را
 ایشانرا داشته در ایروان قیام نموده بسیر و تبلیغ پرداخت و جمعی را در شش ضمیر داده هدایت
 و ارشاد نموده بشارت ظهور بخشید و متعصبین متقاومت کردند و دولت روسیه در برابر
 با عائله اش شیروان تبعید نمود و در آنجا جمعی که از آنجمله ابناء و عائله کمال احمد بودند
 بوی گرویدند و دخترش آقا حسن کمال احمدان باز و واج آورد و بنیظیر بقی در حدود
 شیروان علم هدایت برافروخت و جمعی حلقه ارادش بخش کشیدند و در محنت بر
 قائم درآمدند و ملاها و غیرهم مجالس عظمی تأسیس کرده مناظره نمودند و مسائل متوعدهی

و اعتقادی از او پرسیدند و او تمام را مطابق با عقل و آیات مقدسه جواب داد و او در
 پیروانش بنام بابی شهرت یافتند و ایامی معارف مریدانش در شاخه چینی است
 آقا حسین حسین گویف و دکتر میرزا آقا بیگ طایر بیگ راده و آقا میکائیل
 و مشهدی محمد عالی و دیگر ملا آقا مشهدی طاعنی پسران حاجی طاعنی
 و آقا علی اکبر نازاری و ملا علی و کر بلانی حسین عموزاده و مشهدی اسمعیل ^{علی} امداد
 و ملا محمود و آقا لاراوف و قوسی بیگ و میرزا جعفر آقا حسن حاجی
 قاسم حاجی اسمعیل حسین گل احمدزادگان و مادر گل احمدزادگان گل پری خانم و برخی
 دیگر از دنیا بان و عرفای معروف بلد چون بوجب عناد و فساد بعضی از اهل مآ و غیرهم
 حکومت آقا سید عبد الکریم را دستگیر کرده بباد کوبه فرستاده جس نمود و پس
 بوجب درخواست مسلمین حکم امپراطوری مرفض را داد شده در سرای حچور که مقابل دریا واقع
 بود سکنی گرفت و بخت بشتر مطالب خویش نهاد منطلق الطیر سلیمانی دشت از همه گروه
 مردم دورش گرد آمدند و جمعی کثیر از شیعه و سنی و ملکان مذکور گردیدند آورده اند بعد از
 ظهر روزی در کنار دریا ایستاده و عبد السلام بیگ و میرزا عبد المنون و غیرها از مشین
 حاضر بودند در آن اثنا در حاشی تعبیری حاصل شد و الله اکبر و لاجول و لاقوة الا بالله
 بلند گفت و بخود لرزیده بر سر ریک نشست و چنین گفت آن قائمی که فرود شیعه اثنا
 عشریه تا این وقت منتظرش بودند خودشان ویرا در تیریز بشهادت رسانند و چاه
 سابعین تاریخ نوشته تا پس از چند ماه معلوم همه شد که فرموده وی صحیح بود و از وی
 کتاب

کتاب نوشته در دست نبود و شاید بسیاری نوع کامل مقصودش بی نبرد ولی پوینته ذکر
 حضرت ذکر میکرد و شارت میداد و مردم بسیاری راستند و بیدار نمود و اجتماع هانس موجب
 هراس دولت روس گردید و او را به طاعتیگی تبعید و توقیف کردند و به نظریات پیرودان سید اکرم
 در بلاد متعدد تفقار شیفته ظهور قام موعود گشتند و اعتقاد و ارادت کامله باو و ایمان بحضرت بشتر
 اعظم داشتند و او پس از خدی در گذشت و مریدان در شامخی و غیره از بلاد قفقاز با یکدیگر ارتباط
 یافته مانوس معاشر گشتند و دکتر میرزا آقا بیگ و غیره از بزرگان دانشمندان ادارہ امور
 نمودند و فیما بین امالی با اعتقاد تاسخ و عود بعد از مہات در میلک انسانی و با حیوانی مشهور
 شدند و ملا تا تکفیر کردند حضور ما آقا سید حسین مجتهد فتوی بر کفر نوشت و متغیراتی چند بست
 و اینکه دکتر میرزا آقا بیگ از واقعه خبر یافت بکار و اسرای معروف احمد آقا که اعظم تجار و عرفا
 در آنجا بودند رفته بنیاد رضع بابک در داد و گفت شنیدم آقا مجتهد در حق ما عقیده ما بتها
 زد بدانند که قولش کذب و اقرار است و قول ما با او برسانند که مجلسی کند تا مطابق آبا
 قرآینه در روایات ما توره و ادله عقلیه مباحثه کنیم و چون حقیقت آیین ما ثابت گردد انرا
 بنزد و بہتان نزنند و الا فرمان دهد اینطالعه را بنوعی که خواهند بقتل آرند و چنانکه پیوستہ
 میگوید قرآن ہفتاد و دو معنی دارد ما کہ بیکی از ہمان معانی نموس بطور قائم شدہ ایم چرا کہ فرمایم
 و او کہ بجان دیگر بعقیدت خود باقی مانده مسلمان و یکی از جماعت پیغام بسید مجتهد برد و او بواسطہ
 دیگری بمیرزا آقا بیگ پیام کرد کہ چرا در مجمع عام چنین پیغام بمن نفرستید مگر نہ ما ہم تحصیل و
 ہمنفر و ہمد بودیم و میرزا آقا بیگ بہا توسطہ جواب نزد سید فرستاد کہ ما اگر حق را قبول

هو الله تعالى شأنه الحكمة والبيان

يا اهل قفناز قد سالت البطحاء وانا دار الافق الاعلى لعمرى اقدر لغز
 الحجاز بما ارتفع خبا، المجد على كرم الله واشرف نبر الطهور من افق
 الأرادة بعد ما انتقت سبحات الجلال من اصبع الافئدة هذا يوم
 فيه اخذ سكر حجب البيان من الامكان افروا ثم ابشروا بما فاحت
 النعمة وارتفعت الصيحة ونصبت الراية النوا، على البقعة الحمراء و
 استوى هيكل العلم على عرش البيان ودعا الكل الى الله مالك الاديان
 قد فرتم بيوم اخبر به رسل الله واصفيائه ونشرت به كتب الله رب الاديان
 ما من رسول الا ونطق بشانه وما من نبي الا وقد ذكره في الشئ والا
 شراق هذا يوم فيه انجذب الاشياء من نداء الله مالك الالهام، نطقت
 بما نطق به لسان العظمة الملك لله الواحد المختار ان السميع من سمع و
 اجاب والبصر من راى الآية الكبرى اذا نادى افق الطهور وارتعدت
 فرائس العباد من خشية الله مالك الابدان يا اهل قفناز اسمعوا
 نداء المظلوم انه اقبل اليكم وفكرهم بايات تطيب بها الاجساد قد ماج
 بحر الكرم اعام وجود العالم والامم في غفلة وضلال الامن انقذته ايات
 الاقصاد من لدى الله مالك الرقاب يا عسى العلماء، خافوا الله ولا تنكروا
 الذى اتى من سماء الفضل والعطاء، بايات الانقاذ لما خزن الارض

يشهد

يشهد بذلك أم الكتاب من على المقام انصفوا بالله ولا تتبعوا الضمير
 والأوصاف هذا يوم فيه انشئت سموات الجلال من اصبع الأقدار وظهورها
 كان مكتونا في ازل الأوال يا معشر العلماء اسمعوا نداء المظلوم انه يذكركم
 لوجه الله بما قصرتكم اليه انه هو العزيز الفضال وما اريد منكم شيئا ينطق
 بغيركم باعلى النداء وذكركم بهذا اليوم الذي فيه قام الناس لرب العباد
 قد ظهرنا واظهرنا السبيل وفضنا باب الفردوس الاعلى اقبلوا قلوب
 نوراء كذلك ينصحكم من اتى بالحج من ملكوت البيان بربايات الآيات
 يا معشر البشر قد ظهر المنظر الأكبر ومالك المقدر استوى على امرت اسمه الأجل
 انقوا الله ولا تتبعوا كل غافل مرهاب انا انفقنا ما عندنا ولنا الشدايد
 كلها لا تدعنا لكم بمقاة الانقطاع الى مالك الأبداع قد ورد علينا من
 المصاحب والبلايا ما عجزت عن ذكرها الأقلام قد تدبرن العالم بنفحات
 العجب والماثور في نوم وعجاب فلما اظهرت القدرة اعلامها وقبر
 الغرور ولولاه اعرض العباد منهم من قال انه امرى على الله ومنهم
 من قام على اعراض ناحث به الأرض ونسفت به الجبال لعمر الله اياها
 ادبنا الاقرب العباد الى ما ينفعهم ويؤينهم بطراد الآداب انا
 في كل الأحوال زمام القلم وما اظهرنا من كونه الاعلى قدره ومقداره قد
 نفوسكم بما جرت من قلمي الاعلى وزينوها بالامانة والفضة والعدل

والاصطبار

والأسطبار قل يا معشر العلماء اتكروا الذي أتى من سما، الأمر محمود
 والحكمة والبيان وما أراد الأتظهير القلوب وتقدسها من با والضعفنة
 والبغضاء بذلك ورد علينا ما صاحت به الحصة هذا يوم فيه اهتزت
 الأرض والسماء من نفحات الوحي ونطقت الأشياء بما نطق لسان العظمة
 في أول الأيام يا أهل عقفاز قد آناكم من سمي بعبد الكريم واخبر بهذا
 السر الذي نذكره انجذب القلوب وبهجرة ذابب الألباد انه كان
 متمسكا بجبل ولا يني ومنسبنا بذيول رحمة ربه مالك الأنام آياكم ان
 تمنعكم شبهات القوم عن اسم القيوم او تخوفكم سطوة العالم فهذا
 الأمر الذي به اضطرب أفئدة الأشرار لا تحرموا انفسكم عن الجبال العظيمة
 الذي امام وجوه العالم ولا تنكروا الذي به مرت نسمة الله ونادي
 الروح الملك لله الواحد العفاز تا الله هذا يوم الأذان لأنها خلقنا
 الأضواء نداني ويوم الأبرار لأنها ذويت لمشاهدة افق الذي
 به اشرفت الأنوار آياكم ان تمنعكم ضوضاء العالم عن مالك القدم
 ضعوا عند القوم متوجهين الى الفوار وجه ربكم مالك الماب تا الله
 قد اسررت النور من افق الظهور ونطق مكلم الطور ومرت الجبال
 كمر النجاب يا معشر الفضلاء خافوا الله ولا تمنعوا العباد عن فرائد
 الحكمة والبيان اصفوا فيما ظهر بالحق ولا تلبعوا كل امر سفالك تد

افتقر البیان بالبرهان ونطق العلم قدائق العلوم بقدره وسلطان
 ضمیر اعلمو کم قد اشرف نیر العلم من آفاق الزبر والالواح هذا يوم فيه
 ارتفع النداء من كل الجهات بما تشرف الاوضاع المقدسة بتقدم من الخ
 من سماه الفضل بالحكمة والبيان كذلك زينا سما، العرفان بانجم البرهان
 والالواح بجلال قدره الاعلى اذا ارتفع صبره نطقت سدرة المنتهى
 الشرف لله المبین علی منق الأوضیة والسترات نداء مالك السماء واللبان
 باوصى اهل بشنود اوست كوفرجوان واوست نغمه رحمان متعللين
 بصره من على واغمايه ودر نزل قباب عظمت مقام ومقره من فراید
 طوفان از برای عصر که از اصضاء ندامت نند و از برای بصیرت که
 حیات عالم او را از مشاهده با زنداست ای اهل قضا و بشنود
 ندان وظالم و این است آن ندان که اهل عالم از برای اصضاء آن
 انصاف بجزد آمدند امر و ضرر بر قلم اعلى امر تقع وسدرة المنتهى
 باثنا و لطيفة جنیه ظاهر خود را از فائده معنوی التي محروم منما
 جوده نماید شاید در این دایره تا کسب مقامات باقیه نماید
 شرح عالم دانایی است و ندان بنیان او حق بطلبید شما را
 مؤمن فرماید بر آنچه سبب علا، کلمه الله است سبحان الله بعضی
 از ناس که خود را شخص قل در علم و دانان و بشنود انما یفتری لیس
 و در صعب

بی نصیب مشاهده میشوند. مقصود از دانائی علمی است که سبب
 حفظ و عمارت و اصلاح و منفعت اهل عالم است علوم و فنون و معارف
 از آثار سده انسانی بوده بی سده عمر یافت نمیشود ظهور این
 بعد وجود آسنت طویل از برای نفسی که باضعاف کفایت نماید و هر
 فائلی را تصدیق نکند و انهر واردی مطمئن نشود اگر نفسی
 در باره خیر از احزاب بگوید یا بنویسد آنچه را که سبب ذلت و
 ازیت گردد اگر چه علم باشد بقدر حسی و قری و قدر نود صاحبان
 بصیر نداشته و نداد محلی که خبر معروف از او ظاهر نشود در حقیقت
 گفته اند آنچه را که ذکر لائق نه او اهل عالم عمر سده انسانی عدل
 و انصاف بوده اگر دادای این عمر نباشد لاین ناداست قدیمی
 العزور ابصار هم و بصائر هم عالم بدو حین محتاج نظم و عدل
 ان الممالک محتاج بنظام بصر سها و عدل بصرها کذلک تعلم کم الملو
 من شطر السجین امر من لدره وهو الحق علام الغیوب ای اهل عالم
 خود را بشناسید و بر مردم افتخار نکنند و لا تلوونوا کا الدین ب
 نعمه الله کفر و اهلوا قوم مهم داو البوار علمی را بسا میزید که شما را از
 ضعیفه و بیضا و حص و هوی حفظ نماید و بصرح الکر و ساذا شرف
 و احسن و افضل و اعظم اشیا عالم علم است علمی که نباتات

نه شلاك نمايد اين علم انفس شبا، عالم است وانحر آن بشهد لك
 من ينطق انه اتى بالحق وهدى الكل الى صراط الله المستقيم جناب
 عبد الكريم خرداوى بود ازاينظهور واعظم وعبثانه نسيم صبحگاهى
 اوشطر عنایت ربانى مرود نمود او بنفسه بنا و محبت اين ظهور مشتعل
 بود و اندر باي معرفت قسمتى باو عطا شد ذلك من فضل الله عليه
 ولكن از بعضى بيانيات او مقصود معلوم نه يعنى بعضى از دوستان كجا
 همى آگاهى حاصل نموده اند كذاك نطق بجز البيان من لدن الرحمن في
 مدينه عكا، التي محبت من قبل بالبقعة البيضاء، وبالأسماء الحسنى
 في أيام الله رب العالمين يا اهل قفقاز در آخر بيان شمارا وصيت
 منهايم باانت وديانت وعفت وصدق ووفاء امروز جنود الله ايمان
 طيبه و اخلاق مرضيه بوده وهست باين جنود حق واقربتمنا
 وصدائى قلوب اخذ كنيد و سلطان اين جنود قهوى الله بوده حى
 آگاه و حال كواه كه اين مظلوم الازال اولياى حى و انصاحى كه سبب
 نجاح و علك فلاح است وصيت فرموده وكفى به شهيدا وعلما واز
 براى شما تا بيد و با شما رسده منتهى مرزوق گرديد البها المشرف
 من افنى سماء ضايقى على اهل البها الذين بهم سرى السيفينة
 الميماء على بجز الأسماء اولئك عباد يصيلى عليهم الملائكة على

واهل

واه

وطلبهم باحاطة و صرفه فخر احوال اناسين

واهل الفردوس في العشي والاشراق

۱۰۵۵

ل شيا، عالم است واعتر ان شهيد بد
هدى الكل الوصل الله المستقيم جناب
ناينظروا اعظم وعبا به نسيم صبحگاهي
مورد او بنفسه بنا و محبت اين ظهور مشتعل
با وعطا شد ذلك من فضل الله عليه
مورد معلوم نه يعنى بعض از دوستان كما
لكذا نطق بحر البيان من لدى الرحمن
نبل بالبقعة البيضاء وبالاسماء الحسنی
اهل نقاذ در آخر بيان شمارا وصيغ
ك وصدق ووفاء امروز جنود الله اعلم
و دست باين جنود حق را نصرت تمام
سازمان اين جنود تقوى الله بورد حق
اوان اولياى حق را بصالحى كه سبب
يت فرود و كفى به شهيد و علما و از
به منتهى رزوق گرديد البها المشرف
على البها الذين بهم سررت الصفة
ك عباد يصلين عليهم الملائكة
واهل

نیز مایند برای این است که محافل اجتماعات نماید باشد در اعصار سلف نیز امر همین منوال
 گذشت و اگر بمن بگویند که بنین احوال کرده چشم می پوشم و اگر بفرمایند نشو قبول نموده پنبه
 در سوراخ گوشها میگذارم و اگر امر کنید گویند که ستر است که لب و دهن نگشایم ولی چون میگویند
 که نفهم و ندان این از طبیعت خارج است که کلفت بالا لایطاق میباشد و با جمله آیات میزبان
 آقا و غیره از بزرگان طایفه نیز بدین نوع گذشت و از اینجهان در گذشتند و اینست آنکه میفرمایند
 و از عقیده بانیه هم اطلاع کافی داشته و عقیده تنازع در بعضی رسوخ کرده تا آنکه خبر ظهور
 حسینی جمال امبی بان رسید و بغایت شوق و عطش در جستجو افتادند و طولی نکشید که
 ملا محمد نبیل زرنندی در زیان بحال ۱۲۸۲ برای شرا امراهی وارد باد کوه شد و در بلاد
 قفقاز سفر کرد و ضمن از اتباع سید عبد الکریم را کاخا در ظل امر امراهی وارد ساخت چنانکه در
 باد کوه ملا ابوطالب و در سالیمان مشهدی جواد و در شکلی بابا دانی و رسول دانی وارد باد
 و در شیردان عاقل گل احمد اف و طاقا و در کوه کپانی اسمعیل بیک و مشهدی اسمعیل الیاری
 و برخی دیگر میفرمایند و در اینست تطبیح بر افروختند و با نهایت سرعت و نشاط روحانی
 و قیام جدید یافتند و بهر طایفه ایشان برخی دیگر نیز هدایت حاصل نمودند و از بشارت بران
 راجح بمن نیز آره و مقام اعظم امهی مستخر گشته و سپس امالی بلاد دیگر از قفقاز نیز با خبر
 شده بسراط اقوم راه یافتند و نبیل بعد از مبعوت از قفقاز کتاب تفسیر سوره يوسف ایقان
 و غیره را برایشان فرستاد و شنگان آیات بدیعه مطلوب خود رسیدند و بعد از چند
 آقا حسن گل احمد زاده عریضه بواسطه بعضی از مسافران بنگاه در محضر امهی فرستاد و لوحی از

از قلم الهی صلوات بر یافته برایشان رسیده و دیگران نیز ناستی کرده از قبل ملا آقا بچود تخلص ملا محمود
 حسین کمالی اندوف و غیره هم عرائض متعدده تقدیم داشتند و الواحی در جوابشان صادر گردید که
 موجب انتخا شش مدعی و حیات تازه گشت و در عین حال اعتقاد بتناسخ فیما بینشان نبود و حتی
 که در ایمان بهائی ثابت قدم تر شدند پسندیدند و بهیگی قیام تبلیغ و نشر امر نمودند و در باد کوبه ملا
 ابوالکلیب پسرانش آقا علی اشرف و آقا ابابکر شمع روشن هدایت شدند و در سال ۱۲۹۶
 حاجی محمود علی امین حاجی احمد میلانی که شیخ حالشان را در بخش سوم نگاشتیم در تقبیس حجه
 تبارت و معرفی برای خدمت امرا بهی ما بیس کرده بتبلیغ پرداختند و مشهدی باباصمد آید
 و انستار و بستگان شان مؤمن شدند و همرا جلیل خوبی را از تبریز برای تبلیغ طلبیدند و
 بشیروان رفته حاجی محمد الرحیم را که عالم و مطلع بود تبلیغ کردند و بدینرو اوله در بین ملاها
 افتاد و بمقاومت برخاستند و طولی نکشید که فاضل با شش عشق ایامی برافروخت
 و جمعی مانند مظفر علی قبه و خیره را هدایت نمود و او پسر حاجی ملا ابراهیم خلیل باد کوبه عالم
 و قاضی و مقصدی اهل دکن بود و برای تکمیل علوم دینیته استقامتیه روانه ایران شد و در اثناء
 تحصیل معارف با اجا حضورها در رشت و چهار میرزا علی اشرف عندلیب لایبجانی شده بامر
 امیر تهری یافت و جهان مشعل و مجذب گشت که عنان اختیار از دست برداد و بهر که
 رسیده بتبلیغ کرده و والد خود را کتباً بتبلیغ نمود و او متغیر شده جواب کوشش و نصیحت نوشت و اهل
 داشت که بگری باری دیگر دم ازین مقولات زنی از حقوق فرزندی عاق گویدی و ملاصداق
 باکی نیادیده بباد کوبه برگشته باید محتاجه و مناظره نمود و قاضی را عماد و اندیشه از نام و اعتبار بران

داشت که پس خویش را دور کردم از خانه بیرون راندم و بدین موجب بیگانه خویش از ملا صادق
دوری جستند و عامه مسلمین تائیدی کرده نفرت و عداوت پیش گرفتند و ناچار در منازل
اجاب بادکوبه زیسته شغل تبلیغ پرداخت و مغربش باقی نموده در برای حاجی عباس نزول کرد
و در کوی و بازار اعلان و اخبار داد که قائم موعود ظاهر شده هر کس طالب تحقیق طریق هدایت
برای حاجی عباس آید و مردم بیرون فوج فوج برای مذکور شتافتند و بر ملا اقامه حجت و
برهان کرد برخی هدایت یافتند و جمعی راه نقصت و تفرق پیش گرفتند و نیز آن فتنه شروع
با فروختن نموده و ملاهای سنت و جماعت و برابج مع خود طلبیدند و حاضر شده مطالب
بیان کرد هر چند اقبال نیاروند فساد و عیادی نیز آشکار نمودند و بحال عزت و احترام سلوک
کردند ولی ملاهای شیعه از قبیل سید ابی میر ابو الحسن حاجی میر عبد الغنی و شیخ علی اصغر
و غیرهم بحکومت عارض شدند که ملاحظاتی موجب فتنه و فساد است لاجرم بدار حکومت
جلب کردند و بدین علت که مذکور عبور و مرور را با بند توقیف نمودند و با حجاب بادکوبه باجرک
تنگنای کرد تا مذکور برایش فرستادند و از توقیف و حبس مستخلص گشته تبلیغ پرداخت
و ملاها با بحکومت عارض شدند و از شماخی اخراج کردند و عازم گنجه شد و ملاهای شایسته کیفیت
احوال را بگنجه نوشتند و لدی الورد االی گنجه نزد وی رفته از آقا قش مانع شدند لاجرم سیس
شتافت و در حجره تجارت حاجی محمد علی و حاجی علی اکبر پسران حاجی احمد میلانی منزل نمود و
پس از آن است چند یوم مبلغی نفوذ از ایشان دام کرده عازم ارض مقصود شده بکجا وارد گشت
و در زانی شادمان در جوار فضل و عنایت اهل بسر برد و او خود چنین حکایت کرد که چون بعزت

شدت انجذاب از عالم سحر مایدم و پیوسته بازترین و مجادین از دلائل و براین بدیده صحبت
 کردم و بعضی از زده شده اند و لوجی خطاب بمن صدور یافت که روزی بیش از نوزده کلمه سخن
 نگویم لکن لب فرستم و روزی بجزه میرزا آقا جان خادم بتم رفتم از احوالم پرسید جواب گفتم
 اصرار کرد جواب دادم که اجازه تکلم بیش از نوزده کلمه ندارم و اگر همه را با تو صرف کنم در محضر اسبی
 چه تو انم کرد و این گفتگو محض مبارک معروض افتاد بتم گمان امر فرمودند که لوح را از من باز گرفتند
 و نهی نمودند که سخن بسیار نگویم و چون حسب الامر بباد کوبه برگشت چنان مشتعل بنا بر محبت امانیه بود
 که سر از پایش شناخت و جیبا گانه تبلیغ می نمود و نیمه شبان خانه طاما در زده در میگویند و در چهار
 شده اندگی همبته را را اصفا کرده خویش را بیدابری از میدان مکالمه بدر میکشیدند و الاخره
 نزد بهائیان شکایت آوردند و اعمال بیرون از حرم و احتیاطش همه را از وی منفر و منفر کرد
 و بیازاده امور نگه کرده قیود و حدود را بر ملا در هم شکست و موجب بغض و عناد اهل تقلید گشت
 و اهل بها از وی استخرا و خسته در محافل و مجامع خود باز ندادند و عرضیه بمحض اسبی فرستاده در خوا
 که بود که در باد کوبه نمازد و در آن اثنا حاجی ملا علی اکبر ششمیرزادی و آقا محمد کرم عطار رفیرم ارض
 مقصود و مبرفتند و دارد باد کوبه شدند و بهائیان شکایت آوردند و حاجی ملا علی اکبر گفت
 خانه دق باید از باد کوبه بخارج شود و او اطاعت کرده سمت اردبیل رفت چون صنعت
 دند انصاف نمی میدهند است اعطان داده بشغل مذکور پرداخت و زنی بنکاح آورده امور معاش
 که زانده برحت زیسته ضمنا تبلیغ نمود تا آنکه برادرزانش از عقیدت خواهر و اما مطلع شد
 و برخی از معاندین متحرک کردند تا شبانه بخانه درآمده قصد قتلشان نمود و اتفاقاً در آن شب

ملا صدوق

ملا صادق نجاند نبود و ظالم غدار خواهر رگشته بخونش بیاعثت و ملا صادق قریب ^{صبح} گام
 نجاند در آمده موقوف را دیده با ابوالقاسم تبریزی گماشته حکومت از مؤمنین در میان نهاد
 و ابوالقاسم ویرا از طریق خلیفای روانه رشت نمود و مدت چهار سال در آنجا زندگی
 کرد و بهائیان بعلت اعمال مخالف با حرم و حکمتش متنفر شده ملاقات نکردند و او نیز بخش
 حاصل نمود و نامه بوالد فرستاد که من سیر و سیاحت بسیار کردم و هنوز مطلبی بدست نیآوردم
 هرگاه مرا بفرزندی میسپدیری بیایم و پدر جواب نوشت که بزودی بیایم ملاجم شتافته نزد پدر
 قرار گرفته بکلی از این فتنه قطع علاقه کرد و در ضیاعها و ملاقات با اماما و غیرهم با پدر رفت
 چندی بدینمقال گذشت که با کمال ایمان و انجذاب نسبت بمراتبی از مؤمنین متفر و منبر خرد بود
 و فقط با بعضی از احادیکه دوستی داشت در خلوت ملاقات میکرد تا در ایام و با پدر در گذشت
 و پسر با دست خود او را غسل و کفن داده بر جنازه نماز گذارد و مردم بدین خوشدل بودند که ملا ^{صادق}
 دوری از امر اسی کرد ولی باز بحال اول برگشت و بحال انجذاب و اشتغال بنامی تبلیغ گذار
 در اماما فریاد برکشیدند و افسوس بر مال قاضی ای حوزده گفتند که با جسد نجس بگرفت بعضی
 قصد کردند که قبر انبش بموده جسد را بپردن آورده غسل ^{و کفن} نمایند و ملا صادق باز برای ^{نزع} آورد
 از طریق حرم و احتیاطا نهاد و مؤمنین ناچار قطع رشته الفت کردند بدرجه بیکه شبی میرزا
 علیمحمد و آقا باد و پسرش آقا عزیر ^{نعمه} و آقا روح ^{نعمه} در خانه آقا عبد الغفور با جمعی از مؤمنین
 احوال داشتند و ملا صادق نیز بود و تنی تعرض و امانت نموده از مجلس برین کرد و درقا
 دزیری دیگر برسم دلجویی نجاند اشرفه تسلیم داد و بهائیان بدو که چند بار شکایت ^{اناد}
 کفرت.

بحضرت غصن اعظم نوشته و آنحضرت دو بار جوابی ندادند و باری سوم بنویسند که اگر
شما ملا صادق را بنویسید من او را میخواهم و او را بکجا طلبیدند لاجرم ملا صادق بارضی مقصود نوشتند
و ایامی در جوار فضل و تربیت بسر برد آنگاه ما مور با گوشت و چون باز آمد احوال و اعمال گذشته را
طوبار به سچید و برتری قاضی با عمامه و منتهای ادب با مردم سلوک کرد و با اخلاق و احوال مرضیه بشر
نجات ابی پرداخت و این در سال ۱۳۱۳ بود که ناصرالدین شاه در طهران مقبول شد و ما بین
مردم چنین شهرت یافت که بابتیه ویرا کشتند و با وجود تلکرافات دولتی که همه جا برای رفع
انتشارات مذکوره و جلوگیری از مفاسد مخا بره شد معذکات اهل حق قاریه بسوا تصور و اثر تصب
باقی ماندند و مسافین را برین بهائی را که از باکو گشتند اذیت و آزار نمودند و در چنین احوال زور
اسلام عصر تبصره بیاتین خارج شهر رفت و با بعد از مغرب آنجا ماند و در تارکی با شخصی نشست صحبت
میکردند و معاندی در کین با کلوله تفنگ سینه اشرا هفت ساخت و بجز او صحبت کلوله چنین گفت
آن ای بابا که مدتی انتشارت میبرد و وصیت نمود که بقابل متعرض نشوند و الواحکه از حضرت عبد
پس از وقوع شهادت صادر شد مقدار تعلق آنحضرت را بوی واضح میدارد و با کجمله وارد مبلغین
سیاچین بسیار شد و مسافین را برین ارض مقصودی در پی از آنکند و گشتند و برخی اوقات
در باکو یافتند و اجای فقهار نیز سفر با بران کردند و عدده اجاب در بلاد فقهار بسیار شد و چون
میرزا حسین زنجانی بزوجهیکه ضمن شرح حاشی آوردم با میرزا زین العابدین بعزم ارض مقصود
وارد ساخی شده در خانه ملا آقای مذکور نزول نمودند ثغور و عقیدت تماشیح را در برخی از اجاب
دانستند و در حکما بحضرت ابی اظهار داشتند و لوح معروف بلوح تماشیح از قلم ابی صد دریا

دلمز این

و نیز حسین در عودشش با برین لوح را با خود بشیروان آورده در مجمع اجناس طاعت نموده تا شیری شید
 در قلوب افکنده همه بقیام بر تبلیغ و نشر امر اهل بیت متفق شدند و ذاب اباب حجاب ایران بعین آباد
 نیز سبب گشتی در نشر و انعقاد امر اهل بیت در بلاد قفقاز گردید و طام با در شیروان و غیره متفقاً بمقتضای
 برخاستند و نومید شدند و اجزای سماخی با احدی و فهای میلانی در قفقاس و با زرگراف ها
 در بادکوبه را بلط داشتند و عبدالمؤمن زرگراف و ملا صادق برای تبلیغ بشماخی سفر کردند و
 احمد اف با کتبنا اطلاعات و اخبار و آثار رسیده مساعدت روحیه می نمودند و با جمله در بسیار

سال ۱۲۹۹ خانم شیروان شامی شدم در کاوه سراسر از منزل نمودم در پیوی منزل حقیر جناب ملا صادق بادکوبه منزل دشت بغداد کاتب
 معلوم شد که ایشان با ما هستند در شیروان بر ملا تبلیغ نمایند از ملاقات ایشان بسیار بگذرد و محزون شدم خواستم منزل را تغییر دهم مگر
 هر قدر از ایشان دوری نمودم ایشان دست از من بر نیامدند و مرا تبلیغ می نمودند لابد بجز عفت نمی شدم که گوش بهایات ایشان
 بدم و ملا خطه بنام از چه متولد شده است می گویند بعد از توجه و گوش دادن بدم حرفهای حساب میزنند و از روی دلیل و برهان سخن میگویند
 و آنچه از قبل از عوام و خواص در باره اینطالع شنیده بودم در ذوق و افترا آورده در مقام طلب مجاهده برآمدم لکن با وجود دلیل
 و برهان بر حقیقت که پاره و مغزی برای من نبود و سوس داشتم و اقبال میکردم مدت چهل روز در خدمت جناب ملا صادق
 بودم از بدو ظهور حضرت اعلیٰ علی طلیح شمس جمال اهل را کما هو اطلاع حاصل نمودم و بعد قدری از آیات و نوشتهجات از
 ایشان گرفته عازم بادکوبه شدم و خطی از برای احباب سفارش نامه نوشته بجز حقیر داد که بایشان بدم درین راه با
 پاکت را گشودم ملا خطه بنام چه مردم نموده از بابت ضرر و چاهی که مردم بخوراند چیزی نوشته است بانه بدم حکایت
 چاهی و ضررنا ذکر کرده لکن بحجرات و مصلحاتی ذکر کرده که احباب خیر است منجمله ذکر نموده که نطفه امر در او قرار گرفته
 حکمت و مدارا لازم است که سقط نشود بمقام ایشان خفا احرر رسد و همگیل احسن التعمیر می باشد و خلاصه آن
 خط را بجناب جناب ندادم لکن بایشان مراد نمودم و صحبت با جناب ملا صادق بایشان ذکر کردم و دست
 سه ماه در بادکوبه ماندم ۱ - ملایح بن اما ملاوی خراسانی

از بلا و فقار احاد اجاب نیرستند خصوصاً در شردان و باد کوبه و تهلپس دگجه که مرکز جمعیتی موجود
 کرده و در معاریف اجاب و تبلیغین شردان ملا آقا بخود تخلص مذکور بن حاجی ملا تقی از افاضل ملاهای
 شامخی و بی پروا در تبلیغ امر ایهی بود و احدی از علما جرئت مقابله با وی در میدان مجامع و استیلا
 بقرآن و حج و نیت و عقیده نداشت و هرگاه بتصادف و یا اجبار با وی مقابل میشدند همت لطفه و ^{تعلیل}
 و فرار میدادند شی مشهدی آقا بیگ از اعظم اشراف بن عباس آقا مصطفی بگویف حیاتی
 بنام امام شهید حسین ابن علی ۴ بیار هست و ملا آقا را نیز دعوت نمود و از مجتهدین عظام حاجی میر
 باکس آخوند مشهور حضور یافت و چون نظرش بر ملا آقا افتاد برای گیر از صحبت بی اندازه بی
 اعتنائی فرود و هنگام شروع جنادل طعام بدین لحن امر داد که طرف طعام این کافر را جد کنید و از سفره
 ما برکنار باشد مشهدی آقا بیگ از علت پرسید آخوند جواب داد که با بی است آقا بیگ از ملا
 آقا سوال کرد که شما با بی هستید جواب گفت علی بن ابی طالب و الله از عباد مخلص قائم موعود میرزا محمد
 باب و از بنندگان رحمت حسینیه حضرت بهاء الله مستم و با ادله عقلیه و نقلیه و کتب سادیه و
 احادیث ماثوره حقیقت ایشان را بر علما، شریک و عرب واضح و روشن بنمایم و در آن اشائی مائل
 آخوند شروع کرد و قرائت سوره فاتحه قرآن که برخاسته برود و مشهدی آقا بیگ با دگفت بیگوارم
 برود تا با ملا آقا مناظره و مجامع کنید و ما اضعا کرده بدینیم حق با کدام طرف است آخوند بنزدی
 خواست خود را خلاص نماید مشهدی آقا بیگ و ملا آقا و پیرا مجبور بدینک و مکالمه کردند پس
 از سوال و جواب چند آخوند عاجز ماند و ابراز غیرت و تعصب نمود و ملا آقا را تکفیر کرد
 و خواست خصمای خود را بروی فرود آورد آقا بیگ نگذاشت و بالاخره آخوند بحال تغییر شد
 از خانه

از خانه بیرون رفت دلی مشهدی آقا بیک و تنی چند تنه حاصل کرده ایمان آوردند و ملا آقا مکرراً
 دچار بیماریات و جهات معاندین گردید و او را سنگسار نمودند و بعد از وفاتش نابوت برمی
 حمل جنازه ندادند و با قاضی مملو حاضر نشدند و جنازه را سنگ باران نمودند و اما لی تدقی طولانی
 با اجناس خرید فروشش کردند و دیگر از اعمال امالی شروان آنکه میرزا جلیل خوبی مذکور را نگذاشته
 اقامت کند و ملا صادق را با سادات خارج کردند و از معارف اجناسی بادکوبه میرزا عبدالحق
 از اساتید شعرا و ادبا بویوسف تخلص میبود و در تبلیغ و نشر نفحات الهیه بسیار کوشید و به
 کسری را مهدی ساخت و ادبای فقهار اشعارشان را نزد او نصیح میکردند و ابیات شعرها
 بسیار در مدح و ثنای امرا بهی و غیره سرود و دیوان اشعارش در ترکی و فارسی تنظیم گشت
 و بنا بر او در این امر بهی گذاشتند و ملا ابوطالب و پسرانش سالها رایت مرتفعه امر
 ابهی بودند و عمارت خود را برای عمر که از جمیع اجناس اقامت مسافرین قیام کردند و در بنا و مقام
 اعلی در صنع جیل کرمل بنوعیکه در بخش لاجق بینکاریم زرافسانی کردند و دیگر میرزا عبدالمؤمن عالم
 اش و حاجی مهدی کر بلالی قاضی میر نظام کر بلالی آقا کشی افارضا قاضی علی اف کر بلالی و قاضی
 ز نورنی و غیر هم و آقا سید اسد الله حق و میرزا عزیز به جذاب و میرزا محمد اسمعیل مشکوٰه تبریزی
 در صفحات فقهار خدمات تبلیغیه بسزا انجام دادند و نخستین کس که در گنجینه فائز با بیان بدیع
 گردید مشهدی است که در چون بعزم زیارت مشهد خراسان رفت بملاقات اجناس سید
 و میرزا علی محمد ابن اصدق و بر هدایت نمود و در اسما عودت بوطن با بهائیان عشق آباد
 مؤنس گشت سپس ساکن بادکوبه شد و در سال ۱۳۱۲ بعشق آباد رفته اقامت

دعای

و خانان تالیس نمود دیگری مشهدی مهدی صرف گنج نیز ساکن عشق آباد شد و در سال ۱۳۰۳
در آنجا وفات نمود و نیز هشتاد و پنج ساله در عشق آباد مهاجرت کرده غایب برقرار نمود

مصر

در سنین اشراق انوار جمال بی مذاق آمدند در محیط آثار این بر فیان گشت و چنانکه در بخش سابق
نماشیم آقا سید حسین کاشی چون با حاجی باقر کاشی از محضر اسی در آمدند در محضر
شد بقایه مصر نرفته معقم گردید و حاجی ابوالقاسم شیرازی تاجر معتبر مقیم انجمن
گروه و حاجی دفتر خود را بازوداج وی در آورد و آقا سید حسین بعد از مدت بیت سال که در کارش
انامت چنانچه بدینرو مالک خانه و آتایه و در زندگانی و کارهای او شد و نسبتین خود را که نشان یافت
برده و حاجی ابوالقاسم در خانه خود را بر روی عموم برای نشر هدایت مفتوح داشت و جسمی از آنرا
مقیم آنجا رهبری شدند و در آنجا بر فغان و ایام نوح بر افروخته و مرکزیتی در مصر برای این همه حاصل
آمد از آنجمله حاجی سید محمد شیرازی که بنده مصریه گرفته عاقله تالیس کرد و غیرت شرح
احوالی بر آنست حاجی سید مهدی ساکن زنگون را میسنگاریم دیگر آقا میرزا احتشام زینب
حکایت که در آنجا منتهی رسید و حاجی میرزا جواد شیرازی اعظم تجار ایرانی مقیم آنجا که حضرت اعلی را
در آنجا زینبانی اویده و پیوسته تجده از بزرگوار میگردید و حاجی محمد حسن کازرونی ایام آورد
و نیز شیخ مولوی دافندی از مشایخ عرفا و غیرها از امامی منجذب شدند و ما شرح تبلیغات حاجی
میرزا جواد علی صفهانی و نیز حسین تبلیغات نبیل زندی نوشتند و آنهمه در هدایت یافتن فارس
و غیره کار در بخش سابق نماشیم و آقا سید حسین کاشی چون تحت امانت دولت انگلیس قرار

گرفتند

گرفته از ظلم و تعدی قونسول ایران شکایت نمود عاقبت بدستور قونسول مسموم دهلک گردید
 و پس از استقراری در کابل این در عکاکا چون قطر مصر قرب چهارده شته محل ذمات ایالت ساون
 و وزارت گشت و مشاير مؤمنين در آنکند و سفر کرده برخی آن مت حسته اشتغال حاصل نمود
 نزد حاج جمعيتی از این فقه در قاهره و منصوره اجتماع یافتند و از معارف مؤمنين انجا
 آقا محمد تقی تاجر میل فروش صفهانی سال ۱۲۹۰ از وطن عازم سفر شد و بهر عشق که
 مؤمن و همراه بود با وی در بین طریق ازین امر گفت و در موصل بلاقات زین لمقرین در شام
 منسبین باین امر فائز با میان کرده و در مصراقات حسته از دواج کرده سالها را بیت لطفه
 ایمان و عضو مشغل روحانی بود در مصر ابراهیم جورج خیر القند در قبه محمدون از حل
 لبنان در شهر نجبه ۱۲۶۵ تولد یافت و مادر ویرا بعد از وفات پدر پرستنی کرده تحصیل
 گماشت تا در سه امر کبابی بیروت را تمام نمود و یکی از بهترین متجربین سال اول مدرسه
 و در سال ۱۲۸۱ بمصر زفته سکونت گرفته تجارت اشتغال جست و بواسطه حاجی اکبر حکیم
 طرالی خبر ازین امر یافته چندین سال بحال اعراض و زلزله مانده پی حستن اعراض و بعد تخصص در کتابت
 مقدمه همی کرد و بالاخره در سال ۱۳۰۸ با ایمان و وطنیان رسید و عریفه مجتهدی فرستاد و
 لوحی در جواب آمد و در سالی دیگر برای شغل تجارت بار و پا و امر کبابی شتافت و در شهر
 جمیدی شانیه سال ۱۳۱۰ بنیر یورک درآمد و بسیار مگر بی رفت و با فعدان قدرت و صحت
 در لسان انگلیسی تبلیغ پرداخت تا در سال ۱۳۱۲ بشیکاغو اقامت برای اشتغال کرد و
 تبلیغ نهاد و در مدت دو سال جمعی شنید و پسندیدند و در مدتی قصیر جمعی کثیر از بلاد ایالات

متممه شمالی امریکای بسی همیش در ظل امرای اسی درآمدند و مملکت عظیمه مذکوره از مرکز این امر گردید و ما شرح ارتفاع آنجا و تفصیل احوال خسران مال دیرا که تا ما متعلق بدوره دیگر است در بخشهای لاحقہ میادیم و با جمله مصر در هنگام غروب شمس جمال اسی محل اجتماع عدّه از بهائیان ایرانی بود

هند و برما

در یوم غروب شمس جمال اسی موطن مسلک جمعی از مؤمنین و خصوصاً بیانی و رنگون و مندله از مرکز این امر بود و چنانکه در بخش سابق و ام درین بخش ضمن بیان احوال سیماخان زکاتینم کثیری از مسلمانان هندوستانی زرتشتی و شیعی و از هند و بودائی و دیگران فته فرار داشتند و در دوره حضرت نشتادلی با وجود اینکه بعضی از عرف جمعی و شاهپیر مؤمنین هندی بودند و سفر و سیاحت را با تبلیغ برده و عسکه در جایش نگاشتیم در آن مملکت بعمل آمد کسی از اهل ایمان بدیع بفرصه ظهور نماید و در دوره اشرفیات انوار اسی کثیری از مؤمنین ایران بد آنجا ارتباط و ذماب و ایاب حاصل کردند تا آنکه حاجی سید میرزا و حاجی سید محمد و آقا سید علی و آقا میرزا حسن در بعضی استقرات تجارت دادند و برای شرایین امر در حالک مشاعمه هند فکر و تدبیر و از مفسر اسی استدعای ورود مبلغی توانا نمودند لذا بسال ۱۲۹۴ سیماخان و جمال اخدی مأمور شدند در اقطاع آن مملکت سفر کرده در فتح روحانی موفق و کامیاب گردید و جمعی کثیر مؤمن شدند و افغان مذکور در حدود سال ۱۲۹۸ شرکتی بنام محل البر که تأسیس کردند که بعد آنجا حاجی سید محمد و امیر تجارین حاجی وکیل الدوله منتقل شد و حاجی میرزا احمد علی افغان نیز که در همین تجارت تأسیس ذماب ایاب نمود و حاجی محمد ابراهیم حاجی مبلغ نیز در بعضی تجارت مشغول گردید و حاجی سید محمد مذکور بشراکت آقا فنا حسین لاری تأسیس کرد

که حاجی

که بجهت میرزا حسین شیرازی معروف بخرطومی و غیره بکتابت پرداختند و چنانکه در بخش سابق آردیم
 بالاخره برخی از کتب و الواح در اینجا بطبع رسیده و با بجزه حاجی مبلغ با شجاعت بصراحت
 تبلیغ مسلم و پارس همت گماشت و حسب اقدامات مآبهرام پارسى چنانچه در ضمن شرح احوالش
 آردیم در داد اخر سال ۱۳۰۸ تنی چند از زر و دشتیان ایرانی مقیم بمبئی امثال جمشید رستم و
 شاهپور داد و در مرزهای خدابخش و نادر اردشیر و مهران در ستم سرورش و برادرش بهرام
 مؤمن و محب شدند و میرزا محمد علی غصن اکبر نیز بعنوان تبلیغ در هند سفر نمود ^{۱۳۰۲} و بی کارهای
 از ایشان صورت نگرفت و میرزا محمد علی سفری دیگر ۱۳۰۴ بمبئی رفت تا با حاجی میرزا حسین
 معروف بخرطومی بساعت برای طبع کتب امریه پرداختند و خدمت تبلیغیه انگلست
 با شرافادات مخلصانه دانستند و روحانیته جمال انقدی مذکور صورت عمل یافت و از مضاف
 بهائیان رنگون بر ما که مرکزى برای این امر شد حاجی سید محمد میرزاى بود که
 در غفروان جوانی با برادرزنج شتافته عودت بمصر کرده با برادر همتشان حاجی مستقیم
 ماندند و بواسطه او اطلاع و ایمان بامراهی حاصل نمود و پس از چندى با برادر کمتر همت
 بنده کرده در شهر رنگون از خاک بر ما ماند و شهر بانو خانم کریمه حاجی احمد باجر معروف بمبئی
 را بر نیت گرفته حاجب مقام تجارت و عزت و عاقله گردید و برادر کمتر بمدرسه رسیده وقت
 وارد و ارج کرده با سنج در گذشت و بسال ۱۲۹۵ در ک طافات سیما خانان نبوده کمال خرد
 و ایمان یافت و چنان منجذب و مشغول شد که بر روز جمعه موقع اجتماع و عبادت شیعیان
 در مسجد داخل گشته ابلاغ امر بدیع کرد و جمیع حاضرین را بملاقات سیما خانان و بان راه

خوانند و در هشتم و نهم و دهم و اگر نیکو بخت و خود را پنهان نباشند میکشند آنگاه گرد آمده طاعت
 با سخن آورده متفق بقول بمقامت برکشند و در مجلس روضه خوانی محرم علی المنابر ویرا تکبیر است
 و لعن کردند و فریاد برکشیدند که باید امر بهائی را از این مملکت براندخت و حاجی نظم حکومت برده
 مدعیانرا مظلوم ساخت و لاجرم خویشاوندانش را تهیج نمودند تا بر او جوشیدند و یکی از دو کار
 یا ترک عقیدت و یا حرمان از ارباب ابو الزوجه و فرقت از عشیرت خواستند و او ترک خانه
 موروثه و خویشان گفته با عائله بجائی دیگر مقام و مقرب تجارت فرار داد و برخی از نزدیکان نیز در
 دوستی ثابت ماندند و در لوصی خطاب بوسی چنین مظلوم است *بسمی الهادی المسجون*
 یا ایها عینک سلامی و رحمتی امروز روزی است که سر تراست و در نفسی آنچه هست *طاعت*
 شنید و میشود و میزان با نا المیز العظیم البته جوهر را از دون آن فصل نماید امروز روزی
 است که از *عظم* لنا علی علم و عرفان بر مکنات او افاضه بشود طریبعین ذات و لید
 اخذت و جمیع اسرار وجود ظاهر و مشهور فاطمه فیها انزل الرحمن فی الفزان یا بنی انما
 انک من آل جبه من خذل فکن فی صحفه اوفی السموات اوفی الارض یا تبهما الله بک
 ذریه از *عظم* است حب است عند الله او اعمال کثیره در فضل و عنایت حق جل جلاله
 نظر کنما که ضخینه و بفضای اعلا، الله سبب شد و شما را با این مقام بلند اعلی فائز نمود قد
 ذکرناک بذكر الاموال کمز العالم ان اشکر ربک العفو و الکرم نعمت با فیه و امان
 سماویه و عنایت دافع و در تبه اولی ذکر حق بوده و خواهد بود جمیع اشیا، عالم را فنا
 اخذ نماید و بعد از جمع کرد و آنچه در میان و رفته از قلم اعلی نازل بقاء، اسما حسنه

باقی دوام از افح و کن من الشاکرین طوبی لعبدنا ذی لامة فادف واستقامت
 ووبل للعاطلین والعاقلات چه مقدار اذ اماء که از کوشش محبت الهی آسایند و
 برهانش فائز گشتند چه مقدار از صاحبان علم که ممنوع و مشرود مشاهده میشوند
 الا مریدیه یفعل ما یشاء و بحکم ما یوید وهو المقتد العزیز الحمید و بعد از
 غروب شمس جمال ابی نبویه که بخش لایق می آیدیم با عاقله و با عاقلی از خوشبختان جمال
 صندوق مقام اعلی بخفا گشته بزبانت حضرت عبد البهار سید و مدت لعمرایت مرتفعه
 در بر ما بوده کمال اخلاص مالا ولسانا همی نصرت و خدمت نمود و عمارت عظیمه سکونه اش
 هیا برای اقامت مسافرتین و تبلیغین و انجام تبلیغ و مشورت کرد و پسرش آقا سید
 اسمعیل خلف صالح پدر شد و خاندانی برجی گذشت دیگر از بهائیان معروف زنگون
 و کسر حبیر الدین اصلا اهل بردوان نیکاله و ابا عن جد سرپرست گلستان راجه آقا
 و طبیب دریشی ز زنگون بود بواسطه جمال افندی فائز با ایمان گردید و سفری بجهت حضرت
 عبد البهادر عکا مشرف شد و پسرش شمس الدین در بلادش طایفه اعمه با وی هم
 شدند دیگر مولوی محمد السبحان قریشی از منصوره اهل سنت و متمول و متنفذ با پسرش
 بترتیب سن ابو الحسن و ابو الشکر و ابو البشیر و ابو الهضرو ابو اسحاق
 دزن و دخترانش بواسطه جمال افندی ایمان با ما ایی یافتند دیگر محمد قاسم
 شیرازی جوانی فاضل و محترم که از ایران بی ملاقات خویشان زنگون آمد و نیز محمد اسحق
 بنگالی و هم جعفر شیرازی روضه خوان و محمد علی خجازه کاشانی که چهار تفرغش و تقدی از جمال

محمد

شیعه گردید دیگر صدقه بنگالی ناظر مطبعه دیگر تفسیر ایرانی و دکتر محمد رسول بنگالی در
 عظیم الدین و اسمعیل بنگالی دیگر جمال الحق مدوری مستویا پتلی هندو از اهل مدرس
 با زوجه مسله اش دیگر قادر خان حکیم و غلام دستگیر مدرس و دکتر هدایت علی در ادر
 حسنعلی طبیب مرلیخانه دولتی و از زنان شهر بابو ساره خدیجه حمیده سعیده عبا
 و یکی از اعراف رجال بهائی سید مصطفی رومی و معنی الاصل عراقی المولد هندی المسکن
 والدش سید محمد نام از فضلا تشیع در کربلائی آقامت گرفت و سالیانی در بلاد عثمانی رست
 بالاحزه در هندوستان بنام رومی و سمت مرشد طریقت آقامت جست و چون بدینجا
 وارد هند شده بمبلغ پردخت در سن جوانی بوده باستماع خطابه و ابلاغش منجذب گشته بود
 این امر گردید و سفر احضرا طارنش شده انجام او امر نمود و بر بهری در پیش ترقی عرفانی و
 ایمانی حاصل کرد و مخصوصا بعد از غروب شمس حال ایبی رایت مرتفعه این امر در آنجا کت شد
 و سفر احضرا بنشر لغات پردخت و شفا و کتب متوالیا متاویا با بس مشنوعه هندی و
 برمانی و هم بلغات فارسی و ترکی و عربی و انگلیسی که آرنموده شد تمامت السن مذکور تملیح
 کرد و کتب و سائل عدیده طبع و نشر و آثار مبارکه ترجمه و تبیین نمود و ترجمان مبلغین بسیار
 شرقی و غربی بهائی در خاک هند شد و چند بار در ارض مشهوره بشرف زیارت رسید و آقامت
 دارد و اوج رنگون خستبار کرد و الواح کثیر در چشمش صدور یافت و عمامت مذکورین و غیرهم
 بو اهل جمالی اهدی تملیح شده غالباً بالواح متعدده افتخار یافتند و مکرریت بهائی
 در رنگون چشمش کردند و از معارف بهائیان مندرجه استار او کبر و برادرزا

زادانی

زادگانش خلیفه عبدالواحد کوئین و حاجی عبدالعزیز و جمعیت خانواده بستگان و
 آقا سید محمد اصفهانی و آقا محمد صادق شیرازی و آقا محمد ابراهیم شیرازی بن عم
 آقا محمد قاسم که هزاره شیرازی مذکور و آخوند عباسعلی شیرازی و عجد کلکیل سیابوین
 بازنش و احمد غای سجد و محمود کوموت باعاطه و بستگان و پلستیکا کوپودا
 باعاطه و پلستیکا کوپودین باعاطه کوسمان باعاطه که بعد از خورش باجی خانه
 سکون را بنام خطیره القدس بهایان وقف کرد و عده کثیر دیگر از مردوزن که بسیار
 بالواج مفتخر گشتند و تاسیس مرکزیت بهائی در منده نمودند و در اسپور هندوستان
 و مجاور که تحت ریاست کلعلی خان بود بعلت محبت و اقبالش ارکان دایره حکومت
 و مشایر اقبال آوردند و از معارفشان نواب علی صفر خان عموش که جنرال
 اعظم سپاه بود و عم دیگرش سرکار نواب صفدر علیخان و محمد عظیم الدین خان
 جنرال و سبده النساء و محبت النساء و محذرة النساء و آتشی جان خانم و نواب مجرود
 خلیخان برادر نواب کلعلی خان و مولوی اسمعیل افغانی و حکیم عبدالرحیم خان و
 پسرش حکیم اقبال حسین خان مشهور به کتر عبدالحکیم و حاجی رمضان خان و
 قلاش درویش شاعر افغانی و رفیع الدین خان اهل حسینی و برادر زنش محمد اکبر
 خان و بر سید ترمه اعلی خان فخر الملک حیدر آباد دکن و منشی السلطان بهادر
 امین پادشاه مجورس لکنور در کلکته و نیز میرزا احمد خراسانی منبری امام باره کلکته و
 ملا محمد عظمی را پموری رئیس جماعت بهره اسمعیل الذمب و فیض الله سرنگ بخره

دارشایرستان
 بودند و غالباً بالواحق مغز گشتند. فانیکی صاحب پارس پور یعنی بو شنگ با برای کبابی سوزش و یک
 گزین قصبه موراسوانی هندوستان بودند و ولادتش در آنجا واقع شد آنگاه از قصبه مذکوره کوچیده ساکن
 بمبئی گشتند و رشد و تحصیلات فانیکی در بمبئی صورت گرفت و همگامیکه در هنر سخن خزان و تاریخ ایران
 میخواند اشتیاق تام بشا بده موطن اصلی یافت و در عنفوان جوانی در سپاه هند خدمت نموده جاه و
 منصب گرفت و چون آرزوی مجاهدت و تحصیل معرفت قلبش را فرادست کناری حبت و چیزی در پیش
 گزید آنگاه با شجاعت و شهامت که ادا بود پای میدان فداکاری در راه نجات همشوقان ایرانی خود نهاد
 عزم را محکم و عهد را در قلبش استوار کرد و با شوق و عشق سرشار بالاخره در سال ۱۲۴۵ بعزم ایران
 از طریق قندمار روانه شد و تا سنکا پور نیر رسید ولی مردم دیر از نترت امالی بلوچ رسانند و
 چندان از مخاطره گفتند که ترک عنایت گفته مراجعت کرد و عزم عبور از طریق سیستان را در ضمیر
 گرفت و از نیرنجرات مذکور نتوانست انجام دهد برگشت و باز در سال ۱۲۵۴ عزم عبور از طریق
 هرات نمود و چون در آن ایام جنگ و خونریزی بود منصرف گردید پس در سال ۱۲۵۷ ایامی که حکومت
 انگلیسین افغانستان محاربه داشت بلباس تبدل بعزم ایران شتافت و در چهار طرفین شده ایام
 اودا توقیف کردند چه انگلیسین بگمان اینکه افغان است و افاغنه بگمان اینکه جاسوس انگلیسین
 ویرانقتیش همیکرند و ناچار بسند برگشت که از طریق پنجاب بکابل رود ولی بواسطه انقلاب
 و شورش افغانستان محروم ماند و باز در سال ۱۲۵۹ بعنوان تجارت تا نزدیک پنجاب رفت و چون
 امیر دوست محمد خانی از هندوستان عنایت افغان داشت بومی گفت در افغانستان تا سرحد
 ایران نورالسلامت برسانم ولی تعهد امنیت در خاک ایران نتوانم نمود و برای اینکه ذمات ایاب

از ایران

از ایران بنزد رشتان مورد خطر بود جرات نکرده مهربت نموده تا سال ۱۲۶۴ چون خبر جلوس ناصر
الدین شاه بوی رسید و میرزا حسینخان (پهلوان) بقونلوگری در بستی نشست مانگی تو خط آقا
خان تمکاتی بادی طرح آشنائی و دوستی ریخت و میرزا حسینخان و پهلوان بخوبی اوضاع
ایران و داد و ستد بشوق آمده سال ۱۲۷۱ با امتعه فراوان با کاهای مستر نارودین بوشهر نزد
حکوم رفته لوازم سفر بایران را فراهم کرد و در آنجا خبر باعضای انجمن بزرگان پارسیان هندوستانی
رسید راجع بپرستی زردشتیان ایران بوی توصیه کرده مقرر داشتند که از وجوه خیرش
مؤسسات خیریه جدیدی در ایران بنا نمایند و قبلاً نیز اقداماتی کرده و جوی برای ساختن
و خیمه بایران فرستادند ولی زردشتیان نادان ایران کاری انجام ندادند و بدین طریق در سال
۱۲۷۱ مذکور مانگی دارو ایران شد و شروع باده و تنظیم امور زردشتیان ایران و تربیت کاهای
شان در رفع تعذبات موجوده تحت سرپرستی انجمن اکابر پارسیان هندوستان و حمایت سفراء
دولت انگلیس نمود چه که زردشتیان و غیر هم از اقوام و عقاید ضعیفه موجوده ایران در طول مدت
صد سال که میدان تاخت و تاز جنگجویان سلطنت خواه داخلی و خارجی شد و تعصبات
و قتل و غارت بنیاد خانانهارا بباد فنا داد پیوسته مهاجرت بممالک احرزی و یا مجبور التحول
و یا کتمان عقیدت نمودند و عده شان روی بنقصان رفت و آنچه تا آن زمان باقی ماندند
بکمال ذلت و سکت زیستند چنانکه گویند عده میسبان از ارامنه و گلدانی و آشوری و گرجی
در ایام شاه عباس کبیر که دوره عدالت و امنیت مملکت بود بیست هزار عاقله بشمار آمد
و با اینکه نائب السلطنه عباس میرزا بن فتحعلی شاه حسب خیرخواهی و اقدام بزرگ همی قائم مقام حمزه را

از ایشان

از ایشان مرفوع و مسترد است در ایام ناصرالدین شاه سال ۱۲۸۰ چهارصد عالمه بر پی مانده و
 همچنین بود در عصر صفویه در غالب بلاد و قری میزیستند و از جهت تعذبات وارده بعد بمالک
 عثمانیه در تنیه مهاجرت کردند و آنچه از زردشتیان که دشمن و قومیت اصلیه مملکت بود در عهد
 صفویه شمار آمد قریب بصد هزار عالمه بودند ولی در آغاز سلطنت قاجاریه بیش هزار و در سال ۱۲۸۰
 بیک هزار رسید و مقارب اوائل قاجاریه پارسیان ایران و هندوستان از احوال همدگیر سخن بود
 تا تنی از پارسیان سیاح هندوستانی بکرمان آمد و در حین مراجعتش تنی از ایرانیان که بساحش
 و نیار نام داشت با وی بند رفت و آسایش و امنیت و خوشی پارسیان را در آن مملکت
 مشاهده کرده اطلاع بایرانیان رساند و بدین موجب زردشتیان ایرانی مندرجا بر رسم تجارت با
 و ایاب هندوستان گرفتند و هشتاد سال بعد از آن کینخسرو ایزدیار کرمانی با خانواده اش
 بهیشتی رفته ماند و پارسیان هند با وی کمک کردند و بخشی از بزرگان نیکو انانسان برای همراهی
 بایرانیان تالیس گشت که بر سه سال تجدید انتخاب نمودند و پیوسته عده کثیر از پارسیان
 راه هندوستان پیش گرفتند و زردشتیان هندی مساعدت نمودند و همت بر تعمیرات و
 تاسیسات خیریه برای زردشتیان ایران نهادند و برای تحصیل آزادیشان کوشیدند
 و با آنحضره خواستند و حمله بر ایشان بسازند و در آغاز سلطنت ناصرالدین شاه چون جوان
 از پارسیان سپاهی گیرد بزرگان ایشان بوسائل مذکوره سپاهی ندادند تا بسال مذکور که باجی
 صاحب بایران آمد تخت همه جارا از یزد و کرمان تا بادکوبه باز دید کرده آثار و نقوش قدیمه را
 دید و در عراق عرب نیز بهین منظور سیاحت نمود و اوضاع و احوال پارسیان را کاظمی

کرد و گویند دور مدت لعاش ده سال بطول انجامید ۱۲۷۱ - ۱۲۸۰ و اوضاع و احوال
ایرانیان را برای اکابر پارسیان هند روشن نمود و در طول مدت مذکوره از ناصرالدین شاه
حکم رفا هیت پارسیان ایران را گرفت که اولاً بعهده عیال سفلیان وزیر عدلیه و ثانیاً بعهده
وزیر امور خارجه سپرده گردید و اکابر پارسیان هند از ماوقع سردر شده هدایا و لاقعد توسط
مانچگی نزد شاه فرستادند و شاه جریمه ثقیله مالی که از زردشتیان میگرفتند و مأمورین دولت
و ملا مآبان بهانه انواع اجحاف و تعدی میکردند بهشت قصد سی و هفت تومان و پنجاه تومان
تخفیف داد و فرمان صادر شد که مأمورین دولت بجز مبلغ مذکور چیزی را از زردشتیان
مطالبه نکنند و این مبلغ را هر ساله اکابر بزرگان هند توسط مانچگی بمیرزا سعیدخان وزیر
امور خارجه میبرسانند و بدینرود و الباطم رساله مابین اکابر پارسیان هند و دولت ایران
حاصل شد و نیز مانچگی چهارده بار از حاج شیخ مرتضی الانصاری راجع برفع انواع ظلم از زردشتیان
استفنا کرده دستخط گرفت که بجز جزیه و خمس اراضی مباحه برای سادات چیزی از آنان
نباید گرفت و مانچگی ببل ۱۳۸۰ یمینی برکت و اکابر پارسیان را بجمع نموده راجع بابیت
ایران در زمان ناصرالدین بیان کرده جهل و مسکنت زردشتیان را شرح داد و لزوم لغت
از مهاجرت عمریه را واضح و مبین کردند تشریح و در عیب نمود تا آنجمن اکابر مذکور مکمل شد
و منقسم بتاسیس مدرسه در طهران برای زردشتیان شدند و مانچگی را نماینده خود معین
کردند که با دستورات و مقررات جدیده عودت بایران نمود و همتت بر ترفیه حال و ترقی
استقبال پارسیان کماشت و شروع با اقدامات و تالیفات پی در پی کرد تا آنکه

در سال

در سال ۱۲۹۸ قیسه شیرین زردشتی واقع شد که برخی از ملاها خواستند بنوان اینکه شیرین مسلمان
 شد اموال موروثه را بوی اختصاص داده درش زردشتی را محروم نمایند و مانگی شیرین
 متوالیه شاه و وزیر امور خارجه و ظل السلطان که حکومت یزد و کرمان نیز در قلمرو تصرفش بود
 و شاهزاده نصره الدوله فرمانفرما حکمران کرمان و بلوچستان داد و سترا مسن سفیر انگلیس می نمود
 و خالت و حمایت کرد و دولت رفع تعذبات مذکوره بنمود و ظل السلطان و فرمانفرما زردشتیان
 اجانه دادند که لباس پوشیده عمارت عالیله دارند و هفت تواین غیر عاده در باره اما
 ناصرالدین شاه بخشید و بالاخره بد خالت موتمن الملک وزیر امور خارجه جزیه را از زردشتیان
 رفع کردند و فرمان رفع خراج مستصدوسی و هفت تومان مذکور و سایر عوارض انصر
 الدین شاه در سال ۱۲۹۹ صادر کرد و زردشتیان روز رفع جزیه را بیادگار نگه داشته همه
 ساله بنام جشن ناصری عید گرفتند و در صفش چنین سرودند شکر خدا فکند با سایه چو بی
 شاهنشاه زمانه زانصاف داورى بخشید چون یکی زوگون مالیات را این روز نامزد
 شده بر جشن ناصری و با بجهله مانگی صاحب در حق برادران زردشتی ایرانی خود خداتمی نماید
 انجام داد و بهتر و معروضتر از تمام خداتش اینکه جزیه و رسوم ظلم و تعذبات قدیمه را بتامها براند
 و فرمانی از شاه راجع بمبادات زردشتیان با سایر آحاد ساکنین مملکت صادر کرد و از
 مهاجرشان بپند و بستمان جلو گرفت و در رفع جهل و خرافات نمود و دبستانهای یزد و کرمان
 و طهران باز شد اطعمان^و را نگاهداری کرده و خرمای بی چیزخانه نشین را شوهر دادند و در
 در یزد و شرف آباد و عبادتخانه و زیارتگاه بانوی پارسا نزدیک عقده و دودخانه کرمان و قضا

خالت

غسال و عبادگاه هر دو جایز نگاهند نگاه شاه بهرام و بکت و خمه در طهران بر کرده بی بی شهر با بود بکت
 عبادخانه در طهران برقرار کرده که تا سال ۱۳۰۸ برجا بود و نیز جشنهای کمینار و خیریه برقرار داشته
 و ناچگی جشن معاشرت و وسعت فکر و طیب کلام و علوهمت با همه بزرگان آشنائی و مرادده
 داشته شاه و وزیر و علماء از او احترام میکردند و صورت مراسلات خود و همچنین اکابر پارسیان
 بند و نیز احکام و مراسلات شاه و وزراء و وزیر مختار انگلیس و ایران و علماء و محترمین را بلفظ
 انگلیس و فارسی و گجراتی بطبع رسانده و خود را بعنوان درویش فانی و مرفر جهانگرد یاد و امضا مینمود
 و در کلمات خود ناصرالدین شاه را بعنوان بهرام و در جاوند موعود منتظر زردشتیان یاد کرده است و
 چنانکه در چکامه اش گوید خدیو جهان خسرو پاک زاد جهان همزبان ناصرالدین راد و پس از اشعار
 آبدار بسیار که در معایبه و اثبات برتری شاه نسبت بشامان باستان ایران از کیومرث تا
 یزدجرد گفت و نیز تفضیل بر بعضی مظلومیت ایران که بعد از یزدجرد رو آورده بیان نمود مگوید
 دهم فرموده اکنون بزرگشتیان که این است بهرام روشن روان همان شاه بهرام آمد پدید
 که دادند پیشینیان مانوید جهان یافت بار دیگر فرهی ز نو فرتهی یافت دین بهی
 پائید بر کیش و آئین خویش بیاید روسوی نگاه پیش زنگاه بیگانگان بگذرید
 بشامان دیرینه روی آورید بگیرد بر یاد جسم جام را بهینید بر تخت بهرام را
 سزدگر بایران گرد آید بین زنگرات دازهند و از روم و چین بدوران او کامرانی کشید
 بآید او زندگانی کشید تا آخر که گوید ستایش کند کمترین بر خنیت بدین جامه کجی کمجیت
 تاریخ مرداد مطابق صفر ۱۳۰۰ و صورت فرمانی ناصرالدین شاه چنین است نظر به پاسدار

عبادت

عنایات دافره و عطایای مسکاتره حضرت و اهب بی منت غریبه که بر تو وجود اندیش
 آرایش تاج تخت کبان فرموده دافره ذات هایون مارا موجب آسایش قلبه سگان و مالک
 ایران بر ذمت همت ملوکانه لازم است که رفاهیت حال و فراغت بال عموم رعایا
 از هر طائفه و ملت و طبقه و عشیرت را که در زیر سایه مرحمت پیرایه ما باید آسودگی بگویند
 مهیا داریم و بزلال موبتهی مخصوص مزرع آمال هر یک را سرسبز و شکفته و نامیم از جمله طائفه
 زردشتیان یزد و کرمان که از قدیمی سکنه ایران و نتیجه و دودمان پارسیان اند رعایت
 احوال آنها را از اعلیٰ ماکان منظور نظر عنایت گسترهایون است بصدور این منشور قضا
 دستور امر و مقرر میداریم که قرار اخذ مالیات اموال و رسوم اضافی و سایر عوارض و وجوه
 دیوانی بهمان پنج که در شهر و بلوک یزد و کرمان بار رعایای مسلم معاطه میشود با زردشتیان
 سکنه آنجا نیز بلا زیاده و نقصان بهمان طور معمول گردد و نظر با سایر چون مطالبه مستند
 چهل خیمه بان که بسم دیگر از طائفه مرپوره گرفته میشده است مرتفع خواهد بود لهذا از ابتدا
 بده استند یوننت نیل خیریت دلیل و ما بعد ما مبلغ مزبور را تخفیف ابدی مرحمت و مقرر
 میفرماییم که مقر توبه اسحاقان مستوفیان دیوان هایون و سر رشته داران و فرخان مبارک
 مبلغ مزبور را از حشو جمع یزد و کرمان کلیه موضوع و از دقر اخراج نمایند و حکام حال و
 استقبال ولایات یزد و کرمان این مبلغ مخصوص را تخفیف ابدی برقرار داشته از
 بده استند یوننت نیل و ما بعد ما مطالبه آنرا کلاً و جزاً موجب مواخذه و سیاست دانند
 و در مطالبه مالیات ملک و آب و مستغلات و رسوم اضافیه و غیره بهمان قرار که با

ساز

با سایر رعایای آنجا مساعده و رفتار میشود باز در شش ماه نیز معمول دارند و در عمده شناسند
 سخنبرفی شهر رمضان المبارک ۱۲۹۹ هجری القامی سواد مطابین با اصل زبان مهرلمدان
 همایون است محل مهر خباب صدیق الملک رئیس دفتر وزارت امور خارجه و نانکچی حساب
 در طبرین هند و ایران چندی در بغداد متوقف شد و با برخی از این طائفه ملاقات کرده اطلاع
 از امر بدیع یافت و در ک محضراهی نموده مسرت خاطر و ارتباط و از حاصل کرد و در مدت آن
 در طهران آقا میرزا ابو الفضل کلپاگیانی و میرزا حسینیان بهدانی را چنانکه در ضمن شرح احوال
 گفتیم برای آن، ماسلات و اداره قهاتش برگزید و غالباً ارکان دولت و علماء و فضلا
 میدانستند که مطاب قهه حسن نشاء ماسلات مذکوره از آقا میرزا ابو الفضل است
 که معاون و مشاور و دبیر وی بوده و در مدرسه شبانه روزی پارسیمان طهران نیز سمت دبیر
 داشت و با اطلاعات و احاطه عمیق که در لغت بهستانی ایران ویرا بود تدریس بارسی
 مینمود و نانکچی بواسطه ایشان بمحضرت قدس همی ارتباط مرسله یافته سوالات متعدده کرده
 الواح خطیره در جوابش صدور یافت و مسائل مهمه که راجع بعلوم و عقیده هندوان و پاکستان
 است جواب فرمودند و در یکی از الواح خطاب بوسی و اشاره بملاقات مذکور در عراق
 عرب چنین مشهور است سپاس دادای جهان را که دیدار مرا در خال ناز
 روزی نمود گفتیم و شنیدیم امید آنکه آندیدار در افراموشی از پی در نیاید
 و گردش روزگار زیاد او را اذدل نبود و آنچه کشته شد گیاه دوستی
 بروید و در انجمن عالم سر بس خرم ماند و در لوصی که حضرت عمن اعظم است
 ام

آندس
 ان ملک
 رعایا
 ن بعبند
 طائفه
 رعایا
 نور قضا
 وجوب
 روشنا
 شسته
 ند از آن
 مقدر
 نه مبارک
 مال
 بهتار
 دارند
 ست
 نزار که با

امراهی در جواب سئوالات وی نگاشته چنین مرقوم پس فرمان شد که این سبک
 بیانی بعضی از پرسشها لب کشاید و دانهائی که شاید آشکار نماید
 و ما بیان کیفیت کتابی را که میرزا حسینخان مذکور در تاریخ امر بدیع بموجب دستور مانجی صاحب
 و بساعت آقا میرزا ابوالفضل نوشت در ضمن ترجمه حال وی آوردیم و با جمله مانجی بسال
 ۱۳۰۷ در طهران درگذشت و در دغه مذکوره واقعه در کوه بی بی شهر بانو که خود بنا نهاد
 در محلی مخصوص که برای خود زیر پله معین داشت قرار گرفت و زوجه اش فرنگیس خانم
 که بانیه نیز با وی توأم میباشد و پسر بگانه اش هر فردی نام که از زوجه هندوستانیست بود
 پس از وفات پدر بایران آمد و در کرمان درگذشت و بعد از مانجی که خسر وی نمائنده از طرف
 انجمن اکابر پارسیان هندوستان بسرپرستی زردشتیان ایران برقرار گشت که
 مردی منصف و بی تعصب و ملت دوست بود و تقریباً دو سال بمقام مذکور برقرار ماند
 و چون تعارضات دستور تیر انداز و قبایش بر اهلان پارسیان و اخذ نفوذ معدود و بنوعیکه
 در ضمن واقعات سال ۱۳۰۸ در بخش سابق مذکور بمجلس رسید بعد برآمد که دستور از
 استئنال دستبدا و در امور ملت بنیدازد و انجمن نمائندگان برقرار کرد و لذا انجمن مانجی
 ترتیب داد که اعضای آن از طرف عموم زردشتیان انتخاب شدند و تأسیس انجمن مانجی
 ترتیب داد که نفوس چند از اجای پارس نیز عضویت یافتند و پر و فرود جو انمردنش
 انجمن شد و نظاً منامه تنظیم و انشا نمود و بجزیره حضرت عبدالهمار و عکا فرستاد و بیانات
 میرت بخش در جواب بی صادر کردند که این مناجات در آن بود پاک یزدانا خاک

ایران را از آغاز مشگیز فرمودی الخ و دستور تیرانداز بمصادات و مقاومت
 با انجمن پرداخت و کاری از پیش نبرد و انجمن با اداره امور ملت قیام کرد و هر وقت
 اتفاق سو برای بهائیان پارس رخ میداد وقایت و حمایت نمود و بدین طریق دست
 دستور ما از نفوذ مطلق نسبت بزرگشندان کوتاه گشت ولی عاقبت کجمنه روحی را هموم
 و هلاک نمودند و بعد از او اردشیر جی نمایند و سرپرست گردید و او جشن ناصری سابق
 الذکر را موقوف نمود و اینک بشرح احوال همین مقدار از شاهسیر مومنین و هم معیار
 معاندین و ادعای بلاد اکتفا کرده از تطویل عمل احتراز و حساب مینمایم و
 نهم و تکبیل را محول بخش هشتم میداریم و در بخش لایح
 بشرح و تفصیل واقعات سنویه مرتبه امرای
 میپردازیم قدم تقسیم السادس و یلبیه
 القسم السابع

فهرست مندرجات بخش ششم

۱۰۸

حرف اول کلمه	اسامی اشخاص و امکنه	صفحه کتاب	حرف اول کلمه	اسامی اشخاص و امکنه	حرف اول کلمه
ا	ادضاع آباده	۵	ا	ادضاع آذربایجان	ا
ا	شرح احوال مرزا آقا کاشانه	۶۲۸	ا	مرزا سحی تبریزی	ا
ا	شرح احوال مرزا آقا راکب ساز		ا	ملا آقا بابا سرچاهی	ا
ا	شرح احوال حکیم آقا جاهد		ا	مرزا آقا سی خونی	ا
ا	شرح احوال ملا آقا فضل دریدی		ا	کر بلانی هنرمند تبریزی	ا
ا	در دیش حاجی آقا		ا	محمد اسمعیل تبریزی	ا
ا	مرزا آقا بزرگ بیخ شیده		ا	حاجی میرزا ابراهیم بنواری تبریزی	ا
ا	ملا آقا بزرگ طرانی		ا	حاجی آقا ابراهیم تونی	ا
ا	آقا سید آقا طبیب		ا	حاجی آقا ابراهیم بزدی حاجی بیخ	ا
ا	مرزا آقا جان کاشانه خادم		ا	آقا ابو تراب فردوسی	ا
ا	مرزا آقا جان تربس		ا	ملا ابراهیم شهسوارادی خلیل الرحمن	ا
ا	حاجی آقا جان نرانی		ا	مرزا ابراهیم خان کرمانه ابتجاج ملک	ا
ا	مرزا آقا خان نوری صدر اعظم		ا	آقا محمد ابراهیم خادم نصر بهی	ا
ا	مرزا آقا جان لایهی		ا	مرزا ابراهیم تبریزی	ا
ا	مرزا آقا خان کرمانی		ا	آقا محمد ابراهیم نشاط	ا
ا	مرزا آقا خان شیر الهی		ا	ملا ابراهیم ملا باشی سلطان آبادی	ا
ا	مرزا حاجی آقا ابن الدلیل		ا	قشه ابراهیم اردوباد	ا
ا	حاجی آقا تبریزی		ا	ملا ابراهیم حصاری	ا
			ا	سالار ابراهیم	ا
			ا	حاجی ملا ابراهیم مسنده گونزدی شیده	ا

کتاب المنهج
الطیب

فهرس مندرجات بخش ششم

۱۰۸۴

سینه کتاب	اسامی اشخاص امکانه	حرف اول کلمه	بسته کتاب	اسامی اشخاص امکانه	مردف اول کلمه
	آقا سید آه نامدار			شیخ احمد روحی کرمانی	ا
	میرزا ابدالله صفهانی			حاجی میرزا احمد یزدی	
	حاجی سید هدیه سدهای			حاجی احمد یزدی	
	میرزا ابدالله خان وزیر صفهانی			حاجی احمد میلانی	
	آقا سید هدیه فی اجرت			احمد یزدی	
	آقا سید آه قصاب نزلادی			ملا احمد میلانی	
	اسد آه اردکانی			احمد نشادی	
	اسد آه زواره			میرزا احمد خان مرتب منیرفانی	
	میرزا احمد آه تفرشی شهید			میرزا احمد صفهانی	
	افند یار خان بختیاری			استاد احمد کلاه بدینرودارگان	
	ملا ابدالله حمصاری			کر بلالی احمد درخشی	
	آقا سید اسمعیل زواره رفیع			میرزا احمد بن میرزا احمد ملا قاسمی	
	کر بلالی اسحق حمصاری			ملا احمد حمصاری	
	دهباشی سمن نامقی			کر بلالی میرزا احمد طبسی	
	شیخ سمن نامقی			حاجی احمد یزدی	
	آقا سید اسمعیل سینا			شرح اوضاع اردستان	
	استاد اسمعیل ذوق اردکانی			میرزا احمد ابوالاجاب	
	حاجی سید اسمعیل زواره			آقا سید احمد زراعتی	
	حاجی اسمعیل			حاجی احمد مازندرانی	

فهرس مندرجات بخش هشتم

۱۰۸۵

حرف اول کلمه	اسامی اشخاص و امکنه	صفحه کتاب	حرف اول کلمه	اسامی اشخاص و امکنه	صفحه کتاب
	شرح احوال ملا ابراهیم کوهپایه صفه ۱		میرزا ابوالقاسم ستودگراپی		
	آقا محمد ابراهیم صفه ۱		آقا ابوالقاسم بزوی		
	دانش ابراهیم صفه ۱		آقا سید ابوالقاسم گیوه فروش		
	آقا محمد ابراهیم تبریزی		آقا ابوالقاسم سلطان آبادی		
	آقا سید ابراهیم عجبانی		میرزا ابوالقاسم درخشیا		
	حاجی محمد ابراهیم هدانی		آقا ابوالقاسم سلطان آبادی		
	حاجی ابوالحسن اردکانه امین آبی		میرزا ابوالقاسم سرچاهی		
	ملا ابوالحسن اردکانه		آقا سید ابوالمحمد اهل تربت		
	میرزا ابوالحسن شیرودی		آقا ابوالقاسم هدانی		
	ابوالحسن میرزا حاجی شیخ الرئیس		آقا سید ابوالقاسم مرشد صبا		
	میرزا ابوالحسن میرالدکانه وزیر قاری		ملا ابوالقاسم دولت آبادی		
	حاجی ابوالحسن سرچاهی		میرزا ابوتراب صفه ۱		
	میرزا ابوالحسن مستشار دفتر کرگانه		شیخ ابوتراب نازگانه شهید		
	حاجی ابوالحسن منشادی		میرزا ابوتراب نازگانه		
	حاجی ابوالقاسم شیرازی		شیخ احمد معهود نشاوری شیخ قاسم		
	میرزا ابوالفضل گلپایگانه ابوالفضل		حاجی آقا احمد سرچاهی		
	حاجی ابوطالب هدالی		آقا سید ابوطالب نیریزی		
	آقا ابوالقاسم باخغان ضراب		استاد ابوطالب کنابادی		
	شیخ ابوالقاسم نازگانه شهید		حاجی میرزا احمد کرمانی ناشی		

فہرست مندرجات بخش ششم

حروف اول کلمہ	اسامی اشخاص و امکنہ	حرف اول کلمہ	صفحات کتاب	اسامی اشخاص و امکنہ	حروف اول کلمہ
۱	میرزا حاجی آقا آقا محمد اسماعیل میرز فرزند نرگ اشرف خان حاجی ابوالہاسم دہلی میرزا ایوب حکیم حاجی الیا ہوکاشانی الیاس سلطانی دولت آبادی ام الدیج بشروہ ام المہاجر بشروہ خا امام وردی دکتر امین دین شرح احوال ام شرف زکبانہ سید ادیس صدر علی علی آقا اسماعیل بیک حصاری آقا آسحق بیک حصاری کر بلانی اسماعیل آقا اسماعیل اصل آقا محمد ایس بیج بشروہ کر بلانی اسماعیل چارق دوز	۱		میرزا اسماعیل دولت آبادی آقا محمد اسماعیل کندہ بکن اصفہان میرزا اسماعیل اصفہانی حاجی اسماعیل نرگتی حاجی محمد اسماعیل بزوازی آقا سید شرف زکبانہ حاجی محمد ابوالہاسم خلیل قزوینی شرح اوضاع مہلبانات میرزا اشرف آباد شہید خا احمد علی نیریزی حاجی ابوالہاسم کلاہوز حاجی ابول زر قانی مشہدی ابوالہاسم طراز شرح اوضاع صوفیان مشہدی ابوالہاسم خیاط شیرازی الکساندر زکاسکی آقا محمد اسماعیل کاشانی آقا ابوالہاسم خا ابوالحسن ہرمی	۱

فهرست مندرجات بخش ششم

حرف اول	اسامی اشخاص و امکنه	صغیر کتاب	حرف اول کلمه	اسامی اشخاص و امکنه	صغیر کتاب	
ا	<p>آقا سید آله فلاح مشادی استاد ابراهیم استاد اسمعیل حلیمه آقا سید سید آله باقر افشاری آقا سید سید آله صرف آقا سید ابو الفضل حاجی ابو الحسن حاجی ابو الحسن شوشتری سید آقا خان آقا محمد ابراهیم کاشانی آقا محمد اسمعیل کاشانی اسمعیل کاشانی محمد ابراهیم نلاف قمی بیرزا آقا بیگ شیردانی لا آقا بندراری شهید اسمعیل شیردانی حاجی اسمعیل شیردانی آقا لراف شیردانی ملا ابوالسب بادکوبه</p>	ا	ا	<p>اسمعیل بیگ شهید آقا بیگ کر بلانی آقا کشی شهید اسکندر بیرزا محمد اسمعیل شکوه تبریزی استاد محمد اسمعیل دکتر اسطوخو حکیم حاجی ایمان زنجانی</p>	ب	<p>کر بلانی بابا وکیل لاهیجی بیرزا باقر شیرازی شهید آقا سید محمد باقر تبریزی آقا محمد باقر بروجردی شهید آقا محمد باقر ملا محمد باقر میرزا جزرانی محمد باقر آقا محمد باقر دولت آبادی باقر کاشانی شیخ محمد باقر ذوب شهید</p>

دانش باقر

فهرست سندها بخش هشتم

حرف اول کلمه	اسامی اشخاص و امکنه	صفحه کتاب	حرف اول کلمه	اسامی اشخاص و امکنه	حرف اول کلمه	
ب	<p>آقا محمد باقر زانی</p> <p>حاجی محمد باقر همدانی نایل مسافر</p> <p>آقا محمد باقر همدانی کرباس فرزندش</p> <p>آقا محمد باقر قائمینی</p> <p>میرزا باقر خان شیرازی</p> <p>میرزا باقر بصارتی</p> <p>آقا کریم باقر قرینی</p> <p>آقا ابابیک</p> <p>بابادانی</p> <p>مشهدی بابا صدوق</p> <p>حاجی ملا بابا کلک دره</p> <p>مدری جهان</p> <p>بیکوم کوچک خانم</p> <p>بهبود خان حاکم کلات</p> <p>ایضاع بستان خراسان</p> <p>آقا میرزا ابدیع اصفهانی</p> <p>بیوک آقا</p> <p>حاجی میرزا محمد تقی ابن ابر</p> <p>حاجی تقی تبریزی</p>	ب	ب	<p>دانش باقر اصفهانی</p> <p>آقا محمد باقر</p> <p>آقا محمد باقر اصفهانی</p> <p>حاجی محمد باقر قرینی</p> <p>حاجی باقر سرخاچی</p> <p>حاجی میرزا باقر سرخاچی</p> <p>کر بلانی باقر کاخکی</p> <p>آقا سید باقر معین البانات</p> <p>حاجی محمد باقر خان عماد الملک</p> <p>ملا باقر جهری</p> <p>ملا محمد باقر بشرویه</p> <p>حاجی بابا بشرویه</p> <p>شرح اوضاع بشرویه</p> <p>میرزا بزرگ خان مستوفی کرمانی</p> <p>میرزا باقر تبریزی</p> <p>میرزا باقر نقرشینی</p> <p>بابا سراه دار</p> <p>ملا برام اختر خاوری</p> <p>آقا سید محمد باقر</p> <p>اوضاع بندر همد</p> <p>اوضاع بستان</p>	ب	ت

فهرس مندرجات بخش هشتم

حرف اول کلمه	اسامی اشخاص و امکنه	حرف اول کلمه	اسامی اشخاص و امکنه	حرف اول کلمه
ت		ج	<p>شرح اوضاع تبریز آقا محمد تقی سده ای شیخ محمد تقی صفوی آقا کی بکچی ابن الذیاب حاجی محمد تقی شوریده شیرازی آقا محمد تقی اهل تربت آقا میرزا تقی ملا محمد تقی طوسی ملا محمد تقی شرویه شرح اوضاع قهرش آقا سید تقی شادی حاجی تو انگر شرح اوضاع تون فامان شرح اوضاع تربت خراسان</p>	
	<p>حاجی جعفر قتیبانه حاجی محمد جعفر بنزاداری میرزا جعفر کفایش گلشیری مشهدی جعفر بزودی استاد جعفر مشک باف میرزا جعفر نبهی آقا سید جعفر آقا میرزا جعفر ملا محمد جعفر میرزا جعفر گل احمدزاده آقا سید جلال ابن سینا میرزا جلال بن سلطان الشیرازی مشهدی محمد جعفر خیاط شیرازی جانان بیگم جلیل خرد آقا جمال بردجروی جمشید نور شهریار پارسا سید جمال الدین افغانه جهانگیر بیگ حمصاری</p>		<p style="text-align: center;">ج</p> <p>حاجی میرزا جعفر تبریزی میرزا جعفر مادی تهرانی آقا محمد جعفر خیاط شیرازی شهید آقا محمد جعفر صفهانه آقا محمد جعفر اسکوی حاجی جعفر تبریزی</p>	

۵۱۶۲۰۰

لاهور

فهرس مندرجات بخش ششم

صفحه	اشخاص و اماکن	حرف اول کلمه	صفحه	اشخاص و اماکن	حرف اول کلمه
	<p>ملا حسین حسن نیرزی حاجی میرزا حسینخان صدر اعظم کرکای حسین اصطفا نایب آقا میرزا حسن ادیب طالقانی حاجی محمد حسن بقراط نیرزی محمد حسین میرزا امیر سلطنته آقا حسینعلی قزوینی حاجی میرزا حسن صفی علیشاه محمد حسین بندیان ملا حسن قزوینی شهید ملا حسن خراعی محمد حسنخان کاش شهید آقا حسن همدانی ملا حسین شادوی آقا محمد حسن شوکاری کرکای حسین سررستان شهید آقا محمد حسن اصفهانی میرزا حسین همدانی محمد حسین نیرازی آقا حسین نیرزی شهید</p>	ح		<p>آقا محمد جواد نیرازی ادضاع جوشقان کاشان آقا جواد قزوینی آقا سید جواد قزوینی حاجی میرزا جواد شیرازی آقا محمد جواد قزوینی حاجی سید جواد قزوینی شهیدی جواد اسکوند ملا جواد درخشی آقا محمد جواد یزدی جواد یزدی حاجی سید جواد یزدی</p> <p style="text-align: center;">ح</p> <p>حبیب الله پسر آقا جمال بروجردی میرزا محمد حسین و میرزا محمد حسن مجرب شهداء و سلطان شهید حاجی محمد حسین طبیب قزوینی میرزا حسین مشکین قسطن حسینعلی میرزا انورزاد حاجی میرزا حسن مجتهد نیرازی</p>	ج

در ادامه

فهرس مندرجات بخش ششم

صفحه	اشخاص و اماکن	صفحه	اشخاص و اماکن	حرف اول کلمه
	استاد حسین بزدی		کامیز احمد حسن بابی	ح
	حسین درخشش		میرزا حسین زنجانی	
	کر بلایه قاضی حسین درخشش		میرزا حسن طبیب	
	میرزا حسین بن ملا علی کجستانی		آقا سید حسین مجبور زواره	
	آقا سید حسن اهل خرم آباد		آقا سید سید علی عباده	
	آقا سید حسین خان اهل خرم آباد		میرزا حسن و آقا سید حسین و میرزا حمید رضا زواره	
	ادضاع قریه حسن آباد در خرم آباد		حسین بن نجف بزدی	
	شیخ حسینعلی دوع آبادی		آقای میرزا محمد حسن اردستانی	
	شرح اوضاع قریه حصار		حاجی محمد حسین برار	
	استاد حسین بناب اردکانی		حاجی میرزا حبیب بن حاجی محمد ایل	
	ملاحمه حصار		حاجی حسینعلی خیاط شیرازی	
	استاد حسینعلی اردکانی		حسن بزداری	
	حوام الاولیاء		آقا حسین	
	ملاحسین حصار		آقا محمد حسن غزالی بزداری	
	استاد حسن اردکانی		استاد حسن طمانی نسا بوری	
	ملاحسن حصار		استاد حسینعلی نسا بوری	
	میر آقا حسن بگیت		آقا محمد حسین سرچاهی	
	حاجی حسین بزدی		محمد حسین بزدی	
	محمد حسینان سرتیب		آقا حسین سرچاهی	
			آقا حسین جوان ردهانا	

فہرست مندرجات بخش ششم

صفحہ	بلاد و اشخاص	حرف اول کلمہ	صفحہ	بلاد و اشخاص	حرف اول کلمہ
	مشہدی حسین نداف قمی ملا محمد حسن دالی آبادہ آقا حسین قمی میرزا حبیب اللہ قمی آقا حسن گل احمدزادہ شیراز آقا حسین شیروانی کر بلائی حسین عمجوزادہ شیروانی حسین گل احمدزادہ شیروانی حسینقلیان کا نظام سلطنت میرزا حسین قزوینی میرزا حسن و عطاء قزوینی میرزا حسن زیبا بزدی حاجی میرزا حسین بزدی حاجی میرزا حسن صفائی میرزا احمد حسین منجم باہی حور البین آقا میرزا حمید علی اسکولہ دردیش حیران ہرانہ سید حمید جہاڑی	ح		آقا محمد حسین قاینی آقا محمد حسن قاینی میرزا محمد حسین متولی قمی آقا سید حسین حاجی مقدس کا کا حبیب اللہ کا کا حسین آقا سید حسن و آقا سید حسین نیری ملا حسین میرزا حسین شرف ملا حسین ارباب شریف حکیم حق نظر حاجی محمد حسین کاشی آقا محمد حسن بن حاجی احمد کاشی ملا حسن بن شیخ ابوالقاسم نازک کر بلائی حسن خان آبادہ حسن بن عابد کاشی آقا سید حسین زورچون کاشی آقا محمد حسن نازک کاشی آقا محمد حسن زرگر کاشی	ح

فهرس مندرجات بخش ششم

صفحه	بلاد و اشخاص	صفحه	بلاد و اشخاص	حرف اول کلمه
	<p>علامه محمد حسین معلم شیرازی میرزا حسین هدی گرگانه حاجی محمد حسین ترک علامه حسین دخیل آقا حسن ترک (دانش) میر محمد حسین امام جمعه مشهد میرزا حسین بن آقا محمد کابل عباس حاجی میرزا حسن کاشانه حاجی میرزا حسن نرانی آقا محمد حسن علامه محمد حسین شاه آبادی و پیرزای میرزا اسید حسین و میرزا حسن علامه حسن نفرین حاجی میرزا حسین شیرازی معروف علامه حسین هله جرمی آقا محمد حسین عطار لطف بزد حاجی میرزا حسین مسلم حاجی محمد حسن کارزونه آقا اسید حسین کاشانه کر بلاه محمد حسن</p>	ح		ح
			<p>آقا حسینقلی میرزا حسن و آقا حسین طبرس آقا محمد حسین بزدی علامه سلطان حسین شرویه آقا حسینعلی بزدی علامه محمد حسن قاضی شرویه آقا اسید حسین نساوی علامه محمد حسین شرویه حاجی محمد حسین میرزا محمد حسین شیر شرویه کر بلاه حسین آقا میرزا محمد حسین عتضا دال کر بلاه فی حسن آقا محمد حسین مذہب کر بلاه فی محمد حسین استاد حسن کشمیری حاجی محمد حسن حسنعلی خان شجاع الدوام روحان حاجی میرزا حسن خان خیر الملک شیرازی</p>	ح

فهرس مندرجات بخش هشتم

صفحه	بلا و اشخاص	حرف اول کلمه	صفحه کتاب	بلا و اشخاص	حرف اول کلمه
	آقا رضا شهید	ر		حاجی میرزا حمید علی اصهبانی	ح
	آقا سید محمد رضا بن سید			ماتر خد بخش باری بزدی	خ
	راضیه بیگوم			خدا داد بن برسی تری	
	آقا محمد رحیم صغفانه		۲۲	شرح اوضاع خراسان	
	ملا حبیبعلی			خدا داد بن بصیر	
	ملا رضا عبا باب			مشهدی خاص محمد	
	حاجی محمد رحیم فردوسی			آقا خد بخش	
	باب روحانیه بشردیه			آقا خدا داد	
	کرمانه رمضان حساری			شرح اوضاع خراسان	
	استاد درمنا نعلی حساری			حاجی خلیل میانی	
	استاد محمد رضا فخار فردوسی			خورشید بیگم شمس الصغی	
	استاد روح آینه خراط گنابادی			خان خلیل آینه حساری	
	حاجی رضا سرچاهی			شرح اوضاع در بخش خراسان	و
	استاد محمد رضا کفاش بزداز			دویش علی آبر سرچاهی	
	آقا رحمة آینه تری			قریه دوزخ آباد فردوسی	
	ملا محمد رضا رضی الروح فشاری			دولت آباد اسمعنان	
	رضی آینه خان			دفع آباد فردوسی خراسان	
	ملا محمد رضا محمد آمادی بزدی			حکیم وادو پهلایی	و
	حاجی نور رضا صغفانه شهید			استاد ذوق آثار هندی	
	استاد نور رضا بنا بزدی				

فهرست مندرجات بخش هشتم

صفحه اول کلمه	بلا و اشخاص	صفحه اول کلمه	بلا و اشخاص	صفحه اول کلمه	
ر	رسول دانی آقا رضا قلی علی اف رمضان خان قزوینی آقا محمد رحیم آقا محمد رضا ملا محمد رضا قلاتی آقا رضی میرزا رضا قلی حاجی محمد رحیم	ر	آقا محمد رضا محمدامادی یزدی حاجی رحیبعلی خیاط یزدی میرسیدرضا آقا رضا یزدی سعادت استاد محمد رضا بنا یزدی شاطر رضا اردکانی آقا میرزا محمد رضا طبیب یزدی دانی روبن همدانی ملا رمضان مازندرانی آقا شیخ رضا آقا سید رضا باقراف شتی شهیدی محمد رحیم قزوینی آقا محمد رضا قزوینی رستم خان کرد رضا قلیخان فشار ملا رضا روضه خوان حاجی محمد رحیم آقا محمد رفیع آقا رسول شهیدی رضا ذراف قمی	ز	حاجی میرزا زین العابدین میرزا زین العابدین خان حاجی زین العابدین تبریزی میرزا زین العابدین کمال تبریزی آقا زین العابدین نراق آقا زین العابدین قاینی استاد زین العابدین آبشاهی حاجی زین العابدین ترک استاد زین العابدین یزدی زین العابدین یزدی

حاجی

فهرست مندرجات بخش ششم

صفت	بماد و اشخاص	صفحه	صفت	بماد و اشخاص	صفت
ص	عاجی زین العابدین یزدی طایزین العابدین زین العابدین شرح اوضاع زرخان قریه زریک اخیر القری اعزاز شرح اوضاع زواره مهنان عاجی زینل سیستان	۳۱۹	ش	نیر علی خان علا محمد شفیع یزدی آقا محمد شفیع یزدی میرزا شکر الله عاجی شکر الله	ش
س	شرح اوضاع سلطان آباد عراق شرح احوال شیخ سلیمان سلیمان خان جمال افندی تهرانی آقا سیف الله سوکل خانم آقا ستار میرزا سلیمان	۳۴۷ ۴۵۳	ص	کر بلاه صادق سررستانه شهید عاجی صادق تبریزی شهید علا صادق بادکوبه شهید آقا سید صادق طباطبائی شهید صفی علی شاه کریم محمد صالح یزدی علا محمد صادق تفتی آقا سید صادق یزدی آقا محمد صادق یزدی آقا محمد صادق یزدی علا صادق رودر خندان تفتی عاجی محمد صادق میرزا صادق لایهی میرزا محمد صادق خان نازندرانی میرزا محمد صالح خان کرمانه	ص
ش	آقا شعبان جعفری بافکاشی شمس جهان فتنه شرح اوضاع قریه شاه آباد میرزا شریف شاه آبادی شرح احوال شاپور پور یزدی	۴۱۲	ش		ش

آقا

فهرست مندرجات بخش ششم

صفحه	اسم صاحب خاص	صفحه	اسم جاد و مشخص	سرف اول کلمه
۱	استاد عبد اکرم بنا برودی آقا عبد حسین برودی استاد علی منیر بنا برودی علی اکبر برودی عبد اله برودی شهید علی اکبر زندگ آقا عبد حسین برودی فلا معلی نجف آبادی شهید عباس برودی استاد علینقی خودکی برزرا عبد حسین خودکی استاد علی حکم ترمه باف حاجی عبد الرسول برودی آقا علی برودی آقا عبد الوهاب طیبی استاد علی اکبر کبانه آقا شیخ علی برودی حاجی عبد الرحیم قنبر برودی حاجی سید علی اکبر دلی آقا سید علی برودی	ع	آقا محمد صادق کرمانشاهی حاجی محمد صادق بسطام کاشی علاء صادق اردوبادی آقا محمد صادق ضیاء الحاجیه شرح احوال حاجی محمد طاهر برودی حاجی محمد طاهر قندماری طاهر سس خانم آقا محمد طاهر طولی حاجی نغفور شرح اوضاع طهران شرح اوصاف طالقان آقا علی استاد علی زرگر آقا علی اویس برزرا علی حکیم ماده استاد علی اکبر منار برودی شهید	ص ض ط ع
		۴۰۲		
		۵۰۴		

فهرست مزارجات بخش ششم

ردیف اول کلمه	بلاد و اشخاص	صفحه	حروف اول کلمه	بلاد و اشخاص	ردیف اول کلمه	
ع	مناجیح اکبر قلانه آقا علی صفرمانه مولوی عبد الصالح قریشی حاجی میرزا مجید شیرازی آقا علی میرزا عبد الحسینی دربار میرزا عبد الرحمان قزاق حاجی آقا اکبر شیرزادی میرزا عثمانیت علی آبادی آقا علی اکبر بزدی شهید کا کا عبد الله میرزا علی اکبر قزاق میرزا عبد اکرم قزاق حکیم سینا حاجی خیر محمد مازندرانی زمین عباس بزرگی حاجی عبد الله مازندرانی عبد الله و ملا علی اکبر بزرگی حسینی خان آقا حسین دربار حاجی عبد الحسین		ع	حاجی علی عصمت خانم طبره سید علی محمد ماهروردی آقا علی حاجی میرزا علی دشتی علویه خانم امه لہاء آقا علی صفر آقا علی ارباب فردوسی حاجی میرزا علی رشتی ملا علیجان ماهروردی که شهید آقا میرعلینقی باقراف رشتی آقا عبد الصمد فردوسیان حاجی میرزا علی اکبر زراقی اسناد علی اکبر شیخ ساز حاجی علی آقا علی سید عبد الحسین آقا شیخ علی میرزا علی رضا خان غصدا لوزی حاجی عبد العظیم زراقی		ع

آقا

فہرست مندرجات بخش ششم

صفحہ اول	اسماء اشخاص و بلاد	صفحہ اول	اسماء اشخاص و بلاد
ع	<p>آقا عبد الغفور زرقی آقا سید عبد الرحم قمری میرزا عبد الرحم کاشی میرزا عباس قابل آبادہ آقا سید علی گنڈوز کاشی آقا سید عبد الکریم شیرمانی عبد اسلام بک میرزا عبد المؤمن حاجی عبد الرحم حاجی ملا علی گندی میرزا عبد الخالق استاد حجۃ الوباء سلمانی آقا عبد الرسول میر علام میرزا عبد الباقی عکاس ملا علی جناب حاجی علی اکبر قزوینی ملا عبد الرحم قزوینی ملا عبد الرزاق قزوینی</p>	ع	<p>عبد تہ پد جان قزوینی آقا سید علی مرخان حاجی سید ملا عبد تہ فاضل ملا عبد تہ بکاء میرزا عطاء تہ براج بکھا آبادہ حاجی علی خانی آبادہ استاد علی اکبر آبادہ ملا غنی شیردانی مشہدی غلام معلی لایچی مشہدی غلام محسن لایچی میرزا غلام معنیان دہر لایچی کا کا غصنفر غلام حسین ان شاہ پور استاد غلام رضا زرا و زیدی استاد غلام محسن گنشد وزیر آبادہ ملا غلام حسین قلاتی حاجی میرزا غلام محسن حاجی غلام حسین حیات حاجی غلام حسین ہندو حاجی</p>

فهرست مندرجات بخش ششم

صفحه	اسماء و بلاد و اشخاص و بلاد	صفحه	اسماء و بلاد و اشخاص	صفحه	اسماء و بلاد و اشخاص
	آقا علی بیگ	ع	میرزا علی اکبر حار شیرازی	ع	
	مشهدی عماد قوام التبار		میرزا عبد الکریم شیرازی		
	آقا علی مغنی کاشی		آقا عبد الکریم خراط شیرازی		
	دکتر عطاء الله خان نجفائیس		آقا میرزا سید علی شیرازی		
	آقا غضنفر	غ	حاجی علی محمد بزاز		
	فاطمه سلطان	ف	مشهدی عباس شیرازی		
	حاجی فرح		آقا علی اکبر شیرازی		
	آقا فتح الله		ملا علی نقی نیشابوری شهید		
	حاجی میرزا فضل الله شیرازی		میرزا علی محمد ابن اصدق		
	میرزا فضل الله نصیراف قرظینی		میرزا علی محمد ورفا	۷۹۱ (۷۵۶)	
	بی بی فاطمه		میرزا علی هفت خان صدر اعظم		
۸۵۵	شیخ اوضاع فارس		میرزا علی شرف علی باب		
	کر بلای میرزا اکاسم بزرگی		آقا علی بوزی شهید		
	آقا محمد قاسم شیرازی	۹۹۳	آقا علی نامقی شهید		
	کر بلای قاسم رشتی	۱۰۰۲	ملا علی سبزواری شهید		
	شرح اوضاع قم		شرح اوضاع عشق آباد		
	شرح اوضاع قفقاز		شرح اوضاع عراق عرب		
۱۰۲۱			حاجی عبد الکریم حاجی مونس		
			آقا علی هفت شهید و قدار		
			آقا علی حیدر شیردانی		

کر بلای

فهرست مندرجات بخش هشتم

صفحه	اسما و اشخاص و بلاد	صفحه	اسما و بلاد و اشخاص	تاریخ نگارش
	آقا محمد کاظم شرح اوضاع کاشان میرزا کلبعلی آقا محمد کریم عطار	۵۴۵	کرمانه قاسم زوزی شرح اوضاع قزوین حاجی قاسم نیریزی	۱۱۰
	لطیفعلی خان کلبادی سردار علی خان رشیدی حکیم لاله راز لطیفعلی قاضی		کبکچرو پاپس استاد کاظم اردکانی آقا سید کاظم یزدی گوهر خانم کبری خانم شرح اوضاع گیلان حاجی میرزا کمال الدین نوافی شرح اوضاع کرمانشاه کرمان کردستان ملا کاظم کرمانه گوهر خانم کامران میرزا نائب السلطنه آقا شیخ کاظم محمد فردوسی ملا کاظم تالوچی صفهانه شهید آقا محمد کاظم عبادوز	
۵۶۰	ملا محمد زوزی خیاب ملا محمد خوند شهید مانگی صاحب پارس نندی آقا سید مرتضی فاضل قزوینی ملا محمد مهدوی بازندران	۷۹۲		
۹۷۵	شرح احوال بازندران حاجی معصوم آقا میرزا ارباب ملا محمد حاجی محمد نیریزی			

۱۱۰

فهرست مندرجات بخش هشتم

صفحه	اسماء بلاد و اشخاص	م	صفحه	اسماء بلاد و اشخاص	م
	میرزا محمود فردغی	م		آقا محمد علی یزدی	م
	حاجی شیخ محمد علی فردوسی			حاجی ملا محمد علی تفتی	
	حاجی ملا محمد علی ده آبادی یزدی			آقا سید محمد علی	
	میرزا محمد علی طبیب زنجانی شهید			حاجی آقا محمد علاقه بند یزدی	
	آقا شیخ محمد علی قاینی			حاجی میرزا محمد فشار	
	آقا میرزا محمد نعیم			ملا محمد علی داهی	
	حاجی محمد ترک شهید			میرزا محمد علی صباغ یزدی	
	محمد بیک کاشانی شهید			آقا سید مصطفی رومی	
	محمد خان بلوچ			خواجہ محمد یزدی	
	حاج شاه محمد امین بیضا فساد			حاجی سید مهدی شیرازی	
	آقا محمد فاضل قاینی			میر شکار محمد یزدی	
	آقا مهدی حاد م			حاجی مهدی ابو محمد آملی	
	استاد مهدی بنا			حاجی مهدی	
	میرزا مهدی			محمد	
	میربان بهمن پاریسی			آقا محمد آقا	
	آقا سید مهدی قاسم فغانی			آقا محمد علی بلور فردوس	
	ملا مهدی خوندگی یزدی شهید			شرح اوضاع مھر	
	آقا سید مهدی داهی			میرزا مصطفی زراعی	
	حاجی مهدی مازندرانی			آقا برقی سردستانی شهید	
	آقا مرتضی قاسم ارباب			شیخ مرتضی انصاری	

فهرست مندرجات بخش هشتم

سوره	اسامی اشخاص و بلاد	صفحه	اسامی اشخاص و بلاد	سوره
	ادضاع نوش آباد کاشان میرزا انظر علی کر بلائے نوزده شرح ادضاع نیریز میرزا نصرالله خان میرزا نصرالله	ن	میرزا محمد علی که خدا میرزا محمد علی دباغی کر بلائے مصطفی حاجی طاهر صدی عطری بزرگ آقا میرزا موسی عرف البقاء آقا میرزا محمد وکیل شیخ محمد بغدادی میرزا محمود کاشانی میرزا صدی کاشی حکیم سراج دکتر محمد خان حاجی میرزا احمد عطار	م
	ماجر آقا شیخ مادی نجم آبادی حاجی محمد ماسم عطار صفهانه میرزا هدایت شیرازی همدول شرح ادضاع همدان همد حاجی حکیم مارون همدان شرح ادضاع همدان طام ماسم کاشانی همت علیان کر بلائے جمعه ادضاع وادقان کاشان	هر	نصرتیه اروکانه حاج نصرتیه زراقی آقا کبعلی رنجانه مشهدی بنی خراط شیرازی ناصرالدین شاه آقا سید نصرتیه باقران شش اسناد نفی کاشان	ن
702		و		

آقا محمد علی

فهرست مندرجات بخش هشتم

صفحه	اسامی اشخاص و بلاد	صفحه	اسامی اشخاص و بلاد	حرف اول کلمه
			<p>آقا محمد یوسف شیرازی شرح اوضاع یزد میرزا یوسفخان ثابت دجدا آقا سید یوسف بردی میرزا یحیی صفهانی آقا بهودا اهدانی حاجی یاری اهدانی حاج یوحنا خان اهدانی آقا بهودا کاشی میرزا یوسف نیری میرزا بدیع فنی میرزا یحیی صراف قزوینی</p>	سی

CONTINUATION OF ZUHUR'UL - HAG (History of the Faith written by
Fadil-i Ma'zandarani)
VOLUME 6. (from P. 181)

ظهور الحی
تاریخ امر بهیمن

تألیف

اسد الله ناضل مازندرانی

ادامه
فصل هشتم

(الفصل ۱۸۱ هشتم)

توضیح: شروع کتاب تا ص ۱۸۰
فصل هشتم
در کتب مشهوره ۱۸۱

برالمحمد فی فعله

از فرسان و فخری بید	عده گزشت طلعت محمد	چشم حجاب حله برین شد	کز فرخ این فرخ صبر بود
حضرت بن لداده الهی	محضر تبلیغ خلقش فرورد	از مایات روح ادریش	ز غنچه سوسن سوز بود
از دم روح بخش چون عینی	مردگازا تمام زنده نمود	نغمه جانفزار او باشد	در حقیقت چه نغمه دادد
من تنها در وصف شکر است	ز آنکه بال دست است در حقیقت	در بهار تمام خلق بود	از نصار ادراد که کج بود
شکر نیست نه شکر نفس	تا غیرش کسیت در سخاوت بود	حله حجاب در نظر او در بند	خائف بر در زبیره محمد
بپوشند شعله نمراد	از دم که هست نارد و بود	تعب بدند دور به آتش	عال مسند آتش بود
آنکه هر نفس سر داد	گفته نشتر ز هر چه بود و نبود	چون تولد بدوام تا بگون	یک سنج یاده در حله
بجگر از لب زبانشید است	غیر از صاف حضرت بود	فانی خست نیز در سینا	نزد صدق این کج بود

در زمانه اگر سنج هست
 هست محمد عاقبت محمود

امام جمعه ارض صالح که سبب رحمت شهادت حضرت اسم الله حافظه من کل بها ایهام و من کل لفظ افزوده شده به
 لغاصه ایام سدره است که با مفرود لفظ لفظ شده و در در کمال ذلت مریض خانقار نمودند و بعد از عجز و استهلال
 در وسط صبر ادرت از راه زود محبتش بود و در خانه خود سکن باشد بعد از ورود چند مرتبه گشت مریض خود را بجا
 صبر از خاج و درین رشته لفظ که شریح کلب لفظ را هر در موضع الا فرجه تعالی رسیده که بیشتر از لفظ حساب نمودند معصوم
 که بیدارین عذاب بود که بجز راجع گشت این طاعنی یعنی که در کتاب الهی برقت نماید شده چند مرتبه از ظلم
 ارض خلف شقی زورده یا صیب فولدی ظلم ازین خاطر ظاهر ظاهر است که جمیع عقول و نفس از آن سحر گشت و
 حضرت اسم الله حافظه من کل کسی بودند که فوق طاقت خود در آمدند و در همه فهمیدند و کمال رعایت را از لفظ
 داشتند و با جمیع نفس از هر قبیل کمال روح در میان شفقت و مهربانی رفتار نمایند سزاوار است که این بشریم بجا که برکت
 مردم در پیغمبر که در کتاب الهی اسم دلب که در است بعد از آنکه در محضر زخارف دنیا در سوره تاج محمدی را

بجا که ظلم قطع نمودند الا لفظه ده مع القوم الظالمین ع
 خ ادم ۲۱ ۱۳ ثوال ۱۲۹۹ هـ

و از الروح صادره در حق او است

ز سنان ام شرف علیه و علیها بها، اله

بنام دوست مهربان ای مادر از فراق پسر منال بگذریال این مقام شادی و سرور است ز تمام
گذرت در میزان قسم با قاف صبح حقیقت که در تعامی سکن است که وصف آن بقلم نیاید و ذکر
ان بیان تمام بسزید و معشوش در اقی اعلی در معشوش در حاشی در روح معده مخرمه و طعاش نعمت
باقیه کلمونه اگر بر جمیع من علی الارض تمام لندس الهی تقدیرم در به سکنی نماید کل از فرج و سرور و هلاک
شود همچو در آن در فانی شده در عکرات باقی بقاء اله باقی خواهد بود این جای شکر است ز شکر است
اگر فرج از دست برده کند بر سرش بیوزید و اگر عزین بنید محزون شود بگذرد و مشغول بشود و فرج تمام
قبالتش ناطق شود حق منبع با تو است از پدر مهربان تر است و از پسر شفق تر در لرض طفش برده کن
که مادر پسر خود را فرستاد و در راه دست طان داد امروز رسید روزی است باید از شما ظاهر شود آنچه
از آن بقدیر طاهر شده در نیت سرور در عباد اله و اما در رضای حق رضی باش و باد و مونس خود حال صحیح
علا و اعلی بر سر است ناطقند و در معشوش مشغول لوتسعیین تطیرین من الشوق الی الله العزیز العزیز عمیر
صحیح دل لرض شده شود قبالتش مشغول شوند و برایش تبرک جویند فضل پروردگار تو در گشت
نعمت شمار در باش از صبر کنندگان

۲ فتح آفرین مدکمه

۳ محمد دهاوم فرزند

۱ - ذیح آفرین فرزند نعم آفرین

۴ اعلم اولاد فرزند

۲ - نصر آفرین فرزند اسد آفرین

۵ اسرار آفرین فرزند

۳ - غرت آفرین فرزند حسین آفرین

۶ اسرار آفرین

۴ - غریب آفرین فرزند اسد آفرین

۷ اعلم اسرار آفرین

۵ - علی آفرین فرزند محمد آفرین

۸ اسرار آفرین

۶ - جواد فرزند اسد آفرین

۹ اسرار آفرین

۱ - حسن برور فرزند اسرار آفرین

۱۰ اسرار آفرین

۲ - اسرار آفرین فرزند اسرار آفرین

۱۱ اسرار آفرین

۳ - اسرار آفرین فرزند اسرار آفرین

۱۲ اسرار آفرین

۱۰ - اسرار آفرین فرزند اسرار آفرین

۱۳ اسرار آفرین

۱۱ - علی آفرین فرزند اسرار آفرین

۱۴ اسرار آفرین

۲۵ - حسن آفرین

۱۵ اسرار آفرین

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

این زغال سنگ قدش گر	چون رود را ازین شهری شهر	عشق تو در قلب ای چون کند	از زمین آسمانش پرورد
بیست و دو در قلب نشین	نورش حکایت کند از عشقین	خامه انزباد کایه از دلش	دور بر بر پای ماند گلش
ای با جان عشق خواهم عشقین	انچه برین سیه بی نمود عشقین	سین بن بجا به آید ای بها	کین نظر از لبت چشمت با
آرزوی یک نظر دارم ز تو	خود تو سیه بی چه سیکویم شو	ای سمیع رای بصیر رای صبر	اندیل دوده در عشقت غیر
روحم من ز آرزوی یک نظر	آن نظر فرما بر آذر خود بر	شایدی رجالم از من صفر	گریه سیکدم رای یک نظر
گوئی آن عمت که عالم مری	آن نظر خواهی درم مکی	گر چنین بنده مثبت ای بها	رضیم علا بر جان مرا
بهر رسم اندر صفت بندگ	آن عروسی هست برین میت برگ	هر که خواند بعد مرگم این کتاب	خود مبارک گوید از هر شب
الغرض کشتی بره افتاده زند	بچه من در سر زدن آورده بود	گشت اندر با ز آدم مرجان	منتقب گوید چون احوال کن
بکطرف این چه چشم متصل	بکطرف ندر گفتند و مجمل	گشت طوفان شبی بری ازینا	بیل کشتی آمده بر آلامان
یک ده دندونم در دایم	گر سینه ماندم هر چه پاشیم	قوت ممکن بود اما از بعلاب	میل رحیمی نذر آزار آب
تا که در اسکندریه آدم	دارد آشهره آشور نشدم	من چه مرده از قادم در گذار	شخصی آمد گفت این ز زرا چکار
گفتند از دریا چنین گویند است	بشت روزی شد غدا خورد است	زود رفت در کله آورده بیم	خوردم زنی انور من ز زره بیم
سیدل انجا ما جان نورد	عرض ده ایچکراوند درود	چند روزی عای ما شهرت	بعد از آن مد جانب کعبان نورد
به چه صرد به چه شهر و چه دیار	بوی عشق زغال از شد کفار	کویا مهر که روید ز خاک	هر که در میوه محمود پاک

چو در دلدوشتم اندر اندام	از قضا بدایع گشودم بار	فقط عیب ز گیسو میرسد	هر سیمه که لوی جان میوزید
سزده داد لای آن حین	دایع عشقی دانشندی همچون	شهر نصر درود بندش درگاه	دل برده عشق در دو چشم شد
حالت من را تصور کن بر آن	آنچه من ترسیده ام ز خود بگو	منظری بود چشم اندول	باز نیا کرده لم من گفتند
گفتم بشهزاده از دره عزیز	همچو تو امروز دلام صدیگر	من و تو هر دو ز اولاد طوک	باز سید ام جهان نام کرد
دیز نیا ای تو تک جان	این چه کاری بود کردی در جهان	دیف مهری را از نوزاد کنند	باری هر دو چشمان بند
با جان دیف چنین دینگی	این چه عشقه بود اندر عاشقی	کاش حبس گفتا کردی بر باد	بای نشن استیاری در برد
بجای از عاشقان ترست نمید	به ادب از دیف از ترست نور	این چنین مشرق را کردی ز خود	کاش قطعه شدی که ایام
شایقیم عاشق خود کرده	که دیف ایچین نموده	گر تو دیف خواستی از خود کرد	کن قدش بر زانی صدان کرد
از رای سیل خود ای عیای	این چنین کردی تو با زرضا	به ادب جفیت نیا ز خود	بکمالس عز تو چنین کاری نمود
برستی که برادر عالم تمام	است چاره اندر صبح و دم	تو رای سیل خود برای کنی	تا بی ای صورت سر نشی
جف تو نامد حسن دی او	رحم نادری سخن زخوی او	من با عی جفیت گشودم برت	کی گویش که رسد اندک
تو حسن پریشان غافل شدی	کی ز اینستی که دیف ساری	غیر خدمت دیف از هر ت کرد	گر من آنچه در دست در
عزت کردی در عالم بر فرد	پیش دیف دانی بر عیان	با چنین دیف نمودی همچنان	فاک رفق تو ای سندان
گفت چو بریده در مال جهان	داشتم دلام بر آنش عیان	باز سبایی که در آن یافتم	من جایش گنج در کوسر ختم

Handwritten notes or a signature at the top right of the page.

طهران درو الله بواسطه جناب امين
جناب ملا بهنام عليه بهاء الله الابهى
درو الله

ای بهرام آسمان دوره یزدان بلا و جفا مانند باران بر تو ریخت
از هر طرف هدف یقین و الایم گشتی اموال از دست برفت و تن
و جان تبع افتاد و هاقبت مجبور به هجرت از وطن گشتی و بمحضیت و
محن تو در دادی و موفیق متحن شدی و حال در طهران سوگنده و
سرگردانی و بیسوسانان ای کاش من جای تو بودم زینان در برای
قدیم و تو در خجای جدید مثل شهر راست لعل جدید لذذ با ای
غم مخور غمخوار تو جمال امین است مخزون مباحث تالی بنیست تو حضرت
باید افشرد و اهل غرور و فتور نیاری بلکه بر سوق و راه رشور بنیرانی
آشنای و بدین تو کنی و قنار نیر ویم و با ملکوت جمال قدم و ساز یاران
چون منم بینند پای با حکم کنند و قوت مسات و مقاومت ظاهر نمایند
تحت تیغ و شمشیر کنند و فرمود با بهاء الابهی ملکوت امین رسانند الهی
تو جهان این میدان و تمنن این زد مگاه شکر خدایا تا شادان
و امامانه در جهان جاودانه حاصل گردد

ع ع

این مکتب به عکس گرفته شده است
نیز در بعضی موارد تجدید نظر فرمایید
مکتب رسالت

اجبازی از باطن خواسته بودید ^{بوجه تقالی} اگر چه من باید نیتیم و با محبت و معاشرت با اهل باین نموده ام چه
سیر در ذهاب مختلفه حرام نیت و نیک را بد گفتن خوب نباشد و ناهسته لعنت کردن بعید است
اگر فی الواقع زشتیان را سزاوار باشد که کسی را لعن و لعن نماید یا نیت است که شبانه
روز نفرین بآنی کنند که ندر سخت بنیاد پارسیان را کرده دین بهی را بر باد داد چنانچه انسان
آمد خود را رسول خوانده دعوت نماید و گردوی بوی گردند اگر بنا هست امت مطلع او آمد
نراهی او باشند من آنچه فهمیده ام اینست که اهل دین به آیه نتوانند بد رفتاری نموده مردم
آزاری کنند پیغمبرشان حکم میکند مرا با نرا که هیچ دینی را بد نگویند و هیچ بنده خدا را تیار نزنند
اگر غیر از این کنند با بی نیتند دشمن باشند پس آسوده بنشینید که این طائفه اهل فتنه بنا
تأخیر نه بینند بدفع بکشند و خواستار جنگ باشند در آشتی گویند همه را بنده یک خدا
فرزند آدم شمارند و طلب اخوت کنند بشمیر زبان دعوت کنند نه به تیغ الماسگون خشن
بپیورده نهند و فحش را دوست ندانند نارسه گانه دارند کوتاه و خرد پسند کثرت زوجات را حرام
دانند و در دیشی و قدری دمفت خواری را مذموم انگارند آب گر گنبدیده را کار نفرمایند و
قطیر و تمسیل را بدان جائز شمارند سردیش را نترسند موسی را چون فرنگیان می چینهند چون
نارشان کم است فحلا تقینه و جب دانند اگر درست و با بینه صیح ام در او ایل امر تقینه کرده
امور را در حسند و قی بوری با سنگی و یا چوبی دفن کنند اگر حاکم کنند فرمان چنین دارند
زن طلاق ندهند مگر زانیه گردد و قتل نفس حرام است و شرب خمر و خفت و زنا را این
دانند حرام اسلام نه پسندند فرمان حرام بگردانند قربانی بقتل نفس نکنند تقرب الیهی
و اطاعت او امر حق را قربانی گویند رهبانیت و غلظت در این دین نباشد کل نامور هستند

بلکه نیکش

در این معامله جبر نیست دین حوث دانا میخورد دین من آخوند و ملا دستور و کشیش
نمیخواهد مطلب همان است که خود میگویم کلام حق شرح و تفسیر نخواهد سخن راست تفسیر و
تاویل ندارد کلام من مرموز نیست که هر کس موافق مذاق خود ترجمه نماید هر کس بخواند
میداند کردار باید برابر گفتار باشد اختلاف گفته و کرده در این جانبیت دیگر چه کند
کدام پیغمبری بدین پاکیزگی مردم را از قید مردمان جهان رست خود خواه آزاد کرده است
انکه امت به آیه شها مجلس آرایند و تبرع بنظر هدایت کوشند خلافی نیست
رسم اهل فرنگ را پیشه کرده اند روز تا مردم مشغول کسب معاشند و تعطیل جائزند
پس حکمت فتنی میکند که مردم را بوقت فراغت هدایت نماید و بحق اصل کنند
احتمال میرود حکمت دیگر هم در انعقاد محافل شبانه باشد که من نمیدانم اینکه مبلغین
دین به آیه بهر ملت و عشیرت گویند که شخص موعود شما همین است که آمده و شاه بهرام
در جاوند را به آیه داند بعقیده من اشتباه است شاه بهرام در جاوند پیشرو او شده
ماه وادشیدر با می و سیوشانس است که بر سالت آمده هر یک تازه نسکی خواهند
آورد پس اگر مبلغین با بی قدری علم اوستا میداشتند باب را او شیدر ماه
و بجهت آیه را او شیدر با می و سیوشانس را عکس افندی میگفتند حال
که میدانند بهرام در جاوند گفته اند تا اینا اینکه ما را و دیگران را موعود کرده اند که فلا
خواهد آمد و بسیار خواهد کرد مقصود این است که کون در ترقی بوده متدرجا اصلا
شده بر عقل و شاعر خواهد افزود و موافق تقاضای هر عصر حکما مرتبی پدیدار
بعلم و فنون معینه جهانیان را مرفه خواهند کرد و گمراهان را بر راه راست برده اند

خواهند کرد

خواهند کرد ولی عوام الناس مقصود اصلی را در نیافتند بظا هر عبارت حسیده اند لکن لابد
هستند که برانی بگویند و بگویند ایها الناس غافل نشینید و گول جبل مجزید آنکه انتظار
میکشید در میان ثنات و نعی بسینه چنین بود در روزگار پیش که بعضی مردم کوفتند
قبول دعوت نمی کردند بعلت زرتشتی آنها را کیگان گفتند که با وجود چشم ظاهر اظنا گور
بودند و دیگران اصلا کلام حق را نمی شنیدند با داشتن گوش در باطن که بودند سخنان بزرگوار
بسمع قبول نمی پذیرفتند بعلت زرتشتی آنان را که خان مینامیدند یعنی گوش تنائی
داشتند ولی محتاج گوش روانی بودند اینها که نوشته ام شاید موجب طنز بشی حال
شود ولی غالباً طنز جلا بر طبل دارد درجه اعتبار ساقط است من بابی نیستم و لکن دشمن
بابی باشم سختی گویند باب بهاء است ادعای باطل نموده کاذبند الی حال من نوشته ام بیدانم
کسی که ادعای نبوت کرده باشد و برخی مردمان زمان در باره او همان را گفته باشند که
الکون در باره باب و بهاء است گویند پس من متحیرم که باطل را گویم و حق کدام را شناسم
بدترین است که همین مردم بغیر حق و بدون ثبوت مدعای خویش لعن و طعن کرده اند و میکنند
انصاف بدهد که من بهتر میگویم یا آنها آنها لعنت میکنند بباب و بهاء است من لعنت میکنم
بدینها کوی صاحب غرض که ادعای باطل نماید زردشتیان که از دین خود بیزار شده
بگفتند بعلتین بهائی کردند فی الحقیقه نقضی ندارند از دین خود ناگانهند و غلط گو
را آنها کجاست حق را چگونه از باطل تمیز دهند درست است که ارث پیمبرشان مرا طاعت کنیم
و حق ایقین است نماینده آن گو (تحریراتی نم جب ۱۳۱۵ هجری)

ما ستر خدا بخش رئیس

در لوحی از قلم خادم در باره آقا شیخ علی بن حاجی عبدالرحیم چنین صادر و نازل
جناب آقا شیخ علی بن جناب حاجی عبدالرحیم علیهما بها، الله بنسرتوم
تشریف بردند بجهت موافقت با جناب محبوب قلب و فراد حاجی میرزا
حیدر علی و جناب حبیب روحانی حا و سین علیهما بها، الله چه
که اسمین مسجورین نوشته بودند و یکنفر از اصحاب خواسته بودند
لاجل موافقت و اطلاع بر امورات حادثه ارض مقصود و ما حوالها
و همچنین ایران جناب شیخ مذکور مصمم شدند و لوجه الله ^{کت}
عمودند مدتی چون اوراق اشجار محبت مجتمع و از هوا لطیف و
آب نورا و خفیفتر و تازه تر بودند ناگاه باد خریف وزیدن
گرفت و اسباب تفرقه میان آمد اسمین مذکورین علیهما
ثناء الله باین شطر توجه نمودند و بما هو المقصود ناکشیدند
و جناب شیخ در همان ارض بکسب مشغول بعد از سنین
متوالیات حسب الامر مبرم جناب حاجی عبدالله علیه
بانمت توجه نمودند لاجل مصاحبت با جناب شیخ و همچنین
اعانت نماید ایشانرا در اشغال ظاهره و بآیند کند در ^{حقیقت}
ولکن نظر بتشتت امور بطول انجامید تا آنکه حضرت شیخ
علیه بها، الله صعود فرمودند و بعد از صعود جناب حاجی
عبدالله مذکور در تمشیت امور پرداخت تو نول ایران

که در آن مدینه بود تفصیل امورات مرحوم همچنین امته
واموالش را بجناب کارپرداز اول دولت علیه ایران که
مقیم قاهره است نوشت و ایشان هم رسمی که حسرت القانون
مبوی شد از اموال و ترکه طلب نمودند جناب امین العلیین
صید و علی علیهما بهما، الله از اسکندریه نوشتند که آنچه
حق شماست می رسد بعضی از تجار قاهره که اقبال نموده اند
بجناب کارپرداز مذکور گفتند که این وجه بشما می رسد چه که
قول حضرات صحیح است و مقدس از شک و ریب بعد اسکندریه
منطق قاهره مضطرب و در مدینه مدافع مرتفع و طائنه صفو
والوف و بنادق ظاهر بشانیکه جمیع مضطرب و خائف
اضطراب تجاوز نمود تا باین اراضی سید لوالفضل الله
و رحمة تشمت الارض بمن علیها چه که نظر بغفلت و عصیان
است مستحق بودند آنچه را که واقع شد باری اسکندریه
در ساعات معدوده عالیها سا فلها مشاهده گشت
خازنه از قبل در بعضی از عراض اینفانی ذکر نموده هم
چنین از قلم اعلی نازل اجای اسکندریه و قاهره عرضیه
بساحت اقدس ارسال نمودند و تکلیف خود را خواستند
و همچنین بجهت اسم الله م ه علیه من کل بهما ابعاده که

در آن
نمود
و شد
و مر
و خا
قید

در آن اوقات درین ارض تشریف داشتند عرضیه ارسال
 نمودند فرمودند احبای الفوسین باقتضا حرکت نمایند
 و بطلم اقدس توجه کنند و احبای مصر در مقرر خود بآکن
 و مستریج باشند و بعد حضرات بارض مقصود وارد و عالیین
 و خاشاین اسکندریه را آتشزدند و اموال ناس را از هر
 قبیل

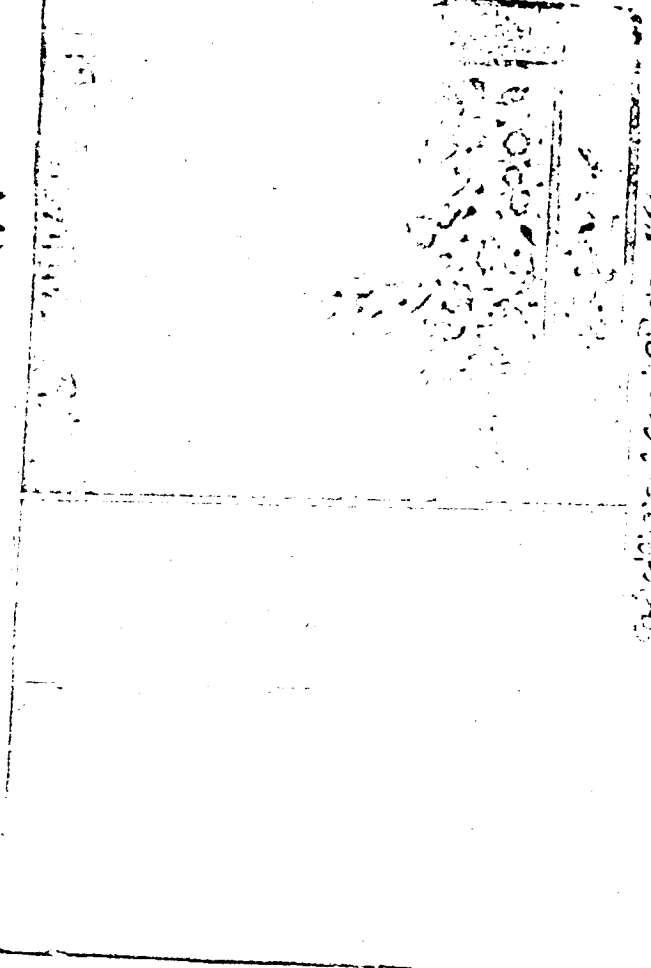
عه
 که
 بون
 لیبین
 نجه
 اید
 که
 ربه
 نند
 صفو
 و
 الله
 صبا
 ربه
 و
 بجم
 نجه
 مند
 که

بجباله نکاح داشت و گاهی در مسجد
 و در چنان احوال و ایام که پیش
 او دستانش حاجی میرزا علی
 مع یافت و نزد ملا محمد جعفر شرح
 کتابا بر غیر ضمن بود و بیانات
 آن آخذ و انداخت و این واقع در
 بان مردم عراق بجهت شوق
 رسیدن فتنش طمان گشته
 بنم تشع جمال غرابی را
 کان حلا بنی اسرائیل از فرا
 رسد و آیه شمیمه
 غن گشته لغات محبت بدیه
 دیم فتنی بود و ما مورین دوست

بود که از آن خطه کتاب سبقت نامه
 ایام تبلیغات مسجد در ایران
 س نذکور در انظارشان قیمت
 کتاب مفتاح النبوة را که از
 در ایام الحنفیه فتنه شاه اجرتی است

سببی بر روی پریشانی نداشت و در گذشت
 و کار بنویسند از او ایامی که در کاشی مسجد
 کوفت و بیست کرد و در قزوین از همان عصر بود
 آنست در سلیمان آباد عراق گرفت و از وی در
 که در شام و در سبب با جبهه مکالمه و استعدان
 نسبت به بنیین محبت یافت و او را در عراق سن
 فتنه است و این که ای شتر نجات در وقت
 در خانه میرزا محمد باقران که در وقت
 حالت آن وقت خوارت خانه بود و آنجا یک
 ساقه سوی نای کریمت عورتش را به دست
 اطلاع از حقیقت تهیه او را اندکی از دست
 و در نوین صورت یافت آن که محمد مهدی
 که او را آرد و با محله در خانه آن محمد مهدی
 بر او مامور نزد حکومت کاشان و خانه
 حارب بر شاهی عقیده تا استعدانی بابت
 معارف اندک و تم و ضرب با بنیین بر او
 سخاوت کرد تا با بدست بر حاکم رفت و آن
 فتنه که فخر از او در شمشیر خانه و در
 و حکمران او را تا محله کرد و او را به
 و ایام ۱۳۰۵ در کوفت در کشتی حیدر
 که در علی آستان بغداد ای استادی در
 خاندان ساجد و نام و وصفت و غیره دولت
 در این شرح تصفیات و بیانات است

در بیان کتاب منقح ذوق الامام



در بیان کتاب منقح ذوق الامام

۱۲۰۰

نیت

بسم الله الرحمن الرحيم
عنه كذا الامام...
شأنه الامام...
ويزيد في سورة...
وفاقد في...
بلاغات...
ايضا...
عدم...
اشارة...
شبه...
رياست...
موق...
الفصل...
خوا...
اكل...
ور...
خوا...
سب...
وكن...

در بیان کتاب منقح ذوق الامام

شهر که تاج وی از من اراده است	اسی خیال است درم بر همه جهان نشانه است
انصاف صفت او بی شمار دران جمله	انحصار آیات را صفت ماه است
مکران بحب است وجودش پس از صفت	که وجهی چون آفتاب و او ماه است
چو اوست عبد بهارت عالم است امروز	سخن بلند و جمال خیال که تو ماه است
بر آنکه پیرو او رسد راه تویم	بر آنکه خصمش از راه راست که راه است
سود دل خورد و جان زد و میکان	چرا که رنج خود در نخواست و جانگداه است
چو او بودی حبیب یوسف فدا و ادب	ولی بباقتش بنین که چاه او جاه است
نه که باف ز داخلاف تو انکسیت	که محرم حرم خاص لی مع انسا است
خدا ی گفت من الرشد قدسین غنی	تو از طاعت منحصراً حق چه راه است
جمال نقش طباوس صنبله داد	و کمره زکرم اندر شمال و روباها است
بغضین ام ما راست اعتقاد که او	شکوه دارد چون کوه و صوم می گاه است
سایر نباشد پس چون عیان و من میم	که او سیر حقیقت یگانه آگاه است

بجز این بهین تر نشانه
شس

شیخ رضی که کنونی داشت حضرت علی اکبر خا... آقا محمد باقر... شیخ رضی که کنونی
 میگردد او مومن نه بعد از آنکه از به ارض رضی گرفت آمد بخوار در سر راه در کالی...
 دور افتاد بر روی زمین نینسته در این آنا حال مزار او من همو که نموده شیخ رضی
 که در بود ما زین زمان فراموش و دارد بر روی زمین مزار او من همو که نموده شیخ رضی
 غیر دیگر در کالی ادب و در انور و در این کفنست شیخ رضی که کس چاره
 اجبه و زمان بود اما در حق او مثل اینه چیزی نوشته بود نموده است
 که فرود که آقا محمد باقر شیخ رضی هزار کفنست و قبا آن را در کالی کرا
 حسن همو که در سر راه او می خاک کفنست که در کفنست آقا شایه که کفنست
 خا شایه که کفنست که در کفنست که در کفنست که در کفنست که در کفنست که در کفنست
 بعد خدای آقا محمد علی اکبر رفته با راه در آن آقا شایه که کفنست که در کفنست
 نهایت است هر آتم در کفنست که کفنست که کفنست که کفنست که کفنست که کفنست
 و در معلوم است امر که بنظر شیخ رضی که کفنست که کفنست که کفنست که کفنست
 متعلق بود که خود واری که در کفنست که کفنست که کفنست که کفنست که کفنست
 کونیا ناست حضرت شیخ رضی که کفنست که کفنست که کفنست که کفنست که کفنست

۱۹۱۵

در دهان ایام ربط طایفه
 از چند سید و صاحب کس
 قایم شیخ رضی که کالی
 نزل کز دست ممانت
 انال شیخ عبدالحسین که کالی
 شیخ عبدالحسین که کالی
 ظاهرین مژمین کس را که
 در ایام تشبیه که در مزاران
 شیخ عبدالحسین که کالی
 نسبت باین لزمه است
 مدسه با مرامت مین
 از حضرت سبط لدله درود
 که تسلی بیاید باشد
 و آقا محمد از سبط است

